بازدید شد
۸۸ - ۸۹

۶۱۵۷

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب تحفة المؤمنین (تحفه حکیم مؤمن)
مؤلف
موضوع
شماره قفسه ۳۱۴۶
شماره ثبت کتاب
۴۱۵۹۱
۸۷۴۷

خطی - فهرست شده
۶۰۶۶

۲۳

تحفه حکیم مؤمن

تحفه حکیم

شیشان عجبان ها ابردمن نخ
شیخ یتبصی و صبی یتشیخ

مجرب علاج الشم والاجهاد
ملعقه ... و ... بجلجل
زعفران ...
... حکیم ... ز

طریق پنجم

در طرق عزیمت و تحلیل کلیه صنعت داروی طرق شمل ... حل و عقد و خاتمه

حل اول

در بیان حل جواهر اصطلاح که در ... بعضی از اصطلاحات شامل

حل دوم

در قواعد تقطیر و تصعید و تکلیس و تشمیع آن

حل سوم

در بیان آلات محلوله حل صنعت

حل چهارم

در قواعد گرفتن بعضی از آنها و تخمیر و تبییض و ... جزء آن

حل پنجم

در بیان بعضی از خواص فلزات و صلاح کردن و تحجر یابی متعلق است

عقد اول

در عقد جسدیه

عقد دوم

در قواعد تشمیع

عقد سیوم

در قواعد عمل مرواریدها و اعمال متفرقه

خاتمه

در خطوط اعداد مرموزه

در تجویز

در بیان آن علمی متعلق است از ادویه مرکبه و ذکر معاجین و حبوب و سایر مرکبات و مرکبات ... و چهار باب است

باب اول

در ذکر معاجین کبار و صغار و تریاقات و ایارجات و مفرحات و جوارشات و این مشتمل است بر پنج فصل

فصل اول
در تریاقات

فصل دوم
در ایارجات

فصل سیوم
در جوارشات

فصل چهارم
در معاجین کبار و صغار و ادویه مسهله

فصل پنجم
در مفرحات

باب دوم

در حبوب و اشیاف

من كتب الاحقر محمد بن الحسن ...

كتاب تحفة المؤمنين در علم طب من مؤلفات مير محمد مؤمن طبيب تغمده الله بغفرانه

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

سبحانك اللهم يا قدوس ويا طبيب النفوس اتمم لنا انوار معرفتك و اذقنا حلاوة رحمتك
شکر و سپاس مر حکیمی را جل شانه که تریاق نصیبان از عرصه امکانات و حوش و سباع و ظلمانیان
نهانخانه نیستی را از روایح وجود جان در تن هستی دمید مجردان بی تعلق در سرادقات
قایم بذات و لباس پوشان عوارض حکمت محکمش آبای علوی را با امهات سفلی نهایت ارتباط
و روح قدسی را با جسم مدنی غایت اختلاط داد و الشفای جودش کالبد معلول انسان
کل زاد بهار ایجاد و اجزاء هر گل و خار و تراکیب هر برگ و بار از نفحه نثار در باغ بیا
پرورد و از سحاب فیضش ثمرهای امید بیار و دست خاک نشین را از نهاء لطفش
گلهای رنگارنگ در جیب و کنار مدبران کشور ناسوت در دهقانی روزگار
قدوتش صاحب اقتدار خطه خاک و نایب مناب امر کل که خاتم انبیاء و سرور رسل است
از قرب سر ملتش صاحب لوای افتخار لولاک و امیر الامراء بارگاه
کبریا که صاحب سریر لو کشف الغطاست از رباط ازلیش مسند نشین دستگاه و
وصایت و والیان ولایت ارض و سما که ائمه هدی اند از غرا بدیش امین امانت و رایت

نظم
وخش خطی کشیده در نکوئی — که بیرون نیست از ما خوبروئی

بر ناظران حقایق
دین مکشوف مباد که چون والد این ذره بیمقدار میر محمد زمان تنکابنی دیلمی طاب الله
ثراه با وجود حدس صایب و ذهن ثاقب مدتی در معالجات بدستور اجداد و استادان
کوشیده تجربات چندی از او تخلف کشته خواست که در سلک جمع و ترتیب در آورده با نجیب
این خادم خادم نجیب محمد مومن حسینی طبیب مجرب یافته و انچه صاحبان تجربه اقتباس نموده
مجموعه سازد بنا بر این لازم دانست که بقدر امکان در تلخیص ادویه با رعایت اختصار
کوشیده و باعث دیگر آنکه چون مؤلف اختیارات بدیعی بلغت فارسی نوشته و مساهله

در تحقیق

کشته میرون

در تحقیق ادویه و بیان خواص نموده و عطاران بی بضاعت بان اکتفا کرده کتب معتبره
و از جهت اشتباهها اکثر ادویه مؤثره مبدل بعدیم الخاصیه شده خواست که بقدر امکان
آنچه محققین این فن تحقیق نموده اند و هرچه صاحب اختیارات ذکر نکرده در سلک تحریر
آورد لهذا کتاب ما لا یسع الطبیب جهله مشهور بجامع بغدادی را در اکثر امور مناط
اعتبار دانسته فی الواقع مؤلف آن جزاه الله خیراً نهایت بذل جهد نموده و هرچه از جامع
ابن بیطار و غیره از کتب نقل آن ضرور و باعث اشتغال بوده استخراج کرده دقیقه نامرعی نگذاشته
و هرچه از کتاب تذکره اولوا الالباب مشهور بجامع انطاکی بعد از جامع بغدادی تألیف نموده
و در بعضی امور مزیدی داشته الحاق از واجب دید بدستور هر چند مؤلف مغنی و مؤلف
شامل و مصنف کامل الادویه و جامع الادویه امین الدوله و غیرهم ایراد نموده و در جامع بغدادی
بنظر رسیده بیان آن لازم دانسته هرچه از کتب معتبره و معالجات بقراط و تحفه
اختیارات ابن هبل و حاوی کبیر و صغیر و شفاء الاسقام و معالجات ایلاقی و کتاب فردوس
و مجموع و منقذ من السموم جالینوس و کامل الصناعه مصنفات محمد بن زکریا و سایر کتب و منقول
حسین بن اسحق و مصنفات حکمای هند مثل ترجمه باهر و کتاب سرک و دست خوش و بهو جدیو
و فیروز شاهی و سیرت اقتباس اولا لازم بود داخل ساخته و بجهت اختصار اسامی قائلین هر اثر را و نواه
مجهول الماهیه را که در کتب ملاحظه شد بقید تحریر در نیاورده و ذکر درجات و کیفیات اجزای مجربه
و قیاس انسب دانسته بهمان اکتفا نموده مکرر در بعضی که اشاره بان لازم بود ذکر کرده و در
یافت زیاده را بمجموعه اختیارات بدیعی و سایر کتب بر صاحبان انصاف و دانش و استقرا
پوشیده نخواهد بود چون والد و جد این بی بضاعت منتسب بخادمی درگاه خواقین کامکار و سلاطین
عالم تبار خاندان بهشت مرصوصه و دودمان منصب علیه صفویه بوده اند و این ضعیف از نیکبختان اخلاص
مورد و مفید ملازمت رکاب سپهر انتساب خلاصه ذریه خیر البشر ناصر چاکران ائمه اثنی عشر حافظ ملت بیضا
خاتم الانبیا ناشر مذهب حق الائمه الهدی شاهنشاه ممالک خاقان ابن خاقان سلطان خواقین جهان

سکندر حشمت صاحبقران سلیمان شأن بان قدر والاسم و ما یعبابد بالجلال ارباب معشر و براوراز بود
لهذا این مجموعه مسمی بتحفة المؤمنین را باسم سامی و نام گرامی آن مالک الرقاب موشح ساخت و با وجود
و با وجود عدم لیاقت این ارمغان که ضعیفی الحقیر از این بدرگاه هدیه نمودن نظیر
پای ملخی نزد سلیمان بردن عیبست و لیکن هنرست از موری التماس از ناظران این نسخه سقیم آنکه
اگر خطایی مشاهده نمایند بلباس صلاح بپوشند بمجرد دیدن بزبان لفظ آفرین بدون مقابله و تصحیح
صاحب دردان بیرا نگویند که طبعی نکردند و این مجموعه مرتب است بر تشخیص و دستورات تشخیص مشتمل است
بر هفت تشخیص **تشخیص اول** در بیان سبب اختلاف اطبا در مرتبه و فرق و قدر شربت آنکه و به شروط اخذ
هر دوا و ذکر درجات اقسام قوتهای اقسام **تشخیص دویم** در ذکر صفات و افعال ادویه و بیان
افعال کلیه و مشابهه آن و تفسیر اسامی و معانی لغاتی که در طی آن این مجموعه مذکور میشود و در کتب ادویه
مفرده مدار علیها است **تشخیص سیوم** در بیان خواص و کیفیات ادویه مفرده و اغذیه مفرده و مرکبه
و ذکر مصلح و بدل و قدر شربت و آنچه بآن مناسبست **تشخیص چهارم** در ذکر ادویه سموم **تشخیص پنجم** در بیان ازاله
و آنچه بآن متعلق است و دستورات منقسم است بر سه قسم **قسم اول** در بیان اعمالی که متعلق است بادویه
مفرده و تحمیص و تشویه و امثال آن و طریق آشامیدن و شیب و جوب حب زدن و ایجاد و فصاینه و اعمال
غریبه **قسم دویم** در بیان اعمالی که متعلق است بادویه مرکبه و ذکر مصالح و جوب ادویه مرکبه **قسم سیوم**
در مکانات باریکات اختصار اللهم وفقنی لاتمامه فانک علی کل شیء قدیر و بعونک تیسر کل عسیر

تشخیص اول در بیان سبب اختلاف قول اطبا در مرتبه و خواص و قدر شربت ادویه و شروط اخذ و ذکر درجات
و قوتها بدانکه مراتب برار باب فطانت پوشیده نماند که چون اکثر ادویه بحسب اماکن و فصول اربعه و بحسب خشکی و
تری و تازگی و امثال آن مختلف الصورة والماهیة میشوند هرگاه شخصی آنرا در بلدی و وقتی بلدی یا در فصلی
دون فصلی یا در حین تازگی یا در زمان خشکی آن یا در وقتی که نارس بوده مشاهده کرده باشد بموجب
محسوس خود بیان شکل و رنگ و طعم و غیر آن نموده و احاطه بر جمیع احوال آن نموده سخن واحد نتیجه و
بشود و هر یک از خاصیت و نفع و ضرر آنرا ذکر کرده و ظاهر است که منشأ در آن تشتت و اختلاف

اوضاع

و خاصیت

اوضاع فلکی و امزجه مختلفه تغیرات بسیار واقع شده و میشود و لهذا باعث اشتباه در ماهیت و قوه
اکثر ادویه گردیده و ظاهر است که شربت را بعضی نسبت بامزجه سابقه و جمعی قیاس بمعتدل المزاج و بعضی
قدری را منظور داشته اند که کمتر از آن مؤثر ندانسته اند و برخی اکثر مقدار را اعتبار نموده اند که زیاده از آن
استعمال سوال نموده و جمعی نسبت بضعیف المزاج و قوی موافق قوی المزاج قدری معین ساخته اند
و اولی حد وسط و احتیاط است اما شرط اخذ ادویه آنست که هرچه حیوانی باشد از حیوان صحیح الجسم
جوان در فصل بهار و در حین حیوة یا بلافاصله بعد از ذبح باید گرفت و آنچه معدنی باشد از اوایل
زمستان و باید مغشوش بخاک و غیر آن نباشد و در رنگ و جوهر منسوب باشد از معادن
مشهوره بآن بلد بهتر است و از نباتات ثمر را بعد از رسیدن و قبل از سقوط مگر آنچه نارس او مطلوب باشد
در آن صورت قبل از تمامی نمو بر آن باید گرفت و برگ را بعد از تمامی نمو و قبل از زرد شدن و تخمها را بعد
از تمامی نمو و قبل از خشک شدن و بیخها را بعد از استحکام تا وقت ریختن برگ بلکه آخر فصل خریف
و صمغ و عصاره را در اول ریختن شکوفه باید گرفت و می باید وقت اخذ آخر روز و قبل از طلوع
آفتاب یا بعد از غروب نموده باشد و هوا صاف باشد و حفظ ادویه در مکان نمناک و جای بسیار
گرم و در آفتاب نباید نمود مگر مرطوب خشک او باشد و هرچه از آفتاب قوتش زایل شود در سایه باید
خشک کرد و بدانکه تاثیر دوا بالذات بکیفیت است و غذا بالذات تاثیرش بکمیت و تاثیر دوا در مزاج
معتدل الصحیح است بچهار مرتبه چه هرچه بعد از اعتدال العبد از ورود به بدن معتدل متغیر شده
اولا از کیفیت بدن او که بدن تاثیر محسوس از اثر او نیابند و از تکرار و زیاده مقدار اثر او بقدر سهل
محسوس نشود او را معتدل گویند و اگر تغیر خوی دهد و از تکرار استعمال و زیاده مقدار بحد ظهور رسد
درجه اول نامند و هرگاه تغیر ظاهری غیر ضعیف دهد درجه ثانی و اگر بغایت تغیر دهد بمرتبه ضرر
نرسد درجه ثالث و هرگاه طبیعت انفعالی سازد و بحد هلاک برساند درجه رابع نامند و هر یک
از درجات اعراض میباشد که اول و وسط و آخر آن گویند و تقسیم درجات بنحوی دیگر که در کتب قدما آمده است
ملاحظه و ذکر آنرا لالعقیر دانسته چنانکه برهان ثابت شده که معتدل حقیقی ممتنع است و مادامی که

کیفیت کند غلبه محسوس نرسد و غرض معتدل مجازی خواهد بود و غلبه او بحدی که بیشتر زیاده بر بسیاری کیفیت باشد
که اول مرتبه احساس کند درجه اول نامیده اند و غلبه دو چند از درجه ثانیه و سه چند درجه ثالثه و القیاس تا درجه
چهارم که مرتبه افراط تاثیرات پس در کار در درجه دوم مثلا دو جزو گرم غالب خواهد بود و در سوم سه چند
و در چهارم چهار چند لکن و شدت و ضعف کیفیت در مرکبات اغذیه و ادویه چنانچه داخل می کند هم
مشتبه می شود و لکن منوط بر کثرت و قلت اجزای حاره هر یک است بر مشابه اجزا و قدر شربت هر یک
منوط است باثر فعل جزو غالب در مزاج معتدل که تجربه و قیاس مقتضی آن است اگر که زیاده
دیگر لکن مقدار از هر یک از ادویه در کیفیت محسوسه مثبت باحساس کیفیت ذی مزاج تا فوق دما
تحت آن شود و سبب اشتباهات مذکور قلت و کثرت مقدار دکتب خواهد بود چه تغیر کیفیت محسوسه
و مع هذا اشتباه کیفیت محسوسه بسبب قلت و کثرت به کیفیت باعث اشتباه خواص مزاج مرتبت می شود
و بجهت تبیین مراتب اربعه تاثیر کیفیت غالبه بنهج دیگر غیر انچه اول مذکور شد بیان نموده اند که چون
بدن مشتمل است بر اعضا مثل عصب و مجاری مثل عروق و بر اخلاط محصوره در عروق و بر رطوبت
ثانیه محصوره در عروق مشهوره و فرجات سواله در اعضا و روح در جمیع اجزای مذکورات ساری است
پس هرچه بقدری که خالی از افراط و تفریط باشد وارد بدن شود خالی نخواهد بود که بعد از متغیر
شدن از کیفیت بدن تاثیر در هوای شاغل اعضا کرده مفقود الاثر خواهد شد که معتدل عبارت از آن است
گاه باز لکن باقی خواهد بود پس اگر تاثیر آن منحصر در مجاری و مجاری است و بیش از آن کیفیت درشان او نیست
درجه اول و اگر در روح و اخلاط تاثیر کند درجه دوم و اگر در روح و اخلاط و رطوبت ثانیه
تاثیر نماید درجه سوم و اگر تاثیر او در روح و خلط و رطوبت ثانیه در اعضا اصلی کرده که تا بحدی
تاثیر کند درجه چهارم و اگر انچه تاثیر او بمرتبه چهارم باشد سم و قاتل است که انچه جوهر
نوعیه مرتبه باو باشد و مراتب قوای او و به هر مرتبه و قوت عبارت از سبب موجب
افعال او و فی الحقیقه افعال محسوسه او است در موضوع ملاقی مرتبه اول فعل محسوس او و به است سبب
کیفیت بهم کرد در هر مبدء انچه او از عناصر حاصل شده و مزاج او تا مانند مرتبه دوم

فعل محسوس مزاج ثانیه ذی مزاج ثانوی است در ملاقی و لکن از لوازم مرتبه اولی است چه از ذی مزاج
ثانوی مرکب است از اجزای که هر یک را کیفیت مزاجی است مختلفه الاثر است مثل تسخین بعض و تبرید
بعض و از اجتماع و تفاعل کیفیات آنها کیفیت ثانوی حاصل شده و اثر او غیر اثار مزاج اجزا
خواهد بود و تحلیل و ردع و قبض مثلا و هرچه لوازم مزاج ثانوی طبیعی باشد مرکب القوی نامند و انچه
صناعی باشد اگر مزاج ثانیه او اثر موافق اثار اجزای مفرده او است آن مرکب را متوافق القوه گویند
و اگر مخالف باشد مثلا هم تسخین و هم تبرید کند متضاد القوه نامند و طبیعت باذن خالق هر یک
از قوای متضاده او در محل خود استعمال می نماید در صورتی که غایق بذات باشد مرتبه سوم
از لوازم مرتبه اول و ثانی است و بواسطه افعال صورت نوعیه و بالخاصه عبارت از آن است مثل
فعل حجر الیهود در تفتیت حصاه که از لوازم کیفیت مزاج او است که تقطیع اخلاط لازم دارد
اختصاص اسطوخودوس بدماغ که از لوازم حرارت مزاج او است که تلطیف اخلاط خاصه دماغ
صورت نوعیه می کند مثل تریاق که از لوازم مزاج ثانوی او است که بواسطه صورت نوعیه دفع سم
می کند بدانکه بنا بر مذهب شیخ رئیس قدس سره و محققین که به ابقای صور عنصری در مرکبات قائلند
باید مراتب قوی سه یا چهار باشد چه تصریح نموده اند که مرکب را مزاج اولی از کیفیات اجزا متفاعله
متماسه می باشد و تاثیر او مرتبه اولی است از مراتب بدستور مزاج ثانوی که اعم از تاثیر غیر آن مثل
شرکت مرکب است از عاشه و رهبه و جنبه و تاثیر او مزاج ثانوی مرتبه دیگر است از مراتب و همچنین
صورت نوعی ترکیبی لوازم است غیر اثار مذکوره و تاثیر اجزای عنصری علیحده مرکبات مرتبه از مراتب
شمرده اند و فی نفس الامر است که قوت بقدر فواعل باشد و اندراج او مرتبه از صور نوعیه اجزای
عنصری علیحده متمایزه در کتب مرتبه از صور نوعیه است ترکیب ظاهر نیست مخفی نماند که بعضی از مرکبات
بلا صور نوعیه اند مثل خاک مخلوط با آب و کلخ که مرکب است از آب و هوا و غبار که مؤلف است از آب و
آتش و هرچه با صورت نوعیه است بالحکم از ترکیب باشد بجهت که تحلیل اجزای عنصری او ممکن نباشد مثل
طلا با تحلیل بسیار دشوار باشد تا شد متطرفات و این متفاوت سعه است و گویند بسا که لا متطرفات

هو الموفق المعین

زیبق و کوکرد است چه هر گاه هر دو جزو در نهایت خوبی جوهر بوند کوکرد دوقوی نار بر هضایف غالب باشد
صورت فی ببعی بپذیرد و اگر زیبق غالب باشد با قوه بارده صورت فضی بگیرد و چون اجزای ردی الجوهر
باشد و کبریت کم باشد با قوه مائیه صورت قلعی یابد و هر گاه بدی جوهر بیشتر باشد سرب متکون گردد
و اگر زیبق جید الجوهر اسباب جمع و فور داشته باشد بدی جوهر کبریت مانع بوده صورت نحاسی
پذیرد و چون با سیال یبوست شدید غالب باشد صورت روی و توتیا که خارصینی باشد حاصل شود
و اگر کبریت جید الجوهر و زیبق ردی الجوهر باشد و عدم اسباب جمع صورت حدیدی عارض گردد
و انقلاب بعضی ببعضی باعمال مخصوصه که رفع بدی جوهر هر یک شود ممکن است و غیر محکم الترکیب
هم مراتب میباشد چه بعض تفریق اجزاء آن بسیار سهل است مانند کوکرد و نمک و بعض بسیار دشوار است
و قدما فرموده اند که هر گاه مزاج مولد لوندا شد از تحلیل اجزاء او است نباط میتوان نمود چه هر گاه
قدر معینی او را بقرع و انبیق تقطیر کنند سائل او اجزاء مائی و زبد او اجزاء هوائی و صاعد اجزاء
ناری و ثقل اجزاء ارضی خواهد بود پس مزاج او را بقدر غلبه اجزاء متفرقات معلوم نمایند
و از آنچه تشخیص او میتوان نمود طعم است چه حدوث طعم از اثر کیفیت حاره و بارده و معتدله است
در ماده لطیفه و غلیظه و متوسطه بینهما و از فعل حار در لطیف حرافت ظاهر میشود و در غلیظ مرارت
و در متوسط ملوحت و از فعل بارد در لطیف حموضت و در غلیظ عفوصت و در متوسط قبوضت و از فعل
معتدل الحرارة والبرودة در لطیف دسومت و در متوسط لطیف و غلیظ تفاهت و تعریف هر یک و بیان
افعال آن بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **تشخیص دیگر** در ذکر صفات ادویه مفرده و
اغذیه مفرده و مرکبه و بیان افعال کلیه و شرح کلمات و تفسیر اسامی لغاتی که در این تالیف مذکور میشود
و در سایر کتب ادویه مفرده مدار علیها است توضیح نماند که ادویه و اغذیه را افعال کلیه میباشد مثل
تسخین و تفریق حار و تبرید و تکثیف بارد و نرم کردن و سیلان فرمودن رطب و خشک کردن و امثال
آن نمودن یابس و هر یک از ادویه را صفات مخصوصه میباشد که شبیه با افعال کلیت مانند تقطیع
و تشدید و تنزیع و تحلیل و امثال آن و اغذیه مفرده را صفات منحصر است در هیجده قسم **۱**

لطیف

لطیف صالح الکیموس کثیر الغذا مثل گوشت کبک و زرده تخم نیمرشت **۲** لطیف ردی الکیموس کثیر الغذا
مانند کبوتر بچه **۳** لطیف صالح الکیموس قلیل الغذا مثل انار و سیب و کاهو **۴** لطیف ردی الکیموس قلیل الغذا
مثل ترب و پیاز و امرچه تند و تلخ و شور باشد **۵** غلیظ صالح الکیموس قلیل الغذا مانند گوشت گوسفند
و زرده تخم مرغ که زیاده پخته شده باشد **۶** غلیظ ردی الکیموس کثیر الغذا مثل گوشت گاو و دابه و بس
۷ غلیظ صالح الکیموس قلیل الغذا مانند امرود و به **۸** غلیظ ردی الکیموس قلیل الغذا مثل گوشت
قاق که قدید گویند و مانند کوکنه **۹** متوسط اللطافة والکثافة که صالح الکیموس کثیر الغذا باشد
مثل گوشت بره نیک که تقلیع نمایند **۱۰** متوسط صالح الکیموس کثیر الغذا مانند کلم رومی و فقط
مثل سبزها و امثال آن **۱۱** متوسط صالح الکیموس قلیل الغذا مثل انگور **۱۲** متوسط ردی الکیموس قلیل الغذا
مانند زردک **۱۳** متوسط صالح الکیموس متوسط الغذا مانند جوجه که خوب پخته باشد **۱۴** متوسط
ردی الکیموس متوسط الغذا مانند جوجه که خوب نه پخته باشد **۱۵** لطیف صالح الکیموس متوسط الغذا
مثل نان گندم بسیار خوب پخته **۱۶** غلیظ صالح الکیموس متوسط الغذا مانند گوشت گوساله **۱۷**
لطیف ردی الکیموس متوسط الغذا مثل نان بد پخته **۱۸** غلیظ ردی الکیموس متوسط الغذا مانند کلم بوته دار
که کرنب تعبیر از او است و تفسیر اسامی و بیان هر یک از صفات او بترتیب حروف تهجی بدین نهج است
الالف آکال ریش خوردها عضو را که بسبب افراط تحلیل و جلا و تفریق و نفوذ و نقصان جوهر عضو نماید
بان اسم نامند **اصل** بمعنی بیخ است آنچه از آنکه از شجر یا از گیاه باشد **اغصان** بمعنی شاخهاست مخصوص شجر
و کبر و ساق دارات **اکلیل** بمعنی تاج و ابرنار که بر ریگ غزال آن اکلیل و در ادویه مراد از آن چیزی بودن
شکوفه و بار نباتات و اکلیله و اکالیل جمع آن است **اجام** بمعنی نیزارات **اودیه** جمع وادی بمعنی
کنار رودخانهاست **انکباب** مراد از او نگه داشتن عضو است بر بخار دوایی که جوشانیده باشند
یا گرم کرده باشند **اکتحال** بچشم کشیدن چیزی **استنشاق** به بینی کشیدن چیزی که بعبارت دیگر ان گویند **تشبیع**
بمعنی بدوزه و هر چه او طعم و ترکیب او مزاره و قبض باشد بان اسم خوانند **جمیص** ترلانه و و خشنده **بطایح**
زمینها که آب در آن جمع شود باشد و بفارسی مرداب خوانند **بحبوح** هر چه دو دوا او را استعمال نمایند

بشبیع

بعیص

بنک گیاهی که در ساق انجار شکوفه میشود بادزهر اسم فارسی تریاقات که گویند هر چه دفع
سم کند و مصنوع نباشد مخصوص بان اسم است بزغور بفارسی بلغور گویند بزور اینچه از بار
نباتات در غلاف و در قشر باشد مانند خشخاش باقود جمع بقرات باکوره نخستین میوه
که برسد بخر بیلان بصاق و بزاق آب دهن بحر بفتح اول که ساکن بکر شتر جوان و بکر
اول دوشیزه ت تقد بمعنی سمره است و مراد از او طعمیست که نه لذیذ باشد و نه کریه و فعل او
ترطیب و تلیین و ارخای بسیار و تولید بلغم است تریاق بفارسی تریاک نامند هر چه دوای
باشد که حفظ قوه و صحة مزاج و روح بجذبی که در دفع ضرر سم نماید باین اسم نامند و گویند مخصوص
صناعیست و انکه افیون را تریاک نامند بجهة حفظ قوت که در این امر اثر تامی
دارد تصفیق امیختن شراب باشد با آب تعلیق اویختن چیزی بگردن و بیان اعضا باشد
تکرج بفارسی بور گویند و آن متغیر شدن طعم است یا بوی یا هر دو تکلیس بمعنی [illegible]
کردن و سیراب نمودن و بهره بوداشتن املاح و مراد از او مهیا ساختن بعضی از ادویات
بجهة نفوذ و سرعت و تاثیر و دفع کردن ثقل و کثافت آن خواه با احتراق باشد یا بسهل دکو تصعید
اینچه باتش اجزای او را صعود نماید و الطف اثر الحرکت کند ش تشمش لغت یا نوی نایف و مراد
از او هر چه از نباتات غاهن درخت و گیاه باشد ثمر بار نباتات مثل خوشه و میوه و امثال
آن ثقیل بمعنی گران نامد بطبع در فعل بود سریع النزول باشد ج جریش نیم کوفته
که بلغور نامند جرکد بر آن مهلد زمین سنگلاخ جبر کر عضو شکسته را بستن جالی
بمعنی پاک کننده است و فعل او دفع کردن رطوبات لزجه و جامد است از سطح عضو باشد
از زروت و هر جا که ملتق طبیعت اگر چه بقوة مسهله باشد جاذب بمعنی کشنده است
بطرف خود و فعل او تحریک فضلات بسبب حرارت از مکان او بجانب خود مثل ثافیا و
اینچه شدید الجذب باشد بیکا و خار را از عمق بدن کشد مثل گوشت مهزول جامد بمعنی
بسته شده است که در شان او سیلان باشد و بالفعل سائل نباشد مثل موم جمد بفتح اول

وثانی آب کرده و منجمد شدن جو و چیزی جفاف خشکی ح حامض بمعنی ترش است و فعل
او تفتیح و تقطیع و تنقیه مجاری و تبرید و تجفیف و تسکین صفرا و اطفاء شدة حرارت و تولید
ریاح و ضرر اعصاب است و هر چه زبان را اندکی بگزد با قلیل جلا و عذوبت و تقطیع باشد حامض
حاکه اینچه از سائیدن دو چیز جدا شود حلو اینچه زبان را انبسط سازد و اندک حرارت
در او احداث کند و لذیذ باشد شیرین باشد و فعل او نضج و تلیین و جلا است و اکثر الغذا او
محبوب قوتها و مطش باشد حریف بمعنی گزنده است که اجزای او در زبان نفوذ تند
باشد بسیار بگزد و تفریق اجزای او نماید و فعل او تحلیل و تنقید و تقطیع و احراق و تلطیف است بجهة
شدت حرارت حاقه بمعنی تنگاست [illegible] و مرکب است از [illegible] و فعل او مثل اجزای اوست حلاق
سوبق حبوب الاعم از قسله و فوز جات حب اینچه در ثمر بار زیاد باشد و بغلاف مثل جو و گندم
حمل بار نباتات اعم از ثمر و شابه ثمرات حلیب شیره تخمها و غیر آن و شیر تازه دوشیده
حشیش گیاه خشک و شبه بخت شده و گویند مخصوص نباتیست که بر روی زمین پهن بوده
و با ساق باشد و بعد تمش رسد خ خاثر اینچه اجزای او خلط را بهم و ره خیف بمعنی
سبک و اینچه بر طبع او سائل بوده و سریع النزول خمل بمعنی پرز است و در ادویه
هر چه شبیه بپرز باشد بر سطح ظاهر او باشد مثل اینچه بر روی بهم باشد خاثر بمعنی نام
کنند عبارت از آن چیزیست که بسبب تجفیف در سطح جراحت قرحه گذاشته پوست بر وی باشد
خلط بیرون رفتن شیر است یا سیال از مکان خود خلع شت خلط و خلیع اسم ضربات
خرق سر کهن طور د دسم هر چیز است که زبان را نرم سازد و اجزای او منبسط نماید با احداث حرارت
و بقار سر حرارت مانند فعل او ترطیب و تلیین و ارخا با اخلاط سمنوشت است دوا مطلق
اینچه تاثیر بکیفیت کند و جزو بدن نشود دواء غذا اینچه تاثیر کیف او زیاده از تاثیر کی او باشد
دواء سمی اینچه کیفیت تاثیر او موافق مزاج بوده بالخاصة کشنده باشد مانند افیون داخن
اینچه بجهة لزوجة و کثافت بهم پیوسته جسد مثل دبق دهنی اینچه در جوهر او چربی باشد و
موجود

سرعت اشتعال او شود مثل مغز ها و شحم دلوک بمعنی مالیدن است و مراد از او آنچه از سر بانگشت
بر بدن مالند باشد ذرذمو [?] ذرور آنچه سائیده باشد تا بر عضو بپاشند ذوالخاصیه
آنچه تاثیر بصورت نوعیه کند اعم از آنکه زهر باشد یا دفع زهر کند درخش گوئی رخو نرم و سست
رخص بفتح اول و ثانی نبات پرورده در آب و به هر حال که نرم و شکن باشد دزرنا [?]
و مرد بی پرده بار و آنچه در سان و غوش جوهر تام باشد رادع آنکه مواد را مانع رنگ ... عضو
شدن اعضا نو قابل در و آن ... رادع مقابل جذب است رمص رطوبت غلیظ که در اطراف
پلک چشم شده جمع باشد ردی الکیموس آنچه از او اخلاط غیر معتدل القوام و الکیفیه متکون
شود رجیع فضله هضم اول است رسوب ته نشین مایعات و آنچه در مایعات
اندازند و بر روی کنند تا ... باشد دروث سرگین حیوانات ذرعوقی طعم لبنبار کریه
دیر کار از حرارت ملوحه است زهر شکوفه زغب اول موی که بر حیوانات بر آید و ابریشم
کیمخت است که ساغری باشد و دار و دو نه آنچه بر سطح او چیزی بموی تازه باشد مزغب خوانند
تو ساغب آنچه اجزای او در حالت حرکت کند اعم از آنکه اتصال اجزای او منقطع شود یا نشود مانند
آب و روغن سباخ شوره زار سباط بکره ساحل کنار دریا سم آنچه بغایت سرد
باشد و بصفت تکیف و خاصیت مزاج را فاسد سازد مانند بیش سنون آنچه به دندان بپاشند
و با آن دندان را موافق جوهر او باشد سحیق آنچه بسیار نرم سائیده باشد سهک بوی شدید گوشت
و بوی عرق که از بدن آید سهل زمین نرم شطب بضم اول و ثانی از قانون الادب جوهر سفید
بفتح اول و سکون ثانی از قانون اللغه جدا کردن ... و پوست باز کردن و در او
هر چه با این صفات باشد منظر گویند شجر نباتی که با ساق خشن باشد و کامل او آنکه با
اجزای سبعه نباتیه باشد و آن ثمر و ورق و لیف و صمغ و بذر و قشر و اصل و عصاره و جز است
مثل درخت خرما شرف بفتح اول و فتح ثانی کنگرهای کوچک و دراز و به آنچه در اطراف او
بر آمده باشد مشرف نامند شمه آنچه بو کنند شتر بفتح اول و ثانی دریدن پلک

زمین چشم شامخ کوه بلند شدق بفتح اول و سکون ثانی فراخی گوشه دهان شدخ
سر شکستن و فراخی سفیدی بر روی اسب و شدخ عضل بمعنی از هم باز شدن است
مر صفیق پوست درشت صخریه زمین سنگستان صفق بفتح اول و ثانی آب کدر
ادیم و مثل نور ریزند پس زرد کرده ذو بمعنی طرف و کنار و در نباتات آنچه چین دار
و باز و دی و صیل بطرز داشته مستقیم نباشد مصفق نامند صالح الکیموس آنچه از او خون
متولد گردد و به جهت اعتدال داشته باشد و سایر اخلاط مخلوط با او نه بعد طبیعی
باشد و خلط بد از او بهم نرسد ضماد آنچه از غلیظ القوام که مایع و نرم باشد بر عضو
بمالند و به بندند اعم از اینکه موم و روغن داشته باشد یا نداشته باشد طلا آنچه از رقیق
القوام بر عضو بمالند طبیخ آنچه جوشیده آب او را استعمال کنند طیب بسکون ثانی خوشبوی
و بلند بید آن پاکیزه طری تازه طحن خورد کردن و طاحونه که آسیا باشد مسمی باسم آن
اوست طافی آنچه بر روی آب ایستد عفص بکسر فا طعم زمخت که زبان را درشت سازد و
اجزای او را بسبب برودت بهم آورده وضد او تبرید و تکثیف و تصلب و خشونت و دبغ است
عاصر آنچه با وجود بهم آوردن اجزای عضو بفشارد مانند ضماد دانه ترهندی در دمل و بعالجی
فشارند گویند عشب بضم اول و سکون ثانی گیاه است عصیر آب افشرده از نباتات که فهمید شده
باشد عصاره بمعنی عصیر است اما در آنچه باتش یا آفتاب منعقد کرده باشند استعمال می نمایند
عنقود خوشه نباتات و عناقید جمع آن عطر بوی خوش غرغره بمعنی آواز مختلف است
که از حلق آید و مراد از او حرکت دادن مایعات در حلق و فرو بردن او عفص بضاد معجمه
مارس از نباتات غسال بمعنی شستشو دهنده آنچه جلای سطح عضو با غلبه رطوبت مایعه
دهد مانند ماء الشعیر غلیظ بمعنی کثیف است و در اغذیه بیشتر متداول است استعمال لفظ
کثیف در ادویه فتیله بمعنی شاف که مخصوص دبر باشد فرزجه شافه که قبل و رحم را مخصوص
باشد فرفیری بمعنی رنگ بنفش است فاتر نیم گرم فتح از هم جدا شدن قابض گیرنده را نامند

استهلات

که اجزای زبان را بهم آورد و درشت سازد و خضرا و تبرید و تجفیف و تغلیظ و تقویه
و در عرف طب مراد از او قابض است که بسبب بهم آوردن اعضای عضو حبس و استمساک
نماید قطور آنچه در گوش و اعضا چکانند قاشر هر چه بجذب جلالی باشد که جلد
از سطح استخوان تواند زدود و در سطح جلد تقشیر نمود قاتل آنچه از ضد بهلاک
سازد و مرادف سم است و بعضی گفته اند هر حیوان مخصوص باسم سم است و در عرف
مختص بقاتل است قضبان شاخهای گیاه بیه ساق و قضیب واحد اوست قمعه بفتح اول
و ثالث و سکون ثانی قبای خوشه کت کیلوس کشکابه که از هضم معده بهم رسد
بکشک تحول کیموس اخلاط متولد از هضم کبد است کثیر الغذا آنچه اکثر مقدار او جزو بدن
میشود کماد آنچه گرم کرده بر عضو بندند مثل تکمید بسبوس گندم کثیف بخلاف لطیف الجزیست
که اجزای او بدشواری قبول انفصال از کیفیت بدن کند و نفوذ در اجزای بدن بدیر نماید
کاسر الریاح آنچه قوام ریاح غلیظه بحرارت رقیق ساخته رفع نماید مانند تخم سداب کاوی
بمعنی داغ کننده و مراد از آن آنچه جلد را بجهت احراق و تجفیف بهم آورده و مجاری خلط
سائل را مسدود سازد مثل زاج در دفع نزف الدم جراحت لطوخ بمعنی اندودن چیزیست
بر عضو که از طلا غلیظتر و از ضماد رقیقتر باشد لصوق و لزاق آنکه بر عضو بچسپانند
و ناچسپید که باشد لعوق بمعنی انگشت پیچ است که از معجون رقیقتر باشد لعاب آنچه از
خیسانیدن آن در آب اجزایی از آن مخلوط برطوبت شده چیزی لزج بهم رسد و چون بر شی
کنند الزاق او در حم میشود لطیف آنچه در شان او باشد بعد از ورود به بدن منقسم گردد بر اجزای
بسیار صغیر و نفوذ در جمیع اجزای بدن بسرعت کند مثل زعفران لزج آنچه در شان او بوده باشد
بالفعل یا بالقوة در حین تاثیر حرارت مزاج جز را دکر قابل امتداد گشته منقطع نگردد مثل حبابهای
لحا ریشهای باریک نباتات لخلخه آنچه با ماییات در ظرفی کرده بر خرده بو کنند لیف آنچه از
اصول و لحای نبات روییده و باریکتر از لحا باشد لادع هر چه بکیفیت حاره لطیفه نفوذ در اجزا

عضو

نباشد
محسوس

عضو نموده تفرق اتصال در منافذ کثیره قریب بهم احداث کند و نفوذ هر جزو آن بانفراده
مانند ضماد خردل با سرکه م فالج شود آنچه در زبان نفوذ کند بدون گزندگی و جلا دهد و تفتیح
و تلطیف و تسخین و جلا و غسل باعتدال است مر تلخ هر چه بسطح ظاهر زبان نفوذ کند و
درشت سازد و با کراهت بوده طبع را بهم زند و خشک او تسخین و جلا و منع تعفن است
ملطف آنچه بحرارت معتدل رقیق کردن خلط غلیظ در شان او باشد مثل خاشا مغلظ
آنچه بخلاف او باشد محلل هر چه در شان او باشد که تفریق خلط بحرارت منجر باخراج اجزا
از جزو او بعد از جزو از موضع شبان خلط کند مانند جند مجمد هر چه ضد محلل باشد
و گویند مخصوص بارد است محشن هر چه سطح عضو را درشت کند اجزای او را در بلندی
و پستی مختلف سازد اعم از آنکه بسبب تکثیف او باشد مانند عفص یا بجهت تفریق اجزا
مانند خردل مملس آنچه سطح عضو را نرم و یکسان سازد و آن ضد محشن است مفتح آنچه
منافذ عضو را از مواد دور سازد و تا آسان شود اخراج خلط مجتمع از مسالک آن مانند
فطراسالیون و هر چه حریف و مر و لطیف و سیال لطیف مایل بحرارت و قابل باعتدال الدوم هر چه
حامض لطیف باشد مفتح است مرخی هر چه عضو را سست کند بحرارت و رطوبت مزاجی قابل
تمدید سازد مثل تخم کتان مصلب آنچه ضد مرخی باشد منضج آنچه خلط را قابل دفع سازد
اعم از آنکه رقیق را غلیظ کند مثل خشخاش یا عکس آن مانند طبیخ خاشا با انجیر و نرم سازد
چون حلبه مقطع آنچه بسبب حرارت لطیفه نفوذ کند فاصل خلط لزج و سطح عضو ملاصق
او و رفع او نماید بدون تصرف در قوام خلط مانند سکنجبین مفشی هر چه ریاح مجتمعه را متفرق
ساخته قابل دفع کند محکک هر چه بسبب قوت نافذه حاره تحریک اجزای لذاعه کند مثل بجره
مفرج آنچه بقوت حرارت نافذ تفریق اجزای عضو نماید اخلاط او را بسبب جذب شفا سد و واجب
الدفع ساخته طبیعت دفع اجزای فاسد کند مثل بلادر محمر آنچه بسبب حرارت جذاب جذب خون کند بظاهر
جلد مثل ضماد انجیر با خردل محرق هر چه بقوت نافذه تحلیل اجزای لطیفه و رطبه کرده احداث زیاده نه

ادویه

مثل صبر چوب و فاریقون هلل پاره شدن تنبیه ثالث در بیان ماهیت و کیفیت و خواص
مفرده و اغذیه مفرده و مرکبه و ذکر مصلح و بدل و قدر شربت بترتیب حروف و ذکر اسامی ادویه
بلغت یونانی و سریانی و عربی و فارسی و هندی و ترکی و امثال او و مخفی نماند که هر چه مجرب دیگران
بلفظ گویند مجرب است یا مجرب داشته اند اذا میشود و آنچه حقیر تجربه نموده بلفظ مجرب است مذکور
میسازد و در هر دوا افعال کلیه آن اولا بیان میشود مثل آنکه مفتح است یا ادعه و امثال آن
تا آثار او را منحصر بافعال مذکوره که ما فلان چیز فلان عمل میکند و در فلان مرض فلان اثر دارد
ندانسته با چیزهای موافق غیر مذکوره در امراض غیر مسطوره توانند استعمال نمود و تجارب دیگر
حاصل کرد و التزام که خواص شرح بیخ و صمغ و روغن و برگ و غیره در ضمن اصل آن دوا بیان نموده
متفرق مذکور نسازد مگر در بعضی که قابل ذکر بانفراده باشند و بدستور نتایج خواص
برگ را ذکر ننماید مرکب بیان خاصیت جزو دیگر آنچه نشود بخلاف سایر کتب که متوش ذکر کرده اند
بلکه خاصیتی از بیخ چیزی جدا بیان نموده اند و خاصیتی از برگ و بار و بار دیگر تا آنکه بیخ
او شده اند و علی هذا القیاس و چون مداوای چندی از سموم بیک قسم است هر یک را بانفراده
دوا به منحصر نیست بنابر مراعات اختصار علاج هر یک را در لحقی ذکر ماهیت آن بیان نموده در تنبیه
رابع که مخصوص آفات است مرقوم خواهد شد از متون کتب ظاهر میشود که اول کسی که تالیف
ادویه مفرده نموده دیسقوریدوس یونانیست نزد بعضی لقمان عبارت از اوست و تالیف او
مسمی بمقالات الستة الحشائش است و ثانی قولس کراد و به عین را جمع نموده و ثالث اندروماخس
اصغر که ادویه تریاق کبیر را تحریر کرده و رابع جالینوس ملقب برائس البقل که منافع ادویه مفرده
بیان نموده و شرح بدل و مصلح و سایر احوال گشته و اول کسی که از یونانیه بعربی نقل نموده
دیسقوریدوس بضاری با بطلات و زیاده بر ترجمه چیزی بیان نکرده پس اسحق بن حنین بیان یونانی
و سریانی نقل بعربی کرده با مزید افادات و تالیف مزبور مسمی بمقالات اسحق گشته و حنین والد او
اغذیه را ازاد و به عبد الله پس بجا شده در آن باب تالیفات نموده اند و اول کسی که از اهل

اسلام

اسلام تالیف نموده محمد بن احمد بن زکریا است که کتاب کامل الادویه و کتاب شامل تحریر نموده اند
پس شیخ الرئیس و ابن اشعث و ابو حنیفه دینوری و شریف و یحیی بن جزله صاحب منهاج و جبیر
بن یوحنا و صابی و امین الدوله و ابن تلمیذ مؤلف مغنی و ابن بیطار مؤلف جامع که مشهور بجامع
بغدادیست پس شیخ داود مصری تذکره را تالیف نموده و مؤلف اختیارات بدیعی بعضی را بفارسی
نقل کرده و بعد از آن حکیم علی گیلانی شارح قانون بسطی در ادویه مفرده بدون تحقیق داده
و تا این زمان که سنه الف و مائتین است بنظر رسیده که ملتفت ... کتاب مبسوط تالیف شده
حرف الالف مع الالف اطریلال بلغت بربری بمعنی رجل الطیر است بجهت شباهت شاخ گیاه
او بچنگال مرغ و مراد از او تخمیست بسیار ریزه و تیره مایل بکبودی و طولانی و نبات تلخ و با حرارت
و گیاه او شبیه بشوبث و گلش سفید و کش مفرق مانند مرتبع و در اواخر بهار میرسد و آنچه سبزه
تیره و شبیه بزرنباد است قسمی از دو قوت و تخم خلال ان گویند و در اواخر سوم گرم و خشک
محلل ریاح و جالی آلات نفس و مدر فضلات و مفتح سده و منقی گرده و مثانه و چون با زجاج
بنوشانند و باعسل یا شلجم مفتت حصاة و یکدرهم او را با عسل جهت دفع ریاح و ایلاوس
بنات مجرب دانسته اند و ضماد او مجفف قروح و زایل کننده آثار جلد و نفوخ او در پیچ
و بدستور شرب او مسقط جنین و مضر جگر حار و مصلحش سکنجبین و مضر گرده و مصلحش
کثیرا و بدلش در ادویه برص کندش و قدر شربتش از یکدرهم است تا سه درهم با عسل یا شراب
چون در فصل گرمی هوا یک درهم او را با فرخا و تربد و زنجبیل از هر یک دانگی با عسل بسرشته
بعد از تنقیه بمسهلات بیاشامند و در آفتاب نشسته بر موضع برص بمکوف زاوند تا آفتاب بر او افتد
و آب بنوشند و عرق کنند در روز اول نهایت تا روز سوم بر موضع برص آبله کرده بعد از دفع زردآب
بالکلیه برطرف می شود و مجرب و گفته اند که هر گاه از مفرد او هر روز سه درهم با عسل تا چهل روز
بنوشند یا از مرکب او بدستور مذکور در وقت مزبور تحمل نمایند بقیا رفع برص میشود اکسن
لغت یونانی بمعنی سبزی الکلب است بجهت بلوغ کردن او ذهر سال دیوانه را و آن نباتیست ساقش بقدر

فاسد سازد
عضو را

نماید مثل فرفیون **معفن** آنچه تفرق اجزای خلط کند مثل زجاج محرق **معفن** هرچه رطوبت
بنوعی که بدل ما تحلل او نتوان شد بدو نه احداث انجماد و احراق و تاکل مثل زرنیخ **مقوی** هرچه تعدیل مزاج
و قوام اعضا بحدی کند که قبول آفت فضول ننمود و مناعت مواد نمود خواه بالخاصیه باشد مانند
گل مختوم یا بسبب تعدیل مزاج باشد مثل روغن گل سرخ **مرقق** آنچه بخلاف منضج باشد در تغلیظ
مفجج هرچه دذهر حب بخلاف منضج باشد و هاضم باشد **مفرح** هرچه روح حیوانی را انفساط
منبسط سازد خواه تعدیل مزاج او کند و خواه زیادتی نماید مانند شراب **مشهی** آنچه بسبب تولید ریاح لطیفه
در مجاری اعضا و عضلات اعضا و تناسل کو دین محرک او شود و باعث تکون ماده منوی گردد
مثل لبوب **مدر** آنچه اخراج مائیة الغذا و فضول سیاله مثل بول و حیض و عرق و شیر نماید **مسهل**
هرچه اخراج فضول اعضا از طریق امعا کند **معرق** آنچه بسبب تلطیف رطوبات محتبسه تحت جلد را
از مسامات او نظام اخراج کند **مقیی** هرچه اخراج فضول از طریق مری کند **ملین** اعم از منضج
و مزلق و ممزوج ما فی المعده و امعا است **مسکن** هرچه اخلاط و ارواح را از حرکت غیر طبیعی باز دارد
مطفی آنچه اخلاط حاره را اکثر حدت نماید **مخدر** آنچه تکثیف روح حساس که نفع باشد و تحریک
روح حیوانی بنوعی کند که مانع حس و حرکت گردد مثل افیون و اکثر مخدرات سرد و خشک باشند
مزلق هرچه ترطیب و تلیین سطح عضو محل لغزنده کند تا آنچه در آن محتبس باشد بحرکت او حرکت نماید
مثل الوی بخارا **مجفف** آنچه افنای رطوبات یا تقلیل آن کند مانند سندروس **مسدد** آنچه بسبب کثافت و لزوجت
در مجاری محتبس شده منع دفع مواد واجب الدفع کند مثل سفیداب یا بسبب لزوجت باعث شده باشد
مانند لعابها **مقرح** آنچه بالفعل یابس بوده در او رطوبت لزوجت باشد که بسبب حبس سیلان مواد گردد
مثل اهلیلج شسته **مغلظ** آنچه طبیعت سطح و بسیار زداند اعم از آنکه ترویح او باب شود مثل صمغ و کرمانو
شود که **مقطع** چه بقوه نافذه تحریک مواد دفاع کجا تا لطیف شود مثل دفع عطش خاکسترده **مصلح**
آنچه اصلاح حال ماکول و مشروب نماید اعم از آنکه دفع ضرر او کند یا حادثه بر فعل او نماید یا حفظ روح
یا کرحدت او کند یا بدرقه بجهت وصول او باعضا کند **موسخ** هرچه منع خشک شدن جراحت کند

ورطوبترا

هو الموفق المعین

جراحت را

و رطوبترا او را زیاد کند مثل موم و روغن **مدمل** هرچه بسبب تجفیف و تکثیف رطوبه سطح
لزج و چسبنده کرده و دهن زخم را بهم آورد مثل دم الاخوین **ملحم** آنچه بسبب تخفیف و تعدیل
مزاج جذب کرده وارد مواضع جراحت شود منعقد ساخته مستحیل بگوشت کند و او را منبت اللحم
نیز گویند **مبنج** بجیم و بالقصر مرادف است **مایع** آنچه ضد جامد باشد و سیلان کند و رقیق
القوام باشد **مزواه** پراکنده **مفرق** بفتح اول و کسر ثالث تار لته سر و در اشعار و کلها و هرچه
او هموار نبوده زواید داشته باشد مفرق گویند **معقف** خمیده و کج شده **مضغ** خاییدن
چیزی **ممضوغ** هرچه را خاییده باشند **مسبت** آنچه خواب آورد با منوم مرادف است **مسکر**
هرچه مستی آورد اعم از آنکه با تفریح باشد یا نباشد **مضمضه** هر مایعی که در دهن حرکت دهند
مروخ مالیدن چیزی بر اعضا **مروح** آنچه در مالیدن او بر بدن دسپار و مبالغه در دلک عضو
نکند **مبرود** آنچه دنبو ما خورد کرده باشند **منخول** آنچه بیخته باشند **منتن** بدبو **مغسول** آنچه
در شستن او مبالغه کرده باشند **محرق** آنچه در سوختن بحدی رماد بیر نرسد **نشف** آنکه جذب
رطوبت سیاله کند اعم از آنکه منافذ او مرئی نباشد مثل اهلیلج یا مرئی باشد چون اسفنج
و ناشف را اقحل نیز نامند **نجم** نبات بیساق است **نبطی** در لغات مراد لغة قومیت و دراد و به مراد
لغة قومیت خود در وی که نگشته باشد **نفاخ** هرچه در او رطوبت غریبه باشد و از حرارت بدن
تحلیل نیافته مستحیل بریاح شود خواه در معده و امعا مثل میوها و خواه در عروق مثل منزها
و اکثر تخمها و قسم ثالث را هر تقویت با ماست **نشاره** آنچه چوبها و دم اره ریزه شده باشد **نقوح**
آنچه از ادویه یا بسیار مباشد را بی نام در بچه دهند **نقوع** و **نقیع** خیسانیدن که بهم شاسته صاف
نموده استعمال کنند **نطول** هرچه را جوشانیدم و آب او را بر اعضا ریزند و یا شو بر قسمی از اوست
نشوق آنچه در بینی کشند **ودع** یعنی مهره زمین بحث **وهن** سستی **وثب** جستن از جا **وثی**
کوفتن **وقود** برافروختن آتش **هاضم** آنچه اعانت طبیعت بر طبخ و گذرانیدن غذا و خلط کند و سبب قبول
هضم او شود مثل مصطکی **هش** آنچه جرم او سست و ریزنده باشد و باندک افشردن ریزه شود

هو الموفق المعین

سرخ

دَرَنج و شبیه قباقلی را زیانه و برگش شبیه برگ فراسیون و ازانه درشت تر و خارناک و ماین
و سیاه و تخم آن مایل بسفیدی و سبز تیره و در غلاف دوطبقه و از ترمس کوچک تر و در طعم بحدت
و تندی و تلخی ناخواه و گلش سرخ مایل به تیرگی و از زیره کمتر دیده در اول سوم گرم و در اخر اول
خشک و محلل و جالی و مقطع و مدر فضلات و هاضم و منقی بلغم و ریاح معده و کرده و مفاصل
و در کهن و مجفف باعتدال و طبیخ او جهت جمود و برودت مفرط و سقوط آن جهت کام و ضیق
النفس و بلغم مجتمع در قصبه ریه نافع و تخم او در اطعمه شخصی که سالی دو بار کژ نبدیع باشد
زهرات و ضماد ش جهت کلف و با عسل جهت جوششهای تر که زرد آب ازو آید مفید و قدر
شربتش تا دو درهم و مضر جگر حار و مصلحش کتیرا و بدلش بضعف وزنش حب الغار یا دو وزن
آن ناخواه است و جالینوس فرموده که چون او را در وسط نانی بناخلگ کرده کوسپن نکاه دارند
و تا سه و سه مثقال عسل بدفعات باید و دفعه ملل خورد در میان سال دیوانه گزید نبود شد
بغایت مفید است و دو درهم از بیخ او که با شیر تازه بیاشامند بقی رفع زهر سانند دیوانه گزید را
نماید هرچند که از آب بترسد و گوبند چون گیاه او را بجمیع اجزا بیار جه سرخ بسته بر اعضا
در دناک مواشی ببندند دفع الم میکند و صاحب جامع انطاکی مخصوص درد دندان
میداند و گویند تعلیق او بر در خانه موجب حفظ صحت اهل آن خانه است و مؤلف جامع
الادویه از محمد بن احمد نقل میکند که این گیاه در شام بسیار است و حشیشه السلحفات
نامند و خوردن او بغایت مقوی باه و نکاه داشتن او بغایت موروث عشق زنان که اصلا
ماشت بجماع او نکند **ارغیس** حنین بن اسحق در الفصول ذکر کرده و آن پوست بیخ درخت
زرشک است در اول گرم و در دوم خشک و با قوت بارده و قابضه و مانع تعفن اخلاط
و طبیخ او مقوی جگر بارد و مفتح و با قوت رادعه و جوم او با شراب جهت رد جگر اکر و تب
باشد و بالب سرد با وجود تب بغایت مفید و بدستور شراب سرکه در آن جوشیده باشد بهترین
خاصیت دارد و طبیخ او در دفع ورم جگر و سعفه از مجرب و حقنه طبیخ منقی جرب

وقرحه

احوال
ودرجمیع

و قرحه امعا و مضمضه او جهت قلاع خبیثه و درد دندان و تقویت لثه و اکتحال او مقوی باصره
مثل ماميران و قطور خیسانیده او در کلاب جهت تجفیف رطوبت و حفظ صحت چشم و رفع بقایای
رمد و من بغایت مفید و عصاره مطبوخ منعقد او در افعال مانند حضض و قدر شربتش از جرم او
دو مثقال و از طبیخش تا سه درهم و مضر صاحب سعال و مصلحش عسل است **ابلیلس** بلغت بربری
و مغربی نباتیست شجری و در بلاد مغرب بهم میرسد طول آن بقدر قامت زیاده از آن و برگش
مانند مورد و نرم و ثمرش بقدر بار سرو سبز و چون برسد سیاه و نرم شود و چوب او بسیار صلب
اندرون او سفید و زرد مایل بسرخی و مستعمل از او دلنهای با ربک او است بر کتاب القوم و برودت سوم
دارد و غالب و بسیار قابض و آب خیسانیده او که دنبال ایکر در جهت استسقا و زردی و خنازیر مجرب
دانسته اند و بدستور چون با گوشت طبخ نمایند و گوشتها را بیا شامند همان عمل کند و جرم طبیخ او مقوی
جگر و سپرز و مفتح سده آن و قدر شربتش از جرم او دو درهم است **ابار** لغت عربیست و از سرب جسته
و طریق احراق آن در دستور آمد کورست در دوم سرد و خشک و مغسول او جهت قرحه چشم و جوشش اد
و جراحت خبیثه و اعضا و بواسیر و زخمهای کهنه و نزف الدم و سیلان رطوبات و با روغن گل سرخ
جهت قروح مقعد و بواسیر که جهت تحلیل ورمها و استسقا نافع و بدلش برنج و خود دفش کشنده است **اثرون**
بلغت یونانی اسم سماق است **اهوکین** یونانی و اسم قثاء است که قثاء الحمار **اغیر** یعنی ظاهر یونانی اسم
فجنگشت است **انیس** یونانی اسم انیسون است **ارن** بلغت یونانی لوف الکبیر است **ارن صارن** یونانی لوف الصغیر
اقلس یونانی دو سر است **انوبیر** یونانی اشراس است **امی** یونانی نانخواه است **ابنوس** معرب آبانوس
یونانی درختیست شبیه بدرخت عناب و ثمرش مثل انگور و زرد و با حلاوه و برگش شبیه برگ
صنوبر و عریض تر از آن و خوان آهیکند و نخش مانند تخم حنا و قسم هندی با خطوط سفید و قسم
حبشی سیاه و صلب و املس و بهترین اقسام است و در اول سوم گرم و در آخر دوم خشک و ملطف
و مدر بول و مفتت حصاة و محلل ریاح و محلل نفخ معده و مفتح سده سپرز و اکتحال محلول
او با آب و ذرور ش جهت بیاض و قروح و قرحه و بثور و دمعه و ضوی زیاده و جرب و حکه و رمد یابس

اژون

اوالطبيخ

وحفظ صحت چشم ورویانیدن مژگان وفشارهٔ او جهت جس خون زخمهای تازه ومحرق منسول آن رفع وذرّا فضا المذکور سریع الاثر وطلای سحوق مطبوخ او در شراب محلل خنازیر است و گویند بالخاصه اطفای خون جاری میکند وباسفیدی تخم مرغ جهت سوختگی اتش جهت تجفیف وکوفت اوردن قروح خبیثه ومنع جوشش ها پر آب وابله کردن اعضا مجرب وقدر شربتش تا سه درهم ومضر معده ومصلحش عسل وبدلش چوب کنار است **ازاد دار** لغة فارسی والان سلوق حلبی است **اکوی نجام** اسم فارسی اجاص است **الوچه** اسم فارسی ادرکست **اب دارو** مومیاییست مجهول بذکر آن دوای دیگر را بلبن سم حواله **اش بجبات** اسم فارسی حبذا است **اهن** اسم فارسی حدید **اهن ربا** اسم فارسی مقناطیس است **ارمين** فارسی اسم بهمن است **اردسبوی دار** اسم فارسی خشکار است **اردجو ریان کرده** اسم سويق الشعير **اردکنا** سويق النبق است **الوی سفید** اسم شاهلوج است **الو بالو** اسم فارسی قراصیا است **اهو** اسم فارسی غزال است **املد** اسم فارسی املج است **اردجو** دقیق الشعیر است **اب نیکو** اسم فارسی عسل القصب است **اب باران** ماء المطر است **اب چکیده از کوزه وغیره** ماء القطر است **اب جوجوشانیده** ماء الشعیر است **اب جوافسرده** کشک الشعیر است **اب پنیر** ماء الجبن است **اب اهن تافته** ماء الحدید است **اب ماهی نمکسود** ماء النون است **اب درخت کافور** ماء الکافور است **ابکامه** مری است **اهله** نوره است **ابی سفرجل** **افتاب پرست** حربا است **ابك** بنیای سوختهٔ باصطلاح اهل کیمیا زیبق است **انک** بنون رصاص اسود است **انبیچیه** انجار از مس ونقره وبرنج سازند **اردج** بلغة ترکی اسم درخت ابهل است **اغو** بترکی اسم دفلیست **اغوذ** بترکی اسم لبلاب است **اغاچ کمن** بترکی اسم سور انبات است **ابلوج** بفارسی قند مکرر است **ازدبویه** بفارسی کلاش ان نامند **اق** باصطلاح اکسیریان زیبق است **اودس** اسم فارسی ابهل است وایرس نیز گویند **الندالد** اسم فارسی سنبل الطیب است **اهوکی** بهندی خردل است **البه** بلغت هندی اسم کرش است **اته** بهندی اسم سویق است **ابعو** بفارسی شور وان از نجار مائیه بر روی زمین شور از رهیم می‌بندد وبعد از تصفیه آن با آتش شبه نمک میشود ودر آخر سوم گرم وخشک ومفتح سدد ومنقی بلغم او ومسلخ بدن وسهل ودر نهایت حدت وقوی تر از نمک بوره در افعال وجهت علل سپرز ودرد کمر نافع ومجرب

دانسته‌اند

انزرکتر انرکنیر بفارسی عزیزه مطبوخ رفع تابع است و دو درم کرم مذکور است مذکور

دانسته‌اند ومضر مری ودوده ومصلحش کثیرا وعسل وقدر شربتش تا نیم درم وبدلش بلح اندرانی وربع درهم او تا دو درهم با شکر جهت اجابت بول که بهیچ چیز دفع نشود مجرب واز خواص او تیز کردن آب جهت مخصوص که آب را در ظرف روی تو تیا کرده در آب شوره حرکت دهند واو جز و اعظم باروت است **ابل** بهندی اسم حالات است **ابر** بفارسی اسم اسفنج است **ابخلی** بفارسی هو جو بر نامند واصناف میباشد قسم اول نباتیست شبیه ببرگ کاهو وبا رنگتر وبا خشونت وسیاه لون وملاصق زمین وساقش مزغب وگلش اشقر ودانه او سیاه بحجم بقدر انگشت وبسیار سرخ وقوتش تا چهار سال باقی میماند ودر اول دوم گرم وخشک ومحلل اخلاط مری ما لحم وقابض اخلاط سهال دموی وحابس حیض وذابح معده ومجفف وطبیخ او جهت درد سینه وجگر ونقرس ودرد گرده وحصاة وبرص وبهق وتبهای کهنه وطلای او جهت بهق وسوختگی اتش وجرب وتحلیل خنازیر وبا آرد جو جهت حمره که باد سرخ گویند نافع ومصدّع ومصلحش روغن بنفشه وکرو وقدر شربتش تا دو درم است وچون بیخ او را در روغن بجوشانند وقدری از آن ترتیب دهند جهت آتش وحمولات آن وبدستور حمول بجش با ماء العسل مخرج جنین ودر جمیع افعال بیخ او قویتر وقسم ثانی ورقش بزرگتر وخشن تر وشاخش دراز وخشن وپرشعبه وگلش مایل ببنفشه ودر دیزه وقابض تر از قسم اول وضماد آن جهت حمره ومنع عرق النفث وبسیار خار طبع وقسم سوم ورق او ریزه تر از اول وخوشتر کمتر وشاخهای او دریزه وگلش بنفش وبیخش دراز تر وسرخ وتند طعم تر از همه وجهت گزیدن افعی دو مثقال از بیخ او با شراب بهتر یا شیاف وتعلیق او وخاییدن او نافع وقسم چهارم شبیه بثالث واز آن کلش ریزه تر وبنات سرخ ودر آخر دوم گرم وخشک ومسکن ونیم او با مثل او زوفا وقردمانا جهت حب القرع وسایر کرم امعا نباتی نافع وضماد شو با سپید باسپید جوی جهت خنازیر ونقرس واورام صلبه وعضا ره او با عسل جهت ورم صلب رحم واخراج حیض واخراج جنین وسقوط او جهت تنقیه دماغ ودفع اثار دو غلظت طبقات چشم وباسرکه شیرا وضماد او جهت سپرز مفید وقطور روغنی که در آن جوشانیده باشند جهت درد گوش ونقل حاصه

بهترین ادویه و جالی بیاض چشم و محلل ورمهات و کلش در جمیع افعال قوی‌تر از برگ اوست و اشابیدن
بیخ و گل و تخم او بقدر یک مثقال اشیا علت زحیر و مخرج جنین مرده و زنان است ابریشم
بکسر اول و ثالث و فتح سین مهمله ابریشم است و گویند مراد از او پیله‌ایست که کرم ابریشم سوراخ نکرده
و بیرون نیامده باشد چه سوراخ کرده او را قز نامند و انچه در آب پخته و تخم از او کشیده باشند
از قسم ابریشم خام نیست بلکه حریر عبارت از اوست در اول گرم و خشک و با تقطیع و تنشیف جهت تفریح
لعاب مقوی دل و روح طبیعی و باه و تسمین بدن و جهت خفقان و ضعف معده و دبه و آب مطبوخ
او با شکر جهت تفتیح سدها و نیکو کردن رنگ و دخان او نافع و محرق او ضعیف‌تر و جهت قرحه
و دمعه و سلاق و جرب چشم و پوشیدن جهت منع بهم رسیدن قمل از موده و محرق او مضر
گرده و مصلحش انارون و قدر شربتش از یک درهم تا سه درهم و بدلش مروارید سوخته است
و بهترین طریق استعمال او ریزه بمقراض کردن و با جواهر و سایر ادویه بر روی سنگ ساییدن است
ابهل بفتح اول و سکون ثانی و ضم ثالث و بکسر اول و ثالث نیز آمده و او قسمی از سرو کوهی است
و مراد از او بار اوست شبیه به زیتون تازه او سرخ و در رسیدن اش سیاه و با اندک شیرینی و قبض
و حدت و عطریت و برگ او زیاده از عرعر که قسمی از سرو کوهی است و برگش شبیه به برگ درخت
گز در سوم گرم و خشک و لعاب لطیف و با قوت مجففه و قابضه و لذاعه و محلل و مدر حیض
و مسقط جنین و زایل کننده عفونت جثه مرضه و مسحوق او با عسل جهت بواسیر
و مطبوخ او جهت استسقا و چون دو درهم او را ریزه ریزه کرده با روغن گاو تازه بقدر آنکه او را
فراگیرد و بر آتش بگذارند تا روغن را جذب کند چون ناپید تا دو درهم فانید مخلوط نموده هر
صبح دو درهم او را با آب گرم بارد المزاج بنوشد جهت دردهای اسافل بدن و بواسیر و بادی آن
و دفع اقسام کرم امعا و لعابش نافع و چون با عسل سرشته هر روز از یک درهم تا سه درهم او را
مداومت نمایند حیض منقطع را جاری سازد و جهت دبو و بواسیر مجرب دانسته‌اند و چون
در روغن زیتون بجوشانند تا روغن سیاه شود قطور او جهت کری تازه و کهنه مجرب

وضماد

و ضماد او بدستور ضماد برگش جهت اورام حاره و سیاهی جلد و جوک و آثاری که از عضو بر
بهم رسد و ... که هبا زبر شدن زخم در عضو باند و جهت قروح ساعیه و آکله و نمله و
اندمال جراحات عفنه و طلای او با سرکه جهت ثعلب مجرب و با انجیر جهت جمود اعضا و
با عسل جهت جراحت بن دندان و تعفن و آکله آن و احوقیلن و قیه با نصف او شیر روغن
تازه گاوی و مثل آن هر دو عسل که تا یک هفته مداومت کند جهت بوجع به دانسته‌اند و مضر جگر
و مصلحش خولنجان و مضر صدر مصلحش حاما و عسل و بدلش بوزن او جوز السرو و مثل آن
سلیخه و در یک طیف بوزن او دارچینی و قدر شربتش تا سه درهم است ابوق نی بلغت یونانی
اسم غاسول رومی است بوق وی در اوقاس نیز گفته‌اند و در بلاد شام و مصر و انطاکیه بسیار است
و نباتی است مابین درخت و گیاه و برگش از برگ زیتون باریک‌تر مابین برگها خارها سفید دارد و
شکوفه او سفید و شبیه بگل لبلاب و شاخهای او پراکنده و بیخش قوی و پر از رطوبت تلخ
و مستعمل در دواهای بیخ و عصاره و رطوبت اوست که با آرد کرسنه آمیخته خشک کرده باشند
و برگ و شاخ و گل او را نیز استعمال می‌نمایند و ابن بیطار غاسول گوید و مولف تذکره
اولو الالباب او را اشنان دانسته و مولف جامع بغدادی او را غلط حمل نموده و ظاهرا
غاسول رومی غیر اشنان باشد چه اشنان را اول بیان باشد و عطریه و مستی نبات ... رومی است
و دوا اکثر صفات با هم نیست در اول سوم گرم و خشک و مقطع و ملطف و جالی و مفتح
و سه قیراط از رطوبت خالص و بدستور دوازده قیراط از مخلوط مجفف مذکور با ماء
العسل مسهل مرار و بلغم و زرداب و گویند جهت استسقای حار مجرب و همچنین سه قیراط از
بیخ یک مثقال از عصاره‌اش با ماء العسل مسهل ... و مضر احشا و مصلحش عسل و خوردن آب سرد
و تسکین در آن قاطع اسهال اوست ابوقیطو نباتیست شبیه بابوقانس و بی ساق و به شکوفه و مفروش
بر روی زمین و بیخش سطبر و در سوم گرم و خشک و جهت ضیق النفس و صرع و درد اعضا و استسقا
نافع و مصلحش عسل است در ضرر معده و قدر شربتش تا یک مثقال است ابیل نباتیست بیخش

کرم و قرحه جلد و ضماد او با پیه کهنه محلل خنازیر است **ابزاد** گیاهیست ساقش باریک و شکننده
و در انتهای ساق برگهای بهم پیچیده بجای گل و در بنا رتبلاد بارده و جاهای سایه و بجایی که نم
باشد و مواضعی که قدری آب در او ایستاده باشد میروید و در بغداد و موصل او را در شربتها
میخورند با اندک تلخی و تندیست و در صورت شبیه بطلیون در دوم گرم و مشتهی و در هضم و
عضاوه اش حبا و از ماء رخوه و در مخته و مرکب نافع و چون در اسفاناخ بپزند تلخی و تندی او زایل
شود لعابیست محرک باه و مصلحش بجهت رفع ثقل او نعناع و شونیز و سرکه و کوریاست **ابت**
بلغت مغرب گوشت بالذات و در اترج مذکور میشود **ابن عرس** حیوانیست بری و معروف و بفارسی
راسو و موش خرما نامند و شبیه بموش و سر و پاهای او دراز تر از موش است و از او بو دکرد و موی او سرخ و
افشان و در مصر بخانها بسیار الفت میگیرد و در انجا عرسه نامند در سوم گرم و خشک و گوشت او محلل
ریاح غلیظه و مبهی و مقوی جگر و موافق صاحب استسقای بارد المزاج و تریاق زهرهای سموم است و چون
نا شسته و در روغن زیتون نارتش یا آب بپزند و چون بنوشاورا کنند و جوفش را اسبد از پاک کردن بنمک
اندوده در سایه خشک کنند دو مثقال او با شراب جهت سموم هوام و در دفع زهر طفیقون و چون
بجای نمک کشنیز پر کرده خشک نموده باشند جهت صرع و گزیدن هوام و سبب بن او دوریست و چون
مجموع او را در ظرفی بسوزانند ضماد خاکستر او با سرکه جهت نقرس بسیار مفید و خوردن دو مثقال
از خون او با عسل جهت صرع و طلای خون او جهت خنازیر و صرع و ضماد گوشت او جهت درد کمر و مفاصل
و جذب سم و پیکان از بدن و مضر محرورین و مصلحش سرکه و کاسنی و انار ترش و مضر احشا و اصلاح
آن در روغن کنجد در روغن کنجد و زیتون مخنث است و گویند چون کعب او را در زند که او بر دنت
او رده زنان تعلیق نمایند منع حمل کند و چون طعام زهردار را مشاهده کند بلرزد و موی تن او در است
شود **اباذیر** آنچه در طعامها کنند اعم از آنکه بقول باشد یا ادویه یابسه **ابنجکواجی** ترکی خنازی است
ابنل بترکی قرنجشک است **ابرك** بهندی طلق است **ابزار** مؤلف تذکره گوید بلغت شام گیاهیست و بجای
ابو فروه اسم شاه‌بلوط است **ابناوی** کلب بریست و بفارسی شغال نامند **ابو جزرخون** بلغت رومی نعناع است

شبیه به بلغم و خوش طعم و برگش مثل اسعت و شاخهای او بسیار و تخمش شبیه بتخم زردک
و در کنار دریا روید و مؤلف اختیارات گوید برگ آنچه در زمین روسته باشد قاتل است در دوم
خشک و ملطف و جهت سیر نافع نموده و قدری شبش را دو درهم است **ابو کاکنج** داخل کونست
و در حرف عین انشاء الله خواهد آمد **ابوون** لغت یونانیست و بمعنی دایم الحیوة است بعربی حی العالم
بفارسی همیشه بهار نامند از جنس زناجین و همیشه سبز است و کبیر او را بیشتر در کوهها است
ساقش بقدر ذرعی و ستبر بقدر انگشت بهین و بار طوبت که بدست چسبد و برگش شبیه بزبان
و با ریک و بار طوبت و گلش مابین زردی و سفیدی و نباتی او بیشتر از کوهستانی و صغیر او را
منبت در سنگلاخ و محوطها و مواضعی که سایه داشته باشد و شاخهای او ریزه و از یکجا بیرون
آمده و برگ او ریزه و پر آب و بقدر شبری و گلش کوچک و زرد مایل بسرخی و تخمش مثل تخم خرای
و در باغهای اصفهان و غیره بلاد بسیار است و در آخر دوم سرد و در اول خشک و با قوت
قابضه و رادع و مفتح سده جگر و زهره و مسهل صفراوی تلا و قانم کرم امعا و مسکن
حدت خون و مقوی معده حاره و مانع نزف الدم و جهت تشنج و اسهال یلیا و قیلا از ابعد او با شراب
نافع و ضماد او با آرد جو جهت قروح خبیثه و مفاصل حاره و زخمهای کهنه و سوختگی آتش و نمله
و اورام حاره چشم و نقرس مجرب و طول عصاره او جهت گزیدن رتیلا و با روغن گل سرخ
جهت درد سر و اکتحال او جهت بعد و حموکا او جهت قطع رطوبات سایله و درحم مفید و طلای
جهت باد سرخ که نیم زده خون آن موضع با آب او مخلوط کرده مجرب است و با حنا جهت خارش
بدن بدستور از موده و برگ خشک سابیده او را جهت دفع اسهال مزمن مجرب دانسته‌اند و فرزجه
برگ او جهت سیلان رحم و قطور روغن زیتون که با برگ او عصاره او را در آن جوشانیده باشند
جهت درد گوش حار بسیار نافع و گویند مضر سپرز است و مصلحش کلادمی و قدر شربتش از عصاره
او سه مثقال و نیم تا هفت مثقال و از برگش تا پنج مثقال و بدلش کاهو است و از دیسقوریدوس
منقولست که نوعی از نخالقالها باشد در قدر و برگ شبیه بخرفه و مزغب و غبارآلوده و در بنات

گزر

ابو رات

ابزار القط بلغت مغرب ابورن صغیر است ابو الاکبر ریباس است ابو الاروح زیتون است ابلبوا بلغت عبری
ابرز برای مهمله مکسوره وزای معجمه زر خالص است ابردیوت بلغت یونانی اسم اشنه است
ابثیون بیونانی ازابنج است ابارون بیونانی وج است ابکوت نشا است اب سنبل الطیب است ابوقلون
حجر الاسفنج است ابلیز طین مصری است ابرق شقیق بحری است ابوغاده صعتر است ابریموت
بلغت رومی اسم ابرنسا است ابرقلیا برومی اسم اسفاناج است ابوغلس برومی کل خیری است ابرون
برومی اسم ابرحاست لوف الصغیر است ابخاخس بیونانی اسم قفر الیهود است ابرنج برنج کابلی است
ابرهیمیه از جمله اغذیه و آن آشی است که با بغوره و قند و نخود و ادویه حاره و بادام و گلاب ترتیب
دهند مقوی معده و دل و جگر و مفرح است اترج بفارسی بالنگ و ترنج نامند پوست او در دوم
گرم و خشک و بحشش در اول سوم گرم و در دوم خشک و برگ و شکوفه او در اخر دوم گرم و مجفف
محلل و ملطف اند و ترشی او مقوی دل در اخر دوم سرد و خشک و حماض او قابض و مسکن تب صفراوی و قاطع
تره الصفرا و با قوه تریاقیه و ملطف و مشهی و صاف کننده روح و خون از صفرا و مانع ریختن صفرا بمعده
دافع و خفقان حاره و تقویه معده و جگر و تسکین حرارت و یرقان و تشنگی و اسهال صفراوی
و کندی دندان و ضماد او جهت گزیدن عقرب و نمله و نار فارسی و خارش و طلای او جهت کلف و قوبا و جهت
قلع رنگ سیاهی مرکب از جامه و قطور او جهت یرقان که در چشم ظاهر باشد و غرغره بطبوخ او
در سرکه جهت اخراج زالو که در حلق مانده باشد مفید و مضر عصب و مصلحش شربت خشخاش و شراب التین
و بدلش آب نارنج و آب لیمو و حب او جواهر و مروارید را بگدازد و مضمحل سازد و در ارباع در افعال
قوی تر از ترنج است و جهت غلبه صفرا و تشنگی مفرط و قطع قی و دفع سموم و اکتحال او جهت جرب چشم
و طلای او جهت قوبا نافع و گوشت او در اول سرد و تر و دیرهضم و مضر حرارت غریزی معده و نفخ
شود و بخارات از معده بدماغ و مورث قولنج و مصلحش عسل است و پوست او مقوی دل و دماغ و معده و احشا
و مفرح و مشهی و با قوت تریاقیه و معطر و مفتح و محلل نفخ و مدر حیض و اخراج جنین با عسل بر داشتن
و طبیخ خشک او مسکن تب غیر صفراوی و مضغ او جهت خوشبو کردن دهان و مضار او پوست و گوشت

او

شراب

او که با هم کوبیده جهت گزیدن افعی نافع و همچنین ضماد او و همین اثر دارد و طلای پوست محرق او با
جهت برص بسیار مفید و عرق محرق او را چون در جامه بگذارند مانع کرم زدن آن و چون پوست بکوبد
او را با لثام در شراب اندازند در ساعت ترش کند و مضر جگر حار و مصلحش عسل و مضر دماغ حار
و مصدع و مصلحش بنفشه و قدر شربت از خشک او پنج درم و از مربای او هفت مثقال و تخمش
در افعال مانند پوست او و با قوت مهلکه و دو مثقال از مقشر او مقاوم جمیع سموم و قوی تر از تریاق
کبیر و با آب گرم با شراب جهت گزیدن عقرب مجرب و بدستور ضماد او و دانستن مقدار یکدرم و نیم او
از مغز مقشر او بیاشامیدن مدر حیض و کشنده جنین و مخرج او و طلای او جهت تحلیل ورم بلغمی و
سنون او جهت تقویت لثه و روغن تخم او جهت بواسیر طلاء و شراب اقتدائی مؤثر و مفتح سده
گوش و سریع النفوذ در اعضا و محلل قوی و ملطف و چون کسی با آن تدهین کند عقرب نزدیک او
نکند و مجرب است و ضماد مطبوخ مجموع ترنج با سرکه یا شراب جهت مفاصل و نقرس و اورام و
دنبلات نافع و برگ او هاضم طعام و مسخن معده و مقوی احشا و مفتح سده و جهت ضیق النفس
بلغمی مفید و شکوفه او مثل برگ او و در افعال از آن لطیف تر و بوییدن ترنج مقوی دل و مفرح و جهت
رفع ضرر هوای وبائی آزموده و همچنین فرش کردن برگ او همین اثر دارد و مؤلف جامع انطاکی
مروارید محلول در آب ترنج که در قاروره کرده مدتی در حمام گذاشته تا حل شده باشد جهت دفع جمیع
سموم و امراض اعضای رئیسه و جهت زهر مجرب دانسته اند و چون با اشربه مناسبه بنوشند و دهن
ترنج که پوست خالص او را عددا در روغن زنبق و روغن خیری از هر یک یک رطل یا در روغن
روغن کنجد انداخته و بهر سر شبانروز پوست تازه او را آورده بیفکنند تا سه دفعه و بیشتر
گرم و خشک و محلل و تدهین او جهت امراض بارده و عصبانی و درد مفاصل و رفع لرز زدن تب
ربع و بر اسفل قدم جهت دفع برودت و هوا در اعضا و بر بدن جهت استرخا و خوشبو کردن عرق
و فالج و رعشه و لقوه و اختلاج و عرق النسا و درد گرده و مثانه و جهت و بالیدن خود و سقوط
او جهت درد سر و علل سوداوی و درد شقیقه و مضمضه او جهت درد دندان نافع است اثکن

اثان الحجر دهات خارشتر

بهندی انجره است اثوبلیه بهندی دروج است اثمر یونانی و اسم بابونه است عربی و لسم
اثوی بهندی اسم امعاء است اثباطوس شراب است که از انگور و عسل و ادویه حاره ترتیب دهند
بسیار گرم و ملطف و جالی موافق مزاج پیران و مرطوبان است اثاروس یونانی اسم استرغاز است
اثانثوس یونانی اسم شوات است اثرومی یونانی اسم بنفشه است اثامیطوس بلغت رومی موات است اثمد بفارسی
سرمه نامند سنگیست سیاه و براق خاصه و اهل اکثر را اعتقاد آنست که چون چند روز با ماهی خون
مشک نمایند قطع خون به میشود و بهترین او اصفهانی است که از نواحی اصفهان بهم رسد در دوم سرد
و در سوم خشک و گویند در چهارم خشک است و بعضی درجات را اختلاف نموده اند
قابض و مجفف قوی و با قوه سمیه و قاطع جریان خون از جمیع اعضا و منقی جراحات و زخمها و گوشت زاید
و جهة تقویت باصره و حفظ صحت چشم و دفع حرارت و رطوبت و قروح و اندمال آن و التیام
آن و قروح اعضا و با اندک مشک مقوی باصره پیران و مولا جهة قطع جریان حیض و خروج مقعد
و ضماد آن بر پیشانی و نصف سر جهت قطع رعاف که از جهت دماغ باشد و با پیه تازه جهة سوختگی آتش
و بار و ضماد چون بربد بطلا کنند جهة کشتن و دفع قمل و ذرور او جهة جراحات تازه و قطع خون او و
قروح ذکر و حفیه و طبقه قرنیه چشم نافع و مجرب است و محرق او که با پیه سرشته بر آتش گذاشته تا مشتعل
گشته بسوزد و لطیف و مغسول او الطف است و با مرزنجوش و بید و سرکه حرودن و شکو جهة غشاوه و ناخنه
چشم مجرب و با حضض و سماق جهت نفعه و جرب و بدستور مجربات و مضر شش و مفاصل و خوردن
او قاتل و بدلش ابار و مصلحش شکر و کثیرا است اثواد بلغت اهل بادیه اسم ابرباه زمین است اثل بلغت
عرب اسم نوع بزرگ درخت گز است بقدر درخت سرو و عظیم و برگش خشن و باز عبد الله که درطرف
بیشکوفند و بقدر نخودی و بزرگتر از آن و تیره رنگ بزردی مایل و در جوف او دانهای ریزه و بهم چسپیده
و گویند اب او سرح است و عذبه و ثمره الاثل نامند و مولف اختیارات و جامع انطاکی و منی و جامع
الادویه و منهاج و کامل الادویه و صیدنه و فوتون اقسام سرو کوهی و درخت گز را بمخالف ذکر
کرده اند و از جامع ابن بیطار و جامع بغدادی ظاهر میشود که ابهل و عرعر اقسام سرو کوهی و طرفا دیگر

اقسم

اقسام گز است و جوز الابهل غیر ثمره العرعر و عذبه غیر ثمره الطرفات و اثل در اول سرد و خشک
و با قوه قبض و اندک ملوحه و مرارت و جالی و مفتح و مطبوخ بیخ و شاخ و برگ او جهت جذام و سعفه در دوم
و ورم سپرز و منع سعفه بهم رسد در سرکه و شراب جهة مقوی جگر و ملین ورم آن و طبیخ او با باب عفص
و پوست انار قایم مقام حب ذبق است در ازاله قروح خبیثه و آکله و غلیه و مضمضه
او جهة درد دندان و ضماد او جهة تحلیل ورم جگر و بخور او تا هفت دفعه جهت سقوط دانه های
البلد و باسیر و جوششهای بر که آب او از او تراوش و خاکستر و آب طبیخ او جهة مقعد و تقویه
او نافع و در قطع خون همه اعضا خاکستر او مجرب و قدر شربت از طبیخ او تا چهل و بجمیعا
عصاره او تا سه مثقال و مضعف معده و بدلش جوز اثل و مصلحش صمغ عربی و بیخ
داود انطاکی فرموده که چون گز بی بار باب ابالده و زنان آن تصفیه نموده هفت بار تقطیر کنند جمیع
الالوان در دویم سرد و در سوم خشک و بعضی در دوم گرم میدانند و العمل لداد
قاطع اسهال و سیلان خون و رادع مواد و مقوی معده و جگر و سپرز و اعضا و اشامیدن او جهت
نفث الدم در جوع و منع انصباب نزلات و اسهال صفراوی و رطوبی و بودادها او با کل خوردن در
بدستور دو درهم و نیم او با یکدرهم و نیم گلنار کرده و سه دفعه در دفعه همین مقدار بنوشند
جهة قطع اسهال مجرب بود در حبس سیلان خون بسیار مفید و طبیخ نکوچیدا و دفع انین در آن که
کر با شکر بنوشند جهة یرقان و گویند که در تیلا و جرب و رطوبات رحم و در مزاج اطفال جهت رفع رطوبات
متعفنه نافع و چون نقیع او را سه روز تا هفت روز بنوشند و از عقب او دوغ و نان بخورند
تناول نمایند باعث فربهی بدن و خوبی رنگ و تقویت معده و تنقیه رطوبات فاسده آن میشود و
جلوس با صندل و افسنتین جوشانیده و آب او را با شکر بقوام آورند جهت تقویت اعضا و سقوط سپرز
بی علاج جهت عقص نافع و چون آن را کلاه خشک نموده در چشم بچکانند جهة ردع مواد و تقویت اجفان
و حدت تجربه مفید و ذرور او جهة قطع خون جراحت و بریدن گوشت زاید و غشوه و جهة جرب رطب
و شکو کردن رنگ خضار و رفع قمل و جول او جهت رفع رطوبت رحم و فرج و مضمضه طبیخ او بدستور

خاییدن او بجهت تقویت لثه و تاکل دندان و ضماد مطبوخ او در سرکه و آب جهت ورم سپرز نافع
و مضر سپرز و مصلحش دوقو و قدر شربتش از شاییده دو درهم تا چهار درهم و بدلش بوزن آن عفص
یا پیه انادات **اثلق** بعربی پنجنکشت و بیونانی اغنس نامند بجنطاهر و نباتش او
مانند شجر و کیاه و در مواضع صلب و قریب با نهار می روید و شاخهای او قوی و صلب و برکش
از برگ زیتون اندک بزرگتر و بر سر هر شاخی پنج عدد شبیه به پنج انگشت چون بدست
و بوی او در عطریت شبیه به ریباس و گلش سفید مایل به سرخی و ازرق و تخمش از فلفل
کوچکتر و سفید و بعضی سیاه و شاخ او از ... و تخم او قاطع ... باهت
و در دوم گرم و خشک و گویند در سوم خشک و بعضی در دوم سرد و تر دانسته اند و بعضی
در دوم سرد و در اول خشک میدانند با قوت قابضه و محلل و مفتح و ملطف و مدر حیض و
... و پادزهر سموم و مجفف منی و شکننده بادها و زائل کننده شهوت و جهت گزیدن
مار و هوام و سلس البول و سده جگر و سپرز و صاحب جنون و با شراب جهت گشودن حیض
بغایت مفید و ضماد او جهت تحلیل ورم صلب و اعیا و ورم سپرز و جراحات و التوای عصب
و درد پا و درد سر رطوبی و ورم قرانیطس و لیثرغوس نافع و بدستور نطول مطبوخ او در سرکه
با روغن زیتون و طلای او با آب جهت رد شقاق مقعد و حمول و بخور تخم و برگ او با مثل
آن پودنه صحرایی جهت ادرار حیض و جلوس در طبیخ او جهت درد رحم و مقعد و برگ او
با کره تازه ... جهت ... و فرش کردن برگ او جهت کم کردن قوه باه ذکر ...
هوام مؤثر و بخور او نیز باعث گریختن هوام و مضر گرده و مصدع و مصلحش ... و قدر
شربتش یک مثقال و گویند بدلش دو وزن آن شاهدانه است و هفت عدد از برگ او ...
و مجرب و گویند تکیه کردن بر چوب او و در تحت فراش گذاشتن مانع احتلام و قاطع شهوات
اناناسیا بیونانی اسم معجون است و بمعنی منقذ الامراض و گویند اسم حکیم کرکت چون
معجون مذکور را ابتکار حکیم کرکت نموده بنابر این باین اسم موسوم شده **اجار** بلغت هندی درختی

برکش

برکش از برگ چنار بیشتر و شکوفه او چون ... سرخ گره زده ... و بارش شبیه ببلیله
و چون ... در آتش ... و چون دو درهم ... کوفته شده و با دو درهم نبات
نوشند جهت حبس کثرة البول بسیار آزموده است **اجر** لغت یونانی است در عربی بالف ممدوده
و هم بفتح الف مستعمل است در دوم گرم و در چهارم خشک و جالی و مقطع و با آب کرفس
... حصاة و ضماد او با اسغول جهت رفع شرا و منع ظهور آن و با نمک و سرکه
... و با سرکه ... جهت اورام و شور بلغم و استسقای لحمی و رقه و سوء القنیه و ... او جهت
قطع خون جراحات تازه و جلوس بر روی اجر گرم جهت زحیر رطوبی و ... بخصوص
و ... روغن گل بر آن ریخته باشند و چون اجر ... در آب شراب اندازند
که آبرا ... و در ... بخار آن ... مرق قوی و در تحلیل مواد بارده دماغ و نزلات
مزمنه و درد سر کهنه بی عدیل و مجرب است و قدر شربتش تا یکدرهم و روغن او که اجر را بقدر
یک مثقال ریزه کرده در آتش سرخ نموده و بر روغن زیتون انداخته و بعد از آن ... باقرع
... تقطیر کرده باشند بغایت گرم و سریع النفوذ است و محلل و ملطف و ... او را
جهت تفتیت سنگ مثانه مجرب دانسته اند و مدر بول و جهت ... نافع ... گرم معده
و امعا و جهت مغص بارده و ریاح و نفخ باطنی و ظاهری و سموم ... فالج و لقوه
و رعشه و عرق النسا و مفاصل ... جهت ضیق النفس و رفع فضلات
ریه مفید و اکتحال او جهت تحلیل آب ... او جهت ...
شدن ... و رفع ... و اخراج جنین ...
و مشیمه سریع الاثر و سعوط او جهت صرع و نسیان ... و جهت کشتن کرم دندان و تسکین الم
آن و طلای او جهت زخم ... بی عدیل و قطور او جهت ثقل سامعه و ... امراض بارده بینی
و دماغ و ضماد او ... و قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال و مضر
[illegible] و مصلحش کتیرا **اجود** بلغت هندی اسم ... است **اجاین** هندی اسم نانخواه است

اجود

اجوی بهندی کوئر است اجاص بفارسی الو بخارا نامند اگرچه شامل اقسام الوی زرد و سیاه والوچه
والوی ترش جنگلی و شاهلوج والوی سرخ است مراد ازاو الوی سیاه بزرگست در اول سرد و در دوم
تر و ملین و مزلق و مسهل صفرای رقیق و مسکن حرارت دل و قی صفراوی و تشنگی و جهة تبهای حاره
و صداع حار و خارش بدن نافع و طبیخ او هم رطل او در ده رطل آب که بنصف رسد با قدری شکر
مسهل خوبست و بدل او تمر هندی است و موافق سینه و مثل سایر ترشیها مضر سعال است و نقوع
او مرطب معده و جهة قی و غثیان حاره مفید و غرغره بطبیخ برگ و بیخ او جهة ورم لهاة و نزلات
دماغی و ورم لوزتین و تقویت دندانها و ثابت بودن او جهة رفع کرم معده و ضماد او با سرکه جهة کشتن
کرم امعا موثر و مضر دماغ و مصلحش عناب و مضر معده و مصلحش گل قند و در مبرودین مصطکی و
کندر و عسل و قدر شربتش تا نیم رطل بدلش تمر هندی و الوی صحرایی و جنگلی مجفف و مطبوخ او در
کلاب قابض و صمغ او گرمتر از صمغ عربی و سوختن آن گرمتر از آن است و مفتت حصاة و جهة سرفه
نافع و اکتحال او جهة حدت بصر و ضماد او با سرکه جهة قوبا و جوشش بدن اطفال مفید و رب او سرد
و تر ملین طبع و مسکن تشنگی و در تبهای حاره والتهاب مواد و سایر اثار رطل او است
اجوان بهندی نانخواه است اجاجند بهندی حنظل ابیض است اجوان بهندی فودنج بری است
اجلی کردی کاکری کاشنی بهندی عصاره قثاء الحمار است اجاص ابیض اورکست اجیوخ
بجای مهمله لغت یونانی و بعضی را سی الافعی است و آن ترکیبی است شبیه بسر افعی و نبات او خشن و باریک
و برگش از برگ الوخلی دکاهو ریزه تر و باریکتر که بیست چسبنده و خاردار و مزغب و شاخهای او
بسیار و مایل بسفیدی و ریزه و از دو جانب او برگ میروید و برگش باریک و ریزه و گلش بنفش و ثمرش
شبیه بسر افعی و بیخش بقدر انگشت و مایل بسیاهی و باریک و دراز و در دوم گرم و در اول تر و مفتت
حصاة و مدر بول و حیض و شیر و عرق و بیخ او مقاوم جمیع سموم حیوانات خصوصا افعی و با شراب نوشند
و اگر با شراب و چیزهای مناسب بیاشامند و گویند جهة درد کمر موجب است و شوشغارش و جوشش
و مصلحش شیر و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش دواء ترنج است احریض بفارسی گل کافشه و رنگ زعفران

ابلما

و للعقده دلی کاجره نامند و بستانی او در دوم گرم و در اول خشک و بری در سیم گرم و خوش
تا سه سال بماند منضج و با قوة قابضه و محرک باه و منوم و محلل و مقوی جگر و کذا زنج
حون منجمد مطلقا و ضماد او با عسل جهة قوبا و با ماش بریان جهة احتباس بول مجرب
و طلای او با عسل جهة بهق و برص و قروح اطفال و با سرکه جهة خارش بدن و اورام حاره
و باد سرخ و ورم جگر مفید و مضر سپرز و مصدع و مبخر و مفسد معده و مصلحش عسل و قدر
شربتش یک مثقال و چون با گوشت بجوشانند باعث زود مهرا شدن آن و للذات الطعم میشود احداق
المرضی بنا دانست و آن نوعی از اقحوان و مذکور خواهد شد احداق البقر عنب اسود است احلبدیا
ثبریانی اسم شبرم است احیدیا و احادیا یونانی افسنتین است اخذاء البقر بجای معجمه سرگین گاو است
در اول گرم و در دوم خشک و محلل و جاذب و بیاشامیدن دو مثقال تا سه مثقال نیم سوخته
او جهة استسقا و رفع سموم بسیار از موکده و ضماد تازه او که سرد نشده باشد جهة ورم جراحات
غارضه از کارد و امثال آن جهة استسقا و با زعفران جهة کشودن خراج و با فلفل جهة ورم پستان
و با آب سفیداج جهة قوبا و سعفه و داء الثعلب جهة ورم حار و با عسل مجرب و با سرکه جهة خنازیر
و اورام صلبه و ثولول و کوبیدن آن بعد پختن در دو زانو و تکرار ضماد پخته او در روغن زیتون و کذا لشق
بر بدن تا خشک شود جهة برص او و در دن خاره بیجا و امثال آن از بدن و بر پای زنان بجهة اخراج
جنین مرده و هر گاه حمول ساخته بگذارند باعث کشتن جنین زنده و بریان او با روغن جهة رفع قولنج
و درد پهلو و سریع الاثر است و مقعد جهة درد و ورم آن و طلای سوخته او با سرکه بر پیشانی جهة قطع
رعاف و با روغن زیتون جهة نقرس و بخور او جهة عسر ولادت و کرم انداختن شکم و قطور ساییده او تا
با روغن بادام تلخ و شراب جهة الم و ضربان گوش بسیار مفید است اخروس یونانی افاریطون است اخراس
یونانی کمثرای بری است اخیلوس یونانی نانخواه است آخطه بلغت مصری سنباج است اخلیه خردل
بری است اخریطیه کراث بری است اخریطوس کرنب بری است اخروس نباتیست شبیه کندم صحرایی منبت او
کنارها بهاشبیه بگیاه ارزن و ثمرش سیاه و ریزه و گلش سفید و ثمرش در اراده جهة چشم و گوش مستعمل

وباقوة مخففه ومحلله وقابض است اخنوس اخروس است ادرك عربیست بفارسی او را
ساطلفنا مند در اول سرد و در دوم خشک و در سیم تر و مسکن حدة صفرا و ملین طبع و در رفع
قابض و لب بر لنه او کشنیز کرم مقدم و نادر او مسهل عطر و قاطع قی و نفاخ و مقوی معده و
مصلحش گل قند و آب او جهة درد سینه جهة سرفه حار صاحب دق بغایت نافع است اذارا بلغت بربری
اسخیص است که اسد الارض عبارت از او باشد ادنوس یونانیست عرعر است اذراقی اذریونست
ادویه حاره عبارت از ابازیرات ادویه خوشبو عبارت از افاویه است اذرکون بفارسی اسم
اذریونست اذاراقی بذال معجمه لغت سریانیست بفارسی کچوله و در شکل بزرگ نارنج کلاچ دارد
نامند بهیئت بندق و تخم و بسیار تلخ و خشک او بغایت صلب بعد از آنکه در آب خیسانیده
پوست او را گرفته باشند چون ها ن ریزه باید کرد برگش از برگ بنفشه سبزتر و سطبرتر و گلش مثل بنفشه
و در غایت سرخی و ساقش از ساق بنفشه سطبرتر و شرخ و در آخر سوم گرم و خشک و سم حیوانات
دم دار و با خاصیت مبدل مزاج لبنا بر دارت مزاج طبیعی بود از احراق خلط و جهت فالج و در دکر و امراض
بارده عصبی مجرب و ضماد او جهت کلف و جرب و قوبا و عرق النسا و مفاصل و امراض بارده عصبی
و شوش ده هن و مسکر و مصلحش شکر و ادویه خوشبو و قدر شربتش از یک دانگ تا دو دانگ مثقال است
و در کتب شود خواص او بسیار ذکر کرده اند و چون بصحت نپیوسته شود ذکرش ننمود و جهة سونش از لغزش
نمود و در دستور نامه مذکور است در رفع فالج و استرخا و دردهای بارده مجرب است بدیل اذریطی
یونانیست بهیئت سیاه رنگ شبیه شلغم و بر روی او چیزهای مثل کره رسته و کیاه او خار دارد بقدر شبری
و بسیار شاخ و برگش شبیه برگ سنب و ثمرش شبیه بغلاف نخود و در آن دو عدد تا سه عدد دانه تابان زردی منقلب
او کشت ... از نهالات سریانیه عصیب نامند و بفارسی چوده حب الغار کویند و او غیر حوده کازران
و قسمی از بخور مریم است و از بردن جرک از سینه و جامه مثل صابون است و در وسط سوم گرم و خشک
و جالی و معطش و مفتح و مسکن قواق و مدر بول و حیض و مسقط جنین و مفتت حصاة و محلل و جاذب
فضول دماغی و با قوة تریاقیة وجهة گزیدن هوآم و تسکین درد کلی و دفع مواد مفاصل بقوة مسهله

وجهة

وجهة گزیدن هوآم و تسکین درد کلی و دفع مواد مفاصل بقوة مسهله و جهت احتباس حیض
و ضماد او با سرکه جهت عرق النسا و در آب الثعلب و در سپرز و حمول او جهة بواسیر و تنقیه رحم و اخراج
رحم و در زهرا و جهت جراحات خبیثه و سقوط او مفتح سدد و مصفی و بجهة حطو و صلای خاکستر
او جهت مفاصل و درد و ورک نافع و مضر احشا و مصلحش رب بنوره و کثیرا و قدر شربتش تا مثقالی
شفل او کشنده و بدلش در رفع سموم نرنبش دانه ترنج و زراوند طویل و مویزج است اذربیجان غراز اراکیت
و در حدیث باهر و مثل او لسعد مذکور است که این شبیه زبد البحر و در نهایت حدت و بغایت محلل
و مسکن دردهای بارده مزمنه و خوردن آن بغایت قاتل است و در اطلیه مستعملات ظاهرا
قسم پنجم زبد البحر است اذخر بفارسی کاه مکه و کرنه دشتی نامند نباتیست شبیه بکوکه کرنوع
از اصلات پیچش غلیظ و بسیار شاخ و باریک و برگش ریزه تر از کوکه و از آن در حجم و فکرنو حکر
و مایل بسرخی و زردی و ثقیل الرایحه و شکوفه او بسیار و انبوه و سفید و با عطریه و شد طعم
و کرنند و دیسقوریدوس فرموده که قسمی از او اثمر میباشد سیاه رنگ و در دوم گرم و خشک
و محلل و مفتح و مدر بول و حیض و فضلات و مقطع اخلاط و منضج و مفتت حصاة و مسکن اوجاع بارده
باطنی و مقاوم سموم هوآم و جهة ورم جگر و سده آن و ورم فم معده و دفع نفث الدم و باد غا و جهة
استسقا و علل کرده و بهره شدن عصل و با مصطکی جهة تنقیه فضلات دماغی و با زنجبیل جهة سرفه بلغمی
و سعال او با فلفل با لبوته جهة رفع غشیان مجرب دانسته اند و جهة ازاله خوف نافع و ضماد او جهة ورم رحم
و درد مفاصل و مضمضه دسون او جهة دندان که درد کند و تقویت لثه و حصود و رفع رطوبات
مداومت اشامیدن طبیخ آن جهت مفاصل بارده بغایت مفید و با سکنجبین جهة اخراج تبهای بلغمی مجرب
و شکوفه او لطیفتر و در افعال ضعیف تر است و مضر گرده و سبب شدت ادرار و مضر مجرورین و مصلحش
و مصلحش کلابت و صندل و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک مثقال و بدلش وزن وسط و بدل فقاح او
قصب الذریره است عرق اذخر بغایت لطیف و با قوة تریاقیه و در افعال شبیه باوست و روغن او که
شکوفه اذخر را در روغن زیتون بقدری که او را بپوشاند گذاشته باشند و در ماه تابستان در آفتاب پرورده

میدان
و سه چهار مرتبه صاف نموده شکوفه آن را تازه کرده باشند و در سوم گرم و خشک و با قوه قابضه و انما
او جهت تحلیل ورم بارد باطنی و طلای او جهت دردهای بارده و برص و رویانیدن موی و انواع خارش اعضا
و رفع مانند که و ولوک او جهت درد دندان و ورم لثه و جوشیدن دهان نافع است ادیانوس باعتقاد جالینوس
نوع چهارم زبد البحر است سوراخ و بسیار سبک و از فرنگ آرند شبیه به زهره اسوس و از اقسام زبد البحر
اقوی و از سموم قوی و قدر دو دانگ او کشنده و طلای او با آب جهت عرق النسا و ورم پستان و جرب
و کلف و بثور و اکتحال او جهت رفع ماحه و بیاض قرنیه چشم و آب بسیار مؤثر است ادیوس بفارسی گل آفتاب
پرست گویند نباتیست مانند شبح و کیاه بقدر ذرعی برگش به زوایدی و وم بقدر برگ جرجیر با اندکی زغب
و گلهای او بزرگ سوسن و مدور زرد و درخشنده و در وسط او بر کنار دایره سیاه مایل بسرخی و سطح او
خوش منظر و همیشه رو با آفتاب دارد و بحرکت او دور میکند و بوی او قوی تر از شبابه است و بقول
مؤلف اختیارات برای باصره یوشیدن خواهد بود در دوم گرم و خشک و جلای او جالی و با قوه تریاقیه و مدر حیض
و فضلات و مسقط جنین و سهی و مفتح قوی و مفتت حصاة و جهت جراحت تر و تقویه معده و جگر و وجع
فؤاد و بواسیر و کوبیدن هوام و کرم و راندن آن و تنقیه دماغ و احشا و درد قولنج و تفتیح سده دماغی و
نقصان شیر و استسقا و یرقان و ام الصبیان و امراض بارده و چهار درهم از آب برگ او با اسکوم مقوی
قوی و یکدرهم او مقوی دل بارد المزاج و مورث غشی در محرور المزاج و دو درهم از برگ کوبیده او جهت
اخراج جنین و رفع احتباس حیض و ضماد او جهت درد مفاصل و عرق النسا و خنازیر و بورک جهت [illegible]
و حمول بیخ او مسقط جنین و معین آبستنی عاقره و آب بیخ او جهت درد دندان با دنا فع و مضر سپرز و مصلحش
فانید و عسل و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر شربت از آب برگ و بیخ او با چهار مثقال و از
جرم او یکمثقال و بدلش مثل نصف آن سلیخه و ربع آن زعفران و از خواص اوست که مگس بر گل او نمی نشیند
و از دود او موش و حلیا میگریزد و چون حامله قدری از آن در دست چپ گرفته دست راست را بر روی او بگذارد
بطفل ضرر عظیم میرسد و اگر مدتی بستور نگاه دارد باعث اسقاط طفل میشود اذان الفار بهندی
کنار ابهاد در پیتها و شاخهای او بدر خیستانی مانند برگ او مایل بسید و پردیشه بگوش موش و کیاه او بیتاق
و برگش

و برگها و بر روی زمین پهن میشود و شاخهای او سه پهلوست و چون بدست مالند بوی خیار از آن ظاهر میشود
و این نوع از مزاج در سوم گرم و تر و با قوه قابضه و با اندک قوه محلله و ضمادش با آرد جو جهت ورم حار چشم
و سایر اعضاء و حمره و قطور آب او جهت درد گوش و ورم حار آن و سعوط آن جهت صداع حار نافع است
و مسکن التهاب و عطش و مسقط کرم معده و بعضی آن را سه قسم است قسم اول شاخهای بسیار باریک از یک اصل
میرویند و شاخها اسفل سرخ و مجوف و برگها باریک و دراز تر از نوع بستانی مایل بسیاهی و وسط و پشت
برگها محدب و اطراف برگها تنگ و زوج زوج بر شاخها رسته و بر شاخ شکلی بر شاخهای ریزه و گلش
لاجوردی و بعضی لعلی و بیخش بقدر انگشت و پر شعبه و فرق میان این سه قسم اسقولوقندریون
آنست که آن را برگ نرم و دراز تر و ریزه باشد و اسقولوقندریون بخلاف اوست در حرارت و برودت
معتدل و در دوم خشک و جهت صرع و لقوه و اوجاع بارده و صداع نافع و مقوی معده و محلل و مفتح
و مدر بول و ضماد او جهت گزیدن افعی و سعوط او جهت لقوه و طلای بیخ او جهت بواسیر و چشم
بسیار مفید و غرغره او با ماء العسل جهت تنقیه رطوبات نافع و مضر مثانه و مصلحش مرزنجوش و قدر
شربتش تا دو مثقال است و گویند مصلح او تخم خرفه است و قسم دیگر از اقسام دیگر از [illegible]
و شاخهای او بر روی زمین پهن میشود و برگش نازکتر و بر دو کل و بسیار شبیه بنوع بستانی و از آن ریزه تر
و با عرق است و گویند گل نیست بلکه تحت نبات ریزه زرد چسبیده است او شاخ چند آن مربی میشود
و در سوم گرم و خشک و جهت سموم و اورام بارده و رفع آثار [illegible] و خار از بدن نافع و ضماد
عصاره او بر کمر و قضیب و مزاج باعث تحریک عظیم باه [illegible]
خشک او [illegible] ضماد کنند [illegible] ضعیف است و قسم سوم [illegible]
[illegible] در اول سوم گرم و خشک با قوه [illegible]
[illegible]
[illegible]
جمیع کرم معده را دفع میکنند [illegible] و مؤلف تذکره این خاصیت را جهت نوع بستانی او

او ذکر کرده و این بلمید در اینجا سبز نامیده کراف و اذان الفار غیر مرزنجوش است و همین از بسیار
همین معنی ظاهر میشود چه مرزنجوش متصف بصفات دیگر و از جمله ریاحین با عطریه برگش شبیه بگوش
موش و مایل بتدویر نیست و گلش سفید مایل بسرخی است و تخمش شبیه بتخم ریحان و شفاف میباشد
و گشنیزش قول صاحب اختیارات نسبت بظهور دارد اذان الارنب بلغت بربری لصیقات است اذان الغنم
عصی الراعی است اذان الثور لسان الثور است اذریاس بلغت عبرانی نافسیا است اذان العبد بلغت بربر
مزمار الراعی است اذان الفیل لوف الکبیر است اذان الجدی نوع بزرگ لسان الحمل است اذان الشاة و اذان الخروف
لصیقات که بشد لسان الحمل است و بعضی را اذان الغزال نیز نامند اذان الدب فلومس است اذان القسیس
نوعی است از ابو وفت اذان الجبل لحیة التیس است اذان الحمار و برگ آن را که مانند دوای خشن است
شبیه بقرفه و با عطریه مناسب او هند و تمن دنبات او بقدر ذرعی و برگش تیره رنگ و گلش کبود و بیثمر است
و مستعمل پوست او است مایل بزردی میباشد و در اخر دوم گرم و خشک و نافع است و نقل دواهی خوشبو
دلواحی و معین الهضم و حبس قوت و خالص طبع و ملین است رزخها و اکله و مدر فضلات و ضماد او جهت
شور و اورام و انداملی قروح و منع نقش اعضا و پوسیدن او جهت تقویت دماغ و مضمضه او جهت استحکام
لثه و امراض دندان و طلای او جهت اصلاح ناخن شدن او جهت قطع بخارات کریهه و بوی دهان و رفع نم
بارد نافع و مصدع محرور و مصلحش کزبره و قدر شربتش دو مثقال و بدلش سلیخه در بوی دهان کیانه اثیقون
معرب از افتیمون یونانی و آن نباتی است غبار فش مربع و دست و قرب بذرعی و برگش مایل باستداره
و اکلیل او مایل بسرخی و تخمش بقدر ریزه و از آن کوچکتر و سیاه و تند طعم و بیخش نرم سفید و شیرین و در دوم
گرم و خشک و لطیف و جالی و مجفف و در امراض دماغ و دندان و درد سینه و نفث الدم و تسکین درد مفاصل
بدعرق و بیم و طلا از طبیخ او جهت عسر البول و عرق النساء و ضماد او جهت سوختگی آتش و مفاصل و شقاق
و قرحه سرانگشتان که از بروده باشد نافع و مضر کلیه و مصلحش روغنها و قدر شربتش یک مثقال و بدلش
نبج است و مؤلف غالا بیم گوید که صنف دیگر از او میباشد برگش شبیه ببرگ بابونه و ساقش و از آن بزرگتر
و صلب مایل بسیاهی و مزغب و بیخش بزرگ و سفید و مجفف و قابض و محلل و ذو دو برک او جهت

وذو

فروج خبیثه نافع و بدستور ضماد تازه او و طلای بد فوق او جهت درد مفاصل کرباحکه باشد
و جهت دو درهم بیخ او را با مثل او حب صنوبر بنوشند جهت نفث و حرکت مثانه نافعست ادمنین
یونانی اسم نباتیست که بعربی لسانی میباشد و بوی او غیر مستعمل و شاخهایش و برگش شبیه به برگ
آبهل و ساقش مربع بقدر نصف ذراع و غلافش شبیه بغلاف لوبیا و از بطرف اسفل و تخمش
سیاه و دراز و تخم بوی او و مسته برغ اغره کو بند ادمنین درخت فلفلی است در سوم گرم و محلل
و جذاب و بیکدرهم او با شراب بغایت محرک باه و ضماد مطبوخ او محلل اورام بلغمی و جاذب بیکان
و خار از بدن و مخرج جنین و فضول از اوباغ حجه فرحه چشم نافعست ادرقباقی بلغت یونانی نباتی است
شبیه بکبر و بسیار تند زایجه و کلاغ ودرغایت حرارت و اجتناب از آن اولیست مگر در اطلیه که
با مصلحها استعمال نمایند و مؤلف اختیارات میگوید قثاء الحمار است و سند او ظاهر نیست
و صاحب مغنی گوید تمر او در غلاف میباشد اراک درختست طوالنات دیر شجر او قریب بدرخت
انار و برگش عریض و خزان نمیکند و خار دار و گلش مایل بسرخی و ثمرش بقدر نطم و ابتدا از رسیدگی
سیاه میشود و با اندک حلاوت و در اول گرم و در اخر ثالث خشک و جالی و محلل و مقطع و مفتح
سده و جهت رفع رطوبات از جرم و دیاج غلیظ و ضماد مطبوخ او در روغن زیتون جهت تحلیل ورم رحم
و بواسیر و سعفه و طبیخ او جهت عسر البول و تنقیه مثانه و تخم او جهت تقویت معده و دفع اسهال و اسباب
نافع و ضماد برگ او محلل و مانع نزلات و مالیدن شاخ او جهت مسواک کردن بجوب او جالی دندان و مقوی لثه و اکثار
او مورث جوشش لثه و سیح و مصلحش کثیرا و قدر شربتش طبیخش تا نصف رطل و از تخمش تا سه درهم
و بدلش صندلست اریکان بلغت فارسی سنبلی دیرهای سبیلات در زرد رنگ و کوچک و محرق و لطیف
و طلای او با آب کشنیز و مانند او جهت آورام حاره و با محللات جهت بردن گوشت زاید و با قیروطی جهت
رویانیدن گوشت و با مدرات جهت دیرانیدن حصا نافع و اجتناب از خوردن او اولیست ادن
معرب از اوزیریتا نباتی که بفارسی برنج نامند و در دوم خشک و در حرارت و برودت معتدل و
بالخاصیه در محرور المزاج حرارت و در بارد المزاج برودت احداث میکند و ظاهرا بجهت آن تاثیر

متضاده
مزوره
قدما و اکثر متأخرین مرضی را از برنج لقمه فرموده اند و مخصوص اصحاب ادمان است اند چه در مرضی احداث کیفیت
و در اصحاء کیفیت موافقه شرط است و حکمای هند منقول اند که او باعث طول عمر و صحت بدن است و در حدیث نیز
ابیض و دودیافته و برنج هندی از زوجه کمتر و او را چینا نامند و برنج سرخ فارسی اقبض و بیشتر و سفید
در تغذیه قوی تر و اقسام او مسدد و قابض و تنها قلیل الغذا و جهت زحیر و اسهال صفراوی و احتقان رحم
و امراض کرده و مثانه مفید و با شیر و شکر کثیر الغذا و مهیج و مسمن بدن و مولد منی و با دوغ تازه و سماق
مسکن حرارت و جهت اسهال صفراوی و تشنگی و غثیان نافع و با شیر جهت زحیر و با پیه کرده بز
و دو غن جهت مغص و اکثار او مصلح حال بدن و رنگ رخسار و مولد خلط صالح و مورث دیدن خوابهای
خوب و مولد قولنج و سده و اعتقال طبع و مصلحش خیسانیدن آن در آب نخاله و خوردن او با ریحان
و چون در آب قرطم بجوشانند رفع سده او میکند و آشامیدن آب مطبوخ او مثل ماء الشعیر مسکن
لذع اخلاط مراری معده و امعا و با شیر تازه با ناصفه ده روز خوردن جهت بواسیر منفعت
و حقنه با مطبوخ او جهت سحج و قرحه امعا نافع و در جلا دادن جواهر سفید یا و آب نخاله او در این
قوی تر و طلای او با ترمس جهت کلف و آثار و ضماد او با پیه جهت کوفتن دمل و در دودش جهت جراحات
تازه و آشامیدن نارد و برنج که بسیار پخته باشد با پیه کرده بز جهت افراط اسهال و امداد و سحج نبات مجرب
و آب مطبوخ شلتوک مسقط جنین و پوست شلتوک که بسیار نرم صلایه نکرده باشند از جمله سموم است
و گویند بکشتن او کشنده است و مؤلف تذکره منکر این اثر است و مکرب و مصلح سرانند و سعوط
گرد برنج که در حین سفید کردن آن بهم رسد جهت قطع رعاف مجرب و بدل برنج ارد جوی مقشور است
ارز نصر اول سکون را در خشخاش بار است و زفت بطبا زان حاصل شود ارسطو
شراب غلیظ که از خمر و ادویه حاره ترتیب دهند قوی تر از خمر و مقوی احشای باده است اریدبد
بیخ شبیه بریاسمن شکافته و از سپستان نامند و مؤلف تذکره گوید که آن بیخ سوسن سفید است
که بفارسی سوسن آزاد گویند و ... عبارت از اوست نبات گرم و خشک و جهت ... و طلای
او جهت قطع خون بواسیر مفید و آشامیدن او بعد از حیض و قلاع ... مخلف

اسهال در صرود

نا لاع

خالا بیخ گوید که او بیخ سوسن احمر است که دلیوث نامند ارجوان معرب ارغوان ... گرم و خشک با عند
و مخرج اخلاط لزجه و جنس برده معده و کلیه و تصفیه لون و طبیخ او مقوی و منقی آلات تنفس و معده
و سوخته او خابس نزف الدم و خضاب نکوست و زنان را او خطاط میسازند و در فینه هم او را چون ... دو درهم
بجوشانند مقوی موی و مصلحش لسعناب و نام و بدلش صندل سرخ و نصف او گل سرخ و دانه ارغوان
درا دو بیخ قایم مقام قسمیه خاک است ادانوا بوتا نجب سیاه و مدور و ریخ و در مثال کندم و غلاس
دبغا و بیسمه نامند ملین و محلل و ضماد او با سرکه جهت اورام صلبه خاره و تسکین درد آن نافع و ردی
الغذا و نفاخ و مورث قولنج و مصلحش سرکه ممزوج بشیرینیت ارهبوی بفارسی خرکوش نامند و عربی
نمو رکو یند وارب عبارت از ارنب بری است و آن حیوانیست معروف و گویند مثل زنان حایض میشود و منقلب
میگردد و نر او ماده و بالعکس و بهترین او سفید است در اول سوم گرم و در دوم رطب گویند خوردن
پوشیدن پوست آن مسخن بدن و مقوی اخلاط و قاطع بواسیر و طبع تا نیرو است در بدن و موی محرق
و غیر محرق آن حابس خون و بهم اعضاء خون و پشته او جهت اسهال و خراج امعا و رفع سموم و طلای خون گرم
کلف و بهق و شور کذاب سفیدا از نرشیح که وجوش خشکی کرده در سکو بهم آرسند و ممکن
تازه او جهت اصلاح اعراض نیز و در دن او اعانت بر درد و مالیدن دندان اطفال و خاکستر دماغ او با پیه
خرس و ماء السلق و با آب پیاز عنصل جهت رفع داء الثعلب و پنیر مایه او را چون بعد از قرار بوی ... مثقال
با سرکه بنوشند جهت صرع و تحلیل شیر منجمد در معده و کرنیدن افعی و ادویه قتاله و سه قیراط او در بادآور
جهت تب ربع مجرب دانسته اند و طلای او جهت سرطان عجب العضد و دو مثقال او را چون بنوشند جهت رفع
سیلان رطوبت رحم و شکم و آشامیدن و حمول آن بعد از طهر سه روز هر روز نیم مثقال مانع حمل زنان و در هر ...
تا ثبر بعکس ... ماست و جلوس در طبیخ آن جهت نقرس و مفاصل و خوردن گوشت او مولد خون غلیظ و سنبر
از خون که از گوشت گاو و بز و میش بهم میرسد و جهت بول در فراش و سلس البول و رعشه و فالج و امراض بارد نافع
و اصلاح او چون او بخار آب و روغن شبت و مضر محرور المزاج و مصلحش کاسنی و سرکه و آنار میخوش
و چون مجموع او را پخته بنا و لغا بد جهت خدرنامج و هرگاه مجموع او را بسوزانند و سه مثقال او را بنوشند جهت
سنگ کرده مفید و چون جوف او را پاک نکرده در ظرفی بسوزانند و با روغن گل سرخ طلا نمایند جهت رویانیدن

در دهای کهنه و ... مشوی باشد جهت رعشه مرضی و در لول او جهت ...

نوعی تیز بسیار موثر در ضماد خاکستر او محلل خنازیر و دبیله او جهة شقاق و منع ریختن موی بول او جهة حدت
در سرگین او بعد از نیم درهم تا یکدرهم ستر با جهة سلس البول و تولد دواش نافع و تعلیق دو چشم او مورث هیبت
در نظرها و مؤلف تذکره گوید که چون تا هفت روز هر روز دو حبه از مغز سر او با دو اوقیه شیر تازه بنوشند
منع سفیدی مو میکند مجرب و مؤلف جامع الادویه گوید که چون حب او را بنات نعش دو درم سوده
و دو دانگ از اسقوطاسانید جهة لقوه مجرب است و خوردن آن با روغن سذاب جهة اخراج مشیمه
و بلیناس گوید که چون زهره او را بنوشند خواب بمرتبه بر او غلبه کند که اگر بر او بزنند
بهوش نیاید و بهر ماهی او را با شیر کنند در دهر جمیع سموم مفید است و گویند چون زن فرج او را بجهة
در حال آبستن گردد و همچنین حمول سرگین او در این باب بسیار موثر دانسته است و نگاه داشتن کعب او را
بجهة دفع چشم بد گویند موثر است ارنیج حیوانیست صدفی و شکل او بلند سرخ و ما بین اجزای او چیزی سبز
مانند برگ اشنان و سر او در صلابت مثل سنگ و آن سم قاتل و در نهایت حرارت و احراق و ضماد کوبیده او
بنفسه ... الجزء ... و همچنین طلاء او با روغن ... باصره و ... و طلای ... او جهة کلف
و خاکستر او با ... جهة داء الثعلب ... طلای او ...
فاد زهر سریع الاثر میدانند ارجیقن معرب اناراجیقیه یونانی و آن زرنیخ است ادفیمانی یونانی قسم
از ماهی سیالیست ارحن ببربری عنکبوت است ارات مصطکی است ارطامایا یونانی برگ کاسنی است ارسطولوخیا
یونانی زراوند طویل است ارمانیا یونانی لاجورد است ارهطا یونانی نبات زرانبج است اراط
درخت کاولست ادیصا یونانی دوبره است اریان بلغة شام بهار است و لکن غیر رومیان ...
رومیان گویند ادیقس یونانی فلفل است ادمیلا یونانی نوشادر است ارقون حنا است ارمانیون
یونانی بذر البنج است ارسانیقی وارسانیقون یونانی زرنیخ زرد است ارومیم وارومیص یونانی توذری است
ادکعن یونانی دواء الیسن ببربری حمص است ارطوماس یونانی طین قیمولیا است ادقب ببربری طین جلجات
ادیما یونانی بمعنی بیخ نباتات است ارطس یونانی نوره است ارهنیو یونانی نوعی از مرداست ادقلس
یونانی نام نباتیست اربعه واربعین اسقولوقندریون است ارزیز بفارسی رصاص ابیض است ارقان

اسم

اسم حناست و روغن جلوز را نیز گویند ادجان اسم لوز البربر و روغن آنست ادلی یونانی درخت غرب است
ارطاد دیگری ... مرماحوس است ارطیا یونانی عنقود است ارقیبا یونانی مشمش است اربیب
یونانی علق است ارعفو یونانی کرسنه است ارقلیا خشخاش زبدی است ارجلن بترکی عنکبوت
ارزوک بترکی مشمش است ادیا بترکی شیر است ارغیلم اسم عربی بقلة الحمقا است ارعوک کافور
سوئیست ارامونی یونانی شقایق النعمان است ارشد مرتخیشاست ادرم از در ... ادولس یونانی
اہلیل است ارویا یونانی اقاقیاست ارهاید ببربری ملح آنست ادوند ببربری اوزات ارحص یونانی
خصی الکلب است ادفیسا یونانی زعرور است ارشد الملوک است ارهریسر اوخلسات ارحالی ...
ادتغی یونانی خلنج است ادده بفارسی زفت رومیست ارنانز بفارسی ... ارکی بهندی
خروع ادذن بفارسی دخن است ارده بفارسی ... است اردک بفارسی بط است ... بفارسی
اسم درختیست عظیم ... در آخر بهار ... در درخت ... و برگش ...
و شبیه برگ ... و در شکل ... دار ... بفندق
و این نوع از سپستانست و ... بهندی ... و گلش سرخ و ... در غایت خوشبوی
گلش در سوم گرم و در اول خشک مفتح سدد دماغ و برگ او ... جهة ...
از سموم و عضال ... او با عسل جهة ... نافع و مفتح و مدر و جهة سموم بارده و عرق ...
و حیض و تحلیل ... بسیار مفید و قدر شربتش ... درهم و عصاره ... او با ... مقام
جمیع سموم و برگش ... حیوانات ... و از ... و ... است ... بلیغ
و طبیخ او را بنوشند جهة ... و ... مؤلف تذکره گوید که عصاره او
حضاة ... و مؤلف جامع بغدادی
گوید ... عصاره ... دیگر ... عصاره برگ
... چند روز ... و ...
... و از زکام ... شانه ... کنند

صبات

اندراه کافور معدن است اندراه بلغت بربری چند قوقاست اندرکی دار شیشعان است اندوا بترکی
اسروع کرمیست که در سبزه زار و در بکر آید میباشد و ضماد او عصب مقطوع را در ساعت التیام میدهد
اسفیداج بفارسی سفیداب نامند اینجا از قلع ترتیب دهند اسفیداج رومی گویند بهترین اقسام است چون
قلع را اسفایج کرده با انگور کوبیده با تمام الاغشیه بروی یکدیگر گذاشته در خم سرکه یا ظرفی که سرکه داشته
باشد سر ظرف را استحکام کرده بخار سرکه قلعی بر رو را زهم بپزند پس از سرکه بیرون آورده حل کنند پس باید که
همین عمل مکرر کرده تا همه قلعی حل شود و غسل اسفیداج را علت یکه زایل شدن ترشی سرکه است و اینجا
از سرب ترتیب دهند یکه بهمین دستور است و بکما احراق او رست و آن ابار است نه اسفیداج و در احراق
او کوبا لغه شود سرنج می شود و در درجه دوم سرد و در سیم خشک و غسل او لطیفتر با الطیفه و مجفف بلغم
و مبرد و مسدد و مغری و قاتل گوشت زاید و مدمل قروح و جهة سوختگی آتش و با سرکه و روغن گل سرخ جهة
درد سر و با شیر جهة ورمهای حاره و مفاصل حار مجرب است و جهة زخمها و شقاق و درد چشم و بثور
آن و بیاض رقیق چشم حیوانات و با شیر دختران و سفیدی تخم جهة درد سر و رمد حار و با ارغب الثعلب
و زادغات جهة باد سرخ و شوره و نزف الدم و حکه و در مراهم با اقلیمیا و آب بنج جهة منع دویدن مو مجرب
دانسته اند و جهة دفع بدبوی بغل و بین کج زان و حمول او جهة منع حمل و قطع سیلان حیض نافع و اشامیدن
او مورث خناق و زیاده از مثقال درهم او کشنده است و بدلش ابار و سرنج است اسفیداج الرصاص بفارسی سفیداب
رومی نامند و آن را از سنک براق و صفایح کج و اشاله در نواحی یزد و اصفهان بعمل میاورند و بجای او مغری
و دافع آثار جرب و ضماد کشنده لثره و قاطع نزف الدم جراحات تازه و در غاف و طلای او با آب جهة باد سرخ و
اورام حاره مجرب و خوردن او کشنده اسل بفتح او ولوناة بلغت عرب اسم نباتیست که از آن حصیر می بافند
که در کنار انهار و زمین ابدار میروید و نر و ماده میباشد و دانه او سیاه مایل باستداره و بزرکتر از تخم ماده
و کیاه او خشن سطبرتر از ماده و مهره دو از مزاج مرکب از برودت غالب و حرارت قلیل و محلل دردها و ضماد او جهة
استسقا و سپرز و دبابیل انها و خاکستر بیخ آن قاطع نزف الدم جمیع اعضا و محلل خنازیر و جهة حکه نافع و شرب دره او
یک درم با شراب جهة اسهال کهنه و نزف الدم و با قوة مدره و ضماد بر گلهای متعفن و بیخ او جهة [illegible] بدن

هوآتم

هوآتم و در سیلان نافع و ثمر نوع غلیظ و نبات مسموم و تا پنج درهم او مورث سبات و مصلحش کلا الکبیک قلی
و فلافل و فرش دقیق او که ماده ها جهة ابدان قوی تند مستعمل و غلیظ آن جهة ابدان یابسه مفیدات
اسبنج کیاهیست منبتش او در بکذارها و شاخش دراز و زرد رنک و برکش شبیه تره تیز لنو و مستعمل صباغان
مغرب شاخش شبیه بهند و با تخم یف و برکش باریک و اغبر و در سوم گرم و در دوم خشک محلل و منضج اخلاط
غلیظه و دفع اورام و سموم و مغص و ریاح سدید و ضماد مطبوخ و رق او زاد در رفع اورام بلغمی دانسته اند
و طلای مطبوخ او با آرد جو جهة حرق نافع و قسمی از او در ابرلند و در تر و ساق شبیه و بر روی زمین پهن میشود
و در اطراف شاخهای او غلافهای بسیار و مراکه مانند غلافهای [illegible] و از ان کوتاه تر و نرم تر و تخمهای او بسیار ریزه
و سیاه و در [illegible] او بسطری انکشت و رنگش مابین سرخی و زردی و بسیار شد طعم و از قسم اول گرم تر و تندتر
و در بکذارها و کوهها میروید نیم درهم از بیخ و تخمش جهة درد احشا و ریاح غلیظه و کرم معده و قولنج
ریحی و یک درهم او را جهة گزیدن عقرب و سموم قتاله مجرب دانسته اند و گویند ضماد کل او ایشان را کو جلن
میکند و جهة مفاصل مفید و چون او را با سیم بالنوبه و خند وکندش از هر یک مثل نصف او حب سازند
و هر روز دو درم بنوشند ریاح انثیین را زایل کند و هرگاه مدام استایند بعضی را بالکلیه رفع نماید
و مضر ریه و مصلحش صمغ و قدر شربتش از نیم مثقال تا دو درهم است و بدلش مثل آن خولنجان و نصف او
انسارون و شش دانک او فرونا نادو و صباغی بدلش عصفر است و مستعمل او بیخ و تخم اوست اسفنج بعاری
ابرده گویند و آن چیزیست که بروی سنکهای کنار دریا متکون میشود و قسمی از او که متخلخل و وسیع انقباضات
ورم و شبیه [illegible] سوراخ [illegible] خاده گویند و قسمی دیگر که با صلابت و با ثقبهای صغیرست نرنامند در اول
گرم و در دوم خشک و مجفف و محلل و با قوه جاذبه و چون تازه او را با سرکه ممزوج و یا شراب کرده بر جراحات
تازه بکذارند التیام دهد و بالخاصیه قاطع نزف الدم و با عسل مطبوخ او و مطبوخ او با آب جهة التیام
زخمهای کهنه و خشک او مجفف قروح عفینه و سوخته او جهة منع نزف الدم قوی تر و جهة رعاف و طلای
با صره و فتیله تازه او و سوخته او و با پنبه و کتان مفتح افواه عروق و عضو مرده و جراحات جاسیه و محرق و منقول
او درادویه عین ناصر است و خون قطعه او را العبلی که از ان فرو برد بخیاطه بسته بلع نماید و بکیر خیاطه

اورا

بدست بکاهد ازند و لحم صبر کنند که جذب رطوبت کرده بالیدن کرده و بعد از آن خیاطه کنند تا از کلو
پرون آورند در اخراج زلو و عاری که در حلق مانده باشد سپید برات و سنگها که در جوف او بهم رسد و در تفتیت
حصاة مجربست و چون خواهند که بهمنه سفید سبز و اسفید کنند باید قسم مادّه او را کباب کرده و مکرر
در آفتاب نهند تا ما هنا کذاشته اسراس بکسر اول لغت مغربی اسم نبات شجرت مینبت او در ابنای آب تا
سواحل دریا خصوص دریای قلزم و سواحل حجاز است و در ابتدای رویدن یکسان بقدر ذرعی و بشیر تجی
الفالم است و چون تمادی روی آب شود از ادیرات و شکوفه شبیه کوه و ظاهر میشود و ثمرش بقدر فندق
مستطیل و با اندک بشاعت و چون بخورند از قلیل او سدر و از کثیر او سبات عارض شود و آن ثمر مرکب القوی دموغیث
و مسخن و مولد دو بخور او جهت درد دندان و آشامیدن او با شیر تازه در محرور و با شراب در صرد و دفع نفاخ محلل
با و محلل صلابات و مفتح سدد و منعش حرارت غریزی و خائض بخارات و قدر شربش از نیم مثقال تا یکدرهم است
و مصلح او لزج و بعد از خشکیدن شسته بکنند در رقوق و با رطوبت فضلی جهت امراض بارده و دفع رطوبات از مفاصل
بسیار مفید است اسد بلغت سریانی شیر گویند گوشت او دیر هضم و مورث شجاعت و ضماد پیه او و برگهای کنجد از
انثیین و قضیب مقوی جماع و قطور او با روغن تخم خربزه در احلیل جهت نعوظ بغایت مفید
و طلای او جهت کلف و زهره او مقوی باصره و آشامیدن یکدانگ آن که از زن باشد باز دارد حمل نیم شب
جهت کسیکه از زنان آبستن باشد گویند مجربست و وقت استعمال او در حین هلال ماه شرط دانسته اند و گویند
جلوس او جهت دفع نقرس و بواسیر مجربست و جلد پوست او با موی برکردن اطفال پیش از بلوغ جهت ذکا
و بخور موی او جهت گریزانیدن سباع و دفع بواسیر نافع و طلای پیه و زهره او بر بدن باعث گریختن سباع
از آن شخص و ضماد پیه او با پیه در چشم و برز موریات در نظرها و قضبان خارجات و گذاشتن قطعه از جلد او
مانع کرم زدن او و اگر کرم در جامها موجود باشد باعث قتل آن و چون بکوبند هم سرگین او را در شراب حل نموده بیماری
شراب سبب دفع خواهش آن گردد و گویند شیر او از خروس جهند تا جلد او میگریزد مؤلف جامع الادویه
از ارسطو نقل میکند که کتاب خصیه شیر بغایت مقوی حلد باه است و چون پخته آن را با پوده سرخ و مصطکی
طبخ نموده ضماد کنند و بر روغن زنبق چرب نموده با آب گرم ناشتا بنوشند جهت حمی دائمه و در اسهال و قولنج

ومفص

و مفص و بواسیر و زحیر و درد رحم و درد جگر بغایت مفید است اسطوخودوس بیونانی بمعنی حافظ الارواح است
و آن گیاهیست در برگش شبیه برگ صعتر و از آن دراز تر و باریکتر و گلش مایل بسفیدی و شاخش واحد و باریک
و سباخ و در قد کمتر از شبری و قبه او مرکب از اجزاء شبیه بجو و تخمش مایل بزردی و تند طعم و با اندک تلخی
در اول دوم گرم و خشک و گویند مرکب القوی است و اجزای بارده او کمتر و اشیوع القوی است محلل و ملطف
و مفتح سدد و جالی و با قوت قابضه مقوی بدن و دل و احشا و در تقویت ارواح دماغی بی بدل و مانع عفونت
اخلاط و منضج و منقی مزاج سوداوی دماغ و طحال و در امراض سینه و سعال و نزلات بارد و فاد
مفرح و مسهل بلغم و سودا و مقوی آلات بول و باقوت تریاقیه و سعوط [illegible] در هم او منقی قوای دماغ
و آشامیدن یکدرهم با ما العسل جهت جنون و صرع که از ضربه و سقطه حاصل شده باشد و تنبیه باجت
رعشه دماغی و در دوجرد او با یکجزو نیک کبر که با عسل سرشته باشند جهت [illegible] و بواسیر
مفید و ضماد پخته او جهت درد مفاصل و نقرس و نقوع مطبوخ او جهت استسقا و ورم بارد جگر
و تنقیه کرده [illegible] امراض معقد نافع و با سکنجبین و نمک هندی مسهل قوی و جهت صداع مفید
و با اقرقرحا و سکنجبین جهت صرع و با شراب جهت نفخ در اعضا و اضلاع و مشهور مشروب او مضر
مضر صفراوی مزاج و معطش مقی محرورین مصلحش سکنجبین و گویند مضرت اش مصلحش
کثیرا و صمغ و قدر شربش از دو درهم تا پنج درهم و بدلش در آلات تنفس فراسیون و در تنقیه سودا
افتیمون مداومت مربای گل او با شکر و عسل که هر روز یک مثقال از گل او خورده شود جهت
رفع سودا و تفریح مجرب دانسته اند و مؤلف تذکره گوید که چون او را با نمک او کبر خلط و بعد او
برنجوش و تخم آن هر یک از مصطکی و هلیله کابلی و کندر معجون کنند و با [illegible] بنوشانند و هر شب در وقت
خواب مداومت نمایند جهت دفع نزلات و درد و [illegible] ربو و گرانی سامعه و ضعف باصره مجربست
اسیوس بالف ممدوده بلغت یونانی اسم نبات جنیی است و آن نمکیست که بر روی سنگ سفید سبک
و نوعی بر روی سنگ مایل بزردی از نم دریا بهم میرسد و آن را اسیوس [illegible] زاد هر واسیوس دانند
شیرات بیونانی در دو قوی تر از سنگ او است بعد برین سنگ سریع التفتیت است که در کهله زودی [illegible]
قلیل الغبار داشته باشد و در سوم گرم و خشک و با اندک مفص از جهت قروح کهنه با [illegible]
و بردن گوشت زائد و با عسل منقی زخمها و با موم و روغن مانع انتشار قروح خبیثه و با آرد باقلا جهت
نقرس و طلای او با سرکه جهت سپرز و ورد و با صمغ البطم و زفت جهت تحلیل خنازیر و دمل و [illegible]

وخوردن
کهابت

تعسیل اقلیما ملطف وجالی بصر وجهت بردن بیاض ورفع آثار نافع و بالخاصه زهره اسیوس قاطع چون
او را با عسل جهت قروح نافع و مورث سحج مصلحش صمغ عربی قدر شربتش از یک دانگ تا نیم درهم کشت
اسفیدباج بفارسی شوربا نامند از جمله اغذیه رقیق مرقیست که از ادویه حاره گوشت مرغ و غزال و بنود
و امثال که طعم غالب نمی است باشد ترتیب داده شد لطیف مرطب و صالح الکیموس موافق امزجه سوداوی
و ضعاف سیما در فصل خریف واما الآن اسقیل لغه یونانیست و پیاز عنصل و پیاز دشتی و پیاز
موش نامند برگش شبیه برگ نرگس و قشرش بی تجویف و سبز مایل بزردی بیخش مثل پیاز و بزرگ و بهوای
سرد سبز میماند و محتاج بغوص نیست و هرچه در زمین تنها بروید سم قاتل است در آخر سوم گرم و خشک
و با رطوبت فضلیه و مدر بول و حیض مقوی معده و منقی اعضا و جاذب چون نظام جلد و محرق
و مفرح اعضا ملطف اخلاط غلیظه و تریاق زهر هوام و جهت ضیق النفس و سرفه کهنه و ذرب و
استسقا و سپرز و عرق النسا و مفاصل و نقرس و درد گوش و شقیقه و درد سر و باد و سیلان دمع الدم
و سنگ مثانه و عسر البول و جمیع امراض سوای قروح باطنی و محرور المزاج و اسهال مزمن نافع و مشوی او
که خمیر گرفته در آتش پخته باشند بکوبند که خمیر منفتح گردد و در سرکه و شراب مستعمل است مسهل اخلاط غلیظ
و بالخاصه مقوی و چون تخم مرغ را در جوف آن گذاشته بپزند و تخم را بنوشند مسهل اخلاط غلیظ
و صندل آن و چون کوبیده آن را با نطرون بقدر ربع آن در پارچه بسته موضع داء الثعلب را بان چندان بمالند
که بجوش آورد و قوی بر آن بمالند اگر محتاج بتکرار باشد بعد از رفع جراحت تکرار عمل نمایند و هر که نصف اوقیه از آن
در دو اوقیه روغن زیتون بجوشانند تا پخته شود و لکن روغن آن خالص برکف پا بمالند و کف پا را تا صبح بر زمین
نگذارند یک هفته چنین عمل کند اعاده شهوت باه مایوسین کند و اگر تجربه مجرب دانسته‌اند و آن بدون
زعفران اوکه با عسل پخته باشند جهت اخراج ثقل و درد معده و سوء هضم و تقویت صلح دیرین را که دانند
کنند و ربو و نفس منفخ ربه و نفخ نافع و اسهال او که با دو چندان آن عسل بقوام آورده باشند
بجهت ربو و ضیق النفس و نا شنیدن آب طبخ او در حمام ریختن سود قبلی او جهت طرد حشرات
و هوام مؤثر چون ریزه کرده در روغن زیتون بجوشانند تا پاره‌ای حل شود طلای
روغن مزبور جهت حبوب اطراف و سرما زدگی و درد مفاصل و نقرس و درد گوش

وسده

وسده آن با موم و قلیلی گوگرد جهت قروح شهدیه و جرب متقرح و یابس و حکه و خارش با
رفت و خاصه جهت بثور رطبه سر اطفال مفید و قیراطی از عنصل و ریشه‌های او که با هم
کوبیده باشند مغلی قوی و ضماد پخته او جهت تحلیل شقاق که از سرما عارض شده باشد مجرب
و ضماد مطبوخ او در سرکه جهت گزیدن افعی کشنده بغایت نافع و بالخاصه قاتل موش و ریشه
و دفن کردن آن با خود جهت دفع سباع و هوام و مار و نمل مجرب و مکس و چون او را کوبیده با آب
و آرد کرسنه را خمیر نموده بنوشند جهت استسقا مفید و چون جوف عنصل را با سرکه کوبیده در حمام بر بهق ابدان
بر بهق مکرر صبح و از طرف بکنند زایل سازد و مجرب است و چون نزدیک یکی غرس نمایند انگور را
با صلاح آورد و غرس او در پای درخت انار و میوه ریختن شکوفه آن و تخم او طلیق طبع و جهت حفظ
و در مقعد و رحم نافع و چون کوبیده با سرکه جهت آب زنند و کهنه و از آن در میان خمیر گذاشته گرد کرده
در عسل بجوشانیده بیرون آورند و خمیر را بکنند و بعد از آن با سرکه بر سر آن بنوشند بالی
که در او بوده جوشانیده باشند بیاشامند رفع قولنج صعب نماید و مجرب است و خاصه عنصل مقرح محرورین
و کرب و صداع صعب و صرع و مورث غثیان و مفرح و مصلحش شیری که به سنگ تفته داغ کرده باشند
و در بوت فواکه و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش بلبوس که گویند سیر و گویند اسقوردیون که سیر
صحرائیست و فرد ما اورج و مولف تذکره قایل بدل او نیست گویند خاکستر او با روغن گل
جهت شقاق و حکه و اسقاط داء الثعلب نافع و سرکه عنصل که او را با چوبی مثل کارد ریزه کرده
کرده و تا بیش در سایه خشک کرده باشند و یک رطل او را در هشت رطل و نیم
سرکه کهنه انداخته و سر ظرف را بسیار محکم کرده دو ماه در آفتاب گذاشته و بعد از آن افشرده
بیرون آورند و یا عنصل تازه را شش ماه در سرکه جیدانند در نهایت تقطیع اخلاط غلیظه و
مقوی معده و حلق و قوه هاضمه و جهت صاف کردن آواز و بدبوئی دهان و سوداویه و مالیخولیا و جهت
صرع و تفتیت سنگ مثانه و عرق النسا و تقویه اعضای ضعیف و اعاده صحت بدن و رنگ رخسار
و حدة بصر و حفظ او جهت سستی گوشت بن دندان و استحکام دندان متحرک و قطور او جهت گرانی

وبوی او هم

و رهق ابدان هم

سامعه و اشامیدن او جهت تنقیه سینه در لعوق و یرقان و در رفع سموم نافع و قدر شربتش از مقدار فلفل
تا مثقال و فیه و بیم آنکه سریع الفساد شود و ماشته باید استعمال نمود و شراب عسل او در جمیع مکررات
انفع از سرکه او و مضر اعصاب است بخلاف سرکه و جهت تسبیح دماغ و استسقا و درد سپرز و عرق
النسا و شوربه او نافع و مضر محرورین مصلحش صاحبان قرحه و دستور ساختن شراب او مثل عمل
سرکه است که بجای سرکه آب انگور بیاید و سه ماه در آفتاب بگذارند آس هورت انار اسابر باغست
و لغت رومی مورد نامند و معروف بستانی آن بلندتر از دو ذرع و برگش بزرگتر از برگ آن و دل
با ستاره تخمش سیاه و قرآن بکنند و با عطریت و در اول سرد و در دوم خشک و قابض و با اندک مرارت
و محلل و قوی تخمش با قوه تریاقیه اگر چه برگش و تخم و گل او هم از برای تریاق بکار در جراحات و دبر و نفوذ
نفاذ دارد و مجموع او قاطع خون و عرق و نفث الدم و مقوی دل و معده و احشا و باه و مدر بول و قاطع
و محلل و منوم و قاطع اسهال و جهت نزلات و تقویت جهات و قطع خون حیض و ضعیف کردن کو اسر و رفع
جمیع سموم خصوصا جهت رتیلا و عقرب که با شراب می شوند و طلای او جهت ورم حار و قروح نافع و رب او کلات تخم
او اگر جوشانیده غلیظ شود جهت تسکین و رفع حار و منع صعود بخارات بدماغ و سرفه و خفقان و اسهال
و اشامیدن تخم او و عصاره او جهت نفث الدم و قرحه مثانه و حرقة البول و اسهال مزمن و صعود بخارات
و سرفه رطوبی و تشنگی و سرفه حاره و ذرب معده و ضماد پخته تخم او جهت سیاه کردن مو و با شراب جهت
قروح با دکت و بالاده و جهت ورم حار چشم و ضماد برگش جهت بلده و حمره و شری و ورم خصیه و ضربه و سقطه و نواصیر
و دو جسم بار و غن زیتون جهت سوختگی آتش و با کل ارمنی و سرکه جهت حکه و جلای ناخن و اثار و رعاف و رد زر
و با عفص و عدس و کل برنج و اقاقیا جهت تقویه اعضای با قرین مجرب بخورد او جهت رفع و با و رفع هوام
و سقوط اله او اسیر نافع و ضماد برگش بر زیر ناف جهت اسهال و راری و چون ربع رطل از آب برگ
او که با روغن کنجد بجوشانند مسهل قوی بلغم و طوس و طبیخ او جهت قروح منقعد و درم سیلان
رحم و سستی اعضا و شستن مو با آب او جهت منع ریختن مو بسیار موثر و چون با املج بکهنه حنا سر
در روغن کنجد بالسویه بجوشانند تا روغن بماند جهت رویانیدن مو مجربست و قطور آب او جهت وکم

کوش

کوش حاکتراد در رفع ناخنه و سلاق و دمعه قوی تر از توتیا و جهت کلف و آفت دندان و برگ او جهت رفع
جراحات و تسبیح معده و بد بوئی زیر بغل و جهت معده و در بیاق بدرخت مورد که بهم میرسد شبیه کنف است
دارا بنک آس گویند و مولف اختیارات حل بصفه آس نموده و آس بکنه نامیده و این دلیل غایت جهالت او
تواند بود و بنک آس در جمیع افعال قوی تر از برگ و ثمر است و بعد از آنکه اورا کوبیده و سوزانیده با شراب ایشان
زمخت قرحها ساخته در سایه خشک کرده باشند و بوئیدن او در رفع صعود بخارات حار بدماغ مولف ذکر کرده که
که مسواک کردن بچوب او مهیج جذام است و قدر شربتش تا سه درهم و از عصاره او تا سه اوقیه و بدلش خرنوب
اقاقیا و در او رام حفظ گوید بدلش مطلقا برگ توت است و مضر صاحب زکام و مصدوع محرورین و مضرت
بجوانی و مصلحش منقه و روغن مورد که آب برگ تازه یا مطبوخ او را با مثل آن روغن زیتون بجوشانند
تا روغن بماند معروف و حکمت قابض و مقوی اعضا و مانع قبول مواد و جهت التیام زخمها و قروح سر و شوره نافع
و تسبیح اشرفهای مفاصل و سوختگی آتش و تقویه مو و سیاه کردن او و منع عرق و کار رودن ورم گوش و بوی آن نافع
و گویند چون از چوب تازه او انگشتری ساخته صاحب درد کنج ران در خنصر موافق کند با لخاصیه تسکین کند
آس بری مورد بری با برگ بزرگتر و عریض تر از بستانی و طرفا و تند و شبیه به بستان دو چوب او
صلب و در قدر کمتر از ذرعی و ثمرش نابت سرخ و مستدیر دار و وسط برگ میروید و شاخهای بسیار از یک اصل
برمی آید و مورد اسوم نامند و بلغه بنگان خرگویند و در زمستان برگ سبز دارد و بسیار قابض و اشامیدن
ثمر و برگ او با شراب مفتح سده مثانه و جهت یرقان و تقطیر بول و طولی و اسهال و در رفع ادرار شیر و تقویه معده و جگر
و دماغ مشربا و جهت اخراج کرم معده حوالی و جهت صرع و رفع رطوبات دماغی و صداع بلغمی و نفس عالی سر و
قوه او را مثل با داورد دانسته اند و بعضی بقوه افسنتین دانسته اند و این تلیید از جمله ضربه و سقطه که
راجح دارد شود با لخاصیه مفید دانسته اسقولوقندریون یونانی و بعضی فرنگ الصفار است گویند کاو دیو از راست
جه کاو دی که اورا خورده او اسیر از درابل شده و آن نابت بساق و ملکو و دولی ثمر و سنت او سنگلاخها
که سایه باشد و برگش شبیه برگ سیلیج و طرفها اسفل برگ مایل به سرخی و طرف اعلا سبز و مشرف و مزغب
در دویم گرم و در سیم خشک و لطیف و محلل و مفتح و مدر و جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و یرقان و دفع

و صرع و امراض سوداوی نافع و جهت سپرز شرباً و ضماداً معتدل و چون چهل روز با سکنجبین تناول
نمایند در رفع ورم سپرز گویند مجربست و تعلیق او مانع حبل و قدر شربتش تا سه درهم و مضر
ریه و مصلحش صمغ عربی و مضر مثانه و مصلحش عسل و بدلش پوست بیخ کبر و گویند بعدل آن
افکاد زیوس است و گویند مرجان سوخته بدل اوست و صاحب تحفه را اعتقاد آنست
که اسقولوقندریون بیخ کبر است و شیخ الرئیس هم باین معنی اشاره نموده اند
اسقوردیون سیر صحرائیست هرچه را بوته بی دندانه باشد جبلی نامند و آنچه
مرکب از دو دندانه بزرگ باشد دشتی نامند و هرچه بی دندانه و بسیار
کوچک و بوییست از او جدا نشود مصری نامند و سقوردیون یونانی عبارت
از اوست تلخ و قابض با لذاع و برگش ریزه و اغبر و کم عرض تر از سیر بستانی و
گلش مایل بسرخی و ساقش دراز و تخمی را اکلیل و ساق سفید در آخر سیم گرم و
خشک تریاق زهرها و مدر بول و حیض و محلل و جالی و در جمیع افعال قوی تر از
از سیر بستانی و در ثوم چون خواص مشروح است تکرار باعث تطویل میشود
و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش اسقیل و تخمش نباتی میهی مبرد د
المزاج است اسارون بفتح سریانی بیخ گیاهیست پر گره دار و دراز و باریک و کج
و از زرد و چوب باریکتر و با اندک عطریه و تندی و سفید مایل بزردی و بعضی اغبر
مایل بزردی و منبت او جنگلها و گیاه او منبسط بر روی زمین و برگش شبیه
برگ نیل و لبلاب و از آن کوچکتر و مایل باستداره و گلش
بنفش و در زیر برگ شبیه بگل بیخ و تخمش مثل تخم کاجیره که قرطم عبارت
از اوست و قسمی از او ساقش بقدر ذرعی و مدور
و برگش مثل برگ قنطوریون دقیق و اعلای ساق

دقیق و اعلای ساق پرشعبه بعضی بر بالای بعضی و در اطراف شعبه مثل دانه گندم و در جوف چیزی ابلقی و تخمش خنجر
مایل [illegible] و خوشبوی و خواصش [illegible] و برگش باریک و گلش بزرگ و بنفش و ثمرش مثل
ثمر کبر و در جوف او تخمی مثل تخم حنظل و بر اشجار میپیچد و بیخش بسیار [illegible] پر گره و قوی الرایحه و تلخ [illegible]
قسم مخصوص [illegible] و منبسط بر روی زمین و گل
بنفش و بیخش نرم و بیگره و زرد و تلخ و با عطریه و منبت او کوهها است و این قسم ضعیفترین اقسام اربعه است
و مجموع او در آخر دوم گرم و خشک و بهترین اقسام آنست که از فرنگ و افریقیه و شام خیزد و ملطف و محلل
و مدر و منقح و منقی معده و جگر و سپرز و کرده از اخلاط بارده و با ماء العسل مسهل قوی بلغم و جهت [illegible] البول
و حبس حیض و درد ورک و مفاصل و عرق النسا و نقرس نافع خصوصاً که در آب انگور خیسانیده باشند و باید
[illegible] مثقال او با آب انگور چهار رطل و نصف باشد [illegible] قوی [illegible]
و جهت تسکین دردهای باطنی و استسقاء و یرقان و سدوی و ورم رخو جگر و تنقیه آلات بول از رطوبات
فرج و امراض بارده دماغ و سده جگر و صلابت سپرز و اکتحال او جهت امراض طبقه قرنیه و دود آن از جهت
گریزانیدن عقرب و ضماد آن [illegible] بسیار موثر و مضر [illegible] و مصلحش [illegible]
و قدر شربتش یک مثقال یا سه مثقال و بدلش ربع وزن او زنجبیل است یا نصف او خولنجان و نصف
[illegible] اعتقاد آنست که چون [illegible] او را [illegible] بجوشند
[illegible] بسیار کم [illegible] و مجرب [illegible] اسل العدس گیاهیست شبیه بگیاه عدس و نوعی از طحلب
[illegible] لبلاب و بسیار [illegible] مثل ریسمانی
باریک [illegible] مایل بسرخی و تخمش مثل [illegible] گیاهی که در حوالی او بهم رسد می پیچد [illegible]
و لهذا [illegible] در سیم خشک و با قوه بارده و در دوم گرم و محلل بلغم و سودا [illegible] و مدر بول [illegible]
و با سکنجبین جهت [illegible] موثر و چون [illegible]
[illegible] خوردن [illegible] فربه [illegible] و چون [illegible]
[illegible] و مصلحش [illegible] و قدر شربتش [illegible] و بدلش افتیمون

و در زهر ... اسفاناج بفارسی اسفناج نامند و بیونانی ... گویند بری او
در افعال مانند ... است ... و در افعال سرد و تر و گویند معتدل است ... و قوه او ... جالیه
و ... و ... قوه ... جهت ... و التهاب ... و تشنگی ... حار ... و ... سل
... با شکر جهت یرقان و سعال ... و ... نفع ... گرم ... اخلاط مراری و خام
جهت درد ... با ... جهت ... و ... جهت درد ... مفاصل ... و اورام ...
... باشد ... اورام ... و ... او با ...
جهت ... و ... با ... بادام ...
... جهت ... رفع ... و ... و ... ادویه جهت ...
و ضماد ... اورام حاره ... اورام ... و ...
درهم است اسقوت بلغت ... اسم ...
... و ... ضعیف ... و قوی ... اسطرطیقون
اطراطیقوس است اسرنج ... است اسرب ... است اسفنت ...
... اسیفوش ... است ... اسفلنفیل ...
... اسفالیقا ...
... است اسقلیلس ... اسمالاون ... است اسفنط ...
اسفیرا ... است اسفراج ... است اسطرولیل ... است انطلیا
... است اسا ... است اسبرغم بفارسی ... است اسلیوس ...
اسطرابطین ... است اسقیقس ... اسطرخا ... است اسطرخا ...
... است اسقولوس ... است اسطاقابس ... است ...
... است اسفرا ... است ... است اسقولس ... است اسبلی ...
... است اسنان ... است اسطام ... است اسقالین ...

شیندیر است اسخاره بلغت اهل بیت المقدس توریت است اسریقون بکفر ... است
اسلاراد اسراف ... است اسپیدان بفارسی ... است اسطفلین ...
... است اسطافیوس ... است اسطافیج ... است الحبیل است اسکن ... اسم ...
... است اسیرک ... اسم ... است اسقیفو ... بفارسی ... است اسفند
بفارسی ... است اسقیلع ... است اسپرک بفارسی ... است اسفوانج ... بفارسی ...
اسکنو ...
...
... است اشنه ... است اشق ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
... اشترغاز
...
...
...

مفتح سده و مدر بول و باقوه تریاقیه و منضج مواد و مشهی و هاضم و بمقدار یک مثقال از جرم او جهت نیش عقرب کمتر از او
بلغمی باشد و طلای او با سرکه جهت اورام بارد و ... در دماغ سرکه او در قوه مثل سرکه عنصل و در افعال
بهتر از جرم او و قدر شربت از سرکه او تا نیم مثقال و از جرم او تا ده درهم و مضر گرده و مصلحش ... شربت
... در بیاض و بواسیر ... ادویه ... درخت صنوبر و بلوط و سایر نباتات ... و بهترین
او سفید و خوشبوی تازه و بعد از آن سیاه او است و در اول گرم و خشک ... از درخت بلوط بهم رسد
سرد و مجموع آن با قوت ... مفتح سده رحم ... و منوم قوی ... با شراب مقوی
و مفرح و مقوی ... دل و جگر و جهت رفع غشیان و خفقان و دفع ... روح ... و ازاله ...
مثانه و نشستن در طبیخ او جهت ... در دماغ ... او با آب جهت تقویه اعضای ضعیفه ... شبانگاه
و ... زیر بغل ... و جهت تلیین صلابت ... اورام و تقویه جگر و دفع ...
زیر بغل ... جهت ... اطفال و اکتحال او جهت تقویه چشم و تنقیه ... از درخت بلوط
... جهت حرارت ... مصلحش انیسون و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش ...
... و جهت ... رحم ... اشخیص لغه عربیست سفید و سیاه میباشد برگ ...
... سفید ... برگ ... صحرائی و کوهی ... میباشد مجموع ...
برگ ... سفید ... برگش ... و تخمش ...
و اصلش ... استعمال ... سیاه ... از ... اسم ...
... و خشک ... سیاه ... و گلش ... و ...
و سیاه و ... اصل ... و مستعمل ... است ...
... و ... حار ... است ...
... از ... سفید ... اورا
در ... گرم و خشک ... جهت ...
... و ... جهت ... و سهل ...

... اشقیل ... (margin, partly illegible)

مقوی احشا و مسهل و رم ... و طلای او با سرکه جهت تحلیل اورام ظاهر بارده و قدر شربتش تا نیم درهم و مصلح
و مصلحش ... و سیاه او در اخر درجه دوم گرم و خشک و دو مثقال او کشنده و محرق ... و ... مستعمل
او جهت جرب و قوبا و بهق و بارو ... جهت تحلیل مواد ... و ... و ... مقعد ...
... و ... جهت قطع ... جهت قلع ...
جهت قلاع ... اشنان کیاهیست ... برگ ... و ... خشک ...
و ... سفید ... و ...
... گرم ... در اول ... خشک ...
و سه درهم ... و ... او ...
جنین ... و ... جهت ...
... و مصلحش ... اشراس بفارسی ...
... سفید ... و ...
...
... و ...
... و ...
... بول
...
... و مصلحش ...
...
... اشراق اسم ...
... اشموسا ... اشغافلی ... اشنان داود
اسم ... خشک ... اشتلابوس ... اشقولا اسم ... است

اشیاف مامیثا در مامیثا مذکور شد و آنچه گفته می‌شود اشتوان بلغت مصر سقلع است
اشترکیاه اسم فارسی سیبچه است اشکافی بلغت تنکابن و طبرستان بقیلوبکا است اصابع
بلغت گیلان نوعی از لسان الحمل است اصابع فرعون سنگیست بقدر انگشت شبیه به کره دار و مجوف
و با اندک سپیدی و از سنگ جدا و دو قسم است از دو بار طولیه سیاه رنگ و آن در افعال قایم مقام موتیا است
و بهترین او مخطط و سنگ شکل است و در سیم گرم و خشک و قاطع نزف الدم و محلل اورام
بارده و چون با خون جراحت سرشته ضماد نمایند بجهة التیام عدیل ندارد اصابع صفر
بتحقیق بلغت روم اطفال و تشبیه بانگشت و ایرا از طولیه و چون خشک شود رنگش ابلق
از سفیدی و زردی میگردد و اندک حلاوه و منبت او در بلاد نزدیک به انهار و برگش شبیه
برگ گندنا و ساقش باریک و از بن تا سر پر گل و گلش بنفش و قسم دیگر بجهت شبیه
بشاخ بینک و زرد و این گرم تر و تندتر است و مولف تذکره گوید و این غیر کف مریم و کف
عایشه و پنجه و دیگر وصف نموده و در دوم گرم و خشک و بغایت محلل فضول غلیظه و منقی اعضای
عصبانی و تریاق هوام و جهة جنون و امراض سوداوی و تقویت مثانه و اعصاب و ضماد او جهة
تحلیل بلایا و بخور او جهة گریزانیدن موش و سام ابرص نافعست و قسم اول مسقط جنین و مضر او به بول
و مصلحش تخم مورد و بلوط و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بوزن نیم آن بهرام جشان و دو ثلث آن سعد است
اصابع هرمس شکوفه سورنجان است و در سورنجان مذکور است اصل العلعل قنطوریون است اصل الدلب
بفارسی بیخ چنار نامند و آن بیخ ماشی هندیست گرم و خشک و مسکن و محرز و جهة معده بارده و در فعال
و [illegible] آن [illegible] ضماد دفع و [illegible] خون و [illegible] سده و [illegible] و [illegible]
[illegible] اصابع الصفر [illegible] گویند که ابو ریحان [illegible] است [illegible]
[illegible] و چون [illegible] در ایام [illegible] شود [illegible]
[illegible] اصول الاذخر [illegible] است [illegible] اصابع الغزال [illegible]
[illegible] انگور طویل القدر است اصابع البنات [illegible] است اصابع الاکل الملک است اصل الانجبار [illegible]

اصل السوس در سوس است اصل السوس ابیض در سوس مذکور می‌شود اصل الاحمر ابهمی ایرسا است اصل السن [illegible]
[illegible] بتر که اسقف گویند اصف بیخ کبر است اصطرک میعه سائله است اصل الرجال [illegible]
اصل البلوط [illegible] است اصطفی میعه سائله است اصل الو [illegible] اوریون است اصل العالم [illegible]
بروج الصنم است اصموط [illegible] است [illegible] است اطراغیون [illegible] است اطراطیقوس [illegible]
[illegible] شبیه [illegible] و [illegible] مانند و آن بنابت ساقش کمتر از ذرعی و [illegible] و برگ [illegible]
شبیه [illegible] و بعضی از او مایل بنفشی و در وسط آن برگهای شبیه [illegible] و برگهای ساق او باریک و دراز و [illegible]
[illegible] و در دوم گرم و خشک و با قوه برنده و [illegible] و محلل و مخفف ضماد برگ او جهة [illegible]
[illegible] و تسکین درد آن و [illegible] او جهة تسکین درد [illegible] و ورم آن بغایت موثر و [illegible]
او جهة خناق و سرع اطفال نافع و قدر شربتش تا دو درم است اطریه [illegible] اردو [illegible] رشته نامند
[illegible] و [illegible] و لطایف [illegible] آنچه از آرد گندم [illegible]
[illegible] و [illegible] آن [illegible] ماند [illegible] و [illegible]
و [illegible] نافع [illegible] معده بارده است [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] و [illegible] موافق [illegible] غلیظ و مصلحش [illegible] است [illegible]
[illegible] سل [illegible] و [illegible] کثرت [illegible]
[illegible] و [illegible] کثیر الغذا و مولد خلط غلیظ است و [illegible] لطایف [illegible]
[illegible] آنچه از آرد [illegible] گندم [illegible]
[illegible] و از گندم کثیر الغذا و [illegible] است
اطالیه [illegible] است اطلاطوا [illegible] اسم [illegible] است [illegible] مانند اطرف
اسم [illegible] است اطراجیا اسم [illegible] است اطریون عصاره [illegible] است
اطیطوا [illegible] است اطریقون خشک است اطیبا [illegible] است اطماد [illegible] درخت
غریب است اطغاد [illegible] بزبان [illegible] گویند و [illegible] مانند و آن [illegible] است

صداع ... بیاض ... و مقوی ... و سفید ... و اسهال ... [illegible] و بعضی از اوراق و تقبیر
و لیفی سفید ... و کم ... بزرگتر از دال ... از ... و ... و اصل دیو ... و ... آن قسم اول
... قسم او ... بری ... ظاهر می شود و در درجه دوم گرم و خشک ... فضلات و خون
و ... غلیظ ... رطوبت ... و در ... و ... و جرم ... منعقد
... درجه ... در ... و ... و ...
و ... سکنجبین ... و ... از ... و ... الذریره
اطماطالیس ... است ... و ... گرم و خشک ... سیاه
... و ... و ... و ... و ... و ...
و ... است **اعین الزرزور** گویند ... و گویند ... است **اعیون** ... است **اعلوندطس**
... است **اعرابیس** ... **اعنیس** ... و بعضی ... است **اغالوجی** ... اسم ...
اعرلیوس ... است **اعیرالمولن** ... **اعش** ... اسم ... است **اعوسطیجی**
... است **املیفس** ... است **اعزیس** ... است **اغرابا** ... است **اعلیقی**
... است **اعنی** ... و ... گیاه ... است **اغلاقی**
... است **افنیقطن** ... اسم ... و بعضی ... است ... و ...
... و ... **تخم** ... و ... و ...
... و ... و ... و ...
و ... در درجه ... گرم و خشک ...
و ... و ... و ... و ... و ...
... و ... شراب ... استعمال ... و ... ستعال
و ... و ... و ... و ... و ...
... و ... است ... مانند **افیقول** ... است ... و ...

... یا ...

سر ... از ... و ... **افیمیدون** ... اسم ... است ... و ...
و ... و ... زیاده ... و ... و ... سیاه ... و ... بزرگ ...
... از ... و ... و ... از ... و جرم ... قطع ...
مثقال است ... **افعی** اسم ... است و ... و ... است و ... و ... و ...
و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ...
و دندان ... و ... دندان ... و ... و ... و ...
و ... و ... و ... و ... و ... و ...
انگشت
و در ... قطع کنند ... و ... است ... با ... و ... چهار
... و ... قطع ... و ... و بعد از قطع ... انتقال نماید ... از قطع ...
... و ... و ... و ... و ... و ...
... و ... و ... و ... و ...
... و ... و ... و ... و ...
... و ... و ... و ... و ...
و ... و ... است ... و ... و ... و ...
... و ... و ... و ... و ... و ...
و ... و ... و ... و ... و ...
... و ... و ... و ... و ... و ...
... و ... و ... و ... و ...
... و ... و ... و ... و ...
... و ... و ... و ... و ...
... و ... و ... و ... و ...

افنوس بیونانی اسم نباتیست شبیه بشجر و گیاه و ساقش مرغب و رنگش خضرا و برگش از سه عدد
زیاد نمیشود و برگش شبیه ببرگ سداب بسیار سبز و ثمرش مثل حبوب و گلی صنوبری شکل سیاه و گلش زرد و دانه سفید و تخمش
بقدر امرودی و پر از رطوبت و چون خشک شود باطن او سفید و ظاهرش سیاه میشود و در دوم گرم و خشک
و لذاع و آتش سوزان است اکال او مغثی و اسهال آن سوداء بلغم و قدر شربتش سه قیراط و از رطوبت او پنج قیراط است
و مصلحش کتیرا که رطوبت ... و جهت تحلیل صلابات و جلای بیاض چشم نافع است افتیمون
یونانی و بعضی دوا الجنون است و آن نباتیست بسیار رنج و فروع او مثل خیاطه و برگهای بسیار ریزه و گلش سرخ ...
و بهترین اقسام او ... و مایل بزردی در نباتات ... نزدیک او است چیند و تخمش شبیه بزردک
و اقسام او که بسیار گرد و رسیده او کسیاهی ... و طعمش تلخ و با اندک تندی و گلش برنگ تخم ... و در سیم گرم و در دوم
خشک و محلل و ملطف و مسهل سودا و بلغم و جهت نفخ و امراض دماغی و ورم معده و طحال و جنون و ماخولیا نافع
و با مایه جهت امراض سوداوی و سعفه سودا و سعال و چون بطبیخ ... دو درهم او را با نصف رطل شیر تازه ... ناشتا
و یازده مثقال سکنجبین بنوشند جهت رفع خفقان و توحش و ماخولیا و تشنج مجرب و چون ده درهم تخم او را
در دو وقیه شراب ... یک شب ... روزانه ... بریزند ...
شیرین بنوشند اسهال مره سودا و در نهایت قوه کند بدون مغص ... و باعث ضعف قلب میشود و مؤلف
تذکره شربت مطبوخ او را ... رطل دانسته و مدح بر مولف ... و او را اعتقاد آن است که ... رطل
الی رطل تا چهل روز باید خورد ... و مطبوخ او با مویز جهت ماخولیا که از سودای محترق باشد
نافع ... و امراض الراس و با ... و کل ... باشد و چون ضعیف القوت است زیاده
از یک دو ... و مقوی و معدل المزاج ... و مصلح ... و کتیرا و موافق ... گویند
مضر ... و مصلحش ... و کتیرا و قدر شربتش تا یک مثقال و در مطبوخات تا ده درهم و بدلش ... با چهار
و بلکون و نیم ... و از آن ... او را باید گویند افسنتین ...
اسم نباتیست شبیه بشجر و گیاه و شبیه ... برگش مثل ... و بار سفید و رنگش ...
مثل ... و ساقش ... و گلش چون گل ... و ... زرد و تخمش ...

ولی

وقیق ... با عطر ... و ... و سفید و گلش زرد ... و اوراق سفید و در ...
خورده نمیشود و بهترین اقسام او ... و بهترین ... که با دو اقسام ... و قوتش تا دو سال باقی در اول دوم
گرم و در آخر آن خشک و مفتح و ملطف و مسهل ... اصفرا و ... مسدده و منقی عروق و ... تخمش
و مقوی ... و جگر و معده و مدر بول و حیض و عرق و ... و اقسام گرم و تریاق سموم ... و بلاد
... و جهت یرقان و ... و ... نهش عقرب ... و ... و ... و جهت درد ...
و با ... جهت ... سودا نافع و ... چند روز از آب مطبوخ او هر روز ... مثقال بنوشند جهت ...
استسقا که از ... باشد مجرب و دو درهم او جهت ... عقرب عجیب النفع و با شراب جهت سم ...
و با ... که جهت ... و جهت ... و ... و اخراج اخلاط حاره که ... و در معده ...
رسیده باشد بسیار موثر و قطور او با زهره ... و روغن بادام تلخ جهت ... و کری ... مجرب و ...
با عسل ... و حمول او با موم جهت ... و ضماد او با ... جهت ... و بخار مطبوخ او در شراب ...
... و طلای مطبوخ او در ... جهت ... چشم و با عسل جهت ... تحت ... چشم و درد
جهت ... با موم و روغن جهت درد ... و ... کهنه مجرب ... و ...
و جهت ... و ... و ... رحم و ورم ... و ... و جهت ...
... و ... آن ... او با ... که ...
... و طلای او با روغن زیتون ... نافع ... و ... جهت ...
... و مصلح ... و در ... و ... قدر شربتش تا ... مثقال
یا دو مثقال و در مطبوخ او ... تا ده درهم و بدلش ... و ... و نصف او ...
... و ... که او را در آفتاب خشک کنند ...
و ... و ... از ... و ...
مزاج نافع ... و مصلحش ... و قدر شربتش ... درهم و بدلش ... او ... است
... و ... و ... و جهت ... و ...

دبر انگشت اشتها و تقویت هضم و ازاله کرم و نفخ باطنی و ریح کرم معده و سموم جانوران و مشروب او قوت دماغ و رباح و بواسیر

امراض طرفی آن که نوع مثقال افسنتین با دو شیر اراق ابکور چندان بجوشانند تا سه ثلث رسد پس بپالایند

و بعد از آن صاف کرده و از سی مثقال را با یازده و دارچینی را یازده مثقال سنبل الطیب را یازده مثقال سلیخه نیم کوب کرده

دو روز بگذارند و شصت مثقال شراب کهنه عمده بر آن افزایند و خوب بیامیزند و ساده صاف کنند و بپوشند [illegible] و روغن

روغن افسنتین افسنتین را در چهار رطل روغن زیتون با روغن کنجد بگذارند کل افسنتین که در چهل روز در آفتاب بگذارند

جهت دود [illegible] بمالند و در [illegible] بخورانند جهت رفع یرقان و سده جگر و سپرز و خصوصاً

با سکنجبین [illegible] و جهت تقویت معده و رفع حبس و سم [illegible] و اخراج کرم معده خوردن قبل از [illegible]

و بعد از آن نافع است و قطور او جهت کرم گوش و ریاح او و طلای آن جهت درد چشم و با [illegible]

و در دو آن نافع است **افیون** [illegible] و فارسی ترباک و بهترین خشخاش سیاه [illegible] و او را از

جهت خشخاش سیاه است [illegible] سفید [illegible] و صاف که در آب زود حل شود و از آتش زود

مشتعل گردد و در آفتاب بگدازد و قوی الرایحه باشد و در چهارم سرد و خشک و از خشخاش سفید

افیون سم و مخدر و منوم و مسکن دردها و قابض و مانع تحلیل و تغلیظ [illegible] و جهت اسهال [illegible] و قرحه

و سرفه و ضیق النفس و نزلات و صداع که از حرارت باشد بالطبع نافع و الحرار مواد بارده باشد سبب

[illegible] سفید و ضماد او جهت ورم [illegible] و در رحم [illegible] و در جهت [illegible] و زعفران جهت [illegible]

و زعفران جهت [illegible] و چشم او با [illegible] و زعفران با [illegible] و قطور او با روغن بادام

و زعفران جهت درد گوش و با موم روغن جهت [illegible] و در [illegible] و در رحم [illegible] و قوت [illegible] اشتها

بالنهایه [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و زیاده از

یک [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و در [illegible]

و [illegible] **اطبعه** [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] سرخ و [illegible]

[illegible] مثل برگ بادام و گلش سفید و غلاف تخم او مانند غلاف [illegible] است

دانه او [illegible] و سیاه و [illegible] و قسم کوچک [illegible] و در اول گرم و در اول خشک و مقوی

معده

روغن افسنتین

معده و جگر و دماغ و دل و مفتح سده [illegible] و زهر عقرب [illegible] و محلل [illegible] و مشهی [illegible] و مفتح سده [illegible]

و مقوی دماغ و [illegible] و مقاوم سایر سموم و [illegible] و طلای او با روغن زیتون [illegible] و [illegible] عقرب [illegible]

و صداع و مورث خناق و مصلحش روغن زیتون یا روغن بادام و قدر شربتش تا دو مثقال است و بعضی گویند [illegible]

برگ [illegible] **افشرج** معرب افشرده فارسی [illegible] و آن [illegible] آب [illegible] است

افلیون [illegible] اسم [illegible] **افراسیون** [illegible] که [illegible] باشد **افربیون** فرفیون است

افسنتین [illegible] فرفیون است **افراسیون** [illegible] **افاریقون** [illegible] و گویند [illegible]

افنیس [illegible] و [illegible] باشد **افودیطان** [illegible] **افالیون** اسم [illegible]

[illegible] **افلاطون** [illegible] **افودیساس** [illegible] القمر است **افاویه** ادویه خوشبو [illegible] که در طعام کنند

افیوذن [illegible] است **افربیس** اسم [illegible] است **افتیقس** اسم [illegible] است **افنود** [illegible]

اسم [illegible] است **افودسعافن** [illegible] است **افثیمون** [illegible] است **افیمون** [illegible]

افیعاین [illegible] است **افحوان** اسم [illegible] است [illegible] و [illegible] و نوع

[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] سفید و [illegible] و [illegible] و [illegible] است

[illegible] و [illegible] در سیم گرم و در دوم خشک [illegible]

و مفتح سده جگر و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] و ورم [illegible] و [illegible] و با سکنجبین و با نمک [illegible]

سودا و بلغم و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و ورم صلب [illegible] مثقال او

و با سکنجبین جهت [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و صداع و مصلحش سکنجبین

و [illegible] و مصلحش [illegible] و [illegible] و قدر شربتش تا دو مثقال [illegible] و [illegible] گرم

[illegible] خشک و [illegible] ضعیف [illegible] و [illegible] ورم صلب و [illegible]

خشک او جهت تقویت طبقات چشم و ظلمت بصر و جلای آثار و قروح و رفع نزول آب نافع و روغن او قوت ... دهد
و در چهار مثقال او روغن کنجد کرده چهل روز در آفتاب گذاشته باشند جهت نفخ و جراحات اعصاب خاصه و التواء عصب
و ورم مفاصل ... و معده و ... جسم و درد گوش و تفتیح مسامات و ادرار و ... عرق موثر ...
و ... جهت رفع ... مفید است **اقاقیا** ... اسم عصاره قرظ است ...
که ... تا منعقد ... و ... با قوت ... و ... سیاه میشود و در دویم
و در سیم خشک و ... و در دویم خشک و قابض و قاطع نزف الدم و نفث الدم و مجفف ...
و جلای ... و اسهال ... مقوی ... و اعصاب ... جهت ورم حار و باد
سرخ و ورم ... و معده و ... با گل سرخ و ... جهت قطع ...
و با ... و روغن گل جهت قطع اسهال اطفال مجرب ... با دام و ...
... **افنون** ...
...
تازه ... چون خشک شود
...
...
... **اقط** ...
... **افلیما** ...
...
...
...
کافی ...
...

واسل

واسل ... و ... نزول آب ... و ... اورام ... و کلف ... سیاه ... و ... زعفران
...
...
... **اقماع رمان**
... **افرفیون** ... **انبوسید** ... **اقیا** ... **اقاطلین** ...
... **افرقی ... اقادونس** ... **افرانطون ... اطس** ... **افونیسون** ...
... **اقاقعا** ... **افلحی** ... **افنا ... ادیحی** ... **افنالونی** ...
... **اقیلاسمون** ... **اقیادون** ... **انوبیطن** ...
افطلت ... **اقوبادقون** ... **اق قر ا** ... **اقراطالیون** ...
... **افلالود طس** ... **افلالیوس** ... **اکلیل الملک** ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
... **اکلیل الجبل** ...
...

ارمانونک تخم تستدی خوشبو و اذخر فرومات و در سیم گرم و خشک و عرقول و جنبی عمل ربا و تقطیع
سده جلا و بنفر و منقی سینه و حیزه دار و جگر و یرقان سوداوی و سرفه مزمن و استسقا و سنگ گرده
و مثانه و فعاواد جهت تسکین اورام و زخم نانخ و خفر و در ین و معلی سنگینی و وفع شرب مثانه و ورام
و برابر فستین و چون شلم صید را از حشرات کاگو و هزای لیاه پر کنند منع تعفن او می کند و ورنع
متعفی بلوم بدهد از آنکه ست **اکنکث** بهندی شکسبت بقدر بازو و سفید و سیاه و بیک قسمی او مایل
بطول بقدر پاوه و چون حرکت دهند صدائی از جوف او مسموع می شود و در جوف او سنگ کوچک موجود است
و قسمی از آنها که و مستعد و دو کیکت و قسمی دیگر شبیه بادام و بزرگتر و سفیده و جوف او و چوتی سفید
مثل ریگ و در سیم سرد و خشک و عمل او ردم و عامس نزف الدم و چون در پارچه بسته بر بازو ی چپ زن
بندند بجهت سقط و لادت بغایت آزموده است و تعلیق او بار بسته مسموع حیز جهت حفظ جنین و منع اسقاط
و علیه انتشق او و روست جهت غالب شدن بر خصم و تعلیق او بر ورخت جهت منع ریختن ثمرات و حمل او
که بیشه و خوان است جهت صاحب شدن زنان عقیم بسیار مؤثر است و مراد از اکنکث دو قسم است
و دو قسم سفید و رحجیار است گو چشود **اکادع** جمع کرع و آن در فارسی پاچه میگویند و بهترین او پاچه کو سفند
و بزیک در ربیع و دیر هضم و بیدار الهضام مولد خون صالح و رفیق معتدل الغذا و جهت تقوی و ابدار اسیر و بوداد
فسرو و اسیح و خشونت حلق و سینه و تشقق و لب و رون و لکرف او از و سرفه یا بس و سل و دق نافعست
اسم و اسهال و هزال مفرط و معالجان زخم و ابنام و شکستگی استخوان و باحمص در بیا جهت بحشو و اسهال مزاری
و منع لزع مواد حاد و رفع مضره و دوای حاره مشروب و اب پاچه جهت گزیدن حار رتیلی و یابس المزاج و حقنه او
جهت مسجی و رجز سدی قرب و لعلل او وجهه سوختن دماغ و ضعف او و کثیف حیز و اورام صلبه و حلاقه
و رورق محرف پاچه با زعفران و رغوان و روهن طی جهت تلین و ردرد سر و رفع ان مفاصل مجرب و مولد
قولنج و مصلحش شراب کهنه و سرکه و عسل و پختن او با کرفس و در بعض بلاد ماندان ساو کهنه آن ابرحنه او را نفع
اسم جوامع و باحمره جهت ستاقط کلون و دانه بواسیر مؤثر است **اکشوث** کشوث است **اکرودلن** از ورث
اکروفس جوز رومیست **اکرالعجم** سقف العجم است **اکلالغنه** فرفیون است و گویند کافور است **اکرلو**

اکراد نوعی از جماد است **اکیانوس** بیونانی جندبیدستر **اکسوفیلس** بیونانی جرجیر است **اکسولس** از صفات **اکزمن**
کرفس است **اکلیر** اسم ترکی ورج است **اکو** بفتح اول و سکون کاف اسم هندی هو است **اکرفت** بهندی زنجبیل است
الیبه بفارسی ... گرم و تر ... اورام صلب ... چون بکوبند و بدنبه گوسفند برابر سرشته
کرده ... بر عضو بنهند
... جهت ...
در ... **الوبن** بیونانی نام ... است کمتر از زرنیخ ... مایل به سرخ
... شبیه ... ورق ... طویل
... مایل به سرخی و زردی ... بقدر ... گرم و خشک و عامل ... مقطع و ملطف و مفتح و مدر اخم
... و چهار ... سنگ ... فلوس مسهل ... حیوان ...
... مجرب ... درم است
الب ... اسم ... شبیه ... برگ ... زیتون ... از شیر تر و انفعالات
... که در ساعت ... بوکند ... نوزد
در ساعت ... **الوس و الوسون** بیونانی منفی ... است ... اسم
... شبیه ... ریحان ... و
... گرم و خشک ... اورام ... ورم
... **النج** بلام ساکنه
... سفید ... سفید
... و کرم و خشک ... تنگ
... او ... اسم
... و حل
جهت ... **الوانی** ... است ...

شبیه بساباطه که بر روی درخت عالی میشود و در بهتر از او براق صاف است و شیرین و غلیظ است ... کرم و در درجه دوم تر ...
او با سرد و قوت سهل ... در العنوانات ... و در نفع ... از درخت
از چوب شاهان ... و اشارات الاوایل ...

... الساذج ... الیاب ... اج
... الیولد ... الط ... الاد ... الوئی ...
... السلیخة ... المقطوفی ... الساه ... السنا ... العصافیر ... الاطین
... الوج مؤلف جامع الادویه ...
... الانیسون ... الماس ... البلوط ... الاکلیل ... الا
... الوه ... المر ... الاملج ...
... البلب ... السنی ... الاجی ...
المافن ... املج ...
شروع ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
... و صلبی

عسل

عسل ... مصطکی ... بادام شیرین ... الملك كالبعیت ...
طبع ... فاطع ... ام غیلان درخت
خار دار ...
ثمر او را ... سیاه شود
و قسم ... سیاه ...
...
...
...
...
...
...
... املیلیان ...
... بیت المقدس ...
...
...
...
... اسوخ ...
...
...
...
...

او جهت قی و تبله و منع سیلان نافع است و کرده و مطبوخ او با انجیر جهت زردی فروج کافی و چون خشک او با گوشت بپزند تا آب منتصف
رسد و صاف او را با نیم رطل روغن بنوشند جهت ضعف جگر و خشونت و دل مفید و هرگاه با بادنجان بگوشت بپزند و در روز با
یک رطل بنوشند جهت فربه کردن جسد او فرو بیکوشند جهت رفع بیم و ورم و ورزش جهت قطع نزف الدم مجرب و مداوم آن در دیابیطس
گوشت سوختن مقدر شربتش یک مثقال است و مولف تذکره دیده است که سوختن به زنجبیل ساییده اند امادریطن بیونانی
اسم نباتیست بستانی نوع قیصوم و تمرش کوچکتر از زیرو برگش باریک و بی گل او و خوشه های مستدیر و سفید و ساقش سرخ و بقدر فندق
در برگ و بیاره زردی و تخمش مایل به سیاهی و منبتش کوهستان با ظل و در سکاکین بسیار و تمامه ها در بلاد روم و فرنگ از آن
تا سه برسد مقدر جهت تب کهنه و لطیف و محلل و مقطع و تلطیف غلیظ و مدر بول و حیض و نافع ارکبس و جراحات و منشف رطوبت
آن و با ماء العسل محلل آنچه در معده و شکم است بجهت شکم ماشته با شراب جهت باب جهت قطع نزف الدم بیاشامند و سعوط
او را دو قرآن کهنه و در دهان پالائیدن و نافع ترمزدی و قرحه ها و مسهلی آب بقدر و تریش و قراط ام الکبد
افسنتین است و مولف جامع نیز او را فرازان دانسته ام الکلب بشیرازی است بسیار نقره زار علی بیش از اول و برگش
برگ عبیره و مانند دی خشوند و گلش زرد و شبیه بگل و انبه و بهار بود منبت مزارع و در بلاد مصر بسیار است و عصاره
نافع او را و مثقال و برگ خشک او دو درهم جهت گزیدن سگ دیوانه و افعی و عقرب و بیماران دانسته اند و بیابند تا روغن
زیتون بنوشند امعا جمع معاء آن روده است از حیوانات از جمله جعفار و عنکبوت و فیل الغذاء در دفع
در درسیم و در خشک و مولد سوداوی و مصلح او و سرکه و شراب مطبوخ او با گوشت در رکود و عفونت و اولد
ما به جهت سعال که مغلوط و قیء نافع و تولید مشود و نفخ است امبرباریس بفارسی زرشک است و هم و قرمزی
او مراد است و برگ برگ او ریزه و ساقش در حرارت و برگ جهت خفقان و در خشکی ما جهت معده و جگر و دل و بانع تیغی
مراد با عطش و قاطع صفرا و تشنگی و مسکن حرارت معده و جگر و تسکین خون و با او دیر هضم و شوبش و صل
و شان آن ما منقع سده جگر و منع جگر در زیاد خون و حبس اسهال که از سردی و ضعف جگر و خشاب باشد
و کثیر الاستعمال باید به ما جهت مردمی در ماست و اختیار جهت نکویه اخمه و آب آن با نافع فی و غثیان و با عقوق صفت
سلام و جگر با نفع در دهان او بهی و با او در مناسب جهت قرحه ما در امعا او از ضعف و خشک باشد و نافع خمار و زرشک
رادع او دام جار و شربت آن که از زرشک و آب سیب مسیوی بود و آب لیمو نعنع که باشد بما شکر بقوام آورند جهت

رفع

رفع سموم و قشانه و کرمی آمیز خفقان و غثیان و ضعف شهوت مولف تذکره الاطبا مجرب دانسته و گوید چون آب بیخ اورا
از حنظل خشک در آگر آمیخته تمام مقام تریاق فاروق است و زرشک مربا و مربای و مصطفی تریاقی تابعین طبیع و معطی
شک و خشک سنجیده مقدر شربتش از آب ما بیست مثقال و جرم او تا پانزده مثقال و از دانه او تا سه مثقال و بدرقش
مثل او کل اسپغول و دوغ مشک و عسل مطبوخ است و بعضی گفته زرشک و مرامغال قوی تر او الطف تر است و بدرقش دو
وزن از زرشک داروی است در و چون بیخ زرشک اغیس است و مذکور شد و مولف تالیف الاطبا فی نویسد
بعضی فرانیات را داشته و در خواص قبل از زرشک بیان فرموده و ظاهر جهت آن است که فراخا طرف الطبیع باد زرشک باشد
و از دعای فرانیات مذکور خواهد شد امیباقون بیونانی شاتریست امیوس بخواه است اماموس بیونانی تجحات
امعاء الاطبا اصل است امروسا عنصور است و بچون نیز نامند ام الخلود نوعی از صفر است بلغت مصران انیسون یا آن است
اماغیرون بیواخوب است اماطیطس بیونانی ساریخ است امولیقون بیونانی ابار است امعدالیا بیونانی
افور است امود غی بروی مخلاه است اماعین بروی آب غوره است امردد اسم فارسی گشت است امد
ساد بیست و گوکو و ما است ابلیس بیونانی اسم نباتیست با بیخ شیرداری است و در قدیم و مواضع آفتاب رو او رده
برگش مانند برگ سماق شاخش بقدر شبری و بیخش باریک و کوچک و گلش سرخ مایل به سفیدی و نیم تخمش در غلاف رقیق
ساق آن کوچک برای ساختن نقع میشود و در اول گرم و در دوم خشک و مفتح و ملین و مدر بول و باقی و قابض و مخرج و گلش
جهت تسول ورد کرده و بعضی مفید و بار کنین جهت جرب و مرارت و ورد آن بکل به شیر جهت ملاح و حسن و ورم آن بسیار
نافع و از روی برگش جهت روغن مغلظ و با بیخ و گوشت موثر و مقدر شربتش دو مثقال و تخم تا دو مثقال است افغرا بیونانی
اسم نباتیست که پرگ آن از جنس انار و برگش مثل برگ بادام و دانش حوران و گلش سفید بکنار روده آن برزگتر و بیخش
سفید و کوچک بیخ خشک شعبه سرای اثر آن اید و بیست و دو گوک و مفید بر کنایت مختل و مفرح و در زنانه
در سطار و بیست امید بالجمله که یقع از وجشن و جنون و نفع سعوط آن بغایت معقد حسن ما کلاف سرد جهت از بیخ
و شاخ و برگ او بکوبد به بیخ امنی اوج شعله دقاده مرکب آن جهت منع امراض و فی فروع جنس نفع و موثر است الف
العجل بلغت معظم اسم نباتیست شیبه بینی کاوه و نبات او با دشت مزرع و در پای درختی بیش برگ ایسی
و از آن بر اطراف و گلش بیخ تخم شبیه است و بعضی و از آن میدهد معتدل با قوا مجلوه و مدر حیض و است مقف طبیخ

برگ او با نمک جهت رفع ... نافع و نطول او ... و ورق او ... **اندروطالیس** [illegible]

[illegible] سال ... رومی ... بسیار ... [illegible]

[illegible] ... گرم و خشک ... [illegible] ... استسقا ... [illegible]

[illegible] ... با شراب ... [illegible]

[illegible] **انگبین** مولف جامع الادویه ... [illegible]

[illegible] ... گرم و خشک ... با آب ... [illegible]

[illegible] ... و از قسم ... [illegible] ... با شراب

[illegible] ... با آب گرم رفع خواب ... [illegible]

[illegible] **اناغالس** ... [illegible]

[illegible] ... گرم و خشک ... [illegible]

[illegible] ... جهت ... چشم ... [illegible]

[illegible] ... نافع ... [illegible]

[illegible] **اذن الفار** ... [illegible]

[illegible] ... سفید ... [illegible]

[illegible] ... و چون ... [illegible]

[illegible] ... خوردن آن ... [illegible]

[illegible] ... گرم ... معتدل ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

همین ... [illegible] ... جهت قلع بیاض چشم مفید ... [illegible]

از تخم او ... [illegible]

[illegible] ... عسل ... [illegible]

[illegible] ... با آب ... [illegible]

[illegible] ... **انسان** ... آدمی ... [illegible]

[illegible] ... نافع ... استخوان ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... گزیدن عقرب ... [illegible]

[illegible] ... چشم ... [illegible]

جهت قطع نزف الدم ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... جذام ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... چشم ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

با بهی خاصیت دارد و موی بر اندام انسان سترد و جهت منع سفیدی موی و استسقا و رفع سموم نافع و زیر ابندن
سنگ گرده و مثانه و رفع ربو و بهبود اکتحال او جهت بیاض چشم و قطور او با روغن گل سرخ جهت درد دندان و درد گوش و زور
او جهت اکثر قروح و الوم و تجفیف جراحات نافع و با زعفران و قروح خبیثه و سایر مجرب است و چون اهل انسان را در زرف
مس [illegible] جهت بیاض چشم [illegible] انسان [illegible] در رفع بقاع نقیطر گشته
و رضاعت [illegible] و ورود [illegible] اسطو [illegible] نیشته باشند
جهت [illegible] ورم جگر و رفع قولنج نافع و چون طفل را [illegible] جمیع اجزاء و انفاس
قاتل [illegible] جسم [illegible] انسان [illegible] خوردن [illegible]
[illegible] **انوطیلوس** [illegible] جهت [illegible] نافع است [illegible]
[illegible] **اندروطون** [illegible] خشک [illegible] و جهت درد مفاصل
نافع **انبج** [illegible]
[illegible] و جهت [illegible]
[illegible]
[illegible] و جهت تقویت [illegible] و دفع خفقان [illegible]
[illegible] جهت قطع [illegible] اشتها [illegible]
[illegible] جهت [illegible] سیاه [illegible] تضعیف جگر است
و مصلحش [illegible] **انجاد** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و نفخ [illegible]
[illegible] عضل [illegible]
و قطع [illegible] مصلحش

و بعض [illegible]
[illegible]
[illegible]

رجل

[illegible] **انجدان** بفارسی انگدان [illegible] نامند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جهت [illegible]
[illegible] و مصلحش [illegible]
[illegible] مصلحش [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
انبون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

وقطر روغن گل که ممزوج نموده در آن جوشانیده باشند جهت گرمی و ثقل سامعه و خارش او جهت خفقان و طلای مطبوخ
او در سرکه که جهت تحلیل اورام گرم [illegible] و طبیخ او با شکر جهت رفع [illegible] زنان [illegible] نفع [illegible] و مصطفی [illegible]
و مصلح [illegible] و مصطکی [illegible] و مقدار شربتش [illegible] دو درم است [illegible] و بدلش [illegible] وزن او [illegible]
تقویه [illegible] **انجره** [illegible] بیابانی [illegible] الشس
برگ [illegible] بسیار [illegible] سیاه [illegible] چون [illegible] باشد [illegible] و اکلش
[illegible] گرم [illegible] مطلقا [illegible] در اول [illegible]
گرم [illegible] جاذب [illegible] اعضا [illegible] و عرق [illegible] منفع [illegible]
[illegible] و ضماد [illegible] قاطع [illegible]
[illegible] جهت [illegible] و جهت القولنج [illegible]
[illegible] جهت [illegible] و [illegible]
[illegible] و استسقا [illegible]
[illegible] جهت [illegible]
[illegible] و [illegible] بر [illegible]
[illegible] جهت [illegible]
[illegible] و ابوالشن [illegible]
[illegible] **انزروت** [illegible]
در [illegible] و در [illegible]
و [illegible] در [illegible]
[illegible] در اول درجه خشک [illegible] و [illegible]
[illegible] بلغم غلیظ [illegible] و مسهل [illegible] بلغم غلیظ [illegible] و [illegible]
[illegible] و اوجاع مفاصل و درد [illegible] نافع [illegible] بلغم غلیظ [illegible] خصوص

بالبلغم

وترهد [illegible] و امثال آن و در [illegible] مهزول [illegible] اورا [illegible] و امثال [illegible]
[illegible] جهت [illegible] باشد [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] در [illegible]
[illegible] جهت [illegible] و مصطکی [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] باشد [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] جهت [illegible]
[illegible] جهت [illegible] و [illegible]
[illegible] جهت [illegible] باشد [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] مؤلف [illegible]
انجمه [illegible] مطلقه [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] **انسلد** [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] گرم و خشک [illegible]
[illegible] جهت [illegible]
[illegible] گرم و خشک [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و مصطکی [illegible]
[illegible] وتخمه

انوریا بادنجان است اب حیوانات است که شتر و غیره گیاه است که گیاه کوه تره و مولف گوید او را کرد طواز و مر گیاه اینجا

اندروصالقل ماهی روبیان اندر است انجره اکه را انجره است کاشم گویند بن لیموی سیسا یوی انجدان رومی علاوه است اسم

انا غالس اور عوضا انا عنه انا معیر سبید فر العصا ن لسا اسم یونانی بزرحمو بروز اندر مار و مجمع جامع و موزلف فارسی بیونانی اسم

انا غلیس بیونانی اوزان العلاست انغوانغول مرکیم است انجات اسم قسام مرات نخل مجمل پرورده

را ملوا مرا انفا فینه برومی حمام است انجن خطمی است انودیا عصاره قناع ماطریت انارکیم حشی کرا ت

انوسیا شقایق النعمان است انلاهنبا بیونانی و انطونیا رومی کمان سیاه انغلمن بیونانی بهاکوان

نوعی از اقحوان است انا ابیقی الجرجیر است انجرة السود حشیشة الزجاج است انولب الملک دانک کوهی از ابر لاخ

انجبج عود است الحرم سار صوفا ریغون است و بجه شاه اللد و ینا گویند انس صورت یلطو جود دارت

انا کیس اسم بیزنطی انعامی است انلاذیمی بیونانی اسم شی است انخطیا طبشیر است انفاق روغن

زیتون نارسیده است انجات مرزنجوش است انجیده فرسیون است انوس ناخواه است انسانا

بیخ ح است الفقد ورو مستق و بیونانی دریائی است انارالهوخشی است انابالیوغا بیونانی فاشرا است

انابالس را ابا فاشرشتن است اغاد انقلیافو دوغن است انفامیلن بیخ مورطاب است اناطیس بیونانی الحکت است

انبردن بیخ است انجبی بفارسی عن است انکود بفارسی عنب است انا د بفارسی رمان است

انا بجیر عنه نازنوز اقسم از جراد است انفی رغم است انجرنعلاکی ورق سامان است و عطوا را انجر فرنگ

گویند انقود اسم فارسی مرتبه کلام است اناردان بفارسی حب رمان است انادا دمنتی بفارسی حب القلقل

انجکک بفارسی کم را نع ابریح است المدرفا اسم فارسی حجر النوره است انکبین بفارسی عسل است انبلی

بهندی اسم تمرهندی است انکوده بفارسی صفت سنتی است اند ه اسم هندی بیخ است الماران بهندی

اسم حنظل است انولا بهندی اسم املج است املدحو بهندی لسان العصافیر است آقذ اسم

عیسی برطاب است و گویند مراد از آن نوع کبر است و مجموع آن تادویم گرم و تا او دویم روغن و غلیظ الغذا

و دیر الانهضام در بدر درگ بهاند که ناباید و بجا ماند بهتر است آب کلا دراین اثار مصلح آن است و طلای خمر

سر او جهت ورم منفعد از مردم ب یسار او جهت صلابات و شقاق منفعد و جلد و تقشر جلد و داو الثعلب جهت قرع

ادرن

ودیتا بود که در کوش و قحه باشند و با دو دیا قطا جهت ورم پستان با لحیه مقید و درزه جهت افزودن عقل و قطور او میلاد عشی

زیتون نیلم کرده در حیثیم نباتات پیاح حیض نفع او شاه و که بهر الحجه باشد جهت السام قوق از آنهم کردن بپوکرده و

بیرانیدن شک کرده و مثانه موثر و مولف جامع الادویه گوید که خون از او بجوش با آب بجوشند جهت درد مثانه بسیار

نافع است و جهت تحلیل و تحوین جهت سپر لی کو بجه بنواد ادویه و برقضه در اصل او جهت بزو خشک منفعد است ادیاما بیونانی ایجی

سقط الاسم است و آن نوعی از ابوطوس است که در اوه جوه ما شده بزرگش ساز و بهار دیگ تر و نرم تر او برگ پس حاجو او سعیل

دیب و قی و شعر و وطی السبال بعلت گرم و شدوح و دبکت خوردن او حرارت و طلای او مسل مرد اخلاط و گویند شعر درام او

جهت طحال الاد و انفع است افیون بیونانی الغنمی حدی است پیچ کل او شبیه برگ و بسیار و مجلس ایض و بعضی ابخره و ثش

وزرد و برگش شبیه برگ سنه و درشاخ بهر ابیض از او سطبر آن دانته و از آنش شعاع و خشی شبیه بپیاز نرگس و گویند

در شام و مصر بسیار است و در شب میدرخشد و در اول سه دو در بوت در طوبه معتدل و خشکی در حرارت معتدل و در سیم خشک

و جهت اسهال از بس گویند مجرب است و جهت برقان زرد در بیتا شخت و قدر شربتش تا ده درم و ضمادش گرده و مصلح و کثیرا او گویند

عسل ادبیلم فارسی نوعی از خیلو فرهندی است در سیم گرم و خشک و مسکن رطوع و حوار اورده و قدر شربتش بیک درم

و بخش سرد و خشک و در عمل او طبیخ شل القاح و جهت بواسیر و صداع بانع نفع و ناطر است و مصلح عسل و قدر شربتش بیک درم و پیشتر

بیخ لقاح است ادقیمونا بیونانی اسم ممنات است شبیه بیان دار و نخ شته بسر او بقدر شیر و در خاصه دل بیتر بار و تخمش شبیه

بشونیر و سیاه و در طعامش تلخی و سوزنده برزالشح و مستعمل بیخ او است و در درجه سیم گرم و خشک و ملطف و مجفف بیقلع و بکدرم

ادویا تا ده درم او جهت نهوش افعی و هوام با شراب است نفع و میدرام او شربا هر صاف و مفتل جهت حق عاسه مجرب است

بیونانی ترنب و غسل است و شراب اسی حیوان علل بناشد و نحوش تند تا بقوام ایده عسل را لعاب انگور بوشته و آخر آن

جلاء و تحلیل و انضاج قوی است و در جنید لحمه توده فیبعن او گرم و خشک منقح و محلل و ملین طبیعو و مدرت و جهت

اوطمع نباید استعمال نمود که مانع طبع اشود و مورث انقلاب معده میگردد اوینا بیونانی اسم عط آنسانات است

بود در عرب قوت بعیر را گویند شبیه برگ تره تیز ک و بهر سوراخ که گوبیا گرم زرد بود باشد و در آب و در زمستان و کشی

زرد و بوزرگ و شبیه بو شلو بیشتر گرم دهند و جهت خلط جشم و تنقیه او رسلان و بوعلی یافت و بعضی اختلاف کرده

و فصل عطشش و عرق او است و مولف نکاه ایقع بونطه گوی کرده است ادحالیوا بوقت است ادقیمن بیونانی

باور رحت **افقاسا** [illegible] **اوبذ** [illegible] **ابدما** [illegible]

اوماديا [illegible] **اوكوبالى** [illegible] **اوماج** [illegible] **اودما**

[illegible]

[illegible]

[illegible] **اوبانس** [illegible] **اوىا** [illegible]

اوديو [illegible] **اوىو** [illegible] **اومادىا** [illegible] **اوقطاريان** [illegible] **اودنا** [illegible]

اوربقا [illegible] **اوىدىا** [illegible] **اوادن** [illegible] **اوبيلو** [illegible]

اوىقس [illegible] **اوثانا** [illegible] **اوىدو** [illegible] **اوبوىد** [illegible]

ادجا [illegible] **اوهره** [illegible] **ادث** [illegible] **اوىعتو** [illegible]

[illegible] **ادمى** [illegible] **اودكلك** [illegible] **اوداللب** [illegible] **اذنكو**

[illegible] **اوبكد** [illegible] **اوس** [illegible] **اهليلج اصفر** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

له

[illegible]

[illegible]

[illegible] **اهليلج**

هندى [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **اهليلج كابلى** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **اهليلج چينى** [illegible]

[illegible]

[illegible] **اهال** [illegible]

[illegible] **اهليم** [illegible] **اهموبون** [illegible]

[illegible] **اياداىوكا** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جلینوس و حماد در شرب بار یک پیخ او جهت خشی مهام و طلای او جهت اورام حاره و قروح ... کرده با عسل جهت
برص و کرم شاخ جهت ... جعد ... جند ... رابع جهت ربع ... مجرب ... جمیع این نبات ... فوری جهت
اورام ... در تسلی ... شربتش از یک مثقال تا دو مثقال و مضر ... مصلحش ... **ایلادیا** ... نبات ... کشی
... برگش ... مانند ... خوشه ... و شکوفه ... بسیار
... در دوم ... خشک ... اسهال ... قروح ... جهت ... تر
و قاطع ... جهت ... شربتش ... مثقال است **ایلنیون** ... و آن ... بار
شبیه ... خشک ... مثقال ... سود ... جهت ...
و قروح ... **ایونیادیه** ... الشیخ ... نبات ... قریب ... برگش
بیشه ... بسیار ... و ... و ... سیاه ...
... سیاه ...
... بسیار ... و ... جهت ... و ...
جهت ... **ایوسا** ... و ... سوسی ... برگ ...
... و ... خشک ... و ...
و ... گرم و خشک ... و ... جهت ... و ...
... و ... جهت ...
... و ... شراب ... جهت ...
... شراب جهت ... جهت ... جهت ... و ...
و ... جهت ... و ... جهت ... با عسل
جهت ... جهت ... با عسل جهت
... جهت ... و ... جهت
... و ... جهت ... و ...

ادهر

او جهت ... قوی ... با ... عسل جهت ... و ... ابن
... مثقال ... مثقال ...
... **ایطالیون** ... و ... جهت
... خشک جهت اسهال ... جهت ...
... جهت ... شربتش ... مثقال است **ایل** بفارسی گاو کوهی است از انواع ... از
... و ... بهترین انواع است ...
کوهی ... بسیار ... و ...
... و ... کوهی ... و ...
... و ... و ...
... و ...
... و ...
... و ... جهت ...
... جهت ... مثقال ...
بتانه جهت ... و ... جهت ...
... و ... جهت ...
... و ... جهت ... و ...
و ... و ... جهت ...
... جهت ... و ...
... جهت ...
... و ...
... و ... طفل ...

[illegible]

ابوبدوان [illegible] ایطاما [illegible] ایقاقس [illegible] ابوقان [illegible] ابنوبد [illegible]

ایدغ [illegible] ایهقاجن [illegible] ایبون [illegible] ایرس [illegible] ایرس [illegible]

ایاطیس [illegible] الکلس [illegible] ایکده [illegible] ایبک [illegible]

ابوك [illegible] ایلك [illegible] انلك [illegible] ایاد [illegible] الماسا [illegible]

ایوم ساد [illegible] حرف الباء [illegible]

[illegible]

بادنجان [illegible]

[illegible]

[illegible]

باقلی [illegible]

[illegible]

باقلی قبطی [illegible]

[illegible]

او و ... امعاء و اسهال مزمن است و در افعال ضعیفتر از بادروج معروف **بادرنجبویه** [illegible]
بادرنگبویه نامند و بعربی ... نباتیست در بوته ... و در بستانها ... برگش
لطیف ... و اطراف برگ ... [illegible] ... سبزی مایل
[illegible] ... تخم او ... و تخم ... [illegible]
... [illegible] ... بستانی ...
... [illegible] ... ریحان ...
... بالنکو ... ریحان ... سبز ... [illegible]
... [illegible] ... معده ... [illegible]
... خفقان ... و تحلیل سودا ... [illegible]
سودای ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
بالنکو نوعی از ریحان ... [illegible]
... [illegible]
... ریحان **بادروج** ... [illegible]
... ریحان ... [illegible]
... [illegible]

ابوال وحیض

و بول و حیض ... [illegible] ... خفقان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... **بادزهر** اسم فارسی ... و بعربی حجر السم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

لغت فارسیست بعربی اقحوان و بزرگ آنرا کاوچشم نامند جمع بابونجات برگش شبیه ببرگ ضیمران و شاخه‌اش بسیار باریک و سلیخ و گلش باریک زرد اندرون و سفیدان
که مایل بزردی باشد و در رطوبت شبیه بگل بابونه و بهترین آن سرخ و زرد و گلش است و در اول دوم گرم و در درجه اول خشک و قوتش تا ده سال
باقیست ملطف و محلل و ملین و مسخن و مدر حیض و مسقط جنین و با عسل مفتت حصاة و مفتح سده کرده و در زیاد السمومات و جاذب
جهت علل النفس و سرفه کهنه و ربو و اختناق رحم و درد و بواسیر و قطع عطش و ادرار و عطش و علل بلغمی و ضعف معده و جگر و سپرز نافع
جهت سموم و تقشعر و رفع ... نافع و حمول آن جهت ... و مخرج ... اعیاء و ... و تحلیل ... اورام ... کوشت و کدر ... و رفع
کرم تورده جهت رفع دردها و بخورش جهت صرع و اختناق رحم و افزایش و تسکین ... و صداع و ... روغن بنفشه و کافور و غیر گوشت
مجرب است و قدر شربتش یک درم و جهت سموم یک مثقال و مضر شش ... او سکنجبین و بدلش ... او ... و قطره ... جهت ...
کوشش و دو درم بلغمی مغیث است **بادآورد** لغت فارسیست و کنگر سفید نیز گویند و بعربی ... شوکه البیضاء نامند و ... صاحب ... اختصار ... سیدا
دان نباتیست خاردار العقد ... و رنگش ... و ... ابهام و بزرگتر ... و شکفته ... سفید ... و خاردار
و ثمرش مثل ... و ... و گلش بنفش و در جوف ... و ... که ... لعقد سوزان و تخمش ... و ... و ... بعضی
شکاعی ... و ... و ... بادآورد ... و ... است ... تخمش ... ا
گلش مایل بزردی و برگش ... و سفید ... و ساق ... و تخمش ... در اول گرم و خشک ... بند
و در اول سرد ... ظهور حرارت ... و تخمش ... و ... و ... و ... و قوتش
او ... مسهل ... غلیظ و سوداوی ... و ... مفتح سده و مخرج ... و ... سموم ... او
جهت ... و ... و ... اورام ... و بلغمی و سوداوی و ضعف معده و ...
و ... جهت ... و ... و ... و ... و ... و ... ان ...
... جهت ... و ... و ... نافع ...
... و ... و ... مجرب ... و خاصیت ... و ...
... و ... **بادروفان** ... و ... و ... برگ ... و ...
... و ... و ... گرم ... و مسهل ... و ...
... و ... و ... با ... فتوره

کو در آفتاب گرم کرده و چون ... بر موضع گزیدهٔ افعی و ... بر آن ... بالطبع شرح رفع نماید و چون
قدر ... سائیده و در ... افعی و مار ... بیاشامد ... جمیع ... دفع زهر ... ان کم
نافع ... و ... که ... در حرارت معتدل و در اخر دوم خشک و ... جمیع سموم
حیوانی و نباتی و معدنی و ... اکثر ... حافظ صحت و مانع ... و ... و ...
و ... مانع ... موافق جمیع ابدان ... و ... و ... حفظ صحت ... و ...
و مانع ... اخلاط و زائل کننده ... و ... اعصاب و قوی ... و تحلیل و ... بارده و حاره
و جهت خفقان ... و قدر شربتش ... در دفع سموم از ... تا ... و ... خواص ... آنست
و گویند ... و ... از ... در آفتاب ... الخفقان فی القوة مجربست **پادزهر**
حیوانی ... از ... المتنی است و آن ... در ... که ... سیر ... و ...
... و ... و ... و ... و ... و ...
در ... و ... و ... و ... و ...
... و ... و ... و ...
سوراخ ... کرده ... و ... زرد ... و ... و ... سیاه ... گرم
و در اول ... جمیع ... و ... و ... و ...
و ... و ... و ... بارده و ... و ...
... و ... و ... و ... و ...
... و ... و ... حیوان ... و ... و ...
... موافق جمیع ... و ... و ...
... و ... و ... **بادزد**

فوائد است

جهاد و کبدی مجفف [illegible] است که چون کسی در وقت [illegible] بخورد [illegible] قطع نسل کند و طلای او محلل مواد بلغمی و سوداوی **بارود**
باصطلاح اهل مغرب اسم زهرة الاسیوس است و در ریوس مذکور شد و باصطلاح اهل عراق اسم شوره است و در العین مذکور شد
[illegible]
[illegible]
[illegible]
شوره [illegible] **باد** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **بانق** معرب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بان [illegible] **بایغ** [illegible]
[illegible] **باطس** [illegible] **بادوق**
[illegible] **بالس** [illegible] **بامیا** [illegible]
[illegible] **بادنجان** [illegible] **بالنفیل** [illegible]
[illegible] **بالوی** [illegible] **بایج** [illegible] **بابونه**
[illegible] **بال** [illegible] **بالت** [illegible]

بادرنجبویه بفارسی [illegible] **بادسرنگی** بفارسی [illegible] **بادیان** بفارسی [illegible] **بادیان رومی** بفارسی
[illegible] **باریکا** [illegible] **بادمو** [illegible] **بابونه گاوچشم** بفارسی [illegible] **بادام** بفارسی [illegible]
بادرنجبویه [illegible] **بادرنج** [illegible] **بادرنجشتم** [illegible]
باجه بفارسی [illegible] **بادنک** [illegible] **بادرنجبویه** [illegible] **بادرنج** [illegible]
بادبس [illegible] **بادامک** [illegible] **بالوکان** [illegible] **بادیان** [illegible] **بال** [illegible]
بالغ [illegible] **باقرسای** [illegible] **بادی** [illegible] **باذ** [illegible] **باشه** [illegible] **باقوره**
[illegible] **ببغا** [illegible]
[illegible]
[illegible] **بپه**
[illegible] **براله** [illegible] **بج** [illegible]
[illegible] **بنک** [illegible] **بنگوی**
[illegible] **بنفی** [illegible] **بتام** [illegible]
[illegible] **بجم** [illegible] **بجه** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **بجد الافکی** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **بجد** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **بجنج** [illegible]
[illegible]
[illegible] **بدانکان** [illegible]

[illegible] **بوجالق** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **بوسیاوشان** [illegible]
[illegible]

وافراط شمیه وتحلیل انفاس ونماد شی که پخته باشند با روغن جهة داء الثعلب وضماد بر دبوا حیر دو سبات وخانیدن
او بجهة عرق مدین محرش جهة منع ریختن موی در دریا بیدان ان وغزار وسفوف خشک او جهة اسهال وطلای
تازه او جهة قروح خبیثه نافع وجهة گزیدن سگ دیوانه ضماد او مفید وطلای کوبیده او با معر ساق کاو جهة
درد سیر بسیار نافع ودر ورسوختن او جهة اندمال قروح واکله مفید ومضر سپرز ومصلحش سنگی وقدر شربتش
از جرم او تا اسعت درم وازاب طبخش تا بیست درم وبدلش جهة الام مثل بوزنش سنبل وبلغه ونصف ان
اصل السوس کافیست بودی در اصفهان پرگو نیسان نباتیست ساقش غلیظ وزیاده بر ربع ذرع وبرنگ
واورا ابریزه کرده ریسمان ترتیب میدهند وگل سفید برو وضخیم وسفید ودوانهی وخوشی منظر ودر کشتی شل برگ
خرمادراز ودو تخمش ریزه تر از حلبه وتلخ ونخش با حلاوت وکاغذ مصری از ان وشیمس که پخته باشند
ساخته میشود ومراد از قرطاس در کتب وسبل ان کاغذ است درم کم سرد ودر اول دراول اول خشک واب او
جالی دندان وقاطع نزف الدم مطلق وبابسه که جهة سپرز وبدستور نیخ او وخاییدن او بجهة رفع
بوی کسر وشراب وضماد او جهة تحلیل اورام ومحرق او جهة زخمهای مزمنه وقروح خبیثه واکله دهن واعضا
ولنفث الدم ونزف الدم جراحات تازه ورسیدن او با سرکه جهة سپرز نافع وگویند مضر حنجره است
ومصلحش عسل بوطانیقی بلغه یونانی نباتیست غیر انسیان اقرزنیون برگش شبیه برگ صاحبی ایکلیل از ان
ریزه تر وسیاه تر از ان ودر غیر بیشش باریک وکلاهی مایل بسرخی وتخمی ازان شبیه بحجر لیس برگ
العقوی وبا قوة فالبقه وگویند در اول درجه دوم گرم وخشک است محلل اورام وسنقی اثار و برگ وعصاره
او جهة التیام جراحات ومضمض طبیخ خشک او جهة قروح دهن وزخمهای متعفن ودرم لوزتین وخاییدن
از جهة تهانافع وموجب عطش ان ومصلحش عناب وبدلش ایجهنده است وبلن کابلی دانه است
مدور ریزه سیاه واهلس دراز فلفل ریزه تر ومغز او سفید وبانه کسی تلخی در اخر درجه دوم گرم وخشک وجرم وکرم
معده وامعا ومسهل بلغم غلیظ وسوداوا خلاط لزجه از مفاصل ومجفف رطوبات وقروح ومفرا امعا

ومصطکی

ومصطکی کثیرا ومستعمل اناث ومتغیران ومقدار شربتش ناد و مثقال وبدلش بوزنش ترکس ونیم وزن ان فلفل است بوبای مصری
بلغه مصری بمعنی النقطه است یعنی النقطه که در مصر است ام کی است وان شبیه است برگش وخوشی بوی او شبیه ببوی نارنج باز
وبا اندک تندی وتخمش سبز وباریک ودر درجه اول کرم وخشک ومقوی معده وجگر وضماد محلل ریاح وبادنج نزلات
دماغ ومحرک جگر وسپرز ومدر بول وحیض بدن وگرده ومحرک باه ودفع عجاری بول وجهة کود سپرز نافع
ومضر دماغ ومصلحش نیلوفر ومقدار شربتش تا دو مثقال وبدلش ایسه ومواد دست خوردن نبات او جهة
رفع زردی رخسار از مواد ودر سایر خواص ودرقع خمار ضعیف تر از تخم او است بوستان اکم بفارسی بنابت
ثلث ان از نیمه بالا بابلی که والی کوهند نشسته ومشکوفه وگل تم نشکفته ودر اول نمو بر رسیده دارد او بر عجز شهو است گرم و
دموی دماغ ومعده وجگر وروده وتف ان وتحلیل ریاح ومطلف وطلای ایها با گل سرخ جهة رفع سمان جلد که از جرب و برص
باشد بر یو ت دسته انند واب مقطر او که عرق او باشد بوی قرنفل میدهد ودر خواص مثل بادرنجبویه است بوم کوثت
معنی شکوفه مغیلان میدانند ومولف منهاج البغدادی شکوفه درخت خار دار میداند شبیه بامغیلان البقدد زرد و
در زرد با سفیدی او خوشبوی دخوم و قوم و تازه او مسهل وخشکش قابض وجهة سرفه کهن ولنفث الدم نافع وعرق
او جهة تفریح ودر عطرها باب مستعمل وگویند در خواص مثل عرق بید مشک است بونوف بفارسی شاه بنگ معرب اثار و
شاهبانج است ودرخت قریب بقامت نارپر شاخ وبرگش شبیه به برگ زهرور واز ان ریزه تر ودر غیب او اکلیل او
عنبه به بول و شکوفه او مثل خوشه و بار زردی دو وسط شکوفه او زغب دارد و درجه اول گرم و خشک و محلل ومجفف رطوبات
ومنقی دماغ وشکننده باد واو عصاره برگ او جهة وجع اطفال وسیلان رطوبت دهن وتحلیل ریاح ولقوه ومعده وتسکین
درد وبرشی البثر ان شرب وضماد او نافع وسرد درم ان بابک وانگ بیاد شیر سهل قولنج وبکنفال او با پلیدی ضماد او شیر مسکن ومض
کل وبول کار از سرد بکسبد وسعوط او با عصاره سرب وجهد در دم بادام تلخ جهة رفع نسیان وجود و تنقیه دماغ وبوییدن
برگ او جهة سده منخرین وعطسه ومنع زکام ودرور برگ او جهة التیام قروح وضماد او با زفت جهة قرار نافع ومقر اسعاد ومصطکی
منع اغرای وبدلش برنجاسف وقدر شربت از عصاره او تا سه مثقال واز برگ خشک او تا سه ودو درم است بوداق بلغه اهل مغرب
اهریمنی است وبعجمی لیم ستیک بیک درزرد وبوداع با شید با بل سفید رنگ ودو در عراق شکوفه کرده مسهل بحور باده سند زرد کس
هراحت
کاهرای اربابه درایام گرم وخشک دماغ سبو ان توفت مطلق وجهة خفقان وکسر زشتی وضماد او نافع ودر زور او جهة التیام

نیز ونرم خام او جهت البنی از عرق شدن وکمیدن او دربار هم با سنگ چخماق ودر زیر گذاشتن ان باعث خواب وبدان
وصرودران اروز ساخ گرد دو گویند مجرب است بوکلت رکزانی نوعی از عنب الثعلب است وبیخ او موجود ایست اکم گرم وخشک وسکر
قوی وزیاده او موجب جنون مو کشنده است بودا لغز جمی است لبر بالحر دس درومینا اسقولیس مانند بنا بنیست با شاخ وشاخها شکل
کمان ایکو چینیده وگلش سفید وبعرنگی مثل زیتون وطعم او شیرینی وتخمی سفید وپوست بیخ او با زردی ودر اول گرم ودر دوم باتفریح دموافق
دماغ ومدر ومعفت ومصفاه وجهة استسقا وبولسر وضماد او جهة بهق ودوا الثعلب واورام وسوختن او ومحلل بهة لقوه بیخ وجگر ومصاره
او جهة سفیدی دو وم چشم نافع ومضر مثانه ومصلحش انیون وقدر شربتش نا محمد درم وبدلش البقول صاحب تذکره یسکل است بوسیس
بلغه عطارم رطبه است وبیلد از جمله بقولات وگویند نعنی از ان است وبسیون نیز ودرخت شیبه با مرد ودر دشت او ابکسه بر
ودر مصر شامل بی نمانده ودر سایر بلاد البعیده مسمی است بلنی ریح کالم بر گنست بو بعبری نام نطولات وشکوفی بیونانی بزر قطونه است
بوانش بیونانی بمعنی نستن است وکرات را با بی نام نیز نامند بوقسی اشق است بوقیق بلغه عبری نخنی وجوز بنانی المرد است بو بو
بعبری انزوار است بوصانع اسم مرد است بودطون بلغه اندلس کوبر ما کرا است بواده اللبلور صدد بر موموم است بوده سلام
بلغه مغربی لسان الملک بوتا لبربری ونرمانسون و برودون بر رومی و برانی یونانی ابهل است بودنیا بیونانی خالزاده
اسم حباب
بونیا انولسیون است بوساهر رکی کوات وبعلیو ابوسنا فلعن است بوشوم بعبرانی بک است بندول کتبار است بقیلون
طیون مغره است بولی بیونانی ابریشم است بوکنده قصب الذریره است بودیلوس قبرهاست بوس برست بوامان
بفارسی عطار یوکت بوجیل کرفس است بوشان جعفی النعام الرایب بوهیا بر سطاغیم رانه یاسمک است بوبون بیونانی اسنان است
او دن
بوشن بیونانی اسپینی است بوسطا ملا بیونانی سفرجل است بوغل جنس است بوبلس بیونانی هری است بوطرسیون
برو می وزر بو به است بوهن بهندی سادج است بوخ بفارسی اسم ارز است بوف بفارسی اسم غجت بوبت
بلغه قوم اهل شغار رشت بوموا بفارسی جگر است بوادیل بفارسی الکه است بوشنولس بفارسی خطاف است بوس بهندی
شتی که بعبرانی ابا انرخوانند بوطال بهندی اکوس است بوسفرخ بزرگی زیره است بوهمی بهندی قسمی از حنی است بوعود
برای اول وجلام اسم فارسی سنبل است بو پا بفارسی اسد بر است بودام جحر البرام است بود قطونا شهو است ودر اصفهان
اسپرزه ودر شیراز اسبغول نامند سفید وسرخ و سیاه مهیا شده و بهترین ان سفید و زبونترین سیاه باشد وشکوفه ترا بر کنار اصلی او است
درجه سرد و در دوم تر وسیاه او با پوسته وجیناب وزیر خوردن او وادب او سفید اوسکن تشنگی و حرارت وبا قوه خنفه وهلم

طبیع دبوداوه

طبیع دبوداده او قابض وجهة سحج وحمه وامنشیان حصی وخوشو نوسه ومعلق در نزلات وعلل صفراوی ودوات الطلب والراحی دموی
وامتلای سوسته وسرفه حشی ومرهم امعا وزحیر وضماد او با روغن گل سرخ وسرکه بجهة درد مفاصل ونقرس حاد ورم کردن اورام نظار
ومضادیده درم صلب وحمره وجمره وباب دهن او جهة وسل وحرب ورقی بچسفته او جهة درد سر حار ودر شتی دماغ واعصا و در شتی اسلام گلوی
کردن اورا وضماد کوبیده او که شل او ورغن گل و پوست حشی که پخته باشند جهة اورام حاره وتسکین درد ان مجرب ومضعف معده استرخا
ومصلحش مثل سکنجبین وعسل ومقدار شربتش از ده درم تا ده درم وبدلش درجر بر عرفه ورلنیم تخم کتان ودر عرفه خیو وسلق ودر شمال ان
بمسطانه ده درم کوبیده او کشنده است بوتنج بفارسی اسم بار درخت پسته است که پسته ضیبه شبیه وگویند درخت پسته جبل ان را پسته وبلبل ان
خرگوش و در دار بر مخ نامند ودر خواص مثل پوست بادام ویسته خیط بلکه بر رزو خشک سر قابض مفرح ودر انفعال مثل انقاقیا است
بوکتان دو رکتان اسم هوموفت است وبفارسی بزرگ نامند از بزر قطونی مراد او است بوکم تم بنابات است وهجر عجمی وانجعی اصل ان بوموفت است
بوالکوفی الجبلی نظیر سا بلبون است بوالحرابوی ولو قوا است بوالارعوان از زیون بوموفت وبوغنوشیبر است بوالنفسیه اهلیج است
بوالارجب صلا اشک است بوالعنجر زغم است بوالاکمبر وبعه بیست بعنیاز باغ او ابسون است بو الفنطکش در ابحر ابحر سمو کور است بو الادم
تم کل سرخ است ودر ور ودمنه کور است بوفا رها است بوالخجم نفورر که است بوالوال الرکی ایی ریوند هو است القلقل است بوالمحری نعلب است
بواق النخم حجر القمر است بوالنعقه وسیونه است بواق لعت است وبفارسی ابوس است بوباد بفارسی سیاب است بر بفارسی مغز وقیس یا
شامل است بوحمه بفارسی ادوم ورلی ابرت بوالم بفارسی صبول است بیغابچ عربی است وبل لیاب وبار یک ودراز اند از گوان شبیهاست اعره
وامنه در شتی سرد بیحا جبا قاهر بکنج بیخ در برگ وار و شبیه بسال الطیو سود ما نند گیاه ترش در القدد بکنجیر وار بیان ش مهتاد وهضان ودراز بیخ
استجار بر دیده و در شکاف ان وارجار ما بسند دو درجه دوم گرم ودر اول خشک وگویند در اول گرم است ودر پوست معتدل است مسهل بره سوداوا
وبلغم غلیظ ودر خلطی راکه معاوفات کنند ومحلل ابخ وتشبر محکم و در معه وقولنج وتحکم کننده تشبر بر تجدد مفرح باعراق البهجت دافع سوداوی
وفا صل وضماد او جهة التوال محب شقاق بهان دشقان نافع وخوردن ان با سکر و با اطعمه فضول صیف بحبشی اربا بنجیر با زنجیل ناو
اسهال سوداوی با مهر است وطبیخ او با اصل السوس وزوفا جهة مرگن ضیق النفس ور بو وسد او وطبیخ او با سساب جهت سیوط
ابو بر ریمان منقر ومجبول مثقال او را بر شاب شده با فلوس خیار شنبر وترنجبین جهة ریاح ولوا بر ودرد معده مزمنه و وجع ورک است وتنقی دغر
کرده وسینه ومصلحش ان سیاه و شان و جو شاید مثال ان با ماء الشعیر وقوام که با سیب وبا بر مزی سال دارد وقدر شربتش از جرم او تا سه درام
ودر طبیخ تا شش درم وبدلش جهة سواد سوداوی افتنعون وزن اش افتیمون ودر نیم ان انک ملدست بساس بفارسی بزیاد گویند
واو پوست است دان جوز بوا است در جوز بسته وبزمی او ستند بوی او اقویا بر عای ابسر نی انیم سبها است در دوم گرم وخشک است سقلای

[illegible]

[illegible]

تا بحدی اسهال و درشتی بنو فرو است بنفش و بعربی اسم برگ خطمی است دنبا بلغت بربری
بلادنج است بنجنک اسم ترکی سنور است بشنه اسم فارسی [illegible] است بشم اسم فارسی موقف است
بشمه نشیمن است بنات [illegible] است [illegible] بفارسی [illegible] است
بمعنی الموجود است بصل بفارسی پیاز است و [illegible] و در شمار [illegible] اکثر
الوجود است و طعم وی در تلخی مانند پیاز و ترکی [illegible] مانند و قوی تر از بستانی است
و مجموع آن در آخر سیم گرم و در اول دوم خشک است بهترین وی سفید بود خوردن وی صحیح بود
و بسیار خوردن وی تشنگی [illegible] و لعاب بسیار آرد مصلح وی سرکه [illegible]
[illegible] و گویند چهارم گرم است و با رطوبت فضلیه [illegible] و مقوی [illegible]
او که با گوشت [illegible] دافع هوای و بائی و طاعون [illegible]
ضماد مطبوخ [illegible]
اخلاط [illegible]
[illegible]

[illegible]

سرکه و آب انار ترش است و ناشتا خوردن آن و رشته‌های مقرا و بر بالای طعام بوجی تخمه و باید که
کنف مثل بیمر باعث شود و بهترین اوقات تناول او مابین دو طعام است که طعام اول از معده
منحدر شده و ضماد گوشت خربزه جهت تسکین درم و درد چشم و اورام صلبه بابوره جهت کلف آثار و ضماد
مجموع آن حالی جلد و جهت کلف بهق و ضماد پوستش جهت منع نزلات و ورم دماغی خصوصا
جهت اطفال و آشامیدن او در حمام پوست خشک او جهت اخراج حصاه و ادرار حیض آن در دو ساعت
باعث رویدن گوشت بغایت سازنده و بمقدار یک مثقال تا ده مثقال از ریشه جزو ارامتی قوی
و ضماد او با عسل جهت قروح شهد بزرگ نافع است و تخم او در اول گرم و در دوم تر و ملین و مدر
و مفتح سده جگر و مدر بول و مفتت سنگ گرده و مثانه و ادعا و جهت سرفه حار و درد سینه و خشونت زبان
و حلق و تبهای حاره و مرکب تشنگی و حرقة البول و جهت مرقوه شدن قوای ادویه بجگر و مجاری
بول و تسکین حرقه و خشونت قضیب که از جهت حصاه بهم رسیده باشد و ضماد کوبیده غیر مغز او
بغایت جالی بشره و جهت کلف مجرب و گویند مضر سپرز و مصلحش عسل است و قدر
شربتش از ده درم تا بیست درم بطیخ هندی بفارسی هندوانه و بهندی دلوع درابو قهرنا مشند
در اول ایام سرد و در اواخر آن تر و مسکن حدت صفرا و خون و تشنگی و مدر بول و ملین و با عسل
و سکنجبین جهت قطع بلغم و باشیره جهت امراض سوداوی و با تمرهندی جهت مواد صفراوی و جرب
و حکه و با سکنجبین جهت تنقیه سوداوی و ادرار بول و یرقان و مواد یرقان و مواد محترقه و اغذیه
بلغم و با شیرخشت و امثال آن جهت تبهای حاره و رفع خلط ردی الکیفیه که کم مقدار
باشد مفید و مولد خون رقیق و بلغم شیرین و مرطب بدن و مضر سپرز و با بعد از آن
و مضر معده سرد و مصلحش گلقند و عسل و قند و امثال آن در مزاجی که صفرا بسیار غالب
باشد هندوانه را جهت لطافت مستحیل بصفرا میشود مثل آب کدو و در سرد و تنبن مصلح
مورث ضعف باه و درد مفاصل و امثال آنست و چون هندوانه را سوراخ کرده
قدری عسل در آن ریخته سوراخ را محکم کنند و یکهفته در زیر سرگین اسب دفن کنند و آب

او مثل شراب سکنجبین و دافع صداع است و تخم او در دوم سرد و تر و در جمیع افعال مانند تخم
کدو است و قدر شربتش تا یکدرم است و در اخراج حصاه و انحدار خربزه از معده گویند مجرب است
و در بالای پوست مندرا با عسل و شکر جهت برسام و درد کاس و بهر حسبی و درد سینه و ضعف معده
که از اخلاط حاره باشد و تقویه باه نافع است بط بفارسی اردک باشد و از جمله طیور آبی و الوان
مختلف و اهلی و وحشی میباشد در دوم گرم و در اول خشک و مرطب برطوبت فضلیه و کثیر الغذا و گوشت
بدن و گرده و سیر و مصفی صوت و دافع ریاح و مولد خون غلیظ سریع التعفن و دیر هضم و مهیج
و مصلحش سرکه و زنجبیل و ادویه حاره و سکنجبین و ضماد گوشت او با نمک جهت تابل و خاکستر
پر و بال او جهت تحلیل خنازیر و ذبول آن جهت کلف و آتش و خنازیر نافع و پیه او بهترین پیه‌ها و گرم
و لطیف و ملین و محلل و باقوه نافذه و جهت خناق و درم پستان مالیدن و طلی مجرب و جهت سرفه شربا
نافع جگر او در کباب پرورده مولد خون صالح و جهت خفقان مفید و تخم او غلیظ و دیر هضم و در افعال
شبیه تخم مرغ و جهت رفع هزال و سرفه و درد سینه و باکهربا جهت قطع سیلان خون و جگر و ریشه او
با لعاب و روغن زیتون جهت رفع حرقت سوختن اطفال نافع و پوست او با مرداریه و شکر و نوشادر
جهت بیاض چشم بغایت سازنده است و شکدان او دیر هضم و زود تعفن و در رست و چون هضم شود
مقوی معده و خشات است بطارخ اسم ماده تخم ماهیست که نمکسود کنند باشد و حار و تقدیر آتشی
و خشک و بهترین بشیه مثل ریگ و بهترین او نرم مایل بزردی سایل است مستعمل او در دوم گرم
و خشک و قاطع بلغم و جالی قصبه ریه و جهت گرده و سپرز و ریاح نافع و سریع التعفن و مضر محرورین
و مصلحش زنجبیل است که آبی بعد قطع تشنگی آن بکشند و سکنجبین و ترشیها مطلقا و اگر در بکنند
تخم ماهی را زنجبیل میسازند قریب الفعل است بطراخیون بطارخ است بطیخ رقی ... بطیخ
مسکه و مقلی دو نقطیس بطیخ هندیست بطرا بیونانی سکنج است بطراسالیون بیونانی بعض کرفس
جبلی است و آن نطرا سالیون است بطراخیون بیونانی اسم ضفدع است بطرابیون بیونانی حرمل است
بطیطس بیونانی برنج است بطیقا بیونانی موم است بطامس بیونانی سرخس است بطرالاذن بیونانی

نفط است بطیبل بل است بطباط عصی الراعیست بعیر اسم جمل است بعو بیونانی صبر است که
بفارسی شتر نامند بعر اسم سرگین حیوانات است که خشک و از هم متفرق باشد مثل سرگین گوسفند و شتر
بعبل بفارسی اشتر نامند و از فرط حراره مزاج توالد آن غایب و به غربت واقع میشود و شاهد
شما و بهترین او آنست که مادرش مادیان باشد و نیکوترین آنکه پدرش اسب باشد و ماده الاغ
در سیم گرم و خشک و گوشتش در درد مفاصل و پیه او مسکن نقرس و عرق النسا و چون مار دوغ زیتون
دل او و طبخ کنند سه روز با آب عصی الراعی بنوشند باعث قطع نسل از جانب مرد میشود و چون زن
سه مثقال از جگر او سه روز بعد از طهر متعاقب بخورد مانع حمل میگردد و بدستور بول او
عینی اثر دارد و بدستور حیض او و قدر چرک گوش و بخور سم او مسقط مشیمه که اسپیدل و جنین
بخورد بل او جهت هوام و خوردن آن جهت تسکین قولنج و چون ذکر او را با منفی کوبیده و در روغن زیتون
جوشانیده در موی مالند جهت دراز کردن موی و سیاه کردن مجرب است و ذکر الاغ نیز همین اثر دارد
و ضعف نراز اوست بغرا علوائی حره اسامیست که از دکنم را خمیر کرده بقدر درهمی ببرند
ببندند و با قیمه که از سرکه و آب و دو سه ماه و گوشت ساخته باشند استعمال مینمایند گرم
مایل باعتدال و تشهی و مسکن تب صفراوی و التهاب تشنگی و مقوی بدن و مفتح سده و مصلح
حال کرده و اصحاب ریاضت و مولد خون صالح و بطی الهضم و مولد ریاح و مصلحش دارچینی
و مولف تذکره محاقل الحکم ذکر شده معلوم نیست و همین غایب دارچینی مابجه داشی اگر
که در اصفهان آشی برک نامند بقله الحمقا بفارسی خرفه نامند و بعربی الرحله و بفرنگی برغال
سال گویند نباتش اکثر از زمین و اکثر او مفروش بر زمین و ساقش بقدر انگشتی و بسیار نازک
و شکننده و برگش ریزه و مایل بسندی و گلش سفید و تخمش سیاه و ریزه و طولانی در سیم سرد و تر
و گویند در دوم تر است آب او مسکن حدت صفرا و خون و قاطع نزف الدم و جرکی که از سینه آید
و مانع نزلات و جهت حصاه و ادرار و قرحه بول و حرقان و قروح امعا و بواسیر و حرارت جگر
و تبهای حاره و دفع حب القرع و درد مثانه و جرا صفا و سپر دماغ و در دسر حار نافع و ضماد

روغن گل جهت صداع حار و سوختگی آتش و اورام حاره و با شراب سیبور سرد بارد و جهت
مقعد و شقاق و بواسیر و ورم چشم و ورم دماغی و جرب و حکه و ورم انثیین و بثور و حمره
و آشامیدن او با روغن جهت قطع تب مجرب و حقنه او جهت درد انثیین حار و سیلان فضول
با معاور حم و ضماد تخمش جهت تحلیل ثوثره از نبات او و نبات آن در فروما صاحب تب
و امراض حاره بغایت نافع و مضر باه بمبرودین و ضعیف الهاله و با الخابر مسقط
اشتهاء و اکثار او مورث تاریکی چشم و مصلح او مصطکی و کرفس و نعناع و قدر شربتش از
آب او تا بیست مثقال و فرش کردن نبات او مانع احتلام و تخمش در جمیع افعال مثل
آب او و از آن نسفیر و ورش جهت قلاع اطفال و غیر آن نافع و در رفع تشنگی قوی‌تر از نبات
او و گویند مضر سپرز و معده بارده است و مصلحش قند و قدر شربتش تا هجده درم و بدلش
در اکثرا و در بزر قطونا و تخم بورداره و قابض و غیر بورداره او ملین است بقرالوحش نوعی از ایل است
و مذکور شد بق بفارسی پشه است در دوم گرم و خشک و با نمک سپیت بر شیدن او جهت
صرع مزمن و خناق رحم و لعوق گوشه او با عسل جهت سعال مزمن و بلع منفعل زنده آن
جهت رفع عسر البول و تنفوح او در مجرای بول جهت احتباس بول و تفتیت حصاه نافع است و گویند
چون انعقاد او را از نفثه یا فلفل منقوب بلع نمایند قبل از نوبه جهت تب ربع مجرب است
و طلای روغن با آب نیمورنج او نیش گزیده او بکنند و چون زرنیخ و نوشادر را با پیه گاو
چند روز در مکانی بگذارند تولد او میشود و مجرب نیست اند بقم درختی عظیم نسبت
او هند و زنگبار و برگش مثل برگ بادام و گلش بسیار زرد و ثمرش مدور مایل بسرخ
و در آخر سرخ میشود و بعد از رسیدن سیاه و شیرین میشود و چون در بیشه سبز هم چبانند
مدتی در نهایت خوشی رنگی میشود از جوب و چوب آن در استعمال میشود و در رنگ صنعت
مشهور است در سیم گرم و در چهارم خشک و هجده درم او کشنده و گویند علاج بیر غشا از
و دارو جهت التیام قروح لثه و جراحات تازه و قطع نزف الدم و غسول با آب او جهت

نیکوئی رنگ خضاب و تقویه مفاصل نافع است **بقم** بفتحتین با و تشدید قاف و فتح آن بلغت اهل
یمن ابهم چوب مائل است **بقس** بفارسی درخت شمشاد نامند برگش مثل برگ انار و از آن کوچکتر و سبز
تر و ثمرش سیاه و بقدر شاخها او پریشان و خزان نمیکند و گلش سفید و در غایت عطریه و تخمش سیاه و
مقتل است در دوم گرم و خشک و برگش سم حیوان خصوصا شتر و ضماد نشاره او با خضاب جهة تقویه
مو و در دسر و تفرق ... که در استخوان سر است و با عسل ... تخم نافع و ... جهة استحکام مفاصل
و ... و نطول طبیخ برگ او جهة مزوره مقعد مجرب و تخمش قابض و مجفف رطوبات ...
... قاطع سیلان لعاب ... و ضماد طبیخ او با شراب که بقوام رسد جهة ... و سایر ...
و با عسل و ضماد جهة رفع ... و قدر شربت از تخم ... که دانه را بیرون کنند تا یک ... و از حب
او به مثقال است و شکوفه او مقوی دل و دماغ و عشق او قوی تر از شکوفه نارنج است **بقصوص**
یونانی بنانیف برگش شبیه تره تیزک و از آن سطبر ترو تند طعم و ساقش سرخ و گلش شبیه بگل
بادروج و تخمش مانند تخم ... و بیخش ... سیاه ... در گرمی ... و بوی او شبیه بوی
شراب و ... از مسکلات ... گرم و خشک ... و ... و مقطع و ضماد برگش جهة جراحات
عظیم ... و ... و نیکان از بین ... قوی و ... با عسل مسهل
~~بلغم ... و در ... معص و ... وجع ... او جهة ... سم~~
~~... او ... و ... والعسل ... و ... تحلیل ...~~
~~جهة رفع سم و قطور ... و ... شربت~~ تا ... مثقال است **بقلة یمانیة** نبات جنسی شبیه بلبلاب
و در ... و در کنار ... با ... و ... که ... دارد ... از ... ستان ... گوینند
و ... و تخمش شبیه است بتخم ... خورند و قسم ماده سرخ ... در ... سرد
و تر ... و ... و قلیل الغذا و مطفی حرارت ... و مولد خلط ... خون و صاف و مسکن
تشنگی و سرفه حاره و اورام ... و ... جهة ... و اورام حاره و درد سر و فرح
و قروح ... حشم و ... و قروح باطنی و غلیان خون نافع و بطیء الهضم و ... سردی و قاطع باه

وصلفی

و مصلحش جوارشات و تخمش سرد و خشک و رادع و جهة اورام حاره و امراض شربا و ضمادا مفید
گرم و مصلحش ... و قدر شربتش تا دو مثقال است **بقلة حامض** تره خراسانی گویند قسمی از حماض بزرگ ... نبات
بستانی و از برگ کرنب کوچکتر و ترش تره و در جای نمناک میروید و در افعال مثل حماض و مضر
عصب و مصلحش عسلست **بقلة الرمال** ... برگش ... بر روی زمین پهن و گلش زرد
بخلاف ... که بیخش در زمین فرو رفته است و طعم این با ... و در اواخر زمستان میروید
و در اواخر نیسان ... و تخمش شبیه بدانه ... در اول سرد و در رطوبت معتدل و گویند گرم و خشک
و مقوی احشا و معدا و جگر و جهة خفقان و میل ... و تقویه ... و ... و ... نافع و در
جامه خواب گذاشتن موجب ... خوابهای خوب **بقلة الذهبیة** ... برگش شبیه ... برگ ... بزرگ
و از آن ریزه تر و بیخش بار یک و شعبه و برون سیاه و اندرون سفید ... از بیخ
و ... و خوش است و ... سال در بهار سبز ... و در اواسط ... پوست بیخ آن را ... تا مثل
... چون ... و ... بهر حیوانی که ... او مخلوط ... در ساعت او را ... و در آن
پس ... از ... او ... کنیش ... و در نهایت گرمی و خشکی و ... او ... کشنده
بقلة خراسانیة ... حماض است **بقلة الزبیبة** ... ارار ... **بقلة مبارکه** و **بقلة الزهرا** و **بقلة لینه** **بقلة الحمقاء** **بقلة** ...
و او حسبی از ... مذکور شد **بقلة الیمانیة** و **بقلة الفاطمیة** ... **بقلة عربیة** **بقلة یمانیه** ...
بقلة ... ... **بقلة الملوک** ... **بقلة الحمقا** ... **بقلة ...**
بقلة ... ... **بقلة الخطاطیف** ... و ... **بقلة القلب** ...
و **بقلة الروم** ... **بقلة الخمار** ... **بقلة الملک** ... **بقلة ...**
... **بقیص** ... **بقرط** خبز الکعک است **بقلة الاماج** ... و از ... باشد
نباتیست ... و ... در طعم شبیه ... که ... در دوم گرم و خشک و جهة درد ...
هر شخص ... است **بقلة القلب** ... در تجربه ... **بقلة** ... اتفاق است ... و ... او ...
... است که ... و ... سه چهار ... و ... سایر الوان است

کروچیل روز ... و ... او ... او ... زیاده است ... با ... عوض
... کشنده ... سانه و ... از ... و خواص ... او ... و ... او و ... را ... او در این ... او ... است
بکا درخت معروف ... شبیه ... و برگش از آن ریزه تر و ثمرش از آن او ... سفید ...
از این ... ماند ... و خلاف ... درود ... دوم گرم و خشک ... و ... چون آن
جهة تقویه ... و منع آفات ... و ... او جهة التیام قروح و برگش ... و تخمش مقوی معدا و جهة ...
... او ... نافع است **بکون** ... فارسی و ... نامند و ... و ... شبیه ...
... و ... زیاده ... عدو ... و ... از ... گویند و برگش شبیه برگ ...
... و گلش سفید و در ... و تخمش شبیه ... دانه و ... دوم گرم و خشک ... سعد و ...
و ... و چون ... و ... از ... سال ... شبیه ... و ... است
... کرده **بکام** حب الآس است **بکاین** بهندی ... درخت است **بکوشه** ... است **بکس**
بهندی خیار ... است **بکوی** بهندی ... است **بکودکن** ... است **بکان حب** بهندی ... است
بکاین بهندی ... **بلبان** ... درخت ... برگش شبیه برگ ... او ... و از آن ...
... آن ... آن ... و ... ساق ... و ... ماند
... روغن ... است و ... معدوم است و از چوب ...
و سایر ... بجای ... و ... برگش جهة ... عرق
و ... جهة تحلیل ... و ... و ... از جهة ... و ضماد و ... درخت ... که ...
باشند ... جهة ... و ... و با عسل جهة ... و رفع رطوبت آن ... و جوان ... و ...
پخته و آب ... با روغن ... طعام ... و خواص ... در تعام ...
بلبوس ... و ... و ... و ... بیاز ... و ... بیاز ...
... و ... او سیاه ... و برگش ... و ... از آن و در طعم ...
... و در ... و ... و ... و مایل ...

و کوفته و زیاده از یک سال در دوم گرم و در سیم خشک است و ... و ... و مورث امراض سوداوی
... او ... و ... جهة ... و ... نافع ... جوش
... و ... و ... و ... او ... و با عسل ...
... و ... مثل ... خوردن و ... سکنجبین و ... است ...
... جهة ... و ... و ... و ... و ... و ...
... و جهة ... نافع ... کباب ... جهة ... گرم ... سفید و ... او در دوم سرد و در سیم
خشک و ... و ... و ... و ... و ... و ...
کرده ... جهة ... و ... نافع ... و ...
با عسل جهة ... و ... و ... سکنجبین جهة ...
... و ... و ... گرم و خشک و جهة رفع ... جهة ...
او با عسل جهة ... و ... و ... و ... در ...
و ... و ... و ... مثل ... و ... و ...
... جهة ... و ... با عسل جهة ... چشم و ... او ...
... جهة ... زخمها ... او با عسل و ...
... جهة ... و ... جهة ... و ... جهة ...
مخفف او ... کرده با ... و ... و ... و ...
و ... و ... و ... و ...
خون او ... که گرم باشد ... و ...
جراحت و ... و ... و ... و ... باشد جهة ...
مفاصل ... مجرب است ... و ...
کنند جهة رفع ... او ... و ...

وازناکولاث واین قسم کوچک مثل چایز است وکوچک جهت اول در کرش از غراف و زبان از او بلکونه چیساره
وچون تخم مرغ را با او بپزند خشنه مثل پیاس رنگ میکند و به پیاز نرگس شبیه و برگش مثل کراث و قسمی
بزبحشر و طعمش با حلاوت در اول دوم گرم خشک او بیخ و مغز در اول خشک است جهت باه و زحالی و
جاوث چون بطلا بر جلد و سمن و ضماد او بر کرد مواضع قطعی جهت تقویت باه و بخور جهت التوای عصب
وکوفتگی استخوان و با عسل جهت تقویه بدن کرسنه شده باشد و کرنه ان سکی لوانه و با فلفل جهت
درد معده و بادزهر تخم مرغ جهت کند خشم و با ادویه مناسبه جهت ثالیل مسماریه و با سکنجبین جهت
شور طبیعه و با اگر و جو جهت شکاف غضل و ناخن و با ثالق الزق جهت کلف و بهق و آثار قروح و با برکه جهت عرق
وطلای پخته او در زیر خاکستر پخته بوره ارزن جهت نخاله سر و زخمهای با او و حول او جهت اخراج جنین و مشیمه و مولد
خلط غلیظ و مضر عصب و مصدع و مشهی و مصلحش کاسنی و شربتش با عسل و نیز او بخار که پرورده باشند
محرک باه و مرطوب و مشهی طعام است بلیلج ثمر درختی هندی است با ایل بسته اره و بزرگتر از عفص
شبیه بهلیله حبشی و پوست او رقیق تر از پوست هلیله و مستعمل پوست اوست در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک و لطیف
و خالص و متوقی معده و جاذبه مسهل سودا و با بلطیخ مسهل صفرا و قاطع رطوبات و مصلح و مقوی ... جهت بواسیر
و تو داده او جهت ... الکحل او جهت ... و مصلحش عسل و بکر و مقدار شربتش تا سه درم
و بدلش آمله منقی است ... که گویند ... او ... سیاه است جهت
بجذام او با بجذام و آب گرم نوشند ... جهت قطع سیلان آب دهان و لقوه ... بسیار مفید است
بلوط ... است ان وا ... بالوط کوهی و قسمی از آن ... شد ... را
بهشی ... و اوراق ... و آن ... بلوط است و ... ماکول اهل بلاد
و این ... اقسام بلوط ... از بلوط و بلوط ... و مؤلف الاسبیح ... ذکر کرده و این اقسام
و در این صورت ... و بلوط ... است ... ماکول ... دیگری با ... و غیر ماکول
چنانکه در روم ... ذکر کرده که در بعضی بلاد
درختی بلوط مانند ... طعمش مثل ... و شیرین ماکول او در اول سرد و در دوم خشک و ... او در آن

بجم

وسیوم خشک و نایب شاب عفص است و قابض و مقطع و حابس ... و نفث الدم و نزف الدم و جهت
سحج و سلسل البول و تقطیر البول و قرحه امعا و خفقان و عطش ... سعدا باشد نافع و ضماد او با پیه خوک
جهت ... ورم صلب ... اورام بلغمی و سوخته جهت قلاع و قروح ساعیه و حمول او جهت قطع سیلان رحم نافع و ادمان او
ثقیل و ... مولد سودا و ... مصلحش سکنجبین و مقدار شربتش از ... نیم مثقال ... و ... بدلش ...
و ... بلوط ... اجزا ... است و ... جهت قطع سیلان رحم او
آن نافع و برگ او جهت ... خاکستر چوب او ... جهت ... است و جهت
بواسیر ... آن ... شراب او ... قاطع سلس البول و بول در فراش
و او ... و ... و محقق ... و ... السنه ... که در ... چوب ... جهت
ابرو ... اخلاط ... دحرث البلوط که پوست رقیق اوست و ... ملاصق ... است قوی والطف
و جهت جراحات و حبس سیلان خون و رطوبات شراباً و ضماداً و جهت ضماد نافع و ... کل ... است و گویند
... و ... اوست و ... مثقال و ... جات ... بلوط ...
و قبض و ... او کمتر از بلوط است و غذائیت او غالب ... مسمن بدن و ... مولد ...
... باه و ... جهت دفع سموم ... مؤثر ... از بلوط و ... اقسام بلوط ...
... است ... سرد ... آن ... قرفی ... سکنجبین ... در ... اوست ...
... سیاه ... بلوط ...
... است بلوط الارض ... در ... که برگش مثل ...
رنگ ... کوچک ... و طعم او ... در دوم گرم
در اول خشک و نافع فضول و مفتح سده ... باطن و مدر بول و حیض ... جهت
پاک کردن زخمهای متعفن ... نافع ... است بلوطی
نباتیست برگش شبیه ... و سیاه ... و برگش ... شبیه ...
... و ... است گرم ... و ضماد ... جهت ... و ... جهت ... بود ...

حرب و ... و با عسل جهت پاک کردن زخمها نافع و ... تمام ... و ... وزن او بدل
... است بلج بکسر ... در ... که ... زرد ... مثل ... و ... ساینده
و ... اکثر ... کننده ... در اول ... دوم سرد و در آخر آن خشک و با عطر ... و ... سودا ... قالع
بلغم ... و ... وادرار البول و سیلان رحم ... و مقوی ... و ... جراحات ...
عصب ... کننده عرق ... و ... قاطع جذام ... و سینه و مولد اخلاط غلیظ و مولد
... و ... در ... شش ... و ... جهت ... سک ...
با آب ... غلیظ ... کننده ... و ... سلاق مجرب است بلجنه بکسر ...
لغت ... است که بر روی زمین ... شاخهای او ... و ... شبیه ...
... بر روی زمین مثل دایره ... باشند ... و نضج ... گرم و خشک ... و ...
عصا ... او جهت اخراج ... بکردن ... باشد نافع و خوردن او در ...
ضماد و محلل او ... بلادر ... هندی ... زکر از ... تخم او ...
... سیاه ... سفید ... و مستعمل تخم اوست و در آخر دوم
گرم و خشک و باقوه ... و محلل ... عصب و جهت فالج و لقوه و سایر امراض بلغمی
... جهت ... و بدل آن نافع
و ... و ... جهت ... بلوط ... و ...
و ... اوست و ... احتیاط ... بل ... اجزای ...
... است ... بل لغت هندی و ... اسم ... است و ثمر ... مانند
و آن ... در ... شبیه ... بلوط ... و ... بیش ...
مثل ... و ... سیاه و غلیظ که عسل بلادر ...
... درخت ... که در ... سایه او ...
عسل بلادر در چهارم گرم و خشک ... در سوم ... گرم و در اول خشک و ...

بر

ومهی و جهت باه و عسل او را مخلوط بروغن گاو ... استعمال ... و ... و مقوی ... جلد و جهت امراض بارده
دماغ و عصبانی و رطوبی و تقویه حفظ و ذهن و رفع رطوبات و ریاح و تقویه اعصاب و رفع سلسل البول
و نسیان و فالج و لقوه و رعشه و ... و اختلاج و قطع ... و سایر اشعار ... نافع و ... محرور ...
... و ... و مانع ... دهان و ... و ... کودکان و ...
... و ... و ... او ... درهم ...
پنج وزن ... و ... او ... اوست ... او در ... چهار ...
و ... آن ... و ... جهت جمیع امراض بارده نافع و ...
... اوست و ... جهت حفظ ... است ... با روغن البلم
... بلکی نباتیست ... شاخهای او دراز و برگش ...
... است ... اره ... سفید ... او ... بلکی ...
... کنند ... مرکب ... حرارت ... و ...
او جهت ... او جهت ... آب ... او با روغن ... جهت درد ...
... جهت ... است بلبل ... معروف ... عصفور ... در سیم
گرم و خشک ... و ...
... جهت ... و ...
جهت ... است بلود ...
او جهت ... و ... است بلوط الملک ... بلوط است
در ... بلس ... است بلس ... است بلوسطیون ... است بلنجمک ...
... است بلطن ... است بلسان ... بلقی ...
بلاسفین ... است بلابو ... بلون و بلکون ... بلطادن ...
... بلیوا ... است بلواسه ... بلانج ... بلادین ... بلخیه

بجای بهمن بعربی ایج است **بلبخاث** بر نجاسف است **بلهن** بلعه نمیشی با قلی است **بلبل بود** بلعه نمیشی فلفل ابریست
بلاده بمعنی بلدور **بلی** بمعنی سوز است **بلان** بمعنی بفور است **بکل** بمعنی ثمر اشجار است **بلوطی** بترکی [illegible]
بلاغادی بترکی حرق الماء است **بلدرش** بشیرازی طرانیث است **بلکه** اسم فارسی ثمر است **بلا خواني** بعربی شکاعی
جوشیشات **بلبیم** بربری نانخواه است **بلنجیج** معرب از بنفشه فارسیست و بعربی فرفیر نامند و
بیونانی ابرو در اول سرد و در دوم تر است و گویند در اول سرد و تر است و بعضی در اول گرم و تر
دانسته از مسهل صفرا و مسکن عطش و صداع خونی و حمیات حاره و خفقان و غشی و مسموم و محلل اورام
ولطیف و جهة صداع حار و سرفه و خشونت سینه و حلق و حرقة مثانه و بول و درد گرده و احساس ثقل و ذات
الجنب و خناق و ذات الریه و صرع اطفال و نزلات و زکام نافع و چند روز مداومت بوئیدن او دارم
او تا جهار درم با آب سرد جهة رفع اسهال صفراوی النافع مجرب و ده مثقال سائیده او با شیر خشت و شکر
[illegible] و مسهل سریع العمل است و سرشته او با شیره کاهو جهة تبهای مرکب [illegible] و گویند کل او با
او تا دو درم سموم است و نطول طبیخ او جهة رفع سوختگی دماغ و اعضا و ضماد او جهة صداع حار و اورام حاره
و شقاق و درد مقعد مفید و اکثار او مورث ضعف دل و باعث کرب و ثقل معده و غثیان و
التهاب در تبهای حاره [illegible] از نیشوفر و بدلش نیلوفر و برگ خبازی و در سعال کل گاو زبان
و قدر شربت از جرم او یک مثقال و در طبیخ تا ده مثقال و خوردن آب بر آن و با شیر آن شکر جهة رفع
مقعد اطفال بغایت مؤثر و ضماد او جهة اورام حاره و التهاب صداع و چشم و تسکین مقعد و جرب [illegible]
و حکه مفید است و روغن بنفشه سرد و در دوم و اکثر جرب و حرارت کبد و خشکی دماغ و سینه و سرفه
در خشکی و نرم کردن اعصاب و مفاصل و حفظ صحت دماغ و ترکرده بینی [illegible] و در هم او بعد از [illegible]
در حمام جهة ضیق النفس و ضماد او با موم بر سینه اطفال جهة سعال بغایت مؤثر و قطور او در احلیل جهة
حرقة البول و حرارت مثانه و سعوط او جهة درد سر و بیخوابی مفید و بدلش روغن نیلوفر است و تنقیه او جهة
رفع سعال مجرب است و جون [illegible] و با نیمه را در روغن بنفشه اداده بر مقعد حمار ذنا بند [illegible]
عدیل ندارد و طریق گرفتن روغن او بطریقی که با گنجد مقشر و یا بادام مقشر در کیسه کرباس کرده [illegible]

دهن را

وخشک کنند تا منفجر ام و کنجد باکی کنعاس آنرا کوبیده روغن گیرند و گرامخته گل بنفشه و روغن کنجد
اب [illegible] کرده اعتدال جهة لوم سدا منجمد بنفشه [illegible] بنفشه [illegible] **بطالن**
اسم یونانی و معرب [illegible] خوانند [illegible] است [illegible] و در یونان نبطالو قطران نامند و معرب [illegible]
اصابع است و نبات او [illegible] تنبیه [illegible] و شاخهای او باریک [illegible] برگش شبیه برگ [illegible]
و ورق [illegible] و طراوتی [illegible] سفیدی [illegible] تلخ [illegible]
و برگش شبیه برگ [illegible] و از آن ریزه تر [illegible] بنفشه [illegible] شبیه [illegible]
و بطافلن بقدر او [illegible] و شاخهای او [illegible] و ثمر [illegible] بقدر [illegible] می باشد
و منقش [illegible] و طویل و غلیظ و کثیر المنفعه است و جمیع اجزای او در حرارت
قریب الاعتدال است و در سیم خشک و بعضی در دوم گرم دانسته و مجفف قوی و ملطف و جلا و محلل و
تریاق سموم و دیه [illegible] او جهة [illegible] و در و جگر و شش و قرحه امعا و مفاصل و عرق النسا
و ریح و غرغره او جهة خشونت حلق و در دندان مجرب دانسته اند و ضمادش جهة منع زیادتی قروح خبیثه
و طلای مطبوخ او بسرکه جهة خنازیر و اورام صلبه و جرب و داحس و [illegible] که داشته او طلا باشد و جوشاندن
در شیشه عصاره او جهة سموم ادویه و تا دو مثقال از برگ او با ماء العسل جهة تب ربع و تب بلغم خالص
و تب بلغمی و مداومت شربت [illegible] عصاره برگ او جهة یرقان مجرب است [illegible] و ضماد تخم او جهة
قطع نزف الدم ظاهری و باطنی و تضمید او جهة قیلة امعا و با [illegible] عسل جهة جراحات و نواصیر و داحس [illegible]
جهة التیام جراحات بغایت مفید و از آن شش او باعث ثقل احلام و سعوط او جهة صداع [illegible]
که بعد از سعوط آن مقدار حرکت دهند که عرق کند مجرب یافته اند و مضر معده و مصلحش سکنجبین
و قدر شربتش از یک مثقال تا سه مثقال و بدلش در تریاق اسقولوقندریون و در صرع زعفران و چهار برگ [illegible]
عدد و شاخ او [illegible] جهة تب ربع و برگ [illegible] شاخ او جهة [illegible] و دو شاخ او جهة تب بلغمی و یک شاخ جهة تب
[illegible] نوشند [illegible] روح مفتون [illegible] برگ کشنیز او با گوز [illegible] ترش **بنج**
بضم بامی کشکک [illegible] گویند و به علاف [illegible] است [illegible] آن [illegible] برگش شبیه برگ بادنجان

وغلیظ و مشقق الاطراف او مانند غلیظ و مانند انشم جریزی او و طاهر و ثمرش غلاف های [illegible] در
تحت اوراق شبیه بکل انار و مملو از تخم غیر مدور شبیه بحلبه و لیسار از آن کوچکتر و قسم سیاه او
گلش بنفش می باشد و قسم سرخ او مایل بزردی و قسم سفید او گلش سفید و مستعمل و بهترین
سفید اوست و بعد از آن [illegible] و اقسام او سرد و خشک می شوند و سیاه او
در چهارم و سرخ در آخر سیم و سفید در اول است و [illegible] دماغ سبات رم و در طوبات و تحجر
اعضا و منع نزلات و سکری و مخفف و مسکن سوداع حرص و غذیان [illegible] و نفس و عرق
النسا و ضماد [illegible] او با آب [illegible] جهة او [illegible] حار او و در [illegible] چشم و با سرکه جهة تورم و ورم
خصیه و پستان و طلای آب او [illegible] او [illegible] آن [illegible] و مطبوخ او با سرکه [illegible]
آن [illegible] مجفف قروح و طلای [illegible] او با دارچینی و زنجبیل و عسل و سعترمی ادویه در صداع و تب [illegible] او
طبیخ نزف الدم و [illegible] او [illegible] ادویه [illegible] و امراض مقعده است و چهار برگ و شاخ تا [illegible]
در عصاره [illegible] مسمن اما باعث اختلال عقل [illegible] و [illegible] و خوردن
سه چهار عدد برگ او با شراب رافع تب [illegible] و برعت [illegible] باشد و بخور او جهة
جرب و [illegible] و [illegible] آن جهة نفث الدم و سرفه و ضماد برگش جهة [illegible] و طلای [illegible]
او [illegible] تخم مرغ [illegible] جهة درد مقعده و کنج [illegible] و خصیه نافع و با آلة [illegible] جهة منع بزرگ شدن پستان
و خصیه و با عسل [illegible] خصیه و مرز جهة [illegible] و رطوبات او سفید و بزر او جهة سرفه
و نزله و نفث الدم و [illegible] با ماء العسل و هم وزن او خشخاش جهة منع او [illegible]
و نزف الدم سایر اعضا و با [illegible] جهة رفع [illegible] او با قطران جهة درد دندان و [illegible]
آن و [illegible] جهة کرم دندان و [illegible] طبیخ بیخ او جهة درد دندان و ضمادش جهة داء الحکل [illegible] نافع
و قدر شربت از سفید او از [illegible] قیراط [illegible] و از سرخ او [illegible] قیراط و از سیاه او تا چهار
قیراط و قدر [illegible] درم [illegible] است و [illegible] و مورث [illegible] و [illegible] خناق و جنون و [illegible]
عسل و [illegible] و روغن او که بزر آن [illegible] بکوبند و با آب کم [illegible] کرده [illegible]

افزوده

افزوده [illegible] او جهة قروح [illegible] و جرب و حکه و [illegible] او [illegible] و در [illegible] و قطورش جهة درد گوش
و [illegible] جهة [illegible] او [illegible] تخم او [illegible] روغن گیرند [illegible]
[illegible] **بندق** معرب [illegible] فارسی است [illegible]
نامند و [illegible] گرم و در اول خشک [illegible] و [illegible]
و [illegible] ماء العسل جهة [illegible] و [illegible] سینه و شش و [illegible]
[illegible] صرع و [illegible] و [illegible] چوکت جهة [illegible]
[illegible] جهة رفع [illegible] او [illegible]
و [illegible] جهة [illegible] عسل جهة [illegible] عدد [illegible] در چهار [illegible]
[illegible] تخم او با [illegible] و [illegible] ماء العسل [illegible]
و جلاب [illegible] و [illegible] و [illegible] او و در [illegible] جهة [illegible]
[illegible] و [illegible] گرم و خشک و [illegible]
سینه و جگر [illegible] او جهة [illegible] معرب [illegible] معده [illegible] **بندق**
هندی است [illegible] و [illegible] شقاق [illegible] او سفید
مایل [illegible] گرم و خشک [illegible] معده و اعصاب [illegible]
نزلات و جهة [illegible] و [illegible] سفید [illegible]
او مسهل [illegible] و [illegible] جهة [illegible] کرده
[illegible] او [illegible] جهة [illegible]
[illegible] سعال [illegible] و [illegible]
[illegible] جهة [illegible] ام الصبیان و ضماد او با سرکه جهة [illegible]
[illegible] و [illegible] او [illegible] نزول آب و [illegible] جهة
و آب [illegible] و [illegible] و نفث الدم و [illegible] جهة [illegible]

در دوم نافع و مقدار شربتش از نیم مثقال تا یک درهم و چون در ترکیب مثقال او نیم دانگ محموده مخلوط کنند در
[illegible] مسهل [illegible] و در هر ماه در درهم [illegible] با جلاب [illegible] بنوشند پس [illegible]
با عدس [illegible] و [illegible] نافع [illegible] و [illegible] باعث اخراج
اخلاط مختلفه میکرده و در انقطاع [illegible] بنک پوست درختیست خوشبو شبیه به پوست درخت توت
و کوه [illegible] در [illegible] و اکثر [illegible] اسم هندی [illegible] است
و [illegible] کرم و خشک و [illegible] و متقوی معده و جگر و دماغ و [illegible]
[illegible] و [illegible] مفرح و [illegible] و [illegible] نافع و [illegible] عرق [illegible]
و قاطع رائحه [illegible] و [illegible] طوبات [illegible] آن و مقدار شربتش تا یک درهم و بدلش [illegible] است بنفشه
دانه [illegible] شبیه بعدس [illegible] و [illegible] بتر و [illegible]
و [illegible] سرد و خشک با اعتدال [illegible] و در خواص مانند عدس و [illegible]
[illegible] و [illegible] بنات [illegible] روغن است
[illegible] در حمام و قریب آنها و [illegible]
در دوم گرم و خشک و محلل و مجفف [illegible] بول
[illegible] و [illegible] و [illegible] و در [illegible] نافع و [illegible]
[illegible] و [illegible] بول [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] مجرب است و [illegible] نافع و [illegible]
[illegible] مجرب است [illegible]
[illegible] بن بسکون نون مری است بن [illegible] اسم [illegible] است
بنج [illegible] اسم حب الخضرا است بنتومه [illegible] است بغبر
[illegible] بنج جبلی [illegible] است بنج [illegible] نبات الجزه است

اخراج او [illegible]

بنجنکشت بلغت فارسی اسم لسان العصافیر است بنطافلن بیونانی [illegible] است بنات النعش [illegible] است بنات
[illegible] فارسی [illegible] است بنجنکشت [illegible] اسم [illegible] است بناطافیلن اسم یونانی [illegible] است [illegible]
و [illegible] اسم [illegible] بنطافلن [illegible] است بنطافلو بیونانی [illegible] است بنطافلن [illegible]
و [illegible] اسم [illegible] است بنکهار اسم [illegible] است بنکن اسم هندی بادنجان است
بنوسا اسم هندی [illegible] است بنولی اسم هندی حب القطن است بندا اسم هندی [illegible] است بیرامج
اسم فارسی [illegible] است بیرزد اسم فارسی [illegible] است بیر [illegible] است بیرخ [illegible] است بیلند [illegible]
بیدانه [illegible] حب القطن است [illegible] اسم فارسی [illegible] است بیغوت اسم ترکی [illegible] است [illegible] اسم فارسی [illegible]
بیدل اسم فارسی [illegible] است و [illegible] اسم [illegible] اسم فارسی [illegible] است بیکو [illegible]
[illegible] است بهی اسم فارسی [illegible] است بنکره [illegible] است بیلدی اسم هندی [illegible] است بیرجی [illegible]
بیدیشکو اسم هندی [illegible] است بودینون [illegible] و [illegible] و [illegible]
و آن [illegible] است و [illegible] دو نوع [illegible] به خلاف [illegible] که [illegible]
و [illegible] و [illegible] است [illegible] و [illegible] است در
آخر دوم گرم و خشک [illegible] و [illegible] و [illegible] ثلث [illegible]
و [illegible] و [illegible] معده و [illegible] و [illegible] معده و [illegible]
[illegible] و [illegible] نافع و [illegible] و [illegible]
و [illegible] از [illegible] و [illegible] و [illegible]
بوتیمار [illegible] که [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible]
آن و [illegible] و [illegible] نافع و [illegible] بوئنی [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

و [illegible] گرم و خشک [illegible] و محلل ریاح و [illegible] بول [illegible]
[illegible] برگ و تخم و [illegible] نافع [illegible]
و [illegible] گرم [illegible] و [illegible]
و [illegible] بولاموبون [illegible]
و [illegible] درخت [illegible] شاخ او [illegible] و [illegible] برگش از برگ [illegible]
بزرگتر و در اطراف شاخهای [illegible] و در آن تخم سیاه [illegible]
و [illegible] و دراز و [illegible] او [illegible] و [illegible]
او است و در آخر دوم گرم و خشک و لطیف و محلل و [illegible] و [illegible]
و با شراب [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] عقرب [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] نافع و [illegible] محلل ریاح
آن و مقدار شربتش تا [illegible] و [illegible] بورق [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
بورق الصباغین و [illegible] بورق الخبازین [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible] است
[illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible]
در سیم گرم و خشک و محلل و جالی و [illegible] و [illegible] اخلاط غلیظه

دالی

و [illegible] و [illegible] قولنج و [illegible] و [illegible] و [illegible] سموم و [illegible] وزن او [illegible]
[illegible] و [illegible] تحلیل ریاح و [illegible]
[illegible] گرم [illegible] و [illegible] و [illegible]
و روغن [illegible] قولنج [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
نافع و [illegible] و [illegible] و [illegible]
فالج و [illegible] عصب و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] درهم و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] بول الابل [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] گرم و خشک و [illegible]
[illegible] بول [illegible] گرم و خشک و [illegible]
و بول [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و جالینوس گوید حرقی بجهة تم بخت کردن تخم قرار داده که هر گاه در آب جوش شده گداخته شود تا بسیار کنند
و با در آب سرد کرده در آتش گداخته شود [illegible] تم بخت [illegible] از هیچ عدد [illegible]
عدد است و تخم سایر طیور در ابواب [illegible] مذکور است و در فضائل تخم [illegible] و در راج و کبک [illegible] تخم مرغ خانگی
چتی بهندی [illegible] و آن [illegible] بلاد چین [illegible]
از ادویه است و آن [illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
و در وان بعضی [illegible] سیاه [illegible]
و در اکثر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دنفع سده آن و منقی دماغ از بلغم و جهت عرق النسا و امثال و فالج و سرفه که بشارکت رطوبات معده باشد و بلغمیه
کلاله و امثال آن جهت ما لیخولیا و جنون و صرع و بخور آن با روغن بادام جهت سهال زرنی و در دسینه نافع و مفتح سده
و مخفف اعضا و مقوی و مرکب مصلحش خراشیدن آن و ربیعا و اهد روغن بادام و بلسته چرب کردن و بعد از استعمال نمودن
و قدر شربتش از جرم او مدرسه درهم و در مطبوخ تا پنج درهم و بدلش نیمه وزن آن و در بعضا از جهت
عاقرقرحا و در عرق مدنی مالیده در گوید وی میند که **تربنجبین** طلی است که بر خار متعجح منعقد میشود و مسکن
و در آخر گرم و تر و معتدل تر از شکر و ملین طبع و مسهل صفرا و محرک باه و اطفال اشتر خسته و جهت سرفه و احد یند و عطش
و تبهای حاده و تشنگی و با آب الجین جهت قلع اخلاط محترقه و با روغن بادام جهت عوالسال و با شیر تازه جهت
تحریک باه نافع و مضر باره و مصلحش تمر هندی مغث بقدر شربتش از ده مثقال تا پنجاه مثقال و بدلش ترنجبین است
و مستور آب جو بشکل شرح **تراب** بفارسی خاک نامند و آن عبارت است از آنچه از زمین لیبب آفتاب و صدمات
نرم شده است و در مرتبه اول خشک و مخفف و قابع است **تراب المرتفعات** خاک چهار راه است و از تراب الارض که
خاک راههای غیر چهار راه باشد اعدل و الطف است و بلین صدمات مختلف بتعاقب مخفف و منضج جراحات
چرک دار و بغتات و از آن جهت استحکام اعضای سست نافع و جمعی از مصاحبین تمر قریر است و از خواص
او است که چون قبل از طلوع آفتاب در روز شنبه بر دست چپ بردارند و در خرقه گرد بسته تعلیق کنند بجهت الاحل
و چون در ساعت در سه ساعت سیم از روز چهارشنبه بردارند جهت رفع عداوت و تفرقی موثر است **تراب الصیدا**
خاک مقام صیدا است که در بلاد شام است و خواص آن مثل تراب مختوم است جهت النیام انتخوان
مجرب دانسته‌اند **تراب البناء** جزیره است در روم که آنجا هوام مسکون نمیشود و خاکش جهت اسقاط زهر و
که در حلق چلیده باشد موثر است و آزموده است حتی گندم و جو و انواع آنجا همین خاصیت دارد **تراب القاتل**
و **تراب الهالک** اسم سم الفار است **تراب القی** لکر زرد است **ترنجان** نوعی از بادرنجبویه است که
بستری می‌خورند **تربدالموطعات** **ترمسی** الوس است **تربد العسل** اندلسی جو رجند م است **تربد جبلی**
تخم نوعی از مخلقه است **تریاق فارسی** و **تریاق هندی** جدوار است **تریاق** مان عاقر است **تریاق الروستا** فوم است
تفاقالت **ترسوج** مرتفلات **تردین** یونانی وقلات **تریاق ترکی** مومیایی است **تردم** بلغه

سکنجبین اسلوکودوس است **تریاک** اسم فارسی افیون است **تغیریه** اسم فارسی جرجیر است **توبلا** اسم فارسی شربت **تو**
خواني بعادی طرخون اه کوبند **توب** بعادی فیطال است **تره** سعه اصفهان کراث است **تونج** ترنجان است **تری** بهندی
شاهتوم است **تری پهلا** بهندی عبارت از بلیله کابلی و بلیله و املح است **تورنه** و **خونه** بلغه سکنجبین خشخاش است **تو لسی** بیکاری
فنگرکه سلطانت **تنبوم** منور است **تخم بلنجور** و اسفار است **تغیرین** بعربی اشترک غاری است و اورا خشکه
تبخوم باشد و انهار است بقدر حبه الدانه و مشتک سیاه و براق و در آخر دوم گرم و خشک و جلی و معدن و ملطف و مجلل
و مقوی تیاره و جهت دمعه و غشاوه و برای سخت بصفاتی نافع و جمع و روغن چهار رطل کداخته در رز آتش بجهه بلی منعقد
با علت در زعفران و ما مر الکحل ترتیب دهند و در اکثرا مراض چشم قوی الاثر است **تغرا** شکنه بعجبو سبک
که در میان سنگ سنگهای دوام بافت می‌شود و جهت قطع بیاض چشم نافع است **تفاح** بعربی سیب باشد شیرین او در اول گرم
و در دوم تر و ترش او در اول و دوم سرد و خشک و ترش او بنجو ترش اجمل باشد در عوارف او ریه در دسینه و در اول
و مجمع او مقوی دل و دماغ و جگر و جهت خفقان و عسر نفس نافع اند در شیرین او مفرح و مخلفات لاحق حیلک و سریع الانحلال
سیر او سی که در سعدلابات شده با قوه زبانیه و گفته او که بهتر نهضه میبی و آب او با شراب و گوشت جهت بر رفع غشی
محرورت و آب او در معاجین مفرحه منقوی فعل آن و اکثار خوردن او باعث تبهای مرکبه و نسیان و مولد ریاح و کش
اغذیه و لطیفات و ترش او قابض و مسکن قی و عطش و مراق منه و سردی و گفته او در خمیر جهت اسهال معلیح
او و بعمه و خشک کرده او با آب انار و او و به اشتیته جهت تقویت معده و اسهال صفراوی و سکنجبین قی نافع و اکثار او مضر
سینه و مورث ذات الجنب و ریاح عروق و مطلحش کلف و دار چینی و ترش او شیرین مولد اخلاط صالح و دو
مثل ترش است و در سیب چه مرد ساده و سرکه خلفقام و منعم او در اب شده اورام حار آنجا نافع و سیب شیرین قابض نزد اکثر
و معدنا سب بعضا و بر کت او جهت سموم تنبه و مقدار شرش معتقد مثقال است و سکو بند او با اودیه برافته جهت
رفع اخلاط مستقیه سینه و باد او و بیه مفرحه جهت تقویت موثر است و کوبند اقسام سیب بر کاه بکذ بد حار که در معده باشد
بر سد رفع آن می‌کند و سیب کاه دام و ان مشرح القولنج اودیه باشد و آخر او اول سرده و در رطوبت و شیرین
منفعل و جهت غلبه صفرا و خلط خنق و اسهال صفراوی و شیرین آن در رفع غم و الم سوداوی نافع و مضر اسهال است و مورث
وسیش و رب شیرین او در اعوض تبیه بر از رب شیرین است و رب سیب جهت سموم و دوا و تفریح قلب بسیار موثر

و مرباي او در جميع اغذيه بهتر از مفردات است **تفاح بری** ترش است **تفاح الامیر** نوع است **تفاق** نوعی از حبه بای بری است
که بعبله ببید به باشد **تفاح ربي** مشمش است **تفاح فارسی** خوخ است **تلون** مغز رات **تغرابین** سیاه‌تخم است **تقیفون**
خشبقون است **تفاح الجن** شرنفوح است **تفاح ماه** اترج است **تفیا** نامبات **تقده** بلغاف کریه بیست **تقره** کرویت
تکوک بعادی اسم حلبه است **تلال** اسم ترکیه تر کند است که بعادی جان کوبند **تلخی** اسم هندی است ازون است **تل** اسم
هندی سمسم است **تلی** بهندی اسم از زرد است و طمحال الاعلی باشد **تلسی** اسم هندی جسفرم هم است
تملیا اسم هندی عمد است **تمر** بفارسی خرما نامند و آن از ابتدای تکون تا انتهای عفت مرتبه هم باشد یکی طلع
که دل مح بر کوبید و دوم بلح سیم خلال چهارم بسر پنجم قسب ششم رطب هفتم تمر و هر یک در موضع خود مذکور است و تمر
گرم و در اول خشک و بعضی در اول تر دانسته‌اند مسهل مرد و مقوی و موافق سینه و ترشش و گرد الصفرا سر از خون متابا و بیع
کرده و لاغر شده و مسنی مقاتل و جهت فالج و اعضا و درد ورک و امراض ابار و جهت و درد و کمر طبیخ او جهت
جهت تب بلغمی و حصاه محرب و مولد تو دا است و بکه ر سبز و محرق خون و مسقط اخلاط مستبع و مورث قلاع و درد و دندان
مصلحش و مغیها خشخاش و بادام و سکنجبین و آب انار و مدروا احترس اب او ماورد مری که مرطوما مسل نشو و اهل آن جه
بسیار باید تقلیل نمایند و دانه و او مرکب القوتی و قابض سنون او جهت اسهال و در سوخته او جهت در بادن ندره
و تروج خسته اند مالیدن تا و مرخه چشم و سبل مرب و معه ... است چنین ترکیب و ترشاد آن جب ستخاونمایند
و از دهن آن ابش پر گوشته در تقویت باه پیه دل و مجرب دانسته اند **تمر هندی** بار درختی در علافه العدد شیری و وانها اشکال قطع
کوچکه و درخت او مثل درخت انار و برکش باشد و مر طعم مایل العقابه ترش و نرم تر و مورد سیم مرد در دوم خشک و مسکن
عطش صفراوی و ملین طبع و مسهل صفرا او اخلاط محرقه و در جوهات مثل الوق و او تب و معلی میخان فرح او جهت خفقان
حاره ...و جرب و خلاع و عطش و تبهای حاده و تبهای عفونیه و کرب و تفریح خون و جدول و اکثار او مورث سیج و سعال و مضر سرد
مولد سوده ... کرما و خشخاش و بنفشه و ادیه اند و حسابه مقدار شربتش از ده مثقال ... مثقال و مثل آن دو
سیاه و در بعضا سهل ... است و داند او در دوم خشک و قابض و سهر او جهت انکس می‌جرب ... او جهت جریان عرق و ا
تقویت سستی عضل و مانند ... جهت لقنیج و کتو و زا و ... او ... اورام و درد های حاره است
تمساح بعادی نهنگ نامند حیوانیت بحری و بزرگ جثه ... و بربره او و خایه او و رختاع آب بزانتش می‌کنند

و کوچک او در رکب ... کند در حل باهی کوتر بدان مستعمل است در دوم گرم و در سیم خشک و کوشت او محرک باه و مسمن بدن
و رافع تولنج و طلای پیه او جهت رفع کزیدن بهمه مضنوب ... و باروغن کل جهت درد و کرده و تقویت باه و قطور او جهت درد کوش
و کری و صداع و شقیقه مدقی او در بدن جهت تب ربع و سوزاندن او برای نافع سده‌ای و رفع و طلای او با عسل
جهت قروح و سعفی رفع ... سفید والقحاب زایل او جهت بیاض ... و ناخنه چشم و زهره او در این باب بغایت قویست
و بکار خلاه جهت رفع جنون و تعلیق چشم او جهت منع ... ام و لستن آن بپای ... جهت ... **تمتم**
سماقست **تمر القهم** بلادر است **تمن** اسم عربی ارز است **تملو** ... بعادی است **تمبل** بلغه ... است
تمرهندی اسم دیگر ... است **تمراته** المعلی کوبند **تمالی** بهندی جبه الخضرا را نامند **تنکار** قسمی از
بورق است و نوعی سعه ... و قسمی شبیه بنمک و آن با اکار زهب و شیرازی جکت نامند و قسمی شبیه برف و آن زید
البورق است و شیرازی بر تنکار کوینند و قسمی مصنوعی او لوبع لحام الذهب مصنوع است و قسمی که بالفعل متعارفست
مرکبست از نمک ... با سویه و سه برابر بوره ... که مجموع را در شیر کاومیش ... آن ... سه ... منعقد
کرده و در آفتاب خشک کنند و قسمی که مستعمل لحام الذهب مصنوع است از بول غلمان ترکیب میدهند که ... فاس ...
کنند و ... و در آفتاب و در ... تنکار ... تا ... واقسام او در آخر سیم گرم و خشک و از
سموم است ... الطف ... وجهه برون ... عامد
جراحات ... است ... که ... بنعی ... آهن می‌کند ... جمع
آهن ... و در آب ... الطفه ... کرده ... آهن ... جمع
آهن می‌کنند ... **تنین** بفارسی اژدها
نامند ... اژدها ... عقرب ... چنکال ... باشد
و در چهارم ... آن ... است
بر ... **تن** ماهی بزرگیست که در دریای ... و دریای
مر ... جهت ... تنک دیوانه
... **تنباکو** ... اسمی ... بر برک ...

که قوس مانند لعبه باشد چه در جوبه [illegible] سیم او شبیه و در سمت [illegible] و قسم [illegible]
را تعریف کرده اند که هرکس [illegible] برگ [illegible] و از آن در اثر [illegible] زیاده [illegible]
رغب [illegible] در علاقه [illegible] در زمان [illegible] جهت [illegible] که آن [illegible]
اطراف شهر و محوان آن [illegible] که [illegible] و آن [illegible] ارتبط [illegible]
چه [illegible] باشد [illegible] و الله اعلم بحقیقة الحال [illegible]
و سیم گرم و خشک [illegible] معطش و [illegible] اقسام [illegible]
و جهت [illegible] و خاکستر او جهت زخم [illegible] جهت [illegible]
ترف الدم [illegible] جراحات [illegible] و [illegible] مسموع شد که آب [illegible]
[illegible] استسقا از خوردن آن [illegible] و عرق [illegible]
و مفرد آن [illegible] و [illegible] و [illegible] **تودری** [illegible]
و او سعار [illegible] کنند **تودری** [illegible]
[illegible] البیری و [illegible] قسم [illegible] معشوش [illegible] اثر [illegible] العوی
و [illegible] و قابض [illegible] حار [illegible] و [illegible] اعضا [illegible]
و ادرام [illegible] ترف الدم جراحات [illegible] جهت [illegible]
و قی الدم [illegible] جهت [illegible] و جمیع [illegible]
نافع [illegible] **تغول** [illegible] است **توب** قسم [illegible] است **تودم** قسم [illegible]
تغری اسم هندی [illegible] است **تنکنکها** اسم هندی [illegible] است **توت** [illegible]
و [illegible] اول گرم و در دوم تر [illegible] و [illegible] العقیق
[illegible]
تحلیل [illegible] و [illegible] و [illegible] دوم [illegible]
و مانع [illegible] و [illegible] آب [illegible] جهت [illegible]

[illegible]

[illegible] و خشک [illegible] اب [illegible] و عصب [illegible]
[illegible] نبات و آب مطبوخ [illegible] که [illegible] مطبوخ [illegible]
که [illegible] باشد و مطبوخ او با عسل [illegible] در [illegible]
است و [illegible] جهت [illegible] باشد [illegible]
و قریب الاثر است [illegible] مطبوخ او [illegible] کرده [illegible] باشد [illegible] سهول
[illegible] و تحلیل [illegible] بزرگ نافع است [illegible]
[illegible] باشند [illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] و [illegible] مطبوخ است [illegible] جهت [illegible]
برگ او [illegible] جهت [illegible] جهت [illegible]
الکشش [illegible] جهت رفع [illegible] است **توابل** اسم [illegible] است که [illegible]
[illegible] آن **تودری** اسم [illegible] است [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] باشد [illegible] است [illegible] باشد [illegible]
[illegible] در دوم گرم و در اول [illegible] جهت [illegible]
[illegible] و [illegible]
نافع [illegible] است **توتیا** [illegible]
[illegible] قسم است [illegible]
[illegible] و [illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] قسم [illegible] که [illegible] سفید [illegible]
و [illegible] اوست [illegible] که [illegible] دو [illegible]

[illegible]

و اقسام [illegible] بری [illegible] انواع [illegible]
[illegible] سفید [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] آتش [illegible] اسم [illegible]
[illegible] آتش [illegible] سفید [illegible]
[illegible] غسل آن [illegible]
ذکر [illegible] توتیای [illegible] سفید [illegible] اول [illegible] دوم [illegible]
و مغسول او [illegible] مقوی [illegible] چشم [illegible] جهت [illegible]
جهت قرحه [illegible] و سایر اعضا [illegible] جهت [illegible]
عصب [illegible] و [illegible] ترف الدم [illegible] جهت [illegible]
[illegible] جهت [illegible] و [illegible]
و اقسام [illegible]
[illegible] آتش [illegible] **توبال** [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] گرم و خشک [illegible] جهت [illegible]
[illegible] جهت [illegible]
[illegible] جهت استسقا [illegible]
و [illegible] و [illegible]
و [illegible]
[illegible] و آن جهت [illegible]
[illegible]

[illegible]

رغوان [illegible] کرده [illegible]
توت العلیق **توت حبشی** [illegible] است **تودری** [illegible] است **توجه** [illegible] است
تودر [illegible] **توتیا** اسم [illegible] است **توکلی** اسم [illegible] است **تهین کهی** اسم هندی [illegible]
تهین الالی اسم هندی [illegible] **تموک** اسم هندی [illegible] **توتی** [illegible] است **تین** [illegible]
[illegible] و [illegible] آن [illegible]
و [illegible] و [illegible] دوم [illegible]
و [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
و [illegible] و خشک [illegible] اول [illegible]
[illegible] و [illegible]
جهت [illegible] و [illegible]
[illegible] جهت [illegible] جهت [illegible]
[illegible] آن [illegible] جهت [illegible] جهت [illegible]
جهت [illegible] و [illegible] جهت [illegible]
[illegible] جهت [illegible]
جهت [illegible] و [illegible] جهت [illegible] جهت [illegible]
[illegible] جهت انواع [illegible]
[illegible] و آب [illegible]
[illegible] جهت [illegible]

اسم [illegible] **توتوم**

و بواسیر و سنون او جهت ... [illegible] ... جهت ... [illegible]

الفبام ... [illegible] ... جهت ... [illegible] ... استخوان

... [illegible] ... فی الجمله ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] **تبراج** ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] **تامر** ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

و آب پرورده با او بهتر است و مصلحش قرنفل و عسل و از خواص او است که چون نمک با برف آمیخته بر گزیده آب سرد بریزند که بسته شود و آن پنهان شود در کسانی که آب بسته یخ کرده **ثمر جبلی** طرخون است مسحوق برگی آن پیه آدمی که از مشتقه جهت
بهاق و بیاض و علت سپرز و خنازیر بریان جهت سرفه نافع است و ابن سم اسهال بر آورد و برز اسهال می کند **ثمار** عرب الثعلب است
ثمام بعربی اسم نباتی است شبیه بگندم و خوشه کوتاه تر و ساقش بار بخت و برگ بلند و زرد و خوشه او شبیه بارزن و طعم
تلخ در گرمی بیرون او ملین و در سایر زیادتی او گرم و خشک است در دوم گرم و در اول خشک است تا از جهت ورم چشم و منع رعاف
محلله و آب کرم ساده او محلل ریاح و منفخ و سده و حاکم جهت تقویت نرم کردن و دو دیدن آن و تقویت با مر نافع و مجرب
و مقدار شربتش تا یک درم است و بدلش **ثمره الطرفا** ... درخت کز است بزرگتر از حنظل است و مثل و معل کرمانی
عبارت از او است **ثمره الآس** مثل ثمر الاثل است و حالی آن از جهت لطافت و حال الطف و اعظم قیمت **ثمره الاثل** نوعی از کرم
بار آورد که صد بار بار بیشتر آن از آن بزرگتر و خوشه از درد و نرم بود و در سیم خشک و قابض و مانع نزف الدم و نفث الدم
مقوی احشا و آن طبیخ او که بجای آب او در حال درد بیاید شیرین شود ... جهت ضعف طحال و هم از زهر
و رفع جرب ... و جهت زخمها ... و جهت درد و ضعف جگر و حرارت
و قروح ... و مانع ... و ... جهت تحلیل دندان و استحکام لثه ... و نفع او که ... روز در آب کم
... در اقوی مثل ... و ... مقوی احشا و ... مانع ... مقوی اعضا
و جرب ... که ... باشند و ... جهت نفث الدم و ... سرب و اسهال ...
... و برنج او با ... جهت ... و ... جهت ... و ... ضماد
و ... او جهت ... مصلحش ... و بدلش ... او
... او قدر شربت ... او ...
... جهت ... و ... با ...
مقاو ... **ثمره الغرب** ... **ثمره النوات** ... **ثمره الصجره الوهم** ... **ثمره العلیق** ...
ثمره السلایی ... **ثمره الغوی** ... **فقولیس** ...
تومس ... **ثوم الحیه** **ثوم الکلاب** **ثوم رومی** ... **ثوم العلبه** ...

جبلی

ثوم ... بعربی سیر است ... و ...
... او ...
... و بهترین ...
و ... و بول و عرق و ... و ... و ... سعال و ...
... و ... و ... ازاله ...
... و ...
... و ...
... و ...
... و ... جهت ...
... و ...
و ...
... و ... سیاه و ...
... و ...
... و ... با عسل ...
... و ...
... و ...
... و ...
... جهت ...
... جهت ... و ...
... جهت ...
... و ... و ...
... و ...
... و ...
... **ثوم عن** ...

او اگر سایه ناک و اوش شبیه [illegible] برگش دراز تر [illegible] و تخمش [illegible]

[illegible]

ثیل [illegible]

[illegible]

[illegible]

جره [illegible]

جبی [illegible]

[illegible]

[illegible]

حبلا ... حبلا صغیر ... حبلا کبیر ... جبل ... جعفل ...

جعل ... جعفل ... جند ...

[illegible]

حلد ... [illegible]

[illegible]

جلنجبین ...

حلبان ...

[illegible]

٦٩

ربوبنی النفس و برقه جرم و کرفتنگی او از ازار تجربه شده بمقعده کرده سرفه او آب مالیع [illegible] و مجربست و با هم وزن [illegible]
و در رفع برقه از خود [illegible] و ضراه و محلل او سلام [illegible] و مطعق [illegible] اسب و [illegible] غلیظه و از برای [illegible] سعفبرو [illegible]
بیم [illegible] او جهة [illegible] با احمد [illegible] جهة [illegible] مجرب و [illegible] النفخ و [illegible]

سعر [illegible] و [illegible] نحس و [illegible] آب سرد است **جمت** سلف است که در [illegible] حوالی مدینه طیبه [illegible]
و [illegible] باشد و بهترین او [illegible] سرخ از عوارض [illegible] درسیم گرم و خشک و محلل و رادع خفقان و [illegible]
و سستی [illegible] او جهة [illegible] و ورم چشم [illegible] او جهة [illegible] و [illegible] مجرب [illegible] و [illegible]
باعث [illegible] خوارزمی [illegible] و قدر [illegible] و ظروف او اکل [illegible] در [illegible]

جمد [illegible] باشد [illegible] تیع [illegible] و [illegible] و اذان [illegible] و جهة [illegible] سوداوی و محرق [illegible]
بر [illegible] جهة [illegible] مجرب و [illegible] و [illegible] اعصاب است **۷** [illegible] که شده آن در [illegible]

حمار النخل
طلق است و [illegible] النخله [illegible] سفید و شیرین و [illegible] بلغم [illegible] و در اول سرد و خشک و مقوی معده [illegible]
[illegible] و جهة [illegible] صفرا و [illegible] و [illegible] و [illegible] سینه [illegible] و رفع [illegible]
سوداوی و [illegible] از [illegible] تخلق ارواح و [illegible] حرارت غریبه [illegible] جهة [illegible]
نافع [illegible] **جمهودی** [illegible]
[illegible] و [illegible] و بعضی [illegible] باشد و [illegible]
که [illegible] و گرم و خشک و [illegible] **جمجم** [illegible]
[illegible]
[illegible] گرم و خشک [illegible]
[illegible]

جمل [illegible] خشک [illegible]
[illegible]
[illegible]
حصوصا که با بول او آمیخته باشند و طلای گوشت سوخته او جهة [illegible] فو با

وضمادش

وضمادش [illegible] که ظهور کرم باشد جهة [illegible] مجرب [illegible] اکل [illegible] او مورث [illegible] و محمول [illegible] اسهال [illegible] روز [illegible]
معین حمل و [illegible] و قاطع رعاف و [illegible] او [illegible] جهة [illegible] و ضماد [illegible] او جهة تحلیل [illegible] و بخور
بخور و [illegible] جهة [illegible] و [illegible] کف [illegible] او [illegible] او مورث جنون [illegible] آب بود [illegible] دماغ او
[illegible] او [illegible] جهة [illegible] و بواسیر و قطع خون و شقاق [illegible] او جهة [illegible] فروج [illegible]
او جهة رعاف [illegible] و [illegible] جراحت [illegible] او [illegible] زنده بوده باشد [illegible] عاشق جهة رفع
عشق [illegible] بود [illegible] گندم [illegible] و کف [illegible] در [illegible]
[illegible] **جمان** [illegible] لؤلؤ است **جسفرم** ریحان سلیمان است **جمیل** [illegible] است
جمار النخل [illegible] است **جمم** [illegible] **حمل الحجی** [illegible] است **جماز** [illegible] است **جکودی** [illegible]
[illegible] است **جمیل** [illegible] **جکلک** [illegible] **جمیلی** [illegible]
خبطیان [illegible] دراز و غلیظ و مایل [illegible] و [illegible] و [illegible] در طول [illegible]
[illegible] برگ [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] در اول گرم و خشک و [illegible]
[illegible] و [illegible] جنین و جهة [illegible] سموم [illegible] و [illegible]
و [illegible] جهة [illegible] و فروج [illegible] و ورم [illegible] اعضا
و [illegible] قاطع [illegible] استعمال او [illegible] سینه
و [illegible] و تحلیل [illegible] و [illegible]
[illegible] در افعال [illegible]
[illegible] غلیظ [illegible]
پس [illegible] **جمل** [illegible]
و [illegible] او [illegible] و [illegible] و [illegible] خارج آب
[illegible] و [illegible] حبه [illegible] تازه

اورا ملاحظه نموده که جهت قطع اسهال و لعوق (؟) ... از عسل ... و در ... پرورده کردن ... بعد از ...
صاحب ... قبول شده و آنکه در ادویه ... است ... حیوان ... است بهترین او سرخ
و بعد از آن زرد است و سیاه او از سمومات قتاله است در دوم گرم و خشک و مفتح و محلل و تریاق ادویه
بارده قتاله و ... و ... و جهت ... حیض و ... و فواق و صرع و ... مراقی
بلغمی و ... و خفقان بارد و نسیان و فالج و رعشه و سایر امراض بارده دماغی و عصبانی نافع و مهیج حرارت غریزی
و سعوط و طلای او جهت درد سر ... و سبات و ... و ... بلغمی ... و بخور ... او با روغنها
جهت تحلیل اورام مزمنه و دردهای بارد ... مفاصل و امثال او و ... او در گوش جهت ریاح و ثقل
سامعه و وجع بارده آن و اکتحال او جهت ظلمت بصر و ... و سبل و حمول ... اصلاح رحم و سقط جنین و ...
و بول ... او ... که افیون خورده باشند رافع سمیت افیون و چون ... او ... افیون ...
بسمیت ... و ... و مصلحش ... و ... و بدلش مثل او ... و لفیف او
فلفل ... مولد ... او ... و جهت تحلیل رطوبات ... از ...
و ... زرنباد است و ... سیاه ... که ... است در ... و ...
الاغ است **جنجل** قسمی از ... است ... و در افعال مثل او است **جنبد** ... شکفته ... ا
کوبند و اکثر استعمال او در ... است **جنا** ... فارسی ... است **جناح** ... اندلس ... است
جنوبیه ... است **جناح النسر** ... است **ججا** ... مذکور ... **جنجم** ... اذان
... است **جنبل** ... است **جنکال** ... است **چندن** ...
... است **جنبر** ... است **جنکا** ... قسمی
... است **جنک** ... است **جوز** بفارسی گردکان ... مغز او در دوم گرم و در اول
خشک و ... و ... طبع و محلل و ... و ... خوردن ده مثقال ... او ...
... طبع مجرب ... و مغز ...
چون ... کنند و طلا کنند جهت تشنج بارد و ... و ... اطفال و ... و ...

... پوست ...

... پوست ... جهت ... و ... و ... و ... و ... پستان و خوردن ... نافع ...
... و ... کرم معده و ... و ... و ... جهت ... و حمول ... او
... جهت منع ادرار حیض و خوردن مغز او در ... سهولت قی ... و ... از سموم ...
... است و بعد از آن ... است و ... و ... حلق و ...
... و ... و ... و ... و ... او با ... است و از خواص او است که چون
... با ... و ... کنند و ... کرده ... ملتقی ...
... و ... جهت قطع خون ... و ... و ...
... جهت ... و ... صحیح او در ... و سایر ... متغیره ...
رفع ... که ... کرده ... و عسل ... جهت خناق و ... و خون
... و ... و ... و ... و ...
او ... بارده مثل ... و جهت فالج و امثال آن و ... کرم کرده ... جهت ... و ...
و حمول کردن ... او جهت ... و ... او جهت جراحات و ضماد او جهت قروح ... و ...
دندان و ... او و ... جهت ... کرده و ... در ... طبع و ... و خوردن ...
پوست ... او ... جهت ... و پوست تازه او ... سائیده ...
... و ... و ... تازه او جهت ...
... و ... و ... پوست ... در ... معده ... از ... اخلاط ... و جهت درد
شکم ... و چون پوست ... او را در روغن زیتون ... و جهت ... معقد
... و ... کردن ... پوست ... از اخلاط و رافع ... و ... پوست ...
او مقوی ... است ... جهت ... کردن ... و جهت قوی کردن ...
مخصوص ... او ... روغن زیتون جهت منع ... از ... دانسته اند ... او ...
جهت ... مجرب یافته اند و چون ... در روغن زیتون ... المقدار

جهت ...

بجوشانند که روغن سیاه گردد و روغن مذکور را صاف نموده در شیشه کرده ارشیه ربیبه را بروجهی در شیشه کنند که تقطیر
شیشه برسد و دهن او را مسدود کرده بخاک بپوشانند و فی کل دو هفته بار در کرده و بر دهان او در بر مجری شیشه بود اردو رتشه
یافت شود و آن خضاب است که مدتها از او نماند و مولف تذکره تا یکسال تعهد نموده و چون قبل از مو برابرو
برافشان در حمام طلا کنند مانع روئیدن او است و مکرر و دو کنند مجرب دانسته ایم و روغنی که از خواص مثل که خواید ان
او است و محلل و مسخن و یکسال بیدان او در روزی سه درهم تا هفته جهت درد و رگ مجرب است و جهت امراض بارده
نافع و ضماد او جهت الم و لوازم خشم و نرم کردن اعصاب و رفع دردهای بارده بدن و زایل نمودن قوبا و داء الثعلب و کلف
مجرب و سعوط او جهت لقوه و فالج و تشنج نافع و بدل او نیم وزن او حسنة الخضراء است بوزن او و سنبل و روغن او روغن
سداب و بابونه [illegible] کرده کان [illegible] جوز بوا بفارسی جوز بویا گویند ثمر درختی است
بقدر تخم [illegible] و چون مقشر گردد بقدر عفص [illegible] زرد رنگ و درخت او بقدر درخت انار و برگ او تازه
و خوشبوی [illegible] که خطوط سیاه داشته باشد در دوم گرم و خشک و گویند خشکی او در سیم است قابض و مفرح
و مسکن و ملطف و مقوی معده و تخم آن و [illegible] و حافظ حرارت غریزی و [illegible] و سپرز و اورام
بارده آن و یرقان و خوشبو کردن عرق و بول و بوی دهان و تحلیل ریاح و رفع کلف و نمش و [illegible]
و قی در رطوبت معده و زلق الامعاء و اسهال معدی با برودت و رطوبت و ازاله رطوبات متعفن معده و [illegible] ضماد
او جهت [illegible] و اوجاع بارده رطبه و دردهای [illegible] و امثال آن و [illegible] و طلا جهت کلف و نمش
و [illegible] اوجاع بارده و [illegible] و اکتحال او جهت تقویت باصره و سبل و جرب نافع و [illegible]
و مصلح [illegible] مصطکی [illegible] خوردن او مورث سوء خلق و [illegible] و مصلح
[illegible] سیاه و جهت [illegible] بوزن او [illegible] سنبل الطیب و [illegible]
[illegible] چوب چینی بیخ [illegible] معروف [illegible] شبیه [illegible]
[illegible] رنگ [illegible] و [illegible] است
[illegible] سپید و ثقیل الوزن [illegible] کرم زده او ضعیف القوه است [illegible] مرکب
القوی و مایل بحرارت [illegible] مجفف رطوبات غریبه و ملطف و محلل و مدر

بول

بول و عرق و با رطوبات فضلیه و مقوی باه و منقی خون و روح از کثافات و با قوه فعاله و مقوی حرارت
غریزی و سریع النفوذ در عمق بدن و مقوی اعضای رئیسه و اعضای تناسل و معده و جهت علت [illegible]
و قروح خبیثه [illegible] و در رفع امراض مزمنه و اکله و علل سوداوی مثل جرب و حکه و [illegible] و بواسیر و درد
مفاصل و جذام و داء الفیل و سایر اوجاع بارده و جراحات مزمنه و اورام صلبه و داء الثعلب و حیه و سرطان
و بهق و برص سیاه و مالیخولیا که از احتراق بلغم باشد و جهت قطع [illegible] و رفع مواد نزلات و زکام
و سموم و مجرب و نیکو کننده رنگ رخسار و [illegible] و در [illegible] تناسل قوی الاثر و [illegible] خصیه
در رفع سمیت [illegible] و اخلاط [illegible] مکرر [illegible] نموده است و علاج [illegible] و مستعمل در اکثر مواد
طبیخ او است و [illegible] قوی التخفیف است [illegible] خشک [illegible] باشند [illegible]
ایام او [illegible] و اعتماد [illegible] حاره [illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible] طبیخ و [illegible] چوب چینی [illegible]
نموده اند بسیار منتفع گردیده اند و [illegible] استعمال او و [illegible] عرق و لعوق آن در دستور است [illegible]
و مربای او در جمیع افعال ضعیف تر از طبیخ او است مگر در تقویت معده و دماغ جوز ماثل بفارسی تاتوره گویند
و آن معرب از کوز ماثل فارسی است و آن خودرو و مزروع می باشد و نبات او بقدر نبات بادنجان و برگ
از آن کوچکتر و گلش سفید و شبیه بوق و گل لبلاب و ثمر آن در اندازه [illegible] بقدر گردکان و خاردار
[illegible] در جوف [illegible] شبیه [illegible] خوش طعم و مستعمل تخم او است در اول [illegible]
سرد و در دوم خشک و گویند [illegible] قریب بالاعتدال است و مسکن حرارت [illegible]
منوم و مسکر و رادع اورام حاره و مسکن صداع صفراوی و [illegible] روغن [illegible] جهت [illegible]
حاره [illegible]
و [illegible] و قاطع عرق و مانع [illegible] و ضماد مجموع نبات او جهت تقویت اعضای [illegible]
و مجفف رطوبات غریبه و خوردن او جهت رفع صداع مزمن مجرب است و قدر شربتش [illegible]

الفی
و بدلش اغوج دو وزن او است و مورث صیون و فساد فکر و مصلحش فلفل و از یانه و عسل است جوز القی
ثمر شجریست مخصوص بهادین لبقدر فندقی و چوب او شبیه به بیده و مابین پردها دانه او بقدر حلغوزه و
با اندک حلاوتی در دویم گرم و خشک و مقوی بلغم و مسهل و جهت امراض بارده دماغی و عصبانی نافع و قدر
شربتش تا یک درم است با یکمثقال رازیانه و آب گرم و عسل و هر گاه پنج درم شربت را در یک رطل آب
بجوشانند تا بالنصف رسد جوز القی وام ... سایر مقیئات قدری نمک سایند و بعسل آغشته با مطبوخ
شبت به قدر احتیاج با آب گرم و قدری عسل بنوشند بغایت مقی و بی فایده است جوز الجنس ثمر
شجریست هندی بقدر فندقی و سر در سیاه و خال دار و پوست او نا هموار و در جوف او دانهای
بقدر قرطمی و زیاده از نخ عمق می‌شود در دویم گرم و خشک و مسهل بلغم و لزوجات و سودای محترق
و قدر شربتش تا دو درم است با آب گرم و مصطکی جوز الغیم دانه ایست مدور شبیه به املج
و در جوف او مغزی شبیه به دانه آلو بالو سرخ رنگ و با اندک شیرینی و قبضی مایل بگرمی و خشک
و قاطع اسهال مالیخولیایی بارب سود و جهت اورام نافع است جوز القطاه دانه ایست شبیه
بکاکنج و قطاه در خوردن او حریص و گیاه او بی شاخ و منبسط بر روی زمین و هر گره و نرم و برگش
شبیه به برگ ... و از آن ... و مسکن او زمینهای نمناک و ثمرش مثل کاکنج پرده
دار و در جوف پرده غلافی کوچک مایل بطول و در این غلاف دو دانه کوچک مایل بگرمی
و خشکی و خوردن برگش جهت تقطیر البول و حب ... خصوصا طبیخ ... و عصاره برگ او
جهت قولنج ریحی و خلطی نافع جوز الکثیر ثمر شجریست درختش کثیر الوجود بقدر جوزی و اندک
طولانی و سفید و دانهای او ... و پوستش خشک و چون دار و در ... و در تخت پوست جسمی ...
در جوف او دانه شبیه به دانه انگور و هر عدد خوشبو و با اندک تندی و اهل مغرب او را فلفل السودان
گویند و زنان اهل ... بزرگ در سیم گرم و خشک و با آب گرم مدر حیض و منقط جنین و رافع
درد ... و آب طبیخ او مفتت حصاه و روغنی که از آب طبیخ او در ... برآید ... و امثال
جهت درد کمر و سایر اعضا مفید و قدر شربتش تا یکمثقال و ... اشتها و ... و مضر ... و مصلحش

کبزا و بدلش القسط او فلفل و در بخر یک ... الجره است جوز الکوثل و در بعضی جوز القی نیز گویند
ثمر نباتیست هندی شبیه بخرنوب در شکل و رنگ و مستدیر و پهن و پوستش نازک و در جوف او
علفی شبیه بغلاف ... و طعمش مثل طعم ... شبیه ... و کلش سفید در اخر سیم
گرم و خشک و بغایت مقی و مسهل و مقی بیش از اخلاط ... و رافع سدد و صلابات و اوجاع
بارده و حصاه نافع و در حمی اعضا ... که بعد از خوردن او نابک ... ابیض و مصلحش
فواکه و رب ... و قدر شربتش تا یکمثقال و ... او ... مسهل و مصلحش ...
سرد و ... و استعمال ... جوز جندم ... اول در ... از کوز کندم
فارسیست و کل کندم نیز گویند و چیزیست شبیه بمغز گردکان که بر روی ... مشکول می‌شود و سفید
مایل بزردی و چون در عسل گذارند متخلخل شده و قدر قلیل او حجم عظیم بهم رسد در اول سیم گرم و خشک
و با رطوبت فضلیه و بغایت مشهی و محرک ... و مسمن و مع هذا ... دان تخفیف قوی
مسطح ... و جهت حصاه و رفع عسر البول و قطع خواهش از کل خوردن ... او را با آب
و بجهت قطع نزف الدم و ضماد او جهت ... و سعفه و نزف الدم نافع و ... مصلحش ...
و قدر شربتش تا دو درم است و چون یک رطل او را با ده رطل عسل و سی رطل آب گرم ... بسیار ...
... و ... روز ... که در ... مثل خمر و قوی
تر از آن باشد جوز ادم ... کتابت ... که آن سفید و ... و در طعم
شبیه به بلوط و با اندک تندی و چون خشک شود از آن پوست رقیقی سیاه ... و ساق
گیاه او باریک و مستدیر و زیاده بر ... و مجوف و خشن ... و گلش شبیه ... و سفید
و تخمش ... باریک و ... و برگش شبیه به برگ ... و در مزارع و جبال ... در دویم گرم
و خشک ... حصاه ... گرم ... با ... مطبوخ بنوشند
... او ... و ضماد او ... او ... بلغمی ... در یک شب ... دانسته اند
و قدر شربتش تا دو مثقال و مصلحش ... بزرگ ... است جوز ... بارد و خشک

حب الخشم نبوی بقدر ... و ... شبیه بحب البطم و از آن کوچکتر
بقدر فلفل و از ... خیزد و گویند فلفل است و درخت او شبیه بشمشاد است در دویم گرم و خشک
و مقوی معده و ... و ... رطوبات ... و مقوی ... و مفتت حصاه و مدر ... و
... او ... و مصلحش ... و شربتش یکمثقال و بدلش ... است حب الفلفل بفارسی ... گویند
دانه ایست سیاه مایل بازرقی و براق و شبیه بتخم کتان و از آن بزرگتر و مایل ... و در ... طعم
... گرم در دویم گرم و خشک و گویند مایل برطوبت است بغایت مفتت حصاه و رافع
... و مدر بول و حیض و ... طبع و ... و ... و مفتح سده ... و ضماد او جهت ... و رفع
... نافع و مضر ... و مصلحش عسل و قدر شربتش یک درم است با آب ... و ... است که چون
او را ... سنگ ... قطع ... حب ... دانه ایست شبیه ... و مایل ... و غلاف دار
... و با اندک تندی ... و در ... است در دویم گرم
و خشک و مقوی ... و مانع ... و جهت امراض بارده نافع و قدر شربتش تا دو درم و بدلش ...
بقدر نیم وزن آن ... حب البلسان
تخم درخت بلسان است بقدر ... و بزرگتر از آن و مایل بطول و مغزش سفید و رنگ او اشقر و در وزن
ثقیل و طعمش تلخ ... و ... است و بالفعل ... حب بلسان و در ... او ...
... او ... و ... درخت بلسان در ... گرم و خشک ... و ...
... و مقوی معده و ... رطوبات ... و ... امراض بلغمی
و سوداوی و ضیق النفس و درد معده و جهت تحلیل ... و ... و عرق النسا ...
و ... و ... او ... و قدر شربتش تا دو درم و بدلش ... او ... حب الخطمی
... و درخت ... حب الغار
... او ... و ... سفید و رقیق و در ...
... برگ ... در دویم گرم و خشک و

و مفتح سده جگر و سپرز و مسهل بلغم خام و عصاره او ... او را با آب و سرکه جهت سپرز
~~مجرب ... ~~ مجرب و ... او جهت ... و ... او جهت استحکام ... و ضماد او جهت اورام صلبه
و تشنج و مفاصل و سعفه و صلابت جگر و سپرز و مواد سوداوی و بلغمی ... و حکه و با بول جهت ناسور نافع
و بلغمی و مضر جگر و معده و مصلحش رازیانه و قدر شربتش تا دو درم و بدلش ... او ... و مغز او ... و روغن
او ... و محلل و جهت درد گوش و ... و ... و رفع ... و شقاق ... و نرم کردن عصب ... و درد دندان
و اوجاع بارده و فالج و امثال آن و تحلیل ورم جگر و سپرز ... با ... جهت ... بلغمی و ضماد او ... جهت نزلات
بارده و سرد ... و جرب و ... و ... قاطع آثار قروح نافع و شربتش یکمثقال او با آب و عسل
... و مسهل و با آب و سرکه ... جگر و سپرز ... او مسهل رطوبات ... و مضر معده و مصلحش
... حب الخضراء بفارسی ... است ... دان ... درخت ...
در ... او ... و در اول ... در دویم گرم و خشک ... در سیم گرم و خشک
و مسهل و مدر بول و حیض ... که ... شده ... کرده و معده و محلل ...
کرده و ... از فضلات بلغمی و جهت ... و ... و ... از ... و جهت ...
و تنقیه جگر و درد ... و ضماد ... او را جهت ... و ... در ...
... و ... و ... و مصلحش کثیرا و ... و سکنجبین ...
حامضه و بدلش مغز گردکان و گویند پسته و بادام است بالمناصفه و روغن مغز او در دویم گرم و خشک
و ... و ... و مقوی اعصاب ... و ... بارده ... و ... او جهت ...
و ... و ... و ... و تحلیل حصاه و در ... و ... جمیع ...
اعضا و ... جهت امراض مذکوره ... نافع ... و مصلحش ...
و قدر شربتش تا سه درم است حب المحلب ... دانه ایست ...
... او سرخ و ... صلب و مغزش سفید و ... درخت او خوشبو
و قریب به درخت ... و زیاده ... در جبال که ... و در ... بسیار است

لعقد بخودکی دل شکل زعرور و خشخاش سبز کوچک و بعد از رسیدن سرخ الوان و شیرین و با عفوصت
و درخت او بقدر درخت آلو بالو و چیزی و برگش شبیه به برگ سیب و گلش سفید و در بعضی بلاد
خزان نمیکند و در تنکابن به خار نامند در دوم گرم و خشک و مشهی و رادع ارتفاع بخار و بقدر یک
سخن بین و مخدر ملین او قبل از طعام و بعد از ان مسکن ارتعاش معده و سایر اوجاع بدن علی
الخصوص درد کمر و تنها یا با طعام در شکل ضان و مانع تعفن اطعمه در معده و مصدع محرورین و
مصلحش انارین و قدر شربتش تا سه درهم است جوز آبه طعامیست که از آرد گندم و سبزیها
ترتیب میدهند و ترکی اماج گویند و ان مرطب و ملین و موافق سینه و خشونت و تحلیل الغذا و نفاخ
و مضر صاحبان ریاح و رطوبت معده است جوز القیء رفع یا نیست جوز الابهل ابهل است
جوز الطیب جوز بوا است جوز هندی که رجیل است جوز ماثم و جوز ماثل و جوز ماثل مقابل
جوز ماثل است جوز المرج حب کلکنج است و گویند فلفل است جوز الستر [illegible] بار درخت
سرو است جوز الی [illegible] هندی است جوز شیراز فندق است جوز الحبشه جوز القی است
جوز الانهار و جوالب جوز الفطاه است جوز الوماینوس قسمی از محلب است جوبنا [illegible]
جوزینصا است چویل بلغت اصفهان کاشم را گویند چوده صناغان اسم فارسی ازرنبول است
چوغان اسم فارسی اشنان است چوان ماس عجم اسم فارسی شاه بلوط است چو اسم فارسی [illegible] است
چوب هند اسم فارسی بلسان است چوبک اشنان اسم فارسی عرطنیثا است چوبی اسم ترکی
فارسی [illegible] است جوالی اسم هندی نانخواه است جادی اسم هندی ذرت است جونری
اسم هندی [illegible] است جوع اسم هندی فلفل است چویته اسم هندی [illegible] است جوهر اسم هندی
فاره است جوار اسم هندی علکی است چوکها اسم هندی [illegible] است چوکا اسم
هندی [illegible] است چونغا اسم هندی [illegible] است چهپوی اسم هندی [illegible] است چوکی ابهل
اسم هندی کرنب است چهنکا اسم هندی جراد البحر است چهتا اسم هندی شجر است چهاج
اسم هندی مخیض است چهار اسم هندی قشر است چهل اسم هندی نخ است چهوهره

اسم هندی شجر ارس است چوره کاذر دانا سنجره ای مالک است و صابون الغانه جبلت الک اسم ترکی
ثمر آن شبیه به جبل گنجشک و دران دانهای ریزه شبیه به دانهای [illegible] سیاه و سرخ ریزه و ترش و شیرین
و درو شبیه بوی خربزه [illegible] لذیذ و گیاه او بقدر شبری و زیاده از آن و برگش شبیه به برگ گل سرخ و باندک
خار و گلش شبیه به [illegible] گیاه او همین سبز و در تنکابن [illegible] و در دیلم جبل و در گیلان و مازندران خرزه
گانامند و این ثمره [illegible] است و گیاه دیگر [illegible] سبز است و دانه سرخ و شفاف و بقدر نخود کی از و بلط
برگ او طولی باریکی متصل و برگش بقدر [illegible] دانهای او مثل سر سوزنی و از جمله خارها است و اورا
داور اگویند [illegible] و هر دو قسم ان در طبرستان موجود است و [illegible] در تنکابن [illegible] و ان یکی است و جیلک
سرد و تر و مقوی دل و مطفی صفرا و مرطب بدن و مقوی دماغ و جهت امراض سوداوی و خفقان و سعال یابسی و حرقه
و حکه و ابو اسیر [illegible] و در جمیع افعال گیاه او مثل عناب است جبلنگ و ان حب را
[illegible] گویند و در حرف قاف الف و او مذکور میشود [illegible] فارسی [illegible] مثل برگ [illegible] و نهایت سبزی
مایل بزردی و ثمرش [illegible] برروی او شبنمی [illegible] و ارتفاع دانه سرخ بقدر عدس منعقد گردیده
نمو میکنند و سرخی ان [illegible] و نبات او در یکم سرد و خشک و [illegible] در آب طبخ برگ او جهت تخفیف رطوبت
رحم و ضماد برگ تازه او جهت اورام حاره و تسکین درد و [illegible] و سنگ مفاصل [illegible] خشک او بادیان
سرد بجهت اسهال [illegible] جهت [illegible] جراحت و طلای او جهت تقویت اعضای [illegible]
نافع و قدر شربتش یک مثقال است جبوع اسم فارسی [illegible] است جبیلک اسم ترکی جوز بوا است جبهان اسم ترکی
غزال است جبقی اسم هندی جوز بوا است جبیاک اسم هندی ریوند است جبتا اسم هندی [illegible] است
جبل اسم هندی صندل است جبوتار اسم هندی [illegible] است جلاب [illegible] اسم فارسی [illegible] است [illegible]
اسم [illegible] است [illegible] است باب الحاء الحاشا [illegible] شبیه بصنوبر و بقدر [illegible]
[illegible] مایل بسرخی و برگ [illegible] و باریک و گلش ریزه [illegible] سفید مایل به بنفش و سرخی [illegible]
[illegible] و ثمرش کوچک تر از خردل است در اول دوم گرم و خشک و [illegible] مدر بول و حیض [illegible]
و مخرج جنین و مشیمه و مفتح سده [illegible] و مقطع و مسهل بلغم [illegible] و مقوی [illegible] و محلل خون

برگش دراز و خوشبو دار از برگ زردالو کوچکتر و مایل بخیری در دوم گرم و خشک و [illegible] و مدر بول و حیض
و مفتح سده کرده و مقوی [illegible] و سپرز و مسکن اوجاع باطنی و مفتت حصاه [illegible] گرم
و ملین صلابتی که از صدمه و جذر باشند و [illegible] رطوبات سینه و خشنی و مفرح و مقوی حواس و جهت خفقان
و درد کمر و [illegible] و قولنج [illegible] با بادام و شکر مسمن بدن و تقطیر بول را نافع و چون داخل نان
کنند [illegible] و رافع هزال و معاودت [illegible]
مجرب دانسته اند [illegible]
الغث [illegible] و طبیخ او جهت [illegible] نافع و [illegible]
گلاب [illegible] و قدر شربتش [illegible] درهم است [illegible] مغز بادام تلخ و چوب
و برگ او در اول گرم و خشک و مقوی بدن و جهت رفع [illegible]
[illegible] چوب او [illegible] جهت [illegible]
دانسته اند و چون [illegible]
و مفاصل [illegible] است [illegible]
در [illegible] بزرگتر [illegible] و القدر نخود و
[illegible]
او است [illegible]
خشک و مانع اسهال و [illegible]
[illegible] نافع و [illegible]
و صوت و [illegible] است جنبا بفارسی
کرم [illegible] و در غایت سبزی
و در [illegible] گرم و خشک
و مصار و [illegible] خشک کننده باشد

با دوازده مثقال [illegible] سه روز بنوشند جهت [illegible] کرده و [illegible] مجرب دانسته اند و [illegible]
از خشک او با روغن گل جهت [illegible] ضماد [illegible] صورت
و [illegible] است حباب [illegible] کوچک و سیاه و شبیه عقرب و از جعل
[illegible]
[illegible] جنادی [illegible]
گرم و خشک و موافق [illegible] و جهت ربو و ضیق النفس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جهت ربو و عسر النفس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حبحب [illegible]
و غلیظ و مولد خون سوداوی [illegible] استعمال نمودن
حبق [illegible] حبق [illegible] است
دیگر [illegible] حبق الفیل [illegible] حبق الی [illegible]
[illegible] حبق [illegible] حبق البقر
[illegible] حبق [illegible] حبق [illegible]
[illegible] حب الصنوبر [illegible] حب [illegible]
حب النخل [illegible] حب البقر [illegible] حب الفلفل [illegible]
حبق [illegible] حب القلب [illegible] حب [illegible] حب المسک [illegible]
حب [illegible] حب الهال [illegible] حب الفهم

بلادر است حب الکاکنج تخم نوعی از عنب الثعلب است که در فارسی نیل نامند حب البطم حبة الخضرا است حب العروس لسان العصافیر
حب اللبن بنابر صحیح لخمص است حب الفقد تخم فنجنکشت است و گویند تخم بنجنکشت است حب الفقد حب غار است
حب الصنوبر حب الملوک طین و شبیه است حب الزلم ... بفارسی حب العزیز دلموت خشک است حب الاثل
عذبه است حب العروس بهوی است حب الغار ما زریون است حب العرعر کبار است و گویند تخم سنبوفر است
حب الخلوم انیسون است حب الملوک ماهودانه است و گویند دند است و گویند حب صنوبر کبار است و بغداد آن
گویند بلغم لبغداد اکثر فراس است حب العصفور توت است و گویند اطلی است حب الغار الثعلب جسمی
و حنبی و دلی است حب المساکین لبلاب است حب بلغم اهل بکر الطبخ هندی است حنظل تخم زنبق بنفشه
و در ورد من است حجر حفی جوره انکور است حنظل بری مام تنباکو است حجر کیم ارم از زمین صلب کرده
و از طول رطوبت و جفاف مرة بعد اخری تا رفع مزاج ارضی او کردد و در اختلاف رنگ او بحسب محل
و غلبه رطوبت و حرارت و امثال آن باشد رطوبت و برودت غالب کردد موجب سیاهی اند و قدر مرد
باشد نیز وجرارت و حرارت بیاض حمرة اند و خلط آن بسبب صفره و حرارة مفرط و در رطوبت
ضعیفه موجب سواد و محک در غیر مستحکم المزاج بخلاف رنگ ظاهر او باشد حجر ابیض سنگی است ابیض و با اندک
شفافی و چون آب بدو منقل شیر میکردد و در دوم سرد و در اول خشک و قاطع نزف الدم و حیض و مقوی معده
و جهة قرحه معده و ضماد او را دافع مواد و الکحال او جهة منع نوازل و قرحه و سلاق نافع و مورث یرقان و حشی
عسل و فتور و نشنی میدهد و بر نیش نافع است حجر عینی سنگی است سفید و براق و بتعلیظ مایل بزردی و سبزی
مایل بحرارة و منفی قروح و دد افعال ضعیف از حجر لبنی است حجر منقد سنگی است زعفرانی رنگ و الوان نود و
و در نکی و از نواحی مغرب حیز و در شکل شبیه بسرخ و در قوت قریب بنادنج و اندک از آن ضعیف تر و به سبب
و حزاز جهة قروح عمیقه چشم و التیام طبقه قرنیه براسوی که حدقه و خوشت رفعال بهتر از حجر لبنی است حجر قطی
بلغه مصر او را مانند حاو سکیت مایل بسبزی و سست و لقابت و زورنکی و کاذر آن باد جائیه نبو بنه
و در اول سرد و خشک و قاطع سیلان خون و رطوبات و بلغمی و تحلیل اورام و مخفف خوی و داشتن سیلان او باب
جهة اسهال و زحیر و درد مثانه و نفث الدم و قرحه احشا و جهة قطع سیلان حیض و رفع بواسیر رحم و درو زاو جهة

قطع

قطع سیلان خون جراحات و اکحال او با داود بر نیز بر جهة قرحه چشم و با موم روغن جهة زیاده شدن قروح خبیثه
و التیام جراحات نافع است حجر جنتی سنگی است شبیه بزبرجد و زبرجد و گویند نوعی از زبرجد است و از بلاد
حبشه خیزد و سائیده او سفید رنگ شود و کرم بسیار تند و منقی و جالی و جهة ازالة آثار قرب العهد و بیاض
و انتشار بدون ورم و ظفره نافع است حجر الیهود سنگی است بشکل بلوط مایل بسفیدی و با خطوط متوازیه
و در آب نرم میشود و طعمی ندارد و محرر ابن احمد گوید که نر و ماده میباشد و ماده او مستدیر و سفید و مخطط بسیاری
و سرخی میل ... و نر او بقدر جوز است و جهة حصاة زنان مجرب و نر او بشکل بلوط و مخصوص حصاة مردان است
در اول کرم و خشک و گویند معتدل است و مدر بول و دافع تولد حصاة از نکی است تا نیم مثقال و با نخاه منفعت است
مفتت حصاة کرده و مثانه و طلای او جهة التیام جراحات و با عسل جهة تلبیس مهلبات نافع و مضر معده و مصلح او
و مصلحش تخم کرفس و عسل است و گویند مضر جگر و مصلحش صمغ است حجر الغلغل نزد مولف لا ... حجر حبشی است
و ابن تلمیذ گوید که آن سنگ برای شبیه بفلفل است که در صحرای خشک کرمان فلفل باد آن مخلوط شده کیفیت
او را حاصل میکنند و در اطلیه مثل کلف مستعمل است حجر الفم سنگی است که قوة الجذب میکند و در حباب زیادت
نور قمر اعنی را او مایل بسفیدی میشود و با اندک شفافی و سبک و در مغرب و بلاد عرب یافت میشود و در دوم
سرد و در اول خشک و جهة صرع اطفال و سقوط مجرای النساء و جهة جبوان و خفقان و نزف الدم و تعلیق
او در بازو کبودی میباشد منبول جهة و رفع خوف و فزع وارد حنق او بر در حقت الا ما حفظ نزد او و ستر آن
و مضر کرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش یک جو حجر افرنجی سنگی است با حی خفت و ثقل و افزای او
مختلف است و در رصلابه این و بخطوط سفید مثل افیمیا دار از اقسام لقیه خیزد با قوه مخففه و اند کی
قابضه و با الدبع و حرف و سطی او سه بار در ضرفعال او قوت ده جهة قروح خبیثه و تعفنه مفرد او با شراب و عسل نافع و حرق
معمول او با موم روغن ابهه سوختگی آتش و امراض چشم مفید است حجر الاسکفه سنگی است ملون با سرخی و زردی
و سیاهی و شکسته او مایل بتیرگی و کبودی و مستعمل خشتی و زنان است و زور اد جهة ورم پستان و جراحات و قطع نزف
الدم نافع است حجر الکوا سنگی است سفید و شفاف و شبیه بر بلور و فرق میان او و بلور نرم شدن او در آب است
در آب جهة خفقان و نزف الدم و حرارة معده و انشا سیلان او را دافع مرض خناق است و قدر شربتش یک حبه و لوکی

از او مایل بزردی و طبیب در براق تر میشود و از جمله سموم است حجر الکلب سنگی است که چون بطرف سگ انداز بند بدندان
کیرد و دور افکنند دور عداوت موثر دانسته اند و چون در آب شراب اندازند از آن میخورند حضور او در مجلس
عربده اهل مجلس و کلفتش و دریع کبوتر باعث کریختن کبوتران است حجر خرابی سنگی است سیاه و ید و در سقلیه
خیزد و از آتش مشتعل کردد و از آب کم کرد و با روغن شعله ورکردد و از روغن اطفا یابد و تعلیق او جهة صرع و درد
رحم و جهة زنان عاقر و منع از سیر حیوانات موذی و بخور ابش جهة کریزانیدن هوام موثر است حجر اغریقا العقابی
سنگی کنک و کنکرم مانند سنگ شبیه تربد و از بادیر موریس بیرد و قطع نزف الدم جراحات و ستون عرق او و جهة
دندان و لقوه بر تشنج نافع است حجر غاغاطیس سنگی که از ولایت مشهور لغاغا ما بین فلسطین و طبریه خیزد و معروفست
بچشم چون در آتش گذارند مثل چوب سوخته کردد و از تکلیف او بوی نفط میآید با صلابت و سفید با بو قبل از احراق سیاه
مایل بکبودیست و بسیار سبک و صفحه ای و بعد از احراق مانند بوی شاخ حیوانات و نفط است در دوم
کرم و خشک و محلل و جالی و شرب او قطع حمل و حیض و منفعت حصاة و تبخیر او جهة غشی که از اختناق رحم باشد و کریزانیدن
هوام موثر و مضر بر مصطکی و زعفران و بحرج مرع مقرر علیس و ضماد او جهة لقوه و رو باییدن کوشت مفید و بخور او
رافع کرم انجار و قدر شربتش یک بیمدرام است حجر الاسفنج سنگی که در او سفنجی یافت میشود و در زیع سنگ اوشده و بهترین او
سفید صلب است در اول کرم و در دوم خشک بلیغ و قطع نزف الدم و در رادو جهة التیام جراحات و طلای
او جهة تحلیل اورام و رسانیدن او لقدر دو دانک با شراب و امثال او جهة حصاة کرده و یرقان نافع است
حجر حوفی سنگی نمی الشبه بخزف و صفحه ای و زرد و از اسم بزد و بغایت خشک و کرمی او کم و با قوه
قابضه و اندک حدت و قائم مقام حجر فیر تیزور در سترداری لوی در دو درم او با شراب قاطع خون حیض
و خوردن آن چهار روز بعد از طهر باعث قطع حمل دائمی زنان و ضماد او با عسل جهة ورم پستان و قروح خبیثه
و منع زیاده شدن موثر است حجر المس که بآن کارد و شمشیر تیز کنند و بفارسی فسان گویند و او الوان مختلفه
میباشد بهترین او سرخ و سیاه براق است و سنباده قسم زبون اوست و سرخ او حار است در اول و باقی
اقسام سرد اند جهة حکه و جرب و داء الثعلب سلاق و بیاض و منع بزرگ شدن پستان و خصیه و سائیدن او با آب
جهة رویدن موی و رسانیدن بکدرام او با سرکه جهة ورم سپرز و صرع نافع و مضر کرده و مصلحش کثیرا و سائیدن

قم

افزاید بر روی مس جهة قروح که دفعه بهم برسد طرق قسم سبز بنوال او جهة سوختگی آتش و بیاض چشم و با سرکه و ابطوان
جهة خفنازیر و قوه باد و جرب و حکه و با قرطم جهة سرطان و اکله و شقاق و قروح معقده و اورام حاره اعضای
عصبانیه و التیام جراحات و عصب و درد دندان نافع و سائیدن او در چشم بر کل آن باعث زیادتی قروح
و سوختگی آتش مفید است حجر الحیته بفارسی مهره مار گویند قسمی از مار بهم برسد بقدر الفیف فندقی و مایل بمدور اکثر
در رنگ خاکستری و بعضی سیاه و صلب و مخطط بخطوط سفید و بعضی سفید دست میباشد قسمی معروفست و با زهره
نامند و بعضی گویند سنگی است ملون و از معادن زبرجد بهم برسد و جمعی گویند که از زبرجد است و بهترین آنست
که چون بر کزیده مار بگذارند بچسبد و بعد از آن چون در شیر اندازند شیر را سبز کند و چون جذب سم کرده باشد
دیگر نچسبد و در حین جذب سم لون او متغیر کردد و بعد از آن که در شیر انداز بزودی حال آید و او بجهة کزیدن
عقرب و هوام دیگر ضعیف العمل است و جهة رفع سنگ مثانه لعابت نافع و قدر شربتش تا سه قیراط و تعلیق
مخطط او جهة صداع و لینز مس نفعت حجر هندی سنگی است که از هند خیزد مایل بسیاهی و سرخی و سائیده
او مایل بسرخی و زردی و شاید هندی نامند و در رعاف جهة قطع خون البواسیر و جراحات سعدیل ... است
بکرد آنکه و اکثر از آن جهة قطع خون اعضای باطنی دلو و سیدم موثر سفید است حجر منفی بنوان بعد از نیم
و قبل از فاسنگی است که از نواحی مصر خیزد شبیه سنگ ریزه و اکثر از الوان مختلف و طلا و سائیده او با آب
باعث چیزی معنویه شود حجر المرام سنگی سیاه که از او دیک و ظرف میسازند و در خراسان بسیار است
جهة القوه لشه و درد دندان و نزف الدم موثر است حجر الکواکب سنگی است بسیار سفید و تا مشد و ساحل
دریا ... خیزد و قبل از حکاکی کدورت و بعد از آن شفاف و سفید میکردد و شبیه بحجر سلوان و در اخر
دوم سرد و خشک و رادع و جالی جهة خفقان و غشیان و غطش و التهاب و ذرد او جهة رفع نزف
الدم و اکحال او جهة رفع بیاض مزمن و تازه و ازالة آثار قروح چشم و اعضا و ستول او جهة جلای
دندان و رفع زردی او و جمیع امراض رو پرآن و ... سیلان طعام و شراب در قدح او موروث سرور
و رفع شر در مجالس و در دست او رافع بهتان و سحر و چشم بد و مورث دوستی مردان و زنان
دکذاشتن و در منزل سیما ... که دایست البعیلان و نزد اهل هند بسیار

سعد است حجر الحک سنگی است ثقیل الوزن و سیاه و گویند مایل بسفیدی نیز باشد و چون بگاز دران
سوان باو برسد طعم زعفران از او ظاهر گردد و چون با دوا اعضا را بمالند هر کسی را زایل کند و بعضی از ان سنگ
با ترتیب دانسته در دوم سرد و خشک و جهت درد کرده و عسر النفس نیز باو و جهت رفع بیاض چشم با شیر مرضعه بسر الحقا لا
لغایت نافع و قدر شربتش یک دانگ است حجر البک سنگی است بقدر باقلی و از ان کوچکتر و سفید مایل بزرد
و در شکم خرس سنگوان میگردد در دوم گرم و در اول خشک تعلیق و شرب او جهت رفع خفقان و الهموم و دو سواس
و درد اس و شش او جهت رفع تشنگی است و گویند مبتلای که از ان آشامیده باشند جهت تشنگی مفرط نافع است
سعد است حجر النار سنگی است قرمز است و سنگ چخماق گویند و ان اقسام و الوان مختلفه میباشند
و در اول سرد و در دوم و سیم خشک و در رطب او مجفف خنازیر و جهت التیام قروح و جراحات الا ان جمیع اعضا
نافع و تعلیق او بر ران زنان که در لنه لسته باشند جهت عسر ولادت موثر است حجر المغناطیس سنگ
الی است از انسانهای عمان و حوالی ان بر اسند جنبر و بهترین او لاجوردی صاف و زبون ترین او سیاه است
در سیم خشک و در اول گرم و گویند سرد است و چون قوه جاذبه او از ربودن آهن ساقط گردد و از مالیدن
سیر رفع قوه او شود و الحال ان که در خون گرم انداز بنا عاده قوه کند صفو حا چون در خون بز بیاندازند
و هر روز تغییر دهند تا سه روز و عرق و رطوبت نیز سقط قوت او است و شراب او مقوی جگر و سپرز و مزیل
حصاة و فالج و نقرس و مفاصل و عرق النسا و عسر ولادت و تا ماء العسل مسهل اخلاط غلیظه و با فوا نفخ
قاطع اسهال و درد داء و جهت رفع معرفت جراحات الات آهنی زهر دار عجب الاثر و جهت قطع نزف
الدم و التیام جراحت و محرق مغسول او در جمیع افعال مثل شادنج و قدر شربتش نا نیم قیراط و دا نشش
او در حریر سفید بابت تبول و جاه و سینه و فضای حاجات و درد دست نگاه داشتن رافع کزاز
و درد دست و پا و تعلیق او با طرف جهت عسر ولادت و درد ناخن موثر است و گویند چون
حایض مس او کند این اثر از او زایل میگردد و چون زحل در سنبله باشد او را با کلاب شسته بسر ترتیب
داده اکحال نمایند و مریخ در میزان بوده از آهن نیز بسر ترتیب داده و دیگری او را اکحال نماید
و شخص مکحول بمغناطیس مدت بر نظر در شخص مکحول باهن کند بر بینه محبت عاشق باد اول کردد که فوق

ان منصور

ان منصور بیان شده و مجرب دانسته اند حجر بوقلیس سنگ شبیه بوره ارمنی و از ان انواع تر و ملح و بانفطهای زرد
و سفید کرم و محلل قوی و تدهین بروغن زیتون که دران بوقلیس سائیده باشند جهت رفع مانندگی اسب نافع است حجر المثانه
سنگی که در مثانه متولد شود گرم و خشک و اشامیدن او جهت تفتیت سنگ گرده موثر و سنگ مثانه را نفعت
و اکحال او جهت رفع بیاض چشم مفید است حجر الحمام جرمی است که در دیگ حمام متحجر شود و دیزه رنگ و سبک گرم
و خشک است و در اول تر بوده بر سرطان رحمت و ضماد او جهت رفع سرطان عنبرین موثر حجر البقر سنگی که در زهره گاو و در شیردان
گاو سکون میگردد و ما در زهره گاوی داند زرد نامند و مایل بسیاهی و با اندک براقی دوست و منقط بسیاهی و
بعضی بزردی و باطن او مایل بسفیدی و زردی و هر چند در گاو سیاه بهم رسد و در گاه سکون گردد و چشم
گاو مایل بسفیدی او زردی هم قیاس و شدید کرده لازم نبود و اکثر اوقات فریاد میکنند و خاد زهره شیلون بعضی آهن و بعضی
طولانی و بعضی مدور و انچه در زهره او سکون است از یکه تا چهار مثقال میباشند و تو فیتش بالاراب است در اخر
دوم گرم و خشک و در افعال از حجر التیس بغایت ضعیفتر و محلل و مسمن و مدر حیض و بول و جالی و مغثت و ضماد و اکحال
او مقوی بصر و رافع بیاض و طلای او جهت برص و بهق و اثار و بواسیر و التیام جراحات و با آب کشنیز جهت حمره
و نفوار سا سبو و امثال او و با آب جهت روییدن موی سیاه در موضع برص و داء الثعلب و بعد از کندن موی سفید
از مجربات است و سعوط بقدر عدسی او با آب چغندر جهت نزول آب و خوردن او هر روز بقدر دو حبه با حلاب
بعد از حمام بلا فاصله یا در حمام چند روز از عقب او گوشت اب مرغ فربه آشامیدن باعث تسمین بدن از مجربات
دانسته اند و معطر و مجرب و مصلح و مصطکی کثیرا و قدر شربتش تا دو قراط و بلغتفال ادنا تل است و انچه
در زهره گاو سکون کند بزرگتر و سبکتر و در افعال ضعیفتر است حجر الایل سنگی است که در گلو گوی
سکون یافته و در یاد زهر نیز مذکور شد حجر الحلزون جسمی است که در سنبر اهل متحجر میشود سفید و صلب و آهن
سیاه کرم و حار و در بر انیدن سنگ گرده بغایت قوی حجر البحری جسمی است سفید و مدور و صلب
و در جوف او دانه است که در اعلی و اسفل حرکت میکند و از سواحل دریا خیزد و قسمی از اکمکت است و بلندی
تا دو دانگ او در تفتیت حصاة و عضو ایناث بغایت موثر است حجر الافوح سنگی است که مانند فیروزه بود و بر روی
آب جی ایستد و از آن ستبول خیزد و مجفف و قابض و بلغت نکه او در رفع سم عقرب میکنند حجر المولی سنگیست

سیاه و با سوراخهای مانند اسفنج و با صلابت و از جبال طرف مشرق خیزد و در اخر سیم گرم و خشک و محلل و حابس
خون حیض و چون گرم کرده و سرکه را بر او ریخته عضو را بخار او نگاه دارند باعث ازاله ورم و رافع نزف الدم
در بعضه خون حیض و شستن مقعد با سرکه که در آن ناخنه او را انداخته باشند جهت بروز مقعد و اطول او
جهت محکم نمودن اعصاب و قطع عرق و رافع اعیا و حمول او جهت بواسیر و منع حمل و طلای او جهت استسقا نافع است
حجر ارمنی سنگیست لاجوردی و غبیر و با ریشه و نرم ملمس و قسمی از او سرخ و دیزه و از ارمن خیزد و در دوم
گرم و خشک و مفرح و مسهل قوی سودا و انفع از لاجورد و در سم اندرونی حجر القیشی سنگیست سفید و مدور و صلب
و از حجاز خیزد و قسمی از اکمکت است و حجر الثمر و حجر العقاب نیز گویند و در نسخه ان اثر و عقاب مذکور میشود
و ابن الدوله قایل این کلام است و مولف تذکره او را اکمکت دانسته و ظاهر الف که قسمی از او باشد
حجر الکمکت چهار قسم است دو قسم او سیاه و در حرف الف مذکور شد و دو قسم سفید و با جلاء است و بدن
فتیل او مدر بول و مغثت حصاة و تعلیق او مقوی دل و در مثانه بول است حجر بادی سنگیست شبیه
بحجر خرفی و بقدر کف دست و سبک و انچه از او جاذب آب گردد و بر روی آب ایستد و بعد از جذب
ان بقعر آب برود و چون در آفتاب گذارند آب را پس دهد جهت استسقای زقی نافع است
که چون موضعی از حوالی ناف را جراحت کرده بران بندد جذب رطوبات کند حجر الحماد قسمی از خماهان است
چون رافع خمار است بامن اسم نامیده اند حجر الایبس سنگیست سفید و سائیده او مثل شیر جهت عسر
بول و در جمیع الخفاف از هر حیوانی که نافع است بر ستور او نافع و گویند او حجر لبنی است و مراد از کسیرمان
از حجر اسفنج زجاج است حجر القیاشوی سنگیست متخلخل و سفید شبیه باسفنج و بر روی آب می ایستد
و گویند نوعی از زبد البحر است و سیاه او نیز میباشد و از اسکندریه اعمال آهن خیزد در اول گرم و در سیم
خشک و محلل و حابس نزف الدم و سرکه که او را گرم کرده در سرکه انداخته باشند جهت ضیق النفس و طلای
او جهت ستردن موی و تحلیل رطوبات و استسقا نافع و چون حک خطوط از کونشتجات باز کنند
اصلا معلوم نگردد و محرق او جهت جلای دندان و استحکام لثه و بردن گوشت زیاده و قروح غایره و شکوری
در رفع آثار و مالیدن او مثل سنگ پا بر کف پا جهت رفع صداع و تقویه بصر موثر است حجر التسف

لیفاو بهای

لیفاو بهای موجود عبارت از سنگ فارسیست و ان سنگی در غایت است صلابت و بهترین او زیتونی پس
سبز مایل بزردی پس سبز صاف و بعد از ان سبز مایل بسفیدی است در اخر دوم سرد و خشک
و مقوی معده و قاطع نزف الدم و زحیر و قروح باطنی و خفقان و حرقة البول و نزول آن با شراب سفید
مغثت حصاة و تعلیق او بر کردن جهت خناق و بر معده و مری جهت تقویه معده و بر ران جهت عسر ولادت
و درد دست و پا جهت سحر و رفع چشم بد و ضرر صاعقه موثر و گویند چون قمر در برج الثور باشد بر او صورت انسان
نقش کنند تعلیق او جهت جمیع الام باطنی نافع است و بعضی در تاثیرات دیگر که مذکور شد نقش صورت
انسان را شرط دانسته اند و قدر او بمثقال بودن را بر خی شرط میدانند و قدر شربتش یک دانگ است
حجر الخطاطیف سنگیست و بقدر انگشتی و مایل بزردی و سفیدی و از سر اندیب خیزد و گویند
چون بچه خطاف را بزعفران زرد کنند او را کمان برقان کرده این سنگ با تنبان بخچه حی آورد در دوم
گرم و خشک و شرب او و طلای او جهت برقان مجرب دانسته اند مغثت حصاة و مفتح سده و جهت خفقان نافع است
و مولف مالا یسع تصریح نموده که این سنگیست که چون بچه خطاف را در ایام افزونی نور ماه شکم شکافند
در معده از ان ها یابند و در طی خواص خطاف مذکور خواهد شد حجر الاحمر نوعی از لعل است برنگ
نخ مرجان و یکدانگ او سم قاتل است حجر اباعیلفی سنگیست سائیده او مثل خون و جهت دمعه
و طرفه نافع است حجر لوقیاعراقی سنگیست که از ان بران رفت میشویند سائیده او مجفف بلیغ و جهت
قطع سیلان معاده و تجفیف جراحات و اسهال و درد شانه و نفث الدم نافع است حجر الیمن سنگیست
ابلق شبیه بپوست پلنگ بقدر مغز بادام و از ان کوه طبرستان پلنگ ماده حاصل میشود و چون در شیر انداخته
شیر را بریده کردد و طلای او جهت جراحات و تعلیق ان جهت منع السقی زنان موثر است حجر النیطن
سنگ مر سیست ضماد محرق او با زفت جهت تحلیل اورام صلبه و با موم روغن جهت درد شکم معده و ستون
او جهت تقویه لثه نافع است حجر الیهود سنگیست سفیدی که بر فریه الف مذکور شد بقسام میباشند و مراد از او
قسم سفید است در اخر دوم سرد و خشک و رادع و قاطع نزف الدم و جهت جراحات و با سرکه جهت تحلیل اورام
و رادع مستسقا و با صمغ و ادویه نشا در جهت بهق و اثار و در و در او جهت قطع بواسیر و نشا میدان سحوق او با عسل

هر روز بقدر یک مثقال جهت رفع وبا و دموی مؤثر است و گویند اشامیدن سنگ مقابر که بسفوف شبه بوده باشند
باعث نسیان و شرب او در روز شنبه و چهارشنبه قبل از طلوع شمس مسحوق و مقصول فرع مشتی رافع لعق است
حجر اسود به اصطلاح اهل صنعت موی سر است حجر الیرقان حجر الخطاطیف است حجر البزاد و حجر الاصم
حجر النار است حجر البادزهر حجر الحیه است حجر النسم بادزهر معدنی است حجر ان به اصطلاح اکسیریان زر و نقره است
حجر اللاقنوردد لاجورد است حجر الحید بد حجر الحنو حجر مغناطیس است حجر العلاج حجر اعرابی حجر
الحاغیطوس حجر عاغاطیس است حجر المنا سنادج است و گویند اسم شیر است حجر المصفی شبه است حجر الانذا
حجر المسن است حجر الدم و حجر الطبوس شادنج است حجر النوی و حجر الودیعه ارشف است حجر اکبر حجر
الملک است حجر مشبو مرکس است حجر النسا و حجر المسکر و حجر الولاده المکنت است حجر الیهود حجر النسی
و حجر البقات حجر البر و حجر البحر ارانب است حجر الشفا و حجر الشعر حجر الفیروز است و حجر الرحل و حجر
الملاک نیز نامند حجر النیزی لب است حجر التیس بادزهر حیوانیست حجر البلور بلور است حجر حشکه
خماهان است حجر الزیتی حجر البهود است حجر لحی دلبکی حجر الافرد است حجر الزیتی رکنفر مخلو محبت حجل
تیح است حجر اسیتی اسیوکان حدید بفارسی آهن نامند نر و ماده میباشد نر او فولاد و ماده او نرم آهن است در دویم
گرم و در سیم خشک است و فولاد طبعی را شابورقان و مصنوع او نرم آهن را اسطام نامند و چون شاخ سوخته
بز و حجر الرخام را با سوده براده آهن مالیده در آتش سرخ کنند بسیار نرم شود و قشر نمو میدهد از اوست و هرگاه
بارطاس با مرقشیثا با رابع الفار یا زرنیخ بکمال نعمار سنید بر سر رصاص رزود که از کردو به سوی چون با نجاس یکباز
و بعد از آن با شوره کاس از اد بسوزانند بغایت زرد گردد و فولاد مصنوع که سفار و سیار است
طریق ساختن است که آهن سفار فراد در کوره مخصوص به آتش بسیار تند نا یکهفته تابند و حنظل و صبر
و هر چه در تلخی قوی باشد با زهرهای حیوانات سائیده در او ریخته بمقدار تابند که در چشم او داخل شود
و گویند چون آهن را تافته یکبار در روغن کجد تطفیه کرده بار دیگر در آب تطفیه نمایند آهن را شل
آهن ربا بخود جذب کنند و آب آهن تافته بغایت مقوی باه و فالج و جهة جراحت امعا و اسهال مزمن
و بواسیری و ورم سپرز و تقویت معده و سلس البول و درد مقعد و گزیدن مسکیت و لوانه و رفع زردی

رخسار و بطن نافع و شراب آهن تافته در رفع خفقان و استسقا و ضعف جگر و معده و باه قوی تر از آب تفته است
و دو دن آهن تافته در اسهال و معوی و نزف حیض و استرخای مقعد قوی تر است و خبث الحدید و زعفران
الحدید الف است و الله تعالی مذکور خواهد شد حدلا بفارسی غلیواج و ترکی چلغان نامند در دویم گرم و خشک
و گویند در احلاف خشک است مطبوخ او باکبندا و مداومت خوردن او وقاطع بواسیر و اشامیدن قدری از محرق
او که مجموع را بسوزانیده باشند و با اندکی نمک و گلاب جهة ربو و ضیق النفس و سعال مزمن مجرب دانسته اند
و مطبوخ مغز او با کندر و عسل جهة زحیر و بواسیر و سوخته پر او بقدر یک دانگ تا دو دانگ با آب اشامیدن
جهة نقرس معدیل و مجرب است و در رفع عدد و بلغمی و سلعه بعدیل و تدهین به روغنی که بیضه او را در آن
بسیار جوشانیده باشند نامور انسده باشند جهة برص مجرب دانسته اند و جهة فالج و نقرس و تقویت اعصاب
نافع و خون او جهة ربو دا الکحال زهره او که خشک کرده با آب سیمیل در چشم نی الف طرف منسوع گشنند
جهة رفع سموم هوام مجرب دانسته اند خصوصا چون در آب دیالی الحفت در آفتاب گذاشته باشند
و چون چشم او را در زیر بالین کسی گذارند که او ننسته یکبند مانع خواب او میشود حدک اسم باذنجان است
و این اسم چیزی را که شبیه به باذنجان است مینامند و آن ثمر نباتیست بقدر جوز مائل به نجار و سیاه دود بستان
بهم برسد و زرد و فاسد میشود و عاز نبات بادنجان اندک بزرگتر و برگ سیده نمرا و زرد و اهل قدس
انرا بادنجان بری و اهل حجاز شوکة العقرب نامند در دویم گرم و خشک و اهل شام جامه بدو شویند
بسیار جالی و قایم مقام صابون اذکور او جهة بواسیر بعدیل و طلای بجازی اور اجهة گزیدن هوام و عقرب
از مجربات شمرده اند و تدهین روغنی که در او جوشیده باشد جهة اعیاد تقویة بدن و درد گوش نافع
وصول او با عسل جهة کرم معده مؤثر و خوردن او با خطر و تورث کرب و مصلحش سکنجبین کاست حدلا بکی
خامان است حدل حلبهار است حاح حنظل است حدل قرابکی که مسند بر و شبیه به چشم باشد حصل
لغت سریانی نوعی از سداب کوهیست و بفارسی آهینه نامند نباتیست که خواب قدر زرع میشود و از یک
بوته چنین شاخ بر وید و برگش مایل بر خود بر و غلاف داسهای او و سود در شعلت الالضلاع الخطی و باآنکه
سرخی و تخمش سیاه و بقدر خردل و نفیل الرائحه و ازسطلی حرمل مراد از او است و قسمی از آن برگ

شل برگ بید و از او کوچکتر و مایل به سفیدی و گلش شبیه یاسمین سفید و غلاف دانه او طویل و حرمل اسفض
باعث بر خلاف او نامند در سیم گرم و در دویم خشک و قوتش تا چهار سال باقی میماند و لطیف و محلل ریاح
اصعاد مواد غلیظه و مسهل و محیض و مدر بول و حیض و شیر و مسهل سودا و بلغم غلیظ و حب القرع و جالی سینه
و نشفی از لزوجات و تفویح او جهة تحلیل سودا و صاف کردن خون و نرم و داشتن طبع و جرم او جهة
مصروع و تسخین بدن و اعصاب و دماغ و در رفع قولنج و عرق النسا و فالج و امراض بارده و استسقا و رفع صرع
و اعیاد مسدود و رفع نسیان نافع و چون یک اوقیه او را کوبیده با چهار اوقیه آب جوشانیده و آب
او را باسه اوقیه روغن کنجد بنوشند مقوی بر غالماست و در تنقیه سینه و اعالی بدن از لزوجات
و ضیق النفس و سعال رطوبی بعدیل و هرگاه او را بقدر یک رطل در شراب یا انگور که بقدر رسی رطل
باشد بجوشانند تا بربع رسد و روزی تا ده او قیه از آن تا سی روز بنوشند جهة رفع صداع مزمن و
صرع مجرب دانسته اند و اعاده حمل زنان که در وقتی حامله نشده باشند و بعد از آن لنشو میمانند و باید سه روز
سوالی از آن مطبوخ بنوشند و چون پونزده روز صاحب عرق النسا یک مثقال و نیم از حرمل کوفته تناول
نماید رفع العلت کرده و مجرب است و چون با تخم کتان مخلوط نموده با عسل سرشته مداومت نمایند جهة
رفع ضیق النفس بعدیل است و چون با زجاج محرق اضافه نمایند تقیه جلا کنند و اکحال او با زعفران و زرده
مرغ خانگی و عسل و شراب و آب بادیان سبز جهة ضعف بصر اسلانی و تطول از مطبوخ او جهة
تقویة اعضا و سیاه کردن موی و ازالة الحذر و مطبوخ او با آب و روغن کنجد و سواد و دست اکل آن
جهة رفع امراض جگر و سل و ضماد او با روغن بنفشه بر ناف و تهیگاه جهة قولنج زحیر و سقوط عصاره
و آب مطبوخ او جهة قطع نزله و حمرة چشم و قطور او که در آب ترب و روغن زیتون جوشانیده باشند
جهة گرانی سامعه و کری و دوی و طنین و بخور او جهة درد دندان و تعلیق او در ایام کبود رافع سحر
و گویند آفت بیدن او در خانه باشد مرتب و بخور او جهة سطل این اثر است و مورث غثیان و هلاک
و مفطر و دین و مصلحش ربوب بیهای ترش و سکنجبین و ترشیها و قدر شربتش از یکمثقال تا دو مثقال
و بدلش فرده او گویند تخم سداب است و حجم او که بار روغن ابر سائیده باشند مفتح افواه عروق و فتاح گوا

وردمن او در سیم گرم و محرک باه و منضج اسده دماغی و جهة قولنج و لقوه و صرع و رعشه و ریاح اعصاب شیر با و
ضماد او نافع و حقنه او جهة عرق النسا و درد کرده و بر دن کرده و رحم مفید است حوب بیانی که آن
ونای فوقان نباتیست که بر زمین پهن میشود و برگش دراز و باریک و مابین اوراق طویل و برگهای کوچک
و خوشبو در سیم گرم و خشک و منضج اسده و جهة بیل الظم و رفع بخار دوران و خوشبو کردن دهن و رفع اقسام
درد های شکم و قولنج نافع و مصدع و مصلحش کشنیز و قدر شربتش تا سه درهم و بدلش بر خاسف است و چون کوفته
از آن بخورد گوشت و شیر او لذیذ و خوشبو میشود حوحیلد نباتیست حجازی و از جمله یتوعات و بقدر رقاقی
و برگش شبیه برگش دراز و از برگ بید کوچکتر و سبزه زنگ و ضماد او را جهة جرب بسیار مؤثر است حوف اسم بنطی
الرشاد و دنبات او است و از حبس ثمره سبزک دو برک و بستان بهمیاشد و رشاد قسم بستانی او ملوک است
و در جمیع صفت او مذکور شده تخمش اشقر و باطول و برگش مایل بتعبد بر و تشرکف و بنات او در دویم
گرم و خشک و لطیف و گشنده کرم معده و حب القرع و محلل ریاح و مقطع بلغم و خشک او قریب العقل
با تخم او و مفرمعده و مثانه و مورث تقطیر البول و مصلحش کاهو سرکه است و بری او شدید الحرارة و شبه
جبستانی او از آن بزرگتر و قوی تر از آن در افعال و بدستور تخم او نسبت به بستانی اقوی و مستعمل به بستانی
او است و تخم بستانی در سیم گرم و خشک و بغایت محرک باه و مدر بول و محلل ورم سپرز و قاتل جنین و دا م
کرم و معلی و اهن و تریاق هوام و مخرج فضول سینه و جهة الحدار بلغم خام لطف مثانه و رفع استرخای
بدن و اخراج مواد فاسده و رفع سیلان حرکات اعاد مقعده و تقویة اشتها و استیصال سودا و رطوبات
غلیظه و تفتیح سده و با آب گرم جهة قولنج و با عسل جهة سرفه و درد پهلو که از اخلاط غلیظ باشد و بازرده تخم
نیم برشت و عسل جهة انکشاف عضل سینه و تنقیه موادی که بسبب صدمه بسینه ریخته باشد و بود داده او
بغایت قابض و جهة بیج و اسهال بلغمی نافع و مقر کرده و معده و مصلحش شکر و صبار و بدلش خردل و تخم
تره تیزک و قدر شربتش تا چهار درهم و با تخم نیم برشته بغایت مسهی و مصلح سینه و جابر شکستگی اعضا
و با شیر بز بقدر دو درهم تا ده روز جهة ازالة البرص بغایت مؤثر است بشرط نهایت امساک
از اطعمه و نطول و شرب او جهة منع ریختن موی و ضماد او مسکن درد گزیده عقرب و دنبال و جهة ورم

سپرز و جرب متقرح و قروح شهد بسر و قوبا با نار فارسی و ریختن موی و بلیوبی و سرکه جهت عرق النسا
و اورام حاره و با آب دنک جهت تفتیح و سل و با سرکه جهت بهق و برص سفید و با خون خطاف جهت زنک
کردن و مع که اکر کنز زایل نشود و با زفت جهت درد سر کهنه و با غار جهت درد اسافل و کمرکاه و با صابون
و عسل جهت غش جرب و در النفی زرد سیلم مؤثر است و نطول طبیخ او جهت پاک کردن [illegible] رفع
رطوبات قرحه مفید است حرف بابلی نبات او بقدر شبری و برکش شبیه ببرک ترب و با خشونت و کلش
زرد و تخمش سفید و مدور و در تنکابن خاصه نزه و در مازندران کلمه نزه و مشهوره باشند کرم و تر
و تشنه تر از حرف مثلی که حرف الرشاد باشد و مدر حیض و مغث جنین و مخرج آن و معجون مسلح و جهت امراض
بارده و عرق النسا و مقوی اقوی و مسهل اخلاط بسبب تنقیه و تفتیح و جذب در سایر افعال قوی تر از
حرف بستانی و مشاش زده قیراط کل او مسهل و بعضی اخلاط مرده و قدر شربتش [illegible] است حرف ابیض
کویند قسمی از حرف بستانی است عریض الورق و تخمش بزرک و کلش سفید و حدت او کمتر از رشاد و حرف
فارسی و خردل سفید نامند و بعضی حرف بابلی را باین اسم مسمی میدانند و مشهی و منقی رطوبات و ارزغ
ارنده و در سایر افعال مثل رشاد است حرف المسطوح حرف سنیر است حرف مشرقی قسمی از حرف
بستانی است بقدر زرعی و با شاخهای باریک و برک او از جانبین مثل نبات [illegible] و شبیه ببرک
[illegible] و از آن نرم تر و سفید [illegible] مثل [illegible] و تخمش سفید و قریب بخردل و در حده قایم
مقام فلفل و در اطعمه بدل آن و کلش سفید و در اطراف شعبها و در جمیع افعال قوی تر از حرف بستانی
و طبیخ نبات او با نبات جهت نزلات و رفع اخلاط سینه و تحلیل نفخ مؤثر است حرف الماء
نباتیست که در کنار ابها [illegible] و برکش شبیه ببرک تره تیزک و در اول [illegible] و در آخر
[illegible] در میان ابهای ایستاده [illegible] و برکش [illegible] است و تازه او
در دوم کرم و خشک و یابس او در سیم و تخم و مدر بول و حیض و جهت علتهای بارده باطنی و ضماد
جهت قروح و بثور و کلف نافع است حرف [illegible] اسم نبطی و بعربی [illegible] نامند و بفارسی کنکر است
بستانی او را [illegible] از برک کاهو و با رطوبت چسبنده و [illegible] لبلاب [illegible]

انکشتی

انکشتی و مدور و بزرع طول او و در سر او چیزی است شبیه بسر مجمع از اجزای زرد رنک و تخمش مایل بسرخی و با لزوجت
و تخمش طولانی و از جو بزرکتر در دویم کرم و در اول خشک و کویند در اول تر است و در طوبه فضلیه [illegible]
و مدر بول و حابس طبع و مسخن کرده و مثانه و محرک جماع و محلل ریاح و هاضم غذا او جهت فرح شش و انقباض [illegible]
عضل و جراحت امعا و ضماد او جهت داء الثعلب و خوشبو کردن عرق و موم روغنی [illegible] کنند
کنکر نا مزروع کرده باشند جهت تحلیل اورام صلبه سریع الاثر و جهت [illegible] نافع و نطول او جهت خارش بدن
و ضماد او جهت [illegible] آتش و التوای عصب [illegible] و مفرح دماغ و مولد سودا و [illegible] و مصلحش [illegible] بحاره و روغن
و سرکه است و قسم بری را که مراد از مطلق حرشف است برک سیاه نزد کوهکیز [illegible] برک و خارش
تند و در سرش چیزی بالبقدر انار و خاردار و تخمش سیاه و غلیظ و در آخر دویم کرم و در اول آن خشک و در جمیع
خواص قوی تر از بستانی و مصلح سودا مشعفه و مخرج مواد غلیظ سینه است و مضر محرورین و مصلحش سرکه
و [illegible] و طلای اجزای لطیفه کل او با سرکه جهت جرب و نطول طبیخ جمیع اجزای او جهت خرزاره
در دفع قمل نافع است و قسمی از بری که [illegible] و پر خار است خوینع نامند و محلل و مغثی است
و دفع حرشف را بفارسی کنکر زد نامند و ان شاء الله مذکور خواهد شد حرف دوان حیوانیست شبیه بوزغه
بر کوهسار و در [illegible] و از آن بسیار کوچکتر مثل مار کوچکی و دست و پادار و سرش باریک و طولانی
و در عرض [illegible] مختلف [illegible] در طبرستان [illegible] و در اصفهان [illegible] نامند و از جمله
سموم است و در خانه [illegible] در سیم کرم و خشک و تعلیق دل او که در لته سیاه بسته
باشند جهت [illegible] و طلای جلد محرق او با عسل [illegible] کننده اعضائی [illegible] که از قطع و ضرب [illegible]
و اکحال خون او جهت تقویت باصره و سرکین او جهت بیاض و حکه چشم و ضماد او جهت تنقیه بشره و رفع
جمیع آثار مفید است و سرکین او سفید [illegible] و در بوی شبیه [illegible] باشد و ابن الدوله فرموده که ضماد
[illegible] و کوفته [illegible] و تعلیق [illegible] بر بازوی راست [illegible] باه [illegible] جماع است و [illegible] تعلیق
مهره [illegible] بکرده او باشد [illegible] قوه جماع است و از محمد ابن احمد نقل نموده
که خوردن یک قیراط از چشم راست او که خشک کرده باشند با آب [illegible] البته قاطع منی است و یک قیراط

از چشم چپ او با آب بخورد [illegible] مطبوخ [illegible] روغن کاو [illegible] محرک باه و مسخن کرده است و چون
جردون را بسم [illegible] عرق النسا [illegible] کرده رک [illegible]
النسا قطع کند و بعد از آن با دست ریزه نماید [illegible] بالخاصیه رفع آن علت [illegible] و کویند مجرب است
و مکرر [illegible] رسیده و خوردن کوشت [illegible] او مورث جذام است حرف با بفارسی [illegible] است کویند
حیوانیست شبیه [illegible] و [illegible] با فتاب [illegible] در چهارم کرم و خشک و از جمله
سموم [illegible] مانع رویدن موی [illegible] باشند و رافع آثار جلد و طلای آب مطبوخ او رنک بدن را
تا چند روز سبز [illegible] و مورث سل و دق است و [illegible] حرف [illegible]
تلخی باشد و در جراد مذکور شد حرف ذره البقر حجر البقر است حرف [illegible] حجر المکا است حرف حل تخم بزرک
سیر است حرف [illegible] نبات شبیه [illegible] است حرف [illegible] المس بلغه اندلس جلبوب را نامند حرف [illegible] خاک [illegible]
و بکسر و فتح خاک سنک دار است حرف کیفه طعام است که بفارسی کامی کویند حرف مل [illegible] و حرف مل قسمی از [illegible]
و مذکور شد حرف مل طین سیاه است [illegible] متغیر شده باشد حرف [illegible] اسم عربی [illegible]
حرف [illegible] اسم [illegible] است که [illegible] حرف [illegible] حرف [illegible]
[illegible] حرف [illegible] اسم [illegible] حرف [illegible] اسم عربی [illegible]
[illegible] حرف [illegible] حرف [illegible] البستانی و بری [illegible]
[illegible]
او باریک [illegible]
بطول و تند طعم [illegible] و برکش شبیه ببرک کشنیز و از آن بسیار ریزه تر و تخمش شبیه [illegible]
و سفید و با اندک [illegible] طعم او [illegible]
جرجانی و ابن [illegible] در طبرستان او را جعفری نامند [illegible] جعفری قسمی از بری [illegible]
چنانکه [illegible] در اول [illegible] کرم و خشک و [illegible] مدر بول و حیض و [illegible] ریاح و [illegible]
سم [illegible]

لبوبی

سوبق و آب سرد او کلس در سر شبها و بقول بارده است حرف [illegible] که فراه نیز کویند دو قسم میباشد و از جمله
سداب بری شمرده اند بلقیم و او را در مازندران جعفری نامند برکش شبیه ببرک کرفس و بقدر برک
کشنیز و تخم او سبز و خوشبو و بهترین اقسام و کرم در [illegible] جهت ریاح و ادویه [illegible] بارده و سم
عقرب و تقویت [illegible] نافع و مجفف منی است و قسم دیکر [illegible] باریک و بقدر زرعی و [illegible] و برکش
شبیه برک سداب و [illegible] خوشبو و طعم او تلخ و تخمش شبیه [illegible] و زود [illegible] از آن تخمست
و بفارسی [illegible] در سیم کرم و خشک و [illegible] حاد [illegible] است و مقوی معده و جکر و محلل
ریاح و هاضم و [illegible] سده جکر و سپرز و [illegible] کرده و [illegible] و مدر بول و رافع
خمار و بوئیدن او جهت زکام و رطوبات دماغی و برودت دماغ و ضماد او جهت تسکین درد
و ورم [illegible] کل او و برک او با عسل جهت جراحات و اکله و ضماد جمیع اجزای او با شراب
[illegible] جهت رفع سم هوام [illegible] او با اندک شراب جهت کزیدن هوام [illegible] و جهت
بالخاصیه او را جهت سعال یابس مفید میدانند و تخمش در افعال قوی تر از اکثر اجزای او است و مضر سر
و مجفف منی و مصلحش [illegible] سداب [illegible] از اقسام دیکر [illegible]
[illegible] و از تخم او [illegible] حرف [illegible]
مایل بسفیدی [illegible]
سنک [illegible]
[illegible]
و کف [illegible]
و طعم او [illegible] و ابن الدوله [illegible] سفید [illegible] و نبات او [illegible] و برک او
شبیه ببرک [illegible]
در کهای ریزه [illegible] ساق [illegible]
باشد و در سر او چیزی [illegible] مثل [illegible] و خارهای ریزه در اطراف او

وکلش مایل بسفیدی و زردی و تخمش محیط و ساق او مثل فراسیون و بی شعبه و شاخ و منقلب او
نزدیک ارتفاع در بلاد شام و کوهها و بیت المقدس و طبرستان و بهترین او نرم تند بوی است سیر منبت
در دویم خشک و در اول سیم گرم و باز یافته و قوتش تا هشت سال باقیست و مفتح و محلل و ملطف
اخلاط و مسهل و مقوی احشا و جهته رفع صداع کهنه و منع تصاعد بخار و تقویه دماغ و قطع نزلات و درد
و درد دندانها و لثه و سینه و سعال و ربو و ضیق النفس و قولنج ریاح غلیظه و ضعف طحال و سپرز و با عسل
حقنه و مداومت ان نابکوبیده و دو اسغنه جهته استسقای لحمی و زقی و با سکنجبین جهته نیکو کردن
رخسار و با مغز تخم خربوزه جهته گرده و با گلنار جهته قطع سیلان خون و با اب کشنیز جهته اسقاط
بواسیر و مداومت خوردن با اب کرفس جهته تحلیل اخلاط در انثیان ... جهته رفع مفاصل
و عرق النسا و ضماد مطبوخ او با سرکه و صبر در روغن زیتون جهته فالج و لقوه و کزاز و صداع عرق
النسا و قطور او در گوش جهته گرانی سامعه و اکتحال او جهته قطع بیاض و ناخنه و سلاق و اشامیدن
او جهته سموم حیوانی و نباتی و تقویه باه اجماع اطبا است خصوصا با شراب و بعضی طلا کردن او
و اشامیدن منقوع او در شیر تازه بقدر یک نیم موجب عدم تاثیر سموم است تا مدت یکسال و گویند
تا مدت العمر و با اب نمک جهته سقطه و ضماد تازه و خشک او جهته منع ورم و جراحات و التیام ان بغایت
مفید و گویند مضر ریه است و مصلحش انیسون و قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال و مولف ملا
ربیع بیان نموده که صنفی از ان در شام بهم میرسد که شبیه است به بورکان و عظیم و صلب است و رفع
از سموم را در عرض سال مخصوص او دانسته است خجم سراج القطرب است حسک بفارسی خار
خسک نامند بری و بستانی میباشد و بستانی بهتر است شبیه بنبات است و از شاخهای او منبسط
بر روی زمین و برگش شبیه ببرگ زیتون و شاخهای او خاردار و ثمرش صلب و سه پهلو و از نخود
کوچکتر و سفید و اطراف او ... و خشکی او ... لعاب و حالی و مدر بول و مسکن
و درد مثانه و افراز سنگ ... و منفخ و رادع و ملین و رافع قولنج حار و ...
جهته ... و ضماد عصاره و طبخ او جهته ردع ورم حار و منع حدوث ان در ... مواد ...

وبابل

و با عسل جهته قلاع و عفونت دهان و ورم عضل و حلقوم و درد لثه و اکتحال عصاره او مبرد و مجفف
و رادع است و دو مثقال عصاره خشک بلی با شراب جهته ... و با شیر ... جهته بر طرف
شدن کنک بغایت موثر و چون ... او ... در اب تازه او ... کنند در تقویه ... و قدر شربتش
تا ... درم و مضر سرد و مصلحش بادام و روغن کنجد است و تخم او در افعال مثل عصاره او است و روغن او
که از اب او و روغن کنجد ترتیب داده باشند طلا نمودن و حقنه او و اشامیدن او جهته تقویه باه
و درد مفاصل و نیکو کردن رنگ رخسار و در ... و سر ... و ... و مالیدن او در احلیل
و غایر ... جهته ... کرده ... و قدر شربتش ... است با ... جهته ... و چون خشک
دانه را با شیر تازه سه بار ... خشک کنند در تقویه باه عدیل ندارد حبقوق ... یر داد ام ... الغاب
که از ... و غیر او ترتیب ... حسل ... اول و دوم ... است ... البقر
و ... در ... بزرگ ... و ... زنگ و یونانی ... گویند در ... و ... خشک و ... جهته او مقوی معده
و ... و ... طعام ... و جهته خوشبوی ... و با شراب جهته ... و ...
مفید و قدر شربتش تا ... است و استعمال زیاده نیز جایز است حسل بکسر اول و سکون ...
اسم ... است حسکر ... است حسن ... اسم فارسی ... است ... بفارسی
... است حشیش ... است ... و شاخهای او ... و مایل
بسرخی ... و برگش ... و ... و شاخهای او ... جند ... و ...
در ... سرد و تر و محلل اورام و رادع و منفخ سده و جالی ... و ... الکلیه زایل
... از ... جهته ... است و زایل کننده ... عصاره او ... و علی
جهته ... عصاره او جهته اورام حاره و با سفیده جهته حمره و نمله و با ... طلی
و روغن ضماد با ... جهته ... و جهته قوبا و غیره او جهته ورم ... و ... من
کل جهته درد گوش مفید و مضر ... و مصلحش ... و قدر شربتش تا دو درم است حشیش
اسم اصطلاحی ... است حشیش ... است ... و برگش شبیه ببرگ ... و از ان

بزرگ در اخر دوم گرم و خشک و محلل و لطیف و ضماد او جهته درس و قروح سر نافع است حشیشة العلق
ابن الوطله گویند که او را در گیلان ... نامند و ... است و در مازندران او را ... گویند جان شبیه
... و مایل ... و ... و ... در ... و در سایر افعال قوی تر از اقسام
... است حشیشة العقرب ... است ... است حشیشة الکلب فراسیون است
حشیشة البرص ... است حشیشة الحمام ... است حشیشة الطحال ... حشیشة الدلق ... اسقولو
فندریون است و حیوانی ... اسم ... نامند که در قدیم ... الحال سبعة و سبعین
خوانند حشیشة الحقا ... حشیشة ... است حشیشة ... نامند و در عراق
مراد از او ... که ... در طبرستان ... و ... حشیشة المومی
گیاهی است سفید و صلب ... و چون شکسته ... او ... مستعمل گردد ... شعله
او بر طرف ... و ... نامند ... و ... حشیشة ...
حشیشة الاقدام ... حشیشة السلطان ... حشیشة الاسد ... حشیشة السعال
... حشیشة ... حشیشة ... حصرم
بکسر اول و فتح ثالث بفارسی غوره نامند ... انگور ... است در اول سرد و در ... خشک
و عصاره او سرد و خشک ... حرارت خون و صفرا و قاطع صفرا و مقطع بلغم معده و مقوی
جگر ... و ... طبیعت ... و ... و ... خشک ... جهته خوشبو کردن
عرق ... و ... و ... معده سرد و مضر باه و مولد ریاح
و ... و ... جهته ... و مصلحش ... و ... است
و ... و ... جهته ... حرارة و ... و جهته اسهال ... و ...
... و ... صفراوی ... و منع قبول مواد و با رب انار
... جهته ... صفراوی مجرب و عصاره او که در ... کرده باشند ... اثار دارد و جهته خناق
و درم حنجره و ... و ... سقوط ... و قلاع و طلای او ... جهته تخفیف ... او

جهته منقبض

جهته منقبض و اصلاح ... نافع و با سرکه جهته ... و غرغره او جهته ورم حلق و حقنه او جهته قرحه
امعا و سیلان رطوبات رحم و اکتحال او جهته دمعه و ... و با ... و اب او
در افعال مثل عصاره و ... معده و ... سایر ادویه
... است و مضر سینه و مورث سعال و مصلحش ... و قدر شربت
او عصاره او یک مثقال و ... و ... که از ... شربت
... و علی ... رفع ... و ... قولنج
نفل بغایت موثر و در سایر افعال مثل عصاره است حطی ... بفارسی ... نامند
صمغ ... است و ... عبارت از او و مولف ... گوید که ... تحقیق
... بعد از ... بسیار ... که صمغ ... است و در اول ... صمغ مذکور بقدر
دانه گندم ظاهر شده ... بقدر ... و بوی ان ... و کندر و خوشبوترین
صمغها و سفید مایل بسرخی و سیاهی و محلل اورام و جاذب در ... گرم و در اول خشک و مقوی دل
و مورث ... و ... او جهته تقویه ... و طلای او جهته ... نزلات و قطور او ...
جهته درد ... و ... او جهته ... و تقویه معده و دماغ و ... رطوبات و تحلیل ان نافع
و قدر شربتش تا دو درم و مصلح ... و مصلحش ... و ...
... حصی الاسفنج ... است حصی ... است حصی ...
حصی ... بفارسی سنگ ریزه نامند رادع و مجفف و ... جهته ... الدم جراحات
در رفع ورم او مفید است ... و ... حفض
... و ... او ... و ... عصاره برگ و تخم نبات خار
... و ... و ... شبیه بفلفل و سیاه و املس
و طعمش تلخ و ... زرد مایل بسیاهی و ... مایل بسرخی و چون در اب ...
کف ... و ... و حرارت باشند و ... او ...

داء الثعلب موثر و صبر و مر و زعفران مثل زند محلول او برنگ خلال کشنیز و باطن او با فوق نیم باشند و آن
معتدل در حرارت و برودت و در دوم خشک و قابض و رادع و محلل و مبرد و تحلیل او کمتر از ردع و از بنا مبدن
او جهت اورام باطنی و اسهال و قطع سیلان رطوبات و عرق و جهت آکل و لغت الدم سینه و سرفه
و ادرار حیض و بواسیر و درد جگر و یرقان سیاه و زحیر و گزیدن سگ دیوانه و حرارت کرده و التهاب
و تشنگی و حقنه او جهت اسهال مزمن و قرحه امعاء و عرق و او جهت ورم حلق و مضمضه او جهت تقویت لثه
و حلق و او جهت حرکت و ضماد او جهت شقاق مقعده و حابس و تقویت موی و منع نزلات و اورام
و اکحال او جهت جرب و حکه و سلاق و ضعف بصر و رمعه و رمد و منع نزلها نافع و مضر سپرز و مصلحش انیسون
و ضماد و قدر شربتش از نیم مثقال تا یک درهم و بدلش حضض هندیست و آن عصاره فیلزهرج است
و در جمیع افعال قویتر از حضض عربیست مکر در ردع و او سیاه نیاز و قسم کی میباشند و مصنوع او از زرشک
و افسنتین و امثال آن استعمال نباید کرد و بدلش صندل سفید و فوفل بالمناصفه است حفا بفاء
عربی بر وزن حنفی بفتح حاء و سکون فا اسم رودی است که بفارسی شیردان و هزار خانه گویند حقوف
بفاء اسم بقلة الحمقات حقیان اسم ماست حوخ اسم ترکی امعاء است حلبه در گیلان کی
بجم و در اصفهان شنبلیله نامند و از حبوب معروفه است و قوتش تا سه سال باقیست در اول دوم
گرم و در اول خشک و دوای لعابی و منضج و ملین و محلل و مبهی و مدر حیض و مقوی ربه و با رطوبت فضلیه
و با عسل جهت طبیخ با بیم سهل و مقوی امعاء و جهت مواد متحسب سینه و سرفه در بود و بواسیر و ادرار با طبیخ
او با خرما هندی و مویز که آب او را با عسل بقوام آورند جهت درد سینه مزمنه و قروح آن و ضیق النفس
یا آب برگ و شان مجرب و جلوس در طبیخ او جهت تسهیل ولادت و اسقاط مشیمه و تنقیه رحم
و ضمادش جهت اورام صلبه ظاهری و باطنی و ورم سپرز و ورم رحم و رنجش موی و تحلیل خنازیر و شقاق
بارده و سوختگی آتش و ضعف و نخاله و کلف و سایر آثار و حقنه او جهت زحیر و طلای او جهت رفع چرک
و خوبی رنگ رخسار و با بوریه جهت منع تولد قمل و قطور نقیع او در گلاب جهت دمعه و سلاق
و حمره و لقابای در دو چشم دارد او با بوره محلل طحال و با الخرجه جهت گشودن دسل و با روغن گل جهت

وسرکه دارد و جهت اورام حاره و با عسل جهت بارده و مداومت خوردن او که با شیخ خشخاش و بادام دارد گندم
و شکر و با عسل سرشته باشند جهت تسمین بدن و اصلاح کرده لعابست مولد و مصدع و مغثی و مضر ابدان
و مولد خلط غلیظ و مصلحش سکنجبین و انیسون و قدر شربتش از کیباه او تا ده درهم و از تخم او تا نه درهم
و بدلش تخم کتان و نباتات و مولد او خون و جهت درد کمر و جگر و سردی مثانه و تقطیر البول و درد رحم
و ضماد او جهت تقویت موی نافعست و روغن او که از تخم او گیرند گرم و منضج و محلل و ملطف و ملین و مصلح
و منضج و سهل و جهت نخاله و ردی و موی و قرحه رخسار و با موم جهت شقاق و با ادویه کلف جهت صلاح بشره
موثر است حلق حب الطبیب مخدر و سیاه لون و ترش طعم که در یمن از برگ درختی که در تنور گذاشته
باشند ترتیب میدهند و بفارسی شبیه بعلیق و ثمرش مثل خوشه انگور و دانه اش مثل عنب الثعلب
و برگش مانند تاک است و اشتها میدهد او با آب سرد جهت رفع صفرا و ازاله خمار و التهاب معده
معتدل و قدر شربتش یکدرهم است حلبیب بیای موحده قبل از یای تحتانی و یای بعد از آن
دوای آهنکی و حبشی شبیه به شبوربکان در دویم گرم و خشک و مسهل بلغم خام و دانه اش گرم و اخلاط غلیظ
و مقوی بدن و جهت نقرس و درد مفاصل نافع و قدر شربتش تا سه درهم و مضر سپرز و مصلحش
کشنیز و امثال اوست حلقانون ای از بریست که از او حصیر و امثال آن ترتیب میدهند و در اصفهان
قسمی از برزنامند در اول گرم و در دوم خشک و مخدر او با عسل و سرکه کشنده قسم آن گرم است
و چون سه روز بوسته بخورند شستن سر با محرق او جهت ضماد و قروح ابریر و داع کردن بانت و قی
او که با آتش افروخته باشند و جهت غم سایه و چون سه بار نکرار انشا بخورند منع زیاده شدن اورام
رخوه نافع است حلزون کیاهیست بقدر شبری و در اکثر اماکن و معموره میرود و برگش بسیار باریک
و بیخش در شاخهای او و کلش ریزه و سفید و تخمش بقدر خردل و بحرارتست در سوم سرد و خشک
و ضماد او بارد گندم جهت استحکام عضو شکسته و کوفتگی و خلع آن و با حنا جهت خارش کف دست
مفید و مانع زیاده شدن آن و جهت سیلان زرد آب مفید است حلنتیث بنای شش تای فوقانی
بعد از یای تحتانی و قبل از آن اسم صمغ انجدان است و او را حلتیت که طبیب گویند و منتن اوجیز

صمغ گورابه و بدبوست و گویند از انجدان سیاه حاصل میشود و بفارسی کماه گویند و طیب از وی سفید است
که مشهور بکوله است و بهترین اقسام است و چون او با یل است سرخی و صاف و تند بوی باشد نیکوست
که چون در آب حل کنند مانند شیر شود در چهارم گرم و در دوم خشک و قوتش تا الف سال باقی است
و منتن او در سیم خشک و بوی او شبیه ببوی کند نا و بغایت کریه و با قوه کمتر و تریاقیت او غالب
و بفارسی انکوره و در اصفهان انگشت گنده باشند و تمام آن قاتل و حیض و مخرج و آن و محلل قوی
و مدر بول و حیض و جاذب خون بظاهر جلد و مبهی و جهت تحلیل ریاح و قولنج منعقده و تب ربع و رفع
رطوبات و درد مفاصل و گزیدن هوام و سگ دیوانه و اسهال رطوبی و مغص ریحی و بلغمی و فالج
و صرع و امراض بارده دماغی و دکنت الصوت و خشونت حلق و سوختن بلغمی و مخرج اقسام کرم معده و مفنخ
خوردن او با سیر و با زرده تخم مرغ جهت سرفه خشک و درد پهلو و با انجیر جهت یرقان اسود و با شراب و فلفل
و سداب جهت کزاز و با سکنجبین جهت جمود شیر و با آب خاکستر و آب دریا جهت شکاف عضل و با کرد
فلفل جهت گشودن حیض و با شراب جهت امراض عصب و با سیر و حنظل جهت گزیدن سگ دیوانه
و آب باران جهت رفع جرب و سلاقت باطنی و با فوانیخ جهت اسهال رطوبی و با او و به مناسبه جهت
برودت معده و جگر و سپرز و استسقا و سستی بدن و زردی و کبودی رخسار و ضماد او جهت داء الثعلب
و دندان کرم خورده و ریزانیدن او و طلای او در خارج جهت تسکین درد دندان و زخم گزیده
سگ دیوانه و منع مضرت هوام و رفع مضرت پیکان زهر دار و با شنان و با روغن زیتون
جهت گزیدن عقرب و با فرفیون جهت تالیل و غده و با انجیر خشک و سرکه جهت قوبا و بارنگان و داء جهت
بردن گوشت زیاد که در بینی یا شکوا کنده و گذاشتن او در احلیل باعث انعوظ شدید و اکحال
او با عسل جهت قوه باصره و نزول آب و بیاض و ظفره و مضمضه طبیخ او با انجیر و زوفا جهت درد دندان
کرم خورده و گذاشتن او در با و ورم خنبیه بعد از شکافتن او جهت اخراج اجزای خبیثه آن و غرغره
او با عسل جهت ورم لهاة و با سرکه جهت اخراج زلوی در حلق مانده و بخور و حمول او جهت اخراج
جنین مرده و سینن او در بارهم و گذاشتن او در سوراخ بالغ سکون کرم در آن موضع

و باعث کریختن هوام آن موضع و بخور او مجرب بالمنه هوام از آن کریزان شوند و قطور او بوشاسند و در بینی بجهت
جهت کری کهنه و درد گوش و طنین نافع و مضر دماغ و مصلحش انارین و انیسون و مضر سپل و مصلحش کثیرا و بول
او مضر مجرورین و مصلحش بنفشه و نیلوفر و آب به و شربت صندل و امثال او و مورث اسهال و قی و حب
و خارش بینی و مصلحش آب مورد و به و صندل و قدر شربتش از یک دنگ تا نیم مثقال و بدلش جاوشیر و سکبینج
و گویند طبیخ مجروب که بیخ انجدان باشد بدل اوست حلنبوس بلغة نطی گیاهیست بقدر شبری و در شاخ
و بسیار کره و شعبها از کرههای او رسته و برگش کوچک از برگ با درنجبویه و شکوفه او بکبود و مزغب و ثمر
بنوع ماده او خوشه تخم خار و تخمش از تخم کوچکتر و دو عدد بهم پیوسته و سفید با رطوبت و نر نوع نر او بخلاف
آن و کوچکتر و سفیدتر و بیخ او دو عدد بقدر تخم کبوتر یکی سست و دیگری صلب و با هم پیوسته مثل خصیه حیوانات
در دوم گرم و خشک و محلل اورام بارده و ملین طبع و یک مثقال از آب طبیخ او مسهل رطوبت و نایته صفرا
و حمول برگ ماده او بعد از طهر و خوردن صلب او باعث حمل پسر است و بیخ او ماده او مقیل و حمول برگ او باعث حمل به
حلزون بفتح اول و ثانی اسم کل حیوان صدفیست بری و بحری و نهری میباشد و اقسام آن مختلف
و آن مخصوص حلزون بحری است و بیخ و دوده و ظفار الطیب و اطبیب و خرف الغراب و فرفیون از
و لیس و صدف مروارید برده از اقسام و غیر از انواع حلزون است و حلزون بحری او در دویم سرد و خشک و خاص آن
در صدد و فصل است و از اینها که گویند و گوشت او در سوم سرد و تر و گوشت و لیس که در طعام الحلزون گویند
از اقسام بری او مستطیل و الطف و سریع الاستحاله و قوی الطبع جهت جذام و جرب و حکه و جنون و سودا
نافعست و گوشت سایر حلزون مولد بلغم و سده و دق و طمع تشنگی و التهاب صفرا و ضماد او جاذب
پیکان و امثال آن از بدن و جهت تحلیل رطوبات سوء القنیه و قروح و ورم نقرس و جذب نیش سگ
دیوانه گزیده و طلای رطوبت او که بسوزن سوراخ کرده خرد یک آتش داشته گرفته باشند با زعفران و صبر
با سرکه سرشته جهت التیام جراحات خصوصا عصبیه و اکحال سوخته مجموع او با عسل جهت رفع آثار قرحه
چشم و طلای او جهت جرب متقرح و بهق و جلای دندان و با سرکه جهت قطع رعاف و مالیدن آن
او بر جبهه جهت منع ریختن مواد بچشم و بر حوالی گوش جهت ورم و رفع رطوبات غایره گوش و طلای گوشت

محرق او با قطران لعوذ از گزیدن موش و شعر منقلب جهت منع رویدن او مؤثر و خوردن گوشت خام او جهت
درد معده و بادهای جهت قولنج و درد مثانه نافعست و گویند بالخاصیه منقل کند سلسله را بسیار نرم میسازد و چون گوشت
او را با مثل آن گوشت در ولف ادویه ... و ... ابدو ... کنند افعال غریب در ... ذی
نماید و ... را منعقد کند حلبلبا نوعی از ... در گرمی مثل برگ ... و ... او جهت ... نافعست
حلیقه جراده ... حلیمی اسم فارسی ... کامل ... حلالی ... مصطکی است حلم فراد است لقم قاف
حلبا لاغیر ... و گویند ... حلی ... حجار ... مغز است ... الکبیر ... زیبق را ... نمایند
حلادن الشعیر ... است حلل ... حلا ... است حلبی ... حلادن ... اسم یونانی ... ساب
حلوانی اسم فارسی ... حلواق اسم فارسی ... حماما بلغت ... بنات ... شبک
از رشد ... سرخ با قوای مانند ... و با صلابه و ... مثل ... سرخ و در گرمی شبیه ببرگ ... و ...
و خوشبو و تخمش بسیار ... و ... او در ... و بهترین اقسام است و قسم ... که در را ... بوم
و در شام ... مائل بسرخی ... و ... او شبیه ... و قسم ... او ... و ... و ... و ... بجهه
و ... و ... مائل بسرخی و بهتر از ... است ... قوه ... تا ... سال باقی بماند در اول درجه سیم
گرم و خشک و ... سده جگر و سپرز ... و در بول و حیض و ... و ... و ... و ... معده ...
... او جهت ... و درد ... جگر و ضماد او جهت صلابه و تحلیل ... اورام حاره
و ... عقرب و ... جهت ورم ... و ... جهت ورم ... و ... او جهت امراض ...
نافع و ... معده و ... و ... و ... و ... و ... و ... قدر ... شربتش ... درم
و ... او ... باشد ... و ... و چون او را ... و ... و ...
بکشند عرق او را با عسل ... در آفتاب بگذارند در جمیع افعال ... زیادتی بر جرم ... کند
حمقی بفارسی ... گویند ... و ... است ... و ... در ... و ... و ...
و ... مائل بسرخی و دراز و ... است ... گرم و خشک ... بستانی ... و ... سده و جگر
و سپرز و کلیه و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ... او ... و ... و ... و ...

سرطان

سرطانی و بستانی او بهترین ... است ... در ... گرم و در اول خشک و ... سبز او در اول تر
و قوتش تا ... سال ... و ... طبع و ... بول و حیض و عرق و زیاد کننده ... و ...
... و ... حرارة غریزی و مولد خون صالح و ... الغذا و ... او ... طبع او با قند
... با قوه ... جات ... سده ... مقوی ... و ... بسبب حرارة و بادی ... جهت
درد سینه و ... و ... جهت ... که از ... باشند و چون ... باشند ...
... باب ... و چون ... در ... تناول نمایند در آن روز ... و دیگر ... بخورند
جهت ... گرم معده مجرب دانسته اند و چون در آب ... خام تناول نمایند و آب ... او
با ... جهت ... و ... و چون ... از ... داده باشد
... و در طبخ او ... جهت اصلاح امراض ... او ... است و خوردن او با ... طعام
... و طبخ ... سقط جنین و ... و ... و در افعال ... سفید
و با قوه ... و جهت ... و ... و ... و ... و تحلیل ... و ... و طلای ...
آن جهت ... اعضاء و صداع و ... و ... و ... مو و ... مو ...
عضو و امراض مفاصل و خوردن ... که ... باشد جهت ... مو ... است و روغن
تخم ... که ... گرم و خشک و ... با قوه نافذه
و ... جهت ... و ... درد دندان و امراض ... جهت درد ... بارد
و جذام و ... و ... آن ... تخم سبز تازه ... و ... او جهت تحلیل
ورم ... جهت درد دندان نافع ... که چون در اول ... او
... و ... از ... که ... از ... بالای ... از ...
و در ... جمیع ... و ... و ... و ... و ... و ... و ...
... و ... در ... سکنجبین ساده و ... و ... و ... باه ... و در ... سایر
افعال ... و خوردن ... بعد از ... بغایت ... است حماضی بری و بستانی و ...

... بستانی قسمی ... برگ ... و ... و ... و ... سرخ و ... و ... و ... و ... سیاه و براق ... علامه
ریزه ... سرخ و ... و ... علاقی و بفارسی ... و قسمی ... کل شکوفه ... دوم
... بهترین ... و در سیم سرد و خشک و با قوه ... و ... ضماد ... و ... جهت ...
خارد خوراکش ... خوردن ... و ... و ... و ... او ... طبع ...
... جهت ... و خوردن ... او جهت ... مفید و ... و ... بشربتی
... و ... و در اول سرد و در دوم خشک و ... و جهت ... خفقان
حار و ... و التهاب ... و ... او جهت اسهال ... و ... و ... و ...
... و ... و ... و ... و ... و ... و ... سیلان
رحم و ... و اسهال ... و قطع ... حیض و ضماد او جهت ... و ... و ...
جهت ... و طلای ... جهت ورم ... و ... او ... جهت ... و ... جهت ...
... و ... و ... است ... و ... بری ... الورق شبیه ... در ... و ...
شبیه ببرگ ... و ... در ... حلیمو گویند و در افعال ... بستانی و ...
... و ضماد او جهت مفاصل و ... اعضاء و ... و ... و ... او جهت ...
و ... بعد ... جهت ... و ... و ...
... جهت ... و ... جهت ... گردن ... و ... بالی ... مفید ... بال ...
در ... اسپند ... و ... و ... است ... و ... و ... شبیه ...
و ... و ... در ... و ... بستانی و جهت ... نافعست و جهت ...
و ... او ... و ... زیاده ... مفید ... الاهست حماکلم حبنی
... بستان ... و ... شبیه ... بستان ... و ... بسیار
... و ... مختلف الالوان و خوش ... بستان ... و مشهور است
... و ... و ... در اول سرد و خشک با قوه ... و ... و ...

وضماد برگ

وضماد برگش جهت سوختگی آتش نافع و تخم او مقوی دل و ... و بارودش ... جهت ... غبیه ... او
... و ... و ... و ... و ... و ... بستان ... و ... و ... از ... و روغن ...
ترتیب داده ... جهت ... و ... باشد ... و با قوه ... و خوردن دو مثقال او جهت
... معده و ... جهت ... و ... است حمام ... در اول ... گرم و
دوم ... خشک و ... و ... و ... و ... تازه ... و بال ... مقوی ... و ... خون و ...
و ... و ... اخلاط بارده ... جهت فالج و لقوه و ... و ... و طلای خون او ... جهت
قطع رعاف که از حجب دماغ باشد و ... قدر ... و از خون ... خون گرم او
و ... که با ... رسیده باشد ... جهت ... و ... و ...
... که در ... تازه ... گرم و خشک و ... جهت ... و ... جهت سوختگی
آتش ... جهت تحلیل ... و ... و با عسل ... جهت ... و ...
... و ... جهت ... و ... و ... و ... مفاصل و ...
و ... که ... جهت ... و ... و ... و ... که ...
... و ... و ... و ... بغایت ... و ... جهت ... اقسام
استسقاء و ... سکنجبین جهت ... و ... و ... درم ...
جهت ... و ... و ... و ... و ... و ... او
که ... جهت ... و ... که ... جهت ... کم ...
... و ... جهت قطع رعاف ... و طلای ... او با ...
... جهت تحریک باه بغایت مؤثر و ... اطفال ... و ... و ... جهت ...
سینه و ... و ... مفید ... که در ... کبوتران ... در بالای ...
... و ... و ... و ... و فالج و سکته و ... و ...
ازاله وحشت و فساد ... کبوتر ... و ... کبوتر ... خشک ...

از اهلی و مجموع مغز تمر و ربین و مصبع و عرق النسا و عطش و اسهال و بلاب منوره و سرکه و خوردن کاسنی و جمار است
و حمول بار و غن جند بیدستر با آب و نمک طبخ نمایند و بنوشند در حال سنگ کرده و مثانه را اخراج نماید و زهره او
جهت نزول آب یا حقنه و غشاوه و ناخنه و مزمن و استخوان ساق او که سوزانیده بنوشند جهت اعاده بکارت از اسرار است
حمار الوحش بفارسی گورخر نامند و معروف بخر گور است و گوشت او در دویم گرم و در سیم خشک و غلیظ و مولد سودا
و سرق او باسیاه او جهت مفاصل و تحلیل ریاح غلیظه و طلای پیه او جهت کلف و قوبا و باروغن قسط جهت درد گرده
و کمر و بکشیر مرضعه جهت رفع گریه اطفال و زهره او جهت دار الثعلب و دوالی و جهار قیراط از ناخن او با خولنجان و آب
کرفس جهت سنگ مثانه و خصیه و قضیب او بغایت مقوی باه و مغز سر او جهت رفع بول در فراش و با کشنیز و سبعال او
با آب کاهو جهت قطع احتلام و پشگل خشک کرده او با کبریت و عسل جهت ربو و سرفه و عرق النسا و مفاصل و مقوی باه
و در انگشت کردن انگشتری از سم او در خنصر جهت صرع و لبن تازه از پوست پیشانی او بربازو بستن جهت رفع
صرع مجرب دانسته اند و مانع خواب و در آن شرایط است و بعضی شرط دانسته اند که پوست پیشانی او بغیر بکشیر
با صاحب صرع باشد تا هم از آنکه از حمار اهلی باشند باد حشی و گویند در اول ارماه بغیر انگشتری از شرایط است و بگوسفند
نگاه کردن در چشم او باعث محبت ابصار و مانع نزول آب و جگر و سم آن در افعال مثل حمار اهلی است حماد
بفارسی جزو الاغ نامند غلیظ و بطی الهضم و از خر گور دکر سی و خشکی او کمتر و با رطوبت فضلیه و نطول آب طبیخ او
جهت کزاز و خوردن زهره خشک او جهت رفع تغییر عقل و صرع و مغز سر او مورث جزام و بکسر که جهت رفع جنون
و کباب جگر او که ناشتا خورده شود جهت صرع و رشاسیدن اکم سوخته او هر روز نیم مثقال جهت صرع و ضماد او جهت
شقاق مزمن و با روغن زیتون جهت ضماد زیر و با شراب جهت بکی ناخن و برص و بهاق آن و بخور سم او جهت
عسر ولادت و با خمر غلیظ جهت جنون و ضماد سیاه او جهت رفع آثار قروح و جهت التیام جراحات و حنا بکم خوردن
سیعد طلب و ضطیر سرکین تازه او مقعد و عشا و قرح و ضیق و نفس و قطور با دو در بینی جهت رفع رعاف و بستن
طلای او بر پیشانی که بکسر که سرشته باشند و هم جنین استنشاق خشک او که با سرکه و گلاب بنشیند باشند و خوردن
لقیع او با شراب جهت گزیدن عقرب و تعلیق پوست پیشانی او بر اطفال در رفع فزع و موثر و جون الاغ عقرب
گزیده بر الاغ معکوس سوار شده با لاخصیه سگش در دوان و بسوخته جیاد در گوش بگوید که مرا عقرب گزیده است

باعث رفع

باعث رفع درد شقیقه جالینوس گوید طلای نطفه او سه بار تا جهار بار مسقط دانه کوسه است و جون قضیب او در کوزه
آب ندیده باشی که زن بکشد فورا سو خضض شود و بالاست قعند و روغن زیتون طلا کنند جهت رو باینده نمو ادراره
کردن آن بغایت موثر و جون قضیب او را از زنخه او جدا کرده و بالا در برجاره بکشه در جام ثنا ولتمایند باشد برزگی
قضیب کرده و از مجربات شمرده اند و ندهیدن خضیه خشک او جهت نزایل مجرب دانسته اند بشرطی که بعد از نو تنیم
ندهیدن کنند و اند که بخیسانند و جون انطرون و عاقرقرحا بر آن پاشیده خشک کنند نیم مثقال او با ماء العطر جاس
اسهال است حمق شده بیم والبغ جاو بلغه حجاز نمر هندیست و مفر الیهود در ابرز تا مند حمص الاجلی بلغه مغرب خ نکست
حماض حماض بری حماض کوهی حماض بستانیست حماض خیار تیت حماض نابت و حماض البقر نیز گویند حمیض ادم
مجموع اسپاناخ است که ملوخیه کوهی باشند و گویند مخصوص مثال است حماما الکیت حماما دخبان است حمص الکبیر حمص بر است
حمضیض نوع صغیر حماض است شیعه سه برگه و در شکل او ترشی دارند گویند حماض الابرج ترشی ترنج است حماض
الاین کشو شاهیت حمیر الاذنی خرابطین است حمیم نابت جیست دیگال نمبی بزاید اکابت و بلغه شام وبار
بکسر کام ابان لسان الثور است حمامی نوعی از جبر است حمل و حملان بفارسی ابن بره نامند و در بلوم مذکور شد
آنست و اهمة حمیری نام عربی ابوخلست و بکسر فاکم فاشی است حنظل نزگ ابیست التقدیر هندوانه ابو
کوچکی و در نهایت تلخی و نباتش شبیه بنبات هندوانه و برگش از آن کوچکتر و سبز و اندرون آن زرد او نعمال است
و الجز در بوته متخذ بر یکی باشد از جهار سوم و نیم او با دامی که در پوست باشد قوتش تا جهار سال باقی و الجز بر دار
آورده باشند تا ده سال و بهترین او سفید است که از بوته کنیز الثمر گرفته باشند و مستعمل شحم او گوشت در اول
جهارم گرم و در آخر دوم خشک و مسهل سودا و بلغم غلیظ و مخرج اخلاط عروق و مسقط جنین و قاتل آن و ضاد
اخلاط از عمق بدن و جهت فالج و امراض بارده دماغی و اعضای عصبانی و عرق النسا و مفاصل و نزلات
مزمنه و امراض بارده کرده و مثانه نافع و مضر دماغ حار و معده و مصبع و در هوای بسیار سرد مورث
مغص و کرب و در هوای بسیار گرم باعث اسهال و خون و التهاب و مصلحش کثیرا و مغل و نشاسته
و مقدار آن بحنیف و مصلحی قواکه و مقدار شربتش از یک دانگ تا یکدرم و بهترین اصلاح آنست که سایده
با ماء العسل سرشته خشک نموده پس با کثیرا و غیره حب بندند و بیرشی بوزن او ثلث آن جرم ال

و خوردن آب بر بالای او مورث قولنج ریحی دارد و گندم که پخته باشند و نان فطیر قائم مقام اند و ارد مطبوخ او با شکر
و بادام جهت سرفه و نفث الدم و درد گرده و سینه و تسمین بدن بغایت موثر و با نعناع و روغن تازه جهت
خشونت سینه و ضماد گندم ممضوغ جهت تفتیح دمل و طلای آرد گندم با سکنجبین جهت بثور لبنیه و با عصاره بیخ او
جهت منع ریختن فضول باعضا و نفع استعداد و با شراب و سرکه جهت سم هوام و با آب گشنیز جهت ردع و تحلیل
اورام حاره و ضماد زیر و عقد در تجربه بخیش او با آب و روغن زیتون تحلیل اورام حاره و درد او در موضع
گزیده سگ دیوانه بغایت مفید و جون خمیر گندم را بر موضع گزیده سگ صندل است بسته نزد یک سگ اندازند
هرگاه آن خمیر را تناول کند ظاهر شود که سگ گزنده دیوانه بوده است و روغن گندم که با فرع گرفته شود طلای
او در دستورات مذکور است جهت قوبا و سعفه و قرار و کلف نافع و ضماد گندم سوخته با موم و روغن گل
جهت جلای حرقه نار سعد بیت حنطل فوفا اسم نبطی است و از قسم بوتجه بری و بستانی میباشد و بری او را العرایا
جاقا و بفارسی دیو است مکر ان نامند و بستانی او را العرایا و رقی و در اصفهان شده ار گویند و در بازندران
شروبت نامند و کلش خوشبوست و با سفیدی از سرخی و برگش بقدر ناخن و شاخهای او باریک و ملتفش
بقدر نیم زرع و تخمش با بل پستداره و رنگش شبیه نانخواه و مستعمل از او برگ و تخم او است در سیم گرم در دوم
خشک و با قوت جالیه و ملین طبع و مدر فضلات و تخمش گرم تر از برگ او و جهت درد بستر اب جهت رفع سموم
قتاله و سعدیل و تسکین مغص و قولنج و دافع بر قان و استسقا و اکحال عصا العاو با عسل جهت غشاوه و قرص نافع
و اکثار او مورث درد کلو و مصلحش گلکین و تازه او موافق مزاج و داب و مستغنی اخلاط فاسده آن و قدر
شربتش از تخم تا سه درم و روغن او مسکن درد مفاصل است و بری او را برگ بزرگتر و مسکی قسمی
دراز و تخمش قریب بحلبه و کره بر طعم و گلش سرخ و بفارسی بو تخه کوهی و دیواگشت نامند در سیم گرم و خشک
و آب او مقوی معده و مدر بول و حیض و شیره و عرق و جهت هیضه و درد معده و پهلو و ریاح آن و صرع و
تقطیر البول و بر درد مثانه و نطول اعصاب او جهت تسکین درد مفاصل بکزیده بغایت موثر و برعضو ملسوع موجب
احتراق و ردیت و نشستن در طبخ او باعث سرعت حرکت اطفال و روغن او دادی ابدان افزوده و سقوط
آب او جهت سرع و منجن و مسهل بوال مستغنی بشره و مصبع و مفر و محرور دیبال و مصلحش گشنیز و بقول بارده است

و حقنه طبخ او که درست او را جوش دهند باشند جهت قولنج بلغمی و ریحی و عرق النسا و فالج و امثال آن مسهل قوی و مزاجم
او قاتل جنین و طلاو سبزاو جهت عرق النسا و دردهای بارده و بخور او سوزهیبی و ضماد او جهت سرشر برک یا جهت
جذام و سقوط ابانی جهت زردی چشم و بیشتر آب طبخ او و در غاله جهت کشتن کیک و منع تولد آن موثر است
و حمول حنظل ۳ سوراخ کرده و اسپهای او بیرون کشند و پر روغن زیتون مملو کرده بتفیه مسدود کرده بخمیر بگیرند
و بر روی آتش گذارند تا چند جوش کند خضاب او و روغن سبال او را در حمام جهت سیاه کردن موی و منع سفیدی
سفیدی آن مجرب دانسته اند و قطور روغن زیتون که حنظل را در او جوش داده باشند جهت درد گوش و ما لیدن آن
او بر دندان جهت آسان کندن دندان موثر و سعوط سعفه سده دماغی و طلای او جهت رفع آثار بر بواسیر و زنگ
کردن و جارو و اکحال را دادو جهت سیاه کردن چشم ازرق مفید و جهت درد معده نافع و تخم او مسهل و مقوی و مورث
درد و حمول مسکر رانحو بنعد و رانب نمک بچشاند تا تلخی او زایل شود پس کوبیده بکشیر دهن یا جوش نشده خوردن او
مورث صحت بدن و برگ خشک او بقدر درم با شاسته و صمغ عربی مسهل سودا و بار خمول و بقطول
دایاده جنقا جهت مالیخولیا و صرع و دوالی و جذام و امراض سوداوی و طبیخ بیخ او جهت استسقا و گزیدن عقرب
و افعی و خون منجمد و داء الفیل و ضماد بر گرد یا آب و نشاسته جهت تحلیل اورام و قطع سیلان خون
شقر سفید و حمول جوف حنظل شفافی کرده سرکه در آن ریخته جهت جوشانند جهت درد دندان و تقویه
لثه بغایت نافع است و روغن حنظل که از دو جزو دانه سیاه تازه او با یک جزو روغن کنجد و زیتون ترتیب
داده بجوشانند تا روغن بماند جهت امراض بارده و دردهای آن و منع ریختن موی و رفع دوی و طنین
گوش و کرم آن و درد دندان و جوشش سرو و رشا میدان بکما و ماء مسهل بلغم و اقسام کرم و سده
او با زهره گاو بر ناف جهت اخراج اقسام کرم و حقنه او جهت قولنج نافع است و اگر تازه او نباشد ربع رطل
از تخم او را بجوشانند و با یکرطل روغن طبخ نموده حنطه بفارسی گندم نامند و بهترین او با لیده پایل
بزردی و بعد از آن سفید او است و در اول گرم و در دوم بسته و در رطوبت معتدل و تازه او که خشک نشده
باشد در هضم و سرتر و بهترین غذاهای انسان و کثیر الغذا و مسدد و مفر صاحبان سده عروق و جشا و خام او
مولد کرم معده و مصلحش شکر کهنه و مضر زنان حامله و گشنیز او نفاخ و دیر هضم و مولد ریاح و مصلحش شیرینیها

و خوردن

و تخم او گرم و خشک تر از نبات او و جالی و مسهل و در جمیع افعال قوی تر از تخم بستانی و قدر شربتش تا سه درم و مورث جرب و مصلحش کثیرا و مغز سبد و مطلی شکر است حنا بکسر حا و نشدید نون بهندی بنابسانتی العقد و تخم او سرخ و برگش شبیه ببرگ مورد و عریض تر از ان و نرم و گلش سرخ مایل بسفیدی و خوشبو و در سالی دو بار گل میکند و ترکیب القوی و مایل ببردی در اخر اول گرم است و مفتح افواه عروق و سدد و مجفف و ملینع و محلل و در الحام قریب بدم الاخوین و با قوه قابضه و ابن سمعیل است نقیع او روزی سی مثقال بالعتس مثقال شکر جهت ابتدای جذام بغایت نافع و چون بنگاه مواد صحت کننده و جذام زایل الشین قابل سایر علاجات شود و هر روز باید ده مثقال تا ادراد و صد و بیست مثقال اب ضماید بجوشانند تا نجیگی بسدوان میان اب نقیع ده مثقال او در روز دهمت رویش اصلی کای ناخن کج و ناخن متاکل و جهت برقان و سپرز و سنگ گرده و مثانه و حبس بول نافع و مسقط جنین و رشد بدن جرم او بعد ریم مثقال با خاصیت رافع قولنج و مفرح حلق و در بیره مصلحش کثیرا و لعاب بزر قطونا و گویند زیاده از یک مثقال او کشنده است و ضماد او بر کف پای ابله دار مانع بروز ابله در چشم او و بخصوصا چون با اثر عصفر و زعفران امیخته بشند و نطول اب مطبوخ او جهت حمره و سوختگی اتش و مضمضه او جهت قروح دهن و قلاع اطفال و طلای او جهت اورام حاره که زرداب از او ابد با روغن جهت جرب و با اب برگ سدالحنن جهت شقاق منس و درد زانو مجرب و در جبهه و صدغین جهت منع رسیدن مواد بچشم خصوصا چون با اب کشنیز و سرکه بشند و با قطران و روغن زیتون جهت رویانیدن موی سر و با گل حرف جهت قبض و تلطیم و بازفت و روغن گل جهت قروح سر و با برگ کدو کان بالمناصفه جهت جهت و خونده و شقیقه و صداع ریحی بلغمی مجرب و به سنون با اب نمک بغایت موثر و در رود او جهت تجفیف قروح و خوردن تخم او بقدر یک مثقال با عسل و کثیرا جهت تقویت دماغ بغایت نافع و گل او معتدل و لطیف و یک مثقال او با اب او قیه اب و عسل جهت قطع نزلات و انواع صداع و تجفیف رطوبات و طلای ان جهت التیام قروح و رفع خناق و خانح و امراض دماغی عصبانی و درد اعصاب و با سرکه جهت درد سر و با موم و روغن گل سرخ جهت درد پهلو و کوفتگی اعضا و با دوبه مخصوصه سرز جهت ورم و وردان و کندگی ندن او در میان

بلی

لباس موجب منع گرم زدن ان و برگ او را ببزر صاحب ابن اثر و دانسته اند و روغن گل حنا که دهن الفاغیه نامند بدستور روغن گل سرخ مکرر در روغن ابرورده کنند گرم و محلل و مقوی موی و نیکو کننده رخسار است و بدلش روغن مرزنگوش و روغن حنا که از جمله مرکبات است و در دستور ثانی مذکور است حنظله صحیح حنظل ورس است حنا کرشنی جزر البحری است حنا مجنون بلغه مصر در کرمه است حنفر و حنفا بلغه اندلس حسنه ابن رجاج است حنا الغزا لیه بلغه مصر ابو حلست حور برای احلبه و لغم حاد برای معجم نزامد و از جمله اشجار است قریب بدرخت تمر او برگش مثل برگ بید و از ان باریکتر و دراز تر و دانه او مانند گندم و بلغه اندلس اپراس و دانه نامند و گلش خوشبو و سنبلی در وسی میباشد و صمغ او را روغن گویند که ریب است و بلغاریس درخت لوز گویند و اوکویت او است که کنافیرانی و غیره استعمال می نمایند و درخت دعی او برزیرکن و برگش دراز تر از سبطلی است و سنبلی او بلی صمغ و در اول گرم و در دوم خشک و یک مثقال از پوست او جهت عرق النسا و نقرس و دفع طمث حمل زنان است و برگ او شبیه گیاه اترد دارد گرم و تر از پوست او و قطور اب او جهت درد گوش و سفید و اکثال خمر باره او با عسل جهت عشاوه و غیبد و قطرات که از حوالی او در وسر بعم می‌باید درد دوای اور امسیت بلغار در دس و در سیم گرم و خشک و روغن که از پوست و شاخ او گیرند قوی الاثر و در افعال قریب بروغن بلسان و خوشبو است و از او روس می اورند و مشهور بروغن کهربا است و گلش قاطع نزف الدم جمیع اعضا و ضماد برگش با سرکه جهت نقرس و قرحه و معین حمل و تخم او جهت منع سیلان رطوبات معده و امعا و خفقان و عرق النسا و نفخ سده و با سرکه جهت جرب و شربا نافع و مانع و قدر شربتش یک مثقال و قطع او مجفف قروح و اکله است حور اصل از جمله طبور است سفید و تیره رنگ نیز میباشد و ان سفید او کوسپتی ترب بیحه مانند و گوشتش او موافق محرورین و گوشت او غلیظ و دیر هضم و مصلحش بهارات و بادام و ضماد او و بعضی حاره تناول نمودن و روغن او محلل و ملین و مقوی اعصاب و جهت دردهای بارده نافع است و قرو بردن شحم او جهت قولنج و معی ضعیف است حور حب اسم عربی است حور فرات حوبه بعربی است حور حو کم است حو دهنک مرکب است حوما اسم عربی طرایغی است حواد قی ارد گندم لیبا در زم سفید است حوجم اسم عربی کل سرخ است حوذان حورد بالطب افولست حوایر سفید است

هم است حونه با دروج است حوز اللیثه شفیق بحر است حبله بفارسی مار کو بیند و قسام میباشد در اخر سیم گرم و خشک است و در غایت تجفیف و در جذام قوی الاثر و خواص افعی مذکورست چهار ده عدد مار سیاه را با چهار رطل روغن زیتون یا کنجد در ظرف مس کرده سر انرا مسدود کنند که بخار بیرون نرود پس بجوشانند تا مهرا شود و طلای ان جهت قوبا و سرخای سفل و در با بیندان و دراز کردن موی و تحلیل خنازیر و رفع جذام مجرب دانسته اند و ضماد خاکستر مار خاکی سیاه که زنده در کوزه نو کرده در تنور حمام سوزانیده باشند با روغن زیتون جهت تحلیل خنازیر و با سرکه جهت داء الثعلب و داء الحیه و اکتحال او با عسل بغایت مقوی باصره و ما لیدن پوست سوخته مار با روغن تخم کتان که چند روز ممزوج نموده گذاشته باشند و جهت بواسیر کهنه بسیار موثر و قطور مطبوخ پوست او که در شراب جوشانیده باشند جهت درد گوش و مضمضه جوشانیده او در سرکه جهت درد دندان و تعلیق دندان او که در صبیان جهت کنده باشند و به دستور تعلیق دل او جهت تب ربع نافع و در ظهور رسیدم ذیسقوریطیس که بینه که چون شکم مار را از سر تا دم بناله شکافته احشای او را بیرون کرده از شاسفرم خشک که بار حنو بنده نرم کرده باشند مملو ساخته محل شق را دوخته در اتش گذارند تا پخته شود پس شاسفرم را بر برص ضماد کنند بعد از یک شبانه روز بالکلیه زایل کند و مجرب است و روغنی که در او دندان مار و سر و زهره او جوشانیده باشند طلای او جهت جذام و ثالیل سریع الاثر است و ابن الدوله از محمد ابن احمد نقل میکند که استعمال زهره مار در اینج امری خوب نیست و از سموم قتاله است و تعلیق شاخ مار شاخ دار جهت رفع تب غب موثر و تعلیق سلخ الحیه که عبارت از پوستیست که مار هر سال می اندازد بر ورک زنان موجب سرعت ولادت است و بخور او مسقط جنین و مجفف و دانه پوسیده تخم مار را چون با سرکه و بوره سابیده طلا کنند جهت رفع برص تازه مجرب دانسته اند و اکتحال به مرارت نزول اب است حبلیس غذائیست که از روغن و نان گرم میسازند و فارسی چنگال میگویند غلیظ و دیر هضم و کثیر الغذا و مسدد و مصلحش سرکه و عسل است حبی بلغه اکسیریان زنبق است حیوه الموتی فطران است حیفا حبشه الزجاج است حیو حنو اسم یونانی باقلی است حبوس طین حمات حی العالم ابرون است باب الخا و الجیم جامعیت که معنها در پوست و بعضی را انعقاد

انکه

انکه صیقلی است و ابن الدوله کل سیمهوای دانسته و مولف ما لا یسع در حب تذکره گوید که گیاهیست غیر ما ذرابان برگش شبیه برگ فتنا و از ان کوچکتر و بالا خوشبو و از سه حصه تا چهار حصه زیاده نمیشود و قرشتی العقد و شیری و تخمش شبیه حوم عقرب است لا طوشتل و در دوم با بام سرد و خشک و از سموم قتال و نا تیر او در سباع اسریع و مقاربت او کشنده عقرب بود را بطلبه رادع او رام حاره و مسکن درد چشم و مسقط جانوران بیمه در و بیمه اهم او کشنده است انبرد و ضماد و مزید او کا قطوس ایا شراب و صفر دا و دیر حاره است خانق النمر و نوعی از خانق النمر است برگش شبیه برگ لبلاب است و ازان که کوچکتر و دو برگ زیاده از ساق او و شاخهای باریک و دو برگ شبیه و ابی خاصیت کشنده کرگ است و در سایر افعال مثل خانق النمر است و این ما سوبه گویند او را اسقیل است خانق الکلب او از انست که بفارسی کو لینا مند و مولف ما لا یسع غیر از ان دانسته و بیان نموده که گیاهیست برگش شبیه بلبلاب و اطراف او شبیه ترو لیسیده و بوی جاد طول بنا ما بزیره زرد رنگ و شاخهای باریک و دراز و برگش و تخمش در غلافی شبیه بغلاف باقلی و در جوف دانه کو چکی سیاه و صلب در چهارم گرم و خشک و از سموم قتاله و برگش کشنده سگ و سباع و ضماد او جهت تحلیل اورام بارده و نفخ بغایت موثر است خامالسوقی بیونانی خامالیمبی زیباح و شوق بلغی الجیر است و ان نباتیست میساق و هیکل و شاخهای او و برگش شبیه العقد در چهار انگشت و منقسطیر روی زمین بوجه استداره و برگش شبیه برگ عدس و دو شعبه برگش کمتری مستدیر و تخمش باریک در سیم گرم و خشک و مفتت و جالی و ملین طبع و مسهل اخلاط غلیظه و خوردن قدر قلیلی از او بانان مسقط بوا سیر و ضماد شاخ و طلای شیر او جهت اسقاط ثالیل و ضبلان و گزیدن عقرب و اورام بلغمی و قلع اثار و اکتحال او با عسل جهت رفع اثار قرحه چشم و ظلمت بصر و ابتدای نزول اب و حمول او با شراب جهت درد رحم نافع و مفرح و مصلحش کثیرا و قدر شربتش یک قیراط خامالیون ضیلی شب است و بفارسی ریعلی لو بیا نامند خاوالغان قوبحان است خامالاقی بیونانی بمعنی غار الارض است و در حرف عین الف انشاء مذکور خواهد شد خامانیطری سکبیح سرد شده است که از روغن صاف کرده باشند خامانسالیون بیونانی بمعنی تفاح الارض و ان بابونج است خامادقی سیم بنا میست که تازه روئیده میشند و گویند مراد از او عرب الکوک است و اهل مصر طحال را باین اسم نامند خامو ان اسم یونانی کوفست خامالا بیونانی بمعنی الارض ود ان

شاذربون است خاماالاذن گسبی یونانی تنجیص سیاه است خامالیس اسم ترکی خس است خاکشیر اسم فارسی
رنالزدرست خادبست اسم فارسی قنفذ است خامه رقنل وقی اسم فارسی جعفر است خاکشی بلغت اصفهان
اسم چیزیست خامالاذن کوی تنجیص سفید است خادانی بلغت غالیه است خامالاذن اسم یونانی
مرز است خامالافعی یونانی شعال صغیر است خامانطلس یونانی بمعنی صنوبر الارض وان کاقیطوس
خامادریوس یونانی بمعنی بلوط الارض وان کمازریوس است خابلیعاد و خصی یونانی بمعنی خطاطیف است
وان ماهیران است و کویند عروق الصفر است خالالاذن یونانی خرنوب نبطی است خاتم الملک ...
خانشر بلغت شام شیطرج است خاد صلب اسم فارسی خشک است خاکینه اسم فارسی بیض البیض است
خاصی ... بلغت ... است خاد بلغت ... اسم خیار است خال الصوفی حمیمی در طبرستان ... است
ختی بفارسی نان کویند و از اکثر حبوبیت ترتیب دهند و بهترین او نان گندم سفید مجوبیت که بخته
اعتدال پخته باشند و سبوس کم بعد اعتدال جدا شده و با خمیر و روغن ورزیده تخمیر پخته غلیظ دیر انهضام و نفخ
کرده است و نان گرم سخن و مجفف رطوبت معده و ضماد او جهت رفع ... مؤثر و نان
سرد مرطب ... و تازه او ... الانحدار و خشک او دیر هضم و مجفف و اقسام او ... تشنگی
و بار ... و زیره و حلبه سیاه و دانه مشهی و منفخ و مجفف و محلل ریاح ... خشخاش منوم ...
سده ... و نان جو ... سریع الهضم تر از نان برنج ... و قلیل الغذا و جهت اسهال و ...
حاره که از ضعف معده باشد نافع و مورث قولنج ... و با گوشت ... العمل و عرق
کوشت و نان برنج ... خشک و معطش و مسدد و مقوی ... و کثیر الغذا و جهت اسهال صفراوی
و دموی و نیکو کردن رنگ رخسار مؤثر و نان گندم و برنج و جو که ... ترتیب دهند ... و روغن ...
از اقسام ... است ... مغزان و نان ... بطی الهضم
و مسدد و قلیل الغذا ... و مصلح او ... حب البطم ... است
رفیق است که ... و سریع الانحدار و موافق اسهال ... حب العرق ... است
که ... باشند و مشهور ... است جهت ... اعمال ... موافق است

حب الملوک نامیست که بر روی سنگ ... گرده و ... سنگک است و بهتر از نان ... است
حب ... نامیست که در گرفتن سبوس بسیار مبالغه کرده باشند و بهتر از اقسام دیگر است حب التمل ...
که در گرفتن سبوس مبالغه کرده ... کثیر الغذا و مشهور بنان ... است سریع الانحدار و مورث سنگ گرده
و سده جگر است و مصلح او ... و سکنجبین ... است حب الحکان نامیست که
گندم را ... سریع الانحدار ... و در بعضی امراض ملین طبع و مولد
سوداوی و ضعف بدن و مورث ... و جرب و مصلح ... روغنها ... است حب الکعک
نان ... است ... و مسدد ... و منضج ... در ... نا
حب الطا نامیست که در گرفتن سبوس مبالغه کرده و رقیق و با روغن ترتیب دهند و مشهور ... است
و دیر هضم و کثیر الغذا و ... و مسدد و مولد اخلاط ... است حب القطا نان روغن دار را
که مبالغه در گرفتن سبوس نکرده باشند ... و بهتر از او است حباک ... از جنس ...
نان ... و ... است ... بستانی او ...
و بری او ... فارسی ... و کویند ... و برگش ... و ... کوچک و سرخ
مایل بزردی و تخمش مایل بسیاهی و ... او ... و ... از خطمی
در اول سرد ... ملین طبع و لطیف ... و مولد
و منضج ... و ... ضماد ... جهت جرب و قروح امعا و زحیر و حرقت مثانه
و بول ... و ... برگ ... او جهت ... ضماد او جهت اورام
حاره و ... اعضا ... جهت ... و ... بول ...
و با روغن ... جهت سوختگی آتش ... و ضماد خشک او ... قروح ... و رفع ...
و تخم او ... و کثیر الغذا ... و ... جهت سرد و گرم ... و قرحه گرده و مثانه و سعال
و ... او ... جهت ... و ... و رفع ... نزله ... خشک ...
جهت درد مثانه و حقنه او جهت ... امعا و رحم و مقعده با عسل ... و ضماد او جهت اورام حاره نافع

و معده ضعیف و مصلح او رب ... و قدر شربتش تا پنج ده درم و بدلش خطمی و قدر شربت از آب
خبازی تا پنجاه درم و او مولد ریاح و مصلحش تخم او با گوشت مرغ واد و به حاره است و خبازی بستانی را
برگش درازتر و گلش زرد و ... از گل خبازی ... بسیار ... و برگ ... و تخمش سیاه
و درازتر ... بسیار ... و غلاف او ... گرم و مایل بسبزی ... بر زیاده از بری
و ملین طبع و سینه و ... حراره ... جهت خشونت سینه و ... حاره ... نافع و مقوی
معده باره و مصلح ادویه حاره است و تخم او مسهل قوی اخلاط غلیظه و مفتح سده و جهت عرق النسا داء
... جهت رفع ... و ... و ... جهت تحلیل اورام ... نافع و قدر شربتش
دو درم است خبیر ... شیرازی ... و در اصفهان خاکشی ... و در مازندران
کیاه ... و تخمش بسیار ریزه و ... مایل بسرخی و ... طولانی ... شبیه
به برگ ... باریک و ... و ... و تخمش در غلاف باریک ...
در دوم گرم و در اول تر و ... مقوی معده و ... معده سرد و تحلیل ... و ... و حصبه
و ... و ... بر پوست ... با دو وزن او شکر ... و جهت رنگ
رخسار و ... اواز و سرد در ... و جهت رفع ... و ... جهت ... اخلاط سینه
... و ضماد ... جهت اورام صلبه و ... و ... چشم و ورم ... و پستان ...
... و ... و ... جهت ... حمل و ... نافع ...
و مصلح ... و قدر شربتش تا دو مثقال و ... تخم ... است جرم ...
که ... او ... و ... خشک ... است حب الخل ... فارسی ... کویند
بهترین ... مستعمل ... است که ... کرده و خشک کرده باشند ... مبالغه در سحق
او ... در دوم گرم و در سیم خشک ... مجفف و مقوی معده و ... و ادرار حیض
و ... است و جهت سلس البول و ... معده و ... رطوبت و رفع
رطوبات باطنی ... امعا و مثانه مجرب ... تخم مرغ ... او جهت ...

مرطوبین که مایوس باشند بغایت مؤثر و با سکنجبین جهت ... و ضماد او جهت تحلیل اورام حاره و ...
منعقد در پستان ... جهت خشونت سینه ... و قطور او جهت ... گوش نافع و مضر
شش و مصلحش ... و عسل و قدر شربتش تا ... دانگ و ... درم ... است و چون او را ...
با آب و عسل ... کنند ... با روغن زنجبیل ... بالای او ...
تا ثلث روغن ... و عسل العوق ... روز ... از او ...
جهت صاف کردن آواز و تقویت بدن و نیکوئی رنگ رخسار و اخراج فضلات ... است
و ... روغن زنجبیل ... و با عسل معجون کنند ... خبث الحدید
تفل ... و در قوه قریب به خبث الحدید است و ... خوردن او ... فاتل است ...
چشم ... مستعمل است خبث الرصاص تفل ... بغایت ... و مغسول آن جهت التیام جراحت
چشم ... منع ریختن مواد بچشم مؤثر است خبث الفضه تفل نقره است لطیف و قوی
القبض ... او جهت ... چشم ... البیان جراحات ... خبث الذهب
تفل ... لطیف تر ... و در افعال قوی تر از خبث الفضه ... جهت رفع ...
زیر ... مجرب و در افعال ... است خبیص اسم عربی ... و در ...
... البیضی ... فارسی خاکینه ... کثیر الغذا ... و مسدد
و مولد ... غلیظ ... حبک ... است خطمی ... الخبی ...
... است ... الکبر ... است ... الکعک است ... المناج ...
... است ... جمیع ... است ... خنفی
... است ختم الملک ... است ... و ...
او ... خرمن ... ختمی ... بزرک ...
از ... ... و ...
تیلست ... و ... و ... ... جهت ... بسازند و ...

اوان است که چون بر بالای طعام ... سموم کوز الله عرق کنند و ام جنین است سایر استخوان او و این
الدوله کو بران است شاخ اهوی شک دارست و همین اثر را جهت آن بیان نموده و کویند جهت اسهال نیز
لغایت نافعست و مولف تذکره کوید که در سرانداز بنت جبری و خوردن سعفشا و لعبد حادرام جهت
حکه و جرب و سده جکر و کوز استخوان او باعث افاقه مصروع است و ذبل او جهت رفع اثار و سنکدان
او جهت کو سیر ضاد نافع است جذع الکحال بزر النج است حی کوی لبنانی و بری اسفنه و لبنانی
جز قسم است یکی ... خرنوب شامی کوبند و درخت او لعبد درخت کردکان و برکش سنید بر
و با غلظ و کلش زرنبی و غلاف او لعبد شبری و کوتاه تر و سیاه و منجم و دانهای او شبیه بر باقلی
و از ان در شام و مصر رب می سازند و در اسهال استعمال میکنند و با وجود شیرینی از سایر
شیرینها ابرکست و قسمی از خفش خار دار و برکش نرم با بل بند و بر و غلاف او شبیه بر باقلی
و از ان رقیق تر و دانهای او لعبد نرکس و شیرین طعم و در بنکالین کرات کویند و در مازندران
و کیلان الله کی نامند تازه او از قسم مسهل لعبصو مدر بول و خشک او در حرارت و برودت
معتدل و در ثانیه خشک و شیرین او مایل بحرارت و مانده او سرد و خشک و بسیار قابض و
مقوی بدن و مدر بول و ضماد بخته او جهت صدمه و سقط و امثال ان و خوردن تازه او
خرنوب شامی که از سال نکذشته باشد و در اخر و لعبد از اسهفنام مولد خلط صالح و با ملاح جهت
فتق و استمساک بدن و چون داخل شیر کنند شیر را لذیذ کنند و اشتها اورد و جهت سرفه مزمن
مجرب دانسته اند و تخم او محلل اورام و جهت بروز مقعد و نزف الدم نافع و مقوی معده و جفف
اعصاب و مصطکی ... و بنات و برکش لوزالش از هر یک از فرط و طرا ... عفص
و قند و شیر برکش نافع و رام است حی کوب ... نر بنات جنس رلیت و ان ... می باشد درخت
قسمی شبیه بخرنوب شامی و خار دار و تمر ش کوچکتر و شیرین طعم و بسیار قابض و ادرار قرط
و سعط و اقسام ... باشند و قسمی ... خار است لعبد زرعی و ... و خارهای
او تند و ریزه و کلش سرخ و زرد و داغ دار و بار ش شبیه بکرده کوچکی و در ... کیاه او

داد که ...

و برک نامند و مراد از خرنوب بری خرنوب نبطی نوع اخر است در ثانیه سرد و خشک و بسیار قابض و مقوی
معده و قاطع خون از عضوی و حابس اسهال و جهت بر قان و مغص و منع ادرار حیض و کوز اسپر و مضمضه
و سنون او جهت درد دندان و استحکام ان و کوشت بن بنات و قالع دندان کرم خورده کوشت و محتاج
بان کردن ان و ... باعث خضاب کنند مانع سفیدی و باعث درازی موی و تقویت ان
و طلای او بر بدن جهت اعیاد و تقویت اعضا مورث چون خرنوب بری ... کویند در آب ... نند
و جامه رنکین ... کنند ... بنات رنک او ... و مجرب است و آب او با آب مورد مقوی
احساء نابت کنند صاحب است حی کوی الشوک و حی کوب ... خرنوب نبطی است حی
مصری ... قرظ است حی ... است حی ... خرنوب شامی است
خرنوب هندی ... است حی ... خرنوب است و کویند مخصوص ... است خنبوی
اسم فارسی ... است حی ... تخم کیاه است و برکش شبیه ... و از ان ... خشن
و مربع الساق و کلش زرد و قسمی از بری او ... بزرکی ... و تخمش مدور و سرخ و قسمی
کلکلج کویند و برکش ریزه تر از بستانی و تخمش مدور و سرخ و تند طعم و سفید او را سفید
سفید کویند و ان ... است و مذکور شد و مراد از مطلق ... سرخ او است
در اول ... گرم و خشک و جاذب ... بدن و ... و محلل رطوبت دماغ و معده و ... سده و مدر
فضلات و ... و **[illegible]**

جهت ... و بلغمی جکر و سپرز و رافع نسیان و امراض بارده و ماخی ... و ...
... او باشراب جهت ... و باعسل جهت ... و سعال ... و کرم ...
و تب بلغمی سوداوی و ضماد او جهت ... و ... عرق النساء و ...
مواد ... و اذالة ... باعسل ... جهت ...
و ... جهت ...
بارده ... و ... جهت ...
جرب و ... جهت ... و ... جهت ... سوداوی
و ... باعسل جهت ... زبان و ... و ...
و ... جهت ... مصروع و صاحب غشی
و اختناق رحم و ... جهت ... و ...
او باعسل جهت ... و ... او جهت ... حشرات و نطول او جهت
درد دندان ... مجرب ... و مصطکی
کاسنی ... بادام و سرکه و ... و حب الرشاد و ...
... و چون ... انکور ... سرکه شیرین ...
ایلاوات ... و ... باعسل جهت ... و امراض بلغمی
نافع و ... افعال ... و اهل ... ذکر کرده اند که ...
... مفاتیح الغیب ... و کتاب ... خوانده شود و بعد از ان ...
... کشته ... و ... خوانند و ... کان داشته باشند
... خوانند ... و ... کرده باشد
مجمع ... کویند ... بادام ... و ...
او جهت درد دندان و اختناق رحم و ... و تحلیل ... و ...

صلبو و تفتیح سدد امعا اعضا و جهت نسیان و فالج و کزاز سایر که مزمن باشد و اساسیل اورا و بلوق
جهت ورم و بارد و مزمن نافع و مقدار شربتش تا سه درم است خربق کیاه او مانند برگ لخی باشد
و اما تیش کرانتر ساقی و معتدل حصاة و جلا حلب و جهت سرفه مزمن نافع و مقوی دفع و فساد
اوراماست جهت سعفه مجرب و در سایر افعال مثل سیاه خربق فارسی و خربق اسود بغیر
و خربق حرف ابیض است خربق جا مع و عبار سیاه او واسد الجنه است که چهارم باشد
و برکش سیر و الحفره ان از بر کوکنار و ساقش تا بقدر دوزخ و تخمش مثل فی
تجویف و بر تخمش شبیه بخار و صد و دانه ای بعقد حقنه و منفط و مغز سعفید
و در نرخ ده درم کرم و خشک و محلل و ملین عصب و مسهل قوی خلط بارده و منقی عروق
و مقوی اعضا و سده حیض و مخرج مشیمه و جهت فالج و لقوه و امراض بارده نافع و مرخی و مسقط
استسقا و مجرب که به و مصطکی کثیرا و مصطکی و نعناع و مقدار شربتش دانگی تا نیم درم
و جهت علاج او سکر و تی و سعی و خواص مثل اروع و نجاه عد جاکشندو است نخاله را
و باشی و با شی سید سی عشر او دو نافت و ضماد او جهت تاسیل و کلف و اورام بلغمی
ان و حصر سی و مفاصل و تلیین صلابات و با سرکه جهت درد دم پستان و اورام بارد و سرخ و ضماد
برای او با آن جهت ورم حاره جسم و درد زیر کلو و سایر اعضا و با حنا جهت درد مفاصل
و با وهن نسوف جهت درد ای بارده و درد زانو که مترا دو در تسوف و حقنه درد و مثقال
او جهت تسکین وجع الفواد با درد و باما الاصول محلل بلغم لزج اعضای بعیده و سعوط النفرد
و طلای او جهت تلیین صلابات و فشنج و انفعال فرم و انقلاب آن و مجرب منفح
و تسریح بطبرس و درم معده و دفع امال دکبودی جلد و دوکوش و با ذنبا الجر جهت
دا الثعلب و با سرکه جهت بواسیر و ضماد او نافع و جوشانیدن او با سالحبیر
و خردل و سنبل جهت دا الحبیر و اقسام قوبا و کلف سپید بست و بلغمی و دفع حرت
دکو تیمچون سنا الجنه با الخردل و تسریح و طلق تقطیر کستنه مقطرا آن شربت و آنر کستنه مجرب

دانسته اند

دانسته اند جهت دیسیمیتی و خناق حرف ابیض نجع کیاهیست برگش شبیه به بادام تلخ و انان
نیز و کشتره و کلش سرخ و ساقش بقدر چهار انگشت و تخم و بیخش خشک شود پوست او بقشر
سفید و تخمش شبیه به بیاز و مستطیل و باریک شبهای با تار سفید مایل بزردی و تلخ و اثر
شکسته او بسیاری از ان ظاهر شود و مهیج قی مثل دام عنکبوت و سیم کرم و خشک و مسهل
بلغم و صفرای غلیظ و اخلاط لزج و دق معده و سده حیض و قاتل جنین و مفتت حصاة
و مفتح سده و جهت فالج و سهام بلغمی و امراض بارده و مانی و مفاصل و اکحال او جهت غشاوة
و طلای او با سرکه جهت قوبا و برص و بهق و قلع دندان متاکله و بوسیدن او باعث عطسه
و منقیه او سده حیض و قاتل جنین و مفتح عرق بر دو بق بیهاده از مقدار شربتش کشته
مجتاد تشنج و مصلحش انیسون او در خمر و با مصطکی و در روغن بادام استعمال نمودن و بدستور
هضا سنیدن بکیر و در آب و اشاسیدن اب و شکر و عسل سفته ساختن نوشند
و مقدار شربتش از این مثقال تا یک مثقال و بدلش جزا و بود و مخلوط معه شاه لنرد
خربق اسود تلخ کیاهیست سیاه و سر که و کهای او مجفف و اکثر او مایل بسبز و سر و رنگهای
با مبیه سیاه از ان بستر و برکش شبیه برگ حنار و انار کوچکتر و داید الطراف
او چنته و با خشونت و ساق او کوتاه و بنفش و کلش مایل بسرخی و بشکل خوشه و تخمش
شبیه بچاه قرطم و تخم او مسهل و بی مضرت تر از اصل انار و اخرسیم کرم و خشک و بلهد
بر حظ و از خربق سفید قوی تر و مسهل مرة السودا و بلغم و صفرا انجنه بلغم و جذاب
از عمق بدن و جهت امراض بارده قویتر از سفید او در جمیع علل که سفید او مفید است
خربق سیاه اسرع التاثیر تر از ان و جهت برقان سددی و تنقیه مشانه و مرحم و احشا
و تقتیر بیر و امراض عظیمه عصبی نافع و مضر کرده و مصلحش کتیرا و صمغ و تعدیل و مصطکی
و ده مثقال او کشنده و بر حنا و اسهال و مقدار شربتش از نیم درم تا یک مثقال و بدلش
خربق سفید و کوبند ما ذریون و چهار دانگ بزرشق تا مفیق با ماهی زهره و ضماد او

حبتر بهق و الجرد و باب سفید است منکو و شعد و تالیل و بهق کوشت زیاده و مفاسد خصها
و جهت ناسور و طلای او و سرد و مجرب و سفید و فیکر و نیز بچر و عطوس او در امراض
مناسبه مثل سفید اوا ساسیل طبخ آن در مواضع مانع دخول حشرات و حبوب مثل کندم
و امثال آن که در طبخ آن خیسانیده باشند تا طبی و در حوشی و معجون دوسی پنهاچند روز
خشانیده با جو بخشتر اعمی جوشانیده آب او و البتی شده جهت از مضرت تزاد دو بالحاصه
شنقیر با و کرده باعث تغییر مزاج و شوه بمزاج حیوانی و بیند و طب المزاج انعابیه مطرات
ختم جنگلی یا اسم فارسی بخرات و ان کیاهیست که در بستان و مواضع سایه دار
میروید و برکش با بیره و متفرق و دانه و کلش بنفش و خشبی و نخوشی منظر مایل بکرجی
و هالی و مقوی دماغ و منهم و لطیف و زیاده کننده عقل و فهم و نطاده او یک درم سرد
و منضج و بکا هلشتی او و اد بکشد و سفت و تیمتی باعث عجب و دو منی کرانکال او بجر
و منع جهت درد سر بلغمی ای بیفع و تحلیل و طلای او با سیم و دفع جهت نیکی و خشا و بقی
قبول مدافع نفخ است خرابین کرمهای حیث که در زمین نمناک بهم میرسد و اول
کرم و تر و مخرج و مدر و دم او که خشک کرده باشند بالب انکور مده بهلد بجهت
او در دوفع تجبه جهت خناق و سرفه کهنه بغایت از موره و مسوق او با روغن بادام الحامض
جهت فتق امعا و الیام آن مجرب دانسته اند و جهت عسر ولادت و دفع سنکهای مثانه
و کرده و با شراب بتعیر هنت بدن بیرقان و درمان ساعت و ضماد او جهت و بی حلق
و لهاة و منع نزلات طلای نافه او مقعد و بشانند و نرجه البیام عصب مقطوع
مجرب دانستی جهت جراحات اعضای عصبانی بی موینه و لعاب را سیاه جهت الحاصه تعقیب
کرانهای حرکت کرده باشد و جهت ضربه و سقطه و تسکین او دام خاره و با روغن
داندن درد او جهت بواسیر و طلای مطبوخ او با روغن زیتون و ضماد کردن او با ذفت
و برای کندن جهت بر الت کردن فضل بغایت مویثر و مولف تذکره کوید که مطبوخ زاد

باقیب

باقیب جاذنده اکلاه و ضماد و درمای بابت شبهه مجرب و مقطوع او با پیه مرغ آبی
و روغن زیتون جهت درد کوش نافع است و جهت باعجل بنات و بطبخ مانند طلای او
جهت بواسیر و مزلق الدم و شقاق مقعد بعد نیست خرابقان کیاهیست در شکل و کل
بسل الطیب و مزله او سبز مایل بشیرینی و دانه او کرم و خشک و در افعال مثل او مثل آنی
ضعیف تر است خرفطان کیاهیست که از درخت بادام و درختی و امثال او سیر میروید و بحسب
با نهر هفت بهر سانند و منعم است که در طبرستان و ادواسی کوبند و خرفطان ...
برکش شبیه برگ زیتون و مایل باستداره و شاخهای او بسیار و تخمش سرخ و سرد
و خشک و قابض و مقوی معده و منق و بلغم و سعفه سده و با قوت محلل و بعضی کرم و خشک
دانسته اند او قیر آب او جهت تسکین الحوان و تحلل و قطع نفث الدم و منع جج
و آب مطبوخ او با الجنه جهت سرفه و نقد و بیراطفال او و سو شیر او جهت قوبای مجرب
نشر طلی که موضع دا با بول و بتراب الجدوی بشویند که خون ظاهر کرده بکوبند مسهل اخلاط
و بغایت مخفف لواسیل است خرفان بهرانه و مهرفقع است خرف حراست خربق اسم
الجزرات و کوبند فارسی است خرو الحمام جو سعنبره است ضبع اسم عربی اهر بقی است خردل
الصفا در طحلب است خروفه اسم فارسی بقلة الحمقا است ضبع شعرات است خره العصافیر
اشنانست خطاک بهکانست اخرمسان اسم عربی عقربیست خرید نیل است خرم سکوره
ماهیست تخم هفت که جهت او دیر مینی معمول کرده باشند و تخم دین و امثال بر بخر
مسامی الفطر بعد حالی است حق اسم فارسی حار است حکمه اسم فارسی حار الجن است
خرباده اسم فارسی ثبان است خرکوشی اسم ارنب است حصدا اسم فارسی ایبرا است خرما
اسم فارسی تمراست خرنبرة اسم فارسی و قلی است خرمای بر اسم فارسی دطب است خرمای
خوشیت حرباسر هفت اسم فارسی دبر است خرهنک اسم فارسی سرطان است خرنرة اسم فارسی
بطیخست خربزه کوهی اسم فارسی حنظل است خرهنی اسم فارسی میشه است خوشی اسم

فارسی درباست خودهک اسم فارسی درجابست حرفول که اسم فارسی لسان الحمل است
خزامی بالف اخره بیا اسم گیاهیست بسیار خوشبو بفارسی خیری بستانی است و صاحب تذکره گوید
غیر خیری بری دانسته و انرا چنین بیان نموده که چوبش اودانعکس بسته صلی عرض کشنده تنفسم
شکوفه سکر دو چه کلش شیر بنفشه و نسب اجبال و بیان رود خانه‌ها و کلش مایل بکبودی
ولاجوردی و بسیار خوشبو مانند نسرین و تخم اش سیاه است و مؤلف والاسح خیری بری
دانسته و بیان نموده که شاخ اوده دانه بسیار کشی کهجست و کلاو سرخ و مؤید قول صاحب تذکره
والجزامی الدعلنه و جیزی ذکر نموده انحوّل جالینوس که بری و مختلف القوة و لطیف
ساقی و کلش سرخ میباشد به خلاف خزامی با انصفات و خواص خیری ظاهر شد که خزامی غیر
اقسام او باشد و او خوشبوترین گلهای صحرائیست و سفید نیز میباشد و در بنفشه کل کل خسادا
سنبل است کم بار کسی میرویند و بیاز ان شبیه به بیاز نرکسیست و در اول بعیم کسهم خشک
و بعضی دطوبت دانسته‌اند و گل او ملطف و محلل و مقوی دماغ و معقوی ان و جاذب رطوبات
ذکائی و محلل ریاح و دافع درد سر معقوی جگر و دل و سپرز و گرده و مثانه و فضلات و قرد خیر
امنوی نحم و جهت خشبو کردن و تخفیف رطوبات و سیلان مزمن و برودت رحم و اعانه بر حمل
و احلات ذکر و دفع تنکی نفس و طلای خشت او جهت خوشبو کردن عرق و تقویت عصب و مفاصل
و بیاز عصبات و تخم او در افعال ضعیفتر و یرسیستعمل النعم در منی کراناو بسانتر قایم
مقام لقط و مصلح و محرور ی و مصطکی و مقدار شربت از گل او تا سه درهم و بدلش
بالمختنه خزف بفارسی سفال گویند بسیار خشک و با انداث جواده و ضاد جسام
او جهت درمهای نرم و مترهل اعضاء یا بس المزاج مثل نقرس و خفقه و در تر و جهت استرخای
جلد و سفال شوربا جهت التیام جراحات و با سرکه جهت جگر و جوشها و خارش و عضر
و جرب و نقرس و ماسوم و چرکی جهت درمهای عرض و خنازیر و سفال جینی جهت
جلای دندان و تقویت لثه و قلع خون او و جلای باخن طبقه و تین مفید و مقوی اعضا

دماغ

دماغی و مصطکی و دفع خفقان است و در بعضی نیل فرخز اسم نباتیست که انرا ابریشم و بنجیم و بیخ
تربیت بهندوخوخو انهم نباتیست که انرا موی جهار بار گویند که بفارسی کرشنا اسند تربیت بابه
دریای و بیان مراد از خز پوست حیوانیست که او سموری کوچک و معروف در ده جیم کوم و خشک
و بوشیدن او جهت نفرس و فالج و ضعف باه و دفع جذام و حکم سریع الاشتهای سیم او جهت قطع
تر فسالدم و خشک کردن جراحات و تسلیه او جهت فتوای اعصاب و اعضاء و عصابی از فرب
خزبیان تحریف خوبان فارسیست مانند خز دان حیوان خود است و کاهیست کرانرا عیدار اد
باشد خزبانش سرطحیت خزاد الملاز الحجر است خزاد البحر خزاد الصخر است و معکی رسشه
خز دان اسم فارسی خوردانست خسک اسم فارسی فرطم است خسک بیجون سیم اسم هندی
کبربست اشجر و دار و اسم فارسی خونعایاست خس الکلاب برچلاست خشف اسم عربی جوز
بوا است خشو اسم بیضا است خشو الکلب و بعیبا فو است خشی اسم بفارسی کاهی دسته که حساس
گویند دیری و بستانی میباشد و بری او سرخ تر از بستانی و برگش درشت و طعم او تلخ تر نکس مایل
بسبزی و شیر دار و بانندی و حبلاد قسمی از او جبساق و قشر ایساق زیاده به و شیر و شیر او کم است
و سه حیض و کیاه او ده ما اخرده هم سرد در اولش و شیر او بعقبه نیم درهم با سرکه و آب سهال خلط
ما بحی و الملانی و باه و دفع کل جهت و در د سه الکحال او جهت قرمع طبقه قرنیه و جلای ظهور اشیر
و حشرات سنوم و جهت دره چشم و بیاض ان و برص و تسلیتن و طلاء کرده او جهت سم عقرب و سلا
بادنج و پرسلاء و ساق او دو امعال سر خشخاش سفید است و بستانی او نیز بسیاه و ساق و نر
میباشد در دیم سرد و شر و سیح الانحدار و مولد خون صالح رقیق و رافع ضرر ابو و هوای
دماغ و تسکین حدت خون و صفرا و مفرح تشنگی بول و سنوم در دافع او دام حاده و تسکین
تنکی و التهاب و رافع خارو مانع مستی و ملین طبع و جهت اورام حاده و رفع سوء بلاد و سعفه
و حکه و حبوب و جذام و یرقان و در د پستان و درمهای حار و حصار و قرشتا و در بول و در دو سر و منع
سهو و جادات بدماغ و شیر حاده و سرفه که ان کری و خشکی باشد و با سرکه جهت حبوب الخطاطی شتها

والتهاب

نافع و الکلسان و مضرباه و مصلحش درلایچ و مضر صاحب سبل و مصلحش صعتری بیه قشیان و ضعف باصره
و مصلحش بغاغ و کوهی دبیلعش و دهه و خیا سه و مقدار شربت انه اب او تا سی در هم و انجمش
د و در هم است و مطبوخ او را غذا ان سهست معقم مجش و جهت دو د سپر ند دود و چش
او جهت التیام جراحات و دفع نامحت و طحم او و در دو دیم سراوحتا ک و مخف و سلوم و دماغ
احکام و جهت نز له دو کام و دو و سبر و تقطیر البول و سیلان منی و ملطف و جهت سعر خشخاش
سح و الجشم و جهت ورمی و دو غ و رد گرنتان مشربنا نافع و مضراه و مصلحش مصطکی و بدلش
دم الاخوین و دو و تخم او محلل صلابات و مرطب و ملین و منوم و جهت مالیخولیا و صیح حسی
سح منی شراب بعیناست خشخاش بری خشخاش مقرن است خشکار رغیف الخشکار
خشک مقز مکب خشب شونیز است و نعنعی سیاه دیونیست خشف جهز تخیر شیر است
خشخاش سعی خشخاش بستانیست خشخاش بری خشخاش اسود است خشخاش
بستانی بفارسی خشخاش سفید گویند کلش سفید میباشد و خشخاش کل بنفشه و سرخ و سیاه
و کبود و دیگر الوان و تخم سیاه میباشد و گویند خشخاش بری را بهشت کبیر الشریف در غیب
میباشد بخلاف بستانی و تخم خشخاش سفید از خرد دیم سرد و در دوم است و تخفیف و منوم
و منضج مواد رقیقه سفرادی و در د هم او با شکر جهت خشونت سینه و سرفه حاره یابس و نفث
الدم و تبرید و جهت قرمشا و در امراض حاره ان و مقوی جگر ضعیف و کرده و سمین و باسل
سعی و سعال و دست او قاطع باه و مسکن بود داده او دافع حرارت بی و باسل او مغز او دام مولد
خون صالح و دافع نزلات و چون خشخاش تازه را با پوست او کوبیده قرص نمایند جهت خرفه
و در د سینه و خون و دفع البول با استعمال کمتر دو تشکی و جهت تخفیف رطوبات و تحلیل اورام ضماد او
نافعست و قدر کبیر ان تاسخیرهم یا تخم او تا ده درهم و از پوست او تا یک مثقال و نیم و آب
کل او تا یکدرهم و مضر سپر د دن و سعال و مشتاده و مصلحش عسل و مصطکی و شکر و بدلش
او مایل خشکی و داو وسکه و بکمثقال او کبیره و شام بنوشند جهت اسهال و موی و صفرای

والتهاب

والتهاب و اعابر جب ضماد او جهت درد ورس و با جلبر دکلاب که تلخ یا قسم باشد جهت ابتدای ورم
و تسکین درد دان و منع ریختن مواد باعضاء و تطول مسطوخ برای ان جهت تحریک و باد و جهت
اورام حاره و باد سرخ و لعوق اب مطبوخ او با عسل که اب خشخاش گویند جهت منع نزلات
و سرفه و اسهال مزمن و افیون خصوصا با اقاقیا و عصاره لحیه التیس و طلع نخ او جهت حکه
علیل و خلط و تغلیظ معده و سفید و عصاره پوست او که کوکنار گویند سرد و نایل برطوبت
و در اثار قوت ان نخم او و معاو دست او برخی اعضا و سوشی و قالح باه و معسد اشتها
و باعث ظهور و موردث نسیان و مفسد خون و بالعرض محلل حرارت و مرطب غریزی و مسکی
اوضاع حاده و یابس و سموم قوی و مخلط بالعرض است و گل خشخاش با آب کشنیز جهت علم
سلعیر و قرحه وضاد او جهت سوختن چشم و مخدر قرنیه الحیا الاسفید و مفرح او که بوسیدن
و مفرح کل کبیر مخدر و مسکن درد های حاده تا ایام قشاسیلان او جهت نزلات حاده
و قطور او جهت درد گوش و درم حاده ان مضر و مفرح تخم خشخاش در افعال
ضعیفتر و سموم و مسدد است خشخاش اسود مصطلح اطبای سابق افیون از عصاره
اوست فالاقسام دیگر و مراد از او قسم بریست که بر کلش کبیر الفقر و قشر و زغب دار باشد
و در امراض بیم شد و در جمیع افعال تخم او قویتر از بستانی و جهت سیلان رحم و حرارت جگر
و باشراب جهت رفع سیلان حیض نافع و مضر دماغ و مصلحش با زیادتی و مقدار شربت
بجمیع اجزا او ترتیقه نصف شربت اجزای بستانیست و انجمش یکمثقال و بدلش خشخاش
کاهو ست در اکثر مواد خشخاش منثور قسمی از خشخاش بریست برکلش شبیه بسبت تره
تیز د... ودانه و با خشونت و مایل بسفیدی و ساقش خشک و قدر او کوچک و شبیه بخشخاشی
و در قوت از خشخاش بستانی قویتر و از خشخاش سیاه ضعیفتر و یکمثقال او با ماء العسل
ملین طبعت خشخاش مقرن گیاهیست برکلش سفید و باز دار مشل ان و زغب دار و کلش
زرد و نمرش شبیه بشاخ کاو و تخمی از آنجمه مقرن گفته‌اند و در جوف دو دانه‌های مثل

حلیه کوچکی و بخشش بهتر کنار و برایست و او غیر جبلانه نه است جید و انبر او بند داست

دانی و نیز دفیت و سیم گرم و خشک و محلل و متقطع اخلاط ملین بنق و اسهال [illegible]

نکلا و جهت تنقیه جراحات و خشک کردن ان ما کحال کلان جهت قرحه چشم و طبیخ بیخ او جهت

علل بارده و جگر و عرق النسا و تنقیه کردن اخلاط غلیظ لزج نافع و بکیفیت ان بخار او مسهل

قوی اخلاط لزجه است خشخاش زبدی که باهت اسپاه سفید سبلا و ساقش بقدر بعد [illegible]

و برکش بسیار ریزه و سه او بیخ او باریک و ثمرش متصل بر لشاد و سفید و مستعمل ازان

ثمرش و در وسط تابستان برسد بغایت گرم و خشک و در ما بیع شل جبلا نهاده و احلل

سموم و مسهل بقوت قوی و جهت تنقیه دماغ و دفع بلغم و صرع و صنف و مقدار شربتش

از تخم او یکدرم خشک سفید ما هی اسم است مطبوخ میوه ها ست که با شکر طبخ با قشر باشد

مثل الو بالو و زرد الو و امثال ان و مجموع ان الطف از اصل ان و مولف تذکره گوید که از

الو و الو بالو جهت تشنگی و اصلاح خلط محترق و التهاب و عده و سپر ز و از جهت تقویه

اعضای تکیه و ادرار و اصلاح ضعف ناتوانی است و ان سبب جهت خفقان و غشی و کرب

و ان سوی جهت تصفیه صوت و فتح سده میرقان و ضعف جگر و عسر البول و ادرار

جهت سرفه و تب عفن و منع ارتفاع بخارات بدماغ و نوشیدن ان احتساب نوده الی

و مجموع مولدها صالح و مصلح همه اخبون و مصطکی است خشکیجین شرب ان انکبین خشک

و ان عسل است در غایت خشکی و سبز و زرد و سفید و سیاه و سرخ میباشد و قدما انکبین

شکری نامند و در بعلم و طبرستان اسپرغان گویند سفید او و در همه افعال قوی تر

از عسل و مخالف حلب و سوس است و زرد و سرخ او قوی تر از سفید و سبز او بسیار

کم و مایل بتلخی و سیاه او قرب بعسل بلادر و مجهاست کرم و در غایت جلا و تقطیع

و تحلیل و تریاد او محرف اخلاط و مهلک و مقدار شربتش تا یکدرم است خصی الحرس

طلوبات حصیر الجرمی خصی خرما و اساق حیلا است خصی الرباح حب البان است و مولف

تذکره

تذکره گوید سماروست و گیاه او شبیه بنبات الثعلب و الطول و دانه او عقد بالو بالو و سفید

و در دوم گرم و خشک و مسهل بلغم لزج و محلل ریاح و ضماد او جهت تحلیل صلابات و مفاصل

نافع و مصدع و مکرب و مصلح ان انیسون و قدر شربتش تا یکدرهم و بدلش زیر الست

خصی الثعلب بفارسی ثعلب گویند و ان بیخ سفید و ارسوری ان کوچکتر و طعم او شیرین و لزج

وانند کشمدی و در بوی مشابه بوی ماهی مثل ریشه کوچکی که با هم ملاصق باشد و از

هر ریشه ریشه باریک و دراز رسته و در اخر یکدانه کوچکی موجود که هر چند ان دانه بزرگ شود صغرا و کوچک

میگردد و از ان جمله قاتل الاخیه گویند و مستعمل اصل بیخهاست نه حب و برگش قدر انگشتی و از

برگ بیاز ادنه و لیفی تر و پهن بر روی زمین و نرم و ساقش بقدر شبری و بر بالای او دو عدد

گل زرد رنگ و در وسط گل چیزی سیاه و بیخش حال و اماکن نمناک و در دوم گرم است و در آخر اول گرم

و تر و مسهن و مقوی عصب و مصلح گرده و تیبخ ذبنی و تولید منی و تقویه لوط و طعمدی او باز غز کل

مقوی موی و منبت ان و مانع سوداء و قدر شربتش دو مثقال و مضر و معده و مصلح ان شکر و بدلش بگم را لطیه

و تخم زرد و گویند نوعی از او را کلمه لعبت یادران چیزی شبیه عکسی میباشد و بیخ او در قوت باه ضعیفتر است

و نوعی دیگر میباشد برگ و ساقش سرخ و بر سر او دو عدد گل بهار کوچکی و اندرون تخم سیاهی و در

تابستان میرسید و سال بمانند در دوم گرم و تر و گویند جهت ارامی سود ادو محرک است که او را

قطع کنند دست او بجنبی و حرکت کرده و چون او را بو کنند و با موم و روغن زیتون با سر که قدر حمیل

کنند برقع آن نموده نوع چهارم او را برگ عدد و مایل بطرف زمین او شبیه برگ سوسن سفید و از آن

کوچکتر و رنگش سفید و ساقش زیاد و بقدر زرعی و کلمش مثل سوسن آزاد که زنبق است و بیخش

مدور و بقدر جوز و سرخ و در دوم نیشی سفید بار تحه و شیرین و در دوم گرم و تر و لطافت مسهی

نوع پنجم نباتیست بیخ مثل نوع چهارم و تخم او شبیه تخم کتان او و از ان اوی بزرگتر و براق و ضعف در سیم گرم بالطبع

تقضیه و تحریک باه قوی تر از شقاقل و چون بیخ فند بو را او بر دست دارند باعث انعاظ گردد و جهت

فالج و لقوه و تسیح نیز اسه و ریز اسیدن حصاة و جمول او بفرزعفران دانند که مشک موجب حمل و ریحان

سافق و مجرب دانسته اند و تخم او با شراب موجب انعظ و فکر رجوا اسی و جعفر جوربی و مصطکی بکنجبی

و قدر شربت انرخ او تا یک درم و انسخم او یکدرهم است حصی الکلب یونانی از حصی گوید و آن هم

پنج گونه است مثل و زیتون اسم جسیب مثل ماده و بزرگتر و ممتلی و دیگری در کوچکتر و بزرگتر

و سفید لون و برگش شبیه برگ گندنا و ساقش لب برگ و قد نیم ذرع و گلش ریزه و با هم متصل

بشکل بهرمان و بیخش شبیه بشکل اصل صغیر و جعفر و فیروز که کوه بر دو در رشته و بوده حبه

صغار هم شبیه اند مگر انکه گل اصل صغر بسیار هم متصل است و سرخ ارغوانی در آخر دوم

گرم و خشک و محلل اورام بلغمی و منضج سه ماده و بارطوبه قضیب و تازه او که سبز کن باشند

تقویت حرارکات و خشک و قسم بران قطع ان و گویند هر یک از نر و ماده که جدا از دیگری خورده شود فعل

او را باطل میکند و مصلح او در سنجر زیرخم و ختمی نوشت و نظرح نموده اند که قسم باعث تولد مذکور

و نوع دیگر برابر که مثل نوع او و عایض بر دو بارطوبه جسمانی و گلش بنفش و بیخش دو عدد

دکوچکتر از اول و بزرد و مملوه و در از در سیم گرم و خشک و مقطع باه و قابض اسهال و خشک

ساییده او و نوع اول محلل اورام بارده و منقی قروح و رافع عفونت ان و جهت خوره قروح

خبیثه و قلع رطبه مفید و منضج شده و رافع اثار جلدات خصیه از جمیع حیوانات و نفری

اعفن و رطوبه در او غالب و بهتری هم خفیه خصیه جندبیدستر و فرسبی و مولد خون صالح و مصلح

سیر او کتیرا و بمکث و صغر استعمال نموده و خواص خصیه حیوانی در ضمن ان مذکور

شیر و د حصلاف نیز د بجر درخت مقل است گویند مقل مکی حقیقت عزیره

رسیده است حظر و سم است خطبی معروف و سفید و سرخ و الوان مختلفه میباشد در که

بشکل بسته خطی بری و خطی تر باشد و جالینوس سرد و تر دانسته و شیخ الرئیس گرم معتدل

و اکثر مرکب القوی و مایل ببرودی و تری و از الواع خیار شمرده اند محلل و منضج در اول و خیسا

و گل او ضعیف تر و در برگ و ساق و چرکه برگ و ساق او را خشک کرده گویند استعمال کنند

بهتر دانسته اند آب طبخ او جلا و معد و معقد و رافع ضرر شدت او در سه اله و استعمال او جهت تحلیل

قولنج

قولنج و کشودن بول و حیض و ضماد اعا و نفث الدم و سرفه حاره و اسهال و محض و مواد سوداوی

و خلط خام و ضماد او جهت التیام قروح و تسکین درد دمها و تحلیل او و خنازیر و نضوج جراحات

و دمل و ورم پستان و مقعد و ورم جراحات و خنازیر شکستگی اعضا و عرق النسا و مفاصل و نقرس

و باروغن زیتون جهت کر غیت بوام و سوختگی آتش و با ادویه مناسبه درد و ضماد جهت ذات

الجنب و ذات الریه و اخبلرد باروغن بغایت منضج و سریع الاثر و ضماد و با چاره و بطول

او جهت سیاه داشتن موی و طبیخ او جهت ورم مقعد و انضمام او رحم و دندان عظیم مفید و

تخم کوبیده او جهت سنگ کرده و لعاب او با شکر جهت سرفه حاره و ضماد او با سرکه کرده و افتاب

نشسته جهت بهق و با روغن زیتون و سرکه جهت سموم حیوانات و بجز ظخم او با بیخ او دانه خوبا کرد با

سرکه طلا کنند جهت ورم بغایت مجرب و پوست بیخ او بغایت ملین و قوی التحلیل و طبیخ او

جهت رفع درد نجیر و سنده اعا و قرحه انبا شراب جهت عسر البول و حصاة و دفع فضلات

خام شانه و عرق النسا و ان تعاشی و سکاف فضلات و حیض و طبیخ او و بیستو ها نقضیه

انحناء جهت مفاصل و صلابت اعضاء و ضماد طبیخ او با سرکه جهت درد دندان نافعست و جهت

بیخ او را کوبیده و در شیر دو آب گذاشته در شبها صاف گرفته جنبها بیکنند و نیکه گرم کرده طلای

او جهت رفع ثقیل سکمت چشم و بهم سرفه حاره و نفث الدم مجرب و طبیخ او دانه شیرینی مثل است

و مضر معده و مصلح او عصاره ترش و عسل و باد انرا گویند مضر ریه است و عسل مصلح

است و قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال و از طبیخ او تا سی مثقال و بدلش حبابی و تخم

خطمی بغایت مسکن تشنگی و قابض طبع و دافع قی صفرا و ست خطاف و تاد سیاه مسکن

و نیز کی قزلاء قرش و بلیلی جلا ملتهب مانظیر و معرف است گوشت او در دوم گرم و خشک

و کباب او مفتح سده و دافع سنگ شانه و دافع یرقان و امراض سپرز و اشاسیدن بکمثقال

از خاکستر سوخته او جهت قوة باصره و غرغره ان با اسب جهت خناق و جمیع امراض حلق نافع و طلای

سوخته او بهمان نانه و زرد کحال جهت قوة مقوی باصره و دماغ او با سرکه بیاض اکثر اوباسیل

جهة استسقا و نزول آب سیاه و جرب و سبل و ظفره و بستن خون گرم او در سرکه و [illegible] او بغایت
حالی و جهة بهق و آثار و تنگ کردن و نثر رخسار و با زهره کلاغ جهة سفید کردن موی سیاه مجرب
دانسته اند خوردن آب بعضی [illegible] او باقلی [illegible] جهة اخراج جنین میت سریع
الاثر است و بستن بکشکان خاکستر ایشان او که سوخته باشند جهة عسر ولادت بغایت
مفید و خوردن خون او سبب دفع شبق زنان و طلای او بعد از کندن موی سفید باعث
رویانیدن موی سیاه مجرب دانسته اند و طلا کردن خصیهای او با روغن زیتون بر آلت زنان
جهة عسر ولادت [illegible] زهره او جهة سیاه کردن موی سر و ریش سفید [illegible]
گویند مجرب است و مؤلف [illegible] گوید بعضی سفید [illegible] است و بایستی [illegible]
نگاه دارند که دندان سیاه نشود چون در سالی [illegible] بچه سگ [illegible]
[illegible] او را [illegible] دو سنت [illegible] یکی سفید و یکی ملون [illegible]
غیر ملون [illegible] که در [illegible] سبیل
باشد ذبح کرده باشد [illegible] صاحب صرع [illegible] دفع صرع جمیع
اطبا مجرب دانسته اند [illegible] سفیدی [illegible] نگاه دارند باعث
جاه و قبول و قضای حوائج [illegible] سرخ می باشد و تعلیق
او موجب دفع [illegible] او را با زعفران [illegible]
کرد و [illegible] دفع [illegible] باشیان [illegible]
وقت [illegible] ایشان او [illegible] کرده [illegible] باعث بطلان
[illegible] خفاش [illegible] گرم و در [illegible]
مفلات غلیظ [illegible] و دافع استسقا [illegible] در روغن زیتون [illegible] جهة فالج
و رعشه و مفاصل و نقرس [illegible] و طلای [illegible] او جهة [illegible]
سریع الاثر [illegible] او جهة فالج [illegible]

موی و [illegible] شدن [illegible] و مالیدن زهره او [illegible] جهة ولادت مجرب و [illegible] روغن گرم [illegible]
[illegible] او را [illegible] جهة رویانیدن موی و دراز کردن او [illegible] و اکتحال [illegible]
[illegible] و طلای او [illegible] باه و سرکه او جهة [illegible]
[illegible] جهة منع مستی [illegible] جهة [illegible] او بغایت حالی [illegible]
[illegible] باشد و [illegible] سفید و [illegible]
و [illegible] او [illegible] و طلای او باعث
[illegible] موی [illegible] است و [illegible]
[illegible] او [illegible] کردن سر
او [illegible] باعث [illegible] ایشان از [illegible]
[illegible] خف الغراب [illegible]
[illegible] روغن زیتون [illegible]
از سرکه و روغن بادام و نان [illegible] خلال ابراهیم [illegible] خلال [illegible]
[illegible] است [illegible] خلال [illegible]
از [illegible] اسم [illegible] اسم یونانی [illegible] است [illegible]
سرکه انگوری است [illegible] است [illegible] خلال [illegible]
شد [illegible] اسم [illegible]
[illegible] سرکه [illegible] و امثال آن و از حبوبات
[illegible] و سرکه انگوری [illegible]
جهة [illegible] که [illegible] سرکه [illegible] سایر [illegible]
[illegible] سرکه انگوری [illegible] موبزی و انجیری و [illegible] سرکه [illegible]
[illegible] سرکه انگوری [illegible] القوی [illegible]

کبوتر [illegible]

[illegible] و کهنه [illegible] است سرکه انگوری است و بعد از آن [illegible] قابض و بسیار
مجفف و سریع النفوذ و رساننده قوه او [illegible] و قاطع اخلاط غلیظه
[illegible] و طلای [illegible] جهة قطع صفرا و [illegible] و بلغم [illegible]
خوردن او [illegible] کم [illegible] با عسل جهة [illegible] نافع و قی کردن
بعد از خوردن گرم او جهة [illegible] و [illegible] دفع
[illegible] کرده [illegible] باشد و [illegible]
[illegible] او جهة منع سیلان [illegible] و خناق و سقوط [illegible] و درد
[illegible] دندان [illegible] جهة قطع خون [illegible] دندان [illegible] باشد [illegible] سفید
جهة [illegible] و طلای او جهة منع انتشار [illegible]
و جرب متقرح و بواسیر و [illegible] ظاهری و باطنی و [illegible] جراحات تازه و در
[illegible] و خارش بدن و گزیدن حیوانات [illegible] و سوختگی آتش بغایت مجرب
و [illegible] باشد قبول ماده از عضو [illegible] و طلای او جهة گزیدن
حیوانات [illegible] و جهة قطع سیلان خون و طعامی که با سرکه
[illegible] منع سیلان خون [illegible] می کند [illegible] باشد جهة
[illegible] و با گوگرد جهة [illegible] با عسل جهة دفع آثار
تحت چشم و خون مرده و [illegible] جهة درد سری که از آفتاب حادث شده باشد
و با [illegible] جهة خناق و ورم [illegible] جهة [illegible] و ورم بارد و با
[illegible] و مفاصل و [illegible] با گلاب [illegible]
[illegible] جهة درد سری که از صفرا و خون [illegible] باشد مجرب
و [illegible] سرکه [illegible] کرده و [illegible]
[illegible] و نزلات [illegible] و بواسیر [illegible] باشد

جهة [illegible] او با [illegible] جهة تسکین درد دندان و [illegible] مجرب و [illegible]
او جهة کرم گوش [illegible] جهة [illegible] و [illegible] و [illegible] او
جهة [illegible] و با گلاب و روغن بادام و روغن گل جهة [illegible] نافع و چون [illegible]
[illegible] خلط [illegible] کرده [illegible]
[illegible] او [illegible] جهة [illegible] دهان [illegible]
باشد مجرب و در جمیع افعال مثل سرکه عنصل است که در [illegible] و مضرت آن
[illegible] و صاحبان [illegible] و سعال [illegible] و [illegible] اعصاب [illegible]
[illegible] و صاحبان [illegible] غلیظ و [illegible] مفاصل و [illegible]
استسقا و صاحبان ضعف [illegible] و ضعف [illegible]
[illegible] شیرینی [illegible] روغن بادام [illegible] الحرارة [illegible] ضعف اعصاب عسل و
[illegible] حاره [illegible] تا هفت مثقال [illegible]
[illegible] و سرکه [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] سرخ و زرد و سفید [illegible] است و در دوم گرم و خشک
[illegible] از سایر اجزای او [illegible] جهة [illegible] بادام و روغن
[illegible] باشد جهة [illegible] و مفاصل و
نقرس نافع [illegible] و [illegible] با عسل حافظ [illegible]
از [illegible] سموم و خوردن [illegible] خلاف [illegible]
[illegible] است و [illegible] است و [illegible]
[illegible] و [illegible] او

سیر دید و کعب بید نامند و در اکثر مواضع یافت میشود و قسم نر او بیکلفت و منعصاف
اسم خلاف بر لیست و کاشی در دویم سرد و در اول تر و بیکشی در اول خشک و تر
در اول تر و بید مولد در افعال ضعیفتر از اوست مفرح مسکن حکه و ملطف و دفع خفقان
و تشنگی و جهت ضعف معده حاره و تبهای محرقه و صفراوی و جمیع امراض حاره و رمد
و صداع نافع و عرق او الطف از جرم و سکنجبین و خاکستر چوب او جهت الدم و باسور
جهت ثالیل و ... اعضای ظاهری مفید و جرم برگ او قابض
در رابع و عصاره او مسهل بلغم و صفرا و سودا و مدر بول و جهت سلعه حکه و ...
و صلابت سپرز و صرع و منع از تبها و اختناق رحم و مفاصل و نقرس و ...
و ادویه ... قطور او در گوش جهت ... کردن ... از ... مضر ...
و مصلح او گلاب و شکر ... جهت ... است کرباس که ... بنویسند و طریق
استعمال او در ... اول مذکور است و ضماد او مقوی ... و ... جهت ...
... در طبخ ... و ... او جهت دفع فساد اعضا بغایت ...
خلاف بلخی ... کنند و ... شاه بید ... و قبل از ...
... و ... سعیدی و ... شود
... و ... و ... کرم و ... بیان ... الخلل
و ملطف و ... خفیف ... و مقوی دل و ... صداع که از بخارات مواد
حاره باشد و ملین طبع ... و ... افعال ... گلاب و ملین
طبع و مقوی دل و معین باه و مقوی احشا است ... و ... مصلح
... است ... سرد و مجفف و مسکن
و ... و ... غلیان ... کم و ...
کل ... بنفشه است ... بنفشه ...

الطف است و بدل العرق او ... خلاف ... مطلق ...
... های ... و ... که ...
... و ... و ... و ... جهت ...
... سیکند و ... است و اشیا ... و ...
کوید که ... او ... آید و ... قالت ... کرم و ...
... و ... جهت خناق ... چشم و ... دماغ او ... کل جهت
... و ... بند ... و ... سلاق
خون ... و ... و ... دماغ او ... جهت ...
... سفید ... کنند ... جهت ... ان و ... ان
جهت ... و ... جهت ... و سقوط ... او با آب ... و زعفران جهت
دفع ... شده و ... جهت ... و باسلیق جهت ...
... اطفال ... کنند ... دل ... و ... کردن
او ... ان ... مانع ... موجب ... اثبات
و هم ... است ... او ... خشک ...
و کیاه ... و ... سفیدی ... و ... شیر
بخلاف ... سفید و ان پنج قسمت اول ... بزرگ ... و ... است ...
... سفید باشد و ... و ... کوچکی ... و ... باشد
دویم ... الخلاف ... و ... کوچکی ... کرتا ... اول ...
و ادا ... مذکور ... الخلاف ... و ... سیاه ... و ...
و ... است و ... و ... کوچک کوچک ... جهام ... و ...
و ... است ... اسود ... الخلاف سفید ... است ... کوچک

و ... اقسام او ... سیم ... و ... و ...
اسماء ... و ... سیر ... و ... و ... دفع فضلات
غلیظه ... بودن شیر ... جهت ... اعضا ... و ... جهت ... اورام
... او ... موجب ... او ... و مضر اعصاب و مولد سودا و نفاخ و ...
... و ... است و ... و ... است
خلاف ... اسم ... است ... اعضان ...
... ماش ... است ...
... و ... است ... است
... است ... است
... است ... و ... و ...
... کرباس ... کنند ... و ... او ... از ان
... و ... کرم و ... و ... لطف
... اوزان ... و ... است
... از کرم ... و ... باشد
... و ... و ... و ...
... و ... و ... و ...
... و ... و ... و ...
... و ... و ... و ...
... و ... و ... و ...
... و ... و ... و ...

مامیثا
... تابت ... مایر ... و باب ... و امثال ان
... قایم مقام ... و ... و ... اعضای ... قدر شرب
... است ... العقل است ... عقل ... و ...
از ... و شراب انگوری ... است که آب انگور ... خم در ... اند و ده کرده
مدتی در آفتاب و بعد از ان در سایه ... و ... اصناف او بحسب
افعال زیاده بر شصت قسم ... و ... شیر ... و
شیرین ... و ... و چون ... ایکن
باشد ... و ... و ... و ...
... کنند ... و ... و سبب ... انداز
و بعد از آفتاب کفاستن ظرف او ... دفن کنند و الحمر ... شی
... باشد ... و ... و چون ... اسم ... ند
تا ... و ... کنند ... و ... غلیظ ... کوبند او
قاطع ... و شراب که از یکسال تا دو سال گذشته باشد عتیق کویند و او در دویم گرم و
در دویم خشک است و قدیم او که زیاده از دو سال تا چهار سال است ... در سیم و
تا ... اشیا یکسال ... در دویم گرم و مایل ... است
و اولی ان است که ... استعمال نکنند و ... اقسام
... و ... و ... و ...
... و ... او ...
... و مضر عصب ... و ... و ...
... و ... و ... و ...
سودا ... و ... و مصلح ...

و نیز بوی او مصدع و مورث امراض مذکوره و شرابهای کم در آفتاب و سائیده باشند و بعد
از آن جوشیده و سایر زهره شد سریع الانحدار و با تقطیع بسیار و مولد شرابهای حاد و مطبوخ
اکر حمید و باشد غلیظ و [illegible] و منضج و مقوی عصب و مصدع است و [illegible]
او داد در زمین [illegible] باشد و اصلا در آفتاب نکذاشته باشد غلیظ و دیر هضم و [illegible]
و مولد شرابهای زهر است و شراب کهنه صرف [illegible] اعضا و مورث تشنج است و ممزوج باعتدال
مصلح حاد بدن و ممزوج با بکثیر باعث سستی اعضا و استسقا و ثقل و دیر هضم و خفیف
او سریع النفوذ و [illegible] حواس و اعصاب و تازه او نفاخ و دیر هضم و مورث امراض
بلغمی و شراب تازه [illegible] مولد سده [illegible] و صاف او مفرح و مدر است و بهترین شراب
ما بین یکسال و دو سال [illegible] و بیشتر کرده [illegible] ما بین سرخی
و زردی باشد و معتدل در شیرینی متوسط و [illegible] و مقدار استعمال او اختلاف
بسیار است و تا [illegible] تجویز کرده اند و جالینوس و شیخ الرئیس [illegible] و مقدار
[illegible] ثلاثه اقداح [illegible] که بعد از طعام شود و دفع تشنگی کند
[illegible] و سرخی ممزوج باشد
[illegible] معتدل المزاج [illegible] و از قسم غیر ممزوج باشد [illegible]
الابدان و صاحبان [illegible] غلیظ [illegible] و خواب
[illegible] لازم است باید [illegible] بسیار [illegible]
از [illegible] حرکات [illegible] و بسیار [illegible] و وسط [illegible]
تابستان استعمال ننمایند [illegible] که [illegible] باعث استرخا
[illegible] و مقوی [illegible] استعمال ننمایند و بعد [illegible]
باشد اولی [illegible] کمر [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] مسهل [illegible] و مشکل [illegible] صاحبان

اخلاق

اخلاق حمیده باشند و بتمام مجلس شرط [illegible] داده است [illegible] کر باده خوردن
تو با خود مندان خور [illegible] خود [illegible] بپا خور [illegible]
[illegible] و سبب سستی و تغیر شدن حواس [illegible]
کر قبل از تحلیل اجزا [illegible] اجزای دیکر شود لهذا ضعیف الدماغ [illegible] است
[illegible] قوی الدماغ چون تحلیل ابخرات [illegible]
سبب [illegible] کثرت [illegible] و قوة [illegible] اجزای [illegible]
[illegible] خون [illegible] خلط [illegible] اخلاط
[illegible] الخلط [illegible] لطف الخلط سبب [illegible]
اخلاط [illegible] غضب و اخلاط بارده [illegible]
استعمال [illegible] وسن و فصل و مکان و وقت کرده شود جهة حفظ صحت [illegible]
[illegible] و تقویه فهم و [illegible]
[illegible] تحلیل فضلات [illegible] بالملاین [illegible]
[illegible] و سودا [illegible] و جهة تقویه حواس و اعضای [illegible]
[illegible] و خیالات ناخوش [illegible] اخلاق [illegible]
[illegible] و باعث شجاعت و سخاوت است و تریاق اکثر سموم و [illegible]
[illegible] بدن [illegible] و جهة تب دق [illegible]
اعضا و [illegible] جهة [illegible] و دفع ضرر هوای [illegible]
جهة تحلیل مواد [illegible] قوة [illegible]
[illegible] آب [illegible] و سهوشی [illegible]
[illegible] شرط [illegible] زیاده [illegible]
بالجمله سبب موت فجاة و خناق و امراض دماغی مثل سکته و صرع و فالج و جنون [illegible]

وریشه و امثال آن و درد چشم و امراض کوشی و خیشوم و دندان و [illegible] و ذبان
و اسهال [illegible] و خفقان و ضیق النفس و بطلان [illegible]
[illegible] و اکثر [illegible] و ضعف قوة [illegible] حیوانی طبیعی و مورث
[illegible] و [illegible] علاج [illegible] باشد و مولد [illegible]
[illegible] و ضعف اعصاب [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] اطراف [illegible]
[illegible] باشد و [illegible] علاجی [illegible] باشد و امراض [illegible]
[illegible] و ضعف قوه [illegible] خلقت [illegible]
[illegible] و بنا [illegible] صغیر [illegible] باشد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible] استعمال [illegible] و [illegible] قولنج [illegible]
[illegible] و [illegible] الاطراف
[illegible] الا [illegible]
[illegible] صغیر [illegible]
[illegible] و [illegible] اخلاط [illegible]
[illegible] الصفرا [illegible]
[illegible] اعضا [illegible]
[illegible] و [illegible] جهة استسقا
[illegible]

ومضمضه

ومضمضه او جهة کرم دندان و سقوط او [illegible] و [illegible] چشم و جبهه [illegible]
او جهة صلابت رحم و انضمام او [illegible] جهة [illegible] و [illegible]
[illegible] جهة [illegible] او جهة صلابت رحم و
طلای [illegible] او جهة سیاه کردن موی [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] است [illegible] باشد [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] باشند [illegible]
و در دست کردن [illegible] و مقوی دل و دماغ [illegible]
و نکاه کردن او جهة حفظ صحت چشم موثر است [illegible]
سائیده او [illegible] سائیده او جهة دفع [illegible]
مجرب و باعث [illegible] و [illegible] است [illegible] جهة [illegible]
چشم و تقویه عضو [illegible] سائیده او جهة دفع [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و قوة او [illegible] سال [illegible]
مجفف و [illegible] مثقال [illegible] جهة [illegible]
[illegible] جهة قطع اسهال [illegible] جهة [illegible]
کیاه [illegible] کند جهة [illegible]
[illegible] کرم [illegible] و تحلیل [illegible] و جهة [illegible]

منقلب چشم و سپیدی کوشت زیاد جراحات و قروح و جرب و یاس صاف که قشر را با او الوده باشند
و نفتیه و بستون حل نمایند جهت کشیدن حیض و اسقاط جنین بغایت موثر و اکتحال او جهت
سبل و بیخ او جهت گزیدن عقرب نافع و معرب بیخ و قیصر صمغ او دیناستر دو قیه شربتش
تا یکمثقال خشک او دوس بفارسی ذره و حنطه رومی نامند و در خشکابن کندم مکه خوانند
و نباتش شبیه بنبات نرگس و در برکهای پیچیده بشکل حبابی و دانهای او متصل بهم و زرد
و سرخ و سفید میباشد مایل بحرارت و در دوم خشک و محلل بلغم و مخرج خلط و قابض
طبع و مقیل و مفلح و مغذی ضماد بختر او در سرکه جهت جرب و تقرح و تشقق
و نقش ناخن و طلای مطبوخ او جهت نواصیر چشم و کزیدن جانوران و حقنه مطبوخ او جهت
قرحه امعا که با حرقه باشد و تعفیر او جهت سل و اسهال نافع و بدلش ذره است ختمی
خشبه بلغت سریانی کیاهیست شبیه بابنوسی که بفارسی سرنوشی نامند و ظاهرا نوعی
از او باشد بهیکیش شبیه بکات و اوراق لطیفتر و ساقش قریب بزرعی و سرم و سرابکل
سفیدی شبیه خوشه تخم سیستر جالینوس و اناد و اوراق بر رکت و تخم او در قشر مثل تخم
بیاز در آخر دوم کرم و خشک و قوتش تا ده سال باقی است مستعمل اشجار و باحة مخفف و مطلع
و ملطف تحلیل کسر و مقوی باه و محلل ریاح و ادرار ابشیر و مفتت حصاه و دافع
فتق باطنی و بکیلهم از سلس بول و حیض ده ده یوم و جهت درد پهلو و سرفه و سستی
عضل نافع و خوردن او مقی طبع و با شراب جهت گزیدن عقرب و خوردن ساق او جهت
یرقان حضوصا چون با سرکه و روغن زیتون بختر باشد و آب او با سفیداب و سفیدی
تخم مرغ جهت سوختگی آتش و با کوک و جهت قوبا و با اندروس جهت خارش بدن و بیخ او
در افعال قوتر و سرد در دهم او جهت گزیدن هوام و ضماد مطبوخش با درد شراب جهت قروح
خبیثه و درد نیشان و تحلیل جراحات چرکین و از سل و طلای او جهت قوبا و داء الثعلب
و با عسل جهت استسقاد هبق سفید و سوختگی او با روغنها جهت دوپا و ثفنه مرغی و اکتحال

او جهت

او جهت یاقوت چشم و مطبوخ او بیخ او با شراب و سرکه و قیصر او جهت رطوبت چشم و سلاق
و سوزش بلغم و معطو را ب تیخ او جهت مقی و با کندر و عسل و شراب و بر جهت خروج کوش
و چکانیدن مطبوخ او در درد و روغن زیتون در کوش خالص و درد او جهت ریکین الم کوش
عقیل می شد و شقاق که از سرما بهم رسیده باشد و سوختگی آتش و بقل ساعد و طلای
او با سرکه بر انکشت ابهام طرف موافق دندان در درد دندان بالخاصیه مسکن درد او ست و مضر طبیر
و مصلح او مصطکی و شربتش تا سه درم و بدلش در باب خشخاش است و در سوم اثقیل است
خسیفا بعارسی جعل نامند پادو لی و بربن بری و کوچک ابی میباشد و پیدا
قوبتر در دوم کرم و خشک و محلل و بسل و آب مطبوخ او بقدر یکشب مسهل اخلاط محترق
و کبدی و امعائی و جهت استسقا و حب دالتی انقلابستی شکاف و بر موضع عقرب
گزیده نافع سمیت او ست و ضماد او دافع ترهیج ساق و روغن زیتون که در او جوشانیده
باشند جهت تسکین درد کوش سریع الاثر و محلل خناق و بواسیر و کوبیده او با آب
جهت قطع ثالیل و الحال و طوبتر او کرا ز قطعه نباتی او خالص و جهت تقویت بصر و دفع غشاوه
نافع و گذاشتن سرهای جعل در موضعی باعث جمعیت کبوتران و کوبیده جعل کوچک بهشت
عدد او با دو در طاس سرخ مس و حیب با پدن با دادن و ظهور بر دوفت هواست و چون
در جوف گذاشته بر دان دنک سبل شد دافع عسر الولادت است و بوقتی کوبیده کرم چرم
سحوق جعلا کرده و شوی جنابی هم و سیم جهت درد و حشیم عجیب حتی فیون شرابیت
که از خمر و امعیر تهیه دیه و انفسر معات حکای فرنگی است قوتش تا هفت سال
باقی میماند در دوم کرم و در اخراج خشک و مولد خون صالح و مقوی باضمه و مفرح
جگر و سپرز و جهت تب ربع و تسمین بدن و امراض سرد نافع و قدر شربتش نیم اوقیه است
و جهت خفقانی که در مقابل ح و نیمه است اجنت تخیل دهن بقلد و سبل کند آم ربع زعفران
و فلفل سیاه شکسته دار چینی و عود و قطع شیر و مصطکی بکسل آل و دار انکه نجوید ناخواه

حب الغار بکدیم ال قراد بعنی للعود و مکدیم آل زعفران و مثلث و لایجرد داد و بکلاب و
اب بهر شیرین که انه بهای عمل ال با شد حل کند و او در دیگی ما کوسیده و تشر قشیر دو ده تا یک
شراب سرخ صاف بجوشانند تا بنصف رسد و چون صاف کرده با کلاب و آب میوه ها امیزند
و ده رطل عسل صاف با با کثی بر نه کذاشته شراب بجوشانیده مذکور در دا با اسپای حب بجوشی
شریا دو ده استعمال کند و پنجاه تر با فتح عظیم مطلب باشد و قدری با دو زهر معیان
سرد شده ان او را وصل کند خشتپر بفارسی خرچنگ کویند و او از سطوسقولات است
که اکثر او در دریا و انواع ان مختلفه میباشد و بعضی نهر خم ندارند گوشت او در اول دویم کرم و در
سیم تر و شیرین و در طعم کنند فرق با گوشت انسان ندارد و قبل از ظهور نورایمان بعضی
کوشت مقتول اشرا بجای گوشت خرچنگ میفروختند و او سوای تربین طعام است بمزاج انسان
بهم او بعد از انفصال جی و بدن بجوی و مفرح سده و سمن و اکلا ان مورث حوصی شدید
و فساد عقل و ذلیل شدن قوت و غیرت است و قسما عجیب بیان نموده اند و سبب
صداع مزمن و داء الفیل و مفاصل و ممثل معده و مسیحی خنزیرکب سوخته او بعلیه دو
مثقال با شراب جهت گزیدن هوام و طلا کردن او با عسل جهت برص و جرب و انتشار انف
و السانا ایکره از حقیقت سفیدی رسیده باشد جهت تحلیل بقع اسعا و معض قدیم و
بولصو صنی جهت سنگ مثانه و مرسا بر افعال سل جلد که اونات و مرکب بی نفث
او با آب و شراب جهت نفث الدم سینه و دفع درد پهلو و با سرکه جهت دهن عضل و
باد عضری جهت التوای عصب و دنیم او جهت قرع و قطع بواسیر و با عسل و مغلی جهت رد جان
موی شی اقرع و حقنه کردن با بیر او جهت زحیر امعا و ضماد او جهت درد رحم و مقعد و
سوختگی آتش و سرها و برقسه سرکشتن ای کرمه ای بر امکنه ساشته باشد ملین و حتی مغلو
او با شراب جهت اورام حاره و سوخته نافع و از جالینوس منقولست که بهترین اثر او بامور تاکی
دفع کی و ساعه مسکند اگر چه مادر او باشد و خوف اور جمیع افعال مثل خوف ان شاب

وطلای

وطلای او جهت ورم پستان و شیر منعقد ان و تحلیل او تمام بالخاصیه است و از مهر
با هرمس منقولست که دود استخوان سوخته او بر دفع بواسیر بکند و اشامیدن سم سوخته
او قاطع سلسل البول و موی سوخته امکر با بوست احراق یافته باشد با روغن گل جهت
تجفیف قروح سر و دفع العلاج است خشتپر البحر و لغتی است حنفره بی حز است خنفی
سد ابیب خشک اسم فارسی لسان الحمل است خنفی بکسر نون اسم فارسی حنا است
خنفی بلغت دیلمی حشیشة العلق است خولنجان نیخت سرخ و تیره و بی کره و شد طعم و لذیذ
و باندک عطر بهر انبند در دوم خیز دو کویند از اشیان و باز در سواحل دریا بهم میرسانند
و نبات او معلوم نیست و مولف شکوه کویند نبات او تعقیه ذی بی و بر کشی مثل برک
عرقد و کلش ذهبی است و غلیظ و بی کره و اخولنجان مقتبی کویند و سکوه و اکر با رطب و
صلب است معاقریب و قسم اخیر بهتر است و قوتش تا هفت سال باقی میماند و در اخر دویم
کرم و خشک و مقوی معده و احشا و هاضمه و باه و ماسک بول و بغایت کاسر ریاح و جهت
قولنج و ادویه ترشی و نیکو ودت و درد پهلو و تقویت اعضای باطنی و دفع جیدی که دو
و خنازیر و سرطان و درد های بارده بلغمی نافع و نکاهداشتن اندک زمانی در دهان
موجب نشدن الفاظ و نکهت سالحیده او مالیدن او جهت انبر کوسفندان بر شتن شدند
و محرک با باه مجرب و مضر جل و حباب سینه و مصلح مجرب و مصلح او صندل
و طباشیر و کوشت آب سیب فرم و اجوین و حاسی بول و مصلحی کتیرا و قدر شربتش
تا الک یک تنم مثقال و بدلش دار چینی و کباب است خوخ بفارسی شفتالو نامند انجیر
کوشت او اندا نجبل سی و پهلو کویند و بمرور کاردی و بهترین او پهلو ست در اول
سرد و در دویم تر و ملین و مسکن تشنگی و غلیان خون و صفرا و بخارات حارة با بسه
و جهت تبهای صفراوی خالص و دفع بدبوئی دهان و خشکی دماغ و ترطیب شافی
سوء اری که از احتراق اخلاط باشد در داد نیز جهت حار و معین باه و مشتهی طعام دا ب

از شیر طلا را نسب کذاشته تا صاف شده باشد با شکر ... و امثال او مسهل صفرا و جهت
دفع اخلاط سوخته نافع و مفتح سدد و ملین و اعصاب سریع النفوذ و من بعد شربتهای مزمنه
اکر چه تعبان زکاه و مماه باشد مفتح او مسهل است باید که تحلیل و ختم کاردی او غلیظتر
و در بهلم و باقوه فاقصر و مفاصل و ... و بیست تجام ... او پیش اثار او دو جنک
کوه او قابض و بغایت ... است و ... کثیر الغذا ... مفسد و معده
و دواو قیر اب ... شقاقل و شکر و جهت کشتن کرم معده ... حب القرع ...
و طلای او ... نافع کرم شکم و ... طلا ... تا نه ... او جهت
دفع ... و ضماد شکر و اب کتب جهت قلع ... نافع و ابن رضوان تجویز
نموده که بکیاد ... شکر و اسقاط جنین ... مسکند و دو عدد او جهت درد کوش و ذکری
و فتح سدد ان و درد ... و جاشیدن مغز او جهت دفع کندی دندان و تکیدن از
استخوان دانه او جهت اسهال ... کسم عربی ... است و ...
درخت مقل ... و امثال ان ذکر ... باشد ... خولنجان ... بطرطر
سم حفص ... خاتم الملک ... است ... شقاقل کار و دست
دکوسد اسم ... عربی ... است
حرن سیاوشان اسم فارسی دم الاخوین است ... اسم فارسی ... است خوک
... اصفهان ... اسم هندی ... است ... معرب ... انطار
جنر فارسی است و ... نامند ... کوهکان در کی
کوچک ... و کلش ... و ... مایل ... ودانی
بار ... هندی ... سیاه ...
اوراقی ... و مستعمل ... است ...
... و با او ... جنگلی ... و ...

عصب

عصب و ملین ... و معاون ... و مسهل ... و قطع الحمل و جهت تحلیل اورام ظاهری
و باطنی نافع و با ... هندی و مسهل صفرای سوخته و با ... مسهل بلغم و با ...
و اب ... سیب و اب ... مسهل سودا و جهت ... سعال و ... در ...
حامه ... اعضا و ... سفید ... با آب کشنیز ... خناق و صرع
و تحلیل ان و با آب الجبن و شیر ... و تحلیل ان ... و طلای او جهت ورم مفاصل و نقرس
و ملین صلابات نافع و مضر معده و مفتی ... و مصلح او مصطکی و انیسون ...
... اورا با ... مصلح ... تا ... اده
و بدل ... سمرو ... او ... است ...
قوة ان ... و ... تا ده ... باشد
... بول الدم است و ... باشد ...
و حو ... پوست ... با زعفران و شکر و کلاب جهت عسر ولادت و اخراج
مشیمه مجرب ... اسم یونانی ...
... طیب ... خوشبو ... سفید
و ... نافع ... زرد ... است ...
... و ... کذشت ... جمیع ... تحلیل ...
و ... ملطف ... و مسکن ...
از ... و ... ورم ...
... و ... جهت ...
مزاج ... جهت ... مفاصل ...
شقاق ...
او جهت ... و مصلح او

او کم ... کل کرم ... و ... سعد ...
و طلای او جهت ورم و مفاصل ... با عاقر قرحا ...
طلا کنند جهت ... سعوط ...
خناق نوع سیاه ... و باعتدال اقرب ... است
... او ...
... ناشد کرم ...
... جهت قطع نزف الدم و طلای او ... است
... بیست ...
... است ... قسم ...
... حب القطن است ... اسم فارسی
... اسم فارسی ... اسم فارسی ... است ...
اسم فارسی ... اسم فارسی ...
... یونانی ...
... شیر ...
و ...
و ...
و ...
...
...
...

...

که از بلغم باشد ... و اقسام ...
... و طبوخ او با مصطکی جهت ... او جهت ...
...
...
... جهت ...
... تحلیل و تلطیف و تقویت اعضا ...
...
...
...
...
...
...
...
کم ...
...
...
...
...
...
...

بتر و الم و دافع سستی اعصاب و تنقیه اخلاط و مقدار شربتش دو درم و مضر سرد مزاج و
مصلحش ... و مصطکی و بدلش بوزن آن اسارون و دو ثلث آن ... و ضعف
... است و امین الدوله ... که ... و باعث ... و مجربست و از
خواص اوست که ... او را با کف ... نموده در بستر ... بستر و شب ... دهم ماه ...
دیگر ... خواب نکنند ... که از ... و ...
... القند ... باشد و ... که ...
... و ... که ...
مقوی ... و خفقان ... اسهال و طلوی ... و جهت نقرس و فالج و لقوه
و ... اعصاب بارده و تقویت باه و ... و تحلیل ورم صلب و تفتیح سده ... و
شقیقه و تحلیل ریاح و تقویت ... نافع ... بلغت فارسی ...
...
...
...
... و ...
و اسهال و دفع سموم و تفتیح سده و تحلیل ریاح و ...
کوم ...
...
کشنده و مصلحش ... و مصلحش ... و مقدار شربتش ۲
و بدلش نصف او بادام و دو ثلث او ...
و ...
مانند ... و ...

ورم

درد ... و قوتش تا سه سال باقی میماند و ما خود دیدیم که ... و ...
و ... سوداء بارده و ... و ... طعام و ... باه و ... و ...
جنین و جهت خوشبو کردن دهان و رحم و دفع ... و ... و تحلیل ریاح و ...
عقرب و ... نافع و اکتحال او ... که ... کباب کرده باشند جهت شب کوری
و ... و مقدار شربتش ... و مضر ... و مصلحش ...
...
...
...
...
اعصاب ... و مصلحش ... است و ... امین الدوله گوید
...
طبرستان و ...
...
... و ...
...
...
دار ... اسم ... است ...
...
اسم فارسی ...
... اسم هندی ... است ... اسم هندی ...
دارو اسم ترکی ...

اسم هندی ... است ... اسم هندی ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
و سکن دردهای بارده ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
... و ...
...

...

...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...

و نقل او جهت ... بارده و استسقاء لحمی و ذرب و صرع و نیم مثقال او جهت قولنج و دو آب
بغایت نافع و طلای آن با ... بالعسل و نقل او جهت قروح اکله ... و باسلیقون ... موی
... الکحال ان بالعسل و آب ... جهت ... و ... بیاض و ... سرخ و ... ابر
او جهت ... موثر ... بیکمثقال جهت صرع ... و طلای ... اکثر ... باب
جهت ... سریع الاثر و اکحال ... موی ... چشم نافع ... و ...
نافع ... موی ... نیم دانگ ... او جهت ... و ... مفاصل ...
... داء الثعلب ... از ... کشتن ... کردن اعضا ... کردن
اعصاب و اعضای ... مخالف ... باشد ... دندان
... کم کند جهت ... موی ابرو و داء الثعلب و بواسیر و مفاصل و سعفه
و ... اطفال و ... ولادت جهت ... و ...
... و ... جهت ... و ... و صاحب بواسیر و ...
و ... چشم ... او باعث ... و تعلیق ... کردن ... باشد ...
صاحب تب ربع دافع ... و تعلیق ... او ... جهت ... موی ...
... موثر ... او ... باشد ... جهت دفع ...
بغایت نافع ... و ... جهت ... و ... جهت دفع ... است ...
... است ... و ... است ... شفتین
... و ... جهت ... و ...
... و ...
... جهت ... و ...
... و ...
... و ... العفا ... است

و کوفت

و کوفت آب ... سال دار ... و ... سرفه ... جهت ... نافع ...
و جهت ... او را با ... و ... کرده ... و بعد از ... او را ... به
جهت ... و ... و ... مفاصل و دفع ... و سوء القنیه ... نافع ...
جوان ... کند ... است ... جهت ... و ... دفع ...
... جوان ... جهت ... و ... کند ... و دفع
خیالات فاسده ... او ... جهت ... و ... او ...
... جهت دفع ... باشد ... و ... او جهت ...
کل ... و موافق معده ... جهت ... کردن ... و مواد سودا ...
... جهت ... آب و جهت شقاق و سعفه و جمیع ... معروف
... جهت ... و ... او با شراب و با سرکه جهت قولنج و دفع
... و ... بیکمثقال مفید و طلای او جهت بهق ... و با سرکه ... جهت
... مفید ... اکثر العفا و ... و ... سر او را ...
... هوام و ... که ... باشد ... او جهت ... و ...
و ... و ... جهت ... او ... باشد جهت دفع ... و ...
... جهت ... و ...
... و ... و ...
... جهت ... و ...
... و ... موی ...
... نافع ... است ...
... و ... باشد ...
آب ... است ... سیاه باشد ...

سفیدی ... باشد ... جون ... کنند ... نشر ... و ...
... از ... است ...
... و ... است ... و ...
... کوه ... و ... مخلوط
سفید ... و ... باشد ... باعتدال ...
... جهت دفع ... و ...
... او باعث ... است ... است ... اسم ...
... است ... و ... است و ...
... و ... است ... و ...
... مانند ... و ...
... العفا ... و قاطع اسهال ... و ...
... و ... الکتب ... است ... و ...
... و ... جهت ... و ... و ... دفع موی
... و ... اعضا ... القوابس ... است ...
... و ... و ... کوشت ... است ...
... جهت ... چشم و ... نافع ... و ...
... و ... مثل ... القوابس است ... اصل ان ...
باشد لطافت ... است ... و ...
... است ... و ... است ...
... است ... و ...
... اسم ... است ...

اسم فارسی

اسم فارسی ... است درخت ... اسم فارسی ... است درخت و ... اسم فارسی
غربت ... اسم فارسی ... است درخت ... اسم فارسی ... است
... اسم فارسی تخم ... اسم فارسی کیاه ... و تخم ان
... اسم فارسی ... است ... اسم ... و ...
... و قابض ... و ... اعضا ... و ... تازه ...
... و قاطع اسهال ... جهت ... تازه و با سرکه جهت
جهت ... و ... کرده باشند جهت ... و ... ان با عسل
جهت ... نافع ... او ... با شراب و با آب ...
... و طلای ان با سرکه جهت ... و ...
و جهت ... و آب ... او قایم مقام ... است
و ... او ... و ... و ... که ...
جهت دفع ... رسیده باشد ... است ... و ...
سوداء ... و ... و ... و ... فارسی
و ... است ... و ... مثل ... است
... و ... و ... و ...
... و ... و ... فارسی ...
... و ... و ... باشد ...
... و با ... و کیاه ... بادام ...
... و ... و ...
... و ... و ... عدد ...
... و ... است ... سال ...

و در دیم کرم و خشک و محلل بلغم و سودا و ریاح غلیظه و مقوی حواس و معده و جگر و سپرز و دل
و مفرح و باه و تریاق جمیع حشرات و دفع طاعون و گزیدن عقرب و رتیلا و مقوی جوهر و
مالیخولیا و مراق و بالیدن جهت درد سینه و صداع بلغمی نافع و با حقنه قطع اسهال و در مدون
خاصه با الخاصیه دفع طاعون و تعلیق سوداء کرده او با ریسمان بر هیئت که کاه در نه حامله
اسهال و ولادت و حفظ جنین از آفات و دفع عدد آب از آن به سرکه بر طول سوداء
کرده باشند موجب دفع فزع خواب و دیدن خوابهای خوب و مصلح مصطکی با انیسون
و در قدر بحرانش بیر بادره و حاضر و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش وزن حلی دبادات
او دو ثلث او قرنفل و دردی تریف تین عصاره است و عباسی لادن نامند و بهترین لادن
لالی شراب است که خشک او خاطر طرح عباسی دارو نامند و در دیم کرم و خشک و در تحلیل
اعلام هرب و جهت دفع حمره و دفع و دفاع و سر بهیق گوشت زیاد و ضماد منع ریختن الم و
التیام جراحات و ضماد او شهر به شکم جهت دفع سیلان حیض و ایام و در سایر مواضع جهت
کلف و مخفی و سایر انار و نیکو کردن رنگ ضماد و تسکین دردهای بارده و مفاصل
و در دم نسیان و خرقه او که خشک او با بادروی احکی در دکون که کند لیشتر سود جز باشد جهت
کم سفید شده باشد بغایت حالی و جمیع انادتی بیر مستعمل با نه خرق او است و کمتر جزو
منعفا است و معمول سوختر او جهت غساده و جلای چشم و ناخنه و سیاهی و بارده سوده جهت
دم بلغمی معده ضماد و معدن میدخل نفیخ سرخست و چون او را باقلی و شب یمانی کنند
جهت انا لفر سرخی سود بغایت خوش و چون با بابود کران شود نامات سفید کنند در
اصلاح نقره و زر و معدن سوختیت دردی الحل لادی سرکرد بجمیع افعال ضعیفتر
از لادن است مکو در منع الحلم کر قویتر است دوایی که سرخست قرص چکند کب و خوش منظر
و مولف شکاهی لی تلاف کرده است در دیم کرم و خشک و لطیفتر از کبک متند و کونت
او زیاده کنند جهت جلغ دندم و حفظ ماده منوی و مقوی معده و اعضا و مفرح و محرک

و مصطکی

و مصطکی تر شما و خشک او نبل و نیز او جالی و مانع سامی عین و از محلل و تقویت حس باه
با رعفن دارد ق جهت مرکو و مجیب الشراست و در قیس اسم یونانی و جرابی نامی شیرازی است کیا هیست
بیکی شیر بیخت زمین و از آن دو اند و بار یک تن و شاخهای او کتر از نیم و کلی بار نجی احمر
ستعی دارد که سفید حکم و خلد بیخ و ریحان کشتی دیریست شیره علاوه بخود بچنین سوختی
الحشی و عقبه زنی و دست او نیز سنگ لاخ تمام دو زمه و مانع جمیع یا اسهال و دیم کرم
و خشک و بغایت محفف در دوم و در سیم او سم و جت در دانوقت و کتر از آن گرفت در در فقه
شر جتی نا کلیات و مصطکی قی کردن با سرکه و شیر کا نات و در حد مساحه او قاطع خون دو التیام
و هنده جراحات تعطیل او بخلال او غام و محلل در عین زخم نه بچوشانند قطره از ی آنه
و قاطع دندان و قطور او نافع گوش و حمول او مدر حیض و مهرب دانسته اند و جهت درد مفاصل
و امثال آن مساده سوختر است و اب اور شقیر معادن و ثقیل کردن خفقان الحزن از آن هست
مشهور مجرب اهل صناعت و این مطالب بغیره او را سرکه و تقویت از تعاضع سیاه تر عجوده ای دو ابطارس
یونانی بمعنی ولد اللبوط است چرا که کیا هیست که از دو خشت بلوط بهم رسد و برگ جعید دفع
از بقایح با خنثی شبیه به بهم پیچیده و سر بیرون شیرها و با عفونت و صلب و بدقا و سیاهی سرخ
و شیره و تخمی بهیساده و بکشی دولی برهت نرکس و با صلابه و سندید و تلخ است و دیم کرم و خشک
و کینه هم او کشنده است بالتهاب و هر شکم بغایت قابض معفی و ضماد او جهت کلان و قطع رعاف
و جمع انیزات بالغ و قدر شربتش تا کیلاف و با این ساییده او بربهت منهد بادیه کون و بادانه
مرطوب او در سر دیدن مو عجیب الاثر ها انستر اند مه بیاکی عرب لبند معوس فارسی خر می اند و شبی
کیاه او عقبه شیری و زیاده از آن و از ساق و شاخها ستر و بیکی شیر برهت کنار و بلند
و سیاهی و بعدها ساخ او ستار هفت و گلش زرد و مستعمل و بیخ او که هفت و بیخ حسی
بشیر نقل فکر حکی و در دیم کرم و خشک و با به و هذه و قبیل دیم نا نه و مسکن قویه زیاده از آن کنند
خناق و محلل بلغم و سودا و مفرح و طهارت و اعدا و مدافع برقان و ریاح و کوبیده او تخم و او ده بوزن آن

ادرار کنند اضافه نموده با اصل مقوم آن تریش و محلل انطعام نا اهام او را ده شاو لثنا نیل در دنیمن
بیخ مجرب و منظر چنبر و مصطکی اکثیر یکتر است و تخم شکو و با سرد ادتفیر جزیری بکر کرده
و ضرا لحمات و ستقی بر اسم فارسی در دانه ورنس حشیش است و عبا سام سریانی
افاقیاست و عبا یمونی افسین است و تماعلت السطلاست دقه بعادی خود ده نامند و
بچهار شیر و بن بمبر باف در دهن و بجره حی کومفردان ساجیت نقیع و دفع و زیادی
انان مرکشی ریختن و بیقو مطی و کشرده رساند و بحسب و بیقو تلخ و شد و گلش خوشی
منظر و بهاسرخ و بعضی هم در زرد سیاه میباشد و جوشیده و بیزیده و چیزی مثل سویه او
مجتمع شده و تخم طول و قرب شیری میداند و جمیع باشد تیم بحشی و دانه و با دیگر و شوره سرخ
و اومری و نهر میباشد و در تمام سال اصل او باقی و در باشیر گل میکند جز بای او عظیم تر است
و در اول دیم کرم و خشک و بغایت محلل و مجفف و جلا عسره و بقیع او سیم جمیع حیوانات
و بغایت مشبه و زیاده از نیم درهم او کشنده انسان و مستعمل او مخصوص جا یعنی بیشتر ریاسین
طبخ او با شراب و نقیه تیم و حیوان سیم هوام و طلای بخته او که بعد از آن مسلیم باشند
جهت درسهای جلد و عدد نادر و کمر و عرق النسا و مفاصل محرب و کلف جمیع انار و حکو
و مطبوخ لسانی و بیکش یا بعضی جهت جرب و جمیع حیوان و با اسپ داشته جهت در رس جمیع قروح
الخبیث دانسته اند و در دیم و محلل او جهت زخمهای و حمول او جهت در دو هم دا آب برد
و کلام جهت جلدی و ضماد و اصلاح موی سجیل دا آب مطبوخ او کنند و کیک و سایر وادمن
بغایت موثر و منفی کر کل بدریه در دو مر مجتر باشد دیر ستو آب او با دهن زیتون
و تقیه منفذ آنا سمی شاییده باشد کر آب سو جر باشد قطیر کر مقطر کیست جهت
حمیب و کرو دفع بهتی انجراحست و کیه هم او کشنده است خناق و التهاب و مفرشتی
و مصلحش عسل و بدلش محلل و بیخی جلد و نیمو ده از بر بهت الجزاحات و انحصاری او است
کره و با مویی سر تقطیر کنند قطع شعر کو و کنند و باعث موی او شود و بر کاه و داء با ب سقمر

بخشش

نخبش کنند جا بی سازد او را و چون او را با بزر او حنظل سر هم و قانه با سرکه کو بمادی نقیب
عشره و قلی با الخ القلی عشری نوشادر و حشری انزرو و محلول کرده باشند بسایند و تقطیر جید
ممتد کنند و مکرر اعاده تقطیر جید نمایند و تقطیر کنند عقد امراض باشد تا بدر و تسفیر معقود
تبقاطر او و حکمای بالاشیع کرده و مولف کتاب برهان در تقیر او اکامه جهت ضعف چشم اولی است
دفادالکنز دبیزهای کنند است که انا و سقشر کرد دو قرح نقیر سرانی بطبخ است و قسا
مقشر سرانی پوست و قطا میون بلعتر مرجه اسم شکل الشیح است در تقیق الحز بعادی
امراکشی حر باکوبند و از طبع رسیده است و کتب بعادسی و ضا زاسند و از درخت عرقی
سر عصر و با قبض و پوست حر شی سپاه سرد و خشک و با حرارت تلید و جالی و ضماد بر است
تا زه او جهت دیم تانو و بخته او در شراب جهت در بچشم و منع رنجی مواد بطبر و منع درد
بلغمی نافع و تضعیف او کرده سرکه پخته باشد جهت درد دندان و در شراب جهت سموم حیوانی
و ضماد و عرق او بغایت حالی و مجفف و جهت برص و منع دطوبت متعفنه و زخمها و با آب جهت
نقشیر جلد سفید و مقرشی با سپید جهت سرخی آتشی و مقوم کل اکثر ترشی که و قشر باشد
جهت قطع رعاف موثر و بخور دا و ساییده او اب و جرم مطبوخ او کنند مجبول است و عبادی
که بهبیر کشی می خشید بغایت مفرص و جت و سعی و صبر و عقبر بیر و مصطکی شر انه
ملول نوع کبیر قنعلاست و تفنن مرجان کونید و تیرکی کبری و در سان زبان اشال تیتی
و در جبل شال گوه اسند و از حبوبات قریب و بیست و در دشت او بجای موهای
الحق از سیاهی و سفیدی عقبه شیری و زیاد و سیاه شده از قلم بار یک و طرحی او با شد
و در تعدد سر جراحت هرات بغایت مفید و در سایر حو بمی مثل قنقلست و اقا کرد کر
خواهند و کلیست در گل محمر لعبت مثل ابر کل سرخ و بستانی و باالغلیست سرخی و عقو صبر
و تر جلیل سرخی و عقبه زیتون و در تکلیف کلیات نامند و برگ لیست سرخی کو بند و در
اصفهان جی کل نامند و نبات او برحاسر از کل بستانی و کلش چنین و مثل ستم چهار عدد

[illegible]

و جوف ثمر او زغب مانند پرهای ماهی طولانی سفید است و در دوم سرد و خشک و قابض و دافع
و جهت اسهال صفراوی و دموی و تقویت معده و جگر و دندان نافع است و مضمضه و غرغره بطبیخ او
مسکن درد دندان و جهت تقویت لثه و خناق مفید و مضر گرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا دو درم و بدلش
امیرباریس و سماق و مصلحش گلقند است دلبوث اسم عربی بیخ سوسن سرخ صحرایی است و آن
پیاز مانند [illegible] باشد مانند پیاز نرگس است و بالایش برگ نازک است از بیرون و بعد از آن
خشک بسیار صعب است و گلش شبیه بسوسن گلهای سرخ مایل به بنفشی و برگش بسیار کوچکتر
از آن و ساقش [illegible] بزرگ [illegible] و [illegible] است در اول گرم و در دوم گرم
و خشک و با لطافت [illegible] و جاذب [illegible] و گویند [illegible] فوقانی و [illegible]
باه و [illegible] قاطع [illegible] و آشامیدن بالاش جهت [illegible] اطفال نافع [illegible]
و دیگر [illegible] چند [illegible] بعد از [illegible] با [illegible] از آن [illegible]
کوفته [illegible] و دفع [illegible] و [illegible] است [illegible]
[illegible] و ضماد او با [illegible] جهت [illegible] و [illegible] اعضا نافع
[illegible] جهت [illegible] نافعست [illegible] جهت [illegible] و دفع [illegible]
جهت [illegible] و مضر [illegible] و مصلحش [illegible] و قدر شربتش تا [illegible] است دلق اسم [illegible]
[illegible] و در اصفهان [illegible] و بفارسی [illegible] گوشت او [illegible] افعال [illegible] است
دلق اسم یونانی [illegible] است و بفارسی [illegible] مانند [illegible]
[illegible] گرم [illegible] و [illegible] و [illegible] اعضا [illegible]
و [illegible] جهت [illegible] باشد جهت [illegible]
و [illegible] اطفال جهت [illegible] است [illegible] دلقی [illegible]
[illegible] و در [illegible] و آن [illegible] اسم عربی [illegible] است
[illegible] المقدس [illegible] است [illegible] نامند [illegible] اسم فارسی [illegible]

دم

دم اسم عربی خونست و خاصیت خون هر حیوانی در طی ذکر آن مذکور است و جمیع اقسام
ادرار [illegible] قاطع اسهال و دافع سموم است دم الاخوین بفارسی
خون سیاوشانست و آن صمغیست خالص الحمره مایل به بنفشی و قوتش تا [illegible] باقی میماند
و گویند عصاره گیاهیست [illegible] و از سقطره و نواحی هند خیزد و گیاه او معروف نیست و در
دوم سرد و خشک و قابض قوی و قاطع خون از جمیع اعضا و منضج و دافع سیلان
فضول و جهت جراحات [illegible] والتحام جراحات [illegible] اسهال [illegible] و جهت
[illegible] و اسهال دموی و صفراوی و [illegible] و شقاق مقعد و تقویت معده و [illegible]
جهت قروح امعا و اکحال او جهت تقویت باصره و قرحه نافع و مضر گرده و مصلحش کثیرا و قدر
شربتش از نیم درم تا یک مثقال و بدلش [illegible] عصاره [illegible] است [illegible]
[illegible] و [illegible] جهت [illegible] دراز
[illegible] است سرد و تر [illegible] و [illegible] و [illegible] و مولد [illegible]
جهت [illegible] و [illegible] نافع و مضر [illegible] و مصلحش [illegible] است
[illegible] است [illegible] جهت [illegible] است
[illegible] سیاهی
[illegible] سرد و خشک و [illegible] و قاطع سیلان آب [illegible]
[illegible] اطفال [illegible] است
[illegible] است دم [illegible] و دم الثعبان دم الا- است
دم [illegible] است [illegible] اسم فارسی [illegible] اسم [illegible]
[illegible] اسم [illegible] است [illegible] است
و گیاه او [illegible] و [illegible]
[illegible] مایل [illegible] و [illegible] است [illegible]

شجر [illegible] الحبه و مغز [illegible] سیاه و کوچک و بطی الهضم است و [illegible]
هندی متوسط المقدار و اغبر مایل بزردی و منقط بسیاهی میباشد و بهترین اقسام
[illegible] سفید مایل بزردی و [illegible] در اول گرم و [illegible] و یابس
و [illegible] و آن [illegible] است و [illegible] پوست او [illegible]
جدا کرده [illegible] باشد [illegible] سموم [illegible] است و اقسام آن
مسهل بلغم و سودا و [illegible] جهت [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible] نافع و [illegible] سیاهی
[illegible] و [illegible] و [illegible] زایل کند و [illegible]
[illegible] و ضماد او [illegible] جهت [illegible] و [illegible] جمیع
اورام بارده و اوجاع [illegible] و قدر شربتش [illegible] الابدان [illegible]
[illegible] که [illegible] باشد [illegible] باسهال مفرط و
قطع اسهال [illegible] و مصلحش [illegible] است و [illegible]
[illegible] است و [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] است و [illegible] آب سرد [illegible]
و [illegible] و [illegible] و یابس
[illegible] الابدان [illegible] است [illegible] است
[illegible] است [illegible] اسم فارسی [illegible] است [illegible] اسم
[illegible] اسم [illegible] است [illegible] یونانی [illegible]
[illegible] مایل بزردی
[illegible] مایل بزردی [illegible] و سبز مایل بسفیدی
[illegible] و [illegible] در آن [illegible]

[illegible]

در اول ثانی گرم و خشک و با اندک تری و مقوی معده و [illegible] و ملین طبع و محلل و جهت
[illegible] نافع و [illegible] و خوشبو کردن دهان نافعست و [illegible] مثل گندم و [illegible]
گندم [illegible] از آن [illegible] تر و [illegible] و [illegible] خوشبو و [illegible] و پوست او سیاه
و بعضی [illegible] و [illegible] و [illegible] شکل [illegible] و [illegible]
و خوش طعم گرم و با اندک خشکی و [illegible] و محلل و مسهل اقسام [illegible] معده و [illegible]
[illegible] و [illegible] نافع و [illegible] و مصلحش کثیرا و قدر شربتش
[illegible] است [illegible] اسم [illegible] بلغت [illegible] و [illegible] و با اندک
[illegible] و گیاه او [illegible] بسبزی و [illegible] و از آن [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] انگشتی و [illegible] از آن
[illegible] و طعم او [illegible] و [illegible] جمیع افعال [illegible]
[illegible] باه و [illegible] و [illegible]
و [illegible] گرم و [illegible] و [illegible] و مقوی معده و باه و [illegible]
محلل قوی و [illegible] و جهت [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] و تحلیل [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] اطفال و جهت استسقای [illegible] است و ضماد او محلل [illegible] و قدر شربتش
[illegible] و [illegible] و مصلحش [illegible] و مصلحش [illegible]
[illegible] است و [illegible] بلغت یونانی [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] سفید [illegible] و [illegible] در طعم
[illegible] و [illegible] گرم و خشک [illegible] افعال [illegible]
[illegible] ضعیفتر [illegible] و [illegible]

باشد و رفع اذیت کند کنه جالینوس و رقی و رعشه با یکی میل اند و در فیقوس سدو بیف
و وقتی که از اصناف نرهات بری شمرده اند ما تحقیق از ترهات محقق اقسام او را شایان و
نوعه است دواء البقل بفارسی کرم سبز باشد و از حیث شیر بهرا دها دا انکو حکمه
و در نهایت سبزی نادر باشد و بهر کدام سبز و بهم میرسد و سرد و خشک و تازه او با طبیعت
بالسوی او باد و نفس و نیز بجهت کزیدن جانوران و اشامیدن او بجهت دفع سموم مشربه یافت
دواء الزرد کرم بجیت زود و نیک کرده سرخ تر سوکون بحیث تکارضاد و مطبوخ او در دو و در
زیتون بجهت قرطاس کسیقاد بجلا بجیت و دفع داء الثعلب مجرب و بالیدن روغن آن بجهت لسع
با امراض عصبی مفید دواء هم بالقف دوا بالقف جزبیت مثل صمغ سرخ مایل بسیاهی و در
جوف درختان کسیر شکون میشود و در افعال قایم مقام مومیائی و دواء خشب الضبی
که چوب کاعب الضبی الطبع بنفراتع و یکمثقال او سم قاتل و ضماد که پیده او در رکشون
دمبها دار الرکاف و زخم کهن اعضا مجرب العضلب و دواء الحل کو بجیت که از سرکه و شراب
بهم میرسد ضماد او دافع دخال و مقوی اعضا است و صعوط او بجهت دفع کوفتگی کرده دماغ
بهم رسد قوی الاثر و دواء الجهة کرم ابریشم است و دماء اوصال او بحیث دیزه و سعدی و کبود
و خشک کرده بیتر خبثوری سیر بعض نکتذ اشتر و اعلان حیث و دورده و داما ابل الفضل بیار سکون میکرد
و شیر بی چیزات و سیتیج قریب بجهاد و غیره بدرستی سفید میکرد و دوای بابهشتی و بعض
اصلاح حبتا وقت بخیر و باداد یکروز باد و دیم و در هوا باد سیم سرد و عصاعیاب اینبرالرضا
رنگی سرخ و بهتر مانند خرما میشود و دعیا بخید بعد کر حجر را سود نافع کرده بهرون میاید سفید
لون و سرها نتخود و شیرها ده ابهم حفت شده و بهرحن سرخ بادعه بخم خود را بجبر سرخ و بعد
انتقد در اجع مغربی و سرد و نیز جانی فاسد میخود و درماند کرم و دو در دهیم سرد هوا از
خشک و سلیه او بامرق او کنیم کر جند بعد بعض بستم باشامند و دستهن بهن و نیکی
کردن ضماد بعلیت مفید و تعفیف سرخ با و بغایت مسمن آن و خاکستر درختان بجهت الجام

نرضیاد و سرطوبت او بجهت دفع انارس و ضماد مطبوخ او در سرد روغن کنجد بجهت اورام و خناق و اشامیدن او بجهت
خفقان نافع و تعلیق خشک او با باهبر سرخ بجهت دفع تب بونزراست دواء کشاکر درخت مقل است
سقل براست دواء النورة جمع تعصر اسم سلیاخیت دعا صی اسم فارسی و بربای است دواء الکا
شوکراست دواء الجراد نبات دیوان است دواء الحک دالبوط است دواء المرتی بهی و دواء
اهر ابادی با اعبراست دواء حب الحدید است دمعم الجبر معرب جزات دواء الخطاطیف جانب و نبی
دواء الحکیر خبطیا است دواء طالیفرلهت و بجهة هندی اسم حاوید و با نغیم کالج است
دواء العرش و هو دواء الصابون قرنزاست و دواء المرنج خزوکست دواء سرغ نری اندوف است
دواء قوقنا سیوانی حنظل است دواء قصی قصل است دواء اتخیر است و دواء قطاعی سکطل اشبع است
دواء الراسم فارسی اشترات دواء شاب خرماد نبی است دواء شاب اسم فارسی خفچه دواء ضراسم
فارسی خیشیل است دواء دهه اسم فارسی دخانست دواء اکی اسم ترکی ادفاست دواء دکی اسم ترکی
حبیل است دواء ستان اسم ترکی اریب است دواء ستان قوری اسم ترکی خنفا است دواء اسم
هندی سرفخ نواست دواء ضا اسم هندی لبن است دواء بلی نبکی اسم هندی بادنجان بر ترتیب
دهن البلبسان کیفیت گرفتن دهن بلسان مذکور شد و بهترین او آنکه قوی الجیر حالی الخضر
که شیر امیر و سیار تیره مایل بسرخی باشد و در وحل شود آب دالقوام شر کند و در دیر است شنید
و شیر با بخیر ساید و چون بر لباس و شیم کی انشستن آب اثری اندو نماند و در حیثیون نیاشر
اندک نکند نا قبض باشد و هرچه در اوایل نادر باشد مغلوش است و خوب او دا قوة نا چهل
سال باقیست و الجبران شاخ و برگ جسان و روغن زیتون بعمل آورند قریب القوة بالاوست
و الجبر بالعقل متعارف است و بجهت عدم و رفت لبسان که در عین الشمس بوده از شاخ و برگ
شام میعقر سایر و جسا سر و روغن نجم ترتیب بالعوینر کوفته دده مثل ان از روغنهای کسنر
تلخ شاسند تابیع باشد و طبع درخت کالج داجون مدد و غنها خل کسند نا او دا دارد و سیاد
شیر با شد و در سیم کرم و خشک و سد بول و حیض و نجیع جنین و سقم و تریاق سموم

بوام و خالق البهر و سایر سموم و ملین صلابات و محلل مواد بارده و مقوی عصب و جمع دقوه
باصره و اشامیدن او بجهت اخراج ذوی حلق و سرفه و رعشه و امراض مسلتی و عصبان و سرد
و اخراج حصاه و تجمرشی و حیق المنفس و دبیو و نفس الانتصاب و در همه کل و مرقر البول
و سلس البول و امراض مقعد و ضماد او بجهت استرخای قضیب و دفع لوز و تغیر و نعوظ و مخ
و در دهای رطوبی و جراحات و اطلاء کردن حرحشان و حول او بجهت اماتة جول و سدد رحم
و قطور او بجهت در دکوش و اکحال او بجهت ابتدای نزول آب نافع و دقه شربت تا نیم اسدبیرثی
یکمثقال و نیم تا دو و مزرن او روغن زیتون کسنر است و بادوغن رازقی که جسان و راینج جسانیده
باشد و روغن ترب بهتر از سایر ادهانست و سها ان و بعض روغن زیتون هفتاد ١ ر
ابسل او آب صاف بجوشانند تا اباس جسر و روغن با هم بر جمیع مواد و خواص ببدل اوست و اکثر
محدثین مهتر انان ما النتیر اند و دهن باصطلاح اکسربان زیتی است و بعرف اطبا هر نبت
که از اشیا بطریق تحصیر حاصل شود و روغن حبوبات و الجیر انکاما و شکی صا بعراف
کیرند بهایت دهکان خود مذکور شد و حقیه و الجبر انقریح معکس تقطیر کنند و تر از سایر
اقسام و طرق بیربیاشد و بعرستی را اول مذکور است دهن البیس الاسد الجوزی دهن ابرسات
در حرف الف مذکور شد دهن الوقت در حرف و اسطو راست دهن البزر روغن تخم کتان
و در کتان مذکور است دهن المبارک و دهن المستعمد روغن اجراست و مذکور شد دقعه الابهم
روغن شحب و مذکور شد دهن الحل بجای بهلدر دهن سیم است دهن الحلل بجای مجمر از نیر
در باب او سن در دستور ثانی مذکور است دهن الجبل الجیم روغن کل سرخ است دهن الملل
دهن الحلوق روغن نعفر انست دهن الجرم نفطاست دهن البطی روغن درخت بطم است
دهن الحب البطم روغن درخت حبة الخضرا و نکم و سماس اسود دهن تراسم شبر است و بجهت
اسم فارسی مار است دهن الصوالک و درخت کتان و روغن تخم کتان و روغن زیتون تر و سند
دوسی مسیانند و در سند دسی مذکور است دهن خ بفارسی و مسر و نخ است و از سنکیت

کرده مسعادن مسی و فرع مغیلان انجا ر از معدن کون میکرد و شل حجر چون که از معدن طلا بهم
سیر بهم رسد و در نهر خاسی نجار بعد خت او بیشتر است که در حین صاف بواصاف نایب و در سرکی
از تیره دفتر نکی عبارت از اوست و بعد از او طاوسی مایل بسرخی و شفاف و بعد از او زرد و
ذنبو زیتی او طاوسی مایل بسیاهی است و الجبر ساییده او سرخ باشد طلائی باشد و هرچه خالص
او سفید کرده و فرع و سرخی انسیر و تیره و سیاهی از ذا آهنی کوبند و در چهارم کرم و خشک
و بعضی سرد و خشک دانسته اند و جالی و ملطف و بشدت جوان و در مرتبه سموم و سم قاتل
مسموم است بجرب کردن اسعاد علاج و بخیه خیبث و اکحال او بجهت تقویه باصره و قلع بیاض
چشم و تحمل دافع احتباس بول دو شیت الحکاک و اذخاص او غیراست و طلاء او با سرکه
بجهت فیا و صعوده سوداوی و بهق و برص و صعود طحکو و او باب سلاب بجهت رفع مرتع سعید ابا الاسود
مفیده او باشد تا سه و مقر بین الزوا و بعد بالیه و اسم هندی چونه ایلاست و ذهل اسم هندی است
دهان اسم هندی خلاف مهلما سا اسم هندی شکاعجت دهن قرنک اسم فارسی حب ذاجیب
ذیب و اسم فارسی است و عجر و بحر الحیلی را سعید هندی و صغیر هندی تا سفید ببیت ای مجدود هندی است
دار درخت کوچک مایل بسیاهی و شلم ادشیر شافینه با معابد رشتری و تخی و شیرا و سفید و تریاق
و معطی و در چهارم کرم و در سیم خشک و اذ سمو تقاد و ضعیف اولکو را اهل صناعت و کوبند که اهل دهان
ارباب الطاعت بیج تلخی و ضماد او حلال و سرخ حبلب بجهت اورام بار دنافع و سایر اجزای دیوار و در سیم کرم
و خشک و اشامیدن اسیده او بجهت استرخاء فالج و لقوه و الیم با ده مسلتی و سکر و صرع و در بریزیت سیل
فشاندن کرده و دفع اسهال البلغم و شتی و سطح او بجهت خنیع و مقعد و نفع و دعف شی و معطی او صحیح بعرای و در
ادام دقه شربت تا یک دم است و مغز بجهت بولی بجهت خفا عفا العراق و سیم سیاه یکی بعدنی
مان حاکیت که از چاه وزرن سرمیعن آورده اند و در از ساجیت کرده بخود انند و قسم خاک سوخت
که بعیاد کلاحمن در بوتر میاید و در طبع و قبض مانند سی است و قسم در بکر قشیاشاسی خرات و قسم
اول ذانی مستعمل و کرم و خشک و سیاه جفف و بجهت جراحات خبیثه و علاج و جوش معانی و التحام زخمها

دلماه منقطع جعبی دندان و غیر وج عانه و معقده و برخیت گوشت زیاده شهم کردن ویکم کردن سوید با

دهن چنین تحلیل او سعر و خناک کردن و قروح سر و قروح انده و حلق جدّ تنها و خناق ...

اوکشته است و خیارو سی بود ... دایم العطش و انهم قسمی ...

[illegible]

که برگ او ریزه و در بلاد سردسیر بیاشد و هیم کرم بخشک و حبه سم عقرب [illegible] نعت
ذنب الفقط باصطلاح شام گیاهیست برگش شبیه ببرگ [illegible] و کلش زرد و بیخش شبیه بشلغم و ظاهر
سیاه و باطن برنگ خون و ضماد او با سرکه حبهٔ کوفته شده مجرب تا دفعت ذنب الخروف گیاهیست
بیخش با بیخ [illegible] و شاخهای او سفید و مجوف و برگش شبیه ببرگ [illegible] و کلش زرد [illegible]
بکل [illegible] و بیخش با [illegible] و طعم او مایل بتلخی و شدید [illegible] در دویم کرم و در
سیم خشک و مضاد او [illegible] حبه [illegible] سعدی و حبه [illegible]
قیل [illegible] خوف [illegible] بعضی [illegible] قاطع [illegible]
[illegible] ذنب الخروف ذنب
الخرشف ذنب الفاره لسان الحمل است [illegible] ذنب
الفرس [illegible] ذنب الخیل ذنب اللیهة ذنب السبع است ذنب الحیات [illegible]
[illegible] است ذنب [illegible] ذنب [illegible]
[illegible] ذنب [illegible] است ذنب [illegible]
[illegible] است ذنب [illegible] شوکات [illegible]
[illegible] ذنب [illegible] است ذهب [illegible]
[illegible] حرارت [illegible] و حبه [illegible]
[illegible] و مضعف [illegible]
[illegible] جذام مجرب
[illegible] حبه [illegible] مجرب [illegible]
[illegible] داء الثعلب و داء الحیة [illegible] و حبه غلیظ [illegible]
[illegible] حبه [illegible] حبه
[illegible] حبه [illegible]

حبه

حبه دفع [illegible] و [illegible] مفاصل [illegible] و حبه دفع
[illegible] اطفال مجرب [illegible] الخصوص [illegible]
[illegible] بالطلای [illegible] دفع سموم
[illegible] السلیم [illegible]
[illegible] اعتقاد [illegible]
طلا [illegible] حبه [illegible]
[illegible] جمیع امراض سوداوی [illegible] است [illegible]
[illegible] تا [illegible]
[illegible] صاحب [illegible]
[illegible] سوداوی [illegible] جمیع امراض [illegible] ذنب [illegible]
[illegible] حبه امراض [illegible]
نافع [illegible] دافع استسقا [illegible] حبه [illegible] حبه
نافع [illegible] اصل [illegible] است [illegible]
[illegible] تا [illegible]
[illegible] حبه [illegible] سریع الاثر است [illegible] حبه [illegible]
[illegible] جمعیت [illegible]
[illegible] قاطع [illegible]
[illegible] حبه [illegible] حبه [illegible]
[illegible] حبه [illegible]
[illegible] استسقا [illegible] حبه [illegible]
[illegible] حبه [illegible]

[illegible] حبه [illegible] و ضماد [illegible]
حبه [illegible] حبه [illegible] داء الثعلب [illegible] مفاصل [illegible]
[illegible] حبه [illegible] حبه داء الثعلب و داء الحیة
[illegible] ضماد [illegible]
[illegible] حبه [illegible]
[illegible] مکان [illegible]
[illegible]
[illegible] حبه [illegible]
[illegible] حبه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سیاه [illegible]
[illegible] حبه [illegible]

وحبه

و حبه قطع اخلاط غلیظ [illegible] مفاصل [illegible]
[illegible] حبه [illegible]
[illegible] حبه [illegible]
[illegible] حبه [illegible] حبه [illegible]
[illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] است
[illegible] بعد
[illegible] حبه [illegible]
[illegible] حبه [illegible]
[illegible] حبه [illegible]
حبه دفع [illegible] است [illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible] سیاه [illegible] است [illegible]
[illegible] سیاه [illegible]
[illegible]
[illegible] حبه [illegible]
[illegible]
[illegible] حبه [illegible] استسقا [illegible]

بارد احشا و یرقان سلعه و دفع اسهال که از سل ها باشد و بقا با شکر و با کل دفع قوابض حبتر اسهال
دموی و با خاصیر دافع و بها و جواهر معتبر و حبتر صدع کوه و ساز دهم و خفقان و قرحه امعاء
و بواسیر و دفع نافع و با جاوشیر مطبوخ دفع و تمام جراحات حبتر قولنج و نقرس و باب
حبتر سنگ مثانه و با ابو سان الحمل حبتر قطع نزف الدم و با پلپل کامل معاده و قوت و صرع حبتر
شقیقه و ملح و انواع صداع باده و صفرا و سقیقه و طحال و هو واردکرا و حبتر ثقل
و باشراب ریحان حبتر فتح عضل معصب و ستیان و باطبیخ اسارون حبتر عرق النسا و نفخ
و ضعف مفاصل و دردهان و باد نسالع و ضعف حبتر و سحارنر اعضای باطنی و تقویت دل
خون حبتر فواق و اد و فم تر شی و نفع تبیکاه و قوت درد دهن و استسقی و آب اول فرج
حبتر نفث الدم و سده و دمع سنیر و دفع بهر و طلای او حبتر ضربه و سقط و معاد شب باسرکه
حبتر کلف و قوبا و با ضربه و بالعاب ای حبتر و سحاب نزح و با قوابض حبتر استسقی کلم اسحق ان
خلع و طلای او بر الکتفین حبتر دفع خوف قلبی نافع و رضیض و مصلح او ضح و کو بیدن مصر
مزاج اطفال و ضعفات و شرح ملی نا تمام است و مبادی و در اواخر معده و حکو حکیم نوشتن ایم او
سرفه و حشی و سبل است و عصاره او اکثر و ضماد باحی شاید باشد تا غلیظ شده باشد
بکبال قوی تر از او است و دبحتی و کرده و دستی بات مفکی و اسب بهتر است از عصاره او
دانه بالع و مبادی سی او یان کو بیده بشنافی اید و ادل سیم کرم و دوقایا و خلاف و مصلح او کرم
او در بچی قرینه انسانه اجزا او الحجع ادمول مشر و بعد بل صیحی و طبیخ سل و حکو بسیر نهکده
و مشانر و سنیر و معتی معده و باحرم و مصلحا بایج و تعفنه غلیظ و تریاق سموم حیوانی بجفف
وی و باقوه قاطنوه حبتر خفقان و بشی با کل کاو نبات مجرب و قبل آن تیامن و البخ حبتر سرفه و دیو
نفتی و با ادویه مناسب و بر شمامه حبتر بایج غلیظه و قولنج و درد پهلو و تبکاه و دفع طولعان
و اسهال و دفع خفقان نفع مجع حامض و بعد تر شله قوه ادویه و اصیالان با طراف بنت
و با سکنجبین حبتر تبهای کهنه نافع و مضر بحرین و مصلح او صندل و سکنجبین و حق عصاره او ایاره

نعنع

علیوا ایم و رشیشتر کرده سه و مفتر دو افتاب باید بد الحکان او مانع نزول آب و دافع ضعف امره
و اخشار و چون هر سال در ترول افتاب بجمل تا وقت تحول سرطان هر روز نام نحم دانانر را بهل
ان شکر شادانه باید و ابا سال اصلا هرمنی عارض نکرده و دو بعد سو خورد او مانع انتشار جدری
و طلای نخ او با عسل حبتر کو بیدن سلسا و بدانرا نع دفع او در اطفال و مثل عصاره او است و منفعت حصاه
و معتدل احرم است و معتدل در جلی از نحم او ال دانع از مطبوخات تو آن و بدل الجنس بحم کوخی است
و دانانر سبیل ستاخناع معتبر و مشیر بر پاس و کنجی و بر زر و سیاه خوشبو و ده داخل سیم کرم دو درجه
خشک و حبتر تقطیر بول و شقیقه هم و حرف قوبع و اسهال از منر و بدفع احتباس حیض نافع است
دانیانج ضیح حسنه است که بتعصر مثل سایر صوفی مجنف کرده یا انسی طبخ باشد منعقد شود
و نان دا بجوانی و ملفوق بیا کوبند و سیال غیر منجمد او رفت و طب است در اخلیم کرم و حشک در سوم
الشی و برم کرم تر از قسم اول و انسا سیدن بنیم ل او بانده و بحم و رفع کرم تر و خیر است و بدستق آن
طبخ سبوسی کنیم حبتر سرفه و دبو و جراحات و طبر شش و دفع او حبتر سرفه و دطوح بخعیب
فضول لعابی و ضاد او حبتر التیام جراحات و انلاو حکه و جرب و خشونات حلق و با کتان حبتر فتق
و کما عقو بصیر و با بحم الکتان بالسویه حبتر دفع نا بیل عو بو اسیر جرب و حبتر شقاق کعب و کی لحن بو شر
دکشیدن ما شعب بنا کرده و او ل بکبد و ضرر دو و بعیم دو مهتبر و دو نیم سیر با حبتر سرفه و دو بح
سرفه و البحاح است و بعضی کمترا ذکر چون با نبع و سیم بر مه شتیحه بر کشیدن فی قوتر بخشی و
در تفکه صیب کو چون دانیانج داباد صفه اسیع القار و بعضی قیدی او ذکر انصوف یاد ایع طبخ داد
ضاد نا نبع و سافت دانر بواسیر و اسافط کند بالکل شدید و آن را الکعبه و بحم رفع و سفید بیخ وجود دن
شر با ده باید بود و کو بیدن ملادی دانیانج مضر و اورا بدل آن شرب است و درم و معده و مجوف و بعضی از حکم باده
الموارد
آلوده دو افتاب معتدل کرده باشند حبتر دکام بارد و تب بلغم سریع الاشرات و اصلاح شعر وغيره
و ملات از ادویه مرکبه است و ان قهجست کرده و تمام ان عصاره نخ محلله شد و بعد این نعلق از بنانج
و دوشاب مرنا تر حتی لمحه و بهترین او ان است کبحجز و بانحیی و پوست اما رو اسا بهره او با نحو

وبلحاسو سوری و قاتل حمل و ستون او معروف است و قاطع خون او قعر شرحتی تا آن دبلی است
ومضمضه از مصطکی عسل است دادق دستقیم سوسن اذاد دانا میکدا اند که زنبق باشد
اشباه بوسن سفید نموده اند لجنا جهت داساج و دایج داساج است دامی نوعی از سهل
ولعقر هندی اسم خردلست دالکبر بلعفر هندی اسم دعا داست دایون بیونانی اسم داوند است
دالکبر یونانی زمان حلوات دانایخ ددی و شحانی داجنی بخت داقعر حلقی است داخ حمل
دالحد الاسد نوعی از طرطیثاست داطینی یونانی اسم مجموع علکهاست داسی الشیخ نقعر
اندلسی افوخت داسی الهدهد عجز اسکنه بر قسمی انخلصر است و ال اسم هندی منفهس
دایع ابحتی معنبدی بر بسیاد شاخت دایع کبر هی اسم هندی عصای الحیت دایع کبر هی اام
هندی اذان العلاست داسو اسم فارسی ایخ بر جست داسخ ددوی ددوی سوحشر ده
تلخ است دب عبارت انابت سیها دبنا است کر دهج دقوام او دذب بر جز دبحث
الجز معکول است دبل نوع جبی افسنتی است دکو بیذ نوعی انبجا سعد و تنقیص است
دنیم ادداحبتر دفع هوام و جرب داقتراش دب العنب سفخ است دد دوم ددسلاف ترشی
امد نعب الحمر و کمع کهکام است دجبی متولست دبان ایماقت دبر فی عب الثعلب است
دجانوعی انتاهی کوجیت است بد دانعال الحویتر انتاهی دو بیان ماقشر انهر ستلا نعار سی الکودج
نامند دانحو تحت سر بعکیت ود ست عیای ایکو اه دان اقسامها نعدانسمی قبا لدابد است
دکرین او بخوبدن مردی انان قتالست و ضاد کوبیده او بر موضع کزیدانی جذب سم
میکند داطهر بعقیبی بتی اودانده بر باعقی صلحت دوزی حبتر دفع شتیجه دا جتر اس
بدنو دخلت او قاطع نالیت دکوبیده طبیخ او جهت درد طلا فطر کند دفع از سیاه تود دتم کنجر
عرب باتخت سفید و سیاه بیاشد و سیاه او داشاخها زیاده بر فرصی بی بر دست ... مانند دسیان
بر جو بهاستوان نبت دکلی قعد عمر بی شالوبیا دعلنر او مثل مدس و تخم سفید او مزکل دتلخ
مانند قسم سیاه ودنع شاخهای او سفیدست دتیم کرم دخشکست و جذاب دتحلل با دوه است در اسهال

سنوی
ودیلی

پوست و رجنه سک دیوانه را اخراج جنانین میت و قاتل جنین زنده و مدر قوی و مسهل قسام
کرم و خوردن مفتت عدد دانه او که تا سه روز متعارف بنوشند سبب اسهال مشع بروز
دمل میکند و مضر معده و مصلحش سکنجبین و شربتش یازده مثقال دند است خبطی بندق هندی
دخن ... اسم هندی حی العالم است زبد خشک مزاج است زرد ... اسم خیار زبر کبار است
رجل الطیر و رجل الارنب رجل العصفور دیر الغار نام اطریلال است رجل الغراب نوعی خصاست رجل الدجاج اقحوانست
رجل الوزغ حرفی سیاه است رجل الجراد زرنب است بعض النوع دجاج الدلو فلفلیست رجله بقله
الحمقاست رجل الزاغ رجل الغراب است رجیع فضله حیوانات است رجل الغراب گویند نبات اطریلال است
و اکثر تصریح نموده اند که غیر اوست در نواحی بیت المقدس بسیار است گیاهش بقدر شبری
و برگش بسیار سبز مایل بسیاهی و مشقوق شبیه برشاد بستانی و وسط او منقی بدو شق
مانند چنگال غراب و شعب او متفرق و باشندی و اندک قبض شیرینی مانند طعم زردک
و بیخش بسیار غبار بر زمین و مستدیر و ظاهرش زرد و سائیده او مثل سورنجان و بربان
غارقا اباغی و به پهلوی کلاج با نامند در اول گرم و در دوم خشک و مفتح سده و مفتت
حصاة و مسکن ریاح و محلل و جهة قولنج و مغص و درد کمر و پشت بغایت موثر و ... مطبوخ او
و روغن ... از مزمن ... طلای عصاره او که به آتش بقوام آورده باشند جهة درد مفاصل
بارده و بانیم درنش لنفاع جهة مفاصل حار مفید و به ستور روغنی که در او جوشانیده باشند
همین اثر دارد و مضر محرور و مصلحش کاشنی و امثال آن و شربتش تا ... مثقال رخم است
ه بخامیجه اسم عربی پامرغ مردار خوار است و آن قسمی از کرکس است و بزرگ جثه و سفید مایل
بتیره گی و با خط سیاه و چشمش بسیار زرد و مسکن او جبال و بیابان و بغایت خائف
میباشد و در دوم گرم و در اول خشک و تخم او بهترین اعضای اوست و گفته اند که اگر مفت عدد بیضه
او را بطریق صاحب جذام و در اوایل او ایل زحمت بخورد و به تکرار از تأثیر ادویه دیگر مأیوس باید شد
و طریق اینست که بعد از تنقیه یک عدد بیضه او را خام تناول نماید و تا شش ساعت اصلاح نخورند

وبعد از آن مرفق چرب بیاشامند وبعد از یکهفته تکرار عمل کنند ودوز وریوست تخم او قاطع
نزف الدم وباعث التیام جراحات وبا سرکه جهة قوبا وخراز نافع ودسرکین او باسرکه
جهة رفع برص عدیل وحمول ودود او در اسقاط جنین وادرار حیض مجرب ودانسته اند وطلای
او جهة التیام جراحات ومارو زنبور وقطور او با روغن زیتون گرانی سمع ورمع کری
وبخور گوشت قدید او با خردل تا هفت مرتبه جهة کشودن کسیکه از زنان بسته باشند وتر
دانسته اند قطور زهره او با روغن بنفشه در گوش طرف مخالف جهة درد شقیقه وظرف
موافق با روغن زیتون جهة ریاح وکری واکتحال او با آب سرد جهة رفع بیاض وبخور پراو جهة
گریزانیدن هوام وپر آن نافع وخون جگر مشوی وبا سائیده خام او را در سه روز یک دفعه
وهر دفعه یکدانک باسرکه بنوشند سه روز متوالی جهة رفع جنون مجرب دانسته اند
پوست اندرون سنگدان او که خشک کرده وسائیده باشند با شراب جهة رفع جمیع سموم
وبیک مثقال مغز سر او مورث جنون وبلاهت است وتعلیق سر او وبخور موی او باعث
تسهیل ولادت وطلای مغز سر او با روغن جهة درد سر نافع واز ادویه طالیس منقولست
که چون زخمه را خفه کرده با چهار قسط روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود تدهین او جهة
جهة رفع جذام مجربست دجین لغت سریانی وبفارسی لور گویند وآن غیر مصل است واز
ماهیه شیر حار طبخ غلیظ کرده وبحکا بندن حاصل میشود در اول گرم ودر آخر آن خشک وکثیف
ومبهی وتسرین دسند وبطی الهضم وثقیل است ومصل مایه دوغ است که بعد از گرم شدن
از آن جدا گردد واز جوش بسیار منعقد وسیاه گردد وبنرکی قارا قورت نامند واشباه آن در میم
مذکور میشود دوغ اسم فارسی خنوا است رخام الطین طین بهوکیان دخیفه انبانج است رخام حجر الرخام
دسا فی شراب کسانحیه وعسل وادویه حاره ترتیب دهند گرم وتر وفوق از شراب اسطوخ ...

دنا مجن اسم هندی حمص است دس اسم هندی تنبل است رجب اسم هندی بجور الاسود است دجاع
شکست نشبه بچرخ خشک ودرد ویم سرد وقریب القوه بسرطان جهة جلای باصره ودمعه نافعست
دمشترقطابین اسم فارسی اطریه است دشلم خوف بستان است دشنیه انیانج است دهنج است شامل قلعی
وسرب است واز مطلق او مراد قلعی است رصاص ابیض نامند وبفارسی ارزیز گویند وتکون او از زیبق
غالب وگوگرد قلیل روی الجوهر ودرون زرین قرات در سیم سرد ومخفف وباجوهر رطب جلا واز
از برودت قابض واشامیدن او کشنده است وطلای سلخ او با آب کشنیز وآب کاسنی وآب زنگ
وآب عنوره وحی العالم وعنب الثعلب وامثال آن وبروغن گل سرخ جهة زخم سرطان متقرح ودوم
منعقد وجرب وبواسیر وجراحات رحم ومثانه ونقرس وباد سرخ وآماس حاره ومنع ریختن
مواد باعضا دیباشد است جهة درد عصب واورام مرکبه نافع وبستن صفحه او بر کمر مسکن شهوت
جماع وبر تقعد عصب والتوای آن محلل او بالخاصیه انگشتری او باعث لاغری بدن وطوق کردن
او بر درخت بار دار موجب حفظ ثمر او است از ریختن وچون بروغن چرب کرده بگذارند رنگ
بهم رسانند واز آن روغن رنگ کرفته بر اجسامی مالند هرگز رنگ نگردد وگویند دوغ بازیره
تنقیه آن میکند وبعد از تنقیه چون با قاطر خل زاج سحق صدی که تشمیع پذیر نمایند با وزن آن
... که مناسب او باشد ملحق باو کرده مجربست دصاص سود بفارسی سرب نامند وبعربی اسرب ودو تجویز
از رصاص ابیض بود تر واز سوخته او با روغن ترنج حاصل میشود در درد وتیم سرد وتر وبا قوه قابضه
ورادعه واز معدنی در زمین نمناک منتفخ وبر آمده گردد وسائیده او با روغن گل وعصارات
نباتات رخواص مثل رصاص ابیض وبستن او بر کمر بقدر هفت مثقال ونیم جهة منع احتلام وبستن
صفحه او بر غدد وخنازیر والتوای مفاصل رادع ومحلل آن وضماد او با روغن گل وآب باررنگ
وآب کشنیز جهة سرطان متقرح واورام حاره وقروح مفاصل نافع وچون سرب بر کف دست
بمالند وسیاهی او را که بر کف ماند با آب وغیر آن بر سر مد وجرب سوزش چشم طلا کنند در حال ساکن
کند ومجربست وتا پنج مثقال او را چون در زیر بالین کسی دفن کنند واو نداند او خوابهای پریشان ببیند

دنمام او را چون صمغ کرده در کوزه نو گذاشته وقتی که رحل درخت فرستاده در میان درختان دفن کنند
منع جمیع مضار اشجار نماید و چون نخالهٔ او را بجدی بشویند که سیاهی او برطرف شود جهت قطع نزف الدم
والتحام قروح خبیثه و دمل و حکه بغایت انفع از آثار و مجفف ناصالح است و شامیدن کهربا
نشده است هر گاه سایده بخشخاش و فوربون گلوله او بالخاصیه نافع درد معده مزمنه است و از موده
مجرّبین است رطب خرمای تازه است و نسبت او بخرما مثل نسبت میوه‌های تازه است بخشک آن
و مداومت او با بادام بغایت مسمن بدن و محرک باه و مقوی گرده و کمرگاه است و سایر خواص در تمر مذکور
شد رطبه بفارسی اسبست بتازه نامند و خشک او را بعربی قت گویند و از آخر
اول گرم و تر و ملین و منعظ و نفاخ و ضماد پخته او که روزی دو بار کنند جهت رعشه مفید و مداومت
خوردن او با شکر مسمن بدن و مولد خون صالح است و ضماد کوبیده او با عسل محلل ورم بارد
باشد و محلل جاره و تخم او قوی‌تر از سایر اجزاء او قابض و مولد منی و شیر و مسمن و مدر حیض خصوصا
چون در حمام بعد از آن تناول نمایند و جهت خشونت سینه و سرفه نافع و قوتش تا یکسال باقیست
و قدر شربتش از بیست مثقال تا ده مثقال و روغن تخم او قریب ده کار آب او در روغن زیتون
ترتیب دهند جهت لقوه و رعشه شربا و ضمادا نافع است و خشک او قابض و کلش ضعیفتر
از تخم اوست رعی الابل فوة الصبع است رعادلانمام اسم سریانی رعی الابل است رعوالحمام نباتیست
طولش زیاده بر شبری و برگش دندانه دار و مایل بسفیدی و ارساق روییده و ساقش
منحصر بیکی و بیخش بقدر شبری و سرخ مایل بزردی و تخمش شبیه بکرسنه و کبود و صاحب این
کتاب اند مؤلف تذکره گوید برگش مایل بسیاهی و بیخ او را صباغان استعمال نمایند و نبار قیصر
عبارت از اوست و با عطریه و در مصر بسیار است و ساق الحمام نامند و در دوم گرم و خشک
و مجفف و محلل و با برودت قابضه و شامیدن مدر حیض و ضماد او با برگ او جهت التیام جراحات
تازه و قروح خبیثه و ساعیه و با روغن گل و پیه تازه جهت اقسام دردهای رحم و باسور که جهت
باد سرخ و با عسل جهت التیام قروح عتیقه نافع و مضر گرده و مصلحش کتیرا و شربتش تا سه مثقال

در لش فوة الصبع

ویدلش فوة الصبع است رعی الابل گیاهیست بقدر نبات زرد کوه برگش شبیه برگ درخت
سقز و از آن باریکتر و درشت تر و ساقش پر شعبه و خشن و شبیه بحتر شت و گلش سفید
و ریزه و تخمش مثل تخم شت و در وسط او شکاف دارد و با اندک شیرینی و بیخش بسطبری
انگشتی و در طول بقدر یک انگشت و سفید و شبیه به خام او را دستور ساق نیز نامند و منجور نیز
در دوم خشک و در اول گرم و گویند در سیم گرم و خشک است و مفتح سده و محلل اخلاط بارده
و ریاح و تریاق سموم حیوانی و ضماد او با سرکه جهت درد سر و خائیدن او جهت تسکین درد
دندان و رفع عسر النفس موثر و تخمش جهت گزیدن هوام و سیلان رحم و بواسیر نافع و مصدع
محرورین و مضر ختناء و مصلحش فرفره و سنبل و قدر شربتش تا مثقال و بدلش وخشرک و گویند چون شیر مسموم گردد
از این گیاه خورد خلاص میشود و باین علت رعی الابل نامیده اند رعی الحمام خار ریشه بسیار در بغایت
تند را بچه و شبیه برانجه صرف و طعمش تند و تخمش شبیه بخردل سیاه و با عفوصه و چون حمار را نفخ
و دردی رسد از خوردن این گیاه خلاصی یابد در سیم گرم و خشک و بغایت مدر و جذاب
و خوردن شیر او مورث رعاف مفرط و به دستور تخم او و ربع درهم او جهت سپرز بعدیل و جمیع اجزای
جهته اختلاط عقل و جنون و عسر نفس و سلس نافع و قدر شربتش تا نیم مثقال و مصلحش شقاقل
وازشتده او را مسقط قوة است رعاد نوعی از ماهیست عریض و کوتاه و پشت او و بهن و شکمش
بسیار سفید و چون در دام افتد دست صیاد میلرزد و در بحر اخضر و قلزم یافت میشود در دوم گرم و خشک
دستن زنخ او را در سر جهت منع صداع و صرع مجرب دانسته اند و عرق جبین پوست او را ماز اله درد
سر مزمن و شقیقه و دوا و ار بغایت مجرب و پیه و گوشت او شهوه پیه اکثر اعاده مینماید و قطع طعم
و یرقان و سپرز و قاطع خون اعضا و بخینا و جهت سیل و مطبوخ او در روغن زیتون که مهرا شده باشد
جهته مفاصل و درد کمر و نقرس و طلای او جهت تحریک باه مؤثر است و ابن بیطار گوید که ماهی سیر رعاد را
مشاهده کردم بغایت مخدر و خوردن او را کشنده یافتم رغوه کف ماییعات است و آنچه از مایعات
بر سر آید مثل صابون و نمک رغوة القمر حجر القمر است رعید از تولیت رغوة الملح زهره الاسپرک است رغوة الحجامتین

۱

ودغوالبحر اسفنج است دغث جلنار است دف سلحفات بحریه است دقس سلحفات بری بزرگ است
دقب الشمس سام ابو ما و نوعی از نبوعات اشالت دفع فالج لحم فطلات دهما اسم عربی ضمان صغیر است
و گویند سبز خس است دفاقس الحق بر بر بست و گویند حنف العربیت و بعضی اسم حصیه الثعلب و آن نه اند
دقیق ولد و فلفل جاوات دقعر بعربی شامل جمیع ادویه است که خوردن او جهه شکستن استخوان مفید باشد
و مصلح آن از بیخ حلبی در رنگ و سرد و خشک و بیت مثقال او بازرده تخم نیم است جهه ضربه و سقط
و ریزه شدن استخوان نافع و باید سه روز متوالی تناول نمایند دمع گویند درخت این بقدر درخت
گردکان و بر گش مثل برگ درخت چنار و ثمرش بقدر انجیر و بقدر انار و دانه ثمرش مانند دانه انجیر و باشیرینی
و مولف گوید که کوبکه اورا در مصر انجیر فرنگی مانند با تشش و ورزع مبتنا و برگش بسیار بطبع
دخنش بهمن و دایم سبز چون برگ اورا در زمین غرس کنند میروید و ثمرش از برگ میروید و بقدر چنار
کوچکی میشود یا سبز و شیر او مثل شیر انجیر و دانه اش بطعم انجیر است و از این صفات ظاهر میکردد که انجیر
بغدادی باشد و در لار و کرمیر است در زمان ما در این موجود است و در دویم گرم و خشک و قاطع بلغم
و جالی قصبه به و صوت و شیر او جهه قوباه و آثار و تحلیل اورام بارده و سقوط مو اسیر نافع
و سایر اجزای او جهه دق و جبر کسر شربا مفید و قدر شربتش از تخم و ریشه سه مثقال و مضر معده
و مصلحش کثیرا و طبخش مغی بلغم و اخلاط غلیظ و ضماد بر جهه التیام جراحات نافع است دکیه صدف البحر است
دکف بخور مریم است دکت چندن اسم هندی صندل احمر است دک اسم هندی درخت بشم است
رمان فارسی انار گویند و اقسام میباشد شیرین بیدانه را که املیسی نامند لطیفتر از سایر و سرد
با اعتدال و باقی ها فوق قابضه و قلیل الغذا و مولد خلط صالح و نفاخ و از این جهه باعث لغوظ
محرورین است و مدر بول و جالی و مفتح و ملین طبع و مورث تشنگی و خوردن او بعد از طعام سبب انحدار
آن و جهه تصفیه روح کبدی و تقویه جگر و استسقای لحمی و رزق و سوء القنیه و یرقان و سینه
و خفقان و الم سینه و سرفه حار و صاف کردن آواز و فربه کردن بدن و نفوذ فرمودن غذا و رفع جرب و حکه
و نیکو کردن رنگ رخسار نافع و اکثار او مورد غذا و مرخی معده و مصلحش انار شیرین و بارد المزاج

زنجبیل پرورده است

زنجبیل پرورده است و شراب انار شیرین در افعال قویتر از آب او و مرخی معده و مصلحش مصطکی و چون
انار ترش را سوراخ کرده بدفعات بقدری که گنجایش داشته باشد روغن بادام شیرین
در او ریخته بر روی آتش گذارند تا روغن جذب کنند و بحدی رسد که دیگر جذب نتواند کرد
مکیدن آن جهه درد سینه و سرفه از مجربات است و انار ترش در دویم سرد و خشک و قابض
و مقطع بلغم و دستور است میدن آب او با شکر و نشاسته و صمغ عربی و روغن بادام که بجای
باشد همین اثر دارد و انار ترش و شیرین که بعربی مز و بفارسی میخوش گویند در سردی
و تری مایل با عتدال است و خاصیة نافع و اکثار او مورث قرحا معاء و سحج و مضر مبرودین و ضعف
جاذبه جگر و قوه باه و مصلحش انار شیرین و زنجبیل پرورده و امثال آن و آب انار که با پیه او
باشد از نیم رطل تا یک رطل و بیست مثقال شکر خام مسهل صفرا و مقوی معده و جهه تبهای
صفراوی و یرقان و جرب و حکه نافع و ضماد مطبوخ قشرهای آن با پوست تخم جهه جرب و حکه
صفراوی مجربست و طلای مطبوخ او در شراب جهه تحلیل اورام سعد بیت و مضمضه آب او
جهه قروح خبیثه دهان و قلاع و اکال لثه جهه باخره و سیل نافع و ضماد عصاره او که در طبخ غلیظ
شده با قدری عسل جهه قروح خبیثه و قرحه بینی و گوش و ناسور و زخمها و درد گوش مفید است و پوست
او قابض و جهه رفع خواهش خوردن گل و امثال آن زنان حامله را مؤثر است و آب انار ترش
در افعال قوی تر از آب اوست و چون آب انار شیرین را در ظرفی از مس بقوام آورند جهه سبل
و جرب و قوه باصره و جراحات مزمنه و جلیه نافع و چون جوف انار را خالی کرده در روغن
کلسرخ را در او ریخته با تش گرم گذاشته در گوش چکانند جهه درد آن بغایت مؤثر است و پوست
انار بغایت قابض و بارد و مجفف است و سفوف او با عفص مسهل بعض اخلاط سوخته جهه
رفع آن تنگ بغایت مفید و جلوس در آب طبیخ او جهه رفع سیلان حیض و خروج مقعد و ضماد کر
او با عسل جهه رفع آثار آبله و طلای سوخته او با عسل جهه سینه و معده جهه منع ترشح الدم و نفث الدم
و نفث الدم و حقنه با آب او که با جو آب او که با برنج و جو مقشر بوده آده جوشانیده باشند جهه رفع

شستن

اسهال و سحج و مضمضه با آب طبیخ او جهت تقویت لثه و اشامیدن آن جهت سلسل البول

مقعد بان جهت قطع خون بواسیر و امراض مقعد و آشامیدن ساییده او بقدر یک درم جهت رفع

کرم معده کرم معده سیعدیل و طبیخ بیخ انار درین باب مجربات است و جهت نزله حاره

و درد دندان مضمضه آن سعد است و چون پوست انار ترش را با مازو بالسویه ساییده

در سرکه بجوشانند تا مهرا و منعقد گردد بقدر فلفلی جهت ما ترتیب داده یا زده عدد از آن و زیاده

از آن جهت رفع اسهال مزمنه و سحج مجوف و قرحه امعاء و مقعد مجرب است و در آب انار بریان بعدیم

سبوس را اول خشک قابض و جهت التیام و خشکی معوط و تبهای تند و قی و خمار و رفع فساد

خوردن خوراک و فساد رنگ رخسار و رفع عسر با فع دانار و آن قابض تر از رفع هر یک و در افعال

قوی تر و گویند رشته و با مویز بالسویه و خمس آن زیره کرمانی جهت رفع قی و تقویه معده مجرب

بر فم معده و مضر سحج و سرفه و مصلحش مویز و کرد کان بدلش سماق است کل انار در افعال مثل

گلنار فارسی و جهت قطع خون بن دندان و التیام جراحات و فتق و قلاع و ضماد او با برگ مورد

بر فم معده جهت قی مفرط و عصاره او با گلاب جهت ریختن منع مواد و جهت رفع ورم آن

و با آب باد رنگ جهت قرحه احلیل و با آب جهت ابتدای رحس و خراشها که از موزه و کفش

شده باشد و با سکر جهت بادسرخ نافع و عصاره پوست سیاه او قایم مقام کل او است و خوردن

هفت عدد از آن که هنوز نارس نشده باشد بنهجی که دست گرفته گلها را ناشتا بلع کنند

جهت قطع بروز دمل و رمد تا یکسال ازموده است و دانه های زردی که در اقماع میباشد شبیه

بزر ورد در افعال اقماع میباشد شبیه بزر ورد در افعال مثل تخم گلست رماد بفارسی خاکستر

نامند و آن مراد از جزو ارضی و دخانیت و داشتن جزو دخانی ازو آید و حارتر دیابسی

بسمانند رماد اکثر چیزها در ذکر اصل آن مذکور است و خاکستر کرم چوب تاک و غیر آن جهت تنقیه زخم

و تنقیه و تحلیل اورام و جوهر سیر حیه بلیت و خاکستر ان مقیح است و جهت الیام قروح و قلع آثار

شیرها و ضماد امنیه است و مضر و مصلحش کثیرا و قدر شربتش نیم مثقال و خاکستر بلوط حابس جمیع فضول

وسکن اورام

وسکن اورام و دانع اکله و در التیام قرحه قضیب مقعد و خاکستر استخوان مغشوش در قطران و رفت

و خاکستر که و جهت قرحه قضیب مغبد مجربست رمل بفارسی ریگ و آن و با صفهان مارنه مند

در سیم و خشک مجفف و گرم شده او جهت تنشف رطوبات و استسقاء حمول سعده

او جهت قطع حیض و منع حمل موثر و بالخاصیه آب خوش مزه را بد مزه و آب بد طعم را خوش طعم میکند

رهب بعربی اسم نباتیست از جنس خود شبیه رمنه و بقدر قامتی و چون خشک شود

بسیار زرد میگردد و از آن چیزها را رنگ کنند از مجاور او زنگ آدمی زنده میشود

جهت زکام مجرب و باعث گریختن هوام و قلی که از سوخته او بهم رسد گویند بهتر از قلی

اشنان است رمرام و طم ربیت گویند و صحیح است و قلی که از او حاصل میشود ضعیف

تر از قلی اشنان است رمان البر شامل درخت مخلقل و حلیبا رمث رمان السعال خشخاش

سفید است رمان الانهار نوع کبیر هو فاریقون است رماد عین العطاطیف خاکستر آشیانه خطاف

و مذکور شد رند بعربی آس بریست و بلغت شام غار و گویند صندلست رنف اسم

عربی بهرامج است رنکینا اسم هندی دم الاخوین است رنک اسم هندی اقاقیا است

رنکنا بی مغناست رعحول اسم سریانی فلفل است رواب یونانی خشخاش است

رودی اسم سریانی اذربات رعبا بعبی اسم یونانی از آده درخت است رودحا اسم

یونانی ورد است رعلوطا اسم عراقی سماق است رودین اسم یونانی فقع الضبع است

رودیا اسم سریانی عنب الثعلب است رواس اسم نبطی قرة العین است روحانی

بلغت اکسیر بان زیبق است روحه سرگین حیوانات است روفون نوعی از عنب الثعلب حبلیت

رودالمی یونانی شربت ورد است که با عسل ساخته باشند روغانا بیای ابجد از شین و نون

بعد از الف یونانی اسم کحلی است و بسریانی اسم قیشات است رداسیر بجه از تقول آب

الجنج نامند و در روغن و در شیرها و ادویه حاره اضافه کنند رهن اسم هندی اذخر است

ریهنی اسم هندی خبر است رونی اسم هندی قطن است رهی اسم فارسی طالقوت

دوقونیا شبیه است به مشهور بروم توتیا چه او توتیای عرض صنیع و مولد نیست بخلاف سایر
اقسام توتیائی که روئیده معدن باشند دوبه اسم هندی فضه است دوهنا اسم هندی
ربة است دوعه اسم فارسی اجماعات دوس اسم هندی حجر البقر است دواه اسم
فارسی ثعلب است دوعن الحاد و دوعن البندق دوعن البیض دهن الحل است دهن اسم بزر مانند
دوعن بیتون اسم فارسی زیت است دوعن زیتون نارس زیت الانفاق است دوعن بادام کوهی
زیت الهرطان است دوعن حب السودا است دوغن اسم فارسی سمن است
دونسک اسم فارسی شاطلت دوناس اسم فارسی قوة الصبغ است دوعن زرت
قساولات دودالرنل لغه یونانی و بمعنی اصل الورد است و آن بیخ بیت به لقسط و بکثر
از آن و چون بعد از سائیدن بوی کل سرخ از او ظاهر میشود در دوم گرم و ملطف
و محلل و جهت رفع صداع بارد مجرب یافته اند دوبان بفارسی ماهی روبیان نامند
و آن حیوانیست کوچک و دست و پا دارد و سرخ رنگ و کوچکتر از خرچنگ است تازه
در دوم گرم و تر و خشک نمکسوده اش گرم و خشک و مشهی و مولد خون صالح و مقوی
معده و مسمن و حل او با سکنجبین مسهل حب القرع و مطبوخ او با پیاز و کندنا بعد از آن روغن
کرده کان سرخ کرده باشند باز زرده تخم مرغ بغایت محرک باه و حمولش مسخن رحم و معین
حمل و ضمادش محلل ورم صلبه و جاذب پیکان و خار بیدن و طلای مهرای او در روغن زیتون
جهت مفاصل و نقرس نافع و مفرّح و محرور و مصلحش با ربوب حامضه و مولد سودا و حکه
شدید است دوس کاو مغز سر حیوانات بسیار کثیر الغذا او مقوی بدن ضعیف
و مولد منی و مسمن اند و بهترین آن مغز سر حیوانات است و حقنه با آب کلم و پاچه
جهت ترطیب اعصاب و امعا و کرده و ذلین او و رام صلبه باطنی و تقطیر البحه ترطیب
دماغ و چندان و نخواب و انشهای در دسرایام و بحر و ضعف معده و مغص و مصلحش
آب کامه و خردل و صعتر است دوغیج صورتی است و دوی سوخته فاسیت در تحت نامند و طرفی

حل اودد سوراح کوراست

حل او در دستورات مذکور است و بهترین او سیاه مایل بسرخی است در سیم گرم و خشک
داشامیدن بعد زیاده او کشنده و بسیار مجفف و قابض و تند و جذاب و منقی
و مدمل و جالی غشاوه چشم و مانع زیادتی قروح خبیثه و جهة بردن گوشت زیاده
مؤثر و مغسول او ملایم تر داشامیدن ربع درهم او با موم و روغن کنجد که مصلح او
مسهل قوی ماء الصفرا است و جهت استسقا بسیار نافع است و با آب بار آن و عسل
منقی است دهنی بفارسی ارده نامند و آن کنجد بود اوده مقشر است که از سائیدن بیا
مایع گردد و روغن از آن جدا نکند گرم و تر و ملین صلابات ظاهری و باطنی و مفتح
و منضج دمل و مبهی و مغلظ اشتهاء و مصلحش عسل و سکر است و آنچه از مغز پسته و زرد
آلو و شفتالو و غیره ترتیب هند در اثار مثل آنست دهج دهده شغاد دهج العاد بکث است
دیجانی نوعی از خرات و مذکور شد دیباج ساخ است دیحان القصادین ودخت مهر سعد است
دیجان داود ازان القار است دیحان النوم و است دیحان ثاقی قطف است دیحان الصبح بلغه مصر
ترنجانست دیحان القرنوس بربیست دیحان اسغر عنبه است دیحان الملک شاهسفرم است و از مطلق ریحان
مراد اوست دیحان الحماسیخه است دیحان الشیاطین بابنج است دیحان سبز ضیمران و نوعی
از شاهسفرم است دیحان کرکدن است دفیه دالا اسم فارسی سنبل جلبیت دیباج اسم فارسی
ریباس است دیحان کوهی درونج است دیوند راوند است دیم اهن اسم فارسی خبث الحدید است
دلیم اسم هندی ابریشم است دشه اسم هندی قیصوم است دیباک مشهور و معروف
و بیخ ادر یونه است و در دوم سرد و خشک و لطیف با قوة قابضه و مقوی معده و احشا و جگر
حاره و مفرح و قاطع قی و تشنگی و غثیان و مسکن جذب صفرا و خون و جهة رفع مستی و خمار
و وبا و طاعون و دباد خفقان و وسواس و اسهال حار و یرقان و تبهای حاره و محرک
اشتها و منع بروز دمل و اکتحال او جهة قوة باصره و بیاض و ضمادش با آرد جو جهة حمره و باد سرخ
و قلع نافع و مضر سینه و باه و مجفف اعصاب و مورث قولنج در مبرودین و مصلحش

اصل

تخم ان نافع ... سفوه و سفر
و مقدار مستعمل از وی ... ان
تخم حارب ... حها

شربت عود و انیسون و عسل و قدر شربت از آب او تا سی مثقال و بدلش ترنج و آب
غوره است و رب ریباس قوی تر از آب اوست و شربتش جهة وحشت و جنون
و بخارات و احتراقات نافع است دبه بفارسی ششم بترکی انکه نامند قلیل الغذا
و خفیف و بهترین او ششم زغاله و بره نخ ششماهه تا یکساله است و جهة ناقهین مفید
دکویند مداومت او مورث سل است و مصلحش سرکه و کرد یا و ضماد کرم او جهة ورم
چشم که در بیاض او قطره خون ظاهر باشد مجرب و جهة بیچ و عدمی که در پا از کفش و امثال
آن بهم رسد مفید و طلای خوناب کباب او که بی نمک و از بره یکساله باشد جهة
نا لیل و توباه بالسنه بغایت مؤثر است و سوخته او جهة رفع بیچ مجرب است دبة البحر
چیزیست شبیه بشیشه در کنار دریا یافت میشود و ضماد او جهة نقرس و شقاق که از سرما
بهم رسیده باشد نافع ربق عبارت از تر طیور است رز و سوخته اقسام آن جهة
التیام زخمها نافع و موی بسیار نرم بازکه کرک کویند در قطع خون جراحتها قایم مقام
موی نرم خرکوش است و چون از بیخ پر طیور آنچه بزرگ و سفید و مجوف باشد جدا
کرده بسوزانند و بشویند و خشک کنند نفوخ او جهة قطع خون رعاف که از هیچ چیز منقطع
نکرده آزموده است و در جمیع نزف الدم سید بل ریحان الکافور نباتیست در کل و ساق و شاخ شبیه
بشب بو و برکش مثل انار و از آن ریزه تر و کلش کبود مایل بسفیدی و از جمیع اجزای
او بوی کافور آید در دوم کرم و خشک و بوئیدن او جهة محلل رطوبات دماغی و ضماد او
جهة درد سر و تحلیل اورام و آشامیدن آب او مفتح سدد و جهة یرقان و قطع سیلان
خون اعضا و در زور او جهة قروح و جراحات نافع و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین
و شربتش تا مثقال و اطرافش عام است ریحان سلیمان کیاهیست از جنس عشقه و بر درخت
پیچید و همیشه تر و سبز و شبیه ببرک لبلاب و دانه اش مثل فلفل و سیاه و کلش سفید و صحتهای
و دار المرز بر درختها میپیچد و بسر دیده و در دیلم و تنکابن دلکام نامند کرم و خشک و لطیف و مجفف

وسهل بعابیه سودا

و سهل بغایه سودا و منقی خون از احتراقات و مسکن نفخ و محلل ریاح و رطوبات
لزجه معده و طبیخ و ضماد او جهة بواسیر و امراض سوداوی و درد رحم و طلای او با عسل جهة ورم
بلغمی و بادسرکه جهة ورم حار و آشامیدن و طلا کردن آب او و شکوفه او جهة کزیدن
عقرب و لقوه و فالج نافع و قدر شربت از برکش سه مثقال و از نابش تا ده درم است
و آنچه در کتب ادویه مذکور است کیاهیست که در اصفهان مشهور بکل عقربست و جهة
کزیدن عقرب و تبلا و زنبور ضماد او بیشتر مجرب برکش از لبلاب کوچکتر و کلش
مثل خرشه و بنفش و اندرون زرد و کوچک است اما همیشه سبز است و او اسطاریون
است و مذکور میشود و کویند قسم جبلی او را برک مثل ثبت و کلش سرخ و با سفیدی
میباشد حرف الزا زاج معرب از زاک فارسی و از معدنیات است و اقسام میباشد
و اقسام او غیر ثابت بکمدیکر مانند و سفید و سرخ او زرد میشود و زرد منقلب بسبز میکردد
و زاج سفید را قلقدیس و زرد را قلقطار و سبز را قلقند نامند زاج اصفر از سایر
زاجات افضل و بهترین او صلب ذهبی درخشنده است در سیم کرم و خشک و سوخته
لطیفتر و محرق مغسول را حدت کمتر بخلاف سایر املاح که از احتراق قویتر میشوند و
طلای آن باب کشنیز جهة حمره و سلعه و جرب و حکه و دوزدش جهة قروح خبیثه و جمیع نزف الدم
و ورم بن دندان و تغرغر و حمول او با آب کنند نا جهة نزف الدم رحم و نفوخ او جهة رعاف
و اکتحالش جهة تنقیه چرک کوشهای چشم و با عسل جهة سطری پلک و خیده او با عسل جهة
بواسیر و نواصیر و قرحه کوش و رفع چرک آن و فم و آشامیدن آن جهة کشتن اقسام کرم
مؤثر و زیاده از یکدرم او کشنده است سل و مورث سحج و سرفه و قی و خون دو جزو او را
با یکجزو اقلیمیا که بشبنم در ظرف سفال کرده چهل روز در تابستان در سرکین اسب
دفن نمایند بغایت تند و جالی میشود و ازاله ناخنه و بیاض غلیظ چشم میکند و در بردن
کوشت زیاد و جراحات مجربست غرغره اقسام زاج با سرکه جهة رفع زلوئی که در حلق

و کافور و اغذیه بارده است و بدلش عالیه زبرجد ارسطو زبرجد و زمرد را از یک کان میدانند و در معدن
طلا متکون میشوند و سبز صاف و کم رنک مصری و زرد مایل بسبزی افریقی نامند و زبون ترین
همه زرد و مایل بسفیدیست و او را مندی کویند در سیم کرم و خشک و در افعال مثل زمرد و جالی
و مفرح و قاطع نزف الدم و دافع عسر بول و مفتت حصاة و جهة رفع جذام و بهترین ادویه
و مقوی باصره و تعلیق او جهة عسر ولادت نافع و مسقط باه و مصلحش عسل و قدر شربتش
تا نیم مثقال و بدلش زمرد و چون با اندک نوشادر سائیده و تقطیر نمایند تا منحل کردد
با شربت عقد نماید و جساد ضعیفه را مانند برشته نقره و نوشادر کند و چون صورت عقرب کفچه را برو
نقش کنند قمر در حمل و رحوت باشد و انکشتری او را در مغرب کنند باعث فتوح
و ازاله هم کردد و چون در طالع سرطان بر آن صورت ماهی نقش کرده در رصاص ...
در دام ماهی نصب کنند ماهیان از قعر بحر بدام آیند و کویند شراب در پیاله زبرجد ...
نیکند زبل سرکین حیوانات مجموع آن کرم و محلل و مجفف است و زبل هر یک با اصل آن
مذکور است ذئب حیوانیست بقدر سک کوچکی و روی او مایل از خطهای سفید و سیاه
و بعضی از پوست او منزه دستور ... و بزرکی پر سوخ در اصفهان خوکرد نامند و مشهور است
هر چند او را بزنند فربه کردد در سیم کرم و خشک و مادامی که میته نخورده باشد کوشت او صالح
الغذا و جهة ریاح و سرد ... و ازاله بلغم و تحلیل مواد و پوشیدن پوست او جهة نقرس
و مفاصل و رعشه و خدر نافع است ذئب البحر او از فیونست ذباب الکلب کرمیست ... ذنب الفرس
رطوبتی است که در بیخ آن جمع شود ذنب الملح زهره ... است ذنب القمر محجر القمر است ذباب الغو ...
مسهو ... ذنب لطیف زنجبیل است ذنب ... زنجبیل الجبل است ذباب کبخشک اسم فارسی
لسان العصافیر است دموال تخم کشوث است زجاج بفارسی آبکینه و شیشه نامند و معدنی
و مصنوع میشاد معنی آن سفید و الوان و مختلفه اند و بدستور مصنوع آن را ارسطو بلور را
از جنس معدنی او دانسته و آبکینه سنک آتی جمله معدنی و غیر بلور است و بهترین سفید در اول کرم

درد و تیم خشک

درد و تیم خشک و در افعال مثل مصنوع است و مصنوع او از سنک ریزه سفید و قلی است
که با ملح حقیر کداز نمود و آنچه با مغناطیس کداخته باشد صاف و شفاف او قبول رنکها میکند و
بنکو الوان میبا از آن جمله اند و زجاج فرعونی مصنوعی است که پوست تخم مرغ را یکهفته
در شیر تازه بخیسانند و بنا بر زوری دو سه بار تغییر شیر دهند و بهر صد مثقال از زجاج سه چهار
مثقال از آن در میان کداز آن الحام کنند و اقسام مصنوع کرم تر از معدنی و محرق او مجفف
بلدغ و مقطع و محلل و جالی و آشامیدن او مفتت حصاة و قوی الاثر و جهة ضعف کرده و مثانه و حرقة
البول و رفع سبزی و طلای او جهة خراز و با روغن زیتون جهة روئیانیدن و اکتحالش جهة رفع بیاض
و جرب و سبل و جلای بصر و سنون آن جهة رفع زردی دندان و ضمادش با حنا جهة خنازیر
و امثال آن بسیار نافع و محلل او در افعال مذکوره قویتر و آن با مقطر مکرر نوشادر ذوب میشود
و مضر احشا و مغرط امعا و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا یکمثقال زبرجد ابو مستعمل او سحق
مثل غبار باید دعل بلوط السرای رصاص اسود است دهم اللیل سادوران است ذداذی بلوط تنکابن
خام است ذعداد جدوار است ذرشک اسم فارسی امیر باریس است ذرد اسم فارسی زیبب است
ذنعک اسم فارسی خندر است ذبغ مشک اسم فارسی ... و در هندی ذعف مکم اسم فارسی خندروس است
ذونلک نبات و ادال ... است خرجه ... بفارسی زنج البطن است زد اسم فارسی صمغ است
... شکست ذنبل ریباس است ذوجول اسم فارسی خرات است ذوقون اسم مغربی اس الحات
ذوبیرا بقله مبارکه است ذوقوی نبات شاطر بلال است ذنعدو در ورد موصوف است ذنجیر اسم
فارسی عروق الصفر است ذعدال اسم فارسی شمش است ... ابن الدوله کوید که او را زهره
کل ها شقان نبات او از بکشتر و برکش عریض و مزغب و کلش زرد و شاخهای او بزرک و دراز
و چون در زیر آن ... میباشد کلش ریز و کرم و خشک و جهة عرق النسا و اخراج خلط
منجمد مثانه و احتباس بول و کزیدن هوام نافع و بعضی کویند از آن درخت ذفعیر بفارسی کس
نامند و بونانی دار چینی و صباغان از آن چیزها را زرد کنند ساقش بقدر شبری و کلش زرد شبیه

مانده باشد مجرب و در رنگ کردن موی موثر و قدر شربتش که بخط باشد تا یکدرم
و مصلحش شیر تازه و روغن تازه و شکر و بدلش زنگار است و مغطر ازاباسریع
آنست که جهت تکلیس سحق کبریت و زیبق و رصاص بجهة تسحیج مجرب دانسته اند و در رصاص
اشاره بآن شده زاج الحمر گرم و خشک تر از سایر و محرق و اکال و سوخته او
لطیفتر و آشامیدن یکمثقال او جهة رفع سمیت و قطر او با عسل جهة اخراج کرم معده
و با آب مقل او قوی است چون صاحب بنیه قوی مرطوب از آن بنوشد موی سفید
ریخته میشود و سیاه بر می آید و مجرب دانسته اند و چون نهایت مضر است شرب او بطب
بسیار باید نمود و طلای او جهة اکله دهان و بینی و ضفدع زیر زبان و بواسیر الانف
و نزف الدم جراحات و قطور او با آب چشم جهة قطع رعاف و تنقیه دماغ از رطوبات
و درد گوش که بارده باشد نافع و مضر جراحات عصبانی و زیاده او کشنده است
زاج ابیض آن سفید مایل بزردیست و خفیف الوزن میباشد و ابریشم را با آن رنگ میکنند
بسیار قابض و جالی و در افعال مثل زاج زرد است زاج القبرس قسمی از زاج سفید مایل بسرخیست
و جوف او سیاه با نجاویف و نقطها و علیظتر از سایر و در افعال مثل سایر است و آنچه
صیقلی و بنفش است از جنس احمر و ضعیفتر است زاج الاساکفه قسمی از زاج ابیض است
کثیف و کثیر الارضیه چون آب با و برسد سیاه شود قابض تر از سایر
و با قوة جالیه و در مزاج مثل سایر و جهة درد دندان و حرکت آن و سیاه کردن موی
و با آب جهة جوششهای رطبه و حقنه او جهة عرق النسا و نافعست زاج القلقطار و قاطر
نیز نامند از جنس زاج اخضر است که مایه لطیفه آن در زیر زمین معدن منعقد گردد
و بهترین اقسام و امتحان آنست که چون بر فولاد مالند رنگ مس کند زاج الحام از جنس اخضر
آنست که در ظاهر معدن رطوبت زاجیه منجمد شده باشد زاج المطبوخ از جنس اخضر است که مخلوط
بخاک او را با آب بجوشانند تا منجمد گردد و بهیئه مهره زرد بریده استعمال کنند زاج اسود مطبوخ است

کویند زاج الاساکفه است

زاج القبرس زاج اصفر است زاج سوری زاج احمر است زاج الادی و کرمانی از جنس زاج قبرسی است زاج قریسی
زاج زرد و مایل بسبزی است زاج بلود اسم فارسی شب عانیست زاقد اسم فارسی قنفذ است
زانجر اسم فارسی عناقت زاغ اسم کبر اسود است و بترکی قورقون نامند زادن
مرا
و گویند مرد است زاوق اسم زیبق است زادج اسم فارسی ابهر باریس است زبیب
بفارسی اسم مویز گویند و بهترین او پر گوشت کلانه بزرگ منقی است و دانه بیرون
کرده را منقی میگویند در آخر اول گرم و در اول تر و منضج خلط غلیظ و محلل با اعتدال
و جالی معده و امعا و محرک باه و مبردین و موافق قصبه ریه و مسمن و مقوی جگر و جهة
سرفه بلغمی و امراض گرده و مثانه و قرحه امعا و با کل گاوزبان و عزمای سبز جهة خفقان
مجرب دانسته اند و با حسن لبان جهة رفع نسیان و با سکنجبین جهة یرقان بدستور مجرب
و چون بجای دانه در هر عددی فلفلی جای داده مداومت نمایند جهة سردی گرده و تقطیر
بول و سنگ گرده و مثانه بعد پاک چون با انیسون پخته و مصفا کرده آب او را با روغن بادام بنوشند
جهة سرفه مجرب و ضماد او با پیه حیوانات جهة تحلیل اورام نافع و مضر محرورین و مصلحش
سکنجبین و میوهای ترش و خشخاش و مضر گرده و مصلحش عناب و قدر شربتش
تا سی مثقال و نوعی که بیدانه است و کشمش نامند بهترین او سبز و زبون ترین او سیاه و همه
آن لطیفتر از دانه دار و منهی و با قوة مسهله و آب نقیع و مطبوخ او با نبید فوام آورده باشند
جهة سرفه و مواد سینه نافع و منقی صوت است و ضماد او با زعفران و زرده تخم و عصفر جهة گشودن
دمل و تحلیل صلابات بی نظیر و گویند او با صبر جهة تحلیل سر مجرب و در جمیع افعال دیگر مثل مویز
دانه بیرون کرده و اکثار را محرق خون و مصلحش مذکور شد زبیب الجبل بفارسی مویزک نامند
و مویزج معرب از اوست گیاه او مثل تاک و از آن ضعیفتر و شاخهای او راست و سیاه
و گلش مایل بسفیدی و ثمرش در غلافی مثل غلاف نخود و دانه بهن عنبرمند و با خشونه
و سیاه مایل بسرخی و مغز او سفید و طعمش تند و در آخر سیم گرم و خشک و با رجالی و مفرح و تند

بکل عصفری و مستدیر و با اندک خارهای نرم و برگش زرد و مایل بسفیدی و کوچک و گلش
زیاده بر شبری و طعم گیاه او شبیه بکنگر است سرد و خشک و با اندک حرارت و قوه جالیه
و محلل صلابات و رادع اثار و مسکن دردها و مدر خون و مفتح سده و بیم طلی اب مطبوخ او
با موبزکه بر روز متوالی بنوشند جهة سپرز و یرقان و استسقا مجرب و بکوفیه از میوه او با عسل بلبل
اثر دارد و ضماد طبیخ او با آرد جو جهة جرب و جراحات نافع و مصدع و مصلحش سکنجبین و بدلش
نصف وزن او نوره و قدر شربتش در مطبوخات تا پنج مثقال و از جرم او تا سی مثقال درنباد
بتخیف عطری که او را مستد بر ورق میکوبند تا از کرم زدن محفوظ ماند ظاهر او اغبر و باطنش
مایل بزردی و از بلاد چین و بنکاله و دکن آورند ساقش بقدر دو شبر و برگش شبیه ببرگ انار
و گلش زرد و ثمرش شبیه بتخم گل و بیخش مثل زراوند و طعمش تلخ و آنچه شیرین باشد ضعیف است
و نوتش تا سه سال باقیست و در آخر دویم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مفرح و مقوی
دل و معده و دماغ و محلل ریاح و موافق بیع حیوانی و طبیعی و منهی و مدر بول و حیض و مسمن
و مسهل سودا و حابس قی و تریاق زهر جانوران و مفتح سده و جهة وحشت و مواد
سوداوی و خفقان و ریاح رحم و تحریک باه و نعوظ و زحیر اطفال و رفع رایحه سیر
و پیاز و شراب در دفع درد دندان و حفظ صحة نافع و ضماد تازه او بر پا بالخاصیه رافع جمیع
علل سر و طلای او برورک جهة داء الفیل و بخور او جهة گریزانیدن مورچه که دیگر عود ننماید
مجرب و تعلیق قطعه بزرگ مقدار او بر حقوین و کمر باعث اعاده باه مایوسین و مصدع و زیاده
او مضر دل و مصلحش شفشه و بدلش در تفریح دو مثل او درونج و در رفع زهرها مثل درونج و نیم وزن
دانه ترنج و چهار دنگ او طرخشقوق و قدر شربتش یازده مثقال تا پنج مثقال است درب
برگستانیست از برگ صعتر و بیضی و مایل بزردی و خوشبو شبیه ببوی ترنج و گلش زرد و بنا تش کمتر
از زرعی و ساقش مربع و مجوف و طعمش با حدت و قوتش تا چهار سال باقی و بلغتش جال فارسی او را
سرو و بترکستانی نامند در آخر دویم گرم و خشک و ملطف و بغایت مفرح و با قوه قابضه و مقوی

معده و جگر

معده و جگر و قایم مقام دارچینی و جهة امراض عصب و اسهال و تصفیه صوت و ازاله بلغم و تقویه
هضم و تحلیل ریاح و تقویه اعضای باطنه و رفع عسر بول و سردی مثانه و رفع سموم نافع و عصاره
تازه او در تفریح مثل خمر و سعوط او با روغن و آب شفته جهة درد سر بارد نافع و مضر محرورین
و مصلحش کشنیز و قدر شربتش تا بیست مثقال و بدلش مثل او دارچینی و گویند کبابه و سلیخه است دند
فلفل الوته
فارسی اسم زرد طویل و ماده را مدحرج دار ظلل او مراد قسم طویلست و آن بیخ است بقدر
انگشتی و زیاده از آن و دراز و ظاهرش تیره مایل بسرخی و باطنش سرخ مایل بزردی و طعمش
تلخ و با اندک دهونتی و برگش شبیه ببرگ لبلاب کبیر و از آن عریضتر و دراز تر و شاخها بقدر
شبری و گلش بنفش و بشکل شکوفه امرود و قسمی از آن ضعیف و غیر مستعمل طبا است و جهة
عطر و حدت داخل ادویه و غنها میکنند و آن بیخیست باریکتر از زرعی و باریک و پوست او غلیظ و گلش
شبیه بگل سداب و قسم اول در سیم گرم و در دویم خشک و مدر بول و حیض و تریاق سموم حیوانی
و نباتی و قاتل اقسام کرم معده و جالی و جاذب و محلل و مقطع بلغم و مفتح سده و مفتت حصاه
و کشنده حمل و جهة بواسیر و تشنج و استرخای عصب و تنقیه سینه و صاف کردن رنگ رخسار
و رفع ریاح و تنقیه جگر و با شراب جهة رفع سموم و با فلفل جهة رفع احتباس حیض و تنقیه رحم
و اخراج جنین و با سکنجبین جهة سپرز و یکمثقال او با نیم مثقال اسارون سهل قوی بلغم و اخلاط غلیظه و جهة
سرم و کزاز و ضعف حیض نافع و ضماد او جهة گزیدن عقرب و هوام در و با نیدان گوشت و در قرحه رحم
و سایر زخمها و با عسل جهة قروح رطبه نرم و با سرکه جهة سپرز بغایت موثر و سنون او جهة تنقیه
رطوبات لثه و فرزجه او جهة احتباس حیض مجرب و در اخراج جنین بغایت موثر و شربتش از نیم مثقال
تا بیست مثقال و گویند مضر سپرز و جگر است و مصلحش عسل و بدلش زراوند مدحرج و گویند در تحلیل ریاح
سپرز و ریاح مثل او زرباد و نصف او از زروت و در تخفیف عسا لیج الکرم است مداد بدوح
بفارسی زراوند
کرد و با صفهان تخدالوندی نامند بغت می زرد با بهمنی بقدر فندقی و شاخهای او زیاده بر زرعی
و برگش شبیه ببرگ زراوند طویل و از آن کوچکتر و خوشبو با اندکی تندی و نرم و گلش سفید و جوف

دار بیخ زرنباد است و در سپرز و صداع بارد ...

او سرخ و بد بو و قوت اقسام او تا دو سال باقی است و در دوم گرم و خشک و محلل و ملطف و زیاده از طویل
و ملطف اخلاط و منقی قصبه ریه و فادزهر سموم حیوانی و نباتی و منقی معده و دماغ و جهت ربو و ضیق النفس
و سرفه مزمنه و فواق و جنون و صرع و وسواس و تنقیه چرک زخمها و دندان و ... و ورم عضل و ورم سپرز
و درد پهلو و لرزه تبهای بارده نافع و در سایر افعال قوی تر از طویل و جاذب پیکان و خار و استخوان
ریزه شکسته در اعضا و جهت بهق و قروح خبیثه و با عسل جهت رویانیدن گوشت زخمهای عمیقه
مؤثر و شربتش تا یک مثقال و مضر سپرز و مخفف اعضا و مصلحش عسل و روغن کدو و بنفشه
و بدلش قسط طویل بوزن او و نیم وزن او ریوند چینی و دارچینی و گویند بوزن آن زرنباد و نصف
او قسط و ثلث او ... است **زرنیخ** لغت فارسی است و بیونانی خوساطیس نامند و معنی کبریت الارض است

قرطالس نسخ و دیاطلیس

و پنج قسم میباشد یکی زرد و بهترین او صفائحی است براق و نرم و زرنیخ ورقی گویند دوم سرخ
و بهترین او شبیه بسرنج و صاف و زود شکن و یکی سفید و او را زرنیخ النوره و دواء الشعر
نامند و زبون ترین اقسام بدستور ... و سیاه و سبز و غیره غیر مستعمل است قسم زرد در سیم
گرم و خشک و سرخ در چهارم و سفید و سیاه و سبز و تیره و اقسام زرنیخ از سموم و مند
و محرق او الطف و در بردن موی قوی تر و متصاعد او بسیار سرخ و شفاف و براق
و در سمیت و افعال قوی تر از همه و مجموع آن معفن و لذاع و محرق و با قوه قابضه و سترنده موی
و گوشت زیاد زخمها و کشنده اقسام کرم معده و جالی آثار خون مرده و رافع جرب و سعفه
و اکله و با زرنیخ جهت داء الثعلب و ... و خاکستر و امثال آن جهت ستردن موی
و با زفت جهت برص ناخن و با روغن زیتون و امثال آن جهت رفع قمل و با پیه جهت تحلیل جراحات
و با روغن گل سرخ جهت دفع شور مقعد و بواسیر و جراحات بینی و با ادویه مناسبه جهت بریدن گوشت
زیاد و در رویانیدن گوشت بن دندان و بخور او با زرنیخ بدستوری که در ... جهت
سرفه کهنه و با ... و مغز چلغوزه و مغز بادام بالسویه چون مکرر بخور کنند جهت ربو و ضیق النفس
و سرفه مزمن بغایت مؤثر است و شرطش آنکه بعد از بخور آرد گندم با مغز بادام و روغن تازه جهت رفع مضرت

دود استعمال نمایند

در او استعمال نمایند و طلای زرنیخ سرخ با بول حمار بدستور با آب ... بعد از کندن موی جهت
منع رویانیدن موی مجرب است و یکدانگ او با عسل جهت تصفیه آواز و رفع گرفتگی آواز ...
او با پیه ورق کردن جهت تب ربع مؤثر دانسته اند و احتیاط آنست که استعمال او بهیچ وجه جرأت ننمایند
و طلای او با زهره گاو و آب حی العالم و شب جهت منع رویانیدن ... مؤثر و چون با بول
بسرشند ... او جهت بردن گوشت متعفن دندان ... و مصلحش ... آن از مرده سنگ ...
تا ... مجرب و با صبر و حب البان و آب کنند تا جهت سقوط بواسیر و التیام جمیع زخمها ... چون در آتش
حل کنند هر نحاس که بر آن عبور کند ... زرد آن نصف زرنیخ سرخ است و بدل ...
و کلفی که از تصعید زرنیخ سرخ بهم رسد رفع از طلای ... و در ... و چون زرنیخ ...
تصعید سفید کنند ... جزو زهره را قمر سازد ... طرق ...

زرافه جوانیست بفارسی شترگاو پلنگ گویند جهت کردن او ... و درازی گردن شتر و ... آهو و نقطه
سفیدی ... پلنگ و پای او مثل پای گاو و ... بدستور ... و ... از ... بلاد حبشه یافت
میشود گرم و خشک و مولد خلط غلیظ سوداوی است نفعی از آن در طب ذکر نکرده اند ... جهت زوال ...

زرزور از جمله طیور است بفارسی سار و بترکی سقرچین نامند گرم و خشک و مبهی و مقوی بصر و دماغ
و مصلحش ... و ... و سرکین او جهت کلف و سرخ کردن گونه و رفع غشاوه بصر مؤثر است

زرنب ... سفید ... و بری ... و گوش ... بطعم ... حب ... و ... مصلحش روغن
... و ... جهت ... استعمال نمودن ... گرم و خشک و محرک باه و ... ادرار
جالی و جهت رفع آثار بسیار نافع و ... جهت ... چشم و ... قیف ...

نافعست **زعفران** معروف است در سیم گرم و در دوم خشک و مفرح قوی حواس و منضج و مفتح و محلل و مصلح عفونت
خلطی و ... با قوه قابضه و محرک باه و مقوی جوهر روح حیوانی و جگر و ...
و مورث نشاط و ضحک و منقی کرده و مثانه و ... و سموم و جهت سده و جگر و ... قوت
ادویه باعضا و ... جهت عسر ولادت مجرب و ... روزه ده قیراط از ... او جهت ... و با سرکه
جهت خمار و با ادویه مناسب جهت درد چشم و مقعد و با عسل جهت ریزانیدن حصاة و ... جهت منع سیلان ...

بچشم و تسکین ... درد گوش و درد ... جهت رفع ... و حمول او جهت درد رحم و جهت جلای بصر و دمعه
و غشاوه و رفع زردی چشم و سلاق و جرب و قرحه و ... و جهت قطع ... و طلای او با ... جهت نقرس
و مفاصل و طلا او جهت ... و صداع شدید نافع و مصدع و مخدر و مضعف اشتها و منقی ... و مکدر حواس
و مضر اعصاب و مصلحش انیسون و سکنجبین و شربتش تا ... مثقال ... و بدلش ... و ... مفرط
و بدلش مثل آن ... و ربع او سنبل و سدس او سلیخه و چون ده مثقال او را با آب ...
... جهت ... تعلیق نمایند جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه ... و ...
که ... مثقال او را در سه رطل ... روغن زیتون ... هر روز ...
در سیم گرم و خشک ... عصب و صلابه رحم و ... و موم و ... جهت ... و طلای آن
جهت تنقیه قروح و رحم و اعضا و قروح خبیثه و حمول او با موم و مغز ... جهت قرحه خبیثه ... و مغز
استخوان جهت قرحه رحم نافع و ... جهت التیام جراحات تازه و منع ... مواد باعضا ...
اندرون ... و زعفران ... جهت خناق و ذات الجنب و خفقان ... **زعفران الحدید** زنگ آهن است
که او را سوهان کرده باشند بر روی صفحه ... نموده ترکنند و در جای نمناک بگذارند تا زرد شود بعد از آن ...
اجزای زرد شده را ... باز بدستور ... مکرر عمل نمایند تا او همه زعفران گردد و بهترین اقسام او
خصوصا در صناعت آنست که براده حدید را با ربع آن نوشادر در زمین نمناک دفن کنند تا ده روز مجموع
زعفران میشود گرم و خشک و قابض و از جمله سموم و ضماد او جهت نقرس و بواسیر و داحس
و خشونت پلک چشم و داء الثعلب و با سرکه جهت باد سرخ و جوششهای حار مجرب و ...
جهت قطع حیض و ... و جهت قطع خون بن دندان و تقویه آن نافع است و خوردن ...
او مانع آبستنی و در صناعت جزو عظیم است **زعرور** در اصفهان ... نامند و بترکی ... در ...
کوهی نیز از جنس کنار ... آن در سیم سرد و در اول خشک و قابض و مسکن حرارت صفرا
و خون و ... و ... و تقطیر بول و جگر و معده حار نافع و مقوی اشتها و ... و با ... جهت درد
... حار مجرب و ضماد او جهت ... صلبه و ... مغیر و مصفر کرده و مورث قولنج و مصلحش انیسون
و ... و ... شربتش از ... ده مثقال و از جرم آن ... ده مثقال و بدلش ... است

ذعبر ... اسم فارسی ...

ذعبر ... اسم فارسی ... است **زغاد** خراطین است **زغن** اسم فارسی غداف است **زغرب** اسم
مغربی عناب است **زف صوفی و حبلی** ... است **زفت رومی** ... و ... بحری است و از مطلق
... بحری مراد است و گویند اسم ... است **زفت رطب** ... درخت صنوبر ... قسم است
در ... که ... درخت چلغوزه است و ... و ... ساجد ...
و آنچه از درخت ... که از اصناف سرو است ... و درخت سرو و از آن ... قطران نامند در سیم گرم و در اول خشک و منضج اخلاط غلیظه و ملین صلابات و ...
او جهت ربو و تنقیه چرک سینه و حلق و رفع ... ادویه قتاله و با شکر جهت نفث الدم و ... سینه
و سرفه مزمن و ضماد او جاذب خون ... و جهت فربه کردن اعضا و با نمک جهت ...
و با موم جهت ... ناخن و با ... جراحات صلبه و صلابه رحم و شقاق مقعد و جراحات ...
و با عسل جهت پاک کردن چرک زخمها و خشک ... و ... و با ...
جهت اخراج زالو که در حلق مانده باشد مجرب ... و با شکر جهت اقسام ... معده
و جهت جرب حیوانات و ... اعصاب و عرق النسا و داء الثعلب و با آرد جو جهت خنازیر
و با ادویه مناسب جهت رویانیدن گوشت زخمها و ... او جهت ورم عضلات حلقوم و مری و قطور
با روغن بادام جهت رفع رطوبات گوش و حقنه او جهت ورم حار و صلابه امعا و رحم و گزیدن عقرب
مؤثر و مضر شش و ... و مصلحش کثیرا و تنقیه و قدر شربتش تا ... مثقال و بدلش مثل او ... و گویند
ربع آن قطران و روغن زفت که رطوبت بخار او است ... جهت ...
او ... و آنچه در ... جمع شود ... اخراج ... و ... جهت خنازیر ...
... و داء الثعلب و جرب انسان و حیوان و تمدد اعصاب و عرق النسا و امثال آن
انفع از زفت است و قاطع نزف الدم و مسهل و تریاق سموم و جالیست و دوده زفت جهت
نیکو کردن مژگان و قرحه چشم و تقویه باصره و دمعه و سوزش چشم و رفع ریختن مژگان
مجرب است **زفت یابس** زفت رطب است که بخودی خود خشک شود یا بطبخ خشک کنند در سیم
گرم و در دوم خشک و تجفیف او زیاده از رطب و در انضاج ضعیف ... و جهت التیام قروح

وضربه و سقط و آشامیدن او با زرده تخم نیم برشت جهت قطع خون حیض و بواسیر و سستی
و تقویه رحم و در سایر افعال ضعیف‌تر از طرث و قدر شربتش تا دو مثقال **دفت رومی** شبیه بقطران سیاه و سیال
و از زیبق جبلی نفط حاصل میشود و صنف سیاه قیر است که کشتی را بآن استحکام میدهند و داخل مرهم
میکنند و بهترین او صاف و نرم است در سیم گرم و خشک و محلل و مقوی مفاصل و جهت عرق النسا
و فالج و خدام و التیام اعضای شکسته و قدر شربتش از یک مثقال تا دو مثقال و مضر شش و مصلحش
کثیرا و بدلش قطران و گویند چاو شیر و سقز است **دقوم** از اشجار است و حجازی و شامی میباشند
حجازی او بقدر قامتی و برگش از برگ انار عریضتر و با تشریف و گلش در اطراف شاخهای
او بهیات یاسمین و زرد و ثمرش سیاه رنگ و شبیه بهلیله و در جوف او دانه مثل کنجد و این
نوع را برگ و بار نیست و از جهت جراحات تازه نافع و قوی القبض و شادعت و درخت نوع
شامی بزرگتر از حجازی و خاردار و گلش زرد و ثمرش از هلیله بزرگتر و رسیده او شیرین
بمزه و با عفوصه و مقی است و در دوم گرم و خشک و محلل ریاح و جالی و رافع آثار و قدر
شربتش تا جمقالت و روغن تخم او با اندک تخدیر و محلل ریاح مفاصل و مواد بلغمی
و اخلاط غلیظه و مسهل آن و رافع سده و کبر و جهت قولنج و نقرس و امثال آن شربا
و ضمادا نافع و مصدع محرور و سیاه کننده جلد و مصلحش شیر تازه و قدر شربتش چهار قراط
و بدلش نفط است **دقال** اسم فارسی فراسیا است و آن ثمر درخت ایست بقدر زیتون
و با فوقی رنگ و بعد از خشکی سیاه میشود و ترش و با اندک عفوصه و قبض سرد مایل باعتدال
و جهت اسهال دقوطا معا و تقویه آن و تسکین عطش والتهاب معده و غلیان خون
صفرا و منع صعود بخارات بدماغ نافع و مضر سینه و مصلحش شکرات و ثمر خشک
نارسیده او که سبز باشد جهت اورام و قروح منزمنه بغایت موثر و خاکستر برگ او جهت
رفع آثار مفیدست و مولف ما لا یسع فرا فاطر را اشتباه بزقال نموده و در امیر باریس زقال را
بیان کرده ... صاحب بزرگ دانسته است و ظاهرا فرا فاطر با امیر باریس شریک باشد

دفاط اسم بربری حب الغم است **دلاب** بفارسی حلوای زلبیا نامند مولد خلط صالح و سریع
الهضم و بخار و سمن و مسمن نخف و مغثی کرده و جهت رطوبت شش و سنونام و سند
و مصلحش سکنجبین و انار **دلال الملوک** نوعی از ابرون است که حی العالم و بفارسی بلف عروسان
نامند **دلیع** اسم عربی بهش است **دلو** اسم فارسی علق است **دمامة الوابع** او ان العشرات است
دمن اسم فارسی زفت یا بس است و در دمک و معمول او را رموزاکی نامند و مستعمل
و در احتباس حیض بعد بیت و قدر آن یکمثقال و با زرده تخم نیم برشت از مجربات **دموعه**
از اسامی ربیق است **دج** بفارسی چلغوزه و بترکی انلکو نامند از جمله سباع طیور است
گوشت او بسیار گرم و جهت ضعف دل طبیعی و خفقان عارضی و زهره او جهت غشاوه و ظلمه
بصر مجرب و سرکین او جهت کلف و رفع آثار موثر است **دود** از کالای طلاء و غیر او
نیز بهم رسد و اقسام میباشد یکی ذباب است یعنی در رنگ شبیه بزنابیر مانند که بر حلق
آن مگس نشیند و آن لعاب صاف و آبدار میباشد و اثر مستموج و در قصاص و یکی را
ریحانی گویند که در رنگ شبیه بریحان است و مشهور بزمرد نو است و دیگری فستقی
گویند که در سبزی سیاهی زند و زمرد کهنه نامند و دیگر اصابونی نامند و آن سبز است
که بسفیدی زند و بعضی این قسم را از جنس زبرجد دانسته اند مجموع آن در دوم
خشک و در سوم سرد و قوتش همیشه باقیست و مقوی دل و جوهر روح و تریاق زهر
سوام و مفرح و رافع هموم و خفقان و جذام و اسهال دموی و قاطع نزف الدم
و مدر بول و مفتت حصاة و جهت یرقان و ضعف معده و جگر و استسقا نافع و اکتحال
او جهت تقویت بصر و سبل و طلای او جهت رفع طاعون و تعلیق او مبطل سحر است چون
یکمثقال او را المکثیر ممزوج از طلاء و نقره که بالمناصفه دو مثقال باشد نصف نمایند
و در طالع میزان و آفتاب در برج هوائی باعث قبول الهاد هیئت در نظر پادشاهی
حوایج مجرب دانسته اند و گویند چون بطعام زهر دار رسد عرق کند و گویند حامل او تنگی روزی

زنجبیل الکلاب گیاهیست بسیار تند و کشنده سگ برگش مثل برگ بید و دمادم زرد و بزردی
مایل و کم آب و شاخهای او سرخ بسیار گرم و خشک و ضماد او جهت کلف و رفع آثار
بسیار قوی الفعل و برگش محلل اورام صلبه و خوردن او جایز نیست و مولف اختیارات
بدیعی او را بیخ فلفل الماء دانسته و از صفات فلفل الماء ظاهر میشود که غیر اوست **زنبق**
از ریاحین معروف است بفارسی آزاد نامند و او غیر سوسن ابیض و غیر یاسمین است و در
سوسن مذکور میشود و اشتباه عظیمی در آن کرده اند در دوم گرم و در پوست معتدل و ملطف
و مقوی دماغ و بهار او در افعال مثل بهار نرگس و قوی‌تر از آنست و روغن او که مثل روغن
گل در آفتاب گذاشته سه مرتبه و زیاده از آن گل زنبق را تجدید نمایند در دوم گرم و در اول
خشک و لطیف و ملین و مقوی اعضا و ده مثقال او مسهل خلط مراری و مدر بول و طلای
او جهت رفع قشعریره و سردی دماغ و اعصاب و اعضای تناسل نافع و بدلش در همه افعال
روغن ایرسا و در غیر اسهال روغن نرگس است **زنجار** بفارسی زنگار گویند معدنی
او از کان مس بهم رسد و دهنه مستی عبارت از اوست و مصنوع او اقسام یکی را
زنجار محرور نامند و آن زنگ مس است که سرپوش مس را بر ظرف سرکه کهنه منفی
منطبق سازند که مانع صعود بخار سرکه گردد و بعد از هر ده روز آن سرپوش زنگ را
بتراشند و جمع کنند و یکی را زنجار ورقی گویند و آن را از صفایح مس که هر روز بر آن
سرکه پاشیده و در سرداب گذارند حاصل نمایند و یکی قسم هر جمثقال نمک را با سرکه
کهنه در هاون مس بسایند تا غلیظ گردد و شب بهان دیگر اندران دیوره و سپرخ
از هر یک چهار مثقال اضافه نموده در آفتاب خشک گرده بهیئت فتیله بسازند و اقسام
دیگر در دستورات مذکور است و بهترین او معدنی و در دوم است در چهارم گرم و خشک
و از سموم قتاله است و اکاله و معفن و لذاع و سترنده گوشت و مورث قرحه و قاطع آثار
و با موم و روغن بلدغ و مانع زیاده شدن قروح خبیثه و ساعیه و دورم جراحات جهت

بخشکند و گویند چون افعی را نظر با آفته کور میشود و قدر شربتش ... در رفع سموم
بکرنمک و بدلش زبرجد است **زنجیله** بلغه مصر و اسکندریه قنابل الرهبان را نامند **زند**
بلغه شام اسم غار است **زنجرف** شنجرف است **زنجار الحدید** زعفران الحدید است
زنطاح قسمی از حلزون بریست که در اشجار بقول میباشد بقدر باقلا و نیست
و غیر انجیرات که در دیلم سند الکاجول گویند و در حلزون مذکور شد **زنجبیل العجم**
زنجبیل فلاحی اشترغاز است **زنجبیل شامی** و **زنجبیل البری** راسن است **زنبوع** اسم عربی
استنبوت است **زنگار** اسم فارسی زنجار است بهترین آن صلیبی بود که لون آن زرد
مایل بود **زنجار جز** و **زنجار معدنی** از اقسام زنجار مصنوع عند ذکر دو سه است **زنبق صغیر**
زنجره گویند یاسمین زرد است **زنجره** بلغه اصفهان صرصر را نامند **زنجبیل** بیخ است
معروف و گیاه او شبیه بگیاه شقاقل و از آن بسیار کوچکتر و بی گل و بی
ثمر و در مازندران نیز میباشد در سیم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه
و مقوی هاضمه و ملین طبع و مفتح سده و جگر و مبهی و محلل ریاح غلیظ معده
و قوه حافظه و جهت سموم حیوانی و اخراج خلط غلیظ و رطوبات دماغی
و حلق و رفع برودت مواد فالج و کرم معده و یرقان و تقطیر بول و اسهال که از
فساد غذا باشد و با نبات و قند جهت رفع مضرت میوه‌های تازه و رطوبات معده
و با زرده تخم نیم برشت جهت زیاده کردن منی و با تربد مسهل رطوبات مفاصل
و ساقین و با خولنجان و بسته جهت تقویه باه و از اسرار مجربه است و اکتحال
او جهت غشاوه و بیاض و سبل و ضمادش جهت تقویه اعصاب و مرکز زنبور باع
بواسیر و بعد بل و درد دهان و داشتن او رافع تشنگی بلغمی است و مضر حلق و مصلحش
عسل و با روغن بادام و قدر شربتش دو مثقال و بدلش دار فلفل و مربای
او محرک باه و محرورین است و جهت تقویه هاضمه و بینه پیران و تخفیف بلغم قوی

رو شیدن گوشت و باسنگ العظم و بوره سرخ جهت جرب متقرح و برص و بخته او با عسل
جهت تنقیه چرک و دمانه بواسیر و ناسور مععد و مطبوخ او با سرکه و عسل جهت قروح لثه
و جوششهای بغایت مفید و ساییده او با شیر دختران و سرکه و عسل در ماون مس
بحدیکه غلیظ و خشک شود جهت حدت بصر و قطع بیاض و ناخنه و دمعه و سبل و سلاق
مجرب و محرق او که در سودن شبیه بتوتیا گردد جهت جراحت و استرخای پلک چشم و سلاق
نافع و طلای او با فندق سوخته و کبر اسرخ و سفیدی تخم مرغ جهت کل جراحات سطحی بدن
مجرب و مضر اعضای عصلانی و کمثقال او کشنده بقرحه جگر و بعد از بخار او از معده عدیم العلاج
و باید قدر قبل او را با ادویه مغریه استعمال نموده و چون دهن را با آب مملوس خته از زنجار
دو ددی در پی سعوط کنند جهت دفع بد بوئی و قروح جبینه آن مجرب و با ادویه مناسبه جهت قروح
شهدیه سر مفید است **زنبا** اسم فارسی گیاهیست که در بلادی در نابستان میکارند
و در اول زمستان میروید بسیار گرم و تند و مصدع و موجب حرارت بدن بطریقی
که از هوای سرد متضرر نشوند و جهت تسکین ریاح و حدت بصر و درد سر بارد نافع و خام
او بغایت مغثی و مضر محرورین و مصلحش ورد سرکه بخش دانار و بعد از آن خوردن
زنجفر بفارسی شنگرف نامند معدنی او از معدن جیوه و طلا و نقره و مس بهم میرسد
و بعضی او را اکسیر با احمر دانسته و مصنوع او از زیبق ذکر کرده است و در دستور است
اقسام او مذکور است در دوم گرم و خشک و بعضی در دوم سرد دانسته اند و از سموم قتاله است
در ادمع اورام حاره و قابض نزف است و بخ و قاطع نزف الدم و جهت رویانیدن گوشت نغمها
و اکله و نقص قروح و سوختگی آتش و جوششهای حاره و حکه و دمش و حصف و رفع قمل
و ناکل و مزالن و با موم و روغن جهت شقاق مجرب و دو مثقال او کشنده است بخنانق و کرب
و بدلش شادنج و گویند مرداسنگ و سفیداب بدل او است **زنود** نوع سرخ او را سمت
غالب تر و طلای او جهت برص و اورام بارده با عسل و نمک و کزیدن او صاحبان

امراض مزمنه عصبانی مثل فالج و امثال آن از ابنها بنا فع و از مجربات دانسته اند و ضماد مطبوخ
نوع سیاه او در روغن زیتون جهت برص و بهق و آثار غایره موثر ذکر کرده اند شاهد میل خشک
تبع او بقدر یکمثقال موجب قی و بیهوشی است **زنود عسلی** محلل است **زنود فارسی** از غوای
بر زیت **زو ولد** بلغه مرجان فوا قست **زو ولا** بلغه مازندران قسم اجیر قرصفه است
زو دایا گیاهیست مفروش در رو روی زمین برگش شبیه برگ صعتر بستانی و مرزنجوش
و با عطریه و شاخهای او برگه و بر هر گرهی گلی مایل بزردی و پی تخم و تلخ مزه در دوم گرم و در اول
آن خشک و گرمی او قوی تر از بستانی و لطیف و مسهل بلغم و مخرج ریاح غلیظه و گرم معده و مدر بول
جامد و محلل اورام و جهت سر فه مزمنه و ربو و ورم سپرز و نزله و عسر نفس و درد سینه و معده و جگر
و قولنج و گزیدن جانوران و فالج و داء الثعلب و داء الحیه و سیح و با عسل جهت رفع تکون
کرم معده و طبیخ او با سکنجبین مسهل خلط غلیظه و با قرد مانا و ایرسا اسهال او قوی تر
و جهت نیکوئی رنگ رخسار و با شراب جهت استسقاء و با طبیخ انجیر جهت خناق امتلائی
و ضماد پش با آب جهت ورم حار و با شراب جهت بارده آن و دفع خون مرده که در پلک
چشم باشد و بخور او جهت نزول آب و با بوره و انجیر جهت ورم سپرز و بخار مطبوخ او
جهت ریاح گوش و مضمضه او که در سرکه پخته باشد جهت درد دندان نافع و مضر جگر و مصلحش
صمغ و انار ترش و قدر شربتش در مطبوخ تا پنج مثقال و بدلش صعتر است **زهفا و طب** چرکیست که در زیر
و موی زیر شکم و کنج ران گوسفندان جمع و منجمد و منعقد میگردد و بفارسی سنگ پشم و چرک
قلداق و بهترین آنست که در آب جوشانیده پشم او را جدا کنند و جمع نمایند و با
کوپیده لشیم اخراج کنند و هرگاه منعقد او بهم رسد پشم میان رانهای گوسفند و بز را
جوشانیده چربی آنرا بگیرند و در دوم گرم و در اول تر و گویند در اول خشک است و منضج و ملین
و محلل منفخ و صلابه جگر و سپرز و برودت احشاء کرده را و استعمال شرباً و ضماداً نافع
و طلای او جهت ورم مقعد و رحم و مثانه و جمیع اورام صلبه و نجح مفاصل و تنقیه عصب و آکله و جرب

ورح جرب چشم و در بخش مژه و ابرو و تشنج و شکستگی اعضاء با پیه مرغابی و طیور جهت قروح گوش
و تقعیب قروح و شقاق مزمنه و حمول او با اکلیل الملک در روغن نارنج جهت رفع احساس
حیض و عسر ولادت نافع و مضر محرورین و مکرب و مصلحش سکنجبین و روغن گل و سرکه
و بدلش لادن و مغز ساق گاو و گوسفند و قدر شربتش از یکمثقال تا سه مثقال است و چون
او را از پشم جدا کرده لبوسا نند جهت قروح نزاکر و اعضای عصلانی بهترین ادویه است
زوان نزد اکثر شیلم است و مولف جامع بغدادی غیران را آنسه و قابل است که آن
دانه ایست مایل بسیاهی با اندک سبزی مثل ماش کوچک و طولانی و شیرش باریک
در غلافی منحنی مثل غلاف شمشیر و تلخ و سکر قوی علاقه نوع قسمی از زیمیا شد در دوم
گرم و خشک و با سمیه و با قوه جاذبه و ضمادش جهت بیرون آوردن پیکان و امثال آن از بدن
بغایت موثر و خوردن او موجب سبات شدید و مصلحش رب حامض و طلای او
با عسل جهت رویانیدن موی داء الثعلب و تحلیل اورام و حکاک او جهت درد سر بارد
مفید است **زهره** بفتح اول قرنفل شامی و در مغرب قرنفلیه نامند و مذکور خواهد شد
و بلغه ملک سیمی مراره است و بعربی بر زغوه اطلاق میکنند و وج را بزمینا مند **زهرة التیوس** اسم سریانی نعم
اسم نر باد است و گویند زباد اسم جانور و منهم اسم عطر او است **زهرة البحر** جوز جندم است
و گویند فرا نا الصخرات است **زهرة دمین** بلغه جرجان آن از او درخت است **زهره** بلغه اکبر آبان بکالی است
زهر اسم فارسی سم است و بعربی اسم شکوفه است **زهرة الملح** جرمی است شبیه بشوره
و شور طعم و زعفرانی رنگ و تند بد رائحه و در جبنی که آب نیل طغیان کرده در زمینها
پست بماند و از آفتاب آنها خشک شود زهرة الملح حاصل گردد و ما سر جزر گویند که آن
شوره ایست که مثل غبار بر روی نمک معدنی میباشد بغایت گرم و خشک و تند و مجفف
و محلل قوی و جهت قروح جبینه و آکله و نقش جلد و رطوبتی که از گوش تراود و جهت غشاوه
و آثار قروح و منع رویانیدن موی و با روغنها جهت اعیا که مانده گی باشد نیکو است بدلش

زهره الملح ... ساده و شیرابی ... [illegible]

ادهانکمثقال با شراب ممزوج و در اسهال قوی تر از نمک هندی و مدر عرق و با انجیر
جهت صرع نافع معده و مضر و بدلش یکوزن نیم او نمک هندیست و قسمی از آن که مایل
بسرخی و مانند دانهای بهم پیچیده باشد از جمله سموم قتاله و کمثقال او کشنده است
و علاج بر زیت **زهرة النحاس** کیفیتش شبیه بدانهائی که از ریختن بر روی مس تفوّطار
دان از کان مس و از مس گداخته حاصل میشود و در قوت قریب بزنجار و است و مسهل
سه قراط او مسهل خلط غلیظ و ماء الصفر و غرغره او با عسل جهت ورم لهاه و لغنغه و حرب
و با روغنها و مرهمها جهت بردن گوشت زیاده و تحلیل اورام و حک کردن دانه بواسیر
و با شراب جهت بوره و فتح و بهق سفید و قطور او در گوش با روغنها جهت کری
کهنه و از سموم قتاله است **زیره** اسم کمون است **زیره رومی** اسم فارسی افسنتین و کرویا
نیز گویند **زیت الانصار** و **زیت فلسطینی** و **زیت رکابی** زیت الانفاق است **زیتون الارض** مازریون
سیاه است **زیتون بنی اسرائیل** حجر الیهود است **زیت دیلم** طرثوث است **زیتون بنیر** بلغه مصر اجار
از طالی است و گویند اسم ذرو قنیون است **زیت الماء** زیت السودا است **زیت حوتی** ن
بلغه مصری نوعی از درخت سنجد نیمزاست **زین** کتان است **زیت الشلجم** روغن
تخم شلغم است **زیره** حرحرست **زیتون الحبشی** و **زیتون جبلی** و **زیتون الکلب** زیتون برّیست
زیتون الماء بلبونست که نزدیک آبها روید و در جمیع افعال ضعیفتر از سایر آنست و بعضی گویند
زیتون کنار آب اندکی بزرگتر باشد و مسمی بزیتون الماء است **زیره حبرانی** اسم فارسی اسم کمون
بریست **زیره سیاه** اسم فارسی کمون نبطی است **زیرباج** ناخواه است **زیرباج** از اغذیه لطیفه
اصحاو و مسکن حزة الصفرا و حدت اخلاط و مفرح و مقطع بلغم و مفتح سدد و موافق صاحبان جگر
حار و تبهای نایبه و شط الغب و مزاجهای بارده است طریق ترتیب او چنانکه در شفاء الاسقام
مذکور است آنست که گوشت را بقدر یک رطل بریان کنند و اگر مرغ باشد و اگر مرغ باشد استخوان
جدا کرده با دارچینی و نخود مقشر و روغن کنجد جوشانیده و نیم رطل سرکه و ربع رطل جلاب

باشکر سفید و بگوبند با دام محلول در گلاب و بکدرهم کشنیز خشک و مثل آن عود و سداب
و فلفل زعفران صاف کنند **زیتون** بری و بستانی مباشد و بستانی را درخت بزرگی
و برگش ابدا از درو سبزتر از بری و بعد از چهار سال بار میدهد و تا هزار سال میباشد
در سینه او گرم با اعتدال و با قبض و نارس او سرد و بغایت خشک و سیاه او گرم و خشک
و رسیده لا استحاله بسودا و صفرا و مرخی معده و مغثی و بهترین او سبز رسیده است که در آب
نمک پرورده باشند و با طعام خورده شود قبل و بعد از آن و در ابتدا شیت مقوی معده
و رافع آن و مشهی و حابس طبع و مبهی و مورث بجوایی و لاغری و مصلحش منو کردکان
و بادام و رودغنها و سکه و گویند مفرحش و مداومت او محرق اخلاط و مصلحش
شیرینیها است و ضماد او جهت رفع سعوسه سر و ضماد نارس او جهت سوختگی آتش و طلای
مانده او با به و آرد گندم جهت برص ناخن و بخور رسیده آن با دانه او جهت دفع ربو
و امراض نفس نافع و برگش در سیم و برگش در دوم گرم و خشک و ضمادش جهت جمره و نمله
و منع زیاده شدن هوا و دو شری و نار فارسی و عرق چشم و اورام حاره و التیام
پوست سر که منقطع شده باشد و با عسل جهت داحس و با آرد جو بر مالخ ناف
طلا کردن جهت اسهال و خائیدن او جهت قلاع و ضماد بخته او با آب عرق زه بجدی که بقوام
عسل رسد جهت دندان کرم خورده و بر آشیدن آن و مطبوخ او در شراب جهت نقرس
و مفاصل و بدستور مضمضه آب طبیخ او جهت دندان کرم خورده نافع و حقنه او جهت قروح
باطنی و مقعد و رحم و عصاره آن در افعال مذکوره مثل برگ او است و حمول آن جهت قطع
سیلان رحم و نزف آن و ضماد او جهت برآمده گی حدقه و قطع ریختن مواد بچشم و تاکل
پلک نافع و بیخ درخت زیتون را با قدری برگ جوشانیده و مضمضه نمایند جهت تسکین
درد سر و نطولش جهت زکام و تحلیل رطوبات و بخار آن جهت اخراج رطوبات دماغی از بینی
بغایت موثر و تعلیق بیخ او بالخاصیه جهت منع عوارض نموده است و چون شاخهای باریک
و برگ او را در کوزه کرده گری را احراق نمایند پس از کوزه بیرون آورده و شراب برادیا شده باشد بکار اوراق

کمی کنند در همه افعال

کمی کنند در همه افعال و بهتر از طوطیا است و ضماد خاکستر بری او با سرکه جهت عرق النسا
بر بالای عرقوب از جانب وحشی بقدر چهار انگشت جهت فرجه نمودن موضع و رفع
علة از مجربات بیان نموده اند و مولف تذکره ضماد منقوع برگ و شاخ او اقسام
زیتون در این باب مجرب دانسته اند و ضماد خاکستر او با عسل و آب بثر او جهت
داء الثعلب و داء الحیه و سعفه و جوششها نافع و در طوبه شاخ تازه او که از سوختن
آن بهم رسد جهت جرب و سوسه سر و قروح انافع و نطول صمغ همه اجزای او جهت صداع
و شقیقه و دارو پاشیدن او در خانها جهت گزیدن هوام و نگاه داشتن عصای چوب او
جهت قبول عامه و قضای حوایج و برکت موثر است و مضمضه آن نمک که در تیل بادراو
خیسانیده باشند جهت استحکام لثه مفید و صمغ او در صورت شبیه بسقمونیا و مایل
به زردی است در اول گرم و در دوم خشک و در تقویه ذهن قوی تر از کندر و رافع سعال
مزمن و اخراج بلغمی و جهت رفع رطوبات جراحات و با مرهمها جهت رد یابیدن گوشت
موثر و صمغ بری او قوی تر و مدر بول و حمول او جهت ریع اختباس حیض و ضمادش با سرکه جهت جرب متقرح
و سعفه او جهت تسکین درد دندان کرم زده مفید است و چون زیتون زرد را بی که آهک طبیخ
داده باشند در روز تلخی او رفع میشود و بخوردانه زیتون قاطع ربو و سعال است **دیت** بفارسی روغن
زیتون گویند آنچه از روغن زیتون رسیده گیرند زیت عذب نامند و غیر مغشوش او سریع
الانتشار بر سطح بدن میباشد و اجزای او از یکدیگر منقطع نمیگردد بخلاف مغشوش و این نوع را
در دوم گرم و با پوست و قبض است و قول بارطوبه آن اصلی ندارد و مغسول او که با آب گرم
بسیار بهم زنند و صاف کنند بلدغ الطف است و چهارده مثقال آن با یکرطل آب گرم و ماء الشعیر
مسهل قوی و جهت درد اعصاب و عرق النسا و با شراب و آب گرم جهت مغص و اخراج کرم
شکم و قی کردن با او جهت رفع سمیت ادویه و حشرات و جهت قولنج ورمی و سدی و درد مفاصل
و عرق النسا و درد کمر و با مرهمها جهت التیام و اصلاح زخمها و طلای او جهت دردهای مفید و چون شش
سال برآید بکند زیت عتیق نامند و گرم تر از غیر عتیق و محلل و ملین طبع و نشره و مصلح ادویه

و مضعف قوه آن و مانع جمود اعضا و دافع ضرر سرما و اکتحال آن مقوی بصر و جهت
رفع بیاض رقیق و جرب و سلاق نافع و جهت نزول آب نیز مناسب قدح و طلا کردن
گرم او مسکن الم گزیدن عقرب است و چون روغن تازه زیتون را بجوشانند تا بنصف
رسد بدل عتیق میشود و قدر شربتش تا هفت مثقال است **زیت الانفاق** روغن زیتون
نارسیده است و او معتدل و قابض است و گویند در آخر اول سرد و در دوم خشک است و سمن
بدن و در دفع حصاه و موافق معده و مقوی لثه و دندان و مانع ادرار عرق و صاف
کننده اخلاط و مفتح سدد و قاطع عفونت و مقوی اعضا و مغسول او موافق درد اعصاب
و مواد حاره و نیکو کردن رنگ رخسار و روغن زیتون بری قایم مقام روغن گل سرخ
و رادع و مبرد و مانع عرق و حافظ سیاهی موی و انتشار آن و مقوی دندان متحرک
و مانع سیلان رطوبات لثه و قاطع خون لثه است و حمیی مطلق روغن را در افعال
مذکوره نافع میدانند و مخصوص نوعی دون نوعی ندانسته اند و هر چند کهنه تر گردد قوی تر
میگردد و آنچه از هفت سال بگذرد بهتر از روغن بلسان یافته اند و بعضی قایلند تا چهار
هزار سال میماند و گویند چون بشش ده درم او را با مثل آن عسل و ثلث آن کندر
در روغن شونیز با المنا صفر در حمام سه روز بنوشند و آب سرد در آن روزها نخورند
از جمیع دردهای بارده و خدر و فالج و امثال آن نجات یابند و پیران صد ساله را
هیجان شهوت شود و مجرب دانسته اند و روغنی که از زیتون متعفن گیرند مولد خلط فاسد
و بسیار مجزو مولد حکه و مصلحش شربت سکنجبین است و چون روغن زیتون را با مثل
آن آب بجوشانند تا آب بسوزد و تجدید آب بدستور اول نمایند تا شصت بار و بعد از
آن که آب سوخته باشد چندان بجوشانند که بنصف رسد برای نشتر بهتر از روغن بلسان
و در او اسرار عجیبه است **زنباد** نقل روغن زیتون است که او را در ظرف مس یکهفته گذاشته باشند
و بعد از آن بیفشرند در دوم گرم و در افعال قوی تر از حضض و ضمادش جهت درد مفاصل و عرق النسا

و نقرس و استسقاء و

و نقرس و استسقاء و التیام زخمهای بدن لاغر و با شراب و ماء العسل جهت درد دندان و منع
ترمس جهت جرب و داء الثعلب نافع و هر چند کهنه شود در افعال قوی تر و ابدان مرطوبین مولد
قروح است **دیت البوطم** روغن ترایست مثل بادام کوهی و لوز البربر نامند و از درخت
خارناک بهم رسد و خار مذکور را در آب بخورند و در عراق تنکس گویند و بادام کوهی نیز نامند
و طعم روغن او شیرین و خوشبو و در دوم گرم و در اول خشک است و مولد خون صالح
و ملطف اخلاط و جهت امراض سوداوی و بارده مثل جنون و وسواس و فالج و خدر و ادرار فضلات
و تفتیح سده و ادرار نافع است و مولف اختیارات بدیعی غیر از روغن لوز البربر دانسته
دیت الفلم بلغت صعید مصر روغن اقفیطس است **دیت الحلیم** بلغت نواحی مصر اسم نفط است **زیبق** بفارسی
سیماب و جیوه نامند از جمله فلزات و معدنیست شبیه به نقره گداخته و از گداختن سنگهای
سرخ شنجرفی بهم رسد و در بعضی بلاد بارده مثل مغرب و روم و اقلیم هفتم قطرات آن از چاه
متکون میگردد و در غیر ظروف شیشه و سرب و قلعی و جلد سنگ آبی و طلاء و نقره
معدوم میشود و در دوم سرد و در سیم سرد و با حدت و قبض و استنشاق دود محرق او
مولد فالج و بطلان سامعه و ذوق و رعشه موجب و قوتهای دماغی و گریزانیدن هوام
و طلای او با تخم خربوزه و بادام تلخ جهت جرب و حکه و سرفع جمیع آثار و آکله و سعفه رطبه
و قروح سایله در رفع قمل مجرب است نا کشته او را با بیخ و موم و روغن زیتون جهت داءهای آن سنگ است
و بدستور و در همین ادویه همین اثر دارد بشرطی که بحلق و بینی و گوش نرسد و در یکهفته
سه بار بخور رسد و علکدار و غیر لطیف بخورد و بعد از تنقیه دو و کشته ... و چون بیق را کشته
بر ریسمانی مالیده بر گردن ببندند مانع نکتان قمل گردد و ضماد غیر المقتول او نیز جهت خشک
دانه آتشک و قروح مجرب است و خاک زیبق که در ظرف آن بهم رسد در جمیع آثار مثل
مقتول او است و در سمیت مانند آن و آشامیدن غیر مقتول آن از سمیت بسرعت از اسفل
دفع میشود و با مغص و سدد قوی و چون کشته او را در هر سال چند روز و هر روز بقدر حبه

از زیبق بود در کوش... [illegible]

تا بالک نبوشند و بتدریج زیاده کنند و گوشت آب بعد از آن بخورند باعث منعوظ میشود
و جهت حفظ صحت و تقویت باه و با صحه و قوه جنسیه مفید است و قدر شربتش غیر مغسول
تا دو مثقال و بدلش رصاص محلول است و مصعد او بسیار گرم و با حدت و از سموم قتاله
و محرق خلط و محلل قوتها و معطل است و طریق تصعید بر دستور اول مذکور است و جهل غیر
مغسول او را با نوره حالص حل نموده بر مس بمالند و بر آتش بر ندس را مغضض کردانند و طرق
در دستورات مرقوم است **ساذج** بهندی برهمن نامند برگ بساق کل
در آبهای ایستاده و در بلاد هند میروید و شبیه برگ کی و کلان و مایل بسیاهی و گوبا غبار
بر آن نشسته و خوشبو و بی چیس و مخلوط و گویند در غیر بلاد هند نیز بهم میرسد دو قوتش
تا یکسال باقیست گرم در دوم خشک و مدر بول و شیر و عرق و مصلح حال معده
و مقوی احشاء و اعضا و حافظ ارواح و اخلاط و مفرح و معنج و مسمن و محلل ریاح امعا
و جهت سیلان است و بد بوئی که از شرکت معده باشد و خفقان و وسواس و جنون و دو
و درد جگر مزمن و عسر ولادت و شیر و وجع فواد و تقویه اسهال و حواس و استسقا و بر فالج
و سبز زرد حصاه و منع داخس و جمیع امراض معده و رحم و در اکتحال جهت جلا و سلاق
و ظلمت بصر و ناخنه نافع و نگاه داشتن او در زیر زبان جهت لکنه زبان مفید و طلای او با کسر
جهت احتباس حیض و شیر و رحم و بدبوئی زیر بغل و کنج و آن و تضمید کوبیده مطبوخ او در شراب
جهت تحلیل ورم اجفان و گذاشتن او در میان جامه و افت جهت منع کرم زدن آن مؤثر و مضر
ریه و مصلحش مصطکی و مضر مثانه و مصلح آن ترشیه و قدر شربتش تا یک مثقال و بدلش
دو وزن آن سنبل هندیست **ساج** درختیست هندی و اهل هند ساکوته نامند و بقدر
درخت چنار و سرخ رنگ و مایل بسیاهی و کثیر الورق و خوشبو و برگش بقدر نوش و مستطیل
و متولد نگر را در افندق هندی دانسته چوب او در دوم سرد و خشک و با اندک حرارتی و مجاد
سائیده او با آب سرد جهت درد سر حار و اورام حاره و خوردن نشاره او مسکن تشنگی

والتهاب معده

والتهاب معده و با ماء العسل جهت اخراج کرم شکم و توتیا لقراست و طلای محرق او
که بعد از احراق مدر کبریت و اشال او اندازه رسانیده باشند جهت ورم اجفان و تقویت
بصر و حدقه نافع و قدر شربتش از یک مثقال تا سه مثقال است و مضر جگر و مصلحش عناب و دهن
و بر تش علیط و خوشبو جهت دراز کردن موی و رفع خارش بدن نافع و مفید است و چون نافه
و چون نافه مشک را در او گذارند حافظ بوی آن و دو وزن او نیابد و میبا زد **سادا**
وران معرب از سیاه داران است بمعنی سیاهی درختان چه دار بلغت فرس بمعنی
سواد الحکام نامند بجهت آنکه قسمی مداد از او ترتیب میدهند و سواد القضاه که صاحب
اختیارات ذکر کرده اسم مخصوص است و آنچه گفته از درخت بطم حاصل میشود اصلی ندارد بلکه
سنگیست مایل بسرخی و براق شبیه بشب و با اندک نحی و در جوف بعضی درختان هند و حوالی آن
بهم میرسد و مخصوص ان بلاد است و مؤلف تذکره آنچه از درخت نارجیل همیرسد بهم دان انه
و در دوم سرد و خشک و با اندک حراره محلله در آخر او و رام حاره و با آب با رتنگ قاطع
نزف الدم اکثر عضاء است و ضماد او جالب اسهال و موی و التیام دهنده زخمها و با سرکه
سوختگی جهت ورم قضیب و انثیان و با شراب جهت اورام بارده و با روغن مورد منع
جهت ریختن موی مؤثر و بغایت سود او و فرزجه او با پیه مرغ که و حقنه او جهت
قطع خون حیض و تقویت رحم و رفع اسهال نافع و مداومت خوردن او مولد سوداء و مصلحش
سکنجبین و قدر شربتش یک مثقال و بدلش دو وزن او مورد است **سالانذرا** اسم یونانی نوعی از عصایه
و آن حیوانیست شبیه بمار و دست و پا دارد و دستها کوتاه و بطی الحرکه و ابلق اندرزدی
و سیاهی و دنبالش کوتاه و بعضی بلبلان اغو بردن گویند و آتش در او تاثیر نمیکند و اگر
در تنور آتش اندازند افسرده کند یک مثقال از سموم قتاله و بغایت گرم و خشک و معفن و مقرح
جلد و تدهین روغنی که در او جهرا نجند باشند ریزنده موی و فره کننده عضو است و چون دست
و پای او را قطع کرده حشای او را اخراج نموده در عسل چند روز بگذارند عسل او جهت درد مفاصل

داو رام بارده ضماد او نافع و خوردن آن قتال و فادزهر او تخم سنگ است
و زغن بریست و مزغه بلدی مسمی بجلپاس و او از جلپاس کوچکتر است و شبیه است و شبه
بجوودن و نقطهای سیاه و نسیم جلپاس نیست و ملاقات خون او بر جسد مورث
برص است و در سیم گرم و خشک و ضماد کوبیده او بر اعضا جاذب پیکان و خار و رافع
ثالیل و تضمید خشک و بر بدن گرم زده مسکن الم و چون شکافته بر موضع گزیدن
عقرب گذارند درد را ساکن کند و طلای خشک او با روغن زیتون جهت روییدن
و رفع احتباس بول و قطور زبل و خون و بول او با اندک مشک در احلیل جهت رفع فتق و بسیار
مؤثر و جلوس در طبیخ او همین اثر دارد و خوردن داغ او مورث سل و امراض ردیه و مصلحش
ریباس و امثال است **سامان** اسم فارسی نوعی از بردیست بسیار نرم و باریک و مایل بزردی
و از او حصیر ترتیب میدهند سرد و خشک و جلوس بر آن باعث فرح و در رفع بواسیر
نافع و سوخته او قاطع نزف الدم **سابیج** معربانه فارسی اسم بیروج است **سانابون**
و **سالبوس** سلیخا البوس است **سامی** اسم هندی ملح القلی است **سافد** و **ساقی ابیون** بر سیاوشان
ساسادکشت بزر الانجره است **سالیون** اسم یونانی کرفس است **ساوین** اسم یونانی هندبا است
سالبریا و **سالمودیون** اسم یونانی خصیه الثعلب است **ساق الحمام** بلغت مصر رعی الحمام و انطاکی گوید کان
نار فیصر است **ساغینیون** و **ساغاپیون** اسم یونانی سکبینج است **سافرولس** اسم یونانی فرفوزج است
ساروم اسم یونانی عصابه است **ساطریون** اسم یونانی خبدوار است بمعنی مختلط الارواح است
ساذیفون اسم یونانی شیخ است **ساکی** اسم هندی حب النیل است **سالیط**
اسم یونانی حجر الفرات است **سایم** آبنوس است و گویند نانخواه است **ساماخوا** اسم سریانی
باد آورد است **سالاغرادیون** اسم یونانی کیکج است **سانتل** اسم هندی صعتر است **ساد**
اسم فارسی زرور است **ساکوه** اسم هندی ساج است **ساکوبا** اسم هندی حجر البهت است
ساب اسم هندی جیث است **سالک** اسم هندی کندر است **سپستان** لغه فارسی و بعربی دبق

ساس اسم فارسی فاعی و فات
سادسل اسم هندی ...

نامسند

نامسند ثمر درختیست زیاده از قد قامتی ساق او مایل بسفیدی و برگش مدور و بزرگ
و بارش در خوشه اول زرد و بعد از خشک سیاه میشود و در حرارت و برودت معتدل و در اول
نرم و مسهل محرور المزاج و مواد سوداوی و مزلق و ملین سینه و حلق و مسکن حدت صفرا و عطش
و قلیل الغذا و مقوی امعا و جهت حرقة البول و سرفه حار یابس و اخراج کرم معده و خشونت صوت
و گرفتگی آواز و سحج کاند دای سند بهم رسد و اصلاح او بیشتر ادویه مسهله و تبهای بلغمی نور
نافع و ضماد مطبوخ او در درد و شاب خرما جهت گشودن دمل آزموده است و قدر شربتش از بیست عدد
تا بیست مثقال و مضعف معده و گویند مضر جگر است و مصلحش گلشکر و در غیر آن عناب
و بدلش خطمی **سبج** بفارسی شبه و شوق گویند سنگیست سیاه و براق در زدد شکل و بک
دور دوم سرد و در سیم خشک و خوردن او جهت خفقان و گشودن سده و ریزانیدن حصاه
و تقویت معده و بجلد بک او با کشان مقوی دل و اکتحال محرق مغسول او با عسل جهت جلای بصر
و تقویت چشم بغایت نافع و بهوسته در آن نگاه کردن مانع نزول آب و مقوی باصره و شبایج
و نگاه داشتن او جهت رفع چشم بد و تعلیق او بر سر اطفال و در ردمه و مضر سپرز و مصلحش
آب انجیر و چون سطور رقیقه چند بر صفحات از سوره لم یکن نوشته صاحب لقوه پیوسته در آن
نگاه کند و در غراد نظر کند و مرآت روز لقوه او رفع میشود و از مجربات شمرده اند و نگاه داشتن
قطعه او که بقدر یک مثقال باشد جهت رفع فزع و وحشت آزموده است **سبع** اسم جمیع حیوان درنده است
سبع الالوان سیاوشان است **سبع الثمرا** فیتمونست **سبابت** از اد درخت است **سبوس گندم**
اسم فارسی نخاله است **سبزه قبا** بلغت اصفهان اسم شقراق است **سپیچ** خنفساء است **سپاهو**
سپاری اسم هندی فوفل است **سبطکی** اسم هندی وزغه **سرغم** اسم فارسی شاهسوم
بنابی بعد از سین هندی قسمی اندپش است **ستاوی** اسم هندی بوزیدانست **سحلاط**
اسم یاسمین است **سجیده** بلغه یونانی اذخر است **سحاب** بلغه اکسیریان زیبق است **سحالة الجص** صفح
سوداب اسل است **سخبر** بخای معجمه اسم گیاهیست شبیه باذخر و برشاخ و تلخ و بدبو و در سیم گرم

اسم هندی هم

دخشک و مقوی معده بارده و مفتح سده و جگر و هاضم و قاطع بلغم لزج و محلل ریاح و جهت
صرع و سکته و فالج نافع و مضر محرورین و مصلحش ... و قدر شربتش یکمثقال
و بدلش بکوترین نیم او ... سنخدفون و سنجنیس ... سنجر ... سنخلوس
اسم سریانی ... سنخیدس اسم یونانی درختی مصطکی است سنخینا اسم
یونانی مصطکی است سخاله انجا نظرات سوهان چاکند و آنچه در جیب کوفتن ... ازان بریزد
سد ابفارسی کنار گویند مراد ازین اسم کوبیده اوست و بری او بری خار و خاک ... مند
و بستانی گرم خانه و ثمرش بزرگتر و لذیذتر و ثمرش شبه بسنجد و خوشبو و شیرین و با اندک
ترشی زرد و سرخ میباشد تازه چوب او در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک
و قاطع نزف الدم و مانع قروح امعاد اسهالی که از ضعف معده باشد و مانع استسقا و ...
و حقنه او بدستور جهت جراحات امعا ... و ... جهت ... نافع و قدر
شربتش تا هفت مثقال و برگ او جهت زخمها و تنقیه چرک بدن و تقویه موی و منع
سقوط آن و تقویه اعصاب و طرد هوام و ضماد او با شراب جهت نضج دمهای و تحلیل
آن مفید و به دستور طبیخ تازه و خشک او همین اثر دارد و ثمرش در اول سرد و در دوم
خشک و بعضی در اول گرم دانسته اند و نارسیده ترش او قابض و لزج و مسهل صفرا
و رسیده او قلیل الغذا و دیر هضم و صالح الکیموس و ثمر طلع او مسهل صفرا و معده
و امعا و مطفی حرارت غریبه و خوردن ترش او مانع صعود بخارات به دماغ و رافع صفرا
و تشنگی و آب شیرین او مفتح سده و کشنده کرم معده و مضر مبرودین و مصلحش
گلقند و در مزاج محرور سکنجبین و مغز خشک او قوی القبض و آرد و ... سویق النبق مسند
جهت اسهال مراری و قرحه امعا نافع و ضماد شکوفه او در حمام جهت دفع بثور مجرب و دانه
او ثابت قابض و ضماد کوبیده او جهت شکستگی اعضا و تقویه آن مجرب و طلای مطبوخ او جهت
که غلیظ کرده جهت سستی اعصاب و عضلات و ... الطفال مؤثر و چون دانه ... را

کلاب عسر البول ...

بکلاب آغشته زرع نمایند از برگ و بار او بوی گلاب آید و چون بعسل الوده باشد ثمرش شیرین
شود سلاک بیونانی فنجن و در قوق کابن و در یلم هم نامند بستانی او از درخت انار کوچکتر و برشاخ
و برگش ریزه و بدبو و بسیار سبز و گو باغباری بر او نشسته و گلش زرد و در سیم گرم و خشک و ثانی
او را خشکی کمتر و برگ و عصاره او مدر بول و حیض و مجفف منی و مسقط جنین و قاطع باه
و مفتح سده و محلل اورام و ریاح و باد باقیه و جهت سپرز و یرقان و قولنج ریحی و امراض سینه
و مقعد و رحم و حصاة و بوی او ... اشامیدن او که با شث خشک جوشانیده باشند
جهت تسکین مغص و درد پهلو و سینه و تنگی نفس و سرفه مزمن و ورم حاره و عرق النسا
و مفاصل و لرز و تبهای بارده و چون با روغن بجوشانند جهت اخراج کرم شکم و طبیخ او در
جهت استسقای لحمی و خوردن او با نمک جهت حدت بصر و خوابانیدن او در انف بوی پیاز و سیر
و قدر قلیل او مقوی باصره و مشهی و با انجیر و گردکان جهت سموم مشروبه و سموم هوام و مداومت او
هر روز بقدر یکمثقال جهت ازاله فالج و رعشه و تشنج و تخم او بر همین اثر دارد و آب طبیخ او بقدر ... او
با دوا و فیه عسل جهت فواق مجرب و چون داخل شیاف کنند باعث خوشبوئی آن و شدت
اسکار و رفع ضرر آن میکردد و مورث صداع و ثقل سر و مصلحش انار میخوش و به شربتش
و اشامیدن تخم او بقدر هجده قراط با شراب جهت رفع مضرت ادویه قتاله و نیم درم او
جهت عرق النسا و دو درهم او جهت ازاله گزیدن درد عقرب و رتیلا مجرب و به دستور
جهت گزیدن سگ دیوانه مفید و مانع حمل و حقنه طبیخ برگ سداب با روغن زیتون جهت نفخ امعا
و نفخ رحم و ضماد او محلل خنازیر و با عسل جهت درد اختناق رحم و مفاصل و ضماد مطبوخ او در روغن
زیتون جهت عسر البول و با انجیر جهت استسقای لحمی و ... جهت تهیج مجرب با سرکه جهت رعاف
و با فسق الفار جهت ورم انثیان و با موم و روغن جهت بثور و با نطرون جهت بهق سفید و جمیع
اقسام ثالیل و با شب و عسل جهت قوباء و با سرکه و سفیداب و روغن گل سرخ جهت حمره و نمله و قروح
رطبه سر نافع و با خود داشتن باعث گریختن حیوانات موذی و صاحب سم و قطور عصاره

که در پوست انار گرم کرده باشند جهت درد گوش و اکتحال او با آب رازیانه و عسل جهت ضعف باصره
و سعوط عصاره او جهت ام الصبیان اطفال نافع و مداومت خوردن او مضعف باصره
و مصدع و محرق اخلاط و منی و مصلحش سکنجبین و انیسون و قدر شربتش تا سه مثقال
و بدلش صعتر و صمغ بستانی و بری سداب بغایت گرم و خشک و غره ثافیاست و جهت
و جهت قرح چشم و تحلیل خنازیر و برص و فرزجه او بقدر یکدانگ جهت اخراج جنین مجرب و کسی
بوئیدن بری او باعث رعاف قوی قتالست و روغن سداب که بجوشانند او را با چهار جزو
آب و ده جزو روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهت برودت گرده و مثانه و درد کمر
و استرخا و درد پهلو و ریاح و رفع ارز و گرانی سامعه و خوردن او بقدر نصف اوقیه در حمام
جهت رعشه مجرب و حقنه او جهت مغص و قولنج ریحی و خلطی نافع سلاسبر برگش باریکتر و کم شاخ
تر و بدبوتر و تندتر از بستانی و در چهارم گرم و خشک و بسموم اقرب و چهار مثقال او کشنده
ازو قلیت و از ملاقات مطبوخ او ورم میکند و عصاره او را چون بر آهن و آبگینه ٤
بمالند مانع زنگ او میشود و چون در مکان کوسفندان و مرغان بریزند حیوان موذی
مقارب آن مکان نکند و ضماد پوست نبات او با شراب جهت داء الثعلب نافع و چون
برگ او را کوبیده ضماد نمایند موجب جذب مواد و احراق و موثر آن میگردد
سلاکس نیاج است سلدون بلیح است سلاب اغرابا اسم سریانی فراسیون است سرجس
اسم فارسیست و بیونانی ... نامند و در توق کابن و در یلم جانه گویند و آن نبتیست
سیاه مایل بسرخی و پرگره و پر از ریشهای باریک و بیساق و بیثمر و بیگل و شاخی
از آن بیخ برویند بقدر ذرعی و کمتر از آن و برگهای او پیازواید و خشونت نزدیک بهم بشکل
موهائی که در بال مرغان میباشد نوع ماده او شاخ و منخر ... رگ مرتفع و در دوم
گرم و در اول خشک و مجفف بلدم و جالی و مفتح و رافع قمل و مسقط جنین و مسهل قوی اخلاط
کرم شکم خصوصا با جوز سیاه و سقمونیا و عسل و شراب و امثال آن و مفرح و دافع

بجار کلادی

بجار سوداوی و محلل نفخ و تا چهار سال قوتش باقیست و جهت خفقان عسر العلاج و جراحت گرده
و مثانه و اشامیدن یکمثقال او با سه عدد زرده تخم نیم برشت سه روز متوالی جهت رفع
کوفتگی اعضا و سقطه و ضربه بغایت مفید و چون از نوع نر او شش رطل تازه او را بقدر
با قلی ریزه کرده در دوازده رطل عسل بجوشانند تا مهرا شود و با عسل یکسال نگاه دارند هر روز
چهارده مثقال بنوشند جهت دفع دردهای کهنه مجرب و در ورش جهت رفع جراحات و ... بلطیه
عسر العلاج بغایت آزموده است و برگ تازه او ملین طبع و چون چند روز بیاشامند
مواد منتنه چشم را به یک دفع میکند و ضمادش بر هر عضوی موجب اخراج فضول آن
و جوف باضا بر سر طلا کنند در منع نزول آب مجرب دانسته اند و چون در خانه برگ او را
فرش کنند یا آب طبیخ او را بپاشند کیک را بر طرف و مضر ریه و مصلحش شنج ارمنی و قدر شربتش
تا دو مثقال قبیل است سرنج از قلعی سوخته و سفیداب سوخته بهم رسد و شبیه
بشنجرف و از آن کم رنگتر است و طریق ساختن او در دستوران مذکور است سرد و اکثر
از سفیداب و خشکی او زیاده و از سموم قتاله و طلای او با روغن گل سرخ و روغن زیتون
جهت رویانیدن گوشت و نرم زخمها و تنقیه چرک آن و بردن گوشت زیاد و گوشت مرده
و قطع بد بوئی زخم و سوختگی آتش و باز داشتن سیلان خون و حقنه او با پیه بآب بارتنگ
جهت قرحه امعا مفید است سرو درخت معروف است و شبیه بجوز رومی و در اول گرم و در دوم خشک
و ثمر او کرم تر از سایر اجزا و صمغ او گرمتر از ثمر و تند و رطوبت سائله او ضعیف تر از قطران و قدر
شربتش است دانه او جهت رفع سیلان فضول و با مرصاف جهت تقویه مثانه و رفع بول
در فراش و اشامیدن دو مثقال از برگ سائیده او با نیم مثقال مرصاف جهت تقویه مثانه و عسر
بول مفید و مضر ریه و مصلحش کثیرا و محرق مغسول او جهت سوختگی آتش و غیر مغسول او جهت جراحات رطبه
و عصاره ثمر تازه او جهت بواسیر الانف و ضماد پخته او در سرکه که با ترمس مخلوط کنند جهت قلع اندبهق
و سفیدی ناخن و با ادویه مناسبه جهت فتق و التیام جراحات و تقویه اعضای سست

وقطع نزف الدم و تخفیف نزف الدم و تخفیف خونها و تحلیل اورام و رفع اعیا و با آرد جو بات
جهة جمره و غله و سوختگی و غرغره طبیخ او جهة درد دندان و قروح لثه و جنبه و استرخای آن و بخور او
جهة کرم انبذان هوام خصوصا پشه و لعوق او با عسل جهة سرفه کهنه مجرب و مقوی معده و ادرار
میدان او با شراب جهة قطع نزف الدم و قرحه امعا و منع انصباب فضلات بمعده و رفع
نفث الانتصاب و ذرور جمعش جهة بواسیر مقعد و بواسیر الانف و با کلنار جهة قروح
رطبه و خوابیدن او جهة رفع سیلان آب بینی نافع و چون ثمر و برگ او را با آطو و آب
و سرکه طبخ نمایند تا مهرا شود پس بروغن کنجد جوشانند و ثقل او را بر موی خضاب نمایند
و روغن را طلا کنند جهة سیاه کردن و دراز کردن و حفظ سقوط او مجرب و نضج او بار روغن
زیتون جهة تقویه معده نافع و بدلش مثل آن از زورت سماق و نصف او پوست انار است
سرطان بحری بفارسی خرچنگ نامند در دویم سرد و تر و با جذب و تحلیل و بهترین او قسم
ماده است و علامتش اینکه چون سوزنی بر پشت او فرو برند آب سفیدی ظاهر گردد و بهی
محرودین و کثیر الغذا و بطی الهضم و رده از طبیخ او با کرفس و رازیانه مفتت حصاة و مدر
حیض و فضلات و سحوق او با بادرنج جهة سم عقرب و با شراب جهة عسر بول و با شیر
الاغ جهة گزیدن رتیلا و عقرب و غرغره شیر کوبیده بقدر یک سکرجه جهة خناق و درد
لوزتین سریع الاثر و ضماد تازه کوبیده جهة جذب سموم و تسکین گزیدن عقرب و اخراج
پیکان و خار از اعضا و تحلیل اورام حاره نافع و تعلیق چشمهای او جهة تب غب و تعلیق
پاهای او بر درخت میوه دار جهة حفظ سقوط آن و مطبوخ دو سه عدد او که اطراف او را قطع
کرده جوف او را با خاکستر تاک و نمک شسته و با آب صاف تطهیر نموده و با جو مقشر طبخ
داده بنوشند جهة سل و دق و سوزش اعضا و هزال مفرط حار مجرب و بدستور محرق او با صمغ
عربی و ادویه مناسبه همین اثر دارد و بجهة بواسیر نهایت نافع و ضماد محرق او جهة سرطان انسان
آزموده است و چون چند عدد از آن زنده در دیگ مس با قلیل آب بسوزانند تا خاکستر شود هر روز
یک ملعقه را

یک ملعقه را با ناشتا وقت آب بنوشند جهة رفع سم سگ دیوانه گزنده مجرب است و باید
بر موضع زخم مرهمی از روغن زیتون و سرکه گذاشت و اگر مدتی از گزیدن سگ گذشته
باشد بقدر دو ملعقه هر روز بدهند و گویند شرط احراق او بجهة این امر وقت است
که آفتاب در سرطان باشد و با مقابله قمر باشد و شعرای یمانی طلوع نموده باشد
و بدستور هر گاه بکحر و محرق مذکور نیم جزو خطیانا و عشر جزو کندر را اضافه نموده سه روز
و زیاده هر روز سه مثقال با آب سرد بنوشند رفع اذیت سگ دیوانه گزیده مینماید و بدستور
چون سه مثقال خاکستر مزبور را با یک مثقال و نیم خطیانا با شراب بنوشند همین اثر دارد
و ضماد خاکستر او با عسل که با هم طبخ داده باشند جهة باد مقعد و شقاق که از سرما
باشد و شقاق ماده سرطان نافع و گویند مضر مثانه است و مصلحش گل قبرسی و گل مختوم
و قدر شربتش از سوخته سه مثقال و از خام و پخته او یک مثقال است سرطان بحری خرچنگ دریایی
دو قسم است یکی آنکه چون از آب بیرون آرند متحجر شود و آن سنگینتر بقدر سرطان نهری و از آن
کوچکتر و صدفی و نرم و در دویم سرد و خشک و سوخته او را جلا و تلطیف بیشتر و جهة
رطوباتی که در طبقات چشم ریزد نافع و مقوی عضلات چشم و جهة ناخنه و سلاق
و درمو و قطع نزف الدم جراحات و سنون او جهة جلای دندان و طلای او جهة کلف و نمش و بعد است
و قسم دیگر شبیه بسرطان نهری نهایت سفید و شبیه بجلات و صیادان ماهی در طعام
دیلم و نون کابین او را انقلات نصب بمعنی ده صید ماهی با آن میکنند سرد و تر و محرق او در خواص
ضعیفتر از قسم اول و کشنده است سراج القطرب هر گیاهی که در شب درخشد باین اسم نامند
و قطرب اسمیست شامل کرم شب تاب و شامل کرم حیوان بقدر مگسی که بر روی آب
همیشه حرکت کند و سراج القطرب بخصوص اسم او داقیوس و انجیلادت اخیری بیغه مغول نبات
کثیر الوجود میان گلستان و گلش مانند گل سرخ و تخمش بقدر گردکان و ماکول و بعضی مردم البطه و در
افیونوس مذکور شده مولف تالابح گوید از مطلق این اسم مهروح ضمنی است سرکه هندی

اسم کاغی است مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی سرتق معرب از سرتخ فارسی
و آن قطف است سرجدال اسم شافی کرفس است سراج القطب حباحب است سرطراط
فالوزج است سرموطم اسم اندلسی جوز رو بیت است سراج القطرایل نباتیست
که چون خشک نشده باشد درخشد و گویند مهروج الصنم است و گویند اسم مشترک است
مثل سراج القطرب سرهاد اشنان است سراد خلال است سراج الظلام کندس است سرابون
اسم یونانی اسارون است سرجین اسم یونانی پرسیاوشان است سرحفون
اسم یونانی شیطرج است سروجبلی عرعر است سرحان ذئب است
سرمقیون زعفران محرق است سرجه اسم ترکی عصفور است سرحون بلبل العبد ازرا
ستماراب سربخ اسم فارسی اذان الغراب است سرکرمزیات اسم شیرابنه است
سرمه اسم فارسی اثمد است سرکین گاو اسم فارسی اخثاء البقر است سرکین اسم
فارسی زبل است سراویل الطلول قسم اخیر لسان کبیر است سرکین سوسمار اسم فارسی
بعر الضب است سرکین خروس اسم فارسی خرو الدیک است سرب سوختنی اسم فارسی
آبار است سرشیره اسم فارسی اشراس است سرنیم ماهی اسم فارسی غری السمک است
سرکه اسم فارسی خل است سریشم پوست جوانات غری الجلود است سرم بلغه شیرازی
وان فتاع است سرهن اسم هندی حب النیل است سرس اسم هندی
لحیة التیس است سرکی دال اسم هندی عنب است سرسون اسم هندی خردل
ابیض است سراسول اسم هندی خر است سرما اسم هندی اثمد است
سرماشق اسم ترکی عشقه شیده است سرما برای معجه اسم بیند الخطاف است
نزد اهل بغداد ستا معرب او البوس یونانی است سنبول اسم هندی ارنب است سمی
سنبولی بلغه فرنگی چوبیست که بجای چوب چینی در علت آتشک و غیره استعمال میکنند
و ظاهرا چوب صنوبر باشد چه مولف تحفه و گرچه چوب صنوبر را نایب مناب چوب چینی
بیان نموده است

بیان نموده است و حقیر مشاهده آن نموده و فرقی نیافته است سطرونیون بیونانی اسم
نباتیست که اکثر در گندم زار میروید و با گندم میرسد ما بین گیاه و شجر و ساقش باریک
و پرگره و بی شاخ و برگش بقدر انگشت ابهام ما بین استداره و طول و سر برگها او بخته
حادث یکدیگر متباعد و در رنگ شبیه ببرگ کلم و در اواخر شاخ شجهای ریزه و بجای
ثمر قبها بر آن منشعب و سفید صنوبری و گلش سفید و زرد و تخمش در او سفید
و با اندک تلخی و خوشبوئی و تندی و معطش و او غیر کندش است و تخمش مثل زیره در
اخر سیم گرم و خشک و بیخش قویتر از سایر اجزا و مستعمل نهایت جالی و تند
و مدر حیض و قاتل جنین و محلل قوی و جامه با او شسته سفید شود و آشامیدن او با عسل
مسهل رطوبات بارده و جهة امراض جگر و عسر نفس و یرقان سددی و با جاوشیر
و بیخ کبر محلل ورم سپرز و مدر بول و مفتت حصاة و ضمادش با آرد جو و سرکه جهة جرب
متقرح و مطبوخ او با شراب و آرد جو محلل اورام حاره و سعوط او جهة تنقیه دماغ از فضلات
و قطورش در بینی جهة درد دندان و در فرزجات منقی رحم و در ادویه چشم جالی و مقوی بصر
و طلای او رافع بهق و جمیع آثار و با گل ارمنی جهة جگر و جرب نهایت مفید و سعوط ربع
درهم او با بیست عدد زیره کرمانی در زیت الانفاق جهة لقوه مجرب دانسته اند و قدر شربتش
تا نیم مثقال و مضر سینه و محرق اخلاط و مصلحش کثیرا و مولف اختیارات او را انجوطیشا و مولف
تذکره کندش نامیده است و در این نسخه غالب است بخلاف سطرونیون و بجب حبته
ظاهر میگردد و بغیر از بود کندش میباشد سطاخیس بیونانی نباتیست گیاهش ما بین گیاه
و شجر و شبیه بفراسیون و از آن درازتر و سفیدتر و پر برگ تر و برگش ریزه و سفید
و خوشبوی و مایل بکراهت با اندک رغبه و شاخهای بسیار از یکجا رسته و گلش ریزه
و مایل بزردی و انبوه و طعمش تند و تلخ و منبتش دامنهای کوه و زمینهای خشک در چهارم
گرم و در آخر اول خشک و مدر قوی بول و حیض و مسقط جنین و مخرج آن و مسکن خفقان بارده

ومنقی مرة السوداو جهة توحش وماليخوليا و وسواس و دردهای ریحی شکم و تقویه دل نافع
و قی کردن با مطبوخ او جهة سک دیوانه کزیده قبل ازانکه از آب ترسد مجرب دانسته اند و چون
در روغن زیتون جوشانیده در کوش چکانند و به دستور بر دندان طلا کنند جهة دفع
دفع درد دندان نافع و قدر شربتش تا یک مثقال است طرطیون اطیوس یونانی نباتیست که بر روی آب
بهم رسد شبیه بادرنجبویه و پیچ سردو تر و رادع اورام حاره و جهة حرقة البول و ادرار
خون کرده و التهاب اعضا نافع و در جمیع افعال قریب بطحلب است سطاولون یونانی
اسم نباتیست ما بین شجر و کیاه و شبیه بعشقه و بر اشجار مجاوری پیچد و بتنهائی نیز می روید
و کلش شبیه بنفشه و چندین عدد نزدیک بهم مثل خوشه و اندرون و کلهای زرد و سیاهش
سبز مایل بسیاهی و برکش مثل برک بنفشه و ضخیم و در اصفهان کل عقرب و بفارسی
برابر آن و در با عهاب بار است و او غیر فانه ستین برکب القوی و رادع اورام حاره
و بارده و برک کل او را چون کوبیده ضماد نمایند جهة کزیدن عقرب و زنبور و رتیلا
و سایر هوام شبیه باو ضماد امجربست سرکا لونه سریانی و آن میعه سایله است
شراك زرنباد است سطبوس اسم یونانی حنا است سطیمون اسم
یونانی رود فراست سطحیلون اسم یونانی حبه دار است سطفلین اسم
سریانی جزر است سطاح اسم جنس کما هست که بر روی زمین پهن
شود سعد بخیت بقدر زیتون و برک تر از آن و سیاه و اندرونش سفید و خوشبو
و بفارسی مشک زمین و بترکی طبلاق و در نون کابن اسکونا مند برکش شبیه برک
کندنا و از آن دراز تر و باریکتر و با صلابه و اندک خشونت و کم عرض و در آخر دوم کرم و خشک
و مجفف بلدع و مدر بول و حیض و مفتت حصاه و مفتح افواه عروق و مخرج عقوبات
و جهة ستم عقرب شربا و ضمادا نافع و به دستور جهة تقویه اعصاب و تحریک باه
بسیار مؤثر است و استشامیدن او جهة زیاده کردن فهم و عقل و رفع ریاح و تقویه معده

ونکوئی بخار و خفقان و یرقان و صداع بارد و بواسیر مقعد و بوی الانف و تقویه
باضمه و بار و غن حبه الخضراجهة درد کرده و سردی کرده و مثانه و تقطیر البول و قبهای کهنه
و قطع قی و جهة مرده رحم و بهم آوردن دهن رشته با دو ضمادا و حمولا و جهة تقویه دندان و لثه
و خوشبوئی دهان و رفع قروح آن سنونا و جهة کوشت آوردن جراحات مزمنه
که سبب زیادتی رطوبات باشد و جهة دردهای بارده و ریحی دنبورا و ضمادا نافع
و قطورا او جهة کرانی سامعه و طلای او با زفت جهة جوشش سر و غول او جهة سرخ
کردن کونه و داشتن میلان یکوفیه از شراب که بکوفیه آن از دیگر طول شراب جوشانیده
باشند جهة رفع کرم معده مجربست و استعمال کردن او باعث فساد فوت است و مضر
حلق و صوت و مصلحش شکر و مضر ریه و مصلحان انیسون و مداومت او محرق خون و مولد
جذام و مصلحان سه روز در سه که خیسانیده نشت و قدر شربتش با دو مثقال و بدلش
مثل او سنبل الطیب است و نصف او مرو و ربع آن دارچینی و قسمی از سعد هندی
که شبیه بزنجبیل است و موضوع او برنک زعفران از جمله سموم و محرق و مقرح جلد و دود
او مورث جنون و زیاده از آن کشنده است و طلای او در دو ساعت موی را سترده
باعث جراحت جلد میکردد سعدان اسم عربی اسم کیاهیست شبیه بکیاه خشک
و خاردار و سفید تر از آن و برکش از آن نرم تر و ثمرش مدور و پر خار و تخم او بهن است و اعراب
معتقدند که بیخ و ثمر او مدر بول و قاطع زحیر و اسهال است سعوط آنچه در بینی کشند و مایع باشد
باین اسم نامند و از اختراعات جالینوس است و عود العطاس را نیز باین اسم نامند
سعالی و سعال مجرب بوست و حشیشة السعال نیز کویند سعد عودبلسان است
سغبر بغین معجمه سرخس است سغبین بدستور بغین معجمه سکبینج است سغوجل
بفارسی و بترکی دالان جیوانامند و معروف است شیرین او در برودت قریب الاطراف
الاعتدال و در آخر اول تر و مدر بول و مقوی معده و دل و دماغ و مفرح و مسرت افزای روح

حیوانی و نفسانی و طلای آب او که کرم کرده استعمال نمایند جهة رفع تهییج اطراف
و سوء القنیه مجرب و ترش او در اول سرد و در دوم خشک و در تقویه معده و بیرون از
شیرین و جرم هر دو قابض و اکثر مسهل بعضی خصوصا بعد از غذا و حابس طبیع
حار المزاجند و در طلای معده و بوئیدن اقسام او مفرح و مقوی قوتهای روح حیوانی
و نفسانی و خوردن او جهة تفریح و رفع وسواس و کلست و خفقان و حفظ جنین از اسقاط
و برانگیختن اشتهاء و ضعف جگر و معده و قم آن و جهة یرقان و درد سر مزمن و نزلات
و منع صعود بخارات بدماغ و انصباب مواد و رفع خواهش کل خوردن و امثال آن و اسهال
و تشنگی و التهاب و رفع مستی و حرقة البول و عطشان و قی و درد فم معده که از ریختن
مواد محترقه باشد و ازاله بدبوئی عرق نافع و آب او جهة رفع نفث الدم و جرم او اسلد
و در مضرتها قوی تر از آب او و مصلحش مربا کردن او است با عسل و قطورات او در احلیل
و قرح حب حرقة البول و عطشان و جراحات مجاری بول بغایت مفید و بریان
کردن او در آتش بقدری که رنکش تیره شود جهة قطع اسهال مزمن مجربست
خصوصا چون جوف او را خالی کرده جوز بوا را ریزه نموده در آن جای داده پخته
باشند و مضر احشای ضعیفه و مخشن قصبه ریه و مورث رعشه و سدد و قولنج
خصوصا جرم عرمرباى او و مصلحش عسل و انیسون و امثال آن و قدر شربت
از آب او در تداوی تا سی مثقال است و رب به ترش در آخر اول سرد و خشک و قابض
و قاطع قی و اسهال مراری و مانع صعود بخارات و مسکن تشنگی و حرارت و درد معده
و امعائی که خلط موجود باشد مسهل و مضر صاحب سعال است و رب به شیرین
قریب الاعتدال و بیوست در او غالب و قریبی او کمتر از قسم ترش و در جمیع افعال مثل آن
و در احشای ضعیف اثر زادت و قدر شربت هر یک از آن تا بیست مثقالست
و شکوفه نانه به معتدل و با قوة قابضه و مسکن درد سر و غلیان خون مقوی دماغ و دل

و معده و مربای او جهة تقویه احشا و سینه و دل و خفقان حار و منع صعود بخارات
مؤثر و ضماد جرم به و شکوفه او بدستور و برکش جهة حبس فضلات از انصباب باعضا
و اورام حاره چشم و سایر اعضا و تضمید برک آن بجهة تخفیف زخمها نافع است
و برزی که بر روی به میباشد که زغب و خمل میکویند بسیار قابض و بغایت مضر حلق
و صوت است و در زورش جهة نزف الدم جراحات مفید و خاکستر شاخهای نازک
و برکهای تازه روئیده در همه افعال بهتر از توتیا و جهة سلاق و حکه و سیل و در معده جرب
نافع است و روغن به که آب مطبوخ او را با نصف آن روغن زیتون جوشانیده باشند
تا روغن حابس باقی بماند سرد و قابض و جهة جرب رطوبت رطب و سنونه سر و قلعه
و قروح دهان و دوار و طنین و بامانکی و حرقه رحم و بول و منع ادرار عرق مفید و اشامیدن
جهة نفث الدم و صداع حار و ورم جگر و اسهال مزمن و زحیر حار و قرحه امعا و رفع
سم زراریح و ربود خشب الصنوبر نافع و حقنه او نیز همین اثر دارد و روغنی که از شکوفه
به بطریق روغن کلسرخ ترتیب دهند در افعال ضعیف تر است و ببدانه در دوم سرد
و تر و با اندک قوة قابضه و لعاب او جهة خشونه حلقوم و حلق و سرفه حاره و یابس و تسکین
حرارت معده و تبها و سوزش زبان و دهان و بثور دهان و طلای او جهة سوختگی آتش
و رفع ضرر حرارت آفتاب بغایت نافع و مضغ دانه او جهة رفع کندی دندان مفید و مغز
دانه به مبهی محرورین و موافق اعضای تنفس و جهة سل و قرحه امعا و سعال و کرفتکی
آواز نافع و قدر شربتش دو مثقال و از لعاب او تا ده مثقال و مضعف و مرخی معده
و مصلحش در مبرودین شکر و در محرورین بازیانه و بدلش بزر قطونا ساذکس اسم یونانی
نباتیست که در معموره نیز میروید ساقش تا بقدر دو شبر و برکش مشرف و متفرق و شبیه
به برک ساهتره و از آن بزرکتر و کلش بر رنک تر از اقحوان و وسط آن زرد و بعضی اکل زرد
و دو طرفش سفید و در طعم مایل به تندی و تلخی و خام و پخته او از ماکولات است و بعضی او را از

اقسام پیاز بری دانسته اند در آخر دویم گرم و خشک و مدر بول و حیض و مفتح سدد و احشاء
و مقوی معده و مسکن درد گرده و مثانه و تریاق سموم و دو مثقال از آب او با شکر و عسل
و هلیله زرد و مسهل اخلاط غلیظه و بدستور تخمش دو مثقال او با مثل او هلیله و عسل مسهل و قوت
و مضر جگر و مصلحش کثیرا **اسقیل بیون** اسم یونانی نباتیست برگش شبیه به برگ خیار و در برگ
جا دشیره و ساقهایش بقدر زرع و شبیه بساق رازیانه و تخمش شبیه بالبوس و از آن بهتر
و ثقیل الرایحه و بیخ او شبیه بجزر و منبت او اماکن رطبه است و در دویم گرم و در آخر خشک
و مسهل بلغم و مفتح و جهت یرقان سددی و قولنج و درد جگر و عسر نفس و ربو و صرع و بواسیر
و اختناق رحم و قطور آب تازه او جهت تنقیه گوش و ضماد او جهت بواسیر و نواسیر نافع و آشا
میدن تخم او و جلوس در طبیخ او جهت اختناق رحم و بخور او جهت سبوت و لیثرغس و سکته
و صداع مزمن بغایت مؤثر و نطول او با روغن زیتون جهت اثر دارد و ضماد کل او با شراب
جهت منع زیادتی قروح خبیثه و نمله مفید و مضر کرده و مصلح او کتیرا و قدر شربت از ثمر او
تا دو مثقال و از بیخ او تا دو مثقال و جهت یرقان بیخ او بهتر از ثمر است **سفید مرزبا** صفهان
سفید سلمه نامند و آن اسم فارسی نوع صغیر عصی الراعیست **سفیدسفدا** اسم
فارسی حرمل است **سفالن** بیونانی اسم خیار است **سرغل مهکی** اسم شلست **سفدیون**
سفلا **ررر** اسم یونانی شحم حنظل است **سفلیوس** اسقولوفندریون است **سعنس** اسم
یونانی سمکه صیدست **سعیوش** اسم فارسی بزرقطوناست **سعن الکرم** عالیج
الکرم است **سعید آب** اسم فارسی اسفیداج است **سفیداب رومی** اسم فارسی اسفیداج جصا
صین است **سفید مهره** اسم فارسی قسمی از ودع است **سفال** سفیدولر ودواست
و اسم فارسی خزف است **سفید خار** اسم فارسی شوکة بیضا **سقونیا** ادرابعربی محموده
نامند عصاره نباتیست برگش که شاخهای بسیار از یک بیخ میروید و بقدر سه چهار زرع
برروی زمین پهن میشود و در بعضی مکان کاه باشد که راست می ایستد و ظاهر او بارطوبت چسبنده

وبرکش مثل برک لبلاب

وبرکش مثل برک لبلاب و نرم و زرد و سبز و زرد و بار بکثر از آن و گلش سفید و سنبر و میان
تهی و ثقیل الرایحه و تخمش سفید و بقدر زردک عظیم حجم کوتاه بدبو پر از رطوبه و چون باشد
بیخ او را قطع کرده اطرافش از خاک خالی نموده برگها فرش کنند رطوبه لبنی او در برگها جمع شود
بردارند و بهترین او صاف سبک دزان پر سوراخ شبیه باسفنج است که زود ریزه شود
و مایل بکبودی و زردی و سفیدی باشد و محلل او در آب سفید میشود و زبونترین او
جو مغشوش که از بلاد بر امو خیزد و سیاه او فتالست و هر چه بصفات مذکوره باشد
مصنوع از شیر طبوعات خواهد بود و قوة غیر مشوی تا سی سال باقیست و مجازان قوة
مسهله زایل میگردد و مدر میشود و مشوی او را قوت تا سه سال باقیست و شرطست
که در میان سیب و به و خمیر تشویه کنند و با مثل او مصلحات استعمال نمایند مثل مصطکی
و عود و کثیرا و زنجبیل و صبر و روغن بادام و ابن تلمیذ سنای مکی و انیسون را بهترین مصلحات
دانسته است و در محرورین با عصاره کل سرخ و رب استعمال نمایند و باید مبالغه در شیان
ان نکنند که باعث ضعف حل اوست در محرورین و ضعیف القلب و اطفال و ضعیف الاحشا
و در هوای بسیار سرد و بسیار گرم استعمال ان نکنند او لیست در سیم گرم و در آخر دویم
خشک و مسهل صفرا و لزوجات مخلوطه بآن و جاذب از اقاصی بدن و مقوی فعل او سبیط
و بغایت سریع الاثر العمل و قاتل جنین و کرم معده و حالی و محلل و مفتح و مدر فضلات و حمت
گزیدن عقرب شربا و ضمادا نافع و با مثل او ترید چون یا شیر بنوشند جهت اخراج کرم معده و امعا
مجرب و با لاجورد جهت امراض سوداوی و با زنجبیل و ترید جهت مواد بلغمی نافع و زیاده او مضر دل و معده
و امعا و جگر و مورث تشنگی و کرب و غم و رافع اشتها و زیاده از نیم مثقال او کشنده است
و ضماد او جهت برص و بهق و با روغن بادام جهت درد سر و با روغن زیتون جهت جراحات و با عسل
جهت عرق النسا و با سرکه جهت قوباه و صداع ضربانی و با زهره گاو و نرمس مطبوخ چون بر حوالی
ناف طلا کنند جهت اطلاق نمودن اطفال و ضعیف الاخلاق مؤثر و بیخ او محرق و محلل و ضماد او جهت

برص و در مفاصل و تحلیل اورام نافع و ضماد برگ او در انفعال ضعیف تر از بیخ او و فرزجه
جمیع اجزای او محرق جنین و قاتل او و قدر شربتش از نیم دو تک با دو تک و از برگش تا مثقال
و بدلش بوزن نیم او جبرنز زرد و نیم وزن او هلیله زرد و گویند لاغیر بدل او نشود چون سقونیا
را با آب کلاب و آب سماق و به سائیده قرص کنند بجهت جنایل است و خوردن
دو مثقال از بیخ که در آن محموده مشوی کرده باشند با قدری از بنفشه جهت جمیع امراض
صفراوی و رفع تبها مفید و بی مضرت است و از خواص اوست که زنبیل بالا فرزون
او را فراش و لحاف تهش نموده درشند و حبل بونه احتبا طبیع کند و او را عقد
و منعاد کند مجرب است **سقولوقندار یون** اسم یونانی حیوانیست مثل عنکبوت و پاهای
بسیار دارد و متأخرین او را ابو شیخ و سبعین و متقدمین اربعه و اربعین
نامیده اند و از سموم است و طلای مطبوخ بحری ان در روغن زیتون سترنده
موی او و جهت رفع حکمی نافع است **سقنقور** حیوانیست شبیه بتزمچه و دنباله او دراز و دست
و پا دارد و ابوالقسم عبدالرحمن تمیمی بیان فرموده که در بلاد هند مشاهده کرده بقدر دو زرع
حشوای دنباله و عرضش زیاده بر نیم زرع و لونش بزردی و مؤلف شفاء الاسقام
حضرا بن علی مصری بیان ~~ععععععه~~ اند مخصوص بلد قیوم دیار مصر دانسته اکثر اطبا بیان
نموده اند که در کنار نیل و قلزم میباشد و جنس ابی او معروف بورل آبی و جنس بری او
معروف بورل سطلق است و ماده او تخم را در ریگ سواحل پنهان کرده زیاده بیست
عدد متکون میگردد و پشت او طول بزردی و سیاهی و نر او دو قضیب و ماده او را دو
فرج است و خصیه او شبیه بخصیه خروس و در جوف کمرگاه او و در آب و در سواحل تعیش
میکند و خواص منسوده او در جنس نر موجود است که در بهار قبل از جفت شدن ماده صید
کرده باشند و شکم او را از اخت نغز داده پاک نموده با نمک انباشته در سایه خشک کرده
و قوی ترین اجزای او در دویم گرم و مقوی باه و کمرگاه و ناف و بیخ دنباله است و نمک او را

برابر عظیم میباشد

بد از نسل تمساح است در کنار ... مبدء ... برلب رود نیل خانه ... برّی او ... هر چه بدانست می ... میشود و ... در ریگ میماند
سقنقور رود سیلا

و صاحب جامع گوید که از اهل صفد شنیدم در بعضی از کتب خواص یافتم که سقنقور را صیاد رسید عضوی از صیاد گزید و طلب آب کرد اگر آب یافت در آب رفت و اگر نشد و در آن غلطید صیاد مرد و در حال و سقنقور سالم ماند و اگر صیاد پیش از وی در آب رفت یا در بول خود غلطید صیاد مرد و سقنقور رود در غلطیده ... سالم ماند و این از خواص عجیبات است

او را نیز تأثیر عظیم میباشد تازه و نمکسود او در سیم گرم و در اول خشک و بغایت
مهیج بجدی که بشدت نعوظ داد در آرمیدن بمرتبه هلاک رساند و اطفای آن کافور و تخم
کاهو میکند و جهت فالج و لقوه و نقرس و رعشه و خدر و گزاز و مفاصل نافع و مضر محرورین و مصلحش
رب حامضه و تخم کاهو و طبیخ عدس ~~در عرق و شبر و کاهو~~ و معین فعل او عسل و شراب
و نبیذ زبیب و تخم نیم برشت است و شربتش تا سه درهم و بدلش سمکه صید او قضیب
مجفف گاو و کوهیست و جمعی حبة النعلب را بدل دانسته اند و اصلی ندارد و مهر بارس گوید که
طلای او با هلیله و آمله تغیر رنگ و خضاب کند و خونش در برص میکند **سقر** بسین و صاد اسم عربی باز و باشه
و غیره است و در قانون الادب بصاد آمده دانچه و اطبا آنچه بصاد دست اسم باشه میدانند
سقنقس سقنقور است **سقی ملا** اسم سریانی اسفاج است **سقوتیون** اسم یونانی
سقراغانیون دلبوث است **سقوندیون** اسقوردیون **سقرالیون** اسم یونانی فعل است
سقولومس اسم یونانی حرشف است **سقونیا** اسم سریانی صابون **سقرمن**
ررر است ترکی زرنج در **سقوعاان** اسم ترکی علک البطم **سقرمنی** اسم ترکی خراطین
است **سقرنوخ** اسم ترکی ماهی زهره است **سق** اسم ترکی انبر **سکر** بفارسی شکر
نامند و آن عصاره نباتیست مثل نی و بی تجویف و بعد از طبخ منعقد گردد و هر گاه بی
تصفیه باشد سکر احمر نامند و چون بار دیگر طبخ داده و صاف کرده در ظرفی ریزند که در دعا
و جدا کرده سفتی سپیدی نیست و چون طبخ دیگر داده در قالب صنوبری ریزند او را فانید
گویند و اگر در طبخ ثالث مبالغه نموده باشند ابلوج نامند و بفارسی قند مکرر گویند و هر گاه
در قالب مستطیل مساوی الطرفین ریزند معروف بقلم است و چون طبخ دیگر داده در شیشه
ریزند موسوم بنبات قواریر است و چون با آب طبخ داده با کفچه بسیار بر هم زنند تا منعقد
گردد و بر ریسمانها کشند مخصوص باسم فانید طرزی و شجر است و چون در طبخ ثالث
بقدر عشر او شیر تازه اضافه نموده بجوشانند تا منعقد گردد و آنرا طبرزد نامند و اگر قسم

صلب قند مکرر را مخصوص این اسم دانسته اند و آب شکر در اول تر و در آخر ملین طبع
و حلق و سینه و شش و جالی رطوبت آن و جهة سرفه و احتباس بول و حرقة آن نافع و مولد
خون معتدل و مورث نفخ و صمغی که مثل نمک بر نیشکر ظاهر میشود جهة جلای باصره
نافع است و شکر سرخ در دویم گرم و در اول تر و سلیمانی در اخر اول گرم و در اول تر
و طبرزد و نبات قریب الاعتدال و بهترین اقسام است و هر چه صاف تر باشد حرارتش
کمتر است و هر چند کهنه شود خشکی بر او غالب میشود و انواع شکر صالح الغذا و حسن
و جالی و ملین طبع و اعضای تنفس و مقوی ارواح و قوی و جگر و محلل ریاح امعاء و منهی
و سریع النفوذ بعمق بدن و مانع پیری و مولد خون صالح و باعث استحکام اعصاب
و استخوانها در اخراج خلط سوداوی و امراض آن در نقذیه برضی سریع الاثر و با آب گرم
و روغن بادام جهة لحیة الصوت و تسکین قولنج و باد و مثل آن روغن که بیم گرم بنوشند جهة
رفع سده جوف و تنقیه زنان صاحب نفاس نافع و بجهة عسر البول مجرب و مداومت
خوردن نبات در هر روزی بقدر یک اوقیه رافع سرفه و خشونت سینه و دردان و ارتعاش و خفقان
که از کثرت جماع باشد و اکتحال او جهة جلای بیاض چشم و لحم زاید و با مروارید و سرگین
سوسمار جهة سلاق و جرب مجرب و بالیدن توع صلب آن بر پلک چشم نافع جرب و ضماد
او با کبریت و قطران و سنداروس و نوشادر جهة قوباء و برص و سایر آثار قریب الفعل
و در ذرور آن جهة بردن گوشت زیاد جراحت و رویانیدن گوشت تازه و بخور او باد
جهة زکام نافع است مؤثر و مضر صاحبان سل و اسهال مغص و صفراوی مزاج و مولد خون
صفراوی خصوصا که در حین گرسنگی مفرط استعمال کنند اقسام کهنه او محرق خون
و مفسد اخلاط و مصلحش بادام و شیر تازه و ترشیها و آب انارین و به و ریباس
و کاهو و امثال آن و بدلش در تقویه باه دو دلیلین و در طبیعت مثل او ترنجبین و در تسکین قولنج
عسل و قدر شربتش تا سی مثقال است سکر العشر شبنمیست که بر درخت عشر منعقد گردد

شبیه پیاره‌ای نمک و سفید او را یمانی و سیاه را حجازی نامند و عشر او سمی مخرج است
و بهترین او یمانیست که اولا بذائقه شیرین و نقابض در آید و بعد از آن تلخی نشود در اول گرم و خشک
و این نقمیه معتدل و الطف از شکر دانسته و حجازی او گرم تر از یمانی او و اقسام مفتح و مقوی
جگر و دریه و جالی و ملین طبع و اعضای تنفس و جهة دردیه و سرفه و درد معده و جگر و گرده
و مثانه و قرحه شش و با شیر شتر جهة استسقا و با شیر گوسفند جهة سعال بهتر از دیگر
قادیدی و مداومت او با آب گرم ناشتا هر روز بقدر یک اوقیه جهة ربو و ضیق النفس از مجربات
شمرده اند و اکتحال او جهة قوباء باصره و بیاض نافع و مصدع محرورین و مصلحش روغن بادام
و بدلش بعضی گویند شکر طبرزد است و قدر شربتش یک اوقیه است و قوتش تا بیست سال
باقیست و مؤلف اختیارات بدیعی تصریح نموده که او شکر تیغال است و غلط او
اصح است چه نبات او از اشجار بادیه و بر شیر است بحدی که از قطع یک درخت او زیاده
از یک رطل شیر جمع میشود و سه مثقال او کشنده است جراحت شش و جگر و شاخهای او
بسیار در آز و باریک و برگ او نرم و در بعضی مکان عریض و بقدر برگ ارغوان و شبیه
آن در بلاد کرمان یافت میشود و گلش بنفش و بزرگ و در بعضی بلاد باریک و گلش مایل بزردی
و شبیه بشکل خربوزه و ثمرش شبیه بانجیر و بسیار بزرگ و در جوف او شبیه بزر حریر و پنبه و دود غابت
نرمی و اعراب بادیه از آن بالش ترتیب میدهند و برگ و شاخ او در سیم گرم و خشک
و طلای او مطبوخ او در روغن زیتون جهة فالج و تشنج و خدر و درد و برگ خشک او جهة
منع فروح خبیثه و آکله و رفع چرک و تخفیف ورم و بردن گوشت زیاد نافع و شیره ثمر او را
چون در حین نرمی و تازگی از هم باز کرده بر جراحات گذارند قطع نزف الدم و جهة رویانیدن
گوشت مؤثر است و شیر او در چهارم گرم و خشک و سترنده موی جلود و در این عمل مستعمل
اهل حجاز است و قالع دانه بواسیر و رافع کچلی و قوباء و سعفه و مصلح ابدال ساعده علیم
ضاعت است و محمد ابن زکریا گوید که در ظرف سفالی شیر او را جمع کرده بودم و بعد از آن

ظرف را مکرر بآب اشنان شسته جمعی که از آن ظرف آب خوردند هلاک
شدند و قسمی از این شجر را سمیه بحدیست که جلوس در سایه او کشنده است
برگش شبیه بلبلاب و مدور و قسمی را شبیه برگ درختی و ثمرش مثل
نخود مایل بسرخی و لیسوس ابن ثالث گوید که از این قسم شکری میگرفتند که با وجود
شیرینی بقدر دو مثقال او در سه روز قاتل بوده و در خزاین ملوک ضبط اقسام
شکر العشر از این جهة میشده سکباج غذائیست که با سرکه ترتیب میدهند
و آن ملطف و منقطع و مبرد و مانع صفرا و مسکن غلیان خون و مفرح مخفف البدن
و علل عصبانی و سوداوی و سرفه و سحج و ضعف معده و مثانه و رحم و قولنج و درد
مفاصل و مضر مشارب ادویه مسهله است و مصلحش حلوبات و پالوده و طریق ترتیب
او آنست که گوشت را بجد و سط ریزه کرده اگر مرغ باشد از بندها جدا کنند و نیم پخت
سازند و پیاز و زردک و کدو نارا چند جوش داده لزوجه انرا گرفته با آب سرد بشویند
و با گوشت و سرکه و ادویه خوشبو را بپزند و با عسل و شکر چاشنی داده قدری
زعفران اضافه کنند سکرجا ابن الدوله گوید نباتیست برگش شبیه ببرگ مورد
و در وسط او خانهای شبیه بچشم و بحی العالم کبیر سیاهی دارد و گرم و خشک
و جهة صلابت سپرز نافع و مسهل سوداست و مؤلف تذکره گوید حب السواک است
سکبینج معرب از فارسیست و بیونانی ساغافیون نامند و آن صمغ نباتیست
در شکل شبیه بکبار و بهترین صمغ او صاف و بیرون سرخ و اندرون سفید است
که با رطوبت و در بوی ما بین حلتیت و قنه است و گویند قنه مستحیل او میشود و فرق
میان ایشان رطوبت اوست و قوتش تا بیست سال باقی میماند در سیم گرم و خشک
و بعضی خشکی او را در دویم دانسته اند و سخن و ملطف و جالی و محلل ریاح و اورام صلبه
و مدر حیض و مسهل بلغم غلیظ و جاذب آن از عمق بدن و مفاصل و مسهل باه و الصفر

و باقوه رباقیه و مصلح او ادویه مسهله و قاتل اقسام کرم معده و جنین و مخرج آن جهة
امراض بلغمی و ربو و سعال و درد سینه و استسقا و درد مفاصل و نقرس و تبهای
بلغمی و سوداوی و صرع و فالج و صداع بارد و مغص و با شراب جهة گزیدن هوام
و با عسل جهة تقویه باه و ضماد او جهة جذب پیکان و خار از اعضا و ازاله آثار جلد
و تعقد عصب و بواسیر و عرق النسا و التیام عضل مقطوع و تحلیل خنازیر
و سلعه و فرزجه او جهة احتباس حیض و بخور او جهة اختناق رحم و صرع و اکتحال او جهة نزول
آب و ظلمه بصر نافع و مضر محرورین و مورث اورام باطنی و مضر مثانه و مصلحش اشق
و مضر گرده و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا یکمثقال و بدلش قند و گویند در غیر رفع سموم
را انجدان بدل اوست سک عصاره املج است و عز اصلی او مرکب است از مازو
و عصاره عوره خرما که بلح نامند و آن نوعی از رامک است در دویم سرد و خشک
و حابس قی و طبع و مقوی باسکه اعضا و قاطع عرق و رایحه نوره و بدبوئی بدن
و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش رامک است سک المسک چون سک اصلی و عز اصلی
با قدری مشک بیامیزند باین اسم خوانند و چون در نافه مشک گذارند سک المسک
المسک و چون نافه او را در آب خیسانیده سک را با آن آب بسرشند سک الماء
نامند و چون نافه را کوبیده با او بیامیزند سک الاکراس گویند و اقسام او مایل بگرمی و در افعال
قریب برامک است و قسمی از سک المسک از جمله طیوب شیخ مؤلف شفاء الاسقام
گوید او مقوی احشاء و محلل و مفتح و مفرح و جهة درد دل و مفاصل و اسهال و نزف
الدم و حیض نافع و طریق ساختن او آنست که ده رطل آب عوره خرما را با سه رطل مازوی نیم کوب
بجوشانند تا قریب بنصف گردد و از آتش بردارند و یکرطل از او هر یک از سنبل الطیب
و لسان العصافیر و سبا سه و برگ جوزبوا و قرنفل و قاقله صغار و کبار و کبابه و عود هندی
سی مثقال دارچینی سه و فیه صندل زرد نیم رطل و زعفران یکمثقال صمغ عربی یکرطل مجموع را

نرم سائیده و با آب مذکور قریب الانعقاد کرده شود و قرص ساخته خشک کنند پس قرصها را
نرم سائیده با ده مثقال مشک خالص و منقح قرص سازند و استعمال نمایند
سکنجبین مؤلف او بقراط است منافع کلیه او تفتیح و تقطیع و تلطیف غلیظ و تغلیظ
رقیق و تسکین جذب خون و صفرا است و مضر صاحبان سعال و سحج و ابله و خصیه و مصلح
ماء الشعیر و بدلش جلاب و شربت نیلوفر است و اقسام او در دستورات بیان شده
سک ابی سکان کیک اسم فارسی عنب الثعلب است سکبینج مجرالی عیطوس است سک ابی
اسم فارسی قضاعه است سک دیوانه اسم فارسی کلب الکلب است سکر اسم ترکی خلاف است
سکال ابن الدوله گوید فیحوش است سلیخه پوست شاخهای درخت است مثل
لولهای تنگ سوراخ و بیونانی اسلیوس نامند و مخصوص هند و عمان است و برگ درخت
او شبیه به برگ سوسن کبود و دست قش غلیظ و شطر و هفت قسم میباشد یکی زرد و غلیظ
و خوشبو دوم سرخ بلون بیخ مرجان و صفایحی و خوشبو سیم سفید مایل بزردی
و غیر انچه چهارم مابین سرخی و سیاهی در قیق انجم رقیق کبود و در بوی شبیه بکل سرخ
ششم شبیه بنفط و غیر براق هفتم رقیق و بسیار سیاه و بد بو و گویند از دارچینی
نیز بهم میرسد و آن مستعمل بدارچینی میشود و بهترین او قسم اول و دوم و پنجم است
که با تندی طعم و قبض باشد و تلخ نباشد و قوتش تا مدت سال باقیست و در آخر دوم
گرم و خشک و لطیف و ملطف و منضج و مسخن و مقطع و مفتح سده و محلل و مقوی
اعضا و مدر حیض و فضلات و مخرج جنین و حصاة و جهة ربو و سعال و درد حجاب و معده
و رحم و منع نزلات و زکام و رفع سمیت ادویه و زهرافعی و نیشهای نوبه و حدت باصره
و تقویه و تنقیه رحم و خوشبو کردن آن و تحلیل ریاح افعی است نشستن با بخور او و ضماد او
واکتحال او و جلوس در طبیخ او و تدخین بخار او و جهه بهم آوردن فم رحم بسیار مؤثر است و مضر
گرده و مصلحش کثیرا و مضر امعا و مصلح آن سپستان و کثیرا و بدلش دارچینی و قدر شربتش
تا دو مثقال است

و بهترین اوست

تا دو مثقالست سلق بفارسی چغندر انچه از غایت سبزی و بزرگی برگ باشد
سلق اسود گویند و انچه ریزه برگ و مایل بزردی ساق و برگ باریک باشد
سلق ابیض نامند مرکب القوی و حرارتش در اول و نابورقیه و با قوه قابضه و رطوبه
مائیه و جالی و محلل و مبرد و مطفی و جرم او حابس طبع مائیه ملین آن و قلیل الغذا و نفاخ
و مفتح و مقطع بلغم و جهة رعشه و تحریک باه موافق و بهترین اجزای او آب برگ و ث
حنای برگ او بهتر از بیخ اوست و از طبیخ بورقیه او زایل میگردد و خوردن او که با سرکه
و خردل طبیخ یافته باشد جهة رفع سده طحال بسیار مؤثر است و جهة درد گرده
و مثانه و امراض مقعد نافع و آب او با ادویه مسهله معین اخراج بلغم و جهة مفاصل
و نقرس نافع و سعوط آن جهة تنقیه فضول دماغی و با زهره کلنگ جهة لقوه و سعال صداع
و شقیقه و حمره عین و قطور نیم گرم او با روغن بادام جهة درد گوش و نطول طبیخ برگ او
جهة خراز و نخاله سر و قمل و صیبان که بفارسی رشک نامند و ضماد آب نیم گرم او با بوره
ارمنی جهة تهیج پشت و استسقا مجرب و حقنه آن جهة اخراج ثقل و سحج و برود معده
و طلای برگ پخته او جهة سوختگی آتش و جوششها و باد سرخ و ضماد برگ خام او
جهة بهق و داء الثعلب و قروح جبه و مسعفه مفاصل و با عسل جهة قوباء و ثالیل و با حنا
جهة خوب کردن موی و با روغن بادام جهة تلیین اورام نافع و خوردن او با خردل و آب کامه
مسکن قولنج و ریاح غلیظه و اکثار او محرق خون و مورث قولنج و مغص و معشی و مصلحش بختن او
با عدس است و استعمال خردل و آب کامه است سلق الماحاض بانیت و مذکور شد سلق بحابرطی
قسمی از حماض است و در حماض مذکور شد سلت بفارسی جو برهنه نامند و بزابلی جو گندم
و در اصفهان بریخ و ارزه بریخ نامند و آن دانه ایست متوسط میان جو و گندم و شکل گندم
مقشر میشود و سرخ و سفید میباشد در اول گرم و در دوم خشک و قوی القبض و نان گندم او دیر
طبخ و بطی هضم و مولد خلط صالح و چون بکوبند و بر ابرار او بکذارند و بعید الانهضام و مولد نفخ و مضر معده و مصلحش

وگویند چون آب از ورق و برگ او بجوشند و بیاشامند بعد از دو سه ساعت تا اصل دیک معده ماند تا بر آید سنگ ریزه و سنگ در جایی که در او مانده باشد بعد از آن بیرون آید و از آن جایی ریزه نیز ریزه شده آید بیرون آید

را زیانه و حومیها و شیر و نبهاو مطبوخ او با شیر مسمن بدن و مولد منی کرده و بهره او با روغن
زیتون جهة مالیخولیا و هذیان و تنقیه سینه کرده و مثانه و رفع سده شدید و ضماد او
محلل اورام و رافع طحال و کلف و نمش و جلوس در طبیخ او مسکن درد بواسیر و آب پوست
او منقی بواسیر است اسلخ الحیه پوست مار است که در بهار بیاندازد و بهترین او پوست نر است
و آن غلیظ و سیاه و مایل بزردی و براق میباشد در آخر دوم گرم و در سیم خشک و یک مثقال
او که باد و مثقال ارد جو مانند نان پخته باشند جهة بواسیر ظاهری و باطنی مجرب دانسته اند و بدستور
یکمثقال او با سه عدد خرما که در سه روز بنوشند جهة منع خروج ثالیل و سعوطان مؤثر و با زجاج
محلل جهة ریزانیدن سنگ مثانه بغایت سریع الاثر و مضمضه سرکه نیم گرم که در آن جوشانیده
باشند جهة رفع دندان و لثه و قروح آن و قطور او که در روغن طبیخ یافته باشد جهة درد گوش
و رفع سیلان مواد و جهة جرب و دمعه و استرخای جفن و انتشار و سلاق و تقویه
باصره نافع و بخور او باعث گریختن هوام و مخرج جنین میت و مشیمه و در ساعت و مجفف
قروح رطبه و ضماد او با نوشادر جهة بهق و برص و آثار طلای سوخته او با روغن زیتون و
یا با شیره آب جهة رویانیدن موی داء الثعلب مجرب و مالیدن روغنی که در آن جوشانیده
باشند جهة شقاق مقعد مفید و بستن او بر برگ زنان موجب تسهیل ولادت
و خوردن او مظلم بصر و مصلحش کثیرا و قدر شربتش تا یکمثقالست سلاغیون
و در مصر سند بان نامند و درخت ایست قریب بدرخت بید و برگش شبیه بدرخت عناب
و سرخ لون و گلش سرخ و تخمش مثل شاهدانه و با شیرینی و قبض در دوم گرم و خشک
برگ و تخم او بهترین ادویه سموم حیوانات خصوصا افعی و جهة تنقیه قصبه ریه و صاف کردن
آواز و نطول برگش محلل اورام است سلحفات بفارسی کشف و سنگ پشت
و بترکی تشاغه نامند حیوان معروفیست بری و بحری و نهری میباشد گوشت او
در دوم گرم و در اول تر و بری گرم و خشک و مقوی باه و کمر و کباب او حابس حیض

و با چند

و با جند محلل ریاح غلیظه و اشتمام دهنده فتق قریب العهد و محلل اورام و خون ریاح او
سرا جهة صرع و تشنج نافع و خون با آرد جو و عسل حب ساخته و بقدر فلفل صبح و شام
بنوشند جهة صرع و بعد و طلای او جهة نقرس و ضماد کاسه سوخته با روغن تخم مرغ و روغن
گل و روغن کنجد جهة رویانیدن موی سر مجرب و طلای مجموع سوخته او که با کف غیدی رسیده با بلد
با روغن گاو و غیره جهة سرطان متقرح و منتظر و هیچ دوائی در این امر باو نمیرسد
و با سفیدی تخم مرغ جهة شقاق مقعد و سایر اعضا و ذرور آن جهة زخمهای عسر
الاندمال مفید و چون با خاکستر او عشر او فلفل اضافه کرده با عسل بسرشند و صبح و شام
یکملعقه بنوشند جهة ربو و گرفتگی نفس و سل مؤثر و طلای زهره او محلل خناق و قروح
خبیثه دهان و سعوطان جهة مصروع و اکتحال مخفف آن جهة نزول و بیاض و دمعه
نافع و بیضه او بقدر فلفل با هر بری موافق در قطع سرفه مزمن اطفال مجرب و طلای
او با عسل آن را زیانه جهة ورم انثیان بعد و به او جهة تشنج و کزاز و جوش
در طبیخ او جهة فتق اطفال و خوردن خون نوع بحری او جهة رفع سموم و بخور استخوان
تحتانی او جهة تبهاد و منع سحر و آب سر ریختن از کاسه زرق او جهة رفع بستن مباشرت
زنان بغایت مؤثرات و گویند چون کشف آب را بیرون دفن کنند منع بارید تا کنک
در آن مکان میکنند و مجرب و مضر سعاو مصلحش عسل و قدر شربت او سه حبه او اکم
وار تخم او یکقیراط و از خون سه قیراط سلوی اکثر اطبا او را سمانی دانسته اند
و بغدادی غیران وار طیورها ئی بیان نموده های او در از تر از سمانی و در رنگ مایل
اندک شباهتی بسمانی دارد و ظاهر میشود که بترکی بلدرچین و در تنکابن بسته ناقشند
عبارت از آن باشد چه او نیز از جنس سمانیست که بترکی بلدرچین و در مکان
بداب نمینامند و از کثرت باران بسیار و از عدم آن کم میباشد گرم و خشک
و سریع الانحدار از معده و محرک باه و مورث تشنگی و حکه و تبور و مصلحش کشبیبا

ورد عنها و بخته او بتغیر از کباب سلاخه بول بز کوهیست که در سنکلاخها منجمد
و در ولایت دیلم ازان ستوره ترتیب میدهند و بسیار قوی تر از باد و دارست و در اخر
دویم کرم و خشک و مستعمل صاف کرده سفید است و غیر صاف او سیاه و شبیه بزفت
خاک الود و طریقه تصفیه این در دستورات مرقوم است مسهل اخلاط سوخته و اشامیدن
او اهر روز تا چهل روز باعث شفای جزام مستحکم دانسته اند اگر چه بحد ریختن اطراف
رسیده باشد و طلای او جهة کشودن اورام و دمل و رفع اثار مؤثر است سلیمانی
بفارسی دار اشکنه و در مصر دار الشث نامند و او مصنوع از زیبق رطلی و ربع
یکوقیه باشد بتصعید بعد از سحق جمع کرده باشند در چهارم کرم و خشک و از سموم قتاله
و از رفع کوشت زیاد و خشکریشه زخمها ثالیل و بواسیر و عقدهای و جمیع اثار رست
اما با وجع شدید که طاقت نتوان آورد و با صندل سفید جهة برص نسان و دواب
مجرب و جهة پاک کردن و نرمی طلدی مستعمل زرکران است و بکثیرا طلا کنند ات
و طلای او با ده چندان او صابون را رفع دردهای مزمنه بارده مجربست سلطان
الحیل حرمة الجدی است سلاجه بجیم اسم هندی مقل ازرق است سلوف
معرب اسلوبن یونانی و ان حری است سلیغون اسم یونانی اسرنج است سلبین
عکوبت سلم بنق است سلمه قرطت سلیط زیت کو گویند عکبرست سلیقی
اسم یونانی نبات وردان است سلینون قرة العین است سلیخة السوحا
نوعی از سلیخه است سلیادس اسم هندی میعه سایله است سلوک اسم ترکی علق است
سلیافیوت نوشادر است سماق درخت او قریب برخت انار و برکش زغب دار
و دندانه دار مثل اره و سرخ و دانهای او بشکل عدس و خوشه او مثل خوشه حب الخضرا
و طعمش ترش باقبض و مستعمل پوست دانه اوست و قوتش تا سه سال باقی در دویم
سرد و خشک و حبلی او در سیم در برودت برکش کمتر از دانه و دانه او اردع و مقوی

احشاء

احشای حاره و قابض و رادع صفرا و جهة قی و غثیان و نفث الدم و نزف الدم
و ذرب و اسهال مزمن و منع ریختن صفرا بمعده و امعاء و کثرت بول نافع و نیم
کوب او با زیره جهة رفع عنیف مجرب و طبیخ اشتهاء و بازرده تخم مرغ و تخم گشنیز
قاطع اسهال و لحوجی که او بخته شود بدستور قابض و سائیده او با آب سرد قاطع سیلان
خون از فوق و تحت و سعوف کردی که بر روی اوست جهة قطع سیلان رحم
و سنون او جهة تقویه سینه و قلاع خبیثه و قطور خیسانیده او در کلاب با خصوصا
با قدری کتیرا حرف و دمعه و سلاق و منع بروز ابدا در چشم و سیلان چرک کوش و با آب
جهة ابتدای رمد و قطور آب طبیخ او مانع ورم ضربه و وثی و ضماد او با آب جهة منع ورم
محف و سایر اعضا و با زغال چوب بلوط جهة بواسیر مفید و چون چوب او را با برک و حب
شاخهاد را آب بجوشانند با بقوام عسل رسد در جمیع افعال مثل حضض و جهة تحلیل
اورام دمعه و قروح رطبه و نزف رحم و فساد لثه و قروح شهدیه و کلف و در خشونت
چشم و امراض حضض نافع و طبیخ برک او مسود موی و حقنه بطبیخ او جهة قرحه امعا
مفید و چون برک او را مهرا کنند و آب او را منعقد سازند در روع و تبرید و قبض مثل
اقاقیا است و طلای محلول او با آب بارتنگ جهة قروح خبیثه و سلس البول و استرخای
اعضا نافع و ضماد برکش بر معده اطفال رادع اسهال و مقوی احشا است و مضر معده
و جگر بارد و مصلحش مصطکی و انیسون و شربتش تا سه درم و بدلش برک آن است و صمغ سماق
شدید الیبس و با اجزای حاره و بارده و رادع و محلل است و جهة تصفیق جراحات
و حدث بصر و تسکین درد دندان و امراض حص مفید و در ورشش رافع بواسیر
سماق الدباغین کویند نوعی از جنبه بار دری ریزه کو هیست و جمعی کویند برک
سماق است که دباغان جلود رقیقه را بان دباغت میکنند در جمیع افعال مثل سماق
و قبض او بیشتر است سمسم بفارسی کنجد کویند و بلغة حبة الجلجلان و قوتش تا ده سال

با قیست در اول کرم و تر و مفتح و مصلح آواز و خشونت حلق و مواد سوداوی و جلد لطیف خشن
و صالح الغذا و قلیل التغذیه و ملین امعا و مقعد و مبهی و مسمن و محلل اورام و خوردن او
با شراب جهة کزیدن افعی و با مثل او شکر و خشخاس و عسل ابیض و حمص و نصف او بادام که
هر او را بمجموع یکوقیه استعمال نمایند جهة فربه کردن بدن مجرب و مواد به کرده و شیره کوبیده
او با نبات جهة سوزش معده و مری و ترشی و سلس رطوبت معده سوداوی و حرقة و لذع
ادویه شدیده مجرب و خوردن ده درم او با آنکه کردکان سوخته جهة قطع خون بواسیر مجربست
و ضماد او محلل اورام و ملین جلد بدن و رفع اثار سیاهی و ورم عصب و سطری عصب و رنجها
اتش و قولنج معاودان و طلوع با آب برک او باعث درازی موی و سیاهی ان و رفع
جوشش سوداوی و ضماد مطبوخ او با شراب جهة تحلیل ورم چشم و ضربان و آب طبیخ
کنجد با نخود مدر حیض و مسقط جنین و دو وقیه آب طبیخ او با آب نقیع مویز و یکوقیه نیم روغن کنجد
و نصف اوقیه انیسون که ناشتا بنوشند جهة رفع خارش بدن و درشتی جلد و شقاق
مجرب دانسته اند و بطی الهضم و مرخی معده و مورث بدبوئی دهان و صداع و مصلحش عسل
و بودادن ان و قدر شربتش نیم درم و بدلش تخم کتان او قوه را تا هفت سال باقیست در دوم
کرم و تر و در تنقیح و تسمین و ترطیب و رفع احتراقات خلط و حرقة البول مثل اصل آن و در رفع
ضیق النفس و سعال یابس و تشنج یابس و قرحه ریه قوی تر از کنجد و در هر دوره مرض بیش از کنجد
و مدر و دست خوردن او جهة حرقه کشش و رفع هزال و طلای او با سفیدی تخم مرغ محلل ملازمت
اورام و با روغن زیتون و زرده تخم مرغ رافع ورم چشم و با لعاب بزرقطونا جهة خشونات و خارش
بدن و سوختگی اتش و جراحتی که از نوره بهم رسد مجرب جوشانیده او با فلفل سفید و مصطکی
جهة کشودن سده کوش و ثقل الغطاء و مرض معده و مغص سوداوی و مفسد رماع ضعیف و قریب
الاستحاله بصفرا و مصلحش جوشانیدها اوست و اندک خمیر و خوردن آب لیمو و آب کامه
و امثال ان و مداراق و قدر شربتش یاده مه و بدلش روغن بادام شیرین است سمقوطس

تخزی

بلس یو

بعضی حی العالم و بعضی قنطوریون میدانند و اکثر گویند نباتیست صخری سهلی و صخری در سنکلاخها
میروید برکش صلب و شبیه براز یانه و شاخهای او صلب و سرهای شاخ مثل سرهای نبات ملاخ
و با عطریه و طعمش با حلاوه و بنفش در ار و سطری انکشتی و منفس و مستعمل از او برک و سرهای
شاخهای اوست حار و با قوه قابضه و محلل و مدر و با سکنجبین عسلی جهة فتح عضل و عصب
و با شراب جهة قرحه امعا و رفع سیلان حیض و درد کرده و حصاة و مطبوخ او با ماء العسل
جهة سنف و فصول او با تمر آب جهة نفث الدم و با آب سداب جهة قتل امعاء و ضماد او جهة منی
نافع و شربتش تا پنج مثقال است و قسم سهلی که در غیر سنکلاخ میروید ساقش بی الکنده و شاخش
پراکنده و خشک و زغب دار و طولش نادر و زرع و برکش باریک و با طول و زغب دار و نزدیک بیکدیگر
و شبیه بزبان حیوانات و در کنجهای برکهای او برکهای زیره بکه برک بالا صق و کلش زرد و چون
برک و ساق او درست ساند خارش احداث کند و ظاهر ریشه او سیاه و باطن سفید و با از هم
و مستعمل ریشه است و بی عطریه و بی سیرینی و چون کوشت را با او طبخ دهند پارهای ان با هم
ملاصق کردد و در قوه شبیه بعبصل و حرارتش کمتر از ان و بار طوبه فضلیه و مقوی باه و
سرکی او جهة نفث الدم سینه و شدح و قطع عضل و ضماد او جهة جراحات تازه و ادام
مغعد با توت سمانی ترکی بلدرچین و در مازندران وزده و در دیلم و نشتم با من و در اطیور
و غیر سلوی است در آخر دویم کرم و خشک و کویند غذای اکثری او حریق است و اصلی ندارد
و کوشت او کثیر الغذا و مسمن بدن و مدر بول و مفتت حصاة و مورث قلب
و خصوصا دل و مبهی و مهیج باه با زنان و بخته او بهتر از کباب و اکثار او مورث صداع و مصلحش
روغن کنجد و بادام و سایر روغنهای و آب انار و ضماد شق کرده او جاذب سهم و اولم
و تعوق زهره او با عسل هر روز بقدر حبه جهة صرع و بعید و قطور خون او تسکین الم
کوش و جالی اثار و بیاض چشم و سرکین او جهة کلف و نمش و بیضه او مورث فصاحت و تکلم
تکلم اطفال قبل از وقت و بخور پر او رافع تبهاست و امین الدوله از خواص او بیان

منوده که چون بکوبد و سمانی مشوی را بتمامه بستور کوهری ازو طرح نشود تنها و لتخاب ناعد است ای
سک دیوانه کزیده میشود سمندف مهر باریس کویند او حیوانیست که از آتش متضرر نمیشود چنانکه
ماهی از آب و بقدر عصفوری و آتشرنک و خوردن زهره او بقدر دانکی با آب سکنجبین مطبوخ و بستر تازه
دافع سموم و اکتحال دماغ او با سرمه جهة نزول آب و حفظ بصر و طلای چربی او مانع زیاده ماندن
وضع و منبر رنگی است سمک بفارسی ماهی و بترکی بالق نامند و اقسام او زیاده از حد
احصاء است و بهترین او رضراضی که در انهار سیلها خوش شکوار سنک دار بعید المنبع صید کنند و فلس
او بسیار و کوچک بجسم و برای است... او و سکش سفید و پشت منقط بسیاهی با خطوط
بسیاهی مایل بسبزی باشد و در همان روز تناول نمایند و نهاری و شبوط را بهتر دانسته اند
و در ولایت ایران قزل الا که منقط بسیاهی بسرخی و اسلف که پشت او سبز و شکمش سفید
و پشت منقط بسیاهی و شاه ماهی که در بحیره طبرستان صید میکنند بهتر از سایر اقسام است و انواع
او بحسب کثافت و لطافت و کیفیت استعمال و اختلاف زمان و مکان مختلف میباشد و بعضی از
از انواع انرا که نرم دانسته اند و مثلی حری و مار ماهی و مراد از مطلق او اقسام لطیف است
که وصف کرده شده و تازه او یکروز نکذشته باشد در دوم سرد و تر و کباب او بهتر از برشته و در دوم خشک
و لطیف ترین اغذیه و صالح الغذا و مرطب و مبهی محرورین و مصلح اخلاط حاره و سمین جهة قبض
ریه و قرحه شش و سل و برقان و دق و سرفه یابس و ضعف کرده و زحیر و مغص حار و کباب او
با آب غوره و سماق جهة اسهال مراری و در هوای گرم و بحم او در تقویه باه قوی الاثر و جهة
سعال و زحیر حار مفید و ضماد شق کرده او که هنوز حرکت داشته جهة جذب مواد بظاهر
و رفع احطلال ذهن صاحب برسام و اورام حاره مجید بل و خوردن قدر کثیر او وقت اکل
با آب کرم و عسل و سکنجبین منقی فضول غلیظه و اخلاط فاسده و جهة درد مفاصل و عرق
النسا و بهق و آثار جرب و زهره او خصوصاً زهره شبوط رافع بیاض چشم و مضر
و دین و معده بلغمی و دماغ رطبه و عصب و مصلحش نخین او با روغن جوز و کنجد و بادام

وخوردن نخبیل پرورده و عسل و کلقند و صعود انکه وادویه حاره و بالخاصیه مورث استسقا
و رافع ان سرکه و انکامه است و خوردن آب بعد از او مفسود شامیدن شراب مفید و بدستور خوردن
او با تخم مرغ و نباتات و کوشت خصوصاً لحوم بری لغایت مضر و مورث امراض مزمنه و اقسام کبیر
و عظیم الجثه و انچه چند روز از صید او کذشته باشد مورث سده احشا و مولد خلط خام و نمک سود
او که یازده روز بران کذشته باشد بالطبع بکرمی و خشکی و قاطع بلغم و مورث اشتها و موافق مبرودین
و انچه مدتی بران کذشته باشد مسدد و مولد خلط فاسد و سودای سوخته و قدید نمکسود او در کم
سمار نیس کنند زبون ترین و کثیف ترین اقسام و محلل بغ علیظ و مقوی حمل معده و ضماد
محرق او جهة ورم مقعده و شقاق ان و کزیدن عقرب و سگ دیوانه و با روغنها و لعابها جهة ورم
صلب ان او وطلای استخوان سوخته او جهة برص نافع و ماهی شور که در سرکه پرورده باشند سرد و خشک
و مجفف و دیر هضم و مقوی ماسکه و مانع انصباب صفرا بمعده و مورث جرب و بثور سوداوی است
سمک صیدا نوعیست از ماهی شبیه بوزغه کوچکی که چند کی پای او بطرف و ختنی است و نر او
باریک و دراز و سرش کوچک و دنباله اش دبار و زیر جنک اسفل با خط و خال و در چشمه قرب اول
نزدیک شهر صیدای بلاد شام یافت میشود و بعد از حادیه لیوم ماه شباط ظاهر میشود و نر با ماده
جمع میشود و بهمان رسته تا آخر ماه مرئی اندازند کوشش ایشان کفی مرئی میکردد و داخل آب میشود
و انرا مردم جمع میکنند و بکار او را با تخم نیمبرشت مرقارغ در تقویه باه و شدة نعوظ ایجاد و اشکال بساخته
و این مرتبت قوی تر از ماهی کور است و بنجه انهم از نمکسود سمکه در غایت قوة و در افعال چیزی با و
نمیرسد و کویند نر او در کور و ماده نزد اما شان خاصیت دارد و اکثر کویند در ماده ان اثری
نیست و انچه از اکراد نهی حوالی چشمها صید میکنند و سفید و بیست مذکورات غیر صیدیست و این
اثر با ان نیست سمن بفتح اول و سکون ثانی بفارسی روغن نمند و بهترین ان روغن کاو و کوسفند
و بز است و تازه او را زبد میکویند و کفته شده روغن لطیف تر از سایر و مجموع و در آخر
کرم و تر و هر چند کهنه شود حرارتش زیاده و رطوبتش کم میشود و در خشکی بدرجه اول میرسد و در افعال

قوی تر از زبد و محلل و منضج و محلل مقادم سموم و مانع رسیدن اثر سم افعی بدل و ملین جلد و منقی
بشره و فضول دماغی و سینه و مسمن بدن و رافع یبوسة خیشوم و حلق و جهة سرفه و برد مال
و طحال و حصاه و بلوقیه او با نیم وقیه شکر جهة سعر لول و با آب کرم خوردن و قی کردن جهة سم
مشروب و حقنه او با آب خاکستر جهة زحیر و قرحه امعا و صهوال او با سپیده مرغ منفی زخم و قاطع
لواسیر و شقاق و نزف الدم و سعوط او جهة خناق و شقاق دواب و طلای مکرر او
محلل اورام و مانع بهم برامدن دهن زخمها و کهنه او با حنا جهة جرب معدیل و اکتحال با آب
عنب الثعلب جهة ضربان چشم و چون با سیر بجوشانند جهة سده و مفاصل بغایت موثر
و مضر علتهای رطوبی و مولد صفرا در محرورین و مرخی معده ضعیف و بلغمی مزاج و مضعف
ناضمه و مصلحش در محرور ترشیها و در مبرودجوارشات وقدر شربتش در تراوی دو دوقیه است
سمود حیوانیست شبیه بدلق و از ان سیاه تر و در جمیع افعال قوی تر از ان و پوشیدن
پوستان مقوی باه مرطوبین و کرم تر از سایر جلود و موی سوخته ان مجفف قروح و ضماد
پیه او سخن کرده و سینه است سمین بفارسی چربی و فربهی است که بر ظاهر کوشت
و رودها و جبران باشد و از پیه ارطب و قریب العفل است و با روغن تازه و سریع الهضم
و ملین طبع و اعضا و سریع الاستحاله بصفرا است و در صفراوین و در مضرات و در مصلحات
مانند روغن تازه است سمیر اصحاب کتب کویند قسمی از ماهی زهرج است و در دریا
ربعه موجود و شبیه بکاسنی و بقدر زانی بحند و برکش در غایت سبزی و اعزه و نبخش بقدر
کز مازج و سم حیوانات است و ابن تلمید کوید در میان جوز ابهم بر سه و خوردن او شبیه
بفلس و سم حیوانات و غایت کرم و در حده مواد بارده مستعمل است سیمادیس اسم
یونانی ماهی شور است سمرا بلغة مصر اسم اثل است سمر درخت ام غیلان است
سمند و سمیتوت حب السمنه است سمیق بضم اول و فتح اول مرزنگوش و بفتح اول یاسمین
سمیم بویحی حیله مشک است سم الحمار رفیت سم السمک ماهی زهرج است سم

السم نوعی از سدر بیثمر است سمودیوف کرفس سمک البهودی تنبیح البحرات سمنق
اسم فارسی زبده است سمونیون بیونانی اسم اسفیداج است سمیقلس نوعی از
عشر است که سایر او قاتل است سمطاومن اسم یونانی زنجداست سمیغا اسم سریانی
سند ریطس است سماد وغ نوعی از فطر است سمیکه النزله و سمکه نول سمکه صیدا
سما قیل سماق الدباغین است سمن اسم فارسی و بزراست سمسم بضم اول اسم فارسی
طلف است سمول اسم ترکی عظم است سمید بهین اسم هندی زبد البحر است سنا
کیاهیست ربیعی ساقش باریک و شبیه بکیاه خ و کلش مایل بکبودی و دانه او پهن
و مایل بدرازی و کجی و در رغلافی شبیه بکرده و حجازی او را برک بزرکتر و کلش زرد و برکش
مستعمل است و قوتش تا هفت سال باقی و در اخر دوم کرم و در اول خشک و مسهل بلغم و سودا
و صفرا و اخلاط سوخته و منقی دماغ و شدید النفوض بعمق بدن و مقوی ان و جالی جلد
و جهة مفاصل و امراض بلغمی و سوداوی و جنون و صرع و درد سر و شقیقه و درد
پهلو و شرب مطبوخ او در چهار مثل ان روغن زیتون که بنصف رسد و جهة درد
درد کمر و دردکمن و لوا سیر مفید و ضماد و مطبوخ او بهتر از جرم و آلا سحوق او با عسل
که از سه روز تا یکهفته هر روز میاشامند جهة مفاصل و امثال ان مجرب و مورث
کرب و مغص و غشان و مصلحش پاک کردن ان از چوب و شاخ و آلودن بروغن بادام
و هلیله زرد و انیسون و بنفشه و آب میوها و استعمال نمودن شربتش از جرم او دو تا سه
و از مطبوخ تا ده و بدلش مثل او تربد و نصف ان هلیله زرد و ربع ان بنفشه است
سنبل بمعنی خوشه و بعرف اطبا شامل سنبل هندی و سنبل رومی و سنبل جبلی
و یونانی ناردین نامند و از مطلق او مراد سنبل هندی است و او کیاهیست منفرد و بیکل
و شبیه بدنباله سمور و دله و از ان باریک تر و بدرازی انگشتی و سیاه مایل بزردی
و خوشبو و بیخش اصل و از هنه خیزد و قوتش تا سه سال باقیست و در دوم کرم و خشک و مفتح

او در سرکه بجوشد تا بقوام اید
رسانند جهة جرب و کلف
و بهق و اندمال زخم کنند
و منع ریختن موی و با حنا
جهة سیاه کردن ان موثر و آب
مطبوخ ۶ ۶ ۶ ۶ ۶

و مقوی فم معده و جگر بارد و مدر بول و حیض و مجفف رطوبات معده و سینه و فضول دماغی
و مانع انصباب ماده بامعاء و معده و دافع لذع ان و مفتت حصاة و حابس طبع و جهة رفع
ولوع سیر فه و درد سپرز و سینه و تحلیل نفخ و استسقا و اورام باطنی با افسنتین و صندل
بغایت مشهی و مقوی معده و باآب سرد جهة غثیان و خفقان و ضماد ش قاطع عرق
و باعث خوشبوئی بدن و اکتحال ان با آب کشنیز جهة حمرة چشم و تقویه باصره و رویانیدن مژگان
و با عفص جهة دمعه مجرب است و فرجه و حمول ش در طبیخ او جهة التیام جراحات و طلای مطبوخ
او در خمر جهة سیاه کردن و دراز کردن موی موثر و مضر گرده و مصلحش کتیرا و در شربتش تا ال
و بدلش اذخر و شراب او که رطلی را در پانزده رطل اب انگور بجوشانند تا بنصف رسد و صاف کنند
در افتاب بگذارند و جمیع افعال مذکوره قوی تر است سنبل رومی نیج و سابقیت
گلدار و خوشبو و باصلابتی و در شکل شبا هتی بسنبل الطیب ندارد و حرارتش زیاده از ان
و قبضش کمتر و در افعال ضعیف تر است و مدر بول و بابریه فیه و محلل نفخ معده و ورم
سپرز و جگر و رافع درد مثانه و گرده و شراب او که نیم من را در سی رطل اب انگور اندازند
تا دو ماه صاف کنند و در روزی بیست آن از ان بیاشامد آنکه نوشته جهة جمیع امراض
بارده گرده و معده و جگر و یرقان و عسر بول بغایت مفید است و روغنی که از سنبل
هندی و سنبل رومی بترتیب میدهند مسمی بدهن ناردین و از سنبل هندی قوی تر
و از سنبل اقلیطی است و ساذج او بطریق سایر ادهان عیار زنروان ملطف و محلل
و جهة جمیع امراض بارده عضای ظاهری و باطنی نافع و قدر شربتش تا یک اوقیه است
سنبل جبلی بفارسی ریشه دالا گویند و مولف تذکره گوید که ان بوریست و بقداری
غیری او دانسته و گویند برگ نبات او شبیه برگ قصعه و شاخهای او مثل شاخهای
او مثل شاخ ان و از ان کوچکتر و بیساق و بیخش زیاده بر دو عدد و دراز و بیرون
مایل بسیاهی و اندرون سفید و خوشبو و بی ثمر و بی گل است قریب القوة بسنبل

و مقوی حفظ

خصوص مقوی عضل خصوصاً معده و جگر و مقوی قوه ماسکه و محلل ریاح و نفخ و رافع
استسقا و قی بلغمی و شراب او بدستور مثل شراب سنبل است و قدر شربتش ال
سنبل فارسی شامل برسیاوشان و قسمی از ریاحین است که با نرگس میروید
و در غایت خوشبوئی و برگش و پیازش قریب به برگ و پیاز نرگس و گلش بنفش و بعضی
سفید نیز میباشد و بشکل یاسمین و در بهار سفید در بالای یک یکدیگر و در افعال
قریب بنرگس و پیاز او ضعیف تر از سایر نرگس است سنبل اقلیطی سنبل رومیست
سنبل الاسد انطاکی گوید که ان سنبل جبلی و ان نوات است سنبل بری شامل قوه و اسقاط
سنبل اردنانی و سنبل سوریه سنبل جبلیست سنبل الطیب و سنبل الصافی سنبل هندیست
سنبل الکلب ثمر دار است و گویند شکوفه لسان العصافیر است سنکشبی اسم فارسی است
و معرب او بجیم بجای کاف و او دانه اقبوی دراز تر از دانه انگور بغایت صلب شبیه بسنگ
و گویند از فارس خیزد و در تذکره عبدوس دانه سیستان و در بعضی کتب و شعار ا تموقیح
نموده اند در سیم گرم و خشک و طلای او با سرکه جهة برص و اثار مفید و خوردن او جایز نیست
سند دکس سنگیست که از سواحل با خیزد و گویند صمغ درختیست و محمد ابن احمد بن ذکریا
که در وسط بحر هند چشمه ایست که مو و آب او مثل غلیظ و در میان آب دریا محسوس و چون
بر روی آب آمده و سرد و منعقد میگردد و مخصوص بهند است و او شبیه بکهربا و از ان سنگ سرخ
و ماند کی تلخی بخلاف کهربا و سه قسم میباشد از دباطن سرخ و براق و یکی مایل بکبودی دست
و دیگر سیاه و سبک و صلب و قسم اول بهتر و خوب و مثل کهربا رباینده کاه است و قوتش تا بیست
باقی و از ادویه جلیل القدر است در دویم گرم و در اول سیم خشک و مجفف رطوبات دماغی
و سایر الحلق و قاطع بلغم معده و رعاف و مدر بول و حیض و حابس نزف و جمیع و نفث الدم
و قاتل کرم معده و امعاء و سعال موی و جهة استرخاء عصب و لب اسیر و خفقان و ربو و ضیق
النفس بلغمی و تب ربعه و اسهال نرمس و سپرز و مداومت او با سکنجبین جهة رفع فربهی

ونزد دی لی

مجرب و مانع عرق و حافظ روز گران و مسقط جنین و بخور او با مسک جهة قطع زکام و لوبا و شربتش
او جهة درد دندان و قطع حرکت ان و قروح لثه و قطور ان جهة درد گوش و گرانی سامعه و تحلیل
او جهة بیاض و قرحه و جلای اثار و سلاق مجرب دیده ور او جهة التیام جراحات و جوشیدن
او با روغن بادام بحری بقوام آید جهة شقاق هر عضوی مجرب دانسته اند و با شکر و کبریت
و قطران جهة قوبا مجرب و مضر گرده و مصلح او صمغ عربی و شربتش آمد بدلش مثل او نصف او کهربا
و ربع او ساذج است در روغن که موسوف بعین الصوابیست جهة قوبا و رفع اثار و التیام جراحات
و اورام مقعده و بواسیر غایره و جرب کهنه بی عدیلست و طریق انست که سند روس را بسایند
با روغن بابونه زیتون یا روغن تخم کتان باتش نرم و دو هفته بقوام آورند و باید
رایحه بحامله نرسد که مسقط جنین بلکه قاتل حامله است سیسند بوطیس اسم یونانی و بمعنی
شبیه الحدید است و بسریانی سمیقا گویند و ان گیاهیست بیعی و قسمی را برگش شبیه برگ
بلوط دشتی و شاخهای مربع و بقدر شبری و در اطراف او چیزی گردی و در ان تخم سیاه
و منبت او سنگلاخها و قسمی را شاخهها بقدر ذرعی و برگش شبیه برگ نخود و کثیر العدد و از
دو جانب شاخ روییده و در انتهای شاخ شعبهای دراز و باریک و در اطراف ان
اشیای مستدیر گردی و در ان تخمی شبیه بتخم چغندر و از ان مدورتر و صلب و قسمی را
منبت قریب بتاک انگور و برگش بزرگ و شبیه برگ کشنیز و شاخهها بقدر شبری و مایل
بسفیدی و با اندک سرخی و گلش بسیار سرخ و ریزه و تخمش باریک و تیره رنگ و مایل بسرخی
و در دویم سرد و در سیم خشک و قسم اخیر قوی تر از اقسام او و همان قاطع نزف الدم و قابض
و جهة التیام قروح و رفع اثار اورام و خنازیر شدید الاثر و حقنه و شرب او جهة قرحه امعا
و اسهال نافع است سنباذج بفارسی سنگ سنباده گویند و مستعمل حکاکانست و نوعی از حجر
الملمس و ثقیل الوزن و براق و گویا ریگ مجتمع یا منجمد با متخلخل است و بهترین او نرم صلب
و ثقیل و مایل بسبزی است و در دویم سرد و خشک و سوخته او در قطع نزف الدم و التیام

قروح کهنه

قروح کهنه بغایت قوی الاثر و ضماد ش محلل اورام و مسکن التهاب و با سفیدی تخم مر
مرغ جهة سوختگی آتش و با مرهم جهة نواسیر و سنون او جهة جلای دندان و حک او جلای معادن
و چون در آب سائیده مرجان را با او جلا دهند بسیار بر رونق و مضر عصب و مصلحش زعفران
و خوردن او جایز نیست سنجاب حیوانیست از موش صحرایی بزرگتر و دنبالهان کوتاه
و بر موی و سیاه و زیر شکم او سفید و باقی خاکستری و در بنگاله انگول نامند و در مازندران
اشینک و در درختان جای میگیرد و در اول گرم و در دویم تر و گوشت او مسکن حرارت
و جهة درد سینه و سرفه ربه نافع و مولد قولنج و مصلحش روغن بادام و پوشیدن پوست
او معدل مزاج و رافع درد عصب و موی او جهة التیام جراحات و قطع خون و باعسل جهة
ردع اورام مفید است سنود بفارسی گربه و ترکی پشیک نامند و اهلی و وحشی میباشد و اهلی
در دویم گرم و رطوبت او غالب و پوشیدن پوست او مسخن بدن و گوشت او موافق نقرس
و فتق و طلای محرق او با تمامه که خاکستر شود جهة شقاق انگشتان پای بعد بلوغ و سرگین بشدت
الحرارة و طلای او با روغن گل سرخ در روز نوبه رافع تب غب و حمول او بجوزان مسقط مشیمه
و ضماد گوشت تازه او رافع نقرس و فذید مسحوق او جاذب پیکان و خار از بدن و جهة جبر
استخوان شکسته نافع و مجاورت نفس او و خوردن گوشت ان موجب هزال و سل است و اهل پارس
گویند موثر او با آب جرجیر شربا جهة تقطیر بول و درد گرده و سعوط زهره گربه سیاه با روغن
زنبق جهة لقوه و سیاه کردن موی سفید موثر است و ارسطو سعوط خصیه او را جهة جذام بغایت
نافع دانسته و نزد حکیم رازی گرم و خشک و بخور مو سر او جهة سقوط نطفه مجرب
دانسته اند و جلوس در طبیخ او جهة درد کمر و نقرس نایب مناب طبیخ کفتار است سنبوسه
یونانی او ربر ماورد انانند از اغذیه معروفه و مقوی اعصاب و قبیح اشتها و مسمن بدن است
و مولد سده و ریاح ثقیل و کثیر الغذا و مصلحش سکنجبین است و طریق ترتیبش انست که ارد گندم را با روغن
خمیر کرده پهن کنند و گوشت غنیمه کرده با پیاز و ادویه حاره در ان بپیچند و در روغن سرخ کنند یا در تنور

طنج و هند سندیان بلغت شام درخت بوطه و بلغت مصر سند انوت سناء اندلسی سنا
بلدی عینونت سنا بلغت مصر الله است سنبوت بهندی کونت سنقره سقراق است
سنجبوس مصطکی بسنط قرظ است سنیز شونیز است سندیان الارض فراسیون است
سند و فنی برنج است سن اسم یونانی موم است سنام الجبل کوهان شتر است سنیا
بلغت مصر سمک لسان البحر است سنو بلغت مصر حطافت سنکپا بلغت هندی قسمی از بیش است
سنف بهندی رازیانه است سنت اسم هندی زنجبیل است سنی بهندی ارزن است
سنینه بهندی ایار است سند هی و سنده هان اسم هندی عود است
سنکی بهندی غار است سنبها بهندی الثق است سنبل کوچی بهندی لیخ
سنبل است سنک بهندی شاخ خیوتیت سنجی کهار بهندی قلی است سنبل
کهاد بهندی اسم الفار است سنک ابری بهندی توتیای قلم است سنبل بری
بهندی دارشیشعان است سنک کاذ بفارسی حجر المس است سندی شراب است
که از درخت نارجیل بهم میرسد و در نارجیل مذکور است سنک مغنی اسم فارسی
باصطلاح شیشه کران مغنیسیا است سنک بح اسم فارسی حبیبی است سنک اجیان
اسم فارسی و ترکی حجر الفار است سنک بتم اسم فارسی حجر الحبشی است سنک بتم
بفارسی شب است سنک تخم بفارسی حجر العلاج است سنباده بفارسی سنباذج
سنکل بفارسی نوفای رطب است سنک یاس بلغت اصفهان حجر قبطی است سنجد
اسم فارسی عنبر است سنجد کوچی بلغت اصفهان بار درخت نیم است سنکدان
مرغ بفارسی قانصه است سنک لیث بفارسی سحقات است سن الکلب سپستان است
سودبجان بجی است شبیه بصحرائی و مایل بسبزه و پوست او مایل بسرخی و اندرون
سفید و شیرین طعم و بسیار با رطوبت و خشک او باصلابت و قسم باطن سیاه و باطن سرخ از سمومات
و برکش قریب ببرک کرات و از ان قویتر و ساقش بقدر شبری و گلش زرد و بفارسی

سنبلیدنامنه

سنبلید نامند و شبیه بزنبق کوچکی و سیاه او را گلش سرخ می‌باشد و منبت او کوههای
در سیم گرم و در دوم خشک و قوتش تا مدتی باقی و مسهل اقسام بلغم و قاطع ان خصوصا از مفاصل
و مفتح سده و جاذب اخلاط از جهة اعماق بدن و قاطع یرقان و سپرز و با سیر جهة عرق النسا
مجرب دانسته‌اند و با زنجبیل و فلفل بغایت وجهة مفاصل بسیار مفید و ضماد او با زعفران و تخم
در تسکین درد استخوان و تحلیل اورام مجرب و حمول او با روغن کهنه جهة بواسیر مجرب و ذرور
او مجفف زخمها و خوردن نیم درهم او با شیر تازه و فاینده تا سه روز بغایت و سوزنجان بسیار
مضر معده و مورث مغص و مضعف جگر است و مصلحش کتیرا و شکر و زعفران و قدر شربتش
از مفرد او آدم و باد و یه نیم درم و بدلش مستحیله است بوزن او و زنجبیل و فلفل مقوی فعل
او سیدو بوییدن گل او مفتح سده دماغی و محلل ریاح و درد سر بارد است سوس
در اصفهان فرو نامند و ترکان شیرین تمان گویند و در اکثر بلاد موجود و معروف است و بیخ
او غیر مستعمل و بیخ شیرین مایل بتلخی ان مستعمل و قوتش تا ده سال باقی و باید پوست سیاه
او را جدا کرده استعمال کنند چه تصریح نموده‌اند که مار او را دوست میدارد و خود را باو می‌مالد
جهة انسلاخ جلد و تسمین بدن و تقویه بصر و بیخ او در اول گرم و مایل بخشکی و منضج اخلاط
غلیظ و مرکبه و تشنگی و مدر بول و حیض و مسهل رطوبات و غاسل اعضای باطنی و مقوی
اعصاب و محلل ریاح وجهة اقسام سعال ربو و تنقیه سینه و شش و جلا و التهاب معده و سوزش
و خشونت سینه و حلق و ذات الجنب و امراض دماغی و عصابی و تبهای کهنه و بواسیر و امراض
سپرز نافع و قی کردن مطبوخ او مخرج رطوبات و اگر چیزی از او باقی بماند به قی یا به اسهال و ادرار
خارج میگردد و هرگاه مداومت خوردن او بقدر درمی با مثل ان شکر و نصف او از رازیانه از اول
حمل تا اخر اول سرطان تناول نمایند در تمام سال علتی طاری نگشته موجب جلای بصر و رفع
شقیقه و صداع مزمن و تبهای کهنه و بواسیر و هر مرض میشود و اکتحال او جهة بیاض و ضماد
برگ تازه او در رفع بدبوئی میان انگشتان پا و زیر بغل مجرب و ابن ماسویه گوید چوب او گرم و خشک

مسکن بود

ترا از اجزای اوست و باقوة قابضه و محلله است و بسیار و بزر اعبارت از او دانسته‌اند و
امین الدوله نیز با او متفق است و محمد ابن احمد گوید تخم سوس قوی‌تر از سایر اجزا است
و ابو حنا ابن سراسون معتقد ان و داخل معاجین کرده‌اند و گویند مخصوص بصره و نواحی
فارس است و از سوس اماکن دیگر تخم بهم نمیرسد و گویند اصل سوس مضر کرده و سپرز است
و مصلح او کتیرا و عناب و ثانی گل سرخ و قدر شربتش تا درم و بدلش نصف او تربد و ثمن زنجبیل است
و رب سوس که آب مطبوخ بیخ مقشر ان را الجبر انعقاد جوشانیده باشند در جمیع افعال
بهتر از ان و رافع ضرر مسهلات و لذع ادویه است سوکان بلغت زبانی بیخ است
سرخ لون و بشکل کرم و از روم و سقالیه خیزد در چهارم گرم و خشک و محرق جلد و سم
قاتل و سعوط او جهة لقوه و طلای او با روغنها جهة تحلیل اورام بارده و رفع ریاح
و اکتحال او جهة بیاض غلیظ نافع است سوسن معرب سوسان است و بری
و بستانی و هر یک از ان سفید و کبود میباشد و بیخ اقسام او منعقد و باشد و بر وطولانی
و سفید و خوشبو شبیه ببوی بنفشه و لهذا عوام او را بیخ بنفشه نامند و گل سفید سوسن سفید
با عطریه قوی و غیر سوس از او است چنان اسم فارسی زنبق است و اشتباه جماعت از علم
فرق اقسام او است و ایرسا بیخ قسمی از سوسن کبود بری و جبلی است و گلش بسیار کوچکتر
از سوسن کبود و بستانی و بنفش یکجهه دیهن و در ار روبر کرده و در حرف الف مذکور شد و قوة
اقسام سوسن برگ ان حرارة محلله و ارضیه لطیفه و قوة مجففه و قابضه است و مدر حیض و در
جمیع افعال مثل امراض رحم و اندمال زخمها و رفع چرک ان و بواسیر و درد جگر و مرض
شش و حنازیر ضعیف‌تر از ایرسا و ضماد او با سرکه و ارد جو جهة ورم حار نشیمن و از جهة
او محلل ریاح دماغی و محرک شهوة زنان و در تفریح قریب بزعفران و عصاره او که
با خمس او سرکه عسل در ظرف مس بجهة انعقاد جوشانیده باشند و حال و مجفف مبلوع
وجهة جراحت اطراف عصب نافع و روغن او مثل روغن ایرسا است در جمیع افعال و خوردن

ادجهة

جهة ایلاوس صفراوی وجهة امراض رحم و درد عصب است باد ضماد او مفید و خائیدن بیخ
او جهة بوی خمر و ضماد برگ او و خوردن تخم او جهة گزیدن نافع و قدر شربتش از جرم او تا
درم و از مطبوخ و روغن او تا یک اوقیه است و قسمی از سوس که در تحت درختان میروید گلش
کوچک و بنفش سطری انگشتی و خوشبو با تجینت و قوی‌تر از سوس سفید و کبود و ضعیف‌تر
از ایرسا و گلش کمتر از همه و ضماد مطبوخ بیخ او با شراب محلل اورام بلغمی وجهة درد دندان
نافع است و بغدادی گوید قسم عدس المر است سویق اسم عربی ارد جمیع ماکولات است
و معروف اطبا مراد از او بوداده او است و شرط دانسته‌اند که بعد از بو دادن حبوبات یکبار در آب
سرد بشویند انگاه ارد کنند و سویق جو و گندم جهة تسکین التهاب و تشنگی و تبهای حار و از امراض
اطفال نافع و سویق جو در تبرید و تخفیف و تسکین حرارت و سویق گندم در تطریه و ترطیب اوفق
و مضر مشایخ مبرودین و مولد نفخ و مصلحش فانید و عسل و رازیانه و امثال ان گردکان و سویق
شعیر با آب انار بن جهة قی صفراوی و صداع که از بخار و احتراق و رطوبة معده باشد مفید و با
شربت ورد و روغن گرده جهة سحج عظیم و تقاضای بسیار بی اطلاق و قی و اسهال اطفال و تقویه
بدن ایشان بغایت مؤثر است و سویق میوها در یخنی خشک و بوداده سحق کنند جهة اسهال و حرارت
و غلیان خون و سویق کنار انار و سیب ترش و به ترش حابس طبع و مبرد و مسکن حرارت است
سویقیه مؤلف تذکره گوید شرابیست که از گوبه دیخته بجوش اورند تا بسیار غلیظ شود با شیره
مویز با عسل یا شکر و اندک آب او را روان سازند و دار چینی و قرنفل و بسباسه اضافه نموده ما هم
دو روز یا پنج روز در ظرفی کرده مکرر بر هم زنند و استعمال نمایند از جو و گندم و نان خشک نیز ترتیب دهند
و بهترین همه از بیخ و عسل در سیم گرم و خشک و قاطع بلغم خلم از سینه و شش و مفتح سده جگر و سپرز
و مبهی و هاضم و جهة یرقان و استسقا و عسر البول نافع و مصدع و منبج و معدل اندازه محرق اخلاط
و از جو مسکن حرارت و تشنگی و سوزش معده و از گندم مولد قولنج و مصلحش سکنجبین سوفال

الوجع کویند که ان شکوفه و پوستهای غلیظ شبیه بپوست حب السان العصفیر است گرم و خشک
و باحرة و حکه دوت و جهت درد مفاصل بارده نافعست سواد السند والهند گشت برگ شب است
سودیع زاج سرخ است سودیح موبانی شوره فارسی وان بارود است سود بیون
شیخ ابو سهل کوید شیخ ارمنی است سود باد واه نار مشک دست سود انبات برغبت
که ابف اسیر دار کوه بوی مرده مانند کوشت او مبهی و مضر دماغ است سواد الحکام ساوادرات
سواد القضاة عفص است سواسن حرمانه است سوقطون ابرونت سو تخس مند
بای برابت سوسن جبلی شامل اسمی ابر سات و هر یکی قسمی از انند سوسن احمر
البوشات سوسن بری شامل ابرسا و سوسن زرد و لبوشات است سوسن
ازاد اسم فارسی زنبق است سوطیس اسم یونانی سلق است سونافرون و سوماخیون
اسم یونانی اسفناج است سوفی یونانی تین است سوسنبر سیسنبر است سوقطون
خصی الثعلب است سودان سولانت سوریفون یونانی قسمی از توتیا است
سوتجان هندی حلبیت سهنجر بهندی فلفل سفید است سبسالیوس بفارسی
کاشم رومی نامند نباتیست و چهار قسم میباشد کیاه یکی شبیه برازیانه است و ازان قوی تر و فقه
او شبیه بفقه شبت و تمرش را ثمر الجبان که کوله پر باشد دراز تر از دو قسم اول و فقه او بزرکتر
و تمرش در از تر عریض و بزرک مقدار و فربه و خوشبو از قسم اول قوی تر و از ثانی ضعیف و بکر ابیات
شبیه بالجبان و تمرش سفید تر ازان و مستدیر و دراز و دراز و قوی قریب بکه دو طبقه باشد
و با عطریه و تندی و چون بلغزر کنند ازان تخمی دراز تر از رازیانه و مایل بسبزی و در طعم شبیه
بترنج ظاهر کردد و این قسم بیشتر معمول است و مستعمل اسبسالیوس مؤلف است و مجموع اقسام در دویم
گرم و خشک و محلل و ملطف و مسکن درد باطن و مدر بول و حیض و مفتح سده و مقوی معده
و جهت صرع و عسر نفس و تقطیر بول و اخراج حمل و جنین و درد رحم و تقویه باصره و رفع ریاح و تقویه باه

واذابه بلغم و بمثقال او با فلفل و شراب جهت رفع مضرت هوای سرد و مداومت نیم
قیراط تخم او با سکنجبین تا ده روز جهت درد کرده و لقوه و پنج قسم اخیر با عسل جهت رفع فضول سینه و سرفه کهنه دا امراض کرده و مثانه نافع و مضر محرورین و مصلحش کثیرا او کتیرا و مضر جگر و مصلح ان
ارز شک و قدر شربتش آن و بدلش انجره است سیسادوف ابن ماسویه و ابن الدولة
کوید چوب سوسن است که بفارسی نخه و حنین ابن اسحق و جمعی دیگر از جهت اشتباه
ناسخ سوسن را شونیز دانسته اند و اکثر که چوب شونیز است مؤلف مغنی کوید در او تحلیل
و اندک قبض است و طبیخ او جهت معده و ادرار فرمود ما بول مفید است و جمعی کویند
فلفاس است و لغبرادی و انطاکی مجهول تر از تخم ریحان و در اخر دویم گرم و در اول خشک
و مفرح و مفتح و مقوی احشا و روح دماغی و دل و مدر بول و حیض گرم شکم شربا و جنین مرده
شربا و حمولا و با قوه تریاقیه و رافع عفونات و محلل ریاح و جهت درد سر خصوصا با سرکه و روغن
کل و امراض بلغمی و درد سینه و معده و ورم جگر و سپرز و با عسل جهت گزیدن عقرب با سکنجبین جهت
گزیدن زنبور مجرب و طبیخ او جهت رفع قمل و عرق بدبو و درد رحم و فواق و سنگ مثانه نافع
و با سرکه و روغن گل و امراض بلغمی و درد سینه و معده و ورم جگر و سپرز و با عسل جهت گزیدن ربع
جهت فی الورم نافع و مضر ریه و مصلح ان کشنیز و قدر شربت ان خشک او اکه و بدلش بیخ بارنجی
و روغن او که آب او را با روغن کنجد بجوشانند تا ملو آورا در روغن مکرر کرده در افتاب
بگذارند جهت سده دماغی و منخرین بغایت مؤثر و در تحلیل مواد و تقویه اعضا و خوشبو کردن
قوی سر و تقویه ان بیعدیل است سیسبان بیای موحده قبل الف اسم درختیست
بستانی و بری میباشد بقدر دو ذرع تا چهار ذرع بحسب اماکن و غیر سیسبان بیای موحده
عبارات سین اول است و این عریض الورق و باریک و بر روی اسم چیده میباشد و کلش زرد و بسیار
خوش منظر و در خوشه تمرش دانها بقدر عدسه ما بین زردی و سیاهی و در باغهای ارم جهت
خوش منظری غرس میکنند و بعضی اطبای او را حب الفقد و جمعی ثمر اثل دانسته اند

و اصلی ندارد مایل بگرمی و در دویم خشک و مقوی و حابس اسهال مزمن و نفث الدم و رافع
سپرز و باشیر تریاق سموم و پاشیدن آب او مانع تولد کیک و لبس انگشتری او در انگشت حجر جب
روز چهارشنبه قبل از طلوع افتاب بالخاصیه مورث جاه و قبول نظرها و صرع محرورین و مصلحش
کشنیز و شربتش تا ام و بدلش بادآورد است سیبیا نوعی از ماهیست و بعربی لسان البحر و بفارسی
ماهی مرکب نامند و در بحر قلزم بسیار و شبیه بسرطان و ظاهرش صدفی و باطن حجری و در جوف
او رطوبتی سیاه که مثل مداد کتابت توان کرد و در اخر دویم گرم و خشک و در برص و طلای
رطوبت ان جهت داء الثعلب و خاکستر استخوان او جلا اثار و جهت امراض پلک چشم و با الکل
ملکس جهت بیاض چشم کل حیوان و سنون او جهت جلای دندان بسیار مؤثر و ذرورش مجفف
زخمها سیلان بعربی اسم عصاره خرماست که بدون طبخ در افتاب غلیظ سازند و دو کس
اعم از ان است و جمیع افعال مثل دبس و الطف از ان و محرق خون و مهیج الدم سنخانه
بصفرا و مضر محرورین و مشدد است به خلاف که رطب کم مانند دبست و مصلحش میوه های
ترش است سیسلم ابن نمیمه کوید شیبر زنجبیل و با تلخی و قبض است و در افعال ضعیف تر از ان
سیمفه به بنه مصر روغن نرجس صحرائیست سیناب بخلاف سیال الیاسمین است سیف
الغراب لبوب است سیکران بنج است سیکران الحوت فلوس است و گویند ماهی
عرجیت سیسبزدان حرف الماء است سنیبون فسنتین است سیاتمر هندی است
سیرقرة العین است و بتوفرس اسم ثوم است سیبقوس دون خیر است سیاموس
بیونانی سمسم است سیقس ابعاس بمعنی خیار بستانی است سیقس اغریوس
بمعنی خیار بری است سیقاقیطوس بیونانی برس است سیم اسم فارسی فضه است
سیر صحرائی اسم فارسی اقورون است سیبهک بفارسی ارغوان است سیاه دانه
بفارسی شونیز است و بعضی سیاه سرخ نامند سیماب فارسی زیبق است
سیبی بفارسی نوعی از ذراریح است سیجان اسم ترکی فاره است سیب بفارسی

تفاح است سیندی اسم هندی سرخ است سیود است بهندی ام قبشات سیلطان
اسم هندی شیف قلا است سینا اسم هندی مارزیت سیلج بهندی شنه است سیاه دان
بفارسی سیاه دارو است سبهم بهندی کندر است حرف الشین شاهترج معرب
از شاه تره و دو نوع میباشد یکی از برک بسیار کوچک و شبیه به کشنیز و کلش بنفش و دیگری
برک عریض تر و کلش سفید و هر دو قسم را طعمی تلخ و با اندک تندی و قبض و برگ
بهتر از سایر اجزا است مرکب القوی و در حراره معتدل و در دویم خشک و بعضی در دویم
گرم است و شیخ الرئیس در اول سرد دانسته مفتح سده جگر و مقوی معده و مسهل و مدر بول و مسهل
و مسهل اخلاط محترقه خصوصا سودا و مره محترقه و صاف کننده خون و باعث اشتها و
اودر تقویه معده قوی تر و جهت امراض سوداوی و بلغم شور و تبهای کهنه و با سرکه جهت قی صفراوی
و غشیان بلغمی و آب تازه او با تمر هندی جهت تنقیه معده و امعا و رفع قوبا و یرقان و جرب
و حکه و اکتحال عصاره او جهت تقویه باصره و با صمغ جهت منع رویدن موی منقلب که کنده باشند
و مضمضه او جهت حراره کام و زبان و تقویه لثه و ضماد خشک او با حنا که در حمام استعمال نمایند
جهت حکه و جرب و شستن سر با آب منقوع جهت رفع قمل و صئبان که از شک باشد و از بهترین نافع
و ابن ماسویه ضماد تازه او را جهت گزیدن زنبور بسیار مؤثر دانسته است و تحلیلش معتدل الحراره
و در افعال محمد ابن احمد و جالینوس قوی تر از سایر اجزا دانسته اند و گویند مضر شش است
و مصلحش کاسنی و شربتش از جرم او از سه تا هفت و از رب او تا هفت مثقال و در مطبوخ
تا ده ام و بدلش نصف وزن او سنا و دو ثلث هلیله زرد است و قسمی از کیا شبیه شاه تره
است و ازان تیره رنگ تر و برگش باریک تر و سفید مانند سیستنین و گل او مایل بسیاهی و بی
مزه و با اندک تلخی و قاتل کاوست و او غیر شاهتره است و ازان غیر زهر نیست
و غیر مستعمل است شاه صینی عصاره جامد سیاه صاف و خیلیست و مزه او تلخی شبیه
بنقش خاتم و گویند عصاره ریوند است و بعضی عصاره حضض چینی دانسته اند

و مایل بزردی او بهتر و از بلاد هند خیزد سرد و مجفف و قابض و طلای او جهة درد سر حار و اورام حاره
و ابتدای فتق و شرب او جهة درد سر و منع صعود بخار و ضعف معده و ذرور او جهة نزف الدم
نافع و او غیر ترتوی است شاهسفرم ریحان سبز مایل بزردی است برگ او ریزه و قسمی هم
بزرگ برگ و سبز تیره در اول گرم و در دوم خشک و مجفف رطوبات و منوم و مفتح سده دماغی و رایحه
مانع وبا و رافع درد سر محرورین و ساکن و گریزانیدن هوام و جهة خفقان و ضعف معده
و ریاح غلیظه و عصاره او با شکر رافع درد سینه و ربو و سرفه و مضمضه و خائیدن او جهة قلاع و ضماد
ترکرده او با آب سرد و مقوی اعضا و تخم او مقاوم سموم و بالخاصیة معدل جمیع امزجه و بو داده او قاطع
اسهال و زحیر زمن خصوصا که در لعاب [illegible] شانیده باشند و ضماد او جهة چشم جاذب فساد ان و شربش
تا ۳ درم و از عصاره و جرم او تا [illegible] درم و مداومت بوئیدن او مضر دماغ و مصلحش نیلوفر و بدلش بادرنجبویه
شاذنج معرب از شادنه فارسیست و بعربی حجر الدم نامند بجهت قطع کردن سیلان خون و انکه در رنگ
شبیه بخون باشد و ان سنگیست در شکل شبیه بعدس و زود شکن و الوان مختلفه مشاهده شده تیره
مایل بسیاهی مانند گوبنه و سرخ رماهی و ان بهترین اقسام است و بعد از ان زرد و ابلق و بلون
او خاکستری رنگ تیره است و حفر زمین سفید او و حفر زمین سفیدی ادر فیروز کوه مشاهده نمودم [illegible]
وابلق او در حوالی خوار و ری و قسم هندی را در جبال قزوین مشاهده و تجربه نموده و قسمی که مصنوع
از مغناطیس محرق سیاه و زود شکن تر از معدنی میباشد و در جمیع افعال مثل معدنیست و کذلک مصنوع
و از حجر الحکام محرق که [illegible] و ثقیل الوزن است و شاذنج غیر مغسول در اول و در اواخر دوم خشک و معتدل
در اول آخر و در دوم خشک و مغسول او مستعمل و قوتش تا بیست سال باقیست و مجفف و قابض بلیغ
و رادع و مقوی عصب و عضل و قوه باصره و حابس سیلان خون اعضای ظاهری و باطنی و خوردن
او با آب انار و امثال ان جهة نفث الدم و با شراب جهة عسر بول و حیض دایم و در روز او باداه
مناسب جهة دموی و قرحه معا و زحیر و سل و طلای او با سفیدی تخم مرغ و امثال ان جهة درد حار
چشم و سایر اعضا و بادرنج و سوختگی آتش و اکتحال او با شیر دختران و امثال جهة ... سبل و سرخی

بلکه چشم

بلکه چشم و سلاق و جرب و حکه و قرحه و بثور چشم جهة امراض بلغمی چشم و ذرور او جهة رفع گوشت
زیاد و جراحت و رویانیدن گوشت مجرب و با آب گشنیز و مانند ان جهة نثور و قروح حاره و زخم
و جراحت مقعده و رحم و قیء و اعضای عصبانی بغایت مفید است و شربتش از یکدانگ تا نیم آ درم و مضر مثانه
و مصلحش کثیرا و بدلش مغناطیس سوخته در ادویه عین حضض و در غیران دم الاخوین است شارق
اسم هندی بخیست شبیه بزید و طعمش بیچ است و دمیقراطیس گوید در اول گرم و خشک و مسهل بلغم
مائی و جهة امراض بارده نافع است شاطل و سابل بیر گویند و بفارسی یکخشک نامند در وپست
هندی شبیه بنقطه خشک و بقدر باقلا و بزرگتر و کوچکتر و بانجی و پوست او بسیار چین در ماهین سیاهی
و سرخی و اسی در اواخر دوم گرم و خشک و مسهل قوی اخلاط غلیظه مفاصل و اعصاب و جهة فالج و لقوه
و رعشه و صرع و امراض بارده دماغی نافع و مورث درد سر و مصلحش فواکه بارده و شربتش تا نیم آ است با مثل نبات
شاه بلوط در بلوط مذکور شد شابنج معرب سایگ و ان لفاح است شابدهان اسم فارسی
حدید ذکر است که فولاد باشد و در حدید مذکور شد شاه دانج و بلغاف و حبیم تخم قنب است و در تخم مذکور
شد شاهانج بر نوفت و جسفرم بری و شجره ابراهیم را بعضی این اسم نامیده اند شاهعلج بکیم کاف
معرب گکی فارسی است و طل الرج سلطانی و در رکن مذکور شد شاه صلی حاصلی است شاذ با
اسم سریانی ابرشم است شاب درخت ماهودانه است شاهسفرم ریحان است اصطنجو دو سرکی
شاب دوسی فلفل سفید است شانه سر بفارسی هدهد است شاهدانج هندی شابل ج هندی
و قسمی از شاذنج عدسی است شالکره بلغه دیلمی و شال تنی بلغه مازندرانی دلیل است شال خنی
اسم مازندرانی پوسمیه است شاه ماهی اسم فارسی بطارح است و اقسام سمک مذکور شد شاخ اسم فارسی
قرن است و به تسمیت بکسر اول و فتح ثانی و تشدید شات شان که مولف تذکره تصحیح کیا است
سورق و بفارسی توبیت که دینه شبیه است بازیانه و اهل تجربه تصریح نموده اند که برگ ان از بادیان و شبت و بعضی
اراضی منقلب بهم میشود و قوتش تا ده سال باقیست و در اواخر دوم و در اول ان خشک و ازاده به

کبار و محلل و منضج و مدر بول و حیض و شیر و تخم او در ابن فول قوی تر و مسکن مغص و مفتح سده و بانیم و با تربابقیه
و جهة یرقان و امراض بلغمی قاطع فواق و ضعف معده و جگر و بسر ز و ربو و سنگ گرده و مثانه و قولنج و منع فساد
اطعمه و جهة امراض آلات تناسل نافع و با عسل جهة سموم و اعانت قی و آب مطبوخ او و تخم مسکن مغص
و محلل نفخ از فطار بدن و دافع غشیانی که از خوشیدن طعام باشد و جهة فواق بلغمی و درد رحم
و مثانه مفید و سوخته ان در سیم گرم و خشک و با عسل جهة امراض مقعده و بواسیر و ضماد او شربا نافع
و خوردن ان با سرباز رجاج و عسل جهة ریزانیدن حصاة و عسر بول مجرب دانسته اند و ذرور او
مجفف قروح بسر و بگ و جهة قرحه قضیب صبیان و قطور عصاره او جهة امراض گوش و جلوس مطبوخ ان جهة
امراض رحم و ضماد مسحوق او با عسل که در طبخ بعد انعقاد رسیده باشد بر مقعده باعث تسمین و تخم او در
اطعمه و ترشیها جهة اصلاح معده و خوردن ترشی او بعد از طعام مفتی قوی و مداومت خوردن ان و
و اکثار مضعف باصره و قاطع منی و منتن و مضر محرورین و منجر و مصلحش اب لیمو و امثال ان و قدر شربتش
نا ۱ درم و بدلش از رایانه است و گویند بر سر گذاشتن شبت بالخاصیة مانع امراض دماغی و مورث قبول
علم و روغن او که عصاره او را با مثل ان صحه با روغن زیتون جوشانیده باشند تا رفع اب او شود
و یا تازه او را در روغن ریخته بعد از یکشبانه روز صاف نموده و مکرر تجدید کنند ملطف و مسخن و محلل
جهة اعیا و درد مفاصل و تشنج اطراف و درد عصب و رفع قشعریره و از و تلیین صلابات بغایت
موثر است شیرم نباتیست شیر دار و بیخش معروف با ستقیل شبیه به نی و برگ ... و بقدر ذرعی و گلش
بطر خوف و برگ کاج و گلش سفید و دانه او شبیه بعدس و مایل بسفیدی و زردی و بیخش پر شیر و گره
و قوی تر از تخم و شیرش قوی تر از برگ و بهترین او صمغ ان سرخ است که شبیه باشد به پوست پیچیده
و در سیم گرم و در اخر دوم خشک و قتال و مسهل قوی بلغم و سودا و زرد آب و با قوه قابض متقطع مفتح
سده رگها و سده و مدر اخلاط از عمق و موافق معده و جهة قولنج و مقعده و درد مفاصل و استسقای
زقی و ضماد او جهة قوبا و سعدیل و لونیت مضر محرورین و ضعیف البنیه و مورث تبهای تند و محرق

منی

منی و ضعیف اشتها و آکال او کشند بغثی و کرب و غشی و خناق و شیر نیم آن قاتل
و غیر مستعمل و مصلحش در شیر خیسانیدن و استعمال او است با انیسون و مقل و طلا با زرد و صبر
و قدر شربتش یکدانگ و بدلش مازریون شبیب اسم عربی اقسام توتیای کرمانیست
و شبح را بفارسی شبه نامند و ان یکی از معادن و معروف است و بعضی اسم ان اصطلاح مصنوع
از روح توتیا و مس دانسته اند که بفارسی ازار نجم نامند و مراد ان مطلق او معدنیست و ان شبیه
بقلعی و بجوهر مایل و از سرب اندکی دیرگداز تر است در دوم گرم و خشک و اکحل و شرب در ظرف
مقوی دل و معده و در رفع خفقان و سوخته جهة رفع بیاض عین و سلاق و جرب و در اطلیه
جهة کلف و آثار و اورام مفید و مضر طحال و مصلحش عسل و قدر شربتش تا یکدانگ است و در تبدیل
اسود با بیض رصاص با اعمال مخصوصه مجربست و مولف تذکره گوید که چون رفع زیبق او
شود قلعی ملحق بفضه میکنند و خاصیة او است که هرگاه اب را در ظرف او ... تمکی از ان
کرده و در ظرفی دیگر باز شوره ریخته ظرف را بر آن آرند حرکت ممتد لی الله شده آب را برنگ نقره
سرد کنند و معمول هند است شب از جمله معادن اربعه غیر کامل التصور که عبارت از زاج
و املاح و نوشادر و شب باشد و ان جسمیست شبیه بزاج و با ترشی اندکی بخلاف زاج که بسیار عظیم
ترشیست و در اکثر افعال قریب بزاج است و از ارمنیه و گرجستان و یمن و سایر مواضع خیزد و
او را هفده قسم شمرده اند و انچه موجود و متداول است یکی سفید شفاف و مایل بزردی که یمانی گویند
وان انست که در بلاد یمن چکیده منجمد میگردد و قسم ثانی زردی و شفاف و بفارسی زاج گویند
گویند و پارچهای مربع شکل را مکعب و مایل بستداره زاج مدحرج نامند و قسم رزم ملمس
زود شکن که راهوتره زاج باشد زاج ... گویند و این اقسام در تداوی مستعمل اند و قسم
زرد مستطیل و قسم سرخ غیر مضبوط الشکل و نوع سبز شبیه بزاج شور طعم باشد در تداوی
مستعمل نیستند و قسم ازرق شفاف و سیاه مایل بسرخی از جمله سموم اند و طاهرتر تیای

هندی عبارت از آن باشد مجموع آن در دوم گرم و در سیم خشک و مجفف قوی و قاطع نزف الدم
زخمها و زایل کننده گوشت زاید و از البیاد و جهت قروح و در رفع چرک و زنگ معادن و در صاف کردن
آب و شراب سریع الاثر و شرب او مانع قی و غثیان و مقوی قوه ماسکه و سعوط او قاطع
رعاف و حمول او رافع سیلان و مانع حمل و با قطران مسقط جنین و ضماد او با روغن
جهت اورام بلغمی و بادو به مناسبه جهت استسقای لحمی و تهیج و با مورد جهت رفع بدبوی
زیر بغل و عرق و با نمک و عفص و مازو جهت قروح ساعیه و خبیثه و با آب از جهت
جرب و با عسل جهت رفع آثار و با موم جهت زخم و با آب جهت رفع قمل و نشف
و اکتحال او با مروارید و شکر و کلس پوست تخم مرغ و سرگین خردون و با سویه جهت
رفع بیاض مجرب و با سماق و عفص جهت دمعه و جرب زمنه و علیم او و رام و سلاق
پلک چشم مفید و نفوخ او در دهن قی کشنده او و قطور او جهت رطوبات
و گرانی سامعه و سنون او با فوفل جهت درد دندان و حرکت آن و تقویه لثه
و با خاکستر پیخ کرنب جهت قلاع و غرغره و ذرور او جهت ورم لثه و لهاة نافع و
گذاشتن در زیر جامه خواب رافع و رافع فزع و خوردن او مورث سعال و سل
و هم او کشنده و مصلحش روغن تازه و میوه ها و شیر و قدر شربتش یک قیراط و بدلش
نوشادر و از خواص اوست که چون کسی را چشم بد رسد و شب آن را بخور کنند در آن
قطعه ثقبه و صورة چشم ظاهر شود و هرگاه او را در طرف قبله خانه اشخص بگذارند
هرگز چشم بد باهل آن خانه نرسد شب بضم اول و سکون بای موحده اسم نوعی
از عنکبوت سمیست شب الصباغین قلی است شب الاساکفه و شب العصفر
و شب العقلی فی مصعدات شبوط نوعی از سمک است شبوق نوع کبیر

ضمان الارض

ضمان الارض است شیب حدهو است شبطباط عصی الراعیست شبب رمی اسم فارسی
خفاش است شبلیه بفارسی چند و قوقیست شبه اسم فارسی سبج است شب آلنکهیز
اسم فارسی بیخ است شترحرنج بفارسی نعامه است شترا اسم فارسی ابل است شتر بچه
بفارسی جذور است شتره بثای مثلثه نباتیست سیاق دکل و منحصر در اوراق تر اکثر
توی بر توی و با رطوبت بسیار و کریه الرایحه و زرد و بنفش کوهها و سنگلاخ و در باغان و باغات
بوستانها میکند و در دوم سرد و خشک و آب او جالب قی و مقوی معده و قاطع نزف الدم
همه اعضا و جهة اسهال سریع الاثر و در امراض چشم قایم مقام مامیثا و مفر مثانه و
و مصلحش عناب و شربتش ... و بدلش سماق است شنجار ... مسمی ...
وبری و نهری و بنفش کنار آبهای جاری و سایه هاست و ساقش منحصر در یکی و رنج
و سبز و مایل بسرخی و برگش بقدر کفی و اطراف او مثل اره و در عقده ساق دو برگ
میروید و شاخهای او میان آنها و گلش بنفش و ریزه و ثقیل الرایحه و ثمرش بقدر
نخودی و دانه او سیاه و باریک و بیخش بزرگ و سرخ و بیرون سیاه و اندرون سفید
و چون بر آب زنند مثل صابون کف میکند و بان جامه میشویند و او غیر چوبه
صباغانست و در اول دوم گرم و خشک و در دوم یبس معتدل و بیخش از ادویه شرعیه مسهل برقی
سوداوی بهتر از لاجورد و رافع جمیع امراض سوداوی و در رفع جذام بیعدیل
حتی تصریح نموده اند که از مداومت او جذامی که تغییر شکل باشد رفع میشود و قاطع
بلغم و حالی و ضماد بیخ بری او جهت خنازیر و طلای برگ بری و نهری رافع صداع دایم

شجرة

دهنده زخمهاست و مفر مثانه و مصلحش سکنجبین و شربتش تا ۳ درم و بدلش برنج و چوار سنی شجرة الکهرباء
امین الدوله از محمد ابن احمد نقل میکند که شجره ایست غیر درخت ما هودانه و در بلاد دمشق و روم
او نیز پیدا شد ثمرش شبیه بثمر شاهدانه و روغنی که از او میگیرند در طعم شبیه بطعم او و دانه ای که در
شاخهای بالای باشد منقی قوی و از اسفل مسهل ملاقی و از اوسط مقی و قدر شربتش از یازده دانه تا چهل
عدد شجرة مریم نبات بخور مریم است و بخور مریم مذکور شد شاخهای او در هم و شبیک و دایکدیگر و چون
در آب گذارند دراز بالیده شود و چون خشک گردد بحال اول عود نماید و در سیم گرم و در دوم خشک و در سیوم معدل
و مفتح و رافع بلغم و محمر بشره و جلاو آب نقیع او جهة عسر ولادت و اخراج جنین بیعدیل و طلای
او جهة اورام صلبه و بهق و برص و التیام زخمها و بردن گوشت زیاد او موثر و مضر ریه و مصلحش کثیرا و شربتش
تا نیم درهم است شجرة الطلاق شجره مریم است شجرة الیمام مرماهیت شجرة القطران
شربین است شجرة الدم اخوین است و بعضی بر شاهتره اطلاق میکنند شجرة الکافور
شاس شجرة المدبحان الکافور است شجرة النهق قنابر است شجرة البهق و الشجرة السلیم لولایت
شجرة سلیمان و شجرة ذوالقرنین و شجرة الصم مروح الصنم است شجرة الجن ربوداست شجرة
القدس نوع بزرگ قناست شجرة حره ازاد درخت است شجرة الاقدر و شجرة ماکول صنوبر است
شجرة الحاق درخت سرو است شجرة الخایضه مغیلان است شجرة الحبیبه خطبایاست
شجرة بارده سلاب است شجرة دستم رزاوند طویل است شجرة مو پیچ عتیق القدس و عوسج
و زرنیخ است شجرة طیبه درخت خرماست شجرة التسبیح المداریت شجرة العصاب نوعی از ال
شجرة ابراهیم سنجشک و بعضی مغیلان و بعضی شاه بلوط نامند شجرة الدنق درخت سبست

نبات نو

شجرة التین لوف الکبیر است شجرة الحظاطیف عروق الصفر است شجرة الطحال جومالعدی است
و گویند ماش سبتین است شجرة الضفادع کبیکج است شجرة الکف اصابع الصفر است شجرة الدب درخت
رغرور است شجرة الطبیس طراغیون است شجرة الراغیب طباقت شجره نوعی از زرتباح است که بپش? بخته
باشند و از آن شقفار نیز بامند شحم بفارسی پیه نامند و سمین فربهی و هر دو از سوق ماکیه و موی اند که
در سطوح عضا منعقد کردد و شحم شده انعقاد او اقل مائیه است مثل پیه گاو گرفا عده دل میباشد و سمین اکثر
مائیه است و اقل انعقاد امثل فربهی که ملاحق رودهاست و او رشحم ارطب و ابرد است و مذکور شد
و شحم تازه گرم و تر و کهنه گرم و خشک و الطف است و پیه هر حیوانی در طی ذکر آن مذکور است و از مطلق او مراد
بز است و بهترین شحوم و نضج و تلیین اورام و قرحه مرس و چوک ... استخوانی ... بسیار کرده زیاده ...
عروس جهة را الثعلب و پیه مرغ آبی و مرغ جهة خشونت زبان و ورم رحم و چون با مخ پخته شود جهة قرحه
مثانه و اکتحال پیه ماهی که در آفتاب گداخته باشد با عسل جهة تقویه باصره و پیه کرکس و جوارح طیور
و حشیه جهة مفاصل بغایت نافعند و چون خواهند شحوم را مدتی نگاهدارند باید برود ... تهای
او را گرفته در آفتاب یا نزدیک آتش گذاشته صاف او را با قدری سعد بادارشیشعان با اذخر یا سنبل
و شراب جنبه جوش داده یا قدر مضاعف گداخته یا یکی از ادویه مذکوره با زیاده از آن مخلوط کرده و خوردن
شحوم مغثی و مرخی معده و مصلحش در محرور سکنجبین سیب لیمو و در امثال آن در مبرود زنجبیل و نمک میشنوان
و بدلش در جمیع افعال زیتون و از آن بهتر است شحم بضم اول مرغیست سیاه و منقار و پای او
زرد و مایل بسرخی و بقدر قمری و سبزی او را قوه طارد و نطعونی عوعاز و بازند رانی نوکا
نامند و در دوم گرم و تر و صالح الغذا و حد او از دو مالنجولیا و فالج نافع و خوردن او با روغن بادام مورث
حسن صوت و رافع گرفتگی آواز است شحم الارض و فطن است که نیز حراطین است و بعضی جزوخیدم
دانسته اند شحم لشیخ است شحم النخلة جمار النخل است شحیمه اسم اخضر قسم بلابلیک است شحم الاترج
النبات است شحم المرخ خطمی بری است شحم قاو ندی فاوندیست شخبر کلی معجمه معمی است شخار البیض

بلغه اهل منفعت مع القلب شخصت قربال الذهب مشدخ کم انجار است شراب ابو رف خمریست
که نان سیه و کلیمات دران خیسانیده بود ارتش ساعت صاف نمایند کثیر الغذا و موافق معتادان شرابست
از اصناف سلولات برکش الان عوضه و کوچکتر و بهترین قطران الان حاصل میشود و بعضی اورا
از اقسام صنوبر دانسته اند و بیرا شبه و ارزان کوچکتر است و در اصفهان معروف برخشه نس است
و قسمی از آن کوچکتر و خارناک و ثمرش بقدر ارزنکان و عرعری کوینده و اقسام او در اول سیم
کرم و خشک و آب مطبوخ شاخ او جهت قروح ظاهر و باطن و سستی اعضا و ضعف معده و جگر و ارواح
غلیظه و قطور او جهت منع ریختن موی و رفع بثور و تحلیل اورام و امراض رحم و مقعد و ذرور او
رافع نزف الدم و غبار و جهت اقسام قروح و خوشبو کردن رایحه بدن و مضمضه طبیخ برگ او و ثمر او بار کوه
جهت درد دندان و ضماد او جهت خناق و ورم لوزتین و ثمرش قابض و مدر بول و مجرح مثانه و جهت
سعال و سل جگر و کرمین از شب بکری و مورث صداع و مهزل و مصلحش فواکه ترش و کشنیز است
شرابی کیاه حنظل است شربت فراسیون است شراد رزنج مصعدات شراب جیوشی
خمریست که در جزیره بلاد مغرب با آب انکور و آب ریباس او ربوه با عفوصه ترند میباشد
شراب اسم اصطلاحی خمر است شراب خشخاش اسم فارسی و با قود است شراب اسم فارسی
نبیذ التمر است شراب دوشابی اسم فارسی نبیذ الدبس است شراب عسلی اسم فارسی نبیذ
العسل است شراب میویج اسم فارسی نبیذ الزبیب است شرابی بفارسی حنظل است شستبیدی
اسم فارسی فارسستن است ششترق فو است ششقاقل شقاقل است ششرایت اسم بیخ
نباتیست که در در انوابی بلاد مصر یافت میشود سطبر تر از انکشتی و بیمزه و عامل برزی و جهت
استسقای دقی مجرب دانسته اند و کویند درون کرب و مشقت اخراج از اب میکنند
شطیبیر مغبه مغربی اسم نباتیست کثیر الوجود و در کوههای برف دار و برگ و تخم و شکل
او مثل زیره است و طعمش با اندک تندی و شیرینی و نجش جهته عدد و میتع و غیر مستحکم

وبعضی

وبعضی اذان است و بعضی کج بالخاصیه با وجود کرمی جهت تبهای کهنه حاره نافع و مدر بول و مفتت حصاة
و مجلل ملح معده و رافع اکله مسحوق و ضمادش جهت علت معروف بشوکه کویند مجربست شطرنج جعفر
بستانیست و بفارسی مرزه نامند شعیر بفارسی جو کویند بهترین او سفید بالیده تازه و کهنه او که کپسال
کذشته باشد بسیار بد است و در اول سرد و خشک و قلیل الغذا و با قوه جالیه و قابض و مجفف و رادع
و مسکن غلیان و صفرا و تشنگی و مصلح شیر سوعای و مورث لاغری بدن و مضر مثانه و مصلحش
روغنهای و زنجبیل است و ارد بو داده که سویق باشد با قدری شکر بهترین اغذیه اطفال و چون خمیر
او را بکذارند تا ترش شود در دوغ کرده لبد از شب از کونه یا رطل از ان بنوشند جهت رفع تشنگی
سقوط و التهاب معده و قی صفراوی و حکه و تبهای اسهال صفراوی مفید است و آب مقشر او که
مهرا کخته شده باشد ماء الشعیر نامند سرد و تر و ملین و مدر بول و مسکن حدت خون و اخلاط
محترقه و سریع الانحدار و مولد خون صالح و مرطب جهت تبهای تند حکم حاره و سل و دق و فرطیه
امعا و سعال حار یابس نافع و مرخی معده و مضر احشا بارده و انفاج و مصلحش کلقند و در حین
اعتقال الطبع استعمال او جایز دانسته اند و مطبوخ او با نصف ان خشخاش کوبیده جهت صداع حار و باد ضعفه
قرطم جهت اخراج بلغم لزج و منع تری و تفتیح سده و با عناب و انجیر و سپستان و پرسیاوشان جهته
سعال و درد سینه مجربست شیره جو که کشک الشعیر نامند سرد و مایل بخشکی و غلیظ تر از ماء الشعیر
و جهته اسهال صفراوی و امزجه حاره مفیدیست و ضماد آرد او رادع و محلل اورام با آب کشنیز
محلل خنازیر و اورام صلبه و کشاننده دمل و با اکلیل الملک و پوست خشخاش جهته ذات الجنب
و با آب به جهته نقرس حار و مطبوخ او با بیکه جهته جرب و حکه و با بیخ افیون و آب کاهو
و ماشدان جهته صداع و ورم چشم و نزلات و باد سرخ و استحکام دادن عضو شکسته و کوفته
دیده و غرغره شیره او جهته ورم و درد حلق و مطبوخ او با انجیر و با ماء العسل جهته تحلیل اورام
بلغمی و حاره بغایت موثر و ضماد سوخته او جهته کلف و حزاز نافع است شعر بفارسی موی
نامند و ان متولد از بخارات اخلاط و محترق او مسکون میشود و بغایت یابس و خواص

و خواص موی هر حیوانی در طی ان مذکور است و مراد از مطلق شعر موی انسان است و چون سرکه
ترکرده بر زخم برگ دیوانه کزیده بکذارند رفع سمیت ان میکند و با شراب و روغن زیتون رافع ورم
جراحت سر و سوخته او بغایت مجفف و بلدع و منخن و جهت الحلو و خشک کردن زخمها مجرب
و جهته قلاع و قروح و با کندر و رفت جهته جراحات سر و با مرداسنک جهته تسکین جرب
و حکه و قی چشم و آب و روغن زیتون جهته سوختگی آتش و ذرور ان جهته بروز مقعد بغایت
نوشیدن قطور او با سفیداب و توتیای مغسول و کحل ارمنی جهته حرقه البول مجرب و ماء الشعر که از تقطیر
او حاصل میشود جهته اوایشدن وی مجرب است شعر الغول کیاهیست ساق و ثمر و تخم
و اوراق خشن شبیه بر خشن شعر الجباد نباتیست غیر پرسیاوشان شبیه بموی یال
اسب و باریک و سیاه و چنین عدد بشکل دسته در یکجا میروید و بر روی زمین پهن
میشود و بی برگ و ساق و بیخ و چون بسوزانند بوی موی سوخته میدهد کرم
و خشک و بخور او را جهته تب ربع مجرب دانسته اند و کویند تعلیق او مانع
ماندگی راه کرفتن است شعر الجن شعر الغول است شعر الارض
و شعر الخنازیر شعر الجباد است شعارسیر قثای بری است شعرست شغوی
الصعال زعفرانست شعیر الترک و مجه خندروس است شغال بغین معجمه
اسم فارسی کلب بری و ان ابن آوی است شغفنین بریحم مرغیست
از فاخته بزرکتر و سفید و طوق کلاه او سیاه و ناتمام و یمامه و بترکی الاغاخته
نامند در دویم کرم و خشک و بغایت مسمن بدن و مجموع او مستحیل بخون صالح میشود
و مقوی قوه ماسکه و حواس و موافق ناقهین و مفلوجین و زیاده کننده قوه حافظه و محرک باه
و اکثار او مضر محرورین و مصلحش

و مایل بسیاهی و بخش سیاه و پرسیاوشان و غیر
پرسیاوشان است و در درد امرار
کثیر الوجود و در تنکابن کرف
نامند و در خواص قریب به پرسیاوشان
و در تنقیه سینه قوی تر از انست

سرکه

سرکه و کشنیز و مقوی جمل او شیر تازه است و در حیوة الحیوان مذکور است که چون شخصی
خون او را بر قضیب طلا کند مباشرت کرده دیکری بران زن مقاربت نتواند کرد و
جالینوس کوید تخم او با عسل یا اندکی بوره جهته درد جگر و حول زایل و جهته درد چشم
مجربست و مهر یارس شیر او را جهته درد زحم و ثقل سامعه بغایت مفید دانسته شغنین بحری
حیوان دریاییست شبیه بخفاش در رنگ بال و شکل و دنباله او شبیه به دنباله موش و در
زیر دنباله او نیشی مثل خار و لذع ان نیش او مورث الم عظیم و چون نیش او را در زیر جامه خواب
کذارند بیخوابی مفرط دست دهد و دفن کردن او در خانه موجب تفرقه اهل انخانه و [illegible]
مسحوق سوخته او بر دو کس باعث تفرقه و بغض ایشان میکردد و بدین جهت او را حوت البغض نامیده اند
و کویند چون در مکان بول شخصی نیش او را فرو برند باعث سوزش و درد عظیم و حابس بول میشود
و مادامی که رفع او نمایند ساکن نمیکردد شغلیج بار کیاه کبر است شغالو اسم فارسی خوخ
شغرک اسم فارسی حنا است شفتیقل شقاقل است شغودیس قنار یس شقایق
معروفست کویند چون نعمان بن منذر در خورنق و لاله زار نموده مسمی بشقایق النعمان کشت
و ان بری و بستانی میباشد شبیه بنبات خشخاش و برگ بستانی او از ان کوچکتر و ثمرش
مثل خشخاش کوچکی و مخدر قوی و تریاک او [illegible] قوی السکر در دویم کرم و خشک
جاذب و ملطف و مفتح و جالی آثار و مجفف و شرب کل خشک مسحوق او بقدر ۳ م با سکنجبین
جهته تسکین درد اعضا که دفعة بهم رسیده باشد بسیار سریع الاثر و نفوخ او قاطع رعاف
و سعوط او [illegible] و شرب طبیخ برگ و ساق او که با کیاه جو نحسه باشد مدر شیر و حیض و طلای عصاره
او منقی جرب زخمها و رافع تقشر جلد و محلل ورم چشم و سعوط او منقی رطوبات دماغی
و قطور او جالی بیاض چشم و ضماد کل او با پوست کردکان سبز جهته سیاه کردن موی و رفع قوبا
و مداومت شرب تخم او هر روز ۲ م با آب سرد جهته رفع برص مجرب و [illegible] و اکثار شرب او
مورث جنون و مصلحش شیر تازه است و چون ظرفی از کل شقایق پر کرده و [illegible]

او دانجف بود و چهل روز در سرکین تراب دفن کنند در هر هفته سرکین را تغیر دهند صاحب
صاحب شانی شود و کویند مجربست شقاقل هست برکه و بالزوجه واندک شیرینی
ولسطبری انکشتی و دراز و ساق کیاه او برکه و در هر کرهی برکی رسته و برش بقدر نخودی
و سیاه و مملو از رطوبت سیاه و کلش بزرکتر از بنفشه و منبتش در زیر اشجار تر از کم
و مکان نمناک و مستعمل بیخ او و قوتش تا چهل سال باقیست در اول کرم و در دویم
تر و مبهی و مفتح و قاطع بلغم و مقوی کمر و منعظ کرده و معده و جکر و مصدع و مضر اشتها
و مصلحش عسل و مربای او با عسل بغایت مقوی ارواح و قوی و قدر شربتش تا ۵ م
و بدلش در تقویه باه حب الصنوبر و بوزیدانست شقراق مرغیست بقدر فاخته
سبز و بوی سبز قبا نامند و در بنکالن کراکد کویند و در دویم کرم و خشک
و محلل قوی ریاح غلیظه و مواد بلغمی و دیر هضم و مصدع و مصلحش سکنجبین و سرکه در کرمی
او جهت کلف نافعست شقردیون اسقوردیونست شقر و شقیق اسم شقایق است
شکرتیغال اسم فارسی تیهال است و آن غلاف حیوانیست شبیه بکس که در غار اثر در اتست
مثل کرم ابریشم از لعاب خود می تند و در ان میمیرد مایل بزردی و سفید و شیرین و در فرایض
معتدل و رطوبت در او غالب و با لزوجه و ملین و مسکن حدت اخلاط و سوزش مری و
جهت خشونت سینه و سرفه و صاف کردن آواز و خشکی کلو و معده نافع و اکثار او مغثی و مصلحش
شکر و ترنجبین و قدر شربتش تا ۳ م و بدلش نباتست و مولف اختیارات او را سکر العشر دانسته
و فیه ما فیه کما لا یخفی شکاعی از اصناف بادآوردست و از ان قابض و مجفف
و بعضی هر دو را یکی دانسته اند و اول اصح است جه بادآورد بفارسی شامل شوکة بیضا و
شوکه عربیه است و در بعضی بلاد بکنکر معروف و قند یکی را کل سفید و یکی را ابغبس است
و اخیر مخصوص بشکاعی و در جمیع افعال شل قسم سفید و قویتر از ان و مستعمل از و بیخ
و ثمر او و بیخ او قاطع نزف الدم و با قوة تریاقیه و محلل قروح و ملطف بلغم و منضج

ادجه

او جهت بثورهای اطفال و ثبورهای مرکبه نفاثت نافع و مضر ریه و مصلحش صمغ عربی و شربتش دو درهم
و بدلش بادآورد و سایر خواص او در الجند مذکور شد شلک بفارسی مرک موش کویند
جه خوردن او موجب قتل موش و را کاه موشی که از ان خورده باشد باعث مردن کربه ان
دیکر است و آن جسمیست معدنی سفید و ثقیل الوزن و براق و از سموم قتاله و اهل صناعت
او را در کل مقام جل از نخ میدانند و آنچه زرد باشد زرنیخ و قوتش بعد از ۳ سال
فاسد میکردد و در کرمی و اغبر و در نشی سنک میکردد در چهارم کرم و خشک و محلل و معفن
و التیام دهنده زخمها است با احداث درد شدید که صبر نتوان کرد و طلای او با روغنها
جهت حکه و جرب و با کلاب جهت اورام بارده و استسقا نافع و اکتحال او بعد بکرد ز طبقات
و رطوبات چشم را زایل میکند و نیم ۳م او در یکروز کشنده و تریاق او تراشه پوستهای
حیوانات که سوزانیده بقدر ربع او تا دو چندان بباشد مثل شکرنج اسم موذب جنکسست
شکوثا کشوثاست شکرسنک اسم فارسی حجر العاج است شکوفه اسم فارسی نقاح است
شکنبد اسم فارسی کرش است شکرپنیر اسم فارسی فانید سنجری معمول سجستانست
شلجم معرب از شلغم فارسی و عربی لغت نامند بری و بستانی میباشد و بری او دو قسم است
یکی را ان جهای نباتش در ارد و عرضش بقدر انکشتی و بهمین و بیخش باریک مثل بیخ اسفناج و غیر
ماکول و تخمش سیاه و مویش سفید و منابت او مزارع است و یکی را منبتش در شتهای
نمناک و زد یک اب ها و بیخش بقدر خیار و لبسیار سرخ و ماکول است و برکش شبیه برک
بستانی و از ان باریکتر و املس و کثیر التشریف و تخمش مثل بستانی و مایل بسیاهی و تخم قسم
اول منقی بشره و قسم ثانی در خواص قریب بستانی و از ان کرمتر و در رطوبت کمتر و بستانی
در اول دویم کرم و در اول تر و کثیر الغذا و مهیج باه و مدر بول و مقوی باصره و مفتت
حصاه و رافع سعال و ملین طبع و سینه و نفخ و دیر هضم و مصلح ان زیره و ستبر بها
در لیشرهای باریک که سائیده با عسل بنوشند جهت سبز و عسر بول مجرب و ضماد مطبوخ او

محلل اورام است و درشتی شلغم ملطف رطوبات سینه و مقوی احشا و مشهی و بی نفخست
و ضماد و نطول مطبوخ جمیع اجزای او جهت شقاق و نقرس و حکه مفید و تخم او در اول
کرم و در اول تر و مبهی تر از بیخ ان و مشهی و با قوة تریاقیه و در جمیع افعال قویتر و مولد
ریاح و مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و رشتها و کلقند و شربتش تا ۴ م است
و روغن تخم او جهت ریاح و رفع اعیا و تقویه آلات تناسل شربا و ضمادا مفید است
شل بار درختیست هندی و سنجل هندی کویند و بزرکتر از فندقی و در طعم
تند و با اندک تلخی و قبض و رزم و ملمس و بی قشر در سیم کرم و در اول خشک و محلل قوی
و ملطف اخلاط غلیظه و مسهل و رافع ریاح و جهت صلابت عصب و فالج و عرق النسا و قولنج نافع
و مضر ریه و مصلحش عسل و قدر شربتش تا نیم م است شلجم احمر شوندر است شلیخ تخم الجبار است
شلیل بلغت خراسانی میوه ایست لذیذ بقدر کردکان و بزرکتر از ان و در طعم مثل شفتالو
و در اواخر بهار میرسد و لطیفتر از شفتالو و در افعال و خواص بهتر از ان و بغایت لذیذ است
شمع بفارسی موم نامند و زرد و سرخ او را به تکرار کداختن و در آب سرد ریختن و آفتاب کشتن
در باهمات سفید میکردد و در اول دویم کرم و در رطوبت معتدل و قوتش تا سی سال باقیست
و محلل و منضج و ملین و مصلح ادویه مرهمهاست و موافق زخمها و خوردن بقدر خوب

او که بقدر کندم ریزه کرده فرو برند و یا در دو غنها حل بوده بنوشند جهت قروح باطنی
و سحج مجرب و جهت درد سینه و سرفه و رفع التهاب و سل و درد کلو و لهاة و تنقیه
او از ضعید بل و طلای او جهت حکه و جرب و خشونات و تفتیح اورام و وسیع کردن و بجرک
آوردن زخمها و نرم کردن ثدی و صلابات و رفع اذیه جرب و آهر دار و حوض و نحو او و جهت رفع
عفونت هوای وبائی و تعرق و درد جان تب راکیه او جهت رفع بدبوئی بینی و اذیه بوی
مردار و حقنه او با روغن کل سرخ جهت سحج نفاثت نافع و رافع استسقا و مسدودات و
مصلحش نان و شربتش تا نیم م و بدلش ادویه قلی است و کویند چون اشیان عکس العوزان

دبطرف

دبطرف الهر و بابت با و سایر ابها کنند ان شیرین تا کود جه کند و موم شمع عروسی که به قراط
در زیر کجات و آنچه در غرا سوزانیده باشد جهت بعض بوز دانسته اند و از خواص اوست که چون
قمر در سنبله به تثلیث عطارد و از کواکب بری باشد آن موم شمع عروسی باید قراط موم
پاک در آن نوره مضبوط نموده نکاه دارند غلبه بر خصم او را روی دهد و زبان دشمنان بسته بود
شمس بلغت کمیریان ذهبست شماد را زیانج ان بلغت شام و مصر شماد اسم رنگیست
تقلیست شماره روایست شمیره دله صفارست شمیم شامل دعن زینست سند طس است
شمول خمرست شملیت اسم هندی حلبه است شمخالا اسم ملح هندیست شنداز طیوب
معروفست و در مصر بسیار معمول و بیونانی رسیمیلیوس نامند و کویند معنی دخان الفرو است و بهترین او سفید
بی بو و نقه است در سیم کرم و در دویم خشک و مقوی دل و مدر فضلات و مفتت حصاه است و رافع اطلاق
زحیر سینه و با زعفران مفرح و جهت سرفه و ضعف معده و خفقان و با افیون جهت قولنج مجرب
دانسته اند و طلای او جهت قروح آثار و مولا او جهت کوبیر و تقویه رحم مفید و مجفف و مصدع
محرور و مخشن سینه و مصلحش روغن کنجد و قدر شربتش چهار قیراط است و در دستور العمل او اینست که
کرحش لیها را تمکوب کرده در ظرفی کنند و بران ظرف طرف دیکر طولانی و صل نموده بکل حکمت
استحکام دهند و آتش معتدل بر او رسانند تا بصعود بطرف بالا کند و در آنجا سرد شود ان کلا بکیه
زیاد تی عطر ظرف بالا را العود و صندل با لا باید جایز است شنج اسم موب جلدون است
و ان نوعیست که کاغذیان مهره میکنند و در طرخون مذکور شد شنبیل اسم فارسی شکوفه سورنجان است
شنا د فراسیون است شغیر شونیز است شنغا اسم یونانی اشنه است شنداد بلغت نبطی بودس است شنکا
الصاغ امام الذهب است شنجکاف بجیم و بکاف نعناع با بوعست شنبلیله بلغت اصفهان حلبه است
شنوف رکخوات شنک بلغت اصفهان لحیة التیس است شوند اسم موسیقی از شلغم بری که
کردر شلغم مذکور شد و تخمش سیاه و در تریاقیه قویتر از نوع بستانی و در زبان فارسی دقاد فال این
نوع مراد است و رافع ریاح و عفونات و در افعال قویتر از تخم بسیاری اقسام است شوکران

اسم یونانی نباتیست از وجه و شاخ و برگ او مثل ساق ارزنه و برزگتر از ان و برکش شبیه بکلش سفید
شبیه بکل شبت و بدبوی شکوفه های شاخ او و خردار و تخمش مثل نانخواه و مایل بسفیدی و تخمش مجوف و مشهور
مرنیج تفتی و از تعفیه ... و بزرحه زرد و در چهارم سرد و در سیم خشک و مخدر و مسکر و منوم و ضماد او مثل
و طلای عصاره او جهت بادسرخ و نمله و اوجاع حاره و نماد تخم و برکش رافع احتلام و ورم انثیان
و مانع بزرگ شدن پستان زنان و دافع شیر و نزف الدم و رعاف و اسهال است و قدر شربتش
دانک و چون بیخ او را با بزرالبنج با بیک درم کوبیده با صد و پنجاه عدد بزر مرکب و انه و صد و پنجاه
مثقال اب جوشانند تا اب سوخته موز را خشک کرده و از دانه حب اساسازند مسکر قوی و در
استمساک منی مجرب و مضر او را مویز ... و قدر شربت او یکید تا سه عدد و زیاده از ان منوم
قویست شونیز بفارسی سیاه دانه نامند نباتش شبیه برازیانه و از ان درازتر و بارکتر و کلش زرد
مایل بسفیدی و غلاف تخم او بزرگتر از غلاف بزرالبنج و تخمش سیاه و بوش تند و قریب به سیاه دانه
و قوتش تا هفت سال باقیست در اول سیم گرم و خشک و محلل و مدر حیض و بول و شیر و مقطع اخلاط
و جالی و مجفف و منضج و مسقط جنین و تریاق سموم بارده حمی بخورد او باعث گریختن هوام است
و جهت قولنج ریحی و درد سینه و سرفه و فی المده و غثیان و استسقا و یرقان و سپرز و مداومت ان
هر صباح با روغن زیتون جهت سرخ کردن گونه و تصفیه بشره و با سرکه جهت اخراج اقسام کرم شکم و ضماد
ناشتا هر روز با اب نیم گرم جهت گزیدن سگ دیوانه و رتیلا و با سکنجبین جهت ربو و تسکین تشنگی
و با اب و عسل جهت نفث الدم و انتصاب و سنگ گرده و مثانه و سوخته او جهت بواسیر و خوردن او با اب مورد
جوشانند بعد ضماد او جهت ثالیل و رفع خال و تقشر جلد و درد مفاصل و درد سر بارد و سده حلق و شوم
و با بول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه و با سرکه جهت بهق و برص و سعفه و قوبا مجرب و با اب حنظل
که در اطراف ناف طلا کنند جهت اخراج حب القرع قوی الاثر و سائیده او با خون افعی و با خون خفاش
و با خون خطاف جهت دفع نباتات موثر و با عسل هدو غنج جهت در درم و در حین نفاس و با روغن
گل سرخ جهت جرب و ضماد سوخته او با موم در روغن حنا مانند ان جهت منع رفتن موی و روئیدن ان

ان و با گلاب جهت زخمهای بد و او باقی با مجرب دانسته اند و با بول جهت تشهد به سر و منع نزلات و سعوط
و بوئیدن او جهت تشهد به سر و منع نزلات و سعوط و بوئیدن او جهت درد سر و زکام و کشودن خیشوم و زکام
و لعوق لعابات مفید و کادکرم او بر سر جهت زکام و سایر اعضا و جهت تحلیل ریاح سریع الاثر و قطور بودادن
او با روغن زیتون تقدیر چهار قطره جهت رفع زکام که باعث ... باشد مجرب و مضمضه مطبوخ او با سرکه
جهت درد دندان بارد و قطور او با روغن حبة الخضرا جهت درد گوش و سده و ریاح ان نافع و شرب
روغن او با روغن زیتون و کندر جهت اعاده باه مایوسین از مجربات دانسته اند و طلای روغن او که بنوع
منکوس گرفته باشند بر اعضای تناسل ذکر جهت نعوظ بی بدیل و رافع دردهای عصب بارد و سستی
و سده اعصابست و خوردن او نیز جهت باه و امور مذکوره سریع الاثر است و اکثار شرب شونیز مورث
خناق محرورین و سدر و مصلحش سرکه و مضر کرده و مصلح ان کتیرا و قدر شربتش تا سه درم و از روغن او تا نیم
و بدلش انیسون و نصف او تخم شبت است شوامز مسک الجن است و از از دبیشکان خشک و اش نامند
و ابوریحان بیان نموده که در بلاد دیلم با بن اسم گیاه دیده ام و ان نباتیست خاکستری رنگ شبیه
بانیسه و منحصر در اوراق ریزه منراکم و از روی زمین جدا نمیشود و سکل و ساق و بیخش سیاه
و بقدر مسعاری و منبتش سنکلاخهای کوههای عظیم و از تازه او تا چند ماه بوی مشک خالص می اید در سیم
گرم و خشک و مفرح و مدر حیض و مقوی جمیع ارواح و قوی و در جمیع افعال قریب بسنبل الطیب
شوبلا اسم عربی ابجاس است شوشم اسم قاقله صغار است شوحظ اسم عربی درختیست بزرگ
و شاخهای او صلب و بیگره و برگش شبیه برگ بید و از چوب ا دکان جسار و از جمیع اجزا او با قوه قابضه
و جهت اسهال مفید و جلوس در سایه او ممنوع است شوع درخت بان است شوکة ابراهیم بلغت مولی
قرصعنه است و شوکة یهودیه و شوکة زرقا نیز نامند شوکة معلقه نوعی از طباقست و کویند غافث است
شوع بارزد است شوکة الدواخین بلغت مصر دنیا قوس است شوک الدهن عکوب است
شوکة العلک بلغت مولی اشخیص است شوکة عربیه شکاعیست شوکة بیضا بادآورد است
شوزج بلغت حجاز اسرار است و بلغت فارسی اتوار است شوکة مصریه قبطیه قرظ است شوکة شهاد

شوکة مصاوکی شوکة نباتی گیاه خرنوبست شوغاد زاج سفید است شول الجمال اشتر غاز است و بلغت
مصر زعی الابل است شوعلیو دانقی سود ایان است شوکل بلغت تنکابن اسم و علی استوان از جنس ابل است
شهدانج تخم قنب است و در انجا موصوفست شهد عسلیست که از موم انتش جدا شده باشد
شهدانج بری حب السمنه است شهدره اطرامیقوس است شهدی اسم ترکی و فارسی قاقلی است
شیطرج اسم هندی بیخ نباتیست سرخ و بسیار تند و باریک و برکش شبیه برگ ریشاد و در اوایل سرما
هوا خشک شده میریزد و متصل به بیخ او برکی بماند و در تابستان از شاخهای او گل بزره ریز برگ
سفید ظاهر میشود و تخمش از خشخاش لطافت ریزه تر و مستعمل بیخ اوست و منبتش نواحی دریا
و تا پنج سال باقیست در اخر سیم گرم و خشک و جالی و محرق جلد و مسهل اخلاط لزجه و استعمال او با
سرکه مفتح سده و هاضم و مهیج باه و مسقط جنین و جهت صاف کردن اواز و رفع بلغم مفاصل و
ریاح و سموم و درد مفاصل و سپرز نافع و چون جهت برص و بهق سفید و جرب و روئیدن موی بعد از
سقوط ان موثر و چون کوبیده در کف دست مخالف بسان دردناک کرده و بدستور بطرف مخالف
ان تا صباح بگذارند رافع الم ان و مجربست و چون تخم مرغ را کمرو در میان بشکافند و پنهان
کنند پوستش را سرخ کنند و ان علامت خوبی و نازکی اوست و ضماد برگ او مفرح جلد است
و قدر شربتش یک درم و مضر ریه و مصلحش صمغ عربی و مصطکی و بدلش در علل سپرز زرنباد و در غیر
ان زرنباد و کوه است شیح بفارسی درمنه گویند و خشک اقسام او را امیوز نیز نامند ان نباتیست
گلش خوشبو و تلخ و با اندک حدتی و شبیه با فسنتین رومی و اقسام او جبلی و تیزتر از دشتی
و هرچه گلش مایل بزردی و برگش شبیه بسداب و نبات او ارتب کوهی بزرگتر است شیح ارمنی نامند
و هرچه مایل بسرخی و با رطوبت چسبنده و گلش زرد است شیح جبلی است و عریض الورق و گلش
سرخ است شیح خراسانی و شیح ترکی نامند و درمنه ترکی تخم بتسباج است و دوشیرک نامند
چهار قسم شیح را مستعمل گل اوست و تخم او بمنزله درمنه ترکی متعارف تحقیقست معروف
و در بتسباج مذکور شد در سیم گرم و خشک و قاطع بلغم و مفتح سده و فضلات و مخرج اقسام

گرم و مسهل اخلاط فاسده و محلل ریاح و جهت گزیدن عقرب و رتیلا و سموم بارده و فواق و خفقان و درد
ورک و عسر نفس و تبهای مرکبه نافع و مضر معده و عصب و مصلحش مصطکی و نرگس و ضماد سوخته او با روغن
زیتون و امثال ان جهت داء الثعلب و سرعت براوردن موی موثر و فرزورا و جهت اکله و طلای طبیخ او
جهت ورم ملتحم چشم و سایر اعضا مفید و قدر شربتش در سموم تا سه درم و در سایر مواضع تا دو درم و بدلش مثل او
افسنتین است و بعضی درابرامیل دانسته اند و روغن او که بدستور روغن گل کرده جهت رفع لرزه
تبها و امراض بارده و استسقا و ورم مقعد نافع است شیلم بفارسی گندم دیوانه نامند و ان دانه ایست
از جو باریکتر و کوچکتر و با تلخی و مایل بسرخی و نبات او شبیه نبات گندم و در گندم زار میروید و در اصفهان گلک
میگویند در دوم گرم و خشک و مخدر و موجب سدر و منقص او از دوائی که شیلم دانسته باشد مسکر و منوم
و ضماد او جاذب و منقی مواد و با سفیدی تخم مرغ محلل صلابات و با عسل جهت نقرس و با سرکه در روغن زیتون
جهت قوبا و سعفه و جرب متقرح و طلای روغن او منوم و کرش را لطیفتر از روغن گندم و مصلحش
شیر و روغن وقی کردن و رب حامضه اشامیدن است شیحر اسم عربست و او غیر شبیه النمور است
او لست بهار و جائی که بسیار باران شود و او گیاهیست که شاخ او سفید و برکش مایل بسیاهی و
غبار ناک و گویا با نواقض ریزه کرده اند و خوشبو و با تندی شبیه بوی عنبر در سیم گرم و در دوم خشک
و مفتح سده و محلل و مدر حیض و منقی فضلات و مواد نزله و ضماد او دافع ورم ریحی و بلغمی و مانع مواد
ورم در ابتدا و در انتها محلل ان و جهت ریاح رحم و جذب جنین نبات موثر و قدر شربتش تا سه درم است
شیرخشت بیای حرف تکاف اسم صمغ بعضی از اشجار بلاد هرات است و از جنس شبنم مانند ترنجبین است
و بهترین او سفید و شیرین و جهای بزرگست که چون در دهان نگاه دارند کام و زبان را بسیار سرد کند
و مغشوش و مصنوع از ان از جوهر این صفت نیست در اول گرم و در رطوبت معتدل و در جمیع افعال
سوای تقویت باه و ضرر صاحبان قولنج بهتر از ترنجبین است و جالی و ملین طبع و مسهل اخلاط سوخته
و مرکبه و رقیقه و مقوی جگر و معده و احشا و جهت خشونت حلق و سرفه و تبهائی که از مواد رقیقه باشد
و جهت حرارت جگر و ورم ان و با ماء الشعیر بهترین ادویه و اغذیه صاحبان تب است و ضماد او ملین

وجالی البثره وبا شیر جهة طوبات کونه موثر ومولد قراقر معده ومصلحش روغن بادام ومقدار شربتش تا ۲۰۰ ل ومدبش مثل او زنجبیل است وشیخ الرئیس در بعضی مقالات فرموده اند که با وجود انکه شیر مسهل اخلاط رقیقه است مضر صاحبان قولنج است شیر سبر بلغة کیلان اسم سرکه شیر است مصنوع در اکثر منافع مثل جرو بی مضر تی که در سرکه شیر است در اکثر مواضع وطریق عمل انست که هر قدر شلغم بخواهند با تخم شلغم بری که شبیه بتخم شلغم بستانی ومایل بسیاهیست با سرکه تند سایده تا مثل خمیر کرده بعد از ان کرو زنها ان اوزا با ۲۰۰ ل اب انکور بسیار صاف ومثل سرکه کهنه مخلوط نموده تا دو هفته هر روز مکرر بر هم زنند تا مانع جوشیدن اب انکور کردد شیخ البحر حیوانیست بحری وهند دریای مغرب کثیر الوجود وشبیه بسنک پشت بحری وسر ودمش او شبیه بکاله دکویند روز شنبه از مکان حرکت نمیکنند واز این جهة سمک الیهود نامند تعلیق از پوست او مانع تولد نقرس ورافع موجود ان دبخور او برای دفع تبهای بلغمی کشتن او شیر کویند مجربست و خون او را جهة داء الثعلب وبهق مفید دانسته اند شیر زق اسم نبطی شیر خفاش است دکویند مراد از او بول سرکین اوست وعدد حفاش مذکور شد شیراج اسم مقشر خشک است جهة ورادر با زکی جهة اصلاح قبض دمعول است که مقشر کرده در شیر نمیسانند وخشک کرده نقل سلیدان میکنند شیج جبلی بفارسی درمنه کوهی نامند شیح حبشی فلفل سیاه است شیاو حمین کوش در بندی است شیرافد ریحانست شیراه ختمی است شیرج دهن سمسم است ومذکور شد شبة العجوز اشنه است شیبان دم الاخوین است شیاله بلغة اندلس سیح شیراخر کویند شیطرح هندیست شیشه بلغة فارسی زجاج را کویند وبلغة هندی اسم زجاجی شیر فات اسم فارسی عسل الطبرزد است شیرجا اسم فارسی کشک الشعیر است شیر اسم فارسی لبن است شیربنت اسم ترکی سوس است شیرداج اسم ترکی خبه است شیرج اسم فارسی شیرزفات شیره خرما اسم فارسی دبس است

حرف الصاد صامر یوما اسم سریانی وبربری حشیشة العقرب نامند کبیر اورا از یک بیخ چهار پنج ساق میروید وساقها زشعبه وبرکش شبیه برک سپ واز ان کوچکتر وزغب دار وبا خشونت دکلش لاجوردی ومنحنی مثل دنباله عقرب ومنقش الرانی خشنه وصغیر اورا برک کوچکتر وعدد

ورانش

وسافش مفروش بر زمین دکلش لاجوردی ومنقش کلرا بها وجالی که اب دراو بسیار مانده و رطوبت شده باشد وعصاره کل برد وراصاف نموده با صمغ عربی بجای لاجورد استعمال نمایند ودر کتابت ونقاشی بهتر از انست ومستعمل از او برک وساق وتخم ان ودر اخر دویم کرم ودر اول او خشک ومسهل بلغم ومره السودا وتریاق سم عقرب ورتیلا ومدر حیض ومخرج جنین ومحلل ریاح ومطبوخ او با عسل دفاینه مسهل قوی وضماد وشرب او رافع سموم بارده وبلع کردن عدد از دانه او قبل از نوبت تب بلغمی وچهار عدد جهة تب ربع وضماد مسحوق او جهة قوباء وثالیل وتوس والتواء عصب وبا شیر جهة ورم مجاری دماغ اطفال ونوع صغیر او با اندک نمک هندی الطوله جهة رفع اقسام کرم و ۲ م از کبیر او جهة اخراج حصاة ومفتح وتعلیق بیخ کبیر ان مسکن درد کزیدن عقرب ومضر سپرز ومصلحش عسل وشربتش تا دو درهم وامین الدوله در حب السمنه اصابو یا دانسته انه صابون از مخترعات بقراط است وطریق ساختن اوانست که از قلی یکجزو وازاهک نصف ان نرم سایده نرم سایده در ظرفی باحوضی کرده با پنج مثل ان اب تا دو ساعت بهم زنند وباید سوراخی بدان ظرف بعده باشد ومسدود نموده بعد از ته نشین شدن سوراخ را باز کرده اب صاف بظرف دیکر رود وباز اب تازه ریخته بر هم زده تکرار عمل نمایند تا تندی در جرم ان نماند و ابها را جدا کانه ضبط نموده بقدر ده مثل اب اول روغن زیتون در بر روی اتش کذاشته تدریج اول از اب اخر بخورد او دهند تا مجموع ابها تنقیه شود ومثل خمیر کردد پس خشک نموده رزه کنند وبعضی بجای روغن زیتون روغن دنبه وروغن کنجد وروغن قرطم وروغن بید انجیر وامثال ان میکنند وبهترین همه قسم اول است در اخر سیم کرم وخشک ومقطع واکال ومفتح وملین اورام وجالی ومحلل ومخرج جنین زنده ومرده ومدر حیض ودر این امور مجرب وضماد او با مثل ان حنا جهة درد زانو وعرق النسا ونقرس وکلف وبا زنبق وسلیمانی جهة درد مفاصل مزمنه مجرب وبا روغن کل سرخ جهة سرخ کردن زخمهای سر اطفال وقروح شهد به که بهر جند دراز الة وتجدید نمایند وبا سرکین کبوتر وامثال ان جهة کشودن دمل وشستن موی بالان

جهة رفع حرکت قمل ورشک بالها بها جهة حکه وجرب وفع اثار باقی وشیاف او مسهل قوی ونافع قولنج ومخرج کرم معقد ومدر بول او شرب ۲ ل او تا هشتم کشنده جراحات امعاء وجهات است صاصلی نباتیست شبیه بکلغای تازه وبلز ان کوچکتر ونازک وزود شکن وتازه او ماکول است کرم وتر وجهة الم ورباح فم معده نافع وتخمش در افعال شبیه بشونیز وتخمش شبیه بلبوس کوهی ونخته وخام او ماکول وکثار او محرک باه ورافع وجع الفواد است صاب اسم عربی جمیع اشجار بسیار تلخ است وبرقفا لما ونوعی از کیاه شیر دار شامل است صافر مرغی کوست وازجنس بوم وکوچکتر از صافان و در افعال مثل اوست صابون الهاق دصابون القبا شجره ابی مالک است صافه وصادیه ۳ لوف الصغرات صاحبوراست صبر بکسر با عصاره نباتیست برکش شبیه برک کلم وبسیار برجسم وشبیه برک دفع بمانی که در مازندران با خیر بغدادی نامند وتخمش بقدر شلغم وازیک بیخ زیاده بر ده عدد برک میروید وملوا از رطوبت ودر غایت تلخی وچون بدن کذرد از وسط برکها ساقی میروید بقدر ذرعی وپر از رطوبت وجلی وبا اندک علاقه وکریه الرایحه وثمرش مثل غوزه خرما ودر او بذر سیاه میشود وانچه از جزیره سقوطره بلاد یمن اورند زرد ومایل بسرخی وزود شکن وبراق وخوشبو وبهترین اقسامست وقسم عربی مایل بزردی ودر خشندکی او کمتراست وقسم سمجانی که صبر فارسی کویند مر بوی وسیاهی او غالب وبید رخشندکی وزبونترین اقسامست ومحمد بن احمد کوید نوعی دیکر مسمی بحضرمی که بعد از سقوطری بهتر از عربی وفارسیست وهرچه از سه سال که از جهار سال کذشته باشد وانچه بد بو وسیاه بی درخشندکی باشد استعمال ان جایز نیست وباید در سایدن صبر مبالغه نمایند ودر هوای بسیار سرد وبسیار کرم ودر مزاج حار ومحرورین وضعیف الاحشاء خصوصا صاحبان ضعف جکر وامعاء وسده ماساریقا وبواسیر وعلل مقعد استعمال ان نباید کرد وصبر در دویم کرم ودر سیم خشک ومسهل قوی موادی که در نهایا جمع بوده باشد وضعیف الاثر است در انچه دونهایها دفع شده باشد ومخرج سودا وبلغم غلیظ ومائی وصفراوی مائی ومنفتح سدة سودای سده جکر ومحلل ریاح است ومجفف بلاغم حضو صاحب ... او وبا مصطکی منقی دماغ وجهة مفاصل

معید

معید وبا غاریقون جهة ربو وتنقیه سینه وبا کل سرخ ومصطکی جهة امراض معده وبا اب سرد جهة نفث الدم سینه وبا اد وفیلسه جهة یرقان وجمیع امراض سوداوی واخراج اقسام کرم وامراض سپرز وکرده وعطش نشنکی که از صفرا مخلوط بلغم باشد مفید وبالخاصیه مضر جکر ومعقد واکثار ان محدث اسهال دموی وکهنه او وانواع زبون ان کاه باشد که تا سه روز در معده بماند وباعث کرب کردد ومصلح او حقل ومصطکی وپوست هلیله زرد وکتیرا وزعفران وافستین وشربتش ال ۳ م وطلاش با اورام وجراحات دوجندان او حضض ودر اسهال نیم وزن ان زیره وقدری نمک بنا ستوطلای او حافظ جثه میت از فساد وجهة ضربه وسقطه واورام ورفع اثار وزلات وصداع دبله وجره واکله وقروح خبیثه وبا اب کشنیز وسرکه جهة باد سرخ وشری وبا مغز تخم کدو جهة جراحت بینی وبا مورد وشراب جهة سیاه کردن مو درازی موی ورفع قمل ودرویانیدن موی که بعد کلی ریخته باشد مجرب ومعمول او با سرکه جهة سعفه و قراز وداء الثعلب واکتحال ان مقوی نور بصر وجهة سلاق ورمد وحکه ومطبوخ ان با اب کشنیز نافع اکثر جهة سقوط دانه بواسیر وامراض مقعد سیدیل وقدر او مجفف زخمها والتیام دهند ها ان وجهة قروح قضیب وفرج واعضای عصبانی بغایت نافع وبا استخوان پوسیده بالسویه رافع بواسیر واکله مجربست صبارا تمر هندیست صباره اسم صبر است ۳ صبینی عصاره سنای مکیست که از ان ... میسازند وجهة رفع اورام بغایت مفیداست صحناه بفارسی ماهیابه نامند ومعمول لار وسایر ... وبا نان میخورند وطریق عمل انست که ماهی ریزه را با اب ونمک در خمی کرده چند روز بکذارند تا شود پس بهم زنند وصاف نموده استعمال نمایند در دویم کرم وخشک ومجفف رطوبات معده ورافع بوی دهان که از رطوبت معده باشد وجهة فالج ودرد ورک وامراض بارده ومداومت او در رفع مربوی عرق نافع ومولد خلط سوداوی وامراض ان ومحرق خون ومورث تشنکی وتعفن اخلاط ومصلحش بالخاصیه زنجبیل واستعمال سرکه وترشیها ودر بعضی از ضرشیرینها صدف با حلزون مرادف ست وکویند حیوانیست مخصوص کلزون وپوست صلب او مختص بصدف وحلزون مذکور شده ومراد از مطلق او صدف مرواریدست در دویم سرد وخشک وسوخته او انجن وملطف وجالی وحسد د

وعاقرقرحا با عسل مهزل و نزف الدم و جهت تقویه لثه و زخمهای کهنه و اکله و طلای دندان و نفوخ او جهت رعاف
و بخور او جهت بواسیر و طلای او با سفیدی تخم جهت سوختگی آتش و با ادویه مناسبه جهت کلف و بهق
و رونق بشره و اکتحال او جهت قرحه چشم و سلاق و موی زیادتی نافع و ضماد سوخته صدف النواب را
با سرکه جهت ثالیل و دانه بواسیر مجرب دانسته اند و قدر شربتش تا یک درم و بدلش شاخ گاو کوهی سوخته
و مهره مار است گویند که صدفی که مروارید او رسته شده باشد چون بسوزانند طلای او منع خنازیر
میکند و جالینوس میفرماید که صدف سوخته محرق بالخاصیه رفع درد دندان میکند و چون صدف
نرم با سرکه بر بناگوش طلا کنند رفع صداع دایمی میکند صدف الفرفیر و فرفور نیز گویند نوعی از صدف
مایل بسیاهی در غایت صلابت بخورش مفرح مشیمه و رافع اختناق رحم و اکتحال سوخته او در
غایت صلابت صدف البواسیر معروف بکف الواب بخور او و ضماد محرق او با عسل جهت بواسیر
و ثالیل و زحیر نافع است صدف فرفیر صدف الوفیرات صلیان الحار زعفران الحدید است صلیقا اسم
سریانی انغذات صریمة الجدی اسم نباتیست برگش شبیه ببلان کبیر و از او کوچکتر و شاخهای او
غلیظ و گره دار و مجاور خوردنی سفید و کلش سفید و خوشبو و ثمرش مثل ابلیلج با زوجه دار که حرافت
و منبتش جبال و مواضع درشت است در اخر دوم گرم و خشک و حرارت او غالب بیبوست و بخورش
مدر بول و ملین طبع و مخرج مشیمه و مفتح و شرب او هر روز آل با شراب و امثال آن جهت عرق النسا
و تنقیه رحم و رفع سپرز و سموم مفید و بوی کل او مقوی دماغ و مورث نشاط مجرب و مضر کرده
و مصلحش عناب و شربتش تا سه درم است صرصر حیوانیست شبیه بملخ و لیسار کوچکتر و در خانها شبها
صدای بسیار میکند و در اصفهان زنجره و در تنکابن جیک نامند در دوم گرم و خشک و
شرب خشک کرده او از سه عدد تا ده عدد با هم عدد آن فلفل جهت رفع قولنج و صعوبت ریح
غلیظ مجرب دانسته اند و مشوی او جهت درد مثانه و قطور جوشانیده آن در روغن زیتون
جهت گرانی سامعه نافع و چون دو سه عدد او را در میان نی و امثال آن گذاشته در دهن
اطفال را عوم گرفته در زیر سر نایم گذارند و او غذا مانع خواب او گردد صرفان شامل صرب

و خرمای جنت صراحه لوف الحیه است صریب نوعی از لوفاست صریدا اشراس است صرد
سوداییان است صرب صمغ است صرابه حنطلت که مایل بزردی شده باشد صرصرایا بادر جنیت صرد سنوکرا
صعتر بصاد و سین اسم کیاهیست که بترکی کلکیک اوتی و باصفهان اوشیم نامند بری و بستانی
بفارسی مرزه نامند و برگ بعضی مدور و قسمی ریزه و طولانی و اقسام او تند و خوشبو و گل همه
کبود است در اخر دوم گرم و خشک و کوهی او گرم و خشکتر و در افعال قویتر از بستانی و مخفف
و مقطع و باتریاقیه و مفتح و محلل بلغم و ریاح و مشهی و ملطف اغذیه غلیظه و منقی معده و جگر
و ریه از رطوبات و مانع صعود بخارات بدماغ و شرب کل او با سرکه و نمک مسهل سودا و بلغم
و خوردن ادویه مسهله با آب صعتر مطبوخ مانع مغص و مخرج اقسام کرم و رافع تخمه و عفونت
غذا و ترش شدن آن و جهت غثیان و وجع الفواد و قولنج ثقلی و ریحی و بلغمی با ماءالبقول جهت قولنج ب...
مستمری از مجربات و با عسل جهت گزیدن هوام و طبیخ او با انجیر جهت ربو و سرفه و با اسکوفس جهت ...
و عسر بول و با مثل او عناب که تا ۱۴ وزن او با جوشانیده با نخاله جهت رقیق کردن خون مجرب
و با روغن زیتون جهت انواع مغص و سرکه که در آن جوشانیده باشند از آن سکنجبین بسازند یا تنها
بنوشند جهت سپرز و با عنبر تازه جهت تسمین بدن و اکتحال او جهت بیاض و قطور او جهت گرانی سامعه
و طلای او با عسل جهت تحلیل اورام صلبه و عرق النسا و امثال آن و با روغن زیتون و زیره
جهت بر آمدگی ناف اطفال و رفع ریاح لنفد و ان ... و ضماد مطبوخ او در حمام جهت جرب و حکه
و یرقان و مضمضه او با سرکه و زیره جهت درد دندان و گلو و سعوط او با مثل آن شکر جهت
قطع بخار و تقویه چشم و در ابهام او جهت گریزانیدن هوام موثر است و تخم او در جمیع افعال قویتر و مفتح
سده و رافع یرقان و مهیج باه و خاییدن آن جهت درد دندان و تحریک اشتها و روغن او
شرباً و ضماداً جهت رعشه و فالج و لرزه و درد مفاصل بهترین روغنها و مضر به ریه و مصدع محرورین
و مصلحش سرکه و قدر شربتش تا پنج مثقال است و مربای او با شکر که به دستور گلقند بسازند جهت
منع صعود بخار بدماغ و نزول اب و تقویه دهن و نیکو کردن رخسار و سموم هوام و ... اراضی

قوی الاثر است صعتر الحمار اسم عربی جاشاست صعتو نمام است صعتر شامی پودنه بریست صعفین
بعین معجمه سکنجبین است صعوانی اسم ترکی مرغیست قریب بگنجشک و بفارسی مسیحا نامند دنبال او گر
میدهد گوشت خام و قدید و محرق او با ماءالعسل جهت سنگ مثانه و عسر بول بسیار نافعست صعو مس زرد
معدنیست که مس شکوبند صغف الفلاف بریست صغوا ودی اسم ترکی تو تونست صغیده عصاره است
صقر بقاف باشنی است و عصاره رطب دان را بان اسم نامند صقلبین سنبلجبن است صل اسم تنیهی
از مار است که روی او مدور باشد و گویند شنیدن آواز او کشنده است صلاعند ... که از جلود یا گندم مثل ابرا ...
مید هند و در افعال مثل آوازه دان مذکور شد صلوح خرنوب نبطیست صلصل عقعق است صمعان
اسم ترکی انشست صمغ رطوبه منجمد نباتاتست که از آن تراوش کرده خشک گردد و صمغ عربی آنچه
مذکور است و مراد از مطلق او صمغ عربیست که از درخت مغیلان حاصل میشود و بهترین او زرد مایل بسفیدی
و سفید صاف براق است در گرمی معتدل و در دوم خشک و با عفصه و جالینوس جمیع صموغ گرمست
قابض و مقوی معده و امعا و مانع ریختن مواد بسینه و رافع خدر ادویه و جهت اسهال صفراوی و حرارت درد
سینه و از دو تا سه کرم جهت سحج و سفت و رشته کرده او با روغن گل قاطع سیلان خون جمیع
اعضاست سوای رحم و بواسیر و مداومت اندوزی یک مثقال با بقوقیه روغن در یکهفته قاطع سیلان
خونست و طلای او با سفیدی تخم جهت سوختگی آتش و قطور او با گلاب جهت رمد و سلاق و درد و حرب
بفانست مفید و مضر سعل و مصلحش کثیراست صمغ البلاط ... الکران و عرق الحلو و دست که بسیار ... ه
در کوبیدن و طحن ان کرده بر دیوار خانها می مالیده اند و سنگ فرش خانها را که بلاط عبارت
از وست مستحکم میکرده اند و از آن جهت التیام جراحات تازه قوی الاثر و جهت الصاق مو در پلک
چشم مفید است و بعضی او را صمغ دانسته اند و در مصر از آن خانها فرش مینمایند و صاحب منهاج گفته
باین صفت بیان نموده و در قلع مو بسیار موثر است صمغ صنوبر دم الاخوین علک البطم از رد
صمغ عربی اندر یک جزو اسفیداج ارزیز یک نصف جزو با آب صمغ سرشته و زن دانها که طبع قوی
ان لازم است صمغ اللاذن منفعتش مایل بسرخی و صاف و سیلان ... منه و جنس تفلیسی گوید

که از فارس خیزد ملطف و مسخن قوی و محلل ریاح و در مزاج و افعال قایم مقام حلتیت است و گرما گرم
منیت و قدر شربتش تا نیم درم است صمغ الطرفا در جمیع افعال مثل اثاناج است صمغ کرنج جبلی کاشیراست صمغ قادی
صمغ اجاص است صمغ رومی کهرباست صمغ الطرفاء صمغ اشترغار اشقاقست صمغ البلسان دهن بلسان است
صمغ المحروث حلتیت است و بفارسی درکوله نامند صمغ البطم علک البطم است صمغ القنا کثیراست صمغ سلالت ...
نزد بعضی نافسیاست صمغ الصنوبر اتیاجاست صمغ الحرشف کنگرزد است صمغ الزیتون انضط کن صمغ الکمام
حصی لبان است صنوبر بفارسی درخت کاج نامند و ناژ و گویند و از اثمرش بمیو و قطران او و زبونتر
از قطران شربین است و ماده او را بزرگ و کوچک میباشد و کوچک او را صنوبر صغار و ثمرش تا ...
و ثمرش مثل دل گوسفند و از آن بزرگتر و مغز او با تمجی و سفید و پوسته در رقیق سرخ و قضم قریش
عبارت از ولت و در سمنان کثیر الوجود و در اتیاج صمغ اوست و قسم ماده بزرگ او را صنوبر
کبار گویند و در گیلان جهت خیلی و بسیار بزرگ و مغز ثمر او را با اصطلاح آنجا جلغوزه و درخت
او را جلغوزه مینامند ثمرش بقدر بادنگی و مغز دانهای او مثل قضم قریش و بالیده تر و شیرین است
و در عراق جلغوزه مغز میوه را مینامند که از بحرین آرند و ظاهرا نه باشد چه در صفات مثل است
و درخت او بقدر درخت زردالو و برگش همیشه سبز و انبوه و ثمرش بقدر شفتالو و در جنب
مستطیل و در طعم شبیه بان و مغز دانه او دراز و باریک و با پرده سرخی که ملاصق مغز او دائم
بخلاف حب صنوبر که بی پرده سرخ و بالیده تر و کوتاه تر است و جمیع اجزای درخت صنوبر
در سیم گرم و خشک و پوست بیخ او قابض و مجفف معده و ثالث او جهت اسهال و سحج مفید و درزور
او جهت سوختگی آب گرم و رفع الم ضربه و سقطه نافع و برگ پوست او گرم و خشکتر و جهت درد
جگر و جراحتش و قطع رعاف و خون جراحات تازه و با روغن جوز جهت قروح سطح جلد
و با زاج سرخ جهت قروح خبیثه و شرب او با ماءالعسل جهت ورم و علل ریه و جگر مفید بل
و طبیخ او جهت اعیا و کلی و رفع چرک بدن و عفونت عرق و استرخا و جلوس
در آن جهت اورام رحم و مقعده و مضمضه طبیخ او با سرکه جهت درد دندان و بخور او جهت

اخراج مشیمه و ادرار حیض و در زور او جهت ریختن موی فرزه و ابرو و دمعه و ضعف نور بصر و سلاق و جرب نافع
و جوب او را که بدستور حب سنی عشبه استعمال نمایند مؤلف تذکره مناسب حب سنی در علت آتشک
دانسته اند و ظاهر آن است و اسعراس فرنگی عبارت از آن باشد چون فرقی در شکل و رنگ و وزن مدام
و حب الصنوبر کبار در دویم گرم و در اول تر و قوتش تا یکسال باقیست و مهی و مشهی طعام و مقوی اعصاب و عضا
و مفتح سدد و جهت فالج و لقوه و خدر و کزاز و رعشه و امراض جگر و یرقان و استسقا و کرده و مثانه و درد مفاصل
بارده و کالعوق با عسل هر روز بقدر سه مثقال جهت فالج مجرب و جهت سرفه کهنه و امراض ریه نافع و با تخم خیار
مدر بول و مانع سوزش کرده و مثانه و با تخم خرفه مسکن حرقت مقعد و رحم و با دوشاب انگوری جهت رفع
اخلاط غلیظه ریه و سینه و کرده مفید و شرابی که کوبیده در انگور اندازند تا ضم دهد رو و مانع نزلات سرد
و قاطع اسهال طولی و استسقات و قدر شربت از حب او تا ده درم و از عصاره سه درم و از طبیخ او که وقیه
و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و بدلش در تقویه باه شقاقل و حب المحلب و در علل معده و حب الغار است
و حب صنوبر صغار مسهل بلغم و جهت امراض ریه و کرده و مثانه قوی تر از کبار و در سایر افعال مثل اوست
و کرم سرخی که در درخت صنوبر بهم میرسد در سمیت مثل ذراریح است صندل درختی است و بقدر درخت گردکان
و ثمرش شبیه بخوشه حبة الخضرا و قوت چوبش تا سی سال باقیست و آن سفید و زرد و سرخ میباشد و سفید
و زرد او در سیم سرد و در دویم خشک و سرخ او بعکس آن و مقوی معده و دل و مفرح و رادع و قابض لقی
و با تریاقیه و مسدد و جهت خفقان حار و تبهای تند و التهاب مفید و مقوی بخارات و طلای او جهت
رفع بوی نوره و صداع حار و با دوسرخ و نیلوفر و گلاب جهت جمره و نقرس و اورام حار مفید خصوصا با عنب
الثعلب و حی العالم و اشال آن و با بضعف او از روغن سفیدی تخم مرغ جهت منع نزلات گرم و چشم
و سایر اعضا نافع و بالخاصیه طلای او مورث خارش بدن و حرارت و رافع آن سرکه و روغن بنفشه
کرم لطیف است نعات و مضر باه و قاطع آن و مضر صوت و مصلحش عسل و نبات و شربتش از آن مثقال سفید
او نصف آن کافور و بدل سرخ او مثل او فوفل و ضماد صندل سرخ با روغن بنفشه جهت اعیا
و با کلاب جهت قلاع مفید است و در سایر آثار سوای تفریح مثل صندل سفید است صنوبر قسمی است که از زمین

واصل او معلوم نیست و گویند بول حیوانی است مسمی بوبر و لقدر گربه در سیم گرم و خشک و قاطع اسهال و
ضیق النفس و امراض بارده و جهت اندمال جراحات جمیع حیوانات و قطع سیلان خون و تحلیل اورام
و حمول او جهت قطع حمل موثر و طول مکث او برید مقرح جلد و مصلحش روغن کل است صاد مورب از جبار
فارسیست صندل جبلی نعناع است صنوبر الارض کافیطوس است صنوبر هندی دیودار است صنط قرظ است
صندل کاچول لغت شکاری اسم حب الغراب است و ان قسمی از حلزون است صوف بفارسی پشم نامند سایر او گرمتر
از سرخ و او از سفید انسب و مجموع آن در اول دویم گرم و خشک سرخ او جهت شربی جدید و گادان که قراب کرم
کرده باشند جهت رفع صلابت جمیع اعضا و قطع سیلان خون مجرب دانسته اند و گاد گرم آن جهت رفع سرفه و نزلات
رقیقه و درد سینه مجرب و با روغن گل سرخ محلل اورام و زیاتی نخم سگ دیوانه گزیده و پوشیدن جامه های
پشمین مسخن و مجفف بدن و مورث خارش و قرش او جهت صاحب نقرس نافع و محرق او مقوی معده
مغسول او در حوادث مثل سنوت است صوف البحر جرم است شبیه به پشم که از صدف بزرگی که در دریای مغرب گرمی
و ضماد او در قطع خون و اسهال سریع الاثر دانسته اند صوملا اسم عربی تودری است ضمغ البوت فراسیون است
صوارا هرد و انست صبا حزاست صیفو اسم یونانی سقنج است صوف الحجارین اسفنج است صومن
اسم یونانی صعتراست صیاه فصاد است حرف الضاد ضان بفارسی گوسفند ماده و میش نامند
و بعرف اطبا مطلق گوسفند است و بهترین او یکساله و دوساله است که فربه باشد و زیاده از آن غلیظ و کثیف
مولد خلط فاسد و گوشت گردن و حوالی گردن بهتر از سایر اعضا است و در دویم گرم و تر و سمن و مقوی بدن
و کثیر الغذا و مولد خون متین و سریع الهضم و دل و جگر و گرده او مقوی دل و جگر و گرده انسان است
و مغز سر او مورث بلادت و نسیان و خوردن گوشت اوی بی آنکه با سرکه و عسل پرداخت نمایند
و غذا منضر بان باشد نعات مقوی بنیه و مانع غشی و رافع خفقان و لاغری بدن و طبخ کردن سر او
که بعد از ذبح که سرد نشده باشد و کله جنین او که گرم باشد جهت سرفه و سینه و ضیق النفس و رقة البول بسیار مفید
و زهره او حالی اثار رد جهت اقسام قوبا و با عسل جهت کزاز و اکتحال او جهت بیاض و خون او جهت حکه و جرب و طلای
سرگین او جهت تحلیل اورام و استسقا و التیام زخمها و با سرکه جهت بثری و با موم روغن جهت ثالیل و

زاید که نونه نامند و با سرکه جهت سوختگی آتش و سعفه و خنازیر مجرب است و شراب استخوان سوخته قبرقرا او قاطع
اسهال و سیلان خون حیض بدن پوست او که با گوشت باشد رافع صداع و درد سرد و مانع زخم شدن عضو مضروب
و در ایام طاعون با استعمال گوشت گوسفند بجهت کثرت تولد خون جایز نیست و سرگین او با کماطیط و مانع
تقل است ضال اسم سدر جبلیست ضبع الرجا بفارسی کفتار نامند و ضعف او نوعی از کلب کوهی و دشتی است و او
و او بسیار ضعیف القلب و کثیر الجماع و خائف است گوشت او در دویم گرم و در اول آن خشک و چون
زنده او را در آب گرم و روغن اندازند تا مهرا شده در آن نشینند جهت مفاصل و نقرس و امثال
آن بغایت مفید است و حمول جلد تهیگاه او که سوخته باشد جهت رفع اینه بغایت موثر و نشستن بر روی جلد او مورث
اینه و رافع نقرس و شرب خون او رافع جنون و آب جوش دادن پوست او مانع وحشت از آب کسی را که سگ دیوانه
گزیده باشد و چون انسان کیل او خورد حیوانات او را بیمار کنند موجب ضعف دو حیوان دیگر و مانع فساد ربع است
و نگاه داشتن دندان او مانع فریاد سگ است و استنباط زنده آن و زهره او را با مثل او روغن زیتون سه روز
در ظرف مس گذاشته در هر ماه دو بار طلا کنند جهت رفع بیاض چشم و نزول آب مجرب دانسته اند و جالینوس گوید
هم از آن مسهل اخلاط و ماء عنت و مضر معده و مصلحش عسل و طلای او بعد از کندن موی مانع رویدن آن
و گویند مجرب است زهره او با عسل جهت کلف و موی سوخته او جهت قطع رعاف الدم و خفیه بکوفته او بقدر دو مثقال
با اسکرم جهت درد جگر نافع است ضب بفارسی سوسمار و او حیوانی است که بزرگتر از بزرگ مین سیاهی و زردی
و دنبال او بسیار کوتاه مورث شبیه ثمر درخت سرو و در سیم گرم و خشک و گوشت او مقوی باه و سرگین
او با سرکه جهت بیاض چشم و کلف و نمش و ضماد مشق کرده او جاذب پیکان و خار و سموم جانوران است و طلای
جلد سوخته او مورث نبت موی است که اگر قطع کنند متألم گردد و مضر محرورین است و مصلحش قول
بارد است ضبر شاه بلوط است ضبر السرو ثمر سرو است ضجاج بفتح اول صمغ درختی است خاردار و رنگ او
مایل بسرخی و براقه در دویم گرم و خشک و در شستن جامه و کتان بهتر از صابون و ضماد او جهت رویدن گوشت
زیاد جراحات و التیام آن و با عسل جهت اورام بارده و سستی اعضا نافع است ضرد اسم درختی در بلاد مین
شبیه بدرخت بلوط و ثمرش مثل بطم و دانه او بزرگتر از آن و صمغ او حی لبان است و مذکور شد صمغ و دیگر

وبار او گرم و خشک و آب مطبوخ او که با شکر بقوام آورند جهت خشونت حلق و سرفه و درد دندان نافع و روغن
دانه او خوشبو و مجفف و محلل بلغم و ریاح و جهت مضمضه و تقویه معده و جرب حیوانات مفید و بدلش روغن حب
البطم و برگش خوشبو و طبیخ او بقدر سه وقیه رافع درد تهیگاه و معده او جهت قلاع و تقویه لثه موثر و
عصاره او متنی قوی و قطور روغنی که در آن برگ او را جوشانیده باشند جهت درد گوش و جوب سوخته او جهت
قطع جراحات و قروح مقعد و نتن مفیدست ضریع برگ نباتیست در رو مجوف و مایل بزردی و در قوه دریا بهم میرسد
و موی جامل بی اذیت در دویم گرم و خشک و نطول او و جلوس در طبیخ او جهت مفاصل و طلای او جهت جرب و حکه مجرب
دانسته اند و بدستور بخور او جهت زکام مجرب دانسته اند و جهت التیام جراحات سریع الاثر است ضرع پستان
حیوانات است و مولد خلط غلیظ کثیف و دیر هضم و در اول تر است و جهت رفع خمار و معده گرم اخلاط حاره در آن
موجود باشد نافع است ضرب بسکون را اسم دلیل است و بفتح آن عسل سفید است ضروع الکلب بدرختی قوم است
ضرس العجوز سنگی است و گفته اند خار سفید است ضرام درخت بطم است ضرم اسطوخودوس است ضعبوس
قثاد کوچک خوزه نادرست است و نباتی را نیز نامند که شبیه است به هلیون آنچه در روی زمین طالع است سبز و برگش قاطع
باه است و آنچه در زمین است سفید و شیرین و محرک باه است و ماکول او جهت خوبی طعم داخل گوشت و امثال آن میکنند
و جهت تندی صوا مفید است ضفدع بفارسی وزغ و شبرک و قورباغه نامند بری و بحری میباشد و بهتر بحری است و از مطلق او
خاور است بهتر بحری است و بری سمی است و مجموع او در دویم سرد و در اول خشک و شرب اقسام او مورث بثورها
و کشنده است بروز مقنی و قی و ورم چشم و درد دل و ضماد مشق کرده او جاذب قوی پیکان و امثال آن
و سموم گزندگان و قاطع سیلان خون و التیام دهنده زخمها خصوصا سوخته او و با زفت تر جهت داء الثعلب
نافع و طلای پیه او مانع سوزانیدن آتش و قاطع دندانهای الم و دماغ محرقا و قاطع انفجار خون عصب
و نفوخ و طلای او قطع رعاف است و آنکه طلای او را مانع راندن موی دانسته اند اصلی ندارد و چون اطراف
و احشای او را انداخته با پیه کرده و ضماد نمایند روغن او را جمع کنند جهت بواسیر حار مجرب است و قسمی از ضفدع
در آبها میباشد بسیار کوچک و ریزه و دارای المرز بسیار است و چون او را با مثل آن دانه عنب الثعلب سوزانند اکتحالش جهت
نزول آب و زخم باصره مجرب است ضفعان نمر سفید است ضغابیس برسیاوشان است ضیمران اسم عربی شاهسفرم است

صودان سیدمشک است حرف الطاء طاری درخت صمغی که چون ابدرا زخم کنند اب بسیار ازو طراوش کند
ولذا ان خمر وسرکه میسازند و مشهور بشراب طاری است و در افعال و خواص قریب است بشراب موبزی و در نارجیل مذکور میشود
طالیفر در ماهیت او اختلاف کرده اند بعضی او را برک زیتون هندی نامیده اند و حال انکه در هند زیتون نمیباشد
و جمعی بیخ درخت توت و پوست درخت لسان العصافیر و بسیاری دارچینی دانسته اند و حقیر فرقی در میان او و بیواج خطائی
در افعال و غیره نیافته ام و در حرف باء مذکور شد طاوس و حیث معروف جوجه او تا سال کامل میشود و
گوشت او در اول دوم گرم و خشک و غذائیت غلیظ و سبب دیر هضم و مولد خلط کثیف و مرغ او که باید
کهنه شده باشد جهت درد معده و قولنج و طلای بیه او بر ذکر و مقعد محرک باه و طلای خون او با ازروت
و نمک جهت قروح خبیثه و طلای زهره او با سرکه جهت گزیدن هوام و سرگین او جهت تحلیل ورمها و شراب زهره او
بقدر دو دانگ با سکنجبین و اب گرم جهت رفع اسهال و استخوان سوخته او جهت کلف و تغیر رنگ پس موثر است
و بالخاصیه دوئیت او باعث ضعف قوه سموم مسموم است و گویند چون طعام مسموم را بیند فریاد و حرکات عجیب
میکند و حکایت بعد تحقیق نموده اند که چون موی دنباله او را در کوزه کرده بسوزانند از صد کان
قریب یک کان فلزی شبیه بطلا بهم میرسد و در رفع کردن باطن عین و اشغال ان مجرب دانسته اند و خواص
غریبه و عجیبه بان اسناد میدهند طالیقون بفارسی مس سوخته گویند و صوغ عربی در روی بلغه فارسی عبارت از او
چه در بعضی از معادن مس بدون گداز بهم میرسد و خود روست لهذا بفارسی روی نامیده اند و در قلقطار
تحقیق شده و الحکمت اند و روهی شبیه برنج مصنوع واز تافتن آتش و کوفتن مطرقه سیاه نمیشود
بخلاف سایر اقسام مس و مصنوع او مس است که مکرر گداخته در بول گاو ریزند که در ان اشیا … جویده
باشند و چون قدری رصاص اضافه کنند ازان الحام صینی نامند و در او نسیم گرم و خشک و با سمیه و از صنایع
کاران میسازند و چون مور را کشند و مکرر بیابند و از قلقطار او هیچ ماهی خلاص شود و چون گرم کرده در آب
اندازند هیچ حیوانی از ان نخورد و چون ائینه صیقلی از ان ساخته در خانه تاریک صاحب لقوه بسیار
در ان نظر کند رفع علت شود طالونش صواغون است طالون اسم رومی در پوست طلمان اسم یونانی قطرون
کبریت است طالطین بهود است الطامر اشق است طالقیم مغات است طامیوا اسم یونانی عرزخوش است طباشیر

ازجوف

ازجوف نی کلیه بلاد هند بهم میرسد و گویند چون از شدت باد نی اتش ریز در ان افتد طباشیر بند های ان است
که از خاکستران حاصل شده بهترین او سفید مستدیر است که با اندک تندی و گزیدن زبان باشد و در استخوان …
مبارزه با اندک شور میاب بجید بوده شیرین و در اب حل نمیشود و در سیوم سرد و در سیم خشک و مقوی دل جاده بارد
و فکر حار و قاطع قی صفراوی و اسهال دموی حار و مجفف رطوبات معده و جهت خفقان غشی و لقوه عضلانی ضعیفه
که از حرارت باشد شربا و ضمادا نافع و جهت بواسیر و تبهای تند و قلاع و با سکنجبین جهت توحش غم و رفع کرب و التهاب
معده و سعوط او با روغن گشنیز جهت تقویه باصره بسیار مجرب دانسته اند و مداومت او مقطع باه و مضعف …
مضر ریه است و مصلحش عناب و عسل و شربتش تا دو درم و بدلش … کمتر بود ان ده و نصف دماق است
گل مختوم و صندل سفید بهترین بدل ان است طباهیج گوشتی است که در روغن برشته کنند و گویند مراد از و کباب است
مقوی معده و مجفف رطوبات ان و موافق با صحت قوی المعده و مقوی اعضا و مضر ضعیف الاحشا است طباق نباتی است که
در اندلس بجای غافث استعمال میکنند شجره او بقدر قامتی و برکش مثل برگ زیتون و هندی از ان در غبار …
با چسبندگی و با تلخی و تندی و بوی کریه او را طباق منتن نامند قسم صغیر او بقدر شبری و برکش زرد و شکن
گلش مایل بزردی و با بوی خاص اندک شیرینی در اول دوم گرم و خشک و افراش او گریزاننده هوام و کیک
و کبیر او قوی تر از صغیر و گل او مفتح و مقوی جگر و مدر حیض و مخرج مشیمه و جنین و تریاق سموم و جهت …
و برگ و گل او مسهل اخلاط سوخته و جهت نقرس و یرقان سددی و صرع بلغمی و طبیخ او جهت درد رحم و …
جهت درد سر بارد و عرق النسا … و از زیره تبهای و جرب و حکه نافع و مصدع محرور و مصلحش کشنیز و شربتش …
درم است طباشیر است طبرزد اسم فارسی جمیع اجسام صلبه است مثل قند و نبات و نمک … طبرخیا اسم صمغ
درخت است طباد اسم … است طبیخ الخبوخ شانیده باشد و قند … معدن طبیخ الملاف اسم
نرگسی است طرموج … اسم … طحلب بفارسی شم وزغ و با صفهان جل هندی گویند
و ان جسمی است سبز که بر روی ابهای ایستاده و کنار جویها متکون شود … و مشوف مسمی بخز الماء است
و طحلب لیفی و غزل الماء است که مانند رشته ها باشد و هر چه … باشد … در دوم
سرد و تر و ضماد ان تبهای بارده … جهت بادسرخ و اورام حار و نقرس و فتق اطفال نافع و شربتش …

حابس اسهال و حیض است و روغن زیتون بجوشانند در تقلیل … قوی الاثر است و هر چه بر روی
سنگهای دریا متکون شود بسیار قابض و طلای او حابس سیلان خون از … و چون طحلب را بلع کرده در …
اب گرم … قی کنند در اخراج زلو که بحلق چسبیده باشد مجرب است طحلب البحر خز البحر است طحال
بفارسی سپرز گویند غلیظ و کثیف و مولد سودا … و خون او که خشک کرده باشند قاطع نزف الدم و جراحات است
طحما سوکرات است طحیقون … که در بلاد … زخم ان …
از جمله … و برگش شبیه برگ کبر … سبز … نافع است طرفا بفارسی … است
که گویند بزرگ او اثل است … مذکور شد … و کوچک … و شکوفه اش
سفید مایل به سرخی و ثمرش مثلث … نامند در اول سرد و در دویم خشک و قابض و مجفف و رادع و محلل و طبیخ
بیخ او … جهت جذام مجرب … سپرز و یرقان و رفع … ورم صلب جگر مجرب است و باید
هر روز … بنوشند و بخور شاخ و برگ جهت زکام و خشک کردن ابله و زخمها و اخراج زلو از حلق
موثر و خاکستر او جهت استرخا و قروح مقعد و قروح رطبه و سوختگی اتش … جهت ساقط کردن
دانه بواسیر و ثالیل مجرب است و در سایر خواص مثل اثل و ثمرش در جمیع صفات مانند عذبه …
طرخون بفارسی ترخانی نامند و از سبزیهای معروف … در سیم گرم و خشک و مجفف
و مقوی معده و مضر ذائقه و مشهی … و خوشبو کننده دهان و محلل ریاح و اخلاط لزجه و مفتح سدد و مصلح هوای …
و طاعون … جهت قلاع نافع و اکثار او محرق خون و قاطع باه … بارده و مولد و
… و مصلحش عسل و … مصلح ان کرفس است و مقوی فعل او … است طراغیون اسم
یونانی … است و ان دو قسم میباشد یکی را برگ و شاخ بزرگ و مانند ابیقولون
و با اندک … ان مانند صمغ عربی و در جزیره افریطس بسیار است و یکی کوچکتر و در ساحل دریا
بهم میرسد … و برشاخهای او دانه ها بقدر … سران … و در دویم
گرم و خشک و مدر حیض … و مخرج خار و پیکان از بدن … و اگر او
با شراب مخرج جنین است و حمولا طرانیث یعنی … الارض … است و ان نبات

خشی

خشی شبیه بقطر در زمین فرو رفته و سرخ و سفید میباشد و گیاه او مثل برگ … و منتشر در
… درختها میروید و قسم سرخ او شیرین … و سفید او تلخ میباشد
در سیم سرد و خشک و بسیار قابض و قاطع اسهال و سیلان خون و عرق و مقوی معده و جهت
اعیا و رادع مواد حاره نافع و مضر ریه و مصلحش شکر و شربتش تا … درم و بدلش … او عفص …
از صمغ عربی است طرغلیس اسم یونانی و معنی ذو ثلاثه اوراق است و مشترک در خندقوقا و نبات
حشیشه الثعلب و بعربی … است و ان نباتی است قریب … شاخهای او باریک
و سیاه و شبیه … و برگش مثل برگ خندقوقا و در هر شعبه سه عدد و گلش …
… مستعمل از و تخم و برگ است در سیم گرم و خشک و مدر بول
و حیض و مقوی معده و جگر و مفتح و با سکنجبین جهت سموم هوام و سپرز … جهت عسر البول و ربع
و ابتدای استسقا و درد رحم و بیخ او از ادویه کبار تریاقیه است و شربتش … و مضر گرده و مصلحش کتیرا است
و گویند سه عدد برگ او و سه عدد تخم او جهت تب مثلثه و چهار عدد از هر یک جهت ربع بالخاصیه موثر است
و طول طبیخ او رافع الم گزیدن هوام و مفرح جلد و مصلحش لعاب بزرقطونا است طراغوالیون نباتیست بقدر
شبری برگش شبیه برگ … و ازان غلیظتر و گلش در طرف صباح سفید و در نصف روز بنفش
و در شب سرخ تیره میباشد و بیخش خوشبو و سفید و … در اول سیم گرم و در اخر ان خشک و قاطع
اخلاط بارده و مقوی معده و جگر و مدر بول و مسهل اخلاط لزجه و جهت خفقان و رفع سموم نافع و
شربتش … و مضر … و مصلحش کتیرا است طرسوق خفاش است طرطیره … است و در حرف دال
مذکور شد طرخ اسم شاه ماهی فارسی است و در سمک گذشت طرثوثا طراثیث است طرفیان طرفیولیون است
و گویند قرطم بری است طرسیلا و طرفوح و طرخیلیون سعالیون است طراغنس … است
طرسیون جو الشیف است طرفیقن رطابیقی است طرنجالس … است طرافودیطا
فودنج جبلی است طرفودین صواغون است طرسیلیه طرطیلین است طرقیون شنین است طرخشقون
و طرشقوق هندبای بری است طرمیعون زعرور است طرخانطیقون اسم کلی است

طریقیس اسم سریانی بطم است طراغافیا اسم یونانی کنبر است طراخیس اسم یونانی خندروس است
طرنوقی اسم اندلسی قسمی صغیر سماریقون است طرم اسم مرکب عسل و مسکه است طشتر و طشتود طرانتز است
طفل اسم اندلسی فیتولیات است طفلدر شاه اترج است طفتیقون طفسیقون است گویند
اسم شوکران است طقلی درخت مقلات است طقیل عدس مقشر است که در سرکه خیسانیده باشند و از اغذیه
ذمیمه و مقوی معده حاره و قلیل الغذا و جهت تبهای مرکبه بلغمی و صفراوی و قطع نمودن حیض و حبس البول
و تسکین جذب خون و صفرا نافع و مضر امراض سوداوی و اعضای عصبانی و قاطع باه و مصلحش ...
طلق معروف و از اسفید نقره مانند و زرد طلائی و یمانی و هندی و مغربی میباشد و بهترین
او یمانیست که صفایح بسیار رقیق جدا شود و براق و صاف رنگ باشد در دوم سرد و در آخر سوم
خشک و مستعمل از او محلول بی محلول است و طریق حلب و اقسام حل او در دستورات مذکور میشود
و چون تنها بمالند منع احراق او را بانوشادر و کلس بعضی ممکن دانسته اند و شرب او جهت اسهال
دموی و کبدی و نزف الدم اعضا و تبهای حار و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و با عسل جهت سرفه حار
و با آب بارزنگ جهت نفث الدم سینه و رحم و بول ... سعد بل و طلای او جهت قروح رطبه و تضییب
و اعضای عصبانی و حکه و جرب و جذام متقرح و آثار سیاهی جلد و اورام حاره و ...
نافع ... مضر سپرز و گرده و مصلحش کثیرا و تخم کرفس و شربتش ... و شکر ...
با اعضای باطنی میکند و چون محلول او را مثل غبار سایده و رفع ... شستن ...
با صمغ عربی و آب حل کنند در اعمال نقاشی و مانند آن بهتر از ورق نقره است و چون
زعفران اضافه نمایند مثل ورق طلای محلول و بازنگار زمردی و ... عضو فستقی میشود
و چون باشب یمانی و خطمی و مغره و سرکه و سفیده تخم مرغ بر اعضا طلا کنند مانع سوزانیدن
آتش است و اهل صناعت طلق را مطهر قلعی میدانند هرگاه با آن گداخته شود طلع شکوفه
درخت خرماست که بعد از شکفتن کشش خرما از غلاف او حاصل میشود مانند اردو دقیق النخل
نامند و چون باشد ... ثمر نخیل بار می بندد در اول سرد و در دوم خشک و قابض طبع

و مسکن

و مسکن حرارت خون و مقوی معده و خشک ... و فیه رافع اسهال و جهت تشنگی و تبهای حار
و نفث الدم نافع و دیر هضم و ... مولد ... دعس بول و درد سینه و مصلح مطبوخ او روغن
کنجد و خام او مصلح جوهها و شیر تنها است ... و با حرارت لطیفه و نفاخ محرک باه است
طلح اسم عربی درخت مغیلان است و اهل بادیه اعصبلان را باین اسم خوانند طلا خمر غلیظ سیاه لون است
و بعضی مثلث را باین اسم خوانند و بعضی مطبوخ را و بفارسی می پخته باین اسم مخصوص است طلطلی
طین قیمولیاست طلیا نوعی از حلزون است که در شام بکسور کرده با نان میخورند و خواص حلزون گذشت
طلمد اسم نان کاج است طلطم سماق است طلطرا خروع است طوباط بلغت سودان ترنجبین است طوبیلاه
عنب الثعلب است طوطی بفارسی ... طوبیس بقول مؤلف حاوی فقاع اذخر است طونواعریون
یونانی خرنوب هندی است طواده بلغت اندلس گیاهیست که بزرگ ... شبیه قیل ... با حد و دار
رویید و ان بیشتر اندلسی است طوطرجنه الخضراست طوطا اغریون حماض جبلیست طوطر قطن است
طوخوتیون نوعی از کادریوس است طوماما قنطوریون کبیر است طوابطون و طومفرون قنطوریون
صغیر است طهف ذرت است گویند طعامیست که از ذره ترتیب میدهند طیلانیون یونانی اسم گیاهیست
شبیه بگیاه خرفه و مانند برگهای آن جنابی ریزه زیاده بر شش عدد و بر دید و برگ شاخهای او ...
چون دسته ... طوبه از جای آن ظاهر میشود و گلش سفید و منبتش مزارع و زیر تاک انگور است در
اول گرم و در دوم خشک و مخرج جنین و مشیمه و طلای او را جهت رجوع بهق سفید مجرب دانسته و
و موسع جراحت جلد است و مصلحش طلا کردن با روغن است بعد از شستن آن طرفه نوعی از قطر و از آن
بزرگتر و تازه او سفید و زرد و خشک او سرخ و در زیر درخت بلوط و زیتون میروید و از سموم
قتاله است حتی بوئیدن آن طیهوج بفارسی طیهو نامند و از کبک کوچکتر و در رنگ مثل او و در
افعال مانند آن و جهت ناقهین و ضعیف الاحشا نافع است طین بهترین خاکها خاک خالص است
از ریگ و شوره و کوکرد و طین الحر از جهة پاکی او حکیم نامند و بفارسی خاک است گویند و اقسام
خاکها بعد از احراق و شستن سرد و تر و لطیف تر و در افعال ثابت تر میباشد و

جمیع خاکهای خالص سرد و خشکند سوای طین بلد المصطکی و لطیف ترین خاکها
است که در راههای شیرین جاری ته نشین شده باشد و طین مصری که از آب
نیل حاصل میشود بهتر از اقسام آن و مجموع او رادع اورام حاره و مقوی اعضا و جهت
و رافع حرارت معده و اعضا که از سواری بسیار و حرکت حادث شده باشد
و چون خاک خالص را در آبهای مغشوش و شور ریخته بگذارند تا ته نشین شود اصلاح
آن میکند و چون با آب تلخ و شور مخلوط کرده عرق کشند شیرین میشود و موجب
و خاکهای غیر خالص در افعال شبیه بجزو مخلوط او است و خاکی که همیشه آفتاب برا
تابیده باشد طلای او با سرکه جهت گزیدن هوام معدل است و آنچه آتش بسیار دیده باشد
نفاث مجفف و منقی بشره و جالی بهق و رافع خشونت بدن و حکه و با سرکه جهت گزیدن
زنبور و خاک تنور با نمک و سرکه جهت کچلی سر اطفال مجرب و جمیع خاکها مسدد و رافع
آن افیون است و بوی کاه گل کهنه که آب و گلاب بر آن پاشند مقوی دل و روح
نفسانی و رافع غشی و التهاب و ضماد او با سرکه جهت گزیدن هوام و رادع اورام حاره
و عرق او که با گلاب و عرق گاوزبان و امثال آن کشیده جهت خفقان و تقویه دل
و ضعف معده حار بسیار مفید است طین مختوم از جزیره لیمون بحر مغرب خیزد
و در قدیم زنی از تل خاکی آن نقل بقعه راهبی مینموده و بعد از شستن قرصها
ساخته و صورت راهب را در آن نقش میکرده و از این جهت طین الراهب
نیز گویند و دیسقوریدوس و جالینوس را اعتقاد آنکه خاکیست که خون بز بر
سر شته و بالفعل از جهة احاطه دریا بجزیره مذکوره موجود نیست و بجای آن
سایر خاکها را استعمال میکنند و بهترین او در غایت سرخی میباشد و در بوی
شبیه بشب و گویا بچربی آلوده شده و بر زبان بچسبد و پاشیدن
او در ساعت قطع خون تازه میکند در دوم سرد و خشک و تریاق

جمیع سموم

جمیع سموم و مقوی دل و مفرح و رافع مضرت هوای وبائی و اسهال دموی و جگر قروح امعاء
حاره و نزف الدم اعضای ظاهری و باطنی و با شراب و آب کرم و شب منفی سموم و طلای او جهت تسکین التهاب و تحلیل
صلابات و التیام جراحات تازه و کهنه و قروح خبیثه و زخم سگ دیوانه گزیده و شکستگی اعضا و ضربه و قطع نافع و مضر
و مصلحش کتیرا و قدر شربتش یک درهم است بدلش گل ارمنی است و در امور مذکوره قوی تر از آن است طین شاموس
را او دبی و کوکب الارض نیز گویند قسمی از آن سفید و صاف و با صفایح و شبیه بحجر المسن و اندک براقی میباشد و قسمی سفید
رقیق و سبک و بر زبان بسیار می چسبد و دو قسم در آب حل میشود و از بلاد قبرس و جزایر آن میاورند و در طعم و
فعل قریب بگل مختوم و آن مغسول و با مثل آن گلنار قاطع حیض دایم و عرق با شراب جهت سموم حاره و با
با ادویه مناسبه جهت نفث الدم و سیلان خون از جمیع اعضا و حقنه او با آب بارتنگ و ... او با آب و اندکی سرکه جهت قروح امعا
سریع الاثر و طلای او با آب ورد و روغن گل جهت اورام حاره و نقرس حار مفید است طین المصطکی خاکیست خاکستری رنگ
و با صفایح و ثقیل الوزن و در آب زود حل و از جزیره جیوش که مصطکی حاصل میشود میاورند در دوم گرم و خشک و جالی و محلل و
جاذب خون بظاهر جلد و نیکو کننده بشره است طین مغرتی از ناحیه قوقای است و جلا دهنده ... بسیار ...
در دوم خشک و رافع اسهال و طلای او جهت بردن جرب و رافع اورام حاره موثر است طین قیمولیا قسمی از آن
سفید و قسمی مایل بسرخی و بی جرب و بالزوجه و در رنگ مثل ... بر حل میشود و از بلاد ارمن و اندلس خیزد و قسم سیاه اندلسی
زیتونی رنگ و خشک با قوت محلله و در افعال ضعیف تر از شاموس است و بدلش طین مقرب است طین الکرم خاکیست که از بلاد
سودیا ارند سیاه و گویند الرائحه و مبرد و محلل است چون در ابتدای نمو تاک انگور بر آن مالند تاک از آفات نگاه دارد و جهت
طین الکرم نامیده اند و جالی و ممن جهت حکه بسیار نافع و در اکحال مستعمل است طین الحرا خاکیست باد بوست از رنگ میکند و
سرخ مایل بزردی میشود با قوت قابضه و محلله و ضماد او جهت اسهال و اورام نافع است طین ارمنی گلیست که از بلاد ارمن
آرند سرخ و تیره جگری و نازکی و اندک چربی میباشد در دوم سرد و در آخر آن خشک و در رفع وبا و طاعون و رد ع و اورام
و قطع سیلان خون از اعضا و اسهال مثل گل مختوم و جهت ضیق النفس و سل و نفث الدم مفید و مضر سپرز و مصلحش مصطکی
و کل ... و شربتش تا دو درهم است طین خراسانی گلیست بسیار سفید و خوشبو و خوش طعم و با اندک شوری و مضر خوردن آن بیشتر از
سایر خاکهاست و بعضی که عادت بخوردن گل داشته باشند جهة کمی مضرت از دیگر خاکها میخورند و بعد از خوردن چربیها و چیزهای ملین تر ...

طین ... محفف و منفض بوده منعوری که در خون ... سند استسقا ... جمیع ... بار دزد ... طمع کرد از رحیم ...

طین ... مضعف ... خواص ... استن ... حصه ... تغییر ...

کرفی ارینه مانع قی میکرد و جهه سیلان اب ممن وجوع کلبی و حیض و علکه کرباقی که سهال است منع نزلات مجبت
خصوصا کر مخلوط بابا شند و کلاب و سعد واز خرو کمابه و قاقله و تر نمش تا سوال است فرد در دفع حیض و دو قیه بر شسته کرده
او راسهار بار سیب ترش بایه بنوشند و بدستور یا اسرب و طبیخ سید همین اثر دارد طین الغلی سیاه و کشفنا است و در ضمادات
استعمال او جایز است طین ارمنی سرخ نرم رنک و سفید مایل بکبودی و خوشبو و کبوع طین کی است و در افعال مثل کل ارمنی است
طین مغره از صیادو کوه حوالی قسطنطینیه بهم میرسد مایل بزردی و بر الضرورت بقش است سرد و خشک و در رفع
نزف الدم و اسهال صوی که بکار بهتر از اکثر خاکها است طین قبرسی سرخ و درخشنده خوشبو است و برزبان بسیار بچسبد و در جمیع
افعال قایم مقام کل مختوم است طین مصری خاکیست سفید خوشبو که از بلاد شیراز از قصبه صوفی حاصل میکنند بکار درخشی او
مانع گزیدن هوام و مار و از مجربات است بدستور طلای او بر موضع گزیده و شرب او همین اثر دارد و در سایر افعال مثل کل
قبرسی است طین اصفهان قطعه ها زرد و کاهی بسیار کم رنگ و قسمی سرخ و مصنوع بشکل قرص و قسمی مایل بکبودی و مجموع ان
خوشبو خصوصا مغسول سفید او از داغستان و حوالی شروان ارند و در جمیع افعال بهتر و قوی تر از کل مختوم و
مفرح قوی و در رافع بجهة اخلاط و غشی و خفقان است و حقیر مکرر تجربه نموده طین خرسانی کل شیرازی است و کل سرشوی که سفید
مایل بزردی و خوشبو و حالی جلد و رافع حرکت و در افعال قریب بکل ارمنی است و بعضی کل طین الحر الخصوصی فوهه اسم
طین الکل و طین منفشا و طین نیشابوری طین خراسانیست طین کاس و طین ارامنیت طین بحری طین مختوم است
طین الصنم طین صورات طین حر و طین مغره اسم مغره است طین حیا و طین حبوشی طین المصطکاست
طین بحر شامل طین الغلی و فارسی شده اند و مراد خاک خالص است و گذشت طین الحکمه از مرکبات است و اقسام او در
دستورات مرقوم و بجهة شدوصل کاه آتش ظروف و شیشها از ضرر آتش ترتیب داده اند و ضماد او جهة شکستگی
اعضا و تقویه استخوان و عصب مجربات است طیب العرب اذخر است طباشیر نوشادر است طباق بلغه اکسر یان اشق است
طیبی ثقاف در ادات طبیب صاحب صرف الطلای غزال است طخوه نباتیست مغزش بر روی زمین برکش مع ورد شبیه
بناخن و ظاهرش سبز و باطنش سرخ تیره و سافهها که از میان برکها میرویند قریب بشبری و باریک و کلش سرخ و تخمش
بقدر سنبله کشتی و سیاه منقش بسفیدی و در بلاد شتر بسیار است و در چهارم گرم و خشک و بسیار تند و سم قاتل
و ضماد او رافع کوشت زیاد و ناسیل و نواصیر و اکلات ظفر النسر فطا سیقی است ظفر العقاب سیمای بشجره

ابی مالک است ظفر الحقاب جبلی ظفر القطاست و ظفر القط نباتیست ساقش مربع مثل ساق نا قلی و کلش مثل برک
بارتنک و برساق و غلافهای سرکج و امیخته با کل انی که شبیه بشکل لامس کبود بر است در دوم سرد و خشک و با قبض
و قاطع رعاف و خون زخمهای تازه و نزف الدم اعضای باطنی و سینه و اسهال عذر و برک او جهة التیام جراحات
موثرات مدهن سیقل و مصلحش صمغ و شربتش آن و بدلش قاقیات ظیرفه الهود خشکست ظیم نوع زنجار است
ظلق سم حیوانات و خواص یک باجوان آن مذکور است و سوخته مجموع ان مسهل است الصفرات و ضماد او با شراب
جهة گزیدن هوام و باعسل جهة نقرس و مفاصل نافعست ظلم خرنوب است ظلوال سنور حبشی است و بفارسی
کربه دشتی میگویند و در حروف سین گذشت ظیان یاسمین بریست یاسمین سفید عبارت از اوست و بلغه اندلس
عشه النار نامند و قسم مغربی او مشهور بعرب است و ان انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و ان نباتیست شبیه
بلبلاب و در هم پیچیده و گل او بسیار خوشبو و گلی بر شاخهای او و خاری شبیه بخار گل سرخ و گلش از یاسمین بستانی
که گل چنبلی نامند و بسیار کوچکتر و تخمش سیاه و باریک و بر شعبه و قوتش بخ او تا سال باقیست در چهارم
گرم و خشک و سایر اجزای او در سیم محلل و ملطف و بوییدن گل او جهة صداع و شقیقه و روغن او جهة
علل بارده و زیر و سعال مزمن و فالج و لقوه نافع و طبیخ شاخ و بیخ او که نیم و قیه او در یک رطل بجوشانند تا بنصف رسد
و با شکر و امثال ان بنوشند جهة ضیق النفس و سرفه کهنه و فالج و استرخای مزمن بعد تجربه و ظاهر او بروغن خامی
که بالفعل متداول است از اینجا استنباط کرده باشند و حمول او مدر حیض و مسقط جنین و طبیخ برک و شاخ او
بقدر سه درم با مثل ان اسفاناج و مثقال ازرق مسهل قوی سوداوی کرب است و مضمضه طبیخ او با سرکه
جهة درد دندان نافع و آب از بیخ او کشنده تعفی و کرب و مغفص و در قوه مثل مرق سیاه و مسهل بلغم و سودا
و با اضیاری مفتی قوی و شربتش تا هم م و مصلحش روغن بادام و طلای او محرق او مقرح جلد و بهترین ادویه برص
و جهة عرق النسا و مفاصل و فالج و امثال ان مفید و روغنی که از ان بیخ گوسله جوشانیده باشند جهة فالج و دیگر
بغایت نافعست صرف العین مع الالف فارسیا بلغه عربی تفسیر فوریعون یونانی و مشتق از عفو و توقیع است
وان نباتیست معروف کثیر الوجود و در شکل و شاخ و برک و گل شبیه به بالونه بزرک و بار عین سفید و خوش بو
بر زمین و بیخش قریب بشبری و بسطبری انگشتی و تند و محرق گویند او بیخ طرخون جبلی و حبوبی برک که

جیم طرخون جبلی مسمی بعود القرح است و ان در شام بسیار است و خارش شبیه بشت و گلش زرد و دندانه دار مثل
کل بابونه نیست و عاقرقرحا افونه تا مدت سال باقی است در اول سیم گرم و خشک و مفتح و محلل و مقوی باه و مدر
لبن و مسهل بلغم و مدر بول و حیض و عرق و شیر و جهة درد سینه و سرفه و لکنت زبان و لقوه و فالج و درد عرق کزاز
و مفاصل و امثال آن که از استسقاء بوده در درد دندان شرب او و ضماد او نافع است و طلای او با نوشادر بر کام و دندان
مانع سوزانیدن آتش و از ز اب اسرار است و چون بر دندان کرم خورده بکذارند میریزاند و ضماد او با روغن عنبهای
جهة بیجان اعضا و لذت جماع و مضمضه طبیخ او با سرکه جهة سستی لهاة و زبان و حرکت دندان و بخور او
جهة کشودن سده دماغ و تواتر نزلات مفید و مضر به مصلحش مویز و کثیرا و شربتش تا دو درم و بدلش فلفل است
و در غلو و ذکر باعضا آن ترتیب دهند و با یکوقیه خشک او که کوبیده در یک رطل آب بجوشانند تا بدو و قیه رسد
با دو وقیه روغن زیتون بجوشانند تا آب بسوزد و قرصا نمایند محلل و مدر عرق و رافع تبهای بارده و
تقویه باشر با و ضماد او نافع و سعوط او جهة صرع و درد سر و شقیقه مفید عاقول حاج است که گویند بوته
عاج دندان فیل است و در اینجا مذکور شد عاقر بلغه شامی اسم بردیست عافوراً ادار افیون است عاقرقرحا
ابوشفتان عاقط اللبن عالیوت عاوبس عالیس است و در قالوال در حرف عین ذکر یافته عنکنران
شامل هریجاست و شجره مریم است عبهر نرجس است عبیر اسم عربی زعفران و مرکب از اوقام عطیات و در دستور اول
مرقوم است عترس اسم سریانی سردانی است عنبعث و عبب کاکنج است عجیبا اسم عربی اس ص سفیدست عنود
اسم نر غاله کمتر از یکسال است عتم زیتون حبشی است عتیق شبای مثلث اسم عربی نباتیست بقدر
قامتی برکش شبیه برک کبر و سطبر و انبوه در اول سیم گرم و خشک و محلل قوی و محرق و اعضا خشک کرده
او را جوال صنم مکنند موی را مثل نوره میبرد عثرب اسم عربی درختی انار است عجم دانه انگور و مویز
و امثال او است عجل گوساله است و در لحم مذکور خواهد شد عجا اسم عربی عطر و سنوال است عجب گیاه انا
غنسی و گویند حب النیل است عجرم اسم عربی حملی خاکنیست که گوکونا مند و در حضض الیمنی گور نسخه
عدس بفارسی مرجمک گویند بری او کوچک مایل بسبد و بری قلیم است بستانی پهن و مدور و قوتش تا سه سال
باقیست حرارتش مایل باعتدال و در دیم خشک دانسته اند و حالی جلد و جرم او قابض و آب طبیخ او مسهل

ومزوره او با روغن بادام بعد از رفع تبها مانع نکسی مطبوخ مهرای او با سرکه مقوی معده و دیلمت و غیر که
بحته نفاخ و آب طبیخ او جهة سرفه و درد سینه و مضمضه او جهة قلاع و خناق و قرحه بر دبان سی عدد قشر
ان مصلح فساد معده و ضماد او باعسل جهة قروح غایره و با سفیدی تخم جهة علو و حمره و شقاق و بایرک
کرب جهة ورم پستان و انجماد شیر و مطبوخ او در سرکه جهة تحلیل خنازیر و اورام صلبه و با روغن گل
جهة ورم مقعده و ورم حاره چشم و با تخم خربزه منقی بشره و رافع زردی رخسار و با اکلیل و آب
بجهة نزلات سوخته او جهة سفید کردن و استرخای ملک چشم مفید و اکثار خوردن او مظلم بصر
و مولد سرطان و جذام و مالیخولیا و محرق خون و با شیر بهما مولد استسقا و قولنج و مضر لوسیر و
مورث عسر بول و احتباس حیض و مصلحش روغن کنجد و بخش لاو بارک جقنه رو استعمال گوشت فربه و در کمابت
عدس امر تخم نوعی از سپوس برست که گویند اسم علقمت عدس الماء نوعی از طحلب است که جزو الضفادع گویند
عدس ناکند نشر است عدس جبلی ماش نغم است غمب بذال معجمه ثمره الاثل است و در اثل گذشت عروق الصفر
بفارسی زرد چوبه گویند و آن بیخ نباتیست برکش شبیه برک گشنیز و مایل بکبودی و ساقش بقدر ذرعی و باریک و بر سر
و بر برک و کل او مابین سفیدی و زردی و آب برکش مایل بسرخی و ثمرش مثل خشخاش و قسم صغیر او مامیران
در سیم گرم و خشک و حالی و مفتح سده و جگر و جهة یرقان و استسقا نافع و ضماد او جهة جرب و با شراب
جهة علو و در راو جهة خشک کردن زخمها و حاشیه ان و سنوان او جهة درد دندان و اکتحال او جهة
تقویه باصره و بیاض رقیق و در مرهمها جهة تحلیل اورام و قروح نافع و بغایت مفرح و مصلحش لیمو و شربتش
تا ام و بدلش مامیران و گویند قوة الصبغ است عرق اسم عربی زوایدیست که در حوالی سم و ثنانوی
و ستر میباشد در مزاج و افعال مانند سم است و در ظلف مذکور شد و سائیده او بقدر نیم م با سرکه جهة صرع
رطوبی و با آب جهة جمیع سموم و بخور او جهة اختناق رحم مفید و گویند چون صاحب تب ربع او را بقصد
رفع تب از حیوان جدا کند رفع تب او میشود و مجرب دانسته اند و بلغه اهل شام نوع سفید حمو فاریقون
را عرن مینامند عرعر درختی کوهی است و از سرو کوتاه تر و کوچکتر و ثمرش بقدر فندقی با اندک شیرینی و
غیر ثمر ابهل است در سیم گرم و خشک و مقاوم سموم و با قوة قابضه و منحن و مدر بول و حیض و مفتح

سد وجهة درد سینه و سرفه و مغص و کرم بدن و ورم و ضعف معده و بواسیر و درد مینی و وزنج
مزمن شکافته شد عصل و درد رحم و حبوس الطبیع او جهة اختناق رحم و ضماد او جهة قطع عرق و
تقویه بدن نافع و مورث خشونت سینه و مصلحش کثیرا و شربتش الی و کویند نگاه داشتن دست عدد
نراورد باعث قبول عظمت در نظرهاست عرق الجه از حبوبات و کلما و ادویه یا ابه و بیابو تعطیر کرسنه مسمی این
اسم است و سریع النفوذ و لطیف تر از اصل الجیز و عرق نانخواه است و دارچینی بهتر انا کثر عرقهاست عرق
سکو عرق شراره مضر اما امثال آن قوی تر از اصل او و سریع الاثر و کاشتران محرق خون و مورث
امراض حاره و مهلک است عرقی که بخرج حقیر و در دستورست مذکورست در منافع قایم مقام
شراب بعضی تاران قوی تر و بی اسکار و در غایت تفریح است عرق بید ماء الخلاف عرق کم
ماء اللحم است عرطیثا اسم سریانی از بوست عروق الصباغین قوة الضبع است و کویند اسم عروق
اصفرست عروق الزعفران عروق الصفر است عروق الحل فوة الضبع است عرق بکسر اول اسم نبات است
عروق البیض مستعجلست عروق الشجر اسم حبس صمغ عرق کویند مخصوص علک البطم است و جمعی مخصوص
فلفلمویه دانسته اند عرق الجبال قوة است عرق الحجر باصطلاح سریان مقطر موی سر انسان است
عرق العروس طلق است عرق النور بلغة شام زنب الحروف است عرق الغافوج بلغة بغداد صنف
اول ابو خلسا عرق الکافور و عرق الطیب رزنبادست عرار افخونست عرق اللطیف بیخ کبرست
عرق الانجبان بیخ الجبارا است عرس بلغة اکسر یا کبریاست عرق السوس عرق در ازام
اصل السوس است عرف قسط عرفعبری بکمونست عرعری قسم کوچک صنوبرین است عرصم اسم
یمنی بادنجان بریست عرصان اسم عربی حنظ قوفا و بخور الاکرادست عرائس النیل بلغة مصر
بشنینست عرم سمارست عرصف کافیوست عرمض اسم درخت سدر بریست و طحلب
حب الفار راسر بابن اسم خوانند عرق بها اسم فارسی عرق شکوفه نارنج است عرطب خسکلات عرک
باسم فارسی طحنوث است عروسک این لوده اسم فارسی حب کاکنج است عزیز الکبیر و عزیز الصغیر
قنطوریون کبیر و صغیر است عسل بفارسی انکبین نامند و بهترین ان صاف مایل بسرخی و

[illegible]

وقوام دار است که با اندک حدت خوش طعم و بی هموم باشد و بعد از ان نفید و زیونترین او سبزرنگ و خشک و تلخ و کهنه است
کزنباده بر دو سال بانده باشد و در غایت حده و تیز باشد و مورث جنون و محرق اخلاط و مهلکند و عسل خام مسهل اخلاط لزج
و محرک سرفه و نفاخ و موافق معده و درد آن و ورم امعا و صاحب القفا و در جلا و حدت قوی تر از آنکه پخته و کف گرفته
و عسل کف گرفته نفوذ و انضاج و غذائیه بیشتر است و بی نفوذ مدر بول و مسکن سرفه است و مجموع ان در اول درجه
گرم و در اواخر ان خشک و جالی مقطع بلغم و رطوبات و مقوی حرارت غریزی و جاذب رطوبات
از عمق بدن و مفتح دهنهای رگها و تریاق سموم بارده و حافظ قوة ادویه و رساننده آن و جهة فصول دماغی و نزله
و قصبه ریه و معده و جگر و سپرز و استسقا و یرقان و حصاة و عرق النسا و فالج و لقوه و امثال ان و انواع ریاح
و تقویه اشتها و باه مجرب و او باب طب اعضا و مدر بول و منقی قرحه مثانه است و بالخاصیه مسکن مغص و تشنگی و ...
بجهة رفع ضرر افیون و سموم بارده و با روغن گل جهة مفاصل و تقویه مجربست و با آب سیره جهة رفع ضرر فطر و ...
و اکتحال ان با آب پیاز جهة بیاض و دمعه و حکه و جرب و نزول آب و با انزروت و نمک سنگ جهة ریاح و رطوبه کوش
و تنقیه زخمها و بر آن کوشت زاید و التیام آن مجربست و با نوشادر جهة برص و بهق و طلاء او جهة میت از فساد
و مانع تعفن کوشت و تیز حرارت و حافظ قوة سایر اشیا و با سرکه و نمک جهة تحلیل اورام و رفع کلف و حمول او جهة
علل رحم و زنان نفساء و ضماد او جهة رفع قمل و رشک و قوی کردن قضیب که بعد از جماع کرم نماید و بار دکشا
جهة کشودن دمل و نفخ اورام و باد را او بند طویل و کرسنه جهة التیام جراحات عمیقه مجربست و بخلاف سایر شیرینها جهة قروح
و لهاة و تقویه دندان مفید است و مطبوخ او با ثبت جهة رفع ازاضر به و قی او و غرغره او جهة پاک کردن ...
جراحتهای حلق و لوزتین و حقنه او با آب بارتنگ تا سه روز جهة قرحه امعا بعد از مصر محرورین است و ... است
صفرا و مصدع و مفتح ... حاره و مصلحش سرکه و کشنیز و ریواس و آب میوه‌های ترش و ... است
دوایی انکوزست و از خواص مجرب عسل است که چون زنان حامله با آب بشربت نماید و ناشتا بنوشد باعث مغص
کردد و در غیر حامل این اثر مفقودست عسل داود اوبالیت و مذکور شد عسل طبرزد شیره نباتات است عسل ... اسم
مصری بیخ عرطنیثا است و صفت اخیر بخورم را بترنامند عسالج شاخهای تازه رویده اشجارست که هنوز مستحکم
نشده باشد عسل النحل میوه سابله است عسل القصب شکرست عسل البلاد رطوبه بیاضی است که در جوف بلاث درا...

[illegible]

عسل لبنی انجبین است و مذکور شد عشبه مخفف عشبة النار و لغة اندلسی است وان یاسمین بریست در بلد
طیان مذکور شد و مغربی و قوی تر و یاسمین بری سایر ولایات ضعیف الاثر و بتجربه رسیده و طریق خوردن
عشبه در دستورات مذکورست و جمعی که در اداده مواد نابت مثال چوب چینی دانسته لهذا اصلی ندارد و بلکه جهة
مفاصل مزمنه و صاحبان مزاج بسیار سرد قوی تر از چوب چینی و در سایر امراض مضر او زیاده نفع
است و سفوف هر روز بقدر آن با نبات تا یکمثقال و زیاده بران جهة مفاصل مزمنه مجرب و بعضی
از جهة صغیر او قوی تر از طبیخ او یافته است و ضماد او با کلاب جهة تسکین درد و تحلیل اورام بغایت
نافع است عشبة الصباغ کراث لقوم کاف است عشر در سکر العشر کذشت عشرق بلغة حجاز سنا حرمی
الورق است و بعضی کویند مروست و ابن تلمیذ کوید کیاهیست برکش شبیه ببرک حنا و سرخ و خوشبو و
عروسان استعمال میکنند و دینوری غیران دانسته عشقه نباتیست مثل لبلاب و بسیار کم برک و
شاخهای او بغایت از لبلاب قوی تر و درازتر و بهر درختی که بپیچد خشک کند لهذا عشق مشتق از و
و تخمش شبیه بحلبه و از ان کوچکتر و در تنکابن لونامند و بعضی اطبای این زمان تخم او را کشوث دانسته اند
عصی الراعی کبیر و صغیر میباشد کبیر تر و صغیر ماده است بفارسی کبیر راسرخ مرز تخم و ساقش سرخ و برکش مایل
به بنفشی و در باغها بسیارست و صغیر او را در تنکابن خاک تره کویند برک و ساقش سبز و کوچکتر از کبیر و
تخمش سفید و کوبا خاکستر بر برکهای او پاشیده اند و تخم هر دو قسم او در زیر برکها و انبوه و در افعال کبیر او از
صغیر قوی تر در سیم سرد و در اول خشک اند و رادع و مدر بول و مسکن ورم باطنی و حرارت و قاطع
نفث الدم و آب و قاطع حیض و جهة قرحه امعا و نفث الدم سینه و اسهال مراری و قوی صفراوی ...
دوری و ضماد ان جهة باد سرخ و اورام حاره و منع انصباب مواد و جراحات تازه نافع و حمول ان
قاطع حیض و مضر ریه و مصلحش انجیر و مقدار شربتش از آب او تا مالی است عصفور بفارسی کنجشک و برکه سرخ ...
بری و اهلی میباشد در دیم کرم و خشک و برای اهلی یابس تر و سخن بول و موافق مرطوبین که ریاح در شان
تولد کنند و کوشت او بلین طبع و جرم او قابض و جهة استسقا و فالج و امثال ان و ضعف جکر و یرقان
و جهة ضعف باه خصوصا تخم و مغز سر او که در وقت هیجان کیر ند بغایت مفید و تخم او در تسمین بدن بیعدیل

[illegible]

و مغز سر او با زرده تخم مرغ مهیج باه و شرب و حمول او با شراب باعث سرعت حمل زنان عاقر و خون و زبل
او جالی بیاض عین و زبل آن جهة کلف و ثالیل مفید و مضر محرورین و مصلحش آب انار و امثال آن
و استخوان سائیده او مقوی و جهة اسهال نافع و سائیده او بغایت مضر جشاست و چون موی مقعد
کنجشک را پاک کرده در ثقبه کوش کذارند در حال درد آن ساکن کند و مجربست و چون مجموع او را از موی
پاک نموده سوای سر زنده را در آشیان زنبور عسل بیاویزند تا از نیش مکس پخته شود آنگاه در روغن
بجوشانند تا همین روغن مزبور جهة استرخای قضیب و لقوه مجربست عصیر الرطب سیلان است
عصاره سوس رب سوس است عصاره آب افشرده نباتات اعم از آنکه خشک کنند یا نکنند و هر یک
در ضمن اصل ان مذکورست عصا و عصب شیطان ... است عصفر اجریض است عصفری بادآورد
عصیفره نمیمی کویند بلغة مصر شتر غار است عصبر بجان سلیمان کویند قوس است عصب ...
عصا ... خشخاش اسود افیونست عصا القرص ... اقاقیاست عصا امیثا شاف میثاست عصفور ...
نفواست عصفور الشباع صفراغونست عصفره چیزی زردست عصفور الجبه خطاف عصی
هرمس جلیوبست عصلان خنثی است و کویند سنبل است عضاه بضاد معجمه اسم جنس اشجار کوچک
خاردارست عضلاف اسم جانوران کزنده است عصابه ضبابست عضرس خطمی بریست عطن ...
دیبا قوس است عطب قطن است عطفل بهرامج است عطاره اسم نبطی سنبل رومیست عطوس اسم عربی
حمار وحشیست عطرسم حب المنسم است عطارد بلغة اکسریان روح توتیاست و بعضی زیبق را باین
اسم میخوانند عظم بفارسی استخوان و بترکی سموک نامند و اکثر خواص استخوان حیوانات در ضمن اصل
ان مذکورست سوای استخوان انسان که در خواص بهترین عظام است در دیم سرد و در سیم خشک
و سوخته او در آخر سیم خشک و شربت او جهة صرع مجرب خصوصا پوسیده او و جهة قرحه عصب عرق النسا
و مفاصل و اسهال و قطع نزف الدم نافع و جهة تب ربع بشرطی که نشاسته ... نداند مجرب دانسته اند و زرد او
جهة ناصور و اکله مجرب خصوصا با اندک صبر زرد و اشامیدن سوخته کهنه ان با سکنجبین جهت ورم سپرز
و با عسل بغایت مقوی باه و ذرور ان جهة قروح اعضای عصبانی و با سرکه جهة سوختگی آتش

دکو ... از بالا ... و ...

[illegible]

و بیاید ... جهت آثار ابله و غیران نافع و قدر شربتش تا دو مثقال است و کذا شتن دندان اسب با استخوان بال
راست مرد در زیر سر نائم باعث عدم بیداری اوست و دائی که بر ندارند و باخود داشتن آن و در زیر سر نهادن آن
مانع احتلام است و دفن کردن کاسه سر در برج کبوتر سبب کثرت ایشان میشود و چون دو دندان جیش و دیگ
که برادر در میان جماعتی بیندازند و ایشان نداننند باعث خصومت ایشان کرده میشود و چون استخوان سک را
بجای استخوان آدمی که شکسته بر طرف شده باشد بگذارند التیام می یابد و ضماد استخوان سنک پشت
ناصر مو برا مثل نوره میبرد و عدس رفع زخمها بعد یل است **عظلم التیق** عرامت **عظام** اسم عربی سالکی ...
است **عظلم** کیاه نیل است و قطب انیز کویند **عظا** نوعی از صدف است **عفصیح** نوعی از بلوطست مذکور شد **عفاد** اسم عربی
قطبانست بفارسی مازو نامند درخت او مثل درخت بلوط است و بعضی بلاد یکسال بلوط بار میدهند و
یکسال مازو و بهترین او سبز بی سوراخ و قویست تا سه سال باقیست در دویم سرد در سیم خشک و قابض و حابس حیض
و اسهال عرق و طبیخ او جهت سیلان رطوبات رحم و سقوط مقعد او با زرده تخم مرغ جهت قرحه امعا و اسهال کهن
و ضماد سوخته او جهت قوبا و باد سرخ و سیلان حیض و بر آمدن ناف اطفال نافع و سوخته او قاطع سیلان
خون از جراحات و مخفف قروح و مانع نزول اکال و ستون و مضمضه طبیخ او جهت قلاع و تقویت لثه و دندان
و کرم او و اکتحال او جهت دمعه و سلاق و جرب پلک او جهت سیاه کردن موی و استحکام رنگ مراد موثر و نفوع
او قاطع رعاف است و مضر سینه و حلق و مصلحش کتیرا و شربتش یکدرم و بدلش پوست انار **عقیق** بهترین او زرد دو
سرخ و سفید است در دویم سرد و خشک و سوخته او لطیفتر و مقوی دل و مفتح سده جگر و جگر و ریزاننده ...
و رافع خفقان و ان میدان ورود را و قاطع نزف الدم جمیع اعضا و سوخته او مقوی لثه و رافع حس ...
آن و دندان متحرک و مقوی باصره و نگین عقیق باعث ... در نظر خصم و استجابت دعوات است و مضر کرده
و مصلحش صمغ و شربتش تا نیم درهم است **عقرب** باصطلاح اکر ریان اسم کوکرد است و بعربی اسم کژدم است فارسی
و آن شباله و جواره و الوان میباشد و آنچه در جمیع حرکت دنباله بلند دارد شباله نامند و آنچه دنبال را اکثر جواره
و انواع شباله کوچکتر است و زبونترین اقسام او سیاه و بردار است و بهترین او در معالجات زرد و شباله است
و مجرب رسیده که چون آبهای انبیده را اندک اب پاشیده بر روی هم بگذارند ... ان عقرب بسیار میشکن

عفص

بال ... خوان ...
...

میشود و در او سیم سرد و خشک و شکافته او را بر موضع گزیده عقرب بندند جذب سمیه میکند و شامیدن بریشتن
کرده او جهت قرحه سینه و سرفه و رفع سم عقرب گزنده مفید است و سوخته او با ادویه مناسب جهت رفع سنگ کرده
و مثانه و عسر بول سعد است و اکتحال او با فلفل و ادویه حاره جهت بیاض و ناخنه چشم حیوان و انسان
مجرب است اند و با سرکین موش بقدر نصف او جهت تقویت بصر و طلای او جهت ساقط کردن ثالیل و رفع برص
و بهق و نمش و کلف و قروح خبیثه قوی الاثرات و روغن او که زنده او را در زیت در ششم ما و در روغن زیتون
که بازای هر عددی دو مثقال باشد انداخته چهل روز در آفتاب بگذارند جهت عرق النسا و فالج و لقوه و مجرب و طلای
بر شکر کرده او و روغن زیتون که کبک سوختن ترسه جهت رویانیدن موی داء الثعلب بعدیل است و البتی بکبید
فدیه کرده بر ران زنی که جهت استقاط جنین شود نافع سقوط میکردد و گزیدن عقرب بغیر عصب رافع فالج
و از مجربات شمرده اند و استامیدن او مضر بدو مصلحش کل ارمنی و تخم کرفس و شربتش تا نیم درم است **عقرب بحری**
ماهی صدفی خاردار است سرش بزرک و خاری سفید بر آن رسته و فرش آن حیوان است و گزیدن
او باعث سوزش عظیم میکردد و اکتحال سوخته او جهت نزول آب و غشاوه و بیاض و قرحه چشم و طلای او
جهت داء الثعلب مفید است **عقاب** باصطلاح اکسیریان نوشادر است و در رفع اسم طایر سبعی معروف و فارسی
الوه و ترکی قراقوش نامند در دویم گرم و خشک و خون او محلل اورام و زهره او جهت نزول آب و بیاض و تقویت
بصر و زبل او حالی کلف و جوشش صغار و محلل خنازیر است **عقعق** از طیور معروف و از کلاغ ابلق کوچکتر
و مطبوخ تر و ترکی صفصقان و در اصفهان غلاجاره نامند گرم و خشک و ردی الکیفیه و در خواص
قریب بغراب ابقع است و اکتحال زهره او مورث تحبب و در نظر خلایق است **عقار کوهان** عاقر قرحا است
کویند خاصه انسان است **عقار** خمر است **عقار اسویانی** اسم سریانی ابر سا است **عقار اغیرون** اسم سریانی
انیسون است **عقار عرطنیثا** اسم سریانی آذربو است **عقاقیر** اسم جنس ادویه است و عقار اسم مطلق دوا **عقبان**
اسم عربی ذهب خالص است **عقیلان** اسم عربی قوره است **عقربان** بلغة اندلس تخم لوفندریون است **عقید**
الغنب میفختج است **عقده** بلغة مصر چوب زرنک است **عکور** نوعی از خرشف بریست برکش با سفیدی
و نقش سبز و مستطیل حیان برشته کنند لذیذ میشود و با قهوه مخلوط میکنند و بغایت مبهی است و ...

در ... کور شد **عکبر** بلغة بربر است **عکة** عقعق است **عکوش** اسم صنف اخیر شیل است و بعضی کویند
راس است **عکر** ثقل و درد چیزهاست و نزد اطبا مخصوص ثقل عنبهات و آن در اکثر امور قویتر از روغن
صاف او و غلیظتر و کثیفتر از اوست **عکبر** نزد جمعی موم کم عسل است که در کندوی زنبور عسل یافت میشود و
نزد بعضی موم ... الکوبر است بفارسی بر موم گویند و آن موم سیاه است که رخنهای کندو را با آن مسدود
میکنند در او دویم گرم و خشک و لطیف و جاذب و قوی پیکان و خار از بدن و بخور او جهت سرفه کهنه
و ضماد او جهت قیام قوبا نافع و در استحکام استخوان شکسته و ضربه و سقطه و رفع خوف نایب مناب مومیا
و لهذا مومیای نحلی نامیده اند و قدر شربتش یک مثقال است که با دو کل نبات و با عسل که با آب شربت
کرده ناشتا بنوشند **علیق** نباتیست خاردار و برک و شکل شبیه بکل سرخ و ثمرش در طعم و شکل مثل توت
سیاه و در دویم گرم و در ترکی بکور تیکان نامند و در کتب العقوی سردی و خشکی در او غالب یکبد در جه
دویم و جمیع منافع او را مجرب یافته اند و ... اجزای او رادع و حابس نفث الدم و سیلان رحم و مخفف و مبرد
و مقوی احشا و عصاره مسحوق برک و ساق تازه او با اندک صمغ جهت جمیع امراض حاره و بارده
چشم خصوصا قرحه و دمعه و ورم و ناخنه نافع و کشاننده دمل و التیام دهنده زخمها و حابس
اسهال و فضلات ... جهت بواسیر و سیع مفید و خائیدن برک او جهت قروح لثه و قلاع و بد بوی
دهان و شامیدن او با گلاب در حین حیض مانع زیاد شدن آن و ... رافع زخمهای سر و ...
حدقه و بواسیر مقوی معده و مانع انصباب مواد بآن و ثمر او قابض تر از سایر اجزا و مقوی معاوضه او ...
شده سنک کرده و طبیخ برک و ثمرش سیاه کننده موی و مضر گرده و مصلحش شکر و قدر شربت از عصاره و شکوفه
او سه درم است و قسم کوهی او بسیار کم خار و ساقهای او سفید و ثمرش مایل به زردی و در افعال مانند
غیر جبلی و شکوفه او قلیل است **علیق الکلب** نباتیست بسیار بزرکتر از علیق و شبیه بدرخت و برکش عریض تر
از برک جوز و شاخهای او با خارهای صلب و گلش سفید و ثمرش مایل بسفیدی مثل زیتون و سبز و
بعد از رسیدن سرخ میشود و در جوف او چیزی مانند پشم و خوردن جوف او مهلک و در التیام جراحات
مجرب دانسته اند و مستعمل از آن ثمر اوست که جوف او را پاک کرده باشند و طبیخ آن با شراب و جابس

طبع و حابس بول است و گل او سرد و خشک و قابض و مخفف و جهت اسهال و موی و صفراوی و ضعف معده
و ذرب و نفث الدم سینه نافع است **علق** بفارسی زیو و جو و بترکی سلوک نامند کرم ... سیاه ... اسلوکی و آن
بزرکتر و با خطوط سبز و در آبها و زمینهای متعفن بهم میرسد و در از جبه و اعضای ضعیفه که قابل حجم
نباشد مثل پلک چشم و بن دندان بدل حجامت ... در دویم سرد و خشک و سوخته او جالی آثار ...
حصاة و قطور او با روغن بنفشه جهت حرقة البول و قرحه مثانه مجرب یافته اند و مسحوق او
با صبر مخفف بواسیر و لعوق او با عسل محلل خناق و طلای مجفف او در روغن زیتون جهت قوی کردن قضیب
بغایت موثر و ضماد سوخته او با سرکه با آب یخ جهت منع رویدن موی که کنده باشند مجرب **علیق الکلب**
عنب الکلب است **علک** اسم چیزیست که قابل مضغ باشد و اسم ... مثل ... مصطکی و امثال آن **علک**
الانباط علک البطم است و اسحاق بن عمران کوید صمغ درخت لبنی است و در منافع مثل ... است **علک البطم**
بفارسی ... و باصفهان قندرون نامند و آن صمغ درخت بطم است و در او دویم گرم و خشک و محلل و
ملطف و مدر بول و مقوی ناشزه و باتفاق حکمای یونان و روم در جمیع افعال بهتر از مصطکی است
و شراب او با عسل جهت زخمهای باطنی و باسند روس و زرد ... بنیمبرشت جهت شکستگی اعضا بهتر از مومیا
و رافع اعیاست و چون یکوقیه او را با دو وقیه پیه کرده بر بز و قدر مضاعف بگذارند و مجموع آن را
در دو سه شب وقت خواب بنوشند جهت خفقان و سرفه رطوبی بعدیل و چون ضماد کنند جهت کجی ناخن
و ورم اعضا و شقاق مزمن خصوصا با قدری شیرخوف مجرب است و تضمید علک البطم جهت تنقیه زخمها و کوشت
آوردن و جذب خار و پیکان و رطوبات غایره از بدن و با روغن زیتون جهت تحلیل اورام
و شکاف عضل و قوی کردن عصب نافع و خائیدن او جهت بلغم دماغی و تحلیل رطوبت معده و تنقیه حلق
از اخلاط لزجه مفید و مضر محرورین و مصلحش کثیرا و کویند مضر عصب و مصلحش عسل و شربتش یک **علقه** ...
قوت و کویند اسم صبر است **علف اسندی** اسم فارسی ... سوقو ذات است **علوا و علقی** صبر و نبات اوست **علس**
سلت است **علوفی** بیونانی منفخچ است **علک الابس** فلفو نبات است **علک الرومی** مصطکیست **علق** طرح
... است **علقم** اسم جنس نبات تلخ است و کویند مراد از او قثاء الحمار است و بعضی کویند حنظل است **علم** بلغه اکسیریان

زرنیخ است علوفس خیار است علمی نبات حبر است علف خندریلیت علجان قنبل است عمرد کرفس است
علج نوعی از خربزه است که با تخم او خورند عمار نیک النسل است عنبر رطوبتیست که مانند موم میالی و غو مجمد میشود و از جزیره
های دریای عمان و بحر مغرب و چین در وقت چند روزی دریا داخل بحر میکرد و صاف اعبر روی آب از
تحریک موج مجتمع و مایل بتدویر میشود و اورا شمامه نامند و انچه مخلوط بخاک و ریگ است بجهة ثقل در قعر آب میشیند
و صفایحی و سیاه میباشد و عنبر نخسته نامند و بهترین او اشهب مایل بسفیدیست که با دهنیه و خوشبو است و
بعد از ان مایل بزردی و ازرقی و بعد از ان مایل بسبزی و زبونترین او سیاه صفایحی و قسم بلعیست که ماهی او
را فرو برده و بجهة افراز و رد کرده باشد یا آنکه از جهة افراط ضرر ماهی رشته باشد و از شکم او بیرون اورده باشند
و مصنوع او را که از لادن و کج و موم و عنبر سیاه با وزان مخصوص ساخته باشند از غیر مصنوع تفرقه بسیار مشکلست
و خالص او در خانیدن منقطع نکردد و عنبر در دویم گرم و در اول خشک و حافظ ارواح و قوتها و بغایت
مفرح و محرک اشتها و باه و مفتح سده و اعاده کننده قوتهائی که از شرب بنج او از جماع کم شده باشد و پادزهر
سموم و مقوی فعل معاجین و تراکیب و بالطبع رافع امراض بارده دماغ و بالخاصیه رافع امراض حاره
آن و جهة جنون و نزلات و شقیقه و امراض سینه و گوش و بینی و سرفه و ربو و خفقان و غشی و قرح
ششی و ضعف دل و معده و جگر و استسقا و یرقان و درد معده و جبر زکر ده و ریاح و فالج و لقوه
و رعشه و مفاصل و عرق النسا و تقویت حواس و انعاش حرارت عزیزی نافع و حمول او با ماء العسل
جهة اعاده باه مایوسین و طلای او با غالیه و روغنهای حاره جهة تقویت اعضای تناسل و تحریک
باه و بر احلیل باعث شدت لذت جماع طرفین بحد افراط و شرب یکدانک او هر روز تا سه روز جهة
درد معده و قم معده جدیده و قدیم مجرب و بخور او مصلح هوای وبائی و گریزاننده هوام و بوئیدن او
در جمیع امور مذکوره قوی الاثر و باعث غلیان خون و رقت آن و تولد شری در محرورین و مصلحش
کافور و میوهای سرد و ترد و سعوط او با روغنهای حاره رافع امراض بارده دماغ و سده آن و
گویند مضر امعاست و مصلح او صمغ عربی و نزد بعضی مضعف نعوظ و کبدی است و قدر شربتش یکدانگ
و آلاو که باد و چندان او بنفشه و نیم آن صمغ عربی با دهن در یکروز خورده شود تفریح او بجد ستی

میرسد بدلش بوزان و مشک و زعفران است عنب بفارسی انگور و ترکی ازوم نامند و بهترین او
شیرین و نازک پوست و بزرگ دانه کم تخم است در اول گرم و تر و در غذائیه بهترین میوها و بغایت
مسمن بدن و معتدل امزجه غلیظ و صاف کننده خون و مولد خون صالح و جهة افزودن پیه کرده نافع
مواد سودا و احتراق خلط نافع و مصلح حال سینه و شش و مضر معده رطوبتی و مصلحش زیره و را
زیانه و مضر سده جگر و سپرز و قولنج ریحی و مصلح آن تخم کرفس و ملین طبع و مورث تشنگی و مصلح
آن سکنجبین و غذاهای ترش است و آب سرد بعد از انگور بغایت مضر او و مورث استسقا و
تبهای عفن است باید بعد از چیدن او بدو روز تناول نمایند و مابین دو طعام خورده نشود
و دانه او در دویم سرد و خشک و مولد ریاح و مضر معده و امعا و سوخته او جهة بواسیر و جلای
باصره و رطوبت چشم نافع و پوست او مولد ریاح و بسیار بطی الانحدار است و انگور نارس و عفص
مایل ببردی و کثیف است و روغن انگور که مکرر آب و ثقل او را با روغن زیتون جوشانیده
صاف کرده باشند بغایت محلل اعیا و مسخن و ملین جلد است عنب الثعلب بفارسی سگ انگور و ترکی قوش
اوزومی نامند و در اصفهان تاجریزی گویند و انواع میباشد که بری و بستانی و هر یک از ان نوع نر و
ماده میباشد و قسم نر او کاکنج است و نر بستانی مسمی کاکنج بستانی و قسم نر جبلی مسمی کاکنج منوم است و قسم ماده
بری را عنب الثعلب مختص نامند و قسم ماده بستانی که بلغت مغربی قنا نامند عنب الثعلب معروف و از مطلق او
مراد همین نوع است نباتست او ما بین شجر و گیاه و پر شاخ و برگش مایل بسیاهی و عریض تر از برگ ریحان
و دانه او زرد مایل بسرخی و ما نخود و کوچکتر و با اندک شیرینی و از زوجه و تخم او سفید و الغدر خشخاش و قسم
سیاه او غیر مستعمل است در دویم سرد و مایل بخشکی و نزد بعضی در اول سرد و تر و مستعمل دانه او
رادع و مبرد و ملطف و با قوة قابضه و مسکن تشنگی و رافع اورام حاره و جهار و قیه آب او با شکر
محلل اورام باطنی و امراض حشا و مسهل خلط مراری و رافع مغص و زحیر ابله و قروح ساعیه و سرطان
زحیر و ورم مقعده و استسقای حار و حقنه او جهة جنون و شری و تنقیه امعا و ضماد او جهة ورم معده و التهاب
آن و سایر اعضا و اورام حاره و باد سرخ و سوختگی آتش و زخم ابله و قروح ساعیه و سرطان متقرح و درد سر

و عصاره او جهة تقویت باصره و فرزجه او جهة رفع سیلان حیض و رطوبات و طلای او با نمک جهة جرب
و حکه و بیان ان جهة غرغره با روغن گل سرخ و سفیداب جهة جمیع اورام حاره و غرغره او جهة ورم
حلق و درد دندان بغایت موثر و بخور و نطول او جهة نزلات و قطور او جهة امراض گوش و بینی نافع
و گویند مضر مثانه است و مصلحش قند و بدلش کاکنج و نزد بعضی لطباطو قدر شربتش تا ده گل و در مطبوخات
تا دو گل و از آب او از آب و تا بیل گل است و آب غیر مطبوخ او بغایت مقیی است عنب الثعلب مجهول
نباتیست او را برگ مثل کنگر و بخار و ده دوازده شاخ از یک بیخ رسته و بقدر ذرعی و در اطراف
شاخها غلافی شبیه بزیتون و بزرگتر از ان و عریض و بارش مثل بار درخت چنار و بعد از شکستن غلاف
شکوفه او سیاه و ثمرش شبیه بخوشه و در ان ده دوازده دانه مدور سیاه و سست و شبیه بدانه ورق
و بیخش سفید و سطبر و میان تهی و بقدر ذرعی و مسکنش کوهها و در چهارم سرد و خشک و آب او بغایت
مسکر و زیاده از ان تا حوالی کشنده است و در ضمادات مواد حاره استعمال او را جایز میدانند
عنب الدب بترکی مرد ار اغاجی گویند درخت کوهیست نر و ماده میباشد نر او بقدر قامتی و شاخهای
او بسیار مایل بزمین و چتری و بخار و برگش مثل برگ نارنجی و نرمی و ثمرش بقدر کنار و خوشه دار
و مثل کاکنج سرخ و در جوف او چهار پنج عدد دانه کوچک و طعم او با شیرینی قلیلی و تلخی و با لزوجت
و قبض و گلش زرد مایل بسبزی و از جنس عروق است در اول سرد و خشک و رافع نفث الدم و بیخش
مایل بسرخی و بسیار مخفف و جاذب و محلل اورام است و بیطاران پوست او را در دوم دواب میکنند
تا چرک او در ده برشود و ماده او را برگ درشت تر و شبیه ببرگ شمشاد و از ان کوچکتر و غیر چتری و بیخ او
عود بریست و سایر اجزای او یاسمینی است و در بلاد کرمان و شیراز کثیر الوجود است و برگ کاکنج نامند
و برگ او مسکر است بخلاف بیخ او عنب البر شامل ثمر فاشرا و ثمر کبر است عنکبوت بفارسی کارتنه
و ترکی ارومچک نامند و اقسام میباشد و مراد از مطلق او عنکبوتیست که در خانها میباشد و سایر اقسام را
نامها مخصوص است مثل رتیلا و غیران و مزاج همه حیوانات عنکبوت مانع ورم جراحات
و مطبوخ او در روغن زیتون محلل اورام و با روغن گل رافع درد گوش حار و تعلیق یکعدد او بر بازو

و بخور آن رافع تب ربع و دام عنکبوت قاطع نزف الدم جراحات و رعاف و مانع ورم جراحات غیر
عمیق است و چون بسرکه تر کرده در ابتدای سل ضماد کنند رفع آن میکند و مجربست و مالیدن آن بر نقره متغیر حالی او
و سوخته او جهة جلای باصره و تقویت چشم و منع قبول مواد و حمول او با نوشادر جهة بواسیر مفید است عناب
بهترین او رسیده بالیده و شیرین است و خشک او بهتر از تازه و معتدل در حرارت و برودت و مایل برطوبت و قوتش تا
دو سال باقیست و ملین حشا و مسهل اخلاط رقیقه و منضج غلیظ و مانع خشونت سینه و حلق و آواز و عاف
کننده خون و مولد خون صالح و مسکن التهاب و تشنگی و حدت خون و جهة سرفه و ربو و درد گرده و مثانه و سینه و
امراض مقعده و فساد مزاج جگر و با سکنجبین جهة شری بغایت مفید است و اکثار او نفاخ و دیر هضم و مصلحش شکر و مویز و مقل
منی و مصلح آن عسل و ادویه بادیه و در مبرودین گلاب و شکر و برگش منفعت ذایقه بحدی که تمیز طعوم نمیتوان نمود و ضماد او
رافع فساد و اقسام صداع و شراب آب طبیخ برگ او هر روز نیم رطل با قدری شکر در عرض پنج روز رافع خارش
بدن و مجرب است و ذرور خشک او رافع آکله و قروح خبیثه مجرب خصوصا چون اول زرد طلا کردن عسل ذرور نمایند
و پوست ساق درخت او بتنهائی و با سفیداب جهة قروح خبیثه بعد حیل و شراب نشاره چوب او رافع حکه و
و کچ و طلای او جهة شکستگی اعضا و بیرون رفتن و حرکت کردن استخوان است و شرب غبار سائیده با دانه او رافع
قرحه امعا و صمغ او با سرکه جهة قوبا و با ادویه مناسبه و تنهائی جهة امراض چشم مفید و قدر شربتش تا پنجاه عدد و بدلش
سپستان عنقو اسم جنس خوشهها و عناقید جمیع آن و اسم مخصوص نباتیست بقدر نیم ذرع و برگش مثل سداب و ریزه
و شکوفه و خوشه او سرخ و طول تخم و در ران شبیه است و خشک و مقوی اعضا و مانع ریختن مواد با عضا و ضماد
او رافع اورام حاره و التهاب آن و مسکن حیض و خون و صفرات قدر شربتش تا سه درم عنم بلغت دیلم و شکاب دار و شش تا
و از شاخهای درختها میروید و غیر مبتوصت و برگش سبز و با طراوة و انبوه و کوچکتر از برگ بادام و گلش سرخ و خوش
منظر و در دویم سرد و خشک و مقوی معده و حابس اسهال و سیلانات و نزف الدم و حیض است شرب او و ضماد او و حمول او
خائیدن برگ او مقوی دندان و لثه و ضماد و ذرور او جهة جراحات حاره نافع است عنبر نقیع اول از باکه
و مغز مذکور میشود عناق بزغاله است در حیدی مذکور شد عنبر بیا سماق است عنبار فاشرا است عنجم عجم الزبیب است
و جمیع دانه انمار را شامل است عنصل اسقیل است عنزران آذربوا است عنقیلی اسم یونانی غلیم است عنم

تقم است و نزد جمعی ام الاخوین است عنقز اسم عربی مرزنجوش است عنزروت انزروت است عوسج قریب بدار خار الل[ار]
درختی خاردار و برکش تند و مایل بدرازی بار او طرح چسبنده و ثمرش بقدر نخودی و مایل بطول و سرخ و در درخت
بسیار میماند و میریزد و قسمی از عوسج را برک مایل بسرخی و خار او بیشتر و شاخهای او از زرد مایل و ثمرش عریض و بغلاف
و مجموع او در اول دوم سرد و در آخر دوم خشک مبا[شد] و بیخ او را چون هر روز بقدر یکوقیه با یکرطل آب بجو
شانند تا به نصف رسد و صاف او را بنوشند جهت بجلس عمل میکنند و جهت جذام مجرب دانسته اند و دافع
سودای سوخته است و شربت که دو روز قبل از آن اهلیلج با کوشت کوسفند تناول نمایند و روز سیم طبیخ مذکور را
بنوشند و تا چند کاه بدستور عمل کنند و باید روز دیگر شراب او که روز راحت است بحمام روند و حوالی شکرده
طبیخ مذکور را جهت قروح رطب و بورت حکه و رفع آثار بعد از جوب چینی ادمان است و عصاره تازه و جهت جرب متقرح
و ضماد برک تازه او جهت نملهٔ و حمره و با حنا جهت جرب و حکه و عصاره خشک کردهٔ او و طبیخ برک آن که بحد قوام
رسد جهت جمیع دردهای چشم خصوصا با سفیدی تخم مرغ با شیر دختران بتعدیل و قطور است برک تازه او جهت
رفع بیاض مجرب دانسته اند چون یکهفته مکرر کنند و چون بیخ او را ریزه کرده بسوزانند جهت قروح و امراض مقعده و منع
زیادتی قروح خبیثه و رویانیدن موی سریع الاثر و ثمرش در جمیع افعال مثل برک او و قاطع نزف الدم و مسهل
و مضر سپرز و مورث قولنج و مصلحش کتیرا و بالخاصیه تعلیق شاخ او بر سقف خانه و دروازه مبطل سحر و با خود داشتن
او مورث جاه است عود اسم جنس چوب و شاخ اشجار است و باصطلاح اطبا چوب درختیست که از جزایر چین و
خیزد و کویند بعد از قطع درخت مخصوص مدتی در زمین دفن میکنند تا بصفات مذکوره متصف شود و هرچه
زیاده در خاک مانده باشد بهتر است و سبک و متغیر میباشد و اول اطول قول انسته اند و عود قماری نوعیست که احتیاج
بدفن ندارد و اقسام عود هریک باسم بلدان موسوم اند مثل سمندوری و هندی و غیر هم و بهترین او سیاه و صلب
و براق و خوشبو و تلخ که در آب نشیند و آن معدنی است و قماری و هندی کم رنکتر از آن و سمندوری آ[ن] دوی
غالب بری و جبلی او با خطوط سفید و هرچه بر روی آب ایستد فاسد است در اخر دویم کرم و در دویم خشک و قاطع اقسام
بلغم و تقویت معده بتعدیل انواع لطف و مفتح سده و محلل ریاح و مقوی دماغ و دل و جکر و حواس و او را عصاره و جنسا و جا بعمل طبیخ
و رافع رطوبت معده و عفونت آن و ادرار بول که از برودت و رطوبت و ضعف مثانه باشد و نافع و حافظ صحت حوامل جنین و

ربو و خفقان سرد و ضیق النفس و استسقا و غشی و غثیان و تقویت روده و تقویت نافع و مطبوخ او با شراب ریحانی یا رب سیب و برودت محلل
رطوبات دماغی و حشو او در حلوای دندان مجرب و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و کلاب و مضر سپرز و معده و مصلح آن جمیع عربی و کلاب
و شربتش تا یک مثقال است و عود بری نوع قسم ماده خیار الدم است که بترکی مردار اغاجی نامند و در کرمان بسیار باشد سطبری و خام
و از ضربه باد و لبلوج باد بسته و خوشبو است و در افعال بسیار ضعیفتر از عود هندی و بدل او میشود عود الحیه دوایست که او
هوش قرمی اکر تا مرده قبل از او که نیخ کور ساخته و آن نباتیست که انبر و بلا و سودان خیزد و شبیه بسوس و بجنس شبیه باصل
السوس و با صلابت و خشونت مانند عاقر قرحا و تلخ و تند در سیم کرم و خشک و تریاق جمیع سموم و نکاهداشتن او مانع
کزیدن جمیع هوام و چون مار زنده او را ببیند حس و حرکت از او ساقط کردد و مفرح و مقوی حواس و محلل ریاح غلیظ
و تند میخ مطبوخ او و در روغن زیتون رافع عرق النسا و دردهای بارده است و در رفع رعاف و شربتش نیم مثقال است
عود العطاس نزد بعضی کندش است و نزد جمعی بیخ بقم است و آن نیکی از وسط و طرف او باریک مانند میخی و تیره رنک و در وسط سفید
و شاخهای کیاه او باریک و انبوه و شبیه بکیاه رنجاسف و برکش شبیه ببرک زیتون و قد او کوچک و شبیه بیابونه
و تند بوی و عطر آسه زند و بیطاران و در جراحات دواب استعمال نمایند تازه او را در آخر دویم کرم و خشک و خشک او در آخر
سیم بالذات عطش قوی و جالی و محلل و ضماد او رافع نمش و کلف و برص و خوان مرده بحت جلد است عود الصیر نزد جمعی
چوب انبانی غور است بسبب خاصیت او در یسر ولادت و بعضی جهت قضای حوایج و ایران چوب چینی خط و چوب بجای بکار
بر آسانه اند عود الفرح نزد بعضی عاقر قرحا و نزد جمعی ... است و برخی کویند بیخ نباتیست و شبیه بیرازیانه و بقدر قامتی
و شاخهای او مثل مارچوبه و در شام بسیار است در سیم کرم و خشک و در جمیع افعال مثل وجست و بعضی خواص مانند عاقر قرحا است عود النجم
قنطار است و بعضی کویند شیبا از شیبهاست عود الریح اسم عربی ارغیس و نزد جمعی فاولینا و نزد بعضی ماپران و نزد برخی وج است عود الصیاع اسم
نباتست عود الصلیب شاخ درختیست و بیان مذکور شد و جهان بالفعل عقود است شاخ درختیست بشام زربدل
و در جمیع افعال از آن ضعیفتر است عود الغاولیج ابوخلسات عود الوج وج است عود الصلیب فاوانیا است عود البزد مرو است
عهن صوف است عیون سنای بلدی و مرزنجوش و الوجود است ساق و شاخهای او مایل بسیاهی و سرخی و دراز و باریک و صلب
و بطول زرع و کرد و در شکوفه کلی مدور بقدر نرمی مایل بسیاهی و بسیار تلخ و بعضی او را از اصناف ماهی زهره دانسته اند و او را کناد
کناد و مطبوخ تازه او با انجیر مسهل بلغم و سودا و جهت دردرک مفاصل و نفخ باه و مورث کرب و مضر احشاست و صنف دیکر

او شبیه است اوراق خاکی او دراز تر مایل بسیاهی و کلش زرد است مسهل بلغم و سودا و جاذب تر از قسم اول و جهت نقرس
مفاصل و امثال آن نافع و مغثی و مصلحش عناب و انیسون و شربتش تا دو مثقال است عین الدیک بفارسی چشم خروس نامند
حاریست سرخ و صیقلی و براق و مدور و مایل بپهنی و در درختی و قریب بدرخت فلفل و خوشه او شبیه بمعلم و از
جبال دکن آرند و نزد بعضی تخم بقم است در سیم کرم و در رطوبت و خشکی اختلاف کرده اند و مفرح و مقوی و مولد منی
بحد یکه کثرت جماع موجب ضعف شود و حافظ قوتها و مانع پیری و حرز و اعظم مجرب ملوک و حافظ الصحت است و مصرع
محرورین و مصلحش نیز و شربتش دو آل و باید با شیره تازه و ترنجبین و شکر استعمال کنند عینه بکسر اول نباتیست
کوچک و شاخهای او بی برک و کل دارد و در رفع حرارات تازه او قوی الاثر دانسته اند عین الهدهد اسم مغربی اذان
الفار است و در فرانیه جهت عرق النسا استعمال مینمایند عین البقر اسم نوعی از انکور عنب بلغه مغربی از آلوست و انجو را نیز
نامند عین الحی الحیوات است عیرب اذان الفاره است عینه بلغه اندلس حی العالم است عین السرطان سیستان است عین
الجمل بلغه شام قسم صغیر اقحوان است عیدان اسم جنس سلیقی نباتات است و بلغه شام دار شیشعان است
عیزران زعرور جبلی است عیشام اسم عربی درخت غرب است و نزد بعضی درخت چنار و نزد بعضی خیدار است
عیدان الطیب اذان الفار است عین الحبلون بلغه اکثر بلاد زیبق است عین الهر سنک مشهور است در طب نفعی
از آن ذکر نکرده اند حرف الغین غافث بنای مشاه و کسر فا نکوه کیاهیست کبود مایل بسیاهی و طولانی و تلخ و
با عفونت و برکش دراز و عریض و زغب دار و وسطش برکها شاخ مجوف و خشکش خار میروید و قوتش تا سه سال باقی است
در دوم کرم و در سیم خشک و لطیف و جالی و مفتح سده جکر و مقوی معده و جکر و مدر حیض و بول و شیر و عرق و مسهل
اخلاط سوخته و حاره و رافع تبهای مرکبه و سده سپرز و جکر و مدر و مجفف و التیام دهنده زخمها
و حول و مدر قوی حیض و کویند مضر سپرز است مصلحش انیسون و بدلش مثل او سارون و نصف آن افسنتین
و شربتش تا سه کرم و در مطبوخ تمام است غار درختیست که تا هزار سال میماند و نزد یونانیین بغایت محترم بوده
برکش خوشبو شبیه ببرک زیتون و قسمی از آن شبیه ببرک بید و ثمرش بقدر فندق و پوست او رقیق و سیاه و
مغز تخمش سرخ مایل بزردی و خوشبو و تلخ و در آخر دویم کرم و خشک و دانه او کرمتر از سایر اجزا و طبیخ برک او
موافق رحم و مثانه و ضماد شن جهت کزیدن زنبور و با نان و بدستور با آرد جو برشته جهت تسکین دردهای حار

و مضمضه طبیخ او با سرکه جهت درد دندان و پاشیدن آب دو خانها جهت کریزانیدن هوام و اشامیدن او
مغثی و افراش کردن با کرنجش هوام و مکس است و حب الغار محلل و مدر و تریاق جمیع سموم و کشنده جنین و مقوی
فهم و رافع ربو و ضیق النفس سرد کهنه و ریاح غلیظه و مغص و قولنج و امراض جکر و کرده و مثانه و حصاه و سپرز
و سوء المزاج و درد کرم و مفاصل و احتباس حیض و با عسل جهت قروح امعا و ریه و قطور او با روغن کل و سرکه جهت
کرانی سامعه و دوی و طنین و ضماد او جهت بهق و تحلیل اورام بارده مفید و حب شربتش یک و بدلش سازج است
یا حب بلسان یا حیطیانا یا بادام تلخ و مرخی معده و مصلحش انیسون و مضر سینه و مصلح آن کتیرا و قرص حب الغار
مسقط جنین و بخور آن جهت نزله و حبوس طبیخ آن جهت امراض مقعده و صرع نافع است و جهت تسکین درد ... بتفراط جهت انواع حصاه
امراض بارده جکر نافع و با خود داشتن چوب او باعث قضای حاجتها و قبول عامه و از زیادی جادو تشنن بیاع با آب
او و حمام مبطل سحر است کویند چون قبل از طلوع آفتاب روز چهار شنبه بخور کند کسی که معقود الزوج باشد از دواج میسر
کردد و مجرب دانسته اند و روغن غار که دانه او را بجوشانند بر روی آب ایستد بر دارند و با آن عصاره برک تازه و دانه او با روغن
زیتون ترتیب دهند مفتح و رستنهای رکها و محلل و رافع اعیا و در دهن صبیان و قشعریره تبهای بارده و درد کوش و نزلات و جرب
و حکه و قوبای بلغمی و داء الثعلب و قروح ابریه و خلع اعضا و سقوط او جهت در رعشه و فتیله و شراب او کننده کرم معده و مفتی است و نوعی از
غار جیا که یونانی خامادافنی کویند شاخهای او بلندتر و برکش عریضتر و خشونت آن بیشتر و در مغرب با آن دباغت میکنند
و حول اعضا او مرض حیض و غرق بک او باشد با سکن منقص است غالیون و در تولد در حرف عین مذکور است بلغه یونانی بمعنی
عاقد اللبن است و آن نباتیست حکم مغز طیب دارد و در میان شاخ برکش دراز و کلش زرد و ریزه و انبوه و خوشبو و نزدیک آبهای
ایستاده میروید و در اول کرم و در دویم خشک و جالی و نافع الم و ضماد کل او جهت سوختکی آتش و قطع خون جراحات
و با روغن کل جهت اعیا نافع است و بیخ او در اول کرم و در دویم تر و بغایت محرک باه است غاز اسم فارسی نوعی از مرغابی است
بزرکتر از اردک در افعال مثل بط و از آن کرم تر و غلیظتر و روغن او مفتح و محلل و جهت ریاح و خارش تشنج و استسقا
و درد مفاصل حار با او ضماد نافع است غالیس بلغه یونانیان بمعنی منتن الرایحه است و در قانون در حرف عین ذکر یافته
و غالوسیس نیز نامند و در طبرستان بلیهم نامند و در بستانها و خرابها بسیار میروید بقدر نباتات اخر و برکش با
ملاست و بدبوی و کلش سفید و چیزی مانند کل نباتی و ثمرش بقدر عنب الثعلب و بعد از رسیدن سیاه و پر آب میشود و

طلاء الارز سرکه بان مگس ریزه کننده نیخ او سفید و با تخویف سیم گرم و خشک و محلل خنازیر و اورام صلبه و سرطان و قروح
خبیثه و ورم مزمن انثیان خصوصا چون برگ و شاخ او را با سرکه روزی دو بار ضماد کنند و خوردن ساق او بجای
سبزی جهت سرفه کهنه و بهر و ضیق النفس و بعد در سینه بعد بیل و جز دیگر را قایم مقام او دانسته اند و مفتح سده
و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و محلل ریاح و جهت جرب و حکه و بالخاصیه جهت علل اطفال مفید و شربتش تا دو درم و آب او
با روغن زیتون جهت پاک کردن چرک معادن موثر است و تقطیع بلغم او [illegible] مسهل فضله بلغم و سودا [illegible] ریح
الکم است غاریقون چیزیست شبیه بقارچ و از جزایر دریای روم آرند و در جوف درختهای انجیر و امثال آن که ب
تعفن متکون میشود تا فاوکار از درخت بلوط متکون میشود و بهترین او سفید و سبک و زرنگ که با الکل مالیده از هم ریزد
و طبقات [illegible] و این قسم را انثی گویند و قسم نر او بی طبقات و در صفات بخلاف انثی است و استعمال آن جایز
نیست و قسم سیاه او از سموم و زرد و سرخ او نزدیک بسموم اند و شرطست که بعد از آن کوفتن بر روی [illegible] بمالند
تا لطیف و بگذرد و دوا [illegible] و اجزای او که شبیه [illegible] جید است [illegible] کوفته شود [illegible]
و قوتش تا چهار سال باقیست مرکب القوی و در دویم گرم و خشک و با حلاوه و تندی و تلخی و مسهل بلغم و سودا و صفرای
مخلوط بهر یک و محلل نفخ و مقطع مواد غلیظه و مفتح سده جگر و کرده و با [illegible] گزیدن افعی و عقرب [illegible] مقوی
عصب و جاذب مواد از اقاصی بدن و مقوی دل و مفرح بالعرض و مدر بول و رافع دهن عضل و با اهلیلج کابلی و مصطکی
و منقی دماغ و رافع شقیقه و درد سر مزمن و با [illegible] جهت درد سینه و سرفه و ضیق النفس و امثال آن و با آب
جهت قطع نزف الدم سینه و با فاوانیا جهت صرع و با ریوند چینی جهت امراض جگر و معده و تنهائی جهت ترشی طعام
معده و نزلات [illegible] جهت سنگ گرده و مثانه [illegible] ذکر کرده و با شراب جهت سموم و با سکنجبین [illegible]
سردی و با [illegible] جهت استسقا و با عسل جهت قولنج و انواع ریاح و با صبر جهت عرق النسا و مفاصل
[illegible] و امراض عصب و اختناق رحم و [illegible] آن و با [illegible] جهت اقسام قولنج و حقنه او جهت [illegible]
و قولنج و غرغره او با سکنجبین جهت ورم [illegible] حلق نافع [illegible] مانع گزیدن عقرب و اقسام زنبور [illegible]
شربتش [illegible] نصف [illegible] حنظل [illegible] نزد بعضی مثل او
ربع آن زنجبیل نزد بعضی و چندان او بلغم است غالیه از مرکبات قدیمه و مخترع آن جالینوس است

ومحل

و اصل او مشک و عنبر و روغن بان و دهن بلسان و عرقهای خوشبوست که بجای [illegible] عود و مشک و رامک و لادن و
امثال آن اضافه نمایند و در دستورات چند قسم آن مذکور است جهت اصلاح حال رحم و تقویه دل و لذة جماع
و رفع امراض فرج و فالج و لقوه و قوتها و ارواح و اعضا موثر است غاز ایاغ اسم ترکی گیاه [illegible] از جبل [illegible]
و در [illegible] و کوهستان یافت [illegible] و در دیلم کلاغ پا مانند غاسول رومی ابو غالس است غاسول اشنان است
غالی اسم یونانی لبن است غافرش بفتح عین و تشدید اسم عنب الدب است غالاوطی اسم یونانی نرگس است غاغاطی
اسم یونانی حجر الحیة قیطوس است غافر فودنج است غابانک شاه بانک است غبیرا بفارسی سنجد و بترکی [illegible] نامند بهترین
او بزرگ [illegible] و شیرین است و در اول سرد و در دویم خشک و قابض و قلیل الغذا و موافق امزجه اطفال و مقوی
معده و قوه ماسکه و مانع انصباب [illegible] و صعود بخارات بدماغ و جهت قی و اسهال صفراوی [illegible] و سیلان رطوبات [illegible]
و صداع نافع و مضر قوه [illegible] و مصلحش شکر و قدر شربتش تا [illegible] عدد است [illegible] او سفید مایل بزردی [illegible]
[illegible] در دویم گرم و خشک و مفتح سده و محلل ریاح و مقوی دل و رافع [illegible] بارد [illegible] جهت امراض جگر مثل استسقا و یرقان
و امراض سینه مانند ربو و [illegible] و امراض دماغ مثل فالج و کزاز نافع [illegible] جهت مفاصل
[illegible] جهت [illegible] و [illegible] مانند [illegible]
غبار رحی بفارسی گرد آسیا [illegible] و ضماد [illegible] منع ریختن مواد بچشم و تقویت اعصاب نافع است غبار [illegible]
است عبزی درختی [illegible] غداف نوعی از کلاغ است [illegible] زاغ [illegible] سیاه [illegible] منقار [illegible]
بخلاف [illegible] که سیاه و منقار و پای او سرخ است گرم و خشک و گوشت او [illegible] فاسد [illegible]
[illegible] غراب [illegible]
ابقع و سیاه بزرگ او که موسوم بغراب [illegible] است بترکی قوزغون گویند و سیاه کوچک او که [illegible]
و بفارسی کلاغ سیاه مانند [illegible] درخت بفارسی [illegible] زاغ [illegible] و غیر [illegible] در
خواص مثل غراب [illegible] سفید [illegible] در دویم گرم و خشک و خوردن [illegible]
او [illegible] و [illegible] گرم و خشک و در خواص مثل غداف
[illegible]

غاحول نجم

دهن کردن [illegible] کشند تا حاصل شود جهت [illegible] تغییر رنگ [illegible] و روییدن موی [illegible]
و کلاغ [illegible] و زاغ [illegible] در اول گرم و خشک و مولد خلط صالح و محرک باه [illegible]
جهت [illegible] جمیع آثار [illegible] غری بفارسی سریشم و بترکی [illegible] مانند [illegible] وصل [illegible]
[illegible] مطلق [illegible] غراء الجلود [illegible]
[illegible]
[illegible] گرم و خشک [illegible]
[illegible]
[illegible] غراء السمک [illegible]
امثال آن [illegible]
[illegible]
[illegible] غرب درختیست عظیم [illegible]
[illegible] اسم [illegible] یونانی [illegible] در دویم سرد و خشک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
عرفی [illegible] غرقد نوع [illegible] است عرن [illegible] غرس [illegible]
غرنیق [illegible] غریف اسم [illegible] است عرم اسم فارسی [illegible] است عرعر اسم فارسی [illegible] است غزال بفارسی آهو
و بترکی جیران نامند بچه او را [illegible] سال [illegible] سال [illegible] کوسنه [illegible] در دویم گرم و خشک و از
سایر لحوم [illegible] و موافق مرطوبین و مبرودین و سریع الهضم و مجفف و قلیل الغذا و جهت خفقان و یرقان

وفالج

وفالج و امراض بارده عصب نافع و طلای خون او موجب [illegible] موی [illegible] بر روی پوست [illegible]
و تعفین [illegible] جهت [illegible] نافع و گوشت او مصوع و کباب آن [illegible] قولنج [illegible] سکنجبین [illegible] خصیه او [illegible]
و [illegible] خشک [illegible] قاطع حیض [illegible] سرگین [illegible] جالی و طلای مطبوخ آن [illegible] جهت اورام [illegible]
[illegible] و آهوی [illegible] مشک [illegible] بسیار [illegible] سفیدی [illegible]
که [illegible] آن گرم و خشک [illegible] از سایر اصناف آهوست غزال الماء [illegible] است غسل خطمی است غسول
اشنان است [illegible] غلیج [illegible] است غالیج [illegible] است [illegible] است سوسن [illegible]
و آن قاطع خون [illegible] و [illegible] مطلق [illegible] است غلقی [illegible]
[illegible] مثل [illegible] مانند [illegible] مثل [illegible]
[illegible] مسهل قوی [illegible] و طلای [illegible] غلیجن اسم یونانی فودنج است
غلیجن اغریا اسم یونانی [illegible] فودنج جبلی [illegible] و غلیجن بمعنی ریحان [illegible] غلوفس
اسم یونانی [illegible] است غلوقن اسم یونانی [illegible] غلوقربا اسم یونانی اصل السوس است غلیوج اسم فارسی [illegible]
غلول [illegible] است [illegible] است غندب اسم عربی عنکبوت است غنم ضان است [illegible] بلغت ما وراء النهر [illegible]
[illegible] مانند [illegible] اقسام [illegible] و موافق [illegible] مزاج [illegible] و [illegible] غوره
اسم فارسی حصرم است [illegible] است [illegible] اسم اصفهانی [illegible] است [illegible] است غیم [illegible] است [illegible]
سنبل الطیب [illegible] حرف الفاء [illegible] نباتیست [illegible] و قسم [illegible] شبیه نبات [illegible]
[illegible] چون [illegible] جوف [illegible] مشاهده کرده [illegible]
و قسم [illegible] و شبیه بلوط و جوف [illegible] و جوف [illegible]
[illegible] شبیه بغلاف بادام [illegible] مانند [illegible] و بسیار سرخ [illegible] سیاه مایل [illegible]
و از مطلق فاوانیا [illegible] است [illegible] در اخر دویم گرم و خشک [illegible]
[illegible] قطع کنند [illegible] بالخاصیه [illegible] موثر است [illegible]
با خطوط [illegible] در خواص [illegible] و محلل ریاح غلیظه و [illegible] و مفتح و مجفف

قابض و مقوی جگر و گرده و جهت صرع بغایت نافع حتی عتیق آن و مطبوخ آن در شراب جالینوس بهال و شراب باغرا
مسکن درد معده بخور او جهت اکثر امراض بلغمی سده مع و خم او بخروج اخلاط از جرم و عصاب حیض و نزف الدم و جهت فالج و
و صرع و جنون و کابوس و با تر ده عدد او با شراب قابض جهت نزف الدم رحم و در دوسوزش مع و سنگ مثانه اطفال و با
ماء العسل جهت کابوس و صرع و بخور او جهت صرع و جنون و تعلیق او جهت رفع فزع اطفال و سعوط روغن او جهت صرع
و داشتن صبی و بلغوو که در یا دراز او بسته باشد و حایض مس او نکرده باشد و شیر قطع کرده قطع کرده تا چهار عشر ولادت فزع
و دیدن در نظر ما بر دوستان و کوبند در حاک آن باجن و حیوان گرنده دفع شوند و جون بار تثلیث بر او بسته باشد و در رکار
دو چشم گذارند موجب الفت میان ایشان شود **فاط** بجهول المهیت است و رازی گوید دو وجه از کسان ارند جهت رفع حرارت
خصوصا شوران نافع **خارخ** بجای مجهول است اسم بندق هندیست و مولف اختیارات اشتباه نموده نوعی از جوز السرو کرده گوید شکست
مایل بسفیدی و بعضی مایل بسبزی و بر زنگ بنهای نکرات که چون بر روی سنگ یا زر جو بسایند بر رنگ سبز شود و در تن زرد
فاد زهر معرب پاد زهر است و آن عبارتست از جزی که حفظ روح حیوان از زهر زهر کنند و مراد از مطلق او پاد زهر معدنی
و مولف اختیارات منحصر در حجر البنس و حجر الحیه دانسته است خلاف جمهور است **فاغره** بفارسی فاغره و کبابه هندی شگفته تا
و آن بزرگتر از کبابه و بقدر نخودی و تا بنصف شکافته در جوف او دانه کوچکی مدور سیاه و براق و با عطریه و از
و بلادسودان آرند و در اول دویم گرم و در آن خشک و با قوه محلله و ریاح قابض و مقوی معده با ضمه و محرک و مفتح
سده و مفتی اخلاط بلغمی سوداوی و جهت اسهال از رطوبت جنون و ریاح غلیظه و امراض بارده دماغی و حشا نافع
و طلا او بویکان او جهت تقویت دماغ و دل بغایت مصدع محرور و مصلحش کافور نیلوفر و روغن بادام و گلاب و بدلش نادر
گرم است **فاره** بفارسی موش و ترکی سیچقان تا در سیم گرم و خشک و خوردن او مورث نسیان و اخلاق ذمیمه و
دی و ضماد شق کرده او جاذب پیکان و خار از بدن و رافع اثر عقرب و محلل خنازیر و جلوس در طبیخ او رافع عسر بول بعنوان و جهت
قطع ناسلسل البول و ساییده مجرب و سرگین او گر سوخته باشد با سرکه جهت رویانیدن موی داء الثعلب و سرگین او مسهل خلط غلیظ
و با دفع سنگ گرده و مثانه و شیاف آن بغایت ملین طبع تا سلسل البول مجرب و سرگین او گر سوخته باشد با سرکه جهت رویانیدن موی داء الثعلب
و شرب سرگین او مسهل خلط غلیظ و با دفع سنگ گرده و مثانه و شیاف او بغایت ملین طبع و رافع عسر بول و قدر شربتش نیم درم است و بخور او با
کرفس موجب هلاک شان و بعل او افع پسیا سیا کنند چون بر زخم پلنگ بول کند باعث هلاک زخم دار مکرر تجربه رسیده و لعقد درو کا یاد دار الرز بخیه

هلنک البتا آنها مکان خانه بکار برده سبب اینکه موش عبور نتواند نمود و در این الرسیا ملحق است **فاریه بس** مشتهان است اینکه **فاطر** لغة
سریانیست و لفظی الحیان و در خراسان و طبرستان الاملک نامند باتش شبیه بتاک انگور و خار دار و برگش بامثال و مایل سیر و بر بحار خود سیه و در تن
بقدر نخودی و مسرع حزاق منوشتد او در زمستان در عرض ریل بارک چیناو اخر دویم گرم و خشک و بخشش گرم تر از برگ و با حقنه و حیالی ملطف و محلل و تریاق
سموم او قاتل جنین و مخرج او ان و مدر فضلات خصوصا حیض و مفتت حصی و جهت ورم بارد خصوصا با سرکه و بر مسالک و جهت صرع و سیلان و فالج و با
جهت گرم کهنه و تشنج عضلی در زه و امعا با ماء العسل مسهل بلغم و شربت او تا یک مثقال او که در بار رقیق و دزم کرده و مکرر مسهل بلغم و ملین
قوای قدر شربتش الی دو ار یک ترش به درم است و ضماد برگ او جهت ... جرب و تقشیر جلد و کلف و ناسلسل و بثور لبنیه و آثار سیاهی کبود دان
دم ایکم نمود عضو سنگ و فم و در دنی که در ابتدا از جونیده باشد جهت جمیع ... و اورام و صحت فم و حرک مفاصل و تحلیل اصلاح او بار و حمر
از آن کنار خندید و جلوس ریل طبیخ و جهت باز جرم و اخراج جنین موثر و کوبند کنار نمنج فاطر و ثمرش مضر است و مورث انحلال و مصلحش الحادی کرد و خوردن
در کبود و ثمر او اضطراب ... و ضماد ان تر نمودی خورد شاتی تازه او که رخته باشد رافع جمیع خواد معده و مسهل ... شیراء و شیرا و بول و ان
آن در و نخ و نصف اسایه است **فاشر شتین** نباتش ... منجمد بیمانخور شیراست بسلیان و ... و رنگ مخالف فاشر و بفارسی ... نامند
و سیاه و ثمرش سیا فاشر ... و ظاهر بیخ و سیاه و باطن ... و در افعال ضعیفتر از فاشر و ضماد برگش جهت رفع نهای حیوان والنواب
نافعست **فالنجیص** لغت یونانی و بمعنی و الله الرست ... از یک بیخ نبات ... دو شاخ میروید و در بعضی مکان منفرق و در بعضی مجتمع مباشد
برگش مایل برگ ... کلش یا بید شبیه بسوسن و ... ازان بار کند و بخشش کوچک ... برنگ زرد و بوی از خشکی
میشود در سیم گرم و خشک ... برگ گل ... و مفتح ... رافع مغص و ریح الاکه است **فاینه** در سکر فرکو ... تخم او
خرابی اختلاط ... و کوبند ... ان زعفران ... و رجوع ... بی ... و ان ... بعضی ... سیه و کویند منسوب
بشجر النصر شیخ ... جرم ... جایی ... کر ... عمان است ... و در حرارت معتدل ... طوبت و ملین طبع و جهت فالج و رعشه و امراض عصبانی
در ریاح غلیظ و بقع ... نافع و مورث تیزابی و کباب ... دیر هضم و مصلحش شکر و عنبها و سرکه است و قطور ... گرم او
جهت ... جسم ... و زبل ... جهت تحلیل و نضج اورام ... **فاستی** ... و ... و ... و غلاف ... برگش مانند برگ نخود
و در میان گندم و جو میروید ... و در اول گرم و تر و لطیف و قابض و مفتح ... و جهت ... در ... مفاصل و
عرق النسا ... و ... نافع و ... با عسل ... و ... گرم ... و شربتش ... **فاغم**
فاغره است **فاغوا** اسم عربی ... است **فارجیا** لغتی یونانی و بمعنی ... است **فاغیه** بمعنی ... شکوفه حنا است و در ...

و این اسم شامل جمیع شکوفه‌هاست و بعضی مطلق شکوفه اوست **فانیغطس و فالاخعون** فالینجیص است **فارسیا** اسم
بونانی جوز است **فاناسن فیرون** اسم یونانی دو دو قوی تیز است **فاناغس سمرپون** زرو قرای کوچک است **فالامن** فاسیکاد **فاریاهی**
اندروان است **فعیس** بخوش است **فارس الماء** سطرا طیقون است **فاشن الخوبان** با قلی است **فاشن بنطی** جاوبست **فاریقا**
بلغت یونانی حلبه است **فاشن** اسم یونانی لطیخ است **فافورس** اسم یونانی برید است **فاسطره** اسم یونانی حنه است و نباتی منقوطه
آنکه **قابل ارمنیا** نباتیست بقدر ذرعی و تیره در رنگ مایل بسفیدی و برگش مانند برگ حنا و کوچکتر از آن و گلش زرد
تخمش مانند تره تیزک و بیخش نیو مثلث کنار دریا و رودخانه‌ها و در کنار آبهاست در اول دویم گرم و خشک و بغایت مقوی باه و رافع
زکام و عسر النفس و مفتح رطوبت و ریاح غلیظه و ضماد او محلل صلابات و رافع مفاصل و نقرس و عرق النسا و ورم انثیان
و فتق عصب و بار یابی بیخ او انفع از برگ او هاضم و منفخ معده و گرده و مثانه و مدر بول و محرک باه و محلل مواد بارده است
فتیله بفارسی شافه نامند جهت تلیین طبع و جذب مواد از اعالی بدن مستعمل است و در جیبی که قوه مسهله ...
بعلاوه حقنه و قسام در دستور مذکور است **فتیت** نان خشک است که بسیار نرم نسائیده باشند و مستعمل از نان گندم
قلیل الغذا و مجفف رطوبات معده و مولد ریاح و سوداء و دیر هضم و مضر حشای ضعیفه و کهنه او بسیار زود تر
و مورث قولنج و سده و مصلحش شکر است **فنافرسیا** **فجل** بفارسی ترب نامند و بری و بستانی و شامی میباشد
و شامی آنست که تخم شلغم را در بوته ترب بعد غرس نمایند و بالعکس و بری او تند تر از بستانی و بد رازی و در بزرگی
او و سیع قوتش بخردل قریب است و نزد بعضی خردل بری عبارت از او و سیع بستانی او قسم است مستدیر برون سیاه
قوی تر از سفید و مستطیل و تخم اقسام آن قوی تر از سایر اجزا او و بعد از آن پوست و برگ ریزه او و بعد از آن بر
بزرگ و گوشت او و بری او گرم تا سیم گرم و در دویم خشک و مدر بول و بعد از طعام هاضم و مخرج ریاح و محرک باه و مغ
و با اندک تلیین میکند و زنگ خارو مداومت خوردن او باعث رویدن موی که ریخته باشد و آب او منفع
سده و معین فی خصوصا با عسل و مطبوخ او جهت سرفه مزمن و تلطیف خلط غلیظ و جهت ... حیض و دفع ضرر قطر و مفید
و اکثار او مولد قمل و گویند بلغد نخوردن آن چون عقرب گزد درد او محسوس نشود و آن او کشنده عقرب است و طلای
بزرند مانع مقارنت هوام و آشامیدن او و اگر به دو برگ گرفته باشند بقدر یک وقیه جهت اخراج سنگ مثانه مجرب دانسته اند
خصوصا با سکنجبین و آب برگ و شاخ او بقدر ربع رطل با سرکه جهت اخراج زردآب و مستسقی نافع و چون در جوف ترب روغن

کل گذارند گرم کنند قطور او جهت درد گوش سریع الاثر و چون ترب را سوراخ کرده تمام تخم شلغم دران جا داده و تقبها با پارهای ترب مسدود
نموده خمیر بگیرند و در زیر آتش بپزند و با عسل و لعاب نمایند در اخراج سنگ مثانه مجرب و باید بشهر بدستور سلوک نمایند
گنار خوردن او در ترب مورث سعی و تعفن حلو و طعم سر و حلق و دندان و مصلحش عسل و زیره که در سرکه خیسانیده باشند و ضماد او جهت قروح
خبیثه و گزند بحت چشم و با بشلم جهت رویانیدن موی داء الثعلب و جوشهای بدار و معه پرورده او با سرکه قاطع خلاط غلیظه و صلابات
طحال و در او فسیع تخم ترب بوام شیر و حیض و محرک باه و مقئی و جهت درد جگر بار و ورم سپرز و با شراب جهت گزیدن مار
شاخ دار و در سایر افعال قوی تر از اصل او و تخم گل او بعد از طعام هضم آن و با سکنجبین بغایت منقی جگر و ضماد او جهت قوبا
و با سرکه و با سرکه جهت زخم و عاض و با بسل جهت درد مفاصل و با کندش و سرکه جهت بهق اسیا مجرب و قدر شربت تخم او دام
دار آب او بیدام و از ... آن دو درم است و بری او بسیار گرم و مورث التهاب و خفقان او مستوفی است و شافی این را
قوتش لازم کرات و شلغم و ترب بستانی است گرم تر از شلغم و ضعیفتر از ترب و مدر بول و محلل رطوبات و اکثار او مغثی و
مصلحش نمک است و روغن ترب که از تخم و آب برگ آن که در ابتدای تخم بستن ترب بعمل آرند بسیار سخن و قایم مقام روغن
زیتون کهنه و روغن بلسان است و لطیف تر از روغن بیدانجیر و محلل قوی و شامیدن او عطر کردن آن فائده بسیار
عقرب ... و جهت رفع ... امراض ... و جهت فالج و لقوه و بهق و خشونت بشره و جلای آن و درد گوش
و ریاحی که در گوش بهم رسد ... مولف گوید که چون ترب را خشک کرده بگذارند تا متعفن شود کرمها از آن
متکون گردد و چون در ظرفی ضبط نمایند تا یکدیگر را خورده چند عددی بماند و ان را حل کنند در حل معادن بی بدل
و افعال غریب از آن می آید **فجل باغتی** فجل شامیست **قبرقنبون** اسم صمغیست خاکستری رنگ مایل بزردی و کهنه او
مایل بسرخی و متخلخل و طعم و بوی آن تند و نبات او شبیه بکاهو و شیر دار و سفید و با و خار ناک و قسمی از آن ... سیاه
و خارش تند و شیر او بیشتر و از بلاد سودان خیزد و شیر ... شیرا و که بوی آن ... بدر ... بر ساینده
تا شکافته شود و قبل از شکافتن ساق ان نبات شکنبه گوسفند را در ظرفی تعبیه کرده میگذارند و بعد از آن
باو میر ... بیکار خود بریان فرو ریخته و در شکنبه جمع میشود ... کرده و استعمال مینمایند و مغشوش ... ت
و الجمع در آب زود حل میشود بخلاف غیر مغشوش و بدستور مغشوش او متخلخل و تند طعم نمیباشد و زبانرا ... دو قوتش تا
چهار سال باقیست و چون با باقلی مقشر ضبط نمایند هیچ وقت از قوة نمی افتد و مولف اختیارات گوید که ان صمغ درخت

ماذریون و اصلی دارد در چهارم گرم و خشک و ملطف و بغایت محرق و مسهل زرداب و بلغم و جهت استسقا
و سپرز و عرق النسا و مفاصل و رفع مرز کموم و درد ورکها که از بلغم باشد بغایت نافع و شرب و سقوط جنین
و فرزجه او باعث بهم آمدن فم رحم و مانع سقوط طفل الکحال او با عسل جهت نزول آب مفید و جهت سوزش او در
چشم مدتی مدید باقی می‌ماند و سعوط او با آب چغندر جهت سیلان دمعه و حمره چشم و تنقیه دماغ و ضماد و در مفاصل با
زعفران و افیون جهت تسکین قسم اهر مزان مفید و مجهول او بقدر حبه یا دو حبه در ادرار حیض مجرب و اگر
الم سوزش نماید روغن گل سرخ رافع است و کیفیت او کر با سنگ سائیده با شیر فرجه او جهت اعاده حمل و تضییق فرج
و تقویه رحم و رفع بدبوئی او و تعدیل مصلح او مقل و ... کس و مجموع روغن بادام و قسم سیا او قتال
و قدر شربتش ... افراط و بدلش ... استسقا ماذریون و در قولنج جندبیدستر یا ... او موجب اختلال عقل و التهاب معده و فواق
و در بعضی مزاج مسهل مفرط و در بعضی قابض با افراط و در اغوان تبرید قوی و آن ممنوع **فراسیون** نباتیست مابین شجر و
گیاه و شاخهای بسیار از یک اصل می‌روید و مربع و با اندک زغبی و مایل بسفیدی و برگش بقدر انگشت بهین
و مایل باستداره و چین دار و باخشونت و تلخ و گلش محیط ساق آن و تحضیر اکلش مایل بزردی و بعضی با
زرقی و منتشر و ... کوهها در اول سور و اوایل جوزا کل میکنند و قوة آن تا شش سال ... او را مولف اختیارات
گران ... و از بهجه فراسیون نزد عطاران این بلاد مفقود و معدوم است در دوم گرم و در سیم خشک و مفتح
سدد جگر و سپرز و بغایت منقی سینه و شش از از وجات و مدر حیض و بول و شیر و عرق و محلل ریاح غلیظ و بلغم غلیظ
و با قوة تریاقیه و جلای اعضای باطنی و ظاهری و مقوی آن و مخرج جنین و مشیمه و رافع ضرر فطر و مثال آن ... او
با شکر و ... و عسل و ... جهت ربو و سرفه کهنه و ضیق النفس ... شربت نافع جهت قرحه ریه و التیام ...
و با روغن گل و روغن زیتون جهت درد امعا و با ادویه مناسبه جهت درد سپرز و پهلو و ... و سنگ مثانه
و حاشیدن و بلع کردن آب او جهت قلاع و درد ... و ضماد او جهت ... و جوش ... بردن گوشت فاسد
زخمها و تحلیل خنازیر و نضج و ... اران نافع خصوصا چون تازه او را با پیه کرده نرم کوبیده باشند و
با روغن بنفشه جهت انتفاخ پلک چشم و ورم که از ضربه و سقطه بهم رسد و شکستگی اعضا و طلای مطبوخ او
با آب جهت ریاح مثانه و عسر بول و در دعا نه و اصلاح رحم و مقعده و زخم سگ دیوانه گزیده مفید و عصاره او

معظم

بهترین او و چشم و جهت تقویه باصره و بردن فردی یرقان که در چشم باشد و جرب و سلاق و دموع نزول
آب و جساوه و قطور او جهت گرانی سامعه و در درد گوش مزمن نافع و مضر مثانه و کرده بحدی که اکثار او مو
ادرار خون شود مصلحش کتیرا و عسل و بدلش نزد بعضی رازیانه یا دو زراوند مضر او و مقوی فعل آنست
و شربتش تا بهم ام و بدلش در امراض سینه بر سیاوشان و وزن او در تحلیل ریاح اسارون و در اسهال
زوجها افتیمون و اسیون ... او و چون زمین را مغاک کرده با آتش گرم کنند و آتش را برداشته فراسیون را در او
فرش نموده علیلی را که از برودت و ریاح زمین گیر شده باشد بر روی آن بخوابانند و از فراسیون را لحاف
کرده پس بپوشانند تا عرق مغاک بر طرف شود در رفع امراض مخصوص مجرب دانسته اند و چون در اب انگور
فراسیون ریخته سه ماه بگذارند و بعد از آن صاف کنند شراب مذکور در رفع اورام باطنی و امراض سینه
و در رفع فضلات و مواد بارده بغایت نافعست **فربجنک** معرب از بر بجنک فارسیست و قرنفل بستانی
نیز نامند و آن بری و بستانی میباشد بری را منبت کلاخها و نباتش و ساقش مع و در بر شاخ و برگش
مانند ریحان کوهی و با خشونت و در بوی شبیه بقرنفل و تخمش مانند تخم ریحان و از آن درازتر و منبتش بستانها
و خرابها و در اول دوم گرم خشک و بری گرم تر و قویتر است مفتح سدد دماغی و مصفاة و مقوی جگر و
و دل و معده و سر و با ضم غذای غلیظ و اروع و خوشبوی و در افعال بهتر از مرزنجوش و سوسنبر و جهت و سواس
و خفقان بلغمی و سودای و تحلیل ریاح و تسکین معفص در دسر بارد و قویتر از تخمش اشتها و رفع سپرز نافع
مولد مرة السودا و مصدع محرورین و مصلحش ... و سکنجبین و شربتش ... است و بدلش سوسنبر و تخم او
بسیار خشک و مجفف منی و مولد رنگ که صفا آن گویند و ... و مفوط ... و شربتش ... است
و چون او را با سرکه و شراب ... **فراخ** بفارسی جوجه و بترکی فرینک نامند
و بهترین آن جوجه مرغ و کبوتر است و خواص یک یک دجاج و حمام مذکور شده و مداومت کباب کنجشک بریاکه
با ادویه حاره و سیر مولد جذام است بخته او با ... او مقوی قوی باه و گوشت خروس بچه بالخاصیه مضعف
باه است **فرس** بفارسی اسب و بترکی ات گویند گوشت او در اول دوم گرم و خشک و مورث شجاعت و قساوة قلب
و جنبی مرورین و سوخته او قاطع اسهال رطوبی و کباب او مولد خلط فاسد و مصلحش مهرا و بختن و

رب سنجه

وخارسیده ... آلیاست و در تقویه باه با شیر تناول نمایند و بعضی مایه او بقدر یکی در رافع اسهال مزمن و قرحه امعاست
و خوان ... وازسموم و طلای او ... بزرگ ... و در ... جلا ... ساموی ... ت گوشت شبهات که گویند چون دندان
آسیای او در ... منع ... گشت ... کی ... او بر پای حیوان چهار ... شوند ... و اگر بر در خانه
موی ام او ... کیک داخل آنخانه نشود **فروماهان** راوی گویند فطرست **فرصاد** اسم عربی توت سفید است **فرفین**
اسم عربی بقلة الحمقاست و اندیقون نزد بعضی مسمی باین اسم است **فرخ** بقلة الحمقاست **فرفر** بکسر فا اسم عربی ... است
فرفار درختیست بغایت بزرگ برگش مثل برگ بادام و گلش ... کل سرخ و بغایت خوش منظر و در افعال ضعیف تر از گلنار
فرنه اسم عربی شیر است که با زرده تخم مرغ با آتش نرم بجوشانند تا غلیظ شود و شبیه با غوز شود و در افعال مثل کباب
ورکیه اسم ملیم است **فرو** بفتح اول و جزم را اسم عربی موئی سیاسر ... است مانند سمور و قاقم و غیرها **فرسطالیون**
رعی الحمام است **فلیفه** حلبه است **فریبس** اسم مصری ارنیاست **فرار** بلغت اسر ... زیبق است **فرا** بتخفیف را حمار الوحش است
فرسلون طلق است **فرفت** ... است **فرویمون** اسم یونانی ارنباست **فرسیون** اسم عربی نوعی از باد
آورد است **فرومنیان** بصل است **فرانیون** اسم یونانی زبد البحر است **فراسیا** اسم رومی اسارون است **فرطس** اسم یونانی
مار شاخ دار است **فرصیه** نیمی گویند عجم الزبیب است و عجم العنب است **فرانشک** اسم هندی خطاطیف است **فرطبی**
اسم فارسی ... است **فرینکرده** اسم ترکی فراخ است **فرفا** اسم فارسی ... است **فستق** معرب از پسته فارسیست
درخت او شبیه بدرخت ... و غیر مغز پسته را ... قوتش باقیست و مغز او را ناسرده و آب لیمو حافظ فساد
اوست مغز او در دوم گرم و خشک و نزد بعضی در اول ... و میوه بارطوبت فضلیه در تریاق گزندگی هوام
و سموم بارده و مفتح سده جگر و مولد خون صالح و موجب فربهی بدن و مقوی معده و فم معده بحدی که سایر
لبوب مانند او نیست خصوصا چون با پوست رقیق ملاصق مغز خورده شود و جهت درد جگر و قی و غثیان
و مقوی سر فرزس و تقویه دل و حافظ ذهن و رفع خفقان و برودت جگر و لاغری کرده و یرقان و ...
نافع و مصدع محرورین و مورث شری و مصلحش که ترشیها و میوهای بارده و پوست سرخ ملاصق مغز او معتدل
در حرارت و خشکی و بغایت مقوی معده و دل و قابض و رافع اسهال و تشنگی و قی و جهت تقویه دندان و خوشبو
کردن دهان و رفع قلاع و پوست مغید صلب او که طبیخ مغوط ... بعد اشنه با حلیل ... جهت خروج مقعده مجرب است و لطوان

معربی نخه

معبر سنجه

طبیخ پوست درخت و برگ او جهت درد مقعده و رحم و حکه و حبس ... در رفع قمل و مداومت شستن موی با آن
جهت ریختن موی نافع و روغن پسته مقوی غالیها و خوشبو کننده او طوبی و بالخاصیه جهت لقوه و تقویه حافظه و
تنقیه دماغ مجرب و با عنبر جهت ازاله وسواس و مواد سوداوی و در رفع سموم موثر است و خواص ثمر درخت پسته که مغز
بند در غنج مذکور شد **فسافس** بفارسی ... سس ... جنوبی است بشکل عدس و بسیار بدبو و در مزاج قریب ببذرالبنج و ... او
جهت حتاق رحم ... و شراب او با سرکه و شراب غرغره او جهت اخراج زلوئی که در گلو مانده باشد و گند ... بخش
سائیده او در سوراخ قضیب جهت احتباس بسیار موثر است و بلع کردن یک عدد آن جهت گزیدن مار شاخ دار
و چون در شمه با قلاقی کند ... استسقا بلع نمایند جهت تب ربع ... یافته اند **فسلیون** اسم یونانی بزرقطونا است
فتوه الكلاب اسم مصری غذاسس ... در بعضی نسخ **فتوالمادریه** حب البان است **فسوم الضبع** فجل است **فیا** اسم سریانی قلقلات
فسواتر الحبس اسم عبرانی اصابع صفراست **فشع** بفتح فا و شین و سکون جیم بمعنی انجرات که بجا و خود ذکر شد بحدی که او را ابو ... شانه
و قاتل العتال ... از بعجه ... فتح از جنس ... بناتش شبیه بعنب الثعلب و شاخهای او باریک و خار او کمتر و تخمش
خوشه او و برگش با خشونت و دانه اش متوازی رسیده سرخ سیر کردد و طعم آن گزنده زبان و بخش ... و بخش احام و ... در
مواضع در ... برویند و قسمی از آن بخار و دانه او بشکل باقلای مصری و از آن کوچکتر و بسیار سیاه و بر دور او خط سفیدی
مینامند ... الوبیانی که ... عبارت از وینا ... قسم اول ... گرم و خشک ... برگش ... فرش ... نافع ... و مفوح
و محلل ریاح و حافظ قوة ... چون برگ او را با عسل لعوق کرده طفل شیر خوار را ابتدا ... جهت سموم
جلوی و نباتی در او اثر نمیکند و قدر شربتش ... است و ضماد قسم ثانی رادع اورام و مسکن درد مفاصل و خوردن او مورث
دلیل خواب ... و مولد خلط فاسد است **فصفصه** معرب از اسپست فارسیست و در طب مذکور شد **فصل** بکسر ... **فصا**
بکسر فا عجم الزبیب است **فضه** بفارسی نقره و سیم و بترکی کومش نامند ... از کوگرد و زیبق پاک ... گوگرد ... بقدر ... زیبق
باشد ... چون ... زکوکرد ... بجوان ... خود زیبق را منعقد ... در اول سرد و خشک
و گویند معتدل است در تفریح و تقویه قریب بیاقوت و جهت خفقان و بدبوئی دهان و رفع رطوبات از جهت عفونت بلغم و ... اختلال
و جنون ... و ربو و سرفه و استسقا و سپرز و سنگ گرده و مثانه نافع و ضماد او محلل اورام و با زیبق مقتول ... رافع ...
و در اکتحال جهت بیاض و تقویه باصره مفید و مضر امعا و مصلحش ... و شربتش تا نیم ... است و گوکرد و دخان باعث سیاهی

او و نمک تخم آن [illegible] معتدل و [illegible] و منقی [illegible] کل خوارش و خوردن
دهن در ظرف نقره و بلعیدن نقره است قطر نباتیست سفید شکل نصف تخم مرغ [illegible] مسکون با او بی برگ [illegible] کوتاه و در جوف او
از صفایح [illegible] ماکول و رایترکی [illegible] و بفارسی [illegible] و قطر [illegible] ماکول اند و نزد بعضی قطر مخصوص نوع [illegible]
او [illegible] مخصوص [illegible] از [illegible] سفید و با مایل [illegible] و کوچک [illegible] زمین خورده [illegible] ماکول [illegible] و در عال
سمیت [illegible] سفید [illegible] و در [illegible] زیتون و [illegible] امثال او و [illegible] و [illegible] از [illegible] و حیفها [illegible] بر کننده
[illegible] سفید [illegible] اکتحال آب تازه او [illegible] نافع و مانع نزول آب [illegible]
بر ورده و [illegible] خشک [illegible] سعال و در [illegible] الامعاء و ضماد او با [illegible] جهت فتق و [illegible] است
خوردن او قاطع نسل و دیر هضم و مولد اخلاط غلیظ و جهل [illegible] عفونت کند [illegible] متعفن [illegible] و مورث قولنج و درد [illegible]
[illegible] مصلح او [illegible] و نخود [illegible] با نمک [illegible] و روغن [illegible] زیتون و [illegible] و فلفل خوردن [illegible]
و [illegible] آب [illegible] بغایت [illegible] با تخم مرغ و با گوشت خوردن و از خواص [illegible] حیوانی [illegible] قطر
ماکول خورده [illegible] دوائی علاج میکنند و هرچه در زیر [illegible] برده [illegible] کننده است
و جوف خشک [illegible] و مورث [illegible] و تریاق [illegible] ماکول [illegible] مرغ خانگی است **قطراساليون** اسم یونانی [illegible]
کرفس کوهی [illegible] کرفس [illegible] و کرفس [illegible] تخم او شبیه [illegible] خوشبوتر از آن [illegible]
اجزای او در سیم گرم و خشک و قاطع [illegible] و مدر بول و بغایت مدر دار [illegible] الاثر و محرک [illegible] و محلل [illegible]
بارده [illegible] مفتح [illegible] جمیع افعال [illegible] از سایر اقسام کرفس است و بالفعل [illegible] کرفس [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] مدور و مایل [illegible] و بقدر [illegible] سفید مایل بزردی و طعم [illegible]
نبات او [illegible] بالندک حده و [illegible] و [illegible] قسم را بعضی ضعیف [illegible] از قطر
اساليون [illegible] و [illegible] عرق و رافع عرق النسا و [illegible] و سقط جنین و در سایر افعال مانند
سایر اقسام کرفس است و در حرف کاف انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **فطی [illegible]** [illegible] **فطير** نان بی خمیر [illegible]
اقسام [illegible] **فطوريديس** اسم یونانی ریباج است **فقع** ترکی [illegible] و بفارسی [illegible] و [illegible] اقسام قطر است
[illegible] نارنج و کوچکتر از آن [illegible] و در زیر زمین [illegible] مسکون میشود [illegible] و سرد و تر [illegible] قطر

ماکول فقط

ماکول و غلیظ [illegible] و اصلاح او [illegible] در قطر مذکور شد **فقاح** نوعی از [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] هر یک از عود و فلفل و سنبل و قرنفل و [illegible] و کرفس [illegible] و مصطکی [illegible]
[illegible] و در [illegible] فقاح است [illegible] کثیر الغذاء و [illegible] و کرم [illegible] اقسام او [illegible]
[illegible] **فقاح** اسم جنس [illegible] **فقاح سورنجان** [illegible] **فقطاي اوس** اسم یونانی [illegible] **فقل امنوس**
[illegible] **فقلامينون** [illegible] **فقيص** [illegible] **فقاح الملح** زهر الملح است و نزد بعضی [illegible]
[illegible] **فقلس** عفص است **فقده** [illegible]
فقوس [illegible] **فقوليون** [illegible] **فقاركل** اسم یونانی [illegible] **فلز** بسکون لام [illegible] سفیدی روی است
و [illegible] معدن [illegible] گوهری که از [illegible] و در [illegible]
که هر یک را [illegible] مخصوص [illegible] یا در وزن متفاوت [illegible] متطرق بالفعل یا بالقوه [illegible] اعمال مخصوص [illegible]
و [illegible] بالفعل [illegible] و معادن سبعه [illegible] و فی الواقع [illegible] معدل [illegible]
طلا و نقره و [illegible] و آهن و روی و توتیا هر یک [illegible] مخصوص [illegible] و [illegible]
در [illegible] جسم معدنی [illegible] سکون [illegible] و [illegible] روی [illegible]
[illegible] و [illegible] در نهایت زردی [illegible] آتش [illegible] و [illegible] ناسد
و [illegible] مایل [illegible] در وزن [illegible] بالقوه [illegible] اعمال مخصوص [illegible]
[illegible] و معادن [illegible] و [illegible] وجون روی نایاب [illegible] و قلیل الوجود است
[illegible] عظیم [illegible] و [illegible] واقع شد [illegible] تحقیق [illegible] عدم [illegible]
[illegible] خواص [illegible] **فلنجه** افلنجه است **فلفل** یونانی [illegible] در [illegible] شبیه [illegible]
[illegible] و [illegible] سرخ و [illegible] سبز است و فلفل [illegible] سیاه و هر یک [illegible] و [illegible]
[illegible] سفید [illegible] کامل سیاه [illegible] و [illegible] اصلی [illegible] و سفید [illegible]
و سیاه [illegible] و در [illegible] گرم و خشک و سفید [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
سموم بارده و قاطع بلغم و رافع سرفه و ربو و ضیق النفس و [illegible] و مقوی جگر و معده و [illegible] آن و با ادویه

فالج و جهت تقطیر [illegible] نافع و [illegible] و [illegible] عصب و اعضای عصبانی و [illegible] آن [illegible] مانع حمل و ضماد او با
محلل [illegible] و رافع [illegible] و با [illegible] بغایت [illegible] و با پیاز و نمک جهت رویانیدن
موی داء الثعلب و با [illegible] جهت [illegible] جوشانیده او در [illegible] جهت فالج و خدر و امراض بارده [illegible] و [illegible] بارده
مفید و اکتحال او جهت [illegible] و طلای جوشیده او در [illegible] جهت رفع نزلات بارده و درد دندان [illegible]
[illegible] با پوست خشخاش جوشانیده [illegible] او جهت دندان کرم خورده [illegible] الاثر [illegible]
با [illegible] جهت رفع رطوبات معده و دماغ و مجفف [illegible] و [illegible] سینه و حلق [illegible] و [illegible] گرم [illegible]
[illegible] و [illegible] سرد است [illegible] با عسل و [illegible] **فلفلمويه** اسم فارسی
بیخ درخت فلفل است و گویند [illegible] بیخ [illegible] و [illegible] که ریشه درختی غیر فلفل [illegible] اصلی [illegible]
[illegible] در خواص [illegible] و مصلح آن [illegible] فلفل [illegible] امراض [illegible]
و سعوط او جهت سکته و صرع نافع و بدلش دارفلفل است **فلفل الماء** نباتیست که [illegible] غیر جاری روید [illegible]
ببرگ بید و [illegible] بقدر ذرعی و دانه او [illegible] بطعم فلفل و بعضی [illegible]
فلفل در اطعمه استعمال میکنند و در دوم گرم و خشک و [illegible] معده [illegible] و ضماد برگ او محلل اورام
بلغمی و صلبه و رافع آثار [illegible] و کلف [illegible] قوی الاثر و قدر شربتش تا ۲ درم است **فلفل السودان**
دانه ایست شبیه [illegible] و غلاف [illegible] در اول دوم گرم و خشک و محلل ریاح غلیظ
و بلغم لزج و مفتح سدد و با عسل محرک باه و جهت قولنج ایلاوس نافع و جهت درد دندان [illegible] بغایت [illegible]
و مضر حلق و مصلحش عناب [illegible] شربتش ۲ درم است **فل** ثمریست هندی [illegible] و [illegible] شبیه [illegible]
فندق و مغزش مایل بزردی و سفیدی [illegible] و [illegible] ازیبو [illegible] نیلوفر [illegible]
[illegible] نیلوفر [illegible] و غیر [illegible] نیلوفر هندی است و در دوم گرم و در اول خشک است و محلل و مفتح سدد
و مقوی دماغ و جهت خفقان و غشی و درد سر و [illegible] و [illegible] و حفظ سیاهی موی و سستی عصب و درد معده
و استسقا و باد بواسیر نافع و ضماد برگ او مانع [illegible] و خوشبو کننده [illegible] شربتش تا ۲ درم است **فلاية**
جبل الآس است **فلفلمون** [illegible] **فلانا** [illegible] **فلمون** [illegible] **فلجيقس** [illegible] است [illegible]

فلفل

فلفل شامی تخم [illegible] است **فلفل الصقالبه** شامل [illegible] بابلی است **فلفل القرود** تخم [illegible] است **فلفل الماء** آبی
ماهودانه است **فليفله** [illegible] و گویند [illegible] است و بلغت مغربی بزر الانجره است **فلنجمشك**
فرنجمشک است **فلفل دراز** اسم فارسی دارفلفل است **فلون** [illegible] روی برگ نباتات است **فلام** اسم
[illegible] است **فنك** اسم فارسی [illegible] و آن پوستیست سفید و سرخ و [illegible] حیوان او [illegible] و از بلاد
[illegible] و خوشبو [illegible] سنجاب [illegible] و [illegible] از سمور و [illegible] و موافق جمیع امزجه خصوصا صاحب اطفال
و نزد بعضی [illegible] و [illegible] موثر است [illegible] سفید و
[illegible] از [illegible] و [illegible] بخلاف [illegible] **فنجيون** اسم یونانی نباتیست برگش شبیه برگ
[illegible] و [illegible] و [illegible] سفید و طرف دیگر سبز و [illegible]
[illegible] بقدر [illegible] و [illegible] و [illegible] نموده اند
که [illegible] گرم و خشک
و [illegible] و اندکی از بیخ و برگ او که در دهان نگاه دارند [illegible] سرفه و ربو و ضیق النفس و [illegible] سینه
و محلل ریاح و [illegible] و ضماد او محلل [illegible] و درام و التیام
[illegible] و غیر مستعمل است **فنجكشت**
[illegible] **فنا** عنب الثعلب است **فنجرون** [illegible] **فنجوش** [illegible] و سمی [illegible] **فنجوانيون**
[illegible] **فنجوشا** [illegible] و [illegible] الحدید است [illegible]
[illegible] **فنطقوس** [illegible] اسم فارسی [illegible] **فوة** [illegible] اسم یونانی نباتیست شبیه [illegible] برگ [illegible]
[illegible] و [illegible] شبیه [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] سیاه و [illegible] شبیه [illegible]
[illegible] مطلق [illegible] بفارسی بیخ [illegible] در دوم گرم و خشک و مفتح سدد و محلل ریاح
و مدر بول و حیض با قوه تریاقیه و جهت درد پهلو و سپرز و عرق النسا و تنقیه عروق و [illegible] و علل بارده
سینه و ضماد او جهت داء الثعلب مفید و مضر گرده و مصلحش [illegible] و قدر شربت از دو درم تا [illegible]

در مطبوخات ۲ ال است فوه بفارسی روناس نامند جهت سرخ مستعمل صباغان و فوة الصبغ کویند بری و بستانی و خراو معروف و بول در سیلان سیاه میشود و در دوم کرم و در خشک و مفتح سده و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مقوی معده و مسقط جنین و طبیخ او با عسل جهت عرق النسا و سده و درد ورک و سستی اعضا و یرقان و فالج و با سکنجبین جهت سده جگر و سپرز نافع و مضر مثانه و مورث بول الدم و مصلحش کتیرا و مضر سرخ و مصلحش انیسون و قدر شربتش ال و در مطبوخات تا ۳ ال است باید شارب او هر روز بحمام رود و برگ و شاخ و بیخ او مجموعاً رافع سم هوام است و بجزوی تنها این اثر ندارد و غرغره او جهت ازاله پیسه زبان مانند سایر ابواء و حول و مدر حیض و مخرج جنین و مشیمه و ضمادش جهت فالج و سایر امراض بارده عصبانی و بهق و قوبا و سعفه و خراز و آثار جلد از ضرب و سقطه نافع و بدلش کبابه و نزد بعضی نصف او سلیخه و ثلث او موی زسیاه است فوفل معرب ازکونل هندی و او ثمر درختیست بزرگتر از جوز بوی او با عفوصت و اندک تلخی و سرخ و سیاه میباشد و درخت او شبیه بدرخت نارجیل است در دوم سرد و خشک و مقوی دل و اعضا و رافع و مانع صعود بخارات بدماغ و با بسیار قابض و سرخ او مسهل بعصر و غیر مفوط و دافع دردهای حار و قاطع عرق و جهت استحکام عصب و سستی اعضا و وثی و قلاع و امراض حاره دهان و دندان و قطع سیلان خون نافع و محشی سینه و مصلحش کتیرا و اکتحال او جهت طرفه و استرخای پلک چشم و دمعه و التهاب نافع و جرب مفید و قدر شربتش تا ال و بدلش مثل او صندل سرخ و نصف او کتیرا است فودنج معرب از پودنه فارسی است و بری و جبلی و نهری و بستانی و جبلی و نهری میباشد و مراد از مطلق او بریست و مستکطرا مشیع قسم جبلی است و صنفی از نهری که برگش دراز و ساقش بزرگ است چون در استانها غرس کنند بعد از دو سال نعناع میشود و پودنه بری را ساقها متفرق و تند بوی و با عطریت و برگش ریزه و مایل باستداره و گلش شبیه بتخم ریحان در اول سیم گرم و خشک و بغایت ملطف و مدر عرق و حیض و مسهل سودا و قاتل جنین و تریاق گزیدن جانوران و محلل ریاح و جهت استسقا و یرقان و اوجاع شیمه و فواق و غثیان و تنقیه فضول معده و کرم از و سوی شرش معده و ضمادش جهت سرخ کردن عضو و دفع سپرز و جهت ام و آثار سیاهی جلد و بلوی او جهت غشی و فرزجه او جهت اخراج جنین و مطون او جهت حکه و ریاح رحم و صلابت آن و خشک کرده او جهت تقویت

مطلب

لشه مغید و مضر امعا و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا ۲ ام است و بدلش مثل او نصف او پودنه نهری و قسمی از پودنه بری که برگش دراز تر و نرم تر و مایل بسیاهی و گل او خوشبوتر و مایل بزردیست و در جمیع افعال ضعیف تر از اقسام پودنه است فودنج نهری قسمی برگ مانند ریحان کوهی و شاخها بر آکنده و گلش بنفش و در کنار انهار می روید و قسمی از آن شبیه بنعناع و برگش دراز تر از آن و ساقش قوی تر است در اخر دوم گرم و خشک و مدر بول و با عسل مدر عرق و طبیخ او جهت داء الفیل و نفث الدم انتصاب و تب بلغمی و سوداوی و جذام و با شراب جهت سموم و فتق عضل و مفید و اطول او جهت زردی یرقان و با عسل و نمک جهت رفع کرم معده و حب القرع و حمول برگ او جهت احتباس حیض نافع و قاتل جنین و بخور و فرش کردن او جهت گریزانیدن هوام و ضماد او در شراب جهت ازاله آثار سیاهی جلد و عرق النسا و قطور آب او جهت کشتن کرمی که در گوش بهم رسد مغید و چون خشک او را بار جوضع گزیده هوام ببندند موجب قرحه آن عضو و جذب سمیت است و در هر عضوی که کرم سنگول شود ذرور او رافع است و مضر باه ذکر کرده و مصلحش کتیرا و شربتش آب و بدلش نعناع و نزد بعضی قرطمانست فودنج جبلی مستکطرا مشیع است فودج مانیه ابکام است و بعضی تر شیها را نیز بایه میشود و آن را از ارد جو و آرد گندم که با سرکه با خمیر کرده یا شنبلیت مستند و در برگ انجیر بیچیده در ظرفی کرده در سایه میگذارند تا متعفن شود و خشک کرده و ضماد آن با سرکه و روغن گل جهت جرب و خارش بدن و ضماد مثل مغید و محلل قوبا است و بعضی آن را از ارد و حبوب ساخته بخود به با سرکه مخلوط ساخته و مدتی در آفتاب کذارند و در دستورات مذکور است فول باقلا است فوم شامل سیر و گندم است و نخود فوه بری ناشکی است فوة الصبغ فوه است فوفیثه غوشنه است فولیون اسم یونانی جعده است فودیون عاقرقرحا فوفه عشبه است فوهل فنابری فورس اسم یونانی لبنی است فوهولیا اسم یونانی حرف است فولن اسم یونانی برگ نباتات فولو بیونانی حنظل است فوغلص بیونانی لسان الثور است فهد اسم عربی یوز است فیروزج معرب از پیروزه فارسیست و بهترین او نیشابوری کبود صاف است که رنگش در هوای صاف صاف نماید و در غبار آن مکدر و آنچه از معدن شیراز و کرمان بهم رسد مایل بسفیدی باشد و شابکی است مجموع اقوی و بهتر و بوی مشک نماید حک گردد در اول سرد و در دوم خشک

ومقوی دل و معده و پادزهر جمیع سموم و رافع اسهال و قرحه امعا و سایر جراحات باطنی و جهت خفقان و با عسل جهت صرع و سپرز و سنگ کرده و مثانه و اکتحال او جهت دمعه و ناخنه و بیاض و تقویت روح باصره و فتوق طبقه قرنیه و سایر طبقات نافع و مضر کرده و جهت خفقان و با عسل جهت صرع مصلحش کتیرا و قدر شربتش نیم ام است و سدس درهم او را بالخاصیه جهت گزیدن عقرب مجرب یافته اند و از خواص او است که دارنده او در ارعب تشود و صاعقه باو نرسد و دشمن و مقوی دل و مانع خوفست و چون با اجساد نرم بگذارند صلابت و بکلیس او بتکلیس معاون و تنبیه نفوس میکند میماید فیل حیوان معروف و در غیر بلاد هند نمیباشد و در هفت سال یکبار میزاید و مدت حمل او یکسال میباشد و بهترین اجزای او دندان آنست که عاج نامند سرد و در دوم خشک و حابس اسهال و نزف الدم و بستن او در عضوی که استخوان شکسته دارد و یا شد جاذب او و معین بر اخراج و خوردن او را تا یکهفته با شراب و فرزجه او بعد از طهر جهت حمل عاقره مجرب دانسته اند و شراب با آب نوشیدن نافع اند باد جذام و سوختن کرده که رشاره عاج نامند بقدر ۲ ام که هر روز با آب عسل بنوشند مقوی قوة حافظه و فهم و رافع درد پهلو و مفاصلت و ضماد سائیده او با عسل برده حد جهت بواسیر مفید و تعلیق او بر گردن انسان و حیوانی که در بدن سیاهی است نشیم است مانع و باو طاعون و خوردن بول او که زنان عاقره میدانند و عمل فیل است و سیقوریدوس بجهت حامله شدن مجرب دانسته و فرموده که زهره او با موال سنگ پشت و تخم او زیاق جمیع سموم است و مار خوردن تعلیق پوست او رافع تب ربع و ترب است و بقدر مصر کین او مانع حمل و بخور او رافع تبهای مزمنه و گریزانیده هوام و طلای و رافع کلف و آثار قلع و خونه او جهت سقوط و التیام زخمها مفید و فرزجه خصیه او دراعانت حمل قوی الاثر و خوردن بیقراطان با آب کاسنی الفم زرد است اسهال مزمن است فیحس اسم یونانی سداب است فیل زهره بمعنی اسم الفیل و آن قسمی از لوف الکبیر است که حضض هندی عصاره او و قاتل فیل است فیلوش قسمی از لوف الکبیر که او را لوف الجعد نامند فیند و فینک و فینج حجر القیشور است فیطس نیکسا کتاست فیقن اسم یونانی قرطم است فیقرا الغیرا یونانی و بمعنی تلخ است و مراد از و صبر سقوطری است

مطلب

فیقی اقربون قرطم بریست فیغس اسم یونانی عفص فیقس جوانه فیطل شاه منوج فیهق اسم اطرسی آمله السودا فیقا اسم عبرانی انغوزه و بسریانی خیار نامند فیقراطیون اسم یونانی حنظل فیناوس اسم یونانی سعد فیناسیوس اسم یونانی اساع و مرس صرف القلوقاقلة بفارسی هیل نامند کبار و صغار میباشد کبار او را اغلاف بقدر جوز بوا و مثلث و سیاه است و دانه او مایل بسفید و صغار او را اغلاف سفید و دانها ریزه سفید و با عطریه و تندی و تلخی اند و نبات ش بقدر دو ذرع و برگش عریض و باخشونت و تند بوی و ثمرش در شاخها متفرق میباشد و از هند خیزد و کبار را ذکر و صغار را انثی کویند و قوه آن تا ده سال باقیست و کبار او خوشبوتر و در تفریح و سایر افعال قوی تر است در دوم گرم و خشک و مسخن و محلل و هاضم و مفرح و مقوی دل و معده و مفتح سده و با قوه قابضه و ملطف و جالی و خوشبو کننده عرق و در ایم دهان و جهت ریاح معده و وحشت و غثیان و قی و درد جگر و سده آن خصوصا با غلات و جهت صرع و سنگ کرده و اعمال ان و نفوخ او عطسه آرنده و جهت صداع و صرع و جنون مفید و کویند مضر ریه است و مصلحش شکر و قدر شربتش تا ال و بدلش یک وزن و نیم ان قاقله صغار است و با بوزنش کبابه و قسم صغار او در اول گرم و در دوم خشک و در تقویت هاضمه قوی تر از کبار و مسکن قی و مخفف رطوبت سینه و در سایر افعال مانند کبار و قوه قابضه آن کمتر از آن و مضر امعا و مصلحش کتیرا و قدر شربتش تا ۲ درهم و بدلش نصف آن کبابه و نصف آن حب بان است قاطانیقی بلغت یونانی بمعنی کف العقاب است و او مانند حور و دونیتون و ثمرش سوراخ دار و شبیه بسیب کوچکی و گلش مانند نخود و بعضی و بعضی مثل کرسنه گویند و در تعشق موثر است هرگاه با شخصی همراه آن شخص داده شود و تعلیق او مانع عشق دانسته اند قاقلی اسم قبطی و بعربی قلام و بترکی و بفارسی اشنو نامند نباتیست شبیه باشنان و بقدر رطوبت او بیشتر از اشنان و ازان سبزتر و طعم او شور و با تلخی و شتر بخوردن ان راغب و موافق مزاج اوست در دوم گرم و خشک و قلیل الغذا و آب او بقدر یکوقیه تا نیم رطل با آب مویز و شکر سرخ مسهل زردابست و مدر بول و حیض و مفتح سده و جهت ضعف معده و ترهل و درد کمر نافع و تازه او مدر شیر و محرک و مقوی باه است قاقصه بفارسی حنیدان و سنکدان نامند و طیور را

معظم

بجای معده است و بهترین ان از زردک و مرغ بروارست و بعد از افراع عصبهای ان کثیر الغذا و مولد خون صالح و رافع
خفقان و دیر هضم و مصلحش انکام در تکت و پوست اندرون آن را چون خشک کنند و سائیده با آب بیر
بنوشند جهت درد معده و زلق الامعا و اسهال بغایت نافعست قار مشهور بقیر است و ان از زمین
با آب گرم از چشمها میجوشد سیاه مایل بسرخی و اصل ان بعضی صلب و برخی سیال میباشد و با قدری خاک بر طبیخ
میشود تا توان کرشتی و امثال ان اندود و قوتش تا سی سال باقیست در سیم گرم و خشک و در افعال قریب بنفط
و منضج دمل و محلل اخلاط غلیظه و از جرب و سینه و دماغ و مانع تغییر آب و طعام و فساد هوای و بائی و معین هضم
و جهت معده و جگر و سبز زنان نافع و خائیدن ان جهت رفع رطوبات و ثقل زبان و فساد لثه و غدد و حبس
دندان مفید و ظاهرا قیر اندود مدتی مدید از امانع تغیر است و اشامیدن آب از ان ظرف مصلح غلظت آب است
و رافع طاعون و مانع استسقا و شراب که در خم قیر اندود باشد بهتر است گرم و تر و سریع النفوذ تر از بدن و بخار او
کثیر میشود و اکثار خوردن قیر مورث قرحه مثانه و مصلحش صمغ و لعابها و قدر شربتش تا دو درم و بدلش قفر است فاوند
اسم روغن منجمد سفید است شبیه به پیه و بی بوی و از حبشه و نواحی یمن ارند و شحم فاوندی نامند و اصل او معلوم نیست
و بعضی نباتی و جمعی حیوانی دانسته گرم و مایل بخشکی و محلل ریاح و محرک باه و بالعابها و بهر بار رافع سرفه قدیم و
درد زانو و تهیگاه و ضعف اعصاب و قدر شربتش تا سه درم است قاقم پوست حیوانیست از موش بزرگتر و سفید و بنا کوشی
کوتاه و سرد بنالش سیاه و لباس آن گرمتر از سنجاب و سرد تر از سمور و در خواص مانند فنک است قاتل السباع
و قاتل السمک ماهی زهره قاتل الذئب خانق الذئب قاتل ابیه نزد بعضی نیقان و نزد جمعی قطلب است
قاتل النفس شامل کافور و فرفیون و مانند آن که بتنقیه تحلیل و نقصان بزیر باشد قاتل النحل نیلوفر قاتل
خانق النمر نزد بعضی ماذریون سیاه است قاتل الکلب خانق الکلاب و گویند عبارت از اذراقی است
قاتل الحیه حصی الکلب قاتل العلق نوعی از اناغلس است که شکوفه او کبود باشد و نزد بعضی نوعی از مرزنجوش است
قاطر دم الاخوین است قاقالیا اسم یونانی لقمه الاوجاع است قاروا اسم یونانی کرویا قاقیا اقاقیا قارسطاخیس
قاطون اسم رومی نوشادر قاسی اسم ترکی باز و دست قاریس اسم ترکی قصب قار اسم ترکی ثلج است قاوون
اسم ترکی بطیخ قاربوز اسم ترکی بطیخ هندی قان اسم ترکی دم قاووق اسم ترکی قشر قارنج اسم فارسی قطرها کول قارا

اسم ترکی

قارن بارون
اسم ترکی قطره ...

اسم ترکی مصل قبج بفارسی کلیک نامند و در دوم گرم و خشک و کثیر الغذا و سریع الهضم و مولد خون لطیف
و مولد خون صالح و مخاس ایال و جهت فالج و لقوه و امراض بارده دماغی و جگر و معده و سینه و جماع نافع
و در مزاج محرور و در هوای گرم و با شراب مصدع و مورث خارش بدن و مصلحش سکنجبین و ترشیهات
و شربت اوال مغز سر او با تیم آب صندل جهت یرقان و آل جگر خام او جهت صرع و زهره او جهت تقویت بصر و
بیاض و شبکوری و جرب چشم و با مروارید و شکر با لسوی جهت بیاض و جرب ربض اداو و جرب چشم بارد و
زیتون با لسوی جهت زوال آب و سعوط ان در اول هر ماه یکبار جهت قوه حافظه و رفع نسیان مفید و بعض
او که در سر که منقصل خته با جهت درد چشم و معضوع نجته او در عرق سر که مورث فصاحت و صافی آواز و رافع
سرفه و جام او با کندر سمن بدن و اکتحال خون خشک کرده او با زجاج سفید جهت جرب و ناخنه نافع و
خاکستر او محلل اورام صلبه و طلای سرکین او رافع کلف و نمش است قبیط ناطف است قباق
اسم ترکی قرع قیلان اسم ترکی نمر قناد بتای مثناه اسم خاریست که بفارسی کون نامند و نوارس ثمر
از وست که بفارسی قبج گویند و کثیرا صمغ کون است که در خاد شده و در دوم گرم و خشک و با جب و
و ضیق النفس و طلای ان با عسل جهت رفع اثار جلد مفید است قت رطبه خشک است قتیل الرعد
سلوی است قثا بثای مثلثه اسم عربی خیار زه است که خیار دراز و خیار چنبر نیز گویند و در بعضی
مکان طول و بقدر ذرعی میشود و در اخر دوم سرد و تر و جوف او مسکن حرارت و تشنگی و مدر سنگ
گرده و مثانه و جهت التهاب معده و جگر مفید و لطیفتر از قثد و سریع الهضم تر از ان و تخم او مدر بول و مفتح
و جالی و قویتر از تخم قثد و پوست و گوشت او مولد ریاح و قولنج و دیر هضم و خلطی که از و بهم رسد
مستعد عفونت و در اکثر افعال مانند قثد است و مصلحش عسل و مویز و راز یانه و شرب برگ او جهت
سگ دیوانه گزیده و خشک کرده ان جهت اسهال صفراوی مفید است قثد اسم عربی خیار است و در شیراز
بالنگ و در خراسان بادرنگ نامند در اخر دوم سرد و تر و مسکن حرارت صفرا و خون و التهاب احشا
و رافع تشنگی و مفتح سده جگر و مدر بول و مخرج حصاه و غلیظتر از قثا و رافع ضعفی که از اسهال مفرط حادث
بهم رسیده و جهت تبهای تند و یرقان و درد سر نافع و آب او با عرق با شکر مسهل مره صفرائی که در معده

معظم

دیال

و امعا باشد و آب خیار زرد و تر رسیده در اسهال قویتر از آب نارسیده ان و چون قدری نمک و فلفل
را در ان خیسانیده روز دیگر صاف او را با ماء العسل بنوشند جهت نیکوئی رنگ رخسار و تفتیح سده و تحلیل
مواد حاره نافع و رافع خفقان است بیکر و رو نطول ان رافع مانع تولد قمل و ضماد کوبیده جرم او جهت
جرب و حصف و شری و خارش بلغمی و ورم گردن و خشونت جلد و التهاب معده و احشا و درد سر و اورام حار
مفید و خوردن ده مثقال تخم از پوست خشک او جهت عسر ولادت بغایت موثر و مضر سرد و دیر هضم
کننده غذا و مولد خلط خام و درد تهیگاه و چون در معده فاسد گردد مولد خلط ردی و مصلحش نانخواه و معاجین
حاره و عسل و بوئیدن خیار جهت انتعاش روح حیوانی و در درد سر حار مفید و ترشی خیار سبز و مطفی حرارت و بسیار
دیر هضم و با طعام و بعد از ان مضر است و تخم خیار سبز از تخم خیار زه و مدر بول و مخرج صفرای سوخته
با ادرار و رافع تبهای حاره و ورم جگر و سپرز و درد شش و یرقان که از حرارت باشد و ضماد او با بوره
و عسل محلل اورام جلد است و مضر انثیان و مصلحش کتیرا و بدلش تخم خیار زه و شربتش تا دو درم و روغن
خیار که مانند روغن کدو و ترتیب دهند در افعال ضعیفتر از روغن کدو است قثاء الحمار بفارسی خیار وحشی
نامند بقدر بلوطی و بسیار تلخ میباشد و نبات او ساق دارد و غیر مفروش بر زمین است و برگش کوچکتر
از برگ خیار و با خشونت و بارغب و بخش زرد رگ سفید و منبت او خرابها و مواضع ریگ دار و قوی ترین
اجزای او عصاره ثمر اوست که افشرده با قدری صمغ بادام امیخته قرص کرده باشند و قوتش تا دو
سال باقیست و غیر مغشوش او املس و بغایت تلخ و بمقاربت شعله میسوزد و بسیار سفید و نیکو ترین
او کرانی رنگ و خشن است در سیم گرم و خشک و مسهل مره السودا و بلغم خام و زرد و
و منقی او منقی دماغ و رافع استسقا و سرفه بارده و ربو و ضیق النفس ریاح غلیظ و سپرز و
یرقان سیاه و سنگ گرده و مثانه و بواسیر و فالج و لقوه و صرع و کزاز و صداع قدیم و درد
و درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و حول و مدر حیض و قاتل جنین و قدر شربتش از دو قیراط و مضر گرده
و بدن ان ضعیف و مصلحش در افراط تلطیف و در افراط اسهال شیر با آب سرد و سرکه و میوهای قابض و در افراط
اسهال حجامت و جلوس در آب سرد و اشامیدن قوابض بارده است و شرط است که با ادویه مناسب طبع و فعل او

استعما

استعمال نمایند مثل تخم خطمی و دارچینی و صبر و تربد و انیسون و نمک هندی و ماء العسل و رب انگور و زعفران
و قسام صموغ و روغنها و با سقمونیا و حنظل استعمال او جایز نیست و طلای او با عسل و پیه ستور با روغن
زیتون محلل ورم حنجره و با سرکه جهت کلف و اثار و ثالیل و قوبا نافع و آب او جهت تنقیه معادن و ثبات و بیاض
از مجربات و آب اصل او در تخفیف قوی تر از سایر اجزا و ضماد مطبوخ آن با آرد جو محلل جمیع اورام بلغمی و رافع
بهق و اثار و جرب متقرح و قوبا و با علک البطم کشانیده دمل و مطبوخ او در سرکه رافع نقرس و با روغن منفج
و امثال آن جهت درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و استسقای لحمی بغایت موثر و مداومت شربت
طبیخ برگ و بیخ او رافع جذام و مجفف فراطاران مسهل بلغم و مره الصفرا و بهترین ادویه استسقا است و
قدر شربت از طبیخ او تا سه وقیه و حقنه طبیخ او جهت عرق النسا و مضمضه ان جهت درد
دندان بارد و سعوط او با شیر دختران جهت دردهای مزمن مفید و ضماد تخم و
گل او جهت مفاصل مزمن نافع و قدر شربتش تا دو دانگ و باید با آرد جو و کتیرا بنوشند و
روغن قثاء الحمار که آب او را با مثل او با روغن زیتون بجوشانند تا رفع آب گردد و یا
ثمر تازه او را ریزه کرده با روغن زیتون دو وزن ان چهل روز در افتاب بگذارند
بسیار گرم و محلل اورام قوی و مدر حیض و مخرج ولد و رافع کلف و بثور و کرم گوش و
گرانی سامعه و ریاح ان و با تخم کتان مجفف بواسیر و قدر شربتش تا دو درم قثاء النعام
حنظل است قثاء الکبر ثمر کبر است و در اینجا مذکور میشود قثاء هندی نیل است و نزد بعضی
خیار شنبر قثاء الحیه زراوند طویل است و نزد جمعی حنظل قثاء بری قثاء الحمار قجی
اسم ترکی گیاه فرد ل بری قدید اسم جنس سبزهای خشک است و مراد از مطلق
او گوشت قاق و قدید جمیع لحوم بخلاف طبع و خواص اصل انست و زبون
ترین اغذیه و مولد خلط غلیظ سوداوی و مورث جوششها و قولنج و بیخوابی و حکه
و جرب و قدید گوشت حیوان وحشی جهت استسقا موافق است هر گاه در سرکه
خیسانیده باشند و مصلح قوی قدید خیار است و روغنها و شیرینیهای گاسر

وتر قدمبا اقلیمیا قدیم الملک خبازی قدام بسار ناریج است و نزد بعضی شکوفه رطبه قدح نوعی از ابرو است قدومه بلغت اصفهان لوه دریست قردمانا گفته

معلم

از قرداموں یونانیست کیاه او شبیه بنبات بابونه و شاخهای او بسیار متفرق واز بابونه بزرگتر و تخمش قوی تر و گلش سفید مایل بکبودی در ریزه و تخمش دراز باریک شبیه بکرویا واز ان درازتر و با تلخی و تند بوی و نوع بری کرویاست و مستعمل تخم اوست در سیم گرم و خشک و تریاق سموم بارده حیوانی و قاتل اقسام کرم معده و منقی سینه و رافع قولنج و ریاح غلیظ و سده جگر و سپرز و فواق و سرفه کهنه و ربو و صرع و عرق النسا و فالج و درد کرده و کرفتکی عضل و باد ریح غار معفت حصاة و طلای او با سرکه رافع جرب و حکه و مجربست و دخول او بخور را و قاتل جنین و مضر سپرز و مصلحش افتیمون و انیسون و قدر شربتش اکل و بدلش اذخر است یا مرمکی قرنفل بفارسی و ترکی میخک نامند و ان شکوفه درختیست و اصل نبات او را احدی مشاهده نکرده است و مخصوص جزایر چین است که از ساحل دریا جمع میکنند و قسم زاو بشکل یاسمین است و سیاه و تند بوی و با عطر قوی و تلخ در سیم گرم و خشک و مفتح و محلل و مقوی دل و معده و جگر و اعضای باطنی و دماغ و باه و هاضم و مفرح و رافع قی و غثیان و استسقا و علل سوداوی و بلغمی و تقطیر البول و سلس البول و ریاح غلیظه و امراض ماده رحم و زلق الامعای رطوبی و نزلات متوالیه و بدبوئی دهان و فالج و جمیع امراض ماده دماغی و وحشت و وسواس و خفقان و نیم کم او با شیر تازه بشرط مداومت بغایت محرک باه و مداومت اکل او در هر وقت طهر زنان باعث حمل ایشان و فرو بردن یکعدد از قسم زاو هر روز موجب منع حمل و اکتحال او جهت سبل و قوت باصره و غشاوه و طلای ان بر احلیل ملذ و جماع

ومقوی فم رحم و بریا فوخ جهت سکته و سدد دماغی و نزلات بارده مجرب و سعوط ونفوخ او همین اثر دارد و عرق قرنفل که یکجزو او را با یکجزو نیم گل سرخ و نیم اوکاو زبان و نصف جزو سنبول که مجموع را سائیده و تنقیه بگلاب نموده تقطیر کنند در جمیع افعال قایم مقام خود و تریاق سموم و مقوی حواس و مفتح و جهت تعدیل اخلاط و رفع استسقا و امراض بارده و بعد ... و ارکیست ... مضر گرده ... قرنفل ... بستانی و رنکین ... اسم حبشی ... قرنفل و در بوی شبیه ... قرنفل ... قرفه القرنفل ... و شیرین ... بوی شبیه بدارچینی ... اقسام قرفه القرنفل است ... جنبی ... قرفه القرنفل ... قرنفل و ازان ضعیفتر است ... گرم و خشک و مقوی اعضای باطنی و در تقویت معده و جگر ... نافع ... قرنفلیه ... بنفشه و ازان کوچکتر ... و بخش ... سیاه و در بوی شبیه بدارچینی ... و خشک و محلل ریاح ... و جلوس ... بستان ... قرانطا ... در افعال قریب بان و ظاهرا نوعی ... قراصیا اسم رومیست ... و قابض ... غثیان ...

ولسیار و قشش بقدر زرعی و از نصف اعلای او شاخها میروید و آن قوی تر از اول است و قسم سیم را برگ باریک ... و تخمش دراز ... متوسط و سفید و قسم چهارم را برگ عریض و ... و قدر زرعی و مملو از خارهای باریک ... و تخمش سیاه و مایل بسفید ... و قسم پنجم ... برگش بسیار است و خارهای او تند ... و قسم ششم ... دارو قوی الحراره ... المقدس جهت درد کمر و مواد بارده مجرب ... و قسم هفتم از انواع خار ... ولسیار سفید و تخمش ... باه قوی الاثر و قسم هشتم ساق بقدر شبری ... مایل بسفیدی و شاخها زیاده ... و دارای ... اورا قوصفه ... کرم و خشک و تریاق سموم و محلل صلابات ... معده ... و از اکثر ... جراحات باطنی ... و رافع اخلاط فاسده بدن و محلل نفخ ... بقدری منفعت ... دمرهای او ... قرار بلغت رومیان ... بدبوی ... دیگر ... خراطین ... و تعلیق او ... قراسیا ... چیزیست ...

حدبه

در صداع کهنه

وجه خشونت حلق ... مفید است ... ومفتت حصاه و محرک اشتها و رافع خشونت حلقوم و التیام ... باطنی و ضماد او ... والتحال او و مقوی بصر و رافع جرب چشم و قدر شربتش اکل است قرة العین ... در طعم ... انوزیم گرم و خشک و محلل ... و قدر ... ترف الدم ... قرع بفارسی کدو و بترکی قباق نامند ... بول و عرق و مسکن تشنگی ... و اندکی ... باتمر هندی ... و تنقیه مواد ... و جگر و ... اخلاط ... اشتها و مضر ... و با اغذیه ... حارة ... سر حار ... جهت سرسام و هذیان و بیخوابی ... ودرد کلو و اکتحال ... بوست خشک سوخته او ... آتش و با سرکه ... الحدید ... اول ... اعضا ... شربت ... اورد ... حارة ... درجی ... قرصنه ... میباشد ...

معلم

محصول است بدرجه مثل در دوم گرم و خشک در سیوم و جالی [illegible] و ضماد او با سرکه جهت
نرم کردن جلد [illegible] و جهت تقویه لثه و سفید کردن او نافع است **قرط** بضم اول و فتح ثانی و طای حطی اسم
قصفص است **قرط** بفتح اول و کسر ثانی اسم کراث البقل است و در مصر کراث المائده نامند **قرظ** [illegible]
بفتح اول و ثانی ثمر درخت نوعی از مغیلان است [illegible] **قرابا** اسم یونانی نعنال است **قرطم** بستانی او را
بفارسی تخم کافشه و خسکدانه نامند و در گیلان تخم کاجیره گویند و آن تخم احریض است و سفید و طولانی می باشد
در دوم گرم و در آخر اول خشک و شیره او مسهل خلط سوخته و بلغم لزج و رافع [illegible] و ربو و مفتح سده
و منجمد کننده شیر در معده و گدازنده [illegible] و جهت مالیخولیا و وسواس و جذام و جرب و نیکو کردن
استسقای لحمی و رقی نافع و چون [illegible] در نیم رطل [illegible] حل کرده صاف [illegible] رافع ریاح
و نزلات و امراض بارده و مقوی باه و [illegible] صوت و [illegible] از شیره او با [illegible] جهت امراض سوداوی
و با [illegible] جهت [illegible] بلغمی و [illegible] و با [illegible] و [illegible] جهت تنقیه دماغ و بدن از جمیع اخلاط
کننده و درد مفاصل و [illegible] و بجارت و موی و [illegible] نافع [illegible]
و چون [illegible] دهند رافع [illegible] است و حقنه شیره او جهت قولنج و امراض دماغی مفید و
خوشانیده او [illegible] ضعیف [illegible] و مضر معده و مصلحش [illegible] و شربتش از [illegible] است و روغن تخم
کافشه [illegible] مقام روغن تخم الجزر [illegible] و جهت [illegible] اورام و اخراج کرم معده نافع [illegible] کرده
معده و [illegible] و [illegible] بستانی و ساقهای او با
برگ سفید و در آخر ساق برگ [illegible] و [illegible] در دوم خشک و در گرمی معتدل
و شرب [illegible] جهت [illegible] عقرب نافع است و گویند مادامی که عقرب [illegible]
نگاه دارد [illegible] و چون [illegible] **قرن السنبل** دوای [illegible]
و آنچه از کتب [illegible] سیاه و باریک و با درخشندگی و از سعد باریکتر و در ازتر
و در [illegible] از سنبل هندی [illegible] در چهارم گرم و خشک و ضماد او با سرکه
رافع زخمهای [illegible] و روغنی که در آن جوشانیده باشند رافع جمیع دردهای بارده و [illegible] اعضا است و مربع [illegible]
کننده

بکسر اول و فتح ثانی

مطلع

صح

کننده با خلال عضل و بول الدم است **قرقیما** اسم یونانی سنف [illegible] در سیم گرم و خشک و منضج و [illegible] و مدر بول
و محلل صلابات و مقوی اعضا و کحال او جالی بصر و مقوی روح با عطر است **قراطادیون** نبات [illegible] گسنه و
[illegible] و [illegible] و [illegible] مرده و زن چهل روز قدری از آن [illegible] بعد از آن مباشرت
کنند [illegible] **قرطاس** بفارسی کاغذ نامند و مراد اطبا از آن کاغذ مصری است که از ساق بردی و لعاب [illegible]
سرد و خشک جهت [illegible] و سوزش معده و [illegible] جهت قطع خونی که از آتش آید مفید و ضماد او
در آب و در سرکه قاطع نفث الدم و اسهال [illegible] و جهت التیام جراحات عظیمه و تقویه لثه و [illegible]
[illegible] و [illegible] و نفوخ او جهت رعاف و [illegible] جهت قرحه ها و [illegible] و اکتحال او جهت [illegible]
چشم نافع و قدر شربتش [illegible] و کاغذ سوخته در اکثر امور قایم مقام [illegible] است **قرطمان**
[illegible] و ابو حنیفه دینوری اسم درختی دانسته است [illegible] در سواحل عمان [illegible]
برگ و شاخ او خوشبو و شربت [illegible] جهت اسهال [illegible] **قرقونمالیا** اسم یونانی کبابه است
قریص غذایی است که از لحوم لطیفه مثل ماهی و [illegible] و جوجه و [illegible] با سرکه و [illegible] و [illegible] و میوه های تازه و خشک و
ادویه خوشبو [illegible] و [illegible] و [illegible] طبع بلغم و مضر سوداوی و [illegible] اعضای [illegible] است **قراد** بضم اول
بفارسی کنه نامند حیوانی است مثل [illegible] و در بهایم [illegible] **قرد** بکسر اول و فتح ثانی
بفارسی [illegible] و [illegible] و [illegible] و در [illegible] طلای خون او [illegible] موی [illegible]
[illegible] که از [illegible] در کتب قدما [illegible] حاصل [illegible] **قوبیا** بفتح اول
و ضم ثانی اسم یونانی نبات [illegible] است و گویند [illegible] و [illegible] **قرنفل** [illegible] **قرطه** [illegible]
قرمعا [illegible] **قرقف** [illegible] **قرانجبین** [illegible] **قرنبیط** اسم یونانی [illegible] **قراقیون** [illegible]
قرماسیوه [illegible] **قراطس** [illegible] **قرطم الطبیعی** [illegible] **قرسون** [illegible] **قردبول**
قرقرمانون [illegible] **قرد** [illegible] **قرنیص** [illegible] **قرهی** [illegible] **قرنفاقون** [illegible]
[illegible] **قرالبحر** مرجان است [illegible] **قرولدوقوالیون** [illegible] **قرمان** [illegible]
قرطم هندی حب السلاطین است **قرنفل** [illegible] **قرمان** نوعی از [illegible] **قرمانیقی** [illegible] **قرقی** اسم یونانی زعفران است

قردامینی [illegible] **قزوین** [illegible] **قرتوالر** نوعی از لبلاب **قرقشم** اسم ترکی [illegible] **قرهداد** اسم ترکی [illegible]
قراقوش اسم ترکی عقاب است **قراطاوق** اسم ترکی [illegible] **قرالفوح** اسم ترکی [illegible] **قراقاج** اسم ترکی [illegible] **قراجلباعدی**
[illegible] **قرق** بکسر اول اسم ترکی [illegible] **قرباغه** اسم ترکی [illegible] **قرمان** اسم ترکی [illegible] **قراج** [illegible]
[illegible] اسم [illegible] نباتی است خوشبو و شبیه [illegible] و [illegible] و [illegible] در دوم گرم و
خشک و مدر بول و حیض و مسکن دردهای بارده و محلل ریاح و [illegible] و [illegible] آن و چون آب طبیخ او را
[illegible] در [illegible] ریاح و در درجه [illegible] **قرح** بکسر اول [illegible] **قراد**
[illegible] **قرود** [illegible] **قر** اسم [illegible] **قراق** اسم ترکی [illegible] **قرمل** بکسر [illegible] اسم ترکی [illegible]
قسط [illegible] و از نواحی هند [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] نامند [illegible] و قسط هندی [illegible]
[illegible] و [illegible] شبیه [illegible] و خوشبو [illegible] و [illegible]
بهترین او سفید تازه [illegible] و [illegible] و [illegible] در میان او [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] در سیم گرم و خشک و مدر بول و حیض
[illegible] از [illegible] و [illegible] و [illegible] سده جگر و قاطع اخلاط غلیظه [illegible]
کرم معده و جهت درد رحم و [illegible] و تقویه معده و جگر و دردهای مزمنه [illegible] معده و عضلات
و مفاصل و تحلیل ریاح و [illegible] و [illegible] جهت [illegible] و ضیق النفس و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و قاطع [illegible] و رافع [illegible]
جهت [illegible] و دردهای بارده و [illegible] زیتون جهت رفع [illegible] و [illegible] و [illegible] و سعوط او
جهت [illegible] و [illegible] و فتح [illegible] و [illegible] و قاتل [illegible] و طلای او با سرکه و قطران و عسل
جهت داء الثعلب [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و روغن [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
روغن زیتون بجوشانند تا [illegible] روغن بماند گرم و خشک و محلل قوی و رافع [illegible] معده و جگر و [illegible]

مطلع

[illegible]

و [illegible] بلغمی و سوداوی و مقوی [illegible] و شربتش [illegible] و روغن [illegible] مذکور است **قسوس**
اسم یونانی [illegible] **قسوط** اسم یونانی [illegible] که بالفعل مفقود است [illegible] و زیاده بر ذرعی و [illegible]
درازی [illegible] و [illegible] و [illegible] و خوشبو [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و مستعمل از آن برگ و [illegible] در سیم گرم و خشک [illegible]
[illegible] و [illegible] رافع مضرت آن و [illegible] و مدر بول [illegible] و جهت [illegible]
ضعف جگر و صرع و جنون و [illegible] و عصاره او جهت درد گوش و درد دندان و [illegible]
مفرط و [illegible] **قسب** [illegible] که بکمال نرسیده باشد گرم و خشک و [illegible] بلغمی و
قاطع اسهال [illegible] و محلل مواد سینه و [illegible] و [illegible] و [illegible] **قش** [illegible]
برگش [illegible] و [illegible] و شاخ او [illegible] و [illegible] عصاره او جهت
عفونت [illegible] **قصطل** [illegible] **قصب** [illegible] **قطن** اسم [illegible] **قطا** [illegible]
[illegible] **قط المزوقط** [illegible] **قطانج** [illegible] **قطرخطالاود** [illegible] **قفوس** [illegible]
قسادکبیر [illegible] **قطرچون** [illegible] **قطولوپون** [illegible] **قطالسلیجه** [illegible] **قطل** [illegible]
قراف اسم ترکی [illegible] **قساوالا** [illegible] **قسوم** [illegible]
[illegible] **قسمس** [illegible]
قساد اسم [illegible] **قسادالکبد** [illegible]
قرالبیع [illegible] **قصر** [illegible] **قصب** [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] فارسی [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] گرم و [illegible]
و ضماد تازه [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

دفع

دقندست و ضماد سوخته او جهت جرب و حکه و زخمهای او کشاده ... و جهت جلای دندان و سیلان خون لثه
مفید و طلای بیخ سوخته آن با پوست او با مثل آن حنا جهت رویانیدن موی و تقویت آن و جلای بشره نافع و اکتحال او کوکب
که در برگ نیلج جمع شود جهت بیاض چشم از مجربات و فرش کردن برگ ... جهت صاحبان حصبه
و رفع سده گرمی هوا و فساد آن موثر است و سکونت آن جهت گزیدن عقرب و اخراج کرم گوش مجرب است **حب السکر**
نیشکر است در اول گرم و در دویم تر و آب او مسمن و مفتح سده و ملطف خون و منقی مثانه و مدر بول و رافع خشونت
سینه و سرفه و حرکات او مبهی طبع و مهیج قی قاطع التهاب معده و مولد نفخ و ریاح و پخته او که دو سه جوش
داده باشند نفخ او زایل شود و قی کردن با سکنجبین منقی معده و اکثار خوردن غیر مطبوخ او مفسد اشتها و مضر جگر
و مصلحش انیسون است **حب الآس** ... باریک و مجوف و میان او سرخ مایل بزردی و ...
سفید و مملو از چیزی شبیه به پنبه و ساقش پر گره و ... باریکتر و خوشبو و قابض و تندی و تلخی در دویم گرم
و خشک و ملطف و مدر بول و عرق و مفتح و مقوی دماغ جگر و معده و رافع خفقان و استسقا و درد سینه
و جگر و رحم و عسر بول و تقطیر البول و محلل اورام و التیام دهنده شکاف عضل و طبیخ او ... جهت
جنون و امراض کرده و رفع ... و وجع الفواد بارد و جلوس در طبیخ او جهت درد رحم و استسقا مفید بود
او جهت ... رطوبی مجرب و ذرور او جهت خوشبوئی رایحه زیر بغل و عرق و سستی اعضا نافع و اکتحال او جهت
جلا و تقویت بصر نافع و مضر گرده و مصلحش انیسون و استعمال او با ... البطم بهتر از مجربات قدر شربتش
تا دو درهم و بدلش ... و بید ستر ظفار الطیب **قصید** ... **قصد** اسم عربی عوسج است
قضیب ... **قضب** ... قصب الذریره است **قصاص** ... قسمی از صدف است ... بسیار عنبیه
و خواص ... مذکور شد **قضا** ... الکساء ... اکتحال و ضماد ... جهت باریکی ...
قضم قریش حب الصنوبر صغار است **قضم و قضب** ... **قضاب** ... نوعی از الوان
الفرس است **قطران** دو نوع میباشد یکی سیاه و براق و غلیظ و تند رایحه و اورا قطران برقی گویند و یکی رقیق
و غیر براق و آن قطران ... است و نوع اول از درخت ... است و ثانی از درخت ... و غیر
آن حاصل میشود و طریق عمل است که چوب و شاخهای اورا قطعه قطعه نموده بر روی ... چیده جایی در آن مکان

خوب بسکنند و آتش بر او افروزند تا مایه او در آن چاه جمع گردد همچنان آب ... و باتش ...
تا منعقد شود و این قسم را در عراق ... گویند و بهترین قطران نوع ... است
حاصل میشود و چون بقطر ... با سرکه و سفیدی تخم مرغ امتزاج کنند جهت ... بغایت ...
و دخان او لطیف تر از اصل اوست در آخر سیم گرم و خشک و حافظ اجساد موتی و مانع عفونت آن و قاتل
اقسام کرم معده و جنین و مخرج آن و با قوت تریاقیه و مانع وبا و طاعون و مخفف و مسهل و محلل قوی و جاذب
خون بظاهر جلد و جلای آثار و موجب تعفن گوشت ... و جمع والتیام دهنده زخمهاست و شربت
او جهت درد سینه و ربو و سرفه بارده و ضعف جگر و رفع سموم و استسقا و کرم معده و ریاح و حشا نافع و فرزجه
مانع انعقاد نطفه و قطور او بر دندان و در دندانی که کرم خورده رافع الم و مخرج کرم آن و ضماد او جهت جرب انسان و
حیوان و کشتن قمل و رفع داء الفیل و دوالی و استسقا و صداع بارد و حفظ اعضا از ضرر سرما و گزیدن مار و رفع
خناق و ورم لهاة و طلای او بر قضیب جهت بزرگ کردن آن و منع حمل ... جهت منع گزیدن هوام و
قطور او با سرکه جهت کشتن کرم گوش و ... و طنین و اکتحال او جهت سیاهی که در قرنیه بهم رسد نافع و قدر شربتش
از نیم دانگ تا یک ... و زیاده از آن کشنده است و بدلش نفط سیاه و جاو شیر و گویند بوزنش نفط و نیم وزن او کبریت
... **قطف** اسم شامی ... شبیه ... و برگش باریک و تخمش بقدر آلوچه و سیاه و بعد از رسیدن
شیرین و سرخ و خوشبو و قابض و بعد از خوردن آب او ... از آن می ماند و در دویم سرد و خشک
و تریاق سموم و ضماد او بر چشم جهت جمع کردن آب ... موثر و طبیخ برگ او محلل اورام و جهت خوشبوئی
و منع کثرت ... و تطول او جهت درد مقعد و رحم و ذرور او جهت تجفیف قروح رطبه و ضرر او ... و قاتل
و مضغ او ... خوردن مانع اسقاط جنین و حمول او جهت بواسیر و بخور او جهت رفع ...
قطن بفارسی پنبه و بترکی ... نامند در دویم گرم و خشک و مخفف و ...
... بکار ... رافع خفقان و خناق رحم ... و جهت ...
و ضماد سوخته ... محلل اورام و رافع حکه و مانع آبله کردن ... سوختگی آتش ...
قاطع ... با شربت ... رطل از آن بنوشند ... مخفف ...

و موافق صاحبان عرق النسا و کزاز و فالج و ضماد برگ او با روغن گل جهت نقرس مجرب و جلوس در طبیخ آن
جهت اختناق رحم و بخور او جهت زکام و سوخته او در قطع خون جراحات مجرب است و چون فتیله از آن ساخته بقطر
... آتش زده طرف دیگر بر ثالیل گذارند ... و سه روز تکرار کنند در رفع ثالیل مجرب است و چون
... را در گوش ... طرف دیگر ... آتش ... در گوش ... و پیه کهنه پوسیده رافع
گوشت زیاده زخمهاست و ضماد جمیع اجزای او مقوی معده و محلل و جاذب خون بظاهر جلد و تخم پنبه دانه با
سکنجبین ... و در شربت ... دانه او
... جهت امراض بارده ... بعد
قطف اسفناج رومیست ... بلند ... میشود و منبتش نزدیک آبها و برگش سبز
مایل بزردی و دراز ... و گل و تخم او مایل بزردی و ... نرمتر از اسفناج
و برودت و رطوبت آن بیشتر از او و در دویم سرد و ... رافع اورام حاره باطنی و ظاهری ... مولد خلط
صالح و موافق جگر حاره و صاحبان تب حاره و ملین طبع و ... مفتح سده و رافع اورام ...
جهت ... نافع و با ادویه ... مبهی و مولد ریاح و مصلحش ادویه خوشبو و طلای عصاره
برگ او رافع جرب و حکه و آثار ... آن پاک کننده ... بدون
تغییر ... در گرمی معتدل و در اول ... مفتح ... محلل اورام باطنی و ظاهری ...
بهی و چون ... از آن بنوشند جهت استسقا مجرب ... و جهت عسر البول و تقطیر البول و ضعف گرده و
التهاب ... و رفع سموم ... و اکتحال ... جهت
جرب ... ۲ ... ۳ ... ۹۰ ...
... **قطف بحری** ...
... در ساحل دریا ...
قطف است ... ۲ ... جهت ...
بول و رفع مغص ... **قطا** غذائیست که از طیور ...

از مغز بادام ... کوشت ... کرده جوف ... در روغن ... آن
مولد خون ... و کثیر الغذا و ... مولد سده است ... و در ...
و قلیل الغذا ... سکنجبین است **قطا** ... سنگ ...
... از کبوتر ... در صحرای ... در آخر دویم گرم و در
سیم خشک و مقوی جگر رطب و معده و مفتح سده و رافع استسقا و ریاح غلیظه و فالج و برودت ...
و حرکت باه ... و مولد سودا و مصلحش ... و روغن ... خوشبو ...
کرده است و اکتحال خون گرم آن جهت بیاض ... استخوان ... با روغن ...
جهت رویانیدن موی داء الثعلب ... از تجربات ... **قطایف**
... و خوردن آن ... مولد خون صالح ... الفضم ...
... و مقوی ... و موافق ... و ضعیف القوه و چون ... از آن ...
سکنجبین ... **قطر** ... **قطاوریقا**
... **قطو** ... **قطا** ... یونانی ... **قطیر** ...
قط ... **قطم** ... **قبل** ...
... و برگش شبیه ...
... گرم ... در بعضی افعال شبیه ... کرده باشند
... و صاحب منهاج ...
...
قعال ... **قعنب** ... **قو** ...
... **قو الیهود** ... در ساحل دریا ...
...
در ... طبرستان ... ساحل ...

ازجنس مومیائی و عرق الجبال و آن از قفر الیهود الطف است و از مطلق قیر مراد او است و بعضی
قفر الیهود سیاه و براق و در وزن سنگین است که بوی خاک و سنگ دهد و در رایحه شبیه بنفط و این قسم از اجزای
زیاق کبریت نیز سایر اقسام در سیم گرم و خشک و در افعال قایم مقام زفت و قیر و قطران و نزد بعضی در منافع
مناسب جند و اکثر خواص او از مجربات و شرب او جهت شکستگی اعضا و ضربه و سقطه و سرفه مزمن و عرق النسا
و گزیدن هوام و رفع اسهال طویل و اقسام کرم معده و ریاح غلیظ شکم و قولنج و تقویه کاهلی و اعصاب
و قرحه ریه و اخراج جوک از سینه و ریه و ورم لوزتین و خناق بلغمی و سوداوی و صلابت رحم و ضعف گرده
و گرده و تقطیر البول و بول الدم با عسل و با جند بیدستر و شراب جهت رفع احتباس حیض و بول و اخراج الفلاح و با سرکه جهت خون
منجمد در معده و تحلیل آن و ضماد او جهت تقویت اعضا و با موم و قار و جو و نطرون جهت نقرس و مفاصل و
اورام صلبه با ادویه مناسبه جهت التیام زخمها و نرم کردن اورام آن و رافع کرم ان و منع ورم جراحات
والقشق موی و ازدیاد حدت چشم و صاف کردن بشره و نفع خنازیر و رفع برص و قوبا مفید و بخور او جهت گزیدن
هوام و مار و دشپه و خروج رحم و اخراج جفت [illegible] و نزلات نافع و محرک حیض مضر [illegible]
ماء الشعیر جهت قرحه السعال [illegible] جهت درد دندان کرم زده و رافع رایحه کریه دهان [illegible]
[illegible] انگور [illegible] گرم شدن آن و مضر محرورین و مصلحش سرکه و آب سیبهای [illegible]
[illegible] قدر شربتش [illegible] است **قیر** [illegible] **قلقلو** اسم [illegible] **قعد** کمون
قفدر [illegible] است **قفا** اسم یونانی [illegible] **قعبر** [illegible] **قصهر** [illegible]
قلقان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بخیر شود

بهتر [illegible] ضماد او جهت نضج اورام و در زور سوخته او جهت قروح و قلاع و تقویه مو مؤثر است **قلقل** نباتیست
شبیه بنات کنب و چوب او مایل بسرخی و شاخهای او دراز و ثمرش منتشر و بزرگتر از فلفل و املس و مدور
مایل بسیاهی و مغز آن با حلاوت و اندک لزوجه و پوست او قوی تر از پوست [illegible] و گلش مایل بسفیدی
و مستعمل از او دانه او است و بعضی او را حب الشعر دانسته اند در دویم گرم و تر و بغایت مبهی خصوصا [illegible]
و نبات [illegible] و قدر شربتش تا [illegible] و مصلحش [illegible] و استعمال [illegible]
قلب [illegible] اول نباتیست برگش شبیه به برگ زیتون و از آن عریض تر و بلندی او بقدر
ذرعی و زیاده از آن [illegible] باریک [illegible] در اطراف شاخهای [illegible]
[illegible] و بر او برگهای ریزه [illegible] و ما بین آن برگها دانه او [illegible] سیاه [illegible]
شبیه به سنگ ریزه و [illegible] در سیم گرم و خشک [illegible]
ضیق النفس و اسهال و فواق [illegible] جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و احتباس [illegible]
[illegible] تا ۲ [illegible] و بدلش [illegible] الصنوبر است **قلب** [illegible]
[illegible] الغذا و بهترین او از طبرستان [illegible] روغن زیتون و ادویه حاره [illegible]
او مقوی دل و رافع خفقان و اکحال [illegible] و رطوبات آن [illegible]
مجرب [illegible] **قلب** [illegible] حب الغلت [illegible] **قلوس** [illegible]
[illegible] برگش سفید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و جالی و مدر و با قوة قابضه و ریشه های آن در افعال قایم مقام ماهی زهرج و بیخ صنف سفید و سیاه
از جهت منع سیلانات و آکال آن با شراب جهت اسهال و [illegible] و جهت [illegible] نافع و ضماد برگش
[illegible] و ضماد [illegible] جهت اورام بلغمی و ورم چشم و [illegible]
[illegible] و گزیدن [illegible]
[illegible] والله اعلم **قلی** در اصفهان [illegible] و در خراسان [illegible]
و آن از اشنان تازه که جمع کرده [illegible]
او صاف براق و سیاه است و آن جزو اعظم صابون است و در چهارم گرم و خشک و جالی و محرق
[illegible]
[illegible] بلغم و رافع [illegible] و مقوی معده است و [illegible]
[illegible]
روز [illegible] استعمال او با نفراده ممنوع است [illegible]
و چون قلی را با روغن حل کرده [illegible]
قلقدار [illegible] **قلقو** [illegible] **قلقو** [illegible] **قلام** [illegible]
[illegible] **قلقلو** [illegible] **قلاد** [illegible] **قلادی** [illegible]
قلوماس اسم یونانی [illegible] **قلوماس** اسم یونانی [illegible] **قلوه**
اسم عربی [illegible] **قلو** [illegible] **قلقطار** [illegible] **قلقند** [illegible]
قلیطه [illegible] **قلقطار** [illegible]
[illegible] **قلمیا** [illegible] **قلوسن** [illegible] **قلقلان** [illegible] **قلعی**
[illegible] **قلاحا** [illegible] **قلا** اسم ترکی [illegible] **قری** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و اکر

و کثرت اطفال و [illegible] بودن او در خانها [illegible] است **قمل** بفتح اول و کون
ثانی [illegible] و چون [illegible] سوراخ کرده [illegible]
جهت [illegible] و چون زنند او را در سوراخ [illegible] رافع احتباس بول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **قمر** اسم ترکی [illegible] **قمح** اسم عربی [illegible]
قردن اسم عربی [illegible] **قمل** بضم اول و فتح ثانی [illegible]
قمیلیه [illegible] **قمر** [illegible] **قم** [illegible]
قمل [illegible] **قمحه** اسم [illegible] **قمحه** اسم [illegible] **قنا** جوی
در اصفهان موجود و در خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **قنطوریون** اسم یونانی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تازه او و بقایای خشک آن با مرهمها جهت التیام جراحات بغایت قوی الاثر و در سایر افعال مانند قسم صغیر و از آن ضعیف‌تر است
و مسکر سر و مصدع نفس و قدر شربتش تا ۲ درم است **قنطوریون دقیق** [illegible]
و زیاده بر شبری [illegible] مانند کل [illegible] و از آن کوچکتر [illegible]
[illegible] گرم و خشک و لطیف [illegible]
و کل او قوی‌تر از عصاره آن و مجفف [illegible] و در جمیع افعال قوی‌تر از قسم کبیر و طبیخ او [illegible]
[illegible] مسهل مرة السودا و مرة الصفرا [illegible] بلغم [illegible]
سموم هوام [illegible] و قولنج و درد مفاصل [illegible]
و اعصاب و با ماء الاصول رافع عرق النسا و [illegible] و مورث [illegible] ضماد تازه او جهت قروح خبیثه
و التیام جراحات [illegible] جهت ورم [illegible] تازه و کهنه و با [illegible] جهت مفاصل [illegible] جهت دردهای [illegible]
عصاره او [illegible] جهت امراض سینه و طلای عصاره او با سرکه جهت [illegible]
و چون موی سر را [illegible] عصاره او را [illegible] رفع [illegible]
[illegible] جهت [illegible] و [illegible] جهت رفع [illegible]
و درد آن و با آب [illegible] جهت [illegible] چشم و [illegible] جهت جمیع دردهای کهنه و چشم و [illegible]
[illegible] مفید و چون [illegible] عصاره را با آب [illegible] در حال [illegible]
[illegible] جهت [illegible] و قطور او با روغن [illegible] و [illegible] آن جهت [illegible] گوش و با آب [illegible]
و با آب [illegible] مانند آن جهت [illegible] و با روغن نرگس [illegible] و [illegible] جهت ورم گوش و [illegible]
و [illegible] جهت قروح [illegible] و [illegible] خصوص [illegible]
و قلاع [illegible] و طلای او با آب جهت [illegible] و غرغره او با آب [illegible] جهت ورم [illegible]
و خناق و طبیخ [illegible] جهت دندان [illegible] و مرکب [illegible] عصاره او [illegible]
بقوام آورند [illegible] عصاره [illegible] و مضر [illegible] مصلحش [illegible]
و قدر شربت از تازه او تا ۲ درم و از خشک تا ۳ درم و در حقنه ۵ درم و از عصاره او تا [illegible] درم [illegible]

بابونه [illegible] او [illegible] بعضی [illegible] و [illegible] و برگ [illegible] و حقنه [illegible] و روغن [illegible]
جهت درد کمر و عرق النسا و قولنج [illegible]
و روغن او [illegible] قوی الاثر است
[illegible]
[illegible] که آب او را [illegible] جمیع امور مذکوره مفید است
قیل [illegible] که در بعضی جاها مخلوط گشته [illegible]
[illegible] گرم و خشک [illegible] رطوبات [illegible]
[illegible] قوی الاثر است و مضر [illegible]
[illegible] و قدر شربتش ۲ درم [illegible] **فعل** [illegible]
[illegible]
و مراد از مطلق [illegible] گرم و خشک [illegible] و قولنج [illegible]
و [illegible] فتح [illegible] و تقطیر البول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **قب** [illegible]
[illegible]
[illegible]

دبعد از [illegible] و حکر و معده و مورث فساد [illegible]
و استسقا و حرارت [illegible]
[illegible]
و قوی‌تر [illegible] عصاره او [illegible] گرم گوش [illegible]
رافع [illegible]
[illegible] گرم و خشک [illegible]
بول [illegible]
[illegible]
گرم و خشک [illegible]
قبره [illegible] و موافق [illegible]
و گوشت او [illegible] **فندق** [illegible] حیوان [illegible]
[illegible] **قبیط** [illegible]
[illegible]
[illegible]
زیتون و بادام [illegible] **قثا** نوعی از
[illegible] **قثاء** [illegible] **قثاء الحمار** [illegible]
[illegible] **قثاء** [illegible] **قطا** [illegible] **قطاة** [illegible]
قنفذ [illegible] **قنبر** [illegible] **قنبرة** [illegible] **قنداقول**
[illegible] **قنطوریون** [illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible] حاره و [illegible]

و شقاقی که از برودت هوا [illegible] مفید است و بیخ او گرم و خشک و منفعت [illegible]
و ضماد و عصاره بیخ و برگ او [illegible] ورم [illegible] و [illegible] جراحات **قوادیس** [illegible]
قوق [illegible] **قوقی** اسم یونانی و بعضی [illegible] حیوان [illegible]
قفالن [illegible] **قوبا** اسم یونانی [illegible] **قوبل** اسم یونانی [illegible]
قوطوما [illegible] **قونیطون** [illegible] **قیلیا** [illegible] **قیلون** اسم یونانی [illegible] **قندیون**
اسم یونانی [illegible] **قوب** [illegible] **قوالیون** اسم یونانی [illegible] **قولن**
اسم یونانی [illegible] **قفالس** اسم یونانی [illegible] **قیدو باملا** اسم [illegible] **قونیون** اسم [illegible] از
[illegible] **قولیطس** [illegible] **قوقنی** [illegible] **قود** [illegible]
قوتک [illegible] **قوزی** اسم ترکی [illegible] **قیزیلتی** اسم ترکی [illegible] **قوزا** اسم ترکی [illegible] **قوزقون** ترکی [illegible]
[illegible] **قوش قونماز** اسم ترکی [illegible] **قیوق** اسم ترکی [illegible] **قوده** اسم ترکی [illegible] **قین بلی** اسم
ترکی [illegible] **قویون** اسم ترکی [illegible] **قوم** ترکی [illegible] **قهوه** اسم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گرم و خشک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **قیصوم** نوعی از [illegible]
[illegible]

ساق از شبری زیاده و کمتر نیز از ان میشه و بر آن برگهای ریزه مثل ساق نبق و ساق ماریص و قوی تر و برگ مطلب
مثل او مفروش بر روی زمین و گلش مطرب و ثقل او شبیه برا مجه بر نجاست و طعمش تلخ و تند و در رنگ و بجای
اشتباهات بجمی قیصوم را بر نجاست دانسته اند و در سیم گرم و خشک و محلل نمار قستین و رافع تب لرزه و درد سینه
و ضیق النفس و مزاد و یه قساد در ریاح و مفاصل و عرق النساء و قاتل نسام کرم معده و امعا و بخور او فراش را
گریزانند و هوام و مسمار او محلل اورام و رافع گزیدن عقرب و رتیلا و محمول او مخرج جنین و نطول او جهة صداع بارد
و سو مزاج او جهة قطع نزف الدم و داء الثعلب و با روغن بید انجیر و روغن زیت جهة ترعت بر آمدن از بس موثر
و مضر به و مصلحش کتیرا و خشخاش و بغایت مضر معده و مصلح آن عسل و شیخ و قدر شربتش درم و بدلش قستین
و با او جسته روغن او کلاز برگ گل او گیرند محلل صلابات معده و حیض است و مخص رحم و باعث انضمام فم آن و
رافع از زوائد امراض بارده عصبانیه فیجن ضمیع شبیه بلبند روس و بد بوی و بد طعم و بهندی رال و بفارسی اعل
معیری و ببربری شجره نامند و جمعی گویند اسم عبرانی سندروس است در سیم گرم و خشک مدر حیض و مخرج جنین
و منقی دماغ و با ماء العسل جهة صرع و استسقا و ربو و پنج روز متوالی آشامیدن او با سکنجبین و آب بادرنجبویه
در رفع فربهی بدن و سنون او جهة درد دندان از مجربات و اکتحال او جهة ضعف باصره و رفع آثار جشم و مرهم
او جهة جراحات مزمنه و ناسور مجربست و قدر شربتش ربع درم قبقبود بحر القبقنوس است قیر فارسی است قباسوس
منتمی گویند یونانی دارچینی است قبض پوست تخم مرغ قنابس باروس قبابا خو قبلونیا طین قیموالیا قرو اسم یونانی
موم ... انواع است سیاه و سفید و سرخ مجموع مولف قوه کیفش باشند و یکی از ان نبات لادن است و آن گرم بود
و باقی انواع آن سرد و بیخ وی چون با شراب بیاشامند گزندگی رتیلا را سود دارد و صمغ وی کشش بابکند و چون
با شراب و حرم سایند منع تدبیغ ساقط موی کنند و بخور کردن منع کنند و بخود اگر حیض کم بردن آورد و روی بر
بسر زخماد کردن نافع بود و بخود برکردن حیض و انقطاع ترس تودیند کاو زند است فردملی شامل موم و روغن است ... از انکه
سازنج نبند و یا رکرانی سایر ادویه جوز الکاکاو صمغ درخت و اقسام منبت ... ان سفید مایل بسرخی و شبیه
بمصطکی و ... اسم ... آنکه اول کافور را یافته بود و وادی چینی که بطاهر درخت بروز میکنند و قیصوری قد

فصل

بعار

بسیار سفید و صفایح و صاف در جوف درخت یافت میشود و کافور قیصوری از ریزهای چوب درخت او جوشانیده
آن بعمل رسند و آن تیره رنگ و ناصاف است و درخت کافور مخصوص بلاد سراندیب است و در غایت بزرگی چنانچه
یکصد و یک کس بر صد سوار سایه گستر میشود و همیشه سبز و چوب او سفید و سبک و بی گره و بی ثمر است و از چوب او
جهة پادشاهان سریر میسازند و بالخاصیه هوام و پشه و قمل و کیک بر اسرون او نمیگردند و گویند سبب کم پایی او
آنست که از جهة گرمی هوای آن مکان پلنگ بسیار بیشه مجاور آن درخت و آبی که در حین قطع درخت از وی چکد
مسمی بالکافور است و در غایت تندی رایحه و غلیظ و مایل بسرخی و در سیم گرم و خشک و جالی و کسی که در
و ظروف و جهاز است عکس نزدیکی و بیکنند و رافع درد استخوان و مفاصل و امراض بارده و صداع و مسکن
روغن تنقیه است و کافور در سیم سرد و خشک مفرح و قاطع نزف الدم حیض و رعاف و اسهال حار و عرق و
رافع تشنگی و التهاب جگر و حصبه و سل و دق و حرقة البول و جمیع امراض حاره و مقوی حواس ... و در
تریاق سموم حاره و مشموم صاحب دماغ حار و با مشک و عنبر مقوی روح حیوانی محرور المزاج و سعوط او
با آب گشنیز جهة رعاف و با آب کاهو جهة رفع بیخوابی محرورین و با روغن گل جهة اورام حاره و سنون او
جهة دندان کرم زده و قلاع و ذرور او جهة قروح خبیثه و ساعیه و با ادویه مناسبه جهة زخمهای حاره و جراحات تازه
و قطع خون او دلسکین مورد مجربست اکتحال او جهة رمد و طلای او جهة درد سر صفراوی و نشده حرارت دماغ
و ضماد او با فوق پیشانی جهة رعاف مجربست مضر باه و مولد سنگ مثانه و اکثار او قاطع نسل و شهوت و مورث
سفیدی مو مصلحش عنبر و مشک و او بجاره خوشبو و بسیار بو ببندد او مورث بیخوابی و مصلح او روغن سوسن و گل
و امثال آن و قدر شربتش نیم دانگ است و ... کل او قاطع باه و مفسد معده و گویند اینقدر قاتل است و بدلش
دو وزن او طباشیر و یکوزن او صندل سفید است و کافور مصنوع که از موم اقلیما سازند کم و اجزا الرخام ... روغن تنخ
هم کم و قدری کافور ترتیب میدهند فرق او با کافور اصل ثقل و چسبندگی مصنوعست و بوی اصل غیر مصنوع شبیه
ببوی پوست لیمو و ترنج است ... اسم فارسی و یونانی سقیطلوس است و در دیلم زبره گویند و منبتش کوهها
جنگلی دارست ساقش باریک و شبیه بساق سنبت و بی گره و برگش مانند برگ اکلیل الملک و از ان نرم تر و
خوشبوی و برگ ... و ساق باریک تر و بر شاخ و آخر ساق چتر دار و ثمرش سیاه و از بادیان مایده تر و تند طعم

و با عطر و تخمش شبیه بتخم انجدان و خوشبوی و مستعمل تخم و بیخ او است و قوتش تا سه سال باقی در سیم گرم و خشک
و مفتح سده و محلل ریاح و منضج خلط خام و مقوی معده و مسهل نسام کرم معده و امعا و مدر بول و حیض و تریاق سموم مطلب
و هاضم و رافع استسقا و رطوبت معده و دردهای بارده و مخرج جنین و امثال آن و ... بسیار
لطف لطوم است و جهة عسر بول و احتباس حیض و سنگ مثانه و خون منجمد در معده و مثانه و سرفه و ربو و عسر النفس
و ... اعانت بر حمل و طلای او جهة عرق النساء و فالج و سایر امراض بارده نافع و مضر به و مصلح آن کتیرا و مضر
مثانه و مصلح آن راز یانه و قدر شربتش ... درم و بدلش زیره و تخم کرفس جبلی وزن کسکادی اسم هندیست و نبات کیر
ماهند در حوالی عمان و یمن کثیر الوجود است و شبیه بدرخت خرما و برگش مثل برگ ... و دم ... بر سر برگهای آن
مانند غلاف و در غلاف چهار عدد دانه شبیه بدانه توت و شکوفه او مانند شکوفه خرما و بغایت خوشبوی و او را کوه
نامند و بعد از شکفتن روغنها بر ورش میدهند و می ... دهن الکادی و جهة درد و مفاصل و ریاح و جذام و خبث
و کادی در آخر دوم گرم و خشک و نزد بعضی معتدل و مقوی ... و حواس و باتریج و رافع خفقان و حیا و خشکی
و ... جگر و سکن ... در شربت او که چوب او را کوبیده با شانه و آب ... بقوام آورند جهة آبله و حصبه ...
او ویست و اهل هند را اعتقاد آنکه چون شربت کدر را بنوشند زیاده بر نه عدد آبله بر نمی آورند و خاکستر او را جهة
التیام زخمها مجرب دانسته اند و دانه او مقوی دل و معده و جگر است و در ... کدر قوی تر از دانه او و بدلش ...
او صندل سرخ و مثل آن نیم است کاکنج بفارسی عروسک پس پرده نامند و از انواع عنب الثعلب است و بستانی
او را نبات مانند آن و برگش ... و قوة مثل او و در شاخهای آن ... و ثمرش در غلاف
شبیه بمثانه و دانه ... بقدر فندقی و بعد از رسیدن سرخ میشود و گل او سفید مایل بسبزی ... و جبلی او را برگ
مانند برگ سیب و غبار آلوده و سیاه و ... بار طوبت چسبنده و نبات او بزرگتر از بستانی و گل او بسیار سرخ
دانه ای زرد مایل بسرخی و در غلاف زردی و خشن ... او را کاکنج منوم و عنب الثعلب منوم ...
و در تحلیل قوی تر از خشخاش و مدر بول و ... منوم ... و زیاده از ان مورث اختلاط عقل و جنون است ...
کاکنج بستانی است و مستعمل از ان پوست بیخ و دانه و قوتش تا سه سال باقیست و در آخر دوم سرد و خشک و
مدر بول و رافع امراض کرده و مثانه و قرحه آن و مخرج صفرا ... و مصلح ... جگر و رافع ربو و عسر نفس و قاتل نسام کرم معده و

سلاهمت

مراو نشاء هر روز بقدر مثقال جهة یرقان مجرب و مبح کردن ... عدد ... و بعد از ... ارحیض ... مجرب ...
و محلل و مصلحش کلفشه و قدر شربتش ... دانه او ... و بدلش عنب الثعلب است کالمی که هندی است و از جو ...
و بهترین او از برنج است و طریق آنست که جو یا برنج را ... و خورده ... شسته کنند تا ... وزن زیاده بر آن ...
داو جالی و مقوی ... و مسکن حرارت خون و صفرا و مضر معده و مصلحش ... سفید است کاوزن اسم ...
کلو ... کاوزبونی ... کافوری ... اسم الحوات ... کاوزیونی ... کافور کافود
زرنباد است کاسلی اسم یونانی جوز است کاسون خشخاش زبدیست کامالادن ... سیاه است کاشم رومی
سیسالیوس است کاشم جبلی کاجل اسم هندی انجدان کاونجی اسم هندی شونیز است کان اسم هندی کوست
کالو اسم هندی قسمی از ارزن است کاهرا اسم هندی هلیله کابلی است کاش اسم هندی عصاره است کاذر
اسم هندی جزر است کادکم اسم هندی ... کالا اسم هندی ... کای بل
اسم هندی فنابر است کالی اسم هندی سیاه است کاجو اسم هندی تخم زرد است ... شیلم است ... طبقه
کاکرد کاکو اسم هندی سرطان است کاک اسم هندی ... کاکوها اسم هندی ... کالوش اسم هندی نوعی از
... است کاک اسم هندی ... کاکنج اسم هندی ... کاو اسم فارسی ... کاوکوهی اسم فارسی
... کاشی ... اسم فارسی ... کاشنی ... اسم فارسی ... کاهو اسم فارسی
خس است کاوده ... کاسه ... اسم فارسی ... کاوطانه ... کاصادره اسم فارسی
جاورس است کاوزوان اسم فارسی ... کابلی اسم ... کاسه اسم فارسی ... کاه اسم فارسی
... کاوتنه اسم فارسی ... کاشکه ... اسم فارسی ... کاوچشم اسم فارسی ... کبر
نباتیست خاردار و بر شاخ و برگش باریک و غلاف گل او مثل زیتونی و گلش سفید و در وسط آن چیزی شبیه بموی
و ثمرش کم و خار کبر مانند از بلوط در از تر و تخم او زرد و با رطوبت لزجه و در خرابه و کوهها بسیار میشه و بیخ او و پوست بیخ او
قوی تر از سایر اجزا او در سیم گرم و خشک و مفتح سده جگر و سپرز و قاطع اخلاط لزجه و مقوی حیض است و بهترین ادویه
خصوصا پوره درد او بر که و عسل و محلل ریاح و تریاق سموم و مدر ... السودا و جهة فالج و امراض بارده دماغی و مفاصل
نافع و با ادویه خوشبوی مثل سنبل الطیب و ... محلل بلغم سینه و مخرج ان و ... او رافع ... اعضا ...

سالکه

نانخواه رافع نفخ و عفص و عسر ... او رافع قروح حیثه و باه او بضماد به محلل اورام صلبه و خنازیر و باسور
رافع بهق و قوباء و با ارد [illegible] محلل اورام سپرز و بخور او رافع بواسیر و مضمضه بطبیخ او با سرکه و خاییدن او
جهت درد دندان نافع و بطلیموس در کتاب ... فرموده اند که چون بیخ کبر را نرم کوبیده با ... آن
کنجد و بوزن او آب بجوشانند تا آب با تمام ... روغن بماند ... و طلا کنند موی ... کند
[illegible] سفید ... و بعد از ... گل کبر ... در دوم گرم و خشک و ملطف و مقطع
و در جمیع افعال مانند بیخ آن و از آن ضعیف‌تر است و در زوراو رافع بواسیر چشم و ضماد کبر گرم ... و درم
گرم و خشک و ضماد رسیده او ... خاییدن ... طبیخ ... گل و ضماد او محرک اشتها و جالی بلغم
و مفتح سده جگر و سپرز و مصلح ... و ضماد ... برگ ... معده است و ساق و برگ ... در آخر اول
گرم و خشک و در افعال ضعیف‌تر از گل او و محلل خنازیر و بواسیر چشم و عصاره ... افسام کرم معده و ضماد
او باز ... رافع قروح ... محلل قوی خنازیر ... اورام بلغمی و در جمیع افعال ... ق
او قوی‌تر از برگ ... جمیع ... اجزای ... و منقی دماغ و مفتح سده است و قدر شربت از آب او ... درم
که ... با ... و شکر ... و از بیخ او ... درم و در مطبوخات ... و مضر مثانه و مصلح ... افتیمون
و مضر معده ... و مصلح آن سکنجبین است **کبیکج** در اصفهان ... و در ترکی ...
و آن چهار قسم ... شبیه است بکشنیز ... مایل بسفیدی ... و گلش زرد ... مخطط
و در وسط ... و تخمش تلخ و کوچک ... مانند ... سیاه و بیخش ... بزرگ ...
دیگر شبیه بقسم اول و گلش ... و بسیار ... است و قسم ... بسیار کوچک ... و گلش زرد ... و بد بوی
و قسم چهارم ... و گلش سفید است و اقسام او در آخر سیم گرم و خشک و با حدت و محرق جلد و ضماد تازه او
در ... موجب ... و درد ... و بار ... جهت ... حیوانات ... و تغییر جلد و برص
... و اقسام ... داء الثعلب و نطول مطبوخ او جهت ... خشک او در عطسه ... قوی‌تر
از ... و طلای او از خارج جهت درد دندان و از داخل جهت ... و ... او جهت اخراج جنین و
مشیمه و احتباس حیض نافع و ده مثقال او کشنده و چون ... او ... کنند ... عضوی ...

نابت منابت ... **کبابه** دانه‌ایست قریب بحب ... و خوشبوی و مایل بسیاهی و مغز او سفید
و در حجم مانند ... و از ... و ... نوع صغیر او است ... ده سال ...
و در دوم گرم و خشک و لطیف ... ملطف و مفتح قوی سده ... و مخرج سنگ مثانه
و بول ... آن ... اعضای جگر و سپرز و ریاح و خفقان و صاف کردن آواز او رافع ...
و اسهال و تقویت معده ... و خوشبو کردن دهان و امراض لثه و قلاع و ضماد او ... حیوانات جهت
تحلیل اورام ... جهت خوشبوئی ... و تقویت آن نافع و طلا کردن ...
... و مضر مثانه و مصلحش مصطکی ... و بدلش ... **کبریت** بفارسی گوگرد نامند
و آن ... مواليد ... و چهار قسم ... سرخ ... و لامع و کبریت احمر نامند
و یکی زرد مایل بسبزی ... و یکی سفید ... گوگرد ...
بکبودی و او را کبریت ... و این ... کبریت احمر از جواهر بود و معدن ...
که ... سلیمان ... موران مانند ...
که گوگرد سرخ ... در معدن ... چراغ ... و چون ...
چون از معدن بیرون آورند ... و ... آب ... گرم ...
مایل بسیاهی ... و بهترین آن احمر است و باصطلاح اهل کیمیا ...
معدنی آن و اقسام آن در آخر سیم گرم و خشک ...
... و در غایت ... و محلل و ملطف و ... و مجفف و
جالی ... و ... سموم ... جهت ... رطوبی ...
... و رفع ... و زکام و نزله و طلای او ... اعضا و سفید کننده ...
... جهت ... جذام و ... بهق و ... نافع ...
... و دیاخیره ... و ... و قروح ...
و با ... جهت ... و با ... جهت تحلیل صلابات و با ... جهت امراض ... و صداع

و با ماست ... و روغن گوگرد ... جهت معده و قروح ... و قوبا ... و با بوره ارمنی و عسل ... و ... مناسب
جهت نقرس نافع و درزور او ... و ... و ... سکته و ... مفید و بخور او ... کام و فزر و
سقط جنین ... و ... گریزانیدن هوام و بخور ... و رافع ... معده و مضر معده و مصلحش کتیرا
... از دو ... و ... افعال از زنیخ است و ... جهت ... و زنیخ ...
آن ... در روغن گوگرد ... آن در ... مذکور است
جهت جمیع دردهای بارد و جرب و حکه و سعفه و قوبا ... و ... گوگرد ... النفوذ
و ... و قروح جلد و ... و رافع رطوبات ... و محلل ... اخلاط و ... دندان ...
دندان و ... **کبد** بفارسی جگر ... جگر ...
و بهترین او جگر ... مرغ ... و بعد از آن جگر ... گرم و تر و غلیظ و ...
قبول ... و ... و ... و کباب او با نمک ... جهت اسهال قوی ...
و جگر ... و ... و خواص جگر هر حیوانی در ... مذکور است
کبک اسم عربی گوشت ... و خواص او ... و بهترین آن گوشتهای ...
... جمیع اجزای او ... و آن مولد خون ... و ... و محرک باه ...
و موافق معده ... و مقوی اعضا ... و ... مولد خون ... و کشنیز ...
... اسهال ... و ... و ... **کبریت الارض** ...
... **کبش** ... **کبب** اسم فارسی ... **کبیج** ... **کبو** نوعی از ... **کبابه** ... اسم فارسی
... **کبل** اسم ... **کبک** ... اسم فارسی ... **کبلک** ... **کبلان** اسم ترکی
قنبیل **کبود** اسم فارسی ... **کبا** ... اسم فارسی ... **کبوتر** ... اسم فارسی ... **کبو** اسم هندی ... **کبود**
اسم هندی ... **کبیر** اسم هندی ... **کبیث** اسم هندی ... **کناز** نباتیست ...
ساق و برگش ... و ... و ... و ...
... و خشک ... رافع ... و جهت ... و حکه ... نافع و

کبر ... دانم

بخور ... او جهت سده ... و اصلاح حال رحم و ... قطع خون جراحات و التیام دهنده آن و کل او
مفرح و مقوی دل ... او مایل بسبزی ... آن جهت زخمها مفید ... مایل بزردی ...
سفید و قسمی مایل بسرخی و نوعی سیاه ... و در اول گرم و خشک ... رطوبت ...
و ... و جهت قروح کرده و مثانه ...
و با اندک فلفل و عسل جهت ... و جهت نفث الدم و ...
... مفید و لعوق او ... جهت ... بلغمی و ... جهت ... سینه و تفتیح و تحلیل ورم جگر و ... و ضماد او
جهت ورم صلب و قروح ... و با ... جهت ... در مفاصل و نقرس و عرق النسا و با بوره ... جهت کلف
و با ... عسل جهت ... و با بوره و ... و آب ... جهت صداع ... و قوبا ...
جهت زخمها و رفع درد ... آن و ... طبیخ او جهت اخراج فضول ... و رحم نافع و جلوس در طبیخ او ...
در درم ... جهت ... و ... آن مفید و مضعف ... و مصلحش سکنجبین ...
و مضر ... و مصلح آن عسل و قدر شربتش از سه درم تا ده درم و بدلش ... روغن ...
با روغن گل سرخ جهت تسکین درد جراحات ... و طلای او جهت قوبا و جراحات ... و وجع ...
او ... و ... جهت رفع ... و ... مضعف معده ... و مصلحش سکنجبین است **کتم**
... بری ... و ... نیز ... و ...
... شبیه ... و ساق ... و برگش شبیه ببرگ ...
... و بعد از رسیدن سیاه میشود ...
... و ... و ...
... در دوم گرم و خشک ... و محلل و ... قوی‌تر از ...
... جهت ... و ... رفع ... و طلای او جهت ... و تقویت موی
و منع ... آن و ... و ... جهت ...
و مصلحش ... و روغن آن ... و روغن کنجد جوشانیده ... روغن باقی ماند ...

جهت بواسیر و امراض بارده مقعد مجرب و مانع ریختن موی و رافع دردهای [illegible] بوده است و چون [illegible]

و قدری صمغ عربی [illegible] جهت کتابت [illegible] بمقام [illegible]

[illegible] و رافع [illegible] نازل است کنکال [illegible] کتهل اسم فارسی [illegible] کتهل

اسم هندی [illegible] است کهو اسم هندی [illegible] کنی اسم هندی [illegible] کیرا [illegible]

[illegible] و در حرارت و برودت معتدل و در اول [illegible]

[illegible] مرکب القوی [illegible] ضعیف [illegible]

[illegible]

رمثقال و نیم قاطع خون بواسیر و محرک باه و مدر بول جهت جمیع امراض بارده و رطوبت سینه و با ماء العسل جهت سموم نافع و مطبوخ
او جهت بهق و درد سینه مفید و عصاره خشک کرده او مسهل خون و اکر پرورده او مفتح سده جگر و سبز او رافع قولنج و حمول
برگ کوبیده او به تنهائی و با ادویه مناسب مخفف رطوبات رحم و مانع از زلاق جنین و حمول در طبیخ او که با سرکه [illegible]
جهت انضمام فم رحم و ملازمت آن مفید و ضماد آن جهت گزیدن هوام و افعی و با سماق جهت شری و ثآلیل و با نمک جهت قروح خبیثه
و طلای مطبوخ او جهت بواسیر و قطور آب او با روغن گل و سرکه کهنه جهت درد گوش [illegible] و سعوط او [illegible] سرکه جهت
قطع رعاف لازم [illegible] و چون کندنا را دو بار [illegible] و جرم او را در آب [illegible]
رفع نفخ و ضعف آن میکنند و باعث لذة الطعم میکردد و اقسام کراث [illegible] مضر و مفسد لثه و دندان
و مضر مزاج حار و مصدع و محرق خون و مورث تاریکی چشم و مصلحش کشنیز و کاهو [illegible] کرم و خشک [illegible]
[illegible] باه [illegible] قاطع [illegible]
[illegible]
[illegible]

درخت بلوط و گز بهم رسد با قوه قابضه مثبت و بهترین او سفید و صاف است که مخلوط به برگ نباشد و در اول گرم و در
خشکی معتدل و مقوی آلات غذا و تنفس و با قوه مسهله خصوصا بدا کثیف و اسهال و جهة خشونت سینه و ضیق النفس حار
و ارنه و ریاح غلیظه دماغ و نزلات نافع و شربتش تا ربع رطل است کزبرة الثعلب [illegible] اسم [illegible] طبرستان [illegible] اسم فارسی
بادرنجبویه مجرب است و در طبرستان کثیر الوجود و مذکور شد [illegible] بجیم و بکاف اسم ثمر درخت گز است کز اسم فارسی
طرفا است کزبرة البئر پرسیاوشان کزبرة الحمام شاهترج است [illegible] بلغت کردستان [illegible] بجیم است [illegible] و وجع [illegible] اسم [illegible]
کزد اسم فارسی [illegible] کژدم اسم فارسی عقرب کسول این [illegible] تصریح نموده که آن ثمری است بقدر نخودی و در رنگ و شکل
شبیه بخیار شنبر و اندک عریض و [illegible] او بقدر [illegible] خیار شنبر و در [illegible] و در روم [illegible] سرد و خشک و بسیار
قابض و [illegible] او در قطع خون اسهال [illegible] و در [illegible] در رفع نزف الدم [illegible] کبلاد کبیله
اسم [illegible] است شبیه [illegible] و در [illegible] غالب مانند صمغ [illegible] است [illegible] بجیم [illegible]
پوست درخت [illegible] سیاه در دوم گرم و در اول خشک و مقوی معده و مفتح سده گرده و رحم [illegible] ادرار بول و حیض
و جالی [illegible] و در فربه کردن بدن [illegible] کشنده کرم معده و [illegible]
[illegible] کسنبن اسم رومی [illegible] کسوس
[illegible] کسب [illegible] کس [illegible] و نزد بعضی اسم فارسی [illegible]
کسبره [illegible] کسوه [illegible] کسنه [illegible] کسیه [illegible] کسمه [illegible] کسوری
اسم هندی [illegible] اسم هندی [illegible] سیاه کسا اسم هندی [illegible] کشت [illegible] اسم فارسی [illegible] مانند ریحان [illegible]
[illegible] و اکثر آن [illegible] و در هندی و برگش شبیه [illegible] عقرب [illegible]
هندی است و در اول گرم و در آخر دوم خشک و مسهل بلغم غلیظ و محلل و ملطف و ضماد او جهة اورام بارده و قوبا
و جرب نافع و قاطع باه و [illegible] و مصلحش حب الصنوبر و قدر شربتش [illegible] کشوث [illegible] مانند ریحان [illegible]
بی برگ و ساق [illegible] و [illegible] و [illegible] سفید [illegible]
و [illegible] در اول گرم و در دوم خشک و مفتح سده [illegible] و ادرار بول و حیض و [illegible] مقوی معده و جگر
و دافع فضلات [illegible] و [illegible] طبع و جهة [illegible] و [illegible] ضعف معده

و جگر و [illegible] آن نافع و آب او با سکنجبین مسهل صفرا و مطبوخ او در [illegible] و در اسهال [illegible]
و قدر شربتش از آب [illegible] و از جرم او در مطبوخات پانزده درم است [illegible] مصلحش [illegible] و در افعال [illegible]
[illegible] و ضماد او جهة [illegible] مفید و [illegible] و قدر شربتش [illegible] مضر [illegible] و مصلحش [illegible]
و مضر به و مصلح آن کاسنی و قدر شربتش [illegible] کشمش اسم فارسی [illegible]
[illegible] و بهترین او سبز [illegible] کشنیز [illegible] کف الکلب [illegible]
و در [illegible] کشوت [illegible] کط [illegible] کعک [illegible] کف [illegible]
کفری [illegible] اسم فارسی [illegible] اسم فارسی [illegible] اسم فارسی [illegible] اسم فارسی
[illegible] کفته اسم فارسی [illegible] کفشیر [illegible] اسم فارسی [illegible] کعب [illegible]
[illegible] و بهترین او [illegible]
[illegible] و قدر شربتش [illegible]
کف ابی [illegible] کعک [illegible] کعابه اسم فارسی [illegible] کف الضبع [illegible]
[illegible]
[illegible] گرم و خشک و ملطف اخلاط و مقطع و محلل
و جالی [illegible] کف [illegible]
رافع [illegible] کف ابن [illegible] نباتی است [illegible]
[illegible] کف الضبع [illegible]
[illegible] کف آدم [illegible]
[illegible]
[illegible] کف
الاجذم کف الجذماء [illegible]
[illegible] کف عائشه [illegible] کف العقاب [illegible] کف النسر [illegible]

اسم [illegible] کف الضبع [illegible] کف الکلب [illegible] کف الاسد [illegible] کف مریم [illegible]
[illegible] کف الذئب و کف الارنب [illegible] کفری [illegible]
[illegible] مذکور شد و کفرا [illegible]
[illegible] گرم و خشک [illegible]
[illegible]
[illegible]
و ضماد او مقوی معده و [illegible]
بسیار [illegible] و در جمیع افعال قوی تر از [illegible] مقوی معده و رافع نزف الدم [illegible]
[illegible] و اسهال [illegible] و قابض و مقوی معده و رافع اسهال [illegible]
[illegible] روغن کفری که بعد از رسیدن طلع [illegible] کرده با مساوی آن روغن زیتون [illegible]
داده [illegible] و رافع [illegible] مقوی [illegible]
[illegible] کف الیهود [illegible] اسم فارسی [illegible]
کف مس اسم فارسی [illegible] النحاس است کفک اسم فارسی [illegible] است کفشه اسم فارسی [illegible] کف اسم فارسی
زبد است کگر اسم هندی [illegible] کلاب [illegible] اسم ترکی [illegible] کلابه [illegible] اسم ترکی [illegible]
کلکو اسم [illegible] کلج بفارسی [illegible] کلن اسم [illegible] از هند آرند و فلفل [illegible]
[illegible] کلیه بفارسی گرده [illegible]
خلط غلیظ و سریع الفساد و مقوی گرده و [illegible] و بهترین او از حیوان جوان فربه و مصلحش [illegible]
و [illegible] کلب [illegible] کلب

[illegible] و جهة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تناول نمایند و جهة جذام مجرب است [illegible] و جهة جنون و مالیخولیا قوی الاثر است و [illegible] بقدر [illegible]
رافع سموم و [illegible] شیر او که بعد از زائیدن اول [illegible] و رافع [illegible] البول [illegible]
و چون [illegible] نکشوده او را [illegible] که با آب یکسان شود [illegible] گندم را با آن آب [illegible]
[illegible] گندم [illegible]
[illegible]
چون [illegible] مرغ [illegible]
رافع [illegible] استخوان [illegible]
[illegible]
زخمهای [illegible] و مانع [illegible] موی [illegible]
مانع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کلب الماء [illegible]
[illegible]
[illegible]
جهة [illegible] کلب [illegible]
مانند [illegible]
[illegible]
[illegible]

دانعال کلب بحری ... کلب الماء ... کلب ... کلس ... اول اسم جص ... است که

سوختن ... بسبب احتراق ...

ومثال آن ... مطلق آن مراد ... جالینوس ... کلس ...

[illegible]

ازیش است کهیام اسم هندی تخم انجره است کتا اسم هندی ... است کلونجی اسم هندی عنب الثعلب است اکیل اسم ... است

کلچین اسم ترکی قنفذ است کندر صمغیست مخصوص بلاد شحر و عمان و جبال یمن و سند ...

[illegible]

[illegible]

کمازریسانی و برگ او جمع کنند بهترین اقسام و لادن عنبری نامند و چه ازان رطوبتی بر موی بز کوهی نشیند و چیدن ...
آن نبات چسپیده و ازان جدا کنند زبونتر از قسم اول و چه بر پشم مراعی چسپیده و با خاک و ریگ آمیخته باشد و زبونتر
از همه است و بعضی تصریح نموده‌اند که رطوبتیست که از قسمی که نوعی از لبلابست بر موی مراعی چسپیده و بهترین او نرم و
خوشبوی سیاه مایل بسرخی و بزرگست در دوم گرم و در اول خشک و لطیف و جاذب و با قوه قابضه و منضج قوی و محلل
و مفتح دهن رگهاء و مدر بول و حیض و عرق و شیر و مخرج جنین و مشیمه و مقوی معده و رافع فواق و دردهای بارده و با شراب
قابض طبع و طلای او جهت درد سر و صلابت معده و جگر و التیام زخمهای کهنه و با شراب جهت آثار قروح و قابض و زخم او
جهت صلابت رحم و خناق و احتباس حیض و با روغن گل که بر یافوخ اطفال طلا کنند جهت نزلات و بر فقرات ایشان و بر معده
جهت تقویت ایشان و رفع عطش و سیلان آب دهان و با پیه خوک جهت ورم مقعد و در آن و حقنه او با روغن گل
جهت پیچ بارد و طلای او با روغن گل جهت سوختگی آتش و با روغن مورد جهت تقویت موی و منع ریختن آن و بخور او جهت
گریزانیدن هوام موثر چون بعد از زوال کردن بان بخور کنند بیس ... آبدان زنی قابل حمل نخواهد بود
و الا فلا و مضر مثل و مصلحش ... و موجب ... و مصلحش سنبل و می و قدر شربتش تا ... و روغن لادن که
بکوبند و اورا در یک رطل روغن زیتون و کنجد حل نموده روز دیگر به آتش ملایم بگذارند که قریب ... و روغن سوز
جهت برودت اعضا و تقویت معده و زکام رطوبی و سیاه کردن موی و تقویت او مفیدست لاجورد معدنی معروفست
و بهترین او صاف شفافست که کبودی او بسرخی و سبزی مایل باشد و ... از سنگ مرمر ... و رنگ
و سنگ ... دهند و ... غیر مغشوش او و مستعمل در طب غیر مغسول است در اول
گرم و مغسول او در اول سرد و در دوم خشک و مسهل سودا و اخلاط غلیظ محلوط بخون و ... آن ... و
و بالخاصیه رافع سودای هوائی قلب و جلای است و تعلیق او رافع خوف و مفرح و مقوی دل و جالی و با قوه
قابضه و رافع امراض سوداوی ... و توحش و بخارات غلیظ ... و اکتحال او جهت ... و
و جمیع ... و ... و ریختن مژگان ... و قروح ساعیه و نفوخ او جهت رعاف و غرغره او با روغن ...
جهت حفظ جنین از اسقاط و طلای او با سرکه جهت ... موی و قلع ثآلیل و برص مفید و مضر فم معده و مصلحش
مصطکی و موجب ... و مصلحش کتیرا و عسل و قدر شربتش از نیم تا ... و بدلش ... لاجورد مکان

۱۹

اسم فارسی نباتیست معروف و در ربیع ... عرض میکنند و پیاز او را بادرنجبویه ... الما حفر کوبیده بگوشت ... با آب ...
روغن بمانند طلای او را جهت عرق النسا مجرب یافته‌اند لالای اسم فارسی نباتیست برگش شبیه ببرگ ... و ...
در سر ... و گلش مانند شقایق و بزرگ‌تر از آن و تخمش مانند خیار و بقدر فندقی و طولانی و در جند ...
او چیزی شبیه بابریشم مطبوخ و بسیار نرم و در پرده بیرونش سیاه و مغزش سفید و ... بقدر ...
با تفریح و ... و مرخی کننده ... و منوم و قلیل الحرارت و با رطوبت غالبه ... و ...
... و قدر شربتش ... لاغیه نوعی از یتوعات است و ابو ... کوید ... از مطلق ... مراد ... و او را در
... نامند ... برگش ... سیاه ... و برگش ... و گلش ...
و تخمش مانند خشخاش در آخر سیم گرم و خشک و شیر او مسهل قوی و ... جلد و منفی ... برگ و تخم او ...
اثر دارد و کشنده ... و ... استسقای ... و اخراج ... و ... قوی تر ... جمع کرده
استعمال ... و قدر شربتش ... و ... مخلوط آن ... و از برگش مطبوخ ...
تا یک درم ... و مصلحش ... لالا رازی کوید ... خوشبوی ...
... سیلان خون ... و مصلحش تخم مورد است لامی ... خوشبوی ...
و ... و مصطکی ... در اول گرم و در دوم خشک و ... و ملطف ... و منضج ...
و ... اعضا و امراض ... و طلای او جهت ... و تحلیل ... و رفع ... و ...
اعضا و ... اطفال ... و ... و مصلحش ... و قدر شربتش ... لاجی
اسم هندی ... لاجورد ... لاغوس ... یونانی ... است
لا ... یونانی ... بربری ... لاکسوس یونانی ... لال اسم هندی ... است
لالرعی خشخاش مجرب است لاک اسم فارسی ... لالب ... لالرخ اسم فارسی ... لبلاب
اسم جنس نباتیست که شاخهای او ... و ... بزرگ ... کبیر ... لبلاب ... سفید
سیاه ... و سفید ... و ... شاخ ... و برگش مانند برگ لوبیا ...
و سیاه ... و برگ ... و ...

و تخم او در غلافی ... مایل بسرخی ... اقسام کبیر و صغیر ... است و مرکب القوی ... تر ... در دوم گرم ... و خشک و ... ابن ماسویه گرم است و او مفتح سده و ملین طبع و محلل و آب او ... العظم
و چون بگوشت ... تقطیع او ... اسهال او کمتر و آب ... و برگ ... که ... المساکین
جهت ... و سوختگی آتش و درد سر و امراض سینه و آب او جهت ... و با خیار شنبر جهت ورم مفاصل
و ... و ... بعد ... از ... و جهت ... و ... برگ تازه او جهت ... مطبوخ او ...
جهت تحلیل اورام و درد ... و ... و عسل جهت ... و با روغن زیتون ...
در ... و ... موم روغن جهت سوختگی آتش مفیدست و ... سیاه کننده موی ...
و ... و ... اقسام ... بعد از ظهر ... آب او ...
... و ... و ... طلا و ... مطبوخ او جهت التیام جراحات
... و سوختگی آتش ... و ... مایل بسیاهی است ...
و ... و ... رطل ... در ... مغره قاطع نزف الدم ...
و خشک و رافع قروح ... و التیام دهنده جراحات و ... لبلاب ... عصب و ... مانع حمل و قاطع
حیض و قدر شربتش از ... لبلاب صغیر با قوه ... و مسهل مره الصفرا و ... رافع
... و ... و بخار ... و ... و تفتیح سده ...
از آب او ... لبیخ اسم عربی درختیست عظیم ... در صعید مصر ... و ... شبیه ... و ...
... بعد از ... و بار آمده ... رازی ... و ... اهل مصر ...
و ... در دوم ... و خشک ...
قاطع نزف الدم و رافع درد دندان و طلای او مقوی ... و ... و مورد ...
از مفصل ... و ... هوام ... و مقوی معده و ... و مورث ثقل معده است
لبن ... شیر ... و ... و ... و ... در اول گرم و خشک و مائیه
در دوم ... در اول ... خشک ... شیر هر حیوانی ... و ... و رطوبت ... از

ابها

از اجزای ثلاثه متفاوت میباشد و شیر اکثر حیوانات بانفراده مذکور میشود و امور کلیه
و مشترکه در اینجا مرقوم میکردد و هرچه در تغذیه انسان است از حیوانیست که اقرب بولادت
انسان باشد و لهذا شیر کاو بهتر از سایر شیرهاست و بعد از آن شیر بز و کوسفند و آهو و
شتر و الاغ و اسب و خرکوش و خوک و غیره و در تداوی قوی اند و انفع و کوسفند و بز
در تغذیه و همچنین تعلیف و فصل و سن مختلف میباشد چه هرگاه مسکرات و مخدرات
تغذیه حیوان کنند مثل بنک و خشخاش و مانند آن شیر او مخدر و مسکر میشود و اگر تعلیف
بمسهلات و قوابض و مبردات و مرطبات و مسخنات و مغلظات و ملطفات و امثال
آن نمایند متبدل میکردد و شیر تازه دوشیده با حرارت لطیفه است و ان بعد از
سرد شدن زایل میشود پس باید در حین استعمال گرم نمود تا موجب سرعت نفوذ او گردد
و از مطلق شیر بدون قید مراد شیر کاو است و در تغذیه بعد از گوشت و تخم نیمبرشت
موافق‌ترین اغذیه و هرچه جبنیت در او غالب باشد مسدد است و الا مفتح و طلای اقسام
آن موافق ورم مقعد و قرحه و درون آن و قرحه مثانه و اورام عانه و رحم است
و استعمال شیر بعد از ترشیها و با آب و یا میوه‌های تازه و ماهی و پیاز و امثال آن
جایز نیست چه مادامی که از معده نگذشته باشد چیزی خوردن و خوابیدن مفسد آن
با وجود اخلاط فاسد در بدن استعمال او را مهلک دانسته‌اند و قبل از انقضای چهل روز
از ولادت و در زمستان بسبب غلظت و قرب الولاده را بسبب غلبه استعمال جایز
نیست و اخر فصل بهار و تابستان بسبب استعمال او اولیست و اکثار او مورث شهاد و تولد
قمل ... و سوء ... سریع الاستحاله بدخانیه و در اماکن حاره معده ضعیف باعث عفونت
و موافق سوداوین و بالبی المزاج و معتادین افیون و قلیل او در تغذیه و کثیرش در
تلیین طبع قوی‌تر و مجموع شیرها ملطف و جالی و دافع اخلاط سوخته و موافق اعضای تناسل
لبن البقر شیر کاو است و کاو میش را ذخیره است و اغلظ از آن و هرچه در او اکثر منیت ...

و مایه و جبنیت کمتر و مایل باعتدال و غلیظتر از سایر و تازه دوشیده آن که سرد نشده نوشند مسهل و ملین و منضج
و مسیر [illegible] الهضم و کثیر الغذا و نیکو کننده رنگ و مولد منی و مدر فضلات و مقوی جوهر دماغ و تریاق سموم است [illegible]
و حافظ رطوبات اصلی و مدر طمث و مرطب دماغ و جهت تسحیج [illegible] و غم و وسواس و تقویت بدن و قروح ریه و سل که
با تب [illegible] باشد و امراض [illegible] و جرب و قوبا و حکه و جذام و کلف و [illegible] او جهت طول عمر و بالیدن [illegible]
جهت فربهی [illegible] بدن و دفع کردن او با [illegible] جهت اسهال و قطور و طلای او جهت اکثر امراض چشم [illegible]
مایئس العلاج از مدد او و [illegible] صحیح [illegible] و بالند جهت طرفه و با انزروت جهت ناخنه و سبل و شرناق و طلای او
با سفیده تخم مرغ جهت نقرس و اورام حاره مجرب و با افیون و موم با روغن زیتون رافع درد نقرس حار [illegible]
از [illegible] با شکر [illegible] و [illegible] صاحبان سپرز و ورم احشا و جگر و ضعف عصب و [illegible] و سدد و صرع و [illegible]
و [illegible] و صاحبان [illegible] رطوبی و [illegible] او مورث سنگ مثانه و کرده و تولد قمل و برص و [illegible]
الاستسقا [illegible] غالب [illegible] با شهد و شکر مانع انجماد اوست و [illegible]
قشعریره و عرق سرد و غشی و اختلاط عقل و خفقان [illegible] و دافع آن [illegible]
با [illegible] و دستور [illegible] گرم است [illegible] شربت [illegible] مجربات [illegible]

لبن الضان شیر گوسفند است و جبنیه و [illegible] او غالب است و غلیظتر از شیر [illegible]
تقویت باه [illegible] جماع [illegible] و تقویت [illegible] دماغ و [illegible] و نفث الدم [illegible]
با ورام و [illegible] سایر افعال و مضرات مانند سایر شیرها است. **لبن المعز** شیر بز [illegible]
او غالب [illegible] و رطوبت او زیاده و مدر فضلات و [illegible] و جراحات [illegible] و حلق و مثانه و [illegible]
و دق و [illegible] او در ورم [illegible] و [illegible] ان [illegible] کثیر او [illegible]
نفث الدم و [illegible] و علل [illegible] است و در سایر افعال مانند [illegible] و از آن لطیفتر و [illegible]
و دستور [illegible] **لبن البقر** شیر زنان موافق ترین شیرها است و از [illegible] است و مدر بول
و مرطب دماغ و [illegible] مفتح سده [illegible] و دافع [illegible] و [illegible] خشکی دماغ و
[illegible] و اختلاط عقل [illegible] و قطور او جهت درد چشم و [illegible] دماغ و درد گوش

و ورم [illegible] مفید و قدر شربتش از ده وقیه تا نیم رطل و بدلش شیر الاغ است و جمعی [illegible]
بدوشند و [illegible] یا در زیر آن [illegible] زن [illegible] و [illegible] و [illegible] شیر زنان سایر
البان [illegible] برادی ناخن بر [illegible] جمع شود [illegible] که باشد باعتدال قوام **لبن اللقاح**
شیر شتر است و [illegible] اعتدال [illegible] از او [illegible] و [illegible] الکرم و [illegible] بول [illegible]
[illegible] و [illegible] مقوی [illegible] شیر محرک باه [illegible]
و اورام صلبه [illegible] و ضیق النفس و [illegible] و استسقای زقی و طبلی و علل سپرز و بواسیر نافع است و چون
با بول شتر [illegible] مسهل زرداب [illegible] از ده وقیه [illegible] تا یک رطل [illegible]
بارد و [illegible] مانند روغن بادام [illegible] و بادام تلخ [illegible] و باید شتر [illegible] روز
قبل از استعمال شیر او [illegible] از بابونه و [illegible] و در [illegible] **لبن الاتان** شیر الاغ است
[illegible] غالب و [illegible] قلیل الجبنیه و [illegible] شیرها [illegible] مفرح عالی و مفتح و
[illegible] سده و [illegible] و دق [illegible] و [illegible] النفس حار و نفث الدم
و [illegible] و صفرا و جراحات [illegible] و [illegible] بول و حرقة البول و قرحه امعا و زحیر و حقنه او جهت جراحت
امعا و [illegible] جهت تقویت لثه و دندان [illegible] و جهت اورام حار
ظاهر [illegible] با زعفران و جهت [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و قدر شربتش از ده وقیه تا نیم رطل است و با شکر [illegible] و روغن [illegible] و در [illegible] و امثال آن تعلیف او
[illegible] **لبن الرماک** شیر مادیان است [illegible]
از سایر شیرها مفرح و محرک باه و [illegible] بول و موافق قرحه مثانه و [illegible] بول [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و از خواص اوست که [illegible]
از او [illegible] در آن [illegible] زیاده [illegible] و از مجربات [illegible]
و [illegible] شیر مادیان [illegible] و [illegible] **لبن الخنازیر** شیر خوک است [illegible]
بغایت ممدوح و موافق سل و دق و [illegible] **لبن الغزال** **لبن الحمار الوحش** شیر آهو و [illegible]

[illegible] او بیان [illegible] و در تجربیات اقوی است **لبن الخفاش** **لبن الکلب** شیر [illegible] او در نهایت
گرمی و در غایت [illegible] **لبن الحامض** [illegible] شد و در دوم سرد و در سوم
مرطب و [illegible] و غذائیت او [illegible] زیاده و در سایر افعال قریب
[illegible] و [illegible] هضم و [illegible] مولد خلط خام و [illegible]
[illegible] و [illegible] پرورده است **لبا** بفارسی [illegible] آغوز
نامند و آن شیر غلیظی است که بعد از [illegible] ولادت [illegible] چهار روز [illegible] ده رطل شیر [illegible]
غلیظ [illegible] و [illegible] مورث [illegible] و تولد [illegible]
و [illegible] **لبن الصلح** [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] خرد و [illegible]
[illegible] **لبن الیتوعات** شیر نباتات
[illegible] و [illegible] و مجموع آن [illegible] و مسهل [illegible]
در [illegible] **لباب القرطم** [illegible] **لباب القوم** و **لباب الخطم** و **لباب**
البزر و **لباب القمح** [illegible] **لباب الفطر** [illegible] **لبروث** [illegible]
لبنی [illegible] **لبیان** [illegible] **لبا** [illegible]
اسم [illegible] **لبنی** [illegible] **لباب** [illegible]
لبانه [illegible] **لجی** [illegible] **لجاج** [illegible]
[illegible] **لحوم** اقسام گوشت [illegible] در اینجا قوانین کلیه [illegible]
واقع شد که سید الطعام اللحوم اغذیه ان [illegible] نباتات و حیوان [illegible]
و در استحاله [illegible] نباتات [illegible] فعل کند تحلیل و استحاله و
تفریق و عقد و تغذیه [illegible] در حیوان [illegible] فعل [illegible] تفریق
و [illegible] و استحاله و [illegible]

و در لحوم محتاج به دو فعل است که تشبیه [illegible] پس لحومات بهتر از سایر اغذیه است و بهترین
طیور متوسط [illegible] که قریب بمرغ خانگی باشد مثل کبک و تذرو و امثال آن و بهترین مواشی
گوسفند [illegible] که زیاده بر یکسال [illegible] از شش ماه [illegible] باشد و بعد از آن گوساله یکساله
[illegible] جوان [illegible] و وحش بهترین او آهو بره و بچه بز کوهی و در مزاج صاحب
[illegible] و قوی الحرارت گوشتهای غلیظ مناسب است و هر چه از شکم حیوان بیرون آورده [illegible]
و آنچه بکمال نرسیده [illegible] در [illegible] و [illegible] مورث امراض [illegible]
در روزی دو بار خوردن گوشت ممنوع است [illegible] بر طبیعت [illegible] است و مداومت
لحوم موجب [illegible] و [illegible] و [illegible] و صفات [illegible] است و بسیار برخوردن
آن باعث ضعف [illegible] و سقوط قوه [illegible] و شرب بعد از آن [illegible]
[illegible] و جمع کردن با شیر و تخم مرغ جایز نیست و هر چند [illegible] در کوبیدن و [illegible]
او کنند بهتر و گوشت [illegible] سریع النفوذ و موافق [illegible] و ضعیف القوة است **لحیة التیس**
دوای [illegible] قلیل العدد [illegible]
بر زمین و در [illegible] نامند و [illegible] و جمعی دیگر
گویند که [illegible] و [illegible] و جمعی
[illegible] سفید و [illegible]
نوعی [illegible] و [illegible] را [illegible]
نامند و [illegible] و از جمیع [illegible] و [illegible] **لحیة التیس**
عصاره [illegible] و در [illegible] از اجزای تریاق فاروق و قاطع
نفث الدم و حیض و اسهال [illegible] و دافع قرحه امعا و قرحه ریه و [illegible] اعضای
ضعیف و [illegible] و [illegible] از عصاره او تا [illegible] و از برگ
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] با موم روغن جهت [illegible]

اتش و اورام حاره و خوردن ان جهة قرحه امعا و تقویه معده و منع ریختن مواد و با و نافع و مجرب
کرده و مصلحش عناب و بدلش حصص و اقاقیاست و ابی خالد افریقی و امین الدوله و حبیبی دیگر
بیان نمودند که نبات ... برگ مایل بسرخی و درخشنده و سرخی او مایل بسیاهی و بقدر
شبری و اکثر در تحت زمین و چهار انگشت ان از زمین پدید است و در شوره زارها میروید و این قول
اصح میباشد و بیخ گیاه مزبور نوعی از طراثیث است و محمد ابن زکریا خوردن لحیة التیس را نافع سموم
دانسته است **لحاء الذهب** صمغ ... تنکار است و سعدی او در بورق مذکور شد **لحاء العوسج**
بضم اول شعر الغول است **لحا** ... بکسر اول پوست بیخ نبات ... باریکست **لحیة الحمار**
پرسیاوشان است **لحیای** ... قوس است و گویند حوفست **لحام الصاغة** از اقسام تنکار است
و مذکور شد **لخینی** ... بلغة یونانی و نوعی از خرمای برلیت نبات او قریب بذرعی و گلش
بنفش و بری و جبلی میباشد و دانه او سیاه و تلخ بقدر عدسی و نبو و بعضی سراج القطرب
دانسته گرم و ۲ م از تخم او مسهل قوی است و رافع ... عقرب بشباله و نفخ شده و رافع یرقان و قدر
شربت از نبات او ... است و چون کحل ورا برادی عقرب ... کشنده است **لحیة الابل**
خزامی است **لذاق الذهب** مثل ... الذهب است **لذاق الحمام و لذاق الحجر** ضیع البلاط است **لسان**
زبان حیوانات سریع الانحدار و مرطب بدن و با ادویه حاره مولد منی و سریع الاستحاله
بخلط متعفن و مصلحش سرکه و کشنیز و زیره است **لسان الحمل** بفارسی بارتنگ و بترکی باغ بر باغ
نامند و از جنس ... است ... برگ ... پراکنده
و مایل بطرف زمین و گلش در طرف ساق و زرد و تخمش سیاه و کوچک و ساق ... او بستور
پراکنده و مایل بسرخی و قریب بذرعی میشود و تخمش ریزه تر از تخم صغیر و گلش مانند او و بیخ او
و بازغیه و نبات بسطری ان تا بقدر انگشتی و منافع کبیر زیاده بر صغیر و از ... او سرد ...
در دوم سرد و خشک و برگ و تخم او الطف و جالی و رادع و قابض و مقوی جگر و مفتح و حابس
نزف الدم جمیع عضا و پخته برگ و بیخ او با نمک و سرکه و عدس رافع اسهال دموی و عصاره او

ملولتا

سکی تشنگی و جهة ... و ... و سل و نفث الدم ... و جگر و خفقان و ... و صرع و تبهای
حاره و ربو و جوشش دهان ... و قرحه یرو فی الدم و ... کرده و حرقة البول و سیلان حیض و خونا
بواسیر و ضماد و ... جهة التیام زخمها و ورم ان و ... تشنگی ... داء الفیل و قروح خبیثه
و ساعیه و اکله نار فارسی و قطور اب او جهة درد گوش حار و امراض چشم و حمول او جهة درد رحم
و اختناق او نوا ... ضماد برگ او ... زخمها و التیام ... تازه او و رادع اورام
حاره و شری و با نمک رافع ... خشک ... و باسفیدابجة با ... و مضمضه ... و
طبیخ بیخ ان جهة امراض دهان نافع و گویند مضر ریه است و مصلحش عسل و عصاره او مضر سپرز
و مصلحش مصطکی و قدر شربت از آب او دل تا نیم رطل و بدلش حماض بستانی است و گویند با
طباشیر سه عدد بیخ او را چون با چهار وقیه شراب ممزوج با اب بنوشند رافع تب غب و چهار عدد
ان رافع تب ربع است و تخم او در افعال مانند عصاره ان و بو داده او قابض و مقوی و مقوی
امعا و رافع زحیر و قدر شربتش تا ... است و عرق ... در تقویه قوه ماسکه بیعدیل و در
سایر افعال ضعیفتر از عصاره او است **لسان الثور** بفارسی گاوزبان مانند برگ نبات او خشونه
و سطر و مایل بسیاهی و مفروشش بر زمین و برروی ان نقطهای سفید شبیه بخار و رغبت
دار و ساقش قریب بذرعی و ... شاخهای او با زغب و باریک و سفید و گلش ...
شکل کل ... و تخمش ... در جبال ... الوجود است و قسمی که در اصفهان و
بعضی بلاد گاوزبان سبد ... و گل او لاجوردی و کوچک و مدور میباشد و در اول
گرم و تر و قوتش تا هفت سال باقیست و گل او الطف و جمیع اجزای او مفرح و مقوی
اعضای رییه و حواس و مسهل مره السودا و صفرا و جهة امراض سوداوی و سرسام و برسام
و خفقان و مالیخولیا و خفقان و خشونة سینه و سرفه و ضیق النفس و ... رخسار و سنگ مثانه
و یرقان و تقویه حراره ... موثر و مفرح و مصلحش صندل و قدر شربت از ...
تا چهار وقیه و از جرم او ... و بدلش بوزن او ابریشم محرق و چهار دانگ آن پوست

ترنج است و چون از رب او و اب سیب و اب مویز شراب ترتیب دهند ده آن او تفریح کبد یک رطل
شراب بیکند بدون ازالة عقل و ۳ ام گل او با یک درم بهم طین ارمنی و ۳ ام شکر رافع خفقان ...
و عرق گاوزبان جهة امراض سوداوی مفید و در سایر افعال ضعیفتر از او و شربتش ...
و برگ سوخته او جهة قلاع اطفال ... بن دندان و حرارة دهان مفید است **لسان الایل** ...
الایل است نباتش ما بین گیاه و درخت و پرشاخ و پراکنده و مربع و مایل بسفیدی و برگش
شبیه برگ ... و دراز ... و باز غب ... سفید و ثقیل الرایحه مایل بکوچک
و ثمرش زرد و مایل به ... و منبت او زمینهای درشت و در دوم سرد و خشک و نزد بعضی
گرم است مجفف قروح ظاهر و ... رافع سم ... و طبیخ برگ و شاخ
او مدر حیض و بول و مخرج جنین و رافع ... زبان و با ... سیاه کننده موی و ... جهة
التیام جراحات و تنقیه ... و ... مطبوخ او مسکن جگر فرح و ... و ذکر و اب پخته
او با عناب و مویز منضج ... رافع التهاب و ... و مصلحش صمغ و قدر شربت از اب
او ۲ وقیه و از جرم او تا ۳ م است و چون ... او را با یک رطل اب انگور شراب ترتیب دهند
جهة قرحه کرده و مثانه و نفث الدم و سرفه و ... عصل و ... حیض نافع و قدر شربتش
تا یک رطل است **لسان العصافیر** بفارسی زبان گنجشک گویند و درختیست قسمی از درخت ... است
و عظیم است برگش شبیه ببرگ بادام و ثمرش عریض و طولانی و متفرق و در جوف هر یک
دانه از تخم خربزه و دراز تر شبیه بزبان گنجشک و سرخ و مغز او سفید مایل بزردی و
باشد ... و قوتش تا ده سال باقیست ... گرم و خشک و مسکن ریاح غلیظ و درد
پهلو و کمر و رحم ... و مدر بول و ... و بالخاصیه ... محرک باه
و جهة خفقان و ضیق النفس و سرفه و تقویه اعضاء تناسل و ... او با زعفران و عسل
بعد از طهر جهة اعانت حمل از مجربات است و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز و شربتش تا ۳ م
و بدلش جوز بوا بوزن او و ... نزد بعضی کردکان ...

بوزنا

بوزن او و برگش ... زخمها و التیام و ... و ضماد پوست او با سرکه جهة ... و فضلات
مفید است **لسان السبع** نباتیست برگش دراز و اطراف او مانند اره و صلب و سبز مایل
بسفیدی و زردی و شاخهای او پراکنده و بقدر دو ذرع و برسر ان قبه و ... و گلش
بنفش و بیخ او مربع و سیاه و ... است در سیم گرم و خشک و طبیخ او جهة ... کرده
و مثانه و ... جهة ... حیض و اخراج ... نافع است **لسان الکلب** ... و بعضی لسان الحمل
و نزد بعضی حماض صغیر است و مذکور شد و نزد ... نباتیست برگش شبیه ببرگ ... تنگ
و دراز تر ... نرم و اطراف ... زیاده بر دو ذرع و شعبه او بسیار
و گره دار و باریک و گلش ... باریک و در اول ... دیده و ...
... و ... سفید و ... اسمانی باریک و ... در اول گرم و
در دوم خشک و طبیخ او بقدر یک رطل رافع سپرز و ضمادش جهة التیام زخمهای تازه ...
آوردن زخمهای کهنه موثر است **لسان الثور** نباتیست ... و ... ذوال الشوک ...
عریض و مفروشش بر زمین و ... در خشونت مثل برگ گاوزبان و ... از میان
برگها میروید بقدر ذرعی و برسر ان گلی ... مانند خیار و خام و پخته او ماکول ... در
دوم سرد و تر و جهة علل زبان حیوانات بغایت موثر و رافع خفقان و حرارة معده و
امراض دهان و قلاع حاره است **لسن** بلغة هندی ثوم است **لسون** بهندی سپستان است
لسه بال ... سلمون است **لسوعود** ... مغربی او لیمون ... است **لسوعود** ... بلغة ...
قرفه است **لسان البحر** سپستان است **لسودطین** سلاقت است **لصیمی** اذان الدب نیز
گویند برگش شبیه ببرگ ... تنگ و کوچکتر و درشت و ساقش بطول انگشت و نی یا ده برذرعی
و گلش بقدر فندق و ... دار و برجاده ... و اصیغی ... گویند و در ...
... است در اخر اول گرم و خشک و محلل و جالی و طبیخ او با عسل جهة سرفه و بارد ...
و ضمادش با روغن گل سرخ جهة ... ورم بغایت مفید و ... و غسول او سرخ

معظم

کننده زخارست لصف کبر است و بلغت هندی اسم حرف است لعبت بربری بجمی است [illegible]
در بیخ او مانند [illegible] و تلخ و شده و در کلام معروف تریاق است و لسان العصافیر بعضی بایی اسم
ستی [illegible] و در دوم گرم و خشک و بغایت منهی است و مدر خون حیض و بواسیر و قاطع
بلغم و محلل ریاح و جهت مفاصل و امثال آن نافعست و اراری جهت رفع سموم [illegible]
مداومت او [illegible] سرخی [illegible] او مورث امراض حاره و مصدع و مصلحش [illegible]
و قدر شربتش [illegible] و بدلش بوزن او تودری و مثل او مغز کردکان است لعبه بربری
لعبه مره [illegible] لیب شقایق النعمان است لعل بدخشی فنقنس است لعل
سوراخ لال هندی و [illegible] و قسم نفیس است و در کتب احجار قدیم ذکر او نشده و مؤلف منافع
الاحجار و لباب الصناعة تصریح نموده اند که از [illegible] سال پیش از این است که بسبب زلزله عظیم کوه بدخشان
منهدم گشته لعل ظاهر شد و از جنس یاقوت و استحکام [illegible] او نیست و بجهت اختلاف مکان
تکون بعید نیست چه قدما یاقوت را با قسام مختلف ذکر کرده اند و قسمی را ورنگ مانند او تعریف
کرده اند و در منافع عجیب مجرب مثل یاقوت احمر و در تفریح و تقویه دل و باهره قوی تر از
یاقوت است و منع فواد شرب او حابس خون بواسیر و رافع سموم و در جمیع علل سوداوی
و اعصاب قوی التاثیر است و قدر شربتش از یک قیراط تا یک دانگ و بعضی تا نیم مثقال تجویز کرده اند
لفاح هم [illegible] بفارسی [illegible] نامند و آن ثمر یبروح است و بیخ لفاح عبارت از یبروح
است و مذکور خواهد شد و قسم ماده او را برگش عریض و مفروش بر زمین و شبیه برگ
کاهو و از آن کوچکتر و مایل بسیاهی و ثقیل الرایحه و گلش سفید و ثمرش از زیتون بزرگتر و
زرد تر و بسیار خوشبو و بعد از رسیدن با عطریه و مایل بشیرینی و او را تفاح الجن نامند
و تخم او شبیه بتخم سیب و بیخ او دو سه عدد و بیکدیگر متصل و ظاهرش سیاه و باطنش سفید و پوست
بیخ او ستبر و شکل بیخ او مانند [illegible] و شبیه بصورت انسان و دو دست و پا و شبیه ببلوط که آن
را بیروح الصنم مینامند و را ونیست و قسم نر او را برگ [illegible] و مانند برگ چغندر و سفید تر و ثمرش [illegible]

لینارد [illegible]

وزن او دو بخش [illegible] است و صنفی که از نبت مغایر و مواقع سایه دار و برگش کم عرض و دراز
طول [illegible] و مایل بسفیدی و چسبناک و ثمر و بیخش دراز و الطیف الاجسام و سفید او را
خوبترین اقسام است و قوتش تا چهار سال باقیست و خوبترین اجزا پوست بیخ لفاح است و مستعمل
از آن عصاره و آب و بیخ او و پوست بیخ او و ست در آخر سیم سرد و خشک و ثمرش سرد و تر و جوف
بیخ او عدیم القوه [illegible] و مجفف و مسکن جریان مواد حاره و غلیان خون و صفرا و [illegible]
و شکم و گیاه او مدر [illegible] و از پوست بیخ او بوزن [illegible] منقی بلغم و مره السوداء و جهت حرقة البول
و خفقان حار و اسهال و سموم و رافع [illegible] و طلاء او مولد [illegible] در جمیع زمان و جهت ورم سرخ
اورام حاره و با آرد و جو جهت ورم [illegible] مفاصل حار و با عسل و روغن زیتون جهت [illegible] و با سرکه جهت باد
سرخ که حمره مانند و طلاء برگش و [illegible] و نمش و کلف و [illegible] و جهت درد دندان سفید و [illegible]
با فتلاط [illegible] و سیلان و عشان و [illegible] و حزول بری و سل و [illegible] شربتش [illegible]
و بدلش [illegible] نیم از تخم او [illegible] کننده خسارت که از حمام بسیار گرم او ری [illegible]
آن با اندک [illegible] و شکر [illegible] و بیخ او با گوگرد [illegible] برگ و با آرد
جو جهت اورام حاره و برگش نافع است و از خواص او است که چون بیخ لفاح را با عاج [illegible] ساعت
بگوشت نند نرم و مطبوخ گردد و [illegible] مقوی او [illegible] و با پوست انار و مورد جهت تکمیل
صناعت از مجربات شمرده اند لفت در قسمی است از برگ و منقبض نواحی شام و در تری و سبزی
مستعمل میشود و در خشکی [illegible] و [illegible] ابی خالد کویند که مراد از قول [illegible]
و [illegible] اد است طلای برگ خشک [illegible] و رافع مرض [illegible] و [illegible] او رافع
[illegible] بوریس [illegible] لفت الکلب خیولیت که از نک [illegible] ذکر شد لفت
لفاح بری یبروح الصنم است لوفیقس حمات لعلق لیف [illegible] لکلک [illegible]
که [illegible] و او [illegible] در آخر سیم گرم و خشک و گوشت او جهت خدام و
تقویه و ضعف باه و [illegible] نافع [illegible] در جمیع

معظم

افعال قوی [illegible] و عالی [illegible] و آثار [illegible] او [illegible] کننده سوری و رافع صریح است و زهرة او رافع
شبکوری و [illegible] اورام [illegible] و صبح [illegible] لفاح [illegible] است لقطیه
صنع [illegible] الک لفا [illegible] نامند [illegible] او کرمانی [illegible]
قریب [illegible] و گویند [illegible] بنات [illegible] و در آخر [illegible] جمع میکنند [illegible]
تا ده سال باقیست و در دوم گرم و در سیم خشک و مستعمل [illegible] و طریق [illegible]
او در دستور اول مذکور است و او مقوی جگر و معده و منضج [illegible] و دافع [illegible]
و محلل اورام و منقی اخلاط بارده و بلغمیه لاغر کننده بدن و [illegible] استسقاء لحمی [illegible] و [illegible]
و [illegible] و خفقان و سده [illegible] و فالج و ضعف [illegible] نافع و [illegible]
[illegible] و قدر شربتش [illegible] و بدلش در [illegible] وزن او [illegible]
[illegible] است و از خواص او است که [illegible] که [illegible] چهل روز [illegible]
[illegible] و جزئی [illegible] شقاق [illegible] که [illegible]
[illegible] و [illegible] ابریشم [illegible] گرم [illegible]
و باید ابریشم [illegible] در آب [illegible] صاف [illegible] باشند [illegible] نرم [illegible]
و [illegible] و [illegible] نداری و چون [illegible] سبز [illegible]
روز [illegible] و [illegible] تا در دو [illegible]
سرخ و درخشنده [illegible] لطیف [illegible] و [illegible] در [illegible]
[illegible] و [illegible] او [illegible] در استحکام [illegible] استعمال مینمایند و معروف [illegible]
زرد [illegible] در غایت [illegible] و [illegible] در قطع [illegible] از مجربات است لما غنب الثعلب است لم
بلغة [illegible] لیسون [illegible] است لیطس [illegible] نامیت و [illegible] گویند که او
در شام [illegible] نامند [illegible] و [illegible] برگش [illegible] برگ [illegible] در رنگ
[illegible] و [illegible] و اوراق او [illegible] و [illegible]

لیسانه

سب [illegible] و [illegible] شبیه [illegible] دهان [illegible] کرده و در [illegible] دهان [illegible] شبیه [illegible] بزرگ
شابه و [illegible] زمینی نمناک [illegible] در دوم گرم و [illegible] خشک و [illegible] ربول [illegible] العلاج و گویند [illegible]
افعال [illegible] و قدر شربت از [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] سیدی [illegible] شرابست [illegible] جراحات و التیام آن و خشک
جهت [illegible] و [illegible] شربتش تا [illegible] لج [illegible] لو [illegible] لک [illegible] لوز الحلو [illegible]
[illegible] گویند در اول گرم و تر و [illegible] و [illegible] اعضای باطنی و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
تولید منی و رافع [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] مقوی معده و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] تازه [illegible] مقوی معده [illegible] و [illegible] تازه [illegible] مسهل
و [illegible] شکم [illegible] و قابض و رافع اسهال [illegible] سردان و [illegible] زنان [illegible]
تغذیه و فربه کردن بدن و اصلاح کرده [illegible] معتدل [illegible] و [illegible] موافق
[illegible] و رافع [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] قولنج
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و رافع [illegible] و [illegible] تازه و [illegible] شربتش [illegible] و رافع [illegible] و [illegible]
و رافع [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] ضعیفه [illegible] لوز المر [illegible] گرم و خشک [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] در اول [illegible] گرم و در [illegible] خشک و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
قولنج [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

بریه و قوه باه و خز از و طلا از خمهای کهنه و جرب و حکه [illegible] نافع است و طلای برگ [illegible]
از [illegible] دار [illegible] چون [illegible] با دام تلخ [illegible] باشد [illegible] از شراب است [illegible]
اول درجه گرم و مایل برطوبت و مجفف و مسهل اخلاط غلیظه و سودا و مقوی معده و نواحی آن [illegible]
[illegible] ادرار بول و ورم سپرز و ربو و اخراج [illegible] قولنج و خناق و اورام [illegible]
[illegible] و طلای او جهت [illegible] و جرب و حکه و قوت باه [illegible]
[illegible] گرم [illegible]
[illegible] بادام [illegible] لوز بری و لوز جبلی بادام کوهی است [illegible]
[illegible]
رطوبت معده [illegible] اسهال [illegible] امراض بارده نافع [illegible]
لوز الصنوبر [illegible] صنوبر [illegible]
[illegible] لوز المرجان و لوز السودان و لوز الادرجان
[illegible] لوز البربر است لوبیا [illegible]
[illegible]
مانند باقلی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لوبیای هندی
[illegible] لوقلس [illegible]
لوبیا [illegible]
[illegible]
[illegible] در دوم سرد و خشک است

دستنبل

دستعمل او [illegible] قاطع عارف [illegible] جمیع اعضا [illegible]
جهة [illegible] التیام جراحات و تحلیل اورام [illegible]
[illegible]
لولو بفارسی مروارید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روغن [illegible]
[illegible]
دوم سرد و خشک و در تفریح قوی تر از طلا و [illegible] اجزای بدن [illegible] اعضا [illegible]
[illegible] سودا [illegible] امراض دل و بدبوئی دهان
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لولو [illegible]
[illegible]
[illegible] جراحات [illegible] لوف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در دوم گرم و خشک [illegible]

[illegible] بول [illegible]
بول [illegible] جراحات [illegible]
تازه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لوف الکبیر است [illegible]
[illegible] لوف الصغیر مانند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لوف الحیه [illegible] لوف الکبیر است لوف الجعد [illegible] لوف الصغیر است لوفیون [illegible]
[illegible] لوقان [illegible] لوکو [illegible] لوقا [illegible]
[illegible] لوقیا [illegible]
لوقالس [illegible] لوقیا [illegible] لوقامیس
[illegible] لوحی [illegible] لوک [illegible] لوم [illegible]
[illegible] لون [illegible] لوبری [illegible] لولا [illegible] لب

با ومکان است

لب با ومکان است لبد [illegible] لباحو [illegible] لوقامیس [illegible]
که [illegible] استعمال [illegible] در آب [illegible] و خشک [illegible]
[illegible] جراحات تازه [illegible] الدم [illegible] نافع است لبخ
[illegible]
[illegible] و در اول درجه گرم و خشک [illegible]
[illegible]
[illegible] جراحات [illegible]
[illegible] لبخ البحر [illegible]
[illegible]
[illegible]
در دوم گرم و خشک [illegible]
[illegible] لبن [illegible]
[illegible]
لیمو در جمیع خواص مانند ترنج [illegible] در دوم گرم و خشک [illegible] مقوی معده و دل [illegible]
[illegible]
[illegible]
در افعال مانند [illegible] سرد و خشک [illegible]
و قاطع اخلاط غلیظ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اخلاط غلیظه [illegible]

داده به فتیله منفذ و در اکثر امور قایم مقام است که در اجنه ما الجبن لعبه از انات و در عقب اصحاب سرفه و بارد
المزاج و اکثار او در غذای معده و ضعف اعصاب و مورث تجشی و اطلاق شکم و علت است و چون جوانه
باب لیمو کشیده حل شود و دهن روغن محلول باب لیمو با بوئیدن در رند که ما را نافع لبهق و
اثار جلدیست و طلا او در ورم های گرم و در اخراج اول خشک و در رفع سموم مانند داخل ترنج و نفخ او
نهایت عظیم و قدر شربتش از ماء ۲ ماست اب گرم با شراب و باید منقی از پوست باشد و قوی است
دانه او رافع سمی و منه ان است که از ترشی او هم رسیده باشد الیمو با نمک پرورده مقوی
معده و باعث خوشبوئی اروغ است الیمو کشیرس در منافع بسیار ضعیف تر است
و بدستور انچه بو یه برهنه ناریج و ترنج کرده باشند قریب الفعل اند با جهتی انچه موافق بکر و چون
لیمو را بتمام خشک کرده و با وزن او شراب بنفشه بن منفع مقوی است و تفتیح شده سبد بلی و برگ لیمو در
تفریح ضعف تر از برگ ترنج است لیموبون یونانی ماهی بزرگ برکست لیوفی نیلوفرست لبنتوفون یونانی الخ
یونانی ابلاب کبیر مسمی بحبل المساکین است لبطن یونانی نرگس است لیانو کندر است لبنج نیلج است و
نیز دبعضی نوعی از اقلیمیای مس لیارو بلغت رومی اسم انار الطی است لیطر نحو است که در رسائل قدیم مستعمل
بوده حرف المیم معتبر تر از ابها ارث باران و بعد از ان آب جاری کثیر المقدار است که بر زمین پاک بسرخ دو لولها
در زمین سنگدار گذرد و بعد المنبع و شدید الفتار رو بطرف مشرق و مکشوف از سوره و جنوب با طرف مشرق
الشمالی رسید و اب های بدستور اب جاری زلال و کوکره و امثال ان داخل شود و در آب شکل جمیع
ان صفت موجود است و بعد از ان عقول مانند گلاب عرق کشیده باشند و در قطره که از کوزه
سفال تراوش کند و بعد از ان آبی که جوشیده باشد و بعد ازین آب چشمه کثیر المقدار
کاریز و چاه است و تفاوت همه ابهای مذکوره در خوبی موافق مختلف است و آب خالص در ردیه سرد
در غایت مرتبه رطوبت و از طبایع ادوحی بیند و اگر چه سبب لطف غذای حیوان نمی نمود لیکن بنسبت
بروح طبیعی و قوة غاذیه حکم هوا دارد و بنسبت بروح حیوانی و قوة ان پس از ان که اب بوقت مناسب
و بمقدار لایق خورد باعث حفظ رطوبت غریزی از تحلیل و ترقیق غذا و بدرقه و صول ان با عضا

داخل

اصل عروق و طراوت و نرمی بدن و تبرید طبع و اعانت هضم و طبخ غذا و تفریح و ترویح روح حیوانی و در عین تحرک
هوا و در فضلات رقیقه موجب فتوال مرافق و مفرحات ضعیفه باروه و امراض رطوبی و قروح و تعالب
مورث سیلان و فوح است اکثار او و عدم مراعات وقت مورث شستی اعضا و عصاب و ضعف اشتها
دق و زنگ رخسار در نسیان و بلادت و عروض نزلات و تشیج و ثقل حواس در اکثار بدن و اسباب امراض
بارده رطبی است و شرطش کم قبل از اکل و از غذا از معده بنیات منفذ کرده جناب سرد و جگر حاره و بعد از ان بسوراتی
تازه مورث تکون مواد اکله دامثال ان است و بعد از جماع و بعد از حمام بجهت عطش و ضرر ضعف و بعد از
خواب موجب اطفای حرارت غریزی و خرابی ایستاده و بر روی افتاده مورث ضعف معده و
عصب است و بدستور ناشتا خوردن او مورث امراض عصبی که در هوای بسیار گرم و مایل تحلیل
و صاحبان حرارت بسیار که از عدم مراعات مذکور متضرر نگردند و ما بر تشنگی صاحبان
صاحبان مزاج حار را باعث دق و حرارت است و آب بسیار سرد مضر سینه و عصب و صاحبان سعال شد
و بسیار گرم محلل ریاح و موافق مالیخولیا و آب معتدل در گرمی خارش بدن و تحلیل او و غائص ملحق است
چون ناشتا نوشند و اب سیکرم ملین طبع و منقی و مسقط طعام و مورث استسقا و عطش پیرزد و القاء عدکی است
بدماغ و جهة ورم حلق و تنقیه معده و تحریک اسهال اذابه بلغم و ترقیق ان و تشنگی سوداوی و بلغم
شور دارعانت دوای مسهل موثر است اب برف و یخ موافق معده و جگر و مزاج حار و تنهای حاره مفرد
عصب و احشای ضعیف است و منع تولید ابهای بد خوردن نیز است و جوشانیدن ان ما قبل که اوراس که
برستور خلوط نمودن او با گل و خاک پاکیزه و عرق کشیدن و در این صورت جمیع ابهای شور و تلخ نیز
شیرین شیعه و مجرب است و چون شب ملتی و بدستور زنج آسا در آب آبدار شیر باعث تنقیه است ما البحر
اب دریا گرم و تند و ملین طبع است و مسهل بلغم و سره و جاذب قمل و حقنه او با روغنها جهة جرب و مالید
گرم او جهة درد عصب و حکه و شقاق و جرب و قوبا و جبس و پیسان الحجة ترکیب هوام و امراض بارده
و استسقا مفید و مفرح معده و لطیف منضج است اب مرغ و مرق ماهی است ما الحمام آب شرار
و برنج زار و امثال ان مولد بلغم و مضعف قوتها و مورث امراض پیرزد و استسقا و از لوق الامعا

ماء القطر نیت که از کوزه سفال ترشح کند ماء الزجاج مسموم شبات ما الجبن تبدیه بوی زردآب است
که از شیر بریده و منعقد از پنیرمایه گیرند طریق شراب و در دستور اول مذکور است و ارو حاله دعتاله در
مسهل و مرطب و منضج است و جهة علل حاره و سودا و پیره والتهاب مالیخولیا و جرب و حکه و داء الحیل
و احتراقات و هرقه البول ضعف کرده و حصاه نافع و باید در حرار تلطیف بکبر داد و مرطبات مثل کاسنی
و خیار و امثال ان و باد و به مناسب شاهتره بیدل و در سودا تمرهندی و سوداو به تلطیف شاهتره
و امثال ان لمخه و هر یک از سفوف و شربتها و جوشاندها در دستور شاهتره مذکور است ما اللحم عرقیست
که در گوشتها گیرند و ادویه لطیفه مقوی دل و روح حیوانی و طبیعی و نفسانی و زیاد کننده خون و رافع ضعفی
که از امراض و خوردن مسهلات و فصد و جماع و امثال ان بهم رسد و طریق اخذ ان بحسب اشخاص
مختلف میباشد و قوی ترین گوشتها در این باب بره یکساله است و در بعضی که احتراز از لحوم کبک و مرغ
و مانند این ترتیب میدهند و دستور آنست که گوشت ورق کرده را از استخوان و چربی جدا ساخته
و مهرچه تخیه کرده در یکسان در این ظرف کرده دیس عرق کشند و اگر تقویه زیاده مراد باشد لحوم را با قدر
مناسبی از به و سیب و دیگر عطریه بارده و در مزاج بارد مثل پوست ترنج و اشیا حاره لطیفه
بلنج دهند و تخیطر نمایند ما الرماد اب خاکستر است در اختلاف قوة باختلاف اصل است و چه ابها
نبوعات و اشجار حاره قوی تر میباشد و مجموع ان گرم و مفتح و حاله و مجفف ابدان و استعمال آن در
خارج جایز نیست و شرب ان مگر قدر بسیار قلیلی و ان برنده گوشت زیاد در جراحت و منقی و مجفف ان
و نطول او جهة درد عصب و فالج و حقنه او جهة قرحه امعا نافع و شرب بسیار مضر او بقدر نهایت حامله
معده و قبض را ربه و حالت تنفس و خشکی دهن و اسهال رطوبت و تحشی و اصلاح او در و غنها و دوغ و رفیه
او جهة خون جامد در معده و مثانه بسبب سقطه و ضربه در شکم متجمد شده باشد و جهة رفع سمیه کرم دهان و نیلاد مفید است
مالی قراطی اسم یونانی و مال بمعنی عسل و قراطن اسم آب است ماء القراطن که مستعمل اطبا محمود است و ان عبارت
از ماء العسل که دو جزو آب باران و تا آب صاف را باعسل جوشانند تا ثلث باقی ماند ملین طبع
و رافع قی و از زیر و اورده تشنه و مقوی اعضای بارده و معده و مانع حمیات بلغمی غلیظه و

و نوراسیه و تب محرقی و ربع و دو دا و ورم رخوه و عسر ولادت و رجاست و اصلاح او جهت مبرد که
گذشت ما الرز آب سبزه زار و سر جی مانند شیر از است ما الملح آب شوره موجب لاغری
و حکه و تفوه و مولد جرب و حکه و اولاد مسهل و بعد از هو اوست قابض است و مطلق و مشروب است
و اصلاح و خلوط نمودن او با آرد جو بود و داد و ما المر اب تلخ منفخ شد و مطلق اخلاط غلیظه
و مضر خون و اصلاح او سرکه و ترشی طبخ است ما الکبریت آبیست که از زمین گوگرد بر آید و ان گرم
بیابند و مسخن و مجفف و مسهل و ملین او جهة باد سرد و جرب و ثقل جلد و در نقرس و صلابات
بارده و تشنج و سپرز و درد و جگر رخم و زانو و حفه و ثقل عصب و جراحات کهنه نیز و سبل نافع و
شرب او مضعف معده و باصره و مسخن جگر است ما الشب آب ها آبیست که گرم زاجی و شب و نمک و مس دیگر
و نورهی میباشد و طریق مذکور کرده و مجموع ان تملیل قوی اند و قریب بکبریتی و زاجی و شبی قابض
و مانع و متوالد فصل و مشروب تحلیل او و نقرس الخ و زیاده او بنیت مقری ما الزفتی آبیست که از معدن
زفت و قیر خیزد و شراب و تنفیح و مسخن بدن و شیخ کننده رخسار و جهة فروح کهنه مفید و مورث
قرحه امعا و امراض حاره و لاغی او اغذیه رطبه و صمغ عربی و گل ارمنی است ما النحاس آبی که از معدن مس
خیزد و باس تقیه درد و امتلا باشد جهة جوشش دهان و ورم لثاة و در دگوش و التقویه اعضای
ضعیفه نافع و شرب او خطرناک و صلاح او بدستور زرنیخی والی که سرب تفته کنه آهن یا مفتور کرده مولد قولنج
و احتباس نوبت است ما الحدید آب تفته طلا و نقره مقوی دل و دماغ
و مینی لعوط و جهة خفقان و مالیخولیا نافع است و ابی تفته با ابن مذکور است و مجموع ابهای معدنی
مورث خشکی ما البلعر ما السفیر در ماء مذکور شد ما الخلاف عرق بید است و در خلاف گذشت ما
الهندباع عرق بید مشک است و در خلاف نیز مذکور شد ما الورد گلاب است و در ورد مذکور شد
ما القداح عرق شکوفه نارنج است و عرق بهار گویند و در نارنج مذکور شد ما الذهب بلغت مصر
اسم ماء التفاح است ما الکافور در کافور گذشت ما الکمون در کمون گذشت ما العود ملک
و مالحست ما القراطی ماء القراطی است و نیز دبعضی اسم چند بقولیست و ان نوعی از حر

ابرست

دمقوی اشتها و مدر بول و حیض و رافع صرعی که از رجاج باشد و قطور او رام حاره و حشا و صفرا و
مزاج و گاهی طرش و سیوی مریش و قدر شربتش تا سه مثقال است **ماء الحیه** اینست که از بلاد هند
و چین می آرند غلیظ و سیاه و بدبوی و گویند از نوعی ماهی حاصل میشود و در سیم گرم و خشک و طلای
آن رافع قروح و آثار حکه و جرب و جوشش لشره و شرب ربع درم او جابر شکستگی اعضاء و رکم و زد و بستو
در التیام عصب و عروق پاره شده مفید است **ماء ترلی** بنای مثناه فوقانی اسم یونانی اینست که از
ماهی تکو در شرح کنند و بعربی ماء الشور نامند گرم و خشک و حقنه او مسهل اخلاط غلیظ و درد عرق
النسا و قروح امعا و طلای او مقوی جراحات کهنه مفید است **ماست** اسم لبن الحامض است
ماهودانه اسم فارسی دانه نباتیست شیر دار و حب الملوک نامند و غیر حب السلاطین است و بهندی
ساقش قریب بذرعی و طری انگشتی و گلهای ساق او در از و شبیه برگ بادام و برگ
ریزه و مایل بتیره و بر شبیه برگ ... طویل و کلفش ... دو تمرش در غلافی ...
شبیه کنیار گرد و در جوف و دانه مستقر از حم و هر یک اعلفی و بکر و دانه او ...
و پوست او اغبر و مایل بسرخی و باطنش سفید و شیرین بیخ او با ریک ... سیم گرم و خشک
و برگ و دانه او در اخر دویم گرم و قوتش تا دو سال باقیست و گویند از هند و عراق ...
مطبوخ برگ او با فرد ... مسهل و محلل قولنج و رافع درد مفاصل و نقرس و عرق
النسا و بلع نمودن دانه او مسهل ... و در اسهال قوی تر و مخرج بلغم غلیظ و مخرج
بلغم خام و مرار سوداوی و مفرا ... و کلفش ... و قدر شربت
از حب او از سه عدد تا ده عدد و از برگش تا دو درم و شیر ... فعل اوست و با نعوای
ماهو دار حب السلاطین مستعمل است و او مفقود الوجود است **ماهی زهره** اسم فارسی است و بعربی
سم السمک نامند و قسمی تلوسیت ... شیر دار و برگش مقروس
بر زمین و ساقش زیاده بر ذرعی و گلفش زرد و در آخر ساق از جوانب ... و
پوست ساق او مایل بزردی و با اندک ... مستعمل است و چون او را کوبیده در آب

اغوانو نهای بحر ملکی ... در روی آب ... در سیم گرم و خشک و مسهل قوی ... بلغم و محلل
ریاح و اوجاع نقرس و مفاصل ... نافع و ضماد او محلل اورام بلغمی و سوداوی و استسقا و قدر شربت
از جرم او با شکر تا دو درم ... و طلای ... **ماذریون** معرب
از مازریون فارسی است و بیونانی ... ساق و شیر دار و برگش شبیه برگ
زیتون و بار ... برگ ... رقیق و مایل بسفیدی و برگ ... بزردی و کوچک
و ضخیم و قسمی سیاه ... گرم و خشک و سایر اجزا در سیم و زبون ترین او سیاه و
او غیر مستعمل است و سفید او بهتر از زرد و برگش مسهل ... صفرا و اقسام ... سوداوی و
بلغمی و رافع استسقای زقی و لحمی و یرقان و ضعف ... و طلای او ... با عسل ... تنقیه ...
زخمها ... با موم روغن ... جرب ... بهتر و ...
اطفال و ضعیف البنیه ... مضر ... و مصلح ...
و قدر شربتش ... قیراط ... درم و ... او ...
جگر ... و در اسهال مواد سوداوی و بلغمی ... و هلیله زرد و ...
و ملک ... و در استعمال ... صفرا ... عارف و ... سنبل
و مصطکی ... و آب عنب الثعلب ... حیار ... شیر ...
... و در ... روغن بادام
شیرین ... روغن ... **مامیثا** اسم ...
نباتیست ... مسهل ... و بار زرد ...
... خشخاش ساحلی ... و تخمش ... تمرش
خشخاش ... خشخاش ساحلی
... در سرطان ...
... سال ... و زرد و مایل

سیاهی قوی اثر ... در آب حل کنند زرد ... رادع و قابض و محلل و مقوی اعضا و ...
... اورام حاره ... و مفاصل حاره ...
... جهت قلاع و اکتحال او ...
... ضعف ... بادام و شربتش تا ... درم
سماق و تخم او ... قاطع ... صفراوی و رافع خفقان و طلای او جهت ... و
... **مامیران** ... و ساق ... نباتات ... از زمین
... شبیه ... مایل بزردی ... بیخ او ... کوچک
... مستقیم ... شبیه ... و دیگر الوان ... هندی او
زرد و مایل بسیاهی ... زرد ... هندی او زرد و مایل بسبزی ...
و تخمش ... در آخر سیم گرم و خشک و قوتش تا ... سال ... قروح ... جلد ...
و محلل ... جهت یرقان ... غلیظ و طلای او با عسل جهت برص ... و کلف و برص و جرب
و آثار ... جهت ... و سعوط او جهت تنقیه دماغ و اکتحال او جهت بیاض ...
مفید ... و شربتش ... او زرد ...
ماکیا اسم ... شبیه برگ ...
جبال آذربایجان ... و ... در ...
... سوای ... در ...
... والله اعلم **مالیا** ...
... برگ او رافع اسم ... و طلای پوست او ... رافع برص ...
... **ماش** از حبوبات ... و مایل ... تا ... سال
... لطیف ... و ... صالح ... حرارت و التهاب صفرا ...
و موافق ... و مقوی ... حاره ... و در ...

وضعف معده و ... ضماد او با آب ... و مقوی ... و رافع ... و محلل اورام ...
و با ... جرب متقرح و منع عرق ... قاطع باه ... دندان و ... ضماد او ... روغن
بادام ... و ... است ... او است
که ... **ماش مکی** ... **ماس** اسم فارسی الماس است
... و ... او ...
... سفید او
... و قسمی ...
... و بعضی از
اقسام الماس ... سبز ...
... و تقلیل ... مقوی دل و رافع ...
و ... ولادت ... است ...
... بشکل مثلث ... در جمیع ... و سر ...
موثر ... **ماسفرود** اسم فارسی است و بار ... زمین ...

... برگ ...
... و مایل ...
... خشک ...
... گرم و خشک ...
رافع اورام بارده و آثار جلد و طلای ... رافع کلف ...
برگ او ... **ماسقوردیون** ...
... مانند برگ ... و مایل ...
گرم و خشک ... در جمیع افعال قریب بسنبل است

ماغ بفارسی مرد ... [illegible] ... کوشت ... [illegible] ... موافق
و فصل کرمی ... [illegible] ... مزاج ... [illegible] ... ضربات ... [illegible]
بار او بغایت ... [illegible] ... کوشت ... [illegible] ... خون
و لطیف است ... [illegible] ... با قوة ... [illegible] ... کوشت ... [illegible]
رفع سم ... [illegible] ... مرض ... [illegible] ... اسهال ... [illegible]
و افراط ... [illegible] ... مسهل ... [illegible] ... زعفران ... [illegible]
نقرس ... [illegible] ... و طلای ... [illegible] ... ورم ... [illegible]
و ... [illegible] ... داء الثعلب ... [illegible] ... جرب ... [illegible]
البتة ... [illegible] ... هوام ... [illegible] ... العسل ... [illegible]
... [illegible] ... مجرب ... [illegible] ... و طلای ... [illegible]
او ... [illegible] ... سم هوام ... [illegible] ... عرق النسا ... [illegible]
عربیست ... [illegible] ... و در ... [illegible] ... العام
کذاشته و چون ... [illegible] ... حرارت ... [illegible]
محرق او با عسل ... [illegible] ... اطفال ... [illegible] ... قولنج
... [illegible] ... داء الثعلب
... [illegible] ... دندان ... [illegible]
حشرات ... [illegible] ... مجرب ... [illegible]
... [illegible] ... زهره ... [illegible] ... سموم ... [illegible]
... [illegible] ... زهره ... [illegible]
... [illegible] ... مجرب ... [illegible]
... [illegible] ... زیتون ... [illegible]

خفیه ... [illegible] ... کشته ... [illegible]
جگر ... [illegible] ... تقویة ... [illegible] ... گشته ... [illegible]
... [illegible] ... خون ... [illegible]
او را در ظرف ... [illegible] ... خشک ... [illegible]
... [illegible] ... عسل ... [illegible]
... [illegible] ... نماید ... [illegible]
... [illegible] ... رطب ... [illegible]
دماغ و اعضای ... مالک الحزین بفارسی ... [illegible]
... [illegible] ... گرم ... [illegible]
... [illegible] ... خون ... [illegible]
خون ... [illegible] ... مار ماهی ... [illegible]
از دو جانب ... [illegible] ... ماهیان ... [illegible]
در ... [illegible] ... تحلیل ریاح ... [illegible] ... مالیاس مالیات ماذد ماذریون است
ماسقوذن ماسقدونس است مالیطرا ... [illegible] ... ماذان طلبون ... [illegible]
ماموان ... [illegible] ... ماذیقون ... [illegible] ... ماذداس ... [illegible] ... مافن بیونانی
... [illegible] ... ماذریفا بیونانی ... [illegible] ... ماساج ... [illegible] ... مالیقوقا بیونانی
... [illegible] ... مالینوس ... [illegible] ... ماریون ... [illegible] ... مالابون بیونانی
... [illegible] ... ماقر ... [illegible] ... مالی اسم یونانی ... [illegible] ... مالیوطن
... [illegible] ... ماقوتیون ... [illegible] ... ماشانج ... [illegible] ... ماقدونیا ... [illegible]
اسم فارسی ... [illegible] ... مادیان اسم فارسی ... [illegible] ... ماهی ... [illegible] ... اسم فارسی
ماهی ... [illegible] ... اسم فارسی ... [illegible] ... ماهی اسم فارسی ... [illegible] ... ماهی ... [illegible]

اسم فارسی ... [illegible] ... ماهی ... [illegible] ... اسم فارسی ... [illegible] ... ماهی ... [illegible] ... اسم فارسی ... [illegible]
ماهی ... [illegible] ... اسم فارسی ... [illegible] ... مانو بفارسی ... [illegible] ... ماد بفارسی ... [illegible]
بفارسی ... [illegible] ... ماهی ... [illegible] ... اسم فارسی ... [illegible] ... مالالی ... [illegible]
... [illegible] ... مالت اسم هندی ... [illegible] ... ماچیل بهندی ... [illegible]
ماکی بهندی ... [illegible] ... ماقی بهندی ... [illegible] ... ماتی بهندی ... [illegible]
مانی ... [illegible] ... مان بل بهندی ... [illegible] ... ماجلیک بهندی ... [illegible] ... منان ... [illegible]
منی ... [illegible] ... مثر بهندی ... [illegible] ... بهندی ... [illegible] ... منانین بهندی ... [illegible]
منا کهار بهندی ... [illegible] ... مناکولتی بهندی ... [illegible] ... مامشان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... سیاه ... [illegible]
... [illegible] ... مستعمل است ... [illegible] ... مسهل ... [illegible]
... [illegible] ... دماغ ... [illegible]
... [illegible] ... عظیم ... [illegible]
... [illegible] ... استسقا ... [illegible]
... [illegible] ... رطوبات ... [illegible]
... [illegible] ... روغن بادام ... [illegible]
... [illegible] ... ضعیف ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... روغن بادام
... [illegible] ... افعال ... [illegible]

مثلث ... [illegible] ... مثلث النجم ... [illegible] ... مثلث ... [illegible]
... [illegible] ... موافق ... [illegible]
... [illegible] ... مج ... [illegible] ... مجن ... [illegible] ... الثعلب است
مجرب ... [illegible] ... مجب ... [illegible] ... مجبی ... [illegible] ... ممنخ
بفارسی ... [illegible] ... خشک ... [illegible]
... [illegible] ... دندان ... [illegible] ... محمود ... [illegible]
محلب ... [illegible] ... محروث ... [illegible]
... [illegible] ... محاجم ... [illegible] ... مخ ... [illegible] ... مخلصه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

وبعضی در تریاق بکار برند یا مقام خمر دانسته‌اند **خ** [illegible] استخوان را ماننده کرم و [illegible]

او [illegible] و سورش [illegible] و در [illegible] و در [illegible] ادویه [illegible]

[illegible] **محیف** [illegible]

[illegible]

مخلاه النبطی [illegible]

[illegible]

سوران

[illegible]

[illegible]

بابر

[illegible]

[illegible]

ثم مرو در دویم گرم و در اول تر است گویند چون قطره قطره اب مرو ور گچ ریخته است کالبند و لعاب او را با اندکی روغن
یاسمین بسر او زنان شاه تو شند شرای سودا و سر ابا کلیه رفع میکند و مجرب است **مرماذاد** بفارسی مرزاد او ماشه
[illegible]
بار دهن ... **مرماحوز** بفارسی مرو سفید ... [illegible]
[illegible] **مرماطوس** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مرج

[illegible]

مسك

[illegible]

و سوال بچه او منوی و شراب و بشد [illegible] کرد [illegible] و باره پوست [illegible] گوشت و مکرر [illegible] که اجزا کنند
[illegible] و [illegible] الدم [illegible] و قرطاس [illegible] در جسم [illegible] سپید [illegible]
اعضا و جرب [illegible] و [illegible] در [illegible] و [illegible] و منفعت [illegible]
[illegible] و با جلاء عظیم و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] ضعف جگر و معده
[illegible]

[illegible]

و منقوا و تشنگی و راوع اورام حاره و طلاء او در [illegible] ورم زبان و غرغره او در ورم [illegible]
مجربات است و [illegible] قلاع [illegible] نفع [illegible] قولنج و [illegible]
[illegible] است [illegible] است معوج [illegible] انگور است
که [illegible] و [illegible] و در افعال [illegible] است مطس
[illegible] نور [illegible] است مطحلب [illegible] غط [illegible] است معا
[illegible] مغر [illegible] مغ
معافادم [illegible] معصفر [illegible]
مغاث [illegible]
[illegible]

[illegible]

دوا کلو [illegible]
[illegible]

از مطلق ملح نمک طعام است و مجموع آن مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و دافع رطوبات و نوجه و سدد
دیگر طعام و ف و ال و مشتهی و نیکو کننده رخسار و مصلح اغذیه بارده و مبادی اخراج آن و بعضی
در رسال اخلاط خاصی قوی تر از سایر ملحها چنانکه مذکور خواهد شد و سودا و ماء و قابض و سوخته او الطف
و بهمان خاصیت اسهال و مبادی قلع سودا از اعضا و دافع بد بوئی طعم و مانع حدوث جذام و با سکنجبین
دافع مضرت افیون و سموم مخدره و گزیدن هوام و جهة استسقا و امراض سوداوی و بلغمی و تنقیه
قی کردن با نمک و سکنجبین منقی معده و با سرکه جهة قلع اخلاط و با صنوبر جهة دفع عفونات
و اخراج ریاح و با روغن و با عسل و مضمضه او جهة قطع خون لثه و دندان کرده و ضماد او با جو جهة
نزلات و با روغن زیتون و عیزان و عسل و زرفت جهة فتح و کوفتگی اعضا و با سرکه و کف
صابون جهة اورام بلغمی و ریگی و تفتیح و با تخم کتان جهة گزیدن عقرب و با سرکه و عسل جهة گزیدن زنبور
و با شکل شبیح جهة گزیدن افعی و با زیت و قطران جهة مارشو دار و انکر و با زرفت و عسل
جهة اورام بلغمی و با عسل جهة خون بستگی تحت جلد و با روغن زیتون جهة سوختگی آتش و حکه و جرب و زخم
ابله و جذام و با حنا جهة وحش و با جوز جهة ورم انثیین و با مویز جهة دمل و با سرکه جهة قوبا
و سعفه و اکتحال او جهة بیاض و سلاق و سبل و قوه بصر و سوخته او با سوخته نوشادر در شب سوخته جهة سبل
و با سرو ارید جهة بیاض مجرب و در پاک کردن دندان بعدیل و شستن [illegible] و الکه و [illegible] نمک
و سرکه را دافع آن دانستی او با پشم بر زخم قاطع خون او و سبقی گرم کرده او بر اعضا جهة درد
بلغمی [illegible] و منور دماغ و مورث تاریکی چشم و اکثار او محرق خون مخلل بینی و مورث خارش
بدن و جرب و [illegible] کثیف و [illegible] مصلحش [illegible] و از خواص مجربه
اوست [illegible] چون ۳ م او را در حینی که عقرب بسرطان طالع باشد در خانه [illegible] آتش
کند [illegible] چون در خانه بسوزانند دخانه
او را [illegible] رفع سحر و چشم بد کنند و چون او را [illegible]
تعلیق کنند باعث [illegible] گردد و عرق [illegible] تنقیط کنند [illegible]

و تجفف

و تجفیف الرطوبات معده و امعا و منفتح سده و دافع استسقا و سپرز است و اکثار او باعث [illegible]
لاغری بدن و [illegible] و غلبه [illegible] دافع کوفت فاسده است **ملح اندرانی** [illegible] نمک [illegible]
[illegible] اقسام و در آخر دوم گرم و خشک و مسهل بلغم و لزوجات و در تنقیه [illegible]
طعام قوی تر [illegible] **ملح نفطی** [illegible]
[illegible] و دافع [illegible] گرم و خشک و مسهل [illegible] اقسام [illegible]
او در اخراج بلغم و سودا قوی تر [illegible] در رفع جرب [illegible]
و قدر شربتش تا [illegible] است **ملح هندی** [illegible] **ملح النفطی** **ملح الهندی**
نمک طعام است و الوان مختلفه [illegible]
و در آخر دوم گرم و خشک و در افعال [illegible] است **ملح خشک** [illegible]
قطعهای او بزرگ و در اول [illegible] گرم و خشک و مسهل [illegible] اصفر و سودا و بلغم [illegible] محلل ریاح و در سایر
افعال [illegible] سایر اقسام و قدر شربتش تا [illegible] است **ملح المر** نمک تلخ است [illegible]
اقسام گرمتر و قریب [illegible] و در [illegible] با قیح زیتون قوی تر از سایر است و قدر شربتش [illegible]
است **ملح الطبرزد** نمک سنگ جبلی است و [illegible] **ملح القلی** بوره [illegible]
[illegible] و در افعال قوی تر از [illegible] است **ملح جبلی** [illegible] **ملح سنجی** [illegible]
ملح الذهبی [illegible] **ملح الصوم** و **ملح الصناعی** [illegible] **ملح المحرق** [illegible] **ملح النار** نوشادر است
ملح قوینه [illegible] و در [illegible] خواص او در [illegible]
او را [illegible] و با نوشادر [illegible]
[illegible] نوشادر [illegible]
در عمل [illegible] **ملح هندی** از اقسام ملح [illegible]
و [illegible] **ملح** نوع [illegible]
[illegible] **ملوخیا و ملوکیه** [illegible] **ملیوفیا** [illegible] **ملیطا** [illegible]

ملطیون یونانی [illegible] **ملیطریا** [illegible] **ملبیونا** [illegible] **ملیسو** [illegible]
مل [illegible] **ملکا** الحلیل الملک است **ملطاه** [illegible] **ملاج** [illegible]
[illegible] **ملج** [illegible] اسم فارسی
[illegible] **ملین** اسم هندی [illegible] **ممثل الارواح** [illegible] **ممثل الجبال** [illegible] **ملاها**
[illegible] **من** [illegible]
[illegible]
[illegible] **منج** [illegible] **منج زرادشتی** [illegible]
[illegible] **ملسم**
در خت [illegible] **منطا** [illegible] **منقد** [illegible] **منضغ** [illegible] **منیجوشه**
[illegible] **مندا** **موس** [illegible] **منو** [illegible] **بل** [illegible]
منک [illegible] **مندو** [illegible] **میل** [illegible] **منکلی** [illegible]
[illegible] **منکه** [illegible] **مکلو** [illegible] **مهجت** [illegible] **مو**
اسم یونانی [illegible]
[illegible]
[illegible]
نام [illegible] و در دوم گرم و در سیم خشک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و قدر شربتش [illegible]
[illegible]

الشکل و درازند

الشکل و دراز [illegible]
[illegible]
[illegible] **مومیا** [illegible]
فارس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جمیع امراض
بارده [illegible]
عقرب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وارسطو گوید که چون موی سیاه خوب را با پیه خوک خنزیر نیکو و مدهوش اهم ما در زادگاه ارند رفع
اثر میکنند **مویبالانی** در ارتفاع سابقیه حفظ باید از تعفن برو اسس و موی بیاه و قفر و امثال
الاطلاء منع زاید و چون اگر ز خمهای سپید و سفید با ابس کوجه بکرانه هم برابر اجساد و اعقاب
مو نیز را مواضع بحرب اصل ساید و سیر بیشه و جابجای موی بیاه حرف منحم و بینی بنید و از اعد
الاقالیم علیناس ظاهر بی گرهد سوار طرح سبز بسا ز جزا بر عالد است بوده و با لفعل سیاه ای ترتیب
و چنین دراجه محمواره دراب سفوراست و افریقی در کتاب اعلی و نقل نمیه کر سوبیاه و قسم
است یکی از جبال و یکی از قبور موی که بجهت حفظ بدبران فلا سکرده اند دارد و غیر اعضاء
ان سنست الرچه در جگر سعتی بکنند لیکن شراب او و حرام و مورث کوری و فساد بدن است و موازنا
بهانت است **موز** سورانه اسم هندیست و بونانی طبخ نامند و درخت او تسبیه بنات قوره و بریع
شاد و تا سه ذرع میشود و برکش دراز و عریض تا بقد رد و ذرع و ثمرش سبز و بقدر خیار
کوچکی و نارسی او راچیده در بیابکاه میگذارند تا زرد و شیرین گردد و ثمرش تا عقاب و پوز
برسد و موقوف نبات او اصلی هست او طوبه ثمر او شیرین ما مانند فسر است و در غلاف هندکور
است که چون دانه خرما را در قلمه کنی غرس نموده سقیه کنند و سرکه هم بیرون در یک غرس نر نظر
درخت موز علیه از او و دراکر معتدل و در دوم تر و بصحر بعل و مرطب معده و ملین سینه و علق
انفتح کرد الغذا و مولد خون و محرک باه محرور بن و الیه لا عذا کرده و سده و خشونت حلق و طلای
او با سرکه در بیسموجهه کلی و سعفه و جرب و سکه وبا ارب نیم در نیم جهت کلف و نیکو او دن جشارد
خاکستر موز است درخت او جهه اشام زخمها و رفع نزف الدم و صحاری کش جهه تحلیل او رام نافع
و مولد ریاح و مضعف معده و مصلحش عسل و شکر و مربای زنجبیل است **موزه** بلر و اسنگ سفید کرده **مودون**
موقولن بلغت عرا افطاست **موم** اسم فارسی شمع است **موقل الغار** کبریت است
نوعی از ریره و جنس است که ارگش سفید و تخمه برگ چقندر باشد **موسقی** بیونانی طرف است
موغالی بیونانی نام اسی عرس است **مولیقون** بر دومی ابار است **مولی** بیونانی هرمل

عربیست **موبیون** موبیون موت است **موردا سفرم** کس برابیت و گویند اسم فارسی او غرست **مودانون** پرسیاوشان
است **موقلون** نوعی از سموم قریب به بیش است **مورد** اسم فارسی آس است **موش** بفارسی فار است
موش کور بفارسی خلد است **مویز** بفارسی زبیب است **مویز کلی** اسم فارسی ولقی است **مویزک**
و **مویزکو** **محی** اسم فارسی مویزج است **مویاکو** **محی** مغز البهودست **موج** بفارسی اصل است
موسیل اسم فارسی اصل الزریست **موش دشتی** بفارسی یربوع است **موچه** بلغت
الحکمی قفاء بریت **موچوس** بهندی سکوفه نوفل است **موتر** بهندی بول است **موتی**
بهندی جبل است **مولی** بهندی نیلوفرست **موت** بهندی شقلیت **ماساکتی** بهندی اول
القارست **مو د** بهندی نوشادرست **مونگ** بهندی کاغذ انیوس است **موتک** بهندی ماش است
مهبا بفتح اول و بالف اخر و بدستور بجای اخر اسم نبطی سنگیست که از نواحی یعن و صعید آرند زرد
و سفید و شفاف مانند بلور و بسیار صلب مثل سنگ الماس نرم اثری از او ظاهر گردد و در خون کرم حل
میشود و در جاهای که عقب لهم رسید او نیز با نسطیق وقسم از او عبر شفاف و از او صلب تر و سبز رنگ
سنگ بیابند و از او کوچک ظروف بیست ساخته و غیر مجرب سلوان است در دوم سرد و خشک و بار و او
و شکر قالع بیاض چشم است با آلی و جهت از او با نمک و نوشادر در زعفران و سرکه و عسل رافع ثقل
زبان و از مجربات شمرده اند و تغیث حصات و ادرار بول و تعلیق او بر ران رست جهت عسر الولادت
و بر اطفال جهت از خواب جستن ایشان و رفع دیدن خوابهای پریشان و آویختن او در دست
جهه قضای حاجت و صفاء او برای جهت زیاده کردن شیر و رفع آنچه دو ان نعمیست **مهبیه**
بفارسی قرنیا مانند از جمله اغذیه لطیفه است که از آرد و برنج و شیر و شکر ترتیب میدهند و او را
دو درس بابل جهة معطل باشد جزو اخراع تمویرکیه سنغو فی طعام که از رکیکی بعد العبده تا شیر شده بود و کرم و
وجهه ماليخوليا و جنون و در و سر چسبی و فر به گردن بدن و تولید خون صالح موثر است **مهدل**
از اویست **مهلوج مهکرکی** اسم هندی سرطان است **مهاد** اسم هندی سنا مکیست **مهود** اسم
کافور است **مهندی** اسم هندی حنا است **مد** بهندی عسل است **مهرگیاه** اسم فارسی یبروح

العلم است **مهره مار** اسم فارسی حجر الحیه است **مليس** اسم عربی و بیونانی نامیلوطوس است درختیست
قریب بگوز رومی و برکش باریک و دراز و ابداً و پیش و شبیه برک کرفس و جوش مایل بسیاهی
دسر خی و صلب و خوشبو و دانه سیاه و دراز و انه کنار کوچک و باتلخی در دوم گرم و خشک و محلل
سده و کرده و منقی اطعمه بابت و جهت رطوبات ره و چوب او جهت برص و فرجه اسها و منضج ادویه اجزه دار
البتیل و تحلیل اورام از مجربات دانسته اند و طبیخ او جهت استحکام مو و دانه او اشربه سرفه نافع
و نشا و او را جون با سرد ریز راده و جبه مند بند و امرار در بوید نمایند در ورفع آن وقتی مجرب است
میعه سایله اسم عربی صمغ درختیست بسیار خوشبو و بعضی از درخت ترا دش کنند و اشترها بل بزرگ
و بقوام عسل میشود و ابهر پیرو اق است و هرچه را از فشرده ان اجزای درخت حاصل شد مایل
بسرخی و غلیظ است و ابدا و از ابطح غلیظ سازند سیاه و ثقیل و مسمی بمیعه سایله است
و مؤلف کتاب مرشد گوید که بگنوع او سفید میباشد و بگنوع سرخ و محمد بن ذکریا گوید که ان
صمغ درختیست مسمی بصعتر و است و در شام شبیه بر درخت بید و قوتش تا دو سال باقی میباشد در سیم
گرم و در دوم خشک و محلل ریاح و ملین و منضج و مدر بول و حیض و مقوی اعضای باطنی
و ۳ م باهه و در بیه الجبام مسهل قوی بلغم و جهت جذام و سرفه و نزله و زکام و درد سینه
و در بیه و استسقاء و سپرز و گرده و مثانه و در و دکر و دردکمر و ارتفنگی ادرار و طلای مطبوخ او
با روغن زیتون جهه بواسیر و از و قبایل شاید و مقدار دو از او در عرض و از مجربات است
و بخور او جهت درد سر و نزلات و زکام و جذام و قطور او جهت امراض گوش و ریاح غلیظه
و نزله به دکور او جهت احتباس حیض و طلای او جهت جرب لیهتر و از ادویه و باعصای دارت نقرس
و مفاصل مقوی مثقال او در بوریه و مضلحش مصطکی و شربتش از آن تا ۳ م و بدلش در دو تن
یاسمین و جهت دنز و بعضی سو سن قطران و کش او و زفت رطب است **میعه یابس** نزد بعضی
ثقل اجزای درخت است که سایله را از او افشرده باشند و نزد بعضی مطبوخ ان
و ادرم و حلی او در زیاده در ادهم افعال ماننده سایله و با قوه قابضه و حمول او مدر خون بواسیر و

و حیض و سقوط جنین و جهت رفع النفخ رحم و صلابت آن و بخورش جهت الموبات و معی و القوه و رافع
نزله های وبائی موثر در صداع و سلعل و کلف و از باب و بدلش جاوشیر و شربتش تا ۳ ل **میفختج**
سورتازی بخته فارسی است و عربی عقید العنب نامند و آن آب انگور که در طبخ زیاده از دو ثلث
بسوزد و غلیظ گردد و آن مایل بترشی و در کیلانات و دوشاب ترشش نامند و چون با خاک و دوشاب
بجوش میندشرک ما سبکرده و اشربا و دوشاب گویند و آنکه انگور شد در دوم گرم و در اول خشک و محرک
باه و ملین طبع و موافق سینه و شش او جهه جرب و در جوع البقر ان رادی و مولد صفرای غلیظ و مصلحش
میوه های سرد و تر و بدلش دوشاب انگور است **میفختج ند** نوعی از زبد البحر و بفارسی کرم ایث مانند جهت
احتباس حیض و در ارادن و سپرز و استسقا نافع و در سایر افعال مانند زبد البحر است **میلبه** اسم فارسی
شربتیست که با شراب با آب انگور در دوشاب انگوری ترتیب داده باشند **میفختج دن** منضج است
که با شکر و عسل بار دیگر جوش داده باشند **میفختج نوح** سنجید است که در هند بران جوز بوا و عسل و فلفل
و امثال آن اضافه کرده باشند **میجنج** زبیب الجبل است **میجوش** اسم فارسی شرابیست که با سنبل
ادویه سنبل هندی ترتیب داده باشند **ملوکی** منوز است **میوزبون** نکو کران است **میوس** شراب کتان است
میشهاد ابرد سالی نزد بعضی الخوان **مینخ** اسم فارسی ترنقل است **میوه** اسم فارسی
ترداست **مینهل** ماست بهندی موز الکوثل است **مینی** بهندی ملح است **حرف النون با النحو**
اسم فارسی است و در نیبان نیز نامند و بوی بکمول عرطوا گویند و نزد بعضی او تخم صعتر جبلی است
لیسو و ینبوت و از او کوچکتر و استوا مایل بزردی و تند بوی و با حرافه و تند طعم و قوتش تا پنجاه سال
باقیست در اول سیم گرم و خشک و محفف و مدر بول و حیض و عرق تریاق سموم و محلل ریاح و در انبع نوان
و او هلیات لزجه در سینه و صلابت جگر و سپرز و رفع التجی و آنچه بسبب آن کسی مسهل باشد و منقی جرك
و از درجات سینه و آلیه رافع عادت افیون و در نوبت ان و مدر بول و حصاة و دفع غشیان و از دفع بدبوی
و تخم دهن و استسقا و تبهاء در زند فضول دبع و سر دشراب دهی و برص و با عسل جهة احتباس بول
برو دین و قلی سده و دفع النفع و ابکیتهمی جهة حمر دوین و الیه جمع امراض رحم و کسی که اظلمهم بدر الیه

و الدنیه بنیا بنیا نفع دهنی ان و باسفیداب تسمیم برنج جهة نافع برای آماس مجرب با عسل جهة در جمیع اعراض و تحلیل اورام
از مجربات و خصوصا بالای تیرپلیا و بدستور در رفع خفقان مجرب گشت سعد بجدیل و با ادویه برص و اکثر بحور و اعمال
و با روغن جهة شور کلیه و با نمک در رسی و زعفران جهة ورم [illegible] و ذکر را به جهة [illegible] سامه و کور
و خفقان اطفال مجرب جسم از رطوبات بد بوی نفع و خوردن و طلا مجرب با برسیان با خصیه مورث زردی [illegible]
و اولیه در بحر طحال بسیر و بشانیدن از ضعف سینه با یکو [illegible] از برای طعام خوردن [illegible]
با فراط در دو دانستن خوردن جهة رفع سنگ و نشانه و از مجربات [illegible] و در این در اصلی [illegible]
بسیر و خود اطلایل اثر رسم و فقه امشی [illegible] و ابدلش جهة رفع [illegible] و عرق [illegible]
وا بر اقضی خصوصیة تنقیه و حبس نفس را در حال رفع میکنند و چون با دارچینی در زبان عرق [illegible]
بنوع نایب مناب خربزت و در دهن اوله جمیع گرفتگی بهتر اد و در بدرد ها ی نرمی [illegible]
بار ده و چون در آب بیمو بقدر [illegible] بپوشانند [illegible] و خشک کنند و منوب [illegible]
اطلاده اشتهای با بوسلی مجربات **نارجیل** او در اجوز هندی [illegible] و بعد از هفت سال بار میدهد
و تا صد سال ثمر میکند و در اوایل بلیکند مانند [illegible] و چون در اول طلوع ثمر او شکوفه او را [illegible]
بریده کوزه بر آن [illegible] و در آن ظرف از [illegible] جمیع [illegible]
با غیث و در سکار و تقویه باه و تفریح [illegible] و [illegible] و بعد دیگر [illegible]
بی بار [illegible] در درخت [illegible]
که ازان ترتیب [illegible] نارجیل [illegible]
او خشک [illegible] و [illegible] گرم و [illegible] گرم و تر و [illegible] گرم [illegible]
و مغز نارجیل مولد منی و [illegible] و [illegible] و در [illegible] جهة [illegible]
و درد مفاصل [illegible] و [illegible] در رفع [illegible] فالج و جنون و امثال آن
و ضعف جگر و قروح باطنی و بواسیر و [illegible] و تقویه حرارت غریزی نافع و [illegible]
[illegible] و [illegible] شکر و نبات و [illegible] در [illegible]

ان مولد

ان مولد [illegible] مجرب است [illegible] و [illegible] ضمیمات جنون و مالیخولیا و [illegible]
و سرکه او [illegible] رفع [illegible] و جهة تقویه [illegible] و [illegible] مو [illegible]
و [illegible] رفع [illegible] و [illegible]
نارجیل تر [illegible] غلاف دار مانند غلاف نارجیل [illegible] معلوم [illegible]
[illegible] نارجیل غلاف [illegible]
و [illegible] رفع سموم و [illegible] و [illegible]
[illegible] در رفع سموم [illegible] مجرب و قوی تر از تریاق [illegible] از سم [illegible]
و [illegible] باید [illegible] در رفع [illegible] عقرب [illegible] و هوام [illegible]
[illegible] حافظ [illegible]
[illegible] و [illegible] جا [illegible] در رفع [illegible]
[illegible] **نارنج** [illegible]
[illegible] در دوم گرم و خشک [illegible] و [illegible] نزلات [illegible]
و [illegible] عظیم [illegible] ترنج [illegible]
[illegible] در رفع طاعون [illegible]
و [illegible] رفع سم [illegible] عقرب و هوام [illegible]
[illegible] و تریاق [illegible]
جانوران [illegible] در [illegible] سایر منافع مانند ترنج
و [illegible] نارنج [illegible] پوست [illegible] در روغن [illegible]
[illegible] در جمیع [illegible] تر [illegible] زهر سموم [illegible]
و [illegible] ذکام و [illegible] گرم و خشک
[illegible] ضعف جماع و [illegible] و تقویه اشتها و باه و [illegible] نزلات و [illegible]

[illegible]

دافع [illegible] و [illegible] ربع [illegible] جهة رفع [illegible]
و با [illegible] جهة اخراج سنگ مثانه [illegible] جهة قطع اسهال
[illegible] نافع و [illegible] جهة اصلاح رحم و [illegible] جهة [illegible]
بر حمل از مجربات [illegible] و [illegible] مورث [illegible]
عرق [illegible] و [illegible] در [illegible] سال [illegible]
[illegible] **ناردین** اختلاف عظیم در آن [illegible]
ساق [illegible] در [illegible]
ساق [illegible] در کتب [illegible]
[illegible] و [illegible] و منافع بسیار است چنانکه
در [illegible] و [illegible] هندی [illegible]
[illegible] ساق [illegible] **نارمشک** اسم فارسی [illegible]
[illegible] و در [illegible] در شکل [illegible]
و در [illegible] و [illegible] درخت [illegible] درخت انار [illegible]
و [illegible] در [illegible]
و آن در اول [illegible] گرم و خشک و مانع [illegible] و [illegible]
و ملطف اخلاط و مانع [illegible] و [illegible] مالیخولیا و اسهال و [illegible] الدم و [illegible]
[illegible] عرق و [illegible] مورث [illegible] و [illegible] روغن [illegible]
و [illegible]
است **نارف** [illegible] فارسی [illegible]
[illegible] **نار دهای** [illegible] گویند چون
[illegible] با [illegible] باین اسم مسمی است و [illegible] فارسی

[illegible]

که مثل [illegible] کرده اند و وجه تسمیه را [illegible] ممکن است [illegible] جمیع [illegible] از جمله سموم
و [illegible] فارسی اسم [illegible] است [illegible] **نافخ** [illegible]
ناغیث [illegible] **ناموس** [illegible] **ناردین بری** [illegible] **ناردین** [illegible]
[illegible] **ناردین اقلیطی** [illegible] **ناعمه** [illegible] **ناغل** [illegible] **ناکیوا** [illegible]
[illegible] **ناکیسر** [illegible]
ناگکیسر [illegible] **ناریل** [illegible] نارجیل است **ناما** [illegible] **نانخواه**
[illegible] **نانجی** [illegible] **نانکلاغ** [illegible] **نان** [illegible]
[illegible] **نانکماج** [illegible] **نان ترغینی** [illegible] **نان [illegible]** [illegible] **نانبو**
[illegible] **نانکسمه** [illegible] **نان سامی** [illegible] **نانکاج** [illegible] **ناذد** اسم فارسی
[illegible] **نادکیل** نارجیل است **نبیذ** [illegible] جمیع [illegible] مخصوص [illegible]
[illegible] از آب انار و سایر میوه ها و حبوب ترتیب دهند و [illegible]
[illegible] و [illegible] ضعف [illegible] و [illegible] حواس [illegible]
مویز [illegible] و [illegible] و امثال آن ساخته میشود و طریق عمل او
[illegible] از مویز و [illegible] و [illegible] آب [illegible]
بجوشانند تا نصف [illegible] پس صاف او را بجوشانند تا ثلث او بماند و بعد از آن در ظرفی [illegible]
[illegible] و [illegible] آب [illegible] و جوشانیدن [illegible] نصف است و [illegible]
سازند [illegible] آب [illegible] مثل آن [illegible] مثل شکر و عسل [illegible]
آمیخته [illegible] و [illegible] تقویت و [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] بجوشانند تا [illegible] صاف گردد
[illegible] و [illegible] عسل و شکر و امثال آن ترتیب [illegible] آب بجوشانند تا ثلث [illegible]
او بماند و [illegible] شکر و امثال آن [illegible] آب [illegible] تا ثلث بماند و [illegible] جهة تقویت آن

اگر خواهند بیشتر مذکور ادویه مناسبه اضافه کنند **نبیذ الزبیب** بفارسی مویز آب نامند و در دویم گرم و در اول تر

و مولد خون متین و منفخ شده و هاضم و مسمن بدن و مقوی معده است و چون قدری عسل اضافه نمایند مدر بول و محلل

ریاح و محرک باه و [illegible] دویم [illegible] الاستسقا [illegible] سودا و مفسد دماغ و مغلظ اخلاط و مولد

استسقاست و چون [illegible] جوش اضافه نمایند [illegible] **نبیذ العسل**

شراب العسل [illegible] در دویم گرم و در دویم خشک و محلل اخلاط غلیظه و مخفف رطوبات و حافظ [illegible]

و بهر امراض بارده [illegible] نافع [illegible]

[illegible]

نبیذ السکر شراب شکرست لطیف‌تر از مویز آب [illegible]

[illegible] **نبیذ التمر** شراب خرما [illegible]

[illegible]

نبیذ [illegible] **نبیذ** [illegible]

[illegible]

[illegible]

نمودن زیاده بر ده هزار فرسخ میشود و از خواص اوست که جهت مواشی اسار وقت خواب یک چشم از او بسته و تا هزار سال عمر
میکند و در سالی زیاده بر یک بچه و بیضه بر نگذارد در دویم گرم و خشک و گوشت او قبل با عفونت و توقف ابلادی دفع
شده منفعت [illegible] و قاطع مفرد در دی الغذا او عفونت و مصلح دار حمی و سرب او جهت تزریق و خادشی جهت [illegible]
او جهت کردی قوی [illegible] خون در زهره او قاطع بیاض و رافع نزول آب و طلق [illegible] و حوت چشم و در گلیم او [illegible] کلف و [illegible]
موی و رافع جرب و حکه و قوبا [illegible] در این ذکر او [illegible] طلای بیضه او [illegible] بسیار مقوی قضیب است [illegible]
کوسقوط دندان و زهره او از هر کبد [illegible] نمیکند [illegible] قطران [illegible] رافع جنون [illegible]
نسج العنکبوت بفارسی دام عنکبوت در حرف عین گذشت نسرین البابونج کل [illegible] نسوث هندی [illegible] است
نورا هندی سپستان است نری هندی نبات است نسرین [illegible] بفارسی ورد ابیض [illegible] در افعال [illegible]
از تفریح و تقویت دل مانند نسرین است نسرین نعد [illegible] ورد [illegible] نشا بفارسی نشاسته و یونانی امولون [illegible]
از گندم [illegible] کرده [illegible] و پوست او باز شود از پوست جدا کرده صاف نموده خشک میکنند در آخر اول [illegible]
و نزد بعضی در دویم است و مقوی [illegible] و قابض [illegible] معاء [illegible] و ادویه [illegible] و حابس اسهال و خون [illegible]
آن [illegible] در روغن بادام [illegible] جهت خشونت حلق و سرفه و درد سینه و سل و نفث الدم [illegible]
او با شیر جهت [illegible] افراط [illegible] و طلای او با زعفران جهت کلف و [illegible]
جهت خناق [illegible] و اکتحال او جهت دمعه و قرحه و جرب [illegible] چشم و [illegible] دیافیون [illegible]
[illegible] جهت خشونت [illegible] و حرارت [illegible] مضر [illegible] و مصلحش [illegible] است [illegible]
[illegible] و غبار [illegible] نشادر اسم [illegible] است که از اشجار [illegible]
[illegible] کرم [illegible] غبار [illegible] آن [illegible] اصل آن [illegible] قابض [illegible]
و [illegible] آن [illegible] آن [illegible] با سرکه مانع [illegible]
[illegible] التیام دهنده زخمهاست [illegible] و خواص [illegible] آن مذکور است نشفه
اسم مرد [illegible] مرجان است و گویند [illegible] آن [illegible] مانند آشیان زنبور و [illegible] در ساحل دریا
جوهر [illegible] خشک [illegible] زخمها [illegible] در قطع خون قوی تر از آن [illegible]

نشادر

نسر شیرا

نشادر اسم هو با معجم است نشاستج اسم فارسی نشاسته است [illegible] نضار اسم ذهب و درخت [illegible]
سیرنا منند نطرون بورق احمر است و گذشت نعام بفارسی شتر مرغ نامند و موقت در آخر [illegible]
[illegible] جنم و رافع لقوه و فالج و درد مفاصل و امثال آن و [illegible] جمیع امراض بارده و [illegible]
[illegible] و مصلحش [illegible] و طلای [illegible] ورام [illegible] و استسقا و [illegible] اطراف و رافع سم [illegible]
[illegible] الطفال [illegible] و [illegible] آن [illegible] و [illegible]
[illegible] الطفال و [illegible] و خاکستر موی او رافع [illegible] و از خواص اوست [illegible]
[illegible] نعنع [illegible] و لطیفترین [illegible] در افعال قویتر از [illegible]
در دویم گرم و خشک و [illegible] مقوی معده و دل و قوه باه [illegible] معده و [illegible] در [illegible] خون غلیظ
و محلل [illegible] و [illegible] گرم [illegible] با سرکه [illegible] نفث الدم [illegible]
[illegible] فواق و [illegible] و قی [illegible] معده و خفقان [illegible] در [illegible]
[illegible] در درد سینه و پهلو و نفخ [illegible] و [illegible] سینه [illegible] آن [illegible]
و [illegible] با [illegible] مانع [illegible] و با سرکه [illegible] رافع [illegible] است [illegible]
رافع [illegible] و [illegible] مقوی معده و [illegible] جهت جراحات و ادرار [illegible]
و با نمک جهت [illegible] مضر [illegible] عقرب [illegible] جهت [illegible] نافع [illegible] رافع
درد [illegible] و رم [illegible] و [illegible] و قبل از جماع مانع حمل [illegible]
در [illegible] و سقوط [illegible] و با روغن [illegible]
[illegible] و [illegible] نغر [illegible]
[illegible] و [illegible] سیاه [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] گرم و خشک و [illegible] عرق [illegible]
[illegible] نافع است نفط دهنی است از بعضی [illegible] سفید و سیاه [illegible] سفید او لطیفتر و گرم [illegible]
و سیاه او [illegible] سفید میشود در چهارم گرم و خشک و [illegible] و سریع النفوذ [illegible]

نوس جمع نس [illegible] و سیاه [illegible]
[illegible] و موش [illegible] در [illegible] و از او [illegible]
[illegible] کوبند [illegible] موی [illegible] و منظنه آن میشود که [illegible]
باشند و [illegible] در سر [illegible] طلای [illegible]
موی [illegible] و رافع [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] طلای [illegible] رافع [illegible]
[illegible] طلای [illegible] رافع [illegible] و سقوط [illegible] رافع [illegible]
نمل بفارسی [illegible] مانند گوشت او گرم و خشک [illegible] گوشت او [illegible]
که او [illegible] و زهره او [illegible] و خون او رافع کلف و بهق
و آثار است و [illegible] طلای [illegible] رافع جمیع علل [illegible] و چون [illegible] گوشت او را با
[illegible] طلای [illegible] زخمها [illegible] و قطور [illegible] با آب [illegible]
مقوی [illegible] و [illegible] درد رحم [illegible] اطبا [illegible]
و امراض بارده است و [illegible] و [illegible] و از خواص اوست که چون کسی
بر تمام جسد خود [illegible] و [illegible] محبت [illegible] است و چون
[illegible] و [illegible] چون بر زخم [illegible] موش [illegible]
[illegible] و [illegible] آن [illegible]
[illegible] نوشادر [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] آن [illegible] آب [illegible] حرکت دهند [illegible]
و از جوشانیدن آن آب [illegible] در نواحی اصفهان [illegible] مذکور
موجود است و گویند در جبال خراسان نیز [illegible] و [illegible] الوجود [illegible]

مقدان

و [illegible] و [illegible] جمیع امراض [illegible]
و [illegible] آن [illegible] و گرم معده و مقعد [illegible] سموم [illegible]
[illegible] مفاصل و [illegible] آب و [illegible] قطور او جهت [illegible]
[illegible] و مقعد و [illegible] و [illegible] آن [illegible]
[illegible] است و خوردن [illegible] آن [illegible]
[illegible] نقل [illegible] است [illegible] اما [illegible]
[illegible] گرم و خشک [illegible] نقد [illegible] نقعای
[illegible] نقره اسم فارسی فضه است [illegible] حب [illegible] است نمک [illegible]
نمام [illegible] و نمام [illegible] ماننده نمام [illegible] نعولین [illegible]
[illegible] نمک [illegible] است [illegible] نمد [illegible]
نمیس اسم هندی [illegible] است نملولا هندی [illegible] نمل بفارسی مورچه نامند و بزرگ [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] و سیاه [illegible]
[illegible] گرم و خشک [illegible] و طلای [illegible] مانع برآمدن موی [illegible]
[illegible] موی [illegible] طلای [illegible]
و چون [illegible] مورچه [illegible] در آفتاب [illegible]
[illegible] و [illegible]
و خوردن آن [illegible] و از خواص اوست [illegible] و غیر آن [illegible]
و در [illegible] کسی [illegible] مورچه [illegible] آن [illegible]
کو [illegible] و [illegible] طلای [illegible]
با سرکه رافع [illegible] مانع برآمدن آن [illegible] و گویند [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] رافع آن است

نقاش مر

نمارق

نمو کرده

کثیف مجامع بهم رسیده و ترکیبا تواند شرب و از دو تصفیه سفید سکر دو و چون بطبخ صاف او را باشیر از ابع زنان للادی و عشر اد
زنان تصفیه کنند سرخ میشود در آخر سیم گرم و در اول آن خشک و ملطف و جاذب از عمق بدن بظاهر و ملطف
قروح و قاطع خون جاری و حابس و مفتح سدد و مدام دهنده زخمهای باطنی و رافع حرکت سینه و صلابت سپرز
و طلای او جهت حکه و با روغن تخم مرغ جهت برص با عسل جهت داء الثعلب و جرب و سعفه و با روغن گل جهت داء الفیل
را حکم کرد و او چون در حلق اسند با داروی دیگر جهت جرب و عفونت او با آب سداب جهت زلو که در حلق مانده باشد
و اکتحال او جهت التیام قرحه و رفع بیاض و دمعه بارد مفید و در خواص مکتوم مذکور است که چون او را
با مثل آن فضولات تصفیه نمایند ترک آن او در رفع مطلق سم مجرب است و با شیر من مطبوخ او که در جای زنگ
کند آهسته حل کنند و با بار کرهی نمایند و بیشتر او باعث گرانی عادت و هوا است از آن مطبخ و اطلاق او در اکثر
نقش کرده و در اطراف خود گذارند هوام پیرامون او نگردند و شربت مثقال او قاتل است بقطیع اخت **نوادس** نبهم یونانی
نوعی از قتاد است شاخهای او دراز و باریک و تا نقله سرزانو و برگش ریزه و مانند پر جمیع اجزای او شعر و غیر شیر
و گلش زرد و تخمش و طعمش تیز و خار او تند مانند لیموزان و صمغ او با این صفوی و سرخی درد در روم و حب کثیر او جرا
صمغ او در افعال غریب تر او کشش در دوم گرم و خشک و صمغ او در سیم و قوی تر از اجزای او ست تحقیق و یابسی
التیام عضب از صمغ باب است و از اسم او در انجره العصب نامند و طبیخ شکوفه و ساقه بید او در بستر و صمغ او
در التیام عصب ضعیف از تمام او و شربت ضماد او جهت درد عصب دلکو تسکین اعضا و از جای بیرون رفتی و تسکین آن
و قطع نزف الدم مؤثر و عصاره او جهت ذرم و قصبه ریه و ذات الجنب بعید بالخاصیت او در رفع سموم و ادهم
کرده است و مطلق قتاق و او را شتر آن است **نوره** کلسی مجرب است و کلس مذکور شد **نوفلن** اسم یونانی نیلوفر است
نول هندی اکسیر حکمای ریحی است و بفتح اول و سکون واو اسم جنس شکوفه و گلهاست **نوار الهند** قسم شکوفه درخت
دار شیشعان است **نواه** بعربی دانه اثمار است و از مطلق او مراد دانه خرمای است مخصوص در اوزان **نول**
هندی اسم عرس است **نوع** لیلاب است **نهما** اسم نبطی اقحوان است که به اقسام مربع و بقدر و رقاقی
و بعض مایل بزردی و شکوفه بعضی مایل بسفیدی و از بعضی مایل بزرقی و عرق ... بهی و اعطار
و برگ بعضی مستدیر و از بعضی دراز و بعد گرد در دوم گرم و خشک و بوئیدن او جهت زکام و ضماد او جهت اورام بارده

نوق شتر ماده است

نو در سکر

و قطع عرق و منع مرارت و تقویت موی و با عسل جهت داء الثعلب نافع و شرب او مدر خون و باقلیان و رافع
خفقان و با سرکه تریاق سموم و حیلا بنده او با جوهر و خوردن او بعد از آن با بادام مسکن دردهای فرزند او بقی
رحم و خوش کننده است و از خواص اوست که چون ام او را با هفت عدد دانه گشنیز در پارچه کبودی بسته
در جای بیند ارند در ساعت باد سرد بو زبان آید چون در جوی سنج سحیده برباز وی بچه بندند ... بجز
و چشم به کشند **نهق** قرة العین است و نزد بعضی جرجیر بری **نهشل** سر عربی شقاقل است **نهمل** اسم فارسی لبلاب ...
نیلوفر اسم فارسی است و گویند لما عبارت از دست بعضی مانند زردک ساقش نرم و طولش بقدر
عمق و برگش قریب سطح است و ثمرش بقدر سیبی سعد سفید خشخاش و در آن تخمهای طویلی سیاه و بادام
و گلش بیرون آب و اکثر او کبود و بعضی سرخ و در آن هندلیت و بعضی مایل بزردیست و تیزتر او بعضی که بید
که بوی آن تیزتر باشد جمیع اجزای او در دوم سرد و تر بیخ او کم گرم و خشک است و تخم او بهرد و خشک است
و مراد از مطلق او گل نوع کبود اوست و نیلوفر زرد و کرم و خشک و کبود او لطیف و مقوی دل و مسکن حرارت
آن و تبهای حاره و تشنگی و سموم و مانع احتلام و جهت درد سر و قروح ظاهر و باطنی و خشکی دماغ و خشونت سینه
و سرفه حار و نزله و بازع و ان و دار صینی جهت تقویت دل و خفقان مفید و ملین سینه و مصلح آن
سفرباه و مصلح آن لبوبات و قدر شربت آن از جوم تا سه که در مطبوخات ... و برگش بعضه
و خطمی است و بیخ او جهت بیرز و اسهال مزمن و قرحه و سیلان منی و بخیه در است و مخدره
و با مر جهت بهق و با زفت جهت داء الثعلب نافع و ... و شرب بیخ او مضعف عصب و مجفف کننده منی
و شرب بیخ از زهر بیخ او تخم او در رافع ادرار حیض و نزف الدم و مسدد است و روغن نیلوفر که مانند روغن
بنفشه عمل آورند سرد و تر و در افعال مانند روغن بنفشه و در تسکین درد حار قوی تر از آن است **نیل**
نزد بعضی حب رشاد و نزد بعضی ظاهر آنست که غیر او باشد و در کتب مذکور شده و محل ... آنکه اکثر است
و ستی ... هندی اوست و او بری و بستانی میباشد و نبات بستانی شبیه بلحتان و ساقش شبیه بارتک و ار
و برگش شبیه برگ گرد و تخمش ریزه و مایل بسرخی مانند تخم خربوزه و از آن و بزره رو بری و شبیه بلحتان
و بلخوشته زیاد و سیاه تر از آن و مانع است و زلیقور ... و حابوس ... که تا کنند

نبات تازه سنگ و بسیار سیاه و حب قشر زیاده بر زرع و برگ سبز او مانند برگ کاهو و شاخ و ساق او مایل
بسرخی و در اطراف او غلافها مانند زبان و در آن تخمهای ریزه میباشد در آخر اول گرم و در دوم خشک
و نزد بعضی معتدل است و محلل ورادع ابتدای اورام و قابض و رافع نفث الدم و نزف الدم و شرب او دانقی جهت
تحریک آب سرد و حکه و جهت ... اورام و منع خروج دمل و جهت سرفه مرطوب اطفال و در دوم سینه و کرده و ریاح غلیظ و با سکنجبین
جهت سپرز و با او به مناسب جهت قرحه ریه و ذات الجنب سوداوی و مهره او با بکوفته ملقمه جهت قرحه ریه و اخت
و مرهم و خفقان و نقاره سر جهت آنشف و ضماد او جهت آنکه از جوانب ... باشد و با قیل از طلای آن موضع را با آب
بارتنگ و عسل بشویند و با سرکه جهت قرحه ... مفتوح سعدین و مفتر است و مصلح او عسل و قدر شربت او تا دو
و بدلش بارزتنی آورده بوجب اطباست **نیذ** لغت سکرات است و بفارسی سمنو نامند از اغذیه بری است
که بدون شیربنی و روغن بعمل می آرند حاذقان گویند که در اول گرم و در دوم معتدل و مولد خلط
و سمین بدن و مسهل بلغم و جهت بخارات سوداوی و مالیخولیا و سرفه خشک و درد سینه مفید و در هضم
و معده او اکثر را مورث تبهای مرکبه و آنچه با کرکان و بازام جوشانیده باشند زبونتر است و مصلحش
سکنجبین و کاسنی است و طریق عمل آنکه گندم را خیسانیده سبز کنند پس سبز او را گرفته طبخ بسیار کنند و سر
تقطیر نموده در آن عمل آرند تا غلیظ و شیرین شود **نینا** نانخواه است **نیقا** اسم یونانی نبیذ است **نیل** نیل است
نخالو گویند نباتیست برگش شبیه برگ مصود و در روی زمین پهن میشود و در هوا و در ... مایل است
و قرص او را ابرهه بیاض چشم مجرب اند **نخالیل** لغت معنی کرده که از جمله نبوبات ... است
در شعبه های او بیخ عدد برگ میباشد و نبات او شیر دارد و نبات او مجفف و ملین معتدل است و طبیخ او جهت
درد حلق و اسهال بواسیری و ضماد او جهت خنازیر و عرق النسا و مفاصل و صلابات سود و خشک سفید است
پنج آن سم قتال و قدر شربت سیر او ... است **نیلوفر هندی** او سفید است **ننیقا** اور کستانه نزد بعضی
قراصیا **نی** بفتح اول و سکون یا اسم فارسی قصب است **نیشکر** اسم فارسی قصب السکر است **نیلوفر** اسم شجره است
از اداد درخت است **نیکبخ** اسم هندی درختیست و آن بزرگ و کوچک میباشد گلش مثل خوشه
که چندین شکوفه بار او باشد و دو سه گلبهار زرد و با عطر و خوش مستقر و در اصفهان ثمر او را اسکو کرمی نامند

سه اپر لوس اسکو

و در مازندران کنار گویند و آن بقدر سنگ و کوچک مایل بسرخ و رد تلخ و در بعضی بلاد موقوف بر خشک است
ضماد برگ و گل او محلل و رادع و جهت ورم اطفال و نقرس و در درد سر نافع و در ... و در خشک
جهت التیام زخمها و قطع ... آن و روغنی که او را خوش بو نمایند نایب مناب او بیخ حصن است
و ثمرش بقدر راک جالیس ... منافع او مذکور نموده است **حب الواو واق** اسم درختیست که در کنار ...
باشند و برگ مایل بسیاهی و مخلوط بسفیدی و برگش سیاه و در کاسه برادر سه چهار عدد موی مانند
کاکل رسته در رفت سفیدی و زنی و قریب بسبزی و ترکان با زلف حقار جمع کرده ... سر
برشته و اکثر حیوان او ماهیست و در منک بیخ او در ا و بین باشد و کوچکتر از حقار است و در دوم گرم
و در اول خشک و گوشت او موافق مبرودین و در درد زانو دکر و روغن جهت فالج و امراض
عصب نافع است و گوشت نمکسود او جاذب پیکان و خار از بدن و زهره او جهت بیاض چشم و بهق
سفید است **وادی** کلاریست **وادج** لبلاب است **وافیس** یونانی کنگر زرد است **واشد** اسم فارسی
صنوبر است **والیوس** بلغت تنکابن قنفذ است **وابلیم** بلغت تنکابن کرفس است **والایوس** بهندی ... باشد
و الاون کوچک ... است **ویالس** ... است **دبو** بفارسی ... نامند و گویند مخصوص ... است
و خواص صوف مذکور شد **ویتو** شامی ... اسم عربیه و ... بعضی است **وج** بفدادی اکبر ترکی نامند
و آن بیخ نباتیست که در آب میروید و بفارسی سوسن ... گویند برگش از برگ نرگس دراز تر و عریض تر
و با خشونت و ایره و ساقش چند و گلش شبیه بسوسن زرد که زنبق باشد و زرد مایل بسرخی و بیخش گره دار
و بعضی سفید ... و با بین سفیدی و سرخی و تند طعم و با بین عطریت در اول سیم گرم و خشک و قوتش
تا چهار سال باقیست قاطع بلغم و تریاق سموم هوام و مقوی معده و جگر و هاضم و قوة هاضمه و منقی دماغ
و مبدل و مجفف رطوبات مفاصل و مدر بول و حیض و محلل ریاح و اورام و جهت درد معده و رفع ... دهنه و جگر
و منفض درد سپرز و تسکین فالج عضلی و تقطیر بول و حصاه و لکنت زبان و تکلم کردن ... و تحلیل کرده
و ضماد او جهت مفاصل و او در لم ... و تحت ... و برص ... و قتل ... او با
ما دیان و زعفران جهت ... ال اوجه بیاض و خافیل او جهت ... و جهت ... ان

وحبوس ارضیح او جهت دود رحم نافع و دمغز سر و مصلح او راز یانه و محرق نخل فرو بن و مصلح او سکنجبین [illegible]

آن و برگش مثل او وزیره و ثمر او زراو نر طوبت است **و دلبعة** منو بدامادر یون سیاه است **و دوجم** کاف او واو است

تم شسنات است در سنه ترکیه عبارت از ان است و نزد بعضی درسنه عرابست **و دوح** از جمله اصداف حمز ایلد

سفید کودم و در دویم ملاطف گوشه وله **اصفهان** کمی گرم نامند پوستاو زیاده پراصداف و در نایه و حیا

و جنهٔ عرق و حصاة نافع و ضماد محلول او در آب لیمو با قدری نوشادر در رافع جمیع اثار حیلاست و مجرب

و مجفف او در ما حوال مانند تنخ و مغز ان و دیگر عمل ترشش تا نیم گ است **حدن** اسم مفرد ملیک است **و دحی** بودنها

کاره است **و دوح** روغنای رطب است **و دم** اسم جنس انجای ابارات است و از مطلق او مراد ورد جمال است چه انسام

سفید و زرد و سرخ میباشد در بعضا از آن بری است و در تبک نباتی مخصوص است و شاید اقسام او مختلف بری

هرکیسیر غیر مضاعف او **و دجابری** تقاری در اسر انکستا مانند وه کور شد **و دجهولستانی** از نسترن مضاعف

و بقدر گل سرخ و درخت او سیار است در نکهت سفید گرم و خشک و در فعال ضعیف از نسترن **و دج اصفر** نسرین

درخت او خاردار و گلش زرد و غیر مضاعف است و در قوة مانند نسترن سفید **و دج اصفر بستانی** درخت او سیار است

و بقدر درخت گل سرخ و گلش مضاعف بزرگ و رنگش حسنه او در قوة مانند گل سفید **و دج احمر بری**

درخت او لیک است گلش سرخ و غیر مضاعف مذکور شد **و دج احمر بستانی** بفارسی گل سرخ نامند و بهترین اقسام

و آن مرکب القوی نزد اکثری در اول سرد و در دویم خشک و نزد جمعی گرم و تر و نزد بعضی معتدل و مفرح و مقوی

دل و اعضای رئیسه مسهل صفرا و بلغم رقیق و با قوة قابضه و خشک او رافع زیاده و منع عاصر اریاف و جهت خفقان

و جگر و گرده و خفقان حار و غشی و جهت اورام رحم و معقد و طلای او و قطور عصاره او جهت درد چشم

و گوش و منقبه او جهت تقویه معده و خفار گرمی او جهت اورام مراق و در حلویه معده و بابونه او جهت اسهال

و تیح جلد گرم و خشک است بهم رسد در ریاح و نسیون گوشت زخمهای عمیق و ضماد تازه او جهت اعانه یرا خواب

و خار از بین و ذرور خشک او جهت بوشتهای و التیام زخمها و قطع ورم آبله و سیلان رحم و نیکو کردن ان

و با برگ مورد جهت قطع عرق و ضماد برگ درخت او جهت جراحات و اورام حاره و ورم مقعد و کمی نفخ سفید

دیگر گل او که عبارت از ثمر او است در افعال ما تند و لیک است کرآن عبارت از ثمر گل بود ذکر مذکور شد

دالچ

دالیه در میان گل سرخ و زرد و ات انواز پرورده گوینده و قسم او با آب رافع اسهال عشر الصالح در ابع نفث الدم

و سیلان خون است خصوص چون با قرص گل است بنده و حول او مقوی رحم و رافع رطوبت او و مضیق فرج است

و بو شیدن گل مهیج زکام و عطسه و تا نیر یا بعضی از جهت و در بعضی سکن آن و مصلح آن کافور و معز و ه است

گلقند مصلح او انیسون و قدر شربتش از تازه او تا ده درم و از خشک او تا ده درم و از آب او تا ده درم و بدلش مثال او

نقشه و ریح او مرزنجوش و گوینده آنکه تازه او ده بار عمل یاو باید و بعض گل که گل بنات او را در روغن

کنجد کرده در آفتاب بگذارند و بعد از سفید شدن گل تجدید نمایند تا هفت مرتبه کنند و با آب یا فرادة تر زیاده میشد

آن روغن کنجد تا زنجیل پوشنده تا روغن باید روغن گل را مرکب القوی میداند و قابض و محلل و موافق

مواد حاره و بارده و با قوة مسهله و مسکن التهاب جلد و در رویانیدن گوشت زخمهای عمیق محقق رطوبات

آن در رافع مواد خبیثه او حقنه او رافع زحیر و مسهل صفرا و مسکن درد دندان و قطور او مقوی دماغ

و طلای اسهال حراری و مسهل او از جمله مقوی اعضا محلل مواد سده و در تسکین اوجاع الارد و طلای الی

با سرکه و ضماد او با سرکه و گلاب مسکن درد سر و راو بیان ذات و مقوی و موافق اورام در رافع زحیر جدید و آمیخته

او و مرحلب اسهال با و مقوی فعل او و قطور او جهت درد گوش و تریاق او با سرکه و آب و مورد رافع عرق

و با دزهر عروق و جوششهای حاره و شرب او رافع ضرر خوردن آهک و زرنیخ و صابون و دوار و اشال

و بیلش شمون از اور در بعضی تب یزد او در غ الانف و قدر شربش یکوقیه است و گلاب نیز مرکب القوی و مایل بسردی

و با حرارت لطیفه و مایل برطوبت و با قوة قابضه است و بعضی سردی او را بسیار غالب دانسته اند و او مقوی

دماغ و دفع سده و و توتهای بعد و دیگر او جهت نفس الدم و خشونت سینه و عوارض نزرد و در معده و دل

و مغص بارد و حار و در جگر و سرد او جهت خفقان حار و تقویه بلغم با شراب جهت زیاد تا نوع او به

و طلا کردن او جهت درد سر حار و اردمین و با قرنفل جهت باردان طلا الوجه تقویه دل در رفع غشی و بیهوشی

و تقویه دماغ و حواس لطیفه و ات طالع و رفع خار مغز و با لی هیئة مفرحه و بعث سفید بر بوی مصلح

و نبات و قدر شربتش از آن گلاب بکر بقدر دو و قیه او مسهل است **و ورد منتن** در بادیه است **و درد الحمار** بفارسی گل

رعنا نامند از دون او سرخ و بیرون زرد و به بوی از اقسام ورد مشتهی است گرم و خشک در دویم او محلل قوی و با سیار کرم

ودر رطوبت اسهال او نوعی نیرو **السالح** عنق الکلب است **و دوحیضی** لسرین است **و دوالحاد** **دوح الکاه** و در وادی است

و دوالحمیر نزد بعضی گل خطمی است و منونه گل خطمی است **و دوالوطل** بجهة منوب گل خطمی است **و دوجنا** سعنون

الیمام است **و دوالجب** طالسیمو است **و دوله** بنوع مازدران ساطم است **و دوله** جنوز است بنات خوانب سپل است **و دونیا**

عجم است و در بعضی کرات است **و دول** بفارسی و ترکیه گربزه و او حیوانی بزرگتر از حردون و دنباله دراز و جلد او سیاه

و دو شت و این از حیوانات او در آخر دویم گرم و خشک در اول سیم مقام سقنقور در باه افعال و صفور و محلل باید و ضماد

گوشت او جاذب پیکان و خار از بدن و جاذب بیم کوزیه و جواب است و جاذب پیکان بخطیر جلد و عش

و اوی بعضی گم او ان بزنند و طلای او با روغن زیتون که در آن خوش نزده است و پهن اشتره رافع اثار جلد و حکه

و دیگر وراء شحم او تقویه او رکین از قوابع پیاض چشم و طلای هر او عظم کننده قضیب و طلای پلکها او مرحب

بحمی غیر مرکبات **و دتانه** از جنس کبوتر صحرائی است و از آن بزرگتر دارد طوق دار و بترکی الاتونحمه نامند و در خواص

مانند کبوتر صحرائی و او از آن بهتر است چون در روغن زیتون صبر کنند و طلای او در داء ال الثعلب مانند پر شتر مرغ

و دم او جهت تحلیل او سورت بهم جلی و جمیع مفاصل و طلای بر گره **و دس** باز نباتیست مانند نبات پنبه و تخم جی

جاری او نباتش بزبور نباتیست ال الکل و ثمر میده او و تخمش مانند کنجد و بعد از رسیدن بشکند اوست بهم بوی و زرد مایل

بسرخی مایل بر عفوان میشود و او را مانند عبا شیر برا در نکس میکند و بهترین او زرد مایل بر حیث او حسنه او

و او را اکر حبشی نامند و سرخ و تیره او که بهمدی کوشید زبون تر او نزد بعضی گرم ع آن نبات است و او در دوم

گرم و خشک و شتونش تا چهار رسال بغیب مقوی ماه و با تقوع عظیم در رافع خفقان و در ارمغ بیقه و جه

و جلاع و رب در رافع بهر حی جبه و طلای او در رافع کلف و سعفه و شوره و ثولول و صورت مقوی و مفرح مصلح و ظفی

مصطکی و کثیرا و شربتش تا اکو و بدلش مثل او زعفران و نصف اوس است **و دع** اسم عربی سام ابرص است

و بفارسی ضفدع را با بر بیتح مینواند **و دق** تخ اول تا ند برگ نبات است و بعض اکل و گویل تا نا هم طور است

و تقع و او دو کرست او هم قضیب است **و دخ** بفارسی کرکه ینه از مطلق او مراد جرس بیان است و طلای جگر کرگ

جهت شقاقه **و دسه** کرم با ان اقمع حرک بیلی جهت برص و شقاق مقعد و دوا حس و باهم روغن جهت تحلیل او رام ساوج

و دیم کرم است و گرد شت **و دخ کودالعطل** بفارسی بر موم نامند و در دیگر گوشت **و شیح** اسم نباتیت که در جبال آن سک میروید

ودراوی

واردبوی شبیه ببوی لیکوست و چوب او بسیار صلب و از آن نیزه میسازند برگش شبیه ببرگ کنیزوش خمای او باری

و تخ آن کره دارو شبیه بسعد در اکو دوم سرد و خشک و در اول دویم مقوی اعضا و نرگس است بهیدها او با حیم توی است

جهت شکیم اعضا و ضرب و سقطه و جلوس در طبیخ او جهت سیلان رحم و بول امر مسعود مقعد است **و شنح** جوب است

لبیار کو چکتر از مینک و در رنگ و شکل شبیه آن و دو نبار او کمتر از شیری و در تنگ این جلیک موی مینه در گوش

مانند جنک و لباس پوستاد ماهی به و مقوی جگر و دافع عرق و قی و یا پسر و موی سوخته او جهت جراحات و خسنا نافع است

و نیح ابی است **و نیح** نکویی نقد اعر سطلس است **و شم** بفارسی او دل و تغذ بجهت تنکاس **و دیم** اسم سال است

و صیف الاحیه ترسیاو و شان است **و طواط** خفاش است **و عل** نوعی از ابل است و برنگا جویر و در دو هم کوتاه

ووراسل مذکور شد **و عظ** یعنی بجه اسهر ربا و بنات است **و قل** اسم عربه ثمر خشک درخت مقل است **و کی** لیل است

طبرات **و لیع** طلع است **و لب** نوعی از توبعات و بقدر ذرعی و برگش ریزه و تخمو ترد و ریزه دارد و در بعضی

لاکس شبه برگ درخت شربی و از بعضی شبیه برگ مورد دو او در شحوه او را اوب ماه بود او است و او مقوی

و مسهل است و گوینده چون او را از جهة امتلا قطع کنند مقی و از جهة اسفل قطع کنند مسهل و اندر دو حالت

و اسهال است و مسقط کرم شکم و زیاد او قتل موت ورث حتی و مصلح آن سیب و شربتش تا ده ام و بدلش کلا

و لکام بفتح تنکا بی چسم است **و ذن** انکور سیاه **حرف الما ما** **ق** فنه مقدار است **هامه** جند است **هالوک**

کنگ است **هام** مغز حجبیل است **هادا** اسم تریاق فاروق است **هالیون** اکلیل الملک است **هالوس** بهندی

اسخوان است **هانی** بهندی فیل است **هانی** بهندی او زاست **هالیمونا** بهندی سنبل نباتیست پخش مانند سنتمع

و سیاه و در جنبه در زمین فرو رود و ریک میکرد تا بقدر موی رسد و خام و دکشرا و مانکو لی له نیو نا پل

و سه و در ما رطوبت زمینه در عین او هر شاخهای او برگهای ریزه مانند خار و کوچکاو برشاخ ملوحی

مدخل سیاه پنجی و رد و بر گم او در اول خشک و نزد بعضی گرم و تر و ملطف اخلوط غلیظ و ریاح و مقوی

دل و حافظ صحت و جهت سرفه و درد سینه سرزو کرده و مثانه نافع و گفته انده خوردن او دافع اصباعت

تو سیر است و نطفه منعقده قبول صورت از وند میکنند و نطول او جهت سرعت جمت الاطفال

مؤثر و نقش او در باره تر قبیل از طلوع کنند و مدح اثر آنرا رافع گرد نیم است **هبید** دانه خنطل است **هاجوجی**

هندی ای که کف مریم است در اصفهان جوز خلاور بانه مسند دان حیوانیت لعل بابی خاکستری رنگ و زرد کرد از سفید
و با بهای او لقدر بر کوزه کثیر العدد دود هم کرده بود نرسد از این باب است نافع عسر البول و یرقان و طلای او جهت خفقان
و سقوط لهاه و مطبوخ او و دو پوست انار که با روغن گل بر سر کوش ریزند بجهت کرم او در ادراکوش چکانند نافع
کرم قوی در دکوش است و چون در کوزه نو سفال بیوزانند و با عسل مخلوط کرده روزی از او دو قیراط بادوا
بنوشند جهت عسر نفس مجرب است و تعلیق او با پارچه کتان و امثال آن رافع تب ربع و نظور بر طیور
او را احلیل رافع حرقة البول است هدل سورنجان در اصفهان نامند در دوم گرم و خشک و عفص
او مانع جهت چشم و قوبا و سدد و خون نجد و حصاة کرده و حب نزوزهره و خون او جهت بیاض
چشم و بهق و سعفه و ادخال او جهت تب ربع نافع و تعلیق بر روز بان او مورث جاه و دوستی
و بستور تعلیق جهت شغل او در این امور موثر و تعلیق استخوان بال چپ او جهت تبعیض بان با کویان و دوستی
و با عود دستی چشم او جهت تقویه حافظه بغایت موثر و ناخن و پر او در حریر زرد دستند و از بر و گلو بدعا
جهت الفت ایشان خصوصا در وقتی فرد و بستر و تقرد دستی با زهره داشته باشد و ثلث او ستی برادر جهت
نفرت بر خصم موثر است هدل حصلش است هردبیر از اغذیه مشهوره است و بهترین حبوب سلطوی
که از آن ترتیب یابد که نعم و کوشت بغ است گرم در دوم کثیر الغذا و مسمن و کرده و مقوی عصب
و باه و موافق سرفه و خشونت سینه و بایس الخراج است و در هضم و سدد و حصاة در محرورین سکنجبین و در مبرودین
انگور بانی بجهت اکتساب بعدی او نافع رد و نیک ارز العسر مزمن تولید او است هربی بجهت هندی بنجنت قدر دب
کشیر گشیر او بهوده قسمی سیاه و قسمی سفید مایل بزردی و طول آن اند عز قراط و در حج مقابل سرعه جدا
میکرد نیم دانگ دیوان داوق تمدان است با سلاله عنب و ریاست حجه تعاوم سم افیون سیاه بر کرم است
هرنوه نزد بعضی نزد حب عوداست از قلقل کوچکتر و با اندک ندی د طعمش تند و بوی عود دار از او
آید و از سوا المیچره عمان خیزد و وکیب القوی و در دوم گرم و در خشک معتدل و مقوی حواس و محلل ریاح
و حصاة و با بعضی در روشنی در ملیس طبع و مسکن کرده و شاید و درک دار و معده هضم و خواندن از او بهر عتی
انواع استعمال او و بجوزان او مانع زکام و نزله و دکو مسکن در میان طلع و حادبه مانع گرم زدن آن تج بیانان

بجون

چون جهال بر زرد و رمیان شراب بار کرد سکر نارس بکمال بیداسیاه میشود و از عود قماری بقوت فروتر نتوان کرد اوشر بی
تا ما سوهر بش قاله است هرطهان و اسرابیت شبیه بکار و تر و تعبیر بعضی او خار است در درازی کرم دمغ است و آن
کرفس از خار باشد چنانکه انطاکی او را السیف دانسته است جبه او تخم از آن و سرخ مایل بسیاه است و با بکی
مانند کندم و ترش و دو علوی از سقمونیا و نصف آن بر روزه و ست معتدل و با فتنی و مطبوخ او با روغن بجبر قانقی
و موافق سرفه و در سرد بر اسهال مانند خار است هرفلیطوان نام است هرشتر شفیع است هرد اسم عربی
الصفرا است هرجان لولو ابر برسفید است هرخلوه مرابوس نوعی از هستهای بری است و نزد بعضی ابو جنیف و نزد بعضی
و صفه است هرلیوه دانه ها است هرنال هندی بی تخم است هرن هندی اسم آلو است هرابقوه هندی
توتیای هندیت هرهی هندی جوزی است هرفاقی هرزجاجان بفارسی فارسیت هرکند هندی لوف است هرسقطل
اشقاقل است هرشدمان اسم فارسی نوعی از عود است هرفویو اسم سر بایده از ترخون است هرکل فقع است هرلیم
اسم عربی کل الاصم قیسی است و بفارسی عبارت از غرق کوشت و کندم مهرا بخته است و در بعضی این مشهد
هرسیه هلام نوعی از اغذیه است که کوشت کاو و کوسفند و امثال آن در دیعه از پختن سیاه سرک و نمک در آن کذارند
تا آب او چکیده رفع کرد و دو بحال احتیاج بقول حار ه و با رده را بوسم کرحه کوشت مذکور در آن سرکه انداز نمر
و بقول لایمر دار نه و اکر با بقران کوشت تند قسمی از آن یعنی خواه بود و در اعضال اشتیاء غدای بقول هذبوحه است هلیون
بفارسی مارچوبه نامند ساق بی برکی شبیه بکر و باشیر و کلش مایل بسفیدی و تخمش از قرطم کوچکتر و با صلابه بود و در دوم
کرم و در اول تر و بخش در دوم خشک و در اول گرم و بری او احتیاکا غالب تر و بهترین منقی سدد و جگر
و عدر ربول و ضعف عملل نفخ و عقد ایشاره و فاتح اظم و منوریا بحر بول و عرق و نفخ حصاة و جهت درد پشت
و ظلم و بجر و در درد سر و استسقا و طبخ او مسهل طبع و دافع درد دماغ و باسراب جهت سم رطیلا و عقرب ایل
و مضعف او جهت درد دندان نافع و ضماد و رستا و موجع در دمعاصر و مفتت طعام و مغثی و مصلحش
دکوبیدا و کنده و کسک است و تحمش منفخ سدد سپرز و تخبس در روغن حبان رفع حصاة و وزن جبلا و در جنبش
و اورادا و قوی تر از طبیات و قدر شربتش تا سه درم و مغز و محلش عسل است و بخش مسکن اللدد ندان و طبیخ او
مقوای و بادکس بعکر خوردن بیره شکوک کرده و شانه و مسبحه بر البولی بخوردن سنگ و سکنی آن و مغز پینه بجر قدرین مصلحش

بکمیهای و تحمیش نامند که در مقدار مذکور است که چون شخ حیوانات نادنی کرده و مکرر آب بعضه هموی در پرداز یا دکر شب
شرده اند هرطهلون نوعی درخت هلیف طاست هلیلج اهلیلج است هلیانه کاه حرشت هلال و علم اسبی حباب است هلالا در زرون
اسبل است نزد انطاکی مع الف هرقلا اسم هندی عروق الصفرا است هرمج نوعی از زباب و مشهور بکیکس است
هرمیه بارده هرمیه چانی ابر و دست هرمنک هندی حبیثه است هرمطا هندی نوعی از نبات است هرکن هندی ملک کبان
هرکاجام هندی صابون است هرمبار تفاری کاشی نامند و استانه و دیگر بیاسته و سباند را دروغم ست بیه
بکار ابرکها بزرگ و بقدر از دو انگشت و مایل بسایی و کلش کبود و بزرگ و اود افنه های شجر نامعده دیر تر برد و تر طبیعه زیاد
از قسم صغیر است و دیگر ابرکش کوچک و کلش کبود و ریزه و شی او جانداد و اهنه بالی بطفل نامند هرو قسم از او کل
و تر و با اجرای حاره طیلیه که از ستر را فه کردد و از جهت لطافت مفرط بحسب اختلاف اهوا و زمان و مکان نوعی طبع
و رنگ و طعم او میدوا دوا و منفتح سدد و مقوی جگر و مسکن حرارة خون و تشنگی و صفرا و التهاب معده و موافق
جگر حار و بارد و دافع سبزه آن و مسقی صدی لول و کرده و آب برکسا و با آب رازیانه بهترین ادویه برقان سده است
و جون کسیاه او را بجوشانند و کف کرفته با سکنجبین بنوشند جهت تبهای کهنه و تقویه معده و دفع تعفن رطوبات
و با کلقند جهت تب ربع نافع و چون و ضری بار از بانه و کثوت بکوشانند تنقیه اسهال از زیاده میبود و طلای او جهت
اورام حاره و درد چشم و بار سبزه و با روغن گل بر سرخ جهت سرطان مرمن بعیدی مغز و او باحیا شیر جهت
درد جگی و حمیات و حماد کو بپوست جهت دهه حار بجرب و خصوصا با روغن بنفشه دانه آب و درک جهت حفظ و تقوین
حار سبوی و قدر شربت از آب او تا نیم رطل و مرمساحب بر قه و مصلحش است و نخم کاسنی در دوم خشک و مایل بکرم
و با اجزای بارده و جهت تبهای صفرا و دیه سدری و یرقان و خفقان و صداع و امراض جگر و با طبوخ مسهل
و در ازبار بجهت رفع سموم و مسفکر او و بهبود قطع ترف الدم و دیگر بیت اشتها است موثر است و بعیر ترطیب است بر فعال آن
مناسب برک کاسنی و قدر شربتش تا ده درم است و او مغربی است و مصلحش سکنجبین و تخم خوشبوی موافق است طبع
کاسنی است و دالول کرم و در دوم خشک و تب مفتح و مطلق و منقی بلادی غذا و معرد بول و جهت تبهای مرکب
و مزمن و تحت حبل و رفع دوام خشک در درد مفاصل و استسقا و نفخ و تکلیل مواد نافع و قدر شربتش اسانیده او مام
نامع کرده مطبوخ از هفتم تا هفتم و خوره کاسنی تب بر اسبا و بسیار ضعیف کاسنی هندبای هیر خنده بیلی است

نانی

با تخم مانند بنانه و کلش کبود و طعمش بسیار تلخ و برکش در است و در بیرانست و ان الفلیه میشود و بیمه ورد که خوردن آن ملک
و در تیر بوزیاده بر سبانه دو تعبیر طبع و مقوی معده و جمیع افعال ایرانی ترطیب کند و تنبیر از سبانه و قطع برف الدم در اوایل
با روغن زیتون رافع اثر سموم هوام و سموم مشروبه و در بیرد و حول عصب رافع آن دافع ازرم حاره و حار و بیعاد
جهت کزیدن عقرب و زنبور و مار سفید با آرد جو جهت بادریج و با غنیه اسب در سرکه جهت خنازیر نافع و الکل عصب
نافع و تخم و بیخ او ادویه افعال او قوی تر از بسانه است و در حسب بدل دیکری است هندبای هاشمیه هندبای غلبمیه نوعی از برک کاسنی است
هندبا الخلق نوع ریزه برک کاسنی بیانیست هوم بفتح ترکی نباتیست شاخهای بی برکه و باریک سفید
بعید النفع و کیبا ازاس بسیار محفوظ است و با برکه یبح و بار سنبهای ضعیف بر غارداود سموم قتاله
و چون بجان مار با آب او آلوده چنگ کشتد زخمی کشند و مار است هوم المجوس نباتیست ساقیش بلند او بار ک و سیاه
و کلش زرد و تیره و شیرینا بسیار و بر کش ریزه است و طعم او از صنوبر اللغوان بزدد با شد و نزد بعضی نخور ا است
و در اول گرم و خشک حاملد و مفتح شود و با عدوه و بسیار ملطف و طبخ اکل او جهت حصاة مثانه و حب الهیل
بسیار سقیبه و ذرور کل او حابس خون جراحات و قدر شربتش تا ک و زیاده از ده درم ادکنند بخفیفه هیوفاریقون
سوب از اوق ریقون یونانیست و آن سه قسم میباشد و در سیم بار شن مانند جو است قسمی را ساق بقدر شبری
و زیاده و برکش مانند برک سداب و بسیار ریخ و کلش سفید و شیه کلی و بوی درار بوی شیرین بیوری صنوبر و تخمش سیاه
و در از و مدور مانند جو و تنش معنای تخت و دور را ول سر و خشک تو تراش نا ده سال با قیست و مفتح و منقی ملطف
و مدر بول و حیض و مخرج جنین و محلل و منفح سدد و جهت درد و در رک و دفع در برکش جهت التیام جراحات و تنقیه زخمهای متعفنه
و رفع بوی خشک آتش و عصاره او جهت بواسیر و جهت نقرس و عرق النسا بسیکم ادابرا روز بیمه درهم با ما العسل جهت عرق النسا
مجرب و التیام او جهت تب ربع با نیم وزن ماء سداب و ستور و بعد شروه او و در بعضی ثبت و امیون است و ضماد او برازنار
در اول و برکش بقدر تقیح و دروس ضعیف سخت و قسمی از بیخ و کلش زرد و تحکش زعفرانی مانند جیتی را جخوطه و او بری
شیر او استیاح و اخراو در کرم و خشک در دوم از حمس سوای طمع الکل و خور ال کار رحمی عمل اوست و در بعضی اسهال ماسکر
و جوعی رشته زاینجیت سطوی ادراو جراحات عظیم است و ضعف دکرزاری او جبت اتر ادیت نیاتی زرکی از اول کوچکتر
از تا دوم بیان و بیخ نزد برکش مانند برک سداب و کلش زرد و در بوی مانند قسم اول و کرم تر از اول و مسهل طعام

و تخفیف آن و در جمیع افعال قوی‌تر از اوست و [illegible] کننده [illegible] و در رفع قولنج و عرق النسا و [illegible]
و سعفه [illegible] و در [illegible] و مقعد [illegible] و [illegible] نافع و [illegible] بهق [illegible]
مفاصل [illegible] نافع و [illegible] و [illegible] ام [illegible] با [illegible] آن [illegible]
و [illegible] است [illegible] و این قول موافق [illegible] است
و [illegible] خربزه است که [illegible] و در [illegible]
و [illegible] از آن [illegible] **هوبه** [illegible] که در [illegible]
و مذکور شد **هوجد** و **هوسداب** [illegible] است **موجید** و **هوبیون** [illegible] **هوداد** [illegible] است
هو به فارسی [illegible] است **هوی** [illegible] **هوا** [illegible] افضل عناصر و [illegible]
[illegible] و نفوذ هوا در اجسام [illegible] و ضعف است و [illegible] از آن [illegible]
[illegible] قشر [illegible] و [illegible] ادویه [illegible]
[illegible] از اسباب [illegible] و [illegible] در طب [illegible] است و ایراد آن در این
لزوم [illegible] و [illegible] مطلوب است [illegible] موجب [illegible]
[illegible] و علم [illegible] و [illegible] در [illegible] و [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] آن و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible] **هیل** [illegible] **هیرون** [illegible]
و [illegible] **هیر** [illegible] **هیغمان** [illegible]
هزارد اسم فارسی [illegible] **هیری** [illegible] **هیرا** اسم هندی [illegible] **هیردون** اسم [illegible]
حرف الیاء یاقوت [illegible] در [illegible] و [illegible] آن [illegible]
[illegible] سرخ [illegible] و [illegible] بعد از زرد [illegible]
[illegible] و [illegible] آن [illegible] آتش [illegible] و سرخ آن از آتش [illegible]
[illegible] و [illegible] تمام [illegible] و یاقوت

[illegible] و [illegible] الیس و [illegible] خود آب [illegible]
[illegible] و [illegible] حرارت معتدل و زرد او [illegible] گرم و خشک و [illegible] در اول [illegible] و سفید [illegible]
در [illegible] غالب است و او مقوی دل و دماغ و [illegible] و [illegible] سموم و [illegible] جهت رفع [illegible]
و تغییر هوا و [illegible] و خفقان و [illegible] و [illegible] جهت [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible]
یاسمین [illegible] به فارسی [illegible] سفید و مذکور شد [illegible]
که یاسمین [illegible] و سفید [illegible] و سفید او [illegible]
[illegible] مخصوص [illegible] سفید [illegible] سفید [illegible] مفقود [illegible]
و این [illegible] که [illegible] و جمهور [illegible] درخت او مانند [illegible]
[illegible] برگ [illegible] سفید و [illegible] سفید و [illegible]
سرخی و [illegible] و از وقت شگفتن [illegible] سفید [illegible]
عظیم [illegible] و مانند درخت [illegible] و [illegible] گرم و خشک
و [illegible] و [illegible] و [illegible] و مفاصل و امثال آن و مقدم
سموم و [illegible] و [illegible] گرم [illegible] جهت درد سر [illegible]
و رفع [illegible] و [illegible] جهت [illegible]
و [illegible] سفید کردن [illegible]
و [illegible] از [illegible] یاسمین زرد و [illegible] یاسمین [illegible]
یاسمین [illegible] و در جمیع افعال مذکوره قوی‌تر [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] چند [illegible]
نماید جهت [illegible] و در دیگر مفاصل مجرب بیان [illegible] **یاسمین** اسم فارسی یاسمین بری است **یاسمین بری**
[illegible] است **یانوشغان** [illegible] است **یادیغ** اسم ترکی [illegible] است **یاده طاشی** اسم ترکی حجر [illegible]

یاغ اسم ترکی دهن است **یبروح** [illegible] و اسم جنسی [illegible] لفاح [illegible]
لفاح شامل [illegible] است و [illegible] و چون [illegible] لفاح که بزرگ [illegible]
[illegible] و [illegible] این اسم [illegible] لفاح [illegible] بصورت انسان [illegible]
[illegible] **یبروح الصنم** [illegible] لفاح [illegible] انسان [illegible]
و [illegible] و در میان عوام [illegible] که هر که او را قلع کند [illegible]
[illegible] و [illegible] تا [illegible] منقلع گردد و این [illegible]
خواص [illegible] بیان نموده [illegible]
و [illegible] سفید و [illegible]
و [illegible] بصورت [illegible] لفاح [illegible]
مذکور [illegible] سال [illegible] در اول [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
با زعفران جهت مفاصل [illegible] جهت [illegible] جهت خفقان و [illegible]
جهت حرقة البول و [illegible] جهت [illegible] نافع و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible] نقل [illegible]
قلع [illegible] در [illegible] و [illegible]
در [illegible] آفتاب [illegible] و چون عضوی از اعضا [illegible]
[illegible] روغن [illegible] و [illegible]
[illegible] گرم [illegible]
[illegible] عضوی [illegible] آن [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و بعضی [illegible] در اول [illegible]

و [illegible] و چون [illegible] روغن گل [illegible]
و چون [illegible] گل [illegible] روغن زیتون [illegible] و [illegible]
[illegible] رفع [illegible] **ینبوت البحر** و **ینبوت** [illegible]
[illegible] **ینبوت** [illegible] **ینبوت** اسم [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible] اسم مخصوص [illegible]
[illegible] و [illegible] آن [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] **یتوع** [illegible] و در [illegible]
[illegible] **یلط** [illegible] که در اول [illegible]
یل [illegible] **یلقه** درخت [illegible] **یراع** [illegible] **یوم** [illegible] **یونا** [illegible] **یلیم** [illegible]
یلوع [illegible] و [illegible]
[illegible] گرم و خشک [illegible] و مفاصل [illegible]
و [illegible] **یشف** [illegible]
یعقوب [illegible] **یفیله** [illegible] **یغیغا** [illegible] **یقطین** اسم جنس [illegible]
یقطین [illegible] و [illegible] آن [illegible]
[illegible] **یلنجوج** [illegible] **یلم** [illegible] **یمامه** اسم [illegible] **یام**
[illegible] **یلک** [illegible] **یلنان** [illegible] **ینبوت** [illegible]
[illegible] **یعنا** [illegible] **یود** [illegible] **یمونان** [illegible] **ینتق**
[illegible] **ینطوس** [illegible] **ینبوت** [illegible] **یمر** [illegible]

میوه هندی بشری و کلش زرد و مولف تحفه گفته است بیابانی کوهی در تراز نور اسپس دارد گوسفند تازه او دهند انقباض [illegible] است ساده
دارد و در خشک او حبه زعفرانی که سفید است در بعضی بر خشت است یونه اسم فارسی [illegible] است و برگی [illegible] مانند
جو است [illegible] داود [illegible] مانند [illegible] سیاه [illegible] گواره [illegible] از جنگ و در جمیع [illegible]
قریب به او است بوستان اسم ترکی [illegible] است بوجه مصالی اسم [illegible] است بوجه باغی اسم [illegible] است بنک اسم ترکی [illegible] است
بیلان اودکی اسم ترکی [illegible] است بیکوکی اسم ترکی [illegible] است که بفارسی [illegible] تمت [illegible]
[illegible] اسم المتفضل المنعام [illegible] المتعالیات [illegible]

لموه اسم ترکی [illegible] است
ملیقان اسم ترکی [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

تنقیح رابع در دواهای سموم و مشتمل است بر پنج فصل فصل اول در تدبیر عام تاثیر سموم و احتراز از آن فصل دوم در تدابیر
مشترکه سموم فصل سیم در تدبیر سموم [illegible] فصل چهارم در تدبیر سموم [illegible] فصل پنجم در بیان آنچه حشرات از آن [illegible] فصل اول
در تدابیر عام تاثیر سموم و احتراز از آن از جمله مجربات است که چون طفل را در روز ولادت قبل از آنکه
شیر دهند قدر [illegible] بکار [illegible] است [illegible] بر کام طفل بمالند [illegible] حیوانات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تحفه

خصوصا انگور [illegible] در جمیع [illegible] باشد [illegible] و معتاد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مقام تریاق [illegible]
[illegible] است فصل دوم در تدابیر مشترکه سموم و باید دانست که تمام اثر سم [illegible]
[illegible] در جمیع سموم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خوشبوی مانند گلاب
[illegible] کافور [illegible] روغن گل [illegible] و امثال آن [illegible]
[illegible] فاروق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و امثال آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
آن را [illegible]

[illegible] و در بعضی
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تریاق الطین [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible] فصل سیم در دوای سموم [illegible] و در این فصل بیان دوای بعضی از [illegible]
[illegible]
[illegible] جش [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فرد الیل [illegible]
[illegible] کافور [illegible]
[illegible]
[illegible] مرارة النمر [illegible]
[illegible]
[illegible] مرارة الافعی [illegible]
[illegible]
[illegible] مرارة الکلب [illegible]
[illegible] شاه کاکوی [illegible]
[illegible] عرق الذئب [illegible]
[illegible]
[illegible] ارنب بحری [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دندان پیش و در موضع گزیدن دیوانه و علامت آنکه اخراج آن نشود دردی ... باشد و مداوای او در آب گرم که ... [illegible]
بروغن ... تا دندان بیرون آید و بعد از آن ... ببندند سگ دیوانه و سایر سباع دیوانه و ... [illegible]
... دیوانه ... [illegible] ... حیوان دیوانه گزیده او
تا چند روز ... و بعد از آن ... وسواس و خوابهای پریشان ... و خوف ... [illegible]
و چون ... آب ... صورت سگ ... جوان ... خون ... [illegible]
... [illegible]
... از آب ... [illegible]
باشند و اکثر ... و نقصان ... [illegible]
... [illegible]
و ... **اما علامات دیوانگی** ... [illegible]
... [illegible]
... حرکت ... [illegible]
و ... **اما علامات سم ادویه** ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... **العلاج** ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... **دواء السرطان**

سرطان زنده ... [illegible]

سرطان زنده ... در ... بعد ... [illegible] ... حیوان ... [illegible]
در ... روز ... [illegible] ... طبیخ ... [illegible]
... [illegible] ... آب ... [illegible]
... آب پوست ... [illegible] ... آن اجتناب ... و در آب گرم ... [illegible]
در آن ... مفید است و از غذاها گوشتهای لطیف مثل مرغ پرواری ... [illegible]
و حلواهای ... و امثال آن تناول نمایند و شراب ممزوج به آب ... موافق است ... [illegible]
... [illegible] ... و خوردن ... [illegible]
... [illegible]
... آب ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
و چون ... [illegible]
دواء الزراریح ... [illegible]
... [illegible]
... آب گرم ... [illegible]
... [illegible]
... **دوائی ... ** ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
اول ... [illegible]
اسود ... [illegible]

پستور موثر ... [illegible] ... دندان ... [illegible]
... [illegible] ... **عالی** ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... **علاج ...** ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
و گوشت ... [illegible] ... **علاج ...** ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
و چون ... [illegible]
... [illegible] ... **عقرب** ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
روغن ... [illegible]

منع ... [illegible]

منع ... [illegible] ... [illegible] ... دانسته اند ... [illegible]
... [illegible] ... **قمل** ... [illegible]
... [illegible]
ذباب چون ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... **...** ... [illegible]
... [illegible] ... **جعل** ... [illegible]
چون موشی ... [illegible]
چون ... [illegible]
... **مورچه** ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
تشخیص پنجم در اوزان و آن مشتمل است بر سه فصل **فصل اول** در اوزان صغار **فصل دوم** در اوزان کبار **فصل سوم**
... [illegible] ... **فصل اول در اوزان صغار** ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

مذکور نیست و دانزه که نصف آن برنج نامند مراد از او در این دو دانه جو دال است شعیره دو دانگ است حبه از درم عبارت
از سدس ثمن است که یک جزو از چهل و هشت جزو درهم باشد و از مثقال عبارت از دو شعیره است که چهار آرزه باشد طسوج از درهم
دو حبه است و از مثقال دو حبه و نیم که ده آرزه باشد قیراط از درهم دو طسوج است که شانزده آرزه باشد و از مثقال
دو طسوج و نیم است که بیست آرزه باشد دانق بفتحتین دانگ گویند و آن از درهم دو قیراط است که سی و دو آرزه باشد و از مثقال
سه قیراط یعنی چهل آرزه باشد ترمس دو قیراط مثقال است نواة دو دانگ مثقال است نزد بعضی نیم از درهم [illegible]
[illegible] از یک [illegible] است عرفی بعض [illegible] کرمانیه نزد بعضی [illegible]
[illegible] جروب از مطلق او مراد [illegible] چهار [illegible] باقلا از مطلق او [illegible]
[illegible] باقلای مصری [illegible] است باقلای مصری [illegible]
نزد بعضی [illegible] مثقال است و نزد بعضی [illegible] درهم [illegible] اکسوبافلس از مطلق او
مراد [illegible] قیراط است [illegible] مذکور [illegible] بمجرد مثقال و نیم [illegible]
[illegible] درخمی [illegible] یکمثقال است [illegible] جوزه از مطلق او مراد [illegible]
یکمثقال است جوزه [illegible] درخمی است [illegible] بندقه [illegible] یک مثقال [illegible] دراد و مراد یکمثقال است
چهار مثقال [illegible] یکمثقال است و در [illegible] چهار مثقال اسکرجه [illegible] نیم [illegible]
[illegible] قباب و [illegible] مثقال [illegible] [illegible] است [illegible]
و از [illegible] یکمثقال [illegible] [illegible] مثقال [illegible] [illegible]
[illegible] مثقال است [illegible] درهم است [illegible] [illegible] مثقال است [illegible]
[illegible] [illegible] مثقال است [illegible] یک مثقال [illegible] مثقال است [illegible]
[illegible] سه ربع اوقیه است [illegible] دو مثقال و نیم است اوقیه [illegible] هفت مثقال و نیم است [illegible] چهار
مثقال و نیم است [illegible] چهار مثقال [illegible] چهار مثقال [illegible] رطل [illegible]
[illegible] مفتاح الطب [illegible] سکرجه از مطلق او مراد شش [illegible] چهار [illegible] سکرجه [illegible]
نزد او نیم است سکرجه [illegible] اوقیه است [illegible] بوزن [illegible] است [illegible] مثقال [illegible] سطل [illegible]

ساوقیه است سطل بوزن جوزه ملکیه است که شش درخمی باشد فوانوس از رومی دو کفچه درخمی است و از [illegible]
یکونیم و ثلث آن درم [illegible] در قدیم شش دانگ بوده و در زمان حجاج شش دانگ است که ده از ده قیراط [illegible]
[illegible] هفتاد و دو [illegible] است و آن نود و شش [illegible] که هیچ از ده و [illegible] درم [illegible]
کراز درهم [illegible] مراد [illegible] عبارت از چهار دانگ و نیم مثقال [illegible] مثقال [illegible] عبارت از درهم تام [illegible]
مثقال [illegible] درم و سه سبع درهم است و آن شش دانگ است که دویست و چهل آرزه باشد و صد [illegible]
و [illegible] چهار طسوج و [illegible] مثقال [illegible] عبارت از درهم [illegible] که چهار دانگ و نیم باشد و [illegible]
وزن [illegible] مثقال است درم شرعی بقدر سه سبع از مثقال شرعی کم است فصل دویم در اوزان کبار رطل
مراد از مطلق آن رطل بغدادی است که نود مثقال باشد و برابر صد و بیست و هشت درهم و چهار سبع درهم [illegible]
اوقیه باشد و این را بون گویند که رطل [illegible] بقدر ربع زیاده است و نسبت [illegible]
رطل [illegible] بقدر [illegible] زیاده است و رطل یکصد مثقال و [illegible] صد [illegible] مثقال است من و از
مطلق او مراد دو رطل که بوزن [illegible] یکصد و هشتاد مثقال باشد [illegible] و [illegible] درهم
و سبع درهم است من مکی [illegible] مثقال است من رومی [illegible] که صد و [illegible] مثقال باشد [illegible]
[illegible] است که یکصد و [illegible] مثقال باشد من [illegible] اوقیه است من [illegible] اوقیه است [illegible]
[illegible] مثقال است قسط [illegible] اوقیه است [illegible]
رطل و [illegible] قسط [illegible] مثقال است قسط [illegible] مثقال است من [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] دورق [illegible] رطل
[illegible] و رطل و نیم است [illegible] فوطولی [illegible] اوقیه است ابریق [illegible]
پنج رطل طالیغون [illegible] و پنج رطل است جره مطلق او [illegible] چهار قسط [illegible]
جره صغیره [illegible] جرنق [illegible] رطل [illegible] قفیز [illegible]
[illegible] کیلجه [illegible] کیلجه [illegible] کیل [illegible] کیله [illegible]
درهم [illegible] مشربه [illegible] مکوک [illegible] کیلجه است قطار [illegible] اوقیه [illegible]

طلا است که بوست [illegible] آن پر کند جرعه [illegible] است بوزن [illegible] رطل و ربع [illegible] مثقال و نیم [illegible] صاع [illegible]
و [illegible] رطل [illegible] نزد اهل عجم [illegible] [illegible] مثقال [illegible]
و [illegible] مثقال است سیر نزد اهل خراسان پانزده مثقال است وسق عبارت از [illegible] صاع
عبارت از [illegible] نصف [illegible] فصل سیم در تحویل اوزان [illegible]
طریق است که از درهم [illegible] مثالش [illegible] درهم [illegible]
مثقال است از [illegible] ده [illegible] ده [illegible] درهم [illegible]
[illegible] مثقال است [illegible] طریق [illegible] درهم [illegible] مراد حاصل کرده مثالش خواستیم دانسته
که چهل و دو مثقال چند درهم است پس [illegible] مثقال مذکور [illegible]
که چهل و دو مثقال [illegible] درهم است طریق تحویل درهم ها در مثقال [illegible]
[illegible] حبات مثقال [illegible] مثالش [illegible] [illegible] [illegible]
حساب [illegible] بوزن مثقال [illegible]
و [illegible] از مثقال [illegible] درهم [illegible] آن سبع [illegible] آن
حبات [illegible] مثالش خواستیم [illegible] قیراط [illegible] مثقال [illegible] درهم [illegible]
[illegible] میشود [illegible] چهار [illegible] درهم [illegible]
چهار دانگ و نیم درهم است قد تمت [illegible] بحمد الله واهب العطایا

بسم الله الرحمن الرحیم

قسم اول در دستور العلاج [illegible] در بیان اعمالی که متعلق است با دویه مرکبه و آن مشتمل بر پنج طریق است
طریق اول در [illegible] مفرده [illegible] طریق دویم در بیان دستور استعمال بعضی از ادویه مثل چوب چینی [illegible]
آن طریق سیم در [illegible] طریق [illegible] در بیان ساختن کحل [illegible]
[illegible] طریق پنجم در [illegible] طریق اول در [illegible]
در آن [illegible] پنج فصل فصل اول در دستور احراق فصل دویم در [illegible] فصل سیم در [illegible] فصل چهارم

در بیان [illegible] بعضی از ادویه فصل پنجم در بیان [illegible] بعضی از ادویه [illegible] بعضی از آن
فصل اول در دستور احراق ادویه [illegible] احراق [illegible] طبیعت [illegible]
[illegible] حرارت [illegible] منکسر [illegible] و اگر [illegible] تخفیف
و [illegible] احراق [illegible] غایت احراق [illegible]
[illegible] احراق [illegible]
[illegible] احراق [illegible]
[illegible] احراق [illegible]
[illegible] مثل [illegible] احراق [illegible] حیوانات [illegible]
و [illegible] احراق [illegible] جسم [illegible] احراق [illegible]
[illegible]
پس [illegible] جسم [illegible] احراق [illegible]
پس [illegible] عبارت از آن است که [illegible] احراق زاج [illegible]
ریزه کرده در کوزه [illegible] کوزه [illegible]
و [illegible] احراق زاج [illegible]
[illegible]
[illegible] احراق [illegible]
[illegible]
[illegible] احراق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] احراق [illegible]

برده‌لای هم چسبیده و بر روی هر صفحه قدری گوگرد پاشند و قدری گوگرد باید بازای هر مثقال چند اثمی باید
نباشد پس با آتش ملتهب کرده با پارچه آهنی بر هم زنند تا خاکستر شده چیزی از سرب و قلعی نماند و از بخار آن
محترز باشد که باعث غشی و هلاک میگردد و بعضی بجای گوگرد زرنیخ اصفر کرده اند

[illegible]

ابشنیده خشک نموده استعمال کنند وبعضی فستسین نقدر ربع رطل صبر اضافه ادویه فرموده اند هرگاه صبر را
بدستور قیمیا مکرر اشویند رفع حرارت او بالکلیه میکند میشود غسل گل هر گلی را که خواهند در اب بقدری که اورا
بپوشانند خیسانیده پس برهم زده از کرباس بگذرانند و ته نشین از اخشک نمایند غسل نوره اهک را در ظرفی
کرده اب براو ریخته برهم زنند و بگذارند تا ته نشین شود پس اب صاف را ریخته تا هفت بار تجدید اب کنند
انگاه خشک نمایند غسل مرداسنج جهة از اله حرارت مرداسنگ را با مثل وی گندم سائیده انقدر
اب براو ریزند که چهار انگشت بر روی اب بایستد و هر روز سه بار برهم زنند تا گندم گندیده پس تجدید اب کنند بدستور
در هفته تجدید نمایند تا چهل ایام بگذرد و بعد از ان خشک کرده استعمال نمایند غسل اسفیداج روغن گنجد را
با اب نمک بسیار برهم زده بر اتش نرم بجوشانند پس از اب نمک جدا کرده باب صاف بسیار بشویند و
بجوشانند و اب را از او جدا کنند غسل سویق ارد جو و امثال ان را خواهند که در معده ترش نشود و
نفخ او زایل گردد باید اب جوشان براو بریزند و بگذارند تا بر اید پس اب سرد براو ریخته بر دارند غسل لاجورد
جهة ادویه عین و کثرت و نقاشی اما جهة ادویه عین بدستور احجار که گفت و بجهة اشامیدن متقدمین
شرط نموده اند بلکه باعث ضعف عمل میشود اما جهة کثرت و امثال ان باید سنگ لاجورد را در اب شسته
و تصفیه بار نموده جوشانیده و اندکی روغن زیتون اضافه کرده و بدستور احجار غسل داده
و مکرر اعاده و تجدید و غسل کنند تا مثل غبار گردد و باید بعد از ان بشویند فصل چهارم در طرق اتخاذ
بعض ادویه و بعضی از ادویه کرمفتن بدالله که از رستنیها تا شیر در علاج سنگ مثانه ذکر کرده باید ابن ...
بزی که چهار ساله باشد باید در فصلی که اول رنگ گرفتن انگور باشد ذبح نمود خون اول و اخر را گذاشته
خون وسط را در دیگ و ظرف سنگ گرفته گذاشت تا منجمد گردد پس ریزه کرده بر پارچه ها گذارند و روی او را از غبار بپوشند مثل حریر و در افتاب خشک کنند و قدری از ان را با اب
کوهی یا شراب و امثال ان استعمال نمایند هرگاه ظرف سنگ بهم نرسد سفال نیز جایز است تدبیر ذراریح
که ترکی الاکلنک و قسمی از سین عنقا و صفهانیست باید چند عدد او را نوبته در کوزه کرده سر کوزه را
بپنبه کتان بسته معکوس بر بالای بخار سر که با تش جوشیده بدارند تا ذراریح کشته گردد و

گردد و انگاه سائیده استعمال نمایند تدبیر سلاخ که ان پوست مار است که در مکمن او جمع شود باید
او را در ظرف نمکی کرده از اب خالص خشک و بول گاو انقدر بریزند که او را بپوشانند و در افتاب باش
گرم کرده در شستالیده صاف اعداد ظرفی کنند و بتدریج در افتاب بگذارند تا مانند عسل غلیظ
کرده اتخاذ ماء الزجاج زجاج شامی و قلی را با اسویه در بوطه که اخته سرد کنند و انچه مانند کف بر روی ان باشد
بردارند عمل عود مطرا که مطریه گویند عود قماری را ریزه کرده در گلاب و جلاب بخیسانند تا نرم شود پس بگذارند
تا رطوبت ان کم شود بعد از ان مشک و عنبر و اشنه را نرم سائیده عود در ابان چند بار اغشته کنند
تا خشک گردد اتخاذ لبن شیرم هرگاه تازه او بهم رسد که شیر از ان گرفته شود بدستور سایر تو عات
باید پوست تازه او را بشویند و یا خشک او را در اب گرم بخیسانند و در افتاب بگذارند تا مانند غلیظ
و ازج گردد پس اب او را جدا کرده خشک نمایند اتخاذ دخان الکندر بجهة روبانیدن موی مجرب سایر
ادخنه و دوده باید بار ها کندر و امثال ان را در زیر فتیله چراغ بر روی هم گذاشته فتیله را افروزند
و ظرفی مثل قدح یا طشت بر بالای ان معکوس نصب کنند و هر دودی که در ان جمع گردد بردارند و
تخم کتان و امثال او را بسوزانند و دوده بگیرند یا انکه روغن انها را با فتیله سوخته دخان جمع
و ضبط کنند اتخاذ سرکه هندی که تمر هندی کالی منزوع شسته را بجوشانند تا مهر اکرده پس صاف
نموده در شیشه کرده چهل روز در افتاب بگذارند تا ترش شود و بهمین طریق از سایر حبوب سرکه حاصل
ترتیب داد اتخاذ رب هلیله و تربد و امثال ان که قدر اندکی از ان فعل قوی کند باید هلیله و امثال ان را
کوبیده در اب گرم خیسانیده و بعد از دو سه روز افشرده صاف او را در سایه خشک نموده و مادامی که
در جرم او طعمی باشد باز باب گرم تازه خیسانیده و بدستور صاف کرده تا طعمی در جرم او نماند
دستور مطبوخ کردن طلق باید در اتش سرخ کرده در اب منطفی نمود بکوبند تا ریزه شود پس
در کیسه کرباس محکم کرده سنگ ریزه بقدر قند قی اضافه نمایند و کیسه را بقوه تمام بدست مالیده
در اب گرم یا اب طبیخ باقلا بخیسانند تا مثل شیر از کیسه تراوش کند انگاه ته نشین او را خشک
کرده استعمال نمایند دستور حل طلق باید ترب را سوراخ کرده مثل انبوبه چوب او را خالی نموده

دار طلق محلوب محلول ساخته و دهن انبوبه را با پارهای ترب مسدود کرده در زیر سرگین تازه سه روز گذارند
پس محلول او را با سفیدی شسته هر نمایند اتخاذ رب خشخاش جهة اصلاح جوشیده افیون و غیره
باید اب حصرم تازه او را در سایه خشک کنند و بدستور هرگاه تازه او نباشد خشک او را
خیسانیده چنانکه مذکور شد اب او را اخذ کنند و بهمین اتخاذ رب گل سرخ و امثال او
و این از تصرفات حضرت در غیاث ختمی حل و انار قلمه مقدار شربت ابت نظیر ما و فصل پنجم در اصلاح
بعضی ادویه و حفظ بعضی از ان اصلاح ورق بعد از انکه دانه او را بیرون کرده باشند در هاون
بقدری روغن زیتون و امثال ان مخلوط نموده بر ادویه اضافه نمایند و باین دستور است اصلاح
مجموع ادویه شیرو او حسنه و هرگاه با دوائی که بزرگ گشته مغزها داشته باشد با مغزها بکوبند
و بهترین مغزها جهة دلی مغز دانه بید انجیر است اصلاح بلادر باید بلادر را قطع نموده با تبن بسیار گرم
او را بیفشارند تا عسل او جدا شود و با روغن کردکان یا روغن گاو بجوشانند و استعمال کنند
و در ادویه الجمهنه و غیره که پوست بلادر داخل شود باید جهة اخراج عسل ان مبالغه نموده دست را بروغن
کردکان چرب کنند تا دست را جراحت نکند اصلاح مازریون باید برگ صدق او را دو شبانه روز در سرکه
خیسانیده سرکه را تغییر دهند تا سه مرتبه بعد از ان باب شسته در سایه خشک کنند و در حین استعمال
حب نمود رسیخی باید کرد و با کثیرا و روغن بادام استعمال نمایند اصلاح شبرم باید کوبیده و کشته
روز در شیر خیسانیده و در عرض ان سه بار شیر را تغییر داده خشک نمود و هرگاه جهة اورام و سده
احشا و مار صفرا و اسهال بلغم و سودا استعمال نمایند بعد از پرورش شیر سه روز دیگر در اب کاسنی
و اب عنب الثعلب و اب رازیانه بخیسانند و خشک کنند و با فواکه مرضه استعمال ان جایز است
اصلاح ادویه جهة ترشیها مانند هلیله و پنجنگشت و تخم شوکران و امثال ان که در غایت برودت و بیوست باشد باید بعد از کوبیدن
کردن سه شبانه روز در شیر خیسانیده و مکرر تجدید شیر نمود پس خشک کرده در روغن بادام و روغن
تخم کدو و روغن پسته یک هفته پرورده و اگر ان جز حار باشد در روغنهای سرد و بارد را در
روغنهای حار پرورده کنند و با مغزهای مناسب استعمال نمایند مخلوط نمایند طریق دیگر که معمول

حرارت و بعضی مشاهده نموده است که ادویه مکیفه را بعد از انکه در دو سه روز در اب یا روغنها
منار خیسانیده باشند اب او را اخذ و معاجین با عسل بجوشانند تا بقوام رسید ادویه ان مجموع را
با او بسرشند و هرگاه در حبوب استعمال کنند باید بعضی از ادویه ان که از جوشیدن نفع قوت ان
کم گردد بجوشانند تا بهم اجزا راجذب کند انگاه با سایر ادویه سرشته حب سازند دستور حفظ زهره حیوانات
که تازه بماند باید محل قطع و مجرای از انجیاط محکم بست و در شیشه که عسل او را بپوشاند انداخته
نگاه داشت دستور حفظ مغزهای حیوانات که متعفن نگردد باید بعسل چند روز انداخته بعد از ان
شسته خشک کرده و در لته کتانی پیچیده و در سایه اویخته و بدستور هرگاه در ظرف قلعی ضبط
کنند متعفن نمیگردد دستور حفظ پاره بعضی را با هم بایدجمع نمود تا موجب بقای ان باشد مثل گل نورد
فلفل و براده اهن با اهن ربا و تخم مرغ را با نمک و سایر بازر تحلیل و حصد را با غیر جنس او نباید جمع نمود
و عصارات و صموغ را در ظرف قلعی و نقره نگاه دارند و عرقها را و میاه حاره را در شیشه ضبط کنند
یا در ظرف فرج و مجموع اوراق و بیخها و گلها از جای نمناک و افتاب دور باید داشت و در
قلعی جهة روغنها و اکثر ادویه نموده و مرکبه بهتر است طریق دوم در دستور استعمال بعضی از ادویه طریق
استعمال چوب چینی و ان بجهة بی نجابتگی یا تعرق و در امراض مزمنه و تحلیل ریاح و
مواد غلیظه مستعمل است بدیگر بطریق قهوه و این در اکثر امزجه موافق و معالجات در هیچ مزاجی مضر
نیست مگر نقوع و حلوا و سفوف او است و مرکبه که مذکور خواهد شد مخفی نماند که انچه بتجربه رسیده است
دوای مفردی در هیچ باب بنفع چوب چینی مشاهده نشده جهة غریزه که قسمی از اقسام او موافق
حالی از احوال نباشد و اینکه در بعضی مزاج و برخی امراض مضر دانسته اند از عدم مراعات نهج
مناسب ان علت خواهد بود چه تحفه مجوزه المزاج را تعرق و استعمال شیرینیها و ادویه حاره مضر است
و مبرود را تبرید و کثرت اب با قلت مقدار چوب چینی مضر صاحب سده احشا را جرم ان و نخوردن
مکسانند و جهة تسدید منشی جهة ترک عادت غیر منضاده و اعتبار غیر مضاد مثل شیرینی و ادویه
حاره با فراط مرا لازم دارد پس اگر امراض مزمنه باشد ترک ان تکسا و لی والا تقلیل باید نمود اما

دستور استعمال او با تو برق چنانست که بعد از تنقیه بدن هر روز هشت مثقال یا ده مثقال او را
بسیار باریک صاف کرده با یکمن و نیم بوزن شاه که هزار و ششصد مثقال بوده باشد در دیک سنگ
یا سفال یا مس بسیار قلعی که دهن او را بخمیر گرفته باشند باتش نرم بجوشانند تا بنصف رسد پس بر روی
کرسی نشسته اطراف خود را لحاف بپوشند و دیگ او را در زیر کرسی دهن گشاده بگذارند تا بخار او ببدن رسد و محل
تنفس باید بیرون لحاف باشد تا باعث غشی و خفقان دیگر نگردد و در وسط آن از آب آن در آن وقت
بهمان کرسی بنوشند پس خود را بلباس پیچیده استراحت نمایند تا عرق خشک شود و اجتناب از هوای سرد باید نمود
و مجموع احتیاجات باید عوض شربت نماید بعضی صرف کنند بعضی [illegible] مقدری [illegible] سر دیگ
و قدری با طعام با و طبخ نمایند و باید اصلا [illegible] خوردن چینی میل کنند و بعد از فراغ [illegible]
چند روز عرق بید مشک و گلاب و عرق گاوزبان و عرق [illegible] مزاجی بنوشند و قبل از
یکهفته الشراب نباید خورد و بکام نباید رفت و در اثنای خوردن چینی بجهت ضرورتی حمام جایز است بشرط
سرعت خروج و هر چند ایام خوردن آب بیشتر باشد بهتر است و در توقی مراعات [illegible] و حالات
شرطست بعضی را هر روز جایز است و بعضی را وقتی بعد وقتی و هرگاه علت در عضوی بوده باشد و شامل
تمام بدن نبوده باشد هر روز تمام عضو را بخار چینی بدارند و چون خواهند که معلوم کنند که آب بنصف
رسیده آیا ثقبه در وسط سرپوش دیک کرده بجهت [illegible] کنند و نصف آب [illegible] چوب
چینی [illegible] یک [illegible] اندازه کرده موضع اندازه را نشان [illegible] بعد از آن نصف دیگر
آب را بریزند و بعد از آن جوشیدن بقدری که بوقت امتحان رسد آن چوب را از ثقبه سرپوش بیرون
آورده ملاحظه موضع نشان [illegible] نموده از رطوبت و عدم رطوبت نشان مشخص سازد و تجربه رسیده
که چون یکمن شاه [illegible] خشک [illegible] چراغی [illegible] نصف می رسد و باید هر روز دیگ چوب
چینی از لای و درد مطبوخ سابق او پاک کرده هرچه مضمحل شده و رنگش بسیار سیاه نشده باشد
اضافه چوب چینی لاحق نمایند که باعث قوت آن میگردد و بعضی فرموده اند که باید یکبار چوب
او را خشک کرده بار دیگر بدستور سابق جوشانیده بنوشند باعتقاد حقیر اگر از ابعد از

ذاق

ذاق خوردن چوب چینی بجوشانند بجای آب عرق [illegible] بنوشند و بعضی بر آنند که [illegible] نفع [illegible]
و سایر عرقهاست و مدت پرهیز اقل آن دو ماه و اکثر آن یکسال و متوسط شش ماه باید و در ایام پرهیز از
سوای روغن و از جمیع ترشیها و سبزیها و میوه های تازه [illegible] و شیرینیها [illegible] پرهیز [illegible] و تا
چهل روز جماع نباید کرد و اعراض نفسانی مثل هم و غم و حرکات عنیفه و غضب مفرط بغایت مضر است و آنچه بخاطر
فاطر رسیده است که پرهیز باید موافق [illegible] مزاج نموده باشد [illegible] محرور المزاج را [illegible] و بعضی از بقول بارده
و ترشیهای خفیف داده اصلا ضرری مشاهده ننموده بلکه باعث تعدیل گشته و بهترین اوقات استعمال
آن مبرود المزاج را در فصل بهار و محرور را اواسط پائیز و سایر خواص و احوال چوب چینی در مفردات مذکور
گشته دستورات شایان چوب چینی [illegible] جوشیدن آن بوجهی که مذکور شد و مقدار آن تا هشت مثقال [illegible]
و آب او تا هفتصد مثقال که بنصف رسد [illegible] چهار یک [illegible] نصف [illegible] رساند و شروط بدستور [illegible]
از خوردن آب و رفتن بکام و کردن جماع و امثال آن و در این دستور اصلا ضرری [illegible] مذکور گردد
و علت مقدار و کثرت و کمی و زیادتی آب بحسب مزاج و در علتی متفاوت است و کلیه باید در ایام شرب
آن اصلا [illegible] اگر [illegible] میل شود زیاده باید کرد و اگر کمتر خواهش شود همه را زیاد [illegible] بجوشانند
تا آب کمتر از نصف بماند و قوتش قویتر گردد و اگر مطلب کمی قوت و کثرت شرب باشد کمتر بجوشانند تا آب
بیشتر بماند و قوتش کمتر باشد و این قاعده حکمیست بجهت توافق امزجه دستور نقوع چوب چینی که بجهت محرور
المزاج و خفقانی [illegible] و تقویت اعضا و قوی و امراض اطفال نافعست در فصل گرما موافق چوب چینی را
از یک مثقال تا هفت مثقال [illegible] نموده [illegible] مناسب [illegible]
[illegible] و مکرر [illegible] صاف نموده بنوشند و هرگاه جهت خفقان و امراض حاره باشد با صندل سفید
و گشنیز خشک و گل سرخ با لسان الثور بقدر چینی در گلاب و عرق نیلوفر و بید مشک و عرق گاوزبان [illegible]
بخیسانند و هرگاه جهت مبرود المزاج باشد [illegible] و امثال آن در عرق بادیان و عرق [illegible]
و عرق [illegible] مناسب [illegible] بنوشند و همچنین هرگاه جهت علت عضوی
دهند با دوای مناسب بقدر ضرورت آن عضو بخیسانند و هرچه بعد از سه روز صاف کرده [illegible]

در آب یا عرق مناسب بقدر ضرورت خیسانیده بجای آب یا ایام شرب نقوع بنوشند و قدر چینی بجهت
اطفال از یک مثقال تا سه مثقال و غیر اطفال از سه مثقال تا هشت مثقال باشد دستور استعمال حلوای چوب چینی چوب چینی را از [illegible]
گذرانیده با نشاسته و شیره برنج و شکر و روغن تازه حلوا ترتیب دهند و اگر تسخین مطلب باشد
دارچینی و زنجبیل و [illegible] و امثال آن قدری اضافه کنند و باید از جرم چینی قدر هر شربتی زیاده از
۳ مثقال نباشد و استعمال جرم او [illegible] مضر است و بعضی که در چوب چینی مذکور است
بابت اوست و آن اینست که [illegible] روز خیسانیده بجوشانند و [illegible]
او [illegible] و در معاجین [illegible] استعمال نمایند و حقیر مشاهده
نمود که [illegible] نفع عاجل جرم او را استعمال [illegible] بقدری منتفع شدند اما از احداث سده غافل و
بعد از مدتی بکمال آن رسیدند و سفوف او جهت رطوبت مفرط معده و اسهال [illegible] دستور شایان
[illegible] در تشخیصات مذکور شد که عشبه [illegible] سمین رنگست و چون مقوی باه و فربه است [illegible]
[illegible] قسم لاغری بخصوص [illegible] شده است اما سمین [illegible] نیز همین
اثر دارد اما [illegible] موافق بارد المزاج و رطوبی و جهت امراض بارده نافع [illegible]
استعمال آنکه هر روزه [illegible] قدر جوی زیره کرده با گلاب و عرق بید مشک و عرق بادیان از یک
۹۰ مثقال [illegible] چوب چینی بجوشانند [illegible] صاف نموده سه حصه کرده صبح
و ظهر و شام با قدری نبات یا شکر گرم کرده بنوشند و تا دوازده روز همین نهج بنوشانند و بعضی زیاده
از آن نیز تجویز کرده اند و پرهیز بدستوریست که در چوب چینی مذکور شده و اگر عضو علیل را بخار
آن بدارند نافع بود و تنقیه قبل از شروع از لوازم است و بعضی مجموع ۹۰ مثقال را یکدفعه جوشانیده صاف
نموده در عرض دوازده روز میدهند و بعضی قدر سه روز را یکدفعه جوشانیده سه حصه کرده سه روز
مینوشند و حقیر را مظنون است که موجب [illegible] آن گردد و هر روز جوشانیده [illegible]
باشند بهتر میداند و موافق قاعده کلیه حکمای سلف است دستور نقوع [illegible] در قسم ثانی دستورات
مطبوخات مذکور شد و قاعده کلیه مجملا در این طورست اگر خواهند بانجا رجوع نمایند دستور شایان

فاد زهر

فادزهر باید دو ماه اول [illegible] خورده شود و اول [illegible] جایز است و تنقیه بمسهلات [illegible] لازمست و چند روز
باید [illegible] لطیف اکتفا نمود و [illegible] روزی که فادزهر تناول مینماید [illegible] ممتلی باشد و در سال اول
یکدانگ فادزهر حیوانی را با ادویه که مذکور میشود حب نموده سه حصه کرده [illegible] بنوشند و قدری [illegible]
باید [illegible] و هر سال قدری اضافه نمایند تا قدر او بیک مثقال [illegible] و نیم رسد و بعضی ۲ مثقال اجازه داده اند
و هر سال بقدر [illegible] یکدانگ زیاده کنند و قبل از سن چهل سالگی جایز نیست بلکه قبل از [illegible]
و پنج و شصت سالگی نباید خورد و در روز قبل و یکهفته بعد از خوردن جماع و حمام و اعراض نفسانی و حرکات عنیفه
و ترشیها و سبزیها احتیاط نماید و [illegible] را لازم دانند و فادزهر [illegible] مروارید [illegible]
باین نسخه [illegible] مروارید [illegible] عود قماری [illegible] صندل سرخ و سفید از هر یک [illegible] مصطکی [illegible]
عنبر اشهب و مشک از هر یک نیم دانگ ورق طلا ۱۰ عدد ورق نقره ۲۰ عدد با نبات بقوام آورده حب سازند [illegible]
اولی آنست که فادزهر را با معاجین [illegible] بقدر حاجت تناول نمایند و شرب مقدار کثیر را [illegible]
باعث امراض [illegible] دستور شایسته [illegible] سوداوی [illegible] تنقیه کرده [illegible]
[illegible] اعضا و امراض سوداوی [illegible] زنجبیل [illegible]
[illegible] در فصل [illegible] کرده هر روز
۱۸۰ مثقال [illegible] در دیک [illegible] جوشانیده و در اثنای جوشانیدن ۱۵ مثقال سکنجبین [illegible]
سرکه [illegible] با چوب [illegible] کرده [illegible] شیر [illegible]
درجائی بگذارند [illegible] در روز دیگر ۹۰ مثقال [illegible] سکنجبین [illegible] از ۱۰ تا ۱۵ مثقال مخلوط کرده
سه حصه نموده [illegible] سه دفعه بنوشند [illegible] غذا [illegible]
تناول نماید و سفوف [illegible] امراض سوداوی [illegible] استعمال نمایند
و در رفع سودا و امراض سوداوی با ادویه مناسب آن و بعد از چهار روز [illegible] بنوشند و روز
مسهل [illegible] قیمه شوربا [illegible] پلاو و امثال آن تناول نمایند و بعضی [illegible]
و دستور آنست که بعد از صاف کردن [illegible] بجوشانند و کف گرفته استعمال نمایند و بجهت [illegible]

شب باید گذاشت و دستور اول بهتر است و سکنجبین معمولی در باب شربها مذکور است و هرگاه جهة اورام صفراوی
و سده داستعمال نمایند بجای سکنجبین افیمونی سکنجبین بزوری معتدله باید کرد و از البان و غذاهای غلیظ و منجمد
حلویات و ترشیهای شدید الحموضه اجتناب لازم است و هرگاه ترطیب محض مقصود باشد شیر را با شیره بادام ترتیب
داده اب او را بدون جوشانیدن با شربت موافقه بنوشند و هرگاه شیر بهم رسد از شیر گاو و شیر جانوران دیگر
هرگاه افتیمون را با تمر هندی بالسویه در ماء الجبن جوشانیده بنوشند در استسهال سودا عدیل است دستور شاش ماء شیر
شتر و شیر الاغ در تشخیصات وطلی ذکر این مذکور شد و شیر شتر در استسقای زقی و طبلی با بول او نافع است
و مسهل زردات و مفتح سده و جگر و سپرز و در رفع ضیق النفس بارد مجرب و زرد جمیع معاجین نیز معتدل است
چون با قرصها و اشربه بارده معتدله بنوشند و اول به نیم رطل باشد و در روزی ده درم اضافه نماید
تا بحدی که بطبع گران نیاید زیاده کنند تا بجای رسد که از یک رطل گرده به دو رطل رسد و هرگاه طبع مجتنب باشد تا بقدر
نیم وزن آن شیر بول شتر مخلوط باید کرد و مادامی که بول بقدر شیر و زیاده از آن دفع شود ورود و میخدر گردد
و اطلاق زیاده نمود در اروغ طعم شیر ظاهر گردد و در معده ترش شود علامت موافقت و عدم هضم است
و چون هضم ظاهر گردد ترک باید کرد و جهت رفع هضم دو دانگ سکنجبین تناول نمایند و اگر اقتصار بر غذا
و اب نکنند و غذای دیگر و اب نخورند بهتر است و اگر اطلاق زیاد کنند و باعث ضعف شود کمتر بنوشد
و کم و زیرک کند و معمولات قابضه مثل مصطکی و سنبل و قرص زرشک قابض و امثال آن اضافه نمایند و قلیل شیر
جهت تبرید کاسنی و اروح و دویل و کشوث و امثال آن نمایند و جهت تسخین قاقله و دارچینی و زنجبیل و مانند و کنکر و دارجه
و کرفس و رازیانه و شبت و مانند آن تقلیل کنند دستور شاشیدن شیر بز هرگاه جهت مواد سوداوی باشد با سکنجبین
افتیمونی و حبوب موافقه آن بنوشند و جهت تفتیح سده و تصفیه خون با سکنجبین بزوری و امثال آن و جهت
عناب و امثال آن استعمال کنند و ترنجبین و شیرخشت و فلوس خیار شنبر و گلقند افتابی و مربای بنفشه
بحسب حاجت در هر صورتی اضافه کنند شاه تره را باید کوبیده اب آن را صاف نموده با قدری پوست هلیله زرد
جهت رفع صرع و سپرز یک شب گذاشته روز دیگر صاف او را بقدر بیست مثقال با شربت و ده مثقال با ادویه مذکوره
بنوشند و حبوب مسهله را قبل از آن بهم و ساعت میل کنند و اگر خواهند افزای مسهله را مثل مطبوخات
و افتیمون

و افتیمون و زرد و قاریقون و امثال آن شب در اب او خیسانیده و صاف نموده بنوشند غذا نخود آب و اش جو
با شکر با تمر بحسب حاجت تناول نمایند دستور شاشیدن اب کاسنی جهت تبهای دموی و صفراوی و تفتیح سده جگر و عروق
باید بستور شاهتره اب برگ او را گرفته جهت تسکین قوت او را کم میکنند و شب گذاشته روز دیگر
صاف او را ده مثقال تا صد مثقال با ترنجبین و شیرخشت و اشربه مناسبه و جهت تفتیح ادویه مفتحه مثل سکنجبین
بزوری و ساده و جهت اخراج صفرا ادویه مسهله مثل هلیلجات اضافه کنند و هاضم اب کاسنی بهتر است
و هرگاه برگ کاسنی تازه بهم رسد و نیز مطلب باشد پوست تخم تازه او را مثل خیار ریزه کرده تا بیست مثقال
او را در عرق کاسنی و امثال آن خیسانیده با ادویه مذکوره بنوشند و چون اب کاسنی تازه را جوشانیده
کف گرفته با گلقند و سکنجبین بنوشند جهت تبهای که از احتراق صفرا باشد مجرب است دستور شاشیدن
اب برگ بید که معمول فقیر است جهت مواد بلغمی و صفراوی و سوداوی و دموی و تفتیح سده و تنقیه معده
و الات تنفس نافع دانسته اند و بهتر از اب کاسنی است و شاهتره در مواد مرکبه است و صاحب ذخیره از نافع
بوده و خیر در اکثر مواد تجربه نموده برگ بید را کوبیده و اب او را شب گذاشته روز دیگر از بیست تا سی مثقال
از آن با همین آن شکر بنوشند دستور شاشیدن اب کدو جهت تبهای دموی و صفراوی و اخلاط محترقه و سرفه
حاره و ترطیب مزاج و رفع عطش نافع بود کدو را خمیر اندوده گرفته شب در تنور با نون گذارند و روز
دیگر کدو را بیرون اخراج کرده افشرده اب او را با خمیر از ده تا سی مثقال او را با ترنجبین و شیرخشت و
فلوس خیار شنبر و گلقند افتابی و سکنجبین و تمر هندی و هلیلجات و امثال آن بحسب احتیاج بنوشند
و چون از جهة لطافت در انزاج صفرا محترقه بسیار غالب مستحیل بصفرا میگردد و بنا علیه در احیان از مزاج
با کیفیات قریب ترشیها باید استعمال نمود دستور شاشیدن اب خیار که در منافع مانند اب کدو است و مستحیل
بصفرا نمیشود خیار تازه را بدستور اب کدو بعمل اورند و اب خیار تازه رسیده را که زرد و ترش
شده باشد تا صد مثقال جهت اطفای حرارت خون و صفرا تنها یا با شکر جهت اشربه مناسبه بنوشند و جهت
اسهال نمودن با ادویه مناسبه آن دستور شاشیدن کشوث که در اصفهان افتیمون است و ان قسمی
از شربت مناسب روسر که دار آن قسمی از سکنجبین بزوری است و جهت تقویت معده و جگر و رفع استسقا

و جهت سده جشاء و غثیان نافع است و نسخه معمول مرحوم حکیم محمد شفیع اصفهانی است که حقیر تجربه نموده مجرب یافته
پوست بیخ رازیانه و انیسون و تخم کاسنی و بیخ کاسنی و رازیانه و تخم خیار زه که بلغة اصفهان کلوند گویند
و تخم کشوث و گل کشوث و تخم خربزه و کرفس از هر یک سه مثقال غیر تخم کشوث و گل آن سایر اجزا را نیمکوب کرده
در اب خیسانند و روز دیگر جوشانیده اب او را با نود مثقال شکر بقوام اورند و هر روز تا ده مثقال او را با
شیره تخم خربزه و تخم کاسنی و امثال آن بنوشند و بعد از هر دو سه روز مسهل موافق علت خصوصا
حبوب مسهله تناول نمایند و در ایام شرب این شربت و چند روز بعد از برنج و نان اجتناب نمایند و هرگاه
جهت مبرود المزاج تخم کرفس سه مثقال اضافه کنند و با شیره رازیانه و امثال آن بنوشند و هرگاه با سکر
زرشک و چند اجزا را در نود مثقال سرکه هشتاد مثقال اب خیسانیده و جوشانیده تا ثلث برسد پس با شکر بقوام اورند
و هرگاه با قرصهای مناسبه استعمال نمایند اسرع التاثیر است طریق سیم عرق کشی جهت دواها و روغنها
دستور کرده عرق کو کرد که اهل صناعت الوس نامند در غایت حرارت و یبوست و مقطع اعضا
و شدید النفوذ و ملطف و جالی و مفتح و جهت مبرودین و مرطوبین نافع است و در تحلیل و تلطیف فلزات
قوی الاثر است قندیل شیشه دامن فراخ با این صورت که چراغدان محاذی لب او باشد معکوس نصب
نمایند و در زیر چراغدان ظرفی گذارند که قطر او زیاده از قطر دامن قندیل باشد تا هر عرقی که از لب
قندیل بچکد در ان ظرف رود و ان ظرف چینی یا مرتبان باشد و قندیل را اندک عرف جا و زیند تا از یک
طرف ان عرق بچکد و در چراغدان بجای پیه گوگرد فارسی یا گوگرد شفاف کرده چراغ افروزند تا دود
گوگرد در قندیل پیچیده مستحیل بعرق گردد و نباید شعله او بیرون قندیل رسد و بوشیده گوگرد در چراغ
کنند که منطفی نگردد و از هوا محافظت باید نمود که از خارج داخل قندیل نشود و قندیل را از
حرکت نگاه دارد و مابین پایه چراغدان و ظرف تحت او چیزی باید گذاشت که با بدن او برقی جمع شد
ملاقات نماید مثل سنگی صاف و شیشه و نعلبکی چینی که معکوس گذارند و هرگاه قندیل شیشه
بهم رسد کاسه چینی لبریز مستوی القعبه بود و اگر قندیل قصبات داشته باشد و شعله نباید در بیرون
او را بکل حکمت باید گرفت و چون عرق مجتمع مخلوط بدود شده میگردد هرگاه خواهند که رفع سیاهی
او نشود

او نشود عرق را در ظرف کوچکی موافق مقدار عرق که ربع یا ثلث او را مملو سازد باید کرد و انبیق را
مستحکم نموده با آتش خاکستر دار بسیار نرمی تقطیر کنند و این تصرفات حقیر است دستور کرده عرقی که
مسمی به ماء الحیوة از مخترعات حقیر است در جمیع منافع بهتر از شراب و مسکر نیست جهت ترکیب ان مراعات بلیغ
شده که مانند شراب تغذیه و تقویت اعضای رئیسه و قوت هاضمه و سایر قوتهای طبیعی و حیوانی و نفسانی
نماید و با قوت تریاقیه باشد مفرح و مقوی دماغ و مدر و جالی و ملطف و مسمن و مشهی و مسکن عطش بالخاصیه
در جمیع امراض و بحرارت و یبوست شراب نیست و در رفع اکثر علل باعث عدیل و قوی التاثیر بود
و بر واقفان اسرار و خواص ادویه و قدرشناسان مقدار شرابیات اجزای ان و حسن ترکیب و منفعت حال
ارواح لطیفه عقاقیر از احاد کتیبه و دانایان مصطلحات شرایعه ترتیب اجزای مذکوره ان مخفی نخواهد بود سنجد
و رزدک هر یک دو من شاه بعد از طبخ بلیغ با دو من شکر و صندل سفید رنده کرده گل سرخ و گل گاوزبان
و بادرنجبویه و دارزبانه و دارچینی و کبابه و سعد که بترکی چیلاق گویند و بهار نارنج و گل بنفشه از هر یک
صد و پنجاه مثقال در برگ و پوست ترنج و اگر نباشد نارنگ شیرازی و الا برگ او و پوست نارنج سفید آن هر تو
شو که گرم نشود و الا کوبند از هر یک هفتاد و پنج مثقال نیمکوب کرده اضافه نمایند سوای برگ نارنج و ترنج که روزی
که عرق کشیده میشود باید کوبیده مخلوط نمود مع علف هندی از ده تا هفتاد مثقال و مجموع اب باشتی من
باید با انجه ز دوک را جوشانند تا ترش و متعفن شود پس در خمی کرده هر روز مکرر بر هم زنند تا مانع جوش
ان گردد و در هوای گرم تا هفت روز گذارند و در هوای سرد تا ده یوم و هر چند کمتر باشد قویتر میشود پس
بدستور گلاب عرق کشیده اگر عنبر در دهن بچه بندند بهتر است و روغن این عرق در غایت خوشی
و عطر مشاهده شده و چون بعد از عرق کشیدن تفل او را با یکمن و نیم شکر مخلوط نموده بعد از سه چهار روز
با اضافه پوست ترنج یا نارنج یا نارنگ بقدر ثمن بار دیگر عرق کشند همان اثار را دارد و مجرب است
عرق چوب چینی جهت تقویت اعضا و قوتها و تفریح و تلطیف اخلاط غلیظه فاسده که علت ان گرانی
باد و مثل او از مجموع گل گاوزبان و بادرنجبویه و گل سرخ و دارچینی در گلاب و امثال آن سه روز در ظرف
مثل مجموع خیسانیده عرق کشند و ثفل او را اگر دوباره عرق رازیانه و عرق بهار کشیده شده بدستور تقطیر

نمایند و عرق را از بانه و بهار چهار رطل یا ثقل میباید دستور گرفتن عرق نمک گرم و خشک و لطیف و محلل
و ملطف و مجفف رطوبات و در زینتی تندی کمتر از عرق گوگرد و جالی و مفتح و مواد و حدت او باعث لاغری
میشود آب نمک طعام را کوبیده در قرع مطین بقدر نصف او آب کرده با انبیق تقطیر نمایند و قوام
قرع و انبیق و کوره و سایر احکام ان در طریق پنجم مذکور است و ماء الملح مقطر در بعضی اعمال ان طریق معمول است
دستور گرفتن روغن اجر و خواص او در اوراق مذکور است و بالجمله در غایت لطافت و محلل و جهة
نزول آب و علل بارده بعدیل است او را بقدر درهمی ریزه کرده در اتش سرخ کنند و در روغن
زیتون اندازند تا روغن را جذب کند پس ان روغن بیرون اورده نرم کوبیده قرع مطین را پر کنند و گلوی
قرع انبیق [illegible] و امثال ان مملو سازند تا در حین منکوس کردن اجر کوبیده از قرع بیرون نیاید
و کوره دو طبقه ترتیب دهند بانصورت که وسط طبقه بالا ثقبه داشته باشد بقدری که گلوی قرع منکوس
از سر ان امده قابله که در طبقه تحتانی است بدهان ان بعد پس قرع را منکوس در طبقه بالا نصب کنند
و با سرگین گاو و امثال ان قرع را پوشانیده اتش بهمه طرف ان افروزند تا روغن از قرع بقابله چکد دستور
گرفتن روغن نی که جهة درد مفاصل و التیام زخمها بعدیل و در امور غریبه نفاثت خیلی است
نی بلند شده را که تمام خشک نشده باشد چند بند جدا کنند و در روغن زیتون یا کنجد چند روز بگذارند
تا قدری چربی اخذ کند پس بطریق روغن اجر با قرع منکوس تقطیر نمایند دستور گرفتن روغن حبوبات
مثل گندم و جو و شونیز و حلبه و نخود و امثال ان باید بعد از کوبیدن حبوبات بدستور گفتن بدستور
مذکور در قرع مطین کرده و منکوس نصب نمود دستور گرفتن روغن عود و صندل و اخشاب
بعد از انکه اخشاب را ریزه کرده در گلاب و امثال ان مانند روغنهایی که مقصود باشد مثل روغن
بادام و پسته و بان خیسانیده باشند در قرع بدستور معهود منکوس تقطیر نمایند هرگاه در اب و گلاب و امثال
ان خیسانیده بخشکانند روز کافیست و در روغنها زیاده بر سه روز باشد بهتر است چون روغنهای
مذکوره را خواهند که سیاهی و بوی دود ان زایل شود کرد بازای هر رطلی یک رطل اب صاف و یک وقیه
منزکر کان و نیم وقیه نمک که با هم سائیده باشند اضافه نموده بجوشانند تا اب بنصف رسد پس

روغن

روغنها از اب جدا کنند و باز بدستور عمل نمایند تا سیاهی و بوی او برود دستور گرفتن روغنهای خوشبو
مانند بنفشه و بهار نارنج و سایر گلها باید بادام را مقشر نمود و با بنفشه و بید مشک و مانند ان ترکیب کرده
کرده بدست مالیده و بعد از هفته رطوبت بادام را باید خشک نمود و باز با تازه ان گلها بدستور
و تکرار عمل کرد تا بحدی که چون بادام را ریزه کنند اثر رنگ یا بوی ان گل در جرم او ظاهر گردد بعد از ان کوبیده
بکوبند و اندک ابی باشد گرم کرده فشار دهند تا روغن جدا شود هرگاه با گل سرخ بدستور این عمل
نمایند نبات روغن معطر شود و همچنین با صندل و امثال ان ترتیب میتوان داد و بجای بادام کنجد
مقشر و پسته و فندق و امثال ان میتوان کرد دستور گرفتن روغن عنبر و حل نبات که بفارسی جسم
گویند و روغن مصطکی و حل جمیع صموغ و ان بقدر مضاعف میشود و این عبارتست از دو پیاله که یکی اب
داشته باشد و بر روی اتش باشد تا اب او جوش شود و دیگری در میان اب بوده دوای مقصود را در ان
باشد تا از حرارت اب جوشناک ان دوا در روغنی که در ان پیاله است حل شود و همچنین حل زفت و
مومیائی و امثال ان پس عنبر و امثال ان را ریزه کرده با روغنی که خواهند مخلوط نموده و در پیاله چینی
اوگذاشته پیاله را در اب جوشناک گذارند و بر هم زنند تا همه حل گردد و هرگاه حل [illegible] عنبر
و زفت و غیره مطلوب باشد بدون روغن در پیاله مضاعف حل کرده دستور گرفتن روغن تخم مرغ
بدستوریست که زرده تخم پخته را در تابه بحدی بر هم زنند که قریب سوختن شود پس افشرده روغن
بگیرند و طریقی که بقرع و انبیق گرفته میشود در طریق پنجم مذکور است دستور گرفتن روغن گوگرد
جهة درد مفاصل و مواد بارده نافع و محلل و ملطف قوی [illegible] و صابغ سطح ظاهر او است
رابع و گویند در اعمال طریق پنجم دخلی عظیم دارد گوگرد صاف شفاف نرم سائیده در قرع مطین
کرده بر روی اتش نرمی گذاشته بشیر تازه سقیه کنند تا ده چندان [illegible] چندان او را جذب کند پس در
کوزه اهنی لوله دار کرده اتش زیر او افروزند و انبیق نگاه دارند تا روغن از لوله کوزه داخل ظرف دیگر
گردد و باید بعد از برافروختن گوگرد کوزه را بر روی شعله بدارند تا اسان بچکد عرق قنبر جهة
تحلیل ریاح و تقویه اعضای رئیسه و معده نافع و از عطریات مشهور است بهار نسخه بهار نارنج نار کیب
۱۵۰ ۶۰ ۳۰

دوا المسک صندل سفید مرشه والا حسن ایه سنبل الطیب سعد که طلاق گویند عود قماری میعه سائله
۱۵۰ ۱۵۰ ۱۰۰ ۷۰ ۷۵ ۷۵ ۳۰ ۱۵
بهار انگور علف هندی سو سبز پوست نافه خشک بقدری که مقدور باشد در عرق بهار و گلاب
و عرق صندل و امثال ان بقدری که چهار انگشت بر ان [illegible] خیسانیده عرق کشند و بر دهن [illegible] عنبر [illegible]
و زعفران خشک قدری باشد دستور گرفتن تیزاب فاروقی که مستعمل زرگران است و جدا کننده
طلا و نقره است که با هم مخلوط شده باشد چون گداخته سازند ریزند و باید سه چندان مغشوش باشد [illegible]
مطین با آتش نرم بجوشانند پس قطعه [illegible] بیندازند نقره از طلا جدا شده بر بالا امده [illegible]
میگردد و طلای خالص نشین میشود و در امور معالجات جهة بردن گوشت زیاد و [illegible]
غیر متوح و رفع اثار جلد مستعمل است و در بعضی اعمال طریق پنجم نجابت [illegible] دانسته اند زاج لاری
که زاج سیاه گویند و ان چون اشیا را سیاه میکند لهذا گفته باین اسم نامند و الا انکه رنگ او مایل
بزردی و سبزی است و بعضی [illegible] سائیده در قرع مطین
و انبیق تقطیر کنند و یا [illegible] خاکستر با قرع غیر مطین بعمل اورند و گویند چون [illegible] زیبق
ریخته از این اب بقدر [illegible] قرع اضافه نمایند و تقطیر کنند [illegible] دهن الشعر
دستور گرفتن ان در [illegible] جلا و الصباغ [illegible] مفتح و محلل و [illegible] سریع النفوذ و جهة [illegible] موی
نافع و در اصلاح معادن [illegible] بعدیل دانسته اند و طریق اخذ ان را مختلف بیان نموده اند
و حقیر دو قسم او را اگر مسحوق و دیگری [illegible] ایراد نموده [illegible] دستور انست که موی [illegible]
با صابون و اشنان [illegible] از چرک پاک سازند و با اب سرد تطهیر نمایند و بعد از خشکی [illegible] بسیار ریزه
کنند که شبیه بریشم [illegible] گردد و [illegible] صاف [illegible] مسحوق [illegible]
سنگ صلایه نموده با عرق گوگرد [illegible] نموده با قرع و انبیق تقطیر نموده مقطر را [illegible]
سائیده تقطیر نمایند تا رنگ عقیق شابه [illegible] استعمال نمایند و بعضی
تقطیر او را [illegible] نموده اند دستور دهن المغنث [illegible]
[illegible] وسائیده در [illegible] افتاب [illegible] گرم [illegible]

هر ۱۲ ساعت [illegible] صاف نموده حصه دیگر را بریزند و هر حصه بجاه و [illegible] انگاه در غایت احتیاط
[illegible] صاف کنند که اصلاح [illegible] و این [illegible] مسمی [illegible] مشغول [illegible]
مقصود [illegible] بالسویه [illegible] اضافه کرده [illegible]
با کمال استحکام فرموده [illegible] سرگین تازه [illegible] اجزای [illegible]
بدستور معمول تقطیر نمایند و بعضی تکرار تقطیر را با ثفل [illegible] دانسته اند و اقل تکرار سه مرتبه است و اکثر [illegible]
و زیبق [illegible] و امثال ان در طریق پنجم مذکور است طریق چهارم در ساختن گل حکمت و ادویه مصنوعه صنعت
گل حکمت جهة استحکام ظروف که تاب اتش ارد گل کهنه گری یا گل خاک رست کوبیده
باید از ریگ پاک کرده در اب حل کنند تا رقیق القوام گردد و این اجزا را بقدر نصف گل اضافه نموده تا
سه چهار روز مکرر بر هم زنند اجر کوبیده پخته سرگین پخته است خبث الحدید پخته گل خطمی موی بز قوام کرده
با اب نمک بسرشند نسخه دیگر که مولف تذکره بهتر از اقسام دانسته است مغرفی نمک طعام زغال خطمی
خبث الحدید پوست تخم مرغ [illegible] گل [illegible] نسخه دیگر که دو جزو کثیر التاثیرات دیگر
تجربه رسیده خاک کهنه گری یا بقدری کاه کوبیده و نمک مسحوق و خاکستر پخته با اب خمیر کرده استعمال
نمایند صاروج الحکمت جهة شد وصل و غیره نهایت مستحکم است و مولف کتاب [illegible] که حاکم
بالغه یابد مستحکمترین چیزها دانسته است خبث الحدید [illegible] را با [illegible] کوفته و [illegible] استعمال
و حقیر بجای خون کوسفند سفیدی تخم مرغ و گاهی اب سیر کرده و گاهی شیر تازه و نهایت مستحکم شده
نموده است در شد وصل قدحین و قرع و انبیق نمک مسحوق با سفیدی تخم مرغ و گچ مسحوق با اب سیر
و بدستور با سفیدی تخم مرغ بسیار از موده است و بدستور [illegible] با زرده تخم مرغ مستحکم ترین
خصوصا چون [illegible] با قدری پنبه کهنه نرم کوبیده باشند و بجای سفیدی تخم مرغ و زرده ان شیره زنجبیل
مذکورات بکار برده میشود و سریشم [illegible] جینی شکسته و غیره مکسورات از احجار و زجاج و غیرها
بر ثبات است که هرگاه صدمه بان چیز رسد موضع دیگر شکسته مکان موصول ان منکسر نمیگردد عمل
شنجرف زیبق یک جزو گوگرد دو جزو با هم سائیده در شیشه مطین بطین الحکمه که سه مرتبه مطین نموده

خشک کرده شیشه بقدری که نصف شیشه را مملو کند باید کرده و دهن شیشه الصاروج الحکمه دوسه و ترسند دو
نموده بعد از ان بگل حکمه نیز بگیرند و در دیگ یک خاکستر ناکردن پنهان نموده آتش تندی بقدر [illegible]
روز زیاده از ان تا یحوز در تحت دیگ برافروزند و بعد از سرد شدن دیگ و کوره شیشه را بیرون آورند
و این را شنجرف مصری گویند **شنجرف هندی** سیماب و کوکرد مساویست چون سحق نمایند بعد از ان سحق
و اعاده آتش کنند در هر دفعه زمان آتش بالقدری بیفزایند تا بچهار بیخ و زر رسد ثابت گردد و اسرار
مکتومست **شنجرف رومی** سیماب ۱۲ اجزو کوکرد ۸ جزو باهم لبایند و ۵ جزو زرنیخ سرخ
اضافه نمایند و بدستور که مذکور شد معمول دارند **شنجرف رمانی** سیماب را با مثلان زرنیخ بدستور
بدستور بعمل آورند **عمل زنگار** اصل او از مس و سرکه است که صفایح مس را در سرکه تند گذارند و باید که سرکه
تا بتدریج مس از تندی سرکه حل گردد و یا صفایح را سرکه باشند و در مکان نمناک دفن کنند **زنگار الصاغه**
یکجزو برادهٔ مس با شب یمانی و بورهٔ سرخ و نمک بالسویه بقدر عشر او نوشته در ظرف مس با سرکه تند
لبایند و هرچند خشک شود باز با سرکه تر کنند **قسم دیگر** که الطف اقسام است ریخت معمول است مثل
او نوشادر مصعد بسیار نرم لبایند و بعد از امتزاج قطرات سرکه بسیار تند بر او بچکانند و سحق
کرده تا مثل خمیر گردد پس او را با پارچهٔ نازکی پوشیده در آفتاب خشک کنند و باز بدستور با تی
با سرکه لبایند و تکرار عمل نمایند تا همه ان زنگار گردد **عمل آهت** که عبارت از مس سوخته است
و روسختج نامند و یکطریق عمل در فصل احراق مذکور شد دیگر آنکه مس را صفایح بسیار رقیق نموده و زرنیخ
بر روی هم چیده بقدر عشران کوکرد و نمک با لمناصفه بر صفایح و مابین ان پاشیده و دهن دیگر استحکم کرده
یک شبانه روز در تون بگذارند تا مجموع سوخته شود و هرگاه زودتر خواهند باید مس را کالخت و کبریت و اشنان
بران پاشید و در سرکه لطیفه نمود و بدستور تکرار عمل نمایند تا سوخته گردد **عمل اسفیداج** یا احراق
و تعفین میباشد **اما احراق** باید قلعی یا سرب را صفایح کرده در ظرف سفالین مطین در تنور یا تون احراق
نماید **دیگر بدستور** سرب را در ظرف سفال گداخته با کفچهٔ آهن بر هم زنند تا مانند خاکستر گردد پس در دیگ
یا کوزه سفال مطین کرده بکوره آتش در تحت ان کنند تا سفید شود و هرگاه خوب سفید نشود باید قدری

سرکه

سرکه کهنه بران بپاشند و بکهفه بگذارند **و اما تعفین** باید صفحات قلعی و سرب انگور را با دانه کوبیده و دالیده
در ظرفی کرده در مکان نمناکی گذاشته تا همه ان حل گردد یا صفحه او را سوراخی کرده و با انگور کوبیده آغشته
در خم سرکه بیاویزند و دهن خم را محکم کنند که بخار سرکه دفع نگردد هر چند یوم اجزا از سطح ظاهر او برخیزد
باید گرفت و باز گذاشت تا همه ان سفیداب گردد و در تحت قطعات او در خم سرکه ظرفی نصب کنند تا هرچه
از او ریخته شود در ظرف جمع شود **و طریق دیگر آنکه** اگر قلعی را در ظرف شبکی سفالین گذاشته و ان ظرف را در ظرفی
که سرکه بسیار تند کرده باشند بگذارند و دهن ظرف سرکه را بسیار محکم کنند که مانع نفوذ بخار گردد تا قلعی بتدریج
ریخته شده از ظرف شبکه بظرف سرکه نشیند پس از سرکه جدا کرده در آفتاب خشک نموده لبایند و هرچه
در ظرف سفال باشد ساییده نشود باز باید تکرار عمل نمود **عمل ابار** و ان سرب با کبریت سوخته است و در
فصل احراق مذکور شد **عمل سرنج** و ان از سوختن رصاص بود و هم از سفیداب قلعی محرق حاصل میگردد
و طریق عمل آنکه سفیداب قلعی یا قلعی و سرب را در تابه سفالین بر روی کوره آتش لی وخاش گذاشته
و قدری نمک بران پاشیده با کفچهٔ آهن بر هم زنند تا سرخ شود و هرچند آتش تیزتر دهند سرخ تر میشود
و چون بعد از اندک سرخی او را در دیگی کرده بر روی کوره گذارند و آتش در اطراف و تحت او افروزند
نهایت رنگین میگردد **عمل زعفران الحدید** آهن سوهان کرده را که در غایت نرمی باشد باید چند بار
با آب نمک شست تا سیاهی او زایل گردد پس با آب صاف غسل داده خشک کنند و با ربع او نوشادر
سحق بلیغ کرده بر روی تنه یا ظرف سفال پهن نموده و در مکان نمناک دفن کنند تا در مدت ده
یوم زرد مایل بسرخی و قابل سحق گردد **قسم دیگر** که معمول بعضی از اهل صناعات است صدف را ده [illegible]
بدستور مذکور گشته در قرع مطین کرده مساوی او تیزاب فاروقی اندک اندک بر او بریزند و هرگاه دود
از و ظاهر گردد اندکی بول بچکانند تا جوشش او فرو نشیند پس انبیق او وصل کرده با آتش بسیار ملایم
تقطیر نمایند و چون مجموع تیزاب مقطر گردد آتش را تند کنند تا براده مکلس زعفرانی رنگ گردد **عمل
سلیمانی** که معروف به داء الثعلب است و بفارسی مرداسنگ نامند زیبق یک ۹۰ ل سم الفار یک ل
و نیم مبالغه در ساییدن ان نموده بدستور شنجرف بتصعید در شیشه مطین نمایند **عمل مداد** که بفارسی

ورک کوبیده یکجزو و مازو را کوبیده در آب خیسانیده بجوشانند تا مهرا گردد پس صاف نموده یکجزو زاج سیاه
و یکجزو دوده تخم کتان و مساوی مجموع صمغ عربی اضافه نموده بجوشانند تا یکسان گردد و بسیار باید
بر هم زد تا بحدی که بسیار غلیظ گردد پس بقدر احتیاج با آب رقیق کنند و اگر با مازو بجوشانند و بعد
از ان که بحد لائق رسد صاف نمایند بهتر است و دوده روغن تخم کتان و نفط و روغن بید انجیر
و امثال ان بهم یکدیگر و طریق گرفتن دوده در فصل چهارم مذکور شد و باید دوده را در کیسه کاغذ
کرده کیسه را بخمیر گرفته در تنور حاری یا زیر خاکستر گرم گذارند تا خمیر پخته شود و بعد نیم سوز رسد و چربی دوده
در کاغذ نفوذ نموده خالص گردد چه با اندک چربی معتد مداد است **قسم دیگر** صندل ازوی سبز را
بسیار نرم ساییده در آب بجوشانند تا مهرا شود و بقوام رسد و بگذارند تا نیم گرم شود و ۱۰ ل زاج سیاه کوبیده
در لته بسته در ان آب بدستور مالیده لته را بیندازند و از ۱۰۰ ل تا ۲۰۰ ل صمغ عربی را در ان
حل کرده صاف کنند و ۲۰ ل دوده چربی گرفته را در ظرفی کرده قطره قطره از ان مداد ور بخته
بر هم زنند و روز در آفتاب بگذارند و هرچند مبالغه در بر هم زدن ان کنند بهتر است و قدری صمغ و چندان
مازو با اصولست و اگر خواهند براق گردد ۲ ل نبات اضافه کنند **مداد پارسی** یکجزو دوده دود روغن
گرفته با دو چندان ازاج و مازو و بوزن مجموع صمغ عربی بکوبند تا یکسان گردد و هرچند
مبالغه در کوفتن ان کنند بهتر است و در وقت احتیاج قدری از او در آب حل نموده استعمال نمایند
عمل رانک اما قشر یکجزو و مازوی سبز یکجزو و غوره خرما ربع جزو و پوست انار مثل غوره خرما
و اگر غوره خرما نباشد خرمای کنجه بکار برند پس نرم کوبیده سه روز با آب بجوشانند و بر هم زنند
تا یکسان گردد پس زاج سفید و صمغ عربی از هر یک نیم جزو و عسل کف گرفته یکجزو و نیم اضافه نموده
قرص سازند و عمل یک ماند را کاسه بدون آب و چون نمود اندکی شکا اضافه نماید سک
المک نامند **عمل تهکار** مشهور است از بول اطفال قریب البلوغ ترتیب دهند و طریق انست که بول را
در ظرف مس با دستهٔ مس چندان بر هم زنند که منعقد گردد و **قسم دیگر** آنکه بوره سرخ سه جزو
نمک طعام و نمک قلی هر یک یکجزو نرم ساییده با شیر گاومیش بجوشانند تا منعقد گردد و در

ظرف

ظرف جاج کرده در آفتاب سرطان تا آخر سرطان بگذارند و بعضی آفتاب را شرط ندانسته اند و قسم اول
از مکنونات و قسم آخر مشهور و معمول است **عمل سرخ جیم بنیر** که جوهر الصناع گویند از خواص اوست که هر
فلزی را که با او وصل نمایند یا با او سرشته آنها با آتش منفصل نگردد و لهذا مکنوم [illegible]
[illegible] رقیق کرده بر روی سنگ مسطحی که آب ببیند [illegible] اوراق [illegible] بر روی
اوراق نیز آهک بپاشند بقدری که اوراق را بپوشاند و سنگ مسطح دیگر بر روی آن گذاشته [illegible]
آفتاب باشد و باید سنگ اعلی بسیار ثقیل باشد تا [illegible] کامل افشرده شود و مخلوط یکسان گردد پس
[illegible] بدستور فرش و لحاف از سنگ ساییده کرده [illegible] در زیر سنگ بگذارند [illegible]
چربی که در اشیا باشد رفع کنند چون در آفتاب گذارند چربی از او ظاهر گردد [illegible]
[illegible] اصلا چربی [illegible] کمال ان در عدم چربی است پس [illegible]
ضبط کنند و وقت احتیاج قدری از آب سفیدی تخم مرغ که [illegible] بر هم زده و کف او [illegible]
با [illegible] قطرات بر روی سنگ ریخته لبایند تا بحدی که [illegible]
[illegible] او اضافه نمایند و قدر آب [illegible] که چون ظرف را با ان الصاق [illegible]
اندکی خشک شود **عمل مرداسنگ** سرب را گداخته سرخ با سرب سوخته [illegible] ممتزج
و در ظرفی کرده در سرکه اندازند [illegible] سوخته و ممتزج شده [illegible] جدا نموده [illegible]
بجوشانند تا بحدی که جوهر او گردد و منعقد شود [illegible] باهم [illegible] نمک [illegible]
[illegible] هر روز بر هم زنند [illegible] تیزاب [illegible]
طریق سفید کردن مرداسنگ [illegible] سفید [illegible]
[illegible]
[illegible]
عمل رنگی [illegible]
[illegible]
[illegible] استعمال نمایند

عمل کشنده

بسم الله الرحمن الرحیم

طریق حکیم در اصول صناعت و امور غریبه بدانکه علم صناعت علمیست به تبدیل قوای اجسام معدنی
بعضی به بعضی تا حاصل شود ذهب و فضه از اجسام دیگر و آن را کیمیا نامند و علم طلسمات که بآن
دانسته میشود کیفیت تمزیج قوای فاعله عالیه با منفعله سافله تا فعل غریبی از آن حادث گردد و آن را
لیمیا نامند و سیمیا علم تسخیرات است و آن معرفت احوال سبعه سیاره است از حیثیت تصرف ایشان که
فواعل علوی اند در قوابل سفلی و دعوات و خواتیم و بخورات ایشان و تسخیرات روحانی و عزائم
جنیان و معرفت اقداح و منازل مثل آن و سیمیا علم خیالات است که بآن تصرف در خیال
میکنند تا احداث مثلات خیالیه کنند و در خارج موجود نباشد و ریمیا علم شعبده است
و آن معرفت قوای جواهر ارضیه است و مزج آن با یکدیگر تا از آن قوتی حاصل شود که از آن قوت فعل
غریب صادر یابد پوشیده نماند که اکسیر نزد بعضی ممتنع الوجود است و از عالم قلب ماهیت میدانند
و نزد بعضی از متبحرین علوم ممکن الحصول و از عالم تبدیل صورت نوعیه است نه قلب ماهیت چه ذهب را انت
با نواع فلزات صحیح المزاج دانسته اند و سایر را امراض و جهت اصلاح علل ترکیب تدابیر چند مقرر
ساخته و تکون هوش [illegible] بوده اند و تصریح کرده اند که مکرر دیده ایم که نصف
کلوخ را اعضای هوش صورت بسته بود و نصف دیگر شکل خود باقی بود و در شرح [illegible]
در اوایل حال [illegible] این علم بود [illegible] رساله در حقیقت آن انشا فرموده اند و بعضی بالاعتقاد اکثر
تحصیل و ترکیب صورتی ندارد و خالی [illegible] بود و این علم [illegible] صاحبان معرفت
از [illegible] و ظاهر است که این فن را اصل اصیل [illegible] آماده ون زهد و قناعت با قلیل و اتصال
با کبر [illegible] و ارتباط بنفوس قدسیه و تخلق باخلاق اولیاء کرام [illegible]
صورت نشده و اگر شود بالاوه باعث بوار و هلاک [illegible] کردد و چه این علم کیمیا خزانه او
خزانه ملک الملوک است [illegible] اگر بیگانه بارگاه عزت بر آن اطلاع شود حکم دزدی که کلید
و عاقبت حال [illegible] معلوم [illegible] خواهد بود [illegible]

استاد

[illegible] این عمل کردن [illegible] که شین است چه هر [illegible] این فن با عمال متوجه اول
مشکلات و غرایب آن ممکن [illegible] محتاج بنظر [illegible] فی الواقع اگر نسخ آن از تالیفات عالم با عمل
باشد امکان ندارد که اسرار عظیمه را چون رمز بیان کند در رموزات [illegible] و احاطه بر جمیع
امکان ندارد چه اگر رموز جمیع اهل این علم بیک نسق میبود هر آینه رمز نمیبود بلکه اصطلاحی خاص میبود
میامد و اگر رسایل از تالیفات غیر عالم عامل باشد چه بی اطلاع [illegible] بلکه شرط اعظم [illegible] اعمال
مخصوصه است از صاحبان فن [illegible] عمل [illegible] والیکن [illegible] اطلاع
ارتکاب [illegible] اعمال [illegible] اکثر اعمال اهل صناعت [illegible] بعضی از آن فرو میشود
و تدابیر بعضی دیگر با عمال مخصوصه [illegible] ممکن است و چون [illegible] المؤمنین [illegible]
مقبول این فن شده و بعضی [illegible] اهل این فن بوده [illegible] بقدر امکان در بیان اصول
کلیه و الات مخصوصه این فن کوشیده تا اخوان عالم [illegible] جمع [illegible] علم و اصول
و اصطلاحات این فن حاصل گردد و اگر طالب اعمال جزئی باشند تحصیل عامل آن کنند و از مطالعه
این مجموعه توانند [illegible] از [illegible] سرمایه [illegible]
[illegible] و این طریق مشتمل است بر پنج حل [illegible] و خاتمه حل اول در بیان [illegible] اصطلاحی
فرقه و بعضی از اصطلاحات [illegible] حل دویم در قواعد تقطیر و تصعید و تکلیس و امثال آن حل سیم
در بیان الات مخصوصه عمل صناعت حل چهارم در قواعد کرفتن بعضی از انها و تخمیر و تبیض و سایر
تدابیر [illegible] حل پنجم در بیان بعضی از خواص فلزات و اصلاح آن و آنچه بآن متعلق است عقد اول
در قواعد [illegible] عقد دویم در قواعد [illegible] عقد سیم در قواعد [illegible] خاتمه
در خطوط مرموزه حل اول در بیان بعضی از اصطلاحات اهل صناعت حجر عبارت از جزو اعظم
اکسیر است و اختلاف بسیار در آن واقع شده چه هر یک از مهره این فن چیزی را در مطلوب خود جزو
اعظم دانسته اند [illegible] اند [illegible] و النفوذ و الصبغ [illegible] و قایم النار گشته
و نزد بعضی حجر عبارت از [illegible] و اکثر اهل صناعت [illegible] حجر عبارت از [illegible]

نزد بعضی [illegible] و تحقیق [illegible] که [illegible] اصل [illegible] عمل [illegible]
[illegible] گردد [illegible] صحیح [illegible]
[illegible] اصلاح آن [illegible] اهل این فن
ای اجزائی وضع نموده [illegible] طریقه [illegible] که روح عبارت از اجزای لطیفه اجسام که قابل
[illegible] مثل [illegible] و [illegible]
[illegible] کبریت [illegible]
[illegible] جسد عبارت از اجزای [illegible] اجسام [illegible]
[illegible] نفس [illegible]
[illegible]
[illegible] عبارت از [illegible]
[illegible] موی [illegible]
[illegible] کبریت [illegible] قمر کنایه از فضه است و
[illegible] عبارت از [illegible]
نوره [illegible] شمس ذهب است [illegible] مریخ
حدید است [illegible] مشتری قلعی است که [illegible] زحل
سرب است [illegible] عقاب [illegible] کبریت احمر
عبارت از [illegible]
عبارت از [illegible]
[illegible] عبارت از [illegible] حجر اسود
[illegible] حل دویم در قواعد تقطیر و تصعید و امثال آن
تقطیر عبارتست از اخراج [illegible] اشیا [illegible] قرع

دهن

[illegible] که [illegible] طرف [illegible]
[illegible] طرف [illegible]
[illegible] قرع [illegible]
استحکام نموده [illegible]
[illegible] قرع [illegible]
[illegible] قرع [illegible] در این صورت [illegible] قرع
[illegible] شرط تقطیر
[illegible] قرع [illegible] آتش [illegible]
[illegible] آتش [illegible] انبیق محکم
نموده [illegible] علامت انتهای تقطیر [illegible]
انبیق است [illegible] تقطیر [illegible] آتش [illegible]
شرط است [illegible]
[illegible]
[illegible] تصعید از شروط آن [illegible]
[illegible] تصعید [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible] آتش [illegible]
[illegible] تصعید [illegible] آتش [illegible]
[illegible] تصعید [illegible]
[illegible] اطلاع [illegible] حاصل [illegible]

دور غیر بتقا کرب وضع وصل آتش شعله نرسد بهتر است و باید بعد از سرد شدن کوزه قرع و وصل را بگشایند
وار بکار رحاره آن اجتناب نمایند و شرط دیگر مبالغه در سحق ارضی است و الا کف ظرف اسفل سطح اعلی
مخروطی باشد انسب باشد چنانکه شکل آن کلی از آنست تشویه قسمی از آن عبارتست از تحقیق اشتعال و بس
نیز گویند بعبارت که آتش آن بحد تصعید باشد و اجزای لطیفه از کثیفه جدا گردد بلکه بقدر انفراج و طبع باشد
مثل عمل شنجرف و قسمی از آن عبارتست از تعلیه است که بعد از سحق ارضی و تسقیه با بهای مخصوصه قرع و انبیق را
بگل حکمت اندوده در خاکستر گرم گذارند و چندان سحق نمایند که رطوبات آن بتدریج زایل گردد و شرط است
که حرارت آتش بحدی باشد که از من بود و نکند و قسمی تشویه در تنور است و قسمی در منزل و امثال او و در جمیع
ان مراعات باید نمود که بحد تصعید نرسد تشمیع عبارتست از تدبیر اجزای کسر بحدی که مانند موم
بگداز و در روی صفحه تفته منبسط گشته دود نکند و شروط آن تکرار تسقیه و تشویه و سحق بالغ است
با آتش معتدل تکلیس عبارتست از سهولت تفریق اجزا بتدابیر مخصوصه که قابل سحق و نفوذ و سایر اعمال
گردد و اکثر آن با آتش میسر شود و اختلاف شروط آن باختلاف جسم تکلیس است بعضی محتاج اند
باتش تندی که چند روز مستمر باشد مانند قشر البیض و بعضی احتیاج بحد او اطفیت حل عبارتست
از سیلان اجزای جامده آن بنداوه و هوای رطبه مستمره صورت پذیر است مانند حل نوشادر با بهای
تند یا تند ماء الفارق و عرق گوگرد عقد عبارتست از جمع و انفصال اجزا و ان ضد حل است بتوسط
حرارت مایل برودت و سوت صورت پذیر است تعفین عبارتست از تعفین اجزاء در زبل و امثال ان
و شرط که وسعت چاه تعفین بحدی باشد که اطراف ظرف تعفین زیاده از یک شبر حامل زبل
گردد و باید بعد از هر هفته تجدید زبل کنند و بهتر است تا چهل روز است و باکره زبل اکثر انتشن طرف
تعفین چاه اولاً مملو سازند تا چاه گرم شود و روز دیگر ظرف را بگذارند و اگر دو چاه
ترتیب دهند بهتر است تا روزی که تغییر زبل باید داد نقل بچاه دیگر کنند تا ظرف سرد نشود حل
الاکسیر سمی است که بتعفین محلول گردد چنانکه صاحب شکل و دکتر محرمین ذکر نموده اند باید
اجزای اکسیر را در ماه من ترجیح سحق پیچ نموده و از ابهای مخصوص مرکب ساز الا کسیر امقدم

نعم

نموده تا بقوام عسل غلیظ شود در روی آتش خاکستر تا دو شبانه روز که گرمی خاکستر بیک قرار باشد باید بحق
شود و با مجون کشن نقره بهم زدو هر چند خشک شود از ان قطرات بر ان ریخته تا ربع افزار ان تسقیه نمود
بعد از تشویه و سحق خشک گردد پس مثل غبار سایند و در شیشه مطین که گلی کرده ... انبیق
ببندند و در چاه تعفین تا چهل روز بگذارند و بعد از هر هفته و ده یوم تغییر زبل دهند و علامت حل
آنست که محلول شفاف و بیجرم شده گردد و خلاف آن علامت نقصان تدبیر اجزا خواهد داشت
و یکی حل بنداوت است که شیشه مذکور را در دیک و طبقه گذارند که کف دیک اعلی سوراخها داشته
مملو از سرگین کبوتر باشد و قرع تا انتهای گردن در ان پنهان بوده دهان او باز باشد و باید که سرگین
همیشه نمی داشته باشد و هر گاه خشک شود آبی بران بپاشند و دیک اسفل پر آب و لب او متصل بجهت دیک اعلی
بوده با انبوبه ای دیگران با من دیک نصبه کرده بگل حکمت شده و وصل هر دو دیک نمایند و آتش
نرمی زیر دیک اسفل را فروزند که بوسیله بخارات آب از سوراخهای دیک اعلی بسرگین کبوتر رسد و هر گاه
آب کم شود از سوراخ انبوبه بریزند و دهان انبوبه را مسدود کنند تا مانع خروج بخارات باشد و در این صورت
تا هفته حل شود و آنچه خبیر تجربه نموده است که اجزای حاره یابس از هوای رطب حل میگردد نه از هوای
حاره رطب مگر آنکه بدو قسمت شیشه در ظرفی گذارند که رطوبت در ان تاثیر تواند نمود چنانکه در حل نوشادر مشاهده نمود
و طریق آنست که نوشادر را با ادویه مخصوصه یا تنهائی سایند بر روی سنگ مسطحی یا کاسه فرنج منبسط کنند
و در زیر زمین نمدار و سردابها گذارند و روی آن را بدستوری بپوشانند که چیزی داخل نشود در مفتوح
در اندک زمانی حل میگردد و دستور دیگر آنکه در ظرف مسطح فرنج منبسط نموده مجموع ظرف را به پیشه کلافه
ببندند محکم پوشیده در چاه تعفین یا در دیک بل دو طبقه یا در خزانه حمام یا در حمام باریه گذارند تا از تاثیر
رطوبت و حرارت در ان تاثیر تواند نمود قاعده عقد آنست که محلول را در قرع چینی کلوله کرده سر دهن قرع
پاره از شیشه شکسته که مساوی لب قرع باشد یا چینی شکسته نصب نموده با الکمال ... و دیک مکلس
بالسویه که با سفیدی تخم مرغ سرشته باشد محکم کنند و در دیک خاکستر گذارند و باید بقدر چهار انگشت خاکستر
در تحت قرع باشد و اطراف ان بستور و آتش زیر دیک افروزند که ملایم باشد و گرمی خاکستر بقدری

که در گلوی قرع عرق محلول مشاهده گردد و چون عرق بر طرف شود علامت عقد است پس شیشه را شکسته معقود
شیشه را بطلی شاهد بگیرد و چون در ظرف چینی گذاشته بجهت نازکی بپوشانند در آفتاب گذارند
تا بتدریج منجمد گردد حل بالماء ... مخصوص اهل صناعت صفت عقد ماء ... در دیک عمیق
مکور نصب کرده ... از چوب یا آهن گذاشته ظرف مخصوص حل را بر ان بسته گذارند و ان ... در دیک
که چهار انگشت فاصله از تحت ظرف باشد و سرپوش دیک را بنند و محکم کنند تا بخارات بیرون نیاید و آتش
نرمی از سرگین و امثال آن برافروزند که از جوش نرود و بکار کنند و هر روز یکبار یا دو روزی یکبار
سرپوش را برداشته آب گرم بقدری که بتحلیل رفته باشد اضافه نموده بدستور سرپوش را نصب کنند و سنگ گران
بر روی سرپوش گذارند تا وقتی که به مرتبه حل شود صفت ... بر روی زمین حفره بقدر نصف گونی ...
حفر کنند و مغاک ... عبارتست از گردیست که در روی گودال ... و بعد از تر کردن موضع مغاک
بخشکانیدن گذارند و هر چند بیشتر باشد از حفظ مسوک بهتر میکند و طرفه دوست مغاک باید دو چندان قدر مسوک
لب مغاک باید بقدری از زمین مرتفع باشد تا کثافات روی مسوک را بالتمام میتوان نمود و یکی ...
آنکه یک طرف وسیع و یک طرف تنگ مسرح باشد تا بتوان گل در کنار مغاک مذکور بدستوری نصب کنند
که چهار انگشت ظرف با یک انبوبه از روی سطح ... و مجاری ... سطح باشد و دو عدد ... بطرف
وسیع انبوبه نصب باید نمود که بوسیله ... فاصله هوای شیشه وارد مغاک تواند شد و چوب ... در جوانب
مغاک چیده برافروزند تا شعله از خارج مغاک بسبب ... در داخل مغاک مذکور گردد و آنچه در مغاک ...
شود و سربی که ... صاف کردن نقره داخل میکنند باید ... نمود و ... که ... نقره باید اولا ...
و بعد از ان که از دو ... ثلث او را اضافه نمایند و بعد از ساعتی ... را بالمقدار ... کنند که از ...
چرخ زدن ایستند و کثافات ... نمایند و سکون مسوک علامت پاکی و صافی و عدم کثافت
اوست و عدم امتزاج ... نقره را با سرب علامت ... صفت ... از ... زاج
که بطریق تو بیامعمول نموده ... منعقد کرده باشند دو جزو ... گل ... که آتش ...
ده جزو گل ... چهار جزو و مجموع را ... نرم ساییده با ... گنند و کوزه را تا نصف ... ریخته ...

ریزه کل

ریزه کرده در ان گل ... قدری از ان گل بروی او بریزند و سرپوش کوزه را با گل حکمت محکم نموده مجموع کوزه را
بگل گرفته بعد از خشک شدن گل به کوره کوزه گری یا ... یا کاشی پزی گذارند و هر گاه ... بیرون آورند
کوره کنند تا ... که مطلوب باشد و شکنند که ... صافی ... گردد ... کلس البیض را چون
بسرکه حل و ... کرده ... زایل گردد ... و در زبل حل کنند تخلیص ذهب مغشوش
قرعرا ... بطریق ... گل حکمت بگیرند و طلای مغشوش را خورد کرده با ... ان تیزاب فاروقی
در قرع مذکور کرده بر روی آتش ... تا دود ان از ... پس ... ظرف ...
پس ... انکه اید از نقره یا مخلوط باشد بر روی تیزاب ... میکرد و طلای ...
در ... جمع میشود ... از سایر ... مخلوط باشد بتحلیل میرود تیزاب ... بدستوری که
مذکور شد حل چهارم در ... از ... تدابیر اجزا ... از ان صفت ... از ... که رفع
شعله کبریت ... و غایص ... و در عمل شنجرف ... و باعث ... و ارضی ... عقد کنند و منقوبا
جاری ... نماید و از کتاب تجربه نقل شده و از مجربات ... بدستور ... کل ... بالسویه تقطیر کنند و بان
تسقیه شنجرف نماید و بدستور ملح القلی و نوشادر و ... یکجزو ... در سرکه حل نموده و ... حنظل
تر ... از ... بالسویه تقطیر کنند و ... اجزای ... نموده
اعاده تقطیر نمایند تا چند دفعه ... آب دیگر که تسقیه ... شنجرف را حل
و در نقل مشتری ... از مجربات شمرده ... برادهٔ حدید و برادهٔ نحاس ... بالسویه نموده زعفران
زرد ... زعفران را با سرکه تقطیر کنند و چند بار ... مکرر تقطیر کنند و ... مکرر
زعفران ... با سرکه ... آب دیگر زاج زرد را با ... و سرکه تقطیر کنند ... تکلیل
کبریت و زنبق و رصاص ... نمایند آب دیگر ... سرکه
با سفیدی تخم مرغ ... در کوزه سفال ... اعاده عمل نمایند پس ... حنظل بالسویه تقطیر کنند
... جمیع اجساد را حل کند ... معادن و الحاق ... ان ... از مجربات ...
کبریت را با دو وزن ان آب ... تسقیه نموده ... تقطیر کنند اول ... رابع ... ایضا

پوست بیخ لفاح ده جزو و پوست انار و مورد از هر یک یکجزو تقطیر کنند عقد ارسنیا ایضا گوشت حلزون را
با مثل او نوشادر و نصف او کبریت سدس او نمک سحق بلیغ نموده تقطیر کنند و در عقد زیبق و افعال غریبه
در مشتری از جوارات المرشدونه دهن البیض چون قلی را در سرکه حل نموده بعد علقه صاف کرده با آتش عقد نمایند
و معقود با زرده تخم مرغ پخته ممزوج کرده بازای هر عددی سه درهم نوشادر اضافه نمایند پس قشر ده روغن
بگیرند در تقطیر احساد و نقل معادن بعدیل و چون اصل حاره ابان حل کنند اصلاح ده در اثبات کنند و اگر نوشادر
ثابت باشد قوی تر است اب دیگر چون بیدالخبز را با هزار اسفرج و سیر و طلق محلول تقطیر کنند سادس را مرتبه اول ساعته
و محرس نموده آب دیگر مسمی بماء الامر و در تخمیر اکاسیر مجلت سه و قیه زاج زرد لازم است
باده سه درهم سرکه بسیار تند در شیشه یا در ظرف مطین ممزوج کرده بر روی آتش بسیار نرمی گذارند تا سرکه رنگین
گردد پس بعد علقه صاف نموده با سه درهم زنجار و سه درهم زعفران الحدید و سه درهم شبانی و سه درهم شنجرف در ظرف مذکور
کرده در آفتاب بسیار گرم یا خاکستر گرم یک روز تمام گذاشته پس بعد علقه صاف نموده استعمال کنند اب دیگر
مسمی بماء الملح است و نتیجه آن باعث سفیدی کبریت و زرنیخ است و موجب تبیض و تکلیس طلق و زیبق است
نمک طعام شبانی نوشادر با سویه نرم سائیده تقطیر کنند آب دیگر مسمی بماء الروح نتیجه آن ماده بارود وزن
ان عند مصعد اثابت و جاری کند و چون زیبق خلیط را با آن طبخ دهند عقد نماید یکجزو زعفران الحدید با
دو جزو نوشادر و یکجزو ملح القلی و یکجزو زاج زرد محلول در سرکه که صاف از آتش منعقد کرده باشند مجموع را
با سرکه تند بوزن مجموع سحق نموده تقطیر کنند اب دیگر مسمی بدهن لا یحترق است و در تشمیع اجزا و احجار و
ثبات ارواح سفید بیل و در حل قمری و شمسی مستعمل است کلس البیض را با وزن او نوشادر مطبوخ و معقود
سحق بلیغ کرده در ظرف فرج مطین که شده وصل نموده تا شبانه روز در آتش زبل گذارند یا سرگین
کرده در ظرفی کنند که چون سر پوشش بپوشند فضائی در آن نماند و مصعد نشود و وصل را محکم کرده با آتش
گذارند بحدی که ظرف در دو ساعت سرخ شود پس اخراج نموده بوزن در آورده هر چه کم شده باشد نوشادر
اضافه نمایند و به دستور در آتش گذارند تا به رو اگر بجای آتش زبل روغن حمام گذارند جایز است بعد از آن
نرم سائیده بنداوه مکان نمناک حل کنند و محلول را تقطیر نموده ثقل او را به قدر نصف او نوشادر

اضافه نموده

اضافه نموده با آتش گذاشته پس سحق نموده به دستور حل کنند و تقطیر نمایند بعد از آن ثقل را با مقطر اول ثانی
سائیده با رسیم حل کنند و محلول را تقطیر نمایند تا تمام مقطر گردد تدابیر خاصه زاجات را چون خواهند
تصفیه کنند باید در آب حل نموده و صاف او را بعد علقه جدا کنند و بجوشانند تا غلیظ و منجمد گردد با در
آفتاب منجمد سازند و شبوب و املاح را نیز تصفیه به دستور مذکور کنند تدبیر نوشادر در جهت عمل قمری با سایر
با املاح مانند ملح القلی و ملح اندرانی تصعید کنند و در عمل شمسی با زعفران الحدید و با زنجار و انچه
او را محمر کند تدبیر ثبات ملح نمک طعام را سائیده در کوزه کرده در کوزه کوزه گری گذارند و
مادامی که بوزن نگارند و نقصان در او باشد باید اعاده آتش بسیار کنند و علامات ثبات او انست
که نقصان در وزن محسوس نگردد و احراق او چنانست که چندان آتش در تحت دیگ کنند که نمک از حتن
باز استد تدبیر حل املاح و شبوب و غیره و تنکار و شوره و زبد البحر و زاجات باید نرم سائیده در خرطه
کاو یا در روده کرده در مکان نمناک گذارند یا در روی آب گرم او بخته بخار آب حل نمایند تدبیر ثبات
نوشادر در بیخ جزو ملح القلی را با یکجزو نوشادر مصعد سائیده با آتش نرم تشویه کنند و در صحن چینی سحق
بلیغ نمایند و به دستور یکجزو دیگر نوشادر اضافه نموده اعاده تشویه نمایند تا مساوی پنج نوشادر در مخلوط
گردد پس بنداوه حل نموده و بعد از حل چون منجمد شود سائیده استعمال نمایند در انوقت در حل طلق
و سایر اعمال عجب الاثرات و چون عقاب بعد حجر بعد علقه طبخ دهند ثابت گردد تحمیر نوشادر در
نوشادر صاف سفید را با مثل آن زاج زرد و لاری و عشر آن زنجار تصعید کنند محمر گردد تدبیر عقاب
زیبق را با عشر آن ملح القلی با قطرات سرکه سائیده تا نابدید گردد و ظرفی او را بر روی خاکستر گرم که در
دیگی باشد با آهکی که در تحت آن دیگ آتش کرده باشند تا از گرمی بازماند باید گذاشت تا رطوبت سرکه زایل شود
و با اسنگی حرکت دهند تا جمیع متفرق جمع گردد پس با شسته با عشر آن شوره به دستور با سرکه سائیده
شستن از آن رفع نمایند و این را تصفیه گویند و این عمل باعث پاکی و رفع سیاهی جسد گردد پس
بالصفا و نوشادر و نصف آن ملح القلی سحق بلیغ نموده از نمک مکلس فرش و لحاف نموده
تصعید کنند و مصعد او را به دستور با اجزای مذکوره سائیده اعاده تصعید نمایند تا سه بار مانند الماس

معقود کرده اگر تصعید نماید بهتر است که با اشیای مخصوصه جهت ثبات غبر نمایند و تصعید سوم
جهت امتزاج با سایر ارکان بهتر اکثر امور قمری کافیست امام تحمیر عقد چنانست که مصعد زیبق را با نصف آن
کبریت اصفر و ربع آن زاج زرد معقود مصفی و مثل او نوشادر محمر سحق بلیغ نموده با فرش نمک مکلس چون لحاف
سه بار دیگر تصعید کنند و در هر تصعید تجدید اجزای مذکوره نمایند تا عقید باشد بشنجرف سرخ گردد و این در امور
شمسی شرط است و آتش این تصعید نرم باید تا باعث احراق و سیاهی کبریت نشود امام تکلیس زیبق انست که
بعد از تصعید آن در قرع مطین کنند و بوزن نیم آن تیزاب فاروقی که در طریق تقسیم مذکور شد بتدریج در قرع
بریزند که باعث شکست قرع نگردد و هر گاه زیبق از آن بجوش آمده و دود ظاهر گردد قطرات دیگر آن به قدری
بقدر دو مثقال بریزند که از جوش باز ایستد پس انبیق را بر آن استوار نموده بخاکستر گرم چنانکه در قاعده
تقطیر مائیات صاره مذکور شد تقطیر نمایند و چون تیزاب تمام مقطر گردد جسد را مکلس ثابت خواهد کنند
و این امر جهت سهولت تصعید است پس مکلس را با اجزای مخصوصه تصعید نمایند و تیزاب مقطر جهت عمل شمسی
از زعفران الحدید نایاب موثر است و دستور است که براده جدید را بعد از شستن با آب نمک خیساندن
مرتبه که سیاهی او زایل گردد در قرع مطین کرده هموزن او تیزاب مذکور را ریخته بتدریج دفع
جوش و دود از انقطرات بول کنند و به دستور تقطیر تمامی تیزاب نمایند و بعد از آن با آتش تند براده زرد
زعفران شود تدبیر عقد او انست که آب صاف را بیموی تند با آنها سفید در ظرف آهنی کرده یکجزو جسد را
در آن انداخته بجوش آید و چهار جزو توتیای هندی را نرم سائیده سه دفعه بریزند و هر دفعه تا دو ساعت
بجوش آید و چون خواهند از جوشیدن آن سرد و از آن بر آن نمک کنند و بعد از شستن هفت ساعت که
جوشیده باشد نه نقش او در آن ریخته مکرر با آب بشویند و منعقد از آن در ظرفی کرده نوشادر در آب حل نموده
چند جوش داده از آن به قدری که او را بپوشاند بر آن ریخته در آفتاب یا خاکستر گرم گذارند تا هر چه از
توتیا بان مخلوط شده باشد بتدریج رفع گردد و مادامی که آن نوشادر سرخ و کبود شود باید تجدید نموده
این عمل مجرب است عقد دیگر قرار مصفی را در بوته کنند که فرش و لحاف آن شنگرف باشد و سر بوته را در غایت
استحکام شده وصل نموده در آتش گذارند به دستوری که تمامی بوته در آتش پنهان شود و در اندک وقتی

معقود

معقود گردد و مجرب است و اگر بوته آهنی باشد بهتر است خصوصا هر گاه اندرون او بگل حکمت اندوده باشند
عقد دیگر پوست انار تازه و سیاه او را کوبیده زعفران الحدید را با آب مصعد او طلا نمایند تا جوب حل شود
پس قرار مصفی را در بوته مس یا آهنی کرده آن محلول را با آن بریزند و سر وصل بوته نموده با آتش نرم طبخ دهند
یا بر تنور گرم گذارند تا معقود گردد و اینها که عقد قرار نماید مذکور شد و چون قمر را کوکرد مکلس
کنند یکجزو او کوکرد او را مکلس نموده ده جزو قرار را عقد نماید و مجرب است و چون زیبق
و سم الفار را با سویه با ده چندان زرد و چند سرخ منقش سحق بلیغ کنند و بعد از آن با قمر زرنیخی الحاق
نماید قرار زرنیخ کرده و با عدم انعقاد ذوایب النار شود تدبیر کبریت اما تبییض آن کبریت یکجزو
کبریت را با نشت جزو روغن کنجد با آتش نرم در قرع مطین بجوشانند تا کبریت حل گردد در روغن سرد کرده
و به مثل کبریت نوشادر را سائیده بخار بر روی آتش نشسته به روغن نور کنند و سایر طریق ارز
زرنیخ تصعید نمایند طریق دیگر جزو نوشادر را با یکجزو کبریت سحق نموده با آب تر کرده سحق بلیغ
خشک کنند و در ظرف مطین به ساعت در آتش مثل زمان گذاشته پس بشویند و با نوشادر جدید اعاده
عمل نمایند تا بحدی که بر صفحه نقره دود نکند و انچه با دود و مرصد با نمک سفید کنند و خواص بسیار شد طریق دیگر
شب یمانی را سائیده در جوف بادنجان کرده در مکان نمناک حل کنند و باشد محلول کبریت را سائیده
سفید و ثابت گردد و به دستور نوشادر محلول هر یک کاف تیز حل شده او تدبیر زرنیخ زرنیخ ورقی
براق را یکجزو و با ربع آن نمک شوی نرم سائیده و صابون خشک عراقی به قدر هموزن زرنیخ ورقی کرده
و ربع آن سرکه و هموزن او روغن کنجد با پیه تازه که بر روی آتش گذاشته باشند حل نمایند بعد تیغ و نمک
سحوق را اضافه کرده جوش دهند تا زرنیخ منعقد و سیاه شود و بکمال حرکت دهند تا بخ روغن فصل آن
شده زرنیخ منعقد مانند تا آتش آن نرم باشد تا احتراق در جوهر زرنیخ واقع نشود پس منعقد را کوبیده
در ظرفی کرده در آتش زبل ظرف را نهان کنند که بتدریج دود مسکوده و رفع چرب او شود و باید
نرمی آتش تشویه مراعات کنند که مصعد نگردد و بعد از رفع چربی صلایه نموده در سرکه و ملح القلی طبخ دهند
تا تقییه چربی تا یک روز با یکی مثل ... بعد ملفوف مطین قرع ... مطین تصعید با آتش بسیار تند

که دو روز استمرار داشته باشد باید کرد تا جوهر او مانند برف سفید گردد و اگر از جوهر آن سیاهی باشد
باید با عشر او نمک ساییده بروغن کنجد یا پیه سرشته بدستور تشویه با آتش نرم کنند و بعد از تشویه
با آب ملح القلی طبخ داده مکرر بشویند تا رفع نمک شود و اگر با موم بالسویه چند بار تشویه کرده با آب ملح
القلی طبخ داده بشویند رفع سیاهی و چرکی و علامت تصفیه او دود نکردن در آتش است و تصریح نموده
که تنها با کبریت و زرنیخ جزو زهره منقی طرح شود و از تکرار سبک و زرش نقصان نمی پذیرد ملغم
در خواص فلزات و اعمال آن در تصفیه قمری چیزی بهتر از ملح منیت و بوره باعث سرعت ذوب
اوست و با دهنیات املح است و خالص تکلیس او با افراج اکسیر جامع و مبدل زهره و مریخ و مشتری است
و بهترین اقسام تکلیس او آنست که با براده یا ورق او را در تیزاب فاروقی اندازند تا حل شود پس
از تیزاب جدا کرده با اندک شوره تیزابی که با او باشد با مثل او نمک اندرانی آب بسایند و در بوته
با آتش زغال سرخ کنند و هرچند آتش بدوام مشتد باشد بهتر است بشرطی که بحد ذوب نرسد پس با آب
صاف بشویند تا نمک زایل گردد و از خواص اوست که بجز و او یا سه جزو قراضه مخلص سایندن ملغم خود
و چون ملغم را بر زهره که گرم کرده طلا کنند و با آتش گرم گذارند تا رفع فرار شود مصفف کند و تجربه
و ملغم غیر منطرق او که منطرق کرده باشد گوشت علیواج و سایر لحوم که از آب اباورده قدم
کرده باشند پس غیر منطرق او که گداخته قدری بر آن بپاشند سریع الذوب و بغایت نرم کند و در مه
نیز بغایت مؤثر است و شمس با نیر و سرب بزی مشتری سازد و ملح القلی و زاج سفید و نمک دافع
سواد قمر اند هرگاه بران بمالند و در آن آب بجوشانند عطارد از خواص اوست که چون جزو کبریتی
از او رفع شود و سادس آن با اول سازد و مبیض او بقدر جزوی پنج جزو سایر آمر تبه اول
آرد و نیز مبیض است که ساییده در کوزه آهنی با روغن شیرگاو بقدر یک چهار انگشت
بپوشاند و اتیدبر بریزند و بجوشانند تا روغن با تمام رسد پس آتش تند کرده دهنیت را با تمام بسوزانند
تا مانند خاک سیاهی گردد پس با آب نمک گرم بشویند و بعد از رفع دهنیه بالسویه با نمک طعام بسایند
و در کوزه مطین یک شبانه روز در تنور یا در آتش شیبان بگذارند پس با آب گرم بشویند تا نمک زایل شود

ولعدازان

ولعدازان با آتش خشک کرده بدستور با مثل او نمک بسایند و یک شبانه روز در آتش گذارند پس بشویند و تکرار
عمل نمایند تا مانند برف سفید شود و هرگاه در کوزه کوزه گری یا در آتش شیبان گذارند چند کرده
چند مرتبه سفید میشود و از خواص مجربات است که جزوی ازو اول بر رابع سازند و خمر او بامان
الاحمر بدستور سی که خطا و مبیض را با آن هر دفعه بقدر مبیض تشعیه بر روی آتش نرم کنند تا خشک شود
پس بسایند و در ظرف مربع مطین یک شبانه روز در مثل آتش تنور تشویه نمایند تا ده دوازده مرتبه و چون
رنگ او صافی تیره گردد علامت کمال اوست زهره کل زرشی مجموع قوابض با سرکه و تاق منقی
زهره اند و رفع حمره او میکنند بعد از آنکه صفایح او را تافته در آن اندازند و چون اکسیر تکلیس ابیض
و نمک را بالسویه سایده با سفیده تخم خمیر کرده بر صفایح آن طلای غلیظ کرده بعد از خشکی آن بگذارند
رفع سواد و حمره او بالکلیه میشود و چون لاجورد و شب یمانی و نمک اندرانی و نوشادر بالسویه و زرنیخ مثل آن کم
نمد حل گشته و زهره تا چهل بار زکه گداخته در آن بریزند صفایح او را مکرر تا سیده در آن فرو برند که بی
که دیگر سر کرسیاه نشود کمال تصفیه اوست و چون با منو کرده کان او و ابکو بنه با منو کرده کافور کوسیده
بران بمالند مفت اوست و تخم با دکان باعث نورسان و شوره رافع مختلطات اوست چون بعد
از گداز بران اضافه نمایند و بدستور آب غالیس که در ظرف سنگ بر هم زنند و آب فشان الطاهر جو تفته
بامه جمیع معادن نمایند مؤثر است و مبیض است و طرطیر او چون با ملح القلی و شب یمانی بسایند و در سرکه
حل نمایند و زهره مذاب یا صفایح تفته او را در آن اندازند و در انامل سرخی آن مجرب خالص شده اند
چون نکاس مذاب را تطعیم تغلیل کنند سفید گردد و چون طرطیر را با شوره سفید کنند در رفع
سرخی مس و اصلاح نقره مبدل است و لعب و قوب نخلی با آب حوره منقی جمیع اجسادی
کنندهٔ صاعد است شمس چون از عقاب جزوی و از ملح دو جزو فرش ولحاف صفایح بسیار رقیق
آن نموده صفایح را بر روی هم چیده کلاه پس بر نهند در مرتبه اول النقصان در وزن شمس هم می رسد
و چون بعضی بار و زیاده بران تکرار عمل نماید یکی بعد از دیگری در هر چند تکرار کنند تا بنجا عفت
بعضی در هر مرتبه افزایند تا مرتبه عظیم رسد و از شمس مکلس نیز چنین اثر آید و چون سرب را

صلب کنند و خشک شود پس شب یمانی مبیض رافع حمره و سواد و نرمی اوست فاما چون صفایح او را در
سفال و مانند او چند بملح تابت و کلس البیض و کلس استخوان و زجاج شامی تلحیف کنند بنحوی که ظرف
ملو گردد و سر پوش از آن محکم کرده یک شبانه روز در آتش بسیار تند بگذارند بهتر سواد مس برود و سفید
گردد و چون سه جزو براده حدید را با یک جزو زرنیخ ساییده یک بار تند و سیاهی او را با آب نمک زایل کنند و یک جزو
از آن با دو جزو مشتری هم در کوره بگذارند در بیاض مدد و فتی مثل قرشاید شود زحل منقیات و مبیضات
او مانند مشتری است و چون سرب را گداخته در بول حمار تصفیه کنند صاف و مستحکم گردد و چون تنکار را با آب نمک
با سفیدی تخم سحق تواتر کرده جوهر ساخته بر زحل گداخته مکرر بران طرح کنند سفید و بر گداز گردد و بدستور
یک جزو دیگر کبریت سفید ۱۲ جزو زحل را سفید و مستحکم میکند و بدستور هرگاه بعقاب مکرر بر او طرح کنند بغایت
سفید شده و با جسد او بی آن قمر امیزش کند و مجرب است انداما الخمیر او چنان است که ده جزو خالص قلعی منقی او را
با مثل آن زرنیخ در بوته فرش ولحاف نموده بگدازند و سه بار تکلیس فرش و لحاف بدستور بوزن او نمود
و ده حبه گداختند چون مجرب شد که بعد از در رو باس کور گردد و وزن او فرود نمند صنیع را ابوده طلق محلول
او را با مثل او ملح القلی و نوشادر و ده مرتبه تابت که خفه گور شده با عسل و روغن تازه گاو بالسویه تعدد
شستن خمیر کرده در بوته با آتش تند بگدازند و بعد از گداز منعقد او وط مایل بزردی و با صاف سبا شد
چون او را با مثل آن زرنیخ ذایب که عبارت از جوهر صاعد دستکلا زند یکی او را پنجاه جزو مشتری
منقی بر و در هر کاه محلول آن را در کوزه مطین کرده در کوزه کوزه گری و مانند آن چندان بگدازند
که مانند سفیداب گردد پس ساییده در حل زبل چهل روز گذاشته بعد از آن یک شبانه روز در تنور حمام
بیاویزند محلول پنهو کور شیشه شیرو صاف تر از سیماب محلول گردد و باید دهن ظرف را کافور
مسدود نموده در تنور بیاویزند و گویند چون نوشادر بر را با طلق محلول بالسویه سه بار تصعید کنند
منعقد کرده و سادس را با دل مثقی سازد عقد اول در قواعد فری مجربین التصریح نموده اند که
جمیع اکاسیر مبیض و شمع مصوص قمر ثابت اند چون زرنیخ و کبریت مبیض و طلق محلول و از صعد و منه
مکلس و قاعده کلیه در امتزاج ارکان است که بعد از تناسب وزن هر یک مجموع را با آبهای

صلب کنند

مجموع را تشویه و تسقیه بکنند تا مانند کشمش کرد و پس شحم را حل و عقد نمایند و فراریت حل و عقد کنند
زیاده شد و درین طرف او می افزاید و بر ضعف مرتبه سابق می‌گردد و از الجمله سیم و حدید مصعد و
یکجزو قمر مکلس و یکجزو جوهر معلوم را باید یکجزو دهن الکبریت تا ساعتی که ظرف تشویه سائیده و
یکساعت تشویه نماید باتش بسیار نرم و چون تمام اجزا حل شود او بسر آتش بردارند که باعث
احتراق آن شود و دود نکند و بعد از خشکی و سردی آن باز یکجزو دیگر از دهن مزبور اضافه
نماید تا مساوی ارکان از دهن تسقیه شود پس امتحان بر روی نحاس تافته زهره نماید هرگاه مانند موم
گداخته روی نحاس سفید سازد و دود نکند کامل است و نزد بعضی چون ارکان با تشویه اینچنین کامل
برده عقد کنند و بعد از آن معقود را مثل غبار سائیده مشتری منقی را که گداخته یکجزو درست
جزو آن طرح نماید و بدون حل و عقد برده جزو باید و در حین تشویه بطلا صلاب بر مرده تا در تشویه تمام
اجزا اتساوی اشد باعث تشویه و تسقیه بعضی افراد و بعضی گردد عقد دیگر ده جزو سیم را با
سیر سائیده تا مانند عسل غلیظ گردد و پس شش جزو عبد را با دو جزو براده قمر ملغم کرده اضافه
نموده و با سرکه بسیار تند سائیده تا مانند خیر گردد و با شش جزو عقاب صلابه نموده در ظرف آهنی کرده
و بظرف مس صحیح پوشیده و وصل بر وجه مبالغه نموده در آتش زبل کوسفند و کاه و تمام
پنهان کنند و باید آتش بمرتبه تصعید نباشد حکمه بقدر امتزاج کافیست و معقود جز بود یکی بر ...
از زهره منقی برود و چون بار دیگر سحق نموده با آب سیر و سرکه تسقیه و تشویه کنند و کر از حل
نماید ثابت کرده مطروح اوست ما سی شود و اگر از عبد ثابت بنوشادر و هر دو برادر مکلس
دهند یکی بر بیست جزو طرح شود ایضا کبریت مسحوق چون با نوشادر محلول غواص شود و اکسیر
باقی منقی و مشتری منقی است جزوی بر پنج جزو طریق دیگر او المساوی مشتری مطهر را با جنبه
بالسویه ملغم نماید و نیم اوقیه زیبق و نیم وقیه شوره سحق بلیغ کرده با باقی الاعضا سر شسته
بند فهافر بند و خشک کنند و زهره منقی را که گداخته باشد از هر پنج جزو شراب یکجزو بند
اضافه نموده با چوبی بر هم زنند و در راه ریزند عقد سیم دید قواعد شمس ستیم بکلس و نوشادر

محمرا

محمرا از هر یک جزوی با شش جزو زیبق با ماء الاحمر و سایر میاه محمره تسقیه و تشویه کنند
تا یکون از حل و عقد کنند یکجزو بر صد جزو قمر قباط طرح کند قاعده دیگر شنجرف هندی معلوم را با
اهلیلج که از زعفران الحدید و سایر اجزا تقطیر کرده باشد بدستور تشویه و تسقیه نماید تا مشمع گردد
یکی بر صد از قباط طرح نماید قاعده دیگر حجر اسود منسول المجفف معروض با نقد و رحلیل و زیاده از ان
یکجزو در نیز اسب فاروقی یا در ستقاطر زعفران الحدید مذکور بقدر حجر و کثر که اعداد او دیگر دو حل کنند
باید که تمام حجر منحل گردد و پس بوزن حجر کلس البیض مثل ان نوشادر مصعد سحق بلیغ داده در
زبل و امثال ان حل کرده تقطیر کنند و نوشادری که بر انبیق جمع شود ضبط نمایند و شنجرف را
سائیده با قدر ثلث او مقطر مذکور باتش نرم بجوشانند و سحق کنند و اگر اولا با نوشادر در فنجان اسبیکی
سائیده بعد از ان در ظرف تشویه را قطره قطره تطعیم او کنند بهتر است و در ظرف
مسدود المنفذ یکشب در آتش بسیار نرم بگذارند و باز بدستور اعاده عمل کنند تا شنجرف
مشمع گردد انگاه یکی بر صد از قمر و پنجاه از مشتری و دوست از ... حل کنند و طرح نمایند قاعده دیگر
عبد عبیط یا مصعد را در مغرفه آهنی بر آتش گذارند و چون خواهد متفرق شود قطرات این
مقطر مذکور بران ریزند بچوبی که او را بجوشانند و تشویه نمایند تا منعقد و شبیه بکاک سرخ شود و
از ان معقود یکی بر صد از قمر یا نحاس یا از زیر طرح کنند اگر حل و عقد نمایند یکی بر ضعف اول
و در هر حل و عقدی بر ضعف سابق برود و هر گاه حل و عقد او به نهایت رسد بتصریح نموده
که یکی بر غیر متناهی طرح بشود عقد سیم در عمل مروارید و اعمال متفرقه عمل مروارید مروارید با صدف سفید
صاف را بعد از شستن کوبیده و در شیشه کرده آب لیمو یا آب تخم ترنج صاف بقدری که او را بپوشاند
اضافه نموده چهارده روز بهات تا سه ربع زور در سرکین بگذارند تا حل شود و بقوام خمیر گردد
و در مصعد از نمک و زاج بالمناصفه بقدر مروارید اضافه کرده در سنگ چینی درست کرده در
کف دست بر روی حریر مدور کنند و باید دست خالی با ورز سیده و با میل نقره بسیار باریک سوراخ
خوک که چرب کرده باشند در حین رطوبت آن سوراخ کنند و بعد از خشک شدن بیرون ... و ...

هر دانه هزار عدد بغیه دانه در کیسه کرده دانه ها خشک شده را تا تمام روز در دست بمالند تا جلائی پیدا در بس
هر عددی با خمیر آرد میده کرده تنگ بخور مرغ دهند و بعد از یکید ساعت مرغ را ذبح و دانه ها جسته کنند و
ذبح نماید و در تنور بریان کرده حوصله او را شکافته دانه را بیرون آورند و اگر دانه های چهار کرفته
در شکم ماهی که خالی از احشا کرده باشند گذاشته در تنور بریان کنند و دانه را اخراج نماید بغایت با آب
ها اگر مروارید محلول را با سریشم ماهی حب بسازند تخمه بعد از خشکی آن بمثقب تیز سوراخ میتوان کرد
با سفیداب دهلاداده عمل جلای لؤلؤ چون مروارید زرد شود یا ناصاف باشد در آب
نارنج بجوشانند و با اسفناده نرمی بمالند و از اسرارات و از خواص مروارید محلول است
تخلیص کبریت و عقد فرار مجربست عمل شاذنج عدسی شاذنج سفید و عرق اهرا ما قدری
دم الاخوین مثل غبار سائیده با سریشم ماهی سرشته لعابی شبیه بعدس دانه ها بسازند و از الحمرا
عمل دانه های رنگین صدف یا زهره را که قسمی از حلزونست باید سائیده و شش جزو
سبزی زنگار مصفی و جزو سرخی شنجرف و جزو زردی زرنیخ و جزو سایر الوان با الکحه مناسبت شد
اضافه صدف مغسول نموده و چندان سحق باید کرد که در صلابه خشک شود پس با سریشم خمیر سرشته
هر چه خواهند ترتیب دهند و بعد از سه چهار یوم که در غایت استحکام شده باشد با چرخ هموار کرده
بروغن زیتون چرب سائیده و با پنبه دانه در کیسه کرده و در نمد و در عالند تا جلاپذیرد عمل رنگ احجار
مثل یاقوت و احجاری که فی الجمله تاب آتش داشته باشند قلیل زاج سفید زاج زرد بسحاله فولاد
دم الاخوین پوست انار زنخ بالسویه با سرکه و بول الاطفال بکر و زر تمام بسائید و بعد از خشک
شدن در شیشه مطین و امثال ان کرده تا سه هفته در زبل تازه بگذارند تا حل شود و محلول
شبیه بخون گردد و پس یاقوت سفید و امثال او را در قرع زجاجی مطین کرده با مذکور سرشته
در آتش گذارند و قدحی بر سر قرع نصب کنند و چندان آتش دهند که رنگ گیرد دستور نوشتن نقش
بلعل القلی برگ درخت عرعر بالسویه سائیده با سرکه سرشته بان هر چه خواهند بر عقیق بنویسند تا نقش
کنند و بعد از خشکی ان زمانی در آتش نرم گذارند تا خوب گرم شود پس سرکه را بدست جلاد دهند

الخ

الخ نقش کرده باشند دیگر زایل نگردد رنگ کردن استخوانها عاج و امثال او را در آب شوره ... بگذارند
یکشبانه روز بگذارند تا نرم شود و مخلوطی از هر صد و پنجاه گل شیر مال و نیم زنگار هر روز اضافه
نموده بر هم زنند تا قبلا نوده یوم و اگر تا چهل روز باید در ظرف مس گذارند و اگر سرخ خواهند استخوانرا
ده روز در شیر پخته یا آب بسیار نرم شود پس بیرون آورده سه روز دیگر در رنگ لاک بگذارند و اگر
لاجوردی خواهند تا ده دوازده یوم هر روز اضافه قدری شیر کنند و اگر زرد مطلب باشد هر روز
تمولی ... جهارا اضافه نمایند و تا چهل یوم تدبیر کنند و چون استخوان را با پوست بیخ لفاح با آتش ...
بجوشانند لعابی مطبوخ گردد و از مجربات است عمل ... که در رنگ فرقی از ذهب
ندارد سوای آنکه در آتش سیاه شود و اگر اصلاح ان توانند نمود کامل است براده حدید را با زرنیخ
بسیار بسائید و با آب بشویند تا رفع زرنیخ بقدری شود انگاه در بوته گذارند و چون نزدیک ...
رسد بقدر نیم مثل او نحاس اضافه کرده بگدازند عمل ... رنگی بها دارو ... گویند رنگین
از اقسام ... باشد مس مصفی بسیار رقیق کرده بقدر درهمی ریزه کنند و ریحان رومی توتیا
نرم سائیده با شیره موبز سرشته قرصی ساخته بر روی سفال ابنیه کذاشته با آتش در زیر ان گذارند
تا سوخته و سیاه و صلب گردد پس بار دیگر سائیده با ثلثان زجاج مسحوق و امغیه ریزهای مس ... و
تلحیف نموده با آتش بسیار تند بگدازند عمل ذهب که مطلا عبارت از انست صفایح رقیق ذهب را چون
ریزه کرده با سه مثل ان زیبق ملغم کنند پس مس و نقره و یا غیر انرا هندی بالسویه کج او را زایل نمایند
و بر روی آتش نرمی گرم کرده ملغم را بان بمالند و بر روی آتش ان که ... بگذارند تا رفع سیماب شده
رنگ ذهب ظاهر گردد و اگر قبل از تطلیه یکجزو نشادر با یکجزو سیماب سائیده ملغم کنند و بر سطح
اشیاء مذکوره مالیده با آتش رفع سیماب نمایند تا ... تطلیه ذهب است پس اگر بعد از ان
تطلیه بملغم ذهب کنند بسیار رنگین شود و چون یکجزو نقره قباط و خالص از اد ... جزو ... عمد
بمالند حل شود و بدستور مطلا مفضض کنند عمل زرافشان که محتاج بالات نباشد و با
سطح آهن و فولاد و امثال او را صیقلی کرده با انکه مذکور شود تعلم نقاشی هر نقشی که خواهند کنند

و بعد از خشکی آن در آتش تابند تا اجزا در آن نفوذ کند پس جلا دهند و از اسرار مجربات ورق
طلا زنگار زعفران الحدید بالسویه سحق بلیغ نموده با صمغ بقدری که توان استعمال نمود سرشته نگاه
دارند عمل نقاشی طلای مطلوب را با نمک مثل غبار سائیده بعسل که در رفع نمک نمایند و با صمغ عربی
حل نموده نقاشی با آن کنند در نمود بهتر از ورق نقره محلول است چون زعفران اضافه نمایند
نایب مناب [illegible] ورق طلاست [illegible] زنگار زردی و با عصفر فستقی شود عمل کتابت
چوب بیخ و سیم را اگر ریخته با صمغ عربی استعمال کنند قائم مقام مداد است حل شنجرف که در کتابت و نقشها
بهتر از شنجرف است آن [illegible] پس لک اضافه نموده با آتش نرم جوش دهند
تا درد و صاف او جدا شود و آب آن را سرخی و درخشندگی بهم رساند پس صاف
لطیف او را با صمغ عربی جمع نموده استعمال کنند تدبیر آهن که مانند آهن ربا آهن رباید
باید آهن را در روغن کنجد [illegible] نماید و باره دیگر تطفیه آن باب کند حفظ الآلات آهنی
که هرگز زنگ نگیرد باید قلعی را چرب کرده گذاشت تا زنگ بهم رساند و از آن روغن بر آلات
زنگ گرفته مالیدن [illegible] حدیدی هرگاه بمالند زنگ نگیرد خاتمه در خطوط مرموزه
و اقسام مشهوره آن قلم هندی

ابقغ	بکر	جلش	دمت
۱۰۰۰ ۱۰۰ ۱۰ ۱	۲۰۰۰ ۲۰۰ ۲۰ ۲	۳۰۰ ۳۰ ۳	۴۰۰ ۴۰ ۴

هنث	وسخ	زعذ	حفض	طصظ
۵۰۰ ۵۰ ۵	۶۰۰ ۶۰ ۶	۷۰۰ ۷۰ ۷	۸۰۰ ۸۰ ۸	۹۰۰ ۹۰ ۹

قلم هندی آحاد بخط نیز سه	۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹
عشرات متصل بخط میشود	۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹
مآت از خط میکند	۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹
الوف [illegible]	۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹

قسم [illegible] ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض [illegible]
[illegible]
قسم [illegible] ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی [illegible]
[illegible]
قسم [illegible] ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض [illegible]
[illegible]
قسم [illegible] ابت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی [illegible]
[illegible]

ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی [illegible]
[illegible]
قسم [illegible] ابت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی [illegible]
[illegible]
قسم [illegible] ابت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی [illegible]
[illegible]
قسم [illegible] ابت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی [illegible]
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

قسم ثانی از دستورات از جامع موسوم بمحطط المؤمنین که مشتمل است بر تشخیصات و دستورات
در بیان اعمالی که متعلق است بادویه مرکبه و ذکر هر یک از مرکبات چون هر علت و مرضی را بدوای
مفرد مداوا نمی‌توان نمود بنا بر آن بر وفق هر یک باید ترکیب از مفردات کرد و هر چند از مرکب
قلیل الاجزا مقصود حاصل شود بهتر از کثیر الاجزا است و سبب کثرت اجزا بسیار باشد مثل ادویه خیری
که بدرقه دوای مقصود باشد و یا مصلح باشد و یا معاون شود و یا تقویت یا نفوذ او منظور شده و امثال آن
از ما یحتاج الیه از دفع کراهت طعم و حفظ قوه و کیفیت و اختلاف کیفیت استعمال او و باید در مرکبات
اجزائی که اصل و عمده باشد و از کبار ادویه باشد حذف نکنند مثل قرص افعی از تریاق و هر چه جزو عمده
آن باشد داخل ننمایند مثل ... که بعد قرص افعی واکثر ادویه تریاق است و هر چه از ادویه که اثر
هر یک ضد دیگری باشد در قدر شربت مساوی نکنند که فعل یکدیگر را مانع شوند مثل ادویه اجزای حار
با اجزای قابض با طبیعت مثل ... عضوی ... و طبیعه ادویه و خصوصیه آن هر عضوی و حقیقی
و فصلی و مکانی و عادتی و سنی منظور باشد و چون بعضی از ادویه قوی القوه اند و بعضی کثیر المنفعة
و با منفعت خاصه مثل غاریقون و بعضی قلیل المنفعة که زیاده از یک منفعت نداشته باشد و بعضی شریف
الفعل و بعضی خسیس و بعضی مشترک النفع اند با دیگری و بعضی ضعیف قوه ادویه اند قواعد ترکیب
شرط است که از کثیر المنفعة و شریف و از ضعیف القوه و از کثیر المنفعة قدر زیاده داخل کنند و از قوی
القوه و قلیل المنفعة کمتر و از آنچه از منافع متعدد بود و از هر چه شریف الفعل و قلیل المنفعة باشد
بقدر ... کنند و از آنچه قوه دوای نافع را ضعیف کند بقدر ضرورة و از دوای قوی کثیر المنفعة
و از ضعیف قلیل المنفعة قدر ... و در مراعات ... و کثرة مقدار ادویه مختلف شود
هر گاه عضو بعید باشد از دوای کثیر المنفعة شریف ضعیف القوه قدر را زیاده باید کرد و هر گاه عضو
قریب باشد مثل معده ... اعتدال کنند و اگر با کثرة منافع قوی القوه باشد از مقدار معتدل
نیز کمتر میباید کرد اما طریق دانستن ارکان آنست که اجزای حاره و بارده و رطبه و یابسه هر یک از مفردات

ان هر یک

ان مرکب را از قرار عدد شربت آن حساب نمایند و قبل را از اکثر ... و باقی را بر ... داده
که عبارت از عدد شربت هر یک است قسمت کنند و خارج قسمت را مزاج مرکب دانند مثل اطریفل
مرکبی است از ... که در درجه اول گرم و خشک است و ... در درجه دوم گرم و خشک است و ... که در درجه سوم [illegible]
هر کاه از ... در شربت باشد و از ... و بنفشه شربت اجزای حاره این مرکب یازده و بارده
شش و یابسه مثل حاره و رطبه مانند بارده خواهد بود بطوری که چون اول که اجزای بارده را از حاره
اناکثر که حاره و یابس است کم شود پنج جزو از حاره و پنج جزو از یابسه حاره بارده یابسه
رطبه ... اجزای حاره یابسه اجزای حاره یابسه اجزای حاره یابسه
بارده رطبه بارده رطبه بارده رطبه پنج جزو اند یابسه باقی میماند و چون پنج را بر سی عدد ادویه
که کعب عدد شربات است قسمت کنند خارج قسمت یک خمس ربع است پس مزاج مرکب مذکور
در اوائل درجه دوم گرم و خشک خواهد بود و علی هذا القیاس اما طریق دانستن قدر ... آنست که بعد از
تحقیق وزن عدد شربات مفردات آن جزوی از مرکب اخذ نمائیم که نسبت آن بمجموع وزن
مرکب چون نسبت واحد باشد بعدد شربات مثلا وزن مجموع ۳۰ باشد و عدد شربات ... ات
ده چون واحد را بده عدد شربات نسبت عشرات پس از سی که وزن مرکب است
عشر اخذ نمودیم که آن ۳ است و اگر فرضا عدد شربات ۳ باشد و وزن مرکب ده شربت آن
مرکب ثلث هم خواهد بود که نسبت ثلث بده چون نسبت واحد است بعدد شربات یکی ... و
در کتاب مبنی است بر ... و چهار باب باب اول در ذکر معاجین کبار و صغار و تریاقات
و ایارجات و سفوفات و جوارشات باب دوم در حبوب باب سیم در اقراص باب چهارم
در سفوفات باب پنجم در اشربه باب ششم در مربیات و بعضی از حلویات باب هفتم
در لعوقات باب هشتم در مطبوخات و نقوعات و ماء اللحم و ... و سکنجبینات
باب نهم در ... و ... باب دهم در اکحال و سیافات و ادویه عین باب
یازدهم در ادویه آن و آنچه بدان متعلق است باب دوازدهم در ذکر مرهمها و ذرورات و ...

باب سیزدهم در ... و ضمادات و طلاها و نطولات و قطورات باب چهاردهم در سعوطات و نشوقات
و ... و شمومات و لخالخ باب پانزدهم در حقنها و فتایل و شیافات و فرزجات و محمولات باب
شانزدهم در خضابات و آنچه موی را دراز کند و برویاند و نرم کند و آنچه بآن متعلق باشد باب
هفدهم در غسولات و ... بشره و مجمرات و ... و ... باب هجدهم در ادویه
کلف و بهق و برص و وشم و خیلان و قلع آثار جلد باب نوزدهم در ... و سطیات و ...
و ... و آنچه مخصوص است بزنان و سنوحات ... باب بیستم در ذکر خواص عجیبه
و آثار غریبه بعضی از ادویه که از اسرار اطبا و حکمای ما تقدم است باب بیست و یکم در ذکر بعضی از ادویه
معمول حکمای هند که طبیعه آن باید ... و آنچه بدان مناسب است باب بیست و دوم در ذکر
بعضی از ادویه که مخصوص معالجه جانوران است از ... نقل شده باب بیست و سیم در قلع آثار ...
لباس و رفع چربی و امثال آن و آنچه بآن متعلق است باب بیست و چهارم در دستور معالجه طیور که ...
... باب اول از قسم ثانی دستورات در معاجین و ... و ... در تریاقات دوم در ایارجات سیم
در جوارشات چهارم در معاجین کبار و صغار و ... پنجم در سفوفات فصل اول
در تریاقات تریاق کبیر و انواع تریاق فاروق و تریاق اکبر و تریاق ... هستند و ... لیدیم
تالیف نموده و بعد از هزار و صد و پنجاه سال اندروماخس ثانی تکمیل آن نموده و اجزای آن را سیصد
بغیر از اقراص ... و ... نموده و آن جند بیدستر و شیخ ... و مصطکی و ... و عود بلسان
و عود هندی و فطیمون و ... و ... و ... و ... و شیخ الرئیس تجویز نموده ...
داخل کردن حب الغار را و ... جزو دیگر مع حب الغار را و اقراص و وزن او ... را
شرح ... مذکور نشود و متاخرین این ... جزو را که عود هندی و فطیمون و ... و ...
... و مصطکی و ... از زیادات داخل کرده اند و هر یک تعریفی نموده و در اوزان بعضی تغییر
داده اند و مرحوم مغفور حکیم ... قرابادین ... اضافه ... جزو و بجای ...
عرق ... و بجای ... و تغییر اوزان و تبدیل بعضی نموده است که از نسخه ان ...

معجون

مفرد طبیعی هر مسکر ... و ... اکبر تا سی سال موی سیاه است مثل سن جوانی و ... سال سن
کهولت و بعد از آن مثل سن پیری و اثر او مثل سایر معاجین است و قبل از شش ماه ... جایز
استعمال نمود و اگر بعد از هفت سال که حکم سن اطفال دارد استعمال کنند بهتر است و باید ...
و حافظ حس ظرف او ... و ... شده و مدر بول و حیض و شیر و عرق و ...
و مقوی جمیع اعضاء و مانع عفونت اخلاط و رافع آن ... و منوم و منفی ... و ...
جنین است و طریق ... و استعمال و قدر شربت ... مذکور میشود صفت آن
قرص اسقیل ۴۸ ل قرص افعی ... و ... فلفل سیاه فیون از هر یک ۲۴ ل
دارچینی ... تخم شلغم بری ... اصل السوس ... غاریقون ...
... از هر یک ۱۲ ل زعفران زنجبیل راوند ... فو ... اسطوخودوس
قسط فلفل ابیض ... فلفل ... کندر ... اذخر ... جمع البطم ... حب الغار
سنبل الطیب ... از هر یک ... ل ...
... عصاره ... ساذج هندی ... ...
... حب البلسان ... غاریقون صمغ عربی ... افیون ... از هر یک
۲ ل ... از هر یک ۲ ل
و اوزان ادویه دیگر که در نسخه اندروماخس ثانیست ... است که مذکور شد و عدد اجزا
بغیر اقراص ... اما طریق ساختن است که هر چه چوب و بیخ و برگ و شکوفه و تخم و ...
باشد علاحده ... و ... را ... دو از ...
... و بعد از آن هر یک را ... در آورند و هر چه صمغ و ... و عصارات است
... سه شبانه روز در شراب ... با ثلث عسل ... تا خوب حل
شود و هر چه ... مثل عسل و شراب و روغن بلسان باید در وقت ساختن اجزا ...
... بعد از قوام عسل مخلوط کنند و هر چه از عصارات تازه باشد محتاج بحل ساختن نباشد.

درروز ترکیب حل کنند و باید هر یک از ادویه تازه از معادن مخصوص باان باشد و دو وزن
ادویه عسل بقوام اورده کف گرفته را با دو وزن ادویه ثلث شراب جمهوری یا مطبوخ
عقیق ریحانی مشابه نموده مخلوط کنند و اول ادویه یابسه را در مقابل افتاب در عسل ریزند و بعد
الوان محلول را انچه مجموع سازی بر روغن بلسان چرب کنند و هر روزی بروی خاکستر گرم نگذاشته
تا دو نیت بار بر هم زنند بگذارند و روی ان را بپارچه نازکی بپوشانند تا حاصل روز بعضی که بیند
بعد از هر چهار روز باید بر هم زنند تا دو ماه پس در ظرف طلا یا نقره یا چینی یا قلعی کشند یکدیگر گل
نقش کار باشد بعد از هر یک ماه سر پوش را بردارند و گرو زنگذارند تا ترویح او شود و دور دیگر
باز محکم کنند اما امتحان ان چنان است که شخصی دوای مسهل مثل محموره دارد در حین عمل ان
از تریاق بقدر باقلائی بخورد اگر در حال منع عمل مسهل کند خوب است و دستور حیوانی
بالی المزاج از تریاق بخورند و بعد از ان افعی او را بگزد زهر در او اثر نکند و دستور خروس
یا حیوان دیگر را دوای قتال داده بعد از ان تریاق بدهند ان حیوان نمیرد و دستور ذابه
خون منجمد نماید و دستور درد دهان مار کنند او را نکشد اما طریق استعمال و مقدار شربتش سال اول
سموم از یک حبه تا نیم مثقال یا بعد دوازده سال تا شصت ساله از یک مثقال تا نیم مثقال
استعمال نموده بحسب قوه و ضعف سموم و ما دامی که از سی سال نگذشته باشد در امراض باید
استعمال نمود و اگر کنند بقدر اقل شربت جایز است جهت جذام و برص و اختلاط عقل و فالج و لقوه
و تشنج و ختناق و صرع و رفع بعد از نفقه و با ماء الاصول بقدر سه دانه تا نیم مثقال و با حمل اورد
بال سوط انند و طلا کنند و جهت اختناق رحم و اخراج جنین مرده یک با ملاء با مطبوخ شداب
و تسکین از شبع و امثال ان و جلاب و جهت گزندگی افعی از نیم مثقال تا دو ال با شراب یا مطبوخ
و جهت دوای سمی مثل نیون و فرفیون و ذراریح از نیم ال تا ال با سکنجبین سرکه و جهت گزیدن
سگ دیوانه و امثال ان نیم مثقال و زیاده از ان با خاکستر سرطان نهری و جهت عقرب نیم
مثقال با شراب و جهت رتیل و جهت زنبور ربع مثقال با سرکه و ضماد نیز با سرکه کنند و جهت

سرفه

سرفه و درد سینه و پهلو یک ترمس با عسل و جهت نفخ معده و امعا تا دو دنگ با اب زیره و جهت جوع کلبی
بقدر سه دانه با شراب ممزوج باید و جهت لرزه تبهای بارده تا نیم ال با اب گرم و جهت مثانه بقدر
مقل ارزق و جهت قولنج با مطبوخ وردار یا رو کرفس با روغن خروع و حمل سوس و عناب و سپستان بقدر
بندقه و جهت استسقا و امراض جگر با ادویه مخصوصه ان بقدر یکدانگ تا دو دنگ و از کرم تا ال و جهت
نفث الدم تا چهار دنگ با روغن گاو و اب جهت قرحه امعا و اسهال نیم ال و با اب سماق و اب
و جهت مثانه و گرده تا چهار دنگ با طبیخ کرفس و در اورام باطنی و عسر البول تا نیم مثقال سکنجبین عسلی
و جهت سکونی و رنگ جگر بقدر یک قلا با سکنجبین و جهت کرم معده تا نیم ال با عسل و جهت اکثر امراض
بارده عموماً با ادویه مخصوصه ان استعمال نمایند فرودیطوس اندروماخس گوید که مولف او اقلیموت
لکه پادشاه زریه که سمی بمهای ابیم بوده ترکیب نموده و از تریاق اکبر بسیار مقدم است و در دفع
سموم نا جب مناسب تریاق فاروق است و در رفع علل بعضی اقرار از تریاق فاروق اقوی دانسته اند
و در جمیع دوای مذکوره در تریاق مثل او است و در تحلیل سده و اورام صلبه و انچه در مفاصل است
و تحریک باه اقوی از فاروق است و حرارت او بیشتر و قوه او تا دوازده سال باقیست و طراوت ان شش
استعمال و مقدار شربت مثل تریاق اکبر است صفتان که موافق نسخه قدماست و جهت احتراز از
نسخه ها گرفته اند و اثار غریبه از وی مشاهده نموده بر صافی زعفران غاریقون زنجبیل دارچینی عاقرقرحا
المعلم کتیرا از هر یک مثقال سنبل الطیب کندر قرنفل سفید عود بلسان اسطوخودوس اذخر قسط
شیرین سیسالیوس کمافیطوس قصب الذریره دار فلفل عصاره لحیه التیس جند بیدستر سلیخه از هر یک
اشق سلیخه فلفل سیاه و سفید و سورنجان جعده تخم بری دو قو اکلیل الملک حلبا بروعی
حب بلسان قردمانا فوتنج مقل ارزق از هر یک انفخه تخم سداب الیشق
مصطکی صمغ عربی فطراسالیون فرو ما افیون مازریون گل سرخ بنفشه شکاع از هر یک ۵ ال
اقاقیا سقنقور ترنجبین غاریقون از هر یک چهار ال و تخم انیسون و وج فو تخم کنجد اسارون از هر یک ۳ ال
مطبوخ را در سرکه یا در شراب در شلث خیسانیده و با سه وزن ادویه عسل لبرشته و قدر

ثلث انقدر باشد که ضمو عرابپوشد و بدل غنقور مای روبال بدران او یا سمکه صیدا کنند و جهت قرنی
افعی اهتر صیدا اند و بدستور جهت تریاق تسترا و بعد از شش ماه استعمال نمایند و چون حب بلسان و عود روغن
ان نمی شود دانه بدل حب سقوران اد حب الغار و بدل عود بیخ وزن او زرنباد و بدل طویل و بدل غنقور
سمکه صیدا و بدل روغن ترب کرده و بغایت موثر یافته اند نسخه دیگر که معمول حکیم فاضل مسعود عماد
الدین محمود است و بانسخه کامل الصناعه اختلاف سهلی دارد مرصاف کتیرا زعفران زنجبیل دارچینی
از هر یک ال سنبل الطیب کندر خردل ابیض اذخر عود بلسان حماما البلسم قسط تخم اسطوخودوس سلیالوس
دار فلفل جند عصاره او فطیسالیس که لحیه التیس است لسعه یا بیه جاوشیر سکنجبین هندی از هر یک ال
سلیخه فلفل سیاه و سفید اکلیل الملک جعده توم بری دو قو تخم فرزری روغن بلسان و فیقون مقل
ارزق از هر یک ۲ ال اشق باردین تخم کرفس جبلی مصطکی و قطراسالیون افیون رازیانه گل سرخ
حنظل مشکطرا مشیع از هر یک ۵ ال صنعت تریاق الافاعی که رفع سمیت هوا میکند و اطبا این را اجماع
نموده اند که هر یک در حال وبا و در بعضی اوقات بقدر نیم مثقال بجلاب و یا شراب
قائم مقام ان شاول نمایند ثنک و شبیه رفع اوست و با وبا دایمی میکنند و نغایت مجرب
دانسته اند و از جالینوس منقول است که در سال وبا ان عصر هر که استعمال نمود سالم ماند صبر
زرد و مر صاف و زعفران از هر یک جزو تریاق الاربعه اول ترکیبی است در تریاقات
در سیم گرم و در دوم خشک محلل ریاح غلیظه و مصلح فکر و سیر زرفع نفخ سده و معده فضلات و اخلاط
از جهت برودت محفوظ سده باشد و تریاق سم یار رو عقرب و مورث صداع و دمعه و معطش شده
مرخه و قدر شربتش تا ال و قوتش تا ۲ سال است و بدل نفط الفضه را رفتن سرد و طبوخی است
ص حنظل ... زر صاف ... طویل ... عسل سه وزن ادویه تریاق فاروق
کشف الهموم منقول از نمره معتدل مایل بحرارت و قوتش تا بیست سال باقیست و شربتش
از نیم مثقال تا سه مثقال منفی دماغ و دافع زهر سموم و مقوی باه و جهت جنون و صرع و مالیخولیا با
مرزنجوش استعمال نمایند و جهت لقوه و فالج و امراض بارده دماغی و عسر البول و سنگ مثانه

دبا ساير

و با اب ترب و جهت ضیق النفس در کرفه و نفث الدم و خفقان و ضعف معده که از حرارت باشد
باب کاسنی و اگر با برودت باشد با گلاب و جهت استسقا و سپرز و یرقان و قولنج باب امون
و جهت بواسیر و امراض بقدر باب عناب و جهت مفاصل با سیخ کبر و رازیانه و جهت سموم و اورام
با شیر تازه دوشیده و جهت برص و بهق و با ماء العسل بنوشند و طلا بسی با امراض مذکوره و جهت
اورام باطنیه ص پوست ترنج و تخم ان و برگ او از هر یک دو مثقال حب الغار حنظل
سنبل الطیب ریالی از هر یک ۳ اک درونج زرنباد طرطیلل بهمن سرخ و سفید امون ادخر
۳ ال زرد و کهربا از هر یک ۲ اک عود هندی ۳ اک و با وزن هر معدنی سنبل ده دنگ مروارید
۴ اک عود را در ۲۴۲ گلاب یک شب بخیسانند و پا زهر را در او حل کنند و هفت روز بگذارند و مروارید
در شیشه کرده اب ترنج در او بریزند و سرا در او محکم کرده در حمام بگذارند تا حل شود بعد از
حل شدن با عود دوا و زهر محلول و مخلوط زنند و سه وزن ادویه عسل بقوام اورده را
باتش نرمی بگذارند و محلول را کم کم در او ریخته بر هم زنند و بعد از ان ادویه را اضافه کنند
و بعد از شش ماه استعمال نمایند و اینش او باید بقدری باشد که بجوش نیاید و اگر فاد زهر معدنی باشد
فاد زهر حیوانی را بدل او سنبل ده قیراط کنند تریاق ابو ماهر در مجمع مذکور است ص دوم
دوا با رجات ایارج لوغاذیا از تالیف فیلغریوس حکیم یونانی دوای الهی و مراد او از ان
که معتقد اند تا عوض او در عروق میشود و تنقیه خلط مینماید و تحقیق شرط دانسته اند که
اتش با و نرسد با عسل شهد سرشته و قوتش با چهار سال باقیست و گویند هی سال و قدر
شربتش از ۳ مک تا ۴ مک با ابی که در او سفایج و زوفا و افتیمون و هلیله کابلی و گل گاو زبان
و اسطوخودوس از هر یک بقدر حاجت جوشانیده باشند یا ما بالعسل استعمال نمایند
گرم و خشک و جهت جذام و برص و بهق و صرع و جنون و داء الثعلب و داء الحیه و عسر النفس
و اختناق رحم و داء الفیل و درد معده و جگر و گرده و مفاصل و عرق النسا و نفخ ان

وتشنج ورعشه والقوه ورجوع کلیه ودرد شانه وقروح اوو ثقل سامعه ودرد سر ازین نافع وسهل خلط محترق
ورایج ومواد بلغمی وسوداوی را مفید است وانچه بسرخی در تحت هر یک نوشته شده موافق نسخه
کامل ومهترین نسخهاست وحب الغار رنذ زرد من شحم حنظل غاریقون اشق حرفی سیاه
سقمونیا افوفاریقون از هر یک ۱ک افتیمون بسفایج مقل صبر کما وریوس فراسیون سلیخه از هر
یک دار فلفل فلفل سیاه وسفید دارچینی زعفران جاوشیر سکبینج حب قطر اسالیون زراوند
طویل از هر یک ۱ک با عسل سرشته وبعد از شش ماه استعمال نمایند ودر بعضی نسخه عصاره قسیتی حب الغار
از هر یک ۲ک توم بری فرفیون ربع اسفیل مشوی حب بلسان مصطفی سنبل هندی حب علیا ناوطیو
زنجبیل حماما حاشا از هر یک ۲ک ونیم اضافه نموده اند ایارج ثیادر یطوس اکبر که قبل از زمان
جالینوس تالیف یافته سمی بهم با دشاه ان عصر و قوتش از ایارجات واعدل از ایارج
لوغاذیا وقدر شربتش تا چهار مثقال با طبیخ غاریقون وسایر ادویه مناسبه هر علتی واو اول
ونافع است از برای سوء المزاج بارد واوجاع کبد ومعده وطحال وکرده ومثانه ودرد حقنه وقولنج
وامراض عتیقه وجهت دفع فضول غلیظ نوبه ونسیان وظلمت بصر وعسر نفس وتنقیه بدن از اخلاط
فاسده وتسخین وتقویه وتعدیل آن از مووده وجهت تحلیل ریاح ونسده جگر وسپرز ودرد سینه
وپهلو وجنب وفالج واستسقا که از ضعف وبرودت جگر ورنج کرده وجهت انواع درد سر وخوام
وبرای وجع اختناق بلغمی ولقوه ورعشه وفالج وتقویه حرارت عریزی نافع وثابت ضعف ادریانع
مراض سودای سوخته وبلغم متعفن فاسد ولکاریزه جلدی غلیظ از رگها وجهت تنگی نفس وتنگ
ورخسار که از نقصان خون باشد وجهت حبس خون که از سر با درعروق بهر سه وجهت اصحا
وتقویه بدن از انها مفید و مرکب است از ادویه بکار رومنتشر از آن وسوطات وبعقدار عشرتی
از برای وجع ولقوه با ابست ابدانه مفید است وانچه موافق نسخه کامل وقدمات بسرخی
نوشته با ضافه مصطفی من صبر سقوطری ۵ک غاریقون ایضی ۲ک زعفران دارچینی فوج
مصطکی

مصطکی و اهل البیت ن ۳ک فرفیون دار فلفل فلفل ابیض و اسود حنظل نافع واذخر ملکه ۲م کمافیطوس
کما وریوس افتیمون ملکه ۴م اسارون سکبینج عود البلسان حب البلسان ملکه ۲م راوند ۴م وبعض
سقمونیا ۲ک سنبل الطیب ۳م وثم موحا ما ملکه ۲م با عسل سرشته وبعد از شش ماه استعمال نمایند
ودر مختار این عسل جزء بجای تو وارقع شده ایارج فیقرا بلغه یونانی فیقرا بمعنی تلخ است واز تالیفات
بقراط وناقعست در امراض سر ودوار واوجاع اخره ودماغی است وتنقیه معده ومواد بلغمی ومادره جرب
سوداوی لو مانند مطرکرده است ومصطکی عناب وقدر شربتش تا دو مثقال وقوتش تا دو سال باقیست
صفت آن کل سرخ مصطکی سنبل الطیب عود بلسان حب بلسان سلیخه دارچینی اسارون از هر یک
جزوی صبر زرد دو جزو همه را کوبیده وبخته اگر به تنهائی استعمال نمایند با عسل شهد سرشته واگر ماده حب
کنند بدون عسل استعمال نمایند ایارج لوغاذیا منافع اوشامل منافع ایارج لوغاذیا است در تحلیل قولنج ودرد مفاصل
وسلسل البول وتقطیر البول انفع از اوست و در بقای قوه وقدر شربت وطریق استعمال مثل
ایارج لوغاذیا است من موافق کامل شحم حنظل غاریقون سبا عنصل مشوی اشق سقمونیا وفرفیون
اسود افوفاریقون فرفیون از هر یک شش زده مثقال بسفایج افتیمون مقل ازرق کما دریوس سلیخه
فراسیون از هر یک ۱ک مصطکی سکبینج زراوند طویل فلفل اسود وابیض دار فلفل دارچینی
حب بلسان جند بیدستر قطر اسالیون از هر یک ۴ک ودر بعضی نسخه زعفران وصبر را ۴ک اضافه نموده اند
باسه وزن عسل سرشته با رطوبت موافق میل نمایند ایارج ارکاغانس بن داود جهت امراض رطوبی
ودشواری نفس ودوار ورزیه سودا وبلغم که از رطوبت باشد و در کلو وتشنج وخناق ووجع مفاصل
ورزرداب وقروح ریه ودیکه وکزیدن سگ ودیوانه تا از آب بترسد باید با سرطان محرق واد
وهرکاه از آب بترسد مفلوط سازند که باشربتی از او عصاره رازیانه والحار وعصاره حنظل وزن
چهار قیراط وباب قیصوم بنوشند وجهت درد شکم ورحم با سداب که مخلوط سازند با و
سه قیراط جند بیدستر وجهت درد گرده با ب کرفس ودر سایر علل با طبیخ ومویز دانه سرون
کرده وقدر شربتش ومده مزاج بدستور ایارج لوغاذیا است من شحم حنظل ۲۲م افراسیون

وبسطوخودوس حرفی اسود کما دریوس جعدیا فلفل ابیض دار فلفل از هر یک دو اوقیه ودر مختار ان
هیل چهار اوقیه است بصل الغار مشوی فرفیون صبر زعفران حنظل با قطر اسالیون اشق وجاوشیر
از هر یک اوقیه جعده دارچینی سکبینج مصطفی سنبل اذخر مو زنجبیل زراوند مدحرج ۲م با عسل سرشته
وبقدر حاجت استعمال نمایند ایارج روفس موافق نسخه کامل الصناعه بسرخی قید شده جهت دفع سودا
وبلغم وداء الثعلب وامراض بارده دماغی وعصبانی اسطوخی که در ایارج لوغاذیا مذکور است
نفع مقتلی استعمال نمایند وصمغ عربی در شراب مثلث بخیسانند وقدر شربت ومدت مزاج بدستور
سابق است من شحم حنظل ۱۲م صبر ۲م خولنجان ۱۰م کما دریوس ۲م سکبینج وجاوشیر مر زراوند
مدحرج قطر اسالیون فلفل ابیض واسود ملکه ۵م سنبل سلیخه دارچینی زعفران زنجبیل مصطفی جعده
ملکه ۲م ودر بعضی نسخه کمافیطوس فراسیون غاریقون از هر یک ده مثقال زیاد نموده اند بقدر
حاجت با عسل سرشته استعمال نمایند ایارج بقراط وایارج ابوفرا طلیس با منه جهت رطوبت
معده ودرد سر که از بخار فاسد متولد شده باشد وجهت غم وجنون وسایر علل سوداوی وبلغمی نافع وقدر
شربت ومدت مزاج بدستور ایارج لوغاذیا است حنظلیا سنبل زراوند مدحرج سلیخه دارچینی
از هر یک نیم مثقال قطر اسالیون کما دریوس اسطوخودوس فلفلمون کبیر از هر یک ام ثوم ۴م
حب البان زعفران از هر یک ام نیم مثقال ونیم شحم حنظل ۲م با عسل بقدر حاجت سرشته
ایارج اندروماخس جهت امراض بارده دماغ ومعده ومفاصل وتشنج وصداع وخرد وشکنگی
عضو ودرد پهلو ومعده ونفث الدم ودرد بلغمیه نافع است وقدر شربتش از ام تا ۴م
در اورام صلبه تلخی بنوشند وضماد کنند وجهت ورم چشم با ب عنب الثعلب وجهت ورم
مقعد با روغن گل سرخ وجهت قروح سر اطفال با سرکه ضماد نمایند ودر امراض دهن
غرغره کنند وطریق شربت ومده مزاج بدستور ایارجات سابق است من دارچینی
سلیخه سیاه قصب الذریره عید البلسان فقاح اذخر فقاح الطیب سه اوقیه ونصف کوفته
در دیگ سفالین کرده با ب باران شش دورق که دو رطل سیصد مثقال است بجوشانند
بتصفیه

تا بنصف برسد پس صاف نموده نگاه دارند ومصبر سقوطری ۸ رطل را با اب باران درافتاب ساییده
بشویند وچندان درافتاب بگذارند که خشک شود بعد از آن با ب ادویه سابقه بدستور اول آب
صبر را بدیند تا مجموع اینها را جذب کند وچون خشک شود پس بار دیگر او را با زعفران
ومرو کبر از هر یک سه اوقیه ودر بعضی نسخه بوقیه ساییده ودر ظرف شیشه نگاه دارند وبقدر ربع
ام است نسخه دیگر ایارج اندروماخس که این عسل در مختار ذکر نموده شحم حنظل
۵م بصل الغار مشوی غاریقون سقمونیا حرفی اشق اسطوخودوس ۴م ونیم ودر بعضی نسخه
۲م ونیم کما دریوس افتیمون مقل صبر سقوطری ۳م حاشا افوفاریقون سابوق فراسیون جعده
سلیخه فلفل اسود زعفران دارچینی دار فلفل بسفایج جاوشیر سکبینج جند بیدستر قطر اسالیون
زراوند طویل از هر یک ۲م با عسل سرشته وقدر شربت از ۱ال تا ۴م است فصل سیم
در جوارشات جوارش معرب از گوارش فارسی است بمعنی گوارنده از اختراعات حکمای
فرس است واو عبارت است از ترکیبی که مقوی معده ومحلل ریاح ومصلح اغذیه باشد وبعد از
سرشتن ادویه با شکر وامثال ان در صحن چینی پهن کرده پاره پاره کنند ومدتی جهت
مزاج او منظور است ومتاخرین بعضی از معاجین سهله را در تحت جوارشات ذکر
کرده اند وظاهرا موافق قانون نباشد جوارش الملوک دواء لمشه است ومذکور خواهد شد
جوارش لولو مقوی اعضای رئیسه ومعده ومصلح حال رحم است ودر حفظ جنین از اسقاط
بغایت مجربست لولو قرنفل قرفه را از هر یک ام زنجبیل مصطکی از هر یک ۴م زرنباد
درونج کم کروس شطرج قاقله جوز بوا سه قرفه از هر یک ۲م بهمن سرخ وسفید دار فلفل
فلفل از هر یک سه مثقال نیم دارچینی ۵م شکر سلیمانی مثل همه ادویه وقدر شربت یکمعقه
ودر حفظ اسقاط جنین مداومت شرط است جوارش عود جهت تقویه معده وتخفیف رطوبات
وخفقان وضعف جگر وباه نافع است من عود هندی سنبل الطیب سنبل رومی مصطکی

قرنفل دانه هیل جوزبوا از هر یک دو جزو هلیله کابلی قرفه تخم کرفس انیسون زرنباد پوست ترنج
بادرنجبویه از هر یک یک جزو زعفران بسباسه زنجبیل از هر یک نیم جزو مسک بازای هر سی مثقال
از ادویه سه مثقال یا کوفته و نیم ادویه شکر بقوام آورده بسرشند شربتی تا ۳ م جوارش بدرعونی
منقول عنه تخم انیسون شقاقل تودری نانخواه سعتر قرنفل اصفر از هر یک ۳ م زنجبیل تخم شلغم
تخم لفت تخم شبت تخم تره تیزک تخم جرجیر تخم جزر تخم کندنا خولنجان جوزالطیب دارچینی
دارفلفل بوزیدان از هر یک ۳ ک تخم انجره ۲۰ ل با فانید بسرشند و مقدار شربت از هر یک
ال تا ۲ ل و این زرعونی نزدیک است بجوارش سقنقور و اگر نانخواه سقنقور بهم رسد بدل آن
دو وزن او خصیة الثعلب با قدری قرنفل کنند نافعست جهة تقویه معده و ماء و اعضای ریسه
و گرده و کثرت بول جوارش تفاح جهة تقویه معده و احشا و دماغ و باه مفیدست ص یکرطل
سیب شیرین را از پوست و تخم پاک کرده با شراب ریحانی بجوشانند تا مهرا شود و از برون
بیرون کنند با نیم رطل شکر سفید و نیم رطل عسل بقوام آورند و فلفل دارفلفل قرنفل از هر یک
۲ ل زنجبیل ۴ ل زعفران ۵ ل کوفته و بیخته بسرشند جوارش بلادری جهة ریاح بواسیر و تقویه باه و هضم
طعام و تقویت باه نافعست و مرافق مبرودین است زنجبیل ۱۰ استار دارفلفل ۳ استار شیطرج هندی
۲ استار شقاقل ۵ استار فانیذ کم ل مغز بلادر دکان سفید کرده بکوبند از هر یک ۱۰ م تا عدد بلادر را
کوبیده در رسوا و قبه روغن بکوبد حب برنده دست مالیده صاف نموده ادویه را با آن چرب کنند
و بکوبند نیم فانیذ بقوام آورده بسرشند جوارش مسک جهة تسخین معده و تقویه احشا و رفع بلغم و نفخ
نافعست ص لک مقشر فاقله کبار و صغار قرنفل دارچینی زنجبیل دارفلفل زعفران از هر یک ال
عود فلفل هر یک نیم ک ۵۰ ک شکر سفید با بقوام آورده بسرشند جوارش کافور جهة منفعت معده
و احمه و بلغم غلیظ و خفقان نافعست ص زنجبیل فلفل دارفلفل دارچینی قرفه سنبل ترنج هندی سنبل
الطیب جوزبوا و صندل زرد عود البلسان اسپیل بسباسه قرنفل نارمشک طالیسفر سعد طباشیر عود هندی

از هر یک ۲ م تخم کافور مشک از هر یک ۱ ل ک نیم تودری مثقال قند را بقوام آورده بسرشند
جوارش جوزی جهة اسهال مزمن و تقویه معده و جگر و رفع رطوبات معده و امعا نافعست ۲۱ موافق
امزجه طفلی زنی الامعار ابقاریست مفیدست از تراکیب محمد ابن زکریاست ص دانه
انگور که از سرکه ستخوان کرده باشند و بود اده و شل سرمه صلایه کرده ۵ ۳ ل تخم مورد ام ل خرنوب
منطی کلنار جوزبوا جرمی ریح از هر یک ال کنند نانخواه سعد مصطکی سنبل الطیب از هر یک ۵ ل
با شکر یا عسل بقوام آورده دو وزن ادویه بسرشند شربتی تا ۳ ک جوارش مفرح تالیف کندی
جهة رفع حزن و تقویه بدن و معده و نیکو کننده رخسار و بوی دهان و عرق بطالب کوثرست
ص کل سرخ ۱ ک سعد ۵ ک قرنفل مصطکی سنبل الطیب بادرون از هر یک ۲ ل قرفه زرنباد
و از هر یک ۴ ک بسباسه جوزبوا اقاقیا قاقله صغار و کبار از هر یک ۱ ک بوزن ادویه املج مقشر را در رطل
اب بجوشانند تا به ثلث برسد و از بیرون بیرون کنند با یک رطل شکر سفید بقوام آورده
بسرشند و این نسخه بعینه نوشته اروی هندیست مکرر در وزن ابه جوارش سفرجل بدستور جوارش تفاح
در تقویه معده ابلغ از آن و طریقه ساختن در جوارش تفاح مذکورست بجای سیب به ترش
باید کرد فصل چهارم در معجون صغار و کبار و ماهیه و سهولة و هر چه متضمن تعدیل و تلطیف و تقطیع
و تسمین و جلاء و حفظ صحة و تحلیل باشد از معاجین نامند و هر چه از الجمله مشتمل بر ادویه قوی
التراکیب و ذوات الخاصیه باشد و مدة بعید از مزاج منعقد او را کبار نامند و عکس او را صغار و آنچه
متضمن افیون و امراره حیوانی و قوی وارواح باشد که باعث سرور شوند از اشفاع نامند و شروط
ترکیب معاجین بنهجیست که در تریاق مذکور شد و باید با عسل سرشته شود و در فصل زمستان
عسل را سه وزن ادویه و در تابستان دو وزن ادویه فرموده اند و کمتر از دو وزن را
جایز داشته اند و بعضی بوزن ادویه در بعضی تراکیب قایل شده اند و اکثر در همه فصول
سه وزن قایلند خصوصاً معاجین کبار را چه غلبه عسل مانع نقض و موجب امتزاج و نفوذ
ادویه در عضو و قبول طبیعت و حافظ قوة اوست و سبب آنکه کیفیت عسل را از دواء

تراکیب عیب نکرده اند ظاهرست مگر آنکه طبیب بحسب قدر شربت هر یک از ادویه بساط
مزاج مرکب میکنند و عسل را در درجه دوم گرم و خشک و قدر شربت را از پانزده تا سی مثقال
بیان نموده اند و قدر شربت اکثر معاجین تا دو مثقال است پس بعد از تحلیل اجزا قدر عسل
هر شربتی مفید نخواهد بود و در نزد حکما اولی در مزاج مرکب عیب راه است معجون سفرجل
جهة امراض بلغمی و سوداوی و از برای صداع و ضعف دماغ و گرده و جنون و ضعف بدن
و نسیان و وسواس و سل و صرع قدیم و دق و صرع در هم و ابقی و درد معده و جگر و یرقان و سپرز
و دوامیل و زحیر و قوة باه مفیدست ص حنظل تا فرو ماند نارمشک تخم نخود نخود خرد اتالفار
ریوند طویل انیسون خشک بهمن سفید سرخ حب البلسان بسباسه سلیخه از هر یک دو مثقال دو دانگ
اکر ترکی ال جمار دانگ دروج زرنب و تخم کرفس از هر یک ال ۴ و دانگ زعفران دارچینی
لک مقول صبر سقوطری تربد سفید عود جوزبوا قرنفل ریوند فاقله اشنه بسباسه سنبل الطیب
گل سرخ سعد حب المحلب هلیله سیاه پوست هلیله املهٔ منقی از هر یک چهار مثقال و یک دانگ
تخم جرجیر تخم تره تیزک تخم کندنا از هر یک ال و دو دانگ زرنب شیطرج بیاز عنصل مشوی افلیج از هر یک
دو مثقال نرم صلایه کرده بروغن بادام چرب نموده با سه وزن عسل بسرشند و در جو شش ماه
بگذارند و بعد از آن استعمال نمایند شربتی از ۲ ک تا ۴ ک معجون ارسطون جهة سل و درد شکم
و تبهای مختلفه مزمن و رفع قولنج و درد رحم مفیدست ص فرنجمشک فقاح اسطوخودوس سلیخه زعفران
حماما اقاقیا قسط المر سنبل صمغ عربی تخم خشخاش رومی تخم انجره حب الخروع المقشر مقل ازرق
لباب سی دانه دارچینی هندی کبریت اصفر کبیر بسباسه فلفل ابیض از هر یک ال گل سرخ
عاقرقرحا تخم عرطنیثا تخم سداب تخم کرفس از هر یک چهار مثقال بزرالبنج حب الاترج
نانخواه تخم طرخشقوق ده مثقال تخم بادرنجبویه قرطم زنجبیل از هر یک دو مثقال و بعضی اطبا
فلفل سیاه را در او دو مثقال و چهار دانگ میکنند و همه را در شراب ریحانی یا جمهوری
بمثلث بیند بجوشانند و عسل نیز بیانیده و با شراب و غیره مذکورات خمیر نرمی نمایند و سه روز بگذارند

و روغن بلسان یک کف در او مخلوط نموده حرکت دهند تا خوب ممزوج شود پس بعد از
دو سه جوش از آتش بردارند و در ظرف شیشه گذاشته و بعد از شش ماه استعمال نمایند
معجون کاکنج جهة درد گرده و مثانه و بول الدم مفیدست ص تخم کرفس رازیانج از هر
یک ۲ مثقال تخم خیار مقشر ۲ م تخم شوکران تخم حماض بری افیون نوفهنوبر مقشر
مقلو ۳ م زعفران بیدن مشوی مقشر بادام تلخ مقشر مقلو ۳ م و نیم حب الکاکنج الجبلی
الکبار ۲۵ عدد با ثلث قوام دار بسرشند شربت ۱ م معجون اطریفلیقون جهة فساد مزاج
و ضعف و برودة معده قسط المر جاماسنبل الطیب سلیخه مصطکی ۲ م زراوند طویل فلفل سیاه
تخم شبت تخم انجره تخم کرفس انیسون نانخواه کمون کرمانی دوقو فطراسالیون کاشم ۲ روفیسفی
انجدان سیاه فودنج بری بلغانیه ۴ م با سه وزن ادویه عسل بسرشند معجون قباد الملک
جهة وجع مفاصل و نقرس و تسکین درد آنها و جهة منع حادث شدن درد مفاصل و نقرس
و جهة سپرز و بادهای غلیظ و تبهای کهنه و درد قولنج و گشودن سده و کداختن سنگ گرده و مثانه
و جهة عسر نفس و سرفه و قروح امعا و تاریکی چشم و درد گلو هر گاه دو روز بنوشند نافعست
جهة حفظ صحة بدن و ممانعت از حادث شدن اکثری از امراض ص تخم سداب بری
فراسیون انیسون افتیمون قنطوریون حمافیطوس جاوشیر حنظیا نای رومی اسطوخودوس قردمانا
سنبل الطیب ملا از هر یک ۵ ل قسط المر زعفران فلفل ابیض ادخر مر صمغ سنبل الطیب فربیون
قشور اصل الکبر ؟ اشق فودنج جبلی تخم رازیانج تخم جرجیر گل سرخ مازریون اعلی که سنبل
رومی است حب البلسان از هر یک ۲ ل دارچینی ۸ ل سلیخه ۲ ل عصاره غافث
کاشم بزر حندقوقی قنه صمغ اللوز از هر یک ۱۴ ک افیون بزرالبنج الابیض از هر یک ال
کوفته و بیخته و انچه حل شدنی باشد در شراب ریحانی یا جمهوری حل کنند و عسل بیانیده
با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و استعمال نمایند در وقت صحت بعد از شش ماه
شربت او ۱ م است باب گرم و جهة سنگ مثانه و گرده با سکنجبین و از رازیانج و انچه در معده

وکبدماء اللاصول وجهت نقرس و اعیا و قولنج و درد مفاصل بقدر یک مثقال هر روز قبل از طعام
باب گرم بنوشند سنجرنیا بمعنی او کثیر النفع است جهت درد معده که از برودت باشد
و سوء الهضم و درد قولنج و عسر بول و مرضهای بلغمی و بادهای غلیظ و از برای صحت بدن
از علل اسباب بعید بل است ص حب بلسان افیون دارچینی از هر یک اک مر فلفل دار فلفل
قسط حلوا از هر یک ۲ اک زعفران اک و در بعضی نسخه شش قیراط تا نیم اک است [illegible]
از هر یک اک ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته بسرشند و بعضی اطبا با عسل یک سکر و ثلث
داخل میکنند قدر شربت از [illegible] تا دو مثقال بقدر حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند
دواء الکبریت جهت مرضهای بارد و سرما و بلغمی و سوداوی و سرفه کهنه که از ماده برودت و رطوبت
باشد و دردهای مفاصل کهنه و نافع است جهت گزیدن مار و عقرب و ادرار بول و ریختن
سنگ گرده و مثانه و فعل ان نزدیک بفعل تریاک است ص فلفل ابیض ۲ م
بزر البنج [illegible] ذکر مرصاف از هر یک ۱۲ م افیون زعفران از هر یک ام و در بعضی
نسخه سلیخه و ورق [illegible] است از هر یک ام کبریت صفرفام دار فلفل قسط مر زراوند طویل [illegible]
اصل اللفاح فربیون از هر یک ۳ م ادویه را کوفته و بیخته و مقل را در شراب کهنه یا [illegible] حل
نموده و با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند
قدر شربت ام با ب نیم گرم و با ب کرفس و رازیانج در حمیات سوداوی و بلغمی مفید است
نسخه دیگر مسمی تریاق المعده که حقیر ترکیب نموده جهت تقویت معده و جگر و حث شهوت و دفع
و نسیان و لقوه و تقویت باه و رفع زهرها و حفظ حرارت غریزی و تحلیل ریاح و درد و صداع و ضعف
بدن معتدل است و در اول سیم گرم و موافق مبرودین و قدر شربت از نیم ک تا اک است
ص قطم سنبل الطیب مصطکی حب الغار زنجبیل قرنفل اسباب سلیخه کبر املج ۲ ک زراوند طویل
فلفل سیاه بزر کرفس انیسون نانخواه زیره کرمانی قسط سالیون [illegible] کبریت زرد ابخدان
پودنه [illegible] بزر الجزره کندر مکد ۳ ک دو قو فقاح اذخر مرصاف افیون مکد ۳ ک عود هندی

فلفل ابیض

فلفل ابیض مکد ۵ ک زعفران اک نیم مثک و فرفیون مکد ال با سه وزن ادویه عسل کف گرفته
بسرشند و اکر بدل کوارد و جدوار اکنند بهتر است دواء الملک الاکبر جهت ضعف جگر و ابتدای استسقا
و برودت معده و تفتیح سده و ادرار بول و ریختن سنگ مثانه و گرده و بهترین دواها است
از برای جگر ص لک منقی ۸ ک اوقیه بادام تلخ مقشر دارچینی قرنفل از هر یک ۵ ک اوقیه
کمافیطوس مو فو مرزنجوش خشک از هر یک ۴ ک اوقیه دو قو اسالیون زیره کرمانی زنجبیل
از هر یک ۸ ک اوقیه سنبل الطیب کرطل جنطیانای رومی زراوند مدحرج از هر یک [illegible] صبر
سقوطری ۴ اوقیه زعفران ۳ اوقیه ۲ رون ۷ اوقیه عیدان البلسان از هر یک پانزده [illegible]
حب البلسان سلیخه مصطکی قصب الذریره سقل ازرق مکد ۷ اوقیه رب سوس کرطل نیم [illegible]
جینی جعده [illegible] از هر یک ۱ اوقیه فلفل سیاه قطم از هر یک ۱ اوقیه سالیوس ۳ اوقیه [illegible]
روغن بلسان ۳ اوقیه ادویه را کوفته و بیخته با روغن بلسان چرب نموده با سه وزن ادویه عسل
کف گرفته بسرشند و در وقت حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند دواء الملک الاصغر منافع
این قریب بمنافع اوست ص ریوند چینی یک اوقیه تم لک منقی و قط المر و فقاح اذخر
و حب الغار رومی و مله و فلفل سیاه از هر یک یک اوقیه ادویه کوفته و بیخته با سه وزن
ادویه عسل کف گرفته بسرشند در وقت حاجت استعمال نمایند امروسیاه طبخه یونانی بمعنی
جالی المواد است از تالیف بقراط جهت درد معده که از ماده بارده باشد و هضم طعام کند
نافع بود و جهت تحلیل ریاح و درد جگر و معده و سپرز و ضعف بدن ص تخم جرجیر زیره کرمانی
[illegible] سلیخه [illegible] فقاح اذخر تخم کرفس از هر یک اک دار فلفل قطم فلفل
ابیض از هر یک نیم ک مرصاف ۳ ک حب الغار [illegible] زعفران از هر یک ۲ ک با عسل
کف گرفته بسرشند و قدر شربت بقدر بندقه با ب گرم و ماء الاصول دواء السنه که جهت یکسال
ترتیب یافته چون در تمام سال استعمال میشود لهذا باین اسم مسمی گشته منقول از ذخیره
سایر کتب و از خواص او بیان نموده اند که چون یکماه خورده شود سفید شده سیاه
میگردد و چون تمام سال مداومت کنند جهت تقویت معده و باه و رفع لکنت زبان [illegible]

پوست هلیله زرد م ۲۴
اعصاب و عروق و تقویت گرده و مثانه و قوت حافظه و رفع امراض بلغمی و سوداوی و جذام و بهق و رعشه
و بواسیر و حفظ حرارت غریزی مفید است ص پوست هلیله کابلی هلیله سیاه املج مقشر پوست هلیله
شونیز فلفل سیاه دار فلفل زنجبیل فلفل موی [illegible] خشک [illegible] صغار کبابه بلادر منقی [illegible]
اشق مویز منقی مغز تخم خیار نبات ادویه را از حریر گذرانیده با نبات رشته سفید [illegible]
قیمت کرده قرص سازند و روزی یکعدد تناول نمایند در نسخه ذخیره هلیله زرد و بلیله و [illegible]
و مویز و تخم خیار مفقود است و در بعضی نسخ اشق و شونیز بنظر رسیده و در بعضی [illegible]
افزوده اند دواء المخاطیف جهت درد گلو و ورم گلو و انواع خناق و ورم سینه و [illegible]
که از رطوبت باشد ص انیسون تخم کرفس نانخواه اذخر بیخ سوسن اسمانجونی [illegible] تخم حرمل
اصل السوس [illegible] سلیخه دارچینی مرصاف زراوند طویل از هر یک ۱ اوقیه [illegible]
منزوع الاقماع از هر یک ۲ اوقیه قسط المر ماء الخطاطیف تازه از هر یک ۱ اوقیه زعفران
یک اوقیه نشاسته گندم سنبل الطیب از هر یک نیم اوقیه مازوی [illegible] ده عدد ادویه کوفته
و بیخته با عسل کف گرفته بسرشند قدر شربت بقدر مازوئی با ماء العسل یا ماء الشعیر [illegible] که
باشند در او عدس و گل سرخ و اصل السوس طلا نمایند با روغن [illegible] گلو [illegible]
مرتبه در روزی [illegible] سه چهار بار غرغره با یکی از آبهای مذکور باید کرد [illegible]
در اورام [illegible] دواء الکرم از مرکبات جالینوس است جهت درد کهنه جگر و سپرز و برودت
[illegible] جمیع الات غذا را و پراکنده میکند بادهای غلیظ را و ادرار میکند بول را
و جهت جمیع دردهای مثانه و گرده و رحم که از مواد غلیظه باشد و از برای صلابت رحم و مثانه و جهت استسقا
و غیر آن نافع است ص زعفران فو سنبل الطیب انیسون دو قو اسارون زراوند طویل
اسالیون فطراسالیون سلیخه فقاح اذخر حب البلسان فوه رب سوس عصاره غافث
اسقولوقندریون جعده روغن بلسان نیم اوقیه مرصاف کبر رومی با عسل بسرشند
قدر شربت یکدرهم با شراب عسل دواء الکرم اصغر موافق نسخه کامل جهت درد جگر و سپرز
و ضعف معده و امراض شکم و زردی [illegible] رنگ [illegible] را نیکو گرداند ص سنبل الطیب

راوند

ریوند زعفران سلیخه از هر یک ۳ م دارچینی مرصاف قسط المر فقاح اذخر از هر یک ۱ م ادویه را کوفته
و بیخته با سه وزن عسل کف گرفته بقوام آورند و با ادویه بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند
و در اکثر نسخ اجزای مزبوره مساوی اند و مر را در شراب حل نمایند انقردیا [illegible]
جهت استرخای عصب و فالج و نسیان و خیالات و صرع و دوار و سر و درد معده و درد سینه و جمیع علل
بارده ص سنبل الطیب [illegible] مرصافی سلیخه زعفران و بعضی اطبا شیح ترکی و در بعضی
نسخه قدیم شیح رومی اضافه نموده اند افتیمون اذخر ریوند چینی حب البلسان قرنفل از هر
یک اوقیه مصطکی و عسل انقردیا که عبارت از بلادر باشد از هر یک [illegible] حب البلسان زنجبیل صبر سقوطری
از هر یک [illegible] اوقیه غاریقون ام اصل السوس [illegible] اوقیه [illegible]
که ده من [illegible] ادویه [illegible] کوفته [illegible]
بعد از ان [illegible] پاکیزه کرده [illegible] جوش داده از آتش بگیرند و صاف کنند و باز [illegible]
نموده سه رطل عسل در او ریخته با آتش نرم میپزند تا بقوام غلیظ رسد پس ادویه مسحوق را [illegible]
مخلوط سازند بعد از شش ماه استعمال نمایند و قدر شربت ام با ب نیم گرم و جهت فالج و لقوه [illegible]
[illegible] بنوشند دعرنا جهت سده جگر و سپرز و برودت رحم و ادرار حیض و بول و تحلیل [illegible]
غلیظ که در شکم متولد شده باشد و جهت بادهائی که از ماده بارده مثل ریح [illegible] و سرفه که از رطوبت باشد
و سستی اعضا و انقطاع نفس مفید است ص تخم حرمل [illegible] ام ریوند چینی زراوند طویل
و مدحرج از هر یک ام [illegible] از هر یک ام مصطکی حب البلسان زعفران اکلیل الملک سنبل
الطیب از هر یک ۱۰ م افیون [illegible] قسط المر سلیخه از هر یک [illegible] قرنفل [illegible] ابیض
[illegible] از هر یک [illegible] صبر سقوطری [illegible] فلفل سیاه ۱۰ م ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف
گرفته سه وزن ادویه بسرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند و جزنا لولوی منافع این مثل
منافع اولست ص زرنباد درونج افیون جند بیدستر فلفل دار فلفل سلیخه [illegible]
البنج قسط حلو سنبل الطیب [illegible] از هر یک [illegible] زعفران از

هرکب ۴ ل قند وصاف از هر یک ۱۲ م ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل سرشند انا ناسبا
المعمول بحبه الزنجبیر نافع است جمیع ورمهای جگر و درد جگر و قروح امعا و سپرز و درد عصب را
و جهه صندر هر کا طلا کنند بر بدن ا مثل مرهم جهه درد کرده و عسر النفس سرفه که اکثر از رطوبه مجتمعه
در سینه باشد و قطع بحنش و نزف الدم کنند و بهم می اورد قطع عروق جگر را که عبارت از اورده است
و نافع جهه ناصور هر کاه طلا کنند با دخل مرهم و جهه سموم مشروبه با شیر بنوشند و این مرکب
از جهه ان مسمی باین اسمست که اشامیدن او دور میکند شر ب اعدا از امراض باذن الله تعالی
و قوتش بعد از چهار سال ضعیف میشود من زعفران وصاف افیون جند بیدستر بزر البنج قسط
المر فرد ما نا تخم خشخاش سیاه سنبل الطیب اصل الفاف ما عصاره غافث جگر کرفس تخم سوخته
از هر یک بگیرد ادویه را کوفته بیخته واخذ خف باید باشراب مطبوخ فی جید الجوهر جمهور ی یا مثلث
یا با مقیفوط و عسل صافی باید با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند
و قدر شربت از ربع درم تا یک درم است انا ناسبا الصنوبری جهه درد جگر و سرفه و درد معده و بادها و قروح
امعا و قروح سینه و شش و برای سموم هلام نافع است من میعه سایله بلبانه زعفران الرفسط المر سنبل الطیب
وصاف عیدان اللبان افیون سلیخه از هر یک ۱۰ م عصاره غافث ۳ م اصل السوس مقلوک ۱۲ ادویه را
کوفته و بیخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و بعد شش ماه استعمال نمایند القفطر غان الاکبر
الصغیر جهه سقوط جنین و وجع النسا و جمیع اورام بارده نافع است و این دوای هندیست من افیون
۱۲ استار و ۳ دانگ فربیون ۲ م اقاقیا ۳ استار و ۳ دانگ حماما ۲ استار و ۳ دانگ عاقرقرحا ۳ م
فاشرا که هزار جشان فاشرستین که ششبندان است از هر یک ۴ م ابریشم مقرض ۲ استار نقره
محرق ۳ م تخم سداب نانخواه شکوفه کرفس از هر یک ۳ م کلپا سنج مشک اصل الکاکنج از هر یک ۳ م
تخم کرفس مقل ازرق حب البلسان قصب الذریره سلیخه زرنباد درونج شیطرج هندی از هر یک
۲ استار بزر البنج الابیض ۹ استار و ۳ م بیخ کرفس ۱ استار ۲ م تخم خرفه ۱۰ استار جندبیدستر
۳ استار کبریت اصفر ۱ استار صمغ عربی میعه سایله از هر یک ۲۰ استار و ۳ م کندر ذکر ۳ استار و ۳ دانگ

دهن اللبان

دهن البلسان ۱۲ استار و ۳ م جند بیدستر ۹ استار و ۳ م و ۲ دانگ دارچینی ۵ استار و ۲ دانگ
قردمانا ۳ استار سانج هندی ۱۲ استار و ۳ دانگ فاقله کبار ۵۰۰ دانه درست قرنفل ذکره
استار قرنفل انثی ۱۲ استار افر ودکان ۲ استار و ۳ م قرفه ۲ استار و ۳ م مروارید ناسفته
۵ م قسط ۲ استار و ۳ م زرد فرا و مرارة الثور هر یک ۲ م زراوند طویل ۹ استار زنجبیل فلفل ابیض
از هر یک سنج استار المرطبی کتیرا او الکمکم است بوزیدان از هر یک ۱۲ م سعد بار و کرمانی
دو استار و ۲ م و ۲ دانگ بهمن سرخ و سفید از هر یک ۱۱ استار و ۲ دانگ مرارة الذئب مرارة
الزرافه از هر یک ۲ م را مکوب کرده و مجموع را در شراب خولی خیسانده تا یک شبانه روز بعد از
ادویه مکوب مذکوره بیخته را براو ریزند تا همچو لعوق شود و در دیگ سنگی پاکیزه کرده بعد از
بیخ شش جوش از بالای اتش بردارند و سرد کنند طبخ الصبغه العرب بگیرند کفتار رنگ
بر ماده را و به بند دست و پای او را ببعض بعضی و بعد از ان در دیگ مس براتی جوشان
دریزند بر بالای او زیت و آب شبت از هر یک یک کف و آب شیرین بقدر حاجت و سر دیگ را
جوش نشانند و با تش نرم بپزند تا مهرا شود و بعد از ان از اتش بگیرند و سرد کنند و شوربای او را
از پوست و استخوان و موی او پاک نمایند و با شوربای او را در دیگ پاکیزه کرده و بریزند بر او از
روغن بلسان و روغن زیتون از هر یک یک سکرجه و با تش نرم بپزند تا ثلث باقی ماند بعد
بعد از ان عسل بقدر شوربا را در بیخته بپزند تا انکه قوامش همچو عسل غلیظ گردد پس بریزند بر او
ادویه معجون را و از اتش برداشته در ظرف شیشه گذاشته وقت حاجت بعد از شش ماه استعمال
نمایند و قبل از شش ماه اگر استعمال کنند مهلک خواهد بود قفطر غان الاصغر
حب البلسان کندش حماما پوست بیخ لفاح اشنه سلیخه اشق لبان ذکر اصل السوس مقلوک
عیدان البلسان شحم حنظل زنجبیل سکبینج حاشا شیر دارچینی جند بیدستر هزار جشان ششبندان
شیطرج هندی تخم اترج کرویا زراوند مدحرج فلفل ابیض سکر حب الغار دم الاخوین از هر یک ۳ م
زعفران فلفل بزر البنج از هر یک ۱۰ م فربیون ۲ م بزر الجرجیر قرنفل سانج هندی تخم الکرکدن

خرنوب ابیض مرارة الفیل قسط المر از هر یک ۳ م طلا و نقره ساییده از هر یک ۲ دانگ زرنباد
درونج کافور از هر یک ۳ م سنبل الطیب ۸ م مشک ۲ دانگ افیون ۱۵ م ابریشم خام بلیلج هندی
اشنون ذکر کبریت بحری سوخته قنه خیار شنبر که پاک کرده باشد از دانه و جوز بوا قرنفل الطیب
بیخ شاهبانریح نانخواه صعتر فارسی بیخ ذو فراج الکبر از هر یک ۱ م ادویه را کوفته و بیخته
و مجموع را در شراب ریحانی کهنه خیسانیده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه
استعمال نمایند اصطوخیلیم جهه مره سودا و وجع الصبیان و درد رحم من فلفل ابیض زنجبیل بلیلج هندی
قسط المر از هر یک شش درم افیون فربیون جند بیدستر زعفران قرنفل مصطکی عاقرقرحا از هر یک
۸ م سعد هزارجشان فاشرستین که ششبندان است زرنباد درونج زراوند طویل از هر یک ۱۲ م دهن
البلسان ماء الکافور از هر یک ۱ م ادویه را کوفته و بیخته روغن بلسان و ماء الکافور چرب نموده
با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند وقت حاجت بعد از شش ماه استعمال نمایند دعوط او مثل
با اب مرزنگوش جهه علل دماغی نافع است الکلکلانج الاکبر و این معجون هندیست جهه درد معده و تنها یکیه
دغشی و عسر البول و برص و بهق و جهه درد سر فرطب و قروح شش و عطش و زهرها و برودت بدن و کوا ایر
و درد سپرز و رودها و قولنج و زردابی و اوراق زهرهای اهنین و اشتهای طعام نافع و قوتش تا یکسال
باقیست من بلیلج سیاه بلیلج شیرالمع دانه بیرون کرده اربع فلفلمویه تخم کرفس شیطرج هندی فلفل
لسان العصافیر زیره کرمانی و هندی که شونیز است و قرنفل بعضی کفته از سنقل است و ملح هندی
و هندی یمنی و ملح العجین سیاه و سرخ نانخواه مکمد ۳ و ۱ زنبد سفید یکرطل ادویه را کوفته
بیخته شیر املج دانه بیرون کرده ۲ رطل در ۲۴ رطل اب شیرین با اتش معتدل بپزند تا ثلث باقی
بماند و از اتش بگیرند صاف کنند و نفلش بیندازند و شکر سفید چهار رطل با ورنج تکدارند
و با تش هموار بپزند و حرکت دهند تا شکر گداخته گردد و غلیظ شود پس عسل و روغن شیرج تازه
سه رطل را در بیخته حرکت دهند تا باب ممزوج شود از اتش گرفته ادویه کوفته شده را از او باشند
و بهم زنند تا ممزوج شود و در ظرف چینی گذاشته وقت حاجت استعمال نمایند قدر شربت از ۳ ال

تا عول

تا ۳ م است الکلکلانج الاصغر منافعش مثل منافع اکبر است من بلیلج هندی بلیلج شیرامله دانه بیرون کرده
فلفل دار فلفل شیطرج هندی صبر زنجبیل حب النیل اربع تخم کشنیز خشک نانخواه فلفلمویه تخم کرفس
لسان العصافیر زیره کرمانی المرط مکمد ۳ م خیار شنبر از دانه بیرون کرده ملح هندی قرفه سانج
اهلیلج اکه شونیز ۱ و اگر یافت نشود هم جوا و فاقله کبار ۲ حب السودا از هر یک ۳ م زنبد سفید
روغن شیرج مکمد ۲۰ استار شکر سفید ۱۲۰ استار مویز دانه بیرون کرده ۱۵۰ استار اب املج
رطل صفة ما الاملج شیر املج دانه بیرون کرده ۳ من مویز دانه بیرون کرده ۶ من با ۲ رطل اب بپزند
تا نیم بماند و اب را صاف نموده در دیگ پاکیزه بریزند و شکر را با او انداخته با تش نرم بپزند تا
شکر گداخته شود مثل عسل غلیظ شود پس ادویه بیخته هم قوام را با او ریخته بر بالای اتش حرکت دهند بعد از ان
روغن شیرج را نیز ریخته بر هم زنند تا خوب ممزوج شود و مثل خمیر گردد و از اتش بگیرند و سرد کنند
و در ظرف شیشه یا چینی گذاشته وقت حاجت استعمال نمایند معجون شلیثا جهه صرع و سکته و فالج و لقوه
و تشنج و نسیان و رعشه و خوف و خناق النفس خفقان و خیالات فاسده و تغییر عقل و درد اندرون
و شش و بادهای غلیظ و درد مفاصل و نقرس و درد رحم و دوار و سقوط جنین و جهه نکاه داشتن اب
جنین در شکم امهات و سقوط او صداع و شقیقه را بسیار نافع و این معجون را اطبا عمل نموده اند من
مشک خالص حماما عیدان اللبان فربیون اشنان ظلی تخم کرفس تخم سداب اسفنه کبریت اصفر جند بیدستر
جبلی و اخت جوز جبلی کافور خرنوب ابیض و سیاه میعه سایله سعد مامیران چینی تخم طیبون زیتون کهربا
کف الکلب است اصابع الصفر بیخ کاسنی حب المحلب عیدان البلسان کشنیز کشته فرنغیل ابیض
مکمد ۳ م مروارید ناسفته زعفران سانج هندی سلیخه دوقو عنبر قشر جوز بوا فقاح اذخر جند بیدستر
تخم جرجیر تخم زرد فرا مکمد ۱۰ م طلا و نقره ساییده زرنب حب البلسان شونیز راج الاسا کفه خوالنجان
پوست بیخ کبر مکمد ۳ م ابریشم خام غیر محرق فلفل سفید زنجبیل بیخ سنبل تخم شبت حطیانا فقاح الاذخر
لسان العصافیر ملح هندی صعتر فارسی ها قرقرحا زراوند مدحرج بندق هندی ناهیل قنو الهنو هزار جشان
ششبندان مکمد ۳ م قرنفل سنبل الطیب قسط تلخ فوفل عیدان زرنباد شیران فاقله مکمد ۳ م بیخ سوسن اسمانجونی

بسباسه خولنجان چهار درم اصل السوس الکشوث بکدام مصطکی ۳ درم فقاح ۲۰ عدد تخم رازیانه زرنباد خشک بکدام
فلفل سیاه دارفلفل بزر البنج الابیض زراوند طویل افیون بکدام ۲ درم اکلیل الملک ۶ درم قرنفل بکدام
عود دالکما ادویه را کوفته بیخته بکف بیاسند از آنها آنچه حیا سدنت بشراب بکانی که سابا آنچه قایم مقام او است
وباسه وزن ادویه عسل کف گرفته سرشند و در ظرفی گذاشته بعد از شش ماه استعمال نمایند قدر شربت مثقال تخمی
با آب بیخ رازیانه و بیخ کرفس سعوط از روغن حب البان بآب گرم کنش و وقت انگاد د مکام
طلوع سفری عامه است که عبارت از کلب الجبار است کما سکینج دارد معجون فلاسفه نفعت جهة امراض
الاطفال و صبیان که ایشان را عارض شود صرع و لقوه و فالج و تشنج و جهت حفظ جنین در شکم ادر و صلاح
رحم را بسیار مفید است و سعوط کرده میشود باین معجون جمیع آن جریانی که سعوط به شیشه کرده میشود من
سلیخه حب الغار بیخ لفاح زرایاخ حب البلسان زراوند طویل و مدحرج خشک عنبر حب البلسان
بکدام ۴ درم قرنفل زنجبیل بکدام ۳ درم بیل ۲ درم قسط المر جوز بوا الطیب اسقوا افیون بکدام ۱ درم قرفه ریوند اصفر
شونیز تخم جرجیر زرد بکدام ۲ درم سکبینج زرنباد درونج مسکه بکدام صاف بکدام ۵ درم سعد بسباسه زعفران عود
نارمشک حب البلسان حب الغار بکدام ۱۰ درم بیروح صمغی بکدام ۵ درم مر واسقوم دوقاس بکدام ۳ درم ادویه را
کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته سرشند و در ظرفی گذاشته وقت حاجت استعمال نمایند بعد از شش ماه
قدر شربت ۲ درم تا ۲ مثقال است معجون حرزیا که موصوف است بکاسکینج قصب الذریره اظفار الطیب اسان ذرنبو
بکدام ۲ درم اشنه قرفه زعفران مشک عود هندی بکدام ۴ درم ادویه را کوفته بیخته با شراب بکانی خمیر کرده قرصها ساخته
بکذارند تا خشک شود در وقت حاجت استعمال کنند معجون ملوک جهة درد جگر و ضعف معده و بر دوست آن
و تفتیح سدها و تحلیل ادها مخلط من مشک سلیخه سنبل الطیب فوج هندی که پاک کرده ریوند چینی
حبطیانای رومی بکدام ۲ درم زعفران ناخواه تخم کرفس مصطکی بکدام ۳ درم عود هندی قرنفل مرصاف بکدام نیم درم
ادویه را کوفته بیخته با عسل کف گرفته بقوام آورده سرشند قدر شربت مثقال یک با نیکی آب گرم معجون
حبطیانا جهة صلابت جگر و سپرز و سستی و درد معده و گرده و مثانه و جنبهائی که بطول کشد و جمیع زهرهای
گزندگان را نافعست من حبطیانای رومی فلفل سیاه بکدام ۱۰ درم قسط و سلیخه هندی سنبل الطیب زراوند

مدحرج ریوند چینی بکدام یک اوقیه ادویه را کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته سرشند قدر شربت ۲ درم
با آب سیب معجون فودنجی جهة درد معده و جگر بارد و قشعریره و تبهای بلغمی و سبب است من فودنج نهری و
فودنج جبلی و اطراف افسنتین بکدام ۱۲ درم تخم رازیانه تخم کرفس بیخ عاقرقرحا بکدام ۴ درم کاشم ۵ درم
فلفل سیاه ۲۰ درم ادویه را کوفته و حریر بیخته با سه وزن ادویه عسل کف گرفته سرشند قدر شربت از ۲ درم تا ۴ درم
با آب گرم معجون قرصی جهة عسر بول و قولنج نافع و کسانی که مشتغل به اسهال میکنند در وقت از نشستن مثل
خرمای بیرون با تمر یا صرفان را بیرون کرده مغز ۵ درم را در کشیانه ادله در خل خمر خیسانیده پس
بیرون آورده بپزند در آن و آبی و بعد از آن تخم گشنیز و سداب خشک از هر یک ۱۰ درم فلفل سیاه ۱۰۰ دانه زنجبیل ۲ درم
بورق ارمنی ۱۰ درم بادام شیرین مغز از هر دو پوست کرده سی عدد کوفته بیخته با تمر کوفته و بیخته ممزوج نمود
با سه وزن ادویه عسل کف گرفته سرشند و قدر شربت ۲ درم با آب گرم معجون زیب جهة صرع نافعست
و مایل با عشلل و مداومت او در رفع اوراق عصب و صرع مجربست و حقیر تجربه نموده من اهلیله کابلی
اسطوخودوس بکدام ۳ درم عود الصلیب ۵ درم عاقرقرحا ۳ درم کوفته و با مویز دانه بیرون کرده بوزن آن سرشند
شربت از نیم تا ۲ درم است معجون جالینوس جهة امراض بلغمی و سوداوی و ریاح و سده و درد جگر و درد گرده
و مثانه و اصلاح حال عزب نافعست من فلفل سفید دار فلفل قسط بحری سنبل الطیب عود بلسان
قصب الذریره تخم مورد زنجبیل سعد خولنجان قرنفل دار فلفل دارچینی سلیخه اسارون زعفران جعفطی
با عسل معجون نمایند نسخه دیگر از کامل الصناعه فلفل سیاه و سفید سادج حماما تخم کرفس انیسون عاقرقرحا
ابهل تخم سداب کوهی قسط بحری سنبل الطیب زعفران قصب الذریره بکدام یک مثقال با سه وزن ادویه
معجون نمایند معجون طین از شیخ ابو علی جهة تقویة معده که با جوش باشند من اهلیله کابلی دارچینی سلیخه
زعفران فلفل سیاه زنجبیل خشک زرنباد بکدام ۵ مثقال سعد زرنباد ابهل قرنفل بکدام ۳ مثقال عود خام ۲ مثقال لاجورد ۲ مثقال
کافور بکدانک زبد ۲ مثقال بکتا با عسل و شکر چاشنی نموده اگر مشک و عنبر از هر یک نیم مثقال بیفزایند
بهتر خواهد بود معجون عود عنبر طین عود خشک عنبر بکدام مصطکی قرنفل بکدام ۱ مثقال دارچینی مصطکی قرنفل بکدام نیم مثقال بادرنجبویه
کاوزبان تخم کرفس سنبل از تکی پوست ترنج بکدام ۱ مثقال با عسل و نبات سرشند و در نسخه شیخ ابو علی افزوده

یک مثقال نیم دارد و حب واز و پوست ترنج را اضافه کرده معجون سوء ملی قابض به یاک کمین عسل
تکمین فلفل دار فلفل زنجبیل ۵ مثقال ۲ مثقال قاقله سنبل قرنفل دارچینی زعفران به دستور ۷ مثقال یاک کرده
از پوست و دانه و امها لجه از بر وزن در شب بیرون کرده با عسل بقوام آورده با ادویه ترکیب نمایند
مقدار شربت ۳ مثقال ذرموبی جهة فتق کرده و جگر بارد و معده و سردی او و ریک مثانه نافع و باد ها
شکند من تخم کرفس و بادیان تخم کندر تخم اسبست تخم تره تیزک نانخواه تخم خربزه اسک و حار
بیخ کرفس از هر یک ۲ مثقال عاقرقرحا زعفران قرفه مصطکی عود بکدام ۱۰ مثقال بسباسه قرنفل فلفل بکدام نیم
۳ مثقال عنبر نیم مثقال عسل سرشند مقدار شربت ۲ مثقال بعد از دو ماه بخورند معجون ماسک البول جهة سلس البول
و تقطیر آن نافع و مجربست من بلوط مقشر مقلو ۵ درم حرف مرتم سداب بکدام ۱ درم کندر حب الاس
جوز بوا بسباسه قرنفل بلیله اسود بکدام ۲ درم سعد شونیز حبیل بکدام ۳ درم انجیر خشک نیم درم با عسل سرشند
قدر شربت از ۳ درم تا ۵ مثقال معجون البندق والقول جهة نفخ و برودت معده زعفران کاشم بزر
السداب تخم کرفس حب البلسان لوز الصنوبر الکبار بکدام ۲ درم بادام مغز تخم شربان بکدام ۲ درم فلفل ۸ درم
با سه وزن ادویه عسل سرشند معجون قفی جهة سرفه و درد جگر و سینه و آلات تنفس و معده و شوصه
وصفی او ازو در ار بول و درد و سپرز من مویز بیدانه ۵ مثقال تمر ۲ مثقال زعفران سنبل الطیب سلیخه
دارچینی ارشیعان بکدام ۱ مثقال قصب الذریره فقاح الاذخر علک البطم مقل ازرق بکدام ۱ مثقال و نیم و صاف ۱ مثقال
حمو عرا الشراب یا قایم مقام شراب خیسانیده با عسل سرشند قدر شربت ۱ مثقال با آب گرم جهة درد جگر و معده
و جهة درد سینه و تشنج بارز و فا معجون حلتیت جهة رفع ریاح و تفتیح سدها و تحلیل ریاح و گزیدن
جمیع گزندگان من حلتیت فلفل مر سداب خشک بالسویه بحریر بیخته بعسل سرشند قدر شربت ۱ مثقال
معجون الخبث جهة بواسیر و ریاح و سیکو کردن کونه و تقویت جشا و ماضمه نافعست و او معجونیست مانند
من بلیله سیاه املج بلیله فلفل دار فلفل زنجبیل سعد شیطرج هندی سنبل الطیب بکدام ۱۰ مثقال تخم شبت تخم گندنا
بکدام ۵ مثقال خبث الحدید مدبر مجفف بروغن بادام شیرین جوشانیده ۱۰ مثقال با سه وزن ادویه عسل سرشند
و اگر دو مثقال از آن ادویه کنند اقوی خواهد بود معجون القوقایا از مجربات رکن الدین مسعود سداب خولنجان

سلیخه بیخ کبر سادج ۲ مثقال و نیم همکوبیا ساخته و کشت در کلاب خیسانیده تا آنکه نصف آن سدس صاف نمایند
بعد از آن زرنباد مصطکی نارمشک عود پوست ترنج دار فلفل کاشم بیخ کرفس سادج هندی
انیسون اذخر اسارون تخم ترب بیخ صعتر فودنج دارچینی حلتیت کمون کرمانی قرنفل بکدام ۱ مثقال
جند نصف وزن مذکور بحریر بیخته پس مثقال عسل را با گلاب مذکور پخته باقی ادویه را با این عسل که بآن
آب پخته شده سرشند در روغن بادام تلخ ۲۰ مثقال اضافه کنند و اگر خواسته باشند که عملش قوی تر باشد افیون
کندباد و فلوس خیار شنبر قدری که خواهند معجون خوفا جهة نفخ مواد مختلفه در سینه مجرب است موم ابوی
ربسوس و فای خشک پرسیاوشان از هر یک ۲ مثقال قردمانا فلفل بکدام ۱ مثقال مغز بادام تلخ ۵ مثقال زراوند گرد
تخم انجره از هر یک ۱ مثقال عسل سه وزن ادویه سرشند و هر روز ۲ مثقال با این مطبوخ بنوشند انجیر زرد ۲۰ عدد
تمر هندی مویز بیدانه بکدام ۱۰ مثقال حلبه تخم کرفس تخم رازیانه پرسیاوشان اصل السوس وفا خشک فی اسپول
بکدام ۵ مثقال در چهار رطل آب بجوشانند تا ربع آید پس حصه کنند هر روز یک حصه را با ۲ مثقال معجون مذکور
بخورند و چون مطبوخ آخر شود باز بهمین دستور ترتیب دهند و هر ماه دو روز متعاقب این دواها
فی نمایند اصل السوس خردل بیخ تخم ترب تخم شبت جوشانیده صاف کرده با سکنجبین عسلی بنوشند
و فی کنند در وقتی که معده خالی باشد معجون ملوکی مستعمل جهة قوة باه و اشتها و قوة مجامعت با
مجربست من جوز بوا قرنفل بسباسه لسان العصافیر بیخ اذخر زنجبیل دارچینی مصطکی عود زعفران بکدام ۳ مثقال
قاقله کندر بکدام ۱ مثقال اشنه ۲ مثقال مشک نیم مثقال قند گلاب بکدام ۱۰ مثقال در گلاب حل نموده عسل بقدر کفایت اضافه
کرده ادویه را بعد از قوام سرشند شربتی ۱ مثقال معجون جلالی مستعمل جهة زیاد کردن منی و قوت مجامعت
و صوف کرده و معده و اشتها مجربست سنبل الطیب قرفه قرنفل دارچینی قاقله بکدام ۲ مثقال انیسون
تخم کرفس بکدام ۱ مثقال زنجبیل کرمانی مر مقل و مصطکی نعناع خشک عود هم یک فلفل ۲ مثقال ۱ مثقال شربتی تمام قیمت
و مجرب بود معجون الصرع مجرب است از جالینوس و اسرار الاطبا نقل میشود و تجربه رسیده است من
عاقرقرحا ۱۰ مثقال صلایه نمایند و از منحل زک بکذرانند و بعد از آن در پاتیل با سرکه کهنه آب نمایند و
با عسل سرشند شربت ۲ مثقال با ۳ درم آب گرم معجون عقرب جهة سنگ گرده و مثانه عقرب سوخته حبطیانا

نول فلفل ۲ آل دار فلفل ۲ آل کابلی کبابه ۵ آل جند بیدستر ۱ آل عسل سرشته بعد از شش ماه استعمال نمایند که بغایت نافع است بعد از شش ماه بالغ دائمی
در بابا بلغ بغدانک هر هفته معجون ابو ماهر مسمی تریاق جهت قروح کرده و مثانه و مجاری بول و احتباس آن
و حرقة البول و خروج ریگ و سنگ مجرب است و جهت امراض رحم بسیار نافعست و مدر حیض و مسکن دردهای
اعضای تناسل و مانع صعود الجره بدماغ و مقوی اعصاب قدر شربتی درم اول علت ۳ آل و نیم
شیر الاغ و حمام ماء العسل و در مزاج بسیار حار با شربت ریباس و رب غوره و در وسط علت ۲ آل بلا تم
آب برگ بادرنگ مطبوخ و نیم ماء العسل و در اواخر علت که چرک پاک شده باشد و خوناب آید
۱ آل و ربع با شربت مورد و رب غوره و امثال آن و جهت ادرار حیض با آب نخود منقوع و مانند آن
ازادوبه مدر حیض کل الحموم تخم خطمی خبازی تخم خرفه مغز تخم خیار تخم خربزه که دوی شیرین دم الاخوین
بکده ۲ آل طین قبرسی ۱ آل طین ارمنی مغسول ۱ آل و ربع محرق شاخ گاو کوهی سوخته سنده و دارم
بکده ۱ آل و نیم عصاره لحیة التیس قطر اسالیون زوفا خشک صعتر تخم کرفس انیسون بکده ۴ آل صمغ
البوت اسه کثیرا حب القلقل که ماش هندی است حب صنوبر کبار خرنوب شامی مغز بادام کوهی مغز
بادام شیرین مقشر از پوست بکده ۱ آل سماق منقی غوره خشک طین فارسی کل الشراب ابو انداز کل
طلق محلول خشخاش سفید و سیاه بزر البنج بکده ۳ آل حب کاکنج ۲۴ عدد افتیمون رب السوس بکده ۲ آل
عسل کف گرفته سه وزن ادویه معجون اسطوخودوس جهت اقسام صرع نافعست و کرم موی ازاد و مبیج ودائی
در باب صرع قائم مقام او نتوانند بود سعتر اسطوخودوس غاریقون فرفیون قرحا اسطوخودوس بکده ۲ آل غاریقون ۵ آل
فودنج حلتیت زراوند مدحرج بکده ۲ آل و نیم ادویه را کوفته و اب عنصل بو چندان عسل به قوام آورده
ادویه را با آن سرشته معجون دیگر جهت صرع از تالیف حنین جهت تقویت دماغ و رفع سده و منع بخار و
امراض رکبه دماغی تریاق الصرع موسوم است سعتر اسطوخودوس غاریقون قرحا اسطوخودوس بکده ۲ آل غاریقون
۵ آل حلتیت ۲ آل فودنج فاوانیا زراوند مدحرج بکده ۳ آل زنجبیل منزوع العجم و عسل داده الشربة
الی مثقالین بوده معجون مقل جهت بواسیر و اورام مقعد نافعست و بادها را شکند و خون را باز دارد و پوست هلیله کابلی پوست بلیله املج منقی تخم سپندان سپند تخم گندنا تخم ریحان بکده ۲ آل

مقل

مقل ۵ آل مقل را در آب گندنا حل کنند و صلایه نموده با عسل دو وزن سرشته شود و در بعضی نسخه عسل آمده
معجون الملوکی جهت تقویت معده و نفخ و ریاح و رطوبات آن نافع است زیره کرمانی ۱۰ آل که یک شبانه
روز در سرکه حب سیده بود داده باشند زنجبیل ۲۰ آل فلفل ۱۰ آل برگ سداب خشک آل نوره ارمنی
۱۰ آل ادویه را بسیار نرم صلایه باید کرد با عسل سه وزن ادویه سرشته شربتی آل معجون جهت قطع خون
بواسیر مجرب است هلیله کابلی بلیله املج بکده ۱۰ آل سنبل کهربا صدف سوخته بکده ۵ آل شاخ گاو کوهی سوخته ۵ آل
زاج سفید یا نخواه بکده ۲ آل مقل ارزق ۲۰ آل مقل را در آب حل نموده مجموع را با ۵ آل عسل کف گرفته سرشته
قدر شربت ۲ آل معجون اللؤلؤ جهت تقویت اعضا و تفریح او عیه و تقویت اعضای باطنی باه و کثرت انعاظ
و اعانت میکند منی را اعانت شدید بر اخراج منی میکند بلذت شدید و تفتیح منی مینماید مروارید ناسفته
بکده ۲ آل انیسون بهمن ابیض بکده ۲ آل کاکنج اصل اللبلاب بکده ۳ آل قاقله از قسط کارتخ بکده
۲ آل سلیخه اسارون دارچینی مصطکی بکده ۱ آل و نیم صمغ عربی ۱ آل کتیرا ۱ آل با وزن ادویه عسل کف گرفته سرشته
و در وقت خواب ۱ آل با آب گرم نوشند معجون حافظ الاجساد که تالیف حنین است جهت انواع سده ها و سایر نقا
و حکه و ضعف و برودت جگر و امراض معده و سوء القنیه نافعست و این معجون را خواص کثیره و منافع جلیله است
و مثل این بهتر ندیده است دارچینی اصل الکبر بکده ۵ آل زعفران ۱۲ آل فو بکده ۲ آل سنبل الطیب
۶ آل انیسون ۳ آل و فو ۴ آل رب السوس عصاره الغافقی جعده بکده ۳ آل عصاره افسنتین ۴ آل روغن
بان ۴ آل و اگر یافت نشود بجای او زیت کهنه کنند و با عسل سرشته و قدر شربت آل نافع باشد
باذن الله تعالی معجون زرد جهت باه مجرب است تخم زردک تخم جرجیر تخم ترب تخم تره تیزک تخم پیاز تودری
سفید و سرخ لسان العصافیر شقاقل مغز جلغوزه قسط شیرین زنجبیل بهمن سفید و سرخ فلفل ابیض
دار فلفل حلتیت طب از هر یک ۵ آل با سه وزن عسل سرشته هر روز ۲ آل و نیم صبح و شام و بعد از طعام
معجون حب القطن جلیل القدر و عظیم النفع است و از جالینوس است اعاده شهوت باه میکند بعد از نومیدی
و ادرار اصناف میکند و سده ها میگشاید و ضعف کلیه و مثانه را زایل میکند و جهت تفتیت بول نافع
و سنگ گرده و مثانه میریزاند و دشواری نفس و ربو را نافع است قدر شربت ۲ آل و فوت شدن تا ۳ آل

نیکو گو

حب القطن ۲۰ آل دارچینی قرنفل حب الصنوبر تخم الجزر بکده ۵ آل شقاقل زنجبیل بکده ۱۰ آل دار شیشعان
۲ آل قسط شیرین زرگنان مغز مصطکی بکده ۳ آل با سه وزن ادویه عسل کف گرفته سرشته معجون دواء المسک
جهت تقویت دماغ و ثقل معده مجرب است خون زنان حیض مسمی بید انجیر زجاج صاف سفید محرق زباد عنبر پاک شده هر یک درم کافی
که کبریت است زباد ارمنی حجارة الاسفنج زباد پوست تخم و برگ که چوب حاران بیرون آمده است چوب
صمغ جوز و ج بکده ۱ آل قطر اسالیون مقوم شکر طبرزد صمغ عربی تخم خطمی فلفل سیاه بکده ۱ آل و نیم
با عسل سرشته از آن ۲ آل با آب طبیخ خشک و نخود سیاه بنوشند و رماد الارنب است که
خرگوش را ذبح کرده در پوست در ظرفی خزف گذاشته بگل حکمت گرفته در تنور حمام یا تنوری گذارند
معجون اذان جبیل جهت وجع الفؤاد و تنفس بسیار بسیار نافع و بسیار مقوی معده است
کل سرخ فلفل زنجبیل دار فلفل زراوند طویل دارچینی اسارون بکده ۲ آل و مصطکی زرنباد فودنج انیسون
بکده آل و جند بیدستر نیم جزو با یک وزن عسل و یک وزن شیره کلقند سرشته قدر شربت آل معجون افسنتین
جهت درد معده و وجع الفؤاد که از مواد سوداوی باشد بغایت نافعست انیسون تخم کرفس افسنتین
سلیخه جند بیدستر افیون عسل دو وزن ادویه معجون جهت ریاح کواسیر و صداع بارده و ظلمت بصر و تقویت باه
سنبل الطیب قرنفل دارچینی حب البلسان فلفل سفید دار فلفل اسارون سلیخه قصب الذریره سعد
تخم مورد زنجبیل فرفیون قاقله با سه وزن عسل و دو وزن ادویه الشربة الی المثقالین معجون بید الورد
معنی او آنست که مثل اجزا ورد در او سیل فتح است جهت انواع صداع بارده و جمیع که باشد
و منع صعود الجره میکند و جهت دوی و طنین و ضعف معده و جگر و انواع استسقا و تحلیل
سایر اورام و سلا و صلابات نافع و ظاهر باشد در درجه اول قدر شربت از ۲ آل تا ۳ آل
سنبل الطیب مصطکی زعفران سنبل دارچینی اذخر اسارون قسط شیرین عصاره غافث برگ
تونک مغسول بزرهشتر رکرفس زراوند طویل حب البلسان قرنفل دانه هیل عود بکده گرد و ورد منزوع
الاقماع مثل الجمیع با سه وزن ادویه عسل سرشته دواء المسک سبزین دواء المسک حلو مانند
جهت خفقان و مره سوداء و ضعف دل و معده و بادهایی که زنان را میشود و سینه را جمع کند

نیکو گو

نیکو کرد انند زنبلو و رنج بلکه لؤلؤ گهر بالبسته الیسیم النوع غیر مثقوب آم و نیم بهمن البیض فاخر زنج
بسته هی سنبل الطیب قاقله کبار قرنفل جند بیدستر اشنه بکده ۲ آل بسباسه زنجبیل دار فلفل بکده ۲ دانگ
مشک که گلکنده نیم ۱۲ آل عسل منزوع الرغوه سرشته دواء المسک تلخ ابن قرا با ضیق جهت خفقان
و ورم گلو و رطوبت معده نافعست سنبل قرنفل مشک مرصاف سرشته که تمام زعفران با تخم
تخم کرفس که شیر شهر سقوطری افسنتین بکده ۳ آل بوزیدان جوز جند بیدستر آم و نصف مروارید
گرم حل بوده و ... عسل خام سرشته دواء المسک بارد مقوی اعضای رئیسه و موافق محرور المزاج
و جهت خفقان حار و ... کل ابریشم طباشیر خام اسیم ... کل ... بکده
مروارید سفید ... تخم خرفه صندل سفید بکده ۵ آل گل نیلوفر کل ... شیر بکده ۲ آل ...
مشک ۱ آل عنبر اشهب ۱ آل ورق طلا ۱ آل و ورق نقره ۱ آل قند سفید معادل ادویه سرشته ۱ آل
و اب انار ... دو آل عرق بید مشک ۵ آل و گلاب ۵ آل بقوام آورده سرشته و اگر ... خواهند
بعنبر تنها اکتفا باید نمود و بخیر ۲ آل یاقوت اضافه نموده و اثر آن بسیار قوی باشد نوش دارو لؤلؤی
منقول از خط استاد الشافعین حکیم محمد باز داود که بهترین نسخه هاست و مکرر تجربه شده است
جهت تقویت اعضای رئیسه و ضعف معده و بدل ما یتحلل ... و الخفقان اشتها ... طباشیر سفید
ابریشم مقرض مصطکی زعفران سنبل الطیب مروارید کهربا گل سرخ بکده ۳ آل یاقوت ... سعد
عود هندی اذخر صندل سفید ترنج ... صندل ... بسبر تخم بادرنجبویه ... هیل ... گل
بید انه عنبر اشهب ورق طلا و نقره بکده ۲ آل مشک ۱ آل ۹۰ آل ادویه را ... از بیرون
کنند و با یک وزن و نیم ادویه شکر سفید و مثل آن عسل کف گرفته سرشته نوش دارو بزوری مهدی که ...
جهت تقویت معده و جگر بغایت نافعست گل سرخ ... آم ... قرنفل مصطکی سنبل اسارون بکده ۳ آم
قرفه زرنب زعفران قاقله ... سرشته عسل جوز ... آم ... بر ۳ آل ادویه اگر ... از ...
آب بجوشانند تا ثلث بماند ... بیرون کرده ... ادویه ... بقوام آورده سرشته
قدر شربت از آم تا ۲ آل معجون الملکی ... الحیوة ... انار ... جهت امراض بارده ...

مفاصل و فالج و ضعف معده و جگر و تقویت دماغ و حفظ فهم و نسیان و فالج و استعمال سنگ [illegible]
و تقطیر البول و امراض مثانه و مقعد نافعست در نسیم گرم و خشک و محرق اخلاط و مضر محرورین و مصلحش
شیره بادام و سکنجبین و شربتش از دو مثقال تا سه مثقال و نوشتن تا چهار سال نافعست معجون فلفل دار فلفل زنجبیل
دار چینی کندر بلیله حب الصنوبر شیطرج هندی پنج بانو بالسویه باریک کوفته با عسل سرشته و رازی
پوست ترنج اضافه نموده و شیخ [illegible] زرداب و حقان و بعضی [illegible]
بجهة [illegible] و تخم الجزر بجهة تسخین منی و [illegible] مقشر [illegible] الکلیه و بسیار [illegible] جوز بوا و مویز منقی [illegible]
اجزای مذکور اصل اضافه نماید معجون که اشتها و خواهش گل خوردن و چیزهای [illegible] قطع کند [illegible]
معجون [illegible] هلیله کابلی بلیله املج ملح نفطی و ابلج [illegible] با عسل سرشته شربت از سه تا چهار
[illegible] طبیخ [illegible] معجون که در ضعف [illegible] معجون [illegible] و نوبت مجرب و معروف معجون جند
حندم [illegible] کابلی املج بلیله جوز جندم مصطکی [illegible] زنجبیل بالسویه با عسل سرشته [illegible]
و بعد از طعام [illegible] بقدر [illegible] را با نمک شور کرده بخورند یا جو [illegible]
شور ساخته [illegible] معجون عروق [illegible] منقول از خط [illegible]
پوست بلیله کابلی پوست بلیله املج مقشر [illegible] زنجبیل [illegible] بالسویه با سه وزن عسل سرشته
خوراک [illegible] اطریفل صغیر جهة [illegible] معده و بواسیر و قوت دماغ نافعست پوست هلیله کابلی پوست
بلیله پوست هلیله زرد و هلیله سیاه املج منقی مساوی یکدیگر گرفته بروغن بادام یا روغن گاو چرب
نموده با سه وزن عسل سرشته اطریفل کبیر جهة تقویت دماغ و قطع [illegible] بواسیر و نفع معده و [illegible]
خلط سوداوی نافعست هلیله کابلی بلیله املج [illegible] الکرفس الجبلی [illegible] شیطرج هندی [illegible]
اوقیه سنبل [illegible] دارچینی [illegible] فلفل ابیض و اسود [illegible] ملح هندی [illegible]
حب [illegible] اوقیه و نیم [illegible] بروغن بادام [illegible] با سه وزن ادویه عسل سرشته اطریفل [illegible]
جهة بواسیر [illegible] پوست هلیله زرد [illegible] هر [illegible]
و [illegible] با عسل بقوام آورده [illegible] سرشته اطریفل [illegible] که جهة بواسیر نافعست

بول [illegible]

پوست هلیله کابلی هلیله هلیله سیاه املج منقی افتیمون اسطوخودوس یکد ۱۰ آل تربد سفید ۷ آل مقل ۳۰ آل [illegible]
خیارشنبر ۳۰ آل مقل و فلوس را در آب گرم [illegible] و با عسل بقوام آورند و ادویه را بروغن بادام
چرب نموده سرشته و استعمال نمایند اطریفل [illegible] جهة منع بخارات الی دماغ و رنجیدن سودای سوخته [illegible]
و تقویت حواس نافعست اجزای [illegible] اجزای اطریفل صغیر است [illegible] و کشنیز خشک مثل نصف اجزا اطریفل
[illegible] جهة برص و بهق ابیض و امراض بلغمیه بعد از تنقیه مداومت نمایند هلیله کابلی ۲۰ آل بلیله املج [illegible]
[illegible] شیطرج [illegible] زنجبیل یکد ۳ آل [illegible] اسطوخودوس یکد آل غاریقون [illegible]
قسط ۳ آل کندر مصطکی انیسون قرنفل [illegible] جوز بوا یکد [illegible] فلفل دارفلفل [illegible] یکد ۳ آل قدر [illegible]
از ۳ تا ۵ اطریفل زمانی تالیف حقیر مسمی باسم والد خود ساخته مسهل مواد بلغم و سودا و منقی
دماغ و معده و مداومت آن جهت قطع نزلات مجرب و مانع صعود بخارات الی دماغ و چون بعد از اغذیه [illegible]
نماید مفرح [illegible] و جهة [illegible] مالیخولیا خصوصا مراقی و قولنج رحم [illegible] و [illegible]
و قدر شربتش جهة اسهال از [illegible] و چون مداومت نمایند هر روز از [illegible] و موافق [illegible]
هلیله زرد و کابلی و سیاه گل بنفشه محموده مشوی یکد ۱۰ آل تربد سفید خراشیده بروغن بادام چرب کرده [illegible]
خشک یکد ۲۰ آل پوست هلیله املج مقشر گل سرخ طباشیر گل نیلوفر یکد ۵ آل صندل سفید کشنیز [illegible]
بادام [illegible] ادویه را کوفته و بیخته عناب صد عدد سپستان صد عدد گل بنفشه ۱۰ آل جوشانیده [illegible]
نموده با یک وزن و نیم شیره هلیله و یک وزن عسل کف گرفته بقوام آورده سرشته اطریفل افتیمون جهة مواد سوداوی
و تنقیه دماغ و مالیخولیا و جنون و امراض بارده دماغی نافعست شربتش از ۲ آل تا ۵ آل پوست هلیله [illegible]
املج مقشر بلیله یکد ۱۰ آل تربد افتیمون سنا مکی یکد ۵ آل شیطرج بسفایج اسطوخودوس گل سرخ یکد [illegible]
انیسون نمک هندی یکد [illegible] عسل سه وزن ادویه سرشته اطریفل مسهل منقول از خط استاد المتاخرین حکیم
محمد باقر [illegible] نافع جهة برص و بهق و جذام و داء الفیل و غیره امراض بلغمی و سوداوی هلیله کابلی هلیله
[illegible] غاریقون صبر سقوطری ایارج فیقرا [illegible] یکد [illegible] بسفایج سنا مکی یکد [illegible] تربد سفید
[illegible] اسطوخودوس [illegible] افتیمون [illegible] سقمونیا مشوی [illegible] با عسل معجون کنند مقدار شربت

[illegible] معجون شهریاران که مسهل است جهة برودت معده و جگر و رنج [illegible] و مره سوداویه [illegible] قولنج
زنجبیل قرنفل دارچینی سلیخه سنبل جوز بوا هیل قاقله مصطکی حب البلسان زعفران یکد [illegible] و نیم سقمونیا
[illegible] تربد [illegible] حب النیل [illegible] شکر سلیمانی مثل الجمیع با سه وزن ادویه عسل سرشته قدر شربت [illegible]
و در بعضی نسخه شبرم بجای حب النیل است و این بهتر اوفق بود معجون [illegible] مسهل جهة امراض معده و ضعیف معده
که از رطوبت باشد و بجهة تهوع و غثیان و انقباض طبیعت [illegible] مقوی [illegible] معده و مانع صعود بخارات و قدر شربتش
[illegible] شیرین پاک کرده از پوست و تخم یک رطل در دو رطل [illegible] [illegible]
[illegible] یک رطل عسل اضافه کرده بقوام آورند و این ادویه داخل نمایند زنجبیل دارچینی یکد ۲ آل
هیل قاقله کبابه زعفران یکد ۳ آل مصطکی [illegible] سقمونیا [illegible] تربد بروغن بادام چرب کرده [illegible] شربتش [illegible]
[illegible] با آب گرم و در نسخه دیگر زنجبیل و دارفلفل [illegible] معجون [illegible] جهة قولنج صعب و تنقیه معده و [illegible]
و مسهل قوی است و مجربست هیل قرنفل سازج فلفل دارفلفل زنجبیل [illegible] کابلی مقشر قرنفل یکد آل املج مقشر تخم
کرفس سنبل الطیب زعفران مصطکی یکد نیم آل تربد سفید محموده مکد ۱۰ آل عسل سه وزن ادویه شربتش از آل
تا ۲ آل و نیم معجون مسهل از تالیف حقیر جهة امراض حاره و مواد سوداوی بعد از نضج قدر شربت [illegible] قولنج
بسیار نافعست سنا مکی گل بنفشه یکد ۳۰ آل گل سرخ بسفایج یکد ۵ آل مغز تخم کاسنی ۲۰ آل [illegible] محموده
مشوی [illegible] یکد ۵ آل هلیله سیاه پوست هلیله کابلی بروغن بادام یکد ۲۰ آل عسل دو وزن ادویه [illegible]
که دران سنا ۱۰ آل و گل سرخ و بنفشه و هلیله سیاه ۱۰ آل هلیله کابلی [illegible] جوشانیده باشند بقوام آورده
سرشته معجون مسهل که بجهة کرم معده و حب القرع مجربست سرخس [illegible] کابلی مقشر از هر یک [illegible] تربد [illegible] یکد
[illegible] ادویه را کوفته بیخته با عسل سرشته مجموع او یک شربت و [illegible] از شب ولای آن [illegible] ساعت شیر
تازه دوشیده بخورد قدری دوا و قبل از دوا پرهیز نماید معجون سورنجان جهة مفاصل [illegible]
و بارده و اخراج بلغم غلیظ سورنجان ابیض ۷ آل بوزیدان ۲ آل قشر [illegible] زرنیخ ۲ آل اصل الکبر [illegible]
یکد ۲ آل هلیله اصفر ۷ آل تخم کرفس آل و نیم فلفل ابیض صعتر ملح هندی ورق [illegible] زنجبیل یکد آل
و نیم [illegible] مقشر ۳ آل تربد ابیض ۲ آل زنجبیل ۲ آل محموده ۲۰ آل عسل کف گرفته سه وزن ادویه قدر شربت

[illegible]

[illegible] با آب گرم و اگر مداومت کنند ۲ آل و نیم کافیست معجون نجاح مسهل سودا و بلغم غلیظ جهة قولنج و امراض
دماغی که از سودا باشد نافعست پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی بلیله هلیله سیاه املج مقشر یکد ۱۰ آل تربد
سفید ۷ آل غاریقون بسفایج یکد ۵ آل اسطوخودوس ۱۰ آل محموده مشوی ۳ آل گل سرخ [illegible]
مصطکی سفید یکد ۵ آل عسل کف گرفته سه برابر ادویه شربت [illegible] نسخه دیگر از مرسل صواب
و حنین کوبیده از جالینوس است در اول گرم [illegible] نافعست جهة زحیر و درد معده و [illegible]
و مالیخولیا و جنون نافعست هلیله سیاه بلیله یکد ۱۰ آل افتیمون تربد اسطوخودوس بسفایج یکد [illegible]
غاریقون [illegible] منقول مرجان [illegible] یکد آل گل سرخ [illegible] حضض [illegible]
[illegible] شیخ الرئیس ۲ آل طباشیر اضافه نموده و بعضی کندر و [illegible] و هلیله کابلی از هر یک [illegible]
اضافه کرده [illegible] با سه وزن عسل سرشته معجون خیارشنبر که سمرقندی ذکر کرده جهة قولنج حار و باد و [illegible]
و زکام و نزله و درد سینه نافع و مضر معده و جهة دیر گذشتن او مصلحش استعمال او با آب طبیخ [illegible]
و حطمی و [illegible] و گاوزبان است و قوتش تا دو سال باقیست و قدر شربتش از ۵ آل تا ۷ آل فلوس خیار
شنبر صد آل [illegible] عسل بقوام آورده سرشته بنفشه و تربد یکد ۲۰ آل سقمونیا ۵ آل رب السوس
۱۲ آل ملح هندی ۷ آل و نیم انیسون مصطکی رازیانه یکد ۵ آل ادویه را با ۲۰ آل روغن بادام چرب نموده
سرشته و چون جوشیدن فلوس باعث ضعف عمل او میشود و اگر بعد از قوام عسل مخلوط کنند بهتر
معجون اذاراقی مسمی بمبدل المزاج از تالیف حقیر جهة قطع عادت افیون نافع مجربست [illegible]
استرخا و فالج و امراض بارده و درد مفاصل و عرق النسا و سلس البول نافعست اذاراقی که
کچوله نامند در شیر [illegible] پوست او جدا کرده [illegible] نموده بعد از آن نرم [illegible]
گل گاوزبان هیل [illegible] عود هندی اسطوخودوس قرنفل [illegible] صندل سفید [illegible]
[illegible] هلیله سیاه عسل سه وزن ادویه از آن [illegible] آل مداومت نماید معجون مسهل منقول از [illegible]
و تذکره مسهل جمیع اخلاط حاره و محرق و مواد جذام و ماده حمیات و عطش است [illegible] طل [illegible]
[illegible] هندی و هر یک از عناب و سپستان و مویز منقی ۲۰ آل هلیله زرد تخم کشوث [illegible]

بکده اکی کلسرخ ۱۰ ال تخم خطمی خبازی را زباده صندل زرد بکده آن در آب گشنیز فقاحنیامد... ۳۰ ال زیکنین
و بکوبند ادویه شکر بقوام آورند و طبا شیر کتیرا صمغ عربی سفوفیات ساخته بکده آن اضافه کنند و اگر خواهند
در اسهال قوی تر شود زرکنین را بعوض ادویه و سفوفیات را اضافه نمایند مقدار شربتش ۱۷ ال معمول منقول از
ارشادیه جهت قطع اخلاط بارده و فضلات بلغمیه و جهت ادرار فرمودن حیض نافع و رنگ رخسار روشن را
نیکو کرداند و گفته اند که جهت برص مجربست ناریسغیلی ۳ م استعمال نمایند و قطع کنند پس مقدار دیگر
عمد کنند و وقت ابتدای استعمال او حرارت که قمر شروع در نقصان کرده باشد مطبوخ کابلی فلفل تخم
دوقو بکده آن فرفیون فلفل بکده ۴ ال جوز بوا عاقرقرحا شیطرج بکده ۲ آن عسل بسرشند فلونیای رومی
منافعش مثل فلونیای فارسیست لکن انفع است از او در قولنج و عسر بول و سنگ گرده و مثانه و ضیق
النفس و تشنج و سل و خوانیق و نزلات و فساد دندان و دهان و اسهال و ضعف جگر و این اجزای او
هر دو معده و هوس لحم ذهن را نرم کرد الکه الکفار رزاطمعه حلوه و دسمه نماید و تا حاجت باشد استعمال نمایند
اجزای او بعینه اجزای فلونیای فارسیست با زیادتی سلیخه و سایر ادویه و روغن بلسان فلونیای فارسی
جهت قطع خون و تقویت اعضا و حفظ جنین و صداع و سرفه و ضعف معده و تقویت باه و قوتش تا ۴ سال
باقی میماند و قبل از شتماه استعمال نباید نمود و قدر شربت ۱ م است فلفل ابیض بزرالبنج بکده ۲ م
افیون ۵ م تخم کرفس جوز اهل اسارون تخواه را زیانج سنبل قسط دارچینی بکده ۱ م
مغز تخم خربزه ۵ م اشق ۲ م عسل ده زراسسر شند و در بعضی نسخه زعفران ۵ م و مصاف عاقرقرحا و سون
بکده ۲ م ز رنباد درونج لؤلؤ خشک بکده ۳ م کافور یکدانک نیم و در بعضی نسخه جندبیدستر و مرجان بکده
ابریشم بکده ۱ م رشمشاد الی البرکات منقول از خط استادی ابوی مرحوم حکیم محمد باقر طاب ثراه و گویند
بهتر از همه رشمشاد است بزرالبنج فلفل بکده ۱ م افیون ۵ م زعفران ۵ م عاقرقرحا عود سنبل الطیب
سلیخه زرنباد بهمن سرخ و سفید بکده ۳ م عود بلسان ۱ م جند بیدستر ۲ م ختنی اسارون فرفیون نیم آن
روغن بلسان ۵ آن اگر نباشد بدل روغن زیتون کنند فلونیای خاصه که حکیم محمد باقر طاب ثراه مرتب نموده
در جمیع امزجه موافق است بزرالبنج فلفل زعفران مصطکی ۷ حبه دارچینی عنبر خشک بیشب مروارید ورق طلا

بافوت

با فوت بسد بعل مغز و عاقرقرحا فرفیون تخم باد رنجبویه پوست ترنج بوزیدان بهمن سفید درونج دو کو
کنند و اگر زکی پوسته بیرون بسته بکد ۲ گهربا ورق نقره زرنباد درونج ابیض بکده ۴ عود قماری
عاقرقرحا ابطنج و دوس قرنفل زنجبیل اسارون دارچینی اشتر حب بلسان عود بلسان جوز بوا
زنجبیل و وزن مشتطرجی جوز بوا لسان العصافیر خصیه الثعلب بوزیدان جبنی فادزهر فلفل سلیخه
قسط اسارون مرکی صمغ سلیخه بکده ۱۳ ابریشم صندل سفید سنبل الطیب تخم کرفس کل سرخ خشخاش
سفید مغز حلغوزه مغز نارجیل بکده ۵ مغز تخم خیار مغز تخم خربزه بکده ۱۰ افیون صندل عسل و زنه ادویه
فلونیای مجرب در غایت الاعتدال موافق امزجه حاره و بارده که حقیر تربیت داده و مسمی بحافظ الارواح
نموده بزرالبنج فلفل سفید افیون زعفران کشنیز خشک صندل سفید دارچینی طباشیر سنبل الطیب
گل سرخ خشخاش حلغوزه نارجیل زرنباد درونج گل گاوزبان بسباسه عود قماری سلیخه بهمن سرخ
جبان عود بلسان سفید زرنبت قسط بحری جوز بوا لسان العصافیر ابطنج ابریشم پرورده دار فلفل
حب بلسان اسارون خولنجان زنجبیل زراوند افیون قرنفل فرفیون پوست ترنج پوست بسته ورق نقره
خشک بهمن سرخ و سفید درونج تخم باد رنجبویه بوزیدان عسل سه وزن ادویه جهت بعضی اینا ادویه
اضافه شود کهربا مروارید یاقوت لعل بسد مرجان عتیق ورق طلا عنبر اشهب فلونیای محمودی
افیون ۲ فلفل سفید ۲ سنبل الطیب ۲ اسارون ۲ تخم کرفس ۲ زعفران ۲ کل سرخ خشک
نیم عنبر ۲ ال ورق طلا جاجعدد و نقره صد عدد عسل دارچینی مصطکی بوزیدان جبنی زنجبیل افیون بکده ۲ ال
رشمشاد ابی البرکات که مرحوم ظهیر الدین عمادالاسلام فارسی نوشته که از خط ابی البرکات نسخه نموده
و حقیر تجربه نموده بهترین نسخه است جهت دفع سموم حیوانی و نباتی و جهت سدر و دوار و ظلمت بصر
و دوار و گوش و زکام و نزله و لقوه و فالج و رعشه و سیلان لعاب الذهن و زکاوت قلب و قوت حافظه
و رفع نسیان و کذا خفقان بلغم و صفای صوت و جهت سهر سباتی و سبات سهری و از جهت قولنج و تحلیل
و برودت معده و جگر و گشودن سده جگر و تقویت بیان رطب خون ماهشت جهت ربو و انواع استعمال
و سستی بدن و کثرت عرق و بوی ما او و تقویت جماع و زیاده میکند حرارت را و زایل میکند کسل

قشابت و نقطی و سترها و انواع احیا را و جهت نفث خشک کرده و مثانه و دادرار البول نافع و رنگ صحیح
منخد حبا زده و جهت رفع وسواس سوداوی و وحشت سوء مزاج بارد و درد معده و خفقان متصل زود زیر
غذا نافع و قدر شربت عاقلش آن یا آن فرسیکه از آنکه صاحب سال مقدار نخودی با سکرم بیاشنا و وقت خواب
بنوشند و در زمانی بارد با زده روز و در زمان حار هر سه روز یکبار با سکرم و در مقابل دارام شیرین و
نبات میخورد نماید و در مزاج حار خشک سوطاو صاحب صداع باید مقدار حبه با سیرز نوش کنند و به دستور
صاحب لقوه سعوط نماید و در ادامه ضیق حبه بیان کرفته اش با انیلاوع نماید و در سرفه کهنه و تازه بعضی
تعصیر ز نوش مقدار حبه و جهت ضیق النفس و ربو با طبیخ اصل السوس و درونج خوارد و لعاب رطب
و اگر منفعد رباشد بطبیخ زیره و جهت وجع سپرز با ماء الورد و خل خمر جهت درد پهلو شراب با ماء الاصول جهت
درد جگر با جب و عسل هرگاه از ماده بارده باشد و اگر از سده باشد با ماء الاصول و جهت بلغم با ماء الاس هرگاه ضبط
شکم خود نتواند کرد و جهت زحیر با رب سفرجل و با جنگ کرم و جهت حصات با سبیل بیتات ورب
و جهت بیماری که خواب نکند بطبیخ خشخاش و جهت بواسیر با ماء الکراث و جهت ثقل لسان جهت با سماق و جهت
غم با سبیب بیکاسنی و جهت جماع با ماء المغل الطبوخ و جهت بوسی حبه هر روز فرود و جهت زنی کرد بسد
و نفاس قطع شود با صلبه و جهت هم با سیرطرح و جهت کسیکه افیون خورده باشد بطبیخ دارچینی و جهت
کسی که کافور خورده باشد بطبیخ عود با ماء الورد و جهت گزیدن عقرب بعسل و جهت گزیدن افعی حبه هر روز
و هر حبه قی کند بار نوشد تا ساکن گردد و علامت این انست که مار گزیده دوقی آب شود و اگر
از سم که خواهش بر دو دیگر در هر سم قتالی و جهت ماده که در کرده بهم رسیده باشد بطبیخ کاله و زنیه حب
برنج زیادتی حیض حب با سماق و جهت احتباس حیض بطبیخ غافث جهت قولنج بطبیخ اصل السوس
نا هفت ص دار فلفل دارچینی حبطیان تخم جند بیدستر بکده تم سنبل الطیب نیفنج اذخر زراوند
طویل بکده ۱۰ م افیون ۱۱ ال دیکد اکم نیم زعفران ۲ م افیون تخم کرفس بزرالبنج بکده ۱۵ ال فلفل
۲۲ ال نیم قسط فوا اسارون بکده ۱۰ ال نیم زنجبیل فودنج خشک بکده تم روغن بلسان یا روغن
کل سرخ ۱۰ ال عسل بقدر حاجت نسخه دیگر که از ظهیر الدین نقل شده و در تجربه حقیر رسیده مسمی و دار کبر

خواص

خواص بهتر از شرو دو طویل است جهت تبلیغ مکرر تجربه رسیده صفحه سایه کاد و نعمه حق فرصت عفران
حرف حنظیا بکده ۱۰ آملین محموم افیون سنبل الطیب صمغ عربی جند بیدستر عاقرقرحا بکده ۳ اقاقیا
بوفارلقیون قطراسالیون بکده ۳ قصب الذریره دارشیشعان حب الغار عصاره لحیه التیس بکده
زراوند طویل ریوند چینی اسارون مما حبه روغن بلسان زرنب العتیق است یا چند ادویه وزن
عسل بسرشند تریاق برالامم از املای ظهیر الدین عماد الاسلام فارسی است کرد ابی البرکات که مرحوم نوشته و تصحیح
نموده که بخط مصنف مقابله کرده ام فلفل سفید و سیاه بزرالبنج افیون زعفران فرفیون سنبل الطیب حب بلسان
عاقرقرحا عسل سه وزن ادویه بعد از شش ماه استعمال نمایند و منافع آن و طریق استعمال آن در هر علتی بود
که در رشمشاد مذکور شد و در بعضی نسخه فلفل ابیض و سفید است و در این صورت میل به برودت میشود بالفلفل
میل بحرارت کالاکسیر مخلص اکبر که یونانی سوطیر و بالعربی مخلصه نامند جهت درد سر کهنه و نقرس و صرع و لقوه و سکته
و فالج و بیهالی که با نوبه و سرما باشد و عکوس صوت و سدد حشمی که از لقوه باشد سعوط نمایند و از انکال کنند جهت
خلقه و دندان و گزیدن هوام و درد شکم و پهلو و شرا سیف و مکرو احتباس بول و تنقیه مثانه نافع و جهت
نزله با ماء العسل بنوشند و در قی کردن خون با لب سنگ یا اسحبی الراعی و در درد معده و ریاح غلیظ والی
کرد ران تخم را زیانه جوشانیده باشند و در معده های صعب ریده و ورم ان بسدی بکرد و توحش سوداوی و
و درد سپرز با سکنجبین و طلای او در عصب صحیح است و حفظ ثقل بقدر یک نخود با طبیخ علیه درد شکم که از
سرد بوده باشد نافع است و اجزا او دران در حق توشته شد موافق تجربه است اوی است رسلیخه فقاح اذخر بکده
فقیه و نیم جند بیدستر فطراسالیون بکده ۱۰ ال و در بعضی نسخ ۲ آن تخم کرفس و دو قسط سالیوس آن قسط
المرداحبنی قراص ادر صو سویه سایه اسارون بکده عسل فلفل سفید ۲ ال دار فلفل ۲ ال افیون ۳ ال زعفران
حماما ازهر یک سه ال بقدر شربت یک م و در بعضی نسخه افیون ۱ ال دار فلفل ۲ ال سنبل ۲ ال و در بعضی نسخه
سنبل ۲ ال است قرص ارغموه اجزای او مذکور است و دارای تقدیر شش ال ترتیب داده با اختلاف در بعضی
داوزان قسط المر تواه فلفل سفید قرنفل بکده دو دانق مغز ۴ حبه دارچینی مصطکی زعفران بکده ۳ دانق
سنبل الطیب ارنج بکده آن و مصاف ۳ دانک حماما دارشیشعان قصب الذریره بکده دانق با شراب

باقلا هم طعام او در کنند **معجون ربع** از مجربات حکیم عماد الدین محمود که فرموده روز نوبه دو ساعت قبل از نوبت [illegible]
نانخواه شناوله بماید البته قدر نوبت قطع میشود و [illegible] حب بلوط حب جلقوزه قرنفل دارچینی شونیز مرصاف
سعد سایله یکدرم افیون [illegible] فلفل یکدرم بعسل بعد از جمیع سرشته **معجون ربع دیگر** منقول از محمد زکریا رازی که
فرموده که زیاده از چهار نوبت احتیاج نمی‌افتد و قدر شربت مثل معجون سابق است تریاک کهنه دانگ زعفران قسط
مر [illegible] سنبل الطیب جلقوزه [illegible] قسط [illegible] بعسل بوزن جمیع سرشته **نسخه دیگر** از مجربات است
که در قطع تب ربع بعد [illegible] وقت استعمال و قدر شربت مثل معجون سابق است [illegible] کندر مرمکی جند بیدستر
سعد سایله بزر البنج افیون بالسویه بعسل کف گرفته مثل جمیع سرشته **معجون اعظم** که اسود نیز خوانند و در کامل الصناعه
مسمی [illegible] جهت زحیر و اسهال مزمن [illegible] جند بیدستر افیون سعد سایله بزر البنج مرصاف [illegible]
زعفران کندر [illegible] بالسویه بعسل سرشته و در نسخه کامل حب رطب ارمنی تخم کرفس سنبل [illegible]
معجون قابض جهت اسهال [illegible] مجربست تخم حماض تخم ورد جبله مجموع را [illegible]
خشک [illegible] و عسل بالمناصفه وزن ادویه سرشته شربتی [illegible] **[illegible]**
او [illegible] که اغذیه نیز موافق باشد و تصرف [illegible] فراهم آورده و [illegible] و الحیوانیت که در هر
مزاجی هر معجون مقوی مؤثر باشد از الجمله معجون لولوشاد از اسرار الاطباء تالیف شمس الدین بن هلال اردبیلی
که [illegible] مقوی باه و دل و دماغ است و رنگ [illegible] نیکو کند و از [illegible] کننده او [illegible] از جماع و لعوق
ازان ایمن است از عرق الف و لرزش و نقصان منی و اعراض عصبانی و قدر شربت از [illegible]
[illegible] معتادین افیون زعفران [illegible] افیون بزر البنج و [illegible] کرده و لعاب
موافق کشته و قدر شربت [illegible] افیون [illegible] تا [illegible] خولنجان حب الثعلب بهمن سرخ
و سفید [illegible] تودری سرخ و سفید لسان العصافیر یکدرم [illegible] شقاقل [illegible]
مغز تخم خربزه مغز تخم خیار تخم کدو تخم [illegible] شلغم تخم [illegible] خشخاش سفید [illegible] تخم [illegible]
تخم [illegible] افیون [illegible] نارجیل مغز بادام مغز [illegible] الصنوبر [illegible]
حبة الخضرا مغز [illegible] سفید [illegible] دارچینی قرنفل سنبل الطیب [illegible] فلفل

جوز بوا [illegible] مشک عود عنبر اشهب [illegible] اکمه و نیم زنجبیل بوزیدان قسط شیرین مغز [illegible]
یکدرم با عسل سرشته مجرب و آزموده **معجون جوب چینی** از نسخه مرحوم حکیم عماد الدین محمود جهت تقویه معده و [illegible]
و جگر و کرده و مثانه و باقی اعضا و تقویه باه و فربهی بدن و غیره چوب چینی [illegible] مروارید [illegible]
افتیمون سنبل یکدرم [illegible] مصطکی عود قماری [illegible] اعرابی اسارون یکدرم [illegible] [illegible]
مختوم [illegible] صندل سفید [illegible] سرخ [illegible] سیاه [illegible] دارچینی قرنفل زنجبیل یکدرم جوز بوا
[illegible] یکدرم [illegible] زرنباد یکدرم [illegible] حب الثعلب [illegible] تخم جزر تخم شلغم تخم [illegible] بهمن [illegible]
خشک عربی یکدرم [illegible] بوزیدان [illegible] یکدرم [illegible] شقاقل [illegible] کبابه چینی [illegible] خولنجان قسط شیرین یکدرم [illegible] تودری
زرد و سرخ [illegible] سعد [illegible] ورق [illegible] سدس [illegible] گاوزبان [illegible] دواله یکدرم [illegible]
و صاف کنند و خشخاش سفید تخم خربزه تخم خیارین تخم کاسنی تخم خرفه یکدرم [illegible] در آب مطبوخ شیره گرفته
اضافه آب شیرین و انار شیرین و گلاب و قند و عسل کرده بقوام آورند مغز بادام مغز فندق مغز [illegible]
مانند مرهم کوفته در عسل حل کنند و ادویه را با آن سرشته و عنبر ورق [illegible] داخل کرده [illegible]
چوب چینی را جوشانیده آب [illegible] بقوام آورده [illegible] و لعاب [illegible]
معجون مبهی که جهت تولد [illegible] غالب باشد اول [illegible] و بعد از آن [illegible]
[illegible] از مباشرت [illegible] اجتناب کنند و از [illegible] باید بهمن سرخ و سفید مغز حلغوزه
فاقله کبار دارچینی یکدرم [illegible] مروارید [illegible] زنجبیل قرنفل نارجیل [illegible] قرنفل [illegible]
ان قرنفل [illegible] اگر [illegible] سیاه [illegible] کنند [illegible]
جوز بوا [illegible] زعفران [illegible] عسل سرشته بعد از چهل یوم استعمال نمایند **معجون مبهی** [illegible]
که لعاب مجرب است [illegible] غلیظه و [illegible] و قدر شربت [illegible] تخم تره تیزک یکدرم [illegible]
اگر نباشد ماهی روبیان [illegible] اعرابی [illegible] حب الثعلب زنجبیل فلفل مغز فندق و صنوبر کبار [illegible]
شقاقل تخم شلغم یکدرم [illegible] تخم انجره دارچینی نخود سفید مغز بادام [illegible] خشخاش سفید [illegible]
[illegible] **معجون مبهی از مؤلف تذکره** [illegible] است و [illegible] تقویه حرارت

غریزی و فربه کردن بدن و تولد خون صالح و اصلاح منی و رفع [illegible] جماع و ضعفان نخود سفید بوست [illegible]
[illegible] بزرگ تازه [illegible] خشک کرده [illegible] خشک سحق [illegible] تازه [illegible]
از هر یک [illegible] زنجبیل [illegible] دارچینی خولنجان [illegible] رطل [illegible] رطل [illegible] بقوام آورند و تخم
ترب و تخم جزر [illegible] تخم انجره [illegible] عاقرقرحا زنجبیل [illegible] اضافه نمایند و [illegible]
زعفران [illegible] در گلاب حل کرده بدان [illegible] کنند و [illegible] خواهند مغز گردکان [illegible]
نارجیل تخم شلغم [illegible] بهمن سفید و سرخ تخم [illegible] قسط شیرین افیون قرنفل فلفل سقنقور
و اگر نباشد [illegible] اعرابی و [illegible] ماهی روبیان یکدرم [illegible] تخم [illegible] یکدرم [illegible] اضافه [illegible]
قدر شربت [illegible] **معجون [illegible]** از تالیف [illegible] جلیل القدر و کثیر المنفعت است لعاب [illegible]
مبرودین و مرطوبین جهت رفع رطوبات و کل امراض بارده مثل فالج و نسیان و سکته و رعشه و ضیق النفس و [illegible]
زبان [illegible] و [illegible] و تحلیل ریاح و سدد و تقویه معده و جگر و امراض معده و رحم [illegible]
و جهت احتباس حیض و بول و نیکو کردن رنگ و [illegible] باه [illegible] لعاب مجرب [illegible] جوانان و صاحبان
مزاج حار [illegible] سکنجبین و شربت [illegible] و طلا کردن روغن [illegible] جهت رفع [illegible] و شقاق [illegible]
و قلع [illegible] جهت تهیج باه لعاب [illegible] و قوت [illegible] قدر شربت [illegible] کرمت
[illegible] و [illegible] اول [illegible] رطل [illegible] کوبیده با [illegible] رطل نیم شیر تازه بجوشانند تا شیر را جذب کند [illegible]
و نیم عسل بقوام آورده زنجبیل فلفل قرنفل دار فلفل دارچینی کبابه جوزبوا عاقرقرحا خولنجان یکدرم [illegible]
[illegible] روغن گل [illegible] و اگر [illegible] روغن [illegible] قبل از آنکه با عسل بجوشانند با روغن گاو [illegible]
روغن را در [illegible] بعد از آن با عسل بجوشانند **معجون مبهی** منقول از [illegible] در تقویه باه و تولید منی
لعاب [illegible] تخم تره تیزک تخم [illegible] مغز حلغوزه یکدرم زنجبیل شقاقل بوزیدان حب الثعلب یکدرم
[illegible] روغن نارجیل [illegible] ادویه را با روغن نارجیل چرب کرده با [illegible] قند معجون کنند
و اگر عسل و قند بالمناصفه باشد بهتر است قدر شربت [illegible] تخم [illegible]
معجون [illegible] المومنین که از تالیف [illegible] جهت تقویه باه و اشتهای طعام و [illegible]

ونفع میکند جهت سعال و نزله و سوء النفس و خفقان و غیره و امتلا و امعا [illegible] تجربه رسیده لسان الثور
حب الثعلب یکدرم [illegible] شقاقل [illegible] تخم جزر [illegible] نارجیل دارچینی حب صنوبر کبار یکدرم [illegible] جوزبوا کثیرا [illegible]
السوس الاسمانجونی یکدرم [illegible] ادویه را کوفته [illegible] پوست خشخاش را جوشانیده صاف کرده [illegible]
شیره [illegible] را [illegible] گرفته [illegible] با عسل و آب [illegible] شیرین [illegible] و [illegible]
بقوام آورند [illegible] سرشته [illegible] خشک [illegible] باشند و اگر خواهند [illegible] خشخاش [illegible]
[illegible] نبات [illegible] اضافه نمایند **معجون [illegible]** تالیف [illegible] مبهی و مشهی
و [illegible] و مقوی احشا و مفرح و جهت [illegible] نافع و در اوایل [illegible] مایل برطوبت و
موافق [illegible] جوزبوا [illegible] یکدرم [illegible] کوبیده [illegible] روغن بادام [illegible] زنجبیل [illegible] کوبیده
چرب نمایند دارچینی [illegible] لسان العصافیر یکدرم عود قماری قرنفل خولنجان بهمن سرخ و سفید انیسون [illegible]
حب الثعلب [illegible] شقاقل [illegible] اگر [illegible] باشد بهتر است کثیر [illegible] خشک یکدرم [illegible] عسل کف گرفته [illegible]
[illegible] **معجون قرص امفی** جهت تولد [illegible]
لعاب مجربست مبهی موافق [illegible] المزاج [illegible] و حافظ [illegible] و جهت امراض عصبانی و رقت منی و نیکو
کردن رنگ [illegible] و تقویه هاضمه [illegible] در رفع وحشت سوداوی [illegible] حب الثعلب دارچینی زنجبیل
یکدرم کبابه قرنفل دار فلفل یکدرم [illegible] مغز فندق مغز بادام [illegible] شیرین نارجیل [illegible] یکدرم [illegible]
[illegible] اشنه [illegible] اعرابی تخم کرفس تخم [illegible] تخم [illegible] تخم شلغم تخم خیار تخم
[illegible] تخم [illegible] بوزیدان [illegible] حلغوزه کبار و صغار تخم ترب خولنجان [illegible] تودری سرخ و سفید
تخم [illegible] حب القلقل حبة الخضرا [illegible] نوع [illegible] فلفل لسان العصافیر [illegible]
انیسون [illegible] عاقرقرحا یکدرم عنبر اشهب [illegible] زعفران [illegible] ورق نقره [illegible]
ورق طلا [illegible] قرص [illegible] ادویه [illegible] عسل کف گرفته [illegible] ادویه سرشته **فصل [illegible] در [illegible]**
[illegible] عبارتست از [illegible] که مشتمل باشد بر [illegible] نفس که عبارت از روح حیوانی [illegible]
الات [illegible] ادراک [illegible] نفس [illegible] و هر چند الات قوی باشد و از [illegible] بعید و [illegible]

صبح باعث ادراک خبر میکرده و این تفریح لیس هر یکی از قوتها بانواده می شود مثل شنیدن نغمهای ملایم طبع
از قوه سامعه و مجموعه و تر سیل از دواج مثبته و هرچه نفس را از اشتغال خارجه باز داشته مشغول عالم تجرد
خود و ادراک کمالات کرداند مفرح حقیقت و هرچه باعث ادراک لذات خارجی و محسوس بحسب تفاوت کی
هر یک از قوتها کرده مفرح مجازی و در ان هرچند اسباب مجتمع باشد تفریح بیشتر خواهد بود مثل جمیع صحت مزاج
و عدم اختلاط در هر جزئی باشد سامعه ملایمات قوه سمع و دیدن مقبول باصره و شامیدن لذیذ ذایقه
و بوئیدن ملایمات شامه و احساس کیفیات معتدل لامسه و ادراک صور جزئیه ملایمه حس مشترک و خیال
و دریافت معانی جزئیه موافقه وهم و ترکیب مشار متخیله در ان و حفظ معانی جزئیه مانوس حافظه و مجموع قوتهای
باعثه و محرکه دو قوتهای غاذیه و مولده و لیس تفریح مفرحات وجود امور مذکوره مشروط و بحسب تفاوت آنها
تقویه قوتهای مذکور متفاوت لهذا مفرحات متعدده ترکیب یافته **معجون یا مفرح شیخ الرئیس ابو علی** که در ادویه قلبیه
ذکر کرده و فی الواقع ترکیب بسیار شریف است و مکرر حقیر مع الدرحوم تجربه نموده و با اندک تصرفی در زیادتی
و کمی هوافق جمیع امزجه است جهة توحش سوداوی و انواع مالیخولیا و تفریح و نشاط و تقویه اعضای رئیسه
و جهة ما هیتین و اکثر امراض معده و خفقان نهایت نفع دارد و مجربست استعمال میتوان کرد و دوا ریدکه با
لسد بکله آم و نیم ابریشم مقرض سرطان محرق نهری از هر کدام باشد یکدانگ سخاله طلا و دانگ انقره
۵م یاقوت ۱م تخم فرنجمشک تخم بادروج تخم بادرنجبویه برگ بادرنجبویه یکدرم ۳م بهمن سرخ و سفید عود هندی
جوارمنی مسول لاجورد مغسول مصطکی سلیخه دارچینی زعفران اصل فاقله کبار بسباسه یکدانگ افیون
آن دنیم اسطوخودوس ۳م صندل ال هاکر نباشد زرنباد عوض آن کنند بقدر ۳ آن درونج رومی تاخم کاسنی
۵م تخم خیار بهم زرنیمن آم کلرح ۳م مشک ۲ آن کافور آن عنبر آن سنبل سانج یکدرم ۳م ابن ادویه را بعسل
مصفی و گاه قرص کنند جهة معتدل المزاج قرصی آن و گاهی با عسل ترکیب کنند و هر نوع که سازند جهة معتدل المزاج
تغییر ندهند و اگر خواهند بعد از تخمیر و آمتزاج استعمال نمایند در اوه آن افیون ده آن جند بیدستر در دو نیم
سوده داخل معجون نمایند و این زمان النیه بعد از شش ماه استعمال نمایند و غرض از ادخال افیون حفظ مزاج
و ترکیب است و ادخال جند جهة اصلاح افیونست که مرکب بعد از ادخال افیون را معتدل خود باشد و اگر کسی را

سوء مزاج حار غالب باشد چنانچه که زعفران و مشک این ترکیب را نیم آن کنند و افیون کم کرده مثل ۳ام
سماکی ترش قسط آم شلاهتره آن و نیم کنند و در این ترکیب آم کل سرخ ۵ ۳م تخم خرفه ۳م طباشیر ۳م
تخم کاهو ۳م صندل ۵ آن فل سازند و باقی ادویه بحال خود بگذارند و بدستور یا قرص سازند یا معجون نمایند
و اگر کسی را سوء مزاج بارد غالب باشد و لیس باشد که در این ادویه فستق بوا که ان بسیار است ۳ فستق ارشوی
و عود بلسان و درخیل و فلفل ۳م جند بیدستر ۳ آن و وزن کافور نصف آن کنند و اگر صاحب مزاج حار
بکثرت این ترکیب با آن طباشیر و رب سیب بخورد و صاحب مزاج بارد شربتی از ان با طبوخی جند
بخورد کافی باشد و احتیاج بتغییر و تبدیل اصل این نسخه نیست مرحوم حکیم محمد باقر میگوید که من بعضی
از ملوک را علاج کرده ام در مرض مالیخولیا که منجر بجانیا شده بود با این معجون و در نسخه معتدل این
آن یاقوت رمانی اضافه کرده ام نفع عظیم مشاهده شد **مفرح حار** جهة خفقان و مالیخولیا و وحشت و تقویه
معده و اشتها و هضم طعام با منفعتی و موی را سیاه دارد و رنگ رخسار نیکو گرداند بادرنجبویه قشور
اترج قرنفل قرفه زعفران مصطکی جوزبوا قاقله کبار زرنباد مشک سنبل بهمنان زرنباد درونج تخم بادروج
تخم فرنجمشک بالسو یکدرم ۳م زد مشک و عنبر نصف جزو هلیله کابلی ۲۰ عدد آمله ۳۰ عدد در اول در آب
سه رطل بجوشانند تا یک رطل بماند بعد از آن صاف نموده یک رطل عسل بریزند و بجوشانند تا آب بسوزد و عسل
بماند و بعد از آن عسل را با سه برابر ادویه کرده سرشته شربت آم تا ۲ آم و این نسخه انفع از نوشدارو است جهة
مبرودین و مرطوبین **مفرح بارد که مسمی بمفرح سیب است** از تالیف حقیر جهة سدر و دوار و منع بخارات
مجربست ۱۰ آن آمله مقشر زرشک بیدانه فوفل صندل سفید طباشیر گل ارمنی بادرنجبویه پوست پسته
پوست ترنج یکدرم ۳ کشنیز خشک تخم خرفه گل گاوزبان یکدرم ۵ با تا ۳ شربت سیب جوشانند شربتی ۳ آن
و طلای محلول و نقره محلول و فادزهر معدنی یکدانگ عنبر نیم آن در بعضی مزاج اضافه میشود **مفرح بارد** از ادویه
قلبیه شیخ الرئیس و حقیر مکرر تجربه نموده جهة محرورین نهایت نافع بهمه جهة بهتر از دواءالمسک بارد و یاقوت
و جهة ما هیتین و دق و خفقان حاره و رفع بخار سوداوی و جهة نهایت موثرات تخم کاهو تخم خرفه مقشر
تخم کدو مقشر تخم خیار مقشر یکدرم ۳ آن تخم خرفه ۳ آن لولو لسد کهربا سرطان نهری محرق ابریشم مقرض یکدانگ آن

صندل سفید ۳ آن عود هندی بهمن سرخ زرنباد بهمن ابیض یکدانگ آن عود و دانگ سنبل طباشیر یکدرم ۳ آن گل سرخ ۵ آن
کافور آن مشک دانگ عنبر ۲ دانگ لسان الثور ۳ آن و نیم رب کیورا آن و اگر یاقوت شود ۲ آن حب الرمان دو دانگ
۲ آن صندل سرخ کنند و ادویه را کوفته قرص سازند و یا معجون نمایند رب سیب و بادرنجبویه بالسویه بقدر احتیاج دو
معجون لوالیاحث **معجون سوسنبری** از حکمای فرس مفرح و مقوی و مساوی حیاة و با ارواح و دو ما
مطلقا از ضرر او در هر وقت و اعاده میکند قوای حافظه را و داروی که بنقصان یا فته باشد بمرض یا جهل
یا از سم یا غیر آنها و جهة خفقان و عشر و استسقا و یرقان و سوء هضم و در انتفاخ بدن نافع و ساکن میکند
درد نقرس و مفاصل را و معتدلست و بعضی میگویند گرم است در اول و یا فتیم در او ضرر جزئی در خاد صد نخ
بهمن سرخ و سفید و بادرنجبویه یکدرم ۲ آن فرنجمشک ۳ آن وج عود قماری یکدرم ۵ آن نعنع خشک سیسنبر دارچینی
کلنجبد مقشر جوزبوا نقره محلول کهربا زعفران یکدرم ۲ آن بسباسه یاقوت یکدانگ آن بعد از سحق بلیغ ادویه عرق بیدمشک
در هشتاد آن دیمی جلاب گلاب ۶ آن و عرق بید مشک و آب مرزنجوش و آب سیب و آب گاوزبان یکدرم
۶ آن در بهار کشیده بخیسانند و در زمستان ده بعد از شش روز یک ساعت آن عسل کف گرفته کرده ۳ رطل
بوزن در آرند و بعد از آن دولت و بیست مثقال شیره تازه انگور را علاج نهند و بدستور با عسل
که ۲۵ آن باشد و روغن بنفشه بادام بجوشانند تا منعقد گردد و بعد از آن از سر آتش بردارند و ادویه را
اضافه نموده و باز در آتش گذاشته اندکی بجوشانند و کشت در پاتیل بگذارند و اگر روز دیگر حاجت
نمایند گرانی با ادویه باز بگذارند با آتش نرمی که بجوشش نیاید بخار بر طرف شود الحال ادویه معلی را
که نقره و کهربا و یاقوت است اضافه کنند و شیخ مولف نسخه میفرماید که اگر یادزهر معدنی باشد ۲ آن و اگر جوا
باشد ۱۲ قیراط در گلاب حل نموده تصفیه نمایند آم اودرش و کیفیته را بر سیاهی بکمین حفظ کنند و
با وجود سلامت حس و صحت ادراک فهد شربتش ۲ آن است قوتش تا بیست سال باقیست جهة حفظ منخر
ماشستان او بنمایند و جهة قوت باه شیرمی و جهة سموم با لب بار زیانه و جهة خفقان با عرق گاوزبان **مفرح**
معجون جالینوس معروف بطوما لاحس یعنی جابر القلب جهة خفقان حار و سعود انحره بدماغ و سدر و
و دوار و صرع و شقیقه و مالیخولیا و حمی و تشنگی و قطع خون و نکات سموم نافع سردات در جه

سیم و خشک است در اول اجزا در شیر یک یقه حیف شده در گلاب سه روز گل گاوزبان تخم خرفه یکدرم ۲ آن
صندل سفید و زرد و سرخ پوست بیخ رازیانه سنبل الطیب یکدرم ۱۰ آن بهمن سفید دارچینی کشنیز خشک
طباشیر پوست نارنج ابریشم مقرض کهربا یکدرم ۵ آن مرجان مروارید یکدرم ۳ آن طلای محلول نقره محلول
زهر دیا قوت یکدرم ۲ آن با شربت سیب یکوزن اینها و شربت ریباس و شربت انار یکوزن ترکیب کنند
مفرح اعظم معتدلست و بهترین مفرحات موافق در عمل جمیع امزجه و شکننده تندی خون و اعراض جمیع
اخلاط فاسده و صاف کننده خون و مقوی حواس و اعضای بصر و غیره و زیاد کننده فهم و حفظ و رطوبت
سکینه اعیا و کسالت و بلادت و توحش را و نفع را تخییل مبرد و مقوی اشتها و باه و دافع اقسام کرم و خفقان
و مالیخولیا و وسواس و برسام و دفاتر عجیب الفعل و جلیل القدر است و چون اضافه کنند یاقوت و غیره احجار را
نامیده میشود معجون یاقوت مخلص از وبا و طاعون و اینها میان و طلا نمودن او با روغن بنفشه
ایمن میسازد از وبا و طاعون حقیر مکرر تجربه نموده در جمیع مراتب موافق اکثر امزجه و قریب الاعتدالست
و جهة رفع صرع و جنون و ضعف دل و توحش نهایت مجرب است و مهیج باه و مقوی اوقات و حافظ صحت و بهترین مفرحات
شاهتره بادرنجبویه گل گاوزبان تنبول یکدرم ۱۰ آن بهمن سرخ و سفید یکدرم ۵ آن لاجورد غیر مغسول طباشیر
گل مختوم و حقیر بدل آن گل که از داغستان میاورند و مشهور است کرده و اثرش قوی تر از گل مختوم
مشاهده نموده زعفران درونج زرنب زرنباد یکدرم ۳ آن هلیله کابلی ابریشم مقرض صندل سفید قرنفل
برگ پسته یکدرم ۲ آن مرجان مروارید کهربا یکدانگ آن دانه هیل آن عود خام آن ورق طلا ورق نقره یاقوت
یکدرم ۲ آن و حقیر بدون طلا و نقره استعمال نموده ادویه را کوفته و بیخته شکر سفید صد و پنجاه آن با آب بادرنجبویه
و شربت ریباس و آب سیب شیرین و گلاب و آب انار میخوش و آب ترشی ترنج و اگر نباشد آب لیمو
و آب زرشک یکدرم ۳۳ آن بقوام آورده سرشته قدر شربت از آن تا ۲ آن قوتش تا ۱۲ سال باقیست
مفرح ملوکی از کتاب شیخ جهة تلطیف اخلاط و انتعاش ارواح و بسط نفس و تقویه دل
نافع و گرم و خشک است در سیم و قوتش تا بیست سال باقیست قدر شربتش تا ۲ آن با ماءالورد و با آب
ریباس قاقله صغار و کبار یکدرم ۲ آن زرنب زرنباد درونج قرنفل عود ماهوداه نارمشک سلیخه اسارون

کمده کمی سنبل سانج ماما رازیانج دارفلفل مکده آل مروارید درشت ناسفته یاقوت سرخ ورق طلا مکده ق آل
زعفران آل مصطکی آل ورق نقره نیم آل فلفل ابیض نیم آل بهم آب کلاب حل کنند و ... روغن شیرین و عسل
بالای آتش گذاشته مثل دعوق دارچینی تمام در آن بجوش نشیند نماید پس از آتش گرفته با ادویه بر سرشند
مفرح مسهل الوجود جهت رفع خفقان و دهشت و سقوط قوی و صداع مزمن و امراض جگر و توحش و
تنهای عفنی نافع و درین مفرح سرور و تزکیه بسیار است و جوان را صاف میکند و کسل و بلادت را
زایل میکند و قوتش تا یکسال باقیست و شربتش یکوقیه از شربت شیرین ده رطل که در او اطفای ابریشم
و با طلا و نقره کنند ... شنوند نقل افتیمون لسان فلفل کبار صندل سرخ مکده مال کوفته و در آن
بسته ماهی تمام ابریشم خام و بکذارند در آن تا ده روز پس بجوشانند تا بر نصف باز پس صاف نمود
با شکر و شکر و مثل او اسباب بقوام آورند و اضافه کنند بر او اسباب تخم ریحان و تخم بادرنجبویه مکده ۱۰ ام
و از آتش بردارند مفرح ابریشم جهت رفع اخلاط سوداوی و بلغم لزج و تفتیح سده و تنقیه دماغ از ابخره
و تقویت حواس و زیادتی سرور و نشاط بالذات و بالعرض و تحلیل ریاح غلیظه و زیادتی هضم نافع است
و کرم است در اول و در رطوبت معتدل و قوتش تا یکسال باقیست و شربتش تا ام افتیمون اسطوخودوس
لسان سلیخه اسارون قرنفل مکده آل زرنباد درونج مروارید درشت کهربا مرجان بهمن سرخ
و سفید سانج سنبل قاقله کبار زرنباد جند مکده ۳ ام عود محرق ام زنجبیل دارفلفل مشک مکدام با عسل
کف گرفته بر سرشند و هر گونه اجزای این مفرح را بغیر از جدوار درون مفرح مسهل الوجود دانی تا سرشته
بازیادتی فادزهر معدنی و عنبر اشهب و ورق طلا و نقره و در آثار سعید سانه نمود است و در رفع
اقسام مالیخولیا بشرط مداومت مجرب است و تخلف نمیکند مفرح حار کثیر النفع جهت امراض بارده و قسمش
که باشد و جهت جنون و وسواس و تقویت اعضای رئیسه و تفتیح سدد بغایت نافع است کرم در سیم
و خشک در دوم و قوتش تا دو سال باقیست و شربتش تا آل اشتر العفار الطیب تا دو شک فر محک
بالسویه قرنفه قرنفل دارچینی سنبل الطیب مکده مثل بصنا خرا مصطکی زعفران مکده وزن ربع اجزا
با عسل بر سرشند مفرح زمردی بارد از اخراج جگر حبا از حرارت و منع بخار سوداوی و تعدیل مزاج جگر

دعضای رئیسه و نزلات حاره بغایت نافع است و اطعم که بکلاب پرورده باشند خشخاش سفید تخم خرفه کشنیز خشک مکده
۴۰ آل مغز تخم هندوانه مغز تخم خیار مغز تخم کدو گل مختوم یاد ... ابریشم مقرض محرق هر یک بستین یوسف کاو
گل کاوزبان فادزهر صندل طباشیر مکده آل عصاره زرشک تخم کاهو مقشر تسته گل سرخ کهربا مکده
کبود ۱۰ آل زمرد ورق نقره مکده ۲ آل ... کافور مکده نیم آل عنبر آل با شربت ریحان و شربت سیب
سیب و امثال آن بر سرشند و در بعضی از نسخه مروارید کهربا مرجان مکده ۳ آل ورق طلا و عنبر ۲ آل اضافه نموده
مفرح بارد جهت اصلاح امراض حاره و تنقیه ابخره و تعدیل مزاج جگر و گرده در سیم سرد و قوتش
تا دو سال باقیست و شربتش تا ۲ آل خشخاش سفید کشنیز خشک تخم خرفه مکده ۳ آل طباشیر گل مختوم گل
سرخ لسان الثور مکده آل و نیم عصاره زرشک آل با عسل کابلی بر سرشند باب دوم در اقسام حبوب
و آن با ز اخراج فضلات و منقسم بانقسام معاجین است و مسهلها و را آنها در سه ماه قوت باقیست
و بعد از آن ضعیف میشود و مبهی و مقوی آن که مشتمل باشد بر بکیار و ذوالخاصیه باشد تا یکسال وافیست
و از آنها ۲ سال و آنچه مشتمل بر ادویه کبار نباشد بعد از یکماه ضعیف میشود حب ... مسهل و سریع الاثر است
جهت تحلیل ریاح و تقویت معده و رفع قولنج و درد معده که از رطوبت احتباس ... باشد و نفاخ مجرب است
بکید و شش کیار اسهال میکند مصطکی زنجبیل قرنفل دارچینی فلفل زرشک مکده آل ... بکیاره شحم حنظل
مقوی تام شکر طبرزد دو ام حب ریوند جهت استسقای زقی که با حرارت باشد ریوند عصاره غافت
تخم کاسنی غاریقون مازریون ... ام و نیم حب الذهب و این جوهر بوده اجب الصبر از ترکیب رئیس
الفضلا حسین بن عبدالله بن سینا جهت حفظ صحت و تنقیه اخلاط ثقیله از سر و بدن و تفتیح سده و حبس
البول و درد پهلو و پشت یا و تندی باصره و هضم طعام و ادرار و بکارها و بالجمله مداومت آن
مستغنیست از جمیع ادویه و قدر شربتش تا ۲ آل صبر ۲ ام هلیله کابلی ۱۰ ام گل سرخ ۵ ام سقمونیا
زعفران مصطکی کتیرا اسفید از هر یک ۳ ام عنبر ورق طلا مکده ۳ قیراط مرجان یاقوت سرخ مروارید
مکده ۳ قیراط مولف تذکره جهت بلغمین و اصحاب ریاح عود و سنبل الطیب اسارون از هر یک ۱ ام زیاده
نموده جهت مفاصل و عرق النسا مثل ابها غاریقون الشحا از روت نافع فرها سورنجان از هر یک ۳ ام

وجهت ضعف دماغ اصل السوس هلیله زرد مقشر از هر یک ۴ ام و جهت بخار مرزنگوش و کشنیز از هر یک ۳ ام و جهت ضعف جگر
طباشیر بدل مرزنگوش و کشنیز و جهت سودا با اصل السوس لاجورد یا حجر الارمنی نیم کرم کرده ادویه را کوفته با کلاب
و عرق بید و کرفس و رازیانج حب سازند قوتش تا دو سال باقیست حب الایارج منسوب بابن ماسویه جهت تمام
امراض دماغ خصوصا علتهای تنقیه دماغ کند و تندی باصره بخراید ایارج فیقرا ۳ ام هلیله زرد ۵ ام زبد
تمام افتیمون ملح هندی مکده ۲ ام و نیم غاریقون ۲ ام شحم الحنظل ام و در ضعف ادمغه سقمونیا بقدر حاجت
اضافه نمایند قوتش تا ۲ سال باقیست و شربتش تا آل حب اسطوخودوس منقی اخلاط بارده است جهت
تنقیه اخلاط و حفظ صحت و رفع وسواس و امراض سوداویه و خفقان و ضعف معده و کرده نافع صبر ۵ ام
سفایج افتیمون مکده ۴ آل سقمونیا غاریقون شحم حنظل مکده ۳ آل حب النیل زعفران حب السلاطین ملح هندی
اسارون ربع عصاره افسنتین عود مصطکی زنجبیل دارچینی مکده آل و بعضی وقت ابرنج
اضافه میکنند و در بعضی نسخ هلیله و زنجبیل زیاده کرده اند حب النفط منسوب بجالینوس و او قوی العمل
و نافع جهت امراض بارده مثل فالج و لقوه و بادها و نقرس و قولنج و امراض معده و عرق النسا و مفاصل
و قوتش تا دو سال باقیست و شربتش ۳ ام و رازی نقل کرده که مضر جگر است و مصلحش آب ادویه و اسحق
نقل کرده که تفتیح آن اسهال میکند و مولف تذکره برانست که ابن اصحاب انا دل و مصلح او کتیرا و
ما العناب است صبر ۲ ام هلیله اصفر تخم حرمل افتیمون صمغ سداب اگر یافت نشود دو چند آن تخم
حاد شیر مقل ازرق سکنجبین شحم حنظل جند بیدستر انزروت مکده ۲۰ ام و در بعضی نسخه تربد و عود
اصل السوس مکدام کرده اند اگر افراط بلغم باشد تربد کرده و همچنین اگر سودا زیاد باشد افتیمون را
داخل نماید اگر حلتیت در حب الغار اضافه کنند در صورتیکه مریض بارد باشد جایز است ادویه را
با نفط سفید حب سازند اگر شیطرج و قاقله و بوزیدان و سورنجان و ایارج مکده ۵ ام داخل نمایند
جهت اوجاع بارده خصوص نقرس نفع عظیم خواهد بود حب السعال از صاحب تذکره است و مجرب دانسته
که در زمان کهنه از تخم کدو و تخم خیار بن تخم خشخاش مکده یکجزو دانه مستی صمغ عربی کتیرا رب السوس
زعفران تخم خرفه بادام شیرین بادام تلخ فستق صنوبر افیون زرکان مکده نصف جزو حب سازند

پس اگر شش و سینه قرحه باشد با بیاض فر کنند تربد ۳ جزو حب ... فاده جزو نیم رسیاه دانان
دو جزو و اگر با او تبی باشد گل ارمنی و گل مختوم از هر یک سه جزو و همه را با شیر پستان دو شکر سیاب تخم
و بزرقطونا و ریحان و روغن بنفشه حبها سازند و اگر بعصاره و کرنب مجرب ... سازند و شیاف بیسن طبیع
و صاف کردن باو لعاب بغلغ خاصه جهت حب کرمانی جهت امراضی که موریه و مثل جذام و داء الثعلب و داء الفیل
و داء الحیه و اخراج فضول غلیظه و قوتش تا ۱۰ سال ... کرم در دوم و خشک در اول و شربتش
تا آل است تا بحب کرم و مضر جگر و مصلحش انیسون و مضر گرده و مصلح او کثیرا تربد ۱۰ آل صبر ۳ آل افتیمون
۵ آل سفایج انزروت مکده آل حضض ... شحم حنظل سقمونیا مکدام ... سازند
حب الحیات المطول ... مثل ... آل ...
باب کرم حب قوقایا جهت تنقیه دماغ و امراض بارده ... قوقایا ...
در سطر ... حب ... صبر افسنتین مصطکی
غاریقون ... شحم حنظل ... نیم جزو ... شحم حنظل سقمونیا
هلیله زرد اسطوخودوس ... حب ... حب منتن جهت فالج و رعشه
و لقوه و امراض بلغمی بغایت نافع است ایارج فیقرا آل شحم حنظل قطور یون دقیق عصاره قثاء الحمار جند
جند بیدستر فلفل حلتیت سکبینج جاوشیر شیطرج خردل مکده آل جمیع ادویه را باب سداب حل کرده حبها سازند
و ۳ آل و نیم قدر شربت حب افتیمون جهت اخراج سوداء اکثر که در شربت مطبوخ نمایند افتیمون ۲ آل
سفایج غاریقون مکده ۱۰ آل حجر ارمنی سود نمک هندی مکده آل اسطوخودوس ۲ آل ایارج ۱۰ آل قدر شربت
۲ آل حب الشبیار این حب بشیار از آن جهت نامند که وقت استراحت شب است جهت تنقیه سر و دل
از سودائی که متولد از بلغم باشد تربد افتیمون غاریقون اسطوخودوس هلیله کابلی کوفته قوام کرده
عود هندی نیم جزو شربت از آن ۲ ام حب الشبیار نوع دیگر جهت تنقیه دماغ و قلب از سودائی که متولد
از صفرا باشد تربد افتیمون سنا مکی شاهتره مکده یکجزو و نیم عود هندی نیم جزو و شربت از آن ۲ ام هلیله زرد
یکجزو و ثلث صبر دو جزو و دو ثلث جزو گل سرخ مثل او مصطکی یکجزو و ثلث با آب سبب حبها سازند شربتش

تا ۴ م حب الشهید نوع دیگر جهت تقویه دل و دماغ از سوداء [illegible] هلیله کابلی افتیمون
مکدم و فیقرا یکجزو و نیم اسطوخودوس دو ثلث جزو شحم حنظل یکجزو خربق اسود ربع جزو مصطکی ثلث جزو
یکجزو و جوارشنی معتدل ثلث جزو [illegible] شربتش ۲ تا ۳ م با آب حب
جهت [illegible] مجرب [illegible] زرد و مرجان سوخته تخم خرفه
غاریقون ملح هندی با عرق [illegible] شربتش [illegible] و از مجربات [illegible] العمل و مثال
ان بنوشند [illegible] حب المقل از مجربات والد مرحوم حقیر جهت صاحب بواسیر
که از اعتقال طبیعت آزار داشته باشد مجربست [illegible] هلیله زرد و هلیله سیاه و پوست
هلیله کابلی پوست بلیلج [illegible] مکدم جزو مقل ازرق [illegible] و مقل را [illegible] کرده در آب گندنای
تا شسته [illegible] بکوبند که [illegible] بهم شود و ادویه را در ان [illegible]
[illegible] زنند و هر روز در خلاء معده [illegible] عدد تا یازده عدد فرو برند و از [illegible]
کنند حب النافع از تالیفات والد مرحوم جهت کسی که [illegible]
[illegible] حب النیل [illegible] فیقرا شحم
حنظل شیطرج [illegible] عاقرقرحا دار فلفل [illegible]
[illegible]
شربتش [illegible] حب القاویه الکبیر الصغیر جهت [illegible] سوداء و بلغم متولد [illegible]
وغشی [illegible] حب البلسان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حب الشیطرج
جهت [illegible] فالج و لقوه [illegible]

مکد

مکدم وار فلفل فلفل عاقرقرحا مکدام شیطرج هندی ملح هندی ربع مکدم ۲ م فانید ۴ م [illegible]
شربتش ۲ م و نیم تا ۳ م با آب گرم حب الایارج هلیله کابلی افتیمون مکدم ۴ م عصاره غافت عصاره افسنتین
مکدم ۲ م صبر [illegible] حبها [illegible] شربتش [illegible]
حب الحلتیت [illegible] هلیله اصفر [illegible] غافت [illegible] با آب حبها سازند
شربتش ۴ م با آب گرم حب الشفا جهت اسهال صفرا مخلوط به بلغم و زرد آب صبر ۲۲ م [illegible] افتیمون
سقمونیا ۳ م سنبل [illegible] مصطکی مکدم زعفران ۳ م غاریقون [illegible] با آب حبها ساخته [illegible]
۳ م با آب گرم حب السکبینج از جالینوس جهت امراض بارده و استسقا و قولنج و لقوه و فالج و [illegible]
[illegible] زنجبیل دارچینی [illegible] مقل [illegible] فلفل اسارون مکدم ۳ [illegible] کرفس [illegible]
شیطرج حب البلسان مکدم [illegible] مصطکی [illegible] غاریقون [illegible] شکر طبرزد [illegible] صبر سقوطری [illegible]
غاریقون و مقل [illegible] مخلوط ساخته حبها ساخته
شربتش [illegible] با آب گرم وقت خواب [illegible] استعمال [illegible] حب نیر [illegible]
نیز گویند از معالجات [illegible] جهت تنقیه معده از رطوبات و تقویه ان و چون تناول کنند بعد از طعام
هر روز یکبار از رطوبات [illegible] اخراج [illegible] معده را ضعیف [illegible] افسنتین
اسود [illegible] مصطکی [illegible] صبر سقوطری [illegible] خمیر نوده حبها سازند [illegible]
یکدانگ [illegible] حب الدیدان الطوال و حب القرع [illegible] فلفل ابیض [illegible] کابلی [illegible]
ملح هندی مکدم [illegible] شربتش [illegible] با آب [illegible]
حب [illegible] مجرب حقیر [illegible] افتیمون [illegible] لاجورد مغسول غاریقون [illegible] سقمونیا
قرنفل [illegible] شیرین [illegible] شربتش [illegible] حب [illegible] حقیر [illegible]
موثر یافته [illegible] رازی [illegible] ساعت [illegible] دفع [illegible]
[illegible] کابلی [illegible] حب [illegible] اطلاق [illegible] مجموع
صبر سقوطری هلیله اصفر سورنجان مکدم حبها سازند حب [illegible] جهت حمیات [illegible] صفرا [illegible]

تا هفت منقول از حاوی کبیر عصاره غافت عصاره افسنتین مصطکی هلیله زرد [illegible]
صبر ۳ جزو سقمونیا دو ثلث جزو شربتش ۱ م و نیم تا ۲ م با آب مطبوخ شاهتره [illegible] حب لاجورد
جهت اسهال صفرا غلیظ و سودا و بلغم از مخترعات حقیر است لاجورد مغسول مصطکی [illegible] پوست هلیله
[illegible] پوست هلیله کابلی غاریقون [illegible] ترید [illegible] صبر [illegible] اسطوخودوس عود قماری [illegible]
[illegible] افتیمون کثیرا [illegible] حب [illegible] حب المیبال منقول از [illegible] جهت
اخراج بلغم و صفرا [illegible] رطوبات غلیظه [illegible]
حب السلاطین [illegible]
[illegible]
حل کرده [illegible] حب قرص افعی جهت تقویه باه جهت خصیه الثعلب [illegible]
[illegible] قرص افعی زنجبیل [illegible] با گلاب حب سازند حب نشاط جهت [illegible]
[illegible] قوه هاضمه [illegible]
کثیرا افیون صمغ عربی رب السوس [illegible] حب الحلب مروارید [illegible]
[illegible] حب زله از مرحوم حکیم محمد باقر قمی زعفران بزر البنج افیون
صمغ عربی تخم [illegible] لفاح رب السوس [illegible] حب معدار از تالیفات مرحوم ابوی [illegible]
[illegible] زعفران [illegible]
[illegible]
ضعیف [illegible] حب معدار [illegible] باه [illegible] نافع
[illegible] زعفران
[illegible] حب ظالی [illegible] ضیق النفس
[illegible] افیون [illegible]
[illegible] حب السعال [illegible]

درطوبه

در طوبه باشد مجربست منقول از معالجات [illegible] مکدم افیون ربع [illegible] حبها سازند
بقدر یکدانگ حب السعال از تالیفات مرحوم ابوی [illegible] مجربست تخم [illegible] رب السوس
[illegible] حب [illegible]
حب [illegible] هلیله [illegible]
یکجزو [illegible] حب ساخته [illegible] استعمال کنند [illegible]
[illegible] حب [illegible] هلیله هندی [illegible]
محرق مکدم ۲ م و نیم مقل ازرق [illegible] ادویه [illegible]
[illegible] حبها سازند شربتش [illegible] حب السعوط منقول از کامل
الصناعه جهت فالج و لقوه و درد سر که از بلغم باشد [illegible] صبر [illegible] مکدام [illegible] افیون
[illegible] زعفران [illegible] حبها ساخته [illegible]
[illegible] سعوط نمایند [illegible] حب تطییب النکهه [illegible]
قرنفل دارچینی خولنجان مکدم [illegible] مشک [illegible] با گلاب حبها سازند در دهان
نگاه دارند [illegible] معده از فضول عفنه [illegible] مخلوط سازند [illegible]
ایارج فیقرا [illegible] کافور [illegible] حب زیبق جهت [illegible]
انزال [illegible] منقول از خط مرحوم حکیم محمد باقر زیبق [illegible]
سازند [illegible] ملح هندی [illegible]
مسحوق [illegible]
[illegible]
در وسط [illegible] ریسمان [illegible]
پس [illegible] روغن [illegible] وقت احتیاج در دهان نگاه دارند [illegible]
او بیرون [illegible] اراده انزال داشته باشد از دهان بیرون آورد حب دیگر

کراساک منی بقوة تمام کند و قوی الشاء و سکر و سموم و شهی و حضیر و در المورنجره و سمی ساخته و مجربست
ذهب صد دانه بیخ سنو کران ۳ ال بزر البنج ۳ ال کوفته و زرد را با بها مخلوط ساخته در صدو بنجاه آل ایکلیجه
تا انکه آب را تمامه جذب کند و در وقت حاجت بقدر حبه استعمال نمایند و اگر کیفیت اورا قوی تر خواهند بارنگ
سنیرازی که ورق الخیال است بجوشانند **حب جبل** جهت درد و سر مزمن و ضعف معده و جگر نافع و قاطع
اعاده افیون شیا تور و سیاه زنجبیل یونجینی هیچ بقدر نخودی ساازند ازیکی تا دو هر عدد بقدر مزاج
هرکس میتوان خورد **حب عنبر** مخترع حضیر جهت نعوظ مجربست بعد ازشش ساعت نعوظ می اورد
تا ده دوازده ساعت و چون اب سرد خورد اکول شود نعوظ بر طرف شود و چون در دهان نگاه دارند
در عرض یک ساعت روز آب میشود و دهان را بسیار معطر میسازد و بسیار خوش مزه است و جمعی کثیر
از اطبا جهت نواب خاقان خلد آشیان صاحبقرانی جهت این امر حبها ترتیب نموده هر یک بعضی نمود
بعضی زود آب میشد و بعضی بانکه دیر فنی نرم میشد و بعضی بد مزه بود و این حب از غالب مستحسن طبع
شده و فی الواقع بسیار مجرب است و اجزای آن عنبر اشهب مشک خصیة الثعلب خولنجان مصطکی
قرنفل بقدر موفق قرص حب سازند و روزی یکعدد تناول نمایند و از عقب آن شراب یا شیر تازه
یا اب تره تیزک یا اب نخود خیسیده نوشند و از این حب تا نیم آل میتوان خورد و مرطوب المزاج
زیاده ازین میل میتواند نمود **حب جهت سرخ روئی اربعی** جهت قاطع خون مجربست منقول
از کامل الصناعه هلیله سیاه املج بلیله تخم مورد حب السلوط طراث کندر مصطکی هر یکجوا
سنبل الطیب قرنفل تخم کندر تا مقل حب الحدید هر یک رشته هلیلات و تخم کندر را در روغن
زیتون بجوشانند و مقل را با اب برگ مورد حل کنند و ادویه را با آن سرشته و حب سازند ۲ آل
با اب گرم نوشند **حب سعال** جهت ضیق النفس و سرفه و ایجاد نفخ و تلیین سینه و تصفیه
صوت و جهت ربو بادام شیرین تخم کتان بریان کرده کثیرا رب الصنوبر کیا رهع افیون اصل
السوس رب السوس فانیذ شکر بالسویه با اندکی عسل و آب عناب سرشته و حب ساخته در زیر
زبان نگاه دارند **باب سیم در اقراص** اقسام قرص مثل اقسام حب است در حقیقت و سط

سعوف

سعوف و معاجین اند و مخترع او اندروما خوذ قیاسیست و آنچه مشتمل است بادویه کبار دوا الخاصه
و افیون دار قوتش تا چهار سال باقیست مسهله و غیره و اقسام آن در بقای قوت مثل حبوب است
و حفظ قوه ادویه در قرص زیاده از سعوفست **قرص افعی** در اول سیم گرم و خشک و لطیف و مقوی
حرارت غریزی و یاد زهر سموم و جهت بقایای جذام و رفع و تحلیل خلط محترق بطریق دفع بطلان نافع
و قوتش تا دو سال باقیست و بعد از شش ماه استعمال نمایند بعد از تحویل شمس بحمل افعی ماده را صید نمود
و بلا فاصله ایام بعیده سر و دم را باد نبال تا بر روی تخته گذاشته بقدر چهار انگشت از دنباله
یکطرف قطع نمایند و جثه او و تشقش را بیرون کرده باب شویند و باندکی شبت و نمک بر دیک
سنگی یا سفالین بجوشانند تا مهرا شود و پس استخوان از او دور کرده گوشت او را با ربع آن نان سپیده
خشک در هاون سنگی با مرقان مهرا بکوبند تا یک شود و قرص تهیه کنند بمثقال بسازند و در روی
برویزن خشک کرده در شیشه ضبط نمایند و در وقت ساختن دست را بروغن بان چرب کنند و
اگر نباشد بروغن زیتون کهنه و باید افعی قوی الحرکه باشد و کردنش باریک و چهار دندان داشته باشد
که علامت ماد کی است و اشقر و سیاه و ابلق و سرخ بکار نمی اید **قرص اندرو خورون** که از اجزای تریاق
فاروق است جهت سموم و ربو و عسر نفس و جرب و کسر و نفع و جهت استسقا بعد بیست غسل شوی و جگر
کوبیده بوزن آن اردکرسنه با شراب معجون ساخته با روغن گل دست را چرب نموده قرص سازند
و بعد از شراب ثلث میتوان بود و اندروما خوذ حکیم اسقیل ادویه وزن و اردکرسنه را کم وزن
کرده اند **قرص اندرو خورون** که از اجزای تریاق فاروق است جهت گزیدن هوام و ادویه قتاله و تخفیف
سم و تنقیه اعضای تنفس و ضعف جگر و استسقا و تفتیح سدد تا هفت و نسخه او مختلف و بهترین
نسخهاست از حنین بن اسحق است که صاحب کامل الصناعه ترجیح داده و از شیخ قرص الورد
اسارون عود بسان بلسان سلیخه جبه مصطکی قو بکده ۶ آل تفتح اذخر زعفران بکده ۱۲ آل دارچینی جاما مراما
بکده ۲۰ آل افتوان ۲۰ آل سنبل الطیب ۶ آل با شراب ریحان مینید عسل با جمهوری قرص سازند **قرص
اندرو خورون الملک** که مولفان باسم پادشاه عصر تالیف کرده و جز و اعظم تریاق فاروق است و بعضی

معاجین کبار است مقوی معده و دماغ و جگر و باقوت باقیه و جهت علل باردة اعضای رئیسه مقید باوزن سرخ
و سفید سماق سیدانه مرصاف اسارون سنبل تمرهندی قصب الذریره معدی مسک السدیه با شراب باحجم موری
یا مثقب یا مثل آن قرص سازند **قرص لک** که از اجزای معاجین کبار است قبل مویش کل لوف با شد
بکجرو لک مغسول و حرز با شراب با جمهوری یا مثقب قرص سازند **قرص ابرمهو** که از جمله اقراص محلله است
که سوطیر گویند لطیف و محلل مفتح و جهت استسقا و امراض جگر و سپرز و معده نافع و ضماد او محلل
اورام بارده و جهت درد سر طحمی و نزلات قدیم بسیار موثر است ضماد او مشق فی فطر اسالیخ قصب
الذریره فلفل سفید قرنفل تفاح بکده ۳ آل دارچینی مصطکی زعفران مرصاف بکده ۶ آل مو ۷ آل
سنبل الطیب با تیخ اشندی بکده ۷ آل با شراب امثال الوانه کوبانند قرص سازند **قرص اوودو موا**
یعنی قرص زعفران از جمله اجزای معداق الحفاظ طیفست و در خواص مانند اذرمعو یعنی قرص ابرمهو
تا این اسم میگویند زعفران دارچینی تیخ سوسن اسمانجونی اسارون دج هندی بکده ۲ آل گل سرخ
حماما فقط تیخ بکده ۱ آل مرصاف ۲ آل با شراب ذو عنبران بسوز و یکه کذشت قرص سازند
قرص قرمیون از اجزای ترد و بطوس است و نفخ و لطیف و محلل و منقی احشا و جهت اورام ایاده
اعضای باطن نافع و با قوت باقیه است موثر سد اذن آل علک الحمطم ۱۲ آل مرصاف اذخر بکده
۱۲ آل دارچینی مقل ارزق اظفار الطیب سنبل رومی سلیخه اکلیل الملک حب الغار هر یک ۳ آل
قصب الذریره ۹ آل زعفران آل عود النهود ۲۰ آل دیم صموع ادر شراب قابض ال آن حب یابنده
قرص سازند و بعضی زعفران ۲۰ آل آن عسل معجون کرده اند **قرص طباشیر ملین** جهت تبهای
صفراوی و دموی و رفع تشنگی و تسکین غلیان خون نافع است طباشیر سفید گل سرخ صندل
سفید سوده مغز تخم کدو مغز تخم خیار مغز دانه به رب سوس زرشک منقی صمغ عربی کثیرا تخمین
باب ترنجبین قرص سازند و اگر تلیین بیشتر خواهند ریوند چینی غاریقون سقمونیا اضافه کنند
معتد از شربت آن ۱ آل است **قرص طباشیر ملین** از تالیف مرحوم میر عطا الله جهت حقیر است و بهترین
نسخها و معمول حقیر و جهت تبهای حار و حصبه و ابله و ثبی دق و قطر البول و تشنگی و التهاب اعلاه الحم دق

وسعال

کثیر
وسعال ذات الجنب مفید است گل سرخ طباشیر نشاسته تخم خرفه تخم کدو تخم هندوانه تخم خیار ۳
کل بنفشه صندل سفید کثیرا ترنجبین رب سوس نیلوفر زعفران باشیر خشک قرص سازند و از آن آل
نوشند **قرص طباشیر قابض** منافعش مثل منافع ملین است بالنیت طبع استعمال نمایند تخم خرفه لو داده
گل سرخ صندل سفید سوده گلنار اقاقیا صمغ عربی بو داده کثیرا بو داده نشاسته بو داده اهلیلج
بو داده رب سوس طباشیر تخم حماض بعداده زرشک منقی افوارا زم صلایه نموده بیکدیگر مخلوط نمایند
و بعد از آن با آب سیب یا به یا زرشک قرص سازند و در سایه خشک کرده آل را با شات نماید و اگر با امساک
و حفظه کندی باشد و خون صرف بسیار اید ریوند چینی که با یک تخم و حان سماق منقی الجباران افاده کنند
قرص ورد قابض جهت نزف الدم و جهت استعمال زد بانی منقول از قانون مجربست گل ارمنی طباشیر
شاهبلوط تخم حماض مقشر گل سرخ صمغ مغلو سرطانات محرقه بالسویه با آب قرص سازند **قرص الورد الاکبر**
جهت درد فم معده و حمیات بلغمیه گل سرخ ۶ آل اصل السوس ۶ آل سنبل الطیب ۱ آل با میفختج بعد رآل
قرص سازند **قرص ورد ونی** جهت املاوس و جهت انواع تنج سپرز تا هفت تخم کرفس انیسون بکده ۸ آل قسیس
۶ آل فلفل ۲ آل مرصاف ۴ آل دارچینی ۶ آل مصطکی ۴ آل افیون ۱ آل جند بیدستر ۴ آل با شراب ریحانی ر
بقدر آل **قرص کاکنج** جهت قروح کلیه و مثانه و تقطیر البول و بول الدم مجربست منقول از جامع ابن البیطار
افیون تخم کرفس بزر البنج سه دانه بکده ۲ آل تخم رازیانه ۲ آل زعفران تخم حماض بری مغز حلقوزه مغز بادام تلخ
مقشر بکده ۳ آل حب کاکنج جبلی ۲۹ عدد تخم خیار ۱۲ آل ادویه را کوفته با مسحوق معجون ساخته قرص سازند
قرص الزرور جهت اسهال و قروح امعا و کسی را که هضم طعام نشود و بحش بعث و زحیر و سیلان حیض
متواتر باشد حب الاس ۲ آل تخم رازیانه افیون تا خواه تخم کرفس بزر البنج دو قو بکدا و قیه افیون
۲ آل با شراب معجون ساخته تا نیم مثقال قرص سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند **قرص بریکیه** جهت دفع
بلغم خلم و صفرای حار قوی بسیار نافعست هلیله بلیله املج کابلی مقشر بکده بجو و زرد مقشر
خراشیده مثل همه اجزا ادویه را در یا تیلی کرده و قدری اب بادر یخته و بعد از چند جوش از آتش
گرفته ادویه را باد یا شیشه خوب با هم ممزوج نمایند بعد از آن بوزن ۲ آل قرصها سازند قدر شربت

بگیرند مانند گرد رو کشنیز را گرفته بسایند و صمغ صاف کرده باشند و این قرص انده بار متجاوز و از سه بار کمتر اطلاق
میکند و اگر احتیاج افتد که اخراج بلغم زجاجی لزج نمایند زیاده کنند باو ربع جزو هلیله شحم حنظل او قرص زرشک کبیر
بجهت حمیات تبهای کهنه که در اشتهای طعام باشد و جهت تبهای مرکبه و یرقان نافع است ولعاب مجرب عصاره زرشک زرشک
مغز تخم کاهو مطبوخ مکدر ۳ اقسنتین عصاره افسنتین عصاره غافت کیلد ال سلیخه طباشیر کل سرخ سنبل الطیب ۲
اسارون صمغ عربی ... کل ارمنی ... کثیرا ... مصطکی رب السوس اذخر زعفران ...
ماد بالی ... افاقیا تخم مورد ریوند چینی ... قرص سازند و سکنجبین بزوری یا شربت دینار ... شده اگر
سرد داشته باشد با شربت ... قرص ... منقول از کامل الصناعه ترکیب حنین جهت ضعف جگر ...
افسنتین اسارون تخم کرفس ... عصاره غافت بادام مغز مصطکی سنبل الطیب فوج هندی ... بقدر
درهمی قرص سازند قرص ... جهت تبهای حاره و اورام جگر حاره در ... الف ... تشنگی بسیار نافع است
مغز تخم خرفه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو رب السوس کثیرا نشاسته طباشیر تخم رازیانه کل سرخ زعفران ...
بزرقطونا قرص سازند و قدر شربت ... قرص ریوند چینی جهت تبهای کهنه ... جگر و ورم جگر ... سپرز
و ضعفی که واقع شود جگر و سپرز ریوند چینی ... فوه ... الیسان ... تخم کرفس افسنتین عصاره غافت
... قرص ساخته استعمال کنند قرص غافت مجرب است جهت ... و تبهای کهنه کل سرخ ۵ سنبل الطیب
طباشیر ... عصاره غافت ... قرص سازند ... بقدر درهمی قرص البر جهت اسهال ...
... جهت صداع حاره و اورام ... افیون ... بزر البنج ... بالسویه ...
مثلث سازند ... قرصهای ... و با سرکه و اکشنیز ... برادر ... حاره و صداع حار
طلا کنند ... صداع ... قرص ... جهت دق منقول ...
طباشیر ... کل سرخ ... کل ارمنی ... تخم کدو تخم خیار تخم خرفه کهربا ... بقدر ... قرص سازند ...
قرص کافور جهت تبهای محرقه و تشنگی ... خفقان ... طباشیر صمغ عربی کثیرا ... تخم کدو تخم
خیار تخم خرفه اصل السوس ... نشاسته ... زعفران ... کافور ... لعاب بزرقطونا بقدر درهمی

قرص طحال ... بسیار ...
... سنبل ...
... بقدر ... قرص ...

قرص خم

قرص ساخته با آب انار میخوش استعمال کنند قرص ... جهت صداع حار و اورام حاره ضماد او نافع است و صاف
افیون ... کافور ... کندر ... کل ارمنی ... قرص ...
با سرکه حل نموده ... قرص ... منقول از ... کل سرخ تخم خرفه ... صمغ عربی ...
... طباشیر ... لعاب بزرقطونا قرص سازند ... شربت ... قرص کل ... جهت درد معده و
تبهای بلغمی رفع رطوبات معده مجرب است کل سرخ ... سنبل الطیب رب السوس ... قرص سازند قدر
شربت ... قرص ... از مرحوم ابوی جهت تب ... مطبقه و ... و اسهال صفراوی و دموی ...
... کثیرا صمغ عربی کل ارمنی طباشیر خشخاش کل سرخ مغز تخم کدو و خیارین
تخم خرفه ... تخم ... رب السوس با لعاب بزرقطونا قرص ... قرص جهت بول الدم و بول المده و
قروح کلیه و مثانه مغز تخم خیار و تخم خرفه خشخاش کثیرا کل ... منقول ...
معمول رب السوس صمغ عربی بادام دم الاخوین ... تخم کرفس افیون ... مقدار شربت ... قرص ...
جهت ... کوره ... مغز تخم خیار ... تخم خرفه تخم کاهو ... تخم کرفس بزرالبنج
افیون کل ارمنی عصاره لحیة التیس ... دم الاخوین قدر شربت ... قرص بنادق البزور جهت درد
گرده و مثانه تخم خیار تخم کدو ... بزرالبنج تخم خرفه بادام مغز کثیرا نشاسته رب السوس خشخاش ...
... لعاب بزرقطونا ... قرص ... منقول از قانون مجرب است جهت ...
که از حرارت باشد و جهت ... رب السوس کل سرخ تخم خیار ...
تخم کشوث تخم کاسنی ... مصطکی سنبل الطیب عصاره الغافث ... قوه الصبغ ریوند عوان
... قرص ... و اگر ریوند ... قرص کاکنج
جهت حرقة البول تخم خیار حب الکاکنج مغز بادام ... رب السوس کثیرا کل ارمنی صمغ عربی دم الاخوین
... تخم کرفس ... افیون ... قدر شربت ...
... قرص الغافق ... فودنج ...
... قرص ... طباشیر ... تخم کاهو

۵ ... کشنیز خشک ... کل ارمنی ... شربت ... قرص المر ... الحیض
... فودنج ... سنبل ...
قرص ... شربت ... قرص الورد ... کل سرخ ... تخم خیار تخم کدو رب السوس
... کافور ... قرص ... قرص الورد ... جهت درد معده و ورم
معده کل سرخ سنبل رب السوس اکلیل الملک ... اذخر ... مصطکی کهربا ...
جهت درد معده و ... عنب الثعلب ... ورم معده قرص ... جهت قروح سینه و ...
کل سرخ صمغ عربی کثیرا رب السوس ... طباشیر زعفران ... قرص ...
و با شربت خشخاش ... قرص مروارید از املای مرحوم حکیم ... جهت حمیات ... قرص کافور ...
مروارید طباشیر صندل سرخ و سفید ... کشنیز خشک کل سرخ ... تخم کاسنی تخم خرفه تخم کدو تخم ...
نشاسته کثیرا ... بزرالبنج خشخاش سفید ... بزرقطونا ...
و این قرص ... قرص کافور ... جهت علل جگر ...
جهت علل جگر و حمیات ... طباشیر ... کل سرخ ... تخم کدو تخم کاهو تخم کاسنی تخم خرفه صندل ...
لعاب بزرقطونا قرص ... بزرالبنج ... جهت ... جگر ...
قرص طین جهت ... طین ارمنی طین مختوم طین رومی نشاسته کل سرخ ... سرطان محرق ... کثیرا ...
شادنج مغسول ... رشته ... شاخ کاو کوهی سوخته ...
مجرب است خشخاش سفید و سیاه زعفران نیز اضافه نموده ... رب السوس ... قرص ...
و با شربت ... قرص کل کبیر جهت تبهای ... و تبهای ... کل سرخ عصاره
غافث عصاره ... مصطکی ... سنبل ... اذخر ... بنادق البزور ...
قرص کهربا ... جهت ... خون ...
با اضافه مروارید و خشخاش سفید و سیاه کل ... کل ... تخم ... تخم ...
شاخ کاو کوهی سوخته ... تخم ... سوخته کل ارمنی ... صمغ ... تخم کشنیز جلنوزه ...

بزر البنج

بزرالبنج ... طباشیر کثیرا نشاسته مصطکی ... افیون ...
جهت نفث الدم ... خشخاش ... قرص ... منقول ... اقراص کهربا ...
خون جمیع اعضا و ... قروح ... تبهای مرکبه و اسهال ...
... کشنیز خشک ... خشخاش سفید ... کهربا مرجان ... طین ...
شاخ کاو کوهی سوخته ... تخم ... سوخته کثیرا صمغ عربی ... بزرالبنج ...
شربت ... منقول ... قرص ... منقول ... حکیم ...
... مصطکی عصاره غافث سنبل ...
... عصاره ... تخم ... کاسنی ...
طباشیر ... قرص ... جهت اسهال ...
... قرص ...
... سیلان خون ... اسهال ...
دموی و ... حاره مجرب است کل سرخ تخم خرفه کشنیز خشک خشخاش سفید نشاسته طباشیر طین ارمنی
معسول طین رومی طین شیرازی ... سرطان ... کثیرا رب السوس صمغ عربی ... مغسول
الجبار شاخ کاو کوهی سوخته ... بزرالبنج افیون زعفران ... لعاب بزرقطونا قرص ...
قدر شربت ... قرص کهربا جهت ... تبهای ... مجرب است کل سرخ رب السوس ... سنبل الطیب
مصطکی کهربا افیون قرص سازند قرص جهت تبهای کهنه کل سرخ مصطکی سنبل الطیب ... تخم کرفس
تخم کاسنی عصاره غافت عصاره افسنتین طباشیر ... قرص ...
منقول از ... عصاره زرشک ... کل سرخ تخم خیار تخم ... تخم کشوث تخم کرفس مصطکی
... سنبل الطیب ... قرص ساخته ...
... سکنجبین ... استعمال نمایند قرص ... جهت ... حاره ...
و رفع قوه ... العمل ... قرصهای ...

تخم خیار بادرنج مغز تخم هندوانه تخم خرفه گل سرخ طباشیر از هر یک ... کشنیز خشک ... مصطکی افیون یکدانگ
حب الملوک ... و پاک کرده مشوی بطریق حکما باید کرد و دستور آن مذکور است با لعاب بزرقطونا
قرص ساخته از هر یک ... با شیر ... جهت ... استعمال نمایند و اگر حب الملوک ... کتیرا و افیون و مصطکی
سائیده ... روز ... بهتر از ... است **قرص ...** از تالیف ... جهت ...
... و اسهال ... گل سرخ طباشیر گل ارمنی تخم کدو مغز تخم خیار صندل
سفید تخم خرفه ... عصاره لحیة التیس تخم بارتنگ ... قرص ... و ...
خشخاش ... در بعضی مزاج ... داده و در بعضی ... سرطان ... اضافه باید نمود و ... جهت دق
کافور و زعفران اضافه کنند **قرص ...** منقول ... جهت امراض حاده که با ... گل سرخ ...
رب السوس کتیرا مصطکی ... تخم کاسنی مغز تخم کدو تخم خرفه ... قرص ... **قرص ...** از تالیف
... جهت اسهال ... و قطع خون از هر موضعی ... و ...
طباشیر ... صمغ عربی ... گل سرخ کتیرا زعفران افیون تخم ... کافور ... سوخته
گل ارمنی ... تخم حماض ... با آب ... قرص ...
... **قرص ...** از تالیف ... جهت ورم ...
گل ... تخم خیار ... تخم خرفه ... طباشیر ... عصاره ... کافور
عصاره ... زعفران ... سنبل الطیب ...
مقصود ... **قرص کوکب** واضع او ... و او ...
... الکوکب ... و از ... لهذا این قرص مسمی باسم کوکب شده
و ... کوکب الارض ... و معتدل الحراره و
یابس است در اول جهت ضعف معده و ... و ... و صداع و ... و نزف الدم از
هر موضعی که باشد جهت ... و قروح امعا و ... و قروح ... و ورم و سموم ...
و ... و ... منقول از تذکره است ...

نوشته شد

نوشته شد موافق کامل و شفاء الاسقام است ... تخم کرفس افیون بزر البنج ...
یکدانگ ... سنبل الطیب ... گل ... مصطکی ... طلوف ... در بعضی نسخه
و در بعضی نسخه مصطکی طباشیر ... زعفران ... در بعضی نسخه کافور
و بعضی افیون ... جهت قطع خون و ... البول اضافه کرده **قرص ...** منقول از تذکره جهت ...
و اسهال ... و نزف الدم از هر موضعی که باشد ... و گویند ... قروح ... فارسی ...
... گل سرخ ... افیون ... گل
مختوم ... کتیرا افیون ... استعمال نمایند ... **قرص**
دیاسقوریدون جهت زحیر و ... اسهال ... و نزف الدم و اسهال ... هضم ...
در ... تخم کرفس ... افیون سنبل الطیب ... افیون ...
... **قرص ...** ... قلیل المقدار کثیر النفع مجرب جهت
... و ... معده و جگر و ... و عسر البول و سوء الهضم و سموم
و اکثر منافع مثل قرص کوکب است ... راوند ...
... تخم کرفس افیون عصاره ... عصاره ... و اگر مریض ...
باشد ... مصطکی ... اضافه کنند و اگر ... عوض ...
... کشنیز خشک بجای ... و اگر ... اصل السوس گل سرخ طباشیر ...
و اگر با عطش باشد ... اصل السوس تخم خرفه کنند ... **قرص ...** جهت ... و اسهال ...
... منقول از ... گل سرخ تخم حماض ... صمغ عربی کتیرا ... بالعاب
بزرقطونا قرص سازند **قرص ...** جهت ... و اسهال ... راوند ...
عصاره ... تخم کاسنی ... **قرص ...**
تالیف ... منقول از کامل و تذکره ... جهت ... فارسی ... و قروح ...
و اهل ... افیون ...

جهت اسهال ... مجرب است از تالیف ... گل ارمنی ...
... انگور ... از سرکه بیرون آورده ... سماق ... گل سرخ صمغ عربی ...
... طباشیر گل مختوم ... مصطکی عود قماری ...
سفوف ... جهت اسهال ... مجرب است ... **سفوف ...** جهت ...
... بزرقطونا تخم ... ریحان ... صمغ عربی گل ارمنی ... صمغ عربی و گل ارمنی ...
بکوبند ... وقت استعمال روغن گل ...
... **سفوف حب الرمان** جهت اسهال که از ضعف معده ... و تقویت معده
... حب الاس بلوط سماق ... در سرکه ... کشنیز
خشک ... خرنوب نبطی ... یک ربع جزو ... استعمال نمایند
سفوف ... جهت اسهال کهنه و زحیر و ضعف معده و سردی معده و مغص ... خرنوب
... زیره کرمانی ... در سرکه خیسانیده خشک شده ... نیم رطل ...
... مصطکی ... بلیله سیاه ... بکوبند ...
استعمال نمایند **سفوف خرنوب** جهت اسهال و سستی معده خرنوب نبطی ... زیره کرمانی
... در سرکه خیسانیده خشک شده ... سماق تخم مورد ... کشنیز خشک ...
... استعمال نمایند **سفوف ...** جهت تقویت معده و جگر و حبس شکم ... سماق
زنجبیل ... شکر طبرزد ... **سفوف ...**
سماق جهت اسهال ... سماق ... حب الاس ... حب الرمان ... خرنوب نبطی
... صمغ عربی ... **سفوف ...** جهت بادها و نفخ ... انیسون زیره کرمانی ...
... کرفس ... زنجبیل فلفل ... شکر ...
سفوف ... جهت رفع اشتهای ... و تقویت معده و اشتهای طعام ...
... تخم کرفس ... زیره کرمانی ... **سفوف** ...

اضافه مینمایند و در استعمال او شرط است ... قوتش تا دو سال است و بعد از ... روز
... او ... تا ... اگر ...
... قرص ... **قرص ...** در ... **قرص ...** از جمله ...
و ... **باب چهارم در سفوفات** و آن اقدم تراکیب است و بعد از معجون ترکیب ...
... و استعمال او را با ضعف معده و
... سریع النفوذ ... و قوتش ...
سفوف ارسطو و سفوف ارسطو ... معده را قوت دهد و ...
و ... و جهت هضم طعام و ... و ...
و قطع عرق ... سفوف ارسطو ... لهذا سفوف ...
... و قوتش ... سال ...
و آن ... مصطکی ...
زیره کرمانی ... فلفل ... زنجبیل قرنفل ... جوزبوا ... کافور قاقله زنجبیل ...
... بعد از طعام ... **سفوف**
جهت اسهال ... حب الرمان ...
... طباشیر ... مصطکی ... گل سرخ گل ارمنی سفوف کنند ...
... **سفوف بلوط** منقول از ...
جهت ... البول ... بلوط ... کشنیز خشک گل ارمنی صمغ عربی ...
... صبح ... شام و اگر ... تشنگی شدید ...
... بزرقطونا ... **سفوف ...**
جهت سلس البول ... کشنیز خشک ... لسان الثور ... انیسون ...
طباشیر مصطکی ... **سفوف دیگر**

جهت اسهال

سفوف دیگر جهت حوامل بسیار نافعست و حوادث السمسم بیر کوبند کنجد مقشر زیره کرمانی زنجبیل ام دارفلفل فلفل ۳
دارچینی ۳ام اسل فاقله ۳ام شکر طبرزد بخط طلی سفوف الاسهال منقول از چینین جهت ضعف معده که با اسهال
باشد و تب بلغ و تشنهای ملام زیره کرمانی کمون نطلی که یکشبانه روز در سرکه خیسانده و خشک شده بوداده
هر یک ۳ام حب الاس ۳ام کشنیز خشک بوداده ۲۰ام اندیق ارز سفید لرد نار دان ۲۰ام قرظ طراثیث ۱۰ام
سک ۳ام عود هندی مثلثه بر یان و سمع مخته شربتش ۳ام با بیاض صبح و شام سفوف العراق
جهت فواق تشنجی که از امتلا حادث شده باشد تخم کرفس حلبی سعد زیره کرمانی بالسویه سفوف ساخته شربتش ال
با سکام سفوف الوجع الکبد جهت درد جگر با شیر شتر استعمال نمایند لک منقی ۳ام طباشیر ۲ام گل سرخ ۳ام
تخم کاسنی تخم کشوث مکد ۲ام سفوف ساخته قدر ۳ام با ۵ام شکر سلیمانی در چار و قیه شیر شتر گرم کرده بعد
کرفته بنوشند سفوف سورنجان صغیر مجرب جهت نقرس و عرق النسا سورنجان ۱ام شکر سلیمانی ۵ام زعفران
یک دانک مقدار ۳ام با آب سرد استعمال نماید سفوف لقطع الدم البواسیر مجرب منقول از معالجات بقراطی عجب النفل ال
جوز عرقی بکجو رزده تخم مرغ سوخته بکجو و کنجد بوداده سه جزو مجموع را سائیده ۲ال با شربت سیب ... ...
بناشتا استعمال نماید سفوف مطلی ... از تالیف الدوحوم جهت رقت الامعا مجرب هلیله سیاه اهلیه بلیله در روغن
زیت برشته کرده مکد ۳ام زیره کرمانی یکشبانه روز در سرکه خیسیده خشک شده حب الرشاد بوداده مکد
۳ام تخم کرفس انیسون در سرکه خیسیده خشک شده بوداده مکد ۳ام مصطکی زنجفیل قاقله عود هندی سنبل الطیب
مکد ۲ام سعد ۳ام صبح و شام ۳ام استعمال نماید سفوف جهت اسهال المعی البنفسجی نا بخواه کندر کلنار
مکد جزو دانه مویز دو جزو با بیه مجرب مسک استعمال نماید سفوف العقد جهت تقویت دماغ و تنقیه او از رطوبات
فاسده و زیادتی حرارت عزیزی و زایل کردن نسیان هست کند مصطکی دارچینی دار فلفل عود سلیخه ... الثور
باد رنجبویه کاکنج یازده دانه شکر سفید مثل همه قدر شربت ۳ام با آب گرم در زمستان و کرفس ... سنبل
نماید و بکروز نه سفوف از تالیف حقیر جهت حرقة البول و من که با حرکت باشد و با او تقطیر البول و سلس البول
نیز باشد و نافعست جهت درد و رمی و درد ارواح که چند مرتبه تجربه رسیده و بسیار موثر افتاده بلوط بوداده
اکل ارمنی کشنیز خشک صمغ عربی تخم خشخاش بوداده کند زر کمکد ۳ قدر ۳ال با آب سرد استعمال نماید و در ایام

شرب این سفوف از آب اجتناب نمایند سفوفی که در انواع اسهال با سحج و مغص و حراره باشد نافعست
تخم خلمی تخم جاری مکد ۳ام نشاسته صمغ عربی مکد ۱۰ام اندک بوداده ۲ال با شربت ریباس بنوشند سفوف المقعدان
البارد از قرابادین مرحوم حکیم محمد باقر نفع که با بریان کرده مکد ۳ زراوند مدحرج زرنباد درونج ۳ام مروارید ۳ام
شکر ۳ام شربتش ۳ام با طبیخ افسنتین سفوف سورنجان کبیر جهت مفاصل و عرق النسا مجرب
سورنجان مصری ۱ام سنا مکی ۷ام مغز بادام ۲ام پوست هلیله زرد ۳ام زعفران نیم ۳ام قند سفید ۲ام ... ...
مستوی ۱ام و اگر ماده بلغمی باشد بدل ... زبده ۳ام کنند شربت ۲ال با آب گرم سرد سفوف جهت
قطع سیلان منی و مذی و ودی مجرب تخم کاهو تخم سداب تخم بهکثت ۳ام سعد شهدانج ۱۰ام کلنار ۳ام
شربتش ۳ام با آب سرد سفوف در قطع مذی و ودی سعد بیست و مجفف نار فارسی و نگک است بلوط ۲ جزو کند
بکجزو کوبیده روغن زیتون چرب کرده هر روز ۲ال عادت کنند سفوف جهت قطع شهوت جماع از زبان مرد ان
بزرالبنج تخم فرفخ تخم کاهو تخم شبت مکد فرو شربتش ۳ام با آب تخم فرفخ سفوف سودا که با ماء الجبن استعمال نماید
از خط مرحوم ابوی پوست هلیله کابلی و سیاه مکد ۳ غاریقون ۳ام بسفایج ۳ام افتیمون ۳ام گل گاوزبان ۳ام
اسطوخودوس ۳ام نمک نفطی ۱ام لاجورد مغسول ۱ام خربق سیاه ۱ام شربتش ۲ال سفوف جهت سپرز
از مجربات مرحوم حکیم محمد باقر مغز فندق و حاقی خشک پوست بیخ کبر عنب الثعلب ریباس تخم بهکثت
تخم سداب بالسویه ۳ام با سکنجبین ناشتا تناول نماید سفوف جهت سپرز مجرب در با کهنه زایل میکند منقول
از تذکره مرجان وحشه ۱ام کتیرا ۲ دانگ بنوشند و به دستور شکر ۱ و عرق بهار ۳ام و مرجان ۳ دانگ
ناکهنه مداومت نمایند مجرب سفوف جهت حرقة البول دو چینی بول مغز تخم خربزه مغز تخم خیار مغز تخم
کدو تخم خرفه خشخاش سفید نشاسته کتیرا رب السوس بزرالبنج سفید قند مساوی ۲ال با با حلاب ... ...
با شربت بنفشه بنوشند سفوف ... منقول از محمد بن زکریا که مجرب جهت رفع نقرس بارده و درد مفاصل
بارده که بالکلیه قلع میکند نانخواه اهل و رق سداب خشک تخم کرفس از یانه دو قو مکد جزو دوه بادیان تخم
سنبل قسط ملوز زراوند مدحرج مکد نیم جزو هر روز ۳ام استعمال نمایند و ابتدا از زمستان نموده تا وسط بهار
و بعد از استعمال این سفوف تا چهار ساعت چیزی میل نکنند از ماکول و مشروب و بعد از تنقیه بدن استعمال نمایند

سفوف سرطان مستعمل مرحوم ابوی بکیرند سرطانات نهری و قطع کنند سر او با پایهای او را و شکمش را شکافته
چند بار با آب خاکستر زنند و نمک شویند تا پاک شود و بعد از ان با آب پاک شسته تری او را رفع کنند و در کوزه گل
اندوده گذاشته و در تنور معتدل الحراره یکشبانه روز بعد از انکه سوخته باشد پس جوکوفته و ۱۰ام او را و از
صمغ عربی و طین قبرسی و خشخاش سیاه و سفید ۵ام و کتیرا ۳ام کوفته بخته سفوف سازند قدر شربت ۳ال سفوف
جهت کسی که از حرارت بول بسیار کند از تالیف مرحوم ابوی حب الحدید ۲۰ام که کوفته و بیخته و هفت روز در سرکه
خیسانده و بعد از ان بیرون اورده بآتش خشک کنند و بار دیگر کوفته و مخلوط سازند با او قشر کندر که
یکشبانه روز در سرکه خیسانیده باشند و خشک کرده باشند ۵ام طباشیر ۳ام کشنیز خشک ۲ام شربتش ۳ال با آب
ساده یا آب سرد صبح و شام میل نمایند سفوف سنا جهت عرق النسا از مجربات قدما سنا مکی ۱ام سورنجان ۳ام
شیطرج هندی ۳ام زعفران نیم ۳ام قدر شربت ۳ام با ۵ام شکر سفوفی که منی بسیار آورد و تقویه اعضای
میکند و فواید بسیار دارد عنبر اشهب ۱ام بنفشه خشخاش ۱ام کتیرا ۳ام و مجموع را در یکروز به مرتبه تناول نمایند
بسیار نافع و مجرب سفوف جهت اسهال خون و منم دار طباشیر ۳ام صمغ عربی گلنار گل سرخ مکد ۳ام
رونا س ۳ام زعفران ۱ام ۲ال با آب بنوشند و اگر قرص کنند بهتر است سفوف جهت درد پشت و ادرار بول
و منی و تقویه نعوظ و سستی الات بول و تناسل مجرب است از حکمای هندوستان و از ترجمه اهر نقل شده
فوفل ۳ال و نیم را صلایه نموده در سفال یک لنگ بوده و دارچینی ۳ال و نیم را بدستور کوفته و بیخته
اضافه نمایند و بر روی آتش نرم گذاشته با چهار پنج عدد زرده تخم مرغ بقدری که معجون شود و انفخه موسلی
و نیم نبات ۲ال و نیم را کوبیده بران نثار کرده مجموع را در یکروز تناول نماید سفوف تالیف حقیر جهت
دق و سل و سرفه که با تب باشد و جهت لینت طبع و منع نزلات نافع مجرب است قدر شربتش ۲ال تا ۳ال تناول نمایند
کتیرا ۳ام نشاسته ۳ام صمغ عربی ۳ام تخم خطمی ۳ام مغز تخم کدو ۳ام مغز تخم هندوانه ۳ام رب السوس ۳ام خشخاش
سفید ۱ام مغز دانه به ۳ام مغز بادام ۳ام طباشیر ۳ام سرطان محرق ۱ام مغز تخم خیار ۳ام عصاره لحیة التیس ۳ام
کلنار ۳ام اقاقیا ۳ام گل ارمنی ۳ام سفوف نانخواه از مجربات حقیر جهت ریاح و درد معده و سپرز و تقویت ... ...
و رفع وخز و تخمه و بخارات غلیظ نافعست نانخواه تخم کرفس بالسویه با مثل ان قند سفوف کنند سفوف

فارق
که مکرر حقیر تجربه نموده جهت اسهال مراری و مغص و اسهال دموی بهترین ادویه است صمغ عربی را هر روز ۳ال سائیده
بنوشند تا سه روز و زیاده بران و اگر با اسهال سحج باشد شاید پوست خشخاش که مثل غبار سائیده باشد
از ۱ال تا ۲ال از مجربات است و اگر با صمغ مزیج کنند به دستور سفوف جهت جوع کلبی و ضعف معده و قربا و استسقا
و شهوتهای ناشایسته رد حب السلوطانیا مویز بیدانه هلیله سیاه کابلی مکد سفوف کرده ۳ال با آب ان
داغ کرده یا با شراب حب الحدید جوشانیده بنوشند سفوف جهت درد سپرز که با حرارت باشد از ابوی مرحوم
گل سرخ با کبر که یکشبانه روز در سرکه خیسانیده خشک کرده زرشک بیدانه بوداده بوره ارمنی اسطوخودوس قند
اگر نباشد بلیج کبر ثمره طرفا تخم کرفس غاریقون شربتی از ۱ال و نیم تا ۲ال با شیر شتر یا ماء الجبن یا با جب
با سکنجبین بنوشند سفوف جهت ریاح بواسیر و درد ان موافق کامل و تحلیل السهان هلیله سیاه و هلیله اهلیه
مکد ۱۰ام بروغن زیتون برشته کرده تخم گندنا بوداده حب الرشاد بوداده نانخواه مکد ۱ام اهل ... ...
مغز دانه زرد الو مکد ۳ مصطکی جوز بوا مکد ۱ام شربتش ۲ال با آب گرم سفوف الاسهال الصبیان از مجربات
مرحوم ابوی خشخاش حب الاس کندر سعد بالسویه کوفته با شیر مرضعه بنوشند باب پنجم در اشربه و ربوب
واضع او فیثاغورس است و با عتقاد او در تفتیح سدد و امراض حاره و بارده ۵ ... او بهتر از سایر
تراکیب است فیلسوف را اعتقاد اینست که زود فاسد میشود و سریع الاستحاله است و قول هر دو بحسب ازمنه و امزجه
مختلف حق است و گویند سکنجبین اقدم است و شیخ الرئیس میفرماید که از حکما فرس است و بیونانیین رسیده
و اشربه به دستور حبوب و اقراص انواع مختلفه دارد بحسب ماده و زمان و اختلاف استعمال ان در امراض مختلفه منقسم به
قسم و سکنجبین اهراو دولت و شصت قسم منهور ساخته اند و ظاهر اکثر ترکیبات اشربه موافق امزجه و امراض مختلفه
منحصر است اند بوده و رواج اشربه زیاده از کیسال باقی نمانند و شرط ترکیب انست که هر چه از فواکه صلبه باشد
مثل سیب و به بعد از پاک کردن از پوست و تخم و کوبیدن ان با بد و زن ان بجوشانند تا نصف اب
پس صاف نمایند و هر چه غیر صلبه باشد مثل لیمو و ترنج و امثال ان فشرده اب او را اخذ نمایند و هر چه گیاه و برگ خشک
باشند یکشبانه روز خیسانیده بعد از ان بجوشانند و هر چه از جمله بخارات و ساخته باشد و زیاده از یکشبانه روز نجوشانند
هرچه برگ و شکوفه و گل تازه باشد کوبیده اب او را بگیرند و با شکر و عسل و دوشاب انگوری و امثال ان ... ...

مقصود باشد بقوام آورند و عطریات مثل مشک و عنبر بعد از قوام و فرود آوردن از سر آتش داخل کنند و در شربتهای
فواکه که مطلب تقویه بوده باشد شرط است که شیرینی آن بقدر ترشی آن میوه باشد و قدما گفته اند که چون بعض
قوتها تغییر یافته و بالطبع محرک اشتهای شیرینی و جاذب است پس اگر شکر و امثال آن زیاده باشد جذب میکند
و باز طبیعت مشغول و اگر کمتر باشد جذب او بحسب الواقع نشود و ادخال عسل و شکر در اکثر شربتها در اکثر باید
در هر مزاج هر یک از شیرینی او با آنکه شربت میسازند ملاحظه نمود و موافق قصد معمول کرد و هر گاه المی در اعضای
نفس و یا مرض صاحب سعال باشد اکثر ترشیها مضر را استعمال جایز نیست و اگر در استعمال آن لابد باشد مثل
دق باید با منع علی و کتیرا و غیره مزورات استعمال نمایند سکنجبین ساده که عبارت از سرکه و قند است هرگاه
اجزا مساوی باشد مایل ببرودی خواهد بود مفتح سده و رافع تشنگی و قاطع صفرا و در حمیات حاره و اورام
سپرز و جگر و معده مفید است و اگر سردتر خواهند سرکه را زیاد کنند و اگر معتدل خواهند قند را دو چندان سرکه
سکنجبین دوشابی که سرکه با دوشاب انگوری مساوی باشد معتدل است سکنجبین عسلی که سرکه و عسل
بالسویه باشد گرم باعتدال جهت امراض بلغمی و تفتیح سده و تقویه جگر و معده و تبهای مرکبه نافع سکنجبین سفرجلی
جهت تقویه معده و جهت حاره و رفع غثیان و قی و اسهال صفراوی و قطع عرق نافع است آب شیرین و ترش
بالسویه دو جزو سرکه و قند از هر یک یکجزو بقوام آورند و اگر با آب به شیرین ترتیب دهند قبض او کمتر خواهد بود
سکنجبین اصولی جهت حمیات مزمنه و عطش و جلای معده از بلغم خلط مزده رطل است شیرین بقدر که قند
سرکه را بشکند پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه بکدام ده وقیه تخم کرفس و رازیانه و انیسون بکدام دو وقیه در سرکه
مذکور یکشبانه روز خیسانیده و با آتش هموار بجوشانند تا ثلث آن کم شود پس از آتش گرفته صاف نموده از
هر جزوی ازین مطبوخ دو جزو از شکر در برند تا بقوام آید و اگر خواهند که زعفران داخل کنند
در خرقه بسته در وقت جوشیدن میان آن بیندازند و در آخر صاف کنند سکنجبین افتیمونی که
بسفایج و خربق سیاه و غاریقون را نیمکوب کرده در آن بیندازند و چون آب سوزد کیسه افتیمون را انداخته بجوشانند
بعد از آن صاف نمایند و با دو ... قند بقوام آورده و هر روز تا ... استعمال نمایند و در
مزاجی که بسیار حار باشد با این نسخه ترتیب دهند افتیمون بسفایج تخم کاسنی تخم کرفس تخم خیارین

بیخ کاسنی

بیخ کاسنی از بیخ رازیانه ... ادویه را با سرکه بجوشانند افتیمون را در خرقه بسته در او بکنند و جوش داده بعد از
سوختن آب صاف نمایند و با دو ... قند بقوام آورند سکنجبین بزوری معتدل جهت تبهای مرکبه و
ضعف جگر و صفرای محرق و استسقا و جهت نافع است تخم رازیانه تخم کشوث انیسون کل بیخ تخم کاسنی تخم خیارین
تخم کرفس بیخ رازیانه بیخ کرفس اصل السوس بیخ کاسنی عناب در سرکه و آب خیسانیده بجوشانند تا نصف شود بار
بقوام آورند سکنجبین ... که از تالیف حکیم ... مجرب جهت امراض ... معدل الحرارة
نیمکوب کرده در سرکه و آب خیسانیده روز دیگر بجوشانند تا نصف رسد بعد از آن صاف نموده با دوشاب
انگوری بقوام آورند و هر روز ... استعمال نمایند و اگر حرارت غالب باشد بماء کاسنی و امثال آن
استعمال نمایند شربت ورد مکرر مسهل جهت احتراقات و حرارت جگر و امراض جگر و سده و سودای رقیق و
ضعف گرده و صفرای وحش نافع و در تشنگی و مصلحش تخم کاهو و طباشیر مصطکی و انیسون بکدام ... بازای
یکرطل شربت ادویه مذکوره را بوزن ... در میان شربت بیندازند تا بجوشد و طریق آنست که پنج
رطل آب را بجوش آورده چهار رطل برگ گل تازه را در آن ریزند و هر روز یکرطل آب ... پس از آن صاف
کرده و بدستور حصه دیگر را در آن بریزند تا آنکه از آب ... و اگر قویتر خواهند گل را پنج باشد رطل میتوان کرد
و شیخ الرئیس ... پس ... از آب صاف ... شکر بقوام آورند و قدر شربتش از ده تا بیست
با ... و اگر با نصف وزن آن سکنجبین بنوشند جهت قمع صفرا اولی است شربت ورد قابض جهت امراض جگر با
... رطل گل ... ده رطل آب بجوشانند تا بربع رسد و صاف نموده با وزن
آن شکر بقوام آورند و اگر قویتر خواهند بازای هر یکرطل آب ... از مصطکی و تخم مورد و صندل سفید
او ... کشنیز خشک طباشیر ... در پارچه بسته در او بیندازند تا بجوشد و سایر تصرفات ... است
و اگر اجزای حاره قابضه باید اضافه کنند و اگر بارده لازم باشد از آن نیز داخل کنند جلاب جهت تبهای تشنگی
و حرارت معده و جگر و حصبه و آبله و تپ ... و تبهای حاره که با سرفه باشد و جهت تقویه آلات نفس
نافع و ملین و منضج و مقوی اعضا و مدر بول و عرق و جهت ادرار احتباس مفید است شکر سفید یکجزو آب یک
سه جزو عرق بیک ... و جزو گلاب ... جزو بقوام آورند و اگر سردتر خواهند عرق بید و عرق نیلوفر

از هر یک ... جزو اضافه کنند نوع دیگر منقول از کامل الصناعه شکر یکجزو آب باران ... جزو گلاب ... جزو
بقوام آورند شربت لیمو جهت تقویه اشتها و تسکین تشنگی معده و جگر حار را نافع است آب شیرین ... جزو و آب لیمو یکجزو
شکر ثلث مجموع را بقوام آورند شربت لیمو جهت غلبه صفرا و ضعف معده و قی صفراوی و تشنگی نافع است ده رطل
آب لیمو را بجوشانند تا نصف شود با پنج رطل شکر بقوام آورند شربت نعناع منقول از کامل جهت تبهای حار
و سرفه و تسکین عطش و خون نافع است و طریق سه رطل نعناع تازه را بدستور شربت ورد ... رطل
آب بریزند و بجوشانند تا بربع رسد و با سه رطل شکر بقوام آورند و اگر شکر ده رطل کنند تسکین قی بیشتر خواهد بود
و اگر نعناع خشک باشد یکرطل او را جوشانیده با دو رطل شکر بقوام آورند شربت نیلوفر موافق نسخه کامل
جهت تبهای حاره و التهاب نفس و سرفه و تقویه دل و احشا نافع و با وجود شیرینی مسهل صفرا است و بخلاف
سایر اشربه شیرین طریق ساختن او مثل ساختن شربت بنفشه است و بعضی عرق نیلوفر را چهار جزو با یکجزو
شکر بقوام می آورند شربت سفرجلی منقول از کامل الصناعه جهت ضعف معده و جگر و اسهال و غثیان و
قی و تشنگی به ترش از دانه و پوست پاک کرده آبش را بفشرند و دو رطل از آن گرفته و از شراب جمهوری
یکرطل و از قرنفل ... ... روز در او بخیسانند و بعد از آن فشرده صاف نمایند و با آب بجوشانند تا بنصف
رسد و با نیم رطل عسل کف گرفته بقوام آورند زنجبیل مصطکی بکدام ... قاقله کبار و صغار دارچینی زعفران
عنبر مسحوق بکدام ... قرنفل ... در پارچه بسته در او بجوشانند و اگر دو دانگ مشک نیز داخل کنند بهتر
بود شربت ... جهت برودت معده و تپ ربع و درد احشا نافع و صاحب ... عسل کف گرفته
... شراب کهنه ریحانی یا جمهوری ... زنجبیل ... قاقله صغار و کبار ... قرنفل ... دارچینی ...
زعفران ... دار فلفل ... غیر از زعفران باقی را نیمکوب ساخته بیندازند در شراب و عسل و در سایه ... روز
بگذارند و هر بار ... حرکت دهند و صاف کنند و با یکدانگ ... نیم مشک مطیب سازند شربت ...
جهت ضعف جگر و معده و سپرز و فساد مزاج بارد نافع و گفته اند که مداومت او حفظ میکند جمیع ایام جوانی ...
اصل السوس ... تخم رازیانه فلفل بکدام ... خوب سائیده با ... شصت ... شراب
خوب کهنه ممزوج سازند و در ظرفی که ... گرفته چهل روز بگذارند و بعد از غذا و قبل از غذا استعمال کنند

شربت وصل
جهت صرع مجرب است و رافع سده و سرفه و ضیق النفس و سرفه رطوبی و اورام بارده مانند استسقا و جنون و ...
یکرطل اسپند را کوبیده در سی رطل آب انگور بجوشانند تا بربع رسد و هر صباح بازده مثقال با سی ... روز
بنوشند و جهت اعاده حمل زنانی که در وقتی حامله شده باشند و لعاب آن بنوشند بعد از این شربت ...
تخلف در حمل نمیکند شربت نعناع جهت تحریک اشتها و شربت ... که صبر نتوانند نمود و منقی معده از اخلاط
سوخته و رافع بلغم و مقوی است و چون رائحه او ... بنوشند در ... شربت نعناع ...
۲۰ ... با ... ۹۰ ... بجوشانند تا نصف ... پس
صاف نموده با ... عسل بقوام آورند شربت ... و ... را کوبیده با آب انار شیرین و امثال
آن ... بجوشانند تا بقوام آید و در جمیع افعال ... شربت اسطوخودوس
جهت تقویه دماغ بارده و معده بارده اسطوخودوس ... بادیان ... عود قماری گل
گاوزبان تخم رازیانه بیخ رازیانه تخم کرفس گل سرخ ... کاشم ... برون کرده
افسنتین ... بیخ سوسن ... اصل السوس ... صاف کنند و ...
عسل و مثل او قند بقوام آورند و سانج و قرنفل و دارچینی و ... و سنبل الطیب و ...
و مصطکی ... در خرقه بسته بیندازند تا بجوشد و صاف کنند و قدر شربت هر روز ... شربت
... از اقسام ... و در ... شراب لیمو که مولف شفاء الاسقام و تذکره ذکر کرده
و ... جهت دفع اخلاط محترقه و تبهای ... و ضعف دماغ و دل و قلاع و امراض
اطفال ... مواد سوداوی و رفع تشنگی ... و ... سموم نافع و حافظ صحت و ... کننده مجموع
خلط غلیظ لزج و ... بسیار ... و مصلح ... و ...
و ... جهت تقویه معده و رفع بخارات دماغی و خیالات ...
جهت تقویه معده و دل و رفع خفقان مجرب دانسته اند و ... جهت ... و سعال
و ضیق النفس و درد سینه ... جهت حرقة البول و درد مثانه نافع است و طریق
ساختن آنست که شکر سفید را سائیده در قدح ... آب لیمو تر کرده و روی قدح را ...

تا بجوشد و در آفتاب بگذارند پس شکر را در شیره انگور حل نموده و مثل شراب صاف اضافه نموده با آتش نرم بجوشانند
و قدر شیره باید عشر شکر باشد و کف او را بگیرند و آب لیمو بتدریج بخورد او دهند تا هر رطلی از شکر بقدر ربع اوقیه
تا چهار اوقیه قند را آب لیمو برده و بعضی گفته اند که چندان آب لیمو بر شیرین بخورد او دهند که صمغ اگر
صمغ عربی محلول بقدر آب لیمو تنقیه نمایند و مطلب آنکه لعاب بهدانه و لعاب تخم مرو و تخم ریحان تنقیه
کنند و منفعت آنکه باب بتقطیع تازه تسقیه نمایند و آنچه باشد شربت ترنجبین ترتیب دهند طریق آنکه
بجای شکر ترنجبین کنند و مناسب آنکه شکر باشد و نصف دیگر ترنجبین تنقیه نمایند شربت انار ساده و
شربت چهار میوه و امثال آن مانند شربت ریباس و شربت حماض باید بقدر ثلث هر یک از آبهای آن قند با عسل
یا دو شراب انگوری باشد و بعضی بالمناصفه گفته اند و شربت انار ترش جهت تسکین صفرا و تقویت معده و قطع
اسهال صفراوی و دفع قی نافعست و شربت انار شیرین جهت اسهال و خفقان و ریه و درد سینه و شربت ریباس
جهت امراض حلق و ضعف اشتها و اسهال الطبع و از توت سفید جهت التهاب و صفرا و تقویت معده
و شربت ریباس جهت تقویت احشا و منع صعود بخارات و اسهال و شربت حماض جهت تقویت معده و جگر و معاء و
رفع حدت صفرا و شربت سماق و سایر میوه های ترش قابض مقوی احشا و مسکن حرارت اند و شربت
میوه های شیرین بدستور اما هر کاه غلبه صفرا باشد مخل او شود شربت ترنج جهت خفقان حار و امراض حاده
دل نافعست آب نموده ترشی ترنج را در گلاب یکروز بشویند تا از ترشی بر جرم آن نماند پس با آب
عدد ترنج ۷۵ ال قند اضافه نموده بقوام آورند شربت بنفشه نافع جهت اوجاع سینه و سرفه و درد جگر
و دشواری نفس و صلابت معده و سده ها مویز منزوع العجم ۳۰ درم عناب سپستان انجیر خشک بیخ سوسن
آسمانگونی اصل السوس مکلا ۲ درم بیخ ازیار بیخ کرفس رازیانه خشک مکلا ۱ درم بهدانه افسنتین تخم
رازیانه مکلا ۳ درم حب ... تخم کدو و خربزه ... سنبل الطیب اذخر تخم خطمی ...
مکلا ۳ درم اجزا را بکوب کرده بجوشانند و با چهار رطل شکر بقوام آورند و تخم را کوبیده در آن
حل کنند نوع دیگر که مشهور است زوفا خشک پرسیاوشان مکلا ۷ ال انجیر زرد ... عناب سپستان
مکلا ۲۰ عدد ... تخم خطمی اصل السوس بیخ سوسن از هر یک ۳ ال ... مویز سیاه ۲۰ ال تخم کرفس

تخم رازیانه مکلا ۲ ال جوشانیده آب را با دو رطل شکر بقوام آورند شربت گاوزبان جهت تقویت دل و توحش
سوداوی و خفقان ... گل گاوزبان ۱۲ ال بادرنجبویه ۲۰ ال جوشانیده آب را با ۲۰۰ ال شکر بقوام آورند
شربت الجبار جهت حبس نمودن سیلان خون از جمیع اعضای باطنی و رحم و التیام قروح امعا و کبد و سینه
و شش ... رب الجبار با آب خرنوب شامی و ال صندل سرخ و سفید سوده کرده تخم مورد مکلا ۲ ال جوشانیده
با یک رطل شکر بقوام آورند شربت دینار از تالیف ... و چون شربتی ... رطل ... کرده اند که
شربت دینار شده جهت ... عفونت اخلاط ... اخراج اخلاط فاسده ... و ضعف معده و جگر
و زردی ... تخم کاسنی مکلا ۱۰ ال عود ... گل گاوزبان ... قنطوریون دقیق
مصطکی ... زعفران ... مکلا ۳ ال ادویه را کوفته اگر ... باشد در آب ... و بهتر آنست
که ... در میان ... کاسنی و بادیان و ... گاوزبان و مویز ...
۵ ال جوشانیده باشند و ... هر یک رطل ... آب ... اضافه نمایند با دو رطل
بقوام آورند و ... شربت خشخاش نافع جهت ... و حبس ...
... سینه و سرفه و درد سر و منع ... حرارت و ... اخلاط ... و چون ...
ورد مکرر ... بعد از فصد بنوشند رفع ضعف فصد و تقویه ...
و ... خشخاش ... را با تخم آن ... با پوست ...
کنند و تخم را نرم ... و باده ... بجوشانند تا ثلث ... شکر بقوام
آورند شربت عناب منقول از تذکره و موافق نسخه اصول المرکب ...
میدانند جهت سینه و ... تشنگی و اطفای حرارت خون ...
و ... عناب یکرطل ... عدس ... کاسنی ... رطل ...
تا ثلث ... صاف نموده ... شکر بقوام آورند شربت عنصل سکنجبین عنصلی نیز نامند
منقول از کامل جهت صلابت سپرز و جگر و تفتیح سده و قطع اخلاط غلیظه و رفع ضیق النفس و سرفه که
از رطوبت باشد ... خل عنصل یک رطل و نیم ... ده رطل ...

بجوشانند تا ... پس صاف نموده ... هر رطلی یک رطل و نیم شکر اضافه کرده بقوام آورند ...
و امین الدوله ... این ادویه را اضافه کرده ...
... مکلا ... تخم ... مکلا ۲ ال و نیم ...
۳۰ ال ... عنصل ... بجوشانند ... جهت جمیع علل عصبانی و امراض بارده ...
نافعست شربت عنصل نوعی دیگر ... جهت سرفه کهنه و ضیق النفس و مواد سوداوی
و بلغمی ... و تقویت معده و دماغ ... و مجرب ... عنصل ...
اصل السوس ... پرسیاوشان ...
بیخ سوسن ... هر یک ... در صد و پنجاه ال ... بجوشانند
... صاف نموده ... شکر بقوام آورند ... پرسیاوشان ...
آن بنوشند شراب الحیه و شربت ... منقول از کامل موافق نسخه ... ادویه ...
... امراض ... حرارت ... اخلاط ...
دل ... یرقان و حرارت جگر و معده و عفونت ... اخلاط ...
...
... سنبل الطیب ...
...
شربت ... موافق نسخه ...
...

مسطور شرح مذکور ترتیب ... بعضی یک رطل پوست ... و پنجاه ال آب ...
بجوشانند تا ثلث ... صاف کرده با یک رطل عسل بقوام می آورند شربت جعده که از ...
... جهت ادرار ... حیض و بول و رفع عفونت اخلاط و ریاح ... سده ...
جعده ... تخم ... تخم کشوث ... تخم ... مکلا ۳ ال ... تخم کرفس رازیانه ...
تخم کاسنی قنطوریون دقیق مکلا ۲ ال مویز ... مکلا ۱۰ ال ... جوشانیده بجوشانند
تا ربع رسد و با صد و پنجاه ال شکر بقوام آورند و هر روز ۱۰ ال ... بول و حیض
بنوشند ... شربت ...
... حرارت جهت امراض بارده ... حرارت ... ال آب انگور ...
با آتش نرم ... اضافه نموده بجوشانند تا نصف ... قرنفل ...
... مکلا ... در ... در اول طبخ ... بجوشانند ... سرد شدن ...
... زعفران ... کرده ... محکم کرده تا چهل روز ...
بگذارند ... شربت افسنتین کبیر موافق نسخه ... مقوی معده و ...
صفرا و مقوی اعصاب و دماغ ... افسنتین ... ال ...
... مصطکی تخم کرفس ... سنبل الطیب ... اصل السوس مکلا ۲ ال
بیخ رازیانه ۲ ال ... زعفران مکلا ال و نیم ... بجوشانند تا نصف ... با یک رطل
عسل بقوام آورند و اگر بجای ... بجای عسل شکر کنند میتواند بود شربت افسنتین صغیر
جهت مالیخولیای مراقی و ضعف معده که از برودت باشد و سوء القنیه نافعست ... افسنتین ال
کل سرخ ۲۰ ال ... ۴ ال ... ۴ ال سنبل الطیب ۲ ال ... آب بجوشانند تا نصف
و با صد ... شکر بقوام آورند و اگر ... ال ... کنند قوی تر خواهد بود نوعی دیگر
از مجربات ... جهت ضعف معده و جگر ... و حرارت ... نافعست
افسنتین ۲ ال ... ۴ ال ... ال ترنجبین ... ال جوشانیده صاف نموده بنوشند

ومجموع یکشربت است **شربت ابریشم** جهت تقویت دل و اعضای رئیسه و رفع خفقان بارد و بادی و اسیر و توحش سوداوی
و اقسام مالیخولیا نافع است موافق نسخه قدما ابریشم خام که عبارت از فیله است نه ابریشم متعارف که لوف
الطباخان است حریر است سفید آن را یکشبانه روز در [illegible] و با [illegible] که [illegible] چند بار در او انداخته
باشند بخیسانند پس بجوشانند تا نصف رسد و ابریشم را فشرده و بیرون انداخته و ۲۰ مثقال گاوزبان
۱۵ مثقال با درنجبویه [illegible] در سه رطل آب بجوشانند تا ثلث باقی ماند و آب او را اضافه آب ابریشم کنند و با سفید آن
شکر بقوام آورند و عنبر اشهب و ورق طلا از هر یک مثقال و نیم و ورق نقره مروارید مصطکی یکدرم [illegible] در آن
حل کنند و بعضی بجای فیله حریر کرده‌اند و اگر فیله کنند باید شکافته و کرم ابریشم را بیرون کرد که با ابریشم جوشانند
شربت ابریشم که معمول متأخرین است موافق نسخه مرحوم مغفور حکیم محمد باقر قمی موافق اکثر اثر جه و در رفع
مواد سوداوی و خفقان و تقویت دل و اعضای رئیسه و معده و اقسام مالیخولیا و توحش و هموم نافع است
[illegible] ابریشم حریر سفید آن را شبانه روز در عرق گاوزبان و عرق بیدمشک و عرق شاهتره و گلاب یک
[illegible] که [illegible] آب انار [illegible] آب انار شیرین آب سیب شیرین یکد ۲۰۰ [illegible]
بخیسانند و بعد از آن بجوشانند تا ربع رسد و در حین جوشیدن مصطکی سنبل هندی جوز بوا
زعفران یکدرم [illegible] قرنفل عود [illegible] هندی یکدرم و نیم دارچینی ۲ مثقال همه را کوفته در پارچه
بسته در آن بجوشانند و بعد از آن که آبها به ربع رسد ابریشم و ادویه را افشرده آب صاف کرده را
با شش صد مثقال شکر سفید و ۲۰۰ مثقال عسل بقوام آورند و عنبر اشهب و ورق طلا یکدرم ورق نقره
۳ مثقال [illegible] در آن حل کنند و اگر قوی‌تر خواهند مصطکی زعفران درونج بهمنین قرنفل عود [illegible]
هیل صندل زرد یکدرم [illegible] کوفته بیخته اضافه نمایند و بعضی شکر را انار [illegible] دو سه [illegible] عسل ۲۰۰ [illegible]
میکنند و زعفران را نمی‌جوشانند بلکه بعد از قوام در آن حل میکنند و این اولی است چه زعفران
از جوشیدن ضعیف الاثر میشود **شربت فواکه معتدل** معمول متأخرین مقوی اعضا و سایر قوتها و جهت التهاب
و ضعف احشا نافع است آب انار ترش و شیرین آب به ترش و شیرین آب امرود ترش و شیرین آب سیب
ترش و شیرین یکدیگر و زعفران که کوبیده [illegible] یک [illegible] و با ثلث آنها شکر سفید بقوام

ادرند

آورند و بعضی [illegible] بجز آب انگور را اضافه میکنند و آن اولی است و اگر آب انگور را اضافه کنند
تا ثلث رفته ثلثان بماند اولی است **شربت فواکه شیرین** جهت تقویت احشا نافع است و صاحبان طبع
و جهت صاحب سعال موافق است آب میوه‌های شیرین را که مذکور شد با ثلثان شکر بقوام آورند **شربت**
فواکه ترش قابض‌تر از فواکه شیرین است و در منافع مثل آن و صاحب سعال را موافق نیست و عمل آن
به دستور سابق است که از آب میوه‌های ترش ترتیب دهند و هر یک از این شربتها را موافق احوال از بعضی
تقویت با ادویه مناسب میتوان نمود که ادویه موافقه را کوفته در پارچه بسته در او بجوشانند **شربت عود ترش**
معمول متأخرین مقوی معده و اعضای رئیسه و جهت رفع غثیان و دفع [illegible] و بخارات مخمره نافع است آب
ترش و شیرین آب لیمو از هر یک صد و پنجاه مثقال با سفید آن قند بقوام آورند عود قماری صندل سفید گل سرخ
قرنفل مصطکی سنبل الطیب [illegible] درنجبویه [illegible] خشک عنبر ورق طلا و نقره در آن حل کنند **شربت**
زنجبیلی که با درز هر هوام و گزیدن آنها است و جهت کرب و خفقان و غثیان در کمتحتین [illegible] مجرب و منقول از کره
آب به خشک آب سیب شیرین یکد ۳۰۰ مثقال آب لیمو ترنج یکد ۱۵۰ مثقال با ثلث آن شکر بقوام آورند و
مروارید که با سبز ترنج حل کرده باشند ۶ مثقال اضافه کنند در تقویت در اکثر امراض قایم مقام تریاق فاروقی است
شربت هندی منقول از زحیابادی و شربت جهت بادکرده و مثانه و درد هم و جگر و منفعت ورم سپرز و عرق
النسا و نفث الدم و رتب و فواق و خفقان و قرحه امعا و تبهای دایره و گزیدن هوام و درد کمر و مفاصل مجرب
دانسته اند انجیر زرد و ارزیانه یکد ۱۵ مثقال یکشبانه روز در سه وزن آن آب خیسانند پس بجوشانند تا نصف رسد
بعد از آن صاف نمایند و با شیره گل سرخ تازه ۳۰۰ مثقال و قند سفید ۶۰۰ مثقال بجوشانند تا بقوام سکنجبین رسد
و ۵۰۰ مثقال لعوق [illegible] کلاب [illegible] باشند و به ۱۵ مثقال روغن بادام جرب کرده در آن حل کنند و از ۱۰ مثقال
تا ۲۰ مثقال استعمال نمایند **شربت صندل** جهت تقویت معده و رفع اسهال و سیلان خون و ضعف دل و جگر حاره
صندل سفید را نیم کوب کرده در نیم رطل گلاب دو شبانه روز خیسانند و صاف نمایند و جرم صندل را
و آب بجوشانند تا بقیه قوت از او گرفته صاف نموده با گلاب سابق و یک رطل شکر بقوام آورند
و اگر قابض‌تر خواهند یک ساعت قبه نار دان ترش او در آن خیسانیده صاف نمایند و بعد از آن بقوام آورند

و اگر قسم ترش او را خواهند بجای گلاب در سرکه و یا آب لیمو بخیسانند و در شربت صندلین منقول صندل سفید و سرخ
بالمناصفه کنند و او قابض‌تر میشود **شربت آلو** منقول از هادی جهت درد سر و تبهای حاره و یرقان و رفع حبس
صفرا است آلوی بخارا را در آب خیسانیده بجوشانند تا مهرا شود پس صاف نموده شکر بقدری که خوش طعم کند اضافه
نموده بقوام آورند و اگر قدری از محموده مشوی اضافه نمایند قوی الفعل میشود **شربت تمر هندی** به دستور شربت آلو
شربت مورد جهت سرفه و قرحه ریه و اسهال و اقسام بواسیر و قطع سیلان خون و تقویت معده و امعا نافع است
تخم مورد را با چهار مثل آن آب بجوشانند بعد از خیسانیدن و نیمکوب کردن آن تا ربع رسد و با وزن آن
شکر بقوام آورند **شربت قابض** از تالیف اوست جهت اسهال و زلق الامعا مجرب است خصوصا هرگاه
با سفوف قابضه بنوشند آب به آب امرود و آب سیب یکی رطلی گرفته ۳۰ مثقال تخم مورد در آن خیسانیده
بجوشانند تا نصف رسد پس صاف نموده استعمال نمایند و اگر اسهال بلغمی باشد در حین جوشانیدن
عود هندی سنبل الطیب مصطکی یک یکد ۲ مثقال در پارچه بسته در آن بجوشانند **شربت مسهل** از تالیف حقیر
جهت امراض بارده و ضعف معده و دماغ و تفتیح سده و امراض سوداوی نافع است و بهترین
مسهلات است گل سرخ سنامکی یکد ۱۰ مثقال بنفشه ۲۰ مثقال زرد سفید [illegible] افتیمون یکده مثقال تخم کشوث
اسطوخودوس مصطکی یکد ۳ مثقال سنبل الطیب ۲ مثقال عناب سپستان یکد ۳۰ عدد در ۴۰۰ مثقال آب یکروز
خیسانیده بجوشانند تا ربع رسد و با ۱۵ مثقال ترنجبین و شکر بالمناصفه بقوام آورده و از ۵ مثقال
تا ۱۰ مثقال استعمال نمایند **شربت بزوری** که در اصفهان بسیار شهرت دارد مفتح سده و ملین طبع و مقوی جگر و معده
و جهت تبهای مرکبه و سوء القنیه مفید است تخم کشوث رازیانه تخم کاسنی گل کشوث تخم خیارین تخم
خربزه کرفس یکد ۳ مثقال پوست بیخ کاسنی بیخ رازیانه گل سرخ افسنتین یکد ۲ مثقال جوشانیده با ۹۰ مثقال
شکر یا شیرخشت بقوام آورند تا ۱۰ مثقال با شیره‌های تخم کاسنی تخم خربزه و آب کاسنی و امثال آن بنوشند
شربت دینار معمول متأخرین جهت امراض جگر و سده ماساریقا و تبهای مرکبه نافع و قریب الاعتدال است
۲ تخم کاسنی تخم کاسنی گل سرخ ریوند تخم کشوث یکروز خیسانیده پس بجوشانند و با دو رطل شکر بقوام آورند
نوع دیگر که جهت حرارت جگر و رفع عفونت اخلاط نافع است تخم کاسنی زرشک سیاه صندل سفید

لکه معمول

لکه معمول اصل السوس تخم کشوث گل سرخ کوبیده در عرق کاسنی یا آب خیسانند پس جوشانند صاف
نمایند و با شکر بقوام آورند و اگر ریوند اضافه کنند قوی‌تر میگردد **شربت غوره** جهت حرارت معده و ضعف او
و رفع تخمه و غثیان و دردهای گرم و رفع سموم و تشنگی و تقویت اشتها از نان است معمول آن دو رطل
غوره را بجوشانند تا نصف رسد و یک شب بگذارند و روز دیگر با ۲ مثقال قرنفل بجوشانند تا بوی او را
بردارد و با رطل شکر بقوام آورند **شراب سلوک** از تالیف قدما است مقوی معده و رافع خفقان است و منافع
او در امراض بارده بسیار است پوست ترنج رطلی مرماحور کوفته قرنفل ۲ مثقال عود ۱ مثقال نیمکوب کرده در
پنج رطل شراب سه شبانه روز بخیسانند و با سه رطل شکر سفید و ۲ مثقال مصطکی و نیم مثقال زعفران و ۲ دانگ مشک
بجوشانند تا مایل بقوام شود پس صاف نموده استعمال نمایند **شربت میبه** جهت تقویت معده و اسهال مزمن و درد
جگر و قی و غثیان و فواق و تشنگی نافع است منقول از جامع امین الدوله آب به ترش و دو رطل آب
ترش و دو رطل بجوشانند تا نصف رسد و با یک رطل عسل دیگر رطل شراب کهنه بجوشانند تا غلیظ شود و کف
بگیرند عود زعفران مصطکی بسباسه سنبل الطیب قرنفل جوزبوا هیل قاقله کبار دارچینی کحل مشک
سک سائیده اضافه نمایند **ماء العسل** جهت امراض بارده عصبانی و دماغی نافع و منضج بلغم غلیظ و مفتح
سدد است بگیرد و عسل صاف را با شش جزو آب با آتش نرم بجوشانند تا بقوام سکنجبین رسد و با زای
هر یک رطل عسل ۳ مثقال فلفل را کوبیده در پارچه بسته در آن بجوشانند **شراب العسل** جهت معده و جگر سرد
و امراض عصب نافع است ۱ رطل عسل را با شش رطل آب و سنبل الطیب و مصطکی و دارچینی و قاقله
و عود و هیل و جوزبوا و دار فلفل و قرنفل یکد ۲ مثقال بجوشانند تا بقوام آید پس صاف نموده استعمال نمایند
رب‌ها شرط است که آب آن چیزی که مقصود باشد چندان بجوشانند که ربع و ثلث رسد و مجموع
آن قابض‌تر از شربت است و اگر در بعضی شیرینی اضافه کنند باید قدر قلیلی باشد **رب جوز** جهت رفع قی و غرغره
جهت خناق و درد گلو بسیار نافع است آب پوست گردکان تازه را بجوشانند تا ثلث بماند و با مثل آن عسل
و حمل او مثلث بجوشانند تا ثلث بماند و کوفته مرصاف و نیم وقیه زعفران و نیم وقیه شب یمانی اضافه نمایند
و اگر ساده او را از رب و عسل و مثلث فقط کافیست **رب عنصل** از تالیف قدماست جهت نزلات حاره

نجاست یافت و والیه معده وخشکی انرا با تخم کوبیده یکشبانه روز در پانصد مثقال آب خیسانیده بجوشانند
تا نصف بسد بعد صاف نموده با صد و پنجاه مثقال شکر یا عسل با مثقال بقوام آورند که بطریق لعوق گردد و دارچینی
و زعفران و عفص و عصاره لحیة التیس یکدرهم کوفته بیخته مخلوط کنند باب ششم در مربیات که اسمای آن‌ها مذکور شده
و صفت بعضی از حلواها مربای شقاقل مبهی و مسمن و مقوی اعصاب و کرات شقاقل تازه که پوست او را تراشیده
باشند در آب آهک یک شبانه روز صاف کرده که بقدری تندی داشته باشد و زیاد از آنکه یکشبانه روز
نکشد و با آب بجوشانند یا بشویند تا اثر آهک نماند بعد از آن در آب تازه طبخ دهند تا نرم گردد
و عسل القوام آورده که شقاقل با بجوشانند و با این دستور است مربای گزر و بوزیدان و دردونج
و امثال آن و اگر قوی‌تر جهة باه خواهند در مربای شقاقل زرد که تازه را هر صد مثقال دارچینی زنجبیل
قرنفل بسباسه جوزبوا هیل بکداو مثقال مشک یکدانگ کوفته و بیخته اضافه نمایند مربای سیب مقوی معده و دل است
و جهة نیکو کردن بوی دهان مورث آن مربای به در منافع مثل اوست و در تقویه معده قوی‌تر مربای بالنک
جهة سینه و حلق و تقویه مورث خفقان حلواچلان با پوست بیرون آن ترتیب دهند و طریق ساختن آن
انست که سیب را از پوست و تخم و بالنک را از ترشی پاک کرده بقدر انگشتی ریزه کنند و طبخ نمایند
تا پخته گردد و از آب بیرون آورده عسل و شکر را با آب او بقوام آورند و بعد از آن جرم هرکرا با آن چندان
بجوشانند که رطوبة ابای جرم منعکس ماند مربای نارنج و لیمو جهة قطع صفرا و تقویه معده
حاره و دافع نفخ پوست بیرون هرکرا تراشیده با دانه‌کش و انهار بیرون آورده و در آب بجوشانند
تا تلخی که داشته باشد زایل شود و نرم گردد پس با عسل و شکر بدستوریکه گذشت بجوشانند مربای زنجبیل
که زنجبیل پرورده گویند جهة تقویه باه و گرده و مثانه و هضم طعام و معده بارده و تب بلغمی و سودای
نافع و مدر بول است زنجبیل را سه روز در آب خیسانند و خشک کرده با آب و اندکی عسل بجوشانند
تا نرم شود پس ریزه کرده عسل کف گرفته چندان بریزند که او را بپوشاند و بگذارند تا امتزاج گیرد
مربای هلیله مقوی معده و با منع و مجفف رطوبة معده و ملین طبع و جهة ضعف جگر و دماغ و ریاح
و باسیر و سودائی که از احتراق بلغم بهم رسیده باشد تا هفت صد عدد هلیله کابلی بزرگ را در آب

بقدریکه او را بپوشاند بخیسانند پنجاه تا هفتاد چوب نازک بران ریزند و هر سه روز یکبار آب او را
تغییر دهند و بعد از ده روز هلیله را بشویند و با قدری آب که او را بپوشاند و یک کف جو مقشر
چندان بجوشانند که جو پخته شود پس بیرون آورده از آب خشک کنند و از چوب پاک سازند و با سیخی
عددی راده سوراخ کرده با عسل کف گرفته بقدریکه فرو گرفتن آن در ظرفی کنند و مدت ده روز بگذارند
عسل را تغییر دهند و چند جوش باید داد تا خاطر جمع شود که دیگر رطوبتی که از آب برداشته بود در او نمانده
بعد از آن با عسل کف گرفته بقدریکه او را بپوشانند در ظرفی نگاه دارند و اگر خواهند که قوی‌تر گردد برای
هر صد عدد هلیله از هر یک ادویه که در مربای شقاقل مذکور شد یکوقیه اضافه نمایند ورد مربای عسلی
و را بفارسی گل انگبین باشند و معرب او جل انگبین است و شکری او را بفارسی گلشکری و گلقندی گویند
و برای تعلیم شکری و قوة گلنگبین تا چهار سال و گلقند تا دو سال است و عسلی در دویم گرم و خشک
و شکری در اول دویم گرم و در بیوست معتدل و هر دو مقوی دماغ و معده و مجفف رطوبة غریبه معده
و بعد از غذا مانع صعود بخارات بد باشند و عسلی جهة مبرودین و فضول بارده او فق و جهة درد
مفاصل و نقرس و فالج و تفتیت سنگ گرده و مثانه و عسر البول و باریح او زیره جهة تحلیل ریاح
غلیظه و درد کمر و هضم طعام نافع و چون او را با زیره و تخم کرفس جوشانیده صاف نمایند و مکرر
بنوشند جهة ازالة اللقوه و فالج و استرخای لسان و ابتدای مفاصل مجرب یافته اند و شکری او
جهة محرورین و یابس المزاج او فق و جهة ابتدای وسواس و جنون نافع است و چون گلقند را با مثل آن
اسطوخودوس یا اسیر از مربای بنفشه نصف گلقند ممزوج نموده مداومت نمایند جهة ازالة رمد کهن
و بخار و ضعف باصره و درد سر و شقیقه و اخلاط سوخته و رفع سده مجرب یافته اند و چون با تمر
هندی و عناب بجوشانند جهة ازالة سدة نجابت مفید است و هر دو قسم گلقند را چون بجوشانند
و صاف نمایند نایب مناب شربت ورد و دیگر است و گویند مضر جگر و مورث تشنگی است و مصلح او خشخاش
و قدر شربتش در طبیخ تا ده مثقال و از جوش سی مثقال است و طبیخ او باید با ششی مثل او آب باشد
تا منفعت سد و مضر او بجگر و کلیه قیاس و تجربه است صفت آن گل سرخ را از تخم و اقاع

پاک کرده بدست چندان بفشارند که خوب بهم شود و با قند بسایند و نیم روز هر روز صبح و شام برهم زنند
و بعد از آن چهل روز در آفتاب بگذارند و هرگاه شکر کم کند اضافه نمایند و باید وزن شکر یا عسل
مثل گل باشد و عسلی باید بوزن مذکور عسل کف گرفته اضافه نموده در آفتاب بگذارند مربای زردک
جهة تنقیه صوت و تنقیه ریه و منع نوازل و سرفه و ضعف معده و جگر و بدی هضم و استسقا
و ضعف باه مفید است زردک را ریزه کرده بجوشانند تا مهرا شود و عسل اضافه نموده بجوشانند
تا آب زردک جوشیده بقوام رسد پس برای هر صد مثقال دارچینی کوفته و بیخته اضافه نمایند
عود قماری قرنفل دارچینی زنجبیل هیل جوزبوا زرنباد کبابه یکدرم آن مربای بنفشه بفارسی حسیر
بنفشه نامند مسهل صفرا و ملین طبع و جهة خشونت حلق و سرفه حار و ترطیب دماغ و التهاب
و تبهای حار و حرقة البول و نزلات نافع است بنفشه تازه را از اقماع و ساق پاک کرده و بالنصف وزن
او شکر کوبیده در آفتاب چند روز بگذارند و هر روز برهم زنند و اگر شکر کم کند قدری اضافه
نمایند و اگر بنفشه تازه نباشد بنفشه خشک پاک کرده را در آبی که در آن بنفشه را چند جوش داده باشند
بگردانند تا مثل او شکر مخلوط نموده در آفتاب بگذارند و قدر شربتش از ده مثقال تا ده مثقال
و اگر گل نیلوفر و سایر شکوفه‌ها را بدستور مربا سازند هر یک با منافع خاصی است که در اصل آن
چیز مذکور است مربای هلیله که از پوست بیرون آمده بدستور مربای بالنک ترتیب دهند نجابت مقوی
دل و معده و جگر و دماغ است و جهة امراض بارده مزمنه مفید مربای جوز جهة تقویه باه و تجفیف رطوبة
معده و تقویه جگر نافع است گردکان تازه را که پوست اندرون صلب نشده باشد از پوست پاک
کنند و اگر صلب شده باشد از دو پوست بیرون کرده با عسل شهد چند جوش داده بگذارند و بعد
از سه روز ملاحظه کنند هرگاه رطوبة گردکان در عسل سرایت کرده باشد با عسل تازه بدستور
بجوشانند مربای بادام که جهة سرفه و خشونت سینه نافع است بدستور مربای جوز ترتیب دهند و بعضی
بادام تازه را در روغن تازه میجوشانند و بعد از سه روز از روغن بیرون آورده با عسل مربا
می‌کنند اما اقسام حلوای ارد و روغن دار مسدد و غلیظ و دیر هضم میباشند و مولد خلط مراری سوداوی

حلوها در محرورین و انجه با ارد و روغن باشد الطف و انفع است با اجزائی ترتیب دهند و تفصیل همه
آن متعذر است و اکتفا بمعنی کرده میشود که دستوری باشد جهة ساختن غیر مذکور حلوای شکر پاره مولد
خون متین و ملین سینه و موافق سوالی که از بلغم مشکوک شده باشد و مسمن بدن و مضر جگر حار است
ارد گندم بسیار نرم را با روغن بآتش نرم بریان کرده شکر را بقوام آورده اندک اندک در او بریزند
و برهم زنند تا منعقد گردد حلوای کرانگبین مایل باعتدال و لطیف‌ترین حلوهاست و جهة سرفه و خشونت
حلق و یبوست طبع نافع و سریع الانحدار است سه جزو کرانگبین را صاف کرده با یک جزو شکر خام با قدری
آب بجوشانند و کف سفیدی تخم مرغ را با آورده کف بگیرند چون بانتهای قوام رسد قدری از
کف چوبه بران زده تا خوب سفید شود و بعد از قوام تام که چون اندکی او را سرد کرده باشند بادنی
حرکتی شکسته شود در آنوقت مغز پسته و بادام و نارجیل و امثال آن بقدر حاجت اضافه نمایند
حلوای بو مال موافق مبرودین و کثیر الغذا و مولد خون غلیظ و جهة درد کمر و تقویة اعصاب
و باه نافع است گندم را در آب چندان بخیسانند که نم بردارد پس بر کیسه کرده در آفتاب بگذارند
و هر روز قدری آب بر او بپاشند تا شروع کند بسبز شدن پس در آفتاب خشک کرده آرد کنند
و بالنصف یا مساوی او آرد گندم مخلوط نمایند و آب انگوش آورده اندک اندک بخمیر برهم زنند
و بجوشانند تا آب طبخ تمام یافته بسیار غلیظ گردد پس قدری روغن طعام یا روغن کنجد اضافه
نمایند و بعد از جذب روغن شیره شکر یا دوشاب انگوری بقدر شیرینی که مقصود باشد اضافه نموده
چندان بجوشانند که روغن جذب کرده شروع بمنع کردن نماید بعد از آن مغز پسته و گردکان
و نارجیل و دارچینی و زنجبیل و هیل و جوزبوا و قرنفل از هر یک بقدری اضافه نمایند که بدا لقیه
موافق باشد زر حلوا انچه از نشاسته ترتیب دهند موافق سینه و حلق و قرحه امعاء و ترطیب
اعضا و جهة سل و سرفه و تب دق نافع است نشاسته را با آب بجوشانند تا غلیظ شود و طبخ تمام یابد
و شکر صاف کرده اضافه نمایند و بعد از آنکه قریب بانعقاد شود قدری روغن بادام شیرین و مغز تخم
کدو و خشخاش سفید مخلوط کنند و انچه از خرفه ترتیب دهند جهة امراض مذکوره بدستور نافع و سرد تر

از قسم شرابی است تخم خرفه را با شیره عنبیلی که قبه باشد با شیره پالیده مساوی بجوشانند و شکر در روغن بدستور اضافه نمایند
و چندان بجوشانند که روغن جذب کرده و را شروع به رفتن کند و آنچه از برنج ترتیب دهند قابض و مقوی بدن
و معتدل جهت صالح است بجای نشاسته شیربرنج کنند یا برنج را چندان بجوشانند که حل گردد و بدستور
شکر و روغن اضافه نماید و بدستور طبخ دهند تا منعقد گردد و قدری بروغن بر او داخل کنند و اگر کان در حلوای
نشاسته دارچینی مخلوط نمایند مسمی بزرک دارچینی خواهد بود **حلوای سیب به** که مقوی معده و جگر و مولد
خلط صالح و معتدل الکیفیة اند هر کدام را که خواهند بعد از پاک کردن از تخم و پوست بکوبند و طبخ
نمایند تا مهرا شود و آب آن را بسوزد و اگر قدری گلاب با آب آن اضافه کنند بهتر است عسل کف گرفته
با شکر بقوام آمده را بقدر یکه شیرینی او مطلوب باشد اضافه نمود بطبخ دهند تا منعقد گردد و مغز پسته
بو داده بقدر احتیاج مخلوط نمایند **حلوای نارنج** و حلوای بالنگ بزرگ گویند بهترین حلوبات و مقوی
احشا و موافق محرورین است پوست بالنگ خشک را بعد از گرفتن پوست بیرون و رفع تلخی آن که قدری
در آب جوشانیده باشند نرم بکوبند و بدستور حلوای سیب با شکر بقوام آورده و قدری آب نارنج که او را
زش کنند اضافه نمایند و بعد از جذب زشی مغز پسته بو داده با او مخلوط نمایند و اگر بجای آب نارنج
آب لیمو یا آب نارنج کنند پسندیده است و اگر قدری از پوست نارنج که شیرین کرده باشند ملحق سازند
اولی و انسب و انفع خواهد بود و اگر بجای آب بالنگ زردک را مهرا کنند بدستور عمل آورند
در تقویت باه قوی‌تر و ثقیل‌تر از حلوای سیب و نارنج است **و طریق بو دادن مغز پسته و بادام** جهت حلوبات
آنست که با سبوس گندم در دیگی کرده بر آتش کنند و بسرعت بر هم زنند که مغز آن نسوزد و بو برداشته
پس از سبوس پاک کرده استعمال نمایند **پالوده** معرب پالوده است از حلوای نشاسته اعدل
و در منافع مثل آن و مضر معده سرد و مرطوبین است نشاسته را با قدری شکر که مایل بشیرینی گردد چندان
بجوشانند که چون سرد شود بسته گردد و قبل در طبقی کرده بعد از بسته شدن بکارد ریزه کنند و با
شربت قند و عسل یا آب انار میخوش استعمال نمایند **فرنی** کثیر الغذا و مبهی و مسمن بدن و مقوی گرده
و جهت خشونت حلق و سرفه و طول عمر و تولد منی و تقویت طبع نافع و مسدد و مضر جگر ضعیف و دیر
معده

معده سرد و بطئی الهضم است اردبرنج را با آب و شیر بالمناصفه چندان بجوشانند که مهرا شود و شکر بقدر حاجت
اضافه نمایند و طبخ دهند تا بسته شود **صفت حلوای مشهور بریج در هوشت** سریع الانحدار و کثیر الغذا
و لطیف و موافق اکثر امزجه و جهت ناقهین و ضعف احشا مفید است و بهترین حلوبات است برنج گرده
اندک بو داده آرد بر پاتیل کرده و قند سفید را در اندک آبی حل نموده باشند صاف نموده مجموع آن با گلاب
و عرق بیدمشک در پاتیل کرده با آتش نرم بجوشانند تا بقوام آلوده شود **باب هفتم در لعوقات**
لعوق مابین معجون و شربت که در قوام آنست شیرین گویند و اندک اندک بلیسند که چون اکثر آن
مخصوص آلات تنفس است به تدریج اثر او در حین مرور بحلق و قصبه ریه رسد و جبرئیل بن بختیشوع گوید
که از اختراع جالینوس است اما در قرابادین یونانیین اصلی مشاهده ننموده و از آنکه معجون حب القطن را
که از تالیف جالینوس است متاخرین لعوق حب القطن نامیده باشند دلیل اختراع لعوق نمیشود که از
جالینوس باشد **لعوق طباشیر** منقول از کامل الصناعة جهت سرفه و تب دق و سل صمغ عربی قاقله
کبار کتیرا کدو از هر یک ثلث مثقال کتیرا کدو ده آل طباشیر چهار آل نبات سفید سی آل مغز تخم خیار و حب صنوبر کبار کدو از هر یک ده آل
نرم سائیده بروغن بادام چرب کرده با مساوی ادویه عسل کف گرفته که بسیار بقوام نیاورده باشند
سرشته و با شیر الاغ استعمال نمایند **نسخه دیگر** جهت حرارت معده و خشونت سینه که با سل باشد
صمغ عربی ثلاثه خشخاش سفید کدو ده آل مغز تخم کدو مغز تخم خیارین کدو ده آل طباشیر چهار آل تخم خیار
تخم خطمی کدو سه آل نرم سائیده با روغن بادام شیرین و عسل یا دوشاب انگوری یا شیره ترنجبین لعوق
حاجت لعوق کنند و حقیر این ادویه را اضافه نموده انفع یافته کثیر رب السوس گل سرخ مغز تخم هندوانه
لعوق کتان جهت ضیق النفس و سرفه رطوبی معتدل است تخم کتان و حرمل بالسویه با عسل لعوق نمایند
بعد او مست نمایند **لعوق الصبیان** جهت خشونت گلوی اطفال و سرفه با شیر و صمغ با شیر الاغ بجوشانند
رب السوس کتیرا صمغ عربی قانید کدو سه آل مغز دانه به آل با روغن بادام و جلاب لعوق سازند **لعوق منفرد**
که حقیر مکرر تجربه نموده جهت سرفه کهنه و ضیق النفس و گرفتگی آواز و خفقان رطوبی و در لوبیاب
از موده و بیعدیل است علبه را خیسانیده مقشر کنند بعد از آن کوبیده شیره گرفته با دوشاب انگوری

با عسل شهد بجوشانند تا غلیظ شود و مساوی حلبه مغز چلغوزه مقشر را بسیار نرم کوبیده مخلوط کرده چند روز
استعمال نماید **لعوق خشخاش** از مجربات ابوی جهت نزلات مفید است تخم خطمی بیدانه اصل السوس یا دردیدنت
و پنجاه آل با آب خیسانیده روز دیگر بجوشانند تا نصف شود و با صد و پنجاه آل نبات بقوام آورده چهل آل
سفید و سیاه مغز دانه برصمغ عربی کتیرا از هر صلابه نموده مخلوط کنند **لعوق حلبه** جهت ضیق النفس بود و سعال
صبی لعاب حلبه مغز بیدانه بنفشه مقشر بیدانه گل زبان جوشانیده آب آن را با عسل صد و پنجاه آل
بقوام آورند مغز تخم کدو مغز چلغوزه تخم بارزد اضافه نمایند ده آل در آن با الشعیر بنوشند
لعوق حب القطن جهت کوم و رطوبت حنجره لعاب حلبه از مجربات ابوی مغز دانه پنبه مغز چلغوزه حلبه
تخم کتان با عسل یا دوشاب انگوری لعوق کنند **لعوق الیقین** الجیر ریزه را بجوشانند تا مهرا شود و دانه آن را
با دوشاب انگوری بقوام آورده مغز چلغوزه مغز پسته بادام تلخ مغز تخم الجزه تخم رازیانه کرسنه حلبه مغز دانه
پنبه حب القلقل نرم سائیده بروغن بادام تلخ چرب کرده لعوق سازند و در رفع ضیق النفس و سرفه کهنه
و ربو بلغمی لعاب با هفت **لعوق عنصل** جهت ربو و ضیق النفس بارده و بلغم غلیظ لزج لعاب
مفید است فراسیون یا زعفل مشوی برنج سوسن کبود با عسل لعوق کنند و با آب که هات یا فودنج جبلی
یا برکا سف جوشانیده باشند استعمال نمایند **لعوق بنفشه** جهت سرفه و قولنج در بی و صفراوی بسیار موثر است
بنفشه مویز بیدانه عناب سپستان جوشانیده آب او را با نیم رطل شکر سفید و پنجاه آل عسل خیار شنبر و چهل آل
روغن بادام شیرین بقوام آورده ده آل بنفشه سائیده اضافه نمایند و از ده آل تا بیست آل استعمال نمایند
لعوق خیارشنبر جهت ذات الجنب و ذات الریه لعاب با هفت بدستور جهت سرفه و نزلات مفید است سوس
خیارشنبر و نبات سفید را در اندکی آب حل کرده صاف نمایند و با روغن بادام ممزوج نموده و کتیرا صمغ
فارسی که صمغ الوبیه است و با قلا مغز بادام شیرین اضافه نمایند **لعوق خشخاش** که مشهور اول اطبا باشد
جهت نزلات حاره رقیقه و خشونت حلق با هفت خشخاش سفید ثلث نشاسته کتیرا صمغ عربی مغز تخم کدو مغز دانه به
با جلاب لعوق کنند **لعوق زوفا** جهت امراض بارده سینه و اخلاط عصب و امعا و بلغم لزج بسیار موثر است
زوفا خشک ایسون رازیانه پرسیاوشان اصل السوس برنج سوسن کبود قرطم حلبه مویز بیدانه انجیر زرد
سفید

سفید تخم کتان را به قدر شش وزن ادویه بجوشانند تا ثلث رسد پس صاف نموده با مثل او عسل بقوام آورند
و علک البطم و راتینج با مدر آن حل کنند **لعوق حب القطن جالینوس** که در تقویت باه بیعدیل است در معاجین
مذکور شد **لعوق کرنب** جهت سرفه رطوبی و خشونت حلق و سینه و گرفتگی آواز و تنقیه دماغ از بلغم غلیظ نافع است
و مقدار شربتش سه آل و قوتش تا سه سال است آب کرنب را که در اصفهان کلم قمری میگویند افشرده بجوشانند
تا نصف رسد و باد و چندان او شکر بقوام آورند و باز از هر رطلی از شکر هر یک از مصطکی کندر صمغ عربی
کتیرا و راتینج پنج آل در آن حل کنند **لعوق الورد** منقول از جامع امین الدوله جهت تبهای حاره و قی خون و
ذات الجنب صفراوی و دموی و درد سینه و سل و سرفه مفید است گل سرخ پاک کرده صمغ عربی نشاسته
کتیرا خشخاش سفید و حب گل مختوم دو کاوه بلادکل سفید دو عنا لی کرده و بسیار مجرب یافته طباشیر
زعفران ربسوس نرم سائیده با دوشاب انگوری لعوق سازند **لعوق ناسانی** جهت تقویت معده و رفع
ضعف مجرب یافته اند منقول از جامع شکور گل سرخ اردسنجد پوست بیرون پسته انار دانه
دانه دار سماق تخم حریره در سه رطل آب بجوشانند تا رطلی بماند پس صاف نموده با آب لیمو و آب
غوره و آب به و آب تمر هندی و سرکه و شکر سفید بقوام آورند **باب هشتم در مطبوخات و نقوعات
و ماء الاصول و منقیات و مسکنات قی** اما مطبوخات مشتمل است بر منضجات اخلاط و ملینات
طبع و خلطی که در طریق تحریر باشد و در مسهلات و شرط است که بعد از خیسانیدن بجوشانند و هر چه از او
تاب طبخ داشته باشد مثل بهاشتر بجوشانند و آنچه بخلاف او باشد در اواخر جوشیدن اضافه نمایند
مثل افتیمون و صفت هر یک در ادویه مفرده مذکور شده و در شربت منضجات که مشتمل باشد بر تقطیع و رقیق
غلیظ و تفریق خلط متعفن و خلط صالح سعدا و بین و صاحبان امراض مزمنه مشتر مختاجند و حب
در شخصی علتی فصلی و سنی و بلادی ترکیب باید نمود بنابرین نسخه چندی که در دستور توان بود
ذکر میشود **منضج سودا و بلغم** مویز بیدانه گاو زبان بادرنجبویه شکوفه غافث پرسیاوشان
سپستان پوست بیخ کرفس گل بابونه پوست بیخ کبر پوست بیخ رازیانه شاهتره زوفا خشک اسطوخودوس
شکاعی بادآورد تخم کرفس تخم رازیانه جوشانیده که غسفنند افتالی ترنجبین شیرخشت که در آن حل کنند

کرده باشند بنوشند و باید قدر آب چندان باشد که ربع باز آید و اگر سودا از صفرای محترقه باشد
الوکحارا پوست هلیلج کاسنی بنفشه عنب الثعلب زرشک ستاتره خشک شکوفه غافت عناب سپستان
املج مقشر تخم خیارین تخم کاسنی گل گاوزبان گل سرخ در سه رطل آب بجوشانند تا ربع آید و با ترنجبین و شیرخشت
استعمال نمایند و هرگاه بلغم و صفرا مرکب باشند زوفا خشک اصل السوس شکاعی بادآورد الوکحارا پوست
بیخ رازیانه پوست بیخ کاسنی عناب سپستان گل بابونه تخم کشوث افتیمون عنب الثعلب بسفایج
با گلقند افتابی سکنجبین ساده بنوشند مسهل سودا و بلغم در منضج سودا سنا مکی پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه افتیمون بسفایج ترید هندی تربد سفید خراشیده روغن بادام چرب کرده اسطوخودوس غافت
نموده با فلوس خیارشنبر روغن بادام ترنجبین لاجورد غیر مغسول شحم الحنظل با نفطی استعمال نمایند
در مسهل سوداوی و صفراوی پوست هلیله زرد و کابلی تمر هندی بنفشه افتیمون سنا مکی حرامی
مغسول محموده مشوی خیارشنبر روغن بادام شیرخشت کنند و در مسهل بلغم و صفرا پوست هلیله
هلیله زرد و کابلی تربد خراشیده تمر هندی الوکحارا قنطوریون دقیق افسنتین مقوی گل سرخ فقاح
اذخر فلوس خیارشنبر روغن بادام غاریقون سفید محموده مشوی داخل کنند مطبوخ مسهل که حنین
بن اسحق جهت زنان صاحب سودا فرموده هلیله زرد و سیاه و کابلی بسفایج با سه رطل آب بجوشانند
تا نصف رسد بعد از آن سنا مکی افتیمون اضافه نموده چند جوش داده صاف نمایند و الوکحارا
تمر هندی مویز بیدانه را با دو رطل آب بجوشانند تا نصف رسد پس صاف نموده ۲۵ مثقال در آن
با ۴۰ مثقال از آب صاف کرده اول ده مثقال شکر سفید بنوشند مطبوخ خیارشنبر جهت اخلاط
حاره منقول از کامل هلیله زرد الوکحارا عناب مویز بیدانه تمر هندی گل سرخ نیلوفر بنفشه در سه رطل
بجوشانند تا رطلی بماند و فلوس خیارشنبر از ۱۰ تا ۱۵ مثقال روغن بادام شیرین ۲ مثقال اضافه نمایند و بنوشند
مطبوخ افتیمون و غاریقون منقول از کامل جهت اخراج بلغم و سودا نافع است هلیله زرد و کابلی و سیاه
پوست هلیله املج مقشر مویز بیدانه الوکحارا گل گاوزبان کبابه غافت بادرنجبویه اسطوخودوس بسفایج
تربد سفید ملوک در پنج رطل آب بجوشانند تا بیک رطل و ثلث رسد پس افتیمون اضافه نموده بجوشانند

تا بکر طل بماند

بیکرطل بماند و صاف کنند و غاریقون را در آن حل کرده بنوشند و باید غاریقون را با عسل سرشته باشند
و جهت صاحب جنون و مالیخولیا صبر سقوطری حجر ارمنی سیاه اضافه نمایند و جهت اخراج بلغم لزج بجای صبر و حجر ارمنی
شحم الحنظل کنند نوعی دیگر که قویتر است از جامع امین الدوله هلیله کابلی و سیاه هلیله املج مقشر الوکحارا
تمر هندی پاک کرده از لیف عدد مویز بیدانه سنا مکی گل سرخ افسنتین کبابه غافت اگر نباشد شکوفه او
حوت شکاعی بادآورد اسطوخودوس کاذریون کمافیطوس گل گاوزبان بادرنجبویه بسفایج هندی
قرنفل تخم بادرنجبویه تخم ترنجک افتیمون رازیانه بسفایج حجر ارمنی سیاه تربد ملوک در شش رطل آب
بجوشانند تا ربع رسد و افتیمون اضافه نموده و بعد از سرد شدن افتیمون را بیفشارند و صاف کنند
و غاریقون صبر زرد نمک نفطی لاجورد غیر مغسول شحم الحنظل شکر سفید مجموع را کوبیده در آن
حل کنند و بیکدم بنوشند و اگر خواهند که اخراج صفرا نیز کنند هلیله زرد داخل مطبوخ و سقمونیا مشوی
اضافه محلول نمایند مطبوخ زوفا جهت ربو و ضیق النفس و سرفه نافع است عناب سپستان مویز بیدانه
انجیر زرد اصل السوس ملوک از پوست جدا کرده بادیان تخم خطمی تخم خباری زوفا خشک بیخ سوسن
حلبه در چهار رطل آب بجوشانند تا ربع رسد پس صاف نموده هر روز ۲۰ مثقال او را با بنفشه مربا
لعوق خشخاش یا معجون قوی با اضافه روغن بادام بنوشند نوعی دیگر که جهت ذات الجنب و ذات الریه
و درد سینه و سرفه نافع است عناب سپستان انجیر زرد مویز بیدانه اصل السوس ملوک بادیان
تخم خباری تخم خطمی جو مقشر در چهار رطل آب بجوشانند تا ربع رسد پس صاف نموده هر روز نیم رطل را
با روغن بادام بنوشند مطبوخ اسطوخودوس منقول از تذکره جهت اخلاط سوداوی و محترقه
و صلابات و وسواس و جنون و مالیخولیا و عرق النسا و مفاصل و صاف کردن خون و کدورت رنگ
نافع است بسفایج مویز دانه کرده عناب سپستان اسطوخودوس گل بابونه قنطوریون دقیق افتیمون سورنجان
سفید با مثل ادویه آب بجوشانند تا ثلث رسد پس صاف نموده بنوشند و اگر با درد سر و
تصاعد بخارات بوده دماغ باشد انجیر زرد کتیرا روغن بادام زرشک ستاتره مقشر را بجوش اضافه
کنند و اگر با ریاح غلیظه باشد یا صفیر مجاری با گلقند بخورانند نوعی دیگر جهت درد و سده و ریح

و تقویت معده و رفع اخلاط غلیظ مفید است هلیله کابلی هلیله املج مقشر عود خام افسنتین شکاعی بادآورد سنبل الطیب
قرنفل حب البلسان نعناع مرماحوز قاقله کبار گل سرخ در ده رطل آب بجوشانند تا ربع رسد و صاف نمایند
و هر روز سی مثقال بنوشند اولیست مطبوخ بسفایج جهت درد معده و ریاح بواسیر و صرع و امراض سوداوی
مفید است هر روز از سه تا ده مثقال را خیسانیده بجوشانند و صاف او را با فلوس خیارشنبر و روغن
بادام بنوشند مطبوخ دار شیشعان در رفع درد معده بارده مجرب است هر روز ده مثقال او را جوشانیده با نبات
بنوشند اما در نقوعات شرط نست که اجزا را بسیار کرم نکنند و بعضی ادویه را بجوشانند بجای بنوشانند و در روز در
آفتاب گذارند و شب در زیر سقف باشد و بعد از آن بسیار افشرده صاف نمایند و بعضی را بشب و روز با
خیسانند تا قوت ادویه بآب بر گردد و مخصوص جوهر دیگر مناسب است نقوع صبر جهت بقایای امراض حاده
و تبهای کهنه که بعضی از آن در بدن مانده باشد و تنقیه عروق مجرب است منقول از کامل الوکحارا مویز بیدانه عناب
سپستان تمر هندی منقی از دانه و لیف تخم کاسنی تخم کشوث کشنیز خشک سه روز در آب گرم خیسانیده
پس صاف نموده هر روز نیم رطل با ترنجبین یا شکر بنوشند در طلوع آفتاب و اگر قبل از آن بدو ساعت
صبر زرد را با مصطکی ممزوج نموده تناول نمایند اولیست نقوع صبر جهت درد سر سوداوی و بلغمی و سایر
امراض نافع افسنتین رومی اسارون قنطوریون دقیق مصطکی صبر زرد نیمکوب کرده با سه رطل آب
که سه روز بنوشند بستور حور خیسانند پس صاف نموده هر روز ربع رطل را با روغن بادام بنوشند و اگر
هر روز بقدر ربع رطل را بردارند تتمه را اضافه نکنند اولیست نوعی دیگر که محمد بن ذکریا گوید
که تجربه نموده ام جهت امراض معده مفید است دارچینی افسنتین عود بلسان گل سرخ عود مصطکی در یک رطل
و نیم آب بجوشانند تا نیم رطل بماند پس صاف نموده صبر زرد داخل کرده روزی یک وقیه بنوشند نقوع
جهت اوجاع منقول از جامع امین الدوله کوید نافع است مجرب است تخم خربزه تخم کرفس انیسون رازیانه
مکد ۲ مثقال نیمکوب کرده در سه رطل آب سه شبانه روز خیسانیده روزی ۳۰ مثقال با یک مثقال روغن بادام بنوشند
ما الاصول جهت فالج و لقوه و صرع و تشنج و سکته و سایر امراض بلغمی نافع است موافق نسخه حنین و کامل
و امین الدوله و ثابت بن قره پوست بیخ رازیانه و بیخ کرفس اذخر مکد ۱۰ م تخم کرفس انیسون رازیانه

مکدم

مکد ۱۰ م مصطکی سنبل الطیب حنظل فقاح اذخر مکد ۳ م و نیم حب البلسان اسارون مکد ۳ م عود بلسان
سلیخه حرمل بزر بادیان نانخواه مکد ۲ م مویز بیدانه ۲۰ م در چهار رطل آب بجوشانند تا ربع رسد پس
صاف نموده هر روز ۳۰ مثقال با روغن بادام شیرین و تلخ و روغن بید انجیر و معاجینی که جهت امراض کوره
مناسب باشد بنوشند ما الاصول نوعی دیگر جهت سده جگر و سپرز و روده و فساد مزاج معده و استسقا
و تبهای کهنه نافع است پوست بیخ کرفس و بیخ رازیانه اذخر فقاح مصطکی سنبل الطیب فوه الصبغ بیخ کبر
کرده عود بلسان شکاعی بادآورد کبابه غافت پوست بیخ کبر کاذریون کمافیطوس افسنتین گل سرخ انجیر زرد
مویز بیدانه در چهار رطل آب بجوشانند تا ربع رسد و هر روز ۳۰ مثقال او را با روغن شیرین تلخ و بید انجیر
الکرم و امثال آن بنوشند ما الاصول نوعی دیگر جهت نقرس و درد ورک و مفاصل که از برودت باشد
بغایت مجرب است پوست بیخ کرفس و بیخ رازیانه پوست حنظل قنطوریون دقیق شیطرج نانخواه انیسون
بزر بادیان ماهی زهره در سه رطل آب بجوشانند تا ثلث رسد و روزی یک وقیه با یک درم روغن بید انجیر
که خروع نامند بنوشند و اگر امراض بسیار صعب باشد با روغن کلکلانج استعمال نمایند ما البزور
که در منع ادرار عرق مجرب است کشنیز خشک سماق پاک کرده بوی سفید کرسنه از هریک پنجاه مثقال آب
مثل آن آب بجوشانند تا ثلث رسد پس صاف نموده روزی ۲۵ مثقال بنوشند ما الاصول مجرب او
جهت ضیق النفس و گرفتگی آواز و ربو پوست بیخ کرفس بیخ رازیانه انیسون تخم کرفس بادیان مصطکی سنبل
الطیب اسارون بیخ سوسن هندی قنطوریون دقیق عنصل فراسیون اصل السوس بیخ سوسن کبود انجیر زرد
مویز بیدانه در چهل رطل آب بجوشانند تا ربع رسد پس حصه کرده هر روز یک حصه را با لعوقات
مناسبه بنوشند دقیقات شرط است که کم رقیق کنند که علاوه بر غذا و در حلوای معده جاری
و در طبیعت نیز بسیار مستحسن است اگر مطلب دفع صفرا باشد قبل از خوردن مقی یک ساعت شهای زرشک تناول نمایند
و اگر مراد دفع بلغم باشد ماهی شور برشته قدری تناول نماید و بعد از قی چیزی که تقویت معده کند بیاشامند
و اگر مراد قی مره السودا باشد شیر یخنی تناول نمایند و شخصی را اگر کردن بلند و سینه تنگ باشد از قی منع
باید فرمود مقی مره السودا و مره الصفرا که در تبهای ربع و مرکبه نافع است کنگر ز تخم تره تیزک

تخم زرب جوز القی سنبل هندی تخم اسفناج بالسویه کوبیده بوزن ادویه عسل سرشته و ۲ مثقال وراباسوال
درانی کوفته جوشانیده باشد عسل آلوده بنوشند و اگر بقدر مقصود قی نیاورد ابسته مطبوخ را با عسل
بلیشانند در این وقت قی با فراط خواهد شد **مقئی دیگر** جهت رفع مرة الصفرا و بلغم صفرا امتحیه ۲۰ درم زب را
ریزه کرده باده درم شبت تازه و ۵ درم نمک هندی و از تخم خربزه و تخم اسفناج یکدرم بجوشانند
در چهار رطل آب تا ثلث بسد بعد صاف نموده با سکنجبین بنوشند و قی کنند و اگر مراد دفع بلغم بیشتر باشد
با عسل بنوشند **مقئی دیگر** جهت رفع رطوبات معده و مرة الصفرا و مرة السودا زرب را بسیار ریزه کرده
یکشبانه روز در سکنجبین عسلی خیسانیده صاف نمایند و باشکر زرد با هم آن بنوشند **مقئی دیگر** تخم زرب تخم شبت
تخم خربزه رشته خربزه اصل السوس یکدرم ۳ مثقال جوشانیده و آب آن را با شکر زرد و سکنجبین بنوشند **مسکنات قی**
اما آنچه از تسکین قی صفراوی آزموده است انبت شکسته که دانه انار دان ترش سماق دانه بیرون کرده
پوست بیرون بسته یکدرم بگیر و طباشیر گل سرخ غوره خشک یک نصف جزو نرم کوبیده تا سه آبه را
با آب به با آب انار شیرین یا شربت به و امثال آن بنوشند **نسخه دیگر** که مجرب حقیر است انار دان ترش
مویز دانه دار بالسویه زیره کرمانی نخود یکسان بسیار نرم کوبیده تا ۳ مثقال بنوشند اما مسکن قی بلغمی که در دلی
گل سرخ ۳ درم زرشک بیدانه ۳ درم نعناع پوست بیرون پسته مصطکی هر دو هندی سنبل الطیب قرنفل
زیره کرمانی بهر کرده ده یکدرم ۳ مثقال این دوا را با سکنجبین سفرجلی و امثال آن بنوشند **باب نهم در
سنونات و مضمضه و غرغره** سنونات ادویه مخصوصه دندان است اعم از آنکه سائیده باشد
یا بچیزی سرشته یا قرص کنند و مولف تذکره گوید که سنون از مخترعات جالینوس و الدهشتیوع است
و ظاهر این کلام اصلی نداشته باشد و از قدما بودن ظاهر است و در استعمال سنون شرط است که ممتلی نباشد
و قبل از استعمال او دهن را با بهای ادویه مناسبه بشویند و بسواک و امثال آن دندان را پاک کنند
سنون از مجربات والد حقیر است جهت رفع درد دندان بغایت آزموده است هو چوب سند و چوب
ریحان سرشن پوست بیخ درخت زرد گیترا باد ام مقشر صمغ عربی یکدانگ فوفل یک عدد بسیار
نرم سائیده استعمال نمایند **سنون ابیض** از معالجات بقراطی جهت مستحکم نمودن دندان و گوشت بن دندان

و رفع خون آمدن و منع کرم خوردن و ریختن مواد از دماغ بر بن دندان بغایت مفید است و رفع بدبوئی دهان بکند
و جلای دندان میدهد و چون با روغن زیتون یا قطران سرشته بر دندان دردناک گذارند در حال رفع الم میکند و
چون با سرکه مخلوط کرده مضمضه نمایند دندان متحرک را مستحکم کند و فی الواقع بهترین سنونات است عاقرقرحا
و ج کرمانی سعد یکدرم پوست انار مازوی سبز کندر گلنار گل سرخ مروارید نسفته سفال چینی یکدرم ۳ مثقال
بیخ سوسن کبود ۳ مثقال شاخ گاو کوهی سوخته دندان فیل دارفلفل طباشیر تخم خرفه ثلث نسخه کتیرا کثیرا
خشک بوداده عدس یکدرم ۳ مثقال زبد البحر نمک سنگ صدف حلزون سوخته شب یمانی یکدرم ۳ مثقال نیم
فلفل سفید مصطکی عود دبان یکدرم ۳ مثقال بعد از سائیدن با خرد او داگر کافور اضافه نمایند **سنون**
از تالیف والد حقیر جهت رویانیدن گوشت بن دندان و رفع بدبوئی دهان بغایت نافع است صمغ الاخوین
کرمازج انزروت جوز السرو کندر بیخ نی سوخته طباشیر اقاقیا گل سرخ گلنار حب البلوط کوفت
انار ترش یکدرم جزو و نیم قصب الذریره نصف جزو در وقت خواب استعمال کنند **سنون** منقول از اقرباذین
ابن هبل و شفاء الاسقام جهت بردن گوشت متعفن و اکله و سیلان خون لثه بغایت نافع و مجربست
زرنیخ سرخ و زرد اهک نشکفته زاج سفید مازوی سبز بالسویه قرص با سرکه بسازند و دانگی از آن شب
بمالید و صباح از ساعتی بشویند و اگر سوزش کند روغن گل سرخ مضمضه کنند **سنون دیگر** جهت تاکل و بدبوی
دهان و چرک بن دندان مورد و بیخ ابی سوزانیده دو جزو صاف بگیرد با روغن گل سرخ بمالند و سرکه
عسل مضمضه کنند **سنون مسمی بسنون سبحانی** منقول از کناش فاخر و منسوب بابن سراپیون جهت قطع
خون و تقویت لثه و دندان نافع است انار ۳ جزو گلنار عفص شب یمانی عاقرقرحا یکدرم جزو سماق جزو
نیم نمک هندی نصف جزو با سرکه و آب انار مورد قرص بسازند **سنون** جهت رویانیدن گوشت بن دندان
مجربست و اکثر اطبا بر این اتفاق دارند ۱۰ ارد کرسنه را با عسل سرشته بر روی آجری در تنور بگذارند تا
نزدیک بسوختن رسد و از کندر و دم الاخوین هر یک ۳ درم و از زراوند مدحرج هر یک ۲ درم
اضافه کرده سنون کنند **سنون** منقول از غنی منی و از مجربات صینیست جهت رویانیدن گوشت لثه
آزموده است پوست بیخ کبر اصل عاقرقرحا بیخ سوسن کرسنه ارد جو بالسویه **سنون** از تالیف حقیر موافق اکثر

در تسکین الام و رفع خون و رویانیدن گوشت و منع ریختن مواد آزموده است سعد طباشیر گل سرخ تخم
مورد گلنار فوفل کات هندی کرمازج یکدرم جزو سماق سه جزو **سنون** منقول از معالجات بقراطی
و ایلاقی جهت جلای دندان و پاک کردن از اوساخ و سفید کردن آن بسیار مجربست زبد البحر نمک
سوخته بالسویه سنون کنند **سنون دیگر** از شفاء الاسقام جهت خون بن دندان و حرکت اعزبه البحر
شب یمانی اقاقیا گلنار سماق ازو پوست انار یکدرم جزو نمک نیم جزو و بعد از سنون مضمضه با سماق و گلنار
سنون ابیض قوی تر از آن و سریع الاثر است نمک سنگ صدف سوخته زراوند مدحرج بیخ نی سوخته
جو سوخته سفال چینی بالسویه سنون کنند مسحوق با زجاج مسحوق که فج در حال دندان را سفید
کند و هر گاه زردی دندان یا رنگهای دیگر قوی باشد و در جوهر دندان نفوذ کرده باشد زنگار را در عسل
حل نموده بر دندان بمالند و اگر قوی تر باید قدری مسحوقها اضافه نمایند **سنون مقوی لثه** منقول از ایلاقی
جهت رفع سیاهی دندان مجرب دانسته اند قنبیل ۲ درم فلفل ۳ درم حماما ۳ درم سادج هندی حضض مرق
یکدرم ۳ مثقال **سنون** منقول از ابن هبل جهت دندان متحرک که سبب رفتن گوشت لثه باشد بغایت نافعست
عود سوخته شب یمانی سماق اقاقیا بالسویه استعمال نمایند و اگر سبب حرکت دندان از رطوبت باشد
مضمضه با ادویه که در مضمضه مذکور میشود مضمضه کرده و بعد از آن این ادویه را بر دندان
متحرک بپاشند شب یمانی سعد مصطکی خاکستر شاخ گاو کوهی یکدرم جزو نمک معجون بعسل که بعد از آن
سوخته باشند مرصاف خولنجان یکدرم جزو و نصف جزو سنبل الطیب سداب خشک سماق یک نصف جزو
نرم سائیده با هم سرشته استعمال نمایند **زراوند فی الاسنان** از تالیف خود و بغایت مجربست در تسکین درد دندان
زنجبیل فلفل حلتیت جندبیدستر افیون بالسویه با عسل سرشته بر دندان دردناک قدری بگذارند و مولف
شفاء الاسقام این ادویه را اضافه نموده مرصاف زراوند مدحرج سعد شیح یکدرم نصف از اسارون
و آنچه در تسکین درد دندان بتجربه مکرر رسیده مالیدن فلفل با عسل است هرگاه از رطوبت و نزلات
دماغ باشد و هرگاه فلفل و پوست خشخاش را در گلاب بجوشانند و از بیرون طلا کنند در حال
ساکن گردد و بعد سعد شیطرج هندی کوبیده در کف دست کرده بخلاف جهت موضع درد گذاشته

بکیه با آنجهت کند سبب اماله ماده با آنجاست سکین دهد **سنون** منقول از تذکره که در زمان هارون
الرشید تالیف یافته جهت استحکام لثه و دندان و خوشبو کردن دهان و قطع رایحه کریهه و تحلیل
اورام و رفع سیلان آب دهان مفیدست نمک سوخته ده جزو نان سوخته ۷ جزو عود هندی ۶ جزو
سک ۳ جزو کرمازج قرنفل دارفلفل زنجبیل زبد البحر فاقله یکدرم ۲ جزو با سرکه قرص ساخته خشک
کنند و بختیشوع شیح ارمنی و زراوند مدحرج از هر یک نصف جزو اضافه کرده و جبرئیل للاد کاهی
و اذخر از هر یک ۲ جزو الحاق نموده و با عسل سرشته و بعضی این ادویه را اضافه کرده اند صندل
سفید سعد گل سرخ فوفل قرنفل خاکستر کاه خاکستر شاخ گاو کوهی از هر یک سه جزو بوده ارمنی
دو جزو تصریح نموده اند که بهترین جزو از برای سرشتن ادویه دندان سرکه است که دندان را زیرگ
خیسانیده تا شسته مضمضه او نیز بهترین اشیاست **سنون جهت امراض لثه** منقول از کامل و شامل و حاوی
کبیر و تذکره جهت رویانیدن گوشت لثه و تعفن آن و حرکت دندان بتجربه رسیده است طباشیر
گل سرخ یکدرم ۳ مثقال مروارید گل ارمنی برشته دم الاخوین یکدرم ۲ مثقال مرجان سوخته صندل سرخ و حماما
حب الکاکنج کرمازج ماميران یکدرم ۲ مثقال جو مسلک ۳ درم مفردا بهترین ادویه است **سنون** جهت امراض دندان
عاقرقرحا فلفل شیطرج خردل زنجبیل بالسویه با قطران یا طبیخ زیره سرشته **سنون** جهت کرم
دندان نا مشاب بطیبن است و تحقیق او میکند و منقول از کامل عاقرقرحا پوست حنظل بوته
جوی تخم ترمس مادریون پوست بیخ کبر حلتیت زنیخ زرد بالسویه مجموع را سائیده ریزه
در سرکه خیسانند و حلتیت را با نصف لعاب آن مثل ورق اول در سرکه حل نموده ادویه را
سرشته و در وقت استعمال احتیاط نماید که به دندان صحیح نرسد بلکه دندان ماده درد ناک را بگیرد
و موم غلاف کند **سنون** جهت دندان متحرک مجربست حکای شنداست و ج سوخته سرخ بالسویه
سنون کند **سنون** جهت قلاع سوداوی مویز بیدانه افیون بالسویه با عسل سنون کند **نوعی
دیگر** برگ موسیج برگ زیتون اقاقیا یکدرم بگیرد و قلقطار عقر شنراج سفید یکدرم حمص جزو و
بیخ سوسن ثلث جزو و زعفران ربع جزو **سنون** جهت اقسام قلاع شب عفص بالسویه سائیده سنون کند

و نجابت مفید است صفت ادویه که کرم دندان را ساقط کند تخم پیاز و برگ کراث و بزر البنج سائیده با موم
سرشته حب سازند و عودی لیکن مدار آتش انداخته یک سر نی را به دندان ملاصق کرده و سر دیگر را در
ظرف آتش مهیی نصب کنند که دود او از راه نی به دندان رسد و اگر ظرف آتش لوله دار باشد بهتر است
که نی بر لوله نصب شود و دهن ظرف را بپوشانند تا دود از لوله داخل نی گردد و بدستور چون قطران آلوده
بر دندان گذارند کرم را ساقط کند و مضمضه با آب برگ شفتالو و قدری زراوند طویل نجابت [illegible]
و بدستور بخور [illegible] موثر است و چون سوراخ دندان کرم خورده را بکافور پر کنند موجب تسکین
درد میگردد و بدستور [illegible] نجابت مجرب است و بدستور پر کردن [illegible] و حلتیت و بوره
ارمنی همین اثر دارد ادویه که رفع ضرس کند وان حسی دندان است که بسبب خوردن ترشی و برودت مفرط
بهم رسد چون ساق و تخم خرفه را بخایند رفع کند و بدستور خائیدن بادام و نارجیل و فندق و چیز [illegible]
و مضمضه به شیر دختران و شیر الاغ و طلا کردن روغن زیتون و روغن تازه مفید است ادویه که دندان
اطفال را زود برآرد از انجمله طلا کردن لثه است بمغز سر خرگوش که پخته باشند و مالیدن روغن سوسن و طلا کردن
حنای بروغن سرشته صفت مضمضه و غرغره جهت امراض دهان و غیر آن مضمضه جهت رطوبات بن دندان
و حرکت اسنان سنبل الطیب گل سرخ جوز السرو سعد ثمرة الطرفا بالسویه با آب جوشانیده مضمضه کنند
مضمضه جهت قلاع و خون بن دندان و تعفن و جوشش و رویانیدن گوشت توتیای مغسول [illegible]
[illegible] شکر [illegible] را سائیده با سایر اجزا با سرکه [illegible] در شیشه ضبط نمایند و بجهت جوشش
[illegible] سرکه مذکور را با [illegible] آب انار با آب گشنیز [illegible] مضمضه کنند و بجهت قطع خون و رویانیدن گوشت
با سرکه مخلوط نمایند و هرگاه سرکه شیشه افزون شود بدستور سرکه تازه اضافه نموده ضبط نمایند اگر یک سال
و زیاده بران بگذرد از اثر نمی افتد مضمضه که قبل از استعمال سنونات باید کرد تا تاثیر ادویه [illegible]
و سنونات تسریع کرده منقول [illegible] مجرب [illegible] گل سرخ [illegible] ثمرة الطرفا
صنوبر برگ زیتون تازه هر یک [illegible] بارتنگ [illegible] بجوشانند و نیم جوشانیده [illegible]
حل کرده مضمضه نمایند مضمضه جهت ورم لثه و سستی آن [illegible] پوست انار [illegible] سماق بالسویه مضمضه

کند

کنند مضمضه مجربه جهت قلاع و آن جوشیدن دهان است [illegible] اول با آب برگ عنب الثعلب یا آب برگ بارتنگ
و آب به و سرکه که در او عدس و [illegible] حنای تازه [illegible] جوشانیده باشند مضمضه کنند
و بدستور گزمازج و گلنار و کشنیز خشک و پوست انار و عفص را جوشانیده مضمضه نمایند مضمضه جهت قلاع
بلغمی برگ آس برگ زیتون مامیران پوست انار عفص بالسویه جوشانیده مضمضه کنند غرغره که ثقل
زبان و سستی آن و تشویش کلام را مفید است [illegible] خردل [illegible] فلفل [illegible] نوشادر بوره [illegible] سعتر
بالسویه نرم سائیده با سکنجبین عنصلی [illegible] که در آن مرزنگوش و امثال آن جوشانیده باشند غرغره کنند
غرغره جهت خناق حار آب انار ترش که با پیه او فشرده باشند با رب توت و آب کشنیز غرغره کنند و بدستور
غرغره با آب بارتنگ و آب عنب الثعلب و آب سماق مطبوخ نافع است و بعد از چند روز که نضج یافته باشد
غرغره برب توت با بوره [illegible] بسیار مفید است غرغره که بعد از نضج نافع است انجیر زرد حلبه تمر هندی اصل السوس
جوشانیده با فلوس خیارشنبر غرغره کنند و اگر صاحب خناق قوت داشته باشد با سکنجبین تمر هندی گل سرخ تخم
مرو را جوشانیده با [illegible] غرغره نمایند غرغره جهت خناق بلغمی که [illegible] گردکان که از آب
گردکان سبز تربیت داده باشند با مصافی زعفران غرغره کنند و بدستور با آب [illegible] و عسل و سکنجبین عنصلی با
آب ترب و خردل و مویزج و عاقرقرحا غرغره کنند غرغره که جهت حاره و بارده امراض حلق نافع است
گلنار گل سرخ گزمازج جوشانیده با رب جوز غرغره کنند باب دهم در اکحال و شیافات و سایر
ادویه عین کحل و ذرور عبارت است از ادویه منخوله از حریر که در چشم استعمال کنند و بعد از سرشتن [illegible]
در آب و آنچه با چیزهای مخصوص سرشته [illegible] استعمال کنند مثل توتیای [illegible] و امثال آن مخرج
[illegible] است و چون اول از کافور و مرواید ترتیب داده باین اسم موسوم گشته و بعد از آن اکثر اطبا
از ادویه حاره ترتیب داده اند تغییر اسم نداده اند و شیاف آنچه با [illegible] سرشته [illegible] قطع کنند و در
سایه خشک نموده باشند حل کرده استعمال نمایند و گویند مخترع او [illegible] از کتب یونانیین مستفاد میشود
که قبل از تالیف [illegible] و کحل مخصوص است بانچه با میل در چشم کشند و ذرور آنچه [illegible] باشند و مخصوص
چشم نیست قاطع نزف الدم جراحات است لهذا در باب جراح مذکور شود و ذرور [illegible] کحل اسقلینوس

مذکورات که بموجب [illegible] کحل ترتیب شده و گویند مخترع او فیثاغورس است و شرط است که استعمال آن بعد از تنقیه
باشد و صاحب مزاج حار کحل حار را در شب و وقت صبح استعمال نماید و اگر کحل حار باشد و مزاج مریض بارد
در اول روز در چشم کشند و اگر سرد و بارد المزاج باشد در وسط روز و هرگاه بجهت نزول آب و امثال آن
استعمال کنند باید مریض [illegible] کند و هرگاه علت در اجفان باشد باید بعد از کشیدن دارو [illegible]
بر روی خواب کند و هرگاه چشم دمعه باشد [illegible] باید پوشید و بر پا ایستاده کشند و بدستور [illegible]
در امتلای جسد استعمال کنند کحل روشنائی [illegible] یونانی یعنی مقوی البصر
و معیار الذهن است و مخترع او بقراط و گویند فیثاغورس است جهت ضعف بصر و غشاوه و دمعه و سلاق و [illegible]
و ابتدای آب و سبل و جرب و حکه و حفظ صحت عین نجابت نافع است [illegible] مغناطیس محرق [illegible]
مرتبه با آب [illegible] باشند از هر یک [illegible] نوشادر صبر زرد دار فلفل زعفران مروارید هر یک [illegible] زبد البحر
کابلی زنگار [illegible] اقلیمیای فضی بوره [illegible] بیرون کرده استعمال نمایند و اگر [illegible]
مذکوره [illegible] اضافه کنند و اگر با بیاض [illegible] باید کرد و اگر با ضعف [illegible]
باشد سنبل الطیب [illegible] اضافه نمایند و بجهت [illegible] فلفل حل کنند باسلیقون کبیر
از تالیف بقراط یونانی یعنی جالب السعادت است و گویند اسم پادشاه [illegible]
جالی و حافظ صحت [illegible] جهت حکه و غشاوه [illegible] چشم و سبل و جرب [illegible] دمعه و بیاض [illegible]
اقلیمیای فضی زبد البحر [illegible] سفیداب قلعی [illegible] فلفل سیاه [illegible] نوشادر دار فلفل
[illegible] قرنفل [illegible] کافور [illegible] هندی [illegible] سنبل الطیب [illegible] باسلیقون
صغیر [illegible] اقلیمیای ذهبی [illegible] نحاس محرق مغسول [illegible] سفیداب قلعی [illegible]
نوشادر [illegible] فلفل سیاه [illegible] کحل عزیزی [illegible] جهت حفظ صحت [illegible]
که از [illegible] نافع [illegible] باسلیقون است اقلیمیای ذهبی توبال النحاس
توتیای هندی قرنفل صبر [illegible] فلفل [illegible] هندی زبد البحر نوشادر [illegible]
کحل ملکا یا معرب [illegible] عبارت از ملائکه باشد و در قرابادین یونانیین مسطور است

بقراط

که بقراط در خواب با و ملهم شده ظلمه و ملل و جالی و جهت اوائل اقسام رمد نافع است
[illegible] شیر الاغ نشاسته شکر سفید [illegible] کحل جهت [illegible] مولف شفاء الاسقام
و صاحب تذکره گویند مجرب است دخان سندروس که در چراغ با روغن گل سرخ سوزانیده باشند با قدری مشک
و عنبر آمیخته در چشم اکحال کنند کحل جهت بیاض که البته [illegible] زایل کند هر چند که صاحب علت
مایوس از علاج باشد منقول [illegible] زبد البحر [illegible] شکر سفید [illegible] بالسویه [illegible]
که مامیران [illegible] را جوشانیده باشند [illegible] در آفتاب سائیده [illegible] خشک کرده
[illegible] بیرون کنند و استعمال نمایند کحل وردی از تالیف جالینوس جهت قرحه و ظلمت بصر و حکه و غشاوه
نافع و حافظ صحت عین است سفیداب قلعی [illegible] اقلیمیای فضی صمغ عربی شادنج و اگر باشد مغناطیس محرق
مغسول هر یک [illegible] افیون [illegible] نحاس محرق مغسول زعفران [illegible] کافور [illegible] کحل سابع از تالیف
[illegible] حکه و [illegible] و اکثر امراض چشم و جالی و حافظ صحت
و گویند چون روز شنبه و چهارشنبه با میل طلا در چشم کشند از کوری ایمن شوند سرمه اصفهانی [illegible]
[illegible] اقلیمیای فضی [illegible] سازج هندی [illegible] مروارید زعفران [illegible] قیراط کحل جهت دمعه
نجابت مجرب [illegible] توتیای کرمانی مغسول [illegible] پوست هلیله زرد صبر [illegible] فلفل [illegible] کحل
مقوی [illegible] است و نجابت جهت ضعف باصره و غلظت روح [illegible] نزول آب و خیالات مفید است و در [illegible]
[illegible] توتیای کرمانی مغسول [illegible]
گذاشته باشند [illegible] خشک کنند [illegible] فلفل دار فلفل [illegible]
[illegible] نوشادر [illegible] توتیای [illegible]
بیرون کرده استعمال نمایند کحل اشفا جهت رویانیدن مژه و انبوه کردن آن نجابت موثر است [illegible]
[illegible] دخان الکندر [illegible] سنبل الطیب [illegible] لاجورد [illegible] با میل [illegible] کشند
کحل الجواهر از اختراع متاخرین است و جهت تقویت باصره و رفع غشاوه و تقویت طبقات عین و اجفان
و دمعه و جرب و سبل رقیق و [illegible] نافع و حافظ صحت است سرمه اصفهانی [illegible] توتیای هندی کم

غیر قسم حار است و قشیشای فی‌الجمله عیب [illegible] ماجور زد مغسول اسارنج هندی فیروزه درسفید نقره مامیران فلفل
اقلیمیای فضه‌ای نوبال نحاس شادنج واگر نباشد مغناطیس محرق مغسول یکدرم سرطان بحری ۴ درم یاقوت سپید
لعل زمرد زبرجد ورق طلا مروارید دارفلفل عقیق یمنی یکدرم زعفران ۳ درم بعضی مرمر سیاه و بسیار
افراست صمغ عربی کثیرا مغز تخم حماض صمغ الو یکدرم افیون ۳ درم اضافه کرده اند حجر و مالاحجر ابن
استعمال نموده و باعتدال اقرب است طریق حل کردن ورق طلا و نقره انست که با صمغ عربی یا کثیرا سرشته
برروی سنگ سماق چندان بسایند که محلول شود **کحل البواطی** جهت رفع بیاض جدید است و در اندک زمانی
قلع میکند شیر سر محرق مغسول ۴ درم بوره ارمنی زبد البحر یکدرم **ذرور** جهت مورسلخ نبات نافعست
موافق اختبارات ابن جلی ایلاقی و شفاء الاسقام سفیداب قلعی ۴ درم اقلیمیای فضی صمغ عربی یکدرم
نحاس محرق مغسول نشاسته افیون یکدرم با لعاب بزرقطونا سرشته خشک کنند و باز سایند ذرور
نمایند **ذرور وردی** ایضا جهت مورسلخ و جهت شبیه بودن ان در رنگ بورد مسمی باین اسم شده سفیداب
قلعی ۲ درم و ۴ دانک صمغ عربی ۲ درم و ۴ دانک انزروت نیم درم نحاس محرق افیون یکدرم و ۴ دانک شادنج ۳ دانک
اگر نباشد مغناطیس محرق مغسول بدل کنند **ذرور حشیشیج** جهت بیاض رقیق و جرب و حکه و حمره و ملتحمه و بقایای رمد
و حرقه و دمعه حاره نافع و حافظ صحه و نیز اثبات از موده ۲۰ درم حشیشیج را با ۲۰ درم کیاه ماميثا کوفته
وسه روز در ان اب کذاشته وسپردن اورده خشک کنند و از مغز بقراط ۱۰ درم صمغ الو صمغ سماق از روت
نبات یکدرم کرد بزرقطونا که از کوبیدن ان جدا شود به دستور ۲ درم افیون ۲ نخود ذرور نمایند
ذرور ماوردی منقول از معالجات بقراطی که جهت رفع حمره و دمعه و درد چشم که از غلیان خون باشد بسیار
نافعست کثیرا صمغ الو یکدرم صمغ عربی ۲ درم شیاف مامیثا ۲ درم انزروت نیم **ذرور مامیران** از معالجات بقراطی جهت
اختلاج دایم و امراض بارده مزمنه و تقویت بصر نباتی از موده ۲ درم زنجبیل فرنفل مامیران فلفل دارفلفل
توتیای کرمانی مغسول صمغ عربی اذخر [illegible] از مخترعات حضرات جهت منع نزلات و حمره و جرب و حفظ
صحت چشم و سبل و دمعه و رمد مزمن و چسبیدن پلک و امراض حاره مجرب توتیای با ب شاه ترنج پرورده ده جزو
کثیرا نشاسته انزروت کل سرخ صبر حضض یکی یکجزو سفیداب قلعی هلیله زرد دانه دار دو جزو

افیون یکجزو **ذرور اقلیمیا** جهت بیاض و جلای بصر از تالیف خیر زبد البحر بوره ارمنی سرکین خطاف مامیران
سارنج توتیا و رشبکانی هر یک ۲ درم صدف سوخته لب سوخته روی سوخته اقلیمیای طلائی یکدرم
پوست تخم مرغ ۳ درم انزروت صبر زرد دارفلفل یکدرم با عسل شهد جهت بیاض استعمال نمایند و در
امراض با ادویه مناسبه **ذرور ابیض** بسیار لطیف محلل جمره و مجفف رطوبات و جهت امراض چشم اطفال
بسیار نافعست انزروت شیر حشیشیج یکجزو حب السودان نشاسته یکدرم نصف جزو سفیداب قلعی ربع جزو
ذرور اصفر منافع ان مثل منافع ذرور ابیض است و در قطع دمعه و منع نوازل مفید انزروت جزوی [illegible]
زعفران تخم کل سرخ یکدرم ۲ جزو افیون ۲ دانک مامیثا جزوی **ذرور مصفف** چون ذرورین مذکورین را
بالمناصفه ترکیب نمایند باین اسم باشد **ذرور کافوری** جهت حرارت عین و رمد خفیف صدف محرق مروارید
نشاسته اکافور دانق **ذرور** جهت مورسلخ و قرحه و بثور نبات نافعست سفیداب قلعی ۲ جزو قلقند
فضی مغناطیس محرق مغسول صمغ عربی یکدرم ۴ درم نشاسته آدم افیون نحاس محرق زعفران یکدرم و نیم کافور آب
ذرور منقول از معالجات بقراطی جهت رفع حمره چشم و رمد و جلای آثار و ظفره نباتی از موده ۱ درم رگ عنب
الثعلب سوخته کشوت سوخته مروارید مغناطیس محرق مغسول هر یک یکدرم زرکران جلای نقره با دسکنید
بالسویه **برود** منقول از معالجات بقراطی و ایلاقی جهت سلاق و دمعه و جرب و سبل و ضعف بصر و ظلمانی
و سایر امراض نافعست توتیای کرمانی مغسول با ب غوره تازه پرورده زرد چوبه یکدرم ۱۰ درم و هلیله
زرد با تخم زنجبیل یکدرم جزو دارفلفل مامیران یکدرم ۲ و نیم نمک هندی آ بعد از ساییدن با حجر تپه
باب غوره ساییده خشک کنند **توتیای غوره** توتیای کرمانی را اشنه هفت بار باب غوره سایید خشک
کنند جهت دمعه و جرب و حکه و حرارت عین نافع است و چون با نارنج همین عمل کنند در تمام امراض
عین نافعست خصوصا جهت رمد مزمن حکه و دمعه و سلاق و جرب و رفع نزلات و تقویت طبقات و حفظ
صحت عین و رفع خشکی و التهاب و چون با اب انارین پرورده کنند جهت امراض مذکوره نافع و محلل
ورم عین و مقوی بصر است و چون با ب مرزنجوش پرورده کنند جهت حدت بصر و امراض مزمنه
مفید است و به دستور با اب رازیانه همین اثر دارد **برود نقاشین** نباتی مقوی بصر و حافظ صحت

دقاطع دمعه و جهت بیاض و حکه و جرب مزمن و تحلیل ورم نافعست از تالیف جالینوس و مسمی کحل الملک و کحل الرهابین
توتیای کرمانی سارنج نحاس محرق یکدرم آ جزو صبر فلفل دارفلفل شادنج مغسول یا مغناطیس محرق مغسول
یکدرم نصف جزو مامیثا عفص حشیشیج انزروت زبد البحر یکدرم ربع جزو ساییده با ب انار ترش یا ب ترنج مربی کرده
در افتاب بکذارند **برود قاطع** و برود رستانی نیز کویند از تالیف محمد بن زکریاست و او در تقویت
اجفان و رویدن مژه و رفع رجیع اجفان و تقویت بصر و منع نوازل مجرب دانسته از سنبل الطیب سرمه
اصفهانی یکدرم یکجزو دانه فرماوانه هلیله کرده و با تخیر کرفته سوخته باشند یکدرم نصف جزو و بعد از ساییدن
با رکشیر یا اب جوز پرورده خشک کنند **برود کبیر** و برود احمر نیز کویند از تالیف قدماست
و جهت التیام قروح و تجفیف رطوبات و منع جرب و حرارت شادنج ۴ درم و اگر نباشد مغناطیس محرق مغسول
سرمه ۲ درم توبال النحاس آ و نیم صدف سوخته سفیداب قلعی مروارید یکدرم نصف جزو اقلیمیای فضی صمغ عربی
نشاسته یکدرم آ ساییده با ب ازیانه تر پرورده استعمال نمایند **شیاف ابیض** از تالیف بقراط است جهت
امراض حاره و تحلیل اورام و ردع ان مفیدست سفیداب قلعی ۸ کثیرا صمغ عربی یکدرم ۲ نشاسته
انزروت یکدرم ۳ و چون ربع درم افیون اضافه نمایند شیاف ابیض افیونی نامند و چون دو قیراط مامیثا
کندر اضافه کنند کندری خوانند و کندری جهت قروح اقوی است بعد از ساییدن با لعاب بزرقطونا
شیاف سازند **شیاف احمر لین** جهت بقایای رمد نافعست کثیرا صمغ عربی شادنج هندی یکدرم یکجزو مرقشیثا
دم الاخوین زعفران یکدرم نصف جزو **شیاف وردی** از تالیف رضوان رادع و محلل و مسکن مواد
و مانع نزلات و مقوی اعضای عین و جهت رمد و درد بیخ نافع عظیم الاثرات و در امراض حاره کل
سرخ بی اقماع ۱۲ صندل سفید سرخ یکدرم ۳ حضض کثیرا صبر شیاف مامیثا یکدرم آ با کلاب شیاف سازند
شیاف مقالیا یونانی بمعنی محلل است از تالیف جالینوس و حنین بن اسحق ترجمه نموده جهت ظلمت و مواد
منجلبه و اوجاع و قروح مزمنه و جرب و طول رمد و اکثر امراض نباتات نافعست اقلیمیای ذهبی توبال یکدرم
صمغ عربی یکدرم ۳ مرصاف سنبل افیون زعفران سارنج یکدرم آ فلفل سفید ۶ قیراط با شراب سرشته و با
سفیدی تخم مرغ استعمال نمایند **شیاف اخضر** جهت سلاق و جرب و حکه و غشاوه و سبل و بیاض نافعست

صمغ عربی سفیداب قلعی اشق یکدرم یکجزو زنکار شادنج یکدرم نصف جزو و اگر شادنج نباشد مغناطیس محرق
مغسول کنند **شیاف** جهت منع موی زیاد در اجفان الحدیه یکدرم جزو زنکار توتیا در توبال النحاس محرق یکدرم
جزو مار زهره طیور مرچه با شیاف سازند **شیاف مرارات** و یونانی با سلیقون بمعنی ملکی و بقراط کوید از
تالیف اسطیفان است و قوتش بادوال باقیست و جهت زوال اب و قروح و غشاوه و رطوبت مفید است
و سریع النفوذ حدید است که در طبقات تاثیر کند اقلیمیای محرق ۴ درم صمغ عربی آ مامیران هندی فلفل سفید
یکدرم سفیداب قلعی ۳ اشق یکسبع روغن بلسان حاوشیر یکدرم ۱۲ اکر روغن بلسان نباشد روغن اجر
افیون آ زهره کفتار آ زهره ماهی شبوط زهره کبک یکدرم تا زهره باشه و عقاب و کلاغ و خروس و کرکس
و غراب و باز یکدرم آ و نصف شیخ ابو علی فرموده میفرماید که ضروری زهره شبوط و کبک است و سایر
مرار در کار نیست و با اب بادیان یا رازیانه اکتحال نمایند و مجربین تصریح نموده اند که زهره حداه که بفارسی
غلیواج نامند ولوم که جغد کویند و کبک در رفع زوال اب و غشاوه مجرب است و چون زهره غلیواج را
با اب رازیانه اکتحال نمایند جهت اخراج سم مجرب دانسته اند **شیاف لیفاجی** نباتی لطیف و مفید جهت
قروح و ضربان و غشاوه و بثور بسیار مفید است اقلیمیای محرق مطفی در شیر الاغ یا شیر دختران ۳ درم
سفیداب قلعی مغسول ۳ زعفران ۳ کثیرا ۴ با اب باران سرشته با سفیدی تخم مرغ استعمال نمایند **شیاف
نارنج** از مخترعات حضرات جهت منع نوازل و حمره و جرب و حکه و دمعه و رمد و حفظ صحت چشم و
امراض پلک مجرب است توتیا با اب نارنج پرورده ۱۰ درم کثیرا نشاسته انزروت کل سرخ صبر زرد حضض
یکی یکدرم آ سفیداب قلعی هلیله زرد دانه دار آ درم افیون ربع درم **شیاف سماقی کبیر** جهت رطوبات و دمعه و حکه
و سلاق و جرب و بیاض رقیق و امراض حاره نافعست سماق ده جزو برگ مورد هلیله زرد عفص یکدرم
مجموع را باده جزو ان اب بجوشانند تا ربع رسد پس صاف نموده بجوشانند تا ثلث بماند و این ادویه
با ان سرشته و شیاف سازند شیاف مامیثا سرمه توتیای کرمانی نحاس محرق سفیداب قلعی
یکدرم یکجزو اقاقیا نصف جزو کثیرا افیون نشاسته یکدرم ربع جزو **شیاف سماقی صغیر** جهت رمد و حرارت
چشم و التهاب و حکه و دمعه و جرب و سبل و محوط حدقه و ماق و التصاق پلک نافع است و تجربه

حقنه رسیده سماق بیدانه ده جزو سعیداب آ جزو کثیرا نصف جزو کافور ربع جزو و هرگاه بهم فانی با
بجوشانند و آب او را تا باز طبخ نمایند تا غلیظ گردد ده جزو او کافت شیاف عرب و ناصح از محمد بن زکریا
جهت جرب و اصول جرب حرارات است صبر کند را انزروت کف ریسر بیشانی دم الاخوین بالسویه بکار بریج یک پا آ.
بسر شند شیاف ابیض جهت تقویت چشم و منع نزول آب و حمره اجفان و جلای بصر مفید است کلش صمغ
صمغ عربی ۳ حضض ۲ اقلیمیای نقره آنزروت شسته ۳ توتیای هندی مغسول آ انزروت ۳ و نیم با آب بسر شند
مرهم العسل جهت رفع بیاض و نفوذ موثرات چند عدد تخم مرغ فاسد تهی شده را خالی کرده با عسل مصفا در شیشه
در آفتاب بگذارند تکرار این عمل نمایند تا هر روز در آفتاب صاف شود و آب را منعقد کنند پس خشک کرده است
و چند روز نبات ازنافه بیرون کند و با صدف سوخته ولیسه سوخته و سرگین خطاف و سرگین سوسمار و نور بکار
بالسویه مخلوط نموده با زهره بز و کلنگ سرشته شیاف سازند و با عسل شهد رقیق استعمال نمایند و قبل
از استعمال چشم را به بخار طبیخ بابونه و اکلیل الملک بسیار در حلبه بدارند و در معالجات تقوی المزاج کرده است
کم پوست تخم مرغ مرهم خوردکور را که خوش صغیرا نمایند با سرگین کبوتر و سوسمار و خطاف ازاله بیاض چشم
از ابله بهم رسیده باشد مینماید و مرهم العسل بانی او مجرب است شیاف طلال جهت جلای بصر و تقویت چشم و منع
آفات سبل و بیاض رقیق و دمعه و حکم نافع است توتیای کرمانی مغسول بلیله سند و غیره قشر کثیرا یک ده
نوشادر یک دانگ مروجیه دوز یک جسل صمغ عربی یک ۳ با گلاب بسر شند شیاف جلا جهت ضعف بصر
رطوبی و غبار مجرب و آنی مودوب ۳ و از اصناف مرارات بقر و نسر و حباری آ و جهت نزول آب و خیالات مجرب است
توتیای کرمانی مغسول با آب عرق پوش تازه که شب مانده صاف شده باشد سرشته خشک کنند
مار یکجسل فلفل دار فلفل امیران یک ۳ نوشادر آ زعفران حضض کثیرا صمغ عربی اشق کامس حرق
زنگار اقلیمیا نقره یک نصف ۳ کرده با آب بارزیانه تازه سرشته شیاف سازند شیاف احمر جهت
منع آثار و التحام قرح مجرب است سرب سوخته کامس محرق سرمه توتیای هندی عنزجار صمغ عربی کثیرا یک
۳ اقلیمیا نقره ذهبی سعیداب یک ۳ افیون مرصاف یک نصف ۳ کرده با آب بسر شند شیاف ابیض
جهت حرارت و سوزش و شدت و جع و سبل دمعه حاره نافع است سعیداب ۳ صمغ عربی کثیرا یک ۳ افیون

مرصاف

مرصاف نصف ۳ سنبل افیون یک ۳ و اکثر با آب بسر شند شیاف اصفر جهت ابتدای نزول آب و غشاوه و
بیاض رقیق و سحاب و دمعه و جرب و سبل مزمن نافع است انزروت شیاف ابیض شیاف احمر مرصاف بوره ارمنی فلفل
سفید یک ۳ شیر نخ سرخ ۳ زعفران آ و نیم با آب بسر شند قطور که در ابتدای بدر نجات نافع است و سکن
و جع آ و حقیر تجربه نموده و تمیز بیهدانه تخم حبازی یک ۱۰ آ عدد و بکوب کرده با آب شسته نیم ۳ حضض بوده است
با آب بجوشانند تا غلیظ شود پس صاف نموده با قدری سفیدی تخم مرغ در شیشه کرده بهم زنند و بکرم در چشم
بچکانند قطور دیگر که در ایام تزاید رمد نافع است تخم بیهدانه یک ۲۰ عدد بکوب کرده با آب نیم
انزروت سفید در شیشه کرده با آب عصی الراعی و شیر دختران در آتش نرم بجوشانند و صاف او را در
چشم بچکانند و آب بارهنگ بدل عصی الراعی میشود قطور دیگر که در اختلاط بسیار نافع است و مسکن و محلل ورم و مانع
ظهور بثور و قرحه آ قلقل الکف ت بسیار بکالند تا دستهای بسیار از او بردارد پس با گلاب کف
دست تر کرده سیاهی را جمع کنند و با شیر دختران بچکانند و سیاهی سرب را همین خاصیت آ و در تسکین وجع
شدید مکرر تجربه رسیده است که گوشت بچه کوسفند را ورق بسیار رقیق کرده انقدار در کف دست
نگاه دارند که گرمی دست او اثر کند پس بر پشت چشم و پیشانی به بندند در حال وجع را ساکن کند و صبح برا
این تا ثیر نیست باب یازدهم در ذکر ادهان مخترع ادهان فقط خوش است و گویند اول اسقراط
استخراج نموده و هرچه از بزور و گلها و مانند آن ترتیب دهند مثل روغن کنجد و روغن گل و در تحت ذکر اسامی
آن مدرا دویه مفرده مذکور است مع خواص و افعال و مزاج آن و هرچه در حکم عطریات و اعمال عربیست مثل
روغن عنبر و امثال آن دستور در طی دستور اول مذکور گشته و قواعد کلیه و اداهان هرکه در دین باب مذکور
میشود و اما طریق استخراج روغن بزور است که آن تخم را کوبیده قدری آب گرم بر آن پاشیده با آتش
گرم کرده بفشارند و آنچه از اوراق و اغصان و ازها خشک که بر ند باید با شش وزن آن آب بجوشانند
تا ربع رسد پس صاف نموده با مثل آن روغن کنجد یا روغن زیتون و امثال آن بجوشانند تا آب سوخته روغن
بماند و آنچه متعارف است آنست که گلها را در روغن کرده با آفتاب گذارند و بعد از هر هفته صاف نموده گلهای
تازه کنند تا سه مرتبه و اگر زیاده تکرار عمل نمایند قوی تر میشود و این قسم متعارف قوی تر از قسم اول است و طریق

روغن تخم مرغ آنست که روغن گندم و امثال آن در قسم اول دستورات مذکورات مع الحکم اکثر ادهان
بزور و غیر آن شکر مخ میشود دیگر روغن حب البان که هر چیزی را که بر روغن او ترتیب دهند شکر مخ و فاسد میشود
و علاوه شکوفه فرما که گفری گویند با خاصیت مانع فساد روغنهاست هرگاه خواهند که روغنها را شکر مخ نشود
بجهت طبوعیت نمودن باید بازای آن هر رطلی اند روغن مثل آن آب و یک وقیه مغز گردکان و نیم دقیه نمک
کوبیده یا نیم سائیده باشند اضافه نموده بجوشانند تا آب بنصف رسد پس سرد کرده روغن را از آب جدا کنند
و بگلاب بدستور بجوشانند و صاف نمایند و تکرار عمل کنند چند که خواهند دهن یلدین روغن سنبل است و
در کل امراض بارده مثل فالج و لقوه و رعشه و قولنج و اسقف معده و جگر و کلیه و اشتعال ابتدای مثانه و گرانی سمع
و درد سر و اختباس حیض و عسر اعضا و اعصاب و نفث شره نفا و احتقانات قصب الذریه و سرد محرول
سعد و سنبل الطیب قرنفل قسط تلخ تاریدین عود هر یک وش هر دو مانا سادج اذخر ساج سنبل هر یک سوده از آن الله
یکده او ل بکوب کرده با شش شصد و بنجاه آل شراب کهنه با چهوری یا نبیذ زبیب و عسل و ده هزار او یک صد و
بنجاه آل آب با آتش ملایم بجوشانند که بنصف رسد بعد از آن که یک شبانه روز زحی بند باشند پس تمام
نموده با کل سرخ و جماماده بسلیخه و آب جو بیده مازه دو مهاف یک ۲۳۰ آل تا سه اوقات تبنا بجوشانند که بنصف
رسد پس صاف کنند و با سنبل رومی و سنبل الطیب و قرنفل و مسکه یک در روغن یا بان و اگر نباشد روغن زیتون
کهنه جوز بوا یک ۲۳ آل روغن کنجد شصد و بنجاه آل با آتش نرم بازتاب بجوشانند تا آب سوخته روغن
بماند الکاف صاف نموده استعمال نمایند دهن السداب جهت درد کمر و درد مثانه و کلیه و ساقین و ادرار بول
بول و حیض و تحلیل ریاح و درد گوش و صرع و صداع و نماد و ثر با و قطور او احتقان با لعاب نافع است
بازای هر یک وقیه سداب تازه سه وقیه روغن زیتون یا کنجد و یک مثقال از هر یک از خردل و حب الرشاد
و عاقرقرحا یکرطل آب کرده بجوشانند تا روغن بماند پس صاف نموده استعمال نمایند دهن العلقم دهن الحنظل
و دهن قثاء الحمار نیز نامند و اکثر اطبا بهترین ادهان دانسته اند خصوصا جهت تقویت باه و شهوت و برودت
معده و درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و بید یک آ است و عجب الفعل تر از روغن دهن دانسته آ
عصاره قثاء الحمار ده رطل سه بلیه ده ۱۵ آل قطوریون شحم الحنظل بزرا و ندمد حرج رفقای خشک چوب ه کوی

دهن قسط

در ربع مهری و یکسیج برگ د فلفل مج سوس سائحی یک ۱۰ آل عاقرقرحا ۳ آل ضاف روغن زیتون بالمناصفه
۵۱ رطل بعد از حیسانیدن ادویه بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند پس صاف نموده استعمال کنند دهن الکلکلانج
از حکمای هندی است و جهت امراض بارده مثل فالج و درد مفاصل و اعیا و ازاله آثار و تقویه مو و قشر آن
جهت تقویت جگر و معده و کلیه نافع و مدر بول و حیض آ انواع هلیلجات و بلیله و املج و فلفل و دار فلفل زنجبیل یک
ع ج و اشیر اشق سکبینج یک ۳ زیره سفید ۳ تم خشک کرده تازه سداب تازه یک ۱۰ آم با کهزار ده دو بیت آل
آب بجوشانند تا نصف رسد پس صاف نموده با چهار صد آل روغن خروع بجوشانند تا روغن بماند دهن الزعفران
که دهن الخلوق نامند جهت صلابات و اوجاع رحم و معده و تشنج و فساد رنگ رخسار و رفع
بحوالی و تنقیه فروج و خروج رحم نافع است زعفران ۱۵ آ قردمانا ۱۰ آل قصب الذریره و مرصاف
درسعید آل روغن کنجد یک هفته خیسانیده هر روز برهم زنند و با صد آل آب بجوشانند تا روغن بماند و صاف نمایند
دهن لبوب الشعیر منقول از قرابادین عیسی بن صاحب اندیشه است و جهت امراض یابسه و ازاله علل سوداوی و صداع
و جذام و مالنخولیا نافع است ضماد و شرباً و سعوطاً مغز فندق و پسته و بادام شیرین کنجد حب الصنوبر کبار
مغز تخم هندوانه و مغز تخم کدو و مغز بادام تلخ بالسویه کوبیده گرم کرده بفشارند تا روغن از آن جدا شود
دهن المبارک منقول از شفاء الاسقام و دهن اللقوه نامند جهت لقوه و فالج و کزاز و عرق النسا
و دوالی و نقرس و تحلیل ریاح و تهییج باه و اشتهای طعام نافع و قطور او جهت کری و گرانی سمع و سده
صماخ در روز موثر و فرزجه او جهت جمیع امراض رحم نافع است و مولف تذکره گوید که مشتمل واخر
عاقر است حلبه شونیز بالسویه کوبیده سه بر روغن زیتون بطریق تشمیس نمایند تا در گرمی آتش کم
سر مثل خود روغن یا جند بیستر نقطیر دهن کنند دهن الثوم که دهن الراهب گویند و از ملکه ما
تالیف یافته در کل امراض بارد مجرب است و اعاده باه مایوسین میکند و جهت تعقد عصب و درد کمر و درد پا و ابر
و تقطیر بول و سرخ کردن رنگ رخسار ازموده است و چون در زمستان استعمال کنند محتاج پوشش نشود
ثوم مقشر یک جزو و فرفیون عاقرقرحا یک ثلث جزو فلفل سداب یک ربع جزو با نه وزن آن روغن زیتون
بجوشانند تا ثلث رسد پس صاف نموده استعمال کنند دهن الحل معروف به وار الهرس جهت نوری

که در اصول شود و مسام بهم رسد و جهت جمیع مواد غلیظه تحت جلد و خراز و جرب و حکه نافع است ۲۰ ال روغن
کل را با ۹۰ ال سرکه بجوشانند تا روغن بماند و فرفیون شیطرج هندی کهربا راتیانج کندر داکلی و کاغذ سوخته
مداد حبنی وانزروت سوخته را سحق کنیم آنرا در آن حل نموده استعمال نمایند **دهن الحمص** که ماه تا سند
از اسرار مکنونه شمرده اند و در تقویت باه بعدیل ان است و چون با اصل معاجین را بسیط نموده شد
جنافاد را لکه شید نتوان نمود و چون ماشو نیز استخراج دهن او نمایند در جمیع اوجاع بارده نافع است
مورث است و استخراج روغن نخود بانواع مختلفه است و بهتر تقطیر است که نخود در انبیق دو قرع طین
کنند بطریقی که گلوی قرع خالی باشد و از لیف و مانند آن در گلوی قرع کنند تا در وقت معکوس کردن
از نخود از شیشه بیرون نیاید و کوره نزدیک شده دو طبقه و گلوی قرع را از سوراخ طبقه اول
بطرف اسفل بیرون کنند که شکم قرع در طبقه ثانی ظاهر باشد و قابله را به دهن قرع وصل نمایند
در اطراف شکم قرع آتش سرگین یا زغال کمی بر افروزند تا روغن از لیفهای گلوی قرع بقابله چکد **دهن
النجاح** از تالیف حقیر جهت ریاح و اختلاج و تشنج و فالج و امراض بارده عصبانی و تقویت اعصاب و تفتیح مجاری
منفذه و اوجاع بارده و تحلیل مواد غلیظه و حرارت حسن لبان دقل هر یک سایله مکه ۱۰ اشق فرفیون حب
بلسان حرتق سفید زرنباد شیطرج ماهی زهره قرنفل کل کچ جوزبوا زنجبیل خولنجان دارچینی بلادر کمادریوس
کندر سیاه لیوس تخم کندنا شونیز تخم تره تیزک انخواه قسط تلخ تخم شبت کمه سعد مورخوش جندبیدستر
مقل از رکتیم منوزن اشترحب الغار کمه گهگه در هزار آب عرق بهار و لعل ال کل بسانند و بجوشانند
تا نصف رسد و صاف نموده با صد و پنجاه ال روغن زیتون و پنجاه ال روغن بید الخیر بجوشانند تا روغن
بماند سکنبیج جاوشیر موقیای میعه سایله قنه علک البطم ۳۰ ال در آن حل کنند و سنبل الطیب و رهاف حزن
قصب الذریره قرنفل کمه ۳ ال دارچینی ۵ ال جند فلفل فرفیون دارفلفل کمه ۲ ال از حریر گذرانیده
اضافه نمایند **دهن المحلل** تالیف الاحقر میر محمد زمان کاشی جهت تقویه بی نظیر و در تحلیل ریاح معده
و جگر عدیل است مقل ۳۰ ال سنبل الطیب مصطکی علک البطم کمه شلله اشق اسارون قصب الذریره دو
کمه ۲ ال بار روغن بابونه و روغن کل سرخ بالسویه کمه نیم رطل مخلوط نموده در آفتاب بگذارند و هر روز

ابهند

بر هم زنند تا ده روز و الا در خاکستر گرم بگذارند **دهن وارشیشعان** جهت اسهال و ضعف معده و تحلیل ریاح نافع است
دارشیشعان ۴۵ ال قرنفل ۲۵ ال قصب الذریره ۵ ال نیمکوب کرده با ۱۰۰ ال روغن کنجد با قسم ام
بجوشانند تا ثلث بسوزد **دهن البلادر** جهت استرخای عصب و فالج و لقوه و امراض بارده نافع است و اعتلال
محلل ریاح سنبل الطیب جل و فلفل و ج شیطرج راسن دارفلفل جوز القی بلادر بیخ سوسن اسمانجونی
مازریون قسط تلخ بوزیدان زرنباد کمه ۵ ال نیمکوب کرده با شیر تازه و آب انیزه کمه یک اصندل روغن
کنجد دو لیت و پنجاه ال بجوشانند تا آب و شیر سوخته و روغن بماند **نسخه دیگر** جهت بواسیر و جمیع امراض
بارده و تحلیل ریاح غلیظ عظیم الفعل و النفع است و از تالیف حضرات مقل ازرقی ۱ ال سعیه سایله اشق
افیون سکبینج حب البلسان بادام تلخ حرتق سفید زرنباد افلنجه شیطرج ۶ ال قرنفل جندبیدستر زنجبیل خولنجان
دارچینی بلادر جند کمه ۳ ال بذرالبنج کندر سیاه لیوس تخم کندنا شونیز تخم تره تیزک انخواه قسط تلخ
کمه ۵ ال سعد برگ مورد مورخوش جندبیدستر حب الخضرا خروع ۱۰ ال اشنه شکمه ول ورق الغار
نو فل کمه ۴ ال عسل کف گرفته روغن کاوور و روغن یاسمین نفط سفید قطران روغن خروع دهن
الغار ۱۲ ال روغن زیتون ۵۰۰ ال آب صاف هزار مثقال بجوشانند تا آب بسوزد **دهن القسط**
جهت درد جگر و معده و مفاصل و فالج و لقوه اعصاب و نیکو کردن رنگ رخسار و حفظ سیاهی مو
و رویانیدن او نافع است و مفتح سده و اسهال و اندام جهت بود و مسخن است قسط تلخ قصب
الذریره سنبل الطیب اسارون میعه سایله ارسا فرفیون اشنه ۵ ال فلفل راسن اگر باشد و سلیخه یا کل
مرصاف ۲۴ ال جوزبوا ۱۰ ال عود بلسان ۵ ال کوبیده با هزار رد و لیت آب جوشانیده و بجوشانند
تا ثلث رسد صاف نموده با یک صد ال روغن کنجد بجوشانند تا آب بسوزد **روغن شیخ صفهان**
جهت الیام زخمهای تازه مجرب است و از نسخه هندی نقل شده محلل اورام بارده و مقوی اعصاب و روح است
۳ ال جوز سرشک که هندی مارپله گویند دیودار که چوب صنوبر است اصل السوس کل بیخ مهلک است
چوب گز پوست خار مغیلان آب برگ نیم ابنوس ۵ ال برگ حنا جو ره و در جو که سنبل باشد ۱۰ ال قرنفل
۲ ال و نیم جوزبوا مرداسنگ شنجرف کات هندی بغایت تراشیده ال موم کافوری ۳۰ دار بکله صد دار

روغن کنجد دو لیت ال جوبها ورزد چوبه و سنبل و برگ حنا و اصل السوس بیخ خار مغیلان را در هندی
آب جوشانیده جوشانیده تا ثلث رسد لیس صاف نموده باقی ادویه را ساییده با آب نیم و روغن بجوشانند تا آب
بسوزد آنگاه صاف نموده استعمال نمایند قلیل الاجزا **نسخه دیگر** قلیل الاجزا که حقیر تجربه نموده در التیام زخمهای
تازه بهتر از نسخه اول است ظاهراً از جنس اول و کان دارائی باشد اصل السوس جو بچوبه زرد جوبه پوست درخت
صنوبر پوست درخت مغیلان بالسویه چهار صد ال کوبیده با روغن چراغ ۶۰۰ ال که اندکی از تخم
کتان مشکیر بنده و سه من تبریز آب با آتش نرم بجوشانند که یک کف کنند تا آب بسوزد پس صاف نموده استعمال
کنند **روغن نافع رنگین موی از ملت الاملک** مجرب حقیر و جهت داء الثعلب نافع است مجربات و چون موی بسیار
از موضع داء الثعلب بعد استعمال این روغن موی سیاه بیرون آید برگ حنا ده ال وسمه ۳۰ ال قرنفل ۴ ال
آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با صد و بیست ال روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند
و ۶ ال لادن بدرا و حل کنند **روغن** جهت فالج و لقوه رعشه و تشنج و خدر و امثال آن باید
جنابت اعصاب و اعضای دردناک را باکیزه رشته بمالند تا سرخ شود و تدهین نموده بخوابند قسط تلخ
سنبل الطیب کمه ۲۰ ال نرم کوبیده در یک رطل روغن زیتون و یک رطل آب بجوشانند تا روغن بماند
پس صاف نموده تا سه مرتبه با ادویه مذکوره بجوشانند و اگر بجای آب هر مرتبه عرق رازیانه یا عرق
بهار کنند بهتر است و بعد از آن جند و فلفل و فرفیون و میعه سایله کمه ۲ ال در آن حل نمایند **روغن
کهور السبز** زرنیخ ۶۰۰ ال اکساب بید ۱۰۰ ال قلی ۶۰ ال مجموع را کوبیده ده حصه کنند
و سه من ماء آب بکوش اورده یک حصه زرنیخ را که ۶ ال باشد با یک حصه اهک و قلی در آب بخته کوشانند
که عشر آب که ۶۰ ال است بسوزد پس حصه دیگر را بریزند تا مجموع ریخته شود و از آب عشر بماند
آنگاه امتحان بپر مرغ کنند تا محض ملاقات موی او ریشه یا پر او فاسد شدن جوشیدن خمده روز
بگذارند تا با امتحان رسد و اگر از طلح القلی و اهک هر یک جزوی و زرنیخ ده جزو باشد فوترات و با نقصان
آب بکنند که چهار انگشت بر سر آید و بعد از کشیدن روز دوم جوشانیدن صاف کرده و سه بار
بدستور اجزا تجدید نموده صاف او را با ربع وزن آن روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند

روغن

روغن لواسیر بنجاه عدد خراطین را در روغن کنجد برشته کرده از روغن برآورده با هفتم و بمالند
بادنجان لب بسایند روغن را با موم روغن ساخته بالای آن سائیده باشند و بر موضع بواسیر بمالند و جهت قطع
خون بادام کباب که عفص باشد استعمال نمایند **روغن دیگر** جهت ساقط نمودن و از بواسیر مجرب است
گوگرد زرد زرنیخ را المنا حقه سایند و اسفیده روغن کنجد کنند بطوری که حد یک ... و بنفشه تقطیر نمایند که
حین تقطیر باید بر روی آتش نرم باشد **روغن دیگر** جهت درد مقعد و زیادتی بواسیر بعد ۳۰ در کاه
از حرارت باشد و زعفران باید به زر کوبیده در آب بجوشانند تا نیم شود در روغنی که بر روی آب ... از سرد
شدن آب بسته شود بردارند و اگر در تابه باد کنانه ساییده اضافه کنند جهت بواسیر ... نافع
کردن با این جنس زهره داغ مفصل بر قوه جهت ریاح بواسیر اندک حالت **روغن که بر موی برد** نافع
و نباتی قوی الاثر است بداریح که نوعی از جنس ذباب است و بر اصفهان بین گویند بال و سر او را قطع کرده
با یکصد و ... روغن بید خیر گدو ... اندکی غلیظ شود و با مشک و عنبر خوشبو کرده بمالند موضع که موی
باید بیاید ... دم ... **و مراحم ... باتحلیلها** ... مرهم گویند و اوات
و تصریح نموده اند که قوت اکثر مراهم دو ماه باقی میماند و هر مرهم بسیار و اکثر شش ماه مانده سال قوت او
و بعضی را معتقد است که هر مرهم با روغن زیتون ساخته شود قوتش ساقط میگردد و اگر به روغن بادام ترتیب
قوتش یک سال باقی میماند و شرط است که موم زیاده از نصف روغن و کمتر از ربع آن نباشد مگر یاد داشت
جز در روغن و موم ربع جزو باشد و ضماد اعم از مرهم و مرهم مخصوص جراحات است و اکثر آن
جراحات جهت سردی بن روغن زیتون رسیده و در ... روغن زیتون پارسی که زیت انفاقی گویند
و در مواد یابسه روغن کنجد کنند و موم را اولا با روغن و شحم بگدازند و از سر آتش بر آورده
ادویه سفیده اول بر او حل کنند پس ادویه سحوقه را مخلوط سازند و طریق حل عنبر و مصطکی
و علک البطم و مومیائی و سکبینج و امثال آن چنان است که در قدر ضعف ... ظرفی را
... او کرده بر آتش بگذارند تا آب بجوشد آنگاه ظرفی کوچک را با روغن مخصوص کرده در میان آب
ظرف اول بگذارند تا روغن از حرارت آب گرم شود پس عنبر و امثال آن را در روغن اندازند

تا حل شود و بعد از آن سایر ادویه را مخلوط نمایند مرهم النخل بنون و خاء معجمه و بحاء مهمله نیز خوانده‌اند و جرکرا
و وجه تسمیه که قطعات چوب یکی یعنی بخ نیک مواد بجهت رفع از مسالک چنانچه از بر و بیرون شده میکرد دوم قرنفلی
نسبی اخذ عطبای کثیره است بسبب اشتغال با و از تالیف جالینوس است و عظیم النفع است و بجهت جبر
و اصلاح عصب و کوفتگی استخوان و التیام جراحات و تحلیل اورام و رفع جرب متقرح و حکه رطوبتی
و علاوه حمره و آکله مفیدات بکوفته و مرداسنگ را با قدری سرکه آن قدر که ساییده شود ساییده و بعد
آفتاب گذارند تا چهار روغن را جذب کند پس دو وقیه روغن زیتون تنقیه کنند و دو وقیه [illegible]
و پنج وقیه قلقطار را اضافه نموده بر روی آتش نرم برهم زنند تا منعقد گردد مرهم الفل که مرهم آسو
نامند جهت شقاق حکه رطوبی و قروح رطبه و داء الثعلب و سعفه نافع است سرکه کهنه و روغن زیتون
بالسویه مرداسنگ مسحوق ربع جزو روغن با آتش نرم بجوش آرند و پیوسته برهم زنند که مرداسنگ
رسوب ننماید تا منعقد گردد مرهم زنگار جهت اسقاط بواسیر و تجفیف قروح و رویانیدن گوشت
جراحات و بردن گوشت زیاد و رفع عفونات و مواد فاسده بالکلیه مجرب است موم رفت ۱۰ آشق
محلول با بسیارات سرکه ۷ و روغن زیتون ۸ هم با آتش نرم مجموع را حل کنند زنگار ۳ از زرد
۳ را ساییده ۲ و نیم اضافه نمایند مرهم داخلیون لغت سریانی یعنی لعابی و از تالیف بقراطست جهت اورام حار
و اوجاع شدیده و تعقد العصب و خراج و صلابات نافع است مجرب است چهار وقیه مرداسنگ مسحوق را
با یکرطل و نیم روغن زیتون با آتش نرم حل کنند و تخم خطمی بزرقطونا تخم مرو حلبه تخم کتان یکدرم لب
هر یک را جدا ساییده لعاب گیرند و از مجموع بقدر چهار وقیه بالسویه اندک اندک تنقیه کنند و بجوشانند
تا منعقد گردد و هر گاه زفت و خاکستر چوب رز و مرصاف و هم صدید الحدید اکلی اضافه نمایند
جاذب قوی الاثر گردد مرهم زنجفر جهت تحلیل اورام حمرة البرا و خنازیر و سرطان و ورم
انثیین نافع است کندر اشق ۱۰ علک البطم ۶ مرداسنگ قند ۵ شنجرف سرخ ۶ موم ۱۵
روغن زیتون ۶ مرهم حواریین مرهم رسل و مرهم رسلیخا نامند جهت اصلاح خراج و جراحات و تنقیه
و تحلیل و نضج و اندمال آن و شقاق و رفع آثار و حکه و جرب و بواسیر و نواصیر و سعفه

ورفع کرم نافع است موم علک البطم ۳ اشق ۷ مرداسنگ مقل چهار زراوند طویل کندر [illegible]
جاوشیر زنگار مرصاف قند ۲ سکبینج ۱۰ اشق و مقل را در سرکه حل نموده با یکرطل روغن زیتون
بجوشانند تا سرکه بسوزد پس سایر صمغ و موم را بگدازند و ادویه را مخلوط سازند مرهم ابیض
جهت سوختگی آتش و التهاب جراحات و ورم مقعد حاره و حمره و شقاق مقعد که از حرارت باشد
نافع است موم ۱۰ روغن گل ۱۰ روغن زیتون ۳ بعد از گداختن موم از آتش بردارند و سفیده
تخم مرغ برهم زنند و اگر تبرید زیاده خواهند بجای روغن زیتون روغن گل سرخ کنند و حصص و
سفیده تخم مرغ را اضافه نمایند و چندانکه در رکابی حصص اسفیداج کنند مرهم باسلیقون
جهت جراحات عزیزه و ورم بلادن نافع است و در خواص مثل مرهم گل است زفت یابس راتینج موم مقل جزوی
قند ربع یکی روغن زیتون دو وزن ادویه بر روی آتش ملایم مخلوط سازند مرهم محلل جهت تحلیل اورام
و صلابات و سلعه و صلابات تحت جلد و اخراج کرم بسرعت نافع و از مجربات مستعمل انطاکی است ترمس
سرگین کبوتر دانه خرما شیلم بالسویه زفت اشل مجموع در سه مرغ ابی که گداخته سایر ادویه را مخلوط
سازند مرهم جاذب از تالیف ابن نفیس منقول از شامل جهت اخراج پیکان و خار که در عضو فرو
رفته باشد مجرب است لبنانه بیخ نی خشک زراوند طویل بالسویه ساییده و با عسل سرشته استعمال نمایند
مرهم سعطوسبیر که دکان سوخته و امر زد الو بالسویه با روغن کوهان شتر سرشته مالند و کرور بر
نمکوب بر رو کنند مرهم سفیداب جهت خراج حار و رویانیدن گوشت و رفع بثور بحیه و امثال آن
نافع است [illegible] مرداسنگ با سرکه ساییده با روغن گل تنقیه نمایند تا غلیظ گردد و هم سفیداب
قلعی و انزروت کافور اضافه نمایند مرهم النوره جهت سوختگی آتش و التهاب قروح نافع است
موم را ۱۰ با روغن گل سرخ ۳۰ گداخته و آهک ۳ [illegible] آب باران شسته اضافه نمایند
مرهم عرق مدنی که رشته گویند و پوک نیز نامند و از میاه غلیظ و اهویه کثیفه بهم میرسد و خصوصا در بلاد
لار و اکثر از مفاصل مانند خیاطه بیرون می آید بعد از ورم حار و درد عظیم و هرچه بیرون آید با پیچ
پیچیده گلی و مانند آن هر روز برفق پیچیده تا تمام بیرون آید و پاره نشود که هر گاه قطع شود از جای دیگر

بود [illegible] و این مرهم [illegible] از [illegible] بیرون آید [illegible] ورم را استعمال نمود
موم ۵ مرداسنگ کتیرا ۳ [illegible] موم [illegible] روغن گل [illegible] ادویه را مخلوط کنند و جهت التهاب
بزرقطونا را با روغن بنفشه مخلوط کرده استعمال نمایند قیروطی عبارتست از موم و روغن [illegible]
داخل کردن ادویه مختلفه [illegible] جهت التهاب سینه و ذات الصدر و [illegible] حمره و اورام [illegible] موم [illegible]
[illegible] روغن گل [illegible] و آب [illegible] صاف کرده تنقیه کنند و هر گاه ترطیب بیشتر خواهند
بجای روغن گل روغن بنفشه کنند و آب برگ بید و برگ خرفه [illegible] تنقیه کنند مرهم جهت سرطان متقرح و
خنازیر متقرح سفیداب قلعی توتیای کرمانی شسته بالسویه با روغن گل سرخ ساییده و آب برگ خرفه [illegible]
بزرقطونا یا عنب الثعلب و حی العالم [illegible] تنقیه نمایند مرهم السلع [illegible] با روغن زیتون [illegible]
آتش مخلوط سازند و علک البطم را در آن حل کنند مرهم جهت منفجر نمودن ورم که محتاج بشق باشد [illegible]
[illegible] سرگین کبوتر و مرغ [illegible] با روغن زیتون [illegible] استعمال نمایند مرهم
جهت سعفه زراوند طویل و راتینج [illegible] بالسویه [illegible] روغن گل [illegible] مرهم [illegible] و مرهم مقل
نامند جهت شقاق مقعد و [illegible] موم روغن [illegible] روغن [illegible] شتر
[illegible] تخم مرغ [illegible] بالسویه [illegible] لعاب تخم کتان حل نموده مرهم ترتیب دهند مرهم [illegible] زعفرانی و غیر
زعفرانی [illegible] موم [illegible] روغن گل [illegible] موم [illegible] خالص بقدر [illegible] ادویه را
بجوشانند با آتش نرم [illegible] مرهم شود مرهم [illegible] جهت زخمها و اورام و تنقیه [illegible]
جراحات نافع است [illegible] موم [illegible] مرهم سازند مرهم کافوری جهت [illegible]
و سوختگی آتش و حمره [illegible] موم [illegible] روغن گل [illegible] سفیداب قلعی [illegible] کافور [illegible]
[illegible] مرهم سازند مرهم رال منقول از حکمای هند است جهت جراحات عزیزه [illegible] مجربست [illegible]
قروح [illegible] گوشت فاسد [illegible] عضو ضعیف [illegible]
[illegible] داشته باشند [illegible] کافور قیصوری رال هندی [illegible]
[illegible] موم [illegible] تازه [illegible] مجموع [illegible]

در ظرف آهنی گداخته اول رال را ریخته بعد بجوش آید پس کافور [illegible] بریزند و [illegible]
نمایند و در قروح غریبه [illegible] قدری از فوفل سوخته استعمال نمایند و بعد از آن تنها آن مرهم زنگار
[illegible] جهت جراحات [illegible] جهت جراحات غریبه نافع است [illegible]
[illegible] روغن [illegible] کاغذ [illegible] سوخته پوست [illegible]
مرداسنگ [illegible] کافور قیصوری با موم سفید روغن گل سرخ ۲۰ مرهم سازند مرهم آتشک
[illegible] از اسرار است [illegible] رفع [illegible] توتیای هندی شسته شنجرف [illegible] کرده
[illegible] یازده تخم مرغ [illegible] خاکستر [illegible] استعمال نمایند و
اگر بجای گرد چوب چینی [illegible]
خاکستر [illegible] مرهم [illegible] جهت [illegible] جراحات نافع [illegible] تخم کتان [illegible]
[illegible] بالسویه کوبیده [illegible] مرهم جهت تنقیه جراحات [illegible]
و جهت پاک کردن چرک و رفع ورم جراحات [illegible] آرد گندم را با قدری روغن گل سرخ [illegible]
روغن [illegible] تخم مرغ دو چندان روغن مخلوط کرده استعمال نمایند مرهم شافی مجرب [illegible]
[illegible] علک البطم [illegible]
و شقاق [illegible] و اطراف [illegible] و شقاق [illegible] مرهم جذام [illegible]
[illegible] قروح [illegible] سنبل الطیب [illegible]
سلیخه [illegible] مصطکی [illegible] اشق [illegible]
طویل [illegible] سعد [illegible] الملک [illegible] روغن زیتون [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] علک البطم موم [illegible] روغن [illegible] مرهم سرطان [illegible]
صلابات کنند [illegible] زراوند طویل اشق مقل بالسویه [illegible] روغن زیتون
[illegible] روغن [illegible] مرهم [illegible] جراحات [illegible]
و [illegible]

کنند رشته مرصاف آدیم کلند رشته حب السلوط آکل ارمنی گل سرخ هر یک دو مثقال از هر کوبانیده استعمال نمایند
قرص دیگر جهت اکله و قروح ساعیه دهان و گلو و ضیق بسیار اعضا مجرب از تالیف حیرات و عدل
تازه از جمله اسرار است و در قطع خون جراحات و رویانیدن گوشت و منع ورم قروح و انصباب مواد از مواد
موی سوخته کف شاخ گاو کوهی سوخته و اگر نباشد استخوان سوخته برگ عناب گل ارمنی یکدرم جوز سعید آب
قلمی توتیای کرمانی شسته یکدرم بکوبد و از حریر گذرانیده استعمال نمایند و هرگاه در خیر گلو و دهان استعمال کنند سرکه
بکوبد ذیره که بسنگ با آتش گرم سرخ کرده در سرکه گداخته و مغسول نموده دو وزن افزون نمایند و هرگاه حقنه
کم فتیله ساخته در سوزنک استعمال نمایند قدر دو دانگ افیون مخلوط کرده با سفیده تخم مرغ سرشته فتیله
سازند و در مجرای بول بگذارند نهایت مسکن درد و در سوزنک نظیر ندارد قرص دیگر جهت اکله و قروح
ساعیه و بواسیر الانف و نواصیر مجرب حضرت است استخوان ریم باسوخته صبر زرد بالسویه ذرور کنند و همچنین
برگ عناب خشک را ذرور نمایند جهت اکله سعید بل آب قرص جهت قطع نزف الدم جراحات جفت بلوط آهک
ناشسته زاج سفید سماق دم الاخوین کندر صبر زرد و مثل غبار سائیده استعمال نمایند و مفرد هر یک از اجزا
همین اثر دارد قرص دیگر برگ و تخم انجره جهت قروح مثانه و سرطان متقرح سعید بل و بلوغ آب قرص دیگر در رفع
اکله و تخفیف قروح از مجربات موی سوخته ۲ جزو پوست پیاز سوخته بکوبد و تخم ریحان بودا داده نصف و
کافور قیصوری ربع جزو قرص معتمد از مجربات حکمای قدیم در اندمال جراحات عسر البرء و تخفیف ان و
رفع اکله و قروح ساعیه و بردن گوشت زیاده و در اسقاط بواسیر نهایت مناسب است زنجبیل مرغ و زرد و هر یک ۲
الحساب فیه زاج سفید هر یک جزو زاج زرد و مرغ هر یک سه جزو با سرکه سرشته مدت چهار روز در آفتاب
گذاشته کلش تصفیه کنند هرچه محتاج است جهت اندمال جراحات و اکله و هرچه بسود آورده جهت اسقاط
بواسیر و بردن گوشت زیاد استعمال نمایند که بهتر از زبد ان و نحاس است و اهل فرنگ شرب آن را نیز در بعضی امور
بسیار نافع دانسته اند اما خلاف واقع میباید قرص منقول از تذکره جهت تخفیف رطوبات و بردن گوشت زیاد
بسیار مجرب است پوست انار عفص شبانی سعد کاغذ کهنه سوخته از زرد و بکلام کاسنی هر یک ۴ رطب
کندر دم الاخوین ۲ قرص دیگر از اسرار و در اندمال جراحات نهایت سریع الاثر و عظیم النفع است

صبرزرد

صبر زرد و کف قنار الکندر بالسویه قرص دیگر جهت قروح حار المزاج و ملتهبه و منفور نافع است موثرات و از عجایب
این صفت است صندل سرخ نیلوفر صبر زرد بالسویه ذرور نمایند باب سیزدهم در ضمادات و طلاءات
و قطورات و نطولات مخرج ضمادات بقراط است و اطلیه ام از اودست ضماد سلطانی یعنی ترمس چون کنج
ران ضماد نمایند اسهال سود کند و بر معده اسهال بلغم نماید و بر ورک مکین اسهال سودا در پستان اسهال خون
دارد اسرار شمرده اند ترمس نرم سائیده و حنظل بقدر او و طلق محلول بقدر ترمس و زنگار بقدر ربع و با شیر
تازه در دو یک خمیر گرفته بجوشانند تا اقتراح یابد ضماد مسهل بر معده و شکم ضماد نمایند زیره کاو عسل با روغن
زیتون شحم الحنظل زرنیخ بالسویه ضماد سلوید مسمی باسم مولف است چون بر فم معده ضماد کنند قی آرد و بر ناف
اطلاق نماید و بر پشت ظهار ادرار حیض کند زنگار مقشر عصاره قثاء الحمار تخم فرفیون سفید و نمک ۴ حبه
زرنیخ روغن زیتون ۴ ضماد تواسی جهت ورم و صلابات طحال نهایت نافع است پوست انار مسحوق مطبوخ
در سرکه سماق حی العالم بالسویه گل ارمنی آب شنیز نصف یکی کافور بقدر احتیاج با روغن گل ضماد نمایند
ضماد عامل حاره دنوس نافع است معده صندلین اکلیل الملک آشیاف ماجیثا و اقاقیا زعفران
افیون لفاح آدیم ضماد مثبا عرس جهت استسقا و ماء اصفر و ضعف جگر و معده ورم و خیران زوفای
رطب موم ۴ زعفران سبارد که مرغالی و مرع ۲ صبر سائیده مقل ازرق اشق مصطکی ضماد
جهت اسهال حار و در زرد و تقویه معده و جگر کعک که نان کعکیات است صندل گل سرخ شکوفه انگور اگر نباشد
شاخ زرد بدل کند برگ مورد تخم مورد ۴ اقاقیا عفص جفت سماق جاورس بوداده زعفران مصطکی
۲ کافور نیم با آب مورد سرشته ضماد جهت اسهال بارد و تقویه جگر و معده کعک آن قسم فوج اذخر سنبل سعد
شبانی دم الاخوین ناخواه پوست ترنج جاورس رصاص کندر با آب مورد سرشته و هرگاه جهت تقویه
معده و جگر استعمال کنند ولی اسهال نباشد مثال صبر کنند و بجای آب مورد با روغن گل ضماد نمایند ضماد
جهت طحال و اورام صلبه اخیر زرد مقو کردکان ارد نخود ارد باقلی ترمس تخم کتان را بالسویه اشق مقل حلبه
هر یک نصف یکی سنبل الطیب اکلیل بابونه ربع یکی با سرکه ضماد نمایند ضماد محلل ضلابات منقول از شفاء الاسقام
در قطع اسهال مجرب است جاورس کندر گل سرخ زرد معده کعک آرد جو با آب بارطبخ آورده سرشته ضماد

ضماد محلل صلابات حصوصا انثیین و تعقد عصب گل خطمی ریشه خطمی گلبه تخم کتان تخم خربوزه حلبه جو
هر یک ۴ مقو دانه کرمک روفای رطب بکدام موم زرد مقل ازرق با مکو بآن در پیه آن روغن پیه
سوده غن کنجد گداخته داده با مخلوط کنند و بکرم ضماد کنند ضماد جالینوسی جهت قوبا و آثار مفیدات
و جرب قرد مانه مویزج ۱ آرد نخود سرکه مین زر ۶ اصل السوس کوکرده با سرکه و اشال آن از حب
هر عضوی سیاه حالیه سرشته ضماد قوبا از مجربات والد حقیر جهت قوبا و سعفه یابس و جرب ابتدا نموده است
کوکرد دهن صمغ عربی ۵ و شب یمانی ۱۵ در حمام داخل از حمام در اعضا ضماد نمایند ضماد ایضا از مجربات والد مغفور
جهت شقاق ارنموده است بیخ صبر سیاه بالسویه بالنفط سیاه بمالند و در جنطانی و یک ارس داخل نمایند ضماد
جهت سعفه و جرب نهایت نافعست سفال تنور نیم جزو نمک جزو با سرکه طلا کنند ضماد جهت شقاق و درمن
جمیع حیوان نافعست بغایت ۵ درم مرداسنگ سائیده را با ۲۰ درم روغن زیتون بجوشانند تا مثل قطران شود و
سه ثمن قندا افزون نمایند و طبخ دهند تا غلیظ گردد و بقوام رسیده بر موضع شقاق ما بالاب گرم
نرم کرده دوای مذکور را گرم نموده در شکاف شقاق بچکانند ضماد جهت رفع درد حس انثیین افیا حصف
گل ارمنی نشاسته شیاف مامیثا صندل سفید بالسویه افیون حسن یک بالعاب بزر قطونا و سرکه ضماد کنند
ضماد جهت رفع ثالیل و قوبا حنا پیه در آب سائیده بمالند در روز زایل کند ضماد جهت ثالیل از مجربات والد
مغفور اشق مقل تخم ترمس انکوب کرده بکشبانه روز در سرکه کهنه خیسانیده پس طبخ نموده گل خطمی ۲ درم
تخم کرنب تخم کتان بابونه بنفشه آ۱ اضافه نمایند نموده استعمال نمایند و باید بکرم باشد ضماد جهت تقویه معده
اطفال و غیران نهایت معتبر است ۳ دو مع اسهال بکشد لادن بکوفته افیا ۴ موم ۱۰ آب با روغن سوسن ۳ م
در حلوای معده ضماد نمایند ضماد جهت صرع مسقطه سنبل الطیب مفاث برگ مورد ماش برگ گل سرخ بالسویه زرد
تخم مرغ روغن گل سرخ فر الیهود در آن حل کرده باشد سرشته ضماد دیگر ایضا جهت صرع و خیر کسر از موده است
معادات گل ارمنی صبر زرد گل سرخ عدس شیاف مامیثا فوفل برگ حنا صندل با آب مورد مطبوخ ضماد نمایند
ضماد تعالیب حیض حوامل عدس عفص پوست انار برگ مورد با سرکه سرشته بر پشت ظهار و کمر ضماد نمایند
ضماد قوس نافع مجرب است مرزنجوش تخم خطمی بزر قطونا آرد جو سورنجان بالسویه با زرده تخم مرغ و روغن

کل

کل ضماد نمایند و اگر قدری زعفران و افیون اضافه کنند اثرش سریع تر خواهد بود ضماد طحال از جنس
بن اسحق بغایت نافع بوده است انجیر زرد بقدر ۵۰ ل یکشبانه روز در سرکه خیسانیده در دهان حل کنند و قسط
بحری ۴ مقو بادام تلخ ۲ تخم کبر ۴ اشنه ۶ سداب خشک بوره ۲ اضافه نموده در حلوای معده استعمال نمایند
ضماد دقی از زرد سماق اقاقیا یکدرم ۱۰ ال مرقشیشا کبریت شاد نج و اگر نباشد مقنا طیس سوخته شادنج
کندر صدف یکدرم ۲ ال مرصاف جوز سرو یکدرم ۱۰ ال با موم ۲۲ ال و روغن مورد ۲۰ ال سرشته زراق الصدغین
جهت درد سر پارچه کرباس که بقدر در همی باشد گذاشته بر شریان صدغین بندند تخم کاسنی تخم کاهو ارمنی
حصف ۳ افیون آدیم بالعاب بزر قطونا سرشته و ضماد برگ عناب نافع است و ضماد برگ کدو
و برگ حنا نافع درد شقیقه و صداع بارد است ضماد افیون که رفع بیخوابی کند و از مجربات والد مغفور افیون
تخم کاهو بزر البنج بیخ لفاح بالسویه با آب کشنیز سرشته باشند استعمال کنند ضماد سلیمانی جهت درد
مفاصل بارد من مجرب است دار شکنه که سلیمانی مانند زیبق هر یک آن با هم سائیده با آب دهن تر کرده
تا سیاه گشته شود و ۱۰ ال صابون حلبی با در آن حل کرده اضافه نمایند ضماد دبق جهت مفاصل بارد و
فالج و امراض عصبانی جمیعا نافع و مفتح و محلل قوی و جاذب خار و پیکان از عضو بدن است و حقیر تجربه
نموده است که مداومت ضماد او بر مهره های پشت و مفصل باعث کثرت حمی کثیرا از استرخا و تشنج چند
ساله شده تخم انجره ۲۰ بوزیدان بوره نوشادر زراوند مدحرج شحم الحنظل علک البطم ۵ حلبه
فلفل دارفلفل عاقرقرحا ۴ اشق ۴ مقل فربیون ناهوبل ان کندر مرصاف انبیج زاج استخوان
سوخته اهل صبر زرد ۱ ستین سعد اذخر فرفیون سورنجان ۳ دبق ۱۲ موم ۵ حب السلاطین ۴
با روغن سوسن و امثال آن ۱۵ ال بدستوری که در قرابادین مذکور است ترتیب داده شده و صمغ را در سرکه
حل کنند و عسل بقدر سرکه اضافه نمایند ضماد مجرب حقیر جهت تسکین ضربان مفاصل و درد سر بالی ضماد آن
با صبر ۱۰ ال روغن گل سرخ ۵ ال فرفیون آل زعفران ۳ آل ضماد مفاصل حار که در وقت هیجان تسکین الم
کند افیون زعفران بالسویه با شیر سائیده با روغن گل سرخ ضماد نمایند قرص تبرزدی که با آدویه حاره
جهت بارده و با اشیای بارده در حاره استعمال نمایند و از مجربات حضرات ارد لوبیا مرزنجوش گل خطمی

بزر قطونا سورنجان اکلیل الملک بکدام ۱۰ اثل خولنجان شیاف مامیثا اردجو بکدام ۵ بیخ لفاح زعفران افیون بکدام ۱ اثل
قرص بسازند و استعمال نمایند ضماد محلل جهت مفاصل و انچه قریب بنضج باشد و مسکن اوجاع بارده ۱ و حقیر تجربه نموده
مغز دانه خروع که بید انجیر نامند سه جزو روغن تازه گاو یک جزو عسل یک جزو بالای سرکه بوزن عسل بعد از سحق مجموع
سرکین خشک گاو ساییده بقدری که غلیظ سازد اضافه نموده استعمال نمایند ضماد مسکن الاوجاع و تسکین درد
مفاصل حار و بارد مجرب حقیر است حلبه را با آب و سرکه بالسویه طبخ نمایند تا مهرا شود و عسل بوزن حلبه اضافه کرده
بجوشانند تا غلیظ گردد و بیکدم طلا کنند ضماد دیگر جهت مفاصل بارده مفید است عرطنیثا سوخته را با عسل
و سرکه بقدر کفایت بالسویه سرشته ضماد کنند ضماد دیگر جهت مفاصل بارده و اورام مزمنه دلق اشق [illegible]
بالسویه با سرکه و عسل بالمناصفه طلا کنند ضماد دیگر درد مفاصل حار و نقرس مجربست در رفع بقایای مواد
مینماید صبر زرد زعفران و صاف بالسویه با آب کلم طلا کنند و اگر حرارت زیاده باشد با آب کاسنی ضماد اورام
حاره و ورم فرج و کنج ران و قضیب و سایر اعضا از مجربات است پوست خشخاش مسحوق [illegible] در آب بجوشانند
تا مهرا شود و بزر قطونا مسحوق بوزن او و روغن گل سرخ بوزن هر دو اضافه کرده استعمال کنند ضماد
قروح ساق خاکستر کاه گندم نمک طعام بالسویه با سرکه طلا کنند ضماد جهت اقسام استسقا نافع مفید است
سنبل الطیب صبر زرد ۱۰ خاکستر سرکین گاو ۵ سرکین بز و اهو سعد قردمانا ایرسا فطراسالیون نوشادر [illegible]
حماما سلیخه عود بلسان حب بلسان بوره صعتر نمک ترکی حنطیانا ۵ با بول شتر ضماد نمایند و طلای آب [illegible]
کم گرم کرده باشند در رفع [illegible] تهیج مجرب حقیر و مفید است ضماد [illegible] و شقاق مقعد و قروح و اسهال [illegible]
در زخ حیض سفیداب موم سفید حضض هر یک جزوی گل خطمی مقل دو جزو [illegible] ۳ جزو روغن گل
بیخ جزو با زرده تخم مرغ استعمال نمایند ضماد دیگر جهت درد و سوزش مقعد کنجد را کوبیده با روغن گل و سفیده
تخم مرغ ضماد نمایند و بدستور زرده تخم مرغ و آرد جو و روغن گل همین اثر دارد و بدستور سفیداب و
مرداسنگ ۵ بزر البنج ۲ با زرده تخم مرغ و روغن بنفشه استعمال کنند و بدستور پیاز را در خاکستر گرم
پخته با هم وزن او روغن تازه گاو ضماد کنند و بدستور برگ خطمی گل بابونه اکلیل الملک ۵ حلبه
تخم کتان ۳ عدس مقشر ۱۰ مجموع را پخته با زرده تخم مرغ و روغن بنفشه استعمال نمایند ضماد جهت گزاز

بارد و درد پایی که جهت باد لواسیر در اعضا بهم رسد از تالیف حقیر نافع آزموده و مجربست فلفل دارفلفل [illegible] نوشادر
حلبه ۵ زنجبیل سورنجان با روغن گردکان و موم زرد ضماد نمایند ضماد جهت خنازیر حاره [illegible]
حضض ۲ جو ۵ با آب کشنیز ضماد کنند ضماد جهت خنازیر که بحرارت باشد و جهت سلع نافع است و موثر است [illegible]
حلتیت اشق بکدام ۵ جاوشیر مقل فرفیون بکدام ۳ مقل ازرق ۳ سکبینج ۳ مجموع را در سرکه حل نموده
با آب کشنیز ضماد نمایند و بعد از هر سه روز تازه باید نمود ضماد جهت لواسیر بارد و مفاصل و دماغ مجربست
سیر را کوبیده با روغن برزک بجوشانند تا نصف سه [illegible] صاف نموده روغن را طلا و سیر را ضماد کنند ضماد
جهت گشودن دهن لواسیر شحم الحنظل ۳ مغز بادام تلخ ۳ بخور مریم مویزج سرکین کبوتر قنه ۲ با زهره گاو فتیله کرده
بیخ مقعد او را [illegible] استعمال نمایند و هرگاه فتیله را با روغن گاو الوده سازند دفع سوزش مینماید ضماد
جهت ورم سپرز که از حرارت باشد از مجربات [illegible] برگ درخت گز را کوبیده با آرد جو و سرکه [illegible]
نمایند و بدستور سبوس گندم را در سرکه پخته [illegible] افشته ضماد کنند ضماد جهت اورام جگر و سپرز از مجربات
جالینوس ۱ موم ۱۰ مصطکی حماما زعفران بابونج اکلیل الملک ۳ صبر زرد دارچینی ۳ اذخر
حب بلسان ۴ اشق با روغن سوسن و شراب یا سرکه ضماد نمایند ضماد دیگر جهت ورم جگر و معده بارده و
ملاباتان و درد سینه [illegible] مجرب زوفا رطب ۱۰ اثل [illegible] پیه مرغ بکدام ۱۰ اثل حل نموده بیکدم
استعمال نمایند ضماد نمایند ضماد جهت اورام انثیین تخم کشوث [illegible] ان را زیاده ساییده با گلاب و سرکه ضماد
نمایند و بدستور گل خطمی ارد جو باقلا را [illegible] با زرده تخم مرغ و قدری صبر زرد طلا کنند و هرگاه ورم
متحجر شده باشد زیره کرمانی ۵ مویز منقی ۱۰ اثل کوبیده با روغن دانه خروع ۱۰ اثل ضماد نمایند ضماد جهت گزاز
که فارسی کلی نامند نافع است آزموده ۱ سر را تراشیده روغن کنجد چرب کنند و کنگر سوخته و [illegible]
سوخته و جو سوخته را بالسویه بپاشند ضماد دیگر زرد چوبه برگ حنا هلیله زرد عفص مرداسنگ [illegible]
مغشر سرکه از هر یک جزوی روغن گل سرخ ۴ جزو ضماد نمایند ضماد جهت قرحه [illegible]
که [illegible] نامند مجرب و بسیار آزموده است [illegible] موم کهنه ۲ جزو توتیای کرمانی مغسول صبر زرد
یک جزو با روغن تازه استعمال نمایند ضماد دیگر ایضا جهت گزاز مجربست سفیداب ۳ مرداسنگ مغسول

قلی سوخته ۴ با شراب و روغن مورد استعمال نمایند و بدستور آب انار ترش و آب انار رسیده در ظرف مس با
قلع بجوشانند تا غلیظ شود استعمال نمایند ضماد برص و بهق از مجربات حقیر است و از جمله اسرار و در رفع برص حیوانات
که [illegible] تخلف نکند و در [illegible] داء الثعلب و داء الحیه سریع الاثر است و نافع حار و سریع
النفوذ و زیاده از نیم ساعت باید گذاشت و بعد از شستن ان صندلین بجهت رفع حدت و سوزش
ان طلا کنند بر اعضای [illegible] طلای او جایز نیست و هرگاه مکان برص و امثال ان متعدد باشد بر هم مواضع باید
ضماد نمود بلکه بر موضع بعض دون بعض تا هم ضماد شود و بعد از ابله کردن مرهم مناسب علاج کنند سلیمانی یکجزو
صندل سفید سوده نیم جزو با آب سرشته استعمال نمایند و اگر یکجزو سلیمانی را با دو جزو صندل سفید و دو جزو
خمیر مایه و دو جزو قسط تلخ و یکجزو از زرنیخ ضماد نمایند اعلی است حقیر تجربه نموده [illegible]
لازم است ضماد دیگر جهت بهق و جمیع آثار مجربست منقول از شفا [illegible] کوبیده در آب لیمو بگذارند تا حل شود
زرنیخ سرخ ۳ [illegible] سفید [illegible] ۳ [illegible] تخم ترب ۵ [illegible] ۲ مغز بادام تلخ [illegible]
هر یک ۵ اثل ضماد دیگر از شیخ قدس سره جهت رفع اثار [illegible] و جرب [illegible] رسیده ۱ سیماب ۲ مغز بادام
تلخ ۳ تخم خربزه غیر مقشره هر شب طلا کنند [illegible] رفع علت است ضماد جهت جرب رطب و یابس و مولد
اتشک از مجربات منقول از حکمای هند ۱۰ اثل [illegible] در ظرف سفالین [illegible] و سیماب گوگرد و زرنیخ هر یک
۱۰ اثل ساییده بعد از انکه ظرف را از سر آتش بردارند [illegible] باشند اضافه نموده حرکت دهند
تا منعقد گردد [illegible] و هرگاه [illegible] استعمال نمایند و هرگاه [illegible] گردد ساییده
طلا کنند و [illegible] آزموده ۱ ضماد جهت داء الثعلب و داء الحیه از مجربات حقیر و مفید است [illegible]
شیطرج یک جزوی زرنیخ سرخ دو جزو با روغن زیتون طلا کنند ضماد دیگر ایضا جهت داء الثعلب مجربست
موی خر سرخ سوخته صدف سوخته گوگرد بالسویه با روغن زیتون سرشته اول موضع را [illegible]
یا [illegible] بسیار مالیده بشویند پس دوای مذکور را ضماد نمایند ضماد ریختن موی و منع سقوط وی
مجربست استخوان خرما سوخته سنبل الطیب سرکین موش صدف سوخته فلفل هر یک جزوی قلی سوخته
مغسول ۶ جزو زعفران نیم جزو ضماد شورانیده که بعد از قلع [illegible] طلا کنند [illegible] کنند زعفران ۱ اثل

کافور [illegible] ساییده استعمال نمایند ضماد داء [illegible] که [illegible] گویند و کل ورم حار مجربست [illegible] با
آب کشنیز بسیار رقیق سرشته [illegible] زایل شود و مکرر طلا نمایند قرص [illegible] که در
کل ورم حار آزموده ۱ صندل سرخ فوفل شیاف مامیثا سفیداب قلعی گل ارمنی بزر البنج مرداسنگ
حضض [illegible] ریوند چینی یک جزوی افیون بیخ لفاح هر یک نیم جزو با آب [illegible] سرشته
زده قرص ترتیب داده با آب کشنیز و گلاب و سرکه و امثال ان طلا کنند قرص سعفه منقول از جامع امین الدوله
جهت سعفه و قوبا و اورام بارده و صداع بلغمی آزموده ۱ زرد چوبه بادام تلخ یک جزوی مقل ازرق ۲ جزو
مقل را شبانه روز در سرکه [illegible] قرص ترتیب دهند و با آب کاسنی [illegible] روغن گل [illegible] طلا [illegible]
ضماد مقوی دماغ که رفع زکام [illegible] و جهت درد سر [illegible] و تقویت دماغ [illegible] منقول از تذکره
نمک [illegible] نمک طعام سوخته بوره ارمنی سوخته [illegible] سفید مویزج شوره خردل [illegible] هر یک جزوی
گوگرد [illegible] سماق سوخته برگ حنا [illegible] عفص [illegible] عربی کندر قرنفل عود صبر زرد [illegible] سوسن
[illegible] سنبل الطیب [illegible] و سرکه را بجوشانند و صابون [illegible] بقدر دو وزن مجموع در
سرکه حل کرده بسرشند و قرص ترتیب دهند [illegible] گرم ضماد نمایند ضماد سرطان متقرح و جرب حار و حکه [illegible]
حاره مجربست [illegible] سرب را با آب کاسنی بسایند تا غلیظ شود و روغن گل با روغن بادام
بالسویه ضماد نمایند و اگر با آب کشنیز و آب [illegible] بسایند [illegible] ضماد جرب نافع است آزموده ۱
تخم ریباس [illegible] مغز [illegible] هر یک [illegible] سرکه ساییده و با روغن کنجد در حمام طلا کنند
ضماد دیگر ایضا جهت جرب و حکه نافع [illegible] انار ترش را با پوست ریزه کرده چندان بجوشانند
که مضمحل شود پس بکوبند [illegible] و پوست او یکسان شود و در حمام طلا کنند و هرگاه از ماده سوداوی
صفراوی باشد و با حدت خلط [illegible] با شیر [illegible] ساییده طلا کنند ضماد جهت خناق و
کل ورم حار از مجربات [illegible] و خنازیر [illegible] با آب کشنیز و سرکه هرگاه ماده مرکب
از بلغم و صفرا باشد ارد گندم با آب کشنیز نافع مفید است و ضماد [illegible] با روغن بادام
جهت اکثر اوجاع و اورام مجربست و بدستور طلا کردن عسل [illegible] و بدستور با حلبه از جمله مسکنات

وجع بارده ۲ ومحلل مواد و ضماد سفیداب قلعی با شیر تازه و طلای بزرقطونا باسرکه در تسکین اورام حاره
ونقرس از موده ۳ ضماد جهت جرب مجربست کوکرد زاج سفید فلفل از هر یکی نیم سوخته یکجا در تحلیل سفیداب
قلعی مرداسنک با روغن تازه بی نمک ضماد نمایند ۴ ضماد ایضا جهت جرب و حکه مجربست سنا مکی پوست هلیله
زرد مرداسنک سفیداب قلعی بالسویه با روغن کل و روغن بنفشه ضماد نمایند ضماد منضج دمل وسایر اورام
اکلیل الملک حلبه تخم کتان دانه تمر هندی سرکین کبوتر آرد کندم بالسویه با روغن کنجد و موم ضماد نمایند
واکر اجزا را با آرد و شیر پخته طلا کنند دیکر تغییر دهند نهایت موثرات ضماد جهت کشودن دمل
از مجربات است دانه تمر هندی را کوبیده نیم آن به چراغ ارا در آب بر روی آتش که پخته مخلوط سازند
و بیکوم طلا کنند و چون بزرقطونا را با آب دهن تر کرده بر دمل به بندند مانع تر آید و مسکن وجع و منضج
قوی است ضماد جهت رعاف عدس مقشر شیاف مامیثا صندل سفید اقاقیا جلنار کل ارمنی هر یک جزوی کافور
نیم جزو با آب عوسج و امثال آن طلا کنند و چون ثقل کیسه که زمور کویند و مستعمل بر کرانست با سفیدی
تخم مرغ بر کرد و پشت ظهار طلا نمایند نهایت مفید است ۲ ضماد جهت رفع احتباس بول کل کافشه که عصو نمایند
در شیر پخته بمیوزن آن شوره اضافه نموده ضماد نمایند ضماد جهت اضافه نمودن شیر و منضم در رفع ورم پستان آرد
باقلی تخم بادروج با آب بادروج یا آب بکان اسرشند ضماد که منع بزرک شدن پستان زنان میکند و دیع سوخته
جودی آرد جو جزو با سرکه سرشته روز ضماد نمایند ضماد جهت افتادن ناف در بروزنان آرد جو کندر عفص آرد باقلی
پوست انار پوست تخم مرغ از نافه بخته اضافه نمایند ضماد جهت منع قی کل سرخ سک ۳ صندل سرخ و سفید
۴ عود ۲ زعفران آکاافور نیم جزو با آب و سماق طلا کنند ضماد جهت کرم معده برک شفتالو نمک شونیز بالسویه
با زهره کاو و سرکه سرشند ضماد جهت عظم و ثار نهایت موثرات کرسنه ۳ پوست تخم مرغ ۲ ابرسا ملح
الفلی که بهندی ساجی کویند ۲ قسط تلخ ۳ شاخ کوزن سوخته ۳ بوره ارمنی ۳ تخم فرزه ۳ مازرا وند طویل ۲
بادام تلخ ۲ نشاره عاج ۲ سرکین کبوتر ۳ آرد نخود ۳ با سرکه طلا کنند ضماد جهت منع تولد قمل موبز
زراوند طویل بالسویه با روغن زیتون طلا کنند و طلا کردن سیماب مستاصل کردن قمل از مجربات است
روغن ترب دافع قمل است و به دستور صبر زرد و طلای بهمن قاتل قمل است و چون شاره چوب

وچون ثقل کلیه ... بار آب مورد با ... زاج کندر رون ... پوست انار ... ضماد جهت رفع ... احمر ... از موده است
مستعمل ... شراب ... طلا نمایند ... مفید است

کردکان

کردکان را حیدر و در روغن زیتون که بجوشانند هین آن رافع قمل و صئبان و از مجربات طلای شب یمانی
با آب قاتل قمل و صئبان است و همچنین روغن کردکان بعد بیل ۱ ضماد جهت سکته خردل جند بیدستر
بالسویه با سرکه بر سر ضماد نمایند ضماد جهت سکته و نسیان فرفیون خردل سرخ شیطرج هندی تخم الجره بالسویه
با سرکه طلا کنند ضماد جهت سعفه یابسه و قوباء که با خارش سوزش باشد ... در دو سه روز دفعه زایل میکند و از مخترعات
حقیر و مجربست مغز تخم کدو توتیای مغسول شنجرف با شیر تازه ضماد نمایند ضماد جهت رفع مرض بول در زایل و کچ کردن
رک سوس که فرو کوبیده مرداسنک توتیا دانکی پوست درخت کاج ۲ دانک جوز السرو و مخی ۱ دانک
کندر ۲ دانک با سرکه طلا کنند کماد که عبارت از بستن ادویه یابسه است که کرم کرده بر عضو بندند
یا ادویه مطبوخ را در پارچه کاو و امثال آن کرده یا باب ادویه آنرا تر نموده بر عضو بگذارند کماد
جهت زکام از مجربات است شونیز را نیمکوب کرده چند قطره آب نمک بران پاشیده نیمکرم بر سر بندند
واکر بعد از کوبیدن به دستور کرم کرده استعمال نمایند نهایت مفید است ۱ کماد جهت تحلیل ریاح معده و طحال
و تهیگاه حلبه شونیز تخم کرفس با نخواه آب نمک به دستوریکه کذشت کرم کرده ببندند و چون سرد شود
تبدیل کنند کماد جهت تحلیل مواد بارده و ریاح برک سداب اذخر قرطم کل بابونه صعتر نمک طعام نوشادر
خردل سرخ بوره ارمنی زراج سفید افسنتین رومی ریحان ترکی اکلیل الملک بابونه به دستور استعمال نمایند
کماد جهت رفع علل بارده کوش و ریاح شب پیوست العاقرقرحا زنجبیل در کوش بودنه عاقرقرحا در آب پخته در پارچه
کوسفند کرم نموده بر بن کوش ضماد کماد نمایند کماد دیکر جهت ورم کوش آرد جو باقلی بابونه بنفشه خطمی اکلیل
الملک در آب پخته با روغن بنفشه مخلوط کرده در پارچه کماد کنند نطولات نطول عبارتست از آنکه ادویه را
طبخ نموده آب آنرا بر عضو بریزند و جرم او را به بندند و عضو را انجار انکه بدارند و یا بشوید قسمی از او
که بجهت اماله ماده و تفریق مواد است و نطولات مرطبه و محلله و رادعه و منضجه و معرقه هست و هر یک را
ادویه آن معلوم است و بجهت اختصار بعضی مرقوم میکرد و نطول جهت ترطیب اعضا در رفع بیخوابی و صداع حار
بنفشه برک بید نیلوفر خبازی آرد جو خیار تازه کدو تازه در آب طبخ دهند تا مهرا کرده و عضو را
بخاران و شسته باب او و عضو را بشویند و ثقل را بمالند نطول جهت تحلیل مواد بارده و تقویة عضا

بخانسف کل بابونه افسنتین دوی مرزنجوش شکاعی عصفوماش جعده حسک اهل فطراسالیون شحم الحنظل
جوزالسرو کافیطوس ارستیفعان سوسنبر پودنه بدستور معلوم نطول کنند اکر مجموع یافت نشود بعضی اکتفا
جایز است و در پاسفویه بادو یه مرطبه هرکاه بابونه و فودنج و امثال آن اضافه نمایند اعانت تغریق مینماید

قطورات عبارت از چیزیست که در عضو بچکانند و در عرف اطبا مخصوص است بچشم و گوش
و اد ویه عین باسم ماذکور شد پس قطوری که اختصاص بکوش دارد در اینجا مرقوم میکردد **قطور** بجهت
دوی و طنین بغایت نافعست منقول از معالجات بقراطی جند بید ستر نطرون که بوره سرخ است
عرق سیاه بالسویه بسرکه حل کرده در کوش بچکانند و باید بیکرم باشد **قطور** ایضا جهة دوی و سده
صماخ و طنین نافع و مسمی بقرص عرقی است عرقی سفید ۲ بوره سرخ ۵ زعفران ۳ با سرکه یا ادهان مناسب
حل نموده بچکانند **قطور** که رفع علت کوره در ساعت کند مرمر سیاه را در کوزه سفالین سوزنهاده
خاکستر او را با بول کاو یا بول خوک بچکانند مرمر را ابقه اصفهان زبجره و بدلی و تنکابنی جرک نامند
و آن حیوانیست که حک شیخ بلخ **قطور** از مجربات امیر عطاء الله جهت حقیر جهة کرانی سامعه ذکری و دوی
و طنین بوره ارمنی ۲ دانک شحم حنظل ۲ جند بید ستر نیم زراوند مدحرج بوزن هم عصاره افسنتین نیم
فرفیون دانک قسط تلخ دانک با زهره کاو سرشته در روغن بادام تلخ حل کرده بچکانند و الله اعلم
در اوران او تصرف بدستوری که در فوق هرکی قید شده نموده است و مجرب دانسته **قطور** جهة کری
که دفعة واقع شده باشد طبیخ افسنتین را با زهره کاو استعمال کنند زهره سلحفات که سنک پشت است
با روغن بابونه بغایت نافعست و بچکانیدن دو قطره از قطران که با نفط یا روغن قسط حل کرده باشند
سبع و شام مداومت نمایند جهة جمیع انواع درد کوش و مواد بارده مجربست **قطور** جهة کشتن
حیوانی که در کوش رود قطران با آب خوخ یا آب کشنیز تر حل نموده نیمکرم بچکانند **قطور**
که اخراج کرمهای متولده در کوش نماید شراب کهنه ۲ عسل ۳ روغن کل سرخ ۲ سعتر کرم ریزه سعد
مشمی الاغشنه در کوش نیمکرم بچکانند کرده بکذارند و ساعتی بهمانجانب تکیه کرده پس بیکدفعه بسرعت
بیرون آورند **قطور** جهة درد کوش که از حرارت باشد بجز و روغن کل سرخ را با سرکه بکوشانند

نارکه

نارکه سور و پس تقطیر نمایند و بدستور شیاف ابیض با شیر دختران و روغن بنفشه یا کافور و آب تر
و بدستور اعب الثعلب نافعست و سفید تخم مرغ بالخاصیه از مجربات **قطور** که جهة ورم و ثقل
نافعست زهره کاو را با روغن جوز یا امثال آن بکوش چکانند از **قطور** که جهة بردن ... الکاه ... استعمال آن
قطور جهة حرکت و درد کوش ... نطرون زعفران با روغن بادام ... تقطیر نمایند
و جهة تسکین درد افیون نافعست و جهة پاک کردن چرک ... حل نموده ... بدستور مرداد
آب حل کرده با روغن کل قطور کنند ... بدستور ... نافعست **قطور** که جهة ...
رطوبات کوش اطفال نافعست ... زعفران ... سرخ ... عسل ... **قطور**
و باید نیمکرم بوده بکذارند **قطور** که رفع ... خون ... سبب ... کوش ...
با سرکه حل نموده بچکانند و بدستور ... کرده ... افشرده
در کوش بچکانند از مجربات ... **چهاردهم در ... سعوط ...** سعوط عبارت
از چیزیست که در بینی کنند ... منتشر کرده ...
و دود ... استنشاق نمایند ... کرده ...
بینی دمند **سعوط** جهة تقویت قوه حافظه ... در بینی ... کشند
... زهره ... سعوط نمایند ...
زهره خطاف ... سیاه ... مجرب ... **سعوط** جهة قطع ...
... سعوط کنند و بدستور سعوط عصیر ... سرکین حمار ... مجرب
قوی الاثرات و سعوطات ... **سعوط** که جهة قطع رعاف ... سعد ...
سفید ... دم الاخوین ... زاج ... سعوط ... **نفوخ سعوط** ...
بغایت مفیدست ... سرکه ... بالسویه ... نفوخ ...
نفوخ سعوط کننده ... الشیوخ ... امثال
آن سعوط نمایند ... نفوخ نمایند ... جهة ... صفرا ...

روغن ... روغن زیتون ... بکوشانند تا آب نصف شود در قبل ...
بجهة اصلاح حقنه کنند و هرکاه رطوبت غالب باشد روغن مرزنجوش و ... اضافه نماید **حقنه** جهة ورم
امعا و ... سفید ... عرق ... زرد ... سرخ ... عدد ۲
برک ... مطبوخ ... روغن ... روغن ... نباید کرد و
کل سرخ ... مطبوخ کنند **حقنه** جهة فالج منقول از کامل الصناعه عناب سپستان
... تخم کتان ... سوس کندم کل خطمی ... بیخ ... چهار ... نانخواه ...
تا ثلث ... روغن ... ارمنی ... روغن کنجد حقنه نماید **حقنه** لینه
که در اوایل ... عناب سپستان ... مقشر خطمی سوس کندم حسک اکلیل الملک انجیر زرد در
... باشکر سرخ روغن بادام **حقنه** نماید و اکر ...
... لعاب ... روغن ... اضافه کند **حقنه** جهة رودة ... و ...
نافعست ... کرفس ... سبل ...
تازه بجوشانند ... روغن تازه ... عسل ... روغن کنجد ...
حقنه نماید ... **حقنه** جهة درد مفاصل و عرق النسا و امثال
آن نافعست ... حلبه ... انجیر ... تخم کتان ... سعد ...
... شحم الحنظل ... تخم کرفس ... زرد ... عناب سپستان ...
... با روغن کاو و روغن ... **حقنه** جهة ... سرخ ...
... رحمت السلوط ... عدد ...
با سعید ... دم الاخوین ... سوخته ...
تخم ... عدد در روغن ... کلسرخ حقنه نماید **حقنه** ... زحیر و اسهال و تعفن ...
... سوخته ... سرخ ... مطبوخ ...
... دم الاخوین ... روغن ...

کلنج

کلنج حقنه نماید **حقنه** جهة لیثرغس و ... شحم الحنظل قرطم تخم ... افتیمون ... بوست ...
با روغن زیتون حقنه کنند **حقنه** جهة فالج و لقوه و لیثرغس و امثال آن ... مرزنجوش ... قرطم ...
تخم کتان برک ... سوس ... شحم الحنظل ... بید انجیر قنطوریون دقیق کرسنه ... انجیر زرد ده عدد
جوشانیده با عسل و روغن زیتون و ... حقنه نماید ... حقنه
جهة عرق النسا و امثال او که بعد از حقنه مسهله باید نمود ... جند بید ستر ...
... فرفیون ... روغن ... امثال آن حل کرده حقنه نماید **حقنه** جهة ... ورم کرده
... بغایت ... خطمی ... تخم کتان ... روغن کنجد ... **حقنه**
جهة اسهال صفراوی ... مجربات ... سپستان ...
بوست ... تخم کدو ... روغن ... حقنه نماید ...
از بعضی اطبا مذکور است که ... حقنه ... مجاری و عروق ...
... **حقنه معتدل**
معتدل ... عناب سپستان ... عنب الثعلب ... سوس کندم
جوشانیده با فلوس خیار شنبر و روغن بادام بوره ارمنی ترنجبین ... حقنه نماید **فتیله** لینه خطمی بوره
بالسویه نرم سائیده ... با شکر سرخ ... شیاف ...
بجای شکر ترنجبین کنند ... **فتیله** که قوی ... خطمی ... فتیله ...
خواهند شحم الحنظل زهره کاو و بوره ارمنی ... اضافه کنند ... بوره ...
... فلوس خیار شنبر ... ترنجبین ... شکر ... شحم الحنظل ...
... **شیاف** ...
... افیون ... زعفران بالسویه با آب کشنیز ... ریسمان ...
... بیرون ... **شیاف** که در قطع خون ... مجربست ... اسهال ... خون
... زعفران ... **شیاف**

میریزند حقنه یکی شونیز جاوشیر جند بیدستر سکبینج زهره کلنگ با آب کرفس سرشته قدر عدسی
با آب مرزنکوش سعوط نماید **سعوط** جهت تحلیل ریاح دماغی و سده بلغمی مومیائی جند بیدستر فرفیون
باکسمویه قدر یک حبه با روغن زنبق و تفال مالان سعوط نماید **نفوخ** جهت سکته و سبات و لیثرغس نافعست
جند بیدستر زهره کلنک مومیائی مجموع با آب مرزنکوش و ماء العسل نفوخ نماید **عطوس** جهت سده دماغ
و مواد مزمنه دماغی ارتشی و رفع مواد نعطس سکبینه کندس خربق سفید فلفل برنج برابر طویل بوده
و مجموع چون نرم سائیده بر بینی مالیده در بینی کنند باعث عطسه میکردد **عطوس** جهت فالج و لقوه و امراض
دماغی مرزه و خربق سفید نوشادر مرزنکوش بوره ارمنی بسفایج هندی جند بیدستر بالسویه استعمال کنند **لخلخه**
جهت تقویت دل و دماغ هار کلاب صندل سرکه کافور روغن بنفشه در ظرف سرتنکی کرده بو بکشند **لخلخه**
جهت دفع صعود بخارات بدماغ و سرسام حاره و خلط عقل نافعست کشنیز آب برگ بید ۱۰ سرکه ۱۰
روغن کل صندل سفید آید دستور لخلخه نماید **لخلخه دیکر** جهت ضعف دل و مواد بارد فرنفل
کبابه دارچینی سنبل ... مشک با کلاب و عرق بهار لخلخه نماید **نشوق** جهت تقویت دل و رفع غشی
و خفقان آب ... صندل سفید کلاب سرکه کافور عود استنشاق نماید **نشوق** جهت جراحت بینی و حرک
آن پودنه خشک را نرم سائیده با شراب استنشاق کنند و جهت پاک کردن جرک قدری از زروت اضافه نماید
بخور جهت تقویت دل و دماغ عود حسن لبان پوست بیرون ترنج سائیده با کلاب مخلوط کرده در جوف
... در آتش نرم بسوزانند **بخور** جهت صداع مزمن و شقیقه و مواد بارده دماغی از مجربات
... حیه حنظل عدد در آتش سرخ کرده در شراب انداخته سر را بخار آن بدارند و اکر ماده بسیار غلیظ
باشد بجای شراب آب کشنیز ... با آب مرزنجوش سرکه بهتر جایز است **بخور** جهت زکام سیاه دانه را
بر روی سنک تافته ریخته دود آن را استنشاق نمایند و جهت حبس کردن ماده زکام و قطع سیلان رطوبات
کند بخور **بخور** ... مجربست **بخور دیکر** جهت ثقل سامعه و دوی و طنین و ریاح نافعست
مرزنجوش ... ارمنی صعتر ابهل ابوخ اکلیل الملک بنفشه نیلوفر بالسویه جوشانیده در ظرف لوله دار
کرده لوله ظرف را در سوراخ کوش بگذارند تا بخار داخل کوش شود **بخور دیکر** جهت رفع احتباس حیض

شحم الحنظل شونیز کندش سعد ملک الملطم مریکب ... غبار ... بیخ و حنک ... ریحو و روغن
زنبق سرشته قدر فندقی را در آتش انداخته و دمان را برحم رسانند و باید آتش دران بوده باشد
که ازان تولد دود برحم رفته پراکنده نشود **جهت** اختناق رحم و حبس ولادت بسیار نافعست شحم الحنظل
قنه جاوشیر کوکرد مر بالسویه با زهره کاو سرشته بدستور بخور کنند **بخور دیکر** جهت رد ... بخران مواد ... لکوت
خفقان ... کل ... بالسویه کوفته ... سر انجار ان بدارند تا عرق برجبین ظاهر کردد
دخنه جهت ساقط کردن ... از معده ... کوکرد ... هم ... بالسویه با
با روغن زنبق سرشته جهار ... دخنه نمایند و آب برک ... حوس کنند و عمل اکثر ایجاد بود
باب یازدهم در حقنها و فتایل و فرزجات و حمولات حقنه عبارتست از استرسال مایعات مجاری مستقیم
ورحم و فتیله استرسال جامد ۱ روده فرو بوده و در عرف شافه نامند و فرزجات انجه زنان استعمال دو
در قبل ورحم بردارند و حمول اعم از فرزجه و احتمال در قبل و دبر ۲ و وضع حقنه بتواطف بالت حقنه
باید از قبیل ... بشاند ... کیسه ... ظرف دیکر ... کردن ... دارای لوله در ظرف ... ک
او وصل نماید که از اچوب کرده در مقعد کنند و آب حقنه را در کیسه کرده دهن کیسه را هم اورده ... نخ
تا آب بروده ها رود باید که حقنه کننده بر ... تا آب حقنه باعضا علیا تواند رسید و میباید قدر آن
که هرو ... بریزند زیاده ... منتقل ... و بعضی اعتقاد است که کمتر ... جایز نیست و اکثر اطبا
... اعضای زیرا شرط ... و مراعات اعتدال آب ادویه لازمست جهت آنکه اکر غلیظ باشد
باعث زحیر ... بسیار رقیق باعث ... رود فضول ... بارده مولد ریاح و حار ... ث
غشی و کربست و منافع حقنه بسیارست از انکه ... بدماغ و اعضاء عالیه ... و رفع سدد
امعا و رفع اقسام قولنج و در فتایل شرطست که طول ... بقدر ... میان ... باشد
و فرزجات زیاده از قدر یک بند انکشت نباشد و چون آب حقنه برکردد ... که بضعف قدر
اول باز بریزند تا آب اول را دفع کند و قبل از حقنه آب ادویه ... و آب کرم حقنه کنند
حقنه جهت روده ... کرده ... مثانه ... الاذان روغن بادام روغن کرد

جهت قولنج ریحی نافعست ... برک سداب ... ارمنی بالسویه با عسل سرشته شیاف سازند ... بکار برده
حمول نماید **شیاف** جهت اخراج کرم معقد ... حنظل ... زرم کوبیده با روغن
زیتون و قطران شیاف سازند **فتیله** جهت عرق النسا و وجع ورک نافعست ... ۱ ... شحم حنظل ...
... نرم سائیده ... مجموع ... سرشته شیاف سازند **فتیله** که جذب ... عمق بدن نماید و محلل ریاح
و مسکن ... و درد ... عرق النساست ... جند بیدستر ... شحم حنظل سرکین ... ش
بوره ... بجهت فتیله سازند **فتیله** جهت قطع خون ... بواسیر ... قیمات ... ه
فتیله ساخته و در سرکه ... سک ... را ... دم ... الخیل ... فتیله ... کشیده
حمول کنند **فتیله** که در قطع ... بواسیر اکثر اطبا مجرب دانسته اند ... بادنجان ... با بادنجان ...
با ... تلخ نرم کوبیده حمول و طلا نمایند **حمول** جهت کشودن خون ... بواسیر که ... شده ... باشد
و باعث زحمت کردد اول مقعد را به روغن تخم ... زرد آلو و روغن کوهان شتر ... تدریج قبل
طلا کنند ... بر دارند ... شحم الحنظل را با زهره کاو سرشته حمول کنند ... که
... خروج مقعد و وجع ... روغن کل ... سرکین کبوتر و زهره کاو طلا کنند
فتیله جهت رفع ... البول و قطع ... نافعست ... دستور
... چون فتیله را در سوراخ ... اکلیل ... اکلیل ...
این نسخه ... صبر ... حنظل ...
... کل ارمنی ... رافیون نرم سائیده ... با آب ... سرشته فتیله
باریک ساخته در سوراخ ... بکذارند **فرزجه** جهت حمل مجربست ... متصل
بردارند زهره خرکوش ... حمول نمایند **فرزجه** جهت حمل منقول
از ابن سرافیون ... زعفران ... الملک ... ۳ ... سانج
... ۱۲ ... روغن ... اوقیه ... حمول نمایند
و هر روز ... کنند ... **فرزجه** جهت

کشودن حیض مجربست سداب مر صاف ... زهره کاو **فرزجه** جهت کشودن
حیض منقول ... حیض ... سال ... مر صاف ... حب ... سداب ...
زهره کاو ... **فرزجه** جهت اخراج جنین زنده و مرده و مشیمه و عسر ولادت ... نافعست
... جنین جاوشیر ... مر صاف با زهره کاو سرشته **فرزجه** جهت ادرار نمودن حیض مجربست
فرفیون ... نرم سائیده ... الوده ... **فرزجه** جهت کشودن حیض و اخراج جنین زنده و مرده ...
موثرات ... عصاره ... قیراط با زهره کاو حل کرده ... بردارند **فرزجه**
که ... اخراج جنین و مشیمه ... عصاره ... الحمار ... ۳
شحم حنظل ... با عسل فرزجه سازند و این قاتل جنین است **فرزجه** جهت تحلیل
اورام صلبه رحم ... تخم حنظل ... با عسل ... سرشته **فرزجه**
جهت قطع خون حیض و ازاله قروح و عفونت ... رطوبات ... رحم ... سرمه ... سوخته ...
که در سرکه ... کل ارمنی ... بالسویه با آب برک بید یا آب ... مطبوخ ... سرشته
فرزجه که در قطع سیلان حیض مجربست ... دم الاخوین ... کل ارمنی ... بالسویه
از هر یک ... پوست انار ترش ... طبخ نماید ... قدری ... با آب ... کرده
... حمول نماید **فرزجه** که در قطع خون حیض ... منقول ... الاقرن
فرزجه دیکر که نافعست ... کل ارمنی ... **فرزجه** که ... حمل نماید
و بسیار ... مر صاف ... سرکین خرکوش **فرزجه** دیکر که در رفع سیلان حیض قویترست ... و ...
سوخته ... زاج سوخته کل ارمنی ... استعمال نماید ... استعمال ...
... زعفران ... زرده تخم مرغ نیم ... نماید ...
تجربه شده است ... **فرزجه** که چون
زن حمول کند ... حامله نشود و اکر حامله باشد ساقط کند و از مجربات ... تخم ... سرکین فیل
... دانه ... ۱۲۸ ... ۱۰۰ ... ۱۰۶ ... بالسویه نرم سائیده ... حمول کنند

فرزجه که در اخراج جنین و مشیمه قوی الاثر است و قتل جنین می‌کند و حیض آرد اشنان و عاقرقرحا و طلیب و قطران و شحم حنظل و اشق و قنه و اکلیل
فرفیون سیاه و مویزج و نوشادر و زراوند مدحرج و تخم بادیان و روغن بید انجیر و زهره گاو و جاوشیر و سکبینج و صاف نموده
و مجموعه را کلاوه و بعضا استعمال نمایند فرزجه که حیض جاری نماید و مجرب است و از تنقیه رحم بعد از آن مومیائی و صمغ عربی کل ارمنی
دم الاخوین فرزجه جهت ورم حار رحم مغز خشخاش سفید کوبیده در شیر خرچنبه با روغن گل سرخ و لعاب اسفرزه کرده غوزه و ورم
فرزجه نمایند و دستور مرهم داخلیون را با روغن گل حل کرده با آب کشنیز سبز و شیر دختران ممزوج نموده استعمال نمایند
فرزجه جهت رفع حکه و اختلاج رحم از مجربات است نعناع و بادروج و گل نسرین خشک و گل نیلوفر و برگ سرو و برگ سدر
لاجورد و بالسویه با روغن زیتون سرشته و فرزجه کنند و آب با آب بابونه مطبوخ بر ناف ضماد نمایند
و از آب و شراب و مرات احتراز نمایند و امثال نمایند و در حینی که حیض جاری است بایدها این دوا عمل نمود
فرزجه که اعاده ۲۱۲۲ ۲ نماید از اسرار مکتوبست استخوان خروس سیاه با بهمن ۱۲ و حوت ناک
سوزانیده وع ک ۲۰۲ سرشته استعمال نمایند وع ک ۲۰۲ ع ک ۶۰۰۶ ک ۶۰۰۶ ک ۲۰۰ ۳۰ است
و ۲۰۰۲۰۰۶۰۰۶۰۰ نامند فرزجه یعید الشیب بکرا من الجامع ع ف ص ۲ خ و ۸۰ ۱۱۰۰ ۸
۲۰۶۰۰۷ بکوبند و بالله شراب نموده چند روز استعمال نمایند فرزجه که باعث حکه و اختلاج گردد مرتبه که
زنرا قراری نماند تا کیفیه استعمال نماید و در ایام استعمال اثری از حکه نخواهد یافت روزی که ترک فرزجه
کنند ظاهر میگردد و تا مدت شش ماه اثر مزبور باقی میماند اقحوان اهلی اشنه اکلیل الملک بیخ درخت فندق
اشنان سبز و زنجبیل مرزنجوش عروق الصفر با سویه از حریر کنند و آب آن را با سیر حیوانات سرشته بالته
حمول نمایند همین اثر دارد و هرگاه مجموع این ادویه بهم رسد بعضی از آن هم کافیست و دستور ادویه این اعمال
علتی که مذکور شد بعضی از آن کافیست باب سیزدهم در ادویه که مخصوص است بموی
مثل خضابات و آنچه موی را دراز و قوی کند و آنچه موی را برویاند و آنچه سبز کند و امثال آن بدانکه اطبا
در باب ادهان خضابیه اختلاف نموده‌اند و اکثر را اعتقاد آنست که دهن نفس مانع ایصال قوه صابغه است
و بعضی را نیز اعتقاد آنست که خضابی که در رمل و تقاطر جید باشد امکان ندارد و در رحی
تصریح نموده‌اند که کیفیتی ثابت دارد که در هیچ وقت زایل نمیگردد و آنچه حق در باب آنست که چون تکون موی

ازبخار

ازبخار دخانی غلیظ است هرگاه قوه نافذه و قوه صابغه خضاب بجائی نباشد که تاثیر تام در رطوبات تحت جلد
که ماده بخار دخانی و تکون موی است تواند نمود و افنای بیاض او کرد امکان دارد که بعد از سفیدی موی باز بکون
نماید والا فلا و چون خضاب جلد را سیاه کند طلای روغنهای مکرر رفع سیاهی جلد بخصوص ادهان حاره خضاب
منقول از حکای هند و در منتجوک در ترجمه بابر تصریح شده که مجربست گویند که در سن پیری موی سیاه میرویانید ۵۰ ۳ ال
سرکه انگوری و مثل او شیر تازه گاو را باهم بجوشانند تا قریب بانعقاد گردد پس بگذارند تا سرد شود و کف
آن را و اطباشیر و هلیله سیاه بکدام ۳۰ ال کوفته و بیخته اضافه نمایند و در شیشه کرده سیاه در سرگین اسب دفن
کرده پس مویرا باب انگور شسته خضاب نمایند خضاب منقول از حکای هند که مدعی اند که تا مدتها
اثر او باقیست کلاه بادنجان رشته درخت انار نو بالهم هلیله سیاه زنجبیل از روی سبز نخود سیاه پوست و ار
کوبیده و بیخته با سرقاشق سرکه و روغن کنجد سیاه در ظرف آهنی کرده چهل روز در زیر آب دفن کنند پس استعمال نمایند
خضاب دیگر منقول از حکای هند که تا شش ماه اثرش باقیست تا زرد چهل استرو اخ کرده مغز او را بیرون آورده
هر ۱۷ ال اورا با ۱۷ ال تخم براده آهن و ۱۷ ال بوره زرم کوبیده در میان ۱۷ ال زرجیل کنند و سوراخ او را بجهان باره کل ازاد
بدوسته بعده مسعد نموده بگل حکمت گرفته یکبار عقب در تنور بگذارند بعدی که بسوختن رسد پس
روغنی که در دان جمع شده استعمال نماید خضاب دیگر منقول از حاوی کبیر که تصریح نموده که تا شش ماه اثرش
باقیست و مجرب دانسته و سمه تازه بسیار رنگین ازرم سائیده از حریر بیخته با زای هر ۲۰ ال او ۲ ال نمک و انی
و ال زاج داخل کرده با سرکه خمیر نموده یکجا در آفتاب بگذارند پس بقدر ربع او حظی هر وقت استعمال
نموده با آب سرشته خضاب کنند و ساعتی حمام گرم بگذرانند خضاب دیگر بدستور منقول از حاوی کبیر
که عجب تر دانسته‌اند برگ حنا برگ و سمه را جدا گانه در آب خیسانیده در آفتاب بگذارند پس صاف نموده
تا سه بار تجدید نمایند تا آنها بسیار رنگین شوند براده آهن را اندر سرکه کرده در آفتاب بگذارند که تمامت
سیاه کرده و مازو سبز را سائیده در آب حنا خیسانیده بدستور در آفتاب بگذارند تا بغایت غلیظ گردد
مرداسنگ و آهک را با شاه صغیر نرم سائیده با آب در آفتاب بگذارند بحدی که چون بر سنگ زنند بریان فرو برند
مویرا سیاه کنند و این بعد از تکرار او خال مرداسنگ و آهک شود پس بکبریت انات حنا و آب وسمه و آب

داب مرداسنگ و آهک هر یک جزوی و آب مازو و سرکه آهن خیسانیده هر یک ربع جزو مجموع را مخلوط نموده
لوزن در آید و بازای هر رطلی که ۱۰۰ ال باشد در این نسخ زاج سیاه ملح اندرانی پوست گردکان تازه نرم
سائیده اضافه نمایند و یکماه در آفتاب بگذارند و ابریشم سفید آلوده امتحان کنند اگر سیاه کند و آنگاه سر را
با خطمی شسته با برگ یا مسواکی بمالند چه انگشت را سیاه میکند و قدری از آن را بجوشانند تا غلیظ گردد
و حباب زند و در وقت احتیاج با آب حل نموده با پر مرغ بر سفیدی موی طلا کنند خضاب دیگر ابض
که تا یکماه اثرش باقی است دانسته اند برگ سدر مازو ی املج هلیله بلیله و سمه دانه حنا ی مخر زاج اسیاه
پوست انار ر بخت نوش و هلیله سیاه بکده ال در یک رطل سرکه و مثل او روغن زیتون بجوشانند تا سرکه
سوخته روغن بماند و روغن نیز رقیق شود پس صاف نموده استعمال نمایند و بغیر صاف نیز مؤثر است
خضاب دیگر از حاوی کبیر و متفق علیه مجربین است هلیله سیاه حب الغار املج زاج زرد مازو با هم
یکجا در سرکه خیسانیده پس بجوشانند تا غلیظ شود و حباب ساخته با آب استعمال نمایند خضاب دیگر
منقول از محمد بن زکریا که تصریح نموده که در غایت قوت است حتی آنکه هرگاه در حمام خضاب را در آن بگذارند
و سرکه در دهن بدارند که دندانرا سیاه بکند باعث سوید موی سر و لحیه میگردد و تا مدت ده سال اثرش باقی است
خون بزغاله سیاه که کمتر از یکماهه باشد در روی کاه ذبح کرده بگذارند تا منعقد شود و از کاه دور کنند
و ۱۰۰ ال او را با ۵ ال رسخت و ۵ ال زاج سیاه و ۲ ال ملح اندرانی نرم سائیده از حریر بیخته با خون مزبور
مخلوط کرده و در شیشه کرده تا گلو در سرکه کهنه مدت چهل روز بگذارند و اگر زودتر خواهند سه روز
در سرکه و سه روز در سرگین تازه اسب باید گذاشت خضاب منقول از ابن جبل و تجربه رسیده است
مرداسنگ و آهک را با شش وزن آن آب خیسانند و سه روز در آفتاب بگذارند و ابریشم سفید امتحان کنند هرگاه
سیاه نکند صاف نموده بار دیگر مذکورات را بقدر سدس اضافه نموده تا با امتحان رسد پس صاف نموده حنا
و وسمه را با او خمیر کرده قدری قرنفل اضافه نمایند و قرصها ساخته استعمال نمایند و مجربین اطبا اجماع نموده اند
که چون رطوبت قوی بنیه ام از زاج سبز بلخی بجوشد موی سفید ساقط گردیده سیاه میروید و چون
زاج مزبور سم است و حفر شش ترطیب شش لازم است خضاب منقول از ایلاقی و جامع الادویه و

کت

کت معتبره در تقویه و تسوید موی است آمله ۱۰۰ ال آب معصور تازه ۱۰۰ ال آب صاف ۳ ال بجوشانند تا بمصرف
پس صاف نموده با ۵۰ ال حظی ۱۰ ال و سمه و مثل او حنا و جب عشبه مازوی بریان کرده که بروغن زیتون آلوده باشند
۵۰ ال صمغ عربی و ۱۰ ال زاج بجوشانند تا منعقد گردد و بعد یکجا قرنفل عطر ساخته استعمال نمایند از اهل
تجربه بکرات تصریح یافته و از متقدمین نیز منقولست که چون هر روز بروغن زیتون معرا بر دهن نمایند موی سفید
نمیگردد و هم دستور هر روز یکعدد هلیله سیاه تناول نمایند و همیشه هلیله سیاه در دهن نگاه دارند باعث
دوام سواد موی است و آنچه سفید شده باشد بعد از مداومت یکسال شروع بسیاه شدن میکند و از مجربات دوائی
چون موی سفید را قلع نموده در حال بر آن موضع ضماد کنند موی سیاه بر وی باید و از مجربات زهره خفاش
و خون او و نوشادر یکجا اول طلا کنند و قدری لحیه از زهره او سعوط نمایند دوای دیگر که صاحب جامع من الادویه
مجرب دانسته و مبالغه در تاثیر او نموده و از عجایب اسرار شمرده زهره کرم سیاه زهره غراب زهره بز سیاه
زهره مرغ سیاه بالسویه با روغن کنجد مخلوط نموده بر سر و لحیه بمالند و تاثیرش سیاه کردن موی سفید است
که ابدا سفید نشود دوای دیگر بر موضع موی مقلوع بمالند دیگر سفید بر نیاید علق را با سرکه در شیشه کرده
چهل روز در سرگین اسب دفن کنند و استعمال نمایند ایضا چون حجر النور را با شراب بر موضع موی مقلوع بر
و دواء الثعلب بمالند بجای موی سفید سیاه بر می‌آید و مجربست دوای دیگر منقول از او که زمان طویل سیاهی
او میماند روغن نارجیل کهنه هلیله سیاه نوشادر یکجا آمیخته دوای دیگر منقول از او که دست و جلد را سیاه کند
و موی سر و لحیه را بغایت سیاه میکند و مجرب دانسته‌اند برگ نیم رشته با آب بقدر آنکه یک سیر انگشت
او را بجوشانند و بجوشانند تا پخته شود و قطره از آب او بر روی کارد یا صفحه آهن صیقلی بریزند چون آهن را
سیاه کند آنگاه صاف نمایند و ماء آن که سیاه نکند باید جوشانید پس صاف نموده بجوشانند تا قریب
الانعقاد گردد و جرم تمام را با مهر المخته بر سر ضماد نمایند و آب منعقد را با آب گرم حل نموده بر موی
بمالند روز دیگر بشویند و الا در حمام تا شش ساعت مکث کنند اما ادویه خضابیه که اهم است
وسمه و حنا و براده آهن و مس سرب و روی اسفیداج و حب الحدید و آب پوست بابلی و ابلیون و گل
تازه و آب مصدو تخم او و برگ چغندر و لادن و مرداسنگ و آهک و مازو و پوست انار و زاج سیاه

دشغا بی و قرنفل و حصص است و محمد بن زکریا حنا و قرنفل بالسویه از خضابات قویه شمرده است و همچنین
سم سوخته الاغ سیاه را با روغن مورد بلغ الاز با فی نموده و بتجربه رسیده است که تطویل موی سر را اقتضا نماید الا
تا بعد از ان آنرا پاک کند **سفیدات** که چون موی را لکورد تجویز نماید و طلا کنند سفید گرداند سرگین خطاف
ماش پوست نزر خشک کرده بیخ براسن لکورد مجموع را با بعضی از انهار از زهره گاو و سرکه سرشته طلا
کنند و اگر موی را الکلاب و کافور زکرده بلکورد سحق با لایند و بعد و دلکورد بمالند و بعد از چند ساعت سرکه
شسته باز اعاده عمل کنند در چند دفعه موی را سفید کند و بدستور سرگین خطاف با زهره گاو و همچنین اثر دارد
و بدستور چون ضفدع با روغن زنبق در شیشه کرده چهل روز در سرگین دفن نمایند طلای ان موی را
سفید کند **دوای دیگر** که از اسرار عجیبه است جو شماد ان موی را سفید میگرداند و چون با نوشادر بشویند
باز سیاه میشود طلی موضع با آب شکر سرشته طلا نماید **حمرات** که موی را سرخ کند حنا را الحدید را
با آب سماق چون طلا کنند موی را مثل رنگ خاد بدهد و بدستور حنا صاف شده بالسویه با آب خمیر کرده یکشب
روز بنهند و بدستور بندد چوبه را ۱۰ و قیه با ۳ دفعه زرنیخ و بجز طل با زده ۲ وقیه سماق در آب حنا بنهند
تا ده روز برهم زنند پس با آب موی را از کنند و چون خشک شود تکرار نمایند تا ده یا نزده مرتبه انگاه
با آب صابون بشویند **ادویه که موی را نرم سازند** شونیز را سوخته با آب طلا کنند و بدستور خام
مغز سر روباه بالخاصیه عجیب الفعل است و بدستور سرگین و سم سوخته بز سیاه و سم الاغ مفرد او مجموعا با روغن
زیتون استعمال نمایند و مولف حاوی کبیر و حذاق اطبای متقدمین را اعتقاد است که چون کندش را
با روغن تخم مرغ ضماد نمایند در همه اعضا موی را ببرد باید حتی به رشد است و بدستور چون ده عدد کردکان
با پوست ادو دانه خرما کمثقال بسوزانند بمرتبه که توان سائید نه انکه بسیار بسوزد و با روغن زیتون
یا روغن کل سرخ و یا نزده عدد قلفل با اند در رو یا نیدن موی ارد و غیره عدیل ندارد و بدستور بادام
تلخ و فندق را در یا بسوزانند و با روغن زیتون استعمال نمایند و در باب ضمادات بعضی ادویه مجربه در این
باب مذکور شد و هرگاه از مالیدن ادویه جراحت قابله حادث شود مراهم اسفیداج و موم و روغنها ساخته
معالجه کنند و بدستور چون بوره ارمنی و نوشادر را سوزانیده با سرکه کهنه طلا نماید موی را در سه روز ظاهر

تکرار

تکرار او در ساعت بیرون یابنده و از مولد موی است **ادویه که منع رویدن موی کنند** انذ الخلاف ابن سینا از موی است
موافق جامع و مختار و غیرها لادن یا زده درهاف مصطکی فرو ما ماکند با روغن کل سرخ ضماد نمایند
نسخه دیگر بغایت مقوی است موافق مختار و از مجربات است با منع روییدن موی از غسل یا عرق باید آن
نیز مذکور است و در امله برگ شقایق برگ مورد حبابه زاج سعد سنبل الطیب برگ سرو پوست گردکان تخم کتان تخم حقیقه تخم
کرفس هر صاف بالسویه از هر یک سه درم فاکتر رسید و برابر انها مصطکی با از خرمای سوخته کدام یا کرطل روغن
خیری و اثبات لادن و سه رطل آب گرم ثبت نند با آب و خیر و روغن بمانند پس صاف نموده ۳ ع لادن بدان داخل کرده
استعمال نماید **نسخه دیگر** بغایت قوی است جهت دراز کردن و تشقق و سیاه کردن و منع سقوط بسیار مجرب است
املج باده و پوست هلیله تخم مورد در شسته رطل شراب بعد از نیکو بکردن شب نیده بجوشانند تا به سه رطل رسد
پس انرا صاف نموده بربعی این ادویه ریزند برگ مورد تخم حقیقه رخامه سیاه و شاه سفید کندر مصطکی
تخم کتان انرا داده پس شیانه روز بگذارند و بعد از ان بجوشانند تا ثلث بسوزد انگاه صاف نموده
با امله آب روغن کنجد باتش نرم بجوشانند با روغن بماند **نسخه دیگر** موی را بر وبانند و دراز کند و از ریزه
شدن و رکیدن نگاه دارد بلبلان از شیر خشک گاو تر خشک کرده مرد و رالسویه خاکستر سم سوخته الاغ
شاخ جاموش محرق بالسویه با پیه خرس ضماد نماید و اگر پیه خرس بهم نرسد با روغن کنجد و اگر مجموع اجزا
سفید را با بعضی نیز کافیست **ادویه که منع رویدن کنند** از انجمله طلا کردن پیه تازه ضفدع سبز
که خفاش سفید و بدستور مغز سر کوسفند و الک موی را ساقط کرده و دیگری نمیماند و از مجربات است طلا نمودن
تخم مسیح و بزر البنج در رطوبات و شب و افیون با سرکه حصفد بعد از کندن موی و بدستور بعد از تلف موی
الک با سرکه طبخ نموده بمالند و بدستور خون سنگ پشت و قنفذ مرغ و خون زالو و زالوی کرده در
ظروف خشک کرده باشند و همچنین چون زبد البحر را با تریشه تریخ بعد از قلع موی بمالند و نوشادر محلول
بزهره گاو و برگ خشک نوت با خون وطواط بغایت موثر است و خون خفاش و مغز سر او از خود است
و خرما تصریح کرده اند که چنانچه سنخ و شاخ موی منع روئیدن موی بعد از قلع آن مجرب است و جو
با روغن زیتون بعد از قلع موی بمالند و اصلاح موی را رفیع و مجرب است و اینها **اما انچه موی را مجعد کند**

کمه ای یک چند عندبنا مازوست و بدستور ادرجبه ورق الخیبح و ربانسکب و بدستور و الکهایاین اثر دارد
و بدستور عفص کرمانج برگ سرو حب الیه بعد از مردا سنگ کثیرا الکه کالکه یزدی یکدیگر و الکها شیره
بیخ و بابا برگ حقیقه در استعمال نمایند **اما انچه جعودت و مجعدی موی را زایل کند** مانوعی است روغن بنفشه
و روغن کنجد و خمر و موج با آب ورشته و بالعاب قطیم او برگ کنجد و ریشه توت سیاه و سفید **ادویه که موی را
سترد** بعضی از ادویه در باب طلا ان مذکور شد و این ادویه بغایت قوی است اهک نسازد را در شش مثل
ان اب سه روز گذاشته صاف نموده کندیا آهک بسیار نموده پس از اب صاف کرده آن بقدر ثلث
آن اب آهک زرنیخ زرد اضافه نموده در آفتاب بگذارند که کجبی که چون پر مرغ در و سرتر در پس استعمال نمایند
و هرگاه بگذارند تا منعقد کردد و خشک شود حین احتیاج قدری از آن در آب و امثال آن با شد اب تریخ و شیره
ارد و حل کنند و طلا نمایند و هرگاه خواهند موی را رقیق کرداند در نوره هاکستر برزد و یا نوره کنند و چون در آن اقامه
کنند باعث سرعت فعل او میشود و چون خواهند که بد بویی او کم شود زعفران و سعد مخلوط نمایند و جهت دفع بد بویی بعد
از نوره مالیدن قیسه برگ شفتالو عجیب الفعل است و همچنین بدستور گل خوشبو و برگ زر و شاه اسفرم سحق و ضماد گل
سرخ و سفید واذخر موثر است **ادویه** که چون بر عضو بمالند و یک ساعت صبر کنند موی انعضو باسانی قلع شود
و باعث روییدن نگردد و بغایت مجرب است اشق را در سرکه حل نموده استعمال نمایند و چون یک کف سبوس الخمر و اهل
نوره کنند منع بر آمدن موی می نماید **باب سوم در غسولات و منقیات و نشر و طرات و با بتعلق بها و ذکر**
منافع و مضار کے ما تعول یه جهت صاف کردن رخسار تشنان سبزارد و باقلی ترمس نخود لیسو و ارمنو و از پوست خربزه تخم خیار زردالو و گل
بالسویه با شیر تازه و قدری عسل مشک طلا کنند و در روز بشویند **نسخه دیگر** زعفران رونامس کندر مصطکی
بالسویه با اب سیار سرشته قدری از آن با آب گرم بمالند و بعد از یک ساعت بشویند **نسخه دیگر** که رو را
بغایت سرخ کند و مجرب است خردل سفید زرنیخ بالسویه با شیر تازه هفت روز استعمال نمایند روی خشک
زعفران شکر سفید مثل بود نرم کوبیده روزی ۲ عدد آن تناول نمایند و روی را با طبیخ بادام تلخ بشویند
و بدستور خوردن حلتیت و سیر و ابا و شیرین باعث سرخی رخسار میگردد **نسخه دیگر که رخسار را سرخ کند** شیطرج را در سرکه و سه جوش داده لته را با این آغشته کرده چند بار از پی هم بر روی مالند

نسخه دیگر

نسخه دیگر که بشره را سفید و براق و سرخ کند و اثار کلف و نمش و حصبه و اثار جراحت و نقطهای سیاه را
زایل کند و باید یکهفته استعمال نمود حب المحلب منقشر ۱۰ عصفل فرفیون مغات کلنار کشنیج سرشن خولنجان
موم زنج مصطکی با یزما کوک طلسیح عریا میران مرزد جو بهات خشک آرد نخود کثیرا آرد بیخ پوست شیر
پیدا نمود ل سفیدا از مورب خته با آب سبوس گندم شیر دختران سفیدی تخم مرغ مغز درخت انجیر سرشته قرص نموده
وقت احتیاج بار ده تخم مرغ شب بالید روز بلعاب کرم و شنان رجوشانیده بشویند و بروغن گل رخسار را
چرب کنند **حمره** که در سرخ کردن رخسار عدیل ندارد کشنیج زعفران نیم دنج سفید مصطکی بالسویه با آب ساز
طلا کنند **دوائی** که در رفع زردی بشره و یرقان مجرب است ریباس ایشخوار زنی قرنفل جده با نوی
اقحوان ثبت ترشی ترنج بالسویه جوشانیده و با آب این روی را مکرر بشویند **صفت دوائی که بشره را زرد
مانند مرقوق کند** بیده کریانی برزد چهار دانگ جو کلان نا قبه بخته باشند یا آب عفص ضماد نمایند و با طبیخ
انجیر بشویند **دوائی که جعد را نیز سرخ ساید** بورق شیرو زنجبیل سیاه پی از ان کرده الکه حجر اسنک بالسویه با آب
چند بار طلا کنند چون خواهند زایل کردد اشنان را در سرکه جوشانیده با آب او بشویند و همچنین طبیخ نخود و سرکه
و ترشی ترنج و فقاح مینماید **دوائی که** در رفع تشقق روی و کف دست نماید و نفع بغایت مجرب است موم زرد
روغن کلسیح و وفای ترسو چنانچه ایشت کثیرا العفص سیاه از موم را بذر و روغن جنس که در عجمه نرد
و غیره را اضافه نموده طبخ نمایند تا سرشته تاکیان انکو نمید شنجرمی بر ضمادات مذکور شده تخم وف ۱۰ نخود
و در بن ارت ۳ و چون ه ل احیاء نمایند **نسخه دیگر** که بغایت نافعست علک البطم
رو وفای زر مصطکی مقل با پیه وموم و در قدر مضاعف حل کنند **نسخه دیگر** جهت شقاق رخسار لعاب
لعاب بهدانه قطونا تخم خطمی کتیرا بهدانه با روغن گل و امثال ان چند جوش داده استعمال نمایند و با آب گرم
نسخه دیگر جهت شقاق با شیر یا کف بعد از انکه موضع را در آب گرم گذاشته باشند و بسیار نرم شده
باشد ضماد نمایند قدری آب بسیار گرم بوده و در شکاف ها بچکانند مرد سنگ را در روغن زیتون بجوشانند
بقوام رسیده بر سپیدی استعمال کنند و اکر قوتر خواهند سندروس و روغن مرد سنگ اضافه کنند و بدستور پیه
گداخته ۵ ل ازدی سائیده مثل خشک را با ۶ آن مخلوط نمود و در شقاق خرس بچکانند و بدستور

سرطان محرق [illegible] روغن زیتون [illegible] و [illegible] اکبر [illegible] علک البطم [illegible] روغن بید
انجیر طلا کنند و باید علک البطم را با روغن بید انجیر [illegible] ضاعف حل نموده [illegible] از اول [illegible]
صبغی م
کرده **در ذکر صبغ‌ها** که چهره سرخ و [illegible] و کبود [illegible] چشم را رنگ سیاهی [illegible]
نخود [illegible] سوخته [illegible] هر یک [illegible] سر چینی [illegible] ساییده [illegible] کرده روغن کنجد
[illegible] بر آن ریخته [illegible] گذاشته [illegible] و امتحان رنگ [illegible] هرگاه [illegible]
تغییر [illegible] روغن [illegible] بجوشانند تا روغن بماند و [illegible] نمایند و جهت رنگ کردن [illegible]
آفتاب [illegible] گذاشت [illegible] بسیار [illegible] کند و این روغن استخوان [illegible] و مثل [illegible]
در ذکر مسمنات یعنی آنچه بدن را فربه کند از آن جمله آشامیدن شیر و شکر و لبوب مثل مغز فندق و [illegible]
با شکر است [illegible] غذای [illegible] کثیر الغذا [illegible] و بعد از طعام حمام [illegible] که غذا
از جهت [illegible] شده [illegible] مالیدن بسیار [illegible] بدن [illegible] چهره [illegible] و [illegible]
لازمست [illegible] **سمنه** که قریب الاعتدال [illegible] مغز بادام فندق [illegible]
حبة الخضرا [illegible] مغز [illegible] بالسویه با عسل بوزن مجموع [illegible] هر روز از [illegible]
[illegible] و [illegible] اثر [illegible] الطعام [illegible] بنوشند **سمنه دیگر** موافق [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] تا [illegible] و باید بعد از [illegible]
[illegible] مقشر بادام نخود [illegible] هر یک [illegible] کنجد و مغز [illegible] گندم [illegible] حبة الخضرا
یک جزو [illegible] السمنه [illegible] کوبیده [illegible] بجوشانند تا [illegible] جذب کند
و [illegible] عسل [illegible] اضافه کنند و چون [illegible] گردد [illegible]
[illegible] در گلاب [illegible] **سمنه دیگر** موافق [illegible] و مقوی [illegible] نخود [illegible]
[illegible] روز [illegible] و [illegible] شکر سفید [illegible]
[illegible] مقشر بادام [illegible] اضافه کنند و بکوبند و [illegible] تناول نمایند و در [illegible]
[illegible] کنند **سمنه دیگر** که [illegible] مثل عسل [illegible]

هر روز [illegible] او را با شکر [illegible] گندم ساییده با آب [illegible] طبخ نموده بنوشند و اگر او را بدون طبخ
بر [illegible] بنوشند [illegible] **تسمین عضو مخصوص** مانند بازو و ساعد و [illegible]
باید عضو مخصوص را با شیر تازه مالید تا آنکه سرخ گردد پس این دوا طلا نموده [illegible] روز [illegible] گرم
[illegible] و دستور اول باز طلا کرد [illegible] از گل [illegible] خشک نموده [illegible] و [illegible] طلا کنند
و دستور [illegible] اگر [illegible] که جو [illegible] باشد [illegible] خشک شود پس [illegible] طلا کنند
و این از مجربات است [illegible] سطبر کردن [illegible] و هرگاه [illegible]
[illegible] و بعد از آن [illegible] و بعد از [illegible] کردن [illegible]
و تکرار عمل [illegible] کردن باعث تسمین آن عضو [illegible] و دستور [illegible]
[illegible] مخلوط کرده [illegible] بمالند باعث تسمین میشود و از بوده [illegible]
ادویه که [illegible] و آن عبارت از لاغریست چون [illegible] لاغر شود باید [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] غذای او نان خشک
و نان جو و مثال آن [illegible] ریاضات [illegible] و کثرت استفراغات [illegible] بسیار [illegible]
و از [illegible] سرکه و [illegible] بنوشند **قرصی** که [illegible]
[illegible] بخور [illegible] معمول [illegible] روز [illegible]
بنوشند و عرق زیره کرمانی بجای آب استعمال نمایند [illegible] لاغر میکند و از بوده [illegible] **قرص دیگر** که
[illegible] الاثرات [illegible] قنطوریون [illegible] فطراساليون [illegible] الافاعی [illegible]
باید **قرصی** که [illegible] الاثرات [illegible] تازه او را [illegible] روز [illegible] نمایند [illegible]
[illegible] و کمونی [illegible] و امثال آن [illegible] **سفوف دیگر** که [illegible]
[illegible] کرده زیره را ساییده با آب [illegible] ضماد نماید [illegible] سرکه [illegible]
پس [illegible] سفید [illegible] سرکه و آب ضماد نماید و بعد از [illegible] و باید دستور اول
عمل نماید [illegible] معمول کرد **دوائی که [illegible]** که مانع روییدن موی [illegible] کرده

گویند و آن [illegible] و حنظل [illegible] شد و چون بثور سوداوی مخصوص [illegible]
از جنس [illegible] ماند و بثور [illegible] کوچک [illegible] خشک [illegible] و تندی [illegible]
گویند و [illegible] کلف [illegible] بهق [illegible] و امثال او که بعد از [illegible] بمالند [illegible]
[illegible] و بمالند [illegible] گردد پس ادویه را اضافه کنند چون بعضی از ادویه [illegible] مواد [illegible]
[illegible] **دوائی** که جهت کلف [illegible] از [illegible]
بمالند و دستور [illegible] مغز بادام تلخ [illegible] با آب [illegible] استعمال نمایند و دستور [illegible] کلف
و [illegible] بهق [illegible] تخم [illegible] و بادام تلخ و [illegible]
با آب [illegible] و دستور [illegible] کلف و [illegible] و امثال آن از بوده [illegible]
[illegible] با آب [illegible] سرکه طلا کنند و روز دیگر با [illegible] گندم بشویند **دوائی دیگر** [illegible]
مغز تخم خربزه نخود [illegible] و سرخ [illegible] مصطکی [illegible]
[illegible] با آب [illegible] و امثال آن طلا کنند **دوائی دیگر** که جهت خیلان و [illegible]
[illegible] مغز بادام تلخ با آب [illegible] بمالند و دستور [illegible] با سرکه حل نموده استعمال نمایند **دوائی دیگر** که آثار
[illegible] را [illegible] کند و [illegible] را [illegible] کند [illegible] و بالسویه با [illegible] استعمال نمایند و دستور
[illegible] سفید کرده [illegible] بمالند و همچنین [illegible] طلا کنند **دوائی دیگر** که جهت [illegible] آثار
و خون مرده و خیلان و [illegible] از بوده [illegible] مغز بادام تلخ صدف سوخته [illegible]
[illegible] استخوان پوسیده [illegible] استعمال نمایند **الف** جهت
سعفه رطبه [illegible] روغن [illegible] بمالند و دستور بادام تلخ [illegible] سرکه ضماد کنند
و دستور [illegible] صاف کند [illegible] خاکستر چوب [illegible]
کل سرخ و سرکه بمالند **دوائی** که جهت سعفه یابسه [illegible] و دستور جهت رطبه و [illegible]
و ریختن موی [illegible] [illegible] روغن بادام تلخ
و روغن [illegible] استعمال نمایند **دوائی** که جهت بنات اللیل [illegible] است [illegible]

و از مجربات است [illegible] سفیداب [illegible] بالسویه با آب [illegible] تازه سرشته ضماد نمایند و [illegible] تازه [illegible]
با آب [illegible] استعمال نمایند و هرگاه از عضوی موی را قلع کرده بمالند دستور [illegible] روییدن نماید و از بوده است
[illegible] ادویه کلف و بهق و برص و وشم و خیلان و نمش و [illegible] و بادشنام و سعفه و امثال آن
چون مواد فاسده که با خون باشد طبیعت از اطراف جلد دفع کند و تحلیل نرود از آن مواد فاسده
آثار در سطح جلد بهم رسد پس آنچه رقیق و مایل بکبودی باشد او را کلف نامند و مایل بسیاهی با [illegible] غلیظ
و سیاه را [illegible] و سیاه رقیق مایل بحمره [illegible] میگویند [illegible] غلیظه که [illegible] اطراف [illegible]
بهم رسد بادشنام گویند و آنچه از مواد [illegible] در تحت جلد [illegible] وشم [illegible] گویند
و آن [illegible] تیره و کبود و سبز [illegible] و سرخ تیره و کبود [illegible] گویند و مواد سوداوی [illegible]
[illegible] خیلان و [illegible] و آنچه از مواد بلغمی ناشی گردد بهق سفید [illegible] گویند و [illegible]
برص سفید و سوداوی [illegible] سیاه و بثور با خارش [illegible] متفرق باشد و متقرح گردد مایل [illegible]
سعفه نامند و هرگاه [illegible] سعفه رطبه [illegible] سعفه یابسه و بثور [illegible]
[illegible] سعفه یابسه [illegible] در سطح ظاهر [illegible] و سعفه [illegible]
[illegible] را متقرح سازد [illegible] سفید [illegible] باشد و [illegible] خارش [illegible]
[illegible] و قلیل العدد [illegible] کند [illegible] و آنچه از جلد [illegible] رسد
[illegible] و آنچه [illegible] رسد [illegible] و آنچه صلب [illegible] و در باطن [illegible]
باشد [illegible] و بثور [illegible] که جلد را [illegible] و [illegible] گوشت [illegible]
و بثور [illegible] که [illegible] رسد با خارش باشد و [illegible] سفید از وجه [illegible] شوره [illegible]
[illegible] نامند و [illegible] است و آنچه با ریختن موی باشد و جلد را متقرح کند [illegible] گویند و [illegible]
[illegible] و بثور [illegible] هرگاه بسیار ریزه و متصل بهم و با حمره و خارش باشد شری نامند و چون قطعه
قطعه باشد بنات اللیل [illegible] و بعد از خواب [illegible] باشد [illegible] نامند و هرگاه
با [illegible] خارش و کمودت لون باشد جرب یابس خوانند و چون متفرق و برامده و تیره رنگ باشد [illegible]

جدنی با سرکه عسل مالند و بدستور سرکه و لوزه و خار و زعفران لعابات صمغ عربی است و شامیدن ام غیلان
با آب بیواز مجربات دانسته اند و بدستور طلا نمودن آب هلیله زرد و آنچه با حرارت باشد مالیدن آبدوغ
با آب کاسنی و آب کشنیز و بدستور آب برگ درخت بید با صندل و پوست بیدی هندی از مجربات و جهت
رفع میخنماید دوائی که جهت جرب و خارش و حکه عجیب الاثر است اطریفل غیر مقشر و هلیله زرد غیر مقشر نوشادر
زیبق مقتول در روغن کنجد بجوشانند و با ثفل آن بمالند و نزدیک آتش عضو را بدارند ما دامیکه
از حرارت آتش متاذی شوند مکرر طلا نمایند و بعد از اکراه موقوف دارند و تصریح کرده اند که
این تدبیر در یکشب زایل میکند و جهت حکه که از حرارت مفرط باشد طلا نمودن تخم کدو و اسفیدواج
با شیر و خرما از مجربات است و بدستور تخم خشخاش مسحوق با سرکه و قیصوم و زرد و نشاسته با آب کاسنی و آب کدو
با سرکه بسیار موثر است دوای هندی که در رفع برص و بهق و قوبا از مجربات قسط تلخ شیطرج
هندی زرنیخ سرخ فلفل زنگار بالسویه با سرکه در ظرف مس سائیده بگذارند و بعد از آنکه خشک شود بمالند
و در آفتاب بنشینند و بدستور طلا کردن نوشادر با روغن تخم مرغ تا هفت بار زایل میکند دوائی که
برص و آثار زخم را رنگ کند شیطرج سیاه حب الحدید زاج سیاه زنگار روناس پوست انار شقایق
بالسویه با سرکه مکرر بمالند و تصریح نموده اند که مجرب است دوائی دیگر از بسیار منقولات که آنچه
رفع باشد زایل میکند و آنچه علاج پذیر باشد تا یکسال برنگ اصل جلد میدارد و از جمله اسرار است زهره
گاو سرگین گاو سوخته زعفران الحدید حب فلاد شیطرج فارسی پوست بیخ کبر با تخم او سیاه مار سیاه
مار فوی سوخته و نوشادر مکرر بکوبند و نرم سائیده و خون کفتار خون خرچنگ سوالی کبوتر داده در هند
و باید در سایه بیندازند تا خشک شود و مکرر با خونهای مذکور نرم سیر تر کرده بسایند تا در رنگ مثل
زنگار گردد و وقت حاجت با سرکه خمیر کرده جمیع دشام را بدستور بمالند تا بیرون بیاید
و هرگاه تغییر رنگ زیاده از حد واقع شود بروغن بنفشه چرب نماید ودهن [illegible]
نیز برص و بهق سفید را رنگ میکند و چون با خون خطاف بهمی بکشید و هرگز زایل نگردد دوائی
که جهت قوبای منتشر نافع است کندر زاج کوکرد مرزنجوش به هر یک یک جزو مغز دو جزو با سرکه استعمال نمایند

دوا دیگر

دوای دیگر که جهت قوبا و نعانت نافع است فلفل کندر زبد البحر توبال نحاس کبریت ارمنی خرنوب سفید
زرنیخ البیق بالسویه با سرکه طلا کنند و بدستور خاکستر سر سوخته با عسل جهت اطفال النعانات نموده اند و بدستور
حی العالم با سرکه بسیار موثر است دوائی دیگر که جهت رفع ثالیل و خیلان مجرب است کوکرد زرنیخ زرد شونیز
خاکستر عقرب بالسویه با زفت یا سرکه طلا کنند و بدستور ثمره الطرفا با سرکه خمیر با برطل الیز مجربات و دیگر
برگ سفیدار از عجایبات است و بدستور ضماد شونیز با بول مجرب است و بدستور بهیزم مشکل جهت رفع ثمل و ثاليل
بیک خشخاش و برگ خطمی و برگ مورد و برگ کتان و قنب الیزیره و برگ خبازی و برگ حرمل جوشانده
با روغن سوسن و هفت و روغن ترب از مجربات و خاک سیماب بعد از آن دیگر ریختن سپیده و پیاز
سیماب کشته لعابات عجیب العمل است دوائی دیگر مجرب که در رفع ثالیل سرخ زرد و حلیل فطران سیماب
مقتول بالسویه با زهره گاو بمالند باب نهم در طیبات و عرق و مسهلات فرح و مفرحات
و بیان غوالی و عطریات که بوی بدن را خوش کند چون این باب خصوص صنعتی که بر کمال است
ثنا علیها لازم است که شطری در اصول کلیه بعضی از آن که در توافق واتصال آن و حقی عظیم دارد مذکور گردد
و چه مراد الذیذاد عاجل و بقای نوع در اصل است و عمده در این مطلب توافق طرفین است و رفع
تنافر بقدر وسع و مهره اطبا اتفاق نموده اند که هرگاه عشق از هم و غضب و حلاوت تحصیل شوند
در موافقت طرفین در دو شبی شکسته و بدستور هر که هیچ یکی در طرفین نباشد در نفع الذین بخلاف است
و این اصل اعظم و محقق است اما استدلال بر این معنی است که مردان و زنان قصیر و عشق هم که از
مقدار شش انگشت مضموم و بلند تر از دوازده انگشت نباشد و متوسط بقدر نه انگشت بعد از
موازنه انگشتان مرد و زن موافقت و مباینت معلوم میکردد و طویل با قصیر مباینت است
که بلذات اصلاح پذیر نیستا اما مباینت قصیر و طویل با متوسط تقدیر بهیز نمود از طیبات
و مضیقات فرج و مسخنات قضیب و استعمال غوالی و عطریات و خوشی نکهت که بوی دهن
صورت پذیر میکردد و غالیه از مخترعات جالینوس است که جهت ملک یونان ترتیب داده و اطبا
اقسام است قسمی منحصر از عرق مثل قرنفل و بادر و صندل امثال آن و قسمی غالیه

کر ادویه عطریه و معقود اعضا را با روغن بان بجوشانند و بمشک و غیره تقویت نمایند و قسمی در بو رب
عطریه است مثل عبیر و مثل آن و قسمی از بان است مثل روغن گلاب و صندل و مانند آن و هر یک از اینها
وادهان در قسم اول و دستورات مذکور است و بعضی غالیه را مطهر در سائیدن و حجر الرخام در روغن بان
دانسته اند و ظاهر است که اقسام باشد و آنچه از ادویه مفرده بیان خواهان نموده ایم مخصوص
سای و اوران ادویه مذکوره بوده است غالیه منسوب بجالینوس از ترکیب ثبته الورس جهت تقویه بدن
و خوشبو کردن آن و تحلیل اورام و اکثر امراض بلغم و تشنج و تفتیح سده دماغ و صداع بارد و
زکام و حمول و جهت تقویت رحم و سیلان و نفخ آن نافع است قرنفل دارچینی گل سرخ مکه بکوبند
سنبل الطیب بسیار عود هندی و ناخن پریان بکوبند و نیم از جوز بویا نیم بادرنجبویه و وزن ادویه گلاب سرد
ضمایم آب هم بسیار بجوشانند تا به ربع رسد از آن بوزن ادویه ضماد گلاب کرده مجموع را با آتش
بسیار نرم بجوشانند تا به ربع رسد پس صاف نموده بوزن آن روغن بان و عشر او زباد مخلوط نموده
در شیشه کرده بکیسه در سرگین تازه اسب دفن کنند تا غلیظ گردد و اگر نغلیظ عسل نرسیده باشد
زیاده دفن نمایند و بعد از آن بازاء هر یک درهم ادویه یک مثقال مشک و نیمه از عنبر حل کنند غالیه دیگر
که از اسرار محزون است و در زمان ما متنفذ یافته شده خاز ان آثار عجیب مشاهده نموده اند از آنجمله آنکه جون
مسح و موافقه نماید بغیر عرق تکرده بیواز شش کرده از هیجان طرفین و لذت جانبین که بگویی
عقل بر ناید و جهت فالج و لقوه و خدر و دوار و درد مفاصل و دیگر و جمیع امراض بارده رحم
نافع است با زهره و کوش جهت حمل نافع و مجرب است و دن چینی تنبول کباب و قرنفل البهود که در سواحل مجربات
شور زعفران قرنفل هر یک یک جزو نرم سحق نموده با سه و وزن آن از الحلاف سه روز در خاکستر
آتش دار طبخ دهند پس چهار روز دیگر با روغن بان بدستور بجوشانند زهره مرغ و زرنیخ سیاه هر یک
یک جزو و مشک و عنبر و سکه هر یکبار از هر درهمی بحبه اضافه نموده در ظرف فرج بالوه چهل روز بگذارند
دوائی دیگر که رائحه بدن و عرق را خوش کند سوسن سنبل نقاع مرزنجوش برگ سیب بالسویه بجوشانند و
صاف نموده بعد برگ مورد و پوست بیخ کبر گشنیز تخم صندل سفید تا نرم سائیده اضافه کنند و

باروغن

و با روغن جوز یا روغن گل بجوشانند تا روغن بماند ابطین جهت رفع بد بوئی زیر بغل و بیخ ران
کرمان العباد و سهل معمول است بابد که موضع را به تیغ خراش کنند و این دوا را بمالند تا خون بقدری دفع شود
و بعد از یکشبانه روز موضع را بشویند و تصریح نموده اند که دیگر عود نمیکند و مجرب است اخلاط خرچنگ سرطان
زرد آلو طویل محرق زعفران مکه بجوی با آب برگ مورد بازده شوند و قرص سازند دوائی که جهت
بوی عرق لعابات موثر است مرد اسنگ توتیای مغسول خاکستر برگ سوسن که ثمره گویند و مامیثا صبر زرد
گل سرخ بالسویه با گلاب و امثال آن طلا کنند در رفع بدبوئی میان انگشتان پا بغایت برگ سوسن تازه
از مجربات ادویه مجربه که قطع عرق و عرق کند از آنجمله دهن سوء جلیب که آب برگ ملیان روغن
کنجد بجوشانند تا روغن بماند و بدستور صندل سرخ سوده را با روغن گل طلا کنند اما ادویه که باعث تضییق
فرج شود از آن جمله حمولی است که جالینوس ترتیب داده و مغتسل فرج در او موجب تضییق و تقویه
عنق رحم و تسخین و تطییب و اکثار انزال زن و جذب مواد از قعر بدن و جذب منی مرد و سد آن است
مرزنجوش صعتر بری کندر اذخر گل سرخ پوست انار ترش بالسویه با روغن بان و مثل آن سرشته
بالسته اول روز حمول کنند و شب اخراج نمایند اخرى شکر قرنفل سرمه مازو استخوان سوخته آب سعد در آن
بدستور استعمال نمایند حمول دیگر که سریع الاثر است عود سعد رامک در اسن اقاقیا قرنفل مازو هر یک یک جزو
مشک عنبر جزو با آب به یا آب مورد سرشته استعمال نمایند ادویه که چون استعمال کنند جماع و ولادت باعث
توسیع نگردد دندان اسب پوست شغال سیم زر صعتر فارسی جوز مائل سرطان بحری موی خرس هر را نیم
سوزانند و با روغن بان سرشته و در ماهی سه بار بقدر یک مثقال حمول نمایند ادویه که چون زن
منقطع الحیض استعمال نماید هرگاه حامله شود تقویت جنین مینماید و هر گاه بسبب علتی منقطع شده باشد ادرار کند
جند بیدستر وج انیسون تخم کرفس بالسویه سحق نموده آنرا با شراب ممزوج بیاشامند دوائی که در تضییق
نافع مثال بکارت باشد مازو کندر کلنار پوست انار دانه خرمای سوخته توبال النحاس صعتر بری حب
البلوط دانه زعرور سرو را خشک کرده که سرشته باشند با آب برگ ترش سرشته استعمال نمایند و در باب
فرزجات بعضی ادویه مجربه مذکور شد ادویه ملذذه جماع از آنجمله این ترکیب باعث لذت طرفین

مسکرود و بیاز نرگس بر او مالیدن و بعد از خشک شدن عاقرقرحا با السوید در حین جماع بر قضیب طلا کنند و بعد از خشک شدن مباشرت کنند و چون بر عانه بمالند انعاظ بهم رساند مسوحی که لعاب موریانه ... دل بسیار باعث لذت طرفین میگردد دیگر به زنجبیل عاقرقرحا سعد هر یک جزوی جمع کنند که بفارسی ... گویند کثیرا هر یک بجزو با لعاب ... اطلا کنند و اگر بجوز ... اضافه کنند بغایت نیک ... افزای خون میگردد مسوحی که همین اثر دارد عاقرقرحا جنبی زنجبیل هر کدام ... باعسل سرشته حب سازند و در وقت جماع حل نموده بر قضیب طلا کنند ... مسوحی که در تقویت قضیب ... و رفع عنین میکند ... روغن زیتون ... بر خایه شود ... مساوی ... عاقرقرحا خردل ... کندر ... اضافه نمایند و در کنجد ... بمالند صفت ادویه که چون تمرح کرده مجامعت نمایند باعث ... لذت طرفین میگردد ... افیون ... زهره ... سرگین کبوتر مجموع ... کوفته بیخته ... اطلا کنند و اگر بر باطن ... مردی بمالند که قدری ازین ادویه ملاصق قضیب او گردد با هر زنی که مجامعت کند باعث ... آن میگردد ... دیگر ... ادویه که باعث ... فرج میگردد ... مباشرت ... العفص ... چوب ... بستان افروز ... زهره ... روغن زیتون با السویه ... خشک کنند و قدری از آن را در روغن ... حل نموده ... استعمال نمایند صفت ... که چون زن ... نماید ... باعث لذت مردان گردد ... مثل ... جوز بوا ... شیر ... سرشته استعمال نمایند اما ادویه که چه بخر که ... دهان ... را خوشبو کرداند از آنجمله ... که در باب ... و از مخترعات حقیر ... اندازه ... و دیگر این دواست که از معالجات ... تجربه رسیده ... جوز بوا ... قرنفل ... حبی ...

خولنجان

خولنجان ... هر کدام ... مشک ... تا زن ... حب کرده در زیر زبان نگاه دارند ... تا ریح و در مواد حاره مضغ کشنیز خشک ... هر گاه خواهند حب ... ماند و حل شود ... باید ... و تمام ... منصوص است باب بیستم در ذکر ادویه ... ثابت بن قره منقول است تجربه ... رسیده که چون ... ۰۲۰۰ ... ۱ ... ۳ ... باقی ... با ... بر خشکی ... و باعث ... حرارت ... در شب ... در ... بدستور فرموده که چون ... ۷ ... ۲ ... در سایه خشک کرده ... و کافی ... نماید فی الحب ایضا منقول است که ... ۲ ... ۶ ... ۱ ... معجون کرده ... قدری شیر ... بخورد و زن ... در محبت ... کرده بدستور ... خون ... وسطی و قلیلی ... در محبت ... کرده ... بالتمام اخراج ... دفن کنند تا چون ... ۷ ... ۵ ... بحدی رسید که ... فی الحب چون زحل ... شیر ... و در ... بالا ... و شخص ... مجرب ... فی الحب ... باشد ... در ... آن ... که چون ... در محبت او ... العیب ... چهار ... روز ... بردارند

[illegible]

حکم ... ساده ... مجرب ... الباه ... مبطل عوائص از اوراق ... کتاب ... نقل نموده اند که ... مکتبی ... آن ... در باطن ... باشد ... نماید ... هر زنی که مباشرت کند ... محبت ... فی البغض منقول از کتاب ... چون ... کرده ... باعث ... فی ذهاب الغیرة من النسوان در کتاب ... که چون ... و چون قضیب ... جماع ... چون قضیب ... کند که آفتاب ... زنی که از آن بخورد ... از مردان ... چون ... هر زنی که ... دو سال ... سنبل ... که چون ... کرده ... جماع کرد فی العقد از ثابت بن قره منقول است که چون ... مرد ... جماع با آن زن کند ... مباشرت ... که چون مرد ... باعث ... ان زن ... ۲ ... ۲۰۰۲۰ ... کند ... با آن زن ... زهره ... خراب ... جون ... کند ... کرده ...

کردیگر

کردیگر خواهش آن کنند فی امتحان البکر والحامل حنین بن اسحق تصریح نموده که چون ... سوراخ ... نموده زن ... هر گاه ... حامل ... چون ... بجربه ... رسیده است که چون ... باشد ... بدستور ... حامل ... فدر ... ... فی سرعة الحمل ... وچون ... حامل ... دارد ... حامل ... اشامیدن ... بول ... سرعة ... در حین ... کرده ... ما یسهل خروج الریح ... اسهل ... کند در ... ضبط خروج ریح تواند کرد ... نمود ... مثل آن ... صفت ... علاج ... گوشت ... کذاشته در سرگین ... استعمال ... و چون خواهند بهوش ... کردد ... زنجبیل

بسبوس مفتوح نماید با سرکه مخلوط نموده سخت فاتر خط کنند دوالی دیگر بدستور کتاب فی الحقیقة المادحی الاترابی افیون
زرالنیج پوست بیخ لفاح جوز ماثل کرته نوره ماسه تخم کاهو بالسویه بکوب کرده بپوشانند و صاف کنند و گندم را
بقدری که خیسیده شود در آن بنهند که تا به که خشک شود پس بدستور باد دیه مزبوره را جوشانیده منقیه نمایند
با بیخ مرجع لسکا و گندم را بعد از خشک شدن در شیشه ضبط کنند در وقت حاجت از کیلا کفی بعد از آنکه ادراسه
چاشت شده و شیر برنج الان بدستور بعث که مذکور شد فی طول تخمی کهاطر تره خوردن ۱۳۴ ۵۱۵۱ ۵
الی شیر مزبور اهاوسد ۹۷ ۱۲۴ ۱۲۳ ۵ او با مداومت خوردن بگوریت شیر با جون تخم خرزه را
ببریدهم ۳ ۱۵ ۵ عوام کردان تخم را با بر بنج ۳ الوان شده ازخاک مملو خد عرس نمایند
بر لطریق معوله بعد نمایند ۵ تا خرزه ببار آورد هر که از آن تناول نماید در فهم و عقل زیاد و صحت حدس و علم با مور خفیه
مرتبه عظیمی رسد و طول عمر باعث تخلف نشود قوت حافظه بغایت قوی کرده و جهت تخم خرزه را در کاسه سر
۳۱۴ ۵۴۲۳ که تخم را انوسر ابرانغ الوده عرس کرده باید خوردن افراد بلاد تب و حمق عبارد
دیگر التمال ۴۱۹۷ ۵۲۶۵ ۳۷۸۴ ۷ بورث ۲۶۲ ۱۱ استحدو الی و سوخته او بر زمین ازدان
دیگر بخور مغز سر سود و خشی اهل مجرح مطلقات که در رحم شبه باشد دیگر شرب ۲ آهم متوسر رحم باعث حبوب
دلالت ۲ ۷۲ ۵۵۲ ۳ ۲۴ ۴۶ بورث جنون و قطور اب بودند در دماغ او راقع منی اوست
دیگر شرب دل هد هد را در اطاعت وی حایات جویدار انسانه دیگر جر الولدی اگر در سکدان حرد س
یافت شود سعدین داشتی او را فرشکی است و شرب ماد را قیع حزن و وسواس دیگر طوق مطلوبی چون با
یمانی و حظمی و طین مغرو سرگین و سفیدی تخم مرغ بر اعضا بمالند دفع سوزانیدن آتش است لا از عراب حامی حاد درها
که هر گاه او را با او پوشاند در بر کام و زبان بمالند و آتش سدیان کبر نمودن با افسون اند دیگر چون نوشادر را
حل کرده کاغذ را بان تنها نموده در اطراف خود بگذارند هوام بر اموال کس نکردند و از مجربات است دیگر چون
اعت عدد حنظل را در زیر طاس کسی برنج حبس کنند باعث روزن هوای حار و باریدن باران بکرد د باب
هشتم در بیان بعضی از بیان حکمای هند با صطلاح ایشان و در سایر ععنی کیمیای بولست و این بخصوص بصتابعه و
تراکیبی که باعث حفظ صحت و طول عمر و تقویه قوی و اعضای رئیسه باشد و اگر تراکیب و تحایر این ان در اعرصه

سکان اقلیم ثالث و رابع و خامس موافقتی ندارد بنا علیه در اقالیم مذکوره متداول است و طریق اوفرایی
لبب تناسب مطلاعت گشته است و حقیر الحیر قائمه استخراج ان مبادرت مینماید از انجمله رسایی
کنده سم که عبارت از کو کرد شد و ابو الاحیا و اشاره باوست و طریقه است که کوکرد سفید و زرد و ستی
نرم کوبیده در مومرقه اهنی با روغن گاوی بقدری که او را بپوشاند بآتش نرم گذاشته دار حرکه زبر کاشیر کاوی
بسته باشد صاف نماید تا مصفای او در حل شیر گردیده منعقد و شبیه سنگی زعفرانی رنگ شفاف صاف کرده
بر حکمت نموده ضبط کنند و این مناسب بکند است منقی و بچندین قسم مستعمل میگردد اول هر روز یکدانگ او را
سائیده با کوفته شیر تازه گاوی مخروج نموده بآشامند و تصریح کرده اند که چون از ینعه مداوت کنند
و جرب و قروح باز ایل میگرید و در دو ماه تعدیل طبع و حفظ صحت کند باید که هرگز تغییر مزاج و مرضی را و
طاری نگردد و در سه ماه صحت و تقویه قوی و حواس و زکا کند و افقی احداث کند و در یکسال ضعف بنیه و پیری را
زایل کند دیگر آنکه هر روز یکدانگ او را با یکدرهم از هلیلجات نرم سائیده بروغن بادنجان که از تخم او گرفته
باشند چرب نموده ناشتا تناول نمایند و تا چهل سال غذائی میل نکنند و بعد از ان از اغذیه لطیفه تناول نماید
تا شش ماه با این طریق سلوک نماید موی سفید را سیاه گرداند نهجی که دیگر سفید نشود و جذام و فالج و تشنج
و سل و سعال قدیم و بواسیر را رفع نماید و حدت بصر و قوت سمع و حواس نمایان نفع دیگر کند و قصوی کاسد
دیگر آنکه هر روز یکدانگ او را با یکدانگ طلق سیاه محلوب محکلس سائیده با روغن تازه گاوی چرب کرده
استعمال نماید تا یکماه بدستور منافع مذکوره را مشاهده نماید و از شرایط استعمال جمیع رسایین است که
اول تنقیه نماید و در ایام استعمال از ترشیها و لبنیات و آنچه در او حرارت غالب باشد و از سبزیها و جماع
و حرکات عنیفه و اعراض نفسانی اجتناب نماید چه هر گاه بشروط مذکوره عمل نماید باعث هلاک و امراض
مهلکه و صعبه میگردد دیگر رساین نزدی بدست و آن عبارت از هلیلجات و طریق ساختن آن است که سفید
درشت صد عدد هلیله کابلی بزرگ اعلی را در ظرف سفال باشند کوزه کرده بول کاو در ماده ران بریزند که بقدر چهار
انگشت آنرا بپوشاند و سر کوزه را محکم نموده در زمین پاکی دفن کنند نهجی که سر کوزه بیرون باشد و تا قرب
سه هفته بگذارند و هر روز ملاحظه نماید هر چه از بول کم شده باشد اضافه کنند تا هلیلها نرم شده پس هر یکرا

دونیم کرده دانها و را اخراج نماید و زیبق منقی را که ابو الارواح عبارت از اوست با کوکرد منقی مزبور بالسویه از هر یک
۹۰ درم لبابید تا یکسان کرده و در رفد صین بکل حکمت گرفته صد و یک پر ریک و خاکستر با آتش نرم گذارند تا منعقد گردد
پس بسیار نرم سائیده در جوف هر هلیله نیم کداسته تضعیف هر هلیله را بر سیمان بسته مستحکم نماید و هلیله ها را
در ظرف پاکی کرده عسل کف گرفته بران ریزند بقدری که او را بپوشاند و ظرف را در زمین پاکی یکماه دفن کنند
و بعد از ان چون بیرون آورند احیا نموده در اجرام هلیلجات جمع شده باشد هر روز یکعدد را تناول نماید
و تا چهل عدد خوردن غذا را تاخیر کنند و بعد از ان شیر تازه گاوی و اطعمه لطیفه و نان و شکر و گوشتهای لطیف تناول نماید
و چون یکسال مداومت کنند بدستور مذکور شد جمیع منافع مزبوره سابقه از سیاه کردن موی سفید و زیادتی عمر
و تقویه قوتها و رفع مفرت و ضعف پیری و اعاده شباب و صحت ارواح و مزاج و حرارت غریزی مشاهده کنند
صفت زیبق منقی زیبق را در هاون سنگ بنقاج یا مزیج با کیا سبز اخضر بسایند تا جرم و سیاهی او را آب
گردد پس با کیا عنب الثعلب بدستور سحق نمایند و در تربیم با تنقیع هلیله بسایند بعد از آن مغسول کرده هفتاد
مثقال او را با ۹۰ مثقال اسفاناخ خالص سندیک سنگ با آتش نرم بجوشانند و هر چند آب حنظل در با کمر حل دیگر بدیع
بجوشانند تا صد و هشتاد مثقال آب حنظل و در بس داشته ضبط کنند و این قسمی است از ابو الارواح منقی
اما مستعمل بر منی که مشتمل بوده باد دیه سمیه و تدابیر از آنچه خطرناک است لهذا تحریر ننموده و در شغل
پرورش که عبارت از دواهای مزبور با احیا سبعه است و امثال آن از اد و یه بلاد ری و زنجبیل و غیر
اما مدبر معادن و تکلیس و تصعید و احراق و تصویل و سایر آن در دستورات اول این کتاب مذکور است
مع منافع مرکب صفت ترکیبی که جهت احتباس بول و حرارت جگر و سل و دق و تنقیه معده بعد بل
و از مجربات حکمای هند است قلعی را در ظرف سفال با ظرف آهن گداخته چند با ورد روح سائیده با نمک و قدری شنجرف
قدری با او آمیخته بالتمام منی برهم زنند زده سر ظرف را بپوشانند تا مانع صعود بخار گردد و که بی رسد
که رنگ او سفید شود پس از برنج جهها ساخته بقدر نخودی از آن یکعدد و تا دو سه عدد استعمال نماید و هر گاه
مطلب تلیین طبع بوده باشد قدری از ان شتری بر حسب ابابا بعو جمیز کرده در بوطه انداخته چندان
بدمند که مایل بسرخی گردد و در آنوقت بکوبند از این حب سهل قوی العمل است در رفع اوجاع اسهال از حب

سفید اول کند باب نهم در ذکر بعضی از معالجات که مخصوص جهار پایان است و از کتب معتبره نقل شده
مخفی نماند که عروقی که فصد آن در امراض بهایم واجب می افتد بیست و یک رگ است با تفصیل عرقین بازین
در یک پهلوی گوشت و فصد آن جهت تحریک سر و گران خیزی حیوان نافع است عرقین مغرب در هر جنبی
یکیست و جهت امراض چشم و بینی و گوش و دندان نافع است عرقین و دهن در دو طرف کردن است جهت حکه و جرب
و در رفتن و ریختن موی و امراض حاره و نزلات نافع است اودعان چاهات که از جوالی ثنه علیا از دو طرف کشیده
تا باطن دماغ و جهت درد دستها و قلعه و ظفره و کام و نزر نزدیک آن نافع است اودعان هفت چهار عدد است از طرف
وحشی دستها و پاها جهت ریختن موی که در کو پس مع ضعف قوایم و رخم پای کران و جراحت سم نوسان دو عدد
از دو طرف کتف کشیده تا بر پا نه جهت امراض شکم و صعوبت خوابیدن برخاستن و تشنج و بدی حال و فصد آن
عروق ذنب رگیست در زیر دم جهت امراض رحم و خطبه و قلت شیر و بدی هضم فصد کنند عروق و جنبات
جهار عدد است در باطن دستها و پاها و مقابل صافنات جهت امراض قوایم و سینه گیری و حرارت مفرطه باید فصد نمود
صفدعین دو عدد است در تحت زبان جهت بدی نشخوار و سیلان کف و دهان و ورم گلو فصد کنند اما طریق معالجات
آنست که در امراض حاره علفهای سرد مثل فصیل و اسفناج و کاسنی و کاهو و غیر آن دهند و در امراض بارده
یونجه و علفهای گرم و بجای جو خلر و بنه دانه و عدس و امثال آن بپز دوایه مخصوصه هر علتی را استعمال نمایند
امراض سر یکی آنست که در اثنا اسبرا حرکت به با سیلان رطوبات بینی و قلت اکل و بعد از آن ورم
مستطیل در عقب گوش بهم رسد علاج گشودن رگ بزرین آست پس طلا نمودن تفل تخم کتان که روغن او را
افشرده باشند با صابون و زرد قطونا و هر گاه منفجر گردد علاج قرحه باید کرد و دیگر ناخنه که تری کی سالکو گویند
و علامتش تنگی نفس و بر آمدن غضروف و منع سرکش افکندن و عدم اکل است علاج قطع با استره و اخراج
غضروف و فصد عرقین منخرین و سعوط کردن زاج و زرنیخ و مرهم زنگار و استعمال معطسات دندان
دندان زیادی که مانع لجام و باعث قلت اکل و نشخوار است علاج قطع و مالیدن موضع برف و حنیتکی در دوا
در روغن جوشانیده باشد و سوده نمودن شب یمانی و شونیز دیگر صفدع است و آن ظهور ورم و رکهای
در زیر زبان است علاج گشودن صفدعین و تضمید نانی که در مرق ضفدع طبخ داده باشد و اکل آن

دیگر تا بزهوات علامتش بهم آمدن چشم و سرخی اکندن و دهن بودن و اکنده کی سینه و برخاستکی هوای آن
علاج او دهجو را با ربع وزن آن او ربوند چینی او دو مزوج کرده بر روی یخ سرد نموده بخورانند و دهان خفه کنند
و هرگاه از برودت هوا باشد سفیده حلبه از هر یک ۵ مثقال بکوب کرده با جو تاره و رنجانند امراض چین
مثل ظفره و امثال آن و بیاض و غیره علاج آن بدستور معالجه انسان است مگر آنکه در بهایم ادویه قوی اقدار باید
استعمال نمود امراض معده از جمله سعال است هرگاه بعد از اکل عارض گردد از ضعف معده خواهد بود والا
از دماغ علاج حاره او را تخم مرغ خام بکلو کنند و باد در سرکه چند روز بگذارند تا پوست تخم نرم گردد آنگاه
بدهند و بدستور داد کشیر زرد و هلیتا و علف خبازی و خطمی و آب طبیخ حلبه و خبازی بسیار نافعست و جو
حب السال تریاک داده و حب طراخر به نموده است و بارده را حب عطالی و حب صبیه داده و در قسم بارد
تصریح نموده اند که این دوا مجرب است از بابا شونیز و قند سیر متعسر یکد ۳ مثقال روغن دنبه تازه ۱۰ مثقال بهم کرده
بدهند هر روز بدستور تا سیوم باید داد و اگر باقی ماند روز دیگر دو دبه چینی چهار یا سه بریزند و گویند اگر در سالی
یکبار این دوا را بدهند هیچ مرضی در آن اسبلا گردد و باعث فربهی او نیز میشود و بدستور دو بی یا ما ربیب
و آب گرم بدهند از مجربات شمرده اند و این دوا نیز نجابت لفت سیر و زیره ناخواه زرد و دنده هم یکد ۳ مثقال
جوشانیده صاف نموده با ۲۰ مثقال عسل بدهند و در شدت سعال فصد و راحتن را نافع دانسته اند و داغ کردن
و سعوط زعفران با روغن زیت نجابت مؤثر است دیگر قولنج علامتش احتباس بول و بی آرامی دیران
شکم است علاج تخم کافته ۵۰ مثقال او را در آب خیسانیده جرم او را بخورانند و با آب او حقنه کرده و دیگر دهند تا اطلاق
واقع شود و شیاف شحم الحنظل با صابون و موم از مجربات خصوصا با قدری زهره گاو و خورانیدن آن
زهره خرس چند در شکم درد و حکم و سده آن مجرب است و بدستور شیاف از حلتیت و اشق و شحم حنظل کردن
و خورانیدن آب زور مع سرگین کبوتر و زیت و شراب سیماب یکی است دیگر احتباس بول است علاج شراب روغن
گاو یکد ۱۰ مثقال بدهند و جهت احتباس دوا از تجربه نموده است شوره صاف تازه ۵ مثقال ۷ مثقال در آب حل کرده
بدهند در حال رفع علت کند و باید بعد از دادن دارو جو بهای کم عرض بجهانند و چون بدهند فریک شده چشم
اسب بگشند بالخاصه در ساعت ادرار نماید و مجرب جو گیری تا و سینه گیری هرگاه سینه گیری او جو گیری

حادث

حادث شده باشد روز در آب و گاه جاید و او و بعد از آن بتدریج علف سبز بدهند و اگر هیچ قسم علف سبز
بهم نرسد گاه جو را در آب و قدری سیر کوفته بدهند و در آب سبز هرگاه بسیار باید داد و هرگاه سینه گیری از جو
باشد فصد عروق و حجامت بهمین قسم که در فصول مذکور شد عمل کنند و تخم مرغ خام چند عدد شکسته در گلو بریزند
و بجای جو خلر و عدس و حب البقر و امثال آن بدهند و گندم در شیر خیسانیده و حقنه ملین در آب [illegible]
کنند که [illegible] سینه نموده بمالند و پوست نارنج [illegible] امراض قوایم [illegible] و آن وقتی عارض
میشود که [illegible] حرکت کرده [illegible]
علاج [illegible] کردن [illegible]
و [illegible] جرد [illegible]
که [illegible] علاج موضع [illegible]
و [illegible] جمود [illegible]
که [illegible]
علاج [illegible] و [illegible]
حاشا [illegible] داء الجفر [illegible] و [illegible]
[illegible] علاج [illegible] مثل [illegible] زعفران و [illegible]
[illegible] وفم بخت یکبه [illegible] الفیل [illegible]
مواد [illegible] علاج [illegible] الحنظل تازه و [illegible] از مجربات [illegible]
[illegible] و الکلیل الملک [illegible] طرق
علتی است که باعث [illegible] گردد [illegible] شقاق علاج [illegible] موضع و داغ کردن
دست [illegible] آتش سرخ کرده [illegible] باشد بعد از آن استعمال نمودن قطران [illegible]
مناسب فرح جمرهاره که [illegible] علاج [illegible] روغن [illegible]
و امثال آن است شقاق [illegible] علاج [illegible] بگذارند

پس بهم را خشک کرده این دوا را گرم کرده در شکافها بچکانند عکب المعظم را در پیه بز در قدر مضاعف بگدازند
و بیرنج اضافه نموده استعمال نمایند و این از مجربات حقیر است و بعضی مالیدن مغز سر گوسفند و کنجد محلول [illegible]
تخم مرغ و سفیده آب و زعفران را مدح نموده اند و داغهای خطی [illegible] و ساق بسیار نافعست داء الوجد
از الجمله مجرب است علاج آنست که مکث [illegible] با المنه [illegible] در روغن گاو جوشانیده طلا کنند و در آفتاب
بربندند و مکرر تکرار نمایند و آنچه حقیر تجربه نموده این دوا است کوگرد و جزو سیماب یک جزو و بعد از سحق
بلیغ با روغن تازه مساوی مجموع مخلوط کرده بر موضع جرب بعد از شستن با آب گرم و صابون طلا نمایند
شیر پیه و نفاخات و آن علتی است که از مید رطوبات تراوش کند و با خارش باشد علاج تضمید او است
بصابون و سرکه و سدر و بدستور خردل با شسل [illegible] سیماب [illegible] و خاکستر چوب تاک با سرکه و روغن گل
از مجربات حقیر است حکه علاج خارش مثل جرب و [illegible] است [illegible]
[illegible] هرگاه سبب خارش [illegible] حادث گردد کنجد را سوده [illegible] آب [illegible] مخلوط کرده [illegible] بشویند
و [illegible] عمل کنند برص [illegible] تجربه نموده ضماد [illegible] در باب [illegible] برص
مذکور است باید موضع را با آب اشنان شست و ضماد نمود و چون پوست [illegible]
و الاطلاء کوکب علتی است که سبب [illegible] مواد فاسده در [illegible] جمع کرده [illegible] علاج تضمید او است
بلیفته [illegible] سرگین کبوتر با روغن [illegible] و بعد از آن [illegible] معالجه جراحت کردن [illegible] جراحات در باب [illegible]
مذکور است و احتیاج [illegible] امراض مفاصل علامتش ضعف حرکت عضو مخصوص است و خون
دست [illegible] معلوم گردد علاج فصد قوایم و تضمید [illegible] و نفط و سیر و سرکه
و ادویه محلله است و داغ [illegible] معلوم و در خلع [illegible] مفاصل داغ [illegible] و الصاق [illegible]
و [illegible] و نفط اورام آنچه در ران [illegible] ساق [illegible] باشد [illegible] علاج تضمید
[illegible] و ادویه مجرب است و [illegible] کاه [illegible] اورام را بدستور [illegible]
نمایند و علاج ورم [illegible] از [illegible] با نمک [illegible] سرکه [illegible] جوشانیده [illegible]
[illegible] تکرار [illegible] و ورم [illegible] با صبر [illegible] و سرکه ضماد کنند و [illegible] بگذارند و

نمک را

و نمک را بر روی آن گشتند و اورام حاره را اولا بروادع مثل گل ارمنی و [illegible] و [illegible]
و آب گشنیز و سرکه طلا کنند و بعد از آن محللات و اورام حاره و بارده [illegible] و انها محللات نضیجیه
[illegible] و سرگین گاو و [illegible] و امثال آن جراحات علاج
از [illegible] و مراهم مذکوره در ابواب [illegible] مخصوص جراحات است و آب سرگین خشک
الاغ [illegible] خاکستر [illegible] که بعد از شستن با آب گرم هر روز [illegible] امراض عامه از الجمله اعیاست که ماندگی [illegible]
علاج [illegible] با آب مزوج کرده بدهند و [illegible] و یکبار دیگر از آن [illegible]
[illegible] بسته و [illegible] و معقد [illegible]
[illegible] و اگر ماندگی [illegible] بسیار [illegible]
روغن کنجد با روغن [illegible] نمایند و یکبار دیگر با آب [illegible] حقنه کنند تشنج علامتش [illegible]
[illegible] است علاج [illegible] دبیه علتی
با کثرت تشنگی و بی آرامی و نفس بسیار زدن و اضطراب [illegible] علاج [illegible] الشعیر و [illegible]
و [illegible] فصد عروق [illegible] و [illegible] و امثال آن و یخ بسیار دادن
و سعوط [illegible] و حقنه شیر تازه و آب [illegible] الیف چون بهایم را خواهند که تغییر [illegible]
کنند باید خاکستر [illegible] را با آب [illegible] کرده [illegible] و اگر [illegible] بشویند [illegible]
[illegible] سیاه کردن [illegible] سیاه گردد و جهت سرخ کردن
[illegible] ضماد نمایند و جهت کبودی [illegible] کنند و جهت سفید کردن [illegible] روغن
[illegible] نمایند و [illegible] مذکور شد حیله [illegible] عسل [illegible] در [illegible] چشم
حیوانات است [illegible] و از اسرار است سعوط آب [illegible] در دماغ شتر [illegible]
و مجرب است [illegible] و امثال آن اما قطع [illegible] دو جزو [illegible] و [illegible]
با سرکه و آب بجوشانند [illegible] گرم بوده بموضع [illegible] بگذارند [illegible] دست [illegible]
او را [illegible] بمالند و هرگاه [illegible] با آب [illegible] بشویند و تصریح نموده اند که [illegible] که

تلک و صابون زایل گردد و باین عمل رفع شود و بدستور چون اثر آنها زایل باشد که بجوشانند و جمیع سیاهی
والوان مختلفه با او بشویند و بعد از آن با آب صابون رفع اثر آن می نماید **طریق رفع اثر مداد** بشیر تازه با نمک
مخلوط کرده با آن بشویند پس از آن با صابون و اشنان و متفق علیه است که ترشی ترنج رفع رنگ مداد و سایر آنها
می نماید **اثر سیاهی بعضی انها** و سایر آثار سیاه موضع را گرم کرده و بکنند و سرکه کهنه که در آن مالیده بشویند
رنگ معده و موضع را خمیر از برنج مالیده و با صابون و آب گرم بشویند و بدستور ترشی ترنج و لیمو نافع است
قلع جمیع الوان اولی آب قلی شب یمانی با نقره ... و گوگرد هند الطلاء ... محمد ... موضع را
بسرکه کهنه مرغ طلا کنند و در آفتاب خشک کرده پس با صابون بشویند **قلع رنگ حنا** در حاوی ابن ... گوید
که ترشی ترنج با نمک زایل کند جمیع الوان خونها است که خون کبوتر است و این فرق ... و بدستور
چون موضع را بالکثیرا الوده با آب ... بشویند رفع اثر خونها میکند و بدستور چون سرگین کبوتر را
بجوشانند و با آب او بشویند از مجربات است **قلع رنگ زعفران** چند بار بقیه ... شیده دو دکنده بیخ
میکند و بدستور اکثیرا ... جوشانند تا رنگ بردارد و جامه الخ ان گرم بوده جا و بشویند پس
از آن با صابون و بدستور رشتن جامه بوره و صابون همین اثر دارد **قلع اثر بقم** لیمو با لاله کرده
در ... موضع را با آب و الوده بعد از ساعتی ... مالیده ... و با صابون و آب گرم بشویند
رنگ مثل ... ترش ... بجوشانند و موضع را با آن فرو برده بعد از ... ساعتی با صابون بشویند
قلع رنگ شکوفه ها و میوه ها اشنان و اندکی بوره را بسیار بجوشانند و بدستور قدری اشنان با خطمی و بوره بجوشانند
و موضع را ساعتی ... بگذارند پس با صابون بشویند **قلع رنگ العلیه** ... بوره و سوراشیده
خاکستر ... موضع را طلا کنند و بعد از آن در زیر آب صابون بشویند **قلع رنگ توت** اثر توت سیاه
با ترشی ... بشویند و بدستور هر گاه گوگرد دود کنند زایل میکند **قلع رنگ انار** اشنان را با نمک
و ... بجوشانند و با آن طلا کنند و چون خشک شود دست مالیده از موضع ... زند و با آب بشویند و
شستن آن بصمغ عربی و اشنان همین اثر دارد و گویند اثر پوست گردکان تر را بروغن و صابون بشویند
قلع رنگ حنا و نیل با آب انار بودن و ... بشویند و بعد از آن با صابون و گوگرد چون کوکرد

دو دکنند

زایل گردد و بدستور اشنان با سرکه و ترشی ترنج از مجربات است **شستن جامه های رنگین که تغییر نیابد** و تلطیف را
و در آب بجوشانند لباس را در آن بشویند **وجه صاف رنگ جامها** خوب خطمی را بجوشانند و جامه را بان تر کرده بعد از آن
به نیکی بگیرند و بکی زایل میکردد **قلع اثر روغن** آرد جو را به وقت پختن بشویند تا زایل شود و چون لباس ابریشم سفید
... روغن الوده شود با سر صاف ... بعد از تر کردن موضع بان باشند و بسیار ... مالیده ... و صابون بشویند
... چون ... بدستور ... و ... نموده است که چون
کو ... جلا کرده باب اشنان ... جمیع ادویه ... زایل کرده اند و ... و
زایل شود ... رنگ ... برموضع بباشند و ... سکمین بران بگذارند و بعد از ... بشویند و
در قلع روغن بزرگ و ... لباس ابریشمی بان الوده باشد ... کندم را جوشانیده
و موضع را بآب او تر کرده ... و ... از جامه ابریشمین ... و چون
لباس رنگین ... بشویند پس با اشنان و صابون **قلع اثر خط سیاه و سفید** ... بشویند
پس با آب قلی که گرم باشد ... اما اگر ... بشویند ... جمیع
مجربات ... و بدستور چون ... موضع ... بعد از آن بشویند
زایل کرداند و گویند بعضی زیتون ... نفط میشود **و قلع** ... سرگین کبوتر را
باب جوشانیده جامه را بشویند پس با صابون ... و اثر پوست سیاه بدستور است
که در قلع رنگهای سیاه مذکور شد **قلع سوختن از امداد کتابت و کاغذ** ... استخوان ... را
مثل غبار بسایند و ... آب ... بسیار نرم سحق کرده بر اوراق ... سنگ گران بر بالای
آن ... تا صباح گذاشته پس اوراق را بیفشانند ... کلی ... نبود ... بشوید ... شود
حل کنند **اما قلع اثر نوشته** ... روغن زیتون و اندکی بوره ... بسایند ... بر نوشته
مالیده پس رفع آن نمود ... عمل ... بسیار ... و ... قوی‌تر
از ... است **در قلع موم** عسل با گرم کرده بر موضع ... موم و عسل ... پس عسل ...
موضع را با آب گرم بشویند ایضا جامه در روغن ... جوشانیده ... پس با صابون و آب گرم بشویند

ایضا بوره و صابون و آب گرم بشویند رفع نماید **در قلع قیر و زفت و قطران و موم و پیه و امثال آنها** ... در آن
با آب اسفیده استعمال کنند و بدستور روغن زیتون گرم کرده و صابون ... روغن زیتون در رفع
اشیاء مذکوره ... چند و مثل ... از مجربات دانسته اند **اقسام شستن جامه ها** لباس ... اخری
بهتر از کل و بوره و ... دستمین ... ابریشمی و صوف ... و ... واشال ان ...
و ... جامه ابریشمی ... با صابون پاک میکرد ... ابریشم ... بشویند ... والوان مختلف ... سرگین
کبوتر ... میکند و جامه سفید ... الوده کرد و چون ... بول اشتر ... گذارند روز دیگر با صابون
و ... بشویند ... بول اطفال ... **باب سیزدهم در دستور معالجات طیور که زود عبارت از آنست**
پوشیده نماند که علمای این صناعت و فضلای این علم بسیار قلیل اند و بهتر ... فرطوس
رومی و ابن العوام و ... و ... و ابن ... است و او کسی که ... کرده ... ارسطو
فیلسوف ... بادشاه ... و صید با ... اکسری ... بهرام داده اند ...
اصطیاد و بیان ... و سایر حالات طیور سباع که جوارح باشند با ... مختلف ... کرده اند ...
امراض ... الحاق این مجموعه ... بنا علیه اکتفا ... بیان ان نمود ... از متقدمین بنظر رسیده ...
و تصریح کرده اند که ... طیور ... بال محسوس ... حرکت ... متعدد و انتهای استخوان سینه
که عظم ... و از جهه عدم عظم ... که در سایر حیوانات ... و تحمل ... مواد غلیظه ...
... و جمیع ... عارض ... ... میشود ... ها ... بر
طیور ... عبارت ... از طرف بیرون ... و رودهای ... مستقیم است
بخلاف سایر بهایم که ... **علامت ... صحت ...** چون ... صبح
بعد از خواب ... بال ... بالا ... کند ... و اوصاف ... نورانی ...
با طراف ... جستجوی ... کند ... پرواز نماید ... صید و فضله اش معتدل القوام
... و سهولت ... علامت صحت ... باین اوصاف هرگاه در حین پرواز ... قوی ...
و کثیر الحرکه باشد دلالت بر حرارت و یبوست ... اصلی ... و ... برودت و رطوبت ...

جزو

... بوده علامت ... پس اگر سر او حرکت ... دلالت ... اکثر ... در اعضا ...
با ... عضوی و اگر ... چشم ... پوشیده و رطوبات او سیلان نماید دلالت بر طراوت ... چشم کند و هرگاه ...
بعد از ... گردد دلالت بر ... کند و اگر بال را ... جمع نماید دلیل غلبه رطوبت ... و چون وجود
آن ... بیاشامد ... رفع فضله ... دشواری اخراج نماید دلیل است بر بواسیر و ... و شقاق
پا و ورم کف ... دلیل حرارت غریبه و ... دلیل ... و مفاصل و ورم ... کشیدن ... خود
منقار دلیل ... و ... کاهیدن بال است ... منقار دلیل ضعف جگر ... دلیل
... دلیل ... غلیظه ... دلیل ... و افتادن ... تشنگی ... دلیل ...
امراض راس ... علتی است که سر را بسیار حرکت دهد و منکوس کند ... دارد پس اگر ... آن
سر زیاده بر رفع ... و تغییر در چشم بهم رسد از اصل دماغ ... اعضا ... علاج ... اما اصل
دماغ باشد در مواد حاره ... شیر و سفیداب ... نماید و سعوط کند و تنقیه بگلاب نماید ... تنقیه
بگلاب که ... باید کرد و ... مطبوخ ... باشد علاج آن ... کند
دراقه علتی است که موی ... و ... عبارت از ... گردد ... ضبط
نتواند نمود علاج ... زمستان باشد ... آتش و الا در آفتاب ... مطبوخ بابونه و تنقیه با
نرگس و آب ... **تغلیس** علتی است ... دماغ که حرکت ... دشوار کند علاج ... و ... روغن
... و تنقیه ... **امراض عین عشا** ... شبکوری است
و تصریح نموده اند که غیر ... مرغ خانگی و کبوتر جمیع ... اشیاء را در شب نبیند و عدم ابصار
جوارح بسبب ... غلیظ است علاج ... و ... ندا ... و ... بگلاب ... نماید و علاج ...
و ... تقطیر ... کنند **اقسام و زوال اب** علتی که در روز ابصار نکند و علاج ...
و ... است ... در روز ... طیور را ... سوای ... و ... بودن ... امرد ... سبع
... و علاج ... تقطیر ... علاج ... رطوبات ... تقطیر آب ... کند ... آب ...
با ... تجویز کرده ... و علاج ... چشم و ... و بعد از ... طلا ... بال

ناخن ظهور نماید تا صحت از بوده است و بستور جهت ظفره و اکثر امراض چشم مفید است **جدری** وان حدوث
نقطهای سرخ مدور است در ملک جسم علاج موضع را با سیر عالیند و لعاب دانه اکثر سرکه بجوانند باشد علاج سلاق
کرسرخی پلک است با صلابت بی جوشش تقطیر حلاب [illegible] کنند و علاج جرب که خشونت و سرخی پلک است
تقطیر شراب عناب و سماق منقوع در حلاب است و علاج آنچه گرد بر پلک سیلان است تقطیر روغن گل سرخ
و شراب باید کرد و دموع که کثرت اشک است هر گاه از زد و آتش عارض شود روغن بنفشه مخلوط با شیر دختران
تقطیر نمایند **امراض حنجره** [illegible] الفارسی [illegible] حنجال گویند از جمله امراض [illegible] عبارت
از ریزه شدن [illegible] امراض [illegible] علاج [illegible] تضمید این دواست [illegible] زردتر بسا [illegible] روغن
[illegible] چون [illegible] استعمال نمایند و سطری [illegible] که از [illegible] اسباب [illegible] رسیده باشد تضمید
آن باب جو و لادن نمایند و آنچه از [illegible] سبب [illegible] باشد روغن بادام و تخم کبوتر [illegible] نمایند
[illegible] و حیله [illegible] تضمید [illegible] کنند و تطبیق [illegible] و بار شدن [illegible]
مداوت تضمید روغن کنجد و روغن تازه و سعوط [illegible] نمایند و طعم [illegible] خام تخم مرغ باید کرد
و تا لیل [illegible] کوبند [illegible] حنجال و [illegible] باید [illegible] و اگر [illegible] نمایند [illegible]
[illegible] و مجرب [illegible] کرده [illegible] بر سر [illegible] بدن [illegible] حل کنند
و گل خطمی [illegible] تخم کتان [illegible] استعمال نمایند و علاج [illegible]
حنجال را [illegible] موضع [illegible] باید کرد و تضمید [illegible] باید بود و ورم
حاره تازه را تضمید بگل ارمنی و صندل سرخ و کافور و زعفران با سرکه کشند و بارده و [illegible]
[illegible] و دقیق [illegible] و سایر محللات نمایند **امراض دهان و حنجره و لثه و زبان** علاج [illegible]
دهان که مانع خوردن طعام کرده [illegible] در کلاب [illegible] باکنند و [illegible] طعم [illegible]
و باشد [illegible] بسیار مفید است [illegible] عضلات حنجره را که مانع خوردن طعام شود [illegible]
[illegible] و تضمید [illegible] کرده [illegible] مفید است
[illegible] بعد [illegible] نمایند و چون [illegible] کرده [illegible] سعال و

ضیق النفس

وضیق النفس علامت تواتر نفس و بازداشتن دهان و ضعف حرکت است هر گاه این حالت از حرارت مزاج با هوا
باشد نبض میل بابسته کند و نبض سریع و کف پا گرم شود و آنچه سبب گردد و دهان باشد این امراض با او مفید باشد
و علاج آن تنقیه بروغن کنجد با قدری [illegible] و لعاب بهدانه و گل ارمنی است و چون با حرارت لاغری عارض گردد
تنقیه بشیر الاغ و کثیرا و ماء الشعیر با قدری آب کدو باید کرد و بر روی [illegible] و کشنیز و برگ بید و امثال آن
باید خوابانید و واغ طرفین [illegible] بیادآوری و بسیار [illegible] هر گاه از برودت اعلا
حرکت سر و سیلان رطوبات غلیظه از دهان است علاج تنقیه بشیر الاغ که قدری [illegible] حل کرده باشند باید کرد و
زرنبا از مجربات شمرده اند و حلتیت را بعضی تجویز نموده اند **خفقان** را علامات آنست که تواتر نفس [illegible]
[illegible] و حرکت [illegible] عظیم [illegible] باشد که حرکتی [illegible] علاج تنقیه بگلاب و گل [illegible] و لعاب
تخم ریحان و آب انجیر و گل ارمنی کنند و بر روی [illegible] خوابانند و طعم [illegible] تخم خام و جوجه [illegible] دهند
و گرفتگی آواز را علاج [illegible] و خطمی [illegible] کنند و [illegible]
[illegible] تخم مرغ را [illegible] با مویز جهار ده [illegible] دهند و تنقیه با آب کلم [illegible] نمایند و اگر حرارت غالب باشد تنقیه
روغن بنفشه و گلاب و آب کاسنی و روغن گل سرخ کنند **امراض جوارح** که زهر که عبارت از اوست **تخمه** سبب آن
کثرت اکل و طعام [illegible] عدم هضم است علامتش [illegible] کردن و [illegible] بر خاک غلطیدن و [illegible]
و دهان باز کردن و سیلان رطوبات است علاج گرسنگی دادن و از [illegible] فرمودن و طعم از برنج و زرده و [illegible]
در روغن [illegible] طعم کنند و این [illegible] کوشت [illegible] مصطکی کرده با دارچینی فلفل [illegible]
[illegible] با شکر [illegible] ساخته استعمال نمایند و جهت رفع رطوبات غلیظه مویز را از مجربات دانسته اند و در
[illegible] از [illegible] طبیخ مصطکی و فلفل با سوده [illegible]
و [illegible] باشد [illegible] جماع رسیده [illegible]
[illegible] تخم [illegible] از [illegible] و [illegible] طیور کبک [illegible]
که بفارسی [illegible] گویند **رطح** علامتش [illegible] و طعم [illegible] علاج [illegible]
کنند و [illegible] بسیار [illegible] و [illegible] روغن تازه و [illegible] کنند

با شیر الاغ و حلیله زرد کنند و بستور تخم [illegible] با شکر [illegible] و شیاف [illegible] از رویت [illegible]
بسیار مفید است و شیاف [illegible] را مخصوص [illegible] کرده اند و هر گاه حرارت [illegible] بجای [illegible] سهلات و شیافات [illegible]
حلیله زرد کنند و [illegible] اسهال [illegible] با شکر و روغن تازه دادن [illegible] رفع سهلات
و شیافات [illegible] رفع مواد [illegible] **دود** علامت کرمی که در [illegible] بسیار [illegible] شدن [illegible] و علامت کرم
[illegible] فضله [illegible] و علامت کرم [illegible] علاج [illegible] کوشت [illegible] عسل
و [illegible] و برگ [illegible] اگر [illegible] با سوده [illegible] عسل [illegible] باید داد **لوایر** علامتش [illegible]
[illegible] سقوط قوت [illegible] شدن فضله [illegible] و [illegible] علاج [illegible] طبیخ تخم کتان
و روغن [illegible] کردکان و روغن [illegible] حل کنند [illegible] کرد [illegible] سوخته [illegible]
[illegible] و روغن [illegible] **امراض کلیه** علامتش [illegible] و ورم [illegible] و احساس ثقل [illegible]
تخت استخوان [illegible] علاج تنقیه با طبیخ [illegible] طبیخ [illegible] باید کرد [illegible]
[illegible] گل سرخ [illegible] جوشانیده [illegible] تخم مرغ [illegible] و کلی [illegible] لحوم
لطیفه با طبیخ عدس کنند و [illegible] بار [illegible] مصطکی و سرکه [illegible] نمایند و [illegible]
موضع [illegible] است **قولنج** علامتش خشکی فضله و [illegible] علاج تنقیه با طبیخ حلبه و [illegible]
با عسل کنند و [illegible] و عرق [illegible] که حلبه در آن [illegible] باشد [illegible]
روغن تخم کتان [illegible] **امراض مثانه و [illegible]** علامتش [illegible] و عدم ضبط طعم
[illegible] و عدم [illegible] علاج هر گاه حرارت [illegible] موضع [illegible] و گل ارمنی و گلاب [illegible]
و سرکه و قدری [illegible] زعفران [illegible] نمایند و [illegible] روغن [illegible] و هر گاه [illegible] روغن کردکان و
[illegible] زعفران [illegible] و کوشت [illegible] با سرکه جوشانیده [illegible]
[illegible] و این را از مجربات شمرده اند [illegible] عجیب الاثر است
[illegible] که [illegible] از بوترین امراض [illegible] علاج [illegible] کوبیده در سرکه تخته [illegible]
ان [illegible] و قدری روغن گل سرخ اضافه نموده [illegible] ضماد نمایند و طلا کردن آنچه در علاج تالیل [illegible]

سند

سند بغایت نافع است و هر گاه [illegible] کرد [illegible] معالجه کنند **امراض پر و بال و موی** از الجمله ضعیف
برآمدن و [illegible] بس اگر با وجود آن لاغر گردد سبب قلت ماده غذائی خواهد بود در [illegible]
لحوم لطیفه باید داد و تقویت معده باید که در امراض حوصله گوشند باید نمود و اگر بدون لاغری باشد
سبب آن مواد فاسده است و دستور در برآمدن و ریختن و ریزه شدن و اصلا روئیدن از امراض [illegible]
پس خواهد بود علاج [illegible] کنند و بعضی دادن [illegible] زرد را بسیار نافع دانسته اند از [illegible]
در روغن [illegible] کردکان [illegible] و [illegible] تازه و خاکستر [illegible] تضمید نمایند و طبیخ
شلغم و برگ کنجد مکرر بشویند و هر گاه موی بریده شده ریزد و اصل آن باقی ماند همین بروغن مورد و روغن
وسمه و قدری لادن [illegible] و چون [illegible] حل نموده بمالند عجیب الاثر است **قراح**
ریختن موی ریزه است علاج تنقیه بماء الشعیر و [illegible] دو روغن بنفشه و آب کشنیز و خاکستر [illegible]
[illegible] سوخته کنند **جرب** ریختن جمیع موی است با وجود سوزش و خارش علاج با آب [illegible] و آب [illegible]
[illegible] بشویند و روغن بادام با عسل بمالند و روغن تازه با شکر طعم دهند **قل** که بفارسی [illegible] گویند علامتش
فرو رفتن چشم و [illegible] گشوده داشتن بال و [illegible] و حرکت بسیار کردن است علاج [illegible]
[illegible] کنند و از [illegible] مستعمل [illegible] و دستور [illegible] و زرد [illegible] و مویز [illegible]
[illegible] الحنظل و [illegible] جوب [illegible] بشویند و مجربین [illegible] تصریح کرده اند که [illegible]
[illegible] امراض [illegible] طلا کردن زیبق مقتول بسرکه و آب دهان [illegible] جمیع حیوانات
و حقیر نیز [illegible] است مجرب **اما طریق صید طیور** چون [illegible] را با کف دهان [illegible]
با [illegible] کنند از خوردن آن طیور بیهوش گردند و چون [illegible] با عسل [illegible]
مانند [illegible] روغن [illegible] کنار [illegible] طیوری که بر آن نشینند پای بسته گردند والسلام علی من اتبع الهدی
شنبه [illegible] شهر ربیع الاول ۱۲۳۳

کتابخانه
مجلس شورای ملی